



Pe. F.  
4.

موسسه عالی علمیه  
تاسیس ۱۳۰۳

ACADEMIA  
LONIVTARA



Pe. F.

4.

M. ACADEMIA  
KÖNYVTÁRA



در این کتاب که در بیان  
 تاریخ و سیرت ائمه  
 علیهم السلام است  
 و در بیان صفات  
 و مناقب آن بزرگواران  
 است که در این کتاب  
 مذکور است

**مصحف دویم تاریخ عالم آرای عباسی فی حق الله تعالی با تمام روایات من الله و الله**

بسم الله الرحمن الرحیم

عنوان صحیفه سلطنت عالم آریایی پادشاهان کاکار و دیباچه دیوان خلافت کتورقه ایلیش  
 آق قدر که بر حسب المکاتب الدین و آمان سلطان منظم دین دولت میسر آریان مخلص دولت  
 بنیاد مسان عدل احسان بطوباء طرافت انسانیت پذیریت پلهر کیا زین کرده والا  
 که از درگاه احدیت مأموران الله یأمنون بالعدل قیام الاصلانند این شیوه  
 نهادت ساخته در کجانی خلق الله که شش نموده اند بایر نقشان نبروه بندگی نامی  
 حکمتا رسیده بدولت باو دانی و عزت و جهانی فایز کرده اند ارباب تحقیق و دیده و روان  
 که نظر بصیرت بتشابه مضموعات کارخانه خلقت ابد کتوده اند صاحبان این کتاب  
 این کیفیت شایسته که از مظهر صفات و کمال احدیت است بر حسب خطاب ملائکه  
 نقل الله جل جلاله در بیت بلغی زوی را بر ابروی نبوت ولایت شمرده اند **شعبه**  
 در پیغمبری زنده عادل حق جبار بنور عدل راست نه آسمان  
 حال المته که در آن کمال الصفات عالم آرای نبوت بمعنی عبودیت  
 قدر توان شمره کار کاکار که پیشتر که در آن عنوان صحیفه خلافت  
 حضرت امیرای سرای سرور

که هر داری آنزین سلطان چهار باش و کت که کار بر زمینده او کت نصفت بخناری سخی سخی آن  
 الزمان غلام بخلص حضرت شاه مردان که از نو فو عهدت پاک اعتقاد می جو در کلب استمان کت  
 ایشان آنحضرت میداند **بیت** درة التاج تارک ابقان شاه پت قصیده اعلان خلفه و اول  
 خیر الناس خسر عهد و شاه دین عجا پس **بیت** اعلی الله تعالی لوالی و لته و خلافته بدین شیوه است  
 مقصود اول باطن فیض موطش بدین شیوه که مینمظور و مجبول است لاجرم در دیوان فیه الارکان  
 و کتک مایهات و مایهات مختار و فیه سلطنت و پادشاهی ممالک مستح المساکل ایران که خلاصه زین پیکان  
 و بهترین خدمت جانت از زمره شاهزادگان این و در آن صفحیت نشان بنام نایب اسم که فی آن جزوه  
 عالیقدر مینمکان **بیت** زینت یافته و منشر بر این موهبت عظمی با اسم سامی ان سلطان سلاطین نشان تو شیخ  
 و زینین پذیرفته و بعد از آن که آن ترهت آبادم که همه روح جوهر صاحب **بیت** ان عالم ترست از  
 محکمال عاوت زمان ترم و کی یافته کاشن اول ساکنان ان ایاز هموم هموم بی طرادت شده بود از  
 این تمام صحیح بقا ان تمام سیم عنایت ذوالجلال و اول کوشش ان بهترین جاه و جلال آنحضرت طراوت نام  
 و کتک فی ان از یافته نصارت و قومی از مرکز گرفت و مقرر سلطنت روز افزون مستقر خلافت بدست  
 پروردگار و موبک مسعود رسک و اول الجود و کرامت و اعاد و ای محمد اول العاقبه که خن فاشان کاشن همیشه مبارک  
 ابریزند آنحضرت بودند از نایب و غضب مقرر فرمان من سوخته راه عدم گرفته آنحضرت بعینت ابرسان  
 و تعیین الله عالیشان بیان و منازعی بر مسند فرمان و ای بی ایران تحت فیروز بخت آباد اجداد عالیشان  
 یک روز جمیع طایفه قریش باش که بر کرده انان و بدین مرتب بی سرانجامی بودند و چون که ان که هر دوی سالی  
 پادشاهی کریمن بریز از هدایات اسلامی بدین عظیم از عطا می بر دانی و البته از بیمنت قدم  
 زنده و از مشایخ آثار باشن شاه کجی بجز ظهور آورده و غلبه تبارت مبارکباد از سایر طوایف ایشان  
 بلکه میان آنقا و از مبارک و وجود و نایب با اسم و لقب همایونش را ایشان یافته بصیبت سلطنت پادشاهی  
 با و از خلافت و نشانها سخی ان بر کرده الهی در اقطار افاق است شمار یافت خلیفه فی ان اطراف مجاور  
 سخی را بابت بر سرگاه کیوان ششبا پیش آورده پیشش و شمار ایشان میسروده و زبان ماکه فیه انام

بیتقال که بود که **پیت** شهماک دولت بکام تو با ده ملک پرود بخت رام تو با ده مبارک  
بود بر تو تاج شهبان بگررتت زمینده تاج کمان بود بر آری او رنگ فرمان می که هستی منزله او  
شا هشتی بود از غنای ت پروردگار قضا تو رام و قدر با تو با ده بگریب جی رسد سال تو  
بود کیتی فروز از قیالقی بمانی بفرخته کی دکمال بر او رنگ شا هج صد و پیت سال تو تاریخ جاوید  
سلطنت تو نس آنحضرت راسته ان عراق طلی اند بافته ای قطعه کرد برسد نهشتنهای  
پهچون بوس آن شه هایون کاه بود چون سیاه خدای جهان سیاه انداخت بر جواد الله سال  
تاریخ دک طلب میکرد با تفری باک زد که ظل الله و اسم شریفش عباس بنهار خان برسد خاقانی  
زد کینه ش ایران تاریخ بوسش شد عباس بنهار خان خلاصه احوال فرمان رسید اجال سال  
مکوزیل مطابقی نهصد و نود و شش در شد قلیخان فاطم از امر عراق جمع نموده منجیت است استقلال  
کیمه برسد و کازر و قطعه فصل مهمات بود ان پیش گرفت حضرت علی شای لعل الهی به استکمال  
تواند تصرف سلطنت صلاح دولت است تحفل او را در انظام امور جهان را بر تو بی مطلق است و در  
بروز عظمت و اقتدارش می افزود و در او ایصال در و تلخانه مبارک بسرمی برده صبح و شام امر او  
وارکان دولت در و تلخانه همیون تر و او حاضر شده کلی جزوی مهم دیوانی برادری صلاح او فصل  
بعارضیه روز از و تلخانه پرون فته در منازل بریجان غامضیه ش جنت مکان که در جنب و تلخانه بود  
نشین ساخت از امر اطراف یلخان فتن را در کمان یوسف خان که قلی کیک قریب نشین فتن را در  
توه و حمد علی خان و القدر و میرزا عبداله و له میرزا سلمان ارشیراز و عیقلی سلطان نو او و شاه علی لطیف  
ذو القدر مهر از ترم و میرزا حمزه خان طالش از استار و تلخانه بریجان برتکان زنده و در او پیل سیر  
میرزا سید و برفش ای بوس مشرف شده و در غلال برین مال که ایام مهور و سه و رمحوی و زکار بود  
عروسی صورتی میان مد و نواب مشرف و الخیف الهی موده و از شاهراکان نیات که ننگه و زمان  
صفوت نشین صبیله سلطان مصطفی میرزا را که در حجر تربیت جده حمزه در اشرف نشین و نمایانده بیبال  
اصدی درینا مد بود و صبیله سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا را که در جلال نواب غفران آب شت بر او



سلطان محمد میرزا بود لایق ترویج و مناسب پستار بیانات مبارک کاشف و الشیه بعد از استخاره  
 از آنحضرت علماء و عظام و فقهاء کرام در بهترین ساعتی آن روز هرزه زهر آواسمان سلطنت را با شرفی  
 اوج سعادت عقد کردند و در بلخ سعادت آباد و میدان آستانه جنت مکان جشن بگذاختند و مجلسی با  
 آراستگی شبانه روز و زخرو سی کرده ابواب عیش و طرب روی غلافی کشیده و وضع و شرفی خواص علوم  
 به دست شاد و کامی گذرانیدند و در شب سیم حرم سرای مقدسین چون شیر لیده آن پرده نشین  
 سزاق صفوت آرایش فریفته بعد از فراغ از سوره جشن هر کسان را در عالیقدر را بناصب پیولات  
 از جمله اخصاص بخشید و منصب ریجی بابت سیکری پوسفغان تزار گرفت و مهر واری علیقلی سلطان الله  
 مغفور شد و ایالت شیراز بمهدیقلخان تعلق گرفت که تو چمن لده بود و این منصب علیقلی یافت اما  
 در باب زارت دیوان عالی که میرزا محمد الله ولد میرزا شاه بهولی ولد میرزا احمد که وزیر شد قلیخان بود  
 پادشاه در قلعه تربت بغل آمده و وقت قدرت درین وقت داشت تعلق فرزند و خدمت زارت ازینرا  
 شاه بهولی متشی میشد و ولایت کاشی اصفهان که بین المهور به نصف جهان شته تار واره و اکثر املاک مانده  
 ش جنت مکان و آنحضرت بود و در زمان توایر سکنه در شان شاه بود مغفور سلطان محمد میرزا بعد از  
 با طالب میرزا تعلق داشت و تعلق قلیخان بخود متعلق و محض و ساخت این اول بی ادبی و خلیسی بود که در عراق  
 اندو بود و آمد و الکا تم بایمان علیه در کمان تعلق گرفته تو چمن غان شاملو بگوت جهان منو بگوت و سایر  
 محاکمات بومی که رایر شد قلیخان اقصا کرد با مراد عظام تقسیم یافت از هر یک فرزند الکا ایل و یانق که  
 داشتند در باب لشکر و تو شهنسند گرفت که در سفر فراسان حاضر سازند و تواری یافت که در اول مبارک بود  
 جهانکاشی شایسته بکایت فراسان در حرکت آمده با لشکرهای عراق و فراسان فتح عبدالله خان پرده  
 محمودان از اراک طنه برات را از یضق محاصره و خلاصی نموده و دیگر باقی حالات و واقعات سینه کشو بگوت  
 اول جلوس سعادت پونسیه بیون علی دیان فتنه که در درگاه معلی میان امرادوقی یافت جمعی از اغانی را  
 تبیل رسیدند چون حضرت علیش جلی از اول طغولیت در و اراک طنه برات نزد علیقلی خان لالت بگوت  
 نمایانده بود و بلخ خواص اینان بود بعد از آنکه میان او و مرشد قلیخان نزاع واقع شد و مهم کاجی آنحضرت

بدست مرشد قلیخان در آمده بمشبهه مقدس تشریف آوردند لکن مرشد قلیخان در میان استقامت  
 بودن کرده خاطر شریفش بود اما بیکت صلاح دولت رضایان داد بود و درین وقت که بر تخت فرزند  
 بخت موردی جلوس نمود مرشد قلیخان باین قدر و منزلت بایوان کیوان ساینده امر او عظام نشو  
 پیر عیاشان است با جلوه برادران که از مشبهه مقدس آمده از نیمه کاره برداشته و اگر خاطر ایشان  
 پیش درین مرشد قلیخان همیشه بودند تا بآن قدر و اقتدار او نیامورده آتش خنده و حسد و کافران  
 در و نشان است حال ایست و بکلی محبت بر دفع او کما شته با غواهی میرزا محمد احمد ولد میرزا سلمان  
 به موس وزارت دیوان اعلیٰ آمده مقصودش بوصول پست بود با همه تعلیقان عالم کشیدند و کوه  
 خان تویر جی با شیخی علیقلی سلطان مهرار ذوالقدر و ابوالعصوم خان ترکمان کور تو حرم غلام افغان  
 نموده عهد و پیمان بسته در دفع مرشد قلیخان بکجاست کشنده و فرصت جی حبسته و چون میرزا محمد امین ولد  
 میر میران صد که از اعظم سادات عالیخان بود از اصفهان آمده بچالی قزوین رسید و بود و مرشد  
 قلیخان قرار داده بود که با تفاق امر با استقبال او درنده اصحاب مواضع قرار داده که در سرب راه  
 بیسان گرفته خاطر از خمام او جمع سازند صلاح آرزو که کسی از مردمی که از مواضع مذکور فرود آمده نرفته  
 مرشد قلیخان آمده ازین حال اجازت نموده مرشد قلیخان به اولو ابان خود راجع نموده از راه میدان سب  
 بدو تهنئه میمون آمده حضرت عالی شاهجی را از تهنئه و سفار و اجزاء او و امر اطاعتی بمنزل پست خان تویر جی  
 باشی جمع شده چون التفت کشنده که مرشد قلیخان از کید و عذر ایشان خبردار شده و خود را بدو تهنئه  
 انداخته در ملازمت اشرف است بهیئت اجتماعی بدو تهنئه آمده و بهمانه سوار جی استقبال میرزا محمد  
 اکثر ملازمان قشون ایشان بر این بسته بودند ایشان کما قاسیان قاپوچیان خواسته که کشتن ایشان از  
 و خول این معنی هجوم نموده مکلین کردند و بی اعتدالانه باندرون و تهنئه در آمده با یکدیگر بر این سبب  
 برآمدند و اعتقاد ایشان آن بود که این راه و مواضع مزاج اشرف است معاونت از آنحضرت یافته و دفع  
 مرشد قلیخان ساسانی خواهند کرد هر چه حضرت عالی از اولاد مرشد قلیخان زیادتی داخل انداخته است رضی  
 بودند اما بغضات را بی حسن تدبیر رعایت جانب مرشد قلیخان نمودن بدین وسیله غایبان نکرد که آنجا

سر می آید و طریق سلوک ملوک طوایف و اشتهای زمین بر داشتن اولی الامر شده باشد با هم چون  
 حضرت علی از آمدن مرابا و ان چهل ستون افتد شده که سخن و ایشان فرستاد که طلب شما ازین عجم  
 و از دعام حیت باعث این شورش خود غایت ایشان و کوه خردی کرده اند که دلیری که می ایستند  
 و جرات پیش حقین کردند و حصول طلب خود را بوقت ویکروزه اندوخته و در جواب عرض کردند که اگر استغفار  
 پیرا محبت اینیم و جواب از جانب علی بآید که شمار و یکده خان در خدمت شرف بهمی مشغول است و نمیتواند  
 آمدن ایشان را بحال سعادت یعنی بازگشت بعد از استعجال هیلت اجتماعی بیای سعادت آباد رفته اند  
 که بعد ازین از شرف قیامان من نمیشوند و پوره از روی کار برده است و مخالفت او ظاهر شده و همی که  
 در اول آسان بود در آخره شوار کرده و چون جمعیت ایشان در رابع بسع اشرف مرشد قیامان رسید  
 تورجسرخان شامو را از ایشان فرستاده استغفار کردند ایشان علانیه گفته که تسلط و اقتدار مرشد  
 قیامان را حق نیستیم و سلوک او مرضی قریبش نیست حضرت علی فرمودند که شما ملازم این درگاهید اگر حرف  
 داد و تلبوه با بنما شمسار زنده سلوک مرشد قیامان و یکری سخنی داشته باشد قاعده آفت که با عرض  
 نماید که بهر چه فرمان صادر کرده بعمل آورند و بلا حفظ آنکه مبادا اندیشه دیگر نموده باشند و سوداگی  
 امری داشته باشند و مع ایشان بر دست شایسته لازم و استیجابت که تسک جمعیت ایشان از  
 هم پاشیده کرده و شاهی سیون کرده و جارفرونده که هر کس سر مبارک شاه را دوست میدارد بد و تخانه  
 بهایان جمع آید طوایف قریبش کرده و بد و تخانه و میدانی بسبب جمع آمدن رفته رفته جمعیت ایشان  
 بفرقه و پراکنده کی و بی آورد و ایشان از حصول مقصود ناپوسک شده تورجسرخان را بجمع خود طلبت  
 محسوب و بخدمت شرف پیغام کرده که قصوری در اطلاق نمیکند که استغفار از ذواب شرف کمال خدا و ایزم  
 غایتش از مرشد قیامان آرزو خاطر شده ایم و بیکدم در هم خود استقلال می نایزیم تمسک اینک بنده  
 اشرف میانه ما و وصله را چون تورجسرخان پیغام امر کرده و قرائت کراشتن نیز از تورجسرخان  
 رفته است همان و داشته و زودیکر مرشد قیامان سترضا خاطر ایشان هسته از همه جنت مطلق کرده اند  
 و تورجسرخان سید صلح شده و ایشان را تکلیف خانه خود کرده و اخرو در از بی سعادت آنی از بی سعادت با و

پروان آمد و منزل و رنشد و شب را آنجا بودند و میزبان کاین بنی بوازدم میمانی بدانت جماعتی  
 سیون کرد و در وقت آنجا بیجمع آمد و بودند در آن شب تا صبح پاسن است که طریق قوم و اجتناب امری  
 داشتند روزی که که خبر و نواست بسیار بر سر او زد یک چهارم یا نه فلکان میسار یک برآمده جنود  
 کواکب را بیشتر خیرت آید از تشبیه متصرف کرد ایند تو خوش فغان و تلخ آمد همدی لطفی فان و  
 حاکم شیراز که عقل آنجا است بود با اتفاق او آمده از جانب خود امر او خدمت اشرف علی خدمت بی  
 او میخواستند شرف در کل گذری کرد و عرض نمود که مرشد قلیخان را بفرستی اشرف منمات حاکم است  
 فیصل او و مهرهای مبارک اشرف را که توقع حیات و ملت جهان را می مقایله فرمایند سلطنت و  
 فرمانروایی که در آن خود او خسته آنچه او را در دست بفرست می آید قاعده آنست که من بعد مهرهای  
 نزد خود نگاه ندارد بر بندگان اشرف بسیار که بطریق زمان شاه جنت مکان در مردم محافظت نماید و در  
 هر هفته دور و زدیوان کرده امر اعظام که هر یک منصبی از مناصب یوان اند و ریش سفیدان و یانی  
 خود منمات الکوا تشون بر طایفه بصلاح و استعدای ریش سفیدان طایفه فیصل باید تو چو ریشی را  
 در میان تو چو چنان عظام و هر یک از آنرا که کاران و دلند در میان ایل او باقی و خدمت اعتباری باشد  
 بندهکان اشرف فرمودند که در زمان تو ای سکنه نشان بخت اندر امر او مدیثت این تهنیت گیری  
 یکدیگر چندین نصاب در میان تو بگوشش وی نمود درین میان قاعده را فراموش می باید کرد اختیار شما  
 بیا و شایسته نام شد قلیخان را محل اعتماد است عمل و عهد امور را برای صیانت او تفویض کرده ایم هر  
 رضای خاطر مبارک بایم خواهد او را بزرگ ریش سفید خود می باید و انت همدی لطفی فغان در شایسته خواهد و  
 گفتگو آواز بلند کرده باشد قلیخان سخونت ایند گفت حضرت علی را نازد غضب شعل گشته فرمود  
 که ای مردک غصه ترا بایست بیشتر از دستب فغانی سزاوار فرموده ایم زیاده ازین چو توقع است که در میان  
 تو نایب شایسته می کنی و وجود امثال شام و دم که بخود سری برآمده اند غار کارزار و ملت است **مصلح** خسته  
 که کمال مرگ کنند به لشکر به همدی رکنده به شایسته و نمان طایفه فیصل را امر علی او را گرفته  
 پروان کشیدند و تابع از سرش داشته در بهما بجا بقتل او مبادرت نمودند یعقوب یک دل را بر هم نهادن

ذوالقدر را که در زمان شاه جنت مکان کم شیراز بود و خود بخراسان نرفته در خدمت اشرف بود و در روز  
 شامی از خراسان آمده بود و ندید ایالت شیراز یافته همان لطیف رتبه عالی سرانوزش بعد از قبل او پیش  
 خان لده شاه خانی او غنی و القدر را که هر دو اب سکندرشان بود بشامت بوطالب میرزا ایان  
 مغزول گشته بمسافره و مواخذه گرفتار بود و ندید دستور منصب هر دو از بی عنایت فرموده مهم مطلق سلطنت  
 هر دو را با وجوه کرده و همچنین شاهنقی سلطان قلغار را که همین حالت داشت بنصب علقایی سرانوز  
 فرموده مهم کور تو چرخس اگر علقاشه بود بجاییت او مقرون کرده ایندند و نذر خان نشا برادر او  
 خازن تویرچی باشی فرموده بکر بقرن یوسف خان نامور ساخته و او هم خان ترکمان بکر بقرن ابوالمعموم خان  
 متین گشته و امر استبا بلود فیر عیسیان برادران او را منقض شده و نام برود با با عیووم شی  
 سیونان سوار شده و رو بجای تو چرخس خان آوردند امر اطاعتی که بقصورتی معنی کرده بود و نذرین مال  
 آگاه شده چون اکثر مردم ایشان متفرق شده بود و نذر تاب وقت نیارود و در کمال اضطراب اکثر بی یار  
 سوار شده روی این کوه قرزین آوردند که شاید خود را بجیلان توانند رسانید با او المعصوم خان  
 و اما متغی میرزا از رفقا تحلف نموده از طرف دیگر بهمان کریم خنده و از اینجا بیغدار رفته و باقی دیگر را  
 که بنو نذرین هم قرزین قدم پرورن نهاده بودند که طلیعه اشک باقیان سید ملازمان سرخورد گرفته  
 و امر بعضی که بجنگ ایستادند در همانجا کشته شده و بعضی که فرقه جنگ ندیده دستگیر شده سوی یوسف  
 خان تویرچی باشی که مرشد قلچیان بجیت آستینانی قلی یک پدرش اینک مالاد در دم دست را نقل  
 او نند و امیر اصلاخان که نواب اشرف را با او شفقت تمام بود او را از اینجا سخت رانده و مکه آهسته  
 و این و کس اگر چه کشته نشدند اما مجبوس گردانیده بقلعه فرستادند و بعد از ایامی که در قلعه بودند یوسف  
 خان با لکنس لیجان حاکم کرمان که فراده اش بود بجای یافته امیر اصلاخان قتل رسید میرزا عبدالصمد  
 میرزا اسلان که کمر کشته بود با میرزا انعام الملک برادرش که قمار شده چون تاجیک بودند جمایشان  
 تبرجمان فریافت بهر یک مبلغی محل نمود و محصلان سپردند که بشیران زبده از نشان زیارت نمایند  
 میرزا شاه بولی ولد میرزا احمد نواد میرزا اعطاء الله اصغریانی که در زمان شاه جنت مکان نیراز

آذربایجان بود و در شیروان احمد و زبرد شد قلعین شده در قلعه تربت گشته شد و مرشد قلعین از آن  
 این حق شفقت با بسیاری او را بجای پیروز کرد و بود در نیولای من شفقت است بی تبه و ذرات  
 اعظم سرافراز شده اعتماد الله که لقب یافت و بسعی او امیر ابوالولی ایچو که در زمان او طالب میرزا  
 صدر شد و بود بر تبه عالی مدارت بر بندش و مهر داری شرف نفا و بسید یک کوه شفقت شد  
 بدستور زمان شاه جنت مکان بعد ازین قصبا مرشد قلعین من شفقت القات اشرف مرغافر تیبان  
 کیوان ساینده بر سنده و کالت علی مکتبه زده با شطام حمام مالک پرواخت و درین سامان مایقینان  
 قاجار یکجایگی قراباغ در کجبه با جلیطی فوت شد و ایالت اولایت بجهت ان لدینل خان در تیبان  
 سلطان یار و علی قاجار که در زمان شاه جنت مکان یکجایگی قراباغ بود معوض گشت اما قلعین  
 از او باق قاجار بود که اسمعیل میرزا ار تربت نموده یکجایگی قراباغ سر بند شده بود و در زمان  
 دولت نواب سکنه رشان فرزند ار جهندش سلطان خنجره میرزا از و مراد یکمها طنز ریافته بود و او  
 سال امیرالمرای قراباغ بود و در آن سره کمال اقتدار و اختیار داشت ذکر کجای سیحان اهل مطا  
 سنه سیح و سیحین و تسعاده کسان و بیم باوس همیون علی شاهلی است شرح استیلا بی ترکیه  
 بر لجه فاخره هرات گشته شدن علی قانعان و جی استیصال طایفه شامو و میان هفت و هفتاد هزار  
 چون مستان بیابان سیده نوز عالم افروز بفرخی مبارکی و جی او مرشد قلعین تهیه است  
 یورش خراسان پرداخته همه روزه اوقات صرف شطام او ال لشکران منیند و نواب سکنه رشان  
 او طالب میرزا از این تم فتنه قراباغش در اول حال در قلعه الموت که طهاب میرزا نیز در آنجا جی بود  
 قرار او تکه که تمام اودت سفر خراسان در آن قلعه اقامت داشته باشند زمانی طالی بخت نریکی  
 کیلان بودن آنجا مصیبت ندیده قلعه و زمین می که وسط مکان عراقت و منازل مرغوب دار جنت  
 سکن ایشان قراباغیه احمد یک کرامی که از معتبران طایفه استاجلو و محل اعتماد بود و بجا فطنت قلعه  
 و خدمت ایشان معین گشته و مرشد قلعین اگر چه هر روز حرفه ساق خراسان و استخار جمع هموار  
 قلعه هرات در میان است اما باطن چون از علی قانعان شامو کما کم هرات غایب بود و توجه خاطر ایشان

نسبت باو میداشت بلاخطه که میباید او یکبار و یکبار در کن است طایفه کشته از او شتاقم که در رفتن  
خراسان تعلق بسید و تا آنکه سبزه اهل از حد اخذ نکند زاینده و محصوران قلعه هرگز از نقد آن از تو  
و عفو نیست هوای جاری که در قلعه بهر سید بود و قیامت تو آن کشته قدرت مصداق و قوت قلعه دار  
و داشتند طایفه او ز یک ر قلعه مستولی کشته آن بگذر فاجعه بدست معاندان افتاد شرح این امر اسبیل  
اجمال است که چون عبداللہ خان از املاعت و انقیاد عیسی خان ایوگس کشته گردیدت بیخبر قلعه هرگز  
و او ز یک بمحاصره قلعه قیام نمود و قلعه را مرکزوار در میان گرفتند عیسی خان طایفه شام و راه و ابریک  
نیابت و قرار استوار داشتند به نوازیم قلعه داری برداشته و همه روز در جانبین محاصره و مصداق  
و قیام یافتند و از یکبار که در کرم بود بمید صیغیرت و گفت پیام اجل بسکندار و بعد از آنکه تو بهیمون علی از خراسان  
بعراق تو ممکن آنحضرت بر سر سلطنت مورقی ایران مسووع طایفه عیسی خان بود که در کرم عیسی خان نابین  
تفاطاطی که کرمین و او در مشرق قباخان واقع بود اما بمحض غت مخلص طایفه عیسی خان چندان سال این  
دوران عیسی خان بمحصر و مقدور بود که شش ماه و نیم گذشتند که او ز یکمیه قدم بر خاک قلعه توانستند نهاد و  
چند مرتبه بر دیوار هجوم نمود و بخدمت او رسد و رفت و آمد نداشتند و محصوران مردان را کشته و کشته و بسیار  
از بنام و انجمنی او بر مردان زد و در بنام کلاک انداخته تا آنکه مدت محاصره باشتاد و کشید و از هیچ طرف  
نیستمدادی نوزید و از خندان از تو که با کوان مناسب عفو نیست هوای بیماری عظیم در شهر بهر سید از خراسان  
بخواس برایت کرده هر روز خلق کثیر از ترک و تاجیک او عدم می پیوندند و بعضی از اهل خراسان که در قلعه بودند  
خصوصا ملای میر باقرزی که سالها مکاتب پرورده این ولایت بود عوام کمالی که در برجی از برج شهر که در عمده بود  
فانی گذارشته بر دیواران محو شده و بی سرانجامی قلعه و اضطرار و بحر سپاسیان عدم قوت قدرت ایشان را  
ببیدارند خان فاطماتش که در عیسی خان ابوطالب یکبار و دومی مستوفی خود را که با او نسبت قرابت است  
با بود اتی سلطان شام و چند نفر از خندان بیرون فرستاد که بعد از آنکه خان تهنید مصالحه نمود و قرار بداد  
بجاعت تو را بشناسد و بندگان دست از مملکت باز داشته باغاب کوچ و خیال بیرون دهند و عبداللہ خان در  
اول حال تبعی مشایطش بود و در وقت بخت کین ملایر را می نهد و مفسدان شکر بجم خصوصاً میرزا اباب

و میرا بوالحسن عجزیانی قبول نموده و در بیسج عهد و زمان کشتن ایلیان معمول نموده و بیسج کسار کشتور  
 کتبان و الاشکوه مرکبان مرا کشته که یکی مذموم شمرده اند عجب رفته فان آن ابریشم آمده ام نموده  
 فرستاده باراد و بان توب نهاده بجانب قلعه انداختن فی الحقیقه ناموس خود را سوخت و مقبولان  
 در رجا آخرت یافتند چون علی قلی خان اعیان شملو از مصالحه می پرسیدند ابوالغلامی اسد و وقت  
 به طریق بود قریب بدو ماه دیگر با آن لشکر خود بخوار مقام دست نموده قلعه را نگاه داشته اما اکثر  
 از کتبانان خانان آمده بود و در ماه یازدهم شبی که علی قلی خان از برج خود بمنزل فرستاده بود و اکثر قلیان  
 نیز از استیلا و جوع جانهای خود رفته بودند شخصی از برج فریاد زد که این برج از کتبانان حالت جمعی از  
 بهادران و زربک که مستعد پورش بودند خود را پایا بیسج رسانیده بارسیان ببالای حج رفتند  
 کس را بلاکشدند و پنجهن در دو بیسج دیگر این عمل کردند علی قلی خان لشکر قلیان را تمنعی غافل بودند  
 نگاهداری او از کتبانان بیسج و باره باره از یکدیگر بشتر میخند از غایت راسی که آتش غضب از یکدیگر میخند  
 علی قلی خان جمعی از ایلان شملو و غیره هم که در حصار اختیارالدین سپاه بسته بودند حیران کار خود شدند  
 و چون عبادت خان از احوال حصار خبری یافت بواسطت محمد باقر آتایق و میر قلی بابا که کلماتش امر  
 معتبره از یکدیگر علی قلی خان پیغام کرد که اگر ترک قلعه داری کرده ارک را بسیار دو سه تکتان خود را  
 سازد و او را در حصار بزم که باطلایه قلیان بشن بر جا که خواهد بود مشروط آنکه مارا گوش نماند علی قلی خان  
 و اتباع اگر چه اعتمادی بجن عبادت خان نترسد و عهد طایفه از یکدیگر نداشتند اما از فقدان از تو خود فرمود  
 آمدن مایه نداشتند و رضای بقضا کردار و او در دستم هر چه آمده با تعلق امر عبادت خان مستوجب  
 کرایس او کشته کرد در مدینه سلطان حسین میرزا بود و او از یکدیگر که را بهت عرف و آوردند عبدالمومن خان  
 پسر عبادت خان در مانع شهر بود و او را بدین عبدالمومن خان برودند باراده خود با باراده پدر علی  
 الاختلاف کرد و ایستین جمعی از او یکدیگر که اکثر باره و پسر و اقوام ایشان در محاربات ایام محاربه بست  
 قزلباش کشته شده بودند و حرکت نمودند که از طایفه قزلباش انتقام بگرفتند و علی قلی خان کجالی  
 خانه عبدالمومن خان سید امر او از یکدیگر گفته که با شمشیر ویران بگردانست پادشاه رفتن برینت شمشیر

از میان



از میان ایشان که شکر بودند درین اثنا شاه محمد ابراهیم پسرت بمندمل علیخان ساینه غازی سلطان  
شاه مولان دست دراز می داشت جمعی دیگر از او ترکیه شمشیر با کشیدند خراباش چون شاه این حال را  
بهم رسانید و دانست که حال صحت کلمه شهادت بر زبان آورده چند کلمه رسمی داشتند که شنیدند تا در  
شهادت یافتند و او ترکیه است و میان شاه مولود خرد لک را با سیری گرفته بجانب او را انظر فرستاد  
و خواجه مغلطه شاه مولود بجهت دست آوردن غایب و فیان بر قین مشکین کشیدند و چندگاه رعایا و عجز  
پادشاه را برنج و غنای بودند تا آنکه عبدالقدخان کوکستان ولایت را بر میر قلی بابا که کلمه شکر از اینجانب بر فرستاد  
فاضل صاحب طبع بود و در تبه امارت منصب عالی صدرت جمع داشت قویترین بنود و شید و ملک  
در رعیت پروری پیش گرفته اوباب چو در اعتقاد حسد و متعصبان بر سر ازار و انحراف  
خلاقیتها ممنوع ساخته باینام چو حالت یکا کمان پرداخت القصد عبدالقدخان بعد از بیخ و تخریب  
عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس معی معطوف گردانید و ابراهیم خان برادرش قلیخان که حاکم شده  
مقدس بود و حرات که بمنازل را می حسن پیرتران کرده را درین سال از اسکان آن بقعه شریفه دفع  
نماید باو کار عبدالقدخان اوباب لغت اشتیاقی معقوب ساخته تحت پر امانت خان فرستاد و عرض کرد  
که چون لشکر او نزدیک مدت دیدار است که از اوطان جدا افتاد و در تخریب حرات مشقت بسیار کشید و از  
متوجه حاضر و مشهد مقدس کرده است و قاضی واری مردم این ولایت پشیمت جهت حفظ حرات  
روضة مقدسه حضرت امام الحسن و الحسن رفته فریاد از مردم حرات سعی کوشش خواهند کرد و موکبانی  
توقف بسیار درین ولایت می باید کرد و مع ذلک پادشاه بامر مسند سلطنت پادشاهی بودنی ممکن یافته  
و ابراهیم پادشاه خراباش از پای تخت همیون بیرون آمده متوجه خراسان است معلوم نیست که طایفه ابراهیم  
تاب مدت لشکر خراباشن داشته باشد اولی الت که درین سال سعادت کوچ فرموده متوجه سلطنت  
گردند و ما مملکت دهند که اگرکس آلی نیند پادشاه ما در خراسان باشد ایشان نیز به آنچه دانند که صلاح  
دولت ایشان است عمل نمایند و الا هرکس از ابراهیم فرستد ما مملکت را سپرده راه خود  
میگیریم عبدالقدخان را این سخنان معقول افتاد چون آوازه توجبه موکب همیون نیز شنیدند بود متوجه

سرش شد چون پای قلعه سرخس سید در حوالی شهر بند فرود آمد و میران حسین خان عالم اولایت که  
 بیستین سلطان فرزند بخت بود و از زمان شاه بخت مکان در مسکن امر ابقای خراسان مسکن  
 و درین مین ماک سرخس بود ابواب شهر و قلعه را مسدود ساخته و لازم حفظ و حراست مرغی داشت و  
 جماعت بختی ملازمان او نهایت مردانگی نموده در او زبک را پیرامون شهر کنداشتند و چهار بنده  
 چهل روزه در پای قلعه نشسته کاری نداشت کشتن بسیار از جانین است و او و چهار بنده خان بخت  
 تیغ کش کرده ببلبل جل گرفت و بعد از رفتن او امر او را قریباً شناسان در تصرف داشته و از غور  
 تا کنانه مرغاب تصرف او زبکیده در آمده و میرقی با با عالم و فرمانروا گشت **و که توجیه موبک هیومن**  
**بصوب خراسان و بقتل آمدن مرث قلیخان و قضایای که در آن مین فرمودی نموده چون**  
 انجا خراسان توجی که مرقوم گمانه بیان گشت بعراق رسیده یکم از کربلا آن جا عطش کجایی که  
 کسینا و پیای میر علی آمدند نواب کامیاب از قلعه گشته شدن عیالقی خان قتل و سبب اسیر طغیبت او  
 بغایت زنده گشته موجب غبار خاطر اشراف گردید مرشد قلیخان نیز ظاهراً الهامات نموده بکلیت  
 سپاهیان زبک زد و این خاطر اشراف می شود و در ساعت بعد از مقرر سلطنت عطش پیشینه هیومن بیرون  
 زدند و محمد شریف پیکار باهوش و فواید حسین یک توجی تیره گان شاه بخت مکان که از توجی تیره  
 و گمان شده بود تربیت فرموده و بر بنده ایالات و مغانی رسانیده حکومت تروین حراست پای تخت هیومن  
 مرجع شد و در اول مبارک موبک هیومن در حرکت آمد و همه جمعیت که نظر اشراف سیلاقات لار رفتند که  
 تا هنگام ارتفاع محصولات طی مسافت نموده باشند و در سیلاق لار ملوک رستمدار موبک هیومن الی ایلیانجا  
 و ملوک ولایت نوره کجور که برده و کاتب جهان گیر نام داشتند و پدر ایشان چون رجال رسته فرود  
 سره خود را بی برآمد و دیگری را در نظر نمی آوردند از ملاقات امر او قریباً شناسان بختی تنبیه و توبه  
 یاغی بوده اطاعت قریباً شناسان میکردند و از توجیه مین اقبال هیومن آن شخصی صفای مردم را که سبب تنبیه  
 بختی بود و بخت باره وی هیومن به بشف لازمت شرف شده حلقه اطاعت و رکوشن نهان شده  
 بندگی برداشتن کفشد و المی توقع انحال در نظر دانیان در کار دیده از موبدات اقبال نموده و عا که

تزیینش و بر روز بار و پنج نفر مال می رسیدند و در مینا قند که در هند بی منت و بخت نیندی بی منت تو  
 کما سیاب را فرزند بی بی چند کرامت فرموده و بسطاط سخن میز را موسوم گشت اما بدانکه زمان حیات  
 پدر و در کرده بتعام جادو آن شتافت و در وی مصلی از راه فرزند که در امان فرشته در اینجا زوال اجلال  
 فرمودند شد قلعیان چون خاطر از جانب آذربایجان جمع نه داشتند و اول اعلیٰ تمید مصالطه که میان توابع  
 غفران پناه جهانانی سلطان خرد میز او فرما پادشاه شده و بی آقایی چاشنی کبریا شتی از راه بان علم  
 بود راضی نبود و بخیر فرستادن شاهزاده و ترک ولایت بریز که فرود اعظم مصالطه بود و منتهی بعد از آنکه  
 شیر بکده هرات استیلا می عهده خان از بک بیلاد فراسان سید و اگر فرود مشغول حیات در  
 بایکان حجاز بود میان می ساخت قطع از فراسان می ایلت کرد و با چار را می بان مصالطه شده قرار داد که  
 چند روز در چمن بسلام توقف کرده ترتیب سباب فرستادن شاهزاده مشغول گشته او را با ایلی سخندان  
 در راه فرستاد آقا در روز سوم سار و خاطر از طرف آذربایجان جمع ساخته از روی لطینان قهین بکانه  
 کوچ کرده گشت بر لنگر شیر هرات اندر کوچ از دامن کوچ کرده در شاهزاده زوال اجلال آفرینند  
 از اقتضا قصاصت قتل شد قلعیان وقوع انجامیده چنین انتقال آنکس با تمام قلم و قیام برقم  
 کردید که چون مرشد قلعیان در معرکه سوسدر شرر علی قلعیان شاه طوطی یافته حضرت اعلیٰ را بشده رسید  
 آورد این معنی موجبانده خاطر اشرف گشته با الطبع با او میل ایام نه داشتند از بس که او نیز خاطر  
 زرد بود و خاشاک و قضا و وقت و رعایت استحکام بنیان دولت قدسی سریر با او بهر ایام بر او بعد  
 آنکه لعل ابد بر سر برودت و فرما زوال ایلی را نگویند با وجود سلوک ما بهنجر و کثرت ایوان  
 نصرا مور مملکت نوعی کجفت گفت او که آشته بود مذکور هیچ امری حل نمیشود تا آنکه در اول سلطنت  
 بر او از راه واقعه هرات و قضا علقان با او آشته بود در راه از راه هرات

یا بغض خدا و او و یا بغض بعضی از بندگان یا آن ملامت در یافته از آنجا که متعاضی فعل دور است  
بکنار کار و در اتحاد ندیکین چون سفره اسان امور عظیمه در پیش بود آنحضرت از غایت تنوره در  
تافل و زریده بعضی المینان قلوب ظاهر نیان عالم صورت با ارای میگردند و زری میگردانند  
تا آنکه در شد قلیخان به سلوکی را بسرد عاقر اطرا رسانیده در توفیق که او ان نشود تا و استیلا قوت  
عصبی قدرت آتش برنجی بود بعنوان ایام طفولیت زیاد ازین تافل و زری در حوصله شرفش  
کنجیده و عرف حیات پادشاهانه بحکمت در آمده نایزه غیرت در کافون نیز نیش استحال بر رفت  
و چون اهل عراق است یک قرا سار بود که کوشا او غلی بخت استنای عیلتی کان کمال زردگی با و است  
باغ و در تحریک میرزا محمد که در زمان اوست نیز در افتاد و الله شده بود وزارت یافته بود  
اندر دردی یک کر که باستی محمد یک لاسلمین یک سار قوی از فراسان رسیده مشکو زری  
آمد و فراسان پاوش و تو چری تروکان که در آنجا و یکجست حضرت اعلی بود نیش این گشت  
تا آنکه در شبی نزول اعلان در شاه بود بطعام واقع شده بود در شد قلیخان بطریق مهور و یکجست  
آمده در خنده و التماس که در پیش تاق خواجگاه ان شرف نصیب نمودند و آنچه بود نصف شب اهل  
کشتیک اکثر خواب بودند نام برده با همیشه با کشته بر سر آمده اول است یک شیری و  
بعد از آن فراسان دیگران روشن تمام رسانیده در توج این قضیه کمال اخلاصی تواند بود با آخر  
او با نیجا رسید بعد از کشته شدن او همان شب میرزا محمد را طلب نموده حسب اوصاف بنصب وزارت  
برافزاشد اتباع مرشد قلیخان جمعی که بلا نظر خاطر او از خدمت اعلی تاعده و زریه سلوک سحر  
میشنودند و مانده و گرفتار کشته شده و ابراهیم خان را در مرشد قلیخان که حاکم مشهد استس بود از آن  
منتهی ممانعت کردید و است یک برتبه بلند فانی میرزا فرزند کشته راق مرشد قلیخان و دعایش

شد محمد خان در آن چند روز بار و وی همیون آمد بود بعد از قضیه مرثیه قلعی این میخواست که بطریق  
 نواب سکندر خان صاحب اختیار حمات و یوان بوده هر چه می باشد بصلاح او فیصل میاید و او بجهت  
 اعمال سابقه وقت و یکی در زمان نواب سکندر خان بجهت دولت چند روز و او کتاب عملی شده  
 چندین فساد و یکی در زمان نواب بطهور آمده با سلاطین میرزا عیسیان طغیان رزیده و طعنا سبب میرزا  
 دست و یوز کرده بان شاهزاده مردم که فرزند ابکر ارشد و وصی ولی عهد پسر نامار بود و صفا یابی  
 کرده بخار بد نموده در آن وقت دفع اولانزم دانسته فرخ خان پیکر طوغا و نجسا حساب الابر علی زمین  
 مدت بوسیده از خاکه همیون پیران مدد محمد ناز که در پیران حکما نه نشسته بود که وقت آن از پیش  
 داشت و در هانجا بقتل او پرداخت و سر او نیز کرده در راه و مکر و اندیشه طایفه استاجا که بجهت قتل  
 شد قلعی آن زلال تمام داشتند از قضیه قتل محمد خان فرخ خان کشته نشفت شاه مراد کشته شد  
 سایر مردم این دو واقعه که روی او از سیاست شاهانه اندیشه نداشتند پایدی در این ادب چیده اند  
 شمار با ایالت استرآباد منسوب گشت احمد خان سلطان و القدر حاکم خوار و عثمان کرید و منصب توپچی  
 سیکری که عظیم منصب یوان علی است بلایان افشار که حاکم کرمان بود شفقت شد و حکایات کردان  
 هم بکشتن خان دلدار که دیر بود و غواهد را یافت و مسخرت کرد که کرمان قتل با طایف افشار که درین  
 سال از خدمت ساق قاعد و زبید و نوبه بخراسان به توشان راسته بنظر رساند و تا قریب چهل تو  
 جمعیت عسکر در آنکند مطام توقفا فرموده از راه اسفراین باشند مقدمه سس تشریف برنده شرف زیارت  
 نه رضویه شرف گشته و چندگاه در مشهد مقدمه سس بجهت تقایا خراسانیان تحقیق اوضاع از یکم که در هر  
 توقف نمودند و میرزا محمد زید در کمال عظمت استقلال بر وزارت یوان علی قیام داشت بود و آن  
 منصب اوله که کشت هزاره سلطان حسن میرزا مقدر و سر بلند کرده اند و حکومت مشهد سس و ناخر شده  
 پیش آن محالی که سابقا با و متعلق بود با و لاد و حسن علی سلطان حسین علی سلطان سیار برادران تقسیم  
 در عزل ان حال سلطان علی طغیبه شو که بجای نواله و طغیبه شش حاکم قاین بود بجهت که در روز بعد از  
 بیاید و علی خان شاهزاده در آن کرد و میرزا عیسیان پیران است یعنی میرزا عیسیان علی خان کرید و سلطان

خلفه بنگان که نام او شده قلیخان با او توجیه بود ملاحظه کردید و بدو این بکنی که برت قلیخان صلت کرده بود  
و با او سخن بود و با غواری پیرانش که بهیچ داعیه بی اعتدال شیطنت نهاد بود در جاوه اغراض مخرف گفته  
شنا و زاده بر داشته بقعه خوشان که پیشتره بی آنکه از جانب شرف بوی بی القای بی نام ایشان سه  
مرکب این ارشاد کشته سلطان خان کشت بهیچ میز او و چه آمده خان استنا جو که حاکم بود و او این بود  
در قلعه قون را بسته از آسب ترکمان مردم میغان سیما شاه بود اقی سلطان که در آنجا آمد و بدو  
چندگاه تحمسن بود و با ترکمانان نزاع و جدال داشت تا آنکه فرصت یافته ترک اولایت نمود پس در آنجا  
ذوالقدر شیراز نیز که بخود سر می بر آرد بهمانت حاکم معتمد شد و بدو ند با یعقوب خان همان شیوه پیش  
گرفته از شنده مشدس فرار نمودند یعقوب خان جهت بدست آوردن ایشان مخرجی گشته در راه شیراز  
آنها قایمان که سر کرده ایشان حمزه یک بود چون میزد رسیدند بیکتا شرفان ایشان زایدت آورد و بهیچ  
یک قویچی تر کشت ملوک و در فخر بزرگ بود سپرد که در قلعه نگاه دارد چون یعقوب خان نزد رسید  
بیکتا شرفان او را استقبال کرده بیشتر آورد آنها یعقوب خان را طوار یکتا شرفان تفرس کرده بود که  
بافس و میران را داده کرده بود که او را گرفته حمزه یک مذکور را با ایالت شیراز نصب نماید و ملا یعقوب  
القدر را با خود متفق ساخته او را بی مخالفت بر او از دستبند و احتیاط امری داشته در همان شب بطریق  
و اجمال گذارشته از بند بطریق فرار روانه شیراز شده و بیکتا شرفان جمعی را به تعاقب و فرستاد و باین  
بازگشته را باطله حضرت عالی این مقدمات را زیاد و اعتباری ننمود و حکومت مشدس را بدست خان  
است بملو توفیق فرموده شرفان کت را رسیده مرشد قلیخان ابراهیم خان برادرش را که خانه کوچ  
در مشهد مقدس توطی داشتند بلامرست او نامور ساخته و ریایات جهاکشی بیگانه برادر در کت  
تا بند فریمان نام تشریف برنده در خلال این حال اخبار موش از جانب عراق رسیده آن عزیز راه  
گشته به ترکش بیگانه عراق لازم شده و لایز رسیده که فراد پاشای سردار روم که در راه از ایل  
توقف داشت بالک سرچید و مرافق این آمده اولایت را از تصرف امره قاجار بدو داده و در  
کجه قلعه مسافت و حارس و پیغمبری گذارشته نمود و دیگر آنکه جناب او غایب حاکم بغداد بود بالک

عرب بکجاب بهمان مده با تو خسر خان حکم آنجا و امر آنخده و حجابیه نموده تو خسر خان گرفتار شده و آن  
 ولایت عهدت نهب غارت گشت و از بهمان بیشتر آمده و در نهایت که قریب چهار ملک عراقی است قلعه  
 ساخته فارسان لغین نموده آن وقت و عراق و سامان گذاشته در محبت نمود و از وقوع این جناب بسیار  
 از عجب که منصور و قورچیان غلام که در ولایت بهمان آنخده و دهان کوچک داشتند در کمال اضطراب  
 و اضطرابی اختیار بکجاب عراق بازگشتن گرفته القصد از بند فریمان کوچ کرده در اول حال مراده فرموده  
 که از راه یزد و عراق به و نیز آن تمامت نزد گران فارسین بخت نیامدن بکجاب خسر خان حکم گرانان توقف  
 نمودن در یزد و حمایت آقایان شیراز منحل گشته بود در آشتی جمور انظام دهند و چون آواره خالف  
 بود اوقاف شیوع یافته باعث یلیری گران نیز میشد که با اعمال ناموایب جرات می نمودند از آنجا  
 که حسن استاجل را که از بهترین طایفه استاجلو بود نزد بود اوقاف بجنڈشان فرستاده اند که او را  
 بواجید پادشاهان مستطهر کرده انده بیانه میر علی آورد چند کاه در آن مکان توقف نموده اشفاق بنجر  
 بود اوقاف خسران کشیده مشارالیه بعد از مرده تسک بسته در آمدن تقاعد و زید در آن منزل نیز از غم و زور  
 مغضوب گشته او را بفرهاد خان گیرانند سبب انحراف مزاج اشرف اگر چه معلوم نشد اما قتل زور و کتوب  
 هیومن بعضی امور از وی صدور یافته بود که سمت ظهور داشت بعد از نواب جهانباغی سلطان خمره میرزا با  
 تربیت او طالب میرزا شد و از جانب امرا عراق صفحان داد و لغو امانه نخراسان نوشته بود و درین ایام  
 که مشمول عنایت شاهنشاهی شد میرزا محبت که بطریق ایام سابق سوگو کرده تمامت ممالک را بی عرض اشرف برای  
 و صلح خود و فصل نماید یا میر میران تهید مقتدرات صحت کرده اراده نموده بود که چون نیز رسید بکجاب  
 خان هم اند که در او را حاجی خود کرده انده با ستظنهار طایفه اشرف استقلال تمام داشته باشد بود  
 خان نیز غیام کرده بود که با خواجهد میرزا محمد این جرات از من در وجود آمد حاصل تحریک کار فرمایان قضا  
 نیز که تقاضا شدند چنانچه میخواست برشته بود و بکمان عدم او را برود و ترجیح نماید و به دست پیر علی قاری بط  
 نماز فرهاد خان بقتل رسیده و در منزل کلبه همون لاریکمانی که در راه بود و بختی طایفه فرزند بود به لاریکمان  
 رفت بعد از وقوع این حالات حضرت علی امرا انظام رایج نموده در راه رسید که بر آنجا کجاست گفتش انعامت

که توجیه موبک بیرون بطرف زرد حرکت یکنه که مویجا زیاد توهم یکتا شش خان می بران کشته جرات  
آمدن پناه میرزا علی نمایند بحسب الامتساش و شرح اروا و نیز مذکور از راه ترشتر و سبتر و ارتسوخ عرق  
کشته و چون امغان سیدند ترستان میانان سیده بود و سه روز و در امغان توقف فرمود  
بخش روز و روزی لوازم آن وزیر و فرقیام نمودند و از انجا روانه ری شدند چون روزی که رسیدند  
محل قاضی اب سکنه رشتان شاهزاده بارادرقاغه را مین قرار داد و ترستان و اب سکنه رشتان  
که در طبع شاهجهاد بود و در وقت راه فرمودند که آنحضرت را از انجا بیرون آورده و معصب خویش کرد  
در موضع ایواکت جشن عظیم و مجلس عالی را است که طلب ذواب سکنه رشتان فرستادند چون راه دور  
رسید حضرت علی با استقبال پیر بزرگوار سوار شد چون موبک عالی نمودار شد حضرت امیر از اسب پاشان  
در کمال ادب ران کباب تقدرس میر بزرگوار بوسه دادند و ذواب سکنه رشتان فرزند علی شازاد انوش  
مهربانی شنیدند و یاد کرد که کرباج و استسباب نمودند و انجمنه و انجمنه که کار دو پای اندازد لایق مدافعت  
وزر با نثار کردند و امروز را بعین فرعی گذرانیدند و از مجلس محرم سرای مقصد تشریف بردند شاهزادگان  
و پدیدان مرادق اقبال شرف ملازمت دریافتند و از اسکی کوچ کرده در رفعت یکدیگر را اسطه قزوين  
زوال اجلا فرمودند که **گشت کشیدن فرهاد پاشا بقراباغ و مستقر نمودن ولایت و آمدن جمال اعلی انبغا**  
**بقره و طلیت کرد قلمه ساقین در نهادند و پاکه دران و ان و جی او** قبل ازین قرار یافته بود که امر مصالحه با تیره  
یونجی که در زمان حیات ذواب غفران پناه جهانانی سلطان خرمیزه میباشند یافته بود و عمل آید و آلی آقا جاشی که  
باشی را که از مردم مدین هم آمده بود و بجهت سفر فراسان هرگونه دولت آن کردار و این وقت نیافته و نیز  
تا خیزند و میان از استماع و تورات نصرت آیت بخراسان نشاناز خدمت نمودند پاشا با عساکر  
و کردار از آن مردم توقف داشتند و سفر مستقر قراباغ که مابین شیردان آذربایجان واقع گشته  
و از سلطان کرجستان همیان نشان که همیشه در لشکره اینطرف بود و مکر باره همیان مجاریات قومی بودند و در  
بنگام فرهاد پاشا با او اب ولایت مفتوح داشته او را بموعد و پسند و برای اجتن از خدمت نشان  
نیز چون با فضلی خان چکرکی قراباغ از زاد و کوکب اینطرف ناموس بود و تحت طبیعت او و هیولان مخالفت



رومیان نمایی کرده برکنار نشست فرهاد پاشا خاطر از کار او بیخ ساخته بغیر خیال از مصیبتی که رحمت  
گذاشته قدم بولایت قراباغ نهاد محمد خان که در همان ایام بزنجه ایات رسیده هنوز استقامتی  
نیافته بود و مضطرب گردید و از امر اقراباغ نظر سلطان قره قروم همگی کرده بایام خود در گذراند  
برو میان پوسته زننه پاشایی یافت طایفه قاجار و ایل اویماتات قراباغ جمعی بهم برآمدند که مطلق  
سامان سرانجام صحبت نیافتند و مقابلهت با آن لشکر نیز مقدورشان نبود دست از مملکت کشیدند  
در کمال اضطراب و پریشانی کوچ کرده بجوای ایبارس رحلتافتند آخته و اموال ایشان تمامی بقای  
رفت و فرهاد پاشا در بلبده کبخر رحلتافتند آخته قلعه در کمال حصانت و متانت ساخته سپرد آخته  
بره ان کار و ولایت کارزار با آن وقت و قریب بسیار استحکام داده و مراجعت نمود و جعفر پاشا که قلعه  
بیزیر بود چون اطراف جوانت آن لایت در دست قرلباش بود بعزم تعریف اینجانب بیرون آمده تا سرا  
آمد چون قدرت پیش آمد بن داشت بازگشت آماش بیرون بیجان دل طایفه انصار که حاکم قراباغ  
بود با او در مقام اطاعت در آمده سپهر خود را نزد او بتریز فرستاد و از بی سعادت قی فرق و دولت خود را از  
تاج و باج خارجی ساخته مجوزه رو میان رسر نهاد بعد از این تقصایا امر اقراباش دست از ولایت کرد  
و الی تیز بود نمایی کوتاه کرده وارد و بار و مرد نه و زمار و زوز و کرد کرد و آن ولی التبریف جعفر پاشا و  
گرفت سنان پاشا مشهور بجبال او غلی بکلر یکی بعد بود او را نیز بهوس شیر قهر و عیشش بر سر نهادند  
لشکر عراق عرب را جمع آورده اگر او آن سرحد را بخود طعی ساخته عیفت آن لایت نمود تو خوشنشان  
که حاکم همان بود امر او آخند و در اجبار نموده در مقام تقابل و مقاتله در آمد اما قبل از آنکه او را جمعیت  
و بجبال او غلی قدم با ولایت نهاد با غلبه تمام بجوای همه ان سید تو خوشنشان از کمال عظمت و غور و از  
طریق خرم و احتیاط و در مقید بکعبیت لشکر نشسته با اندک مدتی که داشت بقابل آمد داشت قشایش بود  
که دستش از قشایش تمام شد و از قشایش لشکرانش را در دستش از قشایش تمام کرد

لشکر قزلباش که قوچ قلیسا بودند اعطای نمودند و قزلباشان در آغاز محاربه با چند نفر از جوانان  
 شاه ملو از صف سپاه پیروان آمد که چرخها را یکجا تریخ نماید که بهی نزد میسرا و چارشد و  
 آویخته و یکدیگر کس از مردم آن ولایت که بود و آن شده بار و میان بودند او را نشناخته بخاندان  
 جنجری ساخته از اطراف جوانان بر و جلوانداخته بشمار اینده خود را غزنی بجوکار زاریافته دست پایی  
 که مقدمه و رشخ زد و آخر کار کشت بد از گرفتاری او لشکر میان ستارنجاری کشته راه انعام  
 پیمودند و شاه بود غزنی راه لرستان پیش گرفت و میان ستارنجاری غارت دراز کرد و ندای  
 جهان پچارگان آن ولایت بهم برآید و دست ابل و عیال گرفته پیچولما غزیه بجبال و غلی از غالی  
 بهمان که نشسته بطرف نهادند اما که یکطرفش لرستان پوست است جهت قلعه صحن  
 اختیار نمود که بهم ولایت قله و علیش که تصرف درآید و هم لرستان تحت فرمان ایشان شد بجل  
 قصبه نهادند را قلعه ساخته قلعه دیگر در سده و قاصی قصبه او حارس کنه آن از وقت ویران سرانجام  
 داده و مراجعت نمود و غالیان نهادند که اکثر شیشه نده بنید بار و میان نمی آینه شده مواضع و نزارع خود را  
 خراب کرده در اطراف جوانان پرانده شده و درین راه و رفت غزالی بسیار به ولایت قله و علیش که راه  
 یافته اسر و تنبغات بوقوع انجامید بجبال و غلی قورتمس غازا به راه خود میفرود و تحقیقت حال آنجا  
 کار عرض کرد امور دستخیزان گردید و **کراوال اما فراس** به بعضی حالات که بعد از مراجعت **ریات نقره**  
**آیات و غلی** بعد از مراجعت موکب میمون از فراسان بود آن زمان او لاد او دکان امیرالامرا می کشود  
 انجامت مطالب خود را که در فراسین نمیدارشته بودی کار آوردند و شاهزاده سلطان حسن را وقت آن  
 خود کرده بعضی زارام مغزول که در فراسان نده بودند بجای خود خوانده خاطر آن مردم نمودند که  
 حضرت اعلی شاه بهی بواجب تشریف بردند و از استیلا در میان فرخت آن فراسان نخواهند یافت  
 و مایا داشته هزاره و در دست آریم او را بشنید تصدیس کرده بر سریر دولت میهن جمع میانیم و بر سر جمعیت  
 نموده کانه فراسان را ضبط نموده از احصایات میانیم و هر کس اطاعت نماند بدین فرودانته اکتفا و لیک  
 میدهم چون نام شاه زاده در میان بود جمیع طرف او رجعت نمودند امیرالامرا می در پیش سفیدی بود آنرا

بزرگتر

پزیرفته انجمن محمود خان صوفی او علی استاجلو که از حکومت نیشا بور مغزول گشته بود با او اتفاق نموده  
باستطاعتها را بر نیشا بور آمد غازیان استاجلو ملازمان شاه بنظر سلطان کوشکنا و علی قوم امت خان  
که حاکم نیشا بور شده بود چون ملازم قدیمی محمود خان بود نه بجانب او رغبت نموده نیشا بور را تصرف نمود  
شاه بنظر سلطان بنشیند متعاسر و امت خان بکسب محمود خان در حکومت نیشا بور مستعمل گشت بچنین  
اما متعلق خان که در قبا و خان قبا حاکم از حکومت سیر و ایجهت بد سلوکی شکوه رعایا مغزول شده بود و آن  
ولایت بجهت خان عاید شد و له ایغوت سلطان شفقت شد و بود بر سر سیر و آراء آن ولایت را از تصرف  
کاشگان محمد خان مذکور پیروان آورده متصرف گردید او مسلم خان چاوش حاکم اسفین نیز با ایشان  
اتفاق نموده امت خان که حاکم مشهد متعاسر از جانب حضرت عالی شاه ایمر الامرا بود کس فرستاده ایشان را  
ازین فرسخی خورای می منع کرد ایشان منوع گشته در مقام آن شدند که بر سر مشهد متعاسر آمد و او را پیشند  
پیروان گشته و بدین راه و جهت نمودند که آمدن عبداللوی من خان بخراسان وی نموده امت خان مجبور کرد  
باقی احوال ایشان در قصایای سال آینده در قوم کتاب بیان میگردد و بعضی از امراء مغزول خراسان که بمعاذ  
و مصادره گرفتار آمد و بودند از محمود سلطان غلیقه شاد و سیلطان غلیقه ترکمان جمعی دیگر از نهند ان کاتب ستم  
میرزا اول سلطان حسین میرزا که حاکم بست زمین داور بوده و در قندهار با مظفر حسین میرزا ابرو بزرگ رفود و حجاز  
نموده و بطرف ریخته بود و میل نموده بطرف قندهار رفتند و حقایق احوال او و مظفر حسین میرزا برایش و قضایا  
قندهار و سیستان مال عال و اولاد سلطان حسین میرزا از ابتدای آنها و طریقه آنها و سلمه آئینده و استانی غلیقه  
متوجه یا غیر شرح و بسط و محرف و سمت گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی و قدس ذکره **وقایع اودی بی**  
**سز که سال سیم جلوس همیون مطالبی شده نامه و تعیین تقی اما چون بوبک همیون شاه بی نظر ایلی تفر سلطنت**  
بدترین سیده منصب فیه القدر میرزا لطفاً شکر زنی که وزارت تو اب فخر آن باب به مرجع بود با نوبت  
شده و ایام چهارم و در اولت سلطنت تفرین که رایزنده چون شرط مصالحه و میان فرستادن شاهزاده و نندیش  
کردن محالی بود که تصرف آل عثمان در آمده باشد و این معنی بر طایفه شاه و سپاه کران بود اما قبا بان او نندیرا  
که از طرف پادشاه عالیجه روی بجا کالیان آورد و نند و هنوز بی اتفاق در میان طایفه ترکباش

واقع بود و از پیکانشان حکم زد تا آن طرف بطور میرسد و طایفه خود القدران فارسین تحریک و اغرای  
پیکانشان در مقام سرکشی بودند و بعضی از امر ایشان که از حدود اصفهان که کوه کیلویا قامت داشتند  
تا نهایت طاعت شایسته بطور رسانیدند بودند و حسن خان انصار که در کوه کیلویا بود سر حاکم شد اولاً  
مصرف بود و با کشتی بر کاه جهان پناه میگردید و در سرکنان کلف و الاطراف از تاریخ وقت جنگ  
تا حال که یازده سالت هر یک در مفر حکومت خود بود و این اقتدار افزاینده با این حال تمام است با آن دو دشمن قوی  
متغذّر بود و چاره آن بود که یکطرفه بر آید کرد و بار و زکار سازد که در مدت تا هرگاه لطف برورد که  
یاور کرد و قوی را بر کوه قرار یابد با بطور حضرت اعلیٰ رضای صراط او و متوجه سامان ران تا شامز آهسته  
همه باقی خان چو شده اند اینوقت سلطان را که در وقت حاکم دارالارشاد بود برین عقل و انشای آینه نری  
داشت بر سالت یقین فرموده میرزا آقا حسین پاشا را که در سال بود برین همه آمد و وقت شست  
منظور نظر عنایت کرده اینده رخصت انفراد و او اند چون مشایید می نمود که از جانب خاندان حکم نگار بود  
که جنجال از غلی کربلایت عراقی کشید و او خود سر آمد در نهادند قلعه ساخته بخاطر او نظر فرمود که جمعی را  
بسیخ آن قلعه نامور فرموده تا رسیدن شاهزاده باستینوال آن قلعه فراب کرد و درین انقطاع و معاصی  
قلعه نهادند در تصرف و میه بوده باشد ایالت ولایت بهما از ابطها سب قی سلطان ارشد عنایت فرمود  
او را بتبجیر قلعه نهادند نامور ساخته و امر ایالت را بجا و نسا نامور فرمودند و ایشان حسب الامر شرف  
متوجه آن خدمت گشته و قلعه را محاصره کرده چیدگاه در سیخ آن اتهام می نمودند چون در آن اثنا آواز آمد  
عبدالمؤمنان بخراسان شیوع یافته بود موجب همایون بطرف خراسان لازم گردید و امرای کورک را بشی  
و جنال از غلی مرتبه یک جانب نهادند و محتاج قلعه از بقعه آورده عارسان آن روز در کشته رفت  
بعزاز انقطاع و معاصی چون خلاف شرایط صلح بود متوجه سیخ آن قلعه کرد و وسط عراق واقع شده بود و  
همچنان در تصرف رومیان ماند و استر و اد آنرا نیز بدستور سایر محال وقت دیگر و انمود و کوشه میرش  
گرفته و پنهانی لایق عقل فرزندیه تا بعبر و تدبیر کار خود ایشان در ذکر کشیدن عبدالمؤمنان بخراسان

و محاصره نمودن مشهد مقدس و طغیان یافتن بر آن بلده بتصرف برورد و کلاجهان سابقا ایرایانست که بعد از  
 خان که در سال گذشته بمشهد مقدس آمده بود بمحض پیشکش قناعت کرده از مشهد برخواست ابراهیم خان  
 استانبول در آن سال حاکم مشهد بود و با الهی امکان بنا بر صلاح وقت در ایرانی نموده اما چون بوسه شیر خراسانی  
 سرداشت عبدالمؤمن خان پیشش متوجه آن صوب گردید وین محمد سلطان ولد طایفی یک سلطان خوارزموه  
 بعد از آنکه خان که بر تلم سلطان کشته بود داشت میسر قلی بابا کوهکنش حاکم بر آت با شکرتای بلج و داندو و کز  
 و چکمتو و مینده و غاریاب هزار تو چنان معاونت او نامور گشته پیش از آنکه مخصوصات بجهاد رسد عبدالمؤمن خان  
 بخراسان مد چون بعزت استعجال اندک مدتی آمد و در اول بر سر تپه باور آمد محمود خان صوفی اندکی غایب  
 استانبول گردنیش بود و ندی آنکه حقیقت حال کیت لشکر او یک قاهسی با سینه بزم نرم با تشن است  
 از شهر پرورد آمد و با طایفه لشکر و بهم او خیمه لشکر بخار بدینا برین قویافت و قریباً شش ماه آنجا بود  
 و شجاعت بطور آورده چند نفر از بهادران نامدار او را بر کبیرا گرفتار کرده و مشغول شد که مرکز و آنجا است  
 عبدالمؤمن خان است غازیان است محمود است از محاربت کشیدند خود را بقلعه ساینه در و رب کلک کرده و خیمه  
 خان در شهر نزول نمود و چون که در جمع شده محمود خان چون سباب قلعه داری صبح نه داشت بوسیده  
 گرفتاران که او ام بتصرف لشکر استند محضر پیشکش بیرون فرستاده و عرض کرد که نیشا بورتعالی مشهد مقدس است  
 هرگاه مشتمد را بخیطه تیغ فر آورند ما اینولایت را بی نزاع می سپاریم بجهاد عبدالمؤمن خان و شما را که کوچ کرد  
 محمود خان که می گرفتاران بیرون فرستاد و از آنجا خان غزلیت بصورت مشهد حطوف داشت چون بظاہر شهر  
 رسید اندک مدتی با او بودند و عرض قوی که نمی فرسخی شهر است نزول نمود آنکه میر قلی بابا و تلم سلطان سایر  
 امداد او را بر یکدیگر در خراسان بودند بر سر او جمع آمدند بخوالی شهر آمد و تفرع در لوازم قلعه کی کردند و است  
 هر کس از سپاهیان آنجا ای را که دست رسید بشهر آورد و برج و بار و فضل در و از شهر بند بیرون رفتند  
 استحکام نمود و کس نباید بر سر ای فرستاده حقیقت حال بعین حق آو تو و عسرتی ابل مشهد عرض کردند و اب  
 دست بر دفع اعدا و استحکام بر محصوران مشهد کاشته بکتاب مقصد تو فرمودند چند روز در بلده طهران بجه  
 اجتماع حکام که توقف واقع شد از اقتصای فضا و عنفوت هو اچماری در معسکه های این شیوع یافت عرض مرغی است

متقدس حضرت امی شاهی برایت کرده یاری محبتی بر منجات بیاورن کردید و همچنان را بر اعساک را بیشتر فرستاد  
 تا چنین بسلام رفته در انجمن مشغول و در مویک قبائل باشند که بعد از تحت نراج و نراج روانه آن طرف شوند و العباد  
 بمقابل آن بر او خنده از عساکر منصور بسیاری بمضائق خاک مضایح بلاک شتافته اند و یکدیگر این خبر متوجه گشته اند  
 از روی اطمینان قلب رتبه شتر قلعه سی می نمودند امت خان محمود را از این اخبار ملالت فراوان گشته است  
 چهار ماه در رعایت یا بسع حرمان و در کار کله زانده رفته رفته کار با اضطراب انجامید و هم محمود را در رفتن  
 از آنجا بجان رسیدار او نمودند که بوسیله سرعلی با عید المؤمنان ام از مصالحه زده شهر را بسیار بدستیا بجا  
 امان یافته بیرون رفته و دروغی جلایر پیران فرستاده است تا عاصی که در عجز ایشان معاندان ظاهر  
 کردید و عبد المؤمنان را منعی آن نشده خدا ویران بجا از باقی و جمعی در برابر قلعہ سیاست نموده و از هر طرف پیش  
 کرده و تزلزل شتاب متفاوت نیارده قوت مدافعه یافته اند و یکدیگر بر وجه صحرانموده و بشهر ریخته است همان  
 با غازیان استاجل و سایر مردم بعضی استناب جمع شده و حصار رفته مقدمه را پناه خود ساخته بجا بر نشونل  
 شده بجمع سادات و علما و خدام و در سان سرک رفیق آثار که در مشهد بودند استناب را با همی رسیده و در انجمن  
 شده بدعا اشتغال داشته اند این همه سعی سپاهیان دعای مطلوبان را فریاد گشت عبد المؤمنان درین محمد  
 سلطان مشهور بر قلم سلطان جمعی از بهادران و در یک بعضی استناب در آمدند غازیان در این مجلس اسپر ساخته  
 و از زبان شیرین بر گرفته مراد میکوشیدند و یک یکسار جام بلا شربت نشماوت می نوشیدند و عبد المؤمنان  
 شش بود این بر یاد ملعون پیش گرفته از صفیون لایحه آمدن لایحه اناسی است از نمود و در صفی سر علی بیست  
 جنود شقاوت و در او از یکدیگر با درون و صفی فرستاده و یکیکسار بچارگان معلوم را در واریت آمده و در  
 الحفاظ و مسجد جامع پرده کشیده بر دره شهادت میسایند و مصاحف از دست حفاظ گرفته از زمان شربت  
 بیچتا سینه بجا از در غم اندوز ثانی نوز غمناوران صحیح متقدس نموده داشت که بلا بود و مولانا شایسته و علم اول  
**شعر** هنوز اگر گفتی ز خاک مشهور را سینه در شطون کبر بلا بدو دین و حورات و سر و شیشه کمان  
 حرم غمت پرده نشیمان سراوق غمت بود ز دست استاز و مسجد جامع بختی شده از دواج و پسران برادران خود را  
 خرقه دریا چون دیده و در و دام بلا آقا و بدست از بجان چیا اسیر و مبتلا شده بعد از نقل و تحکیم و اخذ

اهل کربت شهادت چشیدند و قایل مرتضی و طلا و نقره و شمعدان که از خیر نفع او بیرون بود با مقروضات مطروقات  
 و انصافت بخلوط شریف خفراست این معصومین علیهم السلام و استناد ان تقدم مثل باقوت مستعدی استناد  
 سنده و دیگر کت علی فارسی که از خیر اوصیای بیرون بود بدست بی تیزان و زبک در آمد و آن در کرامت را چون  
 حرف نزه بی مهابا یکدیگر میفرهفته و تا سر و زانش پیدا و آن طایفه اشتغال داشت بعد از آن غلام عبدالمؤمن  
 خان حاکم در مشهد بعین نموده در وقت رفتن میل طایب با لای کبند مبارک را که در کربت مکان ترتیب او  
 بود در تصرف نمود و بعد از تسخیر مشهد مقدس وی توجیه بجات مرخص آورد و این حسین خان حاکم مرخص با طایفه  
 جنگی که ملازمان قدیم این دو مان بودند در قلعه داری کوشیده هر چند سعی نمود که بی پیش برود از پای قلعه  
 کوچ کرده راه پنج شش کفت و اکثر کشتی انرا اسان خصوصاً جام و خواف باغورد و کوسید و غوربان و خوشی از  
 قراب نشانی شده بقرق اوز یکدیگر در آمد محمود خان نیز بی ملازمانش کوچ در نیشاورد آشتنه شهر عالی کرد  
 بر بطلم آه و آن لایت باسانی بدست اوز یکدیگر در آمد کجغلی خان چند کاه در خواف قلعه سلامه را نگاه داشت  
 مرد و اینها نمود آفرایم او از ذخایف است عاق سازه او در بطلم در بلده طهران کفی الجمله عارفه بود  
 اعلی روی با خطا آورده هنوز سخت کامل بنای قده بود جز واقعه باطله مشهد مقدس بار و رسیده همیون علی  
 در قصد طینه بعد العظیم تشریف آورد و چند روز در آن استاز زیارت و عا مشغول شده و چون خبر حاجت  
 عبدالمؤمن خان ب تحقیق بوست ریاست لغت نشان برکت در آمد بدار السلطنه و زمین رسیدند و **قابع**  
**مشهد که درین سال بر حسب تقدیر عالی تعالی در شهری او درین سال محمد خان یار او غلی قاجار و امرای قبا**  
 که در سال گذشت تیر از صولت سپاه روم از ولایت نیکو بیلا نموده با ایل و اویمات قات با رسار آمد و بودند  
 بنیال نیز خیر قلعه کجی جیشی انچه از غازیان قبا جبار و ایل و اویمات قات و ترانکات قرا باغ از ارسار قرا  
 آمد و بیای قلعه کجی رسید و محاصره پرده افشده بود و جلما بر طایفه قسمت نمود و سیسها ترتیب او در اول نام  
 قلعه کجی ای تمام نمودن گرفته مقصد ایشان آن بود که چون گفتگوی صلح بار و میان قبل از تسخیر کجی  
 قرا باغ نیز اعلی که نه گوشه تمهید یافته بود و ایشان بعد از آن لشکر بقرا باغ کشیدند تا رسیدن شایان برده  
 و ایلی قرا باغش بروم ایشان قلعه کجی را از دست رومیان گرفته ویران سازند و درین استحکام مترابط

مبلغ قرا باغ در تصرف قربانش بوده باشد اما از انطرف ماسان قلعه مذکور بر سر مرعی السیرت کجا بنج  
پاشا که حاکم تبریز بود فرستاده از حقایق حال خبر داده و او را پانچصدت شرف فرستاده عصر کرده که هنوز  
تو احد صلح مستحکم می نیافته لایق نیست که در بدایت حال آثار خلاف از جانب ملازمان بطور رسد و مالکی که  
الیهوم در تصرف آل عثمان است تعرض و حضرت اعلی چون صلح مذکور را در اوقات مویب مستحکم میان  
سید الشهدا بلاخط آنکه سواد در وقتی که شهادت بر او میاید سر سلطان دوم رسد این حرکت بهتر از قبالتش بود  
تزلزل امر مصالح کرد و حکم میمون با هم محمد خان امر او قاجار فرستاده که ترک خاطر کج نموده دست از ولایت  
قرا باغ باز اندر میچون آن ولایت و کشت از لطافت هوا که کشت سبزه و ریاحین اشباع محوالتشان در فصل  
میلاق و شقایق شنده آفاق است طالعیده قاجار و ایل او ایماقات ساکن قرا باغ چند سال بود که در ولایت  
تزیهت بخش مسکن گرفته اما که با باغات کثیره الغنیه هم رسیده بود و در آن زمان سز منبت سانی برقیه آشفته  
و قطع تعلق از وطن قدیم فریخته و بدین بندگی که در ممنوع کشت شده دست از محله قلعه باز نداشتند آنکه این خبر  
بفرما و پاشا کفانی با باغات امر مصالح شده هنوز در سرعه از آن آردم بود رسیده از جانب وزیر العالی آمد و در  
باب گفتگو و مبالغه کرده نمیدان که اعلی مقصدی از ایل قاجار است هویری یکشام چو لاق مشهور را بر سر محمد خان میاید  
او حلی و ریش سفید آن طبقه فرستاده پیغام کرده که پدر آن شماره روی با دت اعراض برین و در میان و در اول  
مصیبت دولت ما دانست که در شوق بر سر آن کلک مناشقه نیامایشان کرده و آنچه این دولتند و  
ما را منظور میدارند ترک نذرت نموده با بیطرفی آید که در عرض قرا باغ در سایر محاکم جا و مقام بدین  
عنایت میفرماید قرا باغ بجای میبرود مشایخ الیه خیاط و ورزیده بملاحظه آنکه مبادا این معنی مرغوب علی را برانود  
باشد خور از خوف بقلعه انداختند و میاز از او اقتضای کرده و در قلعه مستوره مذکور را در محمد خان را  
فرستاده در محمد خان اگر فرستاده چون صوفی و در آنچه بود در بضای خاطر اشراف بر پای قلعه فرستاد بچهار  
ار سبهار آمد و از ایل و ایماقات رضا جوئی بر بکمال مال ترجیح و ادم ترک آن ولایت کرده بمالک خراس  
آمد و محمد خان از آشوب فتنه اهل دو کوک بر بیطرف شوانت آمد بختیغ اگشته انان از این که کشته نر  
او رفت مشایخ الیه بر دلی کرده او را گرفته بر زمین سپرده با استقبال برده مذکور انجامد کاه و بچهار



بعد از مراجع کفران مابین اطلاق نمودند مشایخ این سلسله از خانان کرد و از اینجا بعد آمدند و نزد  
 همه اعیان شام گرفت و از اینجا بدو کاوه معالی آمد و در دارالارشاد و پس ساکن گردید و مکرر ایستاد که غیرت  
 است که با زکریا چه معنی معانیت روح متعصب سلطان اولیا بتقریب دولت در آمد و حکومت آن از جانب شریف  
 بمن متعلق خواهد بود چون مشایخ را اخطار قوی بود بعد از بیست سال که اولایت در تصرف رسید بود و مقتضای  
 الامور هر چه متبادر و قاطعاً ایتمعی از تصرفت بفعال آمد و در سال فیت میل <sup>عشره</sup> اربع عشر الف تصرفنا اولیا  
 دولت ابریزین در آمد و محمد خان که اولیای تشریف کشیده بود و یکبار و بیایان آن ولایت سرکنت <sup>یک</sup> **کلیان**  
**سواخ این سال** فرامون محمد شریف خان پادشاهت مشارالیه و لدیعلی پیکان حسین پیک قوی توکان  
 شادبخت مکان و در فرزند معصوم پیک صفوی است و در تخی گریات جلالتی متوجه سفر فراسان شد و یقیناً اول  
 بر تیر ایلت و خانی و در ایسی قزوین نید و او آن منصب را محمد سلطان که قول فرموده خود او و او محض قضا  
 مرشد یقینی نهو این تری ترک خدمت علی بنو و قطع تعلق از منصب موری کرد و تا معاهدت موکب همین عالم  
 قزوین بود و در اوایل این سال استقامت یغینی بقای نمود و باشد مقتضای الحین خلیف چون برضای خاطر  
 اشراف ترک خدمت کرده بود و خفا که گشته باشد نفع از خردمان معتقدان خود از قزوین فراموده و کیلان رفت  
 چند کس دیگر از حضرت اعلی هر اسس اشیدن عمل کردند و مرشد یقینی برادر اسمعیل خان شامی حکیمت  
 برادری مشایخه و مخالفت یام ابوطالب میرزا اندر نشان گشته فراموده و کیلان خان فاعلمه والی کیلان  
 آنجا تیرا در کیلان و او او ایشان مردی بسیار کرده درین سال فریاد آقا غلام حاکم اصفهان بخت کرد  
 حقوق تربیت چندین ساله بخت مکان نواب جهانبانی سلطان محمد میرزا را منظورند آشته بهوس حکومت  
 اصفهان شیشه ده ستغاری مرشد یقینی را اختیار نموده بود و مواضع کرده و دارو علمی و کل معاملات اصفهان بولی یک  
 غلام نواب غفران پناه جهانبانی که در خدمت نیکو خان علی مغز کرامی بود شفقت شد **کفاهه در بیان ولایت**  
 و محاربت که در فارس و کرمان بزرگ میانه امراء و اولیایش بوقوع **پوست** قبل ازین فارس ضماقتی پدید  
 بسوگنای علی کار در معرکه سخن گرایم چنین گشت و او نود بود که چند نفر از آقاخان و القدر فارس بخت  
 یغینیان امیر امراء اولایت بی خدمت از او فرامونند و فرار نمودند و در حد و نیزه پیکانشان فشاریث را بیست

آورده بعین حق یکیش ملوقی بر کش که در وقت زود سپرد و بحسب طلب این یعنی او را توجیهی نام نهادند آنوقت  
 مرد حیل و بند پران بود میخواست که بوسیله آقایان و القدر قانس را بگوید و رام ساخته صاحب اختیار است  
 باشد تا تحریک آنجوابی میرسد آن که پدرش در وقتنامه و زشتی طلب بود و کلایات قانس بزود کرد  
 لوی اقتدار بر او خفته زمانه زو باشد و زبانه حسابی از اسکان دولت قاهره میگذشت چون هر دو دست با عظمت  
 و خور بودند از وفات عاقبت آن نمی پذیرشید بعد از آنکه عقبه خان از عقبه خان نیز رسید و از اطوار  
 ایشان تا بر بی عیال خلف تفرس نموده لب از گفتگوی طلب آقایان سته همان لحظه در از نیز مردانند اخته  
 راه شیراز پیش گرفت چون ایقبو خان شیراز رسید در مقام دفع مقصدان طایفه ذوالقدر که با او میخواست  
 خان مستطرب بود و ندانم خواست که در کسر دولت و شوکت پیکانشان نمی نمود و شغل اقتدار را بر لایق  
 زودت مذکور که در وقتنامه اقتداران نداشته باشد چون زبانه شرف مرض بود که در انتقام همه تفرس  
 آنچه صلاح دانید اعلی آورد و بیایالت کرمان از جانب همیون عباس سلطان افشار پیکانشان و از بیعت  
 افشار که در کرمان بودند اعلام نمود که بر سر عباس سلطان محبت نماید که نواب اشرف بنار سواد اعلان خود بر سر  
 پیکانشان بیایالت آولایت عباس سلطان شفقت فرموده اند عباس سلطان که همیشه زین را زود و این  
 مقدمه را خود عظیم دست طمع بیایالت و در ایامی مذخخته دست تصرف با موالیوان دراز کرده و هجوم پیکان  
 آولایت اقتدار بر سریده بای پیغامه و او را بیان تفرات ندیشیده بامید انعامات مناصب بر سر جمعیت نمودند  
 و او بکومت آولایت مشغول گردید چون این خبر به زود رسید لرزل در احوال پیکانشان بدید آمد بر سر سفید  
 افشار که در زود با او بودند بی انعاما گشت اما چون پدرش در اردو بود و از جانب و سفارستی نشسته بود دست  
 که ساخته و در انقضای تقویجان است حقیقت خاطر نشانیش سفیدان افشار کرده با جمعی که با او بودند و کما پیش  
 با کسرکس میشدند این زود متوجه کرمان شد چون آن در آن سوج عباس سلطان کردید خشری بنوه از تبتیون  
 و سرداران کرمان از انواع انتقام آولایت صحیح آورده با سه هزار سوار و پیاده و آماده پیکار گشت پیکانشان  
 خان چون از جمعیت او خبر یافت و کسی از جماعت افشار که کرمان نیز زود او نیامد معذرا اما آنکه مردی که با او بود  
 بر منظره بی انعاما بود و از پیشگاه گشته در رفتن مترد و خاطر بود بعضی از پیکانشان که از اطواران

سلسله از دینه فاطمه ان او که در آنکه اسماک بر طبق عباس سلطان غالبست از زیاد و او و هشتی ارد و جماعت  
 انقار سالنات که غریبی بحر احسان نمک پرورد و این سلسله اند و بجهت خردی بر سر او جمع شده اند و معلوم  
 که جهت خاطر او بخاریه خان غبت نماید و اگر اندک تاخیری در فتنه واقع نشود بر همین بود ولی جمعی که شده موجب لری  
 اتباع عباس سلطان میگردد و پیکتاشان مرد شیخ و صاحب بخت بود و پند بر عقلای همایابی عامنموده مستعد  
 رزم و پیکار گشته تا اولی شهر در هیچ مکان توقف نمودند و از انطرف عباس سلطان فتنه آن آراسته از شهر  
 پروان آمد و فتنگی بسیار بر همین دیار بار داشتند در ظاهر او شهر صف سپاه آراسته پشت به دیار  
 بست شده قلعه داد و چون پیکتاشان بمقابل او شتافتند انارک فتنه دست او با اتباع و مردان خود  
 جو نیز بر سر او تاخته یک حمله و از نصف سپاه کرمان منصرف میزاید ساخته و اتباع عباس سلطان  
 هیچ بچه عقلای اندیشیده بودند در جنگ سستی کرده و بجز دهن دست بمعرفه و روی بودی فرار آورده عباس  
 سلطان که حال بنیمنوالش شده نموده چاره کار و کفین قلعه و از می استند با پسران مردم اقدام خود عقیده  
 رفته متحصن گردید پیکتاشان مغرور تصور بشماره و در مقام ترتیب اسباب قلعگی می شد جالبه نصف  
 صفای قائم یک که ملک بهرام ارد و بودی که از عقلای صلح اندیش بود و در آن وقت نیز پیکتاشان بود  
 در حالت حقوق نمودن آن سلسله نموده صلح دولت ایشان در است که علم او برادر زاده بساط فاطمه را  
 پاکدیکر در فرودید و ترک نمودند و از پیکتاشان استیجازه نموده بقلعه رفت و عباس سلطان را بحسن تخریب  
 و نصیاح و مواعظ و لیدر مصاطراغب ساخته شد و با کویکتاشان فتنه نماید که در قی او و پسران او  
 و مردی که در فتنه او اختیار نموده در مقام غدر نموده بدشت و الکا و متول که داشت برستور با و کندارد  
 پیکتاشان فتنه و شرطه که در ایامان معطله موکد گردانید و عباس سلطان پسران سایه متحصنان تکبیر  
 ناستوار کرده بعد از عهد و شایق از قلعه پروان آمدند اما پیکتاشان فتنه و پیمان فغان نموده در پهن  
 چند روز و غمرا و بار گرفته بقصد و محسوس ساخت و آن گفتا نموده قلع صلح جایز داشت هم خود را که غمرا  
 پدید بود با غمرا و با لیلی اطلاع و زیر و منویان از میان برداشت و این غمی بره مبارک نیامد در همان دوی  
 زنده غمرا خاک او بار بر فرق او بخت الفصه پیکتاشان فاطمه از مهت کرمان جمع نموده دیگر باره نیز دست

نموده اما یعقوبخان در فارس ایالتی داشت از آنکه تیر و جگر گرفت و کرد و القدر آن شد نمود و با هر کسی مطه  
خوارق و پشت گرفته بغسل رسانید و خانههای قایان را که در نزد بود نیز بغسل داد و اهلک و اسباب  
ایشان را متصرف شد و بهر روی خلیفه و دلایل خلیفه مشغول بود و بر کتر اسمعیل قلیخان در زمان کالت  
رشت قلیخان حکم ایجاب و نیز رشت را بود و است سیصد نفر شامو ملازمان قدیمی علی خلیفه در اینجا  
آفات است یعقوبخان چون سوره مزاج الترف را بان سلسله میداشت او را از حکومت آن ولایت  
غزل نموده و دست را لید از اطاعت او سر باز زد و یعقوبخان برای خود با پادشاه همیون اعلی پیمان  
شکار از شیراز پذیرد آمد علی الخلیفه بر سر او ایفاد نمود و دست را لید تاب مقاومت نیامد و در کتفا  
کردید و یعقوبخان بغسل از پهنه نفر از اولاد او و اقربا بدارت نموده دقیقه از دقایق نوبت عمارت  
فرموده داشت و بغیبه استیف را از آن ولایت بیرون کرده حسین بیگ پسر بزرگش بهر روی خلیفه با سایر  
مردمی که از آن مملکت جان بردند در کمال بی سامانی و عمارت زدگی نزد آمدند یکمشت خان مصمم ایشان را  
کرامتی داشته بود و در کتف عمارت خود جانی او و در کل موافقت یعقوبخان اختیار نموده اوقات بگذرد  
و از رفته او بسبب میرد آنگه آقایان ذوالقدر این که در قلعه در دست ملتعلی بیگ تورچی ترکش شامو بود  
بطایف الجبل از و گرفته مطلق العنان کرده اند در مقام تربیت حمزه بیگ عاجل و در او با بیانات شیراز  
فرید و او از جانب ایشان غصه داشتند بیاید سر را علی نوشته مبلغی نظیر بر هم ترجمان قبول کرده چون  
میانه یعقوبخان در طایفه ذوالقدر و انشای رفسا و انجاسیده ریش سفیدان آن بنامه بیخود با او ایستادند  
و ایالت او را یعنی پذیرد که رعایت شهریار بی شامو آن بطیقه کشته یعقوبخان از حکومت فارس عزل نمود  
بریکری از نظامان ارکا و شفقت شود بصلاح دولت از تربیت میخواست که تیر بسید کنون قاطا و دیلو آمده  
ز نام حمام اولولایت در قبضه اقتدار او باشد هر چه بکنوزان و صلاح اندیش آن حضرت صاحب امتی قاتم  
یک تیر از او ازین بود الفضولی منع نموده میگفته که کتاب عاقبتی از طایفه اشرار و حسب العرفان باشد  
حاکم کرمانند و عمارت زد و طایفه ذوالقدر رستی بماند و لایق حال و آمل است که ازین متنوع کرده اند  
بدار ایلی ولایت ششول بشیبه و پرمان این قسم بود الفضولیها که در حقی طبع پادشاه و ارکان دولت تمام

نیت کرده و بهوار و بلبلان در پیش نیکو در اردو بود کسان فرستاده اورا من میگردانان و انا خواص  
 بهره داشت و پیکتا نشان شراب کثیر خورد و تبریک ایفون در معقاد بود و از ناده عذوق و نجات مت  
 و کاهنی آغاز نشا ایفون میگفت که من از امیر محمد مظفر کتر شتم که از تبه شنجی میسد و نزد پادشاه سلطنت  
 و پادشاهی عراج نمود و القصد آقایان شیراز از وقت نمودند که بقا رسن فته هر یکس ایماق خود را جمع  
 نمود مردم اولایت را که از تسلط و استبداد یعقوبخان بجان آمد و بجان خود خوانده او را از اولایت  
 اخراج نمایند پیکتا نشان سخنان و اینی و روانکار ایشان فریفته شد و نام ایالت فارس جزیره پیکتا  
 نموده او را با آقایان یکصد و پنجاه نفر از غازیان افشار بجان فارس فرستاد و خود را در آنجا که قلعه  
 یزور از تصرف عیقلی پاکت شلوپیر آن کرده نام خود مساز و عیقلی یک از اطاعت او بر سر بر زده قلعه  
 ضبط نمود و پیکتا نشان در کرفتن قلعه اعرار نموده جمعی را بجا مراد کرده و همه روزی بین الفریقین فرج ابراهیم  
 بود اما آنکه خبیثت ایحال بسامع باه و جلال رسید تو هر موبک همین بخت رخ آن اختلال بد نظر لاشم  
 و از دارالسلطنه قزوین بصورت اصفهان رحلت آمد و بلبلان که در اردو بود بخت ترا در اعمال کشته  
 بنا کاهی میگردد مانند چوبین ایحال آنکه چون آقایان زوال قدر مقدم بولایت فارس نهادند یعقوبخان پیروز  
 دولت عالی اولایت را ضبط نموده بولایت و القصد از وفای کشته بود و در هر یکس بجان شولستان که  
 در زمان حکام باد و طایفه ماسلو تعلق داشت فته و با مستظلمانی ایضا فتنه دست تصرف در انجالی  
 دراز کرده بخت قلعه سفید را بدست آورده بامت آقا نام معتزلی سپرد که اگر ایشان ز راه پیش آید که با منی  
 ایضا باشد خود را با آن قلعه کشیده از خودت روزگار صیانت نماید بعد از استحکام قلعه در آنجا و اطفا  
 ذوالقدر کسری بر سر جمع نشاند و همات ایشان و جمعی که مملویشان بود تمشیت پذیرفت و یعقوبخان از این  
 ایشان اطلاع یافت با جمعی از دولتمندان خود بر سر آنجا بخت ایضا کرده آقایان فتنه رملات او بار داشت  
 مشاهده نموده را در کشتن نموده در جمعی از ذوالقدرمان یعقوبخان بیایشان سیده بجهت بر پوشیده و اکثر  
 آن مردم مشغول گشته قایلی که بجان فته بریزد آمد و پیکتا نشان از اذیتت حال که کرده اند القصد است آقا  
 قلعه را تصرف یعقوبخان و او جماعت ماسلو متصرف شدند و همزه یک اسمی عیقلی فته و له اختی عیقلی و رفا

از قیسه افشاران آمدن یعقوبخان از غلبت ایشان سیده حمزه یکت با پست چهار نفر از آقایان بمشیر  
مستند و مجوس بشیر را آورد و سایر لشکریان خصوصاً و نحو ما که بدست مردم یعقوبخان در آمد بودند مقبول  
شدند و یعقوبخان هر یک از ضحان اضا و خور ایندو یکی که توانست آوره منتقول ساخت بهمت بر  
یکتاش خان برکاش تیره پاره هزار کس از امر او ایمن متحده با فارس در میان ولایت جمع آورد و بجای  
یزد در حرکت آمد یوسف خان که قلی یکت توری باشی که قبل از جلوس همیون علم ابرقوه بود و در آنجا مجلس  
همایون منصب توری باشی کرد و در شانی الحال برانقت امر ای ماضی در قلع مجوس کشته بالانس ایخان  
پدر یکتاش خان که از جنس نجابت یافته و در ایامی که موکب همایون در قو اسان بود پاره آمد و جمعی از ملازان  
قدیمی او پدرش که در ابرقوه بودند بر سر او جمعیت نموده و با داد یکتاش خان قلع ابرقوه را تصرف شده  
عالم اولیایت است اما بزرگی و اقتدار یکتاش خان در منعی خاطرش نبود و باطناً صغایی با او نداشت یکتاش  
خان بخت قرب تر از خنوق تربیت قلی یکت پدر او با او در ایامی میکرد و یعقوبخان نیز یکت ابرقوه رسیده  
کس نبرد از دست او اعلام نمود که چون از یکتاش خان خلاف دولت بطور مرسد دست برافروخته و برآ  
طریق اظهار آنست که تعصب او بیماق را منظور نداشته بمسکرا نیجات ملحق کرده که چون اتفاق دفع شرف  
نموده شود حکومت کرمان آن عزیز تعلق خواهد گرفت یوسف خان نوید ایالت کرمان یافته با قشون و لشکر  
خود میقتوی بجان ملحق گشته اطاعت او اختیار نموده یعقوبخان برانقت او که بزرگ زاوه افشار بود مستظفر  
گشته با شترهای خود و لشکر که در سکو روانه یزد شده و درینجی که یکتاش خان قلع یزد را محاصره نموده  
میان او و یعلقی یکتاش ملو توری تر کش که توان قلع نواح و جدال بود بظا هر یزد رسیده و یکتاش  
خان چون از آمدن او خبر یافت بجهت آنکه اکثر قشون او و لشکر او را وقت در کرمان بود و در بر سر  
حاضر نموده مضطرب گشته باریش سفیدان افشار تر خه مشورت در میان آمده نیکو جانان و گفته  
که تا خان در یزد توقف دارد مردم دور و نزدیک او را بعصیان و طغیان منسوب می سازند اولی آنست  
که ترک یزد کرده روانه کرمان کرده و کوی یعقوبخان جرات آمدن کرمان نخواهد کرد یکتاش خان اخیرت میکند  
گشته نخواهد گشت که بشت بخصم نماید و میر میران چون بجاوت او در اولیایت او ای شوکت و اقتدار برآورد

بود مانع رفتن او میشد چون یکتا شش خان بجز یکم جمل و مردم تاوان اندک بر او می باو و ندم بخار به  
 یعقوب خان که بستانه شهر بیرون آمد و در برابر سپاه فارس که در برابر ایشان بود مصف مقابل آراست و  
 از چایندم دست بآست کارزار بر او چچیان لشکر شیراز سلامت متواتر نموده و در ایران لشکر افغان است  
 عدما ت ایشان آورده و تزلزل بجال ایشان را و نیافت اما یکتا شش خان چون غلبت لشکر خود و کثرت  
 اعدا را مشاهده نمود و انت که اگر بقاعده و آوای جنگ کند متاومت با آن لشکر بشمار میشود کرد  
 بخاطر آو و در بطریق که در محاربه عباس سلطان عمل نموده بود و بعلی آورد و با عموم سپاه یکبار خود را بر  
 سپاه شیراز تزلزل قول ابدا برین غنیمت مجتهدان سپرده با خلاصه شجاعان لشکر خود از قول هر پشته  
 جاوید بر سر ایشان تاخت و مصف سپاه چچیان را و ایران ساخته تزلزل در میان ثبات و تفرات لشکر  
 شیراز انداخته و یعقوب خان سر اسیر یکشته از یکصد نه دیراند که از غازیان افغان بطور آمانا ضعف  
 و انکس در نایب احوال لشکر بیان خود مشاهده نمود چنان مضطرب شده بود که از پای علم و کشته  
 کان حرم و انبیا دارا آمد شده بود و محمد تقی خان و لکه در تقی خان پرینا که که از نمره امران فارس بود او را  
 از تخرکت مانع آمد و بصیرت ثبات ترغیب می نمود و یعقوب خان کمال از غده خوار و داشت و ملازمان او بسفغان  
 در عین سیزده آویز یکتا شش خان را و در میان آنجاعت شناسخته پیغمبر چچیان خردا و نه که یکتا شش در میان خود  
 قیامت لشکر بیان خود را ترغیب نمود که او را در میان گرفته ترا و بیرون شد او را مسدود ساخته با لغو  
 یکتا شش خان همان از نمره که جمیده میشد و اهل شده و در روزهای شش شهر را بدوم اعتباری سپرده نزد میرزا  
 رفت بصحلت رفتن کرمان و یکتا شش خان از اجرت و امیکه کشته مینه میرزا را که حرم محترم او بود و میخواست  
 در نیز که داشت خود بیرون آورد و بنهرا بردن متواتر بود و محقق بود که یعقوب خان جمعی کثیر بر او کرمان نشاند  
 باشد چون روز یکجا بود که یعقوب خان لغت بر میان نگزنده و اهل سواد شهر شناسنده و در  
 بهای خود آوردند و یعقوب خان سولی نزد میرزا نرستانه که یکتا شش خان غایب پادشاه است چون  
 بجای می رود آنرا طلب خواهد شد و میرزا نرستانه جمعی یغیان نمود که مکل یکتا شش خان باشند چون پانزده  
 جانش پشته و اهل و امن او را گرفته گذاشت که حرکت نماید و هر دو خیال دانه نشسته میگردان و در آن شب بجوار

مترود بود که چندکس از مردم بچکانه براتی بسته با بر فرزند و در آن شتا غلوه لعلنی بدست او خورده است  
از کارش و مشخص شده که کسی در آن تهنه لعلنی بر او انداخت تا یکی از پیشین نشان او که کتف در دست داشت  
و القصد آنجاست او را زخمه را یافته گرفته و از غیرت بخوابد که او را دست بسته بر این بچکانه آوردند  
آنجاخت را از جانب افت زخم خاک کرده اند و قبل خود را به چای کرد و نصف شب بود که در آن قدر و  
نموده قضیه قتل او بچکانه سید و شادی کسان بر او ایدر که معنی فرستاد و از اولاد علیام  
میر میران شاه و جلیل آمد بود که همیشه با پدرش لعلنی بود و با چکانه شرفان مخالفت میسازد و بچکانه  
را اسلالت واقع همیشه در آن وقت نزد بچکانه آمد و معزز و محترم بود اما میران سایر اولاد و شرفان  
بموافقت یکسان متهم ساخته احراری کردند و سپاه بیست نفر است که در آن سبب فرزند بچکانه  
خان کرد و عرض بیست سال جمع آمد بود و بچکانه در لعلنی خود آورد و از طریق خلاص منحرف گشته از آنجا  
اموال جهت خود جدا کرده قلعی بنایه بر بر اعلی فرستاد و سبب عظمت بزرگی خود را به هر جهت آمده و  
بنوعی مستی با غفلت شد که چشمش از قیام اعمال پوشیده گشت خود سروست خان را برای اصلاح  
خود بکلوت کرمان فرستاد و او را تود را به ندرخان برادر زاده خود داد و در سعادت خدمت اشرف بود  
کرد و با استقلال تمام بهار الممالک شیراز تود نموده آیین سلاطین پیش گرفته و صیبه میران را که تود نم  
یکتا نشان بود و بعضی از او ج خود و عده داد و بعضی تقدی بشیران برد و بجای خود در آورده و املاک  
جمع کرد و از او قدر آن بود که مقتول ساخته بود و جهت خود صوبت نمود و جلالتش بکدی سید که جهت الی  
فانعت فرستاد و عالمیان چون اساسه او را دیدند از فرمان بجای میگردند و بچکانه بچکانه چند کاه و شیراز  
که میان ولت بود بعلتش فرعی و زکار میگذرانیدند تا آنکه چشم زخم به روزگار باور سید و خاقانست احوال او در  
قصایا مجال آید رتقده کلک بیان خواهد گشت **ذکر تود نموبک همیون سبب خط بدست نشان**  
**اصفاغان بیان حالات و فتوحات کرد در آن سفر غیر از روی او چون قراخانات احوال ولایت نیر و کرمان**  
و غصیان یکتا نشان عباس مع جلال سید تود نموبک همیون لطف لاند کم کرده و متوجه دارالسلطنه  
اصفاغان گشته و درین سفر نواب سکنه نشان را تکلیف و انقضت نمودند **مصرع** قران کرده با هم مراعتت



یولی یک غلام خاصه شریفه که حاکم اصفهان بود آن ولایت را بر استولید و او نیز قلعه لهرک را نیز فتح نمود و بروج  
 و باره را استحکام داد و از غلوه غنچ شش ماهه که بمان خود را مالکیت ملک صفایان بخت نشان دانسته و قشون  
 و لشکر آراسته چون ایات لغت ریات و رخط کاشان نزول نمود در آنجا نیز محاربه ایقوی کجانی گشته  
 شد. در یکتا شرفان سید و خواجه فاجوه و جایزه و جلدوی سزاوارتی او و کسب باصفهان فرستاده که گناه  
 پذیر باشند و روانه آفتاب شده اند ایقوی کجانی یولی یک چون از واقعه شکست خبر یافت چاره بگریختن  
 نبرد قلعه را بمقتضای سپرده خود برید و بسا و سلاطین و بازرگانت نموده همانرا آماده شد و از دولت با  
 که در سرخی شهرت تاد و لغات بسیار که نقش جهان پایتخت از آنجا در چند مکان لطیفانی در شمار مکه کبیر  
 نموده و یولی یک مقتضای طایر غایب و بزرگ عالم با و راه یافته جمیع مقتضای خود بقصد کریمت و توبت تصف  
 بروج و باره در آورده و شروع در قلعه داری کرد و حضرت عالی سید یکس که کونه را بقصد فرستاده که از سبب نبرد  
 بازرسیه او را بیعت نماید یولی یک پذیرفت و در کوشش نماد آن بیضاخ و پندیر نشیند و فرهاد خان را  
 که بین الاقران بقریب منزلت استیاز داشت یولی یک از زمانه است نهاده مغفور سلطان حمزه میرزا دوستی  
 داشت و در خدمت شرف تفضل شد که بقصد رفته او را بیرون آورد و او با چند نفر بقصد رفت و روز اول یولی یک  
 او را رفت نمود و روز دیگر فرهاد خان را در قلعه نگاه داشت چون خبر گرفتاری فرهاد خان سید یکم شنید که توجیح  
 عظام و ملازمان درگاه قلعه را در کوزار در میان گرفته بر تبا سباب قلعه گیری پروراند یولی یک بعد از آن  
 بصره رضایه بیرون آمدن او و فرهاد خان و را بمواید که کون المینا و بخشید و از قلعه بیرون آمد شرف  
 ملازمت دریافت و آخرت بیعت جانش منقطع کردید و در وقایع سال بیست و نهم **یولی یک**  
**سنه تسع و الثمین ماه که سال چهارم جو حسن میمون شاه فی ظل الیست چون شدت زستان سردار و**  
**با سخا و در خنده بهار کلان جازا بقتل و ممرت زیب زیت و او در شب و شب چهارم شهر جماد**  
**اول شرف ثوابت سیما از خلوت مری جوت جنگله و حل آمد از سوایخ این سال فرستادن و در کار سلطان**  
**را و خلوت برسم رسالت یکجا بینه دستان برینده ظاهر است که از آغاز دولت روز افزون محمد بابا پادشاه**  
**ابن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابو سعید کورگان از خلوت سپاه او یک و استیلا محمد خان شیبانی در**

تغییر

ماوراءالنهر و خراسانی و طغان بلاد فرغانه که مرکز دولتش بود و مجال اقامت نیافته بعد از آن چهارت قوی  
حدود و کابل و حصارش و مانی میر و سمان گشت با ملازمان درگاه شاهنشاهی پیش آمدند سلطان درین میرزا ابن  
سلطان محمود میرزا انخراده خود را که حاکم بدخشان بود و غیره نشان داشتند و داشت بخت اشراف فرستاده و  
خانان سیلکان که کرده بهی ایشکر قره بلش معاونت او نامزد فرموده و بار پادشاه بستظمان آن سپاه ماوراء  
النهر را بچلغی تغییر کشیده و چند سال مسایله او و خانان او و یک در ماوراءالنهر بزرگستان حصارش و مانی و بیاید  
و همیشه بجایت خانان سیلکان نشان مستظلم بود تا در فرزند آخر که سپاه او بزرگ هجوم آورد و در حد و پنجار  
باجیدان خانان سیلکان او بزرگ مصافحه و بی او دستگت یافت و یکبار یک ان خود را بر کاه عالینا به  
فرستاده و آنکه بیخ شانی را که در کن السلطنه بود با اتفاق امداد خراسان کوچک فرستاد و بحسب اتفاق در پای قلعه  
عجید و ان خانان او بزرگ محاربه واقع شد و کار بی پیش رفت تا از کابل بروی تبت تغییر مکان بنده وستان آورد  
فرمان و اکت بعد از آن که بار پادشاه بخت سلطنت را دواع نموده و در ایشکر محمود میرزا پادشاه قائم  
مقام بر عالی گاه کردید و او را در دست آبا و هند وستان قوتها بظلم بروی نمود و چند سال بدولت و اقبال  
گذراند تا از تقدیرات الهی صولت سپاه افغان و سبیزدیشتر خان احوال و اختلال پذیرفته و هند وستان  
مجال تا قاتلش نماید و کماندیشتر خان که در ایشکر و سمان و بی لطرف تیره و سنده و هند بار آورد و باز از آنجا  
از غایت پسرانجائی وی بود که شاه بخت مکان آورد و این در تاریخ اکبری مشهور است که در امداد او و تهنه فرود  
که ایشکر نشسته و بعد از آن حال آن پادشاه و نیکو اعتماد فرزند ابراهیمش جلالت الدین محمد اکبر پادشاه پای سبیزد  
بر روی نهاد و شاه بخت مکان سید پیکار و کین السلطنه معصوم یکسختوی با باخت لایق بتهنیت کابل  
او و پرورش و اعتماد و البرز که ایشکر فرستاد و بعد از خروج و اعتماد حضرت شاه بخت مکان که اوضاع قضایا در  
حاکمان پاران وی و اصلا لوازم الفت و آشنایی بعضی نماید و همه نمایین الجا پانین طریق آمدن سر مسدود بود  
تا آنکه حضرت علی شاه بی درین سال که او ان جوس سعادت او نس بود اراده ایجابی خصوصیت قیوم فرمودند  
و با یکبار سلطان امانت محبت آینه در انجا بن فرستادند و شرح آمدن او بعد از هفت سال از هند فرستادند  
دیگر از سوادج این سال آنکه میرزا الطغاسان شیرازی که وزیر و اعتماد الدوله بود ایالت با وزارت جمع کرد

و بخت خاص از قبح و کرم وضع و اسب زین چاقب طلا و زرد علم و تقار و خانه که خود بر امر امانا بر است  
 سر افزا کردید و دیگر از وقایع است که میر میران اولاد عظام او از زیویا و پس اشرف با صفتان آمدند  
 و میر میران بخت سود اعمال و موافقت یکسان شرفان منظور نظر خالفت کشت آتاش غیب الله و له او که  
 متعلق و شایسته بود با یعقوب بن امور و شفقتهای که او داشت و همات زیاده و شفقت مند و در غلام  
 این جوانان یکصد شاهی بخت مکان کرد و فغان شاه بخت الله و له میر میران بود و با جمل طبعی در صفتان که  
 و حضرت اعلیٰ تجزیه او تشریف قدم ارزانی داشتند و یکی از قضایا آنکه درین سال چون حرکت ریانت جهان  
 کشت نمی بخت فارس تقسیم یافته بودندگان حضرت اعلیٰ بودند و از او که از ابجست قرب یکسان فریفتند  
 اکنون در قلعه و امین صلاح نه استند ایشان را با صفتان آورده در قلعه بگردانگاه و داشته و کو اقله  
 با حد یک که اسباب جمع فرمودند و ذکر تو که موکب همون در الملک فارس و لشکر دستا و نکران بعد از  
**اشقام تمام آن لایه معاودت نمودن امیر سلطنت** چون یعقوب بنان ازیر و متوجه شیراز شد بعضی از دیوانه  
 خزان قزلباش که اسرار و اعمال مختلفه از بندگان اعلیٰ غایت بودند مش بود آن را که نه خود سوس و تحمیر سلطنت  
 تکو و ترابی یک له و در اختیار بزرگان ابو العجاج یک شمشیر بود له فولاد یک سیرا خوار ازاد و در آن بود  
 بیشتر از قزلباش یعقوب بنان اصلا مقید رضای ولی نعمت نشده و مقدم ایشان را که امری داشت و بخت ریانت  
 خزان یکسان شرفان او را غایت میکرد و ایندند این معنی موجب فرید سلطنت کشته یکبارگی سر بعصیان طحیان بر  
 آورد و از انرا فارس را متابعت خود دولت نمود و بندگان او را با اعلیٰ مکر استور و از تمام شفقتت ازیر نشاند  
 میخیزد نیتا و دیهانت فرخت امیر زبان می آورد و خوش آمد که باین قصه قی می نمودند و انقضه خلف از فرات  
 پادشاهی کرده تا آنکه بعضی امرار قزلباش نام طحیان و عصیان او مش بود که در در میان کوشش از دراز  
 اردوی او جلدهد و بجار مت اشرف الله و در حقیق حالات مورد عرض استند و بعضی بنان را آواز و در  
 موکب میمون بنی اصفانی امر اجمال افعال او در اقله اصغر فارس فرستاد و با چند نفری از مردم اعتدای  
 اقله رفته متحصن گردید عیان و القدر فوج فوج با استقبال موکب میمون آمده و حقیقت قلعه زمین او  
 کردند چون سلاطین کوشش از در مجرم سلاطین اقبال کشت اسب شرفان حردار را با و زبانشان توچه جان عظام

ذوالقدر و مردم فارس را بجا فرود قلعه را مور فرمودند: موکب بیسوی بخت حرارت بود اینک که در سبایق  
 مذکور که رایز و عزیمت شیراز فرمودند و در اول ماه ذی قعدة آن بلده قاهره را که تحت سیما آن مرد  
 سختران است از فرقه دم زینت بخش روضه جهان کرده اند و میرزا لطف الله در بیرون شیراز بی اصل بود  
 یا و بی لوازم خدمت پرده اخته با تمامت ابالی ایمان فارس بیایه میرزا علی آمد و پنجاه تن را نیز  
 ابراهیم خان و ابوالارخند بهر ایام فرستاده الهما رهنده کی نمود و ایالت ولایت شیراز را با امیرالاربع بنیان  
 نامزد شد که در سکن اینزباشیمان ذوالقدر را نظام داشت حضرتت علی سیر و سوار بی مشغولی میفرمودند در  
 فعل این علی از اصابت عین الکمال ختم زنجی زیات فرخنده صفات رسیده در پنجم سوار بی اسب استخرا از  
 اسب افتاد و بیای مبارکش گرفته کرده و در جراحان بمعالجه پرداخته بغایات از آن کوفت زایل شده  
 بصحت گرایید که فرخ عیسان طغیان بیستفان افتاد رسیده که در میان ملازمان در کار و کار در کارمان آمده  
 بیرون کرده و قلعه را مستحکم کرده و ایام فرستاده بود از موافقت بهر خواهری بیخوبان نیز ندانند که انجی فرادغان را  
 بجهت دفع فتنه او را در کاران فرمودند بیرون کشد که کاران که گمراهان قدیمی لیجان و پستانشان بود و لیجان  
 که در نیکو اصلاح اندیش بود با ایالت بعضی از اولیات سرافراز ساخته با آنکه یکانش پشش آنچنان کار می  
 و بعضی حال گیر را با اسمعیل خان ایله افشار داده هر دو را همراهِ فرادغان فرستادند و بی یک غلام خاصه  
 شریفه درین سفر بفرقت فرادغان مانور شد از سواهی که در شیراز بطور آهسته شدن تا بطنی دلعلیل  
 افتاد است بیست حسن خان و له عبداللطیف پیک که هر دو اولاد اتحاد منصوره و شرح ظهور قلعه در درو کویا  
 و قوت اسکندر خان حالگی که از جانب بیوان منصوب شده بود و شاهلی پیک پس که کچک غلیلان بخود سرنام خان  
 بخود نهاده حالگی که کویا که در مایمه آنها حسن پیک له عبداللطیف پیک الله حسن خان چون بستنها لطف  
 بیسوی غافل جمع بود و در تمام دفعه شاهلی خان را آمده با جمعی بر سر او رفته یکجا تاش را نقل کرد که از سواهی آن  
 کشته شدن حسین علی سلطان پیکنی که بود اوقاف آن اولاد او چنانچه سبق ذکر یافت در فراسان حرکت آنجا  
 صد در یافت که شاهزاده که اولادش بود داشته قرار نموده بقلعه جوشان برده مدتی که شرطی خلاف بود  
 چون محل اتحاد بود و خائیش وی بر سر اعلی آورده پد پشش با جمعی کثیر از ایل و عزت در فراسان بودند چند

کوه در شیراز  
 صاحب انوار افغان

در بی نایز صلیت تشریف خدمت قریب منزلت دریا قند بود او نیز سزاوار تیغ شمشیر سیاست شده القصد کور  
است با ملوک و بعضی از مقربان بساط عزت در عزم خلوتخانه همیون او را بجز او نیز سزاوار سیاست شده و ملازمان حسین خان  
شاملو حکم قریب الامرا علی بر سر او می بود اوق خان که حکم کرده بود رفتند او را گرفته بقوم آوردند و بسباب  
او را تا راج نمودند چون در معاملات فراسان صاحب قوف بود بعد از آن تا می گویا به مشایره اولاد  
او منظر شفقت گشته حسن علی سلطان پسر زکریا او با مالیت همان سرافراز شده و خود با سایر اولاد ملازمت  
خفیه اقبال شاهی بنمودند القصد بعد از رفتن زنها و خان گشته شدن حسین علی چینی چون شیخ قلعه و صحر کعبه  
و استحکام شهره عالم است بنا کرده درین جم از الهامات صحنی حکایت می بر این خطور نمود که آهوی بر سینه را  
بکس بر صید نمایند طبع شکار کرمان فرموده با جمعی از مخصوصان نه با شکار فرمودند و از والی قلعه صحر کعبه  
از راج کجانی جهت بقای فرستاده و قاصد فرود با در سینه که همیشه در مجلس نشست این نام خان همیشه  
و قیوم سخنان این فرود مسرور گشته از قلعه اری بیست آمده آمدن ملازمت پای بوس عرضه داشت نمود اما  
شیخ فیاض صدم پاکلی شتی نیز با جان یکس نیز فرود ابا تریابی یکس له دلوا اختیار کرمان موعوض فرموده و در قیوم  
یکس برادر زاد خود را بیشتر فرستاد که ملازمت اشرف رسیده که هرگاه حکومت فارس بدست بر سبانی با متعلق  
کرده و از قلعه پروان آمده بشرف پای بوس نشرف کرده و آچون نیز با جان یکس زیر بلازمت اشرف تشریف  
بندگان علی نسبت پیشه بندگان اذغات بسیار نمودند و نیز با جان یکس که مستحق آن شده که بقصد قلعه فزار بمانست  
اشرف آورد القصد نیز با جان یکس تریابی یکس بقصد با رگشته آنچه دیده و شنیده بودند خاطر آن کرده او  
باید لیل و رعب کرده و قلعه را یکی از مقربان خود سپرد و خود با اتفاق مصاحبان مخصوصان از قلعه پروان  
با حال غرور و اشتهر شده چون قایم او بار و کما فریختی گریبان او را گرفته به راسخ رسانیدند و خود با همان گشته  
فارس نظور نمودند چون منظر امانت باور رسیده بود **مصرع** زهی نظور باطل زهی حال مجال بود ای پسر  
تا سر و در کمال شوکت بد و قلعه همیون گشته بنمود روز سیم و یازدهم علی امور و اعتراض کرده اند و از او  
ستندی که در آنجا نیست او در فارس کرده بودند باز فرستاده نمودند غافل ازین معنی بود که **نظم** اگر خشی سوار رفت  
از کت کش باد شکم می و سه ناچار بر زمین افتد و سخنان لا طایل نود در و خود می در قلعه با شرف آمدی ملازمت

و شایسته بود روز چهارم درگاه عاقبتخانه بمیون را بر با نریه یک قاپوچی باشی استنابلوس بدو که هیچ آفرین  
 نداشتند تا نایب کس پرده نرود و یعقوبخان بطریق محمود آمده مغرورانه در مجلس نشست و حضور آمدش  
 با نریه لطف نامه بفرمود و آن عالی در کمال تنگی خلقی خطاب کرد که محاسبه دادوستد کی درالکامیکه دیداید آنجا  
 میروید پیش رایله در جواب گفت که بالین والراس هرگاه اشاره میمون شود در یک لحظه غاطس آن او میشود  
 درین اثنا هیچ غیب نریا و او غلبی قاجار که از امر او معتبر بود با اشاره میمون دست بر میان او کرده برداشته  
 بر زمین زد و در او احوال و تقویر نمود که از مقوله دستبازی مظالمهاست گفت حرفا در میان ارم چو محل طاعت است  
 حسین خان او را دست نام و او گفت ای بیخوارم این باغی که از تو بطور آید به توقع واری یعقوبخان است که مال  
 چیست فی الغور شروع در بخروا گفت که در حسین خان او را دست بسته و سر بسته سر بر بند در برابر او ان در  
 آفتاب نگاه داشت و رفت او را یک یک با نرود و آن عاقبت میطلبند چون اهل میشدند بیخ پاره پاره میکرد  
 و در پرده یکس خبری نریه مال داشت تا هنگام عصر این محبت در کار بود و ترابی یکس مختار سلطان بود آن قرا  
 کوز او را بفرستید یک شام و چند کس دیگر که خبر میانه نهاد بودند بجای آمد و بزقتای فاعلی شدند و اجساد ایشان را  
 پرده آورد و حدیث للتاظرین از او بجزرت آه کشیده اما یعقوبخان با جسته بست آوردن قلع نگاه داشتند در  
 از روز بقل رسید و در سیاه عالی که فو کندی و جمعی از ذوالقدران بکنانه را جوس می نمود و جوس گشت او نشسته از کوفته  
 بقعه خرم اند که معتقدان او قاعه را بلا زمان درگاه شایسته سپارند اما اهل قلعه بان نوشته عمل کرده قلع را  
 پس زدند و چند روز جمعی از نورته ذوالقدران که برتق قهر یعقوبخان گشته شده بودند او را پرده آورد و در سر جان  
 سزگون آویخته سیاست می نمودند و او را فریاد و جفکانه می رسانند بعد از چهار روز که قلعه محبت نیامد  
 ریش سفیدان ذوالقدر سگسل آن مهم شده در قلع یعقوبخان انجیل داشتند حضرت اعلی او را بدست زوال قدران  
 داد و ایشان انقباض خون کینا بان با تمام کار او برداشته و بعد از گشته شدن او جمعی از مردم فارس خصوصاً  
 حسین خلقی سلطان سیاه سفور که در روی کرد و بطریق میان از رخته که که صعو و بران در نظر بسته و حال  
 حال می نمودند و از قلع برآمد و بجزغیر و بر خو کشیده قلع را متصرف شدند و بدکاران بجزای عمل رسیدند  
 در حال انجیل کس از عذاب فریادغان آمده خبر رسانید که مهمات آن ولایت حسب الواو صورت انجام

سید  
 قلمی که در آن قلع نشسته است  
 بنظر آن که در کوفته را در جانی

یاقه قلعه تصرفت در آمد شرح این قصه چنان است که چون فرهاد خان بوالی قلعه کرمان سید به تمام نامهها بفرستاد  
اقتدار فرستاده ایشان ترا که از ملازم قیوم و لیجان بودند بدستور بکارستاد و ولایت ملو و طغیقه افشار را که از  
آمدن فرهاد خان ایالت لیجان جزای قندهار را در اول ایشان بریده آمد و عاقبت خود را در آن نشاند  
و ترک ملافتی بوسف خان کرده که دره باستان قبایل شتاقه بوسف خان که بر سنده ایالت کلمن داشت  
با و دست سید نصران ملازمان قدیمی خود بقلعه رفقه فرقه تحسن قلعه واری فرهاد خان بشهر آمد و قلعه را  
محاصره نمود و کسی بقلعه فرستاده زبان خویش کرد بوسف خان از قلعه بیرون آورد و به کاتب شیراز حاجت نمود  
و در وقتی که نیکان حضرت اعلی جمات فارس را انتظام داد و از او نیز عازم اصفهان بودند رسیده و درین  
شهر پاری بوسه حاصل نمود و بوسف خان را با شیخ و کفن بدرگاه و الا آورده استند عاری جان بخشی نمود و او را بجان  
ماند و اما بویک دراز زحمت نگذرد که آن فرهاد خان در مقام عذر آمده بود و او را در ده شش که به نام  
بوسف خان یکباره بر بصلبان طغیان بر آورد یکی از اهل مواضع فرهاد خان بفراده دراز زحمت ملازم  
بقتل رسید و در همان ایام جدید یعنی خان پادشاه که به شاهزاده نامدار کنگر اعلی سلطان حیدر میرزا ایلی بیکری  
بروم رفقه بود آده خبر رسانید که فرمانفرمای بوم مقدم شد بر آده نامدار کراچی استند معالو صلح بود و در  
افتخار پذیرفت و جدید یعنی خان حضرت اعراف یاقه تقریباً است که با نامه تحت آیین میر سید باطلو بعد از آمدن فرهاد  
خان نیکان اعلی اودی همایون را از شیراز روانه اصفهان نمود و خود نیز در تصرف برنده فرهاد خان در درگاه  
مقدم میون بریزد چون آن خطه پذیرا زنده و شاه جهان بی زینت یافت باغ کاشن که مقام کنگر  
شاه جلیل القدر بود آرا مگاه خرد زمین کردی پادشاه جلیل القدر ملازم خدمت پرداخته خدمات لایق بجای آورد  
چنانچه اصفهانیان یک زیر سابق و لیجان را باز انداختی که در دیوار کرمان تقدیم رسانیده بود و در وقت  
شاهزاده و منصب استیفا، حاکم خرد و سرسلطنت کردید و بعد از اصفهان حضور داد و او را علی حاکم اصفهان فرستاد  
در آن طایفه اصفهان معلوف داشتند و دیگر باره دو لیجان با مبارک نقش جهان مجله از شیراز بکسی تیار کرده  
و یکسر سواری نین اسک در آن وقایع مشغول ظهور رسیده آن بود که چون احدی یک کراما کوکوال قلعه ترک در ایام  
غیبت بیمن آورد و میباید بسیار بقلعه کشیده اسباب قلعه داری بود و لایق سرانجام نموده بود و

در آن قلعه بودند احدی یک مورچه را طبع کرد که آن کشته او را بار و باهی و را از کجا رستم ساخته و بصلاح در صفای بل  
 اصحابان او را بی قلعه نشاء جهان را بکشیدند اما در باب شاهزاده و محل تولد ایشان متزود بودند و تمام  
 دولت و لشکر ایشان منبأ لعه در قلعش ایشان منبئودند و حضرت عالی رعایت صلح فرموده رضایان ایشان منبئود  
 بالآخره بمصلحت جمودید و جهان بین ایشان را که چنانچه صفت و قوت بود از ویدن ماری عامل کرده و از ارضها  
 همان قوم بصورت ارات طنه قزوین منطوف داشتند و در کاشان که زمین سنا جلود که خطهای آن طاه  
 بود بطله اگر از تربیت زمان مرت یقطن ایشان است و اعتماد را نبیاید بدست حسن یک حاصله توچی بقبل  
 رسید و ادراخا بقرون من تشریف برده در آن اوقات محمد خان تخان که از امرای معتز شاهان است بخت مکان در  
 ایرامه او چون رسیده بود و بتصاریف زمان استیلائی و میان از آن ملک برآمد و در حد و در ویدل و منان سر  
 میکوچیان میر عالی رسیده و منظره نظر عاطفت کشت نصدرستان در قزوین بجز می گذرایند و **تالیع سال**  
**همیون آیام سعادت مقرون تو شتقان نیل کی سلطان سنه الف سال پنجم جلوس همیون قضایا**  
**ان سال چنان فصل شتابت انجا مید و با و بهاری صلابتی زهت فرخی او در روز چهارشنبه پنجم شهر جماد**  
**الاول خسرو چار باش سپهر در شرف خا منحل مقام و آرام گرفته شاه و در مانع سعادت باد قزوین جشن**  
**خسرو از آراسته بعشرت گذرایند چون خاطر او را از میزرا لطف الله وزیر بجهت سوا اعمال پیشکش کرد و**  
**چون مغرور بارتکاب نهاد لری میگرد و لیکر کشته او را از وزارت مغرور فرموده حاتم یکله را و با و کجی کسوفی**  
**بود و منصب افتاد و آل لقب یافت هم درین سال الله قای یک قبا و او غلی که قبل ازین نواب همیون عالی کسک**  
**قورچیان او را منظم کرده اند و بر تبه یوزباشی که قیاس سر منبئی یافت در همان آیام ایلیان دوم در تبه**  
**پاشایان سرحد آمد و بفر استخام منیان مسطرا او رنده و متعاقب ایشان محمد تقی خان که در دو کم کسینی**  
**با و اب سالت پرده اخته حاجت نموده بود از او و پیل که متحرکوت او بود و کتف نهاده و اول لایقه گذرایند**  
**و نام بخت آیین حضرت خواند که در این نظر همیون سائید مستعدان دوم تاریخ این صلح را سال فرضه فانی**  
**حقیقت یافته بودند و در نامرید کرده بودند و در سوا پنجم آن آیام محمد یقطنان بعد از یکماه و وصله و زک در حد**  
**اشرف بود چون از او کانی میاوشند و قوم مرشد یقطنان محمد شریف خان قرار نموده بکیلان قضا بود یعنی**



نیلایا با او است که در نه فرج مبارک اشرف بر طبقه چاوش و نمودار محرف بود و صاحب اعیان است  
 او را که ایندی چون قهرمان قصاص قطع رشته جانش فرمان او بود و قبل رسید و از برادرش مراد خان یک  
 کرد و اتا بود و قرار نمود با کله روم رفت بنابر آن برادر دیگر مثل احمد یک قطع از علیین کرد و بعد از سیات  
 ایشان مشرف قلی سلطان قزقلو مشهور بجاکار و راکه از او یاق اسلخ بود و بجیلان فرستادند که محمد شریف خان  
 و قرار نمود در گرفته بر سر کار و معنی بر آورد و اگر خان احمد حمایت نموده ایشان را فرستند آنجا وقت نموده حقیقت  
 عرض نماید که اندیشه کار او نموده شود چون آن خان احمد داشت که تو ای اشرف هست آرزو این شان با بعضی عظیم دارد  
 دست از چخت باز داشت مرشد قلی سلطان ایشان را گرفته بر سر کار و علی آورد و شعله غضب پادشاه قلی سلطان  
 پرداخت بنابر احوال جانب سیات خان احمد و ایت قیسه که با والده محمدزاده کان اشرف داشت و بر شرف ملقا  
 این بود و در مشرف بود اسلخ ناپسند او را حاضر نموده او را با انواع قوارش ت شانه مراد زکر داند و دست  
 سال حکومت هم از ایله امیر بی کل ولایت قلم و عیش که تا سرحد بغله اویش بر او کی محمد باقر میرزا القویض باقیل  
 سیات بلازت او نامور شدند و او خور و سلطان سیات بود کال شت هزاره و منصوب گشته و از اینهمان شد چون  
 شرط مصالحه و میان الملاق اسلخ طریقت بود چند نفر از پاشایان سیما مراد پاشا را که در محاربات  
 تیریز گرفتار شده در قلعه محققه محمودی چون از اینجانب الملاق فرموده روانه روم کردند ایندند از جانب روم نیز  
 شت بر خان مراد و محمد قلی خان شت ملو و قورخس خان شت ملو و در قفار مطلق العنان ساخته روانه  
 اینصوب نمودند شت بر خان در راه پها شده و در لغت حیات بمقتضای اجل سپرده و دیگران آمدند اما قورخس  
 خان بخت بعضی اعمال سابقه قیسه نامرستند هر دو یکم و کج گشتن حسین قلی سلطان پدر محمد قلیخان در تیریز  
 با غزای امیرخان و قیسه سلطان حسین خان پدر علیقلی خان لادقیرت اعلی مستحق انواع عقوبت شده بود و هلال  
 که در برابر او آن چهل ستون بنظر همیون در آمد او را بدست مبارک بجزار سینه محمد قلی خان مورد اطمینان  
 گشته بنصب موروثی ایستاد تا سیکری مراد از یافته و دیگری را رسوخ خصیان دولت رسیده مقصود  
 قندهار است کیفیت این واقعه چنانست که در لیسار و ولد قلی سلطان سیاه منصور که از ارازان پاشا چخت  
 مکان بود و در خدمت شت هزاره مغفور سلطان محمد میرزا میبود در ایام قندهار بجزرگان خدمت شایسته

بتقدیم رسانیده بمرتبه امارت ترقی نموده در عهد و سبب اسکا و بتول با رعایت شد بعد از تقصیر اسکا  
 شش هزاره مغفور پاری از حد خود فراتر نمانده قلعه در سبب تربیت نموده از وقت ویران جمع کرده در اولایت  
 کوس لمن الملک ترو ابوطالب میرزا میان کردی معاولا و بنود بعد از جوس هایون شاهی مرتبه قلخان کم  
 سفر فرخان در پیش داشت هم و واقع ننماده بنگر کار او ترو اخت بعد از آن حضرت علی حسن علی سلطان  
 بر سر او دستاورد چندان قلعه را محاصره نمود اما کاری نساخته باز آمد چون بیدگان اشراف را در شام نهاد  
 عراق و فارس و کرمان مشاغل عظیمه در پیش بود با مویر جزئیة پیر و اخته متوجه اصفهان شیراز شد و او  
 در رعیت موکب های یون بیشتر از پیشتر آناه عیسان بطور آ آورده دست درازی بولایت قریب نمیدود  
 و کوهی ز نپد و لمان کرد و بر سر قوه جمع کرده در مقام انفراد علی قی در آمد خار راه متر دین بود و بطریق  
 قتلح طریق اموال اسباب مسلمانان اشراف شده بدگر که جهان پناه نماید و مع بنادر محالی که با نسبت  
 نداشت خلفه ها سلطانیه و ابهر و زنجان طارم و در جزین و اسخه و دست تطاول را ز کرده بی اندامی  
 از حد اعتدال تجاوز نموده بز دست با نوب اولانم گشت در اول حال ممدیق لیخان شاملو را بر سر راه  
 متقا قبا و حسین خان توپچی شمشیرش مو حاکم قمر اینز دست و نداشتن بد انجامد قلعه خار هار نموده  
 و از جانبین خار بر و مجادله وقوع یافت تا آنکه کار بر و گشت شده بحسین خان سپاه داد که چون باقر بلش  
 حضور شاملو فری شده ام بیرون میتوان آمد اگر موکب بدین طرف نصفت نماید خود را بر کاب سعادتس  
 میرسانم حسین خان این معنی امرو منی اشته بنده کان علی بتقیب سیر و شکار کوزال ره با نحد و تو به نموده  
 بعد از سیر و شکار بجوالی قلعه تشریف بر نه و در وقت که از قلعه داری بگشت آمد بود و از نه دو کوکب  
 مایوس چاره جز بیرون آمدن نداشت در هزاره ز بیرون آمد چون او ابل همانداری تپنده آوست ترو  
 پیش نهاد و بهت والا بود تا ره غضب در باره او توجعی اشتغال یافته بود که جز بزالال تیغ آبر و منطقی نشد  
 همام لحظه عقیده و جو سوس کردید و قلعه تصرف اولیا دولت قاهره در آمد بکلم تقصیر همان دوران گشت  
 و او را بقرون آورده در میدان سعادت آباد دست نخند سیاست افقاهه فرمن هستی جای و قناد و  
 همچنین امیر حمزه خان دلایه تیدر خان طالش کرد پیشش مرد صلاح اندیش بود و در زمان شاه وقت مکان

از امر او بخله بود و در ازین درار شده و اعقلن الشته در ایام فطرت از بیجا ن اقتدار با اولیا میرزایان  
 پروردگار امور و شت پدید کرده در الکا که کرد کیلانات تیز کردی و با او داشتند و فعل ستمی و داشت  
 حکام طویش و اسخه و در بزرگی او را پند بر فتنه میلع او بود و نه چون آفتاب دولت شاه بی زانی فراسان طالع گردید  
 ایام و کالت مرش قلیخان بود و هنوز تو احدی صر سلطنت است حکامی و اطلاق می نیافته بود بر اقران سبقت  
 گرفته پیشتر زنده امرا اسخه و در سپایه سریر عالی مد و مرش قلیخان و او را نوزش نموده و از انکاشه درین  
 اوقات که بنده کان حضرت عالی همت بر اصلاح سپاهی رعیت کاشته بود پرستان خود را می با یکیکت سینه در  
 و ساخته مکتب را از وجود فساد آوردن شان می برداشته او بجهانت و استحکام قلعه سندان کرد و تعرف و بود  
 اغتمه و نموده و از زمان من خود پنداشته در آمدن سپایه سریر عالی بهمال و اغفال در زید و در نولا که اشتغال تلا  
 از بیجا ن بر این رویش و الفکار خان برادر فرهاد خان مغموس کردید الکا لکن کسان با که امر حمزه خان خود آفرین  
 شده بود و با لویه سلطان برادر کوچکتر فرهاد خان و او ند و او بکلین مرش را لیه کرده و او را در جل نداد و ند و حکم همت  
 مطلع بقصد سوخت که محمدیخان تضحاک که در حد و دارالارش و بود با اتفاق اولاد صدر منی و صعوبی طبعه  
 شیخا ند منوجه انصوب کشته الوند سلطان را در حکومت آنجا مکن سازند محمدیخان آنجا همت حسب افران  
 منوجه انجام این حدت کشته امیر حمزه خان القاده جمع کینه از شکر او طبعه شمشیر و هفت تیر تقدیر شده اند  
 کشته و نموده خود را بقصد رسانید و نیز بدستور قلعه سندان را قایم کرده از بیرون مدن قلعه مدی درین  
 رای جهان را بدان متعلق گشت که قلعه را از دست او بگیرند حسن خان با و شش تو بر بی تیر و کان با بدین حدت  
 نافر و فرمودند مبد نوزش او تو هم نموده زرد حسن خان در قفایا مدی چون قلعه سندان قلعه ایست بر نواز کوه  
 رفیع واقع شده و از غایت رفعت بلند می با مکتب الافکال و عوی سادات مینماید و امن آن که و بنده و قلعه الوند  
 مانند پیشه و بخل است که یکبار هشتنزار و صیقل آن طریق بنیاد که جوهر کینفر ساخته از آنجا بنیاد ششوا است  
 امر او در و در قلعه جایگی مناسب قامت بود و زوال نموده راه آمدش را مسدود ساخته الکا را متصرف شده  
 و مردم طویش المان را و اتجا اهی کرده نزد امرا آمدند بخدمت مرجو حقیام مینمودند امیر حمزه خان عریفین  
 آید بخدمت اشرف فرستادند که میان او و لادام یک فرمان بود که الکا لعال حکام با استقلال در بیجا نند و بود

در این کتاب از امور و شت پدید کرده در الکا که کرد کیلانات تیز کردی و با او داشتند و فعل ستمی و داشت حکام طویش و اسخه و در بزرگی او را پند بر فتنه میلع او بود و نه چون آفتاب دولت شاه بی زانی فراسان طالع گردید ایام و کالت مرش قلیخان بود و هنوز تو احدی صر سلطنت است حکامی و اطلاق می نیافته بود بر اقران سبقت گرفته پیشتر زنده امرا اسخه و در سپایه سریر عالی مد و مرش قلیخان و او را نوزش نموده و از انکاشه درین اوقات که بنده کان حضرت عالی همت بر اصلاح سپاهی رعیت کاشته بود پرستان خود را می با یکیکت سینه در و ساخته مکتب را از وجود فساد آوردن شان می برداشته او بجهانت و استحکام قلعه سندان کرد و تعرف و بود اغتمه و نموده و از زمان من خود پنداشته در آمدن سپایه سریر عالی بهمال و اغفال در زید و در نولا که اشتغال تلا از بیجا ن بر این رویش و الفکار خان برادر فرهاد خان مغموس کردید الکا لکن کسان با که امر حمزه خان خود آفرین شده بود و با لویه سلطان برادر کوچکتر فرهاد خان و او ند و او بکلین مرش را لیه کرده و او را در جل نداد و ند و حکم همت مطلع بقصد سوخت که محمدیخان تضحاک که در حد و دارالارش و بود با اتفاق اولاد صدر منی و صعوبی طبعه شیخا ند منوجه انصوب کشته الوند سلطان را در حکومت آنجا مکن سازند محمدیخان آنجا همت حسب افران منوجه انجام این حدت کشته امیر حمزه خان القاده جمع کینه از شکر او طبعه شمشیر و هفت تیر تقدیر شده اند کشته و نموده خود را بقصد رسانید و نیز بدستور قلعه سندان را قایم کرده از بیرون مدن قلعه مدی درین رای جهان را بدان متعلق گشت که قلعه را از دست او بگیرند حسن خان با و شش تو بر بی تیر و کان با بدین حدت نافر و فرمودند مبد نوزش او تو هم نموده زرد حسن خان در قفایا مدی چون قلعه سندان قلعه ایست بر نواز کوه رفیع واقع شده و از غایت رفعت بلند می با مکتب الافکال و عوی سادات مینماید و امن آن که و بنده و قلعه الوند مانند پیشه و بخل است که یکبار هشتنزار و صیقل آن طریق بنیاد که جوهر کینفر ساخته از آنجا بنیاد ششوا است امر او در و در قلعه جایگی مناسب قامت بود و زوال نموده راه آمدش را مسدود ساخته الکا را متصرف شده و مردم طویش المان را و اتجا اهی کرده نزد امرا آمدند بخدمت مرجو حقیام مینمودند امیر حمزه خان عریفین آید بخدمت اشرف فرستادند که میان او و لادام یک فرمان بود که الکا لعال حکام با استقلال در بیجا نند و بود

تاریخ و حوادث و در میان خود نماند بختی شده ایشان در مقام اتفاق بد بخت پیر و بنیاد امیر آل عثمان  
آنت که یکی از امرا شاه بود بر سر نشاند که قلعه را با سپاهم و حضرت زیارت عیبات از زانی و از کینه  
سعادت عظمی استعدا یافته بد رکاه معنی آیم این سبب در بد قبول یافته حقیقتش بلو حاکم تم را برستند  
و چون او بیای قلعه آمد بخت الطینان مشا ریه ذوالفقار و جماعت فرما نمود از بیای قلعه که چنانچه  
حضرت خان بودند و فرموده از قلعه بیرون آمد و بیرون خود را بقلاهی اشرف فرستاد و خود با شاد و صیان  
از راه شیروان بیرون رفت حسین خان قلعه را حسب فرمان بنده و الفقار خان سپرده بد رکاه معنی آمد  
ایر حضرت خان بعد از زیارت عیبات بشیروان نمود و فرمود از خوف اولاد سپاه میک که با یکدیگر بیای  
کرده بود بد جزای آن که این مطرف نموده در بشیروان میان روز و میان توقف نموده آخر الامر یکی از صوفیان  
طوالش فریق را بجهت آنکه او در میان سخنان و مویه توقف نموده ایشان همراهی و مسکنه وقت  
فرست کردن و از انبار سبک ساخته و خود را بیرون نهانته سر او بد رکاه و الا آورده اما میانک آن حضرت  
بنا بر حقوق خدات سابقه و راهت و اخلاص بیرون را مورد شفقت کرده اند و در مسکن سخنان در کجا و در مسکن  
القصه بعد از وقوع این حالات حسن خان چاوشور حاکم شد که با اتفاق بیگم آقا ترکمان از خود فرغانیه  
که در پیش سفید با رای همش را کرده ان بود بخت لعین سوز بر سر آورد بیجان و نند ایشان حسب فرمان  
به انصوب قنده با اتفاق خضر پاشا حاکم آنکه از جانب قنده کار بد ان فرما مور بود لعین سوز و سر در بطریق  
که متفق باقی وقت بود نموده آن قدرت را که منبع تقدیم رسانیده مر لجت نمودند درین سال شهر ری علی عباس  
و له محمد میخان که کوچک که درین چند سال دم از استقلال زده بسیار علی زایل و اسات قلعه و علیت که کوچک  
بولایت خود برده بود خود را از ان باغای نوم بیشتر درین لاکه در میان تو تلباشش روی صلح واقع شد او کسی بر  
معنی فرستاد و عهد کرد که اگر تم معتبر بذلت سابق و کشته شود بعد ایوم در جاده بندگی ایقنا و مقیم بود بشیر  
چون طبقه الوار دودمان عباسیان لرند که از قدیم الایام شیعه نه چند و دست را اهل بیت از حضرت علی از  
اعمال سابق او افغان نموده در مقام التفات شده و مقصود یک نظر بخت نسبی خاطر و الطینان قلبی شایسته  
بازستان قنده با نوان ایشان و تفقدت پادشاه اختتام داده مراجعت نمود که در تفتن فرما و حاجت

الاشارة بهيرون بخراسان بارتقن او احمد بن عبدالمؤمن بن بخراسان شيخ قلع اسطوخودوس  
 محال باذنه بتقدير ملك نشان چون حاج محمد خان پادشاه خوارزم هميشه با اين دو مان شهادت و دوستي رزي  
 در زمان شاه جنت مكن محمد فلي سلطان پيرش را بدرگاه جهان پناه فرستاده بود و بين الجاينين براسله  
 وآدمش مرعي بود درين وسال كه عهده انده خان پادشاه ماوراءالنهر و عبدالمؤمن بن پير او كه شيخ و ولايت  
 خراسان سته تا مشتمد و نيشا بويچا خيزه مفصلا در قضايها به سال هر قوم ملك بيان كشت بتصرف در آورده  
 حاجي محمد خان اظهار خلاص نموده مكررا اطمينان بر كاه و الاخر ستاده و از نيضرف نيز محمد فلي بيك عزكر لو با بچنگ  
 نژادش را رفته بود و در نيولاكتا مات از جانب او رسيد كه اگر كمي زامان ما در بار با فوجي از بركه كلفز  
 شعا بخراسان فرستد اين و التوايه تزاممه با اتفاق او در دفع شتر عادي كوتم هر كاه و خراسان بتصرف ابلتيم  
 تزاير كه و ملين در ولايت او ركنج و خوارزم نيز بخراسان پيوسته است نواهند كه بعد از درين سال لي جهان را  
 بدان متعلق كشت كه خود در قرون بوده و فرهاد خان با با جمعي از بركه كرفت نشان بخراسان فرستد و او فرود  
 نيز در ساعت سعا خيانت نموده او را روانه نموده محمد بن شحان كه در روزگار ديده بود با هميشه نشان هرگز او  
 بر فاقه او موركش شيرين مبلغ مطلع با هم امرا خراسان فرستد و رياقت كه بر فرهاد خان حميمت نموده ارضوا بيز  
 او و ركنه رنده و بشا رايه سفارش نموده كه اگر عهده انده خان عبدالمؤمن نشان پنجش خرد بخراسان آيند چون اراد  
 با پادشاه متقابل نمودن هم و آيين نيت همان از بجهت پيچيده بركه كرا نشيند و حقيقت عرض نمايند و الا سعي مبلغ  
 بطور آرد نده فرهاد خان بسبب الغرور در استزاد و محلي كه بتصرف او بكيده در آمده و عارت محالي در تصرف  
 او ايلاني و الت فاهر است به اينچنه مقصداي وقت باشد صلاح ميده حاجي محمد خان پادشاه خوارزم را هر چه او چون  
 بطعام رسيد حاجي محمد خان بجهت تراجي كه ميان او و فرهاد خان بن ابو الحمد خان بن اين محمد خان رسيد و فرهاد خان  
 بود به انده و آمد و بود از آمدن فرهاد خان فريافته بيجالي بطعام آمد فرهاد خان در مكنان مناسب محمد و حركاه  
 اخراقته اسبابا صيانت پادشاه با زميتا ساخته كيد و فرسخ استقبال نموده و منزل خود فرود آورد بعد از نيت  
 و تواضعات رسمي با زمان اين استان بجهت پيچيده و همان نموده كه در واقع عهده انده خان پيرش هم و محاون  
 كيد كه بوده باشند و اني كيد كه جدا شده هر كس بارودي خود با كرشته فرهاد خان كوچ كرده بطرف نيشا بور و او

ابوسلم خان پادشاه سواد و سبزواری و سمنگان و قورچی تیره و کان کالم اسفراین بود و امرای پادشاهت غیره که در آنجا بودند  
بر سر او جمعیت نمودند و قلعه شیبو در هر چه نمودند آوازه آمدن نزد خان اتفاق حاجی محمد خان ابو علی  
رسید عبدالمؤمن خان مالشکر بایان بلخ و بدشتان حصار شد و آنرا اندوخت و سبزواری و سمنگان را آواره  
انداخت که بعد از آن نیز مالشکر بلخ و ورا را الهه و ترکستان بر سر خوارزم رفت حاجی محمد خان این بر سر نشاند  
بجانب خوارزم بازگشت و فرهاد خان خراسان عبدالمؤمن خان را پیشیند و مترد و غلامت با او در پیش نهاد  
که همراه او در ککاش نمود و بعضی صلاح در جنگ میدید و بعضی یکمرا غصه و ریش سفیدان که کار نمودند بودند  
مصلحتی و جنگ کردن نمیدیدند درین فکر بودند که بفرمان که هر طرف فرستاده بودند آمده بر سر رسانیدند که  
عبدالمؤمن خان با بغار بنده مقدر رسید و سرعت برف با و بی تزلزل در میان لشکر تزلزل یافت  
فرهاد خان چون از جانب حضرت عالی جنگ عبدالمؤمن خان را مورخ و مجاری را و در لغت و امرای خراسان را بر یک پای  
خود فرستاد که در غصه و حرات قلعه خود بگوشند و خود از منزه شود و کوچ کرده بی آنکه احدی را لشکر تزلزل  
در موضع یافت بدیستام رسید و حیثت معروض داشت بر حسب اشاره علیه شاهی از آنجا تفریق گشت  
و عبدالمؤمن خان در همان دور در سجاولی نشاء و رسید و رفتن قزلباشان و غرضی شمره زیرا که با یقین آمده  
بود و زاده مردمی او بودند بعد از چند روز که اجتماع کرد و بزمیست و او سخت لشکر بر سر این پادشاه  
حدود و نشاء بود و بگوگ معدن داشتند فرستاد و ریش سفیدان پادشاهت صلاح کار خود را در اظهار نمودند  
اظهار متابعت نمودند و جمعی کثیر از عظامی آن قوم در راه کان خدمت او رفته و از اجتماعت کینه درینه و فرط  
داشت و در رساله که نوشته شد کثیر از او زخمیه نقل آورده بودند بقتل ایشان فرمان داد و محمود سلطان  
و له با بایسن که در عظامی پادشاهت در آنجا نقل رسیده بقیه لایف غارت زده و پیرشان را غلام متفرق  
و پراکنده شده نیز از پادشاهان برادر محمود سلطان بر راه جهان پناه آمده در کابل نظر نشاء بود القصد  
عبدالمؤمن خان درین سال که همت تیسر خراسان بستد مالشکر بر غاصب خود بر سر قلعه اسفراین راه حجاز  
نمود و او مسلم خان اجمعی از غازیان استاجلو و اگر او غیره که در آن قلعه جمع داشت بکفله قلعه میکوشیدند  
و عبدالمؤمن خان در تیسر خراسان سعی بسیار نموده و آنها لقب کرده تا مدت چهار ماه حصار او امتداد داشت

و چند مرتبه او را بش عظیم واقع شد و محصوران قلعه مردانگها کرده و در هر روز شش کعبه کثیر از بهادران می آید و بزبکیمه  
 منتظر گشته خندق قلعه را از اجاب و قیلان بنا شده کردند و موازی چهار هزار از او بزبکیمه تین در جنگ آن قلعه  
 نماند و در هر مرتبه عبداللومون خان را شجاع غضب افروخته تر میسخت چون ندید که آن حضرت اعلیٰ السبیل  
 امور جهان بانی فرختن فتن فراسان نیافته و اندیشه استعمار مردم اسفراین داشته بفرستید  
 که عبداللومون خان بر قلعه تسلط یافته شرح واقعه آنکه بعد از چهار ماه که ابو مسلم خان در وجود نموده قلعه را نگاه  
 داشت کار بر عرصه روان گشته شد و در او بر شایسته که طاقت و توان در ایشان نمانده بود او زبکیمه بر روی  
 عروج نموده بقلعه مستولی گشته و دست بقبلت غارت و راه زدند ابو مسلم خان با چند نفر از جوانان یکی  
 از برج خود را حفظ نموده تا سه روز جنگ کرد و تا تیر در کیش غلوه و باروت با نوشیدن آشفته احدی از  
 بهادران او زبکیمه را جرات آن نبود که بر آن برج ظاهر بماند بعد از آنکه او از نعلنا قطع یافتن سیف تیر از فتن  
 باز نماند او زبکیمه دانسته که دیگر حالت محاربه نماند هجوم نموده برج را گرفتند آن شب مردان متع  
 که انجمنی از دروازه راسته بازار را خلاص فریختند و آنکی معروض سیح در آورده با نجر بران تیغ خود نشان با  
 او زبکیمه دستگیر بمان شدند و در دانه شربت آکواریا کله چسبیده یکله قبا و کله که از جلو محصوران گرفتند  
 آن سیح بود و یکی از بهادران او زبکیمه که او را می شناسختند بر او انکی اوجیف آمده او را طاعت نمود و هیچ مسلم  
 شب از آن روزی او زبکیمه پیرزن کرده بعراق آمد و در حقیقت قصیده نگار را بنوعی که هر قوم است تعزیر نموده  
 چون حضرت اعلیٰ ابو مسلم خان بخت بی او بی که در جنگ سوسه تر شیش از نسبت با حضرت صد و یاقه بود بی  
 القاتی تمام داشته زبکیمه ناسخی برقتل او بخورند و عبداللومون خان بعد از تسخیر اسفراین ببله بسزوار  
 در میان با جرم و شغال جورد و آخند و در با محیط ضبط در آورده و حکم کشته بکایت بلخ باز کردید چون  
 آخر سال بود در آن استان بر فتن فراسان بخت خوانی و ولایت فدان از دواتی تری مرتبه شش را می  
 یکسی آبی بران قرار گرفت که در اول بهار لشکرهای مالک با جمع نموده او ای کاستانی بکایت فراسان  
 و در آن استان بکایت را تسلطه اصفهان تشریف آورده اند از آنجا بسیر راه را با هم نیز رفتند و باز هم  
 آمدند و اقیهه زمستان در آن بله بخت نشان بر ما و دهی که تجوی می خلی شغال بودند و آخر زمستان در آن استان

قزوین را بخت فرمودند سواج ایام سعادت انجام لوی میل ترکی که مطابق سندهای الف سال <sup>۱۱۸۸</sup>  
 چهل و سه سال آن کشت طراوت فرا باریسیم بهار زنده کند زنده نماید و در مصطفی روزگار نه روز و نیمت آل این  
 سال در روز شنبه ششم شهر جادی الثانی اتفاق افتاد و تحت نشین کلان چهار ساعت شب شنبه که کو  
 از آرا محکوم دی خوا میسر برسد و شرف ممکن بایت حضرت شاه و جمعا و ستاره سپاه که همیشه خاطر مبارکش  
 مستور دفع معاخذ آن استرد او بلا و فراسان بود و تا جلوس همین روز برسد فرزان و ایامی را آن تکلیف چنانچه  
 شاه بخت مکان فرج یافته بود شرف زیارت حضرت سلطان الای کبیر و برهان الاصفی اقل الحقیق  
 و الحقیقه شیخ صفی الدین قدس سره العزیز و مشیخ عظام که اجراء و الامتعام آنحضرت درینا قیام بود و وقت  
 بخت فرست او بایگان مخالفت رویان ادرک آن سعادت در عقده تعویق مانده بود درین اوقات چون  
 صورت مصالحه روی که بر قوم کشت روی نموده فی الجمله خاطر از انطرف المینان یافت و شوق ادرک بلواف را  
 مظهره مشیخ عظام در ضمیر سزاوار و یاد یافته بود از منقر سلطنت روز افزون بدلقوب و در حرکت آمده در  
 خوبریز زمانی بان آستان سدره نشان رسیده تشرایط زیارت بقیعتم رسانیده تندر و سکنه آن عتبه عبدالصلاست  
 و صدقات نوازش فرموده و چون شاپور یگان در غیظ انصاری حکم قزاقه دانه درین چند سال که ولایت قزاق  
 از پادشاه نادر فرغانی بود لای شکت و اقتدار برافراشته عملی که خلاف عقیدت و اخلاص بود پرداخته  
 بنور هواجس سردی در دماغ داشت قبل ازین بر رویان نیز تو تسلیمت پریشان از جعفر پاشا بجزیرت نما  
 بود نه و تاج و باج را از مرکز گشته اظهار متابعت روی میسرتمود بعد از آنکه مصالحه وقوع یافته سوز و سر  
 تقنین یافت و الکا قزاقه دانه و انصاری نیز طرف مشام حسابین بود که شاپور و یگان که با معصوم  
 از سویان این خانواده بود دیگر باریه در خدمت بر شد که علی در آید و مسامحه که بار و میان کرده بود از آن  
 باقتضای زمان بقیعتم نام نهاد و در مقام تدارک افعال سابق با شمش را بعد این سعادت نیامد بقیعتم لوی  
 شرف مشه و نیز در دارالارشاد و ترتب شریف سلطنت الای لیبیا با نوزنجی از غلامان خرنشاد و دیگر که  
 بر کاه و الا در پیش را لید روی نوازمت این آستان قده ساکنه طریقی فرار شد و خود را از کاه  
 که داخل سوز و دید بود رسانیده حضرت اعلی حکم دیگر بجهت آن ولایت تقنین نمود از سواج این سال <sup>۱۱۸۸</sup>



سفر کش فرستاد و سرخان احمد و بقرغ در آمدن اهل کلبان پیدایش است با آنکه غیر نیت نیت نیست  
 هر اسان تقسیم یافته بی اختیار این واقعه روحی او که فتح مملکت کیلان بتوفیق پروردگار عالمیان  
 صدقات انتقال صورت احوال ان احمکله نیت که با وجود دعوی فضل و دانش و غیر عقل و خود مندی  
 و تشویشات روزگار که از طبع بصره موج زمانه خدا را باور رسیده بود قدر احسان تربیت نواب کشیدش  
 و فراغت گوشت آهن با دکیلان در نمانده خواست که با این دو مان بکلی طارمی پیش آمد با آنکه خاطر مبارک  
 اشرف زالمال را به بخاران احمد و سلوک ناپسند او که در حمایت امر اخاصی بطور آرد و بخارا آرد و درین  
 اوقات و در سه نفعه مطهر شه که موجب آزادی او نگردد خاطر همین کردید اول آنکه در وقتی که امر اخاصی کیلان  
 زنده و مطلق است با او نود و نه خان احمد چشم از رضا جوئی خاطر همین پوشیده و مقام حمایت ایشان در آمده بود  
 از جاده اخاص منحرف گشته فواجیه جسم الدین کیلان خود را از راه شیروان مستنبول نزد فواجیه مردم  
 فرستاده با دوسون سده عرض نموده بود که ولایت کیلان ملک موروثی است و بطیب نفس پیشکش نمودن  
 آل عثمان میبایم و اگر نشیروان فوجی از حق کمال عثمان را از راه دریا به لایچیان فرستد فاعله لایچیا را  
 بنصرف ایشان میدهم و از آنجا بقزوین آنکه راه بیت التشرع اقی بهرولت میدهم بعد از آنکه این غیر بسیم  
 همین سید موجب استیجاب گشت یکی از جمعیان بزم اقدس حسبالاشاره همین حقیقت با و اعلام نمود  
 اگر بسید و خطای خود قایل گشته از کرده خود ایمن نمود و اهلدار میگردد که از خوف دشت پادشاهانه و غلبه بی  
 التفاتی چنین خطای بزم صا و رسیده گنجایش عنو و اعراض داشت و از طریق راستی عدول نموده از کلبان  
 نمود و گفته بود که فواجیه جم الدین از من گفت که منظره که رفتم من او را بر دوش فرستاده ام و جزئی تا مردم در  
 اوقات که معاوی صبح بار و بیمه اتفاق یافت کسی نمیدانستند از استنبول رسیده حقیقت زرقن او و برده عرض معان  
 احمد فواجیه که رسد عرض کرد خاطر اشرف ازین که آنرا نعت بیات از دوه گشته در نتیجه و تا بدست تمام آن  
 او زیاده این نگاه بر زمین و در طرف طبیعت گنجایی نباشد که شمال او را واجب الله و از او در صل فرمایند  
 و برادرش و القضا فاعله از امانت که با او در میان و طار الش از راه قرآل غایب و در یک کتا بر سر دوش فرستاده  
 و حکم اشرف بیره سبیا و بش حکم کرد و علی خان عالم کیلان بید بر صا و گشت که مبعس فرموده ان بلی گشته

مراقتت اهراب او بطور رسا ندره موکب همیون عالی دار السلطنه قزوین نمود نموده جمشید سبک خلام صاحب  
 شریعه را که حاکم قزوین بود با جمعی از اراکه و دیوان فرستادند با اینهمه اعمال ناموایب که از خان احمد صدر وقت  
 بود بمنور رعایت صلاح رسم و رابطه او با این دو دو مان منظور نظر گرفتند و چون بنود نظردور و در بر این  
 رخصت شده بود منشور رعایت از موقت سلطنت با اسم خان احمد غرمد و ریاست که منت والا توجیر  
 مبروفات و مختل است که دو سه سال توقف اولایتا قضا نماید و قرب جوار و قریب که قیامین  
 و حقوق تربیت این دو مان شرط آن بود که از آنجا با انواع مدد و موافقت بمنفصل بطور رسد و با اولاد  
 بزرگوارم و سلسله و دو مان که در قزوین میمانند لازم کیدلی و نامهربانی وقوع یابد و با امکان اتمام و نیجه  
 او بود هرگاه اولادها موافقت با مخالفان رسیده نموده و خواهد نمود که اینولایت برتایشان را بر آید و  
 بیکوتایمین توان بود بر حال چون این خبر انتشار یافته مسیح دور و نزدیک رسید مناسبت که کتبه ارکان  
 کینه را طالع و مردت شایان کرده و بنحیه و سی سزاوار ذکر و در مجدد موافقت او با این دو مان مسیح  
 رسد و اگر خاطر او درینوقت قرار گیرد چون سابق فراسان در پیش است و الا در فرزند چو از کبابین سلسله  
 با برادر خواهر اسم الدین که بروم رفته برسم است شطاح بخدمت ترف فرستد که مایز بخت رعایت و منت اواز  
 تقصیرت او افاض فرمایم و ایست نرا مورد الطاف شاهانه کرده با کرد اینم و آمدن آنجناب بعد از عاقبت  
 سفر فراسان اتفاق افتد فرهاد خان از استرا و طواش که نشسته در کرایسیا و پیش و فرسین علیخان  
 با تنحه اولایت بدو ملحق گردیدند و منشور رحمت آیین که باسم احمد خان جهاد شده بود ارسال شده مان  
 احمد که گوش سخن نبرش نه اشت اصلا آن کجایات اربع رمضان شو پین المهور چنین نمکرگشت که چون در علم  
 سنجی جهاتی تمام داشته و نیز از اینجاطالع خود نظر انداخته خاطرانت ان او شده بود که درین حال حکمت با دیگران  
 اشتغال آغیزه او از کم موردت جلا دست میدهد خاطر بران قرار داده بود که بکشتی نشسته بطرف شیراز  
 رفته از آنجا بخدمت خوانده کار روم رود و اهل کیلان بلطیع نوجی خوانده همیون علی بودند که خان احمد کون  
 خاطر خود را بطور نیمی توانست آورد و در غده آن است که مباد امر کیلان او را بر قوت خدمت اشرف  
 هر نماید بسبب ظاهر قرار حرب لشکر کشی او شروع در سپارایی میر عباس رشتی نشانی که از بلطیع بچایان را

بزرگ

بزرگ کیلان بود با کیا جلال الدین محمد و لکینارستم سپه سالار و دیهان طالش کولی سپه سالار لاجیان در  
 لشکر کرده تایت نیز سوار و پیاده فراهم آورده و تقابل با عساکر مغسوره فرستاد هر دو فریق کینار سفید  
 آمد و در برابر یکدیگر صف آراشتند فان بعد از رفتن لشکر میان از لغوه دو جهراسب خزان طالش  
 و لغزه آلات آنچه دستگشتش بان می رسید فراهم آورد و بجانب کنگر و در و دره سر فرستاد که گشتی نهاد  
 آماده قرار باشد و محمد رات حرم را مصحوب کیا فریدون که امر را معتبر کیلان بود و در کابل را حرم از لاجیان  
 پیرون فرستاد که هرگاه رفتنی باشد کنگر و دریا رود و خود مشط بود که از پرده عیب چروی نماید فرهاد خان  
 یکدور و زرد کنگر سفید رود نشسته تحقیق گذار با کرده گذاری که مناسب عبور لشکر باشد اختیار نمود و لشکر را  
 بیسوار فرمود و امر او کیلان چون شاد بود ایحال نمودند مستعدتقال گشته از جا پیون چنگل پر پیوت از رود  
 لغت تصحیحی انفاض پادشاهی میشد و بکل تره و نار یک شده امر او کیلان بعد از زمانه ای مذکور که با او نام حرم عقیام  
 نمودند وقت و قدرت لشکر تر با شکر و کثرت تصحیحی ان سستی جنود کمال داشت بد نمود و دستش از لنگر باز  
 ماند ای عباس که سردار لشکر و اختفا و سپاه بود و در عنان از حرب پیچید و طالش کولی و کیران گشت خورده  
 راه انهرام پیش گرفتند چون خزانهم لشکر کمان احمد رسید با معدودی از خدمتگاران سوار شده و کنگر و در یافت  
 و کیا فریدون را متفر نمود که حرم محترم او را با جیهی لشکر کنگر و در آرد و که گشتی نشسته روانه شیردان کرد  
 کیا فریدون لایق ندانست که جیهی شاه جنت مکان جیهی زاده آنحضرت بولایت رودم و ندر رعایت حق کند  
 و ملاحظه نموس مرد و طرف کرده عنان از راه دریا کنگر پیچیده شاهراه را از طریق غیر محمود بهام برده و انجا  
 بجنت اشرف آورد و خان احمد در کنگر و دریا بعد از انظار بسیار آمدن متعلقان بایو کس گشته مجال توقف نیافت  
 با اتفاق محمد امین خان پیر جمشید خان که او نیز فرزند شاه شاه جنت مکان بود از تریج برآورد و قشده مردم پس  
 نزد او آمد و بود و و انشیر و ان شد حضرت اعلی بنیسن میسون را و وسیر کیلان کرده از راه دیهان متوجه لاجیان  
 شدند و فرهاد خان بعد از گشت لشکر کیلان لاجیان رفت امر او کیلان چون از رفتن خان احمد و توجه کوب  
 بیسون فرهاد سفید هکی روی ارات باستان سدره نشان آورده در لاجیان بعبادت مایه و بس اشرف  
 شدند و کنگر حضرت اعلی بجنت تایت قلوب کیا نیان با امر او کیلان بنظر القیاس گزیده یکی را مشمول الطلاق

و احسان کرده اند و بجملای فاعله مرفوزی بخشدند و یک فرموده و آن باری قدرت آوردن است بزرگ فرموده  
 از اقران ممتاز کرده اند و از ایمان لشکر کیلان بجای کفایت ملازمت میمون داشتند بطعم آورده بودند  
 و مرسوم فرار و حال تعیین کرده در مسکن عسکر مشوره اشقام و اندوسیا برتخته و ویلیم که همیشه استاده  
 سفر و یاساق ایشان از صبح تا شام بوده و حالت پروانه را تحمل فرمودند با طبع و الوعنه رعیتی اختیار  
 نمودند و ریایات حضرت آیات چند روز در لایجان توقف نموده مطالب رعیت کیلانیان را حسب المرام انجام  
 داده رعایات سادات و علماء و زهاد و متولیان مزاریات را با مضاف مقرون ساخته و الکالا بهیجان امیر  
 الایامی کیلان محمد تقی خان شامو شفقت شده و وزارت کیلان نجوایسیج کیلانی تفویض یافت و الکالا شامو  
 میرعباس شفقت شده سید سالاری لایجان بطالسه کولی رحمت شد در پیش سفیدی کل کیلان کیا فرمودن  
 تعلق گرفت الکالیان مارا کیا جلالت الدین محمد داند و راکو به ولی سلطان بیوفی رحمت شده بر سایر حکام بحکم  
 و دار و عتقان قرلباش کاشته سعادت بقدر سلطنت فرموده علی خان بکومت پیرس مرفوز شده که هر  
 تومان همه ساله بکشتش بقبل نموده الکالیان اکل از توابع آورده بجان است بکسر پیوسته در اوقات میسر  
 با رعایات فرمودند بعد از فراغ از مهمات کیلان عنان خیمت بعوب خراسان مطوف داشته ذکر توجیه آیات  
**حضرت آیات بیگمات خراسان فتوحات کرد در آن سفر خراسان در بیان بعضی حالات او بکلیه درین**  
 سال حضرت میمون علی در اول بهار خیمه آثار بعد از فراغ از مهمات کیلان وی توجیه بطف خراسان آورد  
 درین سفر خواب بگذرشتن را شفقت فرزند میرعباس سعادت نشان اختیار فرموده رفیق شفیق میگردد بفرمود  
 و حکم شد که طایفه قرلباش از اطراف جوباب بزم نسیج خراسان رده وی کههان بوی آمده و چین  
 بیسلام بمعک نظر زنجابم عین کرده و از امر او ایمان کیلان میرعباس مطالسه کولی و کیا جلالت الدین محمد و  
 جمعی دیگر در آن سفر خراسان نعمت موکب میمون اختیار نمودند و ریایات حضرت آیات از او بیگمات فرمود  
 کوه در حرکت آمده چین بیسلام مغرب سرد قاتل اقبال گشت و قرب یکماه در آن مکان حیرت با جمعی عسکر گشت  
 واقع شد درین سال سیاه فز محمد خان ابن ابوالخیر خان الی در وقت سجان حاجی محمد خان پوشته فرارم  
 که کما که قربت قرینه دارند گفت و فرج بریده آمده حاجی محمد خان لایت سن و در آن باخوار از تصرف

محمد خان پرون و در وقت محمدان خود سپرده بود و چون نورمحمد خان ایستقامت او نه اشت التی بعد از آن  
 با و توسل است از و التماس نمود که کف و درون لایحه کار از تصرف با هم پرون آورد و با بسا بر  
 الکار و در کججا بود و بخارا و تیسبست پیشکش او باشد بعد از آن که همیشه از روی لایحه در داشت آنچه  
 فوری و عظیم و البته بعلوم ایجاب طلب نورمحمد خان تصرف نمودن مروان چون عبور کرد و بعد و در واد و نورمحمد خان  
 سنا هست بیعتی کرده از غایت تلقی که بولایت س و درون اشت قبل از آنکه مطلب او بیجی بعد از آن  
 بحصول انجامد مروار که پیشکش کرده بود و تصرف کاشیخان بعد از آنکه در و در و استقامت او و بعد و نزل  
 پیش آمد و درین اثنا از و توجیه ریاست میمون شاهی بر سید و از طرف خوارزم نیز خبر آمد که حاجی محمد جان که بخت  
 اعلی شاهی و سستی می و زید غنیمت نیز طرف او و بعد از آنکه مطلب نور آسانی بیعتی آورد و در و لایحه در  
 تصرف شده بود این اخبار را بهانه مراد است خود ساخته نورمحمد خان کوفت که هرگاه و بیجا حفره قلعه شستوخل کیم  
 بیعتی که در محاصره باشد و کشته و امنیت پادشاه و قزلباش و الی خوارزم بعلوم مجاربه ایجا نشان و در طرف در  
 حرکت آمد و اندام با استفاده و مجاری ایشان بنامه و ایام و درین سال از املت ده که بطرف بخارا مراد است و در سال  
 دیگر بستند و تمام آمد و درون را گرفته تو سپاریم نورمحمد خان را این سخن است و او دلیل حیل گرفته متوجه  
 بخاراست بعد از آنکه من مان قدم گرفت نورمحمد خان کرده بود او مستتر که تیر حضرت از روی بعد از آنکه حاج  
 شده و با پیورده بعد از آنکه من مان زید ریش جو شده و از راه ترمایلی نیز اسان و ریشنه که و یک میمون اسلام  
 زوال اعلان کرد و در تیار و وقت نموده و بعد محقرتی او آب ترکی نوشته خدمت شرف مسحوب پاد و محمودی  
 فرستاد و در حاصل کلام گفته میا نر پادشاهان یا صلح است یا جنگ ما هر دو شش را آماده ایم اگر آنحضرت رضای  
 یا صلح داشته باشد فراسار با ما که استه بلواق زنده و بنوعی که در از غنمه سابقه میا حسن پادشاه تبرکان پادشاه  
 عراق و آذربایجان سلطان حسین میرزا با یقرا پادشاه و نایب و فراسان صلح و آن شده بود همان قاعده بلوق را در  
 و اگر اراده حرب از بد بیشتر شرف آورد که فتح از غنمه از جانب خدای تعالی است و یکی نیز با و آنست که از غنمه  
 چون خبر آمد بعد از آنکه من مان بولایت نیشابور بسع میمون سید قبل از و در و قلعه نیکو که خط از همین اسلام کوچ  
 کرده از راه جنگ مرو و جهم روانه شدند و در بخارا قلعه نیکو که خط از همین در آمد و با آن آداب شایسته شکران

در ترم آورده فرستادند مضمون آنکه ما بطرف الحی القیوم بر سر فراسان که مکان موردت عهد رسالین و دهان آستان  
بقدر طاقت و توان تلاش مینمایم و دست از آن نمیداریم و مصلحتی که از سلاطین بختی بود و سون  
پادشاه که از پادشاهان است با هم میماند و نگارنده که میباید که سکن تر سلطان او بکنند  
بلخ و شاه بخت مکان جدا نمیداریم و چون مصلحت بود مصلحت مینماید که دست از فراسان باز داشته باشند با  
ما سپارید ما نیز مصلحت مینمایم و الا بکنند ما را و در این راه و از عراق با کمال اشتیاقی همین آرزو با نیولایت مدویم  
و در هر جا که اختیار مینمایند ملاقی فریقین است او آنچه در مکن غیب باشد بمقتضای مقرر رسد مکتوب کرد را  
فرستاد و متعاقب کوی فرموده چون کجا حرم رسیدند کسی دیگر از جانب عبداللویس خان آن مکتوب میکرد  
که با آن مکتوب اصلاحی نداشت و در مضامین کمال اتفاق بود از جمله در عنوان مکتوب نوشته بود که **مکتوب**  
بال علی که در افتاد بر افتاد و ما حاصل مضمون کتاب آنکه ما بنا بر مصلحتی بجانب مام رفیق این نیز  
آید که در اینجا ملاقات واقع شود و بعد از آن در این مکتوب مشخص شد که در جام نیز توقف ننموده و کاتب بلخ  
رفت در غلای این حال سادات سر فرود ایمان مریان سبب و اتفاق نموده از روی مخلص و دلخواهی  
تقریبش مبارک بود و بکنند را که از جانب عبداللویس خان در مریان بود که گفته بقتل رسانیده و سر او را بر کاه  
جان سپاره آوردند غایت خرد و از شامال این شده و بسبب و رغالات و تعقدات شاهانه سر فرود  
رشته مذکوم کجا حرم نیز از موصول موبک مطهر ترین ولایت را انداخته رفت و از غلطی زیادت جمانت  
و او از او رود و موبک لضعف و اقبال شاه پیشانی تزلزل را او را حکام او نیز یکدیگر دید آه حکام اسفراین  
و جوشکانی چو برده و جمان از غلای سبزه و نیز راه قرار پیش گرفته و چون بلده اسفراین مغرب سزاقت  
اقبال گشت امید ریختن با فوجی از غلای مابن سر نشانی بر فرستادند حکام نیشا و طلیعه نشانی که در کابلش  
دید و بنیان ثبات و قرارش تزلزل گشت و طاقت توقف و قلعه داری نیاروده از شهر پر و انفتاده  
و در دی خان و غلایان و اهل قلعه نیشا بر شده و فرود فتح و فروری بخت اشراف مرستاد و او را دی  
کیهان چو قریب یکماه در کابل اسفراین توقف فرموده و حکومت لایت نیشا و برده و پیش محمد خان و ملو  
که در زمان توابع کعبه رشتن حکام آنجا بود و در امور قلعه داری کمال مهارت داشت تعویض سید امیر

فرموده

قده از اسفندی را بفرمود که میرفتح بیاید شش پهلوان اسفندیان که داشتند الکاف اسفندیان محمد سلطان که با با  
 ایاس بیات شتخت شده الماکان در قیام سر کرده ایشان بر پیش رسیدن ایمان بیایات و از راه  
 قتل و غارت و کربانیه بودند بسور غلام مسلمانان بر محبت شد حکومت بسوزار محمد موسی سلطان و از او پیشتر  
 الیدین علی سلطان مختار الحسینی مفرغ کردید و بر سایر مجال که بر طرف در آمد بود حکام تعیین نمودند و چنین از هر  
 کس که از باب اولی ایمان لایات مذکوره که آثار دولت و توانایی بطور آموخته بود با نجات و بسیر غالات  
 از اتقان ایستاد بنشیند و بکلیه کز انبیا و قوا نشانت را بینه سرافراز شدند و ریایات نفرت آیات از اسفندیان  
 کج کرده از راه جهان از نجات سلطان میدانی که قریب بر او کان مشند مقدسات تشریف برده در ان زمین  
 و کشت جیام نفرت انرا شد و از تقریب چند نفر از او بیکدی که در الموضع است فلانان که بجای خان یک کفر نشاء  
 بود زمین معلوم شد که جماعت او بیکدی که در ولایت مذکوره بوده اند و مشند مقدسات جمع شده و غیره  
 بسیار جمع کرده و برابر توقف و قله داری داده اند چون فصل پاییز با شتار رسید طلیعه جود قیامت نسیب  
 سر نامایان شد و بکشت عبور و در او بیکدی قربانی ولایت راه یافته و غیره در هیچ محلی نمانده بود و کج  
 منصوره شعیقش میکشیدند و در ان مستان مجاهره مشند مقدسات بر واقع موجب بر نشانی نسیب یافته  
 با تقضا قضا و الامور تمامه توبه کفایت بکانت شهر انداختن که موجب بی ادبی است بدست آید جهت محبت  
 وقت غم مرحمت بکانت عراق بفرموده از سلطان میدانی کوچ کردند و آرزو نموده که در او هر کس داشته بکشته  
 و غیره تلف نشود و بر تسمیم در ویش محمد خان شد و در ساعت سحر در و اسطخه قزوین نزول اعلان واقع  
 شد و درین سفر غیر از راه که کسان کیا جمال الیدین محمد حجتی کانت طریق فرار کشته سایر کیلانیان که  
 ازین عمل محبت زده کرده اند تا غایت شهرت یاری از ان اخلاص فرموده و عاقل ایشان از ابوابت خسروانه  
 طلیان بنشیند و بعد از معاودت یساق میر عباس و طالسه کولی در قضا حضرت انفراف یافته هر یک بمقر  
 حکومت خود شتافته اما جمال الیدین محمد و اجل طبعی و امیکر و پانته جانش بر زنده و مقیم مستظوره کانت که  
 درین سال میرالامراین نظم و نسق آورید بکجان و تولد سرکافض آنا حضرت سلطان لاهور لیا بفرمودند  
 تقویین یافته و اعتماد و الامتیک را با قریحی باشی ارباب مناصب مقرر فرمودند که در و اسطخه

قزوین اصلاح حال برهاتمه علاوه بر رسومات و مقرریات ایشان را آنچه او چند و مقر نشد که تحقیق و بر روی  
 قزلباشی ایل و ایماقات سیستان بوده بر کسب لازم موجب خوار و خیر آن خا بر شو که اسب سواری  
 است قلعای یساق داشته و از یساق خراسان خلف از زید و بنیاده است بتقصیر سلطان موفقه بوده و  
 هر یک جرایم خوار نموده انواع سیاست معقوبت بجای آورند و با تمام جمعی از قزلباشان ملازمان رکاب و کوراند  
 یساق بر اثر آن سبقت گرفته تحت مسرفه یساق کشیده اند و هند که فی الحقیقت و آگاهی آنجاست بوده بعد لیدم  
 هرگاه که جاریساق واقع شود تا خبر آمدن نماید فرمان بران حساب از امرای اهل و رده و القای میباش  
 آن کشنده هرگاه یساق واقع میشد جمیع طایف قزلباشان مردم ایل و ایماقات از بیم موفقه و سیاست  
 پادشاهی ملاقل سواره و پیاده فی اخبار و رده و کابل حصار روی بر آورده و سعی مینمودند و فرستادند  
 است مصلحت اصفهان بعیش قزلی که را بینند و اسکندر یک منشی درین سال سعادت خدمت این استان یافته  
 در سکن نشینان عظام اشقام یافت **قهار و محمد بن ابراهیم افشار کشکر که در ایام او از بیکه در تون**  
**خراسان نطفه یافتن تون تون پیر و کاکار جهان** در اول این سال کرامیات لغت ریات بعد از فتح کیلان  
 بجانب خراسان در حرکت آمد قزلباشان حصار کشکر را می خاکت تعیین شده و ایامان اسمعیل خان امرای  
 که ما را با عموم طایفه افشار آوالات حکم شده بود که از راه بیز و طبرستان خراسان در آمده بار و بی طفر قزلباش  
 پیونده چون امر از کور با کشکر که مان حساب فرمان قضا جویان و ان بیلین سیدند مصطفی خان کنگر کور  
 از امرای حاکم تون لبس بود و جاعت او زبیکه برانچه و مستولی شده ولایت تون قلعه آنجا را تصرف شده بود  
 درین سال که آواز آمد و حصول موکب میون شاهی در خراسان شیوع یافت مصطفی خان اعظم استر و اولایت  
 تون مواجوزیت ایضا و نظر کاشیش از غازیان استاجله و غیره ملازمان خود که کلی مردم و لیر و بزرگترین  
 بر سر قونفت در شتر بنه نقصه تون از او بیکه گرفته تون میزاد اگر حکم تون بود در آن محاصره نموده  
 ار که کس برت خستاده استمد و نموده میر قبا با او کله کش که حکم هرات بود و درین محله خان ابراهیم  
 عبداله خان مشهور بر بیتم سلطان مواجوزی که از نظر میان این جمعی و او زبیکه بیکه که تون میزاد  
 کشکر قزلباشی کومنه امرای قوزلی میزاد و محمدوران قلعه تون خستادند مصطفی خان که امرای شجاع و لیر و از



بوده که با مردم اندک با فوج کثیر او در یکتبه محاربات عظیم نموده بود و از خبر وصول آن گروه ایمنه اندیشه کرده بود چنانچه  
و قرار استوار داشت اما بعد از آنکه بمقابل آن گروه شتافت و آغاز محاربه نمود و داشت که تاب مقاومت نداشت  
و لشکر باین در معرض قضا شد در عالم سپاهیسکی از اسبان فرود آمده مراکب را حصار و ساخته پرتو افکندند  
آنجا حصار را از خود دور کرده و در وی بوابی را بجست نهادند و در نزد زمین سوراخها چنانچه در کوهها و کوهستانها  
زود خود نموده باینکام موضع از مواضع قوی سیده و میسین آمده و بوابت آن موضع را پناه و ساخته و در  
و قوی نیز از اسب بر سروران او در یکتبه در پیروان فرود آمده انباشتند چنانچه پس از شتافتند و مرا را اختیار و لشکر  
کرمان و بلس از صفین مصطفی خان خبر یافته عاجلا متعاقب او روانه شدند در روز دهم که مصطفی خان از دیوار  
موضع آبک و آبجان رسید چون سیاهی سپاه قریب لشکر که قریب شش هزار نفر در قریب دهانه از درونجا میشدند  
جماعت او در یکتبه مضطرب شد قرار بر جنگ و او در اجماع اتفاق پیش انداخته قدم بوابی را بجست نهادند مصطفی خان  
از صفین بوابت پران آمده با اتفاق دلوران طایفه افشار موکرم و دیگران که در پیروان قوی میگردیدند  
نیامین و بوابت جماعت او در یکتبه الحاق متعاقب آن لشکر حصار نمودند و در حصار اول گشت خود و جمعی کثیر را  
و شمشیر کردیدند چنانچه در دیوان یکی که از غلجی او در یکتبه و دیوان یکی که از غلجی سلطان بود با چند نفر از بهادران  
چند نفر شدند معدودی از آن قوم بر او نموده اگر آنجا حصار راه میبودند چون این خبر جماعت او در یکتبه که در قلعه  
قوی بودند رسید پایا متعاقب آن گشت کردید و تاب توقف نیاوردند از کار غالی کرده راه فرار نمودند بعد از آنکه  
او در یکتبه متعاقب گشته اراغلام بیخ و نظیر اختصار یافته معلوم ایشان کردید که او یک نفر قوی ترین شاه بیخ و نظیر  
آسی از فراسان کاتب عراقی بزرگتبه مصطفی خان در قوی خنجره توقف نموده امر افشار از راه سرشیر و سبزوار  
بجراق آمده و در اراغلام اصغان بیخ و نظیر بانی بوس شهریار کتبی استمان مشرف شده چنانچه در دیوان یکی و  
کرمان این اسرا را قتلان بغیر او ز ساینه نه با محمد دیوان یکی که بیخ یک غلام سپرده نگاه داشته در خلال این  
حال تیم سلطان باقی سلطان برادرش حردی او در یکتبه بر سر سلطان لغلی غلیضت مورثه او را در قلعه در شتر حاضر  
نموده بودند و قتلان اینک قتل اینک شمشیر کتبه پر از شده بود که سلطان لغلی غلیضت مغلوب گشته بیخ و نظیر  
نواب میسون کاتب قوی و بیخ و نظیر قوی که در حردی خان است باطلو حاکم قوی بود از حصول سیاه او در یکتبه از راه

پروان آمده و قلعه خور و زغال قاین می بود چون آنکند و در سیده طایفه شامو ملازمان قیام آن سلسله در آنجا  
 بسیار بودند بر سر او جمع شده عیقلی فان اوانه وصول ایات جلال لطیف فرسان ششینه با آنکه آنکه کفار  
 داشت بجا و در آمده غنیمت اردوی میون است سلسله لغی خلیفه و طایفه شامو بهوس حکومت قاین و  
 انده مال غنیمت سر راه بر گرفته در مقام محاربه در آمد آغوش خود را و قلعه خور که داشته بر غازیان استنجا بود  
 فساد لازم آمده و هر دو گروه را فیما بین محاربه عظیم واقع شد و غلبه زنجاب استنجا بود و قریه یافت درین  
 استنجا لغی بر کانه و عیقلی فان خورده او را بخروج ساخت نور آخر ما نیز نیز غنیمت از هم گذشت بعد از قیام  
 او سلسله لغی خلیفه و کیکار و بر قاین مستولی شد تا درین سال تسلیم سلطان لشکر بر سلسله لغی خلیفه کشید  
 او بر سرنا و بیسون علی تجلب با ولایت تسلط یافته بود مردم آنجا زیاد در مقام مدد و همراهی نمایند باطل  
 از سپاهی بیچکنان آنکند و در قریب کیکار انقضی آورده بنجاب و شتافت در موضع خوش من اعمال قاین  
 تلاقی فریقین و می داد و فیما بین عربی صعب اتفاق افتاد و تسلیم سلطان نظر یافت و قریب چهار صد پانصد نفر  
 از قزلباشیه درین جنگ اقبال آمده اقیهه لیف بدیوار بست موضع درخت آمده جنگ کنان خود را ابله گما  
 رسانیدند تسلیم سلطان او را در کشای مجاهره کشید و کار با دست کرده که خبر وصول لشکر قزلباشیه جنگ  
 امرای فخر و شکست یافتن باجوبی قوزلی نیز از لشکر اعلی اعلان و رسیده با نظر از پای قلعه درخشن  
 خواسته بجا جان با فرزندت و سلسله لغی خلیفه انضیق مجاهره خلاصی فیه سینه قاین قیام آن حال او  
 در محلی خود در قزلباشیه کمان میان جا بدگشت است انده لغالی و قیام متوجه که در عرض این سال **مبینه ظهور**  
 از سواج این سال است کشت مجور و جان قزاقان که در بکنم نزل ارا را نشاء و در پیل و فرستاد  
 انده و در دیغان و بی ازین ولت آهسته فرار نموده داخل سنور و میه شد پاشایان سرحد و آنجا رسیده  
 بتجزیه نقص شرایط پیمان نموده در مقام آمد او او نشاءند و او از معاوتت و میان باوس کشته چاره  
 بحر العجا بجز اقبال میون نیافت و عریضه فرستاد آیین فرستاد و معینون آنکه در بکنم وصول موجب  
 ظفر قزلباشیه و دشت بی اندازه بدین غلام سیستلایه تهنه توانست علاوه بر رسد الیون کرده است  
 تمام عقوبت بر جایدیم بنده کشد سر قدم ساخته باینه سریر علی می آیم و از توقف جلالتنوا اقبال منبر استنجا

او خواستد را یافت مشت را لید در او فراسان بویک نظر نشان پیوسته چون ز نوزدهم او ای خود سری مسرا  
 و از اخلاص بی بهره بود و رای می که چمن بیطام مغرب غیام عک کفر فخر نام بود جنت باطن خورانی بساخته چینه  
 نغز از امر اسلوب مغزول که در آن ادوسو اعان سحرته تا کاهی میگذرانیدند مشت استی سلطان ساد و بر چکان  
 و بد رغان افسار و امام و یردی طی آماند بگو کرد و ان وقت آبر و جندی اشت اختلاط آغاز نموده و با یکدیگر معاش  
 به صحبت بودند همانا اراده خدای اشته ای یکی از ارباب خاص از مواضع ایشان آگاه بود و صحبت نموده  
 اشرف عرف نمود و ایشان مستحکم شده اراده فرموده در روز کوی و عقب ماندند چون ایشان را گرفته بودند  
 امام و یردی طی آماند بگو برات دست خود شهود کند رانیده بجات یافت ان هر سه بی سعادت مورد سبب گشتند  
 دیگری را سواج امنت کرد و تویی که را بابت جلال در سفر فراسان بود و امر او افشار هنوز نیامده بود و بد بجز  
 تقدیر لیساق حکومت کرد ان زین ان ساقط شده تا فرودسین ان استا جیو قریحی تیر و کان شد در غافل از سراج  
 یافتند بود که کاش افشار را که سودا جی خود سری در سیدان غافلین نقش بد گزشتند هنوز عادت سابقه را از کشته  
 کرده اند عمو، مورد مواهده و عقاب کرده اند و حسن خان عازم رفتن کرمان بود که امر او افشار را که برین  
 حسن سعی مرد و کنی ایشان که در محاربه و زکب بطور آورده بودند سمت و صنوع یافت اما حضرت عالی تکی گشت  
 اشقام امور با و شایسته تقصیر در آمدن طایفه افشار را اینچنان در معرض عقاب خطاب اشند با لافز در  
 از امر و کنی جنب و زکب تقصیر ایشان را بعضی مقرون گردانیدند چون در ان سال آگاه که کوجس خان شفقت شده  
 بود انسال آید و مجدد حکومت کرمان ایشان شفقت شده ایشان بکرا ندر این عطیه مبلغی بر سر پیش قبول  
 نموده بعضی از ان مردم روی توجه بجات کرمان ننمادند و بعضی از انو نیز خاص ملازمان کباب بد گزشتند  
 یساق فراسان کشید و بودند تقسیم رفتن طایفه افشار تقدیر کسالم حکومت فارس کرده بودند که کرا و  
 بودند حکومت شیراز بحسب خان مصاحبه جانم زنده بود و طایفه افشار استند تا عقبه تقصیر نموده  
 متقبل شده که اگر درین مرتبه تقصیر ایشان بزلال رحمت شده شود ترقی و فقی اولایت بر ستور و قبضه  
 آفتداری ایشان باشد بعد لیساق که واقع شود بتدارک نافات قیام نماید حسب الاستد نامم ذوالقادر ان ترقی  
 بطریق صورتی یافته چون اولایت شیراز در ان سال بحسب خان شفقت شده بود سال آید بدایت ان رحمت

آن حکومت ایشان بیاد از یک سال اهل مایه زیرا که دست تقدی بر عیال حکومت دراز کرده و باعث شکوه  
 بر عیال و مخروفتی در سال آن مگرد و طایفه بخت بسوگی از فارس کرمان مغول شده و یکی از سواران آنکه  
 درین سال در اراک طغیان فرعون مفرطان و با شیوع یافت بسیار بی زورم شهر مباح و ملکات رفته و  
 وقتی که موبک بمیون در خراسان بود علت بار و زبردند از دیاد پذیرفته قطع نامه و دوران آنکه ماه عدم  
 میموند و غلامه تنویران آنکه قائم الجهدین میر سید حسین الحسینی که کی عالی بود و دختر زاد و چشمه مغوی شیخ علی  
 عبد العالی بود و در میان علمای عرب مجرب بطاعت اسان فصاحت بیان معروف در ولایت چوک ساجدها و شش  
 بلده آواز گرفته و اصول فرعون مذمت حق نامیده رسایل غرادر لغت و در زمان شاه دولت مکان که او  
 کهمان بی بی میمون من علماء و فضلا عربی عجم بود و جناب شیخ المحققین شیخ عبدالعالی قلع صدق چشمه مغوی شیخ  
 علی علیه الرحمه مرتب بلده اجتهاد یافته جمیع علماء او مان اجتهاد او کرده بود و جناب میر سید حسین الحسینی از مرتبه اولی الامر  
 نموده و در اسبیه المحققین سنده المذنبین و اشرار علوم الانبیاء والمرسلین قائم الجهدین لقب او در حکم و  
 بجلالت که بتوقیع او فرین مشداین عبارات لطیف سیاق تا جین اوقات او را قائم الجهدین میخوانند و در این  
 اعلی القیاس عالیات فرستاده و در آن مکن شرف توفیق که ید رحمة الله علیه **وقایع سال مرثیة فی بیان**  
**تذکی مطالبی استثنای او الف کسال مختصم جوس میمون شاهی را بر یک شاه شاهی است نور و زبان سال**  
 میمون الف بر بند هم شهر حاد بی الثانی اتفاق افتاد و حضرت شاه و حجاجه زستان سال گذشته را در اراک طغیان  
 چنانچه سبب ذکر آنکه بیعت که مرانی که زانیده قریب بود روز عالم از روز متوجه اراک طغیان فرعون گذشته و در وقت  
 مبارک نزل اجل ان شده که خیره ملک چهارم او ای عشرت که مرانی در فضای جهان فراغت داشت لایس و شکوه  
 قتل اقلچ از شهر راکا بکار سز بر زیدین عزت از مرقطت و حرکت آمد و الکلام از فرقه دم موبکین بود  
 رستگ سپهر فلقون گردید و در انجامی سابع جلان سید که کیلیانان زنده سلوکی محمد یقینی فاشت بلوشتی اند  
 حضرت علی نایر رعایت خاطر و تالیف قلوب کیلیانان او را از حکومت مغول فرموده و اجری یک یکدیگر را بر سر  
 لا اجماع لغتین کرده و جمعی از قوریان شلمتاپین و راهبره کرده که کلمات مروجه قیام نماید و جناب مستنق  
 اعتماد و اولاد را با استوفیان ارباب قلم و سلطام آقا دار و خد و شرفانه میمون علی کیلیان فرستاده که مال

و حقوق دیوانی آن ولایت را موافق قانون عدالت قرار داده و اگر چه بی حسابی در زمان قتل احمد و حکام سلسله  
 معمول شده باشد با شرف تم بطلان بر آن کشند و خود بخیر نفیس متوجه دارا داشت و اندوین و سیل و سیر و شکار و شزل  
 آقاچ شده فرموده خان که شرف استقبال یافته بود در رکاب یا سه سینه خدمت قیام نمود و علی خان از پیوسته  
 بیس امیر سیاه شن از آنکه تکلیف شکار کردند و ایشان نشان فرمان کرده در نزول آقاچ سعادت  
 پای بوس ریافته همیشه در رکاب سعادت بیستم متصدس بودند جناب اسفندیار با رفقا بکلیان رفتند و یک  
 روز بی جمع قانونی موافق عدالت فریعت پیروی قرار دادند در حال این حال منثور طلب از موقت حلال با هم  
 آن جناب شرف حد و ریافت در قرآل آغاچ بشرف بساط بوسی شرف شد و چون ولایت کیلان پیشتر بی شرف  
 اولیای ولت قاهره در آنداراده خاطر الشرف بدان متعلق بود که تا مدت ولایت دارالملک و بطرستان کج  
 آفتابان از آن زمان قدیم بر افتاده بطریق ملوک ولایات در میان جمعی که در ایام فتوح و انقلاب پای از مرتبه و کوه  
 فراتر نماند و بقلب بر ولایتی که ایشان نسبت نداشتند دست یافته و این فراموشی از انقضای یافته از غار  
 تسلط ارباب عیسایان که کرده از آن بخل کیلان بیس پس که تختگاه سلاطین اسحاقی و مکنه موروثی جمشید خان الماد  
 ش بدست مکان بود و محمد امین خان پسر او که وارث آن ملک بود و چنانچه ذکر است همراه خان احمد فرقه در شیراز  
 برض آمد وقت شد علی خان که کار کیا احمد که از ملازمان آن مسلک بود با پسران جمشید خان که فران مرزیده  
 ایشان را بغت از مکنه بیرون کرده و در بقلب بر ولایت سیستان یافته و این حکومت از افتاده بود و بیست و نه  
 و دو توابعی زمین و دمان داشت که مملکت چمن را با و باید که داشت خاطر الهام بی برید این متعلق گشت که کیلان  
 پیش از این با کیلان پیش از نظام او و متصرف اولیای ولت قاهره و او در نزد چون فرهاد خان رفیق که بر سر  
 خان احمد میرفت انواع تعهدات با و کرده بود و تعین زمین بر مناسبت ترسیده اما امیر سیاه شن با بخت اتحاد  
 و آشنایی که با امیر حمزه سلطان طالش داشت عمل افتاد و نه استه رای صلاح در باره او بدین قرار یافته بود  
 که او را دفع نمود و الحاکم را که بطولش و استوارا بیست است متصرف کردند و هم علی را بوقتیکه که کار بند  
 چه چنانکه است که مردم پیش که با بطیح بود او با آن اویند نتیجه نموده بر بجزیر طاعت درینا و رعد و قند ایشان  
 کیلان پیشتر نیز از این کینه بعد از منته و ره و کنگاش صلاح دیدند که هرگاه در مقام بیضی هر کدام در ایام موجب

رسید که یکی گشته توشش میکردند چون ای جهان از این سخن کلان از المزلعلین گرفته بود تغافل در کار ایشان  
 و در زین مصیبت ندانستند حسب الاشارة بنیون برود و مواخذ و متعبد گشته و ای شاه ملک نامی از اتراب  
 علیجان با آنکس بقدر خدمت آشنایی با او با علی شایقی داشت و اعتماد از شایست حضرت عالی جنت از  
 پیش کیلانیان عیاری شناسی ایشان تربیت فرموده پس سالاری کل کیلان پس با او رجوع کرده نزد چند  
 نفر از مردم پیش کاسپی رسیدی ایشانند در سکن طازمان خانه شریفه اشقام داد و در آنجا جنت گشت و  
 فرمن بقین کرده همراه کیلانیان نکر فرستاد **در کطیعیان عیسیان کیلانیان** تو چه عا گرفت نشان  
**تیا و بیایشان** فیروز می یافت **بعیانت ملک نشان** چون تمامت کیلان بقاعده که مسکو گشت قرانیت  
 ایشان ملک در قفا مقرن بشفقتی فی اندازد و روانه شد تا چون بهره از شناسی جوهر عقلند ایشانند  
 جنت طینت خود که در باره مردم کیلان عموم در او طایر بر ساخته در مقام عیسیان طینان در آمدند لایان متعبد  
 پیش اسباج نموده بر سر او رفته و فرزند او را بقتل رسانیدند و در خدمت ایشان بر شینده از او مردم آنجا  
 نیز آثار عرافت بدیده نموده خود را از رشت پیرون بر داشت و ایشانند ملک تیغ خنجر کرده پیش اینتر بعیسیان  
 و طینان لات نموده و مردم پیش قدم شرفیتهای شایقی استه خود را در همگاری عیسیان انداخته از سپاهیان سپه  
 پیش و طایفه اند که همیشه در کل استانده صاحب اختیار دولت سلاطین آنجا بوده اند و در یکی از جنگ  
 جوانی میان این دو طایفه همیشه بجیت سپه سالاری و کالت عداوت تدبیرت ویرین حکام امیر عباس بطبقه  
 چنگ بزرگترین سپاهیان کیلان حسب فرمان ماکم شتت بود و سید نامی از طبقه از در و ریشته و بختل مقام گز  
 تا غایت احوالت قریب باش نموده از امیر عباس غایت بود ویرین اوقات و از دیو بخیری امیر شاه ملک شنیده و نزد او  
 آمده انبار و آنچه ای جان احمد و محالت قریب باش کرده سیفمان ضعیف عقل کیلان بر سر او بجیت نموده و با امیر شاه  
 محمد و میان در میان او در آنکه آنجان احمد و محمد ایخان <sup>آنجان</sup> الگجه شید خان ارشد ملک که در شیروان بود و نیز فرزند  
 نزد کیلانیان منتقل شده بود و او را بزرگ ریش سفید کل کیلان است بعد ایوم عداوت پیدایشی سپه پیشی که از قدیم  
 الایام میان این دو ولایت استملر و در با عداوت دوستی مبدل کردند و اندر پیدایش جهت فلان احمد و سپه پیش  
 محمد ایخان که از مقول ذره آنجا باست ضبط نموده قریب باش ایدخل زمینهای قریب ایچان سید احمد یکبار و غ

و حکام ترابش با اتفاق طالت کولی و کیا فریدون متجده یکدیگر را جمع نمود و بوقت تالایش کن میفرستاد و در پیشگاه  
 از احوال طالت کولی تا آنجا که آفرینش نمود و بمقتضای حرم و احتیاط کرده با کرده ترابش از یکدیگر کنار دست طالت  
 کولی نیز با او بر مصلحتش از یکدیگر کفایت بودند در روزی که میانه این دو طالافته مقابل و اتفاق کیا فریدون  
 کرده دست قول خیر خواه بود احمد سپیک کرده ترابش از نیش باطن طالت کولی و موافقه با بشت و ملک با طالت  
 جزا کرده صلاح دولت قاهره در آن است که چنانکه در آن وقت عرض نموده بتایه انداخته خود را از همکسیر در آن  
 نیز که طالت ترابش عشرت کسبانی نمود بدین غیبت عنان را منع که چیده بدلات کیا فریدون را به دیلمان پیش گرفته  
 طالت کولی از توفیق احمد سپیک ترابش خبر داشت که کس نیزه ایدر شاه ملک بود سعید فرستاد و ایشان را از پیش نهاد  
 عیون کرده بدار سعید شرف آمدند و یکدیگر بنیاد عهد و پیمان کرده در مخالفت ترابش حکمت کشیده ایدر شاه ملک پسر  
 پس عود نموده طالت کولی و سعید با غلبه تمام بلا جان آمده باستظهار مردم سپید کس طلبان احمد شیردان  
 فرستادند و در لاهجان طرح سلطنت انداخته ارباب مناصب تعیین نمودند و هر روز در خانه خان احمد میخشد  
 در دیوان خانه او مسند کی ستوده و قطعی و فصل مهمات قیام نموده شیلان یکشیدند و در روزه حکومت ریختند  
 و ائمه اصلا و مال عال نیز شمه میگردند چون این اخبار در تروین بسع همسون سید شعله غضب قیامت استیابند  
 کشیده اول راه نموده که بنفس همسون متوجه دفع این ناخوشگشته بنوعی در تار و پند قینه آن قوم قندهار که بعینه است  
 از خواب غفلت بیدار شده بعد از احوال حرف قنده و ف و در زبان جاری شود اندر چون ماهه قابل حرکت موکب همسون  
 بنود فر با دغا ز مقرر فرمودند که از راه کوه بهم که پامن سپید پس پیش است و دو الله یکدیگر توری با شاهی ایجه ای  
 قورچیان عظام مقرر شد که بدیلمان فته با صد یکدیگر فریدون فته کشیده از راه ششمی و دیلمان فته از راه بعد و آن  
 از خانه لغرض پاک کرده اند فر با دغا عرض نموده که جرات و جسارتی که از مردم پیشتر بر دستور با و از زانی دارند خود  
 کفیل کینا به شمار ایدر شد و درین باب بنا لایحه از اطرار رسانیدند و حضرت عالی طاعتا گوگرد با بعد از احوال عود مصلحت از  
 جس پر و آورد و بجملت شاه به سر فرود کرده لغز نمون سپید در نقیح کرده و امیرالاربعی کلان پیشتر فرود  
 تعلق بعضی یافته درین سال مشارالیه بخلاست سلطنت فرزند بی بی امیران سرعینه بی بی یافت با جلد همان مشارالیه  
 و شست تمام از راه کوه بهم و قورچی با شاهی از راه دیلمان و ایدر شند و از راه و زود و رحا کرا قبل از نزل کمال طالت

این متن مستطاب در امر کرافت شایسته است  
 عیون کشیده از راه ششمی و دیلمان فته از راه بعد و آن

کیلان تا حدی وسیع طاقت کولی با اتفاق مفسور میگوید از جمله یان بود بقا بلانک در میان فرستاد که راه  
شینه رود که از دیلمان بلاجهان میروید و راهیت در نهایت صورت از غایت کشی اکثرت لایق پیشه عبور زیاده  
از یک سو از مضائق آن بغایت دشوار است مسدود ساخته بدین شکر قریب باش بره از نزد خود راه داشت  
که میر شاه ملک تخت نشاند با اتفاق مردم پیدایش او که بهم راه استحکام داده فرهاد خان و آنجماعت را از خود  
کیلان مانع آید قریحان عظام چون نشینند که طاقت کولی شینه رود آمده مطابق راه را بخیزان چون سبک  
بزرگ نما افتد که با صلح کیلانیان نیز میگویند استحکام میدهد و مستقر نرم و پیکار است هنوز فرهاد خان در  
که بهم بود که جمعی از قریحان که مقدمه الحش دیلمان بودند پایی جلالت پیشین بناوه بغیر اولان لشکر باغی میگویند  
در پیوسته و شکست با ایشان داده در نهم نخستین را که تیر کرده و تعلق بسیار در آنجا که داشته بود نواز دست  
یاغیان گرفته پیش رفتند شکر بر عهد کیلانیان داده پیشه و جنگل پر کردند نه مفسور میگوید که شده طاقت  
کولی خود را با جمعی سخت کشیده و عساکر مفسور از مضائق آن راه سپاهیان که داشته با بلاجهان در پیچ و خم قریح  
تموده آفرود و زین شهر رسیده نه وسیع که نیز از نهم طاقت کولی و توفیق لشکر کیلانیان آمده آن قریحان نشینند  
در اسید خود را پیشهای کیلانیان ساینده و جفتی شایان الله تالی یک قریح یا شینی لشکر را از انزلیت با غارت میخ  
مؤده باستقامت رعیت پرداخت مردم شهر و باقیین صحیح شد نه فرهاد خان که بر این سبقت قریحان و آن  
لاجهان از زرد کرده نیز که میخواست که این فتح نیام او بود اما ظواهر اظهار نشانیست خود می کرده علیحده از باقی  
بر پیدایش فرستاد خود متوجه لاجهان شده بعد که منصوره علی کردید و تحقیقت بعضی اشراف رسیده نه قریح  
باشی و قریحان چندگاه در لاجهان توقف نموده در تعلق و تجسس تاغیان خودمانی که روی میداد حسب الصلاح است  
قاهره سعی نمودند بطوری آردند بعد از آنکه خاطر زمامت آنجا صحیح شد قریح باشی قریحان قریحان آمدند و  
فرهاد خان استحکام تمامت کیلانیان استقامت کیلانیان بر داشته و علیحده که بر پیدایش فرستاد مردم پیدایش همگی بطریق  
خواهان او بودند بر سر او جمعیت نمودند از امیر شاه ملک جدا شدند و امیر شاه ملک را چون از این مینویسند  
نمودند قریحان علیحده علیحده با فرهاد که بر گرفته و کشتن او نه است با اتفاق فرهاد نمودن در نظر مردم شینه بعد از طاقت  
و اعراض میشد او را بقتل آورده سرش را بلاجهان نزد فرهاد خان فرستاد اما فرهاد خان در آنجا رسید

میگرد



سیکده و اگر چه زیاده از یکبار آورند و آنچه از امر در مقام عیسان بلعین در آمده اما آنکه فتنه او بر دست است  
لازم آمده و فتنه او اول او و طالش کونی و سعید در قضایا سال آید و از مسعدت بخت مامول است انشاء الله تعالی  
و اگر نشکر کشید بن عبد الله خان نجاتم و آمد بن عبد المؤمن بن علی بن شریح خراسان قضایای کجی در او رکب و  
خراسان بر وقوع پوست آمدن سلاطین او رکبجه بر کاه سعادت آستینان بر حقه سعادت اول سلاطین  
او رکب مناسب سیاق تاریخ و قیام ایران نیست اما بنا بر تبا و سخن از ایراد آن عاقد نیست بالجمله هر قوم قلم  
سیان کرده و که میان نور محمد خان بن ابوالمحمد خان الی او رکب و عاقد محمد خان بن عطا خان پشاه خوارزم که از  
کیطبه سلاطین او رکب است اولاد و شیشان بن عجمی بن بکنز خان بنی اعلم که یکبار بر سر ولایت ناسرخ و اسیق  
نور محمد خان بنیاب عبد الله خان برود در استراده ولایت ناسرخ استغنا بسته ولایت مرو را به حقیقت پشتر  
او کرده و عبد الله خان مرو را متصرف شده و در حصول طلب و دفع الوقت کرده بتفاتی که را به نیر که گمانه نسیان  
یکبار که مروا قیام طلب عبد الله خان بود و نور محمد خان از آمد عبد الله خان را به سر کشید بلکه از عبد الله خان پیشتر  
تایید هر سان کرده و در چنانچه مذکور شد بی رضت از او بی عبد الله خان بیرون آمد و در ولایت قوش آورد  
عبد الله خان که کجی تشریح ولایت خراسان خوارزم مقصود بود و اتحاد و دوستی سلاطین او رکب با حضرت  
شاهی کرده و خاطرش منبوه و منازعه ایشان را با یکدیگر غنیمت دانست و درین حال حضرت علی شاه شوق سعادت از الملز  
یافته است و فرصت نموده و عبد المؤمن بن علی بن عجم تخریب آورده و فتنه او بر خراسان آمده و عبد الله خان شکر  
بخوارزم کشیده چون عبد المؤمن بجهت دره و ایام در رسید او رکب که ایمان جمع کنان این کان که در ولایت نور  
محمد خان بودند از بیم جان و نسیان مال طریق پیونفاهی مسکون داشتند عبد المؤمن بن علی بن شریح و کجی با سعادت  
او فرستادند و نور محمد خان پیونفاهی لشکر و تسلیه دشمنان به نمود و در ولایت مجال آه تشریح نماید ولایت  
فان کل سلطان پیونفاهی خود از ولایت بیرون انداختند و پیرو ساسان و بی را ولایت آستان سدره نشانی  
شاهی آورد و حضرت علی مقدم او را که در این آهسته شتابان از کما کما محمد باقر میرزا با جانب اعتماد الدوله و بعضی  
امراء خاص و مقربان آنکه پیونفاهی استقبال او فرستادند و نور محمد خان چون بشناخه رسید با نسیان پادشاه  
باش از او رسم عاقد بجا می رود و در واقع نه ایمان آمده و در این چهل ستون شریف طاعت و لایق

شرف شد حضرت عالی از روی شفاق برادر بی ادب که کرده و نکند و این حسب الفرائض تصاحبان از مال سابق  
 و مایحتاج بر وجه لایق مرتب داشتند و رفیق نایب خاص معاش و صحبت بها بود که دیدار عبدالمؤمنان چون  
 خاطر از نوم ایام و پیچیده و حسرت و باغبان و دوری آنقدر و هیچ کرده و در غیر تفریح و متوجه قلعه نیشا که گشته  
 در وقتی که هنوز محصورات بجها رسید و در غیره در قلعه بسیار کم شده بود قلعه را که گزارد در میان گرفت و در  
 محمدخان غازیان و ملو و یغلیخان اصفهانی که بکراست قلعه نیشا نور نامور بود تفریح و باره و مفصل و در روز  
 قاجم کرده به قلعه شغول گشته و غیر محاصره نیشا بود بمساع جمال رسید چون فریاد خان توپچی اکرشی گشته  
 در کیلان بیغلیخان شغول بوده که تفریح از سان چند روزی در قلعه تعویق افتاد و عبدالمؤمنان در تفریح قلعه که  
 اتمام غیر مخصوص بطهور آورد و چند مرتبه پوشش نموده و لا در آن قلعه سپهر ماعت در روی کشید و مردان حاضرت  
 قلعه نموده احدی را راه قلعه نداده و بسیار بی زبهاران از یکدیگر در آن بر شهاب ناک باک افتاد و کاری خسته  
 نقابان عقب نیز برجی از برج بر روی رافالی کرده باره و پراستند و در اول شب آتش بود و باره و در آن برج را از  
 یکدیگر که تفریح نیشا دید آمد و او از یکدیگر هجوم نموده با سیصد چهارصد نفر از آن خنما بیلا دیده باشد و اهل قلعه در  
 محمدخان که فروری بیج و داخل شد و از یکدیگر شینند با غلظت با جمعی از اولران و ملو و میرفتان و یغلیخان اصفهانی  
 مشعلها روشن ساخته خود را بر خنمای آن برج خزان سپینده خود را نکلان بر شاک کراک را از یکدیگر بستند تا عقبی ایشان  
 از آمدن کسیت و در آن خنما نماند و جنگ مردانه کردند و دیگر احدی محل قول نیافت اوجی که از او یکدیگر داخل شدند  
 بودند چون عقب کوب رسید در که چار کاند و کشته غازیان و ملو و یغلیخان از نیشا بود سرای که چهار کز نشیک  
 یکس را از پای بر می آوردند و تا نصف شب بین الفریقین جنگ جدال بود تا آنکه ده پست نفر از بهادران بی که  
 یکدیگر تفریح از احتیاط و سلاطین معتبران و یکدیگر بودند نماند و گرفتار شده و تمهید قبل رسیدند و در آن شب تفریح که کرد  
 آن بیج را تفریح نموده استحکام دادند و عبدالمؤمنان نیز از قلعه بی آرام کرده و توجیه نامه از آن مردان بی اوف  
 دراز نماند با بقدر تفریح یافتند بود که پادشاهی چهار ماه در پای قلعه سعی نموده برجی اوجا کرده و مستعد پوشش شده  
 باشد و تا سیصد نفر از قلعه شده باز قلعه داران هجوم کرده رخنه را بست آورده و محافطت نمایند و در میان  
 بزرگی را از سرد شمشیر چنان نگاه داشته باشند باطله او از یکدیگر تفریح و طفره ایوس گشته در همان شب با شاره و تفریح

عبدالمؤمن بن علی بر پای قلعه فریاد زدند که اگر فلان سلطان فلان بمبادرگشته نشد و اندیش ترا زنده نگاه داشته  
 میان کند که ممکن است که اهل قلعه بوسیله ایشان نجات یافته از سطح غضبشان ایمن گردند چنانچه فرزند افراسیاب  
 رود که یکی از ایشان بود و پیش محمدخان قزاقی داشت و را اول عالیه است او را یکمیکه گرفتار شده بود و ندانند که او  
 بودند و پیش محمدخان نیز ایشان را زنده نگاه داشت که در وقت خود بکار آید در خلا این شاه سپرد  
 عباسی است و در آنی بمهاکسند و ندهش اینی اقصی شده علی الغله بر مرغوز و سلطان بیات که در بر وجود می بود  
 آمده با او محاربه نموده او را بقتل رسانید از نجات نبرد غضبش باقی نماند ایضا تا بی قینه آمد و او که در قریب  
 در املکت واقع فی الحقیقه دهمین غامبی بود در قریب با هم در پیش محمدخان امداد یافته از غم غمی که در وی بود  
 بود او را که و کرد و ایندند و اعلام نمودند که چون آمدن بخراسان میسرست جمعی کثیر از غم زریان و ملو و صفا  
 و اهل عیال ناموس قربانش در پیش او است از روی عقل و دانش که دارد و عبدالمؤمن بن علی را می کرد  
 طرح صلح اکنند خود را بد طریق تو اند بر احوال اندازد و اهل عیال را بسلامت از آنجا ببرد آن آورند که نیت و بیجا  
 میزد و دست هفتی خلف بر او در پیش محمدخان از طلب نمودند و این قوم را با او دانند که بر پیش او زورستند و رالیه  
 انچه را میبخت نمود و قبول فرستاد این قوم نگردد که در طریق اعلان صومعه میگردانند و در راه وی لغت  
 در شده که من سزای میباید افتخار مسلم بر او آید تا آن در بدن رفتی در تن داشتند که شش و کشتن نموده قلعه را  
 نگاه دارد و بعد از آنکه نصف کمال در او یافته از صادم و قلعه را بری فرآید و در او دو تلمه را بیشتر تمام  
 پیشه داشته باشد و آب کامیاب بقطعه بارک فرمودند که اگر اینند و با نسیاری کجاست استر قفا طاعت بر که و با چنین  
 کینم رفتی ای لغت جستن در طریق اعلان اولیت چون در ارات طئه هرات که بی تحت خراسان است و مشبه است  
 مسکی که در من شریف حضرت امام من نمانم **علی بن موسی الرضا علیه السلام است** اکثر خجالت در ترفیق خجالت  
 او را یکمیکه است در پیش او را بنده تلاش نمودن اهل عیال با و او در چنین نتیجه میدهد احوال را در اینجا بخیر زبان اهل  
 میان آنحضرت گذرشته بود بطور آمد القعه بعد از میان انبیا یکی از خصوصان ایشان شاعران من مشبه از اقبال شیده  
 بسز و او درده از آنجا کس جمعی او را به پیش او فرستاد و در پیش محمدخان تحقیق حال او کردید تا آنکه  
 از وقت است ای آید و قوت لایقانی در آن شده است پای میزدند بعد از آنکه از فندان از وقت که بر اهل قلعه دشوار

تلفاض

شرف شد. حضرت علی از روی شفاق برابر بی اوستلوک کرده و کلاه دیوان بپوشانید و آن را بر سر او نهادند  
و میخواستند بر او لایق مرتب داشتند و رفیق بیم خاص معاشش به صحبت همایون گردیدند تا عید المومن خان بدین  
خاطر از هم پیروی و پیروی و همنه و شب و باغچه و درون آن آینه و صحن کرده در غیر آن نیز شیشه متوجه قلعه نیشاپور  
در وقتی که هنوز در محلات بچها و رسیدند و نیز در قلعه بسیار که شده بود قلعه را که زوار در میان گرفتند  
محمد خان غازیان و ملو و تکیخانان صفهانی که بکراست قلعه نیشاپور نامور بودند بیرون آمدند و باره و مفید و در واره  
قایم کرده بهر قلعه شغول گشته و نیز ظاهر نیشاپور بسیار حال رسید چون زمان آن توریستی که اکثری گشته  
در کیلان فیاضان شغول بودند و بعد فراسان چند روزی در قلعه تعویق افتاد و بعد المومن خان در تیر قلعه که  
اکنون غیر مخصوص بطور آورده چند مرتبه پوشش نموده و لا در آن قلعه سپر محافظت در روی کشید و مردان  
قلعه نموده احدی را به قلعه نماند و بسیاری از بهاران و زبکیه در آن در شهابی خاک بپاشید و اتفاقا که یکی  
نقابان لقب زیر برچی از برج برده رفتی که باره و طر پراخته و در اول شب آتش داده باره و طر آن برج را از  
یکدیگر بر خیزد و شهابی که آمد و او زبکیه بچوم نموده و بسینه چهارصد نفر از آن خنیا سلا و دیده باشد و اهل قلعه در آن  
محمد خان که بر وی را بی برج دو داخل شدند و او زبکیه شدند. با غلطی جمعی از دلبران و نمود میر فتح و تکیخانان صفهانی  
مشاهیر و شرفخانه خود را بر خنیا بی آن بی برج خراب ساخته و قلعه را نماند بر شال که بر او زبکیه ریخته و عقبی ایشان  
از آمدن کسب و در آن خنیا نماند و کینه مردان کردند و دیگر اهل محل قول نیافت اما جمعی که از او زبکیه داخل شدند  
بودند از آن عقب گویا رسیدند که چهار کشته غازیان و ملو و تکیخانان این نیشاپور سرهای که چهار کشته  
یک را از پای در می آوردند و تا نصف شب بین الفریقین جنگیدند و تا آنکه در پست نفر از بهاران حاجی که  
یکدیگر از آنجا و سلطان مقبران او زبکیه بودند نماند و گرفتار شده و تمامه بقتل رسیدند و در آن شب تا صبح که کرد  
آن بی برج را تعمیر نموده است که مردان و بعد المومن خان از این مقدمه ای آرام گردید و تعجب ندارند از مردان فی اوست  
در آن زمانه سابقه کمتر توقع یافتند که با و داشت این چهار ماه در پای قلعه سعی نموده بی برجی افراب کرده و سینه پوش شده  
باشد و تا سینه افروخته قلعه شده باز قلعه داران بچوم کرده رخنه را بست آورد و می فرستیدند و شهابان  
بزرگی از آن نیز دشمنان کلاه داشته باشند باطله او زبکیه از تیغ و طغریا کشته در همان شب با سر او کشته

عبدالمؤمنان پیاپی قلعه فریاد زدند که اگر فلان سلطان فلان پیمانها در گشته نشدند اندیش ترا زنده نگاه داشته  
 ضیاع میکند که ممکن است که اهل قلعه بسیدایشان بکجایت یافته از سخط و غضبشان ایمن گردند چنانچه بعد از غارتها  
 رو بگوئی از ایشان در ویش محمدخان قزلباشی داشت در اول حال بدست او زبکیده گرفتار شده بود و نه نگاه داشته  
 بودند ویش محمدخان نیز ایشان را زنده نگاه داشت که در وقت خود بکار آید در حال این حال شاه پور  
 عباسی دست درازی میباید که خردمندش این گفته علی العقیل بر سر اعزاز سلطان پات کرد و در وجودی بود  
 آمد با او محاربه نموده او را بقتل رسانید از بخت نایزه غضبش این استقال یافته تا در بقیه او که در قریب  
 جوار حکمت واقع و فی الحقیقه دشمن فغانی بود در قریب اشراف با هم در ویش محمدخان احمد یافته از غارتها علی که در قریب  
 بود و او را آنکه کرد اندند و اعلام نمودند که چون آمدن بخراسان میسرست جمعی کثیر از غارتها را و ملو و مغان  
 و اهل عیال ناموس قزلباش در پیش او راست از روی عقل و دانش که در او با عبدالمؤمنان مصلحتی کرد  
 طرح ایکنده خود را بر طریق تو انداخته این اندازد و اهل عیال را سلامت از آنجا بردن آورد که تیار و بیکی  
 میزد و دست هفتی غبار در ویش محمدخان طلب نمودند و این تو را با او دادند که پیش او بر سر زنده شده است  
 ایکنه را یعنی نموده قبول فرستاد و این تو نمکزد و گفت که در طریق اعلان موصو میفرماید این هفتی در راه بودی گفت  
 در شده کل سر میباید ایکنه را تمام بر او آید تا جان در بدن رفتی و در تن داشته باشد و کوشش و کوشش نموده قلعه  
 نگاه دارد و بعد از آنکه غرض کمال او را یافته انصاف مدو قلعه در اینها خواهد در راه وین دو قلعه را در این شهرت تمام  
 چشید و باشد تو آب که میباید بقطب بارک فرمودند که اگر این نموده جان بر بختی استر قضا فاطمه هر که با همین  
 کینه رضای این لغت جستن و در طریق اعلان اولیت چون از اسب غنچه برات که پرتخت خراسان است مشدند صد  
 معکی که درین شریف حضرت امام زین العابدین **علی بن موسی الرضا علیه السلام** است با اکثر عیال در قریب خراسان  
 از زبکیده است بر سرش باو را نیز تمامش نمودن اهل عیال با و او در چنانچه میباید اخلاصی چنانچه بر زبان الهام  
 میان آن حضرت گذرشته بود بطور آید القصد بعد از زبکیده بسیار یکی از خصوصان ایشان شاعر عالی آن مشور اقبال گشته  
 بسزوا در راه از آنجا بکس مجبوری آید به پیش او فرستادند و در ویش محمدخان تحقیقت حال آنکه که دیدند آن  
 از وقت بدست می آید و قوت لایقانی داشته دست پایی میزدند بعد از آنکه از قصد آن از و تم که بر اهل قلعه دشوار

تلفاض

نشسته گفتگوی مصلح میان آورده بهاداران و زبک را که گرفتار شده بود ندیده سیلکان مشاهده و عبدالمؤمن خان را  
زمان محاصره و تلف شدن سپاه بگنات آمده بود و بسیاری از معارف خود او زبک ضیاع شده بودند و صورت  
فرج و ظاهر مطلقاً پاره و شکسته و این معنی را قوی عظیم و البته عمده نامه نوشت که هرگاه در ویش محمد خان است از قلعه  
نیست و بر باز داشته روانه عراق کرده و از سپاه او زبک یمن است بحال در حال ناموس ایشان اصلاً لغوی بود  
رسیده و این غرض میان و مورا که گرفتار او زبک باشد بود و در سیل صحیح ساخته شرط نمودند که از جانبین گرفتار  
اطلاق نمایند چند روز درین گفتگو بسر رفت و در ویش محمد خان اهل قلعه بجهت و جان او زبک بگنات می نداشتند  
که تیر به بر سر کس از او زبک در دست محاصره قبض آمده بود و ندیده و گنات زبک و عبدالمؤمن خان را می نمودند و او  
بایان مطلقه نمیکرد ایند و از جانبین تزلزل عمد و جان ستمگام یافتند و در ویش محمد خان مردم سپاه او باقی  
کوی و اهل و حال از روز و عواقب پروان آمدند عبدالمؤمن کل سپاه آراسته در آرزویش با ده سپاه از کاش  
سوار شده بودند چون لشکر تفرق شد شاه سپه آرای می کردند دست از جانبین شسته مستقر در مویک و پیکار استاده  
و سیصد نفر کشتی قدر انداز اصفهانی که همراه بودند قتلگانه گفتند روشن کرده نترسد جاری بودند از طرف کوه  
که اکثر برادر و پیرو او امایشان در ایام محاصره قبض آمده بودند و اراوه نمودند که نقص عمد کرده از تفرقشان استقامت  
عبدالمؤمن خان در ویش محمد خان ککاشش نموده عقلای آن طبقه گفته بودند که این جماعت کیم را نفس اند که یکی از جانب  
بر داشته تا جان در برین از کارزار میمانند و تا دو سه هزار کس از با قبض رسانند مقهور میگردند و ندیده و گنات  
به تازیان و عقب عمد و جان لایق تبه سلطنت است اولی است که در نا بجهت و پیمان نموده متوجه این جماعت نشویم عبدالمؤمن  
خان را ازین سخن خوشش آمده اندیشه عدد را ز دل پرودن کرد اما کس فرستاده و در ویش محمد خان را در برابر سلطنت  
که کارا کوشش نموده رایج شود جماعت رولود و فطیجان او و از رفتن مانع آمدند مشایخ علی حلقه اکو میانه از طرف  
او بکوشیدند و جمعی کرده و بگنات بر اقبال نیزه ال شاهی کرده با سه چهار نفر از قشون لشکر جدا شده مقابل عبدالمؤمن خان  
رفت امر او را پیش برده و کوشش فرمودند و عبدالمؤمن خان بان تخمین افزین بر و کتوده بود که گنات ولی است  
بر تو حلال باد که در عالم اعلان مردمانی و لوازم کوشی تقصیری نگردی ای بسبب سوارچی و ویش محمد خان با برین  
مصلح کرده از نابوی کل خود بسی باورده بود و در ویش محمد خان حضرت انصاف یافته در آرزو تانست مصلح

راه نموده خود را بجهت و سبزه از رسانیده و از آنجا راه و امغان پیش گرفته و قفقز که ریاست لغز است آیات از لرستان  
 معاودت نموده بود بقوه بن سید به شرف لازمت اشراف مشرف شده و دراز او این بنده است آیات لاجان ایسر  
 الایرانی کیلان با شفقت شده بعد از آن در ویش محمد خان عبد المؤمن خان را ده تیسیر سبزه دار نموده چون مستان سبزه  
 بود خود بمشبه مقدس رفت جمعی از اهل اراک از یکدیگر بر سر سبزه را فرستاد و محمد بن سلطان نواده میر شمس الدین  
 علی سلطان سبزه را بچ حکم آفرید که بود و اندک آنرا تو در حال قریبه شهر جمع آورده ارک را با استحکام داده بود و  
 روزی هفت شد نیز نموده سبزه در این بنده قوت آوان بوزم قلعه اری برداشته و عبد المؤمن بن ازلول کشت خرا  
 و گیر کشته و وی تو بجان بیخ آورده که نزد اراک فرستاد که در تیسیر سبزه را بکمال اتمام مرعی از نه چون مران از رفتن او آگاه  
 یافتند با محمد بن مؤمن سلطان صلح آنگذند بر سبزه در این بنام دادند که پادشاه و تالیش درین سال بخراسان نامه عبید  
 المؤمن بن کسفاک پیکال است در مشبه محس نشسته است مباد از اراک سبزه در این در حلقه است و تا مشبه خود  
 بر صوبه بخت نمید و آتش پاد در نیولیت آفرود و اصل بجان آشت کرد درین سال او در ایلی کینه بعد از آشت سبزه  
 قرار دادند که کالی که عبد المؤمن بن کبست سبزه در اقلین نموده میان ایشان آتشش همان شده و غنی در مملکت نشسته  
 باشد بعد از انقضای عهد و اگر شکر تو لباش آید عالم او ز یک سر خود گیرد و الا حکام کل پران فته دار و خد او ز یک کجا  
 قیام نماید سبزه در این جهت استخرا فرغ و از سنگهای مجاوره را منی بمصلطه نکور شده از بنجا پنجم محمد و چنان که بدیشت  
 و موسی میرزا و در بهادر نامی از اعیان او ز یک حکومت و از او علی سبزه در اقلین یافته و موسی میرزا و در بهادر با نجا  
 نظر سبزه اند و دست او ز یک کوچ کرده از عقب عبد المؤمن بن فتنه در عهد و جام باور سبزه و حقیقت هم سبزه را برین  
 که گذشت عرض کردند چنان سمع شد که عبد المؤمن بن فتنه با آن خراجین با او از کرده مصالطه نکور انگار نموده بطور خرد  
 سلطان نشانز جسته کنی ایشان لعین نموده ساوری و بهار هر کجا می نمود یکد و مرتبه پنجمین ملاقات و آتش  
 ملازبان کاکم در تحصیل ساوری اندک بی اعتدالی با رعایا میکردند و میخواستند که آتش تسلط و اقتدار بر ساخته از بکس  
 آزرده میشدند تنه بدلت نموده با شطرا انقضای عهد میکشند و سبزه در این که میشد نظری بودند که چه و باز  
 طعن تسن بوز یک نموده با آن ایشان تعجبند هر بس نظر سبزه در قرض میکردند و او ز یک دست می دادند  
 و یکده و شمشیر کشیده بی اعتدالانه سلوک میکردند و در مرتبه محمد بن مؤمن سلطان کسند موسی میرزا و در بهادر

که مردم خود را منعم نماید که در کوی و بازار تردد کنند و در مقام آزار و اضرار نبند و ارجی نبوده باشند و ایشان بعد از تمام کفایت  
بنی اعدای را با عوام الناس سترواری سنا و یکدیگرند و عقیده سیزه و ایران از بسدگی و تسلط ایشان میکشند و میسازند ایشان  
بنا و ایجاد و بهیچ وجه مایه که نمی آید چنانچه گاه او نیکبختی از دست هر پرونده در باطنی که چهار فرسخی شهر و مسکن یکدیگر  
و اعمت مسکن کارفته آزار قلعه گویند که خود را در اینجا حفظ میکنند و نیز از احمد مومن سلطان سیزه و ایران قنق  
ایش را در این مکان مصلحتند آتشده ایشان را که با علامت مکه بمباده کلیت فریب میبندند و بی در و نه بمانند و  
او نیکبخت در مقام با هم ارجی تمهید بودند و ریش سفیدان ایرانی میکشند تا آنکه سیزه و ایران در مقام دفع آنجا حثت  
شده و هجوم بجاعت موسی برز او نه بر نهاد و روزه او را بدست آورده بی اختیار ساخته و شروع در گرفت و کرا و کرا کشید  
جماعت او نیکبختان را که دست پائی زدند چون هجوم می توانستند بر آمد و فضا بقصد او جمع میکشیدند و همه  
مومن سلطان این یعنی با بخت شرفت عرض نموده و در بهادر را کجاء داشته و موسی برز را با گرفتار این پانچ سراسر  
فرستاد و توابع میابان پیمان گشتن را از سیزه و ایران پسندیده اند آتشده و فرمود که هر که میاندیشد و  
تعیین صورت نمیست ایشان را از خود با هر کس که در روانه ولایت خود می بایست کرد با جمل موسی برز را از ایشان سبب  
او را با رفتار حضرت انصاف او نه و یکی از تواریحان عظام را بهر آنکه در محاکمه و سرودن و اقامت ایشان او  
با خواجه و احترام روانه نمایند و تواریحی که در حساب الامر اعلی ایشان را بسته شده و قدس من و بهر آنکه که در آنوقت خدیو نظری  
بهادر بود سپرده و تعیین گرفته بنظر شرف رسانید تا آنجا که بعد از این همان که کینه سیزه و ایران بخت و قطع علوی تشیع در  
داشت این یعنی عداوت کینه درین سینه رسانده و رساند که هر چند تو هم کمال بیان خواهد گشت ایشان آتشده و تقالی از ایشان تمام  
کشیده و بخندانند و آخرت گرفتار آمده و حاقبت آن بر روزگار او عاید گشت اما بعد از آنکه همان که در آنروز بر کشید  
بود و در آنجا ربای که تفصیل آن مناسب سیاق تاریخ احوال ایران نیست بر حاجی محمد خان طغرانی بنام او نیکبخت او که  
از پیمان منیب غارت امواک کند و ایشان را لغو از جانانند از عدم قدرت پادشاه خود طریق پوفا می مسلوک  
داشت زنده و سعی اتمام در جنگ کردند و مغلوب بعد از آن گشته اکثر طریق الحاح و تقاضا و مسلوک داشتند  
حاجی محمد خان در سپاهی رحمت اولایت نایب گشته چاره بجز وار نیافت بطایف الجبل با اتفاق و بجهت سلطان  
پس برز که خود و سوسج محمد سلطان بر سر کوه بر بندن بر سلطان پذیراوه اش با باغان را در زاده و ش و چهل چاه



از زمان محمد خرد و ایمنان تکلمان این ممالک را که در حدود استرآباد و مقام از راه اشته از این احوال علامت شریف  
 بسته روی قریب بیاید بر اعلی آنها و در اینجا که موبک میسور در سفر برستان بود باران لحظه در این سیه نوال شریف  
 از آن راه و جز در آن گشته مقرر شده که در قزوین منازل مرغوب جنت ایشان تعیین نموده ساور می نزل بر این گاه  
 که چند روزی از پنج راه و مشتقت سوار می گاه و بیگاه آسوده استراحت نمایند و مشا را ایضاً بر وزی در قزوین  
 باستر است پرده اشته بشنود و موبک میسور بود آنرا زکر نمیدکان این شرف بعد از وزی اقبال باشد که شریف و در  
 اول در این حاجی محمد خان بمنزل او تشریف برده با او پدر فرزندانه ملاقات کردند و پرستشهای درستانه  
 و نوازشهای همراهی بظهور آورده همت و الامروقت آن داشته که اگر بیضای آبی معزونی باشد که بزرگتر  
 او را و فرجه ها را بر سر سلطنت خوانند و او را در کج سنگن سازند و این سنده عا در درگاه آبی در بر قبول  
 بالا فرود بر دو بین معاوت و امرا و این دو مان بگانه ارث سخن یافته کایان و کت کشند چنانکه هر یک در  
 مقام گرفته و گلاب بیان فرآه گشت و صایشان ان الة ان یشاء الله ذکر توج موبک نصرت **ان گاه**  
**رستان بیان قضایا که در آن سفر نیست اثر بقدری خالق بشر و توج چیست بر نمایه نطق تا طالبان**  
 عدت و اجبار و بزم آریان محافل سیر و آثار پوشیده نما که کطایع لکوکچک و ولایت خرم آباد و عاوه و اشرف  
 و صدره و بندگی قامت دارند و از قیام الی نام بسته نظری دلالی اهل بیت طینین و ظاهرین موصوفه ذوات  
 که بر جانب جنوبی عراق واقع شده و عرفان کطرف ولایت همه ان قمر و علیش که متصل و طرف دیگر باک اجستان  
 پیوسته طولان از قبضه برود تا حد و بعد از سایر محال عراق عرب قریب کیسه فرخ است صاحبان جهان را  
 نوشته که کطایع لکوکچک اشکات متفرقه بوده اند که با آن مرز بین جمع شده اند و مسکن گرفته اند و در شهر سوز  
 تعیین و تفکیک و محبت بی آنکه فی که میانه ایشان واقع بود حقوق و اونی ایشان عامر در الحاله فریاد بود و جب  
 الصلاح کیدیکر شیخ الدین فرشیه بن ابوبکر بن محمد بن فرشیه از قبله حکمرانی که بعد از حبه اصف داشته بود  
 و احوال که در اینده اند و او حسن سلوک و کار دانی بر ا ولایت سیستان یافته و میانه او را حکم فرماز ارگشت  
 با عت او را حکومت او را بر فرشته از فر مدالت و محسن الوارثانند و او پر برید از سکه کسینده اند و او را  
 شیخ الدین ذکر این المهور عباسی شده و در سینه معلوم است ایشان خود از اجزات نجاس بن سلطان علی

منبر سینه با حقها و الوار اولاد آنحضرت است چون الیه ایشان خاص از الخلف بود و سوره بود که آن طایفه را بخت  
 عیاشی کنی نید با طبعی اختلاف از آیات شاه رستم تا زمان بلخه در او ان جهانگیر زمان خروج و ظهور خلفان  
 سلیمان شان پانزده میر همه آنحضرت آمد و تربت نوازش یافت و حکومت ملک بود شب بر مسلم کشید چون  
 طریح اللیبه بود اما قان سلیمان شان بلخه او را بر سر دلو الی ترصیح کرده بدان هیات بنظر نیمون آنحضرت بی آمده و  
 از آن تاریخ اولاد او است بدین مائده ان ولایت نشان بعضی اوقات طریق سبزه آثار اخلاص مندی کی بطور  
 آبی آورده اند بعضی اوقات عیسان طلیحان در زنده دست و زاری بچو الی قله و علیت کشید و اندر زرشان  
 بنت مکان ایر جهانگیر له شاه رستم بی او بی از حد قتل که زنده مستوجب است پنهان کرده بود و شاه بنت  
 مکان عبدالله است با جور که در اوقات امیر لاری آن سجد با و تعلق داشت تناسبا و نام او فرموده بودند  
 او در سنه تسع و اربعین تقایم بر سر امیر جهانگیر مذکور رفته بر تریحی ولت قاهره او را بیست آورده و مقبول است  
 و توی در قلع و قمع ایشان که کشیده که کاوا و او ایشان میا و غارت تاراج رفته و قبضه از قایق حرمی فرود  
 گذاشت کرده و اولاد او شاه رستم و محمدی بنیاد که نیکند از سوات ریف الدراجات امیر شاه که سکر مکان  
 بولایت ایشان فریب صید امیر جهانگیر در جلال بود از خدمت شرف انیس بود که در تقصیرات آن سلسله در گذر  
 شاه بنت مکان الکافرتان را میانه هر دو را در قیمت نمود و ایشان اتفاق یکدیگر حکایت ملک و در شقیام  
 سبزه نده شاه رستم بر عاده اخلاص سقیم بود اما محمدی از جهالت نام و انی بشیوه ارباب نژاد عیسان سکول کشید  
 ایرقان بود و صولحاک همه ان جبالهوان قصایران بر سر او رفته او را گرفته پای سر را علی فرستاد و در تنها و قله الموت  
 مجوس بود و او افریجات شاه بنت مکان او را از قله بره ان آورده و خاطر شرف آن بود که در ان ولایت فرود آمد  
 محمدی که کور توی خود راه داده و پرفت از درگاه معنی فراموده بدستان رفت و از انجا عفره نزارعت است از نیرنگ  
 معنی فرستاد اظهار بندگی کرده شاه بنت مکان فرزند پدر کشیده او را از پهل سولت قاهره المین ان اوده از ان  
 مقدمت چون در طریح قایق زمان شاه بنت مکان سهوا ایراد نیافته بود بنا بر شایسته اوال دین مقام افتاد  
 القصد بعد از ان مخالفت و بنت مکان که در میدان نفس عهد نموده شد بولایت مجرم فرستاد و اولاد محمدی که کور  
 بصلحت وقت عمل نموده بار و میه مداری کرده حفظ قبایل و عشیرا را او را میکردند تا آنکه شاه بود بی القصدی در آن

زمان نواب شاه برادره مغفوقه سلطان محمد میرزا و او این عیون شاهی بود و فرستاد و کاروانی حکومت آن  
 موردت یافتند زیاده از آباء اجداد شوکت و اقتدار ظاهر ساختند و رسالی که بحال او غنی از بغداد لشکر بنهادند  
 کشیده و در اینجا قلعه ساختند آتش نسیب غارت در آن لایتنه فروخت بسیاری از قبایل و شاهان رعیت ترا  
 اوس قلمرو بجاوین خود را بحمال لرستان کشیده بنیاد بنام بودی بودند و او اکثر قبایل قرا اوس را در آنکس خود  
 باج او رعیت خود کرد و ایند و بر میدوستان حسنه الهمار الحاقه است و لغتیا و بچکر کی بغداد کرده و با کرکت بیاید سر بر  
 نمود و بعد از آنکه میان نواب همیون علی و بر میدو صورت صلح روی نمود و شاه بودی که چون جنس آن خود  
 برآمد بود و اطاعت احدی نظر فرین برود و شولر بود اما ابواب کرده صلح کرده بود و حاجت رانها و صدق است و حقیقتا  
 وقت تاج شاهی خود در میان هر دو بر سر می نهادند و رسال فرستادن لیل شجره کسان پنج عیون شاهی و  
 است و ولایت رسیده و صفور و سایر کار فرغفتان که در درج اشقی مملکت لرستان عیون بر آورده و بیاد بسیار  
 بطور رسیده بود یک جزای عمل سابقه شاه بودی که در آن حضرت علی خلیف برسان از راه او در میان  
 ایام گذشته طوعا و کرها پسندد زمان شاه جنت مکان الهمار الحاقه است و دو مان نمود و بیاید سر بر علی ارادت نموده  
 و همین یک سلسله نری لیرغالی در آن حضرت اشراف فرستاد و اطاعت الهمار نموده است و عیون تقصیر کرد و نواب  
 او عیون نسبت سیکر فاطمه تریش آن سلسله او را از آنش نموده در مقام تربیت در آمدند و چنانچه در طی قیام آن  
 سال متخریفه او را بلقب ایمنه فانی و مصاهره و دو مان سلسله علی صفویه بر سر فرزند نموده همیشه او را در یک  
 بزویان سردار و سلطنت اشقام دادند و شاه بودی بخان ندر کور بوسید این نسبت فرق اختیار باو این کون بود  
 او عیون و اقتدار رفیع ساخت زیاده از آباء اجداد حکومت اولیات اقتدار و استیلا یافت و رعایا تر او  
 همچنان در لرستان نگاه داشته بر تصرف حکم و قیامش بود که بی محتر کشگی بیاید سر بر علی میرستاد و نواب جلا  
 اعلی شاهی حکمت تربیتی کرد و از فرموده بودند حاضرین عین فرموده در مقام استرداد آنها همیشه در چون آن بود  
 برآمده و در شولر عیون بند بر لاری نشوونما یافته بود و در طریق جلال تدریس سلوک نموده و رفتن رفعت جنت بطن بود  
 بر غیر تریش اثرش که آینه اخلاص است ظاهر بودی که است با حکم قلم همیشه که بر سلوک آنانما و دست درازی  
 برود و خود او آینه و محمود و نواب علی بر روی در آن یکد زانیده تا آنکه درین سال کعبه المؤمنان لدر بغداد ساخت

بخراسان آمد قلعہ تمشا بود راجا حاضر نموده بود و موکب تیموران رشت عقل تمام کیلانات فراغت یافته بعزمت  
سفر خراسان تقیم داده اندیشہ کار سازی آن سابق داشته و انجور و سلطان باین جهت جمعیت لشکر و سامان  
یاساق بقتضیه برود کرده بود و هنوز لشکر بیات بر سر او جمعیت کرده بودند و تیموران علی الغضائک بر بزرگوار  
کشید و با او بیعت پیش آمد و انجور سلطان که درین و سه سال از نو یکبار میسایب نیشیده در مقام معارضه او در نمی  
آمد از شکر باده این حال بر سر اسیر گشته تیار می پیش رفتن داشت و غنای آن بی شکشیدن بعضی از غنای آن بی  
که حاضر بود جمع آورده و قرار داد که یکی از ریش سفندان از استقبال او دست داده از سبب آمدن سوال کرده او را این  
حرکت ایشان که حاجتی نبودم و در مدینه نماید هنوز این یعنی بفرمان نیایده بود که طیلند لشکر او را نمایان شد انجور سلطان  
بیز با لغزه او پیش رفت اما در محاربه زیاده و یلری نمود و امتیازش بود و تیموران از انظرط پهلوانه و جابجانی  
پرسوسته لشکر او را که اضعاف گشت بیات بود و نه آثار غلبه ظاهر ساخته و لشکر بیات را مغلوب کرد و اندک غور  
سلطان پای بیات استوار داشته بیات مردان کرده و در شهادت یافت و مردم بیات متفرق و پراکنده گشته و  
با وطن خود آورده و در شکر بود تیموران اگر چه غالب آمد اما مغلوب سپاه و اهل گشته بیکر عاقبت کار خود افتاد  
و از آن حرکت ناخوار پشیمان گشته بخرم آمد و رفت و دیگر بار حسین یک پسر خال خود را بیعت شرف و دستاره  
بعذر با بی معقولی بان گشت و اما چون خبر گشته شدن انجور و سلطان ببارت ش بود تیموران مسلمین ممالک سیستان  
نیزه غضب شاهانه التماس یافته اندیش سفر خراسان از او میروند کرده بناویستند و تیمور او را که در دست جواری  
و تکرک تا به چندی بری کرده بر دست تمت لازم داشته از دفع صوت سپاه او زکمال راجح و التماس  
ببرموشش از غم لایق را حاجتی گشته به پیغمبر از مریش بود که گشته بد و ریش محمدان چنانچه سینه کرات گشته  
فرستاده که خود را در معرض تلف نیاورد و برگاه کار بر دست شو طبع صلح آفکنده خود را بجز آنکه از او باو  
از غم گرفتند که در کربان غلظت حساب حاضر بود و نیای غنیمت در کباب و در او متوجه رشتان شده بودند چون  
نزد موکب تیموران رسید از غم آلود که مسکن او بود فرار نموده بکاتب صدره رفت بعضی از اهل رشتان  
رشتان قیام از آن گمان نموده بموکب تیموران پر گشته و قلعہ خرم آباد و بقرق اولیا دولت فایز و در آمده  
الکانه که در بزمه بقلعگان شامو غنایت شده قلعہ را با و سپردند و از آنجا عثمان قیام کاتب صدره و الغضات

داشته و عین آشته و کرمه و قصب سلطان که ما هجرت برتابد فلک برمان شده و صد و ده که در سیرستان منجلی شکر  
الوار است نزول اهلان تو ندش هوی ریجان از صد و ده فراتو ده کور که در ما بین لرستان منجلی دانت  
رفت که از آنجا غنیمت بقیه نماید میر قهر عا بسد که از ابرام بقدر لرستان بود و سردار و هزار خانه از مختلف  
منوده بار و همیون پوست چون صد و ده رفیقش هوی ریجان کور که سموع گشت از صد و ده تا آنجا پست فرخ  
مسافت دوری جهان را بد آن متعلق گشت که بر سر او ایغا منوده او را بدست آوردند از آنجا لرستان خارج نمایند  
و اردوی معلای اخوق هلا و ن مادر صد و ده آشته سبای اوقی از غازیان برام صولت ایغا منوده آن دست  
ببیدر که تمام کوهستان پر نشیب فراز است و یک شب از نزل مطی منوده چون بای کور که رسیدند که بی در نهایت  
وصفا بنظر آورده که در صفت آن گفته اند **مش نوبی** چو کوی پور کرده قیلک آهش **زشته** آسمان فخت پایشن **چون**  
شده ز بس معشوق پیشه سوی سکنش و چون آب پیشه **نو** بود و آبرنده ابله اندیش **ز راه** و کشید و هفتد و کوشش  
باز لاله آغش **رسمی** سحابی و در کلا و کاه که ای دور ایجا شخص شد کشت هوی ریجان بجران لرستان **خشان**  
و دور از بین الکا و میان نه اختی چون اصل الکا و میان شدن خلاف نزل مطی بود و قدم کشید و آشته و باز  
کردن شکوه حاجت فرمودند و تو ریجان عظام و یسا لان تعیین شدند که ایسات اشامات ترا اوس کوی **پشته**  
بقطره عینش کبر بر که در مکان اصلی خود بر عتی کلام تو لباش تمام نماید سلطان حسین لاشاه رستم که از پشم هوی ریجان  
فرانوده و **نظیر** بر سر راه وی را دت بد کرد جهان آورده منظر نظر شفقت شاهان کرده و ایالات لرستان **سوا**  
خرم آباد و قوابع که بمید بقلیجان شفقت شده بود سایر محال سلطان حسین مذکور رعایت شده در پیش شدن اوار رعایت  
شاهانه مستمال کرده اند و بلا زت سلطان حسین نامور شدند و ایشان ناموازی میگوید بهر کوه سفند پیشش همیون نموده  
دیویان حب الامر علی کوه سفند مذکور را ایجا که منصوره هفت نموده و از آنجا عثمان غنی رعیت بصوب لرجهت لطفان  
چون هنوز خبر تسلط عبدالمومن مان بر نقلی نیشا بود رسیده بود قرار داد خاطر همیون آن بود که داخل دارالت طنه تو **ن**  
نشته از دوجرین هجرت فرستید المومن دستخراص حصود لان نیشا بود ریگان خراسان در حرکت آیند چون بر رود  
نزول اهلان واقع شده اجار خراسان آمدن در ویش محمد خان و اوان نیشا بود بطریق مطی با وریگان آنجا **چندان**  
پادشاه تو از نام پادشاه سر غلاف مکان چنانچه گذشت رسیده آن را و موقوف اند و از آنجا میان نیشا پست **نزل**

فرموده ایش ز اجابت توفیق کردی و بختش بود بر این نموده مستحق عقوبات گوناگون شده بودند مولانده فرموده  
 در معرض برغوه خطاب فرمایند و شاه تاجی سلطان را در غرور و سلطان کجای برادر عالم آنجا تختش بود  
 اسفند عاوی عفو توفیق است ایش نموده و بر چه قبول یافت و ایل پادشاهان اطاعت شمریداری و از بی سبب  
 کرده ایفر و ما دیان پادشاهی ترا که در میان قزلباشان نجیبی شهرت دارد و سزای تو مان را نقد بالعلاج و الزمیر بسبب  
 پیشکش تو ز جان یوان علی دادند و از آنجا بکانت از اسطخه قزوین تو بر فرموده و نور محمد خان که در سفر است  
 مراقتت موکب میسون اختیار نموده بود درین روز و زینتی که حضرت علی بنعلی حاجی محمد خان شریف برده بودند و نیز  
 بتوره و آیین چینی لازم دارد و در خدمت حاجی محمد خان پادشاهی و پادشاه و بعد از استیجازه پادشاه که گوش کرد و حاجی  
 محمد خان را در رسم مخالفه کجای آورد و با جلوه حضرت حاجی محمد خان در و از اسطخه قزوین وقت فرموده و مجلس پادشاهی  
 آراست با سلاطین که کور محبت بی تکلفا زید شد و هرگاه حاجی محمد خان را طلب میفرمودند استماعا حضور شرف  
 نوال سخن در شان نیز نموده هر دو در یک سینه نشسته بهم صحبت میداشتند و با شرف کز اوقات نگارن کلفنی  
 و کویکلی با بلوز خدمت میر باقی می بردان و مجالست و پادشاه عالیجاه در یک سینه که در آن سینه بقدر که گفت  
 افتاد از نو در درگاه راست القصد حضرت علی بعد از شرف ایل همان فرزند با انجام با تخیل سلاطین را فرموده  
 بر و چنانچه تمام یافت و در فصل با نیز متوجه سیر صفایان حجت نشان گشته نور محمد خان را که همیشه این مجلس خاص درین نیم  
 اختصاص بود همراهمند و بجهت تالیف قلی حاجی محمد خان عرب محمد سلطان پسر او را نیز مصوب خویش گردانیدند اما چون  
 شایر ایدار ایلایت بی تکلفیها که ذات شرف میسران بران مجبول است بهره داشت با اجمعت محمد و صاحب کز آن  
 می افتاد و مجاز است در آن بلور فرود و سزایان بجزت و کارانی که زاننده و او افرودت روی تو بسبب  
 آورده و دیگر باره و از اسطخه قزوین از فرودم میسران بی زینت یافت **در لطفه صفا لعاظه و در لطف**  
**کردین سال و بی او از قیام این سال قتل درویش ضرورتی و ضد لغز از بران وقت که با لطف شما**  
 یافتند و ندیدان بر حال بسبب اجمال آنکه در ویش ضرورت از مردم فرود نماید جلوه در یک گوشه قزوین بود که با اولاد گوش  
 کبک چاکچی قزوینی مشغولی داشتند از دستار ایدر ترک صنعت پدران کرده بکوت قلندری در ویشی در آمدند و در آنجا  
 نمودند با حاجت اخطویان امیرش کرده در آن شیوه بقدر اقتصار بمرسانیده توسطه شرف استنما یافت و قزوین

آمد و کشته مسجد علی القامت انداخته جمعی درویشان کرده او میکشند و او کمان معرفت کشته و در آن حال کلام  
بازار گشت علماء و محبت بان را طوار او انگار نموده از مسجد برشتن منع نمودند و گفته رفتند الوار او برضت شاه چشمتان  
رسید نوای جنت مکان را در طلب داشته از اول استفسار فرمودند شیرین اسلام تو او عهد به عقبت نماید  
در نظر آن حضرت القاموده آنچه بره استاید میکشند منکرش چون خلاف شرعی از او مشا به نوشته بود چشمتان  
مکان حمایت نما بر شرع کرده متوقف نوشتند امر فرمودند که در مسجد مسکن سازد و کوهت فرودان عوام را بخورد  
نه به بعد ازین واقعه مشرایه جهت رفع مظنه بخدمت علماء تزد و آغاز نماید و فقه حقی آموست از روزهای پنجشنبه  
جامع میرفت میکشید با او کاری نبود بعد از رحلت شاه چشمتان به دستور مسجدی که در جنب خانه استیغ از کتب  
ساخته سفره لکل کس کرده بود و جمعی سید و قلمان هرزه کاران ترک تاجیک سازد و تزد و آغاز نماید و تا نماز سحر  
پس از آن حدیچستان را در مسجد روزگار که زاننده اسباب عیشت او درویشان که در خدمت او بودند علی  
و تشویش کرده میشد و آن حدیچ را در بر نیافت و در آن حال کینه بغضا کرده مشروع در عمارت کرد و مردم آن  
محل از ترک و تاجیک او را در کرده کجده و با آنچه در رعایت نزاهت تفرقی تزیین او به باقی مفضل نمود و بعد از او  
اطلع در مطبخ و باطلج میشد حضرت عالی که اکثر اوقات در کوه و محلات سیر فرموده با طایقات خلایق آشنایی میکردند  
بسر وقت درویش رسیده با او صحبت داشتند و گاه دو پیکاه برکتی اش تشریف حضور از زانی میارند بنده بخت  
آنکه عقیده او را نمید و بر الوار او آشنایان که در با او سخن را با ب سلوک شلخی فرموده نشیند و حد شناسی در  
بروش درویشان در نظر او جود میدادند و او از رعایت ملاحظه و اقیاس سر نشیند و گاه در این زهد فرود تندی از دست  
نداده بجزئی که خلاف شرع باشد شلخی نمیشد اما جمعی درویشان که در کینه او راه داشتند عقیده استاید و سخی  
تگرش روز و درویش گویند قلندر و در میان بزرگ کرده و سخنان بلند میگفتند و ملاحظه و محابا الهی عقیده فاسد  
در ویش نرسد و آنحضرت میکشند و در الحاد و ابله تلبی استباه و در آینه خاطر شاه بر تو ظهور انداخته و در آنجاست  
اجرا بود شرح او بر زودت تمت لازم آمد در توحی که نموده سفر لرستان بودند بکر فتن در ویش خسرو و پادشاه  
او را کردند و صاحب کتبی بدین خدمت نامور گشتند همرا در قید سلاسل کشیدند و ایضا از تاجیکان و درویشان القاموده  
که آثار کواکب قرانات معلومی معنی دلالت بر آنجا و اندام شخص عظیم القدر از مشروبات آفتاب کجده و ص سلطین است

یکسند و محتمل است که در بلاد ایران باشد و از این جهت طالع هیومن استخراج نموده بود و دیگر تربع کسین در فاعطال و  
شده افزون صغین و اول و مال است مولانا بلال الدین رحمه الله بنی که درین فن شرافت سرآمد زمان بوده است  
الحکم بخوبی مقدم از آن است آن نحوست را بدین تدبیر وضع نموده که حضرت عالی در آن سرور که معظم با شرفان و در  
تخصیص است خود را از سلطنت پادشاهی مقلع نموده شخصی را بجز ما را که قتل بر او واجب شده و باشد پادشاهی بنویسد  
سازند و در آن سرور و پادشاهی رعیت میلع فرمان و باشند که مانند قرا پادشاهی است از و بعلل بود و بعد از  
سرور آن مجرم البشخصه شخصی که قرآن مجاد و نموده و در آن سپارند که بقتلش بر دانه بکمان این را می باشد  
شهر و در خانه اختار بنام استاد یوسفی ترکش و زرافاده که در شیشه و الحاد از نقایا شستنی که نماید و بنابر آن  
از زمره ملاحه مذکور یوسفی بن بر بار آورده و آورده حضرت عالی خود را از سلطنت پادشاهی مقلع فرموده است  
پادشاهی بر آن شوکر گفته اطلاع فرمودند و تلج شاهی بر سرش نماده او را با فخره در پیش نهادند و در روز یک  
بر روی بزمین بیلم مرقع سوار کرده در ملازمتش کمر بستند و در دل ایشان هیومن فرموده آورده اطمینان  
و اکثر یکیشند و شب تو چو چیان عظام و عا که منصوره بکشیک قیام می نمودند و آن شوکر گفته عاقبت کا فر  
همیده آن سرور و زرافاده گفتند که زرافاده آری سلطنت که بر همه کیلید بود و معتلم است و حضرت عالی در آن  
با دوسر نفر جلوه داد و قد مکتاری که سوار کرده اصلا تمیشت امور سلطنت میزد و اخته مولانا یوسفی در سرورای  
جناب مولانا بلال انمیر اویده با و گفته بود ای حضرت ملا چو چون با کمر بستگی نظر فایا جناب مولانا خوش طبع نموده  
بود که کی از آثار و علامت پادشاهی اجراء حکم است تا غایت هیچ کس ازین پادشاه مصنع نگشته چو نشتار  
سای قتل خود میدانه اگر بیشتر از آنکه او بقتل رسد بقتل شما فرمان دهد بجهت تحقیق امر پادشاهی را کزیر است که  
با مضار شما در فرزند روز احتیاط تمام لازم است جناب مولانا را از سادگی او بطن اعظم دست داده  
در آن سرور و زرافاده ملاحظه نماید که گویا شمشیر کمانی که شمشیر طلعه درین کعبه بود و در قوم کشته شما توی که در اسلام  
تسخیر و خنجر است و نیز چون یوسفی مسلمان کرده و در دلم از یوسفی سلطنتش است و دیت طلعه شمالی  
که شرحش توان کرد و جهانیان همه در قند پیش او بسجود و دلگرم تو اش پادشاه ایران کرده که زوجه آدم بگم  
قریش سلطان و ولی کلیم تو آدم سجودش سلطان کرده و جملا مولانا یوسفی بعد از سرور و زرافاده استغاثت فرمایند

کرده



گفته از تحت تجلی تابت اقامه بعد از واقعه مذکور حضرت اعلیٰ مجید ایستادند و نهایی عیسی فرمودند و با اعتقاد  
 ظاهر میان عالم صورت اشراق باین بین تدبیر مندرج گردید اما در نظر خلقت کریمان عالم معنی آنگاه و لان علوم  
 باطن جلوه ظهور داشت که واقع این گونه و بال جز اقبال نیست در ویش کو چنانکه قلندر که همیشه دعویهای بزرگ کرد  
 تریاک بلندی انداخته سر بخور فرورد بد بکارسان خود گفته بود که رفیق تاد روزی که میایم و بعد از معاودت از سفر  
 راستان بر ویش خسرو را حاضر ساخته علاج نمود و تجویف حال او پر داشتند نمایی شراب در یکتاش مایشانیدند و بطبع  
 پیوست که از دست مشرب با اعتقادی سوم شرح را مسموم نمیداند و نقطوی بود و ان از غایت رسته تار در حکمه  
 باطن مبارک اشرف و زجرتوت یافته بود جهت تریج شریف غراکم لغتشن فرموده از جهان شریف کجانی آید تمام  
 شهرت فرین کرد اینند و مولانا سلیمان طیب ساجی شهرت داشت که از ان طایفه است اعلیٰ علمان طایفه بود و او نیز  
 گفته آوردند و اب اشرف هم او را اصلاح علاج الکره ند علمای هر شرح علمند و بهجت گفته خدا فضل عالم ان کس  
 محله قرار داد و چند روزی محبوس بود اما آنکه بدندان شرف از رسوخ اعتقاد عقل او را راجح دانسته باین طریقی کرده  
 و دیگر می تریاک ان طایفه میرسد احمد کاشی بود که بسیاری زنا و ان تبه روزگار و چاه ضلالت انداخته بود و پناه  
 صفت شتر او مال اعتقاد و رفتار او کشتن او را بدست مبارک خود شمشیر زد و پاره عدل کردند در میان کت  
 رساله که در علم غلط نوشته بودی هر شده که ان طبقه بدست حکما عالم ایدم شروه اصلا اعتقادوی بشر احباب و قیامت  
 ندارد و حکما حسن قبح اعمال او را عافیت و عدالت دنیا قرار داده و بهشت و دوزخ چهار امیثا رتد فرموده الله  
 ازین اعتقاد فاسد در ویش کمال آید معنی در ویش تریانی را که معتقد ای فوجی از طبقه بودند از صحت بانات  
 و کنه ای او را با سید چهار نفر می آید که او در صفایان میبودند و راه خراسان باه عدم ترستادند و از اصحابست  
 فارس هر چند نفره که ان علم این طبقه گمراه بودند او را در دیاران ملحق ساخته و بچنین بر هر کس مظنه الحادی بود و از آنک  
 نیز بود اتق یکسان علی استنا جلق تابع این طبقه بود و در هر دو ویش شتر او نیز بقبل رسیده و درین مراتب ظاهر شد که در حاکم  
 خود رساله نیلای بسیار شده بودند در اضلال خلیاتی میگویشند و از وادرون دیار هند مسج شد که شرح ابو الفضل  
 ولد شیخ مبارک که از اباب فضل استعدا و ولایت هند بود و در ملازمت پادشاه عالیجاه جلالت الدین محمد اکبر شاه  
 لغرب اقبای تمام یافته بود این ندب است او پادشاه را کتاب و ابیید و وسیع المشرب ساخته و از جاده تهر لیت

متن حاشیه در لبه راست صفحه که به دلیل کج بودن در تصویر به وضوح دیده نمی‌شود.

مخبر کرد اینده بود و غمخور کجایم میسید احمد کاشانی است کرده دستاورد بود در میان سالهای او ظاهر شد اولاد  
برینجی سینده العلم عند الله وهو عالم بحقایق الامور شریف علی تیر که جامع کمالات عالمات است نیز فرزند او  
اکابر این علمای بود و از هم معرفت قهقاری هم فرار نموده بودند رفت و حضرت پادشاه و امر او اعیان بند و شان تعلیم  
و تکریم و مریدان با او سلوک مینمودند و از قصه از سیاحت پنجاهت اگر کسی ازین علمای بود ازین یا مریدان است یا در  
کوشت قبول غزیده و در ابی نام و شان ساخت و در ایران شیوه مانع مصلحت است و **تایع مستوفی خراسان**  
از سوانج این سال چهاره سیلمان غلیقه و امر او را بشناسد تا بایم سلطان جنود او در یک دراز خند ریشتر فرست  
بر عالمان این معنی سمعته ظهور دارد که شیوه و شعاع طوایف فتنه زلزله است که نسبت بکمان تدبیرش این معنی  
ساک طریقات و دست احتیاط انداخت که هر چند از جانب پادشاه و ولی نعمت معنای پیش برده نموده مورد  
بخطرش کامل کرد و در طایبان شد و در صوفیان پاک احتیاط و در راه طلب منتهی قویم اخص از آن فتنه خود است  
تکریم نفس و پاک طایف شمرده بزرگوارم و آرزوی معنوی صابر بود در وی از راه مرشدی که در مشایخ است  
الایشان اخص باوق فحالت زلال زود و اهدمت پاک کرد و اینده خود را آماده توجیه و التفات ظاهر و باطن کرد  
سیلمان غلیقه و در سرب غلیقه بزرگان سلطان غلیقه بر او زاده نواله و غلیقه شامو با نسبت غایت و غلیقه زاده کی  
و حقوق تربیت چندین ساله شاه و بنت مکان بجز و اگر چه در زنی از سینه اعمال مطالبه نبوی در معده اعیان زاده قدرت  
و تفریق که میخواسته نیاخته پای از دایره اخص برین نموده بواسطه آنکه بی توجیه و بی ازین است آن ترا خسته  
باطل و اراوه تیاره بطرف ستم میرزا ابن سلطان حسین میرزا میل نموده بقصد باز رفتن که او را بخراسان آورده بود  
او را بینه خود که می برافوزن چون مراد از رفتن بود و بطلب خود فایز نداشتند و در کجس اول بجلو او گرفتار آمدند چون  
قبل ازین ایامی شده بود که حقایق حالات اولاد سلطان حسین میرزا و وقایع سیستان از ابتدا تا انتها و استانی  
علیه و تسویه یافته تیاره عیاره سابقه مناسب چنان بود که لوالیش از ابتدا بر انقباض سرشته سخن در سکانت  
سخن بگشاید شروع در بیان مجار با امر نامیده انگاک سخن برده از سخن و وقایع احوال ایشان از آغاز نموده  
شرح حالات اولاد سلطان حسین میرزا و در بهرام میرزا و حکومت ایشان در قندهار و در مین و اولاد زین  
احتمال و الغفران از زمان قدرت خراسان رفتن ایشان بکاتب هند و سنان مال کار ایشان در وقت

**سیستان** بر غیر میرزا آقاسی و سلطان یسار و طالبان اجناسنور نامه که سلطان حسین میرزا در زمان شاه جنت مکان  
 اسب فرمان قضا جویان الی ولایت قندهار و زمین خاور و کر میرات کنار بهر مندرگشته تمام داران مکلف  
 بمن تربیت عم و الاغیاب کاران کامیاب و ملت بود و در زمان سلطنت اسمعیل میرزا چنانچه اشارتی بدان  
 رفته و جهان فانی را واد نمود از پنج پسر والا که هر مانده محمد حسین میرزا که در زمان شاه جنت مکان این پسر و اش  
 بخدمت اشرف آمده بود اسمعیل میرزا در روز قتل شاهزاده کان اولادین عالم آخرت دست و پا چنانچه در قضایا  
 زمان اذکشت **دوم** مظفر حسین میرزا **سیستم** ریسیم میرزا **پانجم** سلطان ابوسعید میرزا **ششم** میرزا ابوالفضل  
 فوت سلطان حسین میرزا اسمعیل میرزا را چون مدت بدین شاهزاده کان معنوی تفرقه مقصود بود و چون المهور  
 مشهور است که همانا بر ستور ساریه شاهزاده کان قبل ایشان نیز حکم فرموده بود در ان نشان اسمعیل میرزا عالم  
 آخرت شتافت قرآنی نام شخصی از اهل کنگانی از زمان سلطان حسین میرزا که در اردوی معلی بود بمرت برق  
 و باد از تفرین بقندهار آمده و فرقت اسمعیل میرزا رسانیده میرزایان بد که روز غایت فایساجل کجاست اند  
 و چون فواید سکنه نشان مسند سلطنت و فرمانروایی ایران جلوس فرموده قندهار را بر مظفر حسین میرزا که  
 پسر زکریا بود تعیین فرمود زمین خاور و کر میرات کنار بهر مندرگشته میرزا او ند و مقرر فرمودند که سلطان  
 ابوسعید میرزا و سخر میرزا نیز که برادران در بیستم میرزا بودند و در زمین خاور با او باشند و منزله پیکر و اولاد  
 مشهور بگوهر خرد را که وکیل سلطان حسین میرزا بود و همراه محمد حسین میرزا بار و داده بود بدست و وکیل اولاد میرزا  
 نمودند و او را با حکم شفقت این شاهزاده و خلق خاور بقندهار فرستادند منزله پیکر که بر بوب حکم میمون رستم  
 میرزا را بار و دران که پیکر زمین خاور فرستاده از جانب خود وکیل و لاجرت ایشان تعیین نمود و مظفر حسین میرزا  
 در قندهار نگاه داشته بامر حکومت برقی و متقی حمات پرده انداخته صاحب اختیار مطلق گشت هر دو سرکار را بهر غیظ  
 و نسق نموده بود که میرزا با از حکومت فوجا می بود و خیال تجاوز و زیاده تی در خاطر هیچکدام خطور نمی نمود و میطخ و  
 او امر و لاهی سده سیستد یا شاهی بودند چون ملک محمود که از نثره و المان قدیم سیستان بود و سلسله نسبش  
 بصفاریه می بودند و بعد از فوت اسمعیل میرزا که ولایت بد که روز اولاد قرآنی نشان علی بود با خواهر کنه مکان  
 که میران سیستانی دم از استقلال زده طالب حکومت سیستان شد و ابوجعفر سلطان انشا که از زور که معلی عالم

بود چنانکه در نظریات و در حکومت آنکس مستعمل گردیده و نیز وی همستور با زوی احسان کوچک و بزرگ است  
سیستان را بنوعی طالب بود و نموده که از هیچ گوشه آن ملک مسیح با نیک خالی بلند نشود چون بر توابع هر یک از این  
افزودن بکنند نشان یافتند بنا بر آنکه در مقام ایجاب و نوبت قدیم بودند و دیگر مصیبتهای مکی منشور ایام است  
یعنی محمد خان زنگان امارت سیستان بنام فرستادند اما چون او از دولت حکومت او بعد با رسیدن بنویز مشهور حکومت  
او از درگاه معلی نرسیده بود و عین حقیقت حمزه یک حرکت آمده و نیز از این نیز حکومت او هم خود بدین الزام نیز  
در تصرف بود که همیشه شوره ملازمت مساکل میداشتند نتوانستند دیدن گرفتار بود و توابع را جمع نموده با کوه  
ایمنه متوجه سیستان شده و چون لشکر کهنه سیستان کرده و فرسخی جزیره پشت زره که حکایت و مناقب ملک محمود  
ملک زاده آن ایران سیستان بود و نزول نموده مشاهده استحکام جزایر و کثرت شیخان و لایق فرزند کرده  
حمزه یک مراسلات مشهور با صلاح جان بنین و رفع مناقضت مابین در قلم آورده از زمره ملک که کفایت الدین محمد  
عم ملک محمود و بخدمت میرزایان شتافتند بعد از قتل و قالی بسیار بدان قرار یافت که مطهر حسین میرزا حمزه که در  
امر پادشاه وقت ملک محمود و پدرش یافته بود بجهت کتاج آورده و در حمزه یک ملک جلای الدین پسر ملک محمود  
در سلطنت زاده ای گشته و سیستان را بملک محمود مسلم داشته مراجعت نمایند که او نیز در آن همیشه نسبت میرزایان  
طریقه موافقت و متابعت مسلک دارد و ملک محمود و بصواب بداند که در علم خود و فیما بین امر مصابرت قوی یافته مطهر  
حسین میرزا امر بر شده و آن از سیستان بجای خدمت بار مراجعت نموده آنرا بمنجی موجب کفایت رستم میرزا از او شده  
په اتوار او در غلظ جان بود که اگر رستم میرزا نسبت با کتاج بود و محمد است و تمام معاش او و برادران نمیکند سیستان را  
بنصرف و آوره و افاضه الکا او سازد حال آنکه بنا بر وصالت مذکور الحاح و ایضا ملک حکمت سیستان نیز  
فی الحقیقت عین خدمت قدماست مجمل اسباب کفایت میانه برادران کرده و در این میان جمعی از او با مقامات تزلزلش  
و اگر او در مزاج مطهر حسین میرزا را یافته خدمت حمزه یک نموده چون جناب میرزا از زاده ای قدما و استقلال  
حمزه یک پدید یافتی و بکش آمده بود و همچنان اجتماع را بسع و رضا اصفا نموده و تجویز قتل او کرد و حمزه یک از زمین آگاه  
گردیده از قدما بود و در زمین او رسیده و رستم میرزا را بر داشته متوجه قدما شده از آنجا بنظر مطهر حسین میرزا  
بالشکرا است از قدما بار بوزم قبل استقبال بر او نموده در کنار او در غنایان میانه ایشان جنگ عظیم بود

پوست در آشیای محارم بر جوی از شکر کریان مظفر حسین میرزا که با حمزه پیکت متفق بود و نذر حمله لیریز مردم رستم نیز  
 روی از جنگ بر تافته بصورت فرار شتافت از پنجه لیریز لاجال سپاه مظفر حسین میرزا که اقطاع مصفا عفت  
 لشکر زمین و اور بود راه یافته از قوچ قلی شکست خورد و بجای قندهار مراجعت نمودند و رستم میرزا و حمزه پیک  
 بطا بر شهر آمده در وانه تا شور را شکست داده ساخته جمعی از رئیس سفیدان او میقات قزلباش در مقام دفع  
 کاهت میرزا و حمزه پیک آمدند و غبار و خشک کسان از ایشان در اقطاع یافته بود و آب عبود در مویشین فروختند  
 و فیما بین صورت معااهده و پیمان میان آمدند رستم میرزا طوطا او که در رضا مصالحه داد و مالکان خود با رستمت  
 پیک بیشتر فتنه بدستور سابق بر وکالت میرزا و در اری قندهار ششول شده تا در سال منجیت است قتال  
 با مورک مال خدمت جناب میرزا اشتغال داشت و یکباره جمعی از جمالی قزلباش منصفان قندهار در خفته  
 بخدایت میرزا و آشتیابی یافته قاصد قتل حمزه پیک شدند و حمزه پیک نیز پوشیده و پنهان گشت طلب رستم میرزا  
 فرستاد و رستم میرزا پنجره صحنی داخل شهرت جمع ارا مردم قندهار با اتفاق حمزه پیک مخدوش شده عمر نکلت  
 قندهار او را نظر ابطوه داد و ندید و او بدیاری ایشان حکومت قندهار بجای میرزا رستم تلقین گرفته محمد پیکت را که از  
 حمزه پیک ریش سفید طایفه سیات بود بلکه کی مظفر حسین میرزا تعیین نموده میرزا را ایجاب قلعه قلا که کبالت و استقامت  
 از قلعان مشهوره آولایت در میان بر او عاتق قندهار است فرستادند و حاصل قلعان هزاره جان بخت شست  
 میرزا تعیین نموده قرار دادند که در آن قلعه ساکن بوده بغراخت و عاقبت روزگار که رانده ایام قلعده نظر مردم  
 همواره موکل میرزا بودند چون ششماه بدین تیره گذشت نمایین میرزا و حمزه پیک مذکور را بطولکلی همسیده طایفه سیات  
 سرخط فرمان برداری میرزا نهادند و را بی ایشان این قرار گرفت که قلعده قلات را بدویت کس از بیات همسیده  
 دیگر اریق طریق سیستان ساخته از راه پامان کوچ کوچ خادم سیستان شوند و بدین غریبت در حرکت آمده بعد از  
 طی مسافت کوچالی سیستان سیده نه مک محمود اندوخته جناب میرزا آگاه گشته مراسم استقبال بجای آورد و در شرايط بیانی  
 و لوازم خدمتگاری پرداخته چند روز اسباب معیش و عشرت مراد انجام یافته طوی لاتی بعلیه ریوت سیده مکمل که قبل  
 از آن کجا با کتایع میرزا آورده بود و سپرده در ششماه نمایین میرزا و مک محمود التیم و حضور سینه بود و با لاف  
 جمعی زیران سیستان که همواره قندهار و زور بر زمین آتش استوب بودند فرای میرزا را محرف ساخته روزی کوسیدند

شکل از منزل کما سوار شد و بجزیره پشت زره بقلعه تا خود کن که محل قلعه عظیم ایران است آنجا آمد و کما بودند  
 زنده عرض کینه تمام می بران لغبان زره و در ورودی سرخیلان شاه ت سستان بر سر شاه ت محبت نمودند میرزا  
 تا وان که تون مزاج و کوشش سخن نویسن است با ملازمان قلعه سستان و جمعی از تونل شکر از زاده و اسخه و کما کما  
 میرزا آمد به بود و با او در وسلاح و اسب و اسب را تون شکر بسیار فراهم آورده بودند کما کما تا و ام خود متوجه قلعه کار  
 شد و هم ملک محمود که با او داد در قلعه فار و کما بود و رفتند و مدت یکماه قلعه تون کور را حصار نمودند و در آن وقت  
 کما محمود که در موضع را ملک کنایه می رسند تون شاه ت در صحن قلعه میرزا که کما بر سر او مانده بود و در آن روز کما  
 آراسته و ملک جلال الدین سپه فرود کما محمودی ملک شاه حسین فرود باقی و جمعی از اقوام شیر تون ستاده و خود  
 با تون کما بنده و عقاب در حرکت آمدند و در پیشینه و هم سفر تعیین لشعاریه باقی قلعه رسیده و تمام چنگ در  
 پیوسته خود زنده کور با تاج خباب میرزا انستیزه آویز دست با شتاب میرزا کما کما کما کما کما کما کما کما کما  
 و کما محمود بطرف و لغت اخفاص یافت بعد از کینه جمعی از سادات و صلحا و فرزندانش آن بار را بخدمت میرزا  
 فرستاده و غدر تون شکرهای طریقت خواسته است و غایت کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما  
 بلافاصله یکدیگر سرور کرد و خباب میرزا حساب است و غایت تون منزل مقام خود کرده و بعد از چند روز که کما کما کما  
 و پیش برداشته کما محمود یکی از مردم معتبر سستان را بر سر رسالت نزد حمزه پیک فرستاده او را از نظر و سوسک  
 سنا تون کما  
 معاهد و میان میان آمد و جمعی از پیش سفیدان قراباش از قلعه بار با ستد عالی آمدن میرزا ایستاد که در قلعه کما  
 خاطر آنجا کما  
 رستم میرزا که از صوبه بید مجزه پیک سنا و تون قیامت کرد و ملاحظه جانب برادر بر کما کما کما کما کما کما کما کما کما  
 کرد و بجای تون آورد رفت و خباب طفر حسین میرزا بقصد بار رسیده مردم سستان حضرت لفراف یافتند و چون  
 بشنید از تون میرزا در قلعه بار که نشانی از اقتدار حمزه پیک عدم استقلال خود می بیند که همه کما کما کما کما  
 و کما  
 بر سرند و کما

شکر خرام آورده بر سر قلعه بار رفت و بظاهر شهر رسیده و در روزانه ما قورنزل نموده تمام مدت و ماه قیامت  
 همه روز بجانکس جلال نزع و وقوع می یافت و چون ملک محمود ازین قفله آگاه گشت باغات و امداد و امداد سه هزار  
 کس بر کردگی ملک غریب پسر عم خود از سیستان بقلعه بار فرستاده روزی که لشکر سیستان بقلعه بار رسید لشکر  
 قلعه بار نیز از قلعه بدون آمده بین الغریقین جنگ عظیم بوقوع پیوست چنانچه مردم سیستان است رستم نیز از این بیزه  
 نیز از در میان جنگ پاوه بجنگ شغول شد و در صباح تا شام محضر تر پیام اجل بگوشش بر ما و بر میرسانید و برق  
 سنان استمش فرعون مرمیزه و کیمسیونت آفران رستم نیز از امل خط نمود و که لشکر قلعه بار بکوه سیستان  
 قوت و قدرت بیشتر دارند دست از سیستان برداشته بی نیل مقصد و بزین دور مراجعت نمود و مانی محمد یکت بجا  
 حمزه یک صاحب نیای ملک و مال زیاد از او استقلال داشت چنانچه مظهر حسین میرزا از ایترا و نیز موش است چون  
 قدرت بر دفع او یافت باز تو را رهن سیستان بگذرد او و چنانچه از خواص و عوام مالان خان عازم سیستان شد  
 و محمد یک بقبضه و در ملکات قیام نموده امدادی مل نمیداد چون جناب میرزا بسینان سید بقاعه مدعو و کوشش  
 در مقام خدمتکاری و آمده شرط هماننداری بجای آورده و قیضا از و قیاق خدمت عمری نگذاشت همان الکافی قضا  
 نه داشت غایتش قفله جوین سیستان بیکر باه و کهرگت ماده ف و نموده میرزا ابراهیم غفطی بولک افرا نموده و ابواب  
 خدمت نزع مفتوح داشتند و جناب میرزا از تقون مزاج درین امور بی اختیار بود و باز میان مردم پشت زده رفقه  
 با آنجناب به دستور سابق بیعت نموده بر سر همان قلعه که در فدا اول قفله بودند رفقه و ملک محمود و دلجویش ملک جمال  
 الدین و قوم خود را بکوه آمد و قلعه فرستاد و اتباع میرزا بوزم جنگ استقبال ایشان کرده در قریه علی پسران تقون  
 محاربه صعب اتفاق افتاد اول زینکشت بر لشکر ملک فدا و دغا نهایتی موضع را حصار خود ساخته بجهت حفظ حال خود  
 مشغول گشته تا زینکشتین از روز ملک محمود با لشکر بسیار رسیده سایه وصول بر موه که انداخت و ملک ناصر الدین  
 عم ملک نیز پسران خود و کهل مرد و جلاد دست شعار با او داد و از قلعه فارگت بجز که جنگ حاضر شده و لشکر میرزا پسران را  
 در میان گرفته و جو عظیم در پوسته قریب سیصد کس از لشکر ملک بیکه از کس از نزع میران سیستان بقبول رسیده  
 با آفره میران از سیستان و آیدر سیستان آمده و میرزا را در جنگ گذاشته خود را بکوششهای صعب جنگها کشیده بیعت  
 زنده و ملک محمود و راشای جنگ خدمت میرزا کس فرستاد که اهل فدا در قیامین کهرگت ماده فدا نموده بودند مردم

شدند و رفته و شما صاحب هر دو لشکر می بود با همان عهد و میثاق که بستم بدوست اکرب لا خضر و مشتق  
در روز دیده سیاه و صول نیزان و ستان اندازند بحال پنجاب لایقتر منباید میرزا از کرده نخل از پدر زن عقل  
بس و حار بر روز دیده با ملازمان خاطر و می میان لشکر کمان آورده و کمان در مقام در دست می اظهار بر آمد  
با اتفاق آن شب بوشاق کمان آمده جناب میرزا بجای طبله فرود نزل نموده دو ماه دیگر در سیستان بود تا آنکه محمد بیگ  
بیان جمعی از اعیان قزلباشان که بر قندهار آمد با بیعت خواهان میرزا بودند بجز تو ای فرستاده طالب بدین  
میرزا گشته و جناب میرزا اندر پذیرگشتن عازم رفته شد و اسباب بدین طبله کمان بر انجام نموده مع کوچ روانه  
شد و جناب ملک از امان اسباب آنچه دست رس داشت تا رنوده و چنان کتف مرد می نمود که میرزا در مقام  
نخست در آمد و نامی انوار و لشکر با آن خود همراه نموده که تا قندهار ملازم رکاب عالی باشند از آنجا که حضرت پش  
شیشه کردن و بینه تاج الی کسیر استقبال نموده و جناب میرزا بدولت و اقبال یاری دیگر قندهار رسید و بگویند که  
والد بزرگوار کمن یافت که هر چه محمد بیگ را استر ضامن طبله میرزا گوشیده و کمال رضا جوئی بقصد میرزا میدادند و جناب میرزا  
آسوده و عالی عیش و فراغت و شکار و بخت مشغولی بود و در امر حکومت زیاده مدخلی نداشت و همواره در نعمت عیش  
پشت نهاد و بخت خود ساخته و رانده نشسته قتل و بود تا آنکه بعضی از اعیان قزلباشان درین امر بخواه و متعین ساخته در  
بهنگام فرست او را از میان برداشته و را مبر کمان مال استقلال یافت اما رستم میرزا چون از معاملات قندهار باز  
شد پشید که در زمین او را بر سر برد و بخار لغاری بوسیله کجبهتی مطلق حسین میرزا از ملک سیستان در خاطر داشت از آنجا  
با قندهار و مرخصه وقت و بیشتر فرصت میبوده آنکس تظاول بکند چنانچه در تقاضای جلد سعادتمند بوسه حضرت اس  
شاهی نظر آتی تم پذیرگشایان شد بر اگر کلابه خراسان اقیه شده ساختند یار کد کوب جو اوت گشت این فریاد  
قریب بار اسلحه بر او است از مزاحمت بی در پی او بزرگ بخت آمدند و طایفه افشار که در خراسان بودند از بیخ  
و تیران بکند با خود آنکس خان حکم ایشان بجهت حفظ امان حیات جمیع اموال بصلاح و صلوات بآقایان  
افشار کسر طلب رستم میرزا نموده است فاعده نموده و میرزا اگر از هیچ وجه احوال خراسان بوجه حضرت امعلی  
شاهی عراق در نزال او را در قزلباشان که گشته بود یعنی را مغنم منزه بی تا علی غریمت فراده نموده چون اصل  
فرایند بکس خان که در ترکی سوده دل بود و بعد دوم او استبشار نمود و طایفه افشار که تهنه ترش بر میان گشته



جناب میرزا در روز یکشنبه مال گرفت بعد از دور و زینعل آوری و جمیع عطا و طایفه افش را بر ما نهد و مسافر  
منوه آنچه در سرکار ایشان وقت گرفت منوه آنچه عات بلنا از در میدر شدند اما بجهت اینست که او یکدیگر و دفع بشر  
ایشان در فراک او آنچه غیر اهل عت متابعت چاره نداشتند درین اثنا عات و زبکیه بره بطرف او آورده و چند مرتبه  
بیمایند او و زبکیه عات متابعت توئی اقتضای در یکی از روزها با سید محمد نهر از شجاعان قراباش مرکب جنگ کینگر از توئی  
او زبکیه که در سمرقند بخدمت چهارم ایماز قراباش میران آمده بود در فتح و قزقرنی قرین حال او شد از نزد صحیح القول است  
شده که در روز نواف اول مردمانی از قراباشید بظهور رسیده در آن مرکز که شتند نهر از او زبکیه لقب آید و بقیه ایست  
اندر امپرونده **الغتمه** بعد از آنکه میرزا در فرار بسر برد و جمعی از عفو بان حضرت امکی که معظم ایشان سلیمان غلیطه  
نرنگان او یکدیگر جلا و پیدو لنگان از فراسان نزد او جمع آمد و خود سگمک فراسان را در نظر او چو در او و سینه او را  
انواعی نمودند که مکلف بود که سونفری رستم میرزا را نسبت بچو هینده بود از آمدن او و بقیه قراباش قدرت  
و استقلال و متوجه شده و از مسکن خود بچکه که کجیب است مشهور است قصه با جمیع عموم مجتهد و ولایت نیز در مشغول  
شده و تا زمانی که هزار مردم بر سر او جمع شده و دستها و در آنجا بود اما آنکه در آن محله ز عفو است هوامینا در مردم او با  
علیم بریده بدین سبب که مردم او متفرق شده با طایف و در قندهار رستم میرزا را بر سگمک استیسان از غلامان  
یاقت امکان همه اقسامی نسبت توئی با لگو که سنان ایشان در خدمت میرزا امثال قراباشید بود و متعبد شده که سگمک  
آمده جمعی از اقوام مکلف نمودند را بر فریب آورد و کرده ان ساخته میرزا متفرق سازد ملک طریف بر سر مکلف الدین که از فرادی  
بهره و از عقل سگمک بود و وضع نه از او را صاحب اعیان میداشت از و صد بار جمیل رستم میرزا فریب خورد و ملک محمود  
در مقام حذر و آید و انسانی با بجهت تغییر هوامک را بقلعه جاره که محل زوال بود و بکلیت کرده و کما بجهت سترضا  
خاطر قبول این یعنی نموده اما کمان جلال الدین و لایشرایید و اقوام او را از صدق مقال عاری یافتند یعنی به است انیشه  
بکجاب قلعه فتح نقشه مکلف محمود با عیال مکلف علی برادر او خود و مکلف محمود بی مکلف شاه حسین بقلین جاره که بمانی تو او است  
در او اهل فضل بهما بسیار باغ و بخله مشغول بوده که رستم میرزا بکجا مکلف طریف نه که در بعضی از غلامان نیز مکلف محمود  
با لشکر بمان و از قشور و غیره که مکلف از حال فراسان بر سر او جمع شده بود و از او با بیغایستان آمده و کینگر  
قلعه جاره که سید مکلف طریف که مکلف را در ایس جهرانی بمانی برده و او در مقام فریب بود از رستم میرزا بر سران شده

از خنده تو پیشان شده با مردم خود در کفر قلعه دار شد و ملک محمود که برین اتوام و فویش ان یکسال پیش علم خود را در  
فصلت پیدایش بجلا رستم میرزا قلعه خار و کت را می سره نمود ملک طریف برادران بر خلافت وارد آمدند از شاه زنده زنده  
بجای خود و قلعه دار می مشغول بودند و رستم میرزا سیاهان قلعه زنگنه که از قلعه نیکو کور رسالت و نسا و ملک عبد الله خراسانی  
بیز تره را آورده و ملک طریف را بر توبه آخری فرستادند و او با برادران و زو کمری اکثر با ملک محمود دشمن گردیدند  
میرزا شایسته و ملک محمود چون ان می نتوانید در روزهای قلعه را با توام سپرده با اتفاق ملک شاه حسین که راه خنده  
رستم میرزا شایسته میرزا میرزا و وصول ملک شایسته و ظاهر الحال ولایت جمهوری کرده در تعلیم و محبت او و تقیه نمود ملک  
و بجهت اطمینان خاطر او با ملک طریف برادران که با او خدمت در زنده در مقام صدر آمده بود و بدین اتفاق آغا تنهاده  
و هفتاد زبانه قشون انک را راسته سوار شده داخل قلعه شدند و ملک محمود احوال مردمی متوجه ساختن احوال  
خدمت نیز میانی پرورش اما جمعی از جاها و ناو ان ترنایش که بدستان او و غفلت او خود را با جناب میرزا بصیرت  
بودند و شایسته شرب شراب علوی مستی نیز را فراداده که ملک محمود را با ملک ناصر الدین ملک طریف بسیار بود که با  
مظفر حسین میرزا دم از بولات نیز نرسد از میان بر داشته با ولایت تمام اختصار گشت و جناب میرزا اصول بدین  
عملان بود در روز و دوم ملک محمود را با ملک ناصر الدین ملک طریف انبانی ایشان را که گفته بعد از چند روز ملک ناصر الدین  
و ملک طریف انبانی ایشان را که گفته بعد از چند روز ملک ناصر الدین ملک طریف برادران اکثر ملک ان اقبال آورد  
اما ملک محمود را با یکد و نفر از توام در بند داشت جمعی را بر سر قلعه فتح که ملک جلال الدین میرزا ملک محمود در انجا بود  
تا اگر شب ملک شاه حسین برادر او با ملک علوی بچرخ راسته از جبر فراموشه تا از اتفاقات حسنه جمعی از سیستان که  
بطلب ایشان با نجاتی آمده بودند میوسته قدم در جرایر سیستان نهاده از انجا میان فرقه زنده می فتند و رستم میرزا چون  
و شخصی ضحاک سیستان را که بداند در حق ان را می بیست کرد از خود را مانده بود و قریب به هزار کس در انجا جمعیت  
نمودند که از توام را با هزار کس که ملک جلال الدین که از جبهه ملک محمود و قلعه فتح و نسا و بدو جمعی از ملازان  
میرزا اگر بمجازه آن قلعه مشغولی داشته بعد از چنانچه جلال است یافته فراموشه و ملک جلال الدین میان  
اتوام خود و لشکر زنده آورده با اتفاق که دیگر فریخت خار و رستم میرزا نمودند چون این خبر رستم میرزا رسید  
محمود فرمان داده آن سعادت نیکو اطلاق را از میان برداشت و زو کمر ملک جلال الدین را ملوک سیستان با

زره رسیده نیز از آب بخار متناهی شده است از آب بر منتهی گذار نموده بجانب سرایان رفت که از اینجا بنام او در  
 لشکر از عقب شش راه از آب گذشته در جالی پشته زارده رسیده میرزا چون قریب منزل لشکرستان شد پیوسته  
 بالعزوه و خان از رفتن چیده فیما بین عربان پیوسته بعد از چهار روز بسیار از کثرت مردم سستان گشت لشکر میرزا  
 اتفاقاً و بجانب سرایان منتظر و سستان اتفاق نموده روز دیگر باز در سرایان جنگ اتفاق افتاد این نبرد نیز گشت یافته  
 میرزا سستت حال بدیست مینور و زلفت نموده و ملک جهان باقی ملوک را می نوازند تا او را که بخت اشتراک گویا  
 با او داشته بکامت سستان مشغول شده چون هم ستم میرزا در سستان گشت نیافت اکثر مردم که بر سر او جمع آمد  
 و او را بتیغ خراسان قریب می نمودند هر دانش و دمت الا و دایم فرما زوایای درویشانه از وی و پس شده اکثر  
 از وجود شاهند و میرزا فی الجمله خفت گشته او را در نظر با دومی نامه و لشکر او زکیم تر کمر ایستادند و قتل  
 آمدند و از جانب مظفر حسین میرزا با و کوچی رسیده قلعه را بمجمعی سپرد و بجانب قلعه هزارجات رفت و در قلعه شش ماه  
 توقف نمود و غازیان بیات که در قلعه بودند در جمعی که میرزا پیشتر رفته بود او را در نمودند که بدوستی مظفر حسین میرزا  
 قلعه را تصرف کنند و الله میرزا واقف شده از این حال قول قلعه را مسدود ساخته تا خواهر میرزا این غلظت کما کما  
 قلعه نموده درین اثنا یکی از مردم بیات که در قلعه بودند گفتی بیجا بیان صیغه نامه اخته ترخم قلعه الله با جده میرزا  
 بعالم قبا پیوست در حال این حال آتش بجنگه جلال میرزا از لشکر رسیده بطایف لیل خود را بقلعه انداخته  
 بیات که از آمدن میرزا بر آید دست از تلاش قلعه گریزد داشته الهام زنده اند و پشمانی کردند و در سینه میرزا  
 علی لغزوستی یافته با این فی الزمانی در قصه سخن و الله اش که تطبیق بیات را که سر از چوب عصیان آورد  
 بود بنیتش استقامت که زاید اما نظر بر حال خود و انداخته چون تفرقه پیرا کند کی در میان لشکر او را یافته  
 و یکی چنان سرسزده است بنا بر آید در رکبه او ضاع و در کار او را ولایت بر حسب طوایف شد و نمود و از  
 جانب مظفر حسین میرزا نیز خود خفتی داشت بالعزوه فریست یار هندوستان کرد اول بولایت بکر بنه  
 با میرزا با فی پیکار خون و الی اینجا که بغیر ما زوایای هند اطاعت شایسته می نمود و در این صحن فوجی از امرای  
 شاهی بر سر او آمده بود در ملاقات نموده او را با طاعت و انقیاد ترعیب نموده با اتفاق آوردی بجانب  
 هندوستان آورد و بعد از وصول آن دیار بغیر عزت پادشاه که سکاره الایجاد جلال الدین محمد بکر

پادشاه فایز گشت و آن پادشاه و اولاجه مقدم او را که امجدی داشته در اول حال صوبه نماند بلکه او را داد  
و منظور انفا شغفت آن خرد عالمگان کرده در بر حیدر کاه بجاگشت لایق از ممالک هند و تسمان منصوب  
یکشت و بخت خرب قلوب مظفر حسین میرزا بدست آوردن زمین داور و قندهار آن پادشاه خود پرورد  
چندان در هیچ احسان نسبت برستم میرزا ایظهور آورد که مظفر حسین میرزا نیز مایل فتن مندوستان شد زیرا  
که امرای او از یکدیگر در فراسان بودند و خصوصاً بن محمد سلطان باقی سلطان اول و جانی یکدیگر سلطان فرابر  
زاد و عبد الله خان الی نوران که بجاگرم لرغ بجاگرم و تسخیر آولایت نامور بودند مساحت آن زیار الگه کوه  
جوانت ساخته که تراشکر باجد و قندهار و سیستان فرساده میان ایشان مظفر حسین میرزا میخواست  
قوی بطور جوی پوست دور اگر تراشکر کا طایفه قرلباش طفرایفته جنود او از یکدیگر منهدم میشدند و یکدیگر هیچ وقت  
عاشق مملکت از تنب غارت آن طایفه عالی نبودند تا بیخ بخت عظیم میان او از یکدیگر و قرلباشی قندهار  
واقع شد و حقیقت میانه مذکور را که بخت هشت هزار کس از طایفه میرزا بهادران معتبر حار و سر قندهار  
فراسان و حار به قرلباشی بود و بر کردگی عمو ده آقای عبد الله خان بهر تاه نامور و سر بر کس او که  
مرات و بد نشان مینمده آن سپاه کشته قرینیه هزار کس گامیش بر سر قندهار آمدند مظفر حسین میرزا نیز سپاه قرلباشی  
جمع آورده باو و هزار کس از آبا و اجداد گذشته در شش فرسخی قندهار سپاه چوبنم موصی قنای فریقین  
رومی و ازو از چابین صفوف مقال راسته موکه که زار کرم کرده و از هر دو طرف پای ثبات حکم خفته ده  
حلمای متناز و جنگمای مرو ازو میهنه و نه چنانکه مظفر حسین میرزا خود و مهابت عرب کشته گویند در آن موکه زاد و  
زین عالی کرد و بود و سایر در آن ازین قیاس روان کرد و جمعا و هزار نفر از یکدیگر قبیل در آمد و خرد الکس بر  
ناخیه احوال او از یکدیگر نمایان شده سپاه قرلباشی یکبار جواد انداخته او از یکدیگر تا آن حد منتهی و در وقت  
کردند و در سه هزار اسب اختره و یراقی اسلحه است و رآمد حجاب میرزا و قرلباشی مظفر چشمو دستر آمده اند  
اما بعد ازین واقعه و البته عظیم از اشقام کشیدن عبد الله خان سلطان بن ابوی او از یکدیگر پراشان عکبر کرد  
فراخت از آن مردم دوری کشیدند زیرا که اکثر طفا و اعیان قرلباشی ملازمان منهدم کار آمدنی مسلکین  
میرزا درین معالک که بجزیر پوست منقول شده بودند و بر مردکی تمام بچگون دولت ایشان راه یافته بود

و از جانب عراقی بجهت بعد راسته استبدادی و زبکیه خراسان و بی مقصد و بر نبود مظفر حسین میرزا و بطبقه قرآنی  
 این بجهت حفظ حال امان و حیانت حال اعیان صلح عاج و در رفیق بند و دستان بی در مفری خوان نیامده اگر چه  
 بعد از رفتن رستم میرزا بعد از مدتی که در آن ایلی بلی بخت میزاید مظفر حسین میرزا دست او استقامت  
 نامه در قلم آورده که بر عهد منظر او زبک قرآنی است عبادت و زانیان ایران این رسم عدولت اما آن سلا  
 کرام از جانب این شاه که من ایند او بر حقیقت و دست می را خاطر نیت خیال عقین بند و دستان از آن  
 کرده با خاطر جمع و در قندهار ساکن باشد و مسکن میدارد با تصرف بجای نپسند چون مکر اینها بین رشک قندهار  
 و او زبکیه محاربات واقع شده و خنما ریخته شده بود مظفر حسین میرزا آن سخنان را حسرت بدو کرده افتخار  
 بر او زبکیه کرده و قهر بر مزاج میرزا غالب کرده و بدین خاطر از کان سوداگر طبعیت قندهار که همت ایت است  
 قماش مندر حقیقت از معروف بود و با لک طبع میرزا از حکمت در می ضبط ملک قندهار ملوک مشرف خنده  
 و محالک بند و سناریا نه آراست و آسایش خج و دشمنانند و فرایک کورهای می گوید قدیم سلطان حسین میرزا  
 بود و قبل از آن از مظفر حسین میرزا اگر سینه بجای بند رفته و منصب پوشش کپی که می یافتند و از رفتن پاد  
 علیجاه خراسان فرمایند و دستان اعتماد نموده بود که میرزا را بخدمت آورده و ولایت قندهار را بر تصرف  
 مسئولان پادشاه و الاجا و در این وقت بقندهار آمده شروع در وسوسه کرد و جناب میرزا را بمواضع  
 پادشاه دست تلخ کرد اینده در لباس سبکخوار اهل حلال کنایه الله میرزا را با جمعی که در مزاج میرزا را یافته بود  
 با خود متفق ساخت مجاهد مدد و افشونگر میهای و فرید عمت شده در فتنه بند و دستان در خاطر نشان سوخ  
 یافته در اول حال الله بر سر کلان خود را فرستاد و آلا فرود خود نیز بعد از کتار مرسله عهد و پیمان فریفتند  
 نمود و پادشاه و الاجا و حکومت قندهار را پادشاه بی یکسانگی با عالم کنایه که از امر بزرگیان دولت منصب  
 چیز خراسانی دست در آن وقت در حال فتنان بود نامزد نمود و چون مشایید خبر یافت که فرایک هم قندهار  
 بر حسب تلوا بود اخته و طبع میرزا را بجناب بند و دستان این ساخته یاده تیرا فرزندش خود و امر آتین  
 نموده بقندهار آمده و از جانب پادشاه و واضحات پیش این پیش نسبت میرزا نموده و صد با می جلیل او و جله  
 میرزا با اسلح خود از قلعه بیرون آمده شاه بی یکسانگی لشکر بجای تبارج رسد الف من الجوه و اهل قندهار

شده و خواب میزنا و التماس چون خمیه و عمامه پروان زده و کفر قرلباستن را بنظر در آورده بود و انکه از آنجا  
فوت سلطان حسین میزنا تا آن غایت که تزیین به و از دو سال بود افراس قنبر بجای آن سپاه راه یافته اند  
و مردم کار آمدنی بسیار کم شده بود و در وی راسته و کثرت بسیار پراسته دیده همان لحظه از کرده ایشان  
گشت و تنگ گزیده و بر و بنیاد شوار که در اول از اولایت کتک که در کتک تبت خطاب بود و محل نشو و نما  
او برداشته از تزیین سلطنت و حکم رویای عجزت و فوکر می بچکان منزل نماید چون کار از دست بیزارت گشت  
پروان قنبر و پیمان می سودید داشت و بنگر دور و اندیشه باطل اسباب هممانی و غلظت های فخر و تکلفات و افتخار  
شاهی پیکان از امرای نجیبی سرانجام او در کس فرستاده که پروان آمد که در زهمان میزنا باشد که بعضی سنان  
خردوی را موبه گفته شود و از وقت را می نقصان فرود می آید و بود که چون شاه به پیکان پروان می آید او را  
مذخرهای خود به فروغ تو اندوزد و بار بجزله اندازد و در حصول عقد و وسیع نماید او خود در کتک سپاه کاروان  
بود همگی آبا سانی ساخته شده بود در عقده و شوار می انداخت و دیگر بعضی میزنا التفات نموده و خذرا کت  
خواست که چون رسالت نیک و اخلاصند و ایم پروان که در مناسبت اگر عرف کتک می خرد می آید باشد  
بر اسلحه و کتک گشتند میزنا را ایام شام دست او به بکام و تکام دل از حکومت قنبر بر داشته  
بعد از تکلفات و ارسال در ایام که از جانبین بطور آمد که کوچ کرده با کرده ای بنده روزانه و رسان شده چون کتک  
یا و شاه رسیده منظور نظر عاطف استفاق کتک بنحباب فرزند می جاگیر ای عالی جمندی یافت و او نیز کتک  
یا و شاه بر کشیده و بر بنفشه و در مع کتک آنچه داشت بر طبق عرف و اطراف نهاد اما اوضاع بنده و رسان میزنا را  
خوش نیاید و هیچ چیز نرسند خود با آنچه میان او و پادشاه طرح بدینست و لوازم و کوشش دست و سایر  
شاهزادگان متغیر نمی رسند رفته رفته دست از جاگیر بر داشته اگره خاطر او بر پادشاه ظاهر کرده  
موجب بخاطر آن خسرو عالی شان گردیده در مقام استخفاف در آمد و روز بروز تا آنکه دست نمایان  
میگشت و چند سال درین تیره گذرانیده همیشه آن روی مدین ایران ملازمت عقیده علیت داشت و بعضی کتک  
داشت و کارهای او در هیچ پند اندام می نمود و در خدمت نمی یافت تا آنکه اعراض نفسانی بر او غلبه کرده و بنویسند  
تا توانی بنا بر تاریخ ستمان الف دعوت حق را یکس اجابت نموده با جمل طبعی فوت شده از مسیر عقده

تا به اول سلطانیه میرزا **توم** اسماعیل میرزا **سیستم** بهرام میرزا **آچون** مستم میرزا و نیا و بود و بار و در کار او شایسته  
 شیده و از دست او که پیش گرفت با خانانان که پرانم خان ترکمان از ارمنستان بود و صفت او اینست  
 کرده هر چند که بجای او و بجای او است و این صفت بیکت بعد از آنکه با شاه و جوهر سیستان و پیران  
 بهمان دستور مغز و مکر م کردید و بر او را که کچکنا بوسید میرزا در سن هجده سالگی بجزارت از دست او  
 در آخر همان سال سخن میرزا نیز فوت شد و در او میرزا نام پسر می که و اما و خانانان است و او سپید کرد  
 و او ایام که سنه هجری پنجم عشرین الف رسیده و مستم میرزا و پسران مظفر حسین میرزا و چند نفر از فرزندان  
 ذکور و زنان در ولایت هند اند و همچنین حال تعیینش احوال ایشان بعد ازین مناسب بسباق تاریخ ایران است  
 اما احوال سیستان ملک جلال الدین که بعد از رفتن مستم میرزا تعرض خود او بر یکدیگر به اولایت میرزا نیز  
 و اکثر اوقات میانه او بر یکدیگر مردم سیستان مبار بود و در مکان آقاوم او چندگاه خود را در ولایت حفظ نموده  
 قلعه مکان خود را قاپ کرده بودند و او بر یکدیگر بعضی از مملکت را تصرف شده و در مقام تسخیر قلعه او در آمدند و بعد  
 از بدین جهت تمام عاقبت کوچ و مردم خود را و قلعه که داشته از او کرده ان عزیمت درگاه صدره نشانی  
 نمود و در ارباب طایفه اصفهان بجز از دست فایز گشته در مجالس خاص محرم حرم بزم و اختصاص کرد و بدینجا  
 تقاضای آن سال داشته شده و نواب کامیاب همیون او مصاحبان سلوک سینود و چون ایامی در خدمت شرف  
 بسر برد و بوسه نهند سیستان نموده و خدمت انصاف یافت چون سیستان سید و اولاد جانبیک سلطان کیان  
 عبد القدر خان ایالت سیستان تسخیر ولایت نیز از نامور بودند و اقدام تمام یافته بودند و ملک جلال الدین تقاضا  
 یافتن بر خرقه و قدرت خود نمیداد با توجه کامیابش بی ظل الهی خراسان بهر شوق است نمودن در آن خود را  
 برداشته بقصد بار رفت و چندگاه در قلعه بار بود و عزیمت رفتن بند و ولایت کرد و داشت که طایفه  
 کوسه ساسانی بیک نصرت ترین حضرت علی مغز اسان بند او از دست چون ممالک خراسان کجای تسخیر  
 و ارباب طایفه برات مغرب بر اوقات قبایل گردید و پیش از آنکه بار آمده در هر برات شرف ولایت شرف سید  
 بر تبه بند ایالت و لقب ارجمند خانی مرعیه می یافته و ولایت سیستان و تعیین یافت و احوال دوران ملک کامیاب  
 مشغول است و ذکر حجاب کرد و در خند ترشیه سیاه امرا و اولادش تلم سلطان او یکجا است و یافت اندام اولاد

مگر که آری بنام قاضی پروازی یعنی قائم‌مفسرین طراز استوی به حیضه از کرده ایده بود که بعضی از اراضی مسلمان  
 خلیفه و سلطان خلیفه شام بود از احوال احوال بسیار تو جهات است هیچ وجه مانده بود چه ششم تا که ششم  
 میرزا با منظر حسین میرزا برادر بزرگتر کتخار به موزه و در طرفیافته و در قندهار و سلطنت بر او از حیرت جرایه افلاص  
 و اتحاد خود را بدست قنایا برتخته و روی از مرثه کامل بر تافته بجا بنا و میل نموده سلطان خلیفه خود  
 با کجا قایم که حساب حکم خلیفه قنایا است با اولی است و در وقت با او جنگ کرده و در اعیان ساخته اکیه از مرثه  
 شد و از اعیان قزلباشیه سیلان خلیفه و اسلام یک شام و هر طبقه مردم فراس که از آشوب نشسته و از جنگ  
 احوالشان انتقال پذیرفته بود و روی با طرف آورده و کمی شیرازه و مجتمع شده اما در قنایا این میان بر او را  
 صورت صلح روی نموده قندهار به دستور سابق بمغز حسین میرزا اتفاق گرفته رستم میرزا بجز زمین و اور و لایحه تصرف  
 نداشت امر آن کور او را بر سلطنت فراس آن آمدن آن لایحه ترغیب می نمود تا آنکه او با بسته حاجت افشار  
 بغزاه آمد و از آنجا فریت سیستان نموده جهات او در آن لایحه پنجاه نفر در قنایا و بر او و برادر مشروطا  
 سخن ریافت تمثیل پذیرفت و پهلوان آمدن فراس نیز خلیفه آنجا رفت از او و پس شده تا که فراس  
 خلیفه شام شیره و استمال تا همان روز با هم امرا و اعیان فراس گرفته هر یک را بتغوی بعضی لایحه مخفی کرده  
 روی قیام فراس آورد سیلان خلیفه ولایت قون چنانکه که او بود رفت و سلطان خلیفه به دستور سرت  
 بر قنایا استیلا یافت و از آن زمان قدیم این طبقه قزلباشیه که در فراس مانده بود به جمعی که بر سر ایشان  
 جمع شده هر یک تشون راسته ترتیب او نه مصطفی خان را که حسب فرمان همیون علی حاکم طبرستان بود طلب نموده  
 بار او را نیز و تصرف بعضی حال فراس که تا نهایت او بر یک نفر تمام و در آن نموده قلع آنها و تصرف باالی و عیال  
 آنها بود از مقام خود حرکت کرده به ترشیز آمده و در آنجا از امرا و اعیان شام و ساجد و دیگران قنایا را و فراس  
 تا موازی چهار پنجاه کس جمع نموده از ابا بی فراس نیز کرده و خواه و ترشیز بود و در جمعی معاضات ایشان که  
 بودند غلظت کرات را حاضر کرده بعد از چند روز که حاضر شده بود رسید محمد سلطان او یک کلام ترشیز بود  
 و در قطع محصور با احوال کرده پروانقت امر آن کور محمد و چنانی که بسته بود و منظورند نشسته او را قنایا کرده  
 و جمعی کثیر از مردم او بقتل رسانیده و او بسلاست پروانقت بر قیام سلطان برادران که حسب امر عبدالقادر



در ترسان بودند پیشش اما با رغبت آمدند و در مقام دفع میخواستند از غنای او بگریزند بود و آمدند  
 و برادران دفع دفع آنحضرت را و در جهت ساخته از میر تقی با کوه گمشناس عالم هر آنرا نیز استنداد نمود بگردان و بود و بر  
 شوال پیش آمدند و ترسیدند با این حال یکدیگر فانی از فغان بودند و بر سر الکا و مملکتی که طایفه او از بیکدیگر که اس  
 و ندان طبع نیز کرده در یکین داشتند بودند با یکدیگر گفتگو می نمودند **الفصل** چون از آمدن او بگریزد و آنحضرت  
 و صد و شکر بیان قلم سلطان از یاد او زد و هزار نشان میدادند و یکی از محاربه ننهاد روی تو بر طرف چو  
 از بکشت آوردند و در حالی از غنچه ترشیر تلخی فرایند وی او را از جانین صف سپاه آراستند که در میدان  
 او بگریزد و لیرانه قدم بپوشد که زار ننماید و آتش حرب را مشتعل ساخته و بر چوگان لشکر ترساید و پند  
 او بگریزد نیامده لشکر دست چپ در عین محاربه بگردان بود که لشکر دست راست سخت خورده بقول  
 رسیده و لشکر قول خوف بر اس می چسبید که در راه داده و در جهت سستی کرده در مقام مافتن نمانند و راه  
 بی اختیار سخت خورده راه انزلی می نمودند مردم دست چپ از انزلی دست راست خبردار شده ایشان را نیز پ  
 تمامت قرار دست شده صحافرت جنگ مافتن یافته راه انزلی می نمودند که در غنچه که مراد لشکر بود  
 چون مرد تو می خفته بقیل البدن بود در عین خاطر قرار و در کنار معرکه از اسب افتاده دست او بگریزد و آفتاب  
 رسیده سلطان غنچه از معرکه بیرون خفته بقیل رسیده اما از خوف او بگریزد و اینجا قرار شوال است گرفت چون از غرق  
 او در ولایت طبرستان خواست که با معده ای از قایم طبرستان و در راه جمعی از خود او بگریزد و رسیده در صفا  
 قریه ای از قریه ای از طبرستان محاربه بر روی نمود و سلطان غنچه مغلوب گشته در آن غنچه بقتل رسیده شاه و آن سلطان در کشت  
 که یکی از خصما را معرکه بود از جنگ بیرون آمده در هیچ محل توقف ننموده از راه طبرستان را الهیاده برده آمد چون در  
 ترسان مخالفان چنانچه از بطور آمده بود از حضرت امانت بود در نیز دیگر توقف ننهادند و لغت آنکه بسیار بگریزد  
 در راه بگریزد و او نیز در راه بگریزد رسیده و بقتل رسیده سلطان اسبانش را غنچه  
 بنده در رفت عهد لغی سلطان شوال بقتل رسیده مصطفی خان اکثر مردم خود بسلامت طبرستان رسیده بعد از جنگ که در  
 طبرستان و در خط آن سرحد می نمود بتوانست چون است پامانی در آن سرحد میزد و او بگریزد از در حساب بود نیز سلطان  
 بودن او در توان نشیند و با جهاد نیز او بگریزد بر سر آمده و در شهر بنده بوده بنده چنان قدر آمد از غنچه ای که در راه

متعلق لشکر او بیک خواسته که او را از شهر نبرد بکشد از حد و شهر بطریق قرار بازگشته مصطفی فان که اکتیست  
 و کیت لشکر او بیک سردار ایشان قرنی است از بزرگترین متعلقان گشته و متعاقب ایشان برودن است  
 و از بزرگترین عطفه همان کرده جنگ در پیش کشید و او با فوج قبیل که همراه است مردان بی نهایت استوار داشته بخانه  
 احد استخوان بود که رایت قیم سلطان عقبه و از تمام نمایان شده بجهت مصطفی فان در واری حربی غلبه خود  
 بدست او بزرگیه گرفتار کرده و بفرموده قیم سلطان لقبل سید و بسیاری از طبقه قرنیان پیشه درین محارکه که  
 بتخریب پست شامت امر بده عبدنی اعلان او عدم میمودند این اجبار در و از اسلحه قرنیان ساجده و جلالت  
 رسید چون آن طبقه پراهر رفته بودند تا سید یافتند اما حضرت علی از تقیته مصطفی فان که مردی در راه بود و وصفا  
 اعلان و از فور عزت و کمال مراد آنکی در آن جنگه فاقه آن طبقه افتادند و بفرموده و بواسطه کرده و ایامین طبرستان  
 بدینطور سلطان کند و قوم او که در درگاه معلی بود و تقویین فرموده بران مویب دستند تا چون او بزرگیه داشت  
 سرحدت در آنجا که در و از انجمنه ضبط آن سرحدیرون شوالست آمد و در ثانی لعل الکلین بحراب آن نظام  
 که مرد و از و عاقل و از شجاعان خود کارست تقویین یافته با نصب فرستادند و او تا این فتح قزاقان آن  
 سرحد را ضبط نموده بود و در اینها از دوران سرحدت ظهور یافت درین سال صدر معلی سلطنت یافت بود  
 سلطان موصطو که حرم محترم شد جهت مکان و الهه معظمه توان بکنند در شان اسمعیل مزبور و حضرت علی  
 مشایب با آن عبده کرانی با و بسوکن می نمودند و در تقی نه مبارکه قرنیان مرین گشته سن شریفش از هفتاد  
 تنجا ز نموده در راه ایشان بود که سفر عقبی اختیار نمود عورت قهره عاید زاده عاقل بود و او از اطفال نمانده  
 مکان توینق حج یافت از آثارش با طافش کرد و او ای قرنیان است که در زمان سلطنت فرزند از هفتاد تنجا  
 سکندرشان بنا نموده با تمام آن موفقی کردید رتبه الله علیهما و قلی و سوانح سال حجتی قال یونث لیل که  
 موانقی تسنه ثبات و الف بصری که سال هشتم جلوس جمابون شایب ظل البیت در ایام سینه لشکری  
 و تنجا کیلان کننی الواق در فضل مبارک لطافت هوا که کثرت از بار از سایر محاکم و اقلایا سینه در باره  
 خاطر که کجا حضرت علی سر بر زده و ناقص این غزیت از تصرف سلطنت در حرکت آمد و توجه با نصب کرد و فرموده  
 که در آن وقت عالم کیلان بود جهت تهیه اسباب صنایع و خدمت زحمت یافتند در مقدمه در و انش و خدمت

چون در الکالم فرمودند از اجل فرمودند چند روز در موضع چغندر و غزوی و کله و در قریه است از اقرار علی مردم و در آن کوه  
 واقع شده و خانه بزرگ بر یکدیگر تزیین داده اند و باغیات بسیار بر آن من و یکده کشیده و پشمهای مادی و خوشکار  
 از آن فلک که در میان آن ده از یک هم جاری میگردد و در چنان قصی هر قطعه از باغات آنجا از کثرت شکوفه در میان آن باغ  
 چنان نشانی میداد و وقت فرموده بساط عیش و نشاط گسترانیده از صبح تا دوام و مجلس نشست این مقرران چغندر  
 از هم شربت را مشغول بوده و از آنجا رایت جهانت می برافراخته الکه که بهم کیلان از بخار سم ستم عطر کرده و در آن  
 خان ابا علی کیلان رسم استقبال بر آن کرده و در شب نور و زینب سال فرخ خاک درخت شیب است هشتم جمیع الناس فی  
 اتفاق افتاد و دیورت که بهم بود یک هیومن پوست ابا علی کیلان بجایت زمین بوسن فرار کشیده و حسین خان را  
 که بهم شرف بساط بوسی یافته آن مقام ساری شایع گرفت شفا کرده علی القباک که خنده که اکب شتابید  
 از او این جهت گفته که تازه کرده و در آن محل جلیل ساخت حضرت ابی سمنه کرده و فرام را بجایت الکه که بهم هم گفته او  
 از آنجا بخت لاهجان نهفت فرموده اما علیخان مالک سپید کسب لاله س فرخ و خان مجد اعلم شده بود  
 باز بنزد و عصبان کشیده و مشربی بنمود از سجنده کیلان فرام کرده و با مور کی دور از طریق بود و تا وقت بود  
 و مصلان که جهت انصالی باج و فرج همراه برده بود بی غیب مقصود باز کرده امیده بود و یکبارگی با حقوق  
 تزیین حضرت عالی از بساط خاطر در روز دیده و روی از استان سعادت ایشان تا فتنه در کس نیز از مظهر  
 بر او را برده بسیار شوش سینه و در پیش گرفته ازین جهت بر غضب پوشش با نه در توج آمده از رخ کرده در نظر ایت فتح  
 آیت بود بدین معنی او نامزد فرمودند و فرهاد خان در میاد علی جوانت استخلام و کفیل تمام او شده بود و با کله  
 نمود که در وقت آن بخت بر کشنده با کله با وجود الکه شوی حساب لاسند عا او بر کرده کی الکه تیره و زری از اخفان یافته  
 بر انظر روز نشاند و کله از کفیل بیاید که از انصفان حساب افزون آمده بود و در برافت او با مو شده و حکم شده که با آن  
 مذکور از نمود بدین بیان یکسب اول بخت قاعده در کله زنده و حکم جبا نطاع بنفاد پوست که در الفقار خان ترالانو  
 ایمر الامرا و بر یکان تا جی بود یک نوبت از راه استار او طراوش در کله آن بخت الکه کسر را از نوش بود  
 ارباب تیره و عصبان یکسان شده و ایمره مظهر بر او را برده و پیش از آن بخت بر کشندی در آن ملک شورا فرگشته  
 راه نجات می سپرد به است او در بدین فتنه علی خان پرواز و در حضرت ابی شیب غنیمت در بلده لاهجان وقت فرموده

این کتب در کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران محفوظ است

تاریخ مشهور است که در زمان قاجار  
پادشاه ناصرالدین قاجار  
در این زمان در این شهر  
تولد یافته است

فصل چهارم در بیان ولایت بسیر و شکار که رایند و ابالی کیلان میر عباس که حکم گشت نشاء بود و سید غنی حکم گوهر  
همراه فرموده خان به پیدایش قنده و کیا فرموده که مرد است اتفاقاً که محبت بود در ملازمت اشرف طوایف وقت  
قیام مستوره و چند روزی هوا بی سیرد و یکبار و نشاط شکار و ک در خاطر همیون که گرفته در میان جنگل کیلان است  
که تو که بسیار می باشی و همیشه کام کیلان در فصل بهار بختگر آن که هزار رفته تو که بسیار صید میمانی فی الواقع  
تا شبانی غریبی است و کما تدری حضرت عالی در آن صیدگاه عطفه کوشش فرموده و چنین مقال گشت که بر عالیان  
و تمام است آنجا که از تو بسیار عطف با او کشیده و از خوان مو اهبان زلی فرماید و پو فای می کشیده اند و پو می کشد  
و مردم بشمار ایشان سید و عموم مردم آنجا بر تطلب گشته و آشنویند که اگر بزرگتر از او در عهد سلطان مستط  
بار او در سلطنت و استقلال و بی پیشینه مخالفت اختلال همه جمیع غلایق بی گرفتار آهنگ لازم است و نموده  
روزی جمعی فاشن است سید هر دو در بهان و در بجز امر مسلمی استماع خبری از خود خبری عطفه محبت بی عاقبت  
از یکدیگر میسپاشند و دوبار آشنایان حقوق بخوارگی هرگز نمی از اتفاق بوده اند از چنین قوم در مذهب نیز فرود  
انقره کردن واجب بل واجب **الفصل** است تینه شکار مفرود نموده بودند که قرب هزار پاره اندر مردم کیلان  
در آن که هر که انداخته بعضی شکار را بخل معین که از دو جانب چرب ساخته را او پروند شده و کرده بود نداده  
و جمع دیگر در میان دره برداخت صید را با و از سفید جهره و لغت نرم و بند شیب در موضع ملاط که در جمده سلطان  
کیلان است در این که پودر درخت واقع شده تاریخ بسیار در اینجا می باشد و از موضع لطیفه کیلان نزل فرمود  
و اصلاح آن کرده و در فخره بخاطر راه میدادند حضرت اعلی و همچنین در کمان دریا با و و ندیم در میان و بی نشسته  
عنان آن است جمعی کیلانی داده گشتی باشند از سفید رود با نظرف میل فرمودند و در اطراف کازان آنرا  
دیوار بنودند و بی مستوره در غلایق انجیل کیلان معتقدان امیر و شایسته ای که که هنوز عقیده و نجیب  
بود از روی دولتخواهی مساجع جلالتش بهنشا میسپند که ایروند که مختلف فرود از جنس قید در مخالفت با و در اول  
تصدیر نموده پیشتر ایشان را آنجا لغت نزدیک میاید و در مسکلت نهانی بر او میرسد و کیلان که بات نظر آنست  
رسیده و یکبار به لعل او قرمان اندام فاضل چون قرین و ما از تو در زسلطانی گشت و کر روی فرمود  
نما و غم واجبت کرده عطف کیلان حضورها کیا فرموده ان را بصوف تو از شل اختصاص داده و را المودین فرودین

پس مقدم شهر بایستوده آیین شش اعلیٰ علیین گشت که **عسکریان** **علیخان** **کیلیان** **کسری** **دستا**  
**بر سر او** و **کفاری** **آن** **مخدوم** **جمعی** **ارمن** **مزدان** **میزوی** **ولت** **اب** **چنان** **شاه** **نبی** **مطل** **آبی** **چون** **علیخان** **سبی**  
 و **ایتمام** **فر** **با** **دخان** **ماری** **میکر** **بر** **سر** **مکومت** **کیلیان** **پیر** **پس** **نمکن** **گشته** **ایت** **استقلال** **را** **افراشته** **و** **بسی** **سپاهیان**  
**آ** **اولایت** **یکجا** **دست** **و** **شجاعت** **ار** **سیر** **مردم** **کیلیان** **امینا** **ز** **ار** **نه** **بر** **سر** **و** **جمیعت** **منوده** **قدم** **از** **و** **ایره** **الحاق** **کرد**  
**نماد** **و** **در** **اوقت** **که** **الک** **کیلیان** **پیر** **سپس** **نفر** **قدم** **شهر** **یار** **یک** **گشت** **نیکو** **اندیش** **بر** **عصه** **چنان** **چون** **گفت** **و** **بجمل** **مجال**  
**منابو** **بگفت** **مرد** **ترتیب** **شک** **و** **اسباب** **تقال** **پرداخت** **و** **راه** **هما** **و** **که** **با** **و** **بر** **ایره** **و** **شرایع** **را** **مستنبوط**  
**ساخت** **و** **از** **ین** **معنی** **عاق** **که** **صعود** **چند** **تاب** **یکجا** **شاه** **بنا** **ز** **حیثیت** **چون** **فر** **با** **دخان** **با** **صیحه** **سپاه** **بر** **سر** **او** **تقدیر** **چون**  
**از** **سیندر** **و** **و** **عجم** **منوده** **و** **دی** **بالک** **پس** **نماد** **و** **علیخان** **آن** **ضعف** **کنس** **بر** **نا** **حید** **احوال** **چون** **دید** **که** **مرا** **عوان**  
**و** **انضار** **شش** **که** **فر** **ز** **بتر** **گرفته** **روی** **بالک** **و** **مین** **که** **سکن** **قدیم** **بر** **و** **چرا** **و** **و** **نماد** **و** **از** **اعانت** **ه** **امیر** **میکر**  
**بیر** **که** **از** **آسیب** **لشکر** **او** **ریگان** **مجال** **چون** **مانده** **و** **و** **عروس** **گمالت** **را** **مطلق** **گفته** **نمود** **و** **چرا** **و** **فانیس** **اموال** **اف** **و**  
**بر** **کنار** **و** **بر** **ایره** **و** **از** **بنا** **و** **گشتی** **نست** **بجانی** **از** **ان** **و** **رطب** **ساح** **نجات** **رسایند** **چون** **فر** **با** **دخان** **جمعی** **از** **دیوان** **شیر** **مجال**  
**بیشک** **کنار** **و** **بر** **ایره** **منز** **فرموده** **بود** **آن** **پیر** **نیز** **موتی** **تفتاد** **آفر** **لا** **علاج** **شده** **بموضع** **نرخ** **از** **اعمال** **قوس** **که** **مولد** **و**  
**منشای** **علیخان** **اجداد** **اوست** **پناه** **برده** **مردم** **نرخ** **کجو** **همای** **تخت** **دور** **با** **ی** **عظیم** **پر** **دست** **رفته** **و** **بعد** **از** **تخت** **سپاه** **شخص** **شده**  
**که** **بموضع** **نرخ** **رفته** **و** **در** **کوه** **پشته** **آنجا** **که** **راه** **پسای** **پر** **خط** **دارد** **و** **آرام** **گرفته** **بعد** **از** **استماع** **این** **خبر** **فر** **با** **دخان** **مرد** **فرمود** **که**  
**ما** **ز** **ین** **شجاعت** **و** **تأمر** **آن** **کوه** **پشته** **را** **مرد** **گزارد** **در** **میان** **گرفته** **آرام** **مردی** **بظهور** **رسانند** **و** **از** **آنجا** **بعلیخان** **بجو** **ا**  
**خان** **چون** **که** **مرد** **فرز** **ایشان** **کار** **ان** **قوی** **و** **سپ** **عاقبت** **و** **روی** **گشیده** **بعد** **را** **مکان** **در** **مخظ** **حال** **خود** **یکس** **گشیده** **بیت**  
**و** **تره** **خزیده** **و** **ماه** **و** **دگر** **گرفته** **گذرانند** **و** **از** **غائب** **آریگان** **و** **ذو** **القهار** **فان** **آوده** **نهر** **سوار** **و** **پاد** **و** **آولایت** **مجمع**  
**آورده** **و** **چسب** **الفرغان** **و** **ذو** **الکمان** **شده** **و** **از** **راه** **استار** **و** **ط** **الش** **بر** **کسر** **که** **و** **ایره** **و** **مظفر** **مردم** **که** **سکه** **پسران**  
**امیر** **و** **سپاه** **بشک** **مرا** **اوقت** **با** **و** **انفاق** **منوده** **و** **و** **جگانه** **عظیم** **و** **در** **گرفته** **و** **جمعی** **معدود** **از** **مردم** **که** **تقلیل** **سید** **فرزان**  
**و** **مطلقان** **ایشان** **سیر** **شده** **تا** **آفر** **غزایان** **مظفر** **فغان** **ایره** **مرد** **را** **با** **ر** **از** **راه** **گرفته** **آوردند** **و** **ذو** **القهار** **فغان** **بعد** **از**  
**کفاری** **ایشان** **منوجه** **ار** **و** **دی** **فر** **با** **دخان** **ش** **و** **کسر** **فر** **با** **دخان** **مرا** **بفرز** **علی** **خان** **سعی** **سینود** **و** **یک** **که** **فر** **بجانی** **مجال**

حیدر پیکار و او غنی نام باور سید و دو و تیر کار علی نکران تین علی خان حمزه با وجود این حال سیاه بر سر او افتاد  
 دست در کار انداخته و کاران بقصد آنکه علیخان از دست او خلاص سازد با شش برهنه بر سر او دیده و تیر می برد  
 و او علیخان را گرفته با نوحه کار می ایستاد از غم زاریان سیده او را در بغل گرفت و دیگر می کاران را در آغوش گرفت همچون  
 یک یک فقار او را گرفته بخدمت خانبان آورده و ایشان را با امیر و مظفر و را در زار با در بند و در کفش کتیه حقیقت  
 من لسان موات غصه داشت پانزیر بر سلطت گشت و بندگان اشرف فرموده تا در اسب طاقات از حیدر چون نوارش نمود  
 و تحقیق او را گرفته بود بخلفه فافره و کمر وضع و حقیقت و پنجاه هزار دینار لیکلی که پنجاه تومان عراقی باشت بر او نازان ساختند  
 و چون حیدر یک یک در خدمت رسید بود و شهریار کا ککار با زانندگان او را نوارش فرمود و حکومت داشت که  
 با بدال سلطان قاجار تسخیر شد **الفصل** فرود خان و ذوالفقار خان صاحب الغزوه و همات کیلان را از ارضان ملک برب  
 مراد مراد خانم او در با تفاق کس که عظام کیلان و بی آستان سعادت آستان نهادند و چون لیکلی شهر قزوین رسیدند  
 حسب الامر اعلیٰ جمیع مردم شهر را از ابله و او را با شش مردم مسخره و ابله و معوکی گران و ایره و ده بل و کتبات باقی  
 علیخان فتنه با شش بر آورده و رایون چهل ستون بنظر شهریار کاران در آورده و حسب الملک ایشان را بزم شایخ  
 احمد آقا دار و غم قزوین برده و مقرر شد که شیخ آقا ایشان را بقلعه الموت برده و مستحفظان قلعه سپارد و ایشان را برده  
 بعد از مدتی باز او را بدرگاه معالی آورده از عهده بجزگ کردن او را پروردان آورده و سر تا پا طاعت شایسته بود  
 ملازمت فاضله شریفه موسوم گشت و کاران غلیان این بود **سبحان الله چه تراست که پست** گریخ عالم بکنده زجای  
 بزده کی تا نوحه اهل عراقی **که گرفتاری تقیید یا عیان کیلان اهل ایشان** بعد از گرفتاری علیخان فتنه کیلان سکین  
 یا فتنه را عیان پیشش بوسید و طالتی که با عشت فتنه و فتنه کیلان بودند و پیشها و بچنگها متوا گریشته هرگز  
 در کفایت و در شتاب و در شتابی بسر میرند مکر از غائب نواب هایون استمالت آنها ایشان را رسالت که کاران از  
 کرده بودم و در ای رادت بدین آستان نمند تقصیرات ایشان را بعین و لغافن منزه گشته مور تقصیرت با شتاب  
 خواهد شد و توفیق این سعادت بنا فتنه بعد آنچه که او سید بلا جهان بخاندنیا فرمودند و با او توسل است که او را بیاید  
 سر بر آغلی آورد و کیان فرودان حقیقت بخدمت اشرف عرض کرد نواب اشرف با لمام ملوک علیکی میا فریدون پیمان فرستادند که  
 از غم را او این میزده باشند و بزودی او را بیاید سر بر آغلی فرستند بوسیدند که چند روز در خانه کیان فریدون همان

بودش را البته سفر نموده اراده داشت که خود او را بر داشته بخدمت شرف آورد و او البته از خدمت کرد و علی  
در قضای پروتکلیت را البته بیخ حد و نامردی زد و نهاده او را بدین شهادت رسانید و با سید چهار نفر باقی پید پوت  
که با او بودند همیشه و جنگل روی نهاد و چون خبر گشته شد که کیا فرمودن سید جمال سید شیخ احمد آنها را و خود فرزند  
یکیلان فرستاد که مردم کیلان را بید کردن بوسید و طالسه کوئی فرمایند و الکا، الکا از صاحبان مکات حکم گشته است  
و همچنین تیر یک کوزی بوی کلور یا با همی از غب کر از راه که بهم بگرفتند طالسه کوئی با مور فرمودند حکم شد که مردم آواز بجا  
و کسر و دلش پید پس هجوم نمود و در هر طایفه او را پید کنند فرمایند بران بفرموده و علم خود را بعد از تبعی بسیار  
بوسید را تا زبان صوفی ملازمانی سلطان عالم را کتوه و طالسه کوئی را با چینه نظر بر او زد و او اقوام مردم که بهم  
ملازمان حسین خان که بهمی گرفته بنظر شرف آوردند و بوسید چون جوان شجاع دلیری بود چون بیست کیان فرزند  
نموده نامردی بطور آرد و شهنشاست نقل او پرداخت گناه طالسه کوئی با اقوام او را بخشیدند و بعد از چند  
کار و خانت او را طایفه که بر فقا و او که بیست نیامد بودند نوشته بود که دریا عکبری استیج بوده طاعت قربان  
کیند بعد از چند راین خانیست بسی میر عباس نقل رسیده تا از امر ای کیلان سوا می میر عباس صاحب جودی نماید و بعد از این  
تصایر شرف را البته از غایت پتغالی مستدعی سپید لا را با جمان قدمات کیلان شد و این را او با عتقل او شد  
ششوی بر شهبان کوب اشرف در میدان سعادت آباد فرزند سیر و ناشای جوانان ششوی میفرمودند ملک بمانند  
کوری که در وقت از مقربان لب با غرت بود و در مجلس به مستی آغاز نهاد و شمشیر از خلاف کشیده و کاهلی ز روی  
یکبخت و کاهی لطافت با خانان حمله می نمود درین شان خود را میر عباس رسانید و بر زمین افتاد و او را از پای بر آورد  
بعد از آن قزاق سلاطین خود بر او خواب حرام الیرج کیلان احمد که در بدایت حال بستند و از نشسته در کیلان آمدند  
براه عدم فرستاد و بکمان حلق به مستی او کرد و انداخته و میدان فرود بیند و انشد که بی امر و شاه را طمان  
منافقمانند بنوید و فرزند صاحب جودی از سپاهیان شیخ احمد گشته است و کور سوا شیخ که بعد از آن رفتاری علی خان  
و طایفه **کیلان** و بی او چون طایفه شیر شهبان که با کما را ز غنمات کیلان فراغت یافت چند روزی در قزوین  
و ای غنمات و عشق را فرزاشته که قضا امضا بنفاد بهوت که میدان سعادت آباد را این سبب چو انان گنده ایست  
پس یک سال دل حجت نابار بدین خدمت، مور شد و کاکلین و لطاف میدان بر امر او از کان و لک تا بهر و یونان

و تو چنان ملازمان رکاب مردم شهر وارد و با زاری تقرب رفت و حکم شد که هر کس کمانی که برسد دست و از ده  
 زرع پیش آورده و پنهان استوار کرده چهار خاق در میان هر سه از مراتب که پیش آمد و نصب بکنند  
 و روی نهار چو غنای فیه کرده فافوسها آورند و عمارت جهان نما که در اطراف شرقی و غربی میدان احداث  
 کرده پادشاه جهان در اینجا سر برده و پیش و شاکه ای چون کمان ماری و قیق اندازی میکرد زاینده و بعد از آنکه  
 از پیش صحبت میدان دیگر شد بهمهات ضروری سلطنت پر و اهتد چون ایالت لاهجان امیر الامرای سلطنت  
 پیش بر رویش محمد خان و ملو عنایت شده بود ایالت شیراز و عروس لیز با دهان تغلیف گرفت و جماعت که در  
 کیوه و خورستان که در تصرف امرا افشار بود تا غایت نظام و نسق نیافته بود و حکام آنجا که در ایام قیق  
 بخود سرانگه استیلا یافته بودند و بدستور بکجاست قیام داشته اگر چه فی الجمله با کشتی بر جهان بیاخته بود  
 آفاط الشرف از ایشان مخصوصا که توان قلعه سلسله شتر که در مقام و استخفم شهر آفاق و از قلع  
 مملکت و از طرف است جمع نموده او خان او امر پادشاهی نوعی که در خوب طبع مبارک است میگرداند و این  
 مبارک و الی عربستان بی و پنهان بطنه طور رسید و از او فاطمه خیران بود که بجهت نظام و لشکر خورستان مرده  
 عربستان کیلیدر نهفتن همیون با نظرات واقع شود و قیام افشار که قیاح الحار خود را است از کجا برضایفته  
 بود و بکنار خود افتاده باسید مبارک آید پیش نموده عربستان از اینجا میباشند مباران بر او یک جلد و از باقی  
 شایر اگر محل اعتمادش باز بود و جهت رسانیدن نژده نهفتن همیون تحقیق حالات آن مرده و بدست آوردن  
 قلعه شوشتر به انصوب فرستاده و جمعی از یغلیخان جناب بی فراسانی را بجهت قلعه رفیق او ساخت و دست را برین  
 شوشتر کشته شام بود چنان افشار که حاکم آنجا بود بخلاف رای اعیان لشکر از روی و تواریخی انصاف پیش آمد  
 مراد یک را اغزاز و انعام نموده او را بقلعه برده کلید قلعه با سپهر و اراده نمود که خود از قلعه بیرون و در او یک  
 مانده او را استعمال غایت شاهی کرده ایند و سایر مردم را از قلعه بیرون کرده اما بلا فو از آنجا افشاران آن  
 و شام بود و چنان را که برادر آنجماعت بود در قلعه گرفته بقتل آورد و میان او و افشار گفته بالا گرفت و در او یک  
 قلعه را کشته و با اتفاق یغلیخان بجنط و حرارت قیام می نمود و اعیان لشکر افشار رسید مبارک خوب تو سلسله از  
 استغاثت نموده و سید مبارک با وجود آنکه در از اظهار و دو تواریخی میزد و سید ناصر پیش از جهت صحت



اینجی پادشاهی فرستاده و رفته متا شرف بود باغی او تحریک یافت این از غربت زمان لشکر بجزیرستان کشیده  
 در قول باجیلغی لغرف در آورده بر سر قلعه شوشتر آمده محاصره نموده چون تحقیقت آنحال لغرض جانان مارکاه جان  
 جلالت رسید و قبل از آن شاه پور و سخان عباسی نیز با جمعی از اولاد که با او بودند برستان آمده بر سر سلطان خرد غزاق  
 که حاکم لرستان شده بود ایضا فرموده او را گرفتار بقتل آورده داشت که دیگر باره در لرستان علم تسلط  
 و اقتدار فرزند امان از قزاقان قزاقی است ای اندیشه اندیشه خاطر خود را بظهور نشوالت آورد و در حد و برستان  
 حرکت المذبحی سیکردی جهان آرا آفتنا می آن کرد که بجهت انتقام این احوال ایالت علل بد نظرف هفت نماید  
 یکنوا این دولت قاهره عنین کرده که اگر کماتت اولایت بعد از اتمام کی از نظامان درگاه شود بجهت نفوذ  
 یکدیگر و بنابر آن نظام و نسبت آن سرحد را از بر و در لرستان اقصی عربستان برای ریت نیز سیکردی نامیک  
 و فرها و خان مضمون شده بدالتوب فرستاده و جمعی از امر اعظام حضور صاحبان شایسته و در زمان هر دو  
 و غیر هم در یونانیشان برانفتت ایشان یعین فرموده روانه نمودند بندهکان اعلی متوجه سیرکاشان صفایان کرده  
 پیدگاه و در آنکه و عشرت پر بودند از آنجا بقرهین معاودت فرموده و زمستان از قزاقین گذرانیدند که **لشکر**  
**فرستاد این بلخوستان لرستان لبر که کی در اصف نشان اعطاء الله تعالی یک فرها و خان نظام تمام**  
**آنطرف چرب فرها و خان اعطاء الله و فرها و خان در قزاقین از خدمت شرف جدا شده و از مقصد کشیدند**  
 اباد رسیدند شاه پور و سخان که در کالاف قیوم در آنجا و پسر سامان میکتک و منته بخدمت اعظام فرستاد  
 انظار خدمت پیشانی کرده و الطهارت علایمی بنده کی سفید بجهت نایب قلب الطینان خاطر الهی عربستان حکام که  
 یکدیگر صلح دولت در آن دانستند که او را مستمال عنایت پادشاهی ساخته مجده استغویین حکومت لرستان برین  
 کردند لهذا استمالت با سم او غرضه در یافتند طالب ملاقات کشنده شایر ایازتوف و دهشتی که داشت برت قانات  
 یکدیگر بعد از آنکه آمدند فرها و خان اعطاء الله و اولاد با معده وی حیدر بیدین کی از کار با بلل شده که در آن حد بود  
 رفتند شاه پور و سخان نیز حیدر بادویت لغز با کجا حاضر شده با ایشان ملاقات نموده قسم مغلط یاد کرده که من بعد  
 جاده خدمتکار وی عدول نماید و فرها و خان اعطاء الله و اولاد هر چند میدانشند که کلام او را صدق نایب مصلحت  
 وقت عمل نموده او را با جملات خسرو از امیدوار کرده اند نه و محمد ایالت اولایت را با و تقویین نموده

نعت فخره است بنی پرورش یزید و قلعه خرم آباد را فکلی کرده و بتصرف او داده بعد از تحصیل معارف او چون فرجامه بیشتر  
 متواتر رسیده که کوچ کرده از کلبگان که راهیت در نهایت صعوبت و درازمندی سابقه عبور کمران بجایگزین واقع گشته است  
 نزدیک آن را براه اختیار نموده روانه شد و قدم بولایت خورستان عرستان نهادند سید مبارک چون او را ندید  
 گشت قبل از شنیدن لرزل در میان ثبات و قرارش راه یافته جمعی که در زمره بودند بعد از نشاء به طبعه کتک در ثبات  
 فرار نموده بدو پیوسته چون عساکر منصوره فریب نشوستر رسیده سید مبارک کترین یاسر و حرمان را بپای قلعه کوچ کرده  
 بخویزه و کمال آباد که محل قامت او بود رفت و ایالت اولایت سب الزمان تصاحب بران مهدی قلی خان شالمو قلع گرفت  
 بر سید مبارک عظیم و اهدیه داد که حسن خدمت مرا فرستاده در مقام اقدار آمد و اظهار غلامی انعام برین است  
 کرده خورستان سید مبارک پیشش که یکصد و سیصد سال قبل از آن میایر میرزا علی فرستاده بود و بدلیل آنکی و حجت بران غلامی  
 ساخت و در آبادان بر سر نشوستر از بد سلوکی راه آقا جلوه درونی اعتدالی او مشکوه نموده بعد از هائی موبه و مشکه  
 حجت و حضرت علی سفارش نموده بود که هرگاه سید مبارک در مقام اقدار و بندگی باشد حجت نسبت بسیار است  
 و تیش قطعی او اجماع او بعد از هائی و پانزده و پیغام کرده که صدق قول او و تقی طایر میشود که آمده امر اعظام است  
 ملاقات نماید سید مبارک و خدیجه تمام در آمدن است بعد از تامل و قبل بسیار آمده است سیزده امر ابراهیم سلطنت  
 قاهره شاه بی زحمت و انزاع بند نشاء حجت اطمینان خاطر سید مبارک از اردوی قبل از شنیدن فرخنده شده  
 بکام خویزه بادشاهانزه به اینجا آمده با کمال عفت و بهشت سید مبارک کلمات امر رسیده نشاء را به تعقیب فرود  
 متفرق گشته است که راه عقوبتیه است خود متقبل شده که باد و ست این ولت و ست باد و شمن این ولت و شمن باشد  
 و بر تجماع و پیشانی میان آورده همس ساخت امر او چون خاطر از نعمات اولایت بمع کرده از ظلمت پرستار کرده است  
 جانب که کیلیوید روانه شد و از کثرت بارندگی و طغیان آب و دو خانه نشوستر کوچ شوال شده نمود آرزو تو دارد  
 شقیق بن زینت که اولایت و عیلق الدواب در میان کتک مشفق و کتک حاصل که کیلیوید رسیده در حین خاکم  
 که کیلیوید و طایر افشار با استقبال مبارک آمدت نموده نیز ملاقات امر فایز نشاء چون حین خود مسراک بوده و در ایام  
 مرج و مرج تغلب بر اولایت استیلا یافته و در زمان بلوس همان بود که تیرگی او پها از و سرزده اطاعت نشاء بسته  
 بتقدیم میرزا شد ایالت اولایت خورل نموده او را با چند نفر از آنجا که خدیجه طایر و طغیان بود و کرا سینه

بولکان سپردند که درگاه معنی آورند و ایالت را با میرخان افشار که حکام که زبون بود تعیین یافتند الکا که زبون  
 اسمعیل خان اسلوا افشار اختصاص یافت از قبایل اوار بختیاری را عیالیا جان که او اکتی و همسر و همجنس و غیره ملک که درت  
 چند سال از بختی سرما زنده با موزنا شایست از بختی بود تا موافقتی و هزار تومان حمید و زخمیان باز یافتند  
 تنخواه موجب رسومات و تزیینان ملازمان ارگاه شد بعد از انجام ممام آذوقه بختی طایفه شیراز آمد و امور سرد  
 فارس را صورت انجام دادند و از آنجا کوچ کوچ کرد و از سر اعلی کردید در قزوین شرفیابی و پس حاصل کردند  
**بسیار وقایع مشهوره** از سوا کجی که وقوع یافت و از نمودن ملک جماین سرستداری پس ملک سلطه عالم کوچ و دستگیر  
 ملک سلطه پیدا و در امور بدین بنیاد است اختطاد بود بلکه شیوه الحادوش قوی تر بود و زمان شاد و بختی  
 از بعضی احوال شایست که خلافت قانون شریعت بود و در یافته نه جمل خود را که نمرود پیش کرده بود  
 طبع کرده و از آن نه تمام او بسیار شرت می نمود بعد از فوت او ملک جماین پیش قولی در راه اسفندگاری نمود و چون  
 افعال شایسته از او دردم او بسیار سر نیزه و اقامت صوم و صلوات در اکل او مغفود بود بختی شاد بختی کمان  
 با او در مقام بی اتفاقی در آمده اما مغلی سلطان استایل و در زمان با ایش که موفور بدین و او نامزد فرمودت را بسیار  
 کینه و خرد کرده اظهار طاعت نمود و طالب ملاقات خلوت شد و آن ترک ساد لوح اجابت نمود با او و عده که در وقت  
 مردم او کشته شد و لشکر نیز با مجال اقامت نامه پر اکتد شده چون این خبر یافت بختی کمان سید فرانت که بشکر  
 بر سر او فرستد از قضای آبی چاری بزارت اشرف حاضر شده و دیگر قضایا روی نمود که تا دو سال تلبه را که او بر خشت  
 بعد از آن یکبار در مقام پشه تا ویب و در آمد و در احوال شاد جلور اگر معظم طایفه سلطه جماین بود این خدمت  
 نمرود شد و مشا را این بد انجام گرفته و او را در قلعه کور محاصر کرده اسباب قله گیری ترتیب او چهار ماه اوقات صرف نمود  
 چنانچه قلع نیز کیمت از ان تغییرات از دی قضیه امتثال شد بختی کمان بوقوع اسامیده و در احوال از پای قلعه بخوت  
 بکسلان زنده و محمد خان فته در اینجا بعز نمود اسمعیل میرزا که کول کرده و در زمان خواب سگدیشان چندان شورش نمود  
 وقوع یافت که عدلی از امر او ایکن ولت تا هر دو ایش کمال ملک سلطه خنده پرداخت و او در ایوان مجلس میمون حضرت  
 اعلی سترافرت اختیار نمود و ملک جماین پیش با اتفاق پس ملک عزیز عالم نور که او هم ملک جماینکه نام داشت نوی بختی  
 ذکر یافت از بیلان لار بدلات با دی قویق سایه میرزا علی ه در موبک میمون بولکان آمد چون خواب شرف کشف کند

بهت برگزیده تعیین کرد عراق و اهل آن را از آنجا که گمانت را تصرف شده بود ملک زاده نور از آنجا که بر او دست از  
 حکومت ملک موروث باز داشته استند عاوند که در عراق عمل سکنتی و عمر معاش با و محنت نمایند و رسا در پیش  
 با و شفقت شد اما ملک زاده که بجز بسیار دیوانه و بدست بود و فایان شرف بجهت بعضی مصلحتها او را مورد شفقت نمود  
 در خدمت شرف این پنج خاص و عیبت بزم انحصار بود و ولایت کور را باز بدستور باو گذاشته بود و در وقت  
 که فرهاد خان و اتقا و آل او از سفر عربستان خود نموده بقزوین رسیدند و اهل بزم ایستاد یافت با ما راه افتاد  
 و عیسان علی تقدیرین در روزی اعیان را در و با استقبال اتقا و آل او فرهاد خان امر بر شرف شد ایله  
 نیز بر استبانی نژاد افغانی بواب علی سوار شده بهمانه استقبال او بکوره رستگار پیش گرفت بعد از آنکه  
 بمرت رفتن او شهرت یافت جمعی متعاقب او را مورشده اما باو نرسیده تا او بکوره رفته دم از عیسان او تقصد  
 کشیده تا آنکه قورچان عظام لبر کردی قورچی باشی پیشتر آن قلعه را مورشده با سنج رفته او را بدست آورد و کلا  
 او و عیسان همگام گشت چنانچه در محل رتزه ملک میان خواهد شد ان شاء الله تعالی **رسوایان سال** از آن پهلوان  
 او و سالت که از جانب پادشاه او رسن گمانت شرف آمد و بخت بد ایله لایق آوردند و در آنجا یکی از امرای معتمد  
 او رسوایان و درین سال سلطان فرادین سلطان سیم بن سلطان سلیمان پادشاه در دم سحر آفرت کرد و در بیستم  
 جمادی الاول **سنه شش و الف** جل جلاله گرفت و او در ایستیل اشغری و تمانین و قنبره پادشاه شش پست یک  
 سال بدولت اقبال که رانیده و در زمان او بسیاری از حکام بخیله شیر و نفر و روئیده و آمد و از پادشاه  
 عثمانیه نیز بدستگ استاز تمام داشت اما در زمان دولت او بعضی امور ناشایست بطور آراء اول تعیین عهد و پیمان  
 که فیما بین حضرت شاه و خست مکان سلطان سلیمان بدو بوقوع پیوسته از جانبین ایمان مغلط است بعد از  
 آنکه ایامه بود و استیلا داشت شست بر هنر همگامه عافیت سلمان کرده بود با آنکه زنا و عیسان سلمان  
 که در هیچ زمانی بوقوع نیافت بود و هیچ پادشاه از بی شک از سلاطین اسلام بجز این مریشتم نموده بود و در  
 زمان او شایسته گشت و بسیاری زنا و عیسان از سلمان را از آن آورید بجان میسر نمود و بکوه بود  
 و نیز سافزنده چنانچه تقریر در بیست و ات در سکن اسباب برین آورده و این فعل مذموم از مردم با  
 کمتر سالت کرده بعد از آنکه پسرش نیز در فراسان این عمل کرده و این شیوه نامحمود در زمان ایشان این سلطان

استر ایالت باطل از سلطان مراد خان پیت پسر و چند نفر دیگر مانده پسر زکریا که در آنجا تسلط یافته بود  
و سایر راه لادش در استنبول در سرای پادشاهی میبودند بعد از فوت او مدتش آنقدر روز در میان رفت  
که آشفته درگذردن سرای نگاه داشتند و بسوی بوستانچی با شاهی سلطنت پادشاهی بسطاط محمد خان که والده  
در عرم پادشاه بغایت معظم و محترم و صاحب اختیار بود و قرار یافت که سلطنت او فرستادند روزی از او هم از سخن  
باستنبول سیده از درگاه غیر متعارف داخل سرای شاهی شد و روز دیگر تبه فین پادشاه پر داشتند بعد از فوت  
او روزی در ایسرا در همان شب شربت موت پیش نه در در هفتدهم که در پهلوی پرده خوان شد **بیان**  
**و تاریخ احوال سال فرخنده فال قوی میل ترکی مطابق سنه اربع و الف کسال نهم هجری بمیل و بیست و نهم**  
**الهی است** روز و نوبت برین سال جهان را در روز یکشنبه در شهر جریا لمحب اتفاق افتاده و حضرت اعلی در روز  
استلطنه قزوین ایوان چهل ستون و تلمذخانه این بزم خردانه استه سلاطین سلاطین و با بی بی طرب  
مثل حاج محمد خان پادشاه و خوارزم و محمد خان الی امروش جهان پسر سید مبارک الی عربستان سلاطین  
از اباهی که چستان ایلیخان را بر سر سایر ممالک که در پاره سرای اعلی بودند بمجلس نشست این مجلس فرمودند بسیار  
نور تهنیت قدم نور و چند روز بلوادم میشتن فرعی پر داشتند بعد از فراغ از آن طایفه او بزرگه که عظیم  
ولایات خراسان را بکلی تصرف در آورده بودند لایق عیاشی الما چنان هر طبعی ان طبقه فی اقله لایق عیاشی  
و تواجی ممالک می باشند آثار خرابی ایشان از خراسان گذشته بخوابی می رسید و بجهت هرگز نشانی غلیظیه  
که پیش می آمد کاین یعنی دفع شر که در آن پس برده تغییر بجز طهور نمی آمد درین سال ایلی جهان را بدین متعلق گشت  
که فرها و خاز که درین هنگام از امدار اعلی بقدر این دولت و بین تربیت شاه صاحبان و مکتب او از ایشان  
و اقتدار شن مسامح دور و نزدیک رسیده بر سرده خراسان فرستاد که سده سید رخنه کران مکن که دیده و دفع  
شر آن کرده او بزرگه را پیش نهاد و منت سازد و ساعت او را بدین خدمت نامه فرموده ولایت خوار و سمان  
و بطلام و غیره زده که در میان جبهه و هزار جویب علاوه الکاسانی او گشت و فرخ خان پیناک که عالم و امان السلام  
و آشفته بود و بجهت آنکه در سال که گشت در دفع شر او بزرگه که نتا خت آنجا آمده بودند آثار جلالت فرود آمدن طبعی  
نیاید و در از ایالات منور گشته قشون لشکر او بفر با دغان شتافت شد و زمام رتق و خنق کل مقامات خراسان

بقصد اقتدار او نهادند بعد از فرستادن او ایلیان را و سر را حضرت انصاف از آنانی داشتند غلامان و  
 اقامت شفقت فرموده و اما مصلحتی که در قریب بود که آن با حضرت پدایه لایق با بیکدیگر پادشاه و سران  
 فرموده همراه ایلیان که در روز فرموده و ایشان در کیلان مستی در آمده از راه دور بار و اندیشند و چون  
 سه راه از قزوین که شد و فرادغان در سیلاغات فرزند کوه بود فرزند ابن عبدالمؤمن بن خراسان شایسته است از آن  
 زمینان عزایض فرادغان تحقیق پیوست که عبدالمؤمن مانع خود او بیکدیگر بر سر قلعه اسفرائین که بجای قلعت میرزا محمد  
 و جانت بیات مقرر بود آمد و قلعه را محاصره نموده و بیکدیگر همه تمام در روز تم تسخیر قلعه کوشش نمایانند  
 اعلی اسفرائین حصار کشی را ای حکم فرستاده با استعداد و برش فراسان بر داشته **و گرفتاریان**  
**آیات بجای خراسان فرادغان و عبدالمؤمن مانع از سر قلعه اسفرائین میسر و از امور ملت سپاه قلعه**  
 موکب نصرت نشان بعد از تقسیم غزیت خراسان نایمها جمعیت لشکر در قزوین وقت فرموده و بعد از یکماه  
 پیشخانه هایون بیرون و نند و الفغان لشکر آذربایجان که خرب چهار هزار نفر بود مذکور که همان  
 کوی کشیده چون توار از جانب خراسان که آن آمده و فرسایند که عبدالمؤمن مانع کار بر محمد و ان قلعه اسفرائین  
 ساخته اگر موکب هایون درین چند روز بجهت و گوگم زنده است که قلعه بدست او بکند و آید لاجرم نصرت اعلی  
 مبتدع بجیت حکم مفسوره نشده با جمعی از راه قزوینان غلامان ساریح که که در پادشاه سرایان حاضر بودند  
 اشتبک سبک سیرکب خراسان بیکدیگر آید از منر سلطنت در حرکت آمده و کوچ کوچ بر کوچ بر میلان فرزند کوه  
 و آنجا فرادغان افتون را راستند موکب هایون محو شده و از راه علی بلانغی اعلان کین سلطام رسیده و در آن  
 دلکش زوال اعلان فرمودند و در بخت سان شماره لشکر ظاهر شد درین سلطام توفیق اوقند قریب بیست  
 هزار کس بشماره در آمدند که حاضر بودند و بلاخطه آنکه مبادا عبدالمؤمن مانع بطریق معهود از آواز دور و دور  
 اختیار نماید و مطلب اصلی که تلاقی فریقین است دست نه بگفتنی بعد المومنان قلمی فرمودند و غلامان هم چون  
 شد که آنان با فرادغان عالی تبار را ده هکلت کیری خراسان و عدو و ممالک حقایق در عیای و حجره را با عیال  
 کرده اینده بلوازم تق و غارت می بردند و چون موکب همیون متوجه خراسان میگرد و بمقابل آمدن رسیده و کوی  
 و از عازم فرادغان نشی نمی نماید و بیولو از محاربه عالی کرده می رود و درین حال جمع همیون گشت که آنجا با خود

او ز کینه با سزای آن که در متوید تفسیر قلند انکاست با باز روی ملاقات میباید بجهت آنکه منصوره نشسته با آنکه در  
 که در پاییز سزای جانی حاضر بود و در جلوزیر لغزم سینه بیطام رسید و مستقد رزم و پیکار آن خان که میکاریم بطریق مردمانی  
 آنست که آن خان عالی مرتبه درین مرتبه عارف و خرد نظر انده و پادشاهی نشانی استوار داشته و در مقدمه در معرکه کار  
 که در او که آنچه در شکیات آبی قرار یافته باشد بطور آید و بندگان عدلی از آسب آمدند سپاه هر دو طرف است  
 کردند و از حایفه کجکی قطب الدین قانقاری عالم کاتب بود که گشته روان شده و موکیمین متعاقباً پشت کرد و کجکی  
 رعد و هوش دریا جوش در حرکت آمد و به هفت منزل قرار یافت که باقی بقعه رسند و محمد سلطان عالم سزای نیز  
 اعلام کردند که کسی نموده قلعه را تا هفت روز دیگر نگاه دارد که یکم رسیدیم و چون قطب الدین قانقاری در  
 عید المومنان رسید و پس از آنکه از شاهی رسیده است شاهی رسیده است شاهی رسیده است شاهی رسیده است شاهی رسیده است  
 و اضطرار عظیم در میان سپاه او ز کینه افتاده چون غایت آوازه تویر موکیمین اسمعیل او ز کینه رسیده بود و کجکی  
 کرد که در کین کتب ساخته و پوز داشته فرموده آنست که درین برهه است زمین بر سر زنجیرها که در کین کتب ساخته  
 بر خیزند و قطب الدین قانقاری بیانه آنکه درین توان صلوات نیست قبل آوردند و عبد المومنان مصطیبه تفرقه و غلط بود  
 که اگر این فرمایان واقع باشد بقا باشد مستقد رزم و پیکار کرده یا دست از حصار کشیده و خود را بگوشه کشد امر او  
 آنست که آن او ز کینه خود و شاهی ایلیجان که معظم امر او بغایت مستزده و موثق الدو لقب المومنان بود پیشانی با تمام  
 شوره ازینم آنکه مبادا چشم زخمی برسد و امر او در خدمت عبد القادر مورد اعراض کرد و اصل را یعنی بقا و محاربه  
 نمیشد تا بالاخره صلح و دید که کس خنده بجهت تحقیق این فرزند سنا و خود بدست و تفسیر قلند شوال رفته که بعد از  
 تحقق تمهید وقت عملیانه چند نفر از اعظم امر اهل محمد قوی دور می و جان محمد قراول عالم کیش آن مروج محمدی مشهور  
 بسوی ترکمان عالم کشا و ابودر ابا سید لغزانه بهادران کار دیده و رزم آنه با کجک بیطام فرستادند که تا اول  
 قریش باشد قلعه را بکیری کرده خبر جرم آورند و جزو او ز کینه را بنیض حصار ترغیب تحریک نمود و بکار وجه تمام پیکار  
 قلعه کیری پذیرد و خنده و ترزل با جوال مردم حصار را باقیته چون فرموده اول نزول ابیات جلالت شاهی در حیرت عظمی  
 و محصوران سیده بود کسی برین فرستاده تا یکاخته عملت طلب نمودند که دست از حصار و توبه انداختن زارند  
 که این قلعه کار سازی خود کرده بعد از یکاخته بیرون قلعه قلع بسیار زده او با یعنی راضی نشده روزی شمر امارتیا

یلان بزم نام و در کار و بزم و یلان  
 هفت شمشیر با هر یک از آنها یک شمشیر

لغت آیات شش به بعد از سه روز که مسان لشکر دیده از بیطام کوچ کرده از راه حجت مفرد حرکت آمد و فرمودند  
 و اولی القطار مقرر شد استند که طایفه لشکر قطار بوده نیم فرسخ بیشتر میفرستند باشند و در سیم که شش تا نه میمانند  
 بقصد با عزم رسیده شمارد و پیشان تر از ایشان در کنار نصب خیمه و اوتاق پیشانی مشغول شدند تا امر او از یکدیگر بگریز  
 آمده بودند شب رسد با عزم فرود آمده صبحی از اینجا سوار شده بجهت ایشا ط راه مهجور گذارند استند از او از کوه  
 تا دو فرسخ بیشتر آمده بودند که در سپاه از دور نمایان شده که از راه مقرر میبود و بنا که یکدیگر گرفته با عزم می آیند  
 و از اینجا بگشتند خیمه و اوتاق چید که نصب شده بود بنظر ایشان در می آمد از یکدیگر میان جماعت پیشان که در راه  
 بهت شست لغز از مردم در بر سر زبانه می گرفتند عزم معاودت داشتند که چند نفر از زمان مرا چو حجی که بر بقاع  
 سبقت گرفته بودند از عقب قطع و مافات نمایان شده مشاهده شد که راه را از یک سوی نمایند و از کثرت ایشان پیشانی  
 بوزم دستبر اندان کرده نداشتند چون ایشان آمد که در مروج بود و جمعی از او یکدیگر غلطه عثمان نموده مجاری غازیان  
 مشغول شدند و ساعت ساعت فرج فرج از کوه چو چنان لشکر تر از ایشان رسیده باز راه را که در میاد و یکدیگر چون  
 شد به نمودند که مرتبه مرتبه لشکر تر از ایشان میاد و میباشند و دیگر وقت مصلحت ندیدند از روی اضطرار یکی بگریز  
 نموده خواستند که خود از آن محاط و کما گشته غازیان تر از ایشان قلیچیان رود که امر ایشانند آمده بود و در  
 بر سر ایشان هجوم آورده هر یک را از یکدیگر دستگیر میان شده و محاسن کفره بر طینه او تر یکدیگر افکند و چند نفر از  
 مردی که زنده گرفته بودند در آن دست را که در چون بگذرد مانده بودند مجال کشن در خم زدن ایشان نیامدند در آن  
 صحرا پراکنده و منتظر شده روی بطرف کوه آوردند و مبارزان لشکر تر از ایشان دست راقب بازند استند  
 از سر و از آن محمد تقی و مرمن سوختن ترکمان را زنده بر ستا آوردند و با محمد ذوالعالم پیشان دست از افغان  
 ترا که مشتاق مشهور گرفتار شده بقتل رسیده و اکثر آن طایفه در معرکه کشته شدند و گرفتاران استقبال میباید  
 هیسون برده حقیقت معروض استند و نواب کبابیای قریح ایچان را بقصد نسیج و طغز استند چون روی علی نوب  
 فرمودند یکی از گرفتاران را همان شب از او کرده و در کس همراه او کرده و ترک او را سلامت از او اول گذارند به آمدند  
 اسفرا این روز که فرود و دو میکابان عبدالوہاب منان سید که آمدند و خبر داده بودند با شد و همان شب کوچ کرده  
 تا سنجاق است که پشت فرستگاری است رفته و چمن ترایان کادانجا میاید و فرمایان که چنانچه عرضی اسفرا است



رفتن صاحب بر و نسیم از آنجا بزم مردم جنود او نزدیک سوار شد و نیزه ای اقبال صفت تقابل را ایستاد چون برود  
 زمینان مغرب غیام اقبال کردید تزیینت مقدّمات جنگند او با سب اسلحه و یراق بکارمان موکب اقبال سید آمدند که  
 نیزه را محمد سلطان بیات که در قلعه محصور بود با تفاق تراوان سپاه ترولش در همان شب برده وی بهمان رو سینه  
 فرار او ز کیم رسیده و چنین تقریر کرد که چند نفری را که کینگان موکب عاجم که سپاه رسیده روز در پنجاهما خوانند  
 شنبه بر او بی مرده اند برنده و آلبای می آید و رسیده خبر شکست و انزمام لشکره گرفتاری مراب عبدالمؤمنان  
 رسیده اند در ایمن لشکر بهم برآمده سر اسکی تمام در میان ایشان به برآمد و شش روز از نمودند دولت گذشت  
 بود که شاه محمد ایلدیرجان سوار سپاه قلعه آمد که سز در نیزه محمد سلطان بیات فرستاد که فرود آمد و بکشد  
 او ایالت که اغراض ز ریزه گیر و بیشتر قلعه را بسیار تی با بغایت پادشاهانه اختصاص با بی نیزه محمد سلطان  
 بیخام فرستاد که فرود امیدواریم که آفتاب موکب طغر قرین همیون شب بی از اقی این ولایت طلع نماید که در  
 خان در اینجا گرفتار داشته باشد بوجه و فائزده قلعه بسیاریم او ز کیمه و السند که نیزه محمد سلطان بیات  
 در روز پادشاه در تلباش حملت کهنه طلبد بوجه و از تسیر قلعه با سرتش و حقیقت عبدالمؤمنان فرود آمد و کجا  
 توخت فائز و کوچ می آید که در همان روز کوچ کرده از راه کان بشهدت مقدس فرشته روز دیگر ایات قدرت  
 ایات شاهی با قلعه سیده نزول اجلال فرمودند بعضی از باب ای تدر سلطان دیده که تعاقب عبدالمؤمنان  
 فائزده و احتمال دیگر آنکه او ز کیمه شهدت مقدس استعدا قلعه در بی نه داشته باشد و تاب قلعه در بی نیامورده  
 بیرون روند و فرود شهدت مقدس معنی است فرادمان مخالفت این رای کرده بده در صلح و رعاقت بهر یکی آنکه  
 مطلب این یورش خاص مخصوصه ان سفر این بود و افعال شهدت فاشش با ز کیمه راه یافتند اراکین گرفتار  
 شده اند پادشاه ایشان نام داشت چند روزی بهین منزل توخت نموده لشکرهاست ایضالیت کرده خود می پای  
 کرد و دیگر آنکه ایشان شهدت مقدس میگردیدند و بیاید چنانچه عبدالمؤمنان شهدت را کف داد از آنجا نیزه را نماید  
 آبادان مجبور بقولش شهنشاه که داشت از با بنین و لایع بر رحمان عقیده خود میگفتند آخر از بیانی علمون بود که  
 معانی کرده اند و نمودند لشکرهاست اسفیران تواریش شد چون نیزه محمد سلطان طایفه بیات زحمت حاصره  
 کشیده است عدو قلعه در ایشان نامند بود حکومت اسفیران بود اقی فان کینر شفقت فرموده و معان آنجا

در عهد اتمام او نمودند و در استحکام قلعه و خندق که کشیدند و در تعمیرات آنجا بی نظیر و استقامت آنجا  
و کوچ فرمودند و حاجی محمد خان پادشاه و خوارزم که رفیق موبک های بودند و او را او نمودند که بمیان اید و میان بیانی  
سزکان با و منسوبند و در حدود استرآباد اقامت داشتند رفیق ایشیان استمداد نماید و خود را با کلاه  
خود رسانیدند که آن اعلی بر چندین سینه که با خود داشتند و انقدر اربعه الله خان مطلب او بجهت بی چونند و وقت  
رفتن اینست بنابر مبالغه او در شاخویشته مضمون ساخته و از اسباب بیاری باو شایسته آنچه در خور بود و حیاتی  
فرموده هشار الیه اتفاق عرب محمد سلطان پسرش با باغان و از شتر و حقیقت رفیق با زاهدان و دیگر سالی اعلی  
در سال نیده مردم کلان بیان میکرد و انت را الله تعالی چون علی خان کرایی ازین پیش گفت نموده بود که موبک  
علی نشتر قرار او خاطر از شرف آن شد که بمیان کرایی رفیق علی خان در غوی خلاص و اسخ بوده و در مقام اقله  
او را العجب خود کرد اینده منزه استرآباد شده و اولایت را که متهاست از ظرف قرابا شبیه بیرون نموده و شایسته  
جمعی از اید و بیانی پدید و لکن سیاه پیش اتمام یافته نشن نمانده و اگر از علی خان حسیان طینیان ظهور رسیده  
شخت برین او پیر و اخته از انجا روانه استرآباد کردند و بدین غیبت از اسفراین کوچ کرده چون در شت بکر بیان عمل  
زوال داد و بی نظرتان کرده بی مقررت که امر اعظام آخرت و اجمال افعال را با جمعی از شکران است چون  
داشتند با شنبه بکات عراقی فرستاده مردم طبله کار آمدنی جویده و سبای در موبک های بودند و درین منزل  
ایش سفینه آن کرایی بیاید مهربان علی او نموده که علی خان در قلعه پای چهارست بجات آمدن نموده بعد از  
بیا حاصل مسکبت حسین خان حکم فرمایا قلعه شایسته قلعه پای چهار ماورکشته متوجه القوی شده و بمن باقی  
بیر و الا شایسته قلعه پای چهار بسی حسین خان تصدیق کشته علی خان بقلعه رسیده که بخت را و قد کرمیت را و در خاطر  
انترق آن بود که کس بر سر قلعه ند که فرستاده او را بدست آورد و خاطر از نعم علی خان اقله فایده موقوفه  
استرآباد شونده و درین اثنا خبر عاودت عبد المؤمن خان کاتب سبزواری و محاصره نمودن قلعه سبزواری که کشید  
چون که شکران غنمت یافته متوجه عراقی شده بودند و اندک مردمی در کابل شرف توقف داشتند چون  
معلوم میشد که گویند از جانب بخارا و راه القهر عبد المؤمن سیده او با ستظهارت کربانه در میان حرات نمود  
جمعی از باب را بی تیر بخت پر کندگی لشکر تلباش و قوت و قدرت عبد المؤمن خان قوجه موبک های بودند و با کلاه

سبزه را در اصلاح دولت بشده نشسته تا آمد خبر رسید که جمعی از مومنین شهر سبز را که در کوفته در شهر قتل عام کرده و نیز از احمد  
سلطان عالم که آنجا بار یک متحد شده و دستگیر او قتل در این میان کویا بنامه را در او بزرگیکه ارک را محاصره نموده و در سبزه  
آن ساجی شده و این غیرت است که ارک مغفوت میگردد حضرت اعلی که مدت کرایه را منفی بنصورتان کرایه ای لغت بکند  
قان تغویض فرموده و در حق قتل علی غایز ابعده اهتمام ایشان نمودند ولی غازی چند نفر از اعیان کرایه ای را نام برگاه  
قتل کرد و ایندو خدمت سبزه را در استنجان هر محصوران را که را و جهنت ساخته با آنکه در و کم که در پاره سبزه  
مانده بود و نه تمسک علی الله بوی لغت شمارا با لغت در حرکت آوردند که آنچه مقدر الهی باشد بطور آید و خدا بکون  
قان که از این قتل اسفین تو را کرده و بجای شده مقدس قتل عازم بلخ بود و سمع او کرده که ذواب تشریف بقیض  
مالکین ان مشه در سرفا قتل و کشته شده بجانب استر اباد و قه نموده و منجواست که جز در ان زمانه عاریه با جمعی از اهل  
و بهر میدانست که از قتل اسفین کمال استخجام یافته بود ان کار و ذیره و بر این سخن است استیلا بدان قعه  
در این وقت مقدور را و نیست بکینه اهل سبزه را بجهت تشیح فطوره جان که قبل ازین در کوفت مذبحه بود و چون  
در آنجا او نموده بود در ان است میر علی الصفور لیدر محمد کنی نیر که از اعیان سبزه را بار یک کشته و در  
عبد المومنین بود و با میر احمد مومنین سلطان عالم سبزه را در سبزه اولاد و پیشش الدین علی سلطان عداوت موروثی  
داشت حرکت سبزه را کشته او را بدان فرموده بود و چون ایمنون کده و استر اباد تحقیق پست و کمان  
نداشت و یکبار به بحراسان عود نماید فریست سبزه را نموده میر علی الصفور که در چو چینی شده بر سبزه و ایضا  
نمود علی الغالب بر شهر سبزه و از اطلاع با اب سبزه ای نه اذیت و رشتن موزه سبزه را بر این بخت عدم اطلاع  
سر رسید کشته و قدرت با اذیت یافته میرزا محمد سلطان ای جمعی از اعیان بعد کشتنش فرور بار که نه اذیت  
ارک و حیوانات اهل و عیال خود نموده دست از شهر باز داشتند و او بزرگیکه بدان بود مسلط شده و شهر تخریب و ان  
از فدا چهر سلطنت ما مسلمان قدم نموده و عبد المومنین کان تدارک نداشت و عار و خوار خود را و قتل جمعی فقر و مضغاف  
سبزه را بر تصور نموده در شهر قتل عام عظیم کرد و چنانچه از کشتن کوکان ریشخورد و امعاف نه است و بود و خوار  
مقتول و کشته و طغان و شیر خواره را بد و پاره کرده بر روی سینه خوراک کشته و بعد از قتل عام و سب  
و یغاشا بر متوجه سبزه قتل ارک شده و اولها از اطراف جوانب نصب نمود و بجهت تمام در سبزه ان سعی

بیست و نه کی از راه او ز کبک با بامه چه جا که از کبک بر سر قلعه صد خود از دست او خواج محمد فرود کی در دریا  
 بود سیصد محافظ بر روی کشته قلعه خود را بر دانه محافظت نمود و کسی بخت اعلام این سال پاید سر بر علی  
 بجای او ز کبک در عین سینه و آویز بود که چه خاک ساسی همایون حضرت اعلیٰ غیر و زنی اقبال سالیه و حو  
 بر دیار سبز اراذات چون فرود نمود کبک سعادتش ای باو ز کبک که در صد فرود بود در رسید پای آب  
 و تر اشان سست شده قدرت توقف نیافتند بعد المؤمنان نقل شده در عبد المؤمنان در تیره تیره از  
 خزانیدر سینه بطریق مسموم بطول ارتحال گرفته شد و محمد ایجان را بقلعه نیشا بورست که آن قلعه را  
 نماید و خود از راه ترشیر غایت بانیج نموده در پنج روزی از حرکت نیاموده بر صحت و استیجاب بر رفت  
 در ایات منصوره در ظاهر شهر سبزوار نزول نموده بشفق عال با نیکان اهل سبزوار و کوفتن و در  
 کشکان پرداخته مقام آن ستم رسیدگان بستم حقیقی جو اله نمودند و غنیمت آن ستم کاران نیز آه مطلق  
 سبزه و گرفتار آمده از غم دولت مستحق نیافت باطل حضرت اعلیٰ حکومت آن بلده را به بود اقل سلطان قبا  
 حاکم قلعه استقامت کرد کار آزموده بود و کمر ایالت کرد و کبک تصادم نموده قلعه استقامت را با کبر  
 حیانت نموده و بغویض فرمودند و از آنجا بکایت نیشا بور در حرکت آمده در حدود و جوار ابادین اهل نیشا  
 نزول فرمودند و در انجمن حضرت عبد المؤمنان بطریق ایفار بوضع میوت در نستان نزدیک شده از  
 دولت توقف فراسان حاضر نمودن قلعه نیشا بور لایق دولت قاهره ندر حضرت اعلیٰ راجعت بخدمت  
 استقامت تمام استرا با در این بقیعنا الامور مریحی تعبان قاقها وقت خود را نموده و خان غنیمت  
 بعد بوعراق معطوف داشته و بجهت نقد ان علیق اسبان و کبی از تو و درین سفر استراحت بسیار ضایع  
 و لغوین داخل شده ذکر ترستاد **فی القطار فان ما یحکری وم و او ال ان مره و یوم قبل از تو دریا**  
 بدان در ویش محمد خان و مولو کلا اجازت با یحکری وم یقین فرموده مکتوب صداقت سبوت شهر پریش  
 تغزین پادشاه و م سلطان مرا و خان تمیبت باوس سلطان محمد خان پریش قلمی شته بخت پادشاه لایق  
 ارسال داشته بودند هنوز مشار الیه رسان نمر انجام آن سفر نرفته بود که حضرت اعلیٰ سفری نیشا  
 روی نموده در ضمن مشار الیه در عقده لغویق ماند درین وقت که از آن سفر راجعت فرموده در سفر سلطنت این

نزول اجلال القشده متوجه روانه نمودن غی شده نمره با دغان التماس نمود که چون در زمان شاه و جنت مکان  
خدمت میگلری بر یکدیگر یکی سرحد رجوع میشد حال نیز همان قاعده را منظور داشته این خدمت مابده الفکار خان  
برادر او رجوع نمایند حسب التماس این خدمت بنده الفکار خان جمع شده و مشار الیه باین سیاسته و اگر کسی  
تمام روانه در وقت الحقی این خدمت را بر وجه لایقی سرانجام داده و بقیه رسایند و موازی سید نصر اعزاز یافتی  
که زنده خواهد شد که بودند نیز سیاحت تمام همراه برده در آن سفر داده و مشرف بسیار از بزرگواران را در چینه بعضی از  
دوران عثمان و میه از این بافت اسراف منسوب ساخته اند پادشاه روم و وزیر او پاشایان و میه نیز از تقسیم  
و کیمیم بسیار کرده زنده از این پیمان زمان شاه و جنت مکان اعزاز و احترام و کجائی آورده بود و در برین سال  
سلطان نیز کیمیم هجوم آورده و ناشر کیمیم و مرابجا حکامک روم آمده و در مقام تقسیم بعضی قلاع و محاکم در آن سلطنت  
مرا دغان از فرنگیه گرفته بودند و در آمدند و سلطان محمد خان شخص میمون و از طرف خدمت نمود بود و در وقتیکه در وقتیکه  
خان استنبول سید نو اندک دوران سفر بود تا آمدن فوایز کار در استنبول توقف نمود با جمعی مسایر و پهلوانان  
فرنگیه و مغولان واقع شد در اول احوال سخت بجانب میه افتاده فرنگیه بنوعی تسلیم یافته و کرده و کرده و کرده  
اعظم رنج غارت و بیغای نمودند و میانه مردم ریز با یکدیگر فتنه گشت عیسی علیه السلام و مطلع پادشاهان فرنگیه است  
و پادشاه مجرب بر سر فرقه انوار کازن واقع شده که هر یک خود را در تصرف آن اوق و اولی میدانستند و در اول  
سیم غایت الهی و زید و در باره مسلمانان علم کفر کونف کرده و عوام التماس را و بی میه هجوم کرده و نیز  
مصر را و دست چاقی ارباب نفاق را از اردو رانده و فتح و طغیان خلاص یافته و جمعی کثیر از آن سید بخان مبار  
الوار شتافته و پادشاهان فرنگیه را اسکت صحبت از هم پاشیده هر طایفه بولایت خود رفته و سلطان محمد خان مظفر  
و مضفر با استنبول آمده و ذوالفقار خان بغر ملازمت پادشاه و غیره ذکر دیده و حقیقت آن فتح میسر و حضرت  
خوایم کار بر بنیکان شریف اعلی نموده قبل از ذوالفقار خان ارسال داشته بود و از پنج جنب نیز جواب کتابت از نظر  
دوستی محبت در محکم شده ارسال یافت ذوالفقار خان بتقریب فرام و احترام مخرج کرده دیده و تحت بهایا مساعدت  
نموده در سال نیه و رسیده و مکتوب خوایم کار را بنظر او بر تحت بهایا که زنده اند و تو که با یکدیگر جمعی از خدمت جوانان  
کیلان لاجبان در خروج حمزه و قتل رسیدن و بعضی میده لجان از اقتضای این رسوایان این سال عیسی

و طینان جمع از سست ریایان معین عقل و قند بود میان سرای جبل کیلیانی است که بحدود صفه است پیغمبر خود را در ورطه  
بازگاز انداخته مفضل این حال آنکه در سینی که ریایات تنوع سفر خراسان گشته بدفع قنده عبدالوہاب منان ششون  
کتاب جمائیک حکم کجور که در سال گذشته روی زمین دولت بر تاخته کس طریقی فرار کرده و با قومی از بر صفهان رسیدند  
بعد از آنکه آن راه دست دراز می بخیزد در حال می نمودند در ویش محمد خان ملک لاجهان جهت دفع قنده او با قند  
آرزو استند و از جانب رستمدار شده بود و جزه نامی از قبیل چکلا توام میر عباس بن محمد آنحضرت علی حدیر روز  
از مفر سلطنت دور افتاد و در اجبار محنت از خراسان میرسیده و بلده لاجهان که پایتخت کیلیان است از خاکمان  
بود دولت دور دور را مقننم السنه پنجم از حواقب مور پو شیده خود را سلطان محمد نام نموده دم از غرق و عصاب  
زود جمعی ز پندار گمان گشته نشاء بر سر و جمعیت نموده بلا همان آمده و از اطراف لاجهان سیما از موش آیشبان گمان  
چنان که از مفر قوی ولایت است مردم قنده کیلیانی عاقبت با او همراهی کرده علی انقباض شده و آمده و تخت بکار  
ریخته بغارت اموال تجار مردم پرانی است در از کرده و فغانهای مازمان در ویش محمد خان را غارت نموده و غارت  
بسیار از ایشان در لاجهان وقوع یافت بیایات اجتماعی با قنده آمده جهت تمیز آن کاشته نما کرده و از مازمان  
در ویش محمد خان معده وی که بر مغانه و متعاقبان مانده بودند میر اسمیر دارا و ابابکر راعده و ساکنین غیر  
بروی کشیده و فدا صدی همچنان مسابو شمال کباب بختن فرستادند و چند روز که قلع لاجهان محصور بود اهل قلع  
بیدار و مقابله پر از قنده مخالفان را قلع را انداختند چون این خبر به پسر رسیدند و یکس چار پار غلام فاضله  
که از و قنده رشت بود و اغوز و سلطان خنجی حکم فرمایند از مردم آنجا ایغا نموده بلا همان آمدند و بین اهل زمین  
مخاربه قوی اتفاق نماد و بیرون رفت قاهره شکست بجانب بخینان افتاد و جزه مذکور به جمعی اهل سیده  
الیت پراکنده شده در ویش محمد خان که در حد و رستمدار بود این خبر شنیده بر سیل ایغا بلا همان آمد چون  
هم جزه مذکور در ویش محمد خان رسیدند او بکفایت مترون شده بود و تقصیر عال بخینان بر و لغت هرگز از آن طا  
در هر بار بستن آورد بر اعدم فرستاد و سر جزه بد افتر را با عرفه مشهور اعلام ایغال بستانقبال موبک تیمون  
فرستاده در قتی که ریایات بلال با وضع علاج رسیده بود و منظر اشرف در آمد خبر و یک چار پار که این وقت  
تیمان نموده بود و در کسین و آفرین گشت و نیراه تفران عنقیب پوش ای در باره مردم قنده کیلیان گشته است برکت

رآمد و حکم بر قتل عام شد و رویش محمد خان صاحب القزاق منوب شد تا نشکسته طایفه و ملو دست اقبال و قات را از  
 کرده اکثر کتیکان با ن بکش کنا بکاران سوخته و **فایع مشوعد که درین سال و بی اوه** بعد از تکیان تشریفتمه حمزه و  
 قتل عام شده تا ایالت با عزرا سلطان یعنی حاکم فونین شفقت شده تا فی الحکما پس فرموده تا غنا شفقت شد و الحاکم  
 شیراز از تغییر یافت حکومت لایت فارس بکل باقیه و یرویمان قولاً را تا مسیح بر جوشیده و مقرر شد که بر سال  
 سیصد نفر از غلامان فائده شریفه بهر اوقات بقارس برده بخدمت ضروری بر ولایتی از ولایات موسسانه و درین  
 سال جمعی از مردم مسعود و قاص من اعمال نماید و خبر در میان بی نشده و غلغله که در سده و فائده ساخته بودند تصرف کرده اند  
 ویران کرده و با جاره و اجلاف این لایت از اوار و اکراه و غیره کلب با ایشان اتفاق کرده بر سر قلعه نهادند  
 آمدند و در میان سیاحت قلعه نهادند کن خدمت شرف فرستاد و از اینجا بفر کرده بدین حسن معانی کجایی که در آن  
 حین حاکم بهمان بود و محکم این شورش است از و شکایت نموده حضرت عالی بنا بر رعایت تشریط صلح قویچک  
 فرستاده و با جاره و اجلاف نه که راضی و قیسه نموده و چند نفر از سف از اقبال آورده و سر با ایشان زیامت داده  
 فرستاده و حسن معانی از ایالت بهمان مغول شده از سوانج این سال آنکه میر قلی بابا که کوشش حاکم بزرگ کازان  
 تر بیست و هفت با بی عیال فغان ندویان او بوداری خود با ما شده و صلح فغان عالی را تقدیرین اینچنان ختمه بخت و  
 برای لایقه بیار میر علی فرستاده بعد از مراسم اعطاس عرض نموده بود که سلامت که مردم ما و را التبریک بخت  
 و نزار طرفین از زیارت حسین خرمین فرود منده از فونین پیرویت چه قدم بولایت ایران که سراه اجازت نمی توانی  
 نهاد و التماس که در خدمت دهند که مردم ما و را التبریک بخت از یکیکه کار داده و چه داشته باشد بخوف بر کس باشد  
 نمایند و اینچنان در تر فونین سعادت بساط بوسی در یافته لوازم که در نشن تقدیم رسانیدند و مشمول انعام و احسان بگشتند  
 یکیکه از با شیشی ملو با جاره ایشان کرده بولایت فرستادند و در باب بیست و هفت حجاج از یکیکه ما و را التبریک بسوا کیم  
 جفا صلح عرض صدایافت و بگرفتار سوانج این سال آنکه شش و ششین کلام مولانا شافی بگو که در عجم مرثیه سبحانی دارد از  
 و قورا اعطاس مطلوبه فطرت عفو است این از نماند و مجسمان محفل از م شرفین بود چند بیت مششونی در مریح و منقبت حضرت  
 شاه ولایت و مسلک نظم آورده و در خدمت شرف که از اینچون برین بیت رسیده که **بیت** اگر ساهوش در سخن  
 و دست به بلقان ابروی روانه است **بیت** مزاج نفس را غیر کشتی طاری کشته است همت بحر خاست در باره موالا بخت

کتاب التاج  
در بیان احوال  
و احوال  
و احوال  
و احوال

در آمد از نمودند که مولانا را در کفنه نيزان گذاشته بزرگشده نه و یکی ترتم با این بیت بود که **شعر** شکر که کمال  
ره بر برشته بود بود برده اشقی بر بار بر کردی **مشقیات** درین سال در حقی که گفتت های یونیک است اسفین ادا  
شده بود و این سکت در شان را در دو قلجا نه مبارکه که قرین مجاری عارض شده بنجر با سبک است چون اول تقدیر سینه  
بود و معالجات حکما میفید و نفع داده بخار رحمت ملک مغفور پوست در آستانه تبرکه اما نهاده واجب العظیم اما نهاده است  
و آیه الیه تیممه خون گردیده از اینجا نقل قنات شد **آغاز سال هیوندن** **چلی لیل کی مطابق تحسین الف**  
**ک سال** در جمعی **سالیان** **شاهی خلیل الهی است** در قرین بعد از تینت و زونری هوای سبب شکر کسان قرال غام  
در خاطر بنامی در شریف خاطر نموده نخت از راه که بوم نخطت شریف برده از اینجا نومن که کس عمل و در شهرها  
و الاکه که دید و در علیا با و نومن بلانم شکر ز کول که غربت و شریفی آن در سالهای پیش سبب ذکر ایت تمام  
و از اینجا عده قرال قلع انجمن پیری بر از نهاده نخت و قلع گردید چند روز و ساخته یکله نقل نزل ابوب کمال  
بعد از فراغ خیره و شکار از اینجا بار الار شکر و پیل شریف برده و زیارت سلطان لاولیا و پیشخ کرام  
مغفور عیام نموده و دیگر باره در ارات غلبه قرین حمل نزل مشهوره و این و دیگر دیده که **تسویه ولایت** **اندر**  
**بشت نشان** **توفیق پروردگار جهان** چون ولایت طبرستان که عبارت از نامه قرانت کمالی شریفی مشهور  
اولاد اخفاء میر عبدالقاسم چه با دری حضرت علی شاهی خلیل الهی است که نسب و رسید توام الیه بن بنام بزرگ  
که در طبرستان خروج بسف کرده و مالک آن ملکند کرده و درین عهد از آن مسله رفیع اولاد و کوری که شایسته  
تصرف ملک مورد شایسته بنود لاجرم آن عرضنامه درین اثنا و الکتابا ساسانه تصرف شهر با سعادت قرین  
تشریح آن سلطان با و او درین است که در میان جمعی امر او مرداران ولایت تخصیص سینه منظر تصایبی الوندی  
و ملک بمن لایحانی انقیام یافته بود و هر کلام بر ولایتی رقم اخفای کشیده متعجب منصرف بود و مکررا ازین  
کفران نعمت بطور رسید و کاتبی نقلی لغت بیخ و فراغ بر و ان اعلی مرتب است و مذ و باز موقوف داشته همیشه از  
الموارثین که فرمان بطور رسید و همیشه در شیراز ولایت کمون خاطر انور و مخزن تعمیر نیکر شده بود که  
تقلید انجمن عتار از مالک مورد شکر و کوه کرده همیشه مالک محروم کرده و آخر استعمال نه جهان را و مرداران  
آولایت فرستاده و دعوت اطاعت نموده و خصوصاً سینه منظر که سودای خود سرئی باغ او را شکرید و داشت



و فرادغان که در کلبان بود و ایشان نیز از اهلالت می نمودند و زنده اند که این نیز بخشی نعمت در آمدن بود و اصلاح آید  
 بعد از آنکه از راه رسیده آمدند مردم چو بیست و نه ایلی بیایند که گفته بود و بعضی دیگر از مردم از آن نزد فرادغان آمدند  
 و فرادغان سید را تعظیم و تکریم کرده اند و با کوشش تنگ شده تحلیف و تقوی بیاید بر بالای نمود و سید نظریه برین شرط را  
 تشد که فرادغان او را قاتل و بهر یکی کرده و در خدمت اشرف شیخ تقی میر است او بوده باشد و در مهمات مانده اند  
 آنچه از آن خط کبریا استماع نماید بعمل آورده و بر طلب او این بود که شایسته بر طریق هر چه بدین و اقبل فرج هم مانده اند  
 موردی که او در وید بسند حکم فرادغان خواهد باشد و او را بر این سید بیاید میرزا علی او را و سید در فرودین اشرف  
 بساطوسن یافته و قدرت بمصلحتی بطلب که اصلاح و دولت در آن بود بعضی نطفات در باره او کرده اند آنگاه با او  
 که با سلسله ولی نعمت حبیبان کفران در نریده و بی از بهمانه و بخا و از دیگر بزرگ تفریح یافته اتفاق می افتد  
 و او در منزل فرادغان می بود و خاطرش آن باشد که گفت ای شیخی مصروف برانت که ساخت امکات از  
 حسن خاشاک که تسلط خود بر آن پاک کرده اند با لفر زده از حکومت مانده اند این او سگشته کرده و در نرینه هم  
 فرادغان مانده اند از آن قدم مردم آن یار را مطلع و متقاعد کرده و او را با کوچ مردم خود و بر آن نقل نمودند  
 عزادار رضا جوئی علی علیه اشرف مصروف سازد اما دیو بسوسه سودای حکم را می چنان در خوف و هراس غایب کرد و  
 که پیش از این می گفت خبر ندانست **الفصل** از خدمت اشرف حضرت یافته زین قاتل فرادغان و از شرف و جفا  
 غایب می گشت تا وقت قلب بسیار و حتی صفایان مانده اند آن او بعد از اسب که نمود و چون بیشتر طول که از جمله مشهور  
 بلرستان است رسیده طایران مردم او قلعه را استحکام داده در مقام قلعه را بر می آورند و فرادغان  
 شروع در کار نمود قلعه گری کرده و کلب همین کار را بجان بود و از خجالت کرده بدینت که بعضی بود و بسبب ظاهر  
 می نمود و در باب قلعه پیغام می داد که در اختیار نیست جماعت که کشش ای که با لطف حکومت تو نباشد کاره اند  
 برای خود عملند و در قلعه داری میگویند و در باطن ساسا که طریق خلاف طایعان بوده با بن قلعه که اکثر طایران  
 مستعد بودند استقامت داده ترغیب می نمود که در قلعه مردان بود و در این شایسته راه ندهند بجهت اوصاف فرادغان  
 در بابی قلعه با مقدمات کشید و مردم کلب همین تخفیف صید نفر از طایفه کلبی که لازم او شده و در آن قلعه بودند  
 در قلعه داری حاضر می نمودند و درین حال سید نظریه در خلاف بگفتند و او در خا زار و دی فرادغان فرار نمود

بولایت ساری در تصرف کاشیجان بود وقت قلعه از راه کلار استخرا کرده و در آن قلعه محل قامت از  
 چند نفر از عظاما نام از مذکور کی نزدیک از باغان آمده بودند آنقدر اسید منظر کرده هر یک بکلی متکا و خوشنما شده  
 بیاسمین میادند آمدی و بزودی اقبال شاهی بر قلعه مستولی کرده و به مقصد آن قلعه را از میان برداشته و راه ماک  
 لغین نمود و اینان عظاما که فرار نموده بود نزدیک یکسده بنام مقصد رفت می برداشته و چهار تن از افعال آن  
 انعام من بود و عزیز دیگر گشت و از اینجا بقصد شیخ قلعه از راه کلار کاشی ساری رفت و رسید به منظر هر استخرا  
 نکال گشته قدرت قلعه داری نیافت و فغان گشته پس در مسلمانان از فغان بیرون آمد و بچکل گریخت و سینه منظر  
 بر یکسایه بیون از مستعد بود و نیم مشغول فیون فغان کار می برد چون در بچکل نزدیک او آتش با لفره و در تنها  
 بیماری حقیقت بی اعتبار گریخت فغان پیوسته از فغان لغین کی که در غلبه کرد و منبند آن گرفت گشته سر بر ستر فغان  
 نهاد و معالجه نمود و او بود و منبند منبند و روز بروز مرض آشفته نمود و بمرض اسهال در گذشت و فرهادان  
 بهار زندان استیلا یافته و از اند سلطان برادر خود را حاکم آنجا کرده و از مکره حاکم سواد کوه بود و فرستاده  
 منظر را شنید و مقصود را گزید و از منبند از زمین برداشته اند بی فغان گشته موجب یاقتی و پشت دوشت آید  
 اما با خوا و افساد کماک همین بر کینه اطاعت در نمی آورده و این معنی را تمیز شرف بر تو ظهور انداخت که تا من کماک  
 بهمن نشود کماک طبرستان است اقتدار و لیاقتی دولت ابد میان قرار و استقرار نمی باید با جرم را می عقد و است  
 برقع او جانم گشته فرهاد خان را بر سر کماک همین فرستاد **و ذکر رفتن فرهاد خان به ایران و کفر قاری کماک**  
**بهمن میزدی اقبال شاهره جهان کماک** بهمن کماک کیورث بر کماک و سس است از احوال کماک و کورث برین چنین  
 گشته که در عهد امیر تیمور کورگان الی کل ستمار کورگوال قلعه تو بود و بعد از فوت او ولایت رستم را رسانده  
 او کماک جهانگیر و اسکندر قسمت شده بود و کینه تو را و کینه کور و مسافات دست به پیشانی قسمت میان  
 او داد ایشان معجزه و آواز زمان شاه وقت مکان سرسلطه از ایشان که بنی اجمام مکر کور بود و بکامت و آواز  
 قیام داشتند کماک غرض او الی تو و کماک سلطان محمد بن جهانگیر الی کور و کماک بهمن مذکور الی لاریجان بود و کماک  
 مرتبه در سلطان لاریجان است بساطیوس حضرت اعلی رسیده بود و آن کورس از مردم آن ولایت بدو کماک معنی گشت  
 مشهور کماک بهمن او عدالت آغاز نمود از جمله کماک سلطان حسین کماک سلطان کورس که برادر برادران بود و قلعه

لواسان سپهر آینه آرایان بود برهن کوه تو سلسله مستشرقین حبه المهار خلاص منسوبه ندب ایشان غماز و زین  
 بر سر قله لواسان قندهر ملک سلطان حسن را بدست آورده بقل ایشان بر دوخت و المغان و عورات سلسله ایشان را  
 بلا ریحان برده انواع نغینت بر دم او روا داشت بود و کینه با هم قوم بودند عشق بسیار بشقام ششم خدیج کوفت را که  
 فی الحقیقه آنچه کرد با خود کرده حاصل بجزیره قلعه و ترتیب یراق و اسباب قلعه کیر کافرا و قان حب الفغان پرده است  
 و از درگاه و معنی توپخانه و کهنکشان فرستاد و قوسهای قلعه کوب ترتیب او اندودر لوازیم قلعه کیری تعیین نمود و آن  
 تمام منبوه و در جماعت امیری که منظم سپاهیان لاریجان بودند با فرهاد خان مکمل آید که باستان تیره و آغاز نهادند  
 و ملک همین آنجا جماعت بی غنا گشته و در آن ایام نامی که برایش سعید آن لقبه بود که لقبه سپاه چاو و زو و بلا خود  
 بقتل آورد آنجا رفت و در مخالفت ملک همین کجاست شده و لیل با همایی غنمی قلعه کرده و در آن روز سی سپاه بر  
 دیوار قلعه رسید ملک همین مضطرب گشته المهار را طاعت کرده فرهاد خان و فرهاد خان منبوه و ملک همین بعد از نمودن و پیش  
 پیروان در دوازده است بطریق مغنا و لطیف لطیف و چویش با تمام تر آرایش از توده و غنماید و فرهاد خان از پای  
 کسب کرد و فرهاد خان را تحلیف آمدن قلعه و همانی کرده خان اجابت کرده او را تحلیف نمون و کما معنی و ملک همین  
 پیروان در آن نام و پیش آن گشته لا طابا جانی بعد آن شد فرهاد خان مصحح وقت قلعه را چنان و در وقت که در آن  
 او که آشتی تحلیف قلعه سپردن کرده او را و در استطنه اصحابان در جمعی که بطنات غلابی از اطاق جوانی در  
 پشت آیین مع بودند آورده حضرت علی بن ابی طالب عزرا نشاند او بنگار منبوه و تعیینات او را شنود گرفت ملک همین  
 سرحدات پیش آنکه دوست از میان دستار شست اما حضرت علی چند روزی بجنبه قلعه است که فرهاد خان او کرده  
 اغانی در کار او روزی ده با او بستند و در خانه خان می بود تا آنکه در اول استخا تو سلسله است الفغان  
 از اصحابان فرودین شد او را بدست ملک سلطان حسین لواسانی و او که در قصاص فرعون بر او برهن خود بدست  
 بقل سلسله و شیر قلع او که در سال آینده شد میدان خوابه شد است اما الله اغانی اصدد الفزیه که او را علی محمد خان  
 و اقربا با او که در حوزة زرم و قوج بیوست آمدن او مرتبه دوم بدرگاه شهر بایر سدره اشتبانه شهر و حرم  
 در علی سوانح احوال سابقه قوم قلم و قانع نگار کرده که در سال گذشته که ریات لغزت آیت بجهت قندهر عهد  
 المومنان بخراسان قندهر نموده بود جاجم خان و الی فراد زرم و عرب محمد سلطان پس او با جاجم خان و او را در

تاریخ

از حضرت اشرف رخصت گشت بیجا ب مملکت خویش نموده و سخت بنیادین او با مقامات ایفیه زنگان صابریان بی رفتن  
جمعی از آن ایفیه را گفت سلاطین مذکور اخیراً نموده و اقل ولایت خوارزم شد مذموم اولیات بقدم ایشان  
بنیاد شد و فرقی بطور آورده در مقام الحاقه العیاده در آمد نیز که ششکان عبدالقدحان دار و جلیان و بکر  
محل قامت خود را خالی کرده با ما و آلهمزقند و ولایت خوارزم از آن ریخته زحالی گشت حاجی محمدخان فی الجمله  
استقلالی یافته اما جمعی که بر سر جمعیت نموده بودند اکثر رعیت مردم خشامات بودند زیرا که عبدالقدحان بعد از  
تسخیر اولیات اکثر قبایل از یکدیگر را که در آنجا مانده بود با جلیان و جلیان بود که با عیاده ولایات بیکدیگر فرستاده بود از آنجا  
و انصاری صاحب بودی در خوارزم نموده بود با جلیان عبدالقدحان بعد از استماع خبر ورود حاجی محمدخان جمعی از  
امرا معتبر خود را با لشکر عظیم بر سر او بخوارزم فرستاد و بان گفتا نموده خود نیز منتظاب به انصاری بر حرکت آمد  
حاجی محمدخان چون از ورود لشکر بران عبدالقدحان خبر یافت متوجه اولیات راجع آورده بقابل ایشان گشت  
و بین الفریقین محاربه عظیم اتفاق افتاد چون از راه قریب حواله مویک عبدالقدحانی رسیدند زلزله بر ایشان  
ثبات و در آنجا از میان زمین درین محاربه سخت گشت بجا ایشان افتاد و حاجی محمد گشته بجا اوقات نیافت و گنج  
که خود را در یکی از قلاع محصور کرده اند با بقدر و با اتفاق عرب محمد سلطان پیشتر منبرم و پیشتر خود را از اولیات  
خوارزم بیرون انداخته روی کجانبه ستره با آورده و از آنجا معاونه ایفیه ترکمان صابریان غانی خود را بر سر  
قرین شرس سینه حضرت عالی شایب از آمدن او خبر یافته با استقبال او فرستاده بدراکه عملی طیبه نموده و او دیگر  
بار بجهت اشرف آمده در قرین بمزاحمات فایز کردید و از جانب اشرف لوازم تقعه و جوی بطور بیست  
اما با باغان بازرزاده اش که در شهر وزیر بود قلعه آجما قائم کرده وقت نموده بر ضد صدایت که بر کوه حصه  
کرد این پنج طرف مدعی و منفوریت طاقت گرفتار حادی خواهد شد از عالم قدرت و در آنکی نیکبانی گشته  
شدن بار جفائی که بدلت و جوارزنی که در راجه است مراده دران قلعه قامت نموده و لشکر بران عبدالقدحان  
خان قلعه را محاصره نموده قریب بچهار ماه با سپاه پشمار تلاش کرده قلعه شهر وزیر را نگاه داشت طاقت  
قلعه با و پیو فایز کردند و از قلعه بجزم رزم بیرون آمده بعد از رزم و دره آنکی گشته شد و الیوم حرفه شجاعت  
و دلادری با باغان در خوارزم مذکور السنه و خواهاست عبدالقدحان قلاع آن حال استحکام داده بود و از

شماره

شتافت ذکر بنام خدا که در این سال میان محمد یقینان <sup>ک</sup>ش بلو حاکم شوشتر و جماعت انصار رسید مبارک  
 و الی عربستان بجز کلمه آمد درین سال جمعی از مفسدین طایفه انصار که در کلبه یضیه مهاجرت را شده مبارک  
 خان که آن لایت یغی شده در راهبرد جمعیت نموده ابو الفتح یک نو او در غلبه نازاد میان خود بخانی برشته  
 در مقام عیسان درآمد محمد یقینان <sup>ک</sup>ش بلو حاکم شوشتر از اعلان صومعه یگری پیشه نامه پند انکار نمود و بنا  
 قرب جوارد در مقام دفع قتل ایشان شده و با معروذی از غازیان شومر بر ایشان فتنه در پانچ شمشیر و  
 مهر و زیارت ایشان عربی قفا و طایفه انصار از فوج قید شامو منتم گشته بنا بسید مبارک برنده مملکت  
 همیشه سید مبارک را از مخالفان دولت قاهره شمرده متعرض لوایب جزیه و مردم او می شود و از سید مبارک  
 زیاده جانی میگرفت سید مبارک از بسولکی همه یقینان <sup>ک</sup>شکی بود و مکررا علی بن مبارک معنی فرستاده از  
 سختیای صمود و منجواست که همه یقینان <sup>ک</sup>را کوشماید و او را اندکی انعام داده تخت و خورده او را و چنان  
 جنود عربین سید بر سر محمد یقینان <sup>ک</sup> آمد و در توجی که او را از مهر زمعادوت نموده بشوشتر می آمد عرب سر راه  
 برده گرفته پس از فریقین آمدن حاربه واقع شده چون عربان سخاوت مضاعت لشکر همه یقینان <sup>ک</sup> بودند او صرف  
 در جنگ محرز نموده خود با بجهار کی در آن جالی بود انداخت و او را آمده حصار را محاصره کرد و چون حصار نیکو  
 زیاده استحکامی داشت و ویژه در آنجا بود با ضروره با سید مبارک صلحی اذاعت سید مبارک نیز از  
 حضرت اعلی خوف تاجی اشته بصلح را عقب گشته و سید مبارک کفری اشته که همه یقینان <sup>ک</sup> را سخت داده و مل  
 شوشتر شود سید برده لد سید مبارک که اظهار اذاعت اعلان برین آستان کرده و مناصب منوی و همه یقینان <sup>ک</sup> را  
 از آن کید فرود کرده چند روز از آن حصار بیرون نیامد سید مبارک معلوم کرد که او استقامت را بجز حد نمود  
 عزم و احتیاط امر می میدارد و توقف نموده بجاوت ویژه رفت و شت هویر در میان عیسان <sup>ک</sup> در استان ایتمقه با  
 استماع نموده اظهار و دلخواهی کرده ببعادت محمد یقینان <sup>ک</sup> متوجه آنجا تشریف آمدن و میان ایشان <sup>ک</sup>  
 اتفاق افتاده بود و بعد از خلاصه حصار حقیقت را همان مذکور عرض نماید بر اعلی ساینده چون نواب تشریف <sup>ک</sup>  
 رسید مبارک ازین دولت آوس کرده همه یقینان <sup>ک</sup> احکام مطاع و دستها و مذکور که بسید مبارک من بعد بسولکی  
 مستحق نموده اصلا دست دراز نمی نمکالت کند و مطلقا با حشر بر تو قایل عرب متعلقه او کار نمی نداشتند

اما در غنچه شایسته در باره معضله انقشار استحال ایقده حکومت که در کیلوی را علاوه بر مهمات فارس که مستحق  
 باشد و در خیانت موقوف گردانند و تهنه و تادیب انقشار و قطع و قطع سپه و لشکر آن بقدر اجتناب و اجتناب  
 او منوط و مربوط باشند و مانع انقشار را بایست که در وقت و جمیع کثیر از ضعف انقشار و انقشار و انقشار  
 که خیمه باریق بود و در کیلوی یافت که در وقت نقل رسانید و فرمن عمر بسیار بی از تقابل سرکش عالی و جوانی  
 و غیره او را که همیشه در اولیت انقشار و انقشار و انقشار و انقشار و انقشار و انقشار و انقشار و انقشار  
 خاصه شریفه هم سلطان زاد که در کیلوی یقین نموده مراجعت کرده و حقایق حالات بیان میسر از علی که در وقت  
 در وجه استعانت یافت که در آن جنود او در یکباره از فراس قیامت در العباد و نیرد و محار و بنمودن  
**علیق قیامت شایسته و جماعت قرالی شایسته مخلوب شدن او در یکباره درین سان جمعی از جنود او در یکباره**  
 از دایره اعتدال بیرون ننماید و بار او در آن وقت در العباد و نیرد از راه طبع و باطیات مطاره و در وقت که در  
 علیق قیامت شایسته و جماعت قرالی شایسته و جماعت قرالی شایسته و جماعت قرالی شایسته و جماعت قرالی شایسته  
 جنود او در یکباره که در آن روز او شهر را مضبوط کرده با چهار صد یا بقصد نفر از جنود قرالی شایسته و جماعت قرالی شایسته  
 عدد و که فراهم آورده بود و بفرمان جماعت استقبالی او در یکباره جنود او در یکباره و با یکباره و با یکباره  
 علیق قیامت که در وقت فرستاد و او را طبع نموده بود و با یکباره و با یکباره و با یکباره و با یکباره  
 کیلوز و در وقت نفر بهادر بود و در یکباره و در کمال قدرت و اقتدار در جانی شایسته و جماعت قرالی شایسته  
 بر جا و در وقت شایسته رسیدند غارت نموده آنچه در هر جا بنظر ایشان در آمد در تمام کلمات و لغت در آن شایسته  
 اموال بی نهایت جمع آوردند علیق قیامت و جماعت قرالی شایسته و جماعت قرالی شایسته و جماعت قرالی شایسته  
 و خود را با جمیع سیله و جنگی و شایسته بی بود که در آنی نماید و طبع یکباره از خسته بهادران و شایسته که با یکباره  
 که فراهم آورده اند و در وقت شایسته و جماعت قرالی شایسته و جماعت قرالی شایسته و جماعت قرالی شایسته  
 تا سیصد نفر او در یکباره و جمعی کثیر و مستگیر شده و در هر جا بنظر ایشان در آمد در تمام کلمات و لغت در آن شایسته  
 در باره العباد و نیرد و جماعت قرالی شایسته و جماعت قرالی شایسته و جماعت قرالی شایسته و جماعت قرالی شایسته  
 بجا آن جماعت راه یافت و ایقده لیت پرکنده شده و در یکباره و با یکباره و با یکباره و با یکباره

با جمعی از یقینانی و عباد و مومنان ایشان نماز و بسیاری از آن با بقدر ابدت آورده اند و جمعی دیگر از جمادات از آن  
 بیایدان از پیشانی ملائک شده اند و هر دوین سال از جمعی از آن یکمیداشند که این عبد المؤمنان سر علیان که از جمعی  
 و زرد و او را قبضل آورده اند و او بقدر و قدر آمده آن قدر را مرغ و ساخته تا حاجت بخواند گفت که تا آمد  
 و اگر آوردن حضرت عثمان را **لشاه جنت مکان شاه جهان با زنده مقدس معنی بدار است طایفه اصقمان**  
 و نقل نمودن **عجایب علیات ملائک آسمان و عجایب الله المکان المکان** چون اسمعیل میرزا در زمان سلطنت  
 خود از پیش مبارک شاه جنت مکان را نقل شنید مقدس معنی بود و مرافقی قلینان برینا که حاکم شده مقدس است  
 علیتی مانع شود بقدرت نامور گشت و او در زنده در سیما موقع خضر قریه و بصلت متولی مقدمه که در  
 و بعد از آن بعد از اترقی باشد بدین ساز و چند روز قبور محمود و منظور نظر علیانی بود اما او گشت که او در قریه که در  
 میرسد علی مقضل است با دینی امیر سعید علی صدیق شتر علی الاختلاف الروایین و شیخ حسن خاوند مشدی و غیره  
 بسته و دیوانه میسر مبارک محل دیگر نموده آن در کور نمایا در صدق آن خاک خزان ساخته و در بعضی مابین بی مبارک  
 علامت قبر که داشته شهرت او در خطا همیشه بر سر قبر مبارک در آن مکان تمام است نموده و در وفاتی که بجهت قبر  
 مبارک شاه جنت مکان نامور بود در آن مکان شمع افروخته خدمت میکرد و در جنتی که عبد المؤمنان مشد مقدس را  
 تیسر نمود و آن بقعه شریفه بدست او زبکیده در آمد آن جاهل بجاقت از غایت جهل و تعصب راه نموده که بسید  
 مبارک شاه جنت مکان را شاهر که کان مغربی که در آن صدفه نموده پیران آورده و او از هم چیرستی بعلوم آورده آن قبور را  
 خرد نموده استخوانی چند پیران آورده بعد از چند سال شخصی از اهل ممالک بعرض عبد الله خان عبد المؤمنان  
 رسانید که قبر شاه جنت مکان در مکان دیگر در آن است من اطلاع دارم ایشان با عوایب تعصب و دست مبارک  
 نام او زبکی را نوشتند و ندانند که آن کار خرد نموده و قبرش پیران آورده و بجای رسانند و دست مبارک را  
 با تعاقب آن خرد و افشرد از آن مکان بر آورده و کینه نهاد که راه باور الله میت که در صفا میگوید که  
 بیملکان شاه علی بن ابی طالب در آن مکان جیف آثار که اصقمانی الاصل است در موقوف بود و دست مبارک در خانه او مان  
 بود و او از برین بخش که در اطلاع یافته چند روز دست مبارک در آن خانه داشته تا او صنعت او میان با او  
 آورده روزی در آن خانه حماد را با او بر سیل مطایب گشت که اگر این بخش از راه او طین ساخته قبرش است

در مثل آنچه چنانچه در حدیث آمده است که در برابر این خدمت توقع داشته باشی تو برسد و دستم بماند که حرف  
 انعام و احسان شنیدند انبار کرده که در او را می آید تا بقی نیت اگر راست میگوئی چه عهد میشوی که آنرا بگوئی  
 بعضی از این چنین میکنند و او تعداد نموده با اتفاق یکدیگر نقش را بر داشته بر سپیل ایضا بر طبع او را و نموده دستم  
 خرابی دیدند بود که او را از بر این نقش باور را انتر من فرمودند و باور در این ان تمام می کردند **الحاصل** آنست  
 خان قاجار حکم طبع این اشیا را از اعظم و تکریم بسیار کرده و حقیقت بعضی اشرف رسیده حضرت اعلی ازین خبر  
 بجهت اثر شده و آنست حکم همیون صادر شد که از طبع او اوقات طنه اصفا من منزل منزل استقبالی کرده  
 نقش او در کمال انعام مدارات طنه مذکور رسانند و حسب الامر اعلی بهر ولایت که رسیده خلافی باستقبال  
 پیروان آمده و نسبت برضای یکیش دستم بماند که حکم طبع او در این حدیث است تا سیه بجای او برود  
 چون کجالی اصفا من رسیده حضرت اعلی با جمیع امرای او که در ولایت و ایمان حضرت پیاده باستقبال نشانی  
 آن جایزه مغفرت اندازد و از او دشمنی که بر او نموده در بقعه شریفه منسوب به امامت علی بن ابی طالب  
 امام زین العابدین که در قرن دوم از او عالمی قدر است که از ششده خلق شتر از طبع او است آن جایزه بقیام  
 مینموندند و این خبر در عالم منتشر شد و دستم بماند و در صفای یک در سنگ ملازمان شده نموده و پیش  
 پیش از پیش یافته و حکم شده که جمیع امرای او ایمان تو را بشنود و او را با هم سلسله علیه در رعایت ایشان  
 ننمایند مطالبی آن مال ایشان با نواع عطایات که با آنها کرده و نقش مظهر اقیان عالمات که بمصلحتی ممان  
 قیصر آن لازم نموده چون گشت اما از شیخ حجاز مسموع شد که دست ما محرم بر جرم تبرک گشت و جهت ممان  
 زرسیده ایمان مهران است که بود و آن نقش که در او آورده اند نقش کی از سادات و وفایه ممان است  
 که بر گشت و جهت ممان از شتر عادی مصون مانده **مصحح** زهی سعادت نیاید و این زهی توفیق **پایان**  
**مشو** که درین سال **تقدیر عالی** چهارده دی از سوانج اقبال که درین سال و بی او قضیه توفیق طلحه  
 میرزا ابن سلطان خمره میزرات که ضرورتاً باستقبالی فرستاده شده چون اقبال در این ولایت بود و در سیه  
 توفیق که رسیده زاده شیخه پاک اعتقاد می زشتا هرگاه معنوی نثر او در بلاه او بود و در میان جمعی از  
 صاحب اولاد و اعتقاد کرده از آنرا لطف قاهر لم یزل لایزال و اقبال ششبار چهار سال پیش از آنکه با بسکی



اولاد و اهل بصره سادات و استنبول مرض طاعون از بهم گذشت و او ابو ابا نیر و دهان و کجایه اهل ایران  
 وقوع این قضیه را از شیخ دولت اقبال این خانه ان شروه اند و هم درین سال فوت خان احمد خان الی سابق  
 کیلان بوقوع پیوست که مخانیان این سال آنکه عیار خان ایور در حد و استرا با و فوت شد و پیش  
 محمد با ر نام جوانی صیحه اوجاز علی کوه کوه او غلو و سیاه پوشان استرا با و غایت گشتند بواسطه پسرزایک  
 خندرسکی دلیر ضیا الدین یوسف که از زمره سادات عظیم القدر استرا با و است بدو جوانی این دهان  
 ولایت گشتن مغرور و متناز بود روی را بادت بر کاه معالی آورد و در اصحنان سعادت بساطت سوز گشت  
 جماعت قهر گران میان فانی که بساطین خوارزم متعلقه در حد و استرا با و این آب ترک و کرکان قامت  
 و از آنکه چه نسبت بسیار قایل و عشایر میان فانی گشته اند عیار خان در میان آن جماعت بقتل و آتش گشته  
 و کاروانی گزیده بسیار قایل زری که در پانزده قهر و در جمعی این طایفه در زنده شده است مکان کنار  
 کرکان آمده و زراعت بسیار در آنجا کرده بعضی و فکات از جمله او باشد ایشان سینه زاری بواله ایست  
 بعد از فوت شاه بخت مکان که اختلال در او ان قریب است واقع شده از حکام قزلباش کسی قامت در استرا با  
 شواست نمود و در هر بلوکی کی از اعیان رسم سیاه پوشی بنیاد نهاد و بجهت دفع شره قهر گران همان مانی در  
 حال خود قلعه تربیت داده و یکجای و گمان بسیار بهر ساینده و ران بونک ندای آنو لای خیزی کوشش پیش کرد  
 میر ساینده عیار خان ندگور با انطایفه عاقلان آینه شتی کرده با اندک هدیه و کفای قناعت نموده و زیاد و نظام  
 معارضه در نمی آمد در زمان خسته همایون علی که از بکیه در فراسان لوامی اقتدار یافته ولایت خوارزم رسد  
 و درون که ولایت استرا با و متصل است بفرس و بکیه و اراکند و آمده بود حضرت علی مبارک خات خرم  
 و ایستاد و بلا خطه آنکه سادات ایفده ترکمان ندگور که با او بکیه هم کشین نموده بساطت آرا بکیه استرا با و  
 رای با بنیام عیار ندگور که بوسیله میرزا نیک براهه معنی بکارت میکرد و بصلت وقت تعلق آغاز نمود و کم  
 ایالت استرا با و با هم او فرستاده با او در ایلی میکردند او همان فرستاد گشته و او فرقه شهر میر گشته و  
 و خود در حد و کرکان قامت نموده با سیاه پوشان بهر از ندگانی میکرد و بوسیله اهل استرا با و از شر  
 سیار قایل میان فانی محفوظ بودند و در سال برین هیچ گذشت درین قامت که عیار خان فوت شده پیش

بر سر کار معالی قوسل مستحقان ملاحظه و احتیاطاتی بود بدستور و حکم ایالت استرآباد و سایر محلهای آن  
غرض در ریاضت و اورشده و انزلی و الحاق افشار و الحاق یکران و این آفتاب و نموده درین سال ایلیان از احوال و دولت  
عالم بر سر کار عالم پناه آمده بعضی در قزوین بعضی در اصفهان سعادت بساطت بر سر مایه در درگاه معالی و  
و همانان محبتی است و او که در سنوالت مانده کمتر و قوی یافته و از هر دو مایه سخت بر ایما پیشتر بنظر کیمیا اثر یافته  
از جمله ایلیان میزانیضا و الدین کا شنی ابوالمنصورانی است که از جانب پادشاه و ابا و جلال الدین محمد اکبر  
پادشاه و همراهی او که سلطان و ملوک هفت سال بود که با یکدیگر می بندد رفته بود بر سر رسالت آمده و در راه  
که نور سعادت بساطت بر سر مایه یافته و میزانیضا الدین که در لایمیر فیق الدین محمد قاضی کاشان است که در وقت  
بریت سال بود که بولایت بند رفته در سلک فلان مانان پادشاه و در ایام و بقران مردم و دولت  
و هر دو با اتفاق بود که سلطان و ملوک رسالت ایران مویکشته اند او را کبیر و کران کران از انجام بر سر کار  
اشتیاق آمدند و در حساب فرمان میدان سعادت قزوین را بر اصفهان کرده و با زار بار آید و بشده و ایلیان سخت  
و هر ایما و شتران که میگردید میدان سعادت بنظر همیون در آمدند و بعد از این هوای سیر اندمان از غناظر  
خیطه سرزده متوجه آفتاب شده و یکی دیگر از ایلیان اسد پیک که یک برلق تریزی است که قبیل قبل  
ازین بر سر رسالت نزه سلاطین عظام بندد کن فته بود درین سال مراجعت نموده و اسلام پیک نر با شنی  
که بر سر رسالت نر میر تقی بابا و کوهکاش حکم هرات دست داده شده بود او نیز آنچون ظاهر بود که الفت  
و آشنایی میر تقی بابای ارداش را و عبدالمدعان نیست چون مفتوح ابواب آشنایی شده بود حضرت عالی نر زینابر  
صلاح وقت با عبدالمدعان ابواب را سد مفتوح داشتند محمد تقی پیک ایستاد قاضی عمر بکر و ایما یکدیگر تعیین  
باتفاق فرستادگان میر تقی بابا و از نموده و همچنین ایلیان سلاطین عظام کهستان سید و مشمول اموات  
پیکران شاهان شده و یکراست موات ایلیان از جانب پیکار سکی و دار السلام بغداد رسولان محمدان رسیده بعد از  
عرض خود بیت بفرقت خان احمد و الکیلان ساینه کردند و استبداد اهل طبع و در گذشت ایما و حیرت خجسته ای  
میر و میزاده او را رنجباری بود و تا غایت مانده و شنی حسنات او در خلافت با یکسوم آمده بود او در وقت  
و آواز عدالت بر درگاه کفایت مشاغل آمده و بیگانه گذر آید و تقصیری المرام حضرت اعراف یافت و دیگری رسالت

آمدن ملک جلالت الدین بن ابد ملک محمود و الی سیستان است که از تسلط سپاه او زبک و سیستان مجال است  
 نیامد بود از روی اطلاع از اراوت مورد فی احوام ملازمت بنده اقبال شاهی سیستانه از راه کرمان و همدان رسید  
 دیگر کار سواران سیستان مغزوب شدند طایفه کجکوت عمود حکم قتل ایشان سبب آنکه حضرت علی قلی غازی نظر از  
 اعمال سینه سابقه ایشان که اولاد و غازیخان و زرمغان شاه دست مکانی زمین دولت رو کرد اند شده برده  
 رفتند و با محمد خان شرف الدین او علی حاکم خود مخالفت نموده ولایت عراق عرب بعد از ارباب سلیمان غازیخان  
 روم و او محمد و اجمعت مخالفت از ایشانی با ذویان جهانجانی سلطان خنجره میرزا با ایشان تو جهی شده  
 درین سال که فرادخان تیغها زده مران نامور شده بود و بعضی شرف رسانیده که چند نفر از طایفه کجکوت نام  
 کابمین باشد قلعه اول ایشان نگاه میدارند ازین معنی حکم قتل عام آن طایفه شده و مقتر فرمودند که کربس  
 از آن طایفه در هر جا باشد حاکم آنجا بقتل رساند و بر تمام کشتن تم مکتب کشید چون اکثر در همدان قتل و غنچه  
 آقا شده اند ششده حکم شرف درین باب با اسم مستطمان بکنی خواص دریافت و او بسیاری از این طایفه برده  
 عدم فرستادند مصطفی خان که سبب خان شرف الدین او علی دلی یک یوزباشی له ایلس یک سبب فرستاد  
 السیف ترسم فرموده یعنی از قورچیان کجکوت که مانده بودند بر دستور تو چینی شده درین مرحوم خان شاه و علی  
 آبادی که مستوفی المملکت بود و در آماجی که رایات جلالت با سلطنته اصنافی تشریف برده بودند در آنجا  
 مرا بفرستد برضوات الجبذات العذر از عالم برعت نمود و در علم سیاق است و الماسپین بود مستعد  
 اصناف این طایفه در تاریخ فوت او گفته اند **قطع** مستوفی پادشاه ایران از دهر کجای استان نشسته  
 زمین انده شیون غلاتی از غنچه بفتح آسمان رفت و اول میطلبید سال فرستاد و در بحر سخن نگه آن رفت  
 یک غنچه زلف سر زده کشتند تا درین حساب از زبان رفت و مراد از استیلا یک نقطه قاف است که تا شود دست  
 از خاک شده و سینه منور الف موافقی تاریخ آمده و منسوب او را ذوال شرف با قاضی را علی او منی او حجت فرمود  
**آقا در سال هجرت اولی آنجا قوی میل ترکی مطابق سنه هجرت الف که سال یازدهم جلوس شرف حسین**  
**اعلی شاه بی است** نوزدهم طریبا فرود زاین سال بمیون نالار در جمعه و یوم شهر شعبان المعظم اتفاق افتاد  
 و شهرهای کامکار گفتند که ما یعنی حضرت اعلی شاه بی غل آلمی است و در ارات طایفه قزوین نام داشتند

بود از غلبه باد و بیماریها تیره بخندان و زکار روی در هم کشیده چشم حساب لخته از قطره وقت فی حالی نبود بر دست  
 بود بر پیش فصل شت استقامت پذیرفته از کثرت بر قبا باران که از آسمان متواتر و متقطر بود چند روز میبارانم  
 جشن روز و زقیام شومو و بعد از آنکه وجود برده و سر آمدند باخته افریج با هر دریا صیغ بر الملک حضرت  
 آیدن مهار فرامیده فرمان و ای قالیباشه ما کی کشنده فرما بران حساب فرمان شهر با کینگیستان در ایوان صل  
 ستون و تختای مبارکه که بجای پشت نشان آراسته سلطین سلطین از او با اطراف آکنه ایلیان  
 که در پایه سر را علی بودند آن محفل ارم فرین در آمده صحبت پادشاه با آن اتفاق یافت و لطافت نام بسیار بسیار  
 بوس استعدایه یافته به نیت روز و زقیام قدم نمودند در حال این حال اولایل این سال فرزند قال انتری  
 تا بان کوکبی درخت ان از مشرق سعادت طالع و از مطلع اقبال لامیکرید یعنی بخشنده بیست و یک بخشش  
 شایسته جمه را از عطیته قانم فیلدیم فیله فرزند بی رحمت عطا فرموده آن مولود و سوسو نیز سلطان محمد  
 موسوم گشت و جهت تلین این خبر مرست از منبیا ان اطراف جوابت ممالک فرستاده شده چند روز لغز و با  
 شاد و یانه نوازشن در آورده و صیغ و کبیر و برنا و پیرت بر آنه این موهبت علمی و نیت قدم سعادت از دم  
 آن مولود و حجت و در و بعیش و سرور شوی داشته و قدرت علی همه روزه در میدان سعادت با و فرزند  
 بچوگان با زنجی ایزانی اوقات شریف صرف نموده چند روز مقدم طر جانده فراغت خوشی بودند و چون  
 از ان امور فراغت است و او را بر ای صایب کله در پین ناظم امور دین و دولت و با سلب طاکت است کردی  
 به مات ضروری برداشته و او اولایل این سال جماعت از کبیه پای تادیر از اقدال پران نهاد و از دست  
 بسعه و ممالک افت آورده آسب غارت بریغای ایشان از فراسان عراق رسیده جمعی از تهمولان جنود  
 او از کب مصلح و دامن آن راه بعضی غارت اموال بواقع و محال بر اکنده شده و بعضی دیگر در دهکاهی  
 پیشین فای کجانی که بعد از مغزول از ایالت همدان حاکم بطام شده بود و میز را علی یک عیلمی مستحق شایع  
 که در ان وقت در بطام بود در رشتنه فرود ایاز دست او بعد از اطلاع و وصول کفر کار از کبیه متبینه  
 بجهت است گرفته با مدهودی بقصد ملاحظه آنکه در سوار شده اسب جلاوت چشمان از ان جنود از کبیه  
 یکسکه پران کرده جلور بر بر لرزش ان کشند و سلب جمعیت ایشان از هم پاشیده رفته در میان سعادت کبیه

حسن علی خان نیز محبوب بعد از محمد زید بسیار شرفت مامت چشیده راه عدم میبوده و فوجی که از آن بلطغه نام کرده  
 از تشریف فرسان راه بیابان که هر زمین اعمال امان پیش گرفته سر از انکار از دم بر آورده اند و اثر تاخت ایشان  
 تا آن حد که کاشان که یک طرف آن میاید پیوسته است رسیده و از فقه نعمان بطریق حسن علی خان میاید و در فقه  
 از آن بلطغه گرفته بعزم دستبرد با معروه کجی اکثر آنجا یک ستمانی بودند بتعاقب ایشان نشسته و از یکدیگر با بدخلطه  
 همان کرده بین الجا پنهان محاربه عصبانیت اتفاق افتاد و از خود کار می نمانده ستمانیان منزه و بد جانان گشته تا  
 شاه علی خان میر پیش کزک در انکار خوار ازین حال گاه گشته با جمعی از غازیان پیشتر که بتعاقب آنها گشته آمد و در وقت  
 بجنوده از یک سید بجنوده پیوسته و چند نفر از بهادران از یکدیگر از پای در آورده و در آن کجا بود آن  
 بهامت از یکدیگر تاب مقامه متینا و در سکنه و پریشان حال است از اموال برده است راه را فرمودند شاه  
 علی خان است و او غنایم ایشان نموده مظهر و منصور بارت گشته برای قتل آن گرفتار از بهادر گاه عالم پناه رساند  
 و بعد از آنکه او فتنه کو را از یکدیگر پای در آورده گشته دست را از هیچ طرف نتوانستند کرد اما بحسب ستمانیان  
 جنوده از یکدیگر و ملو و رعایان بلطغان علی خان کرای که در آن سرحد نشو و نشانی بود جمعی از جنوده مظهر در  
 تزلزلش را بطرف بسطام فرستاده و احتیاط اقتضای آن نموده که از ندره و خراسان خبردار بود بدین علی خان  
 پروانه ایالت بسطام به پیرام علی سلطان برادر حسن علی خان بکلی شفقت شده امرت ایلی که گریه بر پیش طغیانی  
 ولدیز را علی غلیقه که میرزاده قدیم آن طایفه است توفیق یافت حسین خان شامو حاکم قوم و لیجان میرزا فواد و پیش  
 خان شامو حسین خان مصاحب قاجار حاکم ری با قشون آراسه بسطام فرستاده مقرر شد که آنجا حصار غلایه  
 در محسن بسطام اقامت نموده اگر اجتماع از یکدیگر دست دراز می افتد شود بعد از اتمام نماید و از اطراف جو آید  
 خود و سرحد خراسان خبردار باشند بعد از آنکه محصولات برقی شده و خزانه بقلها گشته و شود و قاطرا تفریح  
 فارسی کرد و حسین خان قاجار با انکار و معاودت نموده حسین خان حاکم قوم بجنوده است ملبوسه بایز که گریه فتنه قلایه حصار  
 از طرف بلطغان پروان آورده در ویش علی غلیقه را بر سر حکومت اولایت بگنجه سازد و امر اعلی فرستاده  
 عملی در آن قاطرانان حرا با فراغت یافت حسین خان قاجار بگشته حسین خان شامو بحسب فرمان قضا جرایم تیره  
 قلایه پای حصار گشته بیزوی دولت قاهره قلعه مذکور را گرفته بدو ویش علی غلیقه سپرد و بعضی ارام بیاید سر راه علی

نموده مشهور از ازش پادشاهان کرده بد علی خان کرمانی درین اضطرار دست از قلعه باز داشته در احمد و میرزا  
 سامان میگردد اکثر آنکه در این درین سفیدان کرمانی شاهی سیونی اختیار نموده از وجه شاد و بخت در پیش علی  
 یقده که بکنند و او از مخالفت این دولت پشیمان شده چاره جوی بود اما چون شاد اعلان از دست او بود  
 و او بار بار روی در روی در عاقبت حوام کنی و استیلا او گشته بمکانات آن گرفتار گشت هر چند از او ان بگویند  
 شاهی الی یومنا و تا قیوم تا آمدت نامتسا ای آلمی <sup>علی</sup> ترین منیت مال گشته ابواب فتوحات بر چیزه امانی و آمل اولیا  
 دولت ابدی الا اتصال مفتوح گردیده و تا دین سال مبارک کنیزا و از نین سال سابقه نیم الطاف الهی در  
 اتر از آمد و چند شرح عظیم بودی او و کل ولایت بلرستان قلع سپهر قلع مازندران رستمدار و کل  
 لرستان بکلیت تیز و تفرقت اولیا دولت قاهره در آمده ارباب عصبیان لطیفان خصوصاً علی خان کرمانی  
 بکجور و لاریجان شاد بود و بجان حاکم لرستان گرفتار شدند چنانچه در ذیل بیان این سال قوم قلم و قالی  
 میگردد و انشا الله تعالی **که رستمدار ولایت رستمدار و بدست آمدن قلع و ملک آن ولایت بخت**  
**حضرت پیر و کجور** ولایت رستمدار در میان مازندران کیلان واقع است مشتمل بر دشت بیجاں بلوچش  
 از حدود آن مازندران تا بکنج بن کیلان عرضش از کوه مازندران تا کوه دیاجی فرزند محمد قلعی عباسی که ولایت  
 رستمدار مسافتات در تصرف اجداد کما که مورث بن پیون بن کستم ماضی بود که نسبا ماسب بن فرزند  
 عم نو شیر و ان بن کعبا و میرسانند و متصاریفشان خرابی بعضی محال خصوصاً مشهور و مان که در زمان سابقه  
 حاکم نشین و دار الملک رستمدار بوده راه یافته بعضی دیگر از ولایت مذکور بجزه تصرف سلاطین ایران بوده  
 خراج شده و آنچه در تصرف رستمدار ایران مازندران بجان فرزند کجور بود که میان اولاد ملک انعام یافته چنانچه  
 سبقتی که یافت و در عهد شاه جنت مکان سبطه از ایشان بکلمت و ایرانی قیام داشته ملک همین الی لرستان  
 که از عهد قدیم قالی کجور بوده و ملک عزیز الی فرود ملک سلطان محمد و الی کجور بود و در زمان عباسی همین کلمت  
 سلطان محمد و ملک عزیز فوت شدند و پس از ایشان که بر ملک جهانگیر نام داشته هر که متصرف ملک کجور  
 بودند و در وقتی که ملک همین در ملاق لاری بود هر دو پادشاه میرزا علاء و در وزارت پادشاه بوشهر  
 نمودند و الی فرزند در پیش ثابت دوست بود و الی کجور در پیشش کرده حسب الاستدحالی در ساه و قلع

او متفرک شده بود و اینجا با جمل طبعی که گذشت در مکان جایگزین عالم کور در سلک متفرکان جمعیان غلام منگاشته  
 محسود ایشال از قران متصرف ملک موردش بود مال عال و بعد از احوال اولاد ملک بهمین مرقوم قلم سوانج حکم  
 میکرد و ایشال الله تعالی **الفقه** چون ملک بهمین نوعی که در قوقی تحریر پوست بخرا می اعمال صواب رسیدار شده  
 اولاد او ملک کینه که در رسن بحده ساکی بوده برادران اهل بیت او در قلع و شمن کور بودند و او قران بنامین  
 خود را اینجا نقل نموده اعتقادش این بود که تا آن قلع در دست اولاد او باشد آسین او نخواهد رسید اما  
 ملک کینه و بعد از او تقدیر از غضب پادشاهی آید بشده قدرت آن نیافت که دم از خفاقت قلع در می نماند  
 ملازمان اتباع ملک بهمین تیرا تقدیر از اعمالش است او آرزو بود که دم او را مویجا سایش خود  
 داشته و در مقام حفظ و حرمت قلع و حیيات فرزندان و در نیامدند **الفقه** ملک کینه و چاره کار مظهر  
 آمدن مایه بر اعلی استه با چند کس از ریش نشینان بعد نگاه جهان پناه آمده سعادت بساط طوس در یافت  
 و متقبل شد که قلع جوهر انسلیک ششکمان دیوان اعلی نماید محمد یک پیکدی که از خطا طایفه ش بود متفرکان  
 بساط خرت بود بقیطه اموال ملک بهمین بدست آوردن قلع و فرزندان او ما مورک دیده و راز انصوب  
 شده و بیرونی دولت قاهره قلع لایجان و قلع و شمن کور که در حصانت و حکمی شده آفاق است بترفت  
 در آورده اموال ملک بهمین راز بقوه و نفایس اموال و تفکات اسحه و یراق و اسباب یالت و بزرگی  
 بقیطه ضبط در آورده با اولاد و اتباع و فرزندان به اراست سلطه قرین آورد و چون بنده گاه حضرت اعلی  
 با ملک سلطه حسن صده فرموده بودند که هرگاه بعنایت الله تعالی حسن توفیقه ملک بهمین بدست در آمده است  
 بر قلع و فرزندان او یا بنده تمامت ایشان را بدست او بدهد و اراده از بی بر معنی متعلق گشته بود که خضر  
 حکمات اعمال صواب ملک بهمین با و فرزندان او نماید کرد و غضب پادشاهی که آموزی از غضب آبی است  
 گرفتار آمده ایشان را ذوق و آنا تا بدست ملک سلطه کن و او ند و او رجب تقدیر ششم صحتی کرد آنچه که الخ  
 لوسان بگن سلطه کن شفقت شده لایجان تیول عالم قزلباش متفرک شده دولت آن سلسله پیر شد  
 در که تیره ولایت کجور که قناری ملک جایگزین قبل ازین تحریر پوست که ملک جایگزین در ملازمت اثرت  
 معزز و محترم بود و حضرت اعلی او را دیوان سده لوح ایند کمال شفقت بود داشته جهات و جزون و غیره کرده

نسخ  
 سنجر  
 عقیل

و باطل و باطلت و کمال است و اعتباری که داشت روی زمین آستان صدر و نشان شاهی گفته از پایه بر سر این قرار  
نموده که چو رفت و قلاع خود را استحکام داده ساکس طریق بسیار شده و چون خاطر خیر میبویان از فتح و تفسیر قلاع لاریجان  
و بدست در آمدن و لاد و کاب بهمن فراخت نیت متوجه تخریب قلاع کجور و بدست آوردن آن و نماند بدست بی نهایت  
کمان چنانکه گشته قورچیان عظام را بر سر کردی اندر قلی یک قورچی با شاهی بدست یافتند و مور فرمودند و ایشان از تروین  
متوجه انقباض شده کمان چنانکه قلع کجور که قلعه مارا کوه است شمارا و از تخریب شده قورچیان عظام قلع را چنانچه  
نموده در لاریجان قلع کیری تمام می نمودند و قورچیان خاصه شریفه در پای قلعه قوب بزرگ بخت باطله نصب نموده  
روزه پس از این بین بخت بد از قورچی و نیت و نماند در چهار ماه مدت محاصره افتاد و یافته درین نشان او قلعه غریبه و نیت  
رستمداریان در مقام صدور آمدند و بعضی از حاضران نیت و نیت شامت صدر با شاهی را بچ کردید و تین با شاهی  
آنکه جمعی از ملکان عظام قلعه از قلاع آنجا با یکدیگر میروا قلعه نمودند و بچال آنکه قورچی با شاهی اگر سردار کت است بنده  
از پای در آردند و محصوران قلعه مارا کوه را از زمین محاصره خواصی هند انبار اطاعت شاهی سیوی کردند و  
پنجاه نفر مردم معین از قلعه خود پرودان در روز قورچی با شاهی آمدند و در تفسیر قلعه مارا کوه قلعه کت بود و قورچی  
با شاهی حقیقت آمدن ایشان را با پایله بر رای عرض نمودند و قلاع حاضره بدیشان غایت شده و مشمول از شامت  
شایسته شده اما حضرت علی با الهام ملهم غیبی شورش فرمودند که از کوه و کید رستمداریان بین نموده اقباط نمودند  
از دست نماندند و آنحضرت بلسن بیاسن و توجو ای گشته چندگاه در رودی قزلباش فرود آمدند و بقیه مسلمانان  
و اهدار و زدی که کاه قورچی با شاهی در آمده در فیصل مهم قلعه تیرت میکردند و انتظار فرصت میکشیدند و قورچی  
با شاهی با وجود عقل و دانش فریب ایشان نوزد و بقول و فعل ایشان آنها نموده بود و روزی قورچی با شاهی کت  
بود آنحضرت بهمانه آنکه در باب قلعه حکایت فرمودی از نه با سلمه و راق بر سر تمام آمده بود و نه شخصی از باب است  
بهانست او را ازین حال گاه ساخته قبل از پرودان آمدن کس طلب یوزباشیان فرستاده بگرفتند آنحضرت  
اشاره نمود و بطرفه یعنی حکمی بقصد سلاسل و اغلاق را آمدند بعد از تحقیق حال کلمی بچال تا کجی با خود امیر شده  
بودند معترف شدند تا زبانه عظام تیغ تیز را بران قوم خدا حکم ساخته و قلع او را و ایشان را از او مستحق نمودند  
گشت بعد از قتل آنکوه و بدست در آمدن قلع ایشان کمان چنانکه از قلعه داری گشته آمد برادران خود را در

که است



گذشته خود شش روز قلعه مارا که در بیرون آمد به قلعه دیگر رفت در آن قلعه نیز اقامت نمود بر پشته و بجای آورد  
 هر روز در مکانی در هر شب در مقامی بسر میبرد بعد از چند روز قریحان عظام الحاصل یافته که مکاتبها یکدیگر قلعه نیست  
 چون میان یوار قلعه چوب بسیار کشیده بودند و چوبتخت و کل برچی از بروج قلعه را ریخته چو میانها نشانده بود  
 دو سه نفر از قریحان بر جوف لیل پوشیده و در میانهای یوار بروج قلعه رفته نقطه آتش همراهِ برده بر آن چو  
 آتش از وقتند و چند بروج سوخته محصوران سپید و اردز نامه آتش با خطر آب آمده و از مصداق و قلعه در آن  
 عاجز گشته فریاد الا مان با آورده چاره بجز انقیاد نیافته و اباب قلعه بر روی او ایستاد و آتش ظاهر که گشته و قوی  
 عظام بلعه آمده برادران مکاتبها یکدیگر کاس و سوس که در قلعه بود دست آوردند برادر دیگرش مکاتب شریف کرد  
 بر سین بود این بر سینان فرزند جبار که در آن وقت عالم تکلیف بود بدست آوردند نزد قوری باشی آورد و معظم سپاه  
 کجور بجز او نرسیده سایر ائمه اسکان در عایا ششم گشته بعد از پنج قلعه مذکور غازیان عظام کرده که در پیش  
 پراکنده شده و بعضی بخشس مکاتبها یکدیگر شکر گشته از قضا الی جمعی از اهل انصافی ملازمانی لی سلطان بکار آنگونه  
 که سب الحکم شرف با داده و مکاتب قوری باشی می آمده اند در راه بکاتبها یکدیگر چار شده که با چند نفری از خصمان  
 در پشته تغییر مکان سیکرده چون صوفیان مذکور را دیده اند مکاتبها یکدیگر تقاضو در ایام بار و در آن وقت شغل ساخته خود  
 فرار نموده و صوفیان آنجا رفت را مغلوب گردانیده تیرگی ایشان مکاتب ساخته در قنای خود را آگاه کرد آنجا رفت  
 دست از قنای باز نه استند میرزوی دولت قاهره در سنگناهی آورده از اسبان پیاده شده و در او پیوسته مکاتب  
 در قنای باقی کریمای کشنده و صوفیان شب بکام از اردو قوری باشی گذرانیده خود بر کاه و معابر نه و قوری  
 باشی تحقیقت این پنج حصین پیمان سر بر ایوان خود داشت نموده و قنای که ایات نصرت ایات از راستان خود نموده  
 و شایه و ریحان جاسی بدست آورده بودند این بنصرت از ترغیب صبح میمون کرده نصرت اعلی وارنم محمد و سپاه  
 حضرت منبج الالباب بتقدیم رسانید چون از ابر بر سینان در مردم او در دستخورد لایق نمک و خدمتات بطور آید بود  
 اول سال الکا کور بجا زده بشاد رایه شفقت شده بعد از پنج فراسان این بر سینان عالم خشن شد که بقوی باشی  
 رحمت شده اگر چه قوری باشی برادران مکاتبها یکدیگر سایر کز قنای از مصحوب خود کرده اند و دانه در کاه و معی که در  
 در سوخ بلایع حب لغزان قنای بر این نقش بود ممکن که در اوقات این تیغ تیر پشته عالم پیاده از قنای

حیات تیره گشت؛ دولت هر طبقه ملوک رستمدار با تقضا قضا سیری گشت و کمال اقلیت تبرف امر اعظام قراب  
 قرار گرفت و ذکر ایضاً فرمودن حضرت اعلی بر پیشاپیش پور دیحان حاکم لرستان بدست آوردن او و تعین  
 ایالت اقلیت کبیرین **شاهان سپهسالار** و محققیدر از حوادث روزگار یعنی کنگد بلیع کنار در محله سحر ستر  
 نگاشته بود که در هنگامی که جناب فرزند خان جناب آصف صفات افتخار و المودت عاتق یک حساب الفرائض برآید  
 جهان از راه فرم آید لرستان مشرف خویستان بود و دشمنان پور دیحان عباسی با ایشان در تملک حقه از اعمال  
 در مقام افتخار در آمده و تعذرات و تعقلات کرده بواسطت ایشان سند عاچی خود تعقیبات خود نمود و ایشان  
 بصحت وقت و استعمال غنایت شاهی کرده اینده حمده استغفر بلیع لرستان فید و او دند بجات و جبارانی  
 که از نو در کشتن خود را سلطان پات و دیگر اعمال که از اول ظهور آمده بود تا بدین قیسه او در سینه نو بجا می گزشت  
 غیرت شاهان درها با این عاقبت و مسامحه میداد و بجهت صلح اندیشی ساخته و پرواضحه افتخار و المودت و درها  
 رد نمودند و چندگاه در کار و اتفاق منتهی شدند اما از احوال او اطلاع بدستام و در لغوی اهل بی میرسد و چنانچه شود  
 و ایالت جناب است رعایت و طرف کرده و با جانت رومیه و حکام بعد از ترک مراسده آمده و ترک کتله و قتل  
 را در نزد نیکو و درین سال سید بدر ولد سید مبارک از درگاه علی حضرت متوجه لرستان شد از نو و در لرستان  
 بدست مردم شاپور دیحان در آمد حضرت اعلی ابوالقاسم یکبار او علی راجعت آوردن او فرستاده شاپور  
 چند روز او را نگاه داشته خستون آغاز نهاد و چو می نگردد در برابر سخنان خستون ایکنز بر زبان آورده و آلا فرقه  
 بمالعت ریش سفیدان خود رساند و علاجی نیافت و با کراه و اجتناب تسلیم نمود چون ابوالقاسم کتله شد  
 رسید اطوار منزه و بد بطبی او را عرض کرد این مقدم علاوه انحراف اعمال سابق گشته یعنی بر فالج شرف  
 بسیار گران آمده پسندیده خاطر او زبود و نیز نظر افعال سابق خود کرده همیشه متوجه و ترسان از ایضار  
 حضرت اعلی خوفاک بود بجهت بجزم آید و در وجود وسیله خود در نزدیکه نمی آمد و درین سال بجهت اشتداد و کراه  
 بجهت ریش سفیدان قبایل محرم آباد آید همیشه اطوار سینه و که حضرت شاپور بر سر منجم آورد و در هیچ  
 بغیراعت نمی نمود و منبسان تعین کرده و که هرگاه موکب میمان از توین آن طرف و حرکت آید منزل منزل و بجز سانه  
 درین زمان که بجزم آباد و نیمه اقامت لقب نموده بود اراده ایضار نمودن سر او از خاطر سینه بود و با

و مقربان شوره نمونان اما سائر اشکریان طالعی از کمونان نظر اشرفند آتش شده و آنحضرت بعتل و در این  
سیدالشیخه که شاه بود و یگان کرد آگاه باری بهوش است از محققان خود غافل نیست بخت آستانه  
المطهر فتن اصغیان فرمودند و بدو انصوب در حرکت آمدند تا بلده ساره رفته از ساره با و با و تشریف  
برند و از او عطفه عنان بجای رستان فرموده اینکار کردند تا قصبه برود که قریب است فرسخت  
در شبان روزی ملی کرده لطف چون فلک الافلاک از حرکت نیاموده و اسپهای اکثر از زمان کباب تیس سون  
از کار مانده در جالی برود و زیاد از پانصد کس در سوک مقدس هالیون مانده بود و در اینجا بخت سید  
جمعی از جنود مطهر و و اندک توقف نموده باز سرشته تا صبحی است فرسخت که پیوسته چاشنی بنگار قصبه  
فرم آید و رسیدند در آن صین نیاده از چهل نجاه لغز از قریحان و مقربان غلمان همراه بودند از اصل کلبه  
قصبه متوجه منازل او که در بیت قلعه است گردیدند که در دروغان او محیط است به توفیق رب العزیز او را  
آوردند اما از زمینان هر دو زجر می آمد و می رسید و هر دو به ریانت جان بجای اصغیان میگفتند مع نداد  
افتاد و میگفتند که تا بلده ساره و جملت که عطفه عنان بلستان نمایند و فرمود و ایضا طریقی سید  
و در کنار رودخانه برست راه صدمه نیمه لری گهای رلات مشهور است زده در اینجا بود و چنانچه او در  
از نمود و ما از غامی بیرون آورده با زین و کلام در پهلوی خود بسته بود و با آنکه قاصدی یک روز سوه رسید  
و گفته که تا آوه همراه سوک هالیون بودم که متوجه اصغیان گشته در نیمه شبی بطریق خاطر می جمع کرده بود اما در  
که حضرت اعلی چاشنی بجزم آید رسیدند صبحی شخصی آمده گفته که از طرف برود سواران یکدم که باینجاری  
آمدند شرایلیه از خوف بیم الوار که مباد اجبت تا ف جلی با او عذر و یونانی نماید فرمود و ایضا طریقی آ  
بلی الخلاج خیل و سپاه فی التور مستقر سواری شده فرزندان عورات را سوار کرده و خود و جوهر و مرغ و  
خود را بار کرده و چنانچه لغز از دستشان مقهور و انبجای صدمه نموده و خود لطف در لاندان ایستاده بود  
چند نفر از غلمان تا فاضل شریفه که از عقب می آمدند و در کنار باغات راه کرده بطرف رودخانه که محل است  
شاه بود و یگان بود و افتادند شاه بود و یگان چون از دور سواران بچانه دیده راه فرار پیش گرفتند  
غلمان و رسیدند تا نیمه فرسخ تعاقب او کرده اند چون از عقب گویند رسیده و علاج با کشته اند و حضرت

چون بنامش را رسیده شد شخصی که او در خیمه می بود تا در میان باغات پرورن رسید آن او بفرستاد راه قطع نمود  
 بود و لوط وقت فرمود هر چه می از عقب می رسند ویر ترمی شدند و اسبان ما زمان کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب  
 که قدرت پیشتر برهنه نداشت چون آن کباب او بقیس می آید و در اوقات مقتضای عقل در اندیش بود و از غم  
 آید در حال اقامت انداخته وقت فرموده که اگر قبایل او را که در اینجا اقامت داشتند بلازمته اشرف شرفی شدند  
 حضرت اعلیٰ صیقل منصف و یکسوی می بردار و اگر کمال شاه بود میجان بود و بجای اقامت ایوان او پس مویز  
 و چون کمال او کس از مخالفان دولت ارباب خصیان طعنان که علیخان که ایوان ملک جهان گیر و ایوان کباب کباب کباب  
 و در آنجا آن مخالفان که گرفتار شده بود حضرت اعلیٰ بقضای کلام حرم لانتی شوی لاله و نقد ملت بست  
 بگرفتاری شاه بود میجان مصروف داشته با و تا قیال لطف اعلیٰ به معنای قیال قبول بدین رعیت بطف صدره تو  
 فرمودند در اینجا شخصی شد که شاه بود میجان در صدره و آنجا در وقت نمود خود را از دستان پروردگار  
 بیگان حضرت اعلیٰ در صدره وقت فرموده غلامان حاضران بفرستاد ایبر که ای کعبه بود میجان تو در لقا و بی  
 و یکم از غلامان کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب  
 بیطرفی که منظره رفیق او بود و رفتند شاه بود میجان بشا بر خیمه از اقامت خود که از جانب و میان سخن قلعه چنگ  
 توان لغه او بود و پناه برده با غما و آنکه گرفتار میشد پای بر زمین سوزد و میهن خود اندر نهادن و در آن قلعه وقت نمود  
 بود چون او بار و روی آورده قایمان قبایل و طلبکاری میوه تند از جنود ظفر رود و اندر میجان غلامان را  
 از قضای مانی صبری رحمت آن قلعه عبور افتاده و از شخصی که کویاری میسوزد و خبر گرفتند شخصی که شاه بود میجان  
 با کوچ و فرزند این قلعه آمده همان لفظ از کرده پای قلعه تا خنده و جمعی از شیخان کباب کباب کباب کباب کباب  
 و پای قلعه پادشاه از روی خنجر بیرون و از دستاقت مردم قلعه که همی بنشیند بر روی و باره آید  
 ششوال شد و از جانبین سفیر تیره گفت آمد شاه از نهاد غلامان که برده از قلعه رسیده بود و از پیران  
 خواست پادشاهی خطب مدراء که قدرت با کشیدن داشتند آتش بر قلعه زده سپهر را بر سر کشیده انتظار  
 فرجه می کشیدند که خود را بقلعه اندر چون شعله آتش با کشیده بود و در میان قدرت پیش آمد آن افزون  
 نیاقتد تا در قلعه نیم سوزشده فرجه بهر مد سپهر با در سوز و در حقیقت لادری در برابر میان آتش قلعه و

داخل

داخل حصار شدند و اهل قلعه بعضی بار و بعضی خاک را بر سر دیوارها ریختند و چون شمشیرها بر سر دیوارها افتادند  
 چو بر آمدن بعضی در دست و استقامت هر چند فرستادند که بجای نمانند و آتش کز قلعه از در و فرخند متدی می  
 اخراج می نمودند و آتش را از دست انداخته نیز و گمان بر داشتند هیچ عقوبتی از او نماند و چون تراول آمدند  
 زه کمان کینست و استقامت که رسته دولت من کینست بخت از من و تیا فته او بار غایت اقبال حارب کمازاید  
 انداخته دست از حارب بر باز داشتند و فریاد زدند که از طرفین دست از کمان ازین **شعبه** با قضا بر نیستوان آمد  
 با قهر در دست توان هر بخت بود که فرستادند و از الله و پروردگمان التماس نمودم که حکم کند که بعضی از ایلیای من  
 اهل این قلعه نشوند بلکه غلامان متعاقب یکدیگر از آتش سنده و ارجیوه موده بقلعه و آمدند چون اولوار  
 دست از کمان کشیدند بودند غلامان نیز خیزدند و الله و پروردگمان متعاقب کمان کشیدند و بیست و هفت بود  
 پروردگمان آردند و غلامان اولوار از مردم و حارب آید و در جمعی از کمانها دست از حارب بر نیستوان نمودند  
 شت برنج مذکور که میسر بود و در حال این قلعه بود چون از میان کمانها تمسک یافتند و راهها را بار و آردند  
 که حارب با بجا لیدر از آن چون رود و رسید از همه گذشته و معددی که باشت بود و کمان این قلعه آمده بودند  
 بعضی از کمانها کشیدند و بعضی دیگر گرفتار و برتری را گذشته شد و الله و پروردگمان او را با فرزندانی گرفتار  
 و متعلقان مصحوب خویش کرد اینده باره آورد و در کمانها صد مرتبه نیز کرده ان و نهاد و مرتبه نیز از الله عزوجل  
 بدست گرفته بود و آنجا از هیومن آورد زبان ان میمان اقبال به اقبال مترجم کردید که **میت** سری کز لطف  
 تو چه بر جای میباید و از بنده پیشانی بیست و هفت بود و کمان این قلعه را با فرزندانی گرفتار کرد  
 تعلق و انتقام کی که در چنین وقتها بجا آید میگرد اقبال قریب است که مضرقی با و ز سدا و کمال نجات و جمع کثیر  
 که در همه وقتها حضور ما در هنگام بخت بر کشتی و حضور ما پس از شاه و شایسته ان در موم است مسلک کرده و از  
 احوالش اتفاق و شقائق نمایان بود در میزان خرد عدلش روج و سپند نیز آمده و بجهت لغز او بنو اهلان در  
 همه انجا میسازید قریب است تا جلوه جمعی از کمانها که مقصود که بر سر کردی او بطلب شما بود و کمان قتل بود  
 و در ایلیای رفته در اجداد دست و رازی چند بر نمایان تا ج کمانها موده و واسط انعام بسیار غارت نموده است  
 چون باره آمدند این معنی طبع اشرف بود که مال نمایان تا ج کمانها موده و غارت نموده و مصحوب کی از قتل

عظام نزد حکام بغداد فرستادند که ایضا جان از او بندد و از عهد کوچک در بجزم آباد آمدند و حسین خان را در بغداد  
 سلویری را زینت فرموده حکومت لرستان را بر او سپردند و بعد از آن که قریب سیصد نفر از او بود که بطهارت سابق  
 اساعلمه داشت شصت نفر بود و حسین خان مذکور تعویض یافت چون جماعت عامه در این اجاعت سلویری نمودند و زینت  
 و بهر او ابی شهبود بخان اولاد و شجاع الدین این اجاعت سلویری کرده و حکومت حسین خان را کار و بود و آن طایفه  
 مورد غضب شاه بکشتند آن را بطبقه باطنی دیگر از اوار که مطلقه فساد ایشان بود و فرمود آباد و بیاضا شایسته  
 و چنانکه نامی از اولاد و شجاع الدین که در میان اجاعت سابقه کجول کرده و در پیشش بهر بخان را بقاعده الموت فرستاد  
 آنرا زندان فرمودند آن فتنه از حال ایشان خبری نشد آنرا که خبر شد خبری از نیامد و حکومت حسین خان را  
 سپردند و سایر اولاد را بجز زینت حسین خان را مقرر شد و ریاست جلال مظفره منصوره بقیه سلطنت عاود شد  
 و حسین خان همین تربیت شاهانه و حکومت او از ایت استقلال یافتند و نیز در زمانه قدرت و مغربش شایسته یافتند  
 تا حال که این لشکر عالم آرا سنه هجری پنجاه و نهمین الف رسید و در کمال شوکت اقتدار بجاگذاشت و اریایی  
 مشغول است و در هیچ زمان اولاد و شجاع الدین از عرش آن اقتدار نبوده **و ذکر کفر فزاری علی خان کرایلی**  
**و مخفی بنام و کتب آن** قدمت سابقا نجات شه کلان بیان کرده که علی خان کرایلی از طریق خلاص نبد که او یکی از  
 کشته سالک طریق عسایر طایفه ایشان شد و حضرت عالی از آنکجا او با جرم و بعضی مجال را بچوکل خان کرایلی او و قتل  
 پانچصدار و دو غنچه و بعضی مجال دیگر را بدرویش علی خلیفه تعویض فرمودند و حسین خان تمام موجب ادرار شریفه  
 پانچصدار را که نام علی خان بود گرفته درویش علی خلیفه را در آنجا شتمن ساخت اگر خطا درویش شریفه آن کرایلی  
 از دور کرده اند و رضای خاطر مبارک آن شرف بیست و بخت درویش علی و توکل کریمشده علی خان  
 قرین یاس و حرمان در آن حدود و پسر و سامان کیشیت چون کیمت به بیان او از بکیه فتنه بود و از عهد الامین خان  
 منتهی به کیمت فراموشد و بخت شرف آمده بود و اعتمادی بر او بکیه نداشت بد آنجا شواست رفت کسی که  
 منصوره خان یک کرایلی که با او نسبت قوی داشت و از جمله شایسته سیوان بود و با یکدیگر غدا میسر و نیزه  
 فرستاده التماس ملاقات نمود منصوره خان یک ضاوه او و مشا را لید باید نظر از ملازم و خدمتکار نجاش  
 او آمد و خواست که بجهان فتنه ویرا و را شرفیست فتنه بعبادت یکدیگر بود و از ولایت فتنه و فایده و قیام نمایند

منصوره خان

مستور دان کس چنان همیشه از غنچه و ف و محبت بود و سخنان اتفاق آلوده را بسبب رضا نشود و ملاحظه وقت  
 کار خود و این وعده است که ای کرده از بیم سیاست و غضب پادشاه او را از دست تو داشتند او که غنچه معتقد  
 جو بس ساخته حقیقت باید میرزا علی آوردش را بدین بیان که ای رفیق جان که در دست او داشته کرده در وقتی که  
 رایات نرفت ایات از سفر مقرون بفتح و نظر گریستان معاودت نموده و برود رسید و بود آورد و بر حفظ  
 مبارک الشرف رسانید چون پادشاه غضب شما باز در باره او استخوان است نه فی الواقع نه شفته تمامی پادشاه است  
 که بران غمت که بدترین مایه است اقدام نموده و مستوجب انواع سیاست شده بود و شعله غضب تبارک بر دل غمت  
 آید چنانچه دیده و بعد از آن ضایع از شاه به الطاف پادشاهی شده بود و چشم جهان پیش از حد تو بر او آورده و غنچه  
 عاری ماعامل ساخته و قتل بعضی از اعضا و جراح او کرده و عجزه للتا طریق بدان بیایان نشان در آن میان آید  
 و او که کج بود از پنجه و غضب پادشاهی بعدی ز غمت سپاسی بود در آن نشانی که بقصد تو است غمت نجات  
 او بر او از **شکر** که فریفتی کردید بشنود و بسختی که جان از کمال بود و در دستش مان از میان بجا و غرت غنچه  
 که دیده و غرت چنان کشیده و نظر بر احوال عاقبت احوال آید از قدر و قدر عاقبت شما غنچه در ایام عمر بجز فعل  
 دنیا و آخرت نشاید آنچه گوش سخن شنود که دیده اعتبار کرده که **فرنج و شیر قلعه اولاد** باز در آن که **قلعه**  
**عصر جهان است** و دیگری از سواخ اقبال که درین سال خسته مال بطلور آمد فرنج قلعه اولاد است از قلع شنود را  
 پیوسته انتقال تفصیل این اجمال آنکه در سال گذشته که در باغ خان باز در آن غنچه بود اکثر همان از در آن را بکلیه  
 و تصرف و بر او از پادشاه سلطان برادر خود را در باز در آن که داشته بود و قلعه اولاد که از آن قدیم پادشاهان است  
 و حکمران قلع طبرستان است در تصرف او بود و او که بجز طاعت در نمی آرد و بعضی از باز در میان آن بود  
 بجز حکم او نبود و در وقت آن آویخت که پادشاهی حکومت در آن آید آن را بگیرد غنچه و از آن بر بنیاد شنبه او نیست  
 یا غنچه و طاعت شایسته تقییم غیر رسانیدند و از سلطان مصلحت وقت با او نبود و او را بخت در این بکلیه  
 بعضی از باب عرض او را بجا گفت برادر و موافقت عیان از در آن منتم میباشند اگر چه پادشاه را بدین کن  
 از غنچه و آن است و اعمال آن فاعلش موافق قانون عقل نموده اما این معنی که فرستند چون کامل تواند بود از آن شود  
 با بلوچان رایات جلال از سفر گریستان عود نموده و بر سلطنت تره آل نمود فرموده و آن را در غمت رفیق از در آن آید

که الوند بود و قلعه اولاد را تصرف و راه ساحت فولایت را از فخر لغرض ارباب بلخیان عسبان یک  
 سازد و فرادغان کینه بر اقبال الایرشاهی که در روز انقضای شد سخت بر او خوراکه تمت یا بختی با او  
 میکردند که بقیه پادشاه علی فرستاد چون بر زمین شرف ظاهر بود که ایتمنی نسبت به او تمت انقضای است اگر بخت  
 بعضی امور علفان میز کرده باشد از سناست به بعضی نشاء جمل جز این است و در مطلق العنان ساخته و فرادغان  
 در کمال شوکت و اتمه از متوجه شطام تمام کابلستان شده میسازد او و الواده و بخت مرسلات بوقوع پوست  
 او از حال کمال بسبب قیاس حال خود نموده اصلاح از خوف همان بعضی کلمات فرادغان میسر فرادغان از امانت او  
 با او بستن متوجه قلعه اولاد شده الوند و چون الفعل معین نامری که او را از مصلحت محامد کتک زدن  
 خاص سازد و کمان است خود را محصور نشاء اولاد و انشاء و فرزندان را در قلعه که داشت خود با معده و بی موافقت  
 روی بختستان آورد و فرادغان بجای قلعه پناه گشته بعضی تیر کبار بر محصوران شمش ساخت جمعی از اهل قلعه  
 بدانه انعام و مردی احسان ام میخواست چاره بگریز و آن قلعه سپردن نیافته و اسباب تنگت الوند بود  
 و اولاد و انشاء بدست و راه حقیقت این پنج پسران بخدمت شرف عرض کرده و در کجی که ریات مجال از فرود  
 بر هم سپرد و بخت با بعضیان توجه نموده بکاشان سیده بود و بر فرج قلعه اولاد رسید و فرادغان خلع مفرود و  
 و بعد وی بکاشان از زنگت الوند بود و پسر و سامان بر بختی و پیشه کرده هر روز به کجایی و بر شرف متجاری در کمال  
 بی آرا میگردانید باقی احوال او در سال آینده مرقوم قلم میان خواهد گشت انشاء الله تعالی که در قیامه کون که  
 با بعضی اسپر و قلمون درین سال ظهور پیوست در اول سال از انفقار خان که با بختی که دم رفته بود بعضی  
 المرام معاد و ت نموده مکتوبی بخدمت آینه محتوی بر اسکنام میان صلح از جانب نو انکار آورد و درین سال بر زمین  
 الوند کاشی خود را بفرستادنی ایچان کبری را بخدمت انفراف بجات بند از زانی داشته بخلع فخره و کتکانت  
 و انعامات و از سر از زان شده منظر یکبای نیکی که قاسمی کاشی غلام شریفه با بختی که بند نامو کشته بشت  
 میرز انبیا الدین داشته و کتف پادشاه لایقه و تنوفاات نایقه و تنوفاات تا از جلوه تحت کبدر اهل شتاب آورد  
 پاک نژاد که از اسبان فی لایت خولستان کرستان بیاتی حاصل آمده و با یا نهایتی نژاد که هر یک از علی بر  
 بودند و سایر کتف پادشاه انبیا ان علی ذوالقیاس مکتوب بخدمت آینه در جواب کتوب بخدمت قلمی کرده و در ان



در ظاهر و باطن سعادت و یکایکی گناشته شد که چوینت هست و الله تیز و لایق نراسان است و او مکمل نور است  
 مقصود است و درین خدی سال که بدو سر برسد سلطنت فرماندهی ایران و بی او بگفت شد مثل علی که دروغ  
 دشمنان با کسی پیش آمد و برین چکان پذیرد اینهمه یکدیگر و مرتبه که سفر نراسان واقع شد از او نشد و او را که از شرف  
 آفرینت زید منقلب او بر یکدیگر چنانچه پیش نهاد وقت داشت صورتی بر رفت و اکنون که این نور از او نشد  
 و فراموشی و در مقام محبت دوستی در آمده از جانشین او ایستاد و او را که مسکول است که وقت نگارنده  
 در وقت صفای لسان و در یکدیگر بسته آمده است که بعضی زبانی و جبهه نظرد و در قول با شرفی راقی سابق چند ساله و آن  
 آفرینت که در مقام در برین وقت و هر دو کاری باقی است و استر و او مکمل نور است و ایکن نور از هم سعادت بر سلطنت  
 نظام است و شاهانه و ادب استفاق پر از درین نداشتیم بیست و پنج و پنج و ایکن نور که در وقت که هر چه  
 هست مردان که بشود ایضا تا وقت بماند و اگر آمد که در آن گنجی و گمان و اندوه و ندانیدن برین یکی که در سلطنت  
 رسیده است و الله تیز و لایق است که طاعت و ادب است غنچه قرین است و ادب است که در وقت که ایکن نور است ایکن نور  
 سید و شکر باد از سلطنت اصفهان که سیامان تا قوم و اشراف نیز از رعایت خوبی منفی جهان گشته است **تفسیر**  
 اصفهان نیز جهان گشته یعنی از وصف اصفهان گشته اند تشریف برود و در فرمات این حرف است که است جهت از این گنج  
 افرقی و از آن در وصف رعایت آن میده و دست نشان از استعدادهای آن آب و دهانه زاینده و در دو نیمه ای که در شمال  
 که از رده دهانه که در مستقیب گشته هر طرف جاری است و درین راه که گشته خاطر اشراف نیز به تفریح آن مردان  
 و آشنند **تفسیر** اصفهان نصف جهان معلوم آید بدان که در راه قفقاز شهر مکه مقرر بود و هند از این جهان است بدان  
 که اگر رفت که در این سلطنت که در امتز و دولت بر مقرر کرد و اینده و عمارات عالی طرح نماید برینت ممانت و فرم  
 لایق است که از انصاف گشته رست از رعایت فرمی در و تقاضای مبارک گشته جهان که از اینده اکثر اوقات را بسیر و گشته  
 میرموند و شبها بجهت آساز است بسیار عیش و عشرت گشته اند و میشد و بنا عمارت عالی و نقش جهان طرح  
 انداخته معماران را مهندسان را تمام آن میکرشیدند و از در و بست هر یک که و از آن که در هر مرغی بنیست نشان  
 نقش جهان واقع است و در بدلت موسوم است تا که از زاینده دره و خیابانی عمارت فرموده چهار باغی از هر  
 طرف خیابان عمارت عالی در درگاه هر باغی طرح انداخته و از آن که در دهانه آبی که در جانب جنوبی شهر اصفهان

خیابان قرار داده اطراف آن را بر او ایمن بولت قاهره قسمت فرمودند که هر کدام باغی طرح انداختند و در  
 هر باغی عمارتی مناسب درگاه مشتاق برسا باور فی و ایوان بالا خانه و منظر با درگاه ازین ترتیب نشان داده  
 بطلا و لا چو در ترتیب بنه دور انتهایی خیابان باغی نزدیک سیح است بلند سه طبقه جهت قاضی پادشاهی  
 طرح انداخته بیاض عباس آباد موسوم کرد اینند و قرار دادند که بیغالی مشتاق بر جیل شیبه بطرف خاص میان  
 کشید و که در هنگام طبعان آن بر کمال کشیده بنظر در جی بد برآمیده رود بسته شده هر دو خیابان یکدیگر را قطع  
 نماید و تا عباس آباد یک خیابان باشد و نخیس کبیر سیخ و از دو طرف خیابان هم آبی جاری کرده و دو دست سرد  
 و چهار کلاچ و عرع شود و از میان خیابان نهری سنگ است ترتیب بد که آب از میان خیابان برآید  
 باشد و در برابر عمارت چهار باغ و قاضی بزرگ مثال دریا پاره شود **الفصل** هر یک از اهرام ایمن و سرکاران  
 عمارات با وقت مهران هندستان شروع در کار کرده در تمام آن ساخته گشته و اندان نیز پنج تا عمارت که  
 سینه بجزی بکس عشرین سیده و این اشراف نامه تحریر می باید عمارات با جفا و باغات و گلشن برنجی که  
 طرح کارخانه اربع و در زمین از حضرت عالی طرح افکنده بود و بجز کله زور آمده در کمال لطافت و نهایت خوبی  
 تمام یافته درختانش بر سنگ از افتد و اشجار مسوده و ارشک کوی بلوطی چنان چونند دارد **الحاصل** هر یک  
 از این سنگ فرمای باغ چنان عمارات رفیعش که بنوشن بین زمین نه بخت بقدر برصوران موهوب کار است  
 دارد و عباس آباد نیز در جانب غربی چار باغ جهت مسکن بزرگان بنوی که در محله خود گذارنش خواهد یافت طرح  
 شده انجام یافت مجله مرامت و الای شای فل الکی چند سال ترتیب زمین مرغوب گشته و در تمام نظر  
 بهمت افزا و تعمیر و چهار بازار و مساجد و حمامات عالی و مسجد جامع ساخته و ایوم غلبه برین رخ بکشد  
 دارد و چنانچه جهت این در کار کمال سمیع گفته **شعر** اصفهان فرم است مردم شاد است اینچنین عمده کنار  
 یاد و در تاریخ طبع چار باغ گفته بود بخت افتاد **قطعه** عجب نیست بس شربت از آن کوشش بی  
 خلد که نیشد چه تاریخ آن را جلب کرد که نعمت نمانش بکام دل شاد بر آید و از سواخ این سال از جانب  
 الکندری خان سیون خان سلاطین کرستان انچه ایان از آن دوران پایه سر را علی آمده انهار افغان منبلی بود  
 پسران یوسف لغا و قهران جری مرشت ماه سیاه از اول و غلظت کرستان که نمره او رفته متفکری جرم اقبال

پنهان با قیامت مجسم است این ارم ترین و آهنگوار سان است تا اراغین کجستی بطلو آو راد  
 و ایجان می گویند عزیزان و احترام و غریبی بحراسان انعام معاودت نموند و کارکنان قضا میباشند  
 عشرت آنحضرت را سرانجام میدادند و دیگری از قالی این سال آنکه محمد یار خان لد علیار خان امیر کربلا بودند  
 و الد برتیه ایالت دغانی سرانزنده حکومت استرآباد بدستور و الد بدستخت شده بود بدست طایفه  
 او خطو اقبل آمد و طایفه یک نام برادر که کچه ای از قندهار شده شدن برادران استرآباد اعلم وزارت سده سینده  
 کفایت نیاید بسته روی راوت بریلستان آورد حضرت علی شایسته علی الهی او را در کف و محبت الطایفه  
 باجی او در توفیق ایالت استرآباد و نوزش است از بند مغرور و سرغله کردانیده و از نو و نوزش استرآباد  
 در آن بلد بقیه نهاد و رکال فراغت کادانی پیمان ساینده و آید و وقت از تیرا مروردت غافل بود  
 و پیوسته نقل استرآباد و ملک فرسان ازید جانان در صفحینال بی گناشته و استعدای حصول مطلب  
 اعلی از درگاه و اهب العلیا نموده همواره از روح مقدس حضرت امام الجین والاس **علی بن موسی الرضا**  
**علیه السلام** استمداد میفرمودند و عاقبت بریتت معاوی در بجای اتق بشبهای مطلب سید و از اول سال  
 میمنت مال تیل ترکی اواب فتح و فیروز می بریزد امامی و اما مال کتایش باقیه است می حضرت فیروز می بریزد  
 کرت و شرح این داستان در طبع قالی سنه مذکور توفیق ملک منان فرزه کاک بیان میگردد و منند اعانه و التوفیق  
 او که سوان ایام حجت فرجام سال مبارک است تیل ترکی مطابق **سنه و الف** که سال و از ده هم کوس  
**هیاون شایه نقل الکلی است** باز کاک ایجن افزونش و توفیق خرد و زور نشد و کو کبیر خرد و کرون سمنده  
 تغافل و کبند میباشند صحیح همین از جو صحیح است تا زده شد از مقدم اردو شت و خرد و کت ریاضین  
 زو بعد از این کین با کاه و نوز و زودت افزو زاین سال خسته آغاز فزنده انجام در و زشینه یازدهم شهر  
 شعبان المظفر اتفاق افتاد و حضرت علی در دولت طایفه اصفهان عشرت پراود و رضل همکار دماغ و در کار  
 ازین هم بر شمیم شگوفه و از راه غنبر الین بود و رکال سمنه شاو که در فراغت خوشدلی سید و محبت مشوق  
 در او ایل این سال محمد تقی یک استیکت آقا سید محمد که بر سر رسالت بیان از یکده فرستاده شده بود و در راه  
 با خدای تعالی ملاقات نموده بود آمدن ملحق بهار خان زجابت عبد الله فان همراه او با یکدیگر آمد و حضرت ابوبکر

الفت و آشنایی شد. بود و میر قلی بابا که کاشش عینیه اخلص این بجزرت اشرف نوشته چون برت پسر  
 که خدا میگرد و طبعی الوتقی ارسال داشته بود و میرزا یکسانی از اعظم انبیا بود و لکن و خوابه با سلسله نقشبندی  
 یا کج بود که از نبات کرمه سلطین کاشخو بود و عقد کرد و چون حج الاسلام همراه محمد علی بیگ تاملی هموار  
 بر میز لایت آمد و حضرت اعلی اعزاز و اقرام بسیار فرموده و مقضی المرام روانه سفر بیت المقدس فرمودند اما  
 در راه با جمل موخو در گذشت و بمطلب مورخی رسید و چون از انصاف زمان معلوم کرد که کمال قراسان که در  
 جمع سخنوران در کمارت برت از نیکب در آمده بود حضرت اعلی همواره استر و از آرایش نماند  
 ساخته و هرگز از فکر اندیشه آن عالی بود و مدعی الطهور شد مقدس معلی آستان کلاک آشیان حضرت امام  
 الجین و دانش علی بن موسی الرضا علیه السلام و التا که زینت انوار کلاک ایران آرایش میان سلطنت  
 و دوران است و در اسطوره برت که موله و مشت و محل نشو و نما آن حضرت است اما بمقتضا الامم حضرت  
 با حقان صاحب برت این مدعا پرورد و خطاست بود درین اوقات که فی الجمله فراخی از جهام ضروری حاصل گشته و  
 در عهد ممالک ارض و خاشاک ارباب بلین در کردگش ان اطراف پاک کرده بود و متواتر احداث کردت  
 و تراخ عبدالمؤمنان پدید می رسید بخاطر غمی سرای اشرف اعلی حضور نموده که چون میر قلی با جمل برت گزارت  
 یا منتخان عبد الله خان معتمد دولت اوست بجهت فرخی که از عهد امدان پسر او دارد و درگاه جهان پادشاه  
 نموده و عوی اخلص منبایه و عهد امدان بوسیل او با و بی الفت و آشنایی شده و اعلی بجهت اهلما بجهت دوستی  
 پایا سریر اعلی فرستاده و درین وقت که میان عبد الله خان و پسرش اسباب حشمت آمده گشته و کابیزا  
 و عدال انجامیده و کابیزا بر مصلحت و در کار از بی طرف با عبد الله خان طرح آشنایی و خصوصیت اندامه همراه  
 اعلی و اعلی فرستاده پسر اعلی را از جرات بی ادبی که نسبت به پدر نموده و منبایه کوهش بر پیش خانم  
 و بقصد اشرف مشهد مقدس معلی و محالی که در تقریر عبدالمؤمنان است روی تو به جراس آن ادریم درین  
 هنگام که پدر و پسر یکدیگر مشغولند و عبد الله خان بجهت حقوق حصی آن که از پسرش سرزنه در کسر شوکت و قدر  
 او میگویند و متوجه او پسر خود اهد شد توفیق الله تعالی محتمل است که اشرف آن محالی با سانی دست به دراز  
 فرستاده این اعلی فقهور بی میان قدرت و تیر سزا آمد محمد قلی یک مذکور که در عریب بان منتخان است؟

برسات اعیان نمود و تحت هدایا مرتباً آهسته آهسته فرستاد و ساخته و تهیه اسباب سفر فراسان پرداخته  
 و بهر آنکه با مورش کرد و در محاکم خرد سه سر انجام نموده در موکب بمیدان شمشه قرار داد و خاطر شریف  
 آن بود که بعد از رفتن ایلی که در میر تقی بابا از قهر موکب هایلون خرد بند روی تو بر تو بجز شد به محاسن  
 آورده درین شام فاصدان از اطراف جوانب فراسان سیده خبر رسیدند که عید الله خان عالم فانی  
 و راج کرده رخت بی علم عقی کشیده اکثر امراء او ز یکمید مثل محمد باقی که دیوان یکی و عده و کلمک دولت  
 عبدالله خان و طولی او که با سلطان فانی و شاه عبدالوکیل من لیسراو اتفاق نموده او را طلبت آهسته زام  
 مهمانک دولت را بکف آهسته و قبضه آهسته آهسته اندام هزاره سلطان بر او زاده عبدالله خان و  
 دو ستم سلطان او ز یکم سلطان اقر با و بی عمام او که در رهنه رفتن و تا شکن بودند بحیثت که اقامت بی گناه  
 اوند آهسته به خیال استغلال از بعضی مراز زده با اتفاق یکدیگر خاطر نجات عملی و من فانی قرار دادند  
 و از امراء اعیان او ز یکمید هر کس از عبدالوکیل من فانی آهسته بر سرشان جمعیت نموده و عبدالوکیل من  
 مشهور و فتنه ایشان کردیده و در میان او ز یکمید شورش آشوب در میان است بعد از تحقیق این اخبار  
 تو فر فراسان پیشتر از پیشتر در فاطمه شرف رسوخ یافته همت الایمتت با تقصیر این غریت معرفت داشته  
**و که بمجلس از قضایای او را التمز میان احوال سلاطین او ز یکمید شایه دران سیره اخبار بر سیرتاری بگفت**  
 بدایع کناره در عهد خیمه نرم آریان طر بختانگی برین این جلوه میمانند که عبدالله خان عبدالوکیل من فانی  
 که یکمانه و الد بود بحیثت مغرور داشت و او را بابالی میگفت و در زینت او مبالغه نمید و در تو زده پادشاهان  
 چکنری پادشاه و رافان فرمایند و پادشاه زاده را با بیایه سریر سلطنت پادشاهی ترسد سلطان میگویند آه  
 عبدالوکیل من فانی در زمان حیات پدر بعلقب از محمد فانی مغرور و کرامی بود و چنانچه مردم و او را التمز او ز یکمید عبدالله  
 خان رافان کلان او را فغان کوچک میگویند و حکومت ولایت بلخ و قوابع را با و او بود و بسو فرود آمد و پدر  
 ولایت بدخشان نیز از نفرت سلاطین او با بی خجایی بیرون آورده و کلمک بلخ و بدخشان بود و در سال ۱۰۰۰  
 برین دلتین و التمز که عبدالله خان بلده فافره برات را بعد از زاده و مجاهد و منوچهر که در طی قضایا آن سال  
 بتخریر پیوسته استخر نمود چون عبدالوکیل من فانی در شیران بلده و قهر باش سوسی بسیار نموده بود و بیک که اکا است

نمود

ترب جواری داشت چو تم میداشت که پدرش الکا برت را بود و بعد از آن بخت شدت سس قوت تجرید  
رویکار ممتنع او را مبنی بر داشته میر قلی بابا که کلاش که از بزرگشیدگان دولت او در وصایای کج کار  
آزموده بود از زانی داشت آنچه از مالک فراس آن خطبه تیسرا بود و آمد با ما او از یکمیت نمود این  
محمد سلطان لدجانی یک سلطان فرما بر زاده که تلمیم سلطان مشهور بود با برون فراس آن لکه او در  
در آنجا داشت از ولایات مفتوحه فراس آن چیزی برایشن او و او را با این سخن تلمیم نمود که چون قولی  
عده منی همیتو تعلق اراد که بر باعث از وی بیکر کردید اما در وقت قدرت المهار آن است بعد از دو  
سال از پدر التماس نمود که من بعد آنچه از مالک فراس آن سخن و مفتوح کرد و با تعلق داشته باشد  
تلمیم منبده انقاد در سنه او میل از بیگ لشکر بنشیند مقدس کشیده محمد مراد نمود و در آن تلمیم تلمیم  
سلطان امرا بعد از آن که در فراس آن بود در سب الامر مراد او آمد و بعد از آنکه آن جمله مشرف خطبه  
تصرف تیسرا بود و از باب خود حکم تعیین نمود و پنجمین نیشا بور و تشریفه آنچه از مالک فراس آن تلمیم  
تیسرا نمود از جانب خود حکم تعیین میکند و بعد از این قضایا که هست متصرف ولایات سا و ایورد و در آنجا  
و سایر محالی که ماک موروث فر محمد خان ولد ابوالمصفا بن محمد خان طایفه او ترکیه یا مال دوست  
بسته اولایت چنانچه سمت تحریر یافت بعقیده تصرف آورده فر محمد خان از مالک موروث بیرون کرده  
ازین قوم است که او را دست او طبع سلطنت انداخت و شوکت قدرتش روحی را از وی آورد و چون  
عبدالله خان یک سپرد داشت اینخواست که در ایام حیات خود او صاحب رتبه شوکت باشد که بعد از فوت  
او بنی اعمام و سلاطین او ترکیه که الیوم کردن بطریق فرما بر دار می آرند با پیش ساز عهده شونده و دوست  
او بیکوشیده تا آنکه پست هزار جوان کار آمدنی در ظل موکبا و صحن شده کمال استقلال یافت و چنانخواست خود  
بکلیخ و دانش را با مقتدر نسبت بر پدر عظیم الشان در مقام عصیان در آمده پامی از واره او بپروان نمود  
و چون در وقتیکه عبدالله خان بر علیه شمار مستوکی گشته سلطنت رسیدا کندر خان پدرش در حیات  
بود و بتور و دیاسای چکنیزی اسم سلطنت بر پدر اطلاق نمود و خطبه و سکه بنام او که از امامت دکت با مو  
در تقاضا اقتدار عبدالله خان بود و اسکندر خان از پادشاهی خراسانی داشت و نیز سخی بهی انجمن و عوف می گفت

پدوم پرتشه اولی نیست که بطریق اسکندرفان در کوشش است جهات سلطت را بمن که اردو چون معظم بلا و عوا  
 بتصرف او در آمد بود بیخوات که کل الحاکم خراسان تا پنج و کنار آب چون اورا صافی کرده و مکر را جلب برت از  
 پر کرده مقبول نشیاد و او از روی میکفت که اگر پدوم برت را بمن میضه بد خود بر سر میرقی با با کوه کاشن قندهار  
 و عهد میکرم و اینخان بعد از قدهان سیده نسبت به پسر سوا فرج بهر ساینده و هر چند همان یک پسر پدوم  
 که در عهد خود میدانت اما از جمله خود را و اندر شیده ملاحظه داشت که مبادی صبری کرده اراد نماید که  
 پدوم را بی اختیار کرده خدیو شاه شود و او در زمان حیات بین السلاطین خفیف بی نام بر سر کرده و چون  
 یکدیگر عظیم است و ترکیب برین تا بد بیخوات که در زمان حیات قطع نظر از سلطت پادشاهی نماید به نیت در  
 مقام که شکست و اقتدار پسر در آمده او را از تزدات کاشن کبری منع کرده با در خراسان پیغام داد که اگر  
 با مره و تنی و التماس نموده بهر طرف شکست کشته رفاقت و همراهی نمایند و لهذا چند مرتبه که عبداللومین خان  
 بشخصه سوار و بعضی مجال فراسان در آمد که بتصرف قربان شیده بود و از عراق حضرت علی شاهی طلب آبی  
 بهر افضا او توجه می نمودند تیم سلطان بر او را ان ابر عبداللومین خان که در خراسان بود در رفاقت و همراهی  
 او میکند و چون ستره ان بر نماید رنود او نیز دیگر کاری می توانست ساخت پدوم شش پیغام با و کرده بود که  
 زیاده روی نموده در پنج سجال خود با شت به با کلبانی که با و داده شده قضاقت نموده پای در و امن کشد  
 و نظر کمال من پدوم اسکندرفان کند که او چه من می تواند بود و من هیچ اسکندرفان تیم اما عبداللومین خان  
 دل از آرزوی کمال برت بر عید داشت و همواره در باب میرقی با با کوه کاشن عرایض شحاتت آمیز پدوم  
 میفرستاد و عبداللومین پسر را در بر باد صاحب غرض است التماسی لمسخان او نموده و از بیخوات میانه  
 پدوم پسر بقدر عیار لغاری ارتقا یافت اما از جانبین در پدوم داشته امی که مشهور برفاقت بوده پدوم  
 بیکر بطور منی کرده تا آمد در سنه پنجاه و نهم است الف با و اصل امر او نماند و مترمان ز راه چهار چو مرده  
 سیر و شکار شتول بود و میرقی با با از بهرت آمده فغانا کتلف با بدن بهرت می نمود درین اثنا عبداللومین  
 خان از پنج باد و سه هزار کس معزم ملاقات پدوم بر آمده هر چند مراعض کردند که با فغانا کند که با مردی  
 همراه باشد و اعتمادی بجایت عبداللومین خان نیست و را در کار و روز تولد نمود و کسان او را از قول از کما

آینه و او را با معدود بیزارک حضرت کورش بنده خان چندان حسابی از او گرفتند بموال تهنیتی نمودند و در  
 شش به بی نزول نموده با سپردار احوالات کرده و عبدالمؤمن خان نیز مصلحت وقت در اطاعت انقیاد و در  
 در مقام تواضع و ادب بود و خرد تقصیرات خواست با اتفاق یکدیگر چید و در هر دو حسن سپردار و سپردار  
 و میرقی با بحساب لامر خان عبدالمؤمن خان را نیز تکلیف سیر هرات نمود سپردار با اتفاق هرات آمدند و میرقی  
 با بابا لوم نیز بیانی پر داخته طیبی بزرگ مرا انجام داده و بجان کلان خان خرد و بیگانه های لایق شنید اما عبدالمؤمن  
 خان از میرقی با با بیخندان آزرده کی داشت و سخنان دشمنان آید نسبت با و بر زبان می آورد و او را تهنیتی  
 امواج یوانی منتهی داشته محمد باقی خان یوان یکی و جمعی که در مزاج عبدالمؤمن خان راه سخن داشته  
 میهن و کرد که با او بود و کی که تو را باش میگذر سخن بوض رسانند اما عبدالمؤمن خان ز غایت اتفاق که  
 میرقی با داشت اصلا گوش سخن را با ب غرض نمود **الفصل** عبدالمؤمن خان در هرات از پدراک است  
 که مراجعت بقدر سلطنت از راه بلخ میمان او با شاه عبدالمؤمن خان بمناسبت سپردار آمد و آن است حضرت او  
 که بلخ ز غایت تهنیتی با سبب نیسانت پر دازد که اینک سیدیم عبدالمؤمن خان بیخ بگشتند و در آن زمانی  
 کوشید جمعی از غایت نقل نمودند که عبدالمؤمن خان تهنیتی از طلا و جواهری که در خواب بی بدخشان است  
 آورده بود و نزد بان سپید از فقره که از آن زمان تخت بر آینه ساخته بود کیفیت که بجهت پدرم ساخته ام که  
 چون بهمانی من میاید بهت و نصب نموده خود در پای تخت بخدمت ایستم و آرزای سایر اموالی و اسبابی که  
 دارم بپوشش کنم اما جمعی که از غایت هر سان بودند و خصوصاً میرقی با میگویند که جلد و تدریس نماید  
 سخنان او فرغی از صدق ندارد و غرضش آمنت که پادشاهی بهت بمنزل او در آید و او پادشاه را  
 در ارک بلخ نگاه داشته بی اختیار سازد و بر سلطنت ما را انهد و فراسان ترکستان جو از مردم و طوطی  
 رقم انحصار گشت بجهت عبدالمؤمن خان بحکام میرقی با با بعضی از سایر مقدمانی که مذکور شد بلخ رفتند اما  
 راه چهارموی سرعت و استیصال عود نموده داخل کازاش و این خبر عبدالمؤمن خان سیده بر و متوجه گشت  
 که پدر با بی اعتماد شده و این مقدمات را ساخته و پر داخته میرقی با با داشته اما او تهنیتی هرات نمود و  
 عظیم خجرات آن آمده اول بهانه زیارت بشبه مقصد رس معنی رفته و از راه هرات عود نموده و چون بجای ابر



رسید کنز میر قلی بابا فرستاده او را طلب داشت و خواست با طایف الحیل او را بدست آورده برت از تنگ گذارد  
میر قلی با که در عاقل روزگار دیده بود این سخن او را یافتن از ملاقات او با نمود و محقر پیشکش بیرون فرستاده در  
شهر قلعه را مسدود ساخته در مقام قلعه داری شده و عبدالمؤمن خان هر چند خواست که بلائیت حیل و تدبیر  
در امن مقصود زند میگذشت و خود وزی پنج شش نفر از مغزبان چایی حصار آمده خواست بواسطه میر قلی بابا  
مکالمه نموده او را قویا بد میسر نشد چون دانست استیخراقت برت آسانی میسر نیست صلاح در محامد ندیده وقت  
یانس و حومان بجانب بلخ بازگشت و میر قلی بابا کس بخارا فرستاده و حقیقت حال خدمت عبداللہ خان عرض کرد بعد  
خان او را در این باب سخن کرده است او جایزه و عده و فرستاده و پین لہجو ر مشهور است که عبد اللہ خان سید تیر  
و کمانی فرستاده پیغام داد که هر که عبد المؤمن بخود سر برات آید بیای حصار آید چشم او را نشان کرده این برت را  
یک یک بجانب او اندازد و ایتمقات باشت زیادی کلفت بد رویه کشته و زبرد میزانشان اسباب بشت  
آورد و ریگشت تا اگر کشیدند که عبد اللہ خان مسعود وی از زیر شکاران تو شیحان نداد و مغزبان او را طلب از  
بخارا بسیر و شکار پروردان آمد و در باغ بزک طرح حشر و سخت انداخته اکثر اوقات بعد از سیر و شکار در آن  
باغ لغاعت و عشرت مشغول است با تو تر ارد که از بلخ ایضا نموده چون قی با و خود را به انکار ساید آن  
باغ را که عشرتگاه خان مغزبان است احاطه نموده بمطلب خود فایز کرده با نشاء محمد ایچان که از خدمت صانی امر  
معتد او بود در میان نموده بیمانه و در شتاب بدخشان لشکر می نموده فخر را کس کار آمدنی انتخاب کرده و از جمیع  
تر جمیع نموده بسخت برق با و روی بظرفت نهاد و شاه محمد ایچان همیشه در خدمت عبداللہ خان بود و سقا  
و بد آموزی پسرش مطعون بود و سیکهت تبحر کمال و اقوامی او این اعمال از پیرم بطور میرسد و بتوقت شاه  
نزد که بجهت رفع آن نطنه حلال کنی خان کلان منظور داشته معتدی فرستاده او را از غانی العین پسرش آگاهی  
داد و عبد اللہ خان در وقتی که بزیم یا و شاهانه آراسته و با ندما و مطربان بصحبت مشایخی مشغول بود و بر  
آمدن پسر ایلیغا را با و رسید چون با معدودی بی گون سیر و صحبت آمده لشکری همراه داشت بخارا آمد و بدو پیش  
توانست رفت یراق و اسباب نیند و نوحه که بر عاگذر داشته با اسببان با و رفتار ایلیغا را روی تو به بخارا نهاد  
و در سفر مسافت علی کرده بود که عبد المؤمن خان باغ مذکور رسید و اصل لغت یراق و اسباب شده از تعقیب

ایفکار که در کشید در راه او را بدست آورد اما کرد و از رسید و جدا شد فان سرعت برقی با خود را بخارا انداخت  
در وب شهر آمد و ساخت عبدالمؤمن خان چون الت که پدر رمضان شمال صبا ساخت طی نموده باور رسید  
مکن نیت عثمان از ایفکار باز کشیده با استکی بخارا آمد چون تیر ماهی او بر بدت در او نیامد در پیران شهر شسته  
کس مجتهد فرستاد که چون شوق ملازمت غالب بود و بجد و مقصود تشریف آورد و مبلغ نزدیک شده بودند  
میتقد بر وقت نشده بغیر مایه بوس ادم اکنون المناس ادم که در وقت قول شهر و کور نش ز زانی و همه روز  
شعفا ایکنجه استند عاری کور نش میکرد و جدا شد فان عثمان و منعمود و وقت میداد از هیچ القوی استعجاب  
که درین قضیه عبدالمؤمن خان از نوعی شغل غضب بار باره پسر اشتغال یافته بود که کمر را انهار میکرد که ای عبدالمؤمن  
اگر از عماران یا بر حقان کنیتم که تو اسب خود را خود زمین کنی مرد نباشم و اخراج بر دستولی شده دست بر میگردد  
و با خود خطاب میکرد و میگفت ای عبدالله بعد از ششست خج سال که کوی مرد انکی از عرض میدان بهمان بود  
آفر از شاسته خود کردی کنجی و بر این بجایت سمرقند و تاشکنت الطاف ممالک فرستاده است که با طلب داشت  
و عبدالمؤمن خان هر چند سعی نمود و قسم داد اما بخدمت پدر فرستاد که این منظره باین فرزند غلط است فان الت  
نیکو در مجامع عبدالمؤمن خان چون طلب خود رسید و بر وفای شد گشته محمد ایچیان فشرید از او نمود  
بوده او را در همه بجایت رساید و تحقیق پوست کرب العزمود و عبدالمؤمن خان لشکر عظیم از هر طرف رود  
بخارا آوردند خوف بر اسر بر دستولی شده روی طرف آورد و بعد از رفتن او لشکر باز از طرف بخارا  
بخارا رسیده در موکلیان جمع شده عبدالمؤمن خان در کمال قدرت استقلال لغو تمام تادیب گوشمال پسر انجا  
پیران آمده روانه بخارا شد و عبدالمؤمن خان مضطرب حال کنبار آب رسیده میخواست که عود نماید درین زمان  
بنی حاکم و که از عبدالمؤمن خان بگشتن داشت از هر قصد ملازمت عبدالمؤمن خان نموده بود رسیده و لو از راه  
بغیر نموده افرو نمود که لشکر مایه خود را که در بلخ آن جمع نموده در کنار استعد تقابل کرد عبدالمؤمن خان  
بصواب میداد و علمنوده در کنار آب پای نیات افشرده وقت نموده عبدالمؤمن خان که کوچ بر کوچ بر رنجی آه وقت  
اور ایقده حمار شنیده در آمدن متناقضه ریش سفیدان متشیخ ماوراء النهر مایه در میدان اصلاح  
هر دو در اینجا موعظه آمیزانین را او منصرف ساخته عبدالمؤمن خان شایسته با و سکن که ماده ضاعیست

طبع است عبد المؤمن بن ابی نعیم را پیش بر بنو ستم و عبد الله قان این را سیاست نموده با کثرت و بهر  
 بهیستانت بمقدورت خود مراجعت نمودند از صحیح القوی امین شد که او از عبد الله قان نقل میکرد که بعد  
 ازین مکر گفت که در مدت العز و معارک و محاربات عظیم فرزند بخت آمده هرگز نیست به شمن نمودم عبد  
 المؤمن که از غمزد و لذت تنعم مینا و درین فرخنده عازم قرار بر روی و زکار من بخت چون عقوق عینان  
 به پدر خا بر ساخت عاقبت بنویسند بر مکر گفتار شد که از غمزد و لذت تنعمی ندم چنانچه از کلام آئیده و بوضع می  
 پیوندد و با هم چون از اجازت مخالفت و نزاع بر روی و سر و زرگستان قوع یافت سلاطین قزاقی که از اعدای  
 و سلطنت خانی بود با یکدیگر در سر طغیان بر او زدند از آنکه لکل سلطان قزاقی استم بر او و اطاعت  
 نموده باشد عظیم بر سر تو شکست آمد و عبد الله قان و از شایسته مقابل خود زید سلطان از برای شهور  
 مهاگت لشکر بدین خود را بهر افضا و نامزد نموده در راه پیش شکست سمرقند میباید آن کو کرده و جری عظیم القای  
 افتاد و لشکر عبد الله قان که از پارتیت جابو سالی غایب و در حین معارک نیز فرزند بخت بود و در مکر شکست  
 خورده اکثر امر او معارف سپاه عبد الله قان بیدار از سلطان قزاقی و اقبال آمد و بقیه ایست شکست  
 در پیشان آن تجار آمدند و این معنی علاوه که در دست پریشانی گردیده اتمت تبارک آن کمانت و کس طلب  
 میرفتی با او اجتماع مکر متوجه دفع فتنه و انتقام و تکلیفان گشته بجا ب سمرقند نهفت نموده و در اینجا عاقبت  
 اعراض کرد از مخالفت وفاق بر سر چه که لشکر قزاق داشت مزاجش از جاوده اعتدال منحرف گشته بنام پسر  
 ناتوانی نهاد و عاقبت و دیت حیات متقاضی اجل سپرد **و گرفت عبد الله قان و جلاوس عبد المؤمن**  
**پسر او و اختتام احوال سلاطین از ترکبک که بعد از عبد الله قان پایی بر سنده دولت نهادند و در او اسباب**  
 استخا قوی میل ستانت که در خطه سمرقندیه جاری عارض ذات عبد الله قان گشته صاحب تر است که در بدین شهر  
 اعیان در حال پادگوشیدند و عینه میخا و محمد باقی تا بلیق دیوان یکی که در ساریله عبد الله قان نیز بکشت  
 و اقتدار امتیاز داشت اگر چه عبد المؤمن بن عاقبت بهر سان بود و اعماد و بی بجا نباشد و انداخت ایچون  
 میدانست که با وجود سمرقندی سلطنت یکی از برادرزادگان اتفاق نموده غلاف عقیده مردم گشت و  
 سخنان پیرزنت طواغوت او که با سلطنت او راضی شده در مقام دو توجو امینی آمده و در خیس کس مرست او

از دست عاقبت و دیت حیات متقاضی اجل سپرد  
 و گرفت عبد الله قان و جلاوس عبد المؤمن

تقدیر

از بیماری پیر و این مرض که علاج تدریجیست خبر داده بآمدن تفرقه بر عیب نمود و در آن هنگام میر قلی با پدر  
 بود و چون در آنجا که ارش قضا یا خراسان او را از این اسم میر قلی با بکر را تذکره شد لازم نمود که میر قلی  
 از اجول مشایخه انقسام بوجهی که از غایت اولایت استماع شده حال او در رشت تخرید و شماره ایستاد  
 سترقدی اصل بود و مادرش ایچد الله خان بود و بقدر کسب فضایل و کمالات نموده منظم استخوان  
 میسکود و در بدایت حال که عبداللہ خان در ماوراء النهر لای سلطنت جهانگیری را برخواست از میر قلی با  
 انواعی خدمات و جاسپاری با منصفه ظهور رسیده و میر سیدنا آنرا از آن رده شده قابلیت کاروانی و حقوق  
 خدمات و ارزش عزیمت یافته بود و تیره با اعتبارش می فرود جایچه منصب عالی صدارت با امرت جمع داشت  
 و چند سال در کمال عظمت استقلال حکومت برت قیام نموده با مردم آن ولایت معاشن سنجیده و پاک  
 پسندیده کرد و همیشه با لغات جناب عالی محمود جمیع ارکان دولت بود با طبعی چون عبداللہ خان در آن پیکار  
 از صحت خود میاویسگشته بود از غایت اشتغاف و التفانی که میر قلی با داشت و میل داشت که در دولت  
 عبداللہ خان با او در پرتیبت رخصت انصراف او از آنانی داشته و گفت تا هنوز قطع رشته جانش  
 نشده راه از نشد و خود را بقلعه برت برسان که از آسیب عبداللہ خان امین کردی در اینجا بر سر سلطنت  
 چنان کن مشایخه از خدمت پادشاه مرخص شده الهما کرد که خان را بخدمتی نامور ساخته با پسران ملان  
 که همراه داشت سوارش کرد و از خود محمد باقی آتایق دیوان یکی که از قضیندا گاه بود ببطنه آنکند مبارک  
 المؤمنان بر قفق میر قلی با او را مواخذه نماید در مقام حماقت در آمد میر قلی با چون یکدیگر در وقت کرم  
 از حیات خان باوس شده و الجبادت را تعالجه داشته اند و او را شعوری نموده با لغز و راه محمد با  
 آتایقنک لایمت آغا زندها و پیرب زبانی و سخنی عاقلانه او را از حماقت باز آورده خاطرش آن را کرد  
 که عبداللہ خان با یکی دو توجو ابان پیر در مقام عناد است اگر من در قلعه برت ایستم ما فی الغیر بود تو بیک  
 زد و توجو ابان عبداللہ خان بطوری توانی آورده و چون بمعنی در عالم معامله دانی راه بجای داشت محمد با  
 دیوان یکی بر قفق را رضی شد و با یکدیگر عهد و شرط کرده روانه شد و در حین قفق او عبداللہ خان بود  
 جیات مبتغای اصل سپرده بود اما او در پیران طهار آن کسی کرد و از ملازمان او احدی سواي مولانا و انانی

کحل

که محل اعتماد او بود و یکی خبر نداشت چون کجا را آب چون سید و دو سه کس از کشتی با آن برسند سلام کرده بعضی  
احوالشان کردند میر قلی بابایی اخینا ر شتروغ در کریمه کرده و حقیقت حال بر همه کس ظاهر شد مولانا تا با بعضی  
علازمان دیگر مواضع نمود و گفت که این مرد از پادشاه میکویزد و میان تر لباسش با جنای قادر رفت  
بابا او کجا میریم در وقتی که میر قلی بابا خواست بگشتی در آید مولانا تا گرفت بد و التواهی عبدالمؤمنان  
بابا او که عبد الله خان از عالم رفته و حالا پادشاه او زکب عبدالمؤمنان پس او دست نهاد و او را ملازمت  
کنند و از عیال او بجاگرفت برات منسوب نشود و منشور او در دست نه داشته باشد شتر باقلعه برات  
نخواهند گذاشت اولی میت که بر سمت را بچهره و اندیشه بگورنش پادشاه مشرف شتروغ میر قلی بابا خواست  
که سبحان معقول فاطرشان او نماید که در نیوت دیدن او مصلحت نیست معلوم کرد که بعضی ملازمان دیگر  
اتفاق نموده اند و همین سخن میگویند مولانا تا گرفت برگاه که کوه شتر غلافین را می خواهد که در آنجا عت  
تسار گرفته بحسب خدمت خان خواهد بر روی میر قلی بابا غلوی مردم درین باباید و هر چند دست پازده فایده  
نکرد و آنجا عت او را بر رفتن مجبور ساخته روی برگاه که عبدالمؤمنان نهادند و میر قلی بابا لغزور قطع  
تعلق از مالک و مال حیات کرده بی اختیار روانه شد و در وقتی که عبدالمؤمنان از پنج پرون آمد در راه میوه  
بود و رسیده او در راه مال آن زمان را بدین شتروغی کرده اظهار الفت نمود و میر قلی بابا معروض  
داشت که تقصیری عیالیت در مواضع منگاری واقع شده بجهت رعایت کتواری کی پس حقوق و ای نعمت  
بود و بعد ایوم حضرت خان ای نعمت اندو آنچه از دست آید در حد منگاری جان بسیار تقصیری نخواهد بود  
مولانا تا او در مقام خدمت تو ظاهر ساخته عرض کرد که او و منجاست برات رفته قلعه برات را سخام  
داده و این محالفت برافزوده و او را لعنت آکراه آوردیم بجهت عبدالمؤمنان در مقام اتقام اولاد  
آید که بکشند اول شخص اموال اسبابا و پرداخت اندر دم فراسان استماع شده که از اموال میر قلی بابا  
یعنجاه هزار تومان در فراسان و او را الهه بجهت پوست بعد از آن تقصیل اموال در مقام سیاست او  
در آمده فرمود که هر دو پسر او را در برارید بر بطریق کوسفند فوج کرده و گفت بیج قتل بیان در مذاق پرا  
تخ میباشند پس بگویند در میان من پدرم فساد کرده میخواستی که پدر مرا چنین کرده از پادشاه آورد بعد از

قتل پسران چنین سمع شد که خود تیری بر سینه او زد و دیگران تمام کارش برداختند و بعقوبت تمام شده و در اول حال سیما نسیا دل را بجلالت هرات فرستاد و بعد از آن حکومت آفریقا را بجای بی کراز طاز زمان و التجاره او بود و آنرا نموده او بمرعت استیصال هرات رسیده بر چار بالین حکومت کشید و اکنون سر امر احوال عبدالؤمن خان را که کردیم در وقت فرستاد و جامع محمد باقی التالیق متعاقب یکدیگر رسیدند و او را از پناهی پادشاهی خوانی احوال او خبر دادند از مبالغه که محمد باقی التالیق در آمدن او بزرگی کرده بود بجز بای و راقم او چون مراد بن عبدالقده خان بخت مخالفی که در زمان حیات پدر با او کرده بودند بی اعتمادی در رفتن سمرقند تا غیر سیمو باطله با حصار کافر خوان او با علیه از دعای تمام از پنج نیران آمدند بنا طبعی مسافت مینمود و کسان بیشتر فرستاده منزل منزل مترصد باخار بود و شهرت داده بود که چون بیروم پیما هرات حیات او بیروم بهار زد که فخر عبدالقده خان در سمرقند شیوع یافت چند کس بخت رسانید این خبر روانه اردوی عبدالؤمن خان شد که از بقره کانی نبره ور کردند که کس اول سیده مرده داد و نگذرد آن شخص اگر اینده فرمود که زبان او را از کام بیرون آرند اما بعلت غایب شخص و یکم که رسیده مرده داد و است که وقوع دارد اما با هم اعراض کرده گفته بود که قوت پدران را آسان پسران نمیتوان تمام چنانی تا بن خرد او دید و خاطر امر خود نسیا حقیقه و کرمیای شاد کاهی میکند و آنرا بخت قوی در پوست نیکینجه شخص سیم که آمد خبر رسانیده و اتفاق محمد باقی التالیق دیوان یکی بسیار را را سلطنت خود شنید که خود اری کرده مجلس عالی پادشاه نه آراسته بر تخت سلطنت جلوس کرده و تقارب با پادشاه و با سیم او بنوازشش را آورده اما همچنان تمانی میرفت روز بروز امر او را در یکسانه اطراف بواب با استقبال شتافتگی کورش مینمودند در شام طریقی شنید که هزاره سلطان بزرگ داده عبدالقده خان که در مدینه و سمرقند بود و لقب قانی بر خود نهاده مخالفت عبدالؤمن خان اظهار نموده و دستم سلطان را از یک سلطان که از اقربایی او یند الحاحت و انقیاد هزاره سلطان نموده که شکرهای شنید و سمرقند در طلال اعلام دولت او محمد عبدالؤمن خان پادشاه زاده ستاک و وزیر و مشاور و قلمب موصوف بود با قریب و بنی عماد تو جیحی است ایش از خاگر کار دولت میدانت هزاره قانی اقربا

دختران

و خوشان چون در بازار و الملاء و آشنه از آنچه میانه او و پدرش آفته شده قیاس حاصل و میگردید که  
 حقیقتان بود و فرزند آن در مقام خلاف آفته بود مذابلی عبدالمؤمنان در کمال عظمت و اقتدار و خطب  
 در آمده پای بر بسند جهانیا فی منها و با لشکرهای بیخ و بنجارا و قریب ستمتند و آنگاه دو دفعه هفت هزاره خان  
 و چه همت ساختن بجا نداشت رفت و ایشان بنجارا پیش آمد و بین الجابین عربی صعب اتفاق افتاد  
 چون اکثر غزوی مسلح بکاتب عبدالمؤمنان کرده بودند ایشان نهتم گشته بدست در آمده عبدالمؤمنان  
 ایشان را با و نذاری که را از پای در آورده در قطع صلح رحم و قیقه فرو گذاشت نکرد و حکومت ستمتند را  
 بجمه باقی تا لاین و چون سکی داده بر هر محل حکم تعیین کرد مظهر و منصور بنجارا را اجت نمود و سلبین  
 زادهای خراف و حکام اطراف کسب خدمت او فرستاده المهار الماعت انقیاد کردند و بنجارا نیز از قریب  
 و بی اعتماد و خوشان بکس منطه رفته و قیامت و شایستگی مورد و نیا و آشت از پای در آورده و مجاهد بود  
 از دهان خود بر آورده و سواهی بر محمد سلطان کجی کرده و کنگاری درویش بود و همیشه و کمال بقدر کنگاری  
 بر مسکند و او را با کشتن نمیدانست و دو و سطل و یکدیگر صاحب بودی از قریب عبدالمؤمنان مذکور شد  
 و از بنجارا با لشکر عظیم بار آورده و رشت فراسان و بی بیلیج آورد که گشته شدن عبدالمؤمنان **بجوس**  
**بر محمد خان و بنجارا و عبدالمؤمنان** در بیج و سوان آن ایام از کوشش و حرج میساف نام چون عبدالمؤمنان  
 در امر سلطنت استقلال یافت در بعضی اوقات عمو با اعرای عبدالمؤمنان فی محاطات غمناک نیز نمود و سخنان  
 کنایه آمیز میگفتند جمعی که کان عداوت او بخود آشنه بفر خود افتاد و کان برودند که چون او بیلیج میرفتند  
 با ایشان کمترین خاطر خود را بغض فرماید و بعد الصمد بهادر میر آفر عبدالمؤمنان محمد تپا میاور سخن  
 که از یک سواران شیخ بود متقبل قتل او گشته با یکدیگر مواضع نموده در کمین فرصت نشسته عبدالمؤمنان  
 بجهت آشنه ادگرمی هوا شب کوچ میکرد و در وقت سوارانی که آفتابیان تقفوا لان اهل وقت تقفوا  
 یک تیر تیرا شب پشته و ارا و چهره کان سیر لشکر این یک تیر تیرا بپس تیر میفرستد و او در میان جلوه ارا این آفر  
 یچهره کان در پنجره ارا چند نفر از مذاب و مطربان طلی مسافت میکرد و شبی از شبها که از پهلوی بی سکی گشته  
 عبدالمؤمنان بهادر و محمد قلی بهادر بودیوا رست آن دو در آمده در کنار راه پس دیواری نشسته گمانها بر سر خط

آورده و انتظار رود و او داشتند بعد از آنکه مردی که ایشان میزدند شش عبدالمؤمنان را بچند نفری که همرا  
 بودند چون بخانه کیلیک رسیدند هر دو در و ششای مثل شفت کش و نه از قصای آبی تریز بر او بر پاش  
 مراد رسید و خطا نشاء و ارب غلطید و ایشان را شمشیرهای آخته بر او رسیدند مشعل را در آن شعلهها بختی که گزیدند  
 نه و مطربان که مردم نماز یک بودند از پنجم شمشیر سر خود گرفته ایشان فی العزیز را و ابراهیم که یکس از  
 چهره بار بر او ایستاده بود و او را هم پاره پاره کرده و سوار شده و در بنجار آوردند تا بر سر اعمال بی  
 او همکاران و نسبت بر پدر واقع شده زیرا که از ششماه عهد سلطنت نه پیچید بعد از لحظه که مردم اغلب  
 رسیده اند و او را در سر او گذاشته باشند بعضی از امر مثل عبدالمسمع بهاد میفرمود و دیگران که از نه در وقت  
 بودند همان شب روانه بنجار شده اند اما اکثر مردم در آن شب الطباعی یافتند صباح که بار و رسیدند و از  
 خان آری ظاهر شد تصور مردم آن بود که هیچ بکار رفتند اما اگر مردمان اغلب سیده صورت قضیه بودند  
 وقت و آشوب عظیم در میان اهل اردو بدیده آمد امراد و کریان و کرده شده ملازمان قدیم عبدالمؤمن  
 خان را بچند نفر از اهل انقال و آنچه نبود نشسته بودند آشته روی تو جمع بیخ آوردند و ملازمان عبد  
 خان کشتن کجرا اکثر موبات او را عارت نموده بنجارا با کشته و چون کسی شباسیه سلطنت باشد در  
 بنجارا بنودنایا بر سلطنت بر محمد سلطان که از اولاد او کنا را در ابراهیم آمده از ناظم امواج بحر غضب عبدالمؤمن  
 خان کنا را قاده بود و راجع شده اسم سلطنت و خانی بر و الطلاق کرده خطبه و سکه نام او نموده و در صورت  
 حال محمد باقی دیوان یکی که در سمرقند بود اعلام دادند و امر عبدالمؤمن خان بپیچ رسیده بعضی او را نموده که  
 بر عبدالمؤمن خان را که طفل و سال بود و بجای بر و در پیچ پادشاه کرده انجا و ممکن است که در تصرف عبدالمؤمن خان  
 بود از کنا چون آن امر در اول شش ضبط نموده از شش ندکان او اهتمام کشند بعضی که طرفان کرده گفته که طفل  
 و سال شاسیه سلطنت نیست ما را خان جوان کار از نموده می باید که با اعاوی منافذت تواند نمود و جانی سپید  
 سلطان خواهر زاد عبد الله خان را که پسر دین محمد خان است عبدالمؤمن خان گرفته مجبور بود چون ایستاد در  
 خراسان حکام بعضی مجال بودند تا راه کرده اند که او را گرفته بیرون آورده زمام سلطنت بچند خواستار از شش  
 اقتدار او نموده و یکی بین کنا شش عبدمنوره سلطنت جانی یک سلطان در خاطرشان رسوخ یافته بود و او را



از روی و نه عباد الله سلطان را در عهد الله فان بعد از وقت او بحال عهد الله فان در آمد بود و یک نفر  
 از عباد الله سلطان است که در حال عهد المومنان بود و در زمان او وقت شنبه و پنج آمد عادل نامی که  
 میرزا و بعضی از ریش سفیدان بدین او رفته او را از قرار او خود آگاه کردند و او اسکارا بمنبعی نمود و پیش  
 سفیدان عرض کرد که چون پر عهد المومنان طغلت و دیگری زد و در زمان سلطنت نیت لا علاج سلطنت  
 بحسب تو ایضا او کی عهد الله فان را قی شده ایم آن نوبتی عصمتی گفت که از دو مان پادشاهی پادشاهی  
 قابل و نرا و از سلطنت هت ایشان استفسار نمودند گفت که شوهرم عباد الله سلطان پسری جایز  
 داشت عهد الامین نام و بعد از شوهرم چون مادرش فوت شد من او را حاکم فطت نمودم و از تو عهد  
 المومنان که کمر تقبل تو را بنی اعمام بستم من در اتانایت در لباس فرزان برده نگاه داشته ام  
 و با دست ایشان را تقویت است او چون برگرز نشسته بودند که عباد الله سلطان را پسری پادشاهی  
 او را آن محذره بعد از آنکه ایشان را قسم داد که با او ندرت نماید پس اسنان بر او آورد و در پیش  
 نمود هر چه میداشتند که این حکایت فرقی از صدق ندارد و آنچه چون جوان قابل رسیده میگردید و اسم  
 بر او زاکو کی عهد الله فان در تشریف امور سلطنت بسیار و خیل بود را قی با منبعی شده و چهار زانو را  
 بسکام برده موی برش که بطریق کسودار بود تراشیده و بیاسن کور بند ساخته و اسم قانی بر او طلق  
 نموده برسد سلطنت نشاند و جمیع امرا و اعیان بکنگ کورش نمودند و از خزین و اسباب سلطنت  
 عباد المومنان آنچه در بطن موجود بود و بقیقه تصرف اقتدار خود گرفت امرا و ریش سفیدان بکنج فی صلاح  
 او آنچه همی فیصل نمیدادند سبحان الله این چه بود آنچه ماست که از شجده با زبانی فلک اجبت باز آریس برده  
 بر ضد تو می آید **الحقه** چون اخبار او با سوس بر محمدان سمیع او برکتی بکنگ کردید برای صلاح عیضه که کوربا  
 امرا بی نیاز از حاجت اوقات او روز و بید از عاقبت عهد الامین همان مکتوب اهل اص آید بر سر محمدان نوشته  
 او را تفتیت و مبارکباد گفتند و التماس نمودند که عمل الامین را بفرموده خود است چون نام عهد الله فان  
 و عهد المومنان بر مایه رمق و ولت خود میگویند بوده و بجای و نت یکدیگر را بر هیچ حکمت تشوکل کرده که بکنگ  
 مجال مدخلت نموده باشد امرا اخبار از محمدات استار سلطنت آن دو مان تحقیق حال نمودند بهی

تسلیق اللفظ گفته که بجای احمد سلطان را هرگز نپسری بود و این معنی فرخ است میجایس از مردم پرورش اندرون محمد و  
تا محرم نشد و در این گروه تدبیر کسی از زود بجای احمد سلطان بطور آراء و آراء معتاد می ریش سعیدان بخت گشته  
مردم را بخود رام سازند مصیحت وقت در نقدین دانسته گنبدیاب و انکار این معنی مکرر و نده از جانب  
پیر محمد خان یریلغ با و پشت ته فزنده خطاب کرده اند و شک را این عطیه گفته اند اما ریش نشسته و فرقی نمونده و شکست  
عبدالمؤمن قازار و مسلم استند مشروط بر آنکه در بلخ نسکه بنام خود نزنند و در خطبه اسم پیر محمد خان بر مسلم  
باش چون مشهور و ولت ایشان رقم قرقی الملک من شاه ارایش یافته بود هم بیکه ام تمیشت پند  
و در بهمان چیز و بزب ط دولت ایشان در بهم فرودید که شکست خواجه ارس با یکم آید و بقول مجتبی  
**در کراول خراسان جلوس بن محمد خان بر بهرات برسد سلطنت و اختتام او ال و ارتقای او**  
**دولت باقی خان برادرش در ماوراء النهر سابقا سمست که از رش یافت که تلم سلطان برانی یک سلطان**  
خواهرزاده عبدالعده خان است با برادران در بعضی مجال خراسان حکم یریلغ حکومت می نمود و تا میانه سید المومن  
خان پیدر شش شت و تراغ بدید آمد و بود ایشان بلا حفظ حقوق تربت عبدالعده خان اطاعت عبدالمومن خان  
نمیکردند و با مردم هم او زیاد و القای نمینمودند بعد از فوت عبدالعده خان که عبدالمومن خان در سلطنت او  
استقلال یافت و قطع رشته حیات قراب و بنی اعمام نموده جانی یک سلطان پیدایش را که گرفته خیر  
کرد خوف و هت برایشان سستل یافته القاب ساید دولت حضرت اعلی شاه ای و در دو سید کج معنی خان  
حاکم که مان دست در قراک امد و معاونت قزلباشان زده و بسفی بهادر و مونس بهادر که از معتد ان  
خاص او بود و بدینجهت عرض خلاص بخت اشراف فرستاد و با استظهار معاونت منسوبان دولت ظاهره  
شاهی در خراسان کوس محافظت عبدالمومن خان گفته خاست که با طایفه طلیل قلعه بهرات را که تحت شرف  
است بدست آورد بدین غریت بانکه که مردی بچوالی بهرات آمد و امر او از یک که در بهرات بودند با و  
گرفت چو قدرت بیرون آمدن نمود و قلعه گشته در مقام مخالفت شدند و او چون راه قلعه یافت  
اطراف خواجهت بهرات را غارت نموده با آنکست در بهمان ایام و سجد و میگردد و در آنکس بر سر فراز آمده  
فراه را گرفت و همچنین اسفرا بن را بخت تصرف در آورد و غریت بهرات کرد جانی بی حاکم بهرات دست گرفت

نموده ملاقر او سید محمد سلطان را بدو سپرد که بمقابل او فرستاد و ایشان تا پهلوانان که کسب نزد تو تسلط  
 که در اسفند بود فرستاده پیغام دادند که ترک بی اعتدالی کرده باز کرده و الامحار بر آرد و با شش تیر  
 بدین سخن التفات نموده از اسفند ایضا فرموده زیرا که بخدا و بهرت رسیده مستعد محاربه بجا میخواستند  
 و ملاقر او سید محمد سلطان صفت سپاه آراسته در مقابل او ایستاد و هنوز از جانبین استبمال  
 قتال نبرده بودند که از جانب پنج و پنجاه نفر از اسفند رسیده و فرستادند عبد المؤمن خان بهرت رسانیدند  
 حاجی بی در بجز کج تر فرود رفته و کرد ایسا ندیده فرود چون او را زنده توجه نموب هیومن حرکت عساکر مقصود  
 تو لباشن بخراسان سیده بود و راه الهه از شاه سلاطین کسی نشانی نداشتند یا دشمنان شده باشند  
 و با اینحال با تکیه سلطان مقادمت میخواستند که در ایمان او تکیه بهرت مضطرب گشته فرارده اند که تکیه  
 سلطانرا که بشجاعت و لاور علی انصاف دارد و بهرت آورده او را بمقتضای مقصد رساندند و از  
 خراسان همگی بر سر او جمع شده و بهرات مملکت مشغول کرده و همگی صلاح حال خود را طاعت و انقیاد او دانستند  
 حاجی بی چهار روز کسب از او فرستاده از اینحال خبر دادند که بعد ازین از بدین محمد خان بفرخواستند  
 بعد از تحقیق این خبر مسرت از تکلمه شد و باقی بر تارک اقبال نهاده بخارنخوت و غزور بجای خوشن راه یافته  
 تو را سلطنت و پادشاهی بخود اده ملاقر او سید محمد سلطان که با او الهه بخدادی اندامی نموده بودند از او  
 فرار نموده لشکر میان او پیوسته و حاجی بی با اتراف و ایمان شهر و عظامی او تکیه کرد در اینجا بودند بی اسم  
 و یراق با استقبال و شتافتند و پهلوانان بلا زمان رسیده و پیش از او زنده کورنش نموده و در رکاب  
 عالی او شهبه در آمده تا در از نرساعت به و تو در طرفه محترقه بود و بدین محمد خان از خوف آنکه صورتی  
 دیگر روی نماید پیشه بر یکبار به ساعت نهمه در آن ساعت سخن اعلی شهرت و در بلخ شهر که محل نزول سلطان  
 نزه که در طبع سلطنت انداخته بر لغیا با ستمات و سادات و ارباب ابلای با طراف جوانان خراسان مستحقان  
 قلع و بلاد فرستاد و چون با محمد خان پهلوان او از سفر فرج آمده همراه بتوزه چنانی است را منظور داشته  
 اسم پادشاهی بر او اطلاق نموده خطبه و سکه بنام او کرده و از او خراسان بقدیم اطاعت و انقیاد پیش آمده و  
 او جمعیت نموده و او طرح آشنایی که با حضرت علی نموده بود بر طاق لسان نموده در مقام ضبط مملکت خراسان

و آمد و هر یک از اهل اربابان و بزرگان را از اوزر حال مناسب عالی اخضاقت او فارغ البال بر چهار باش سلطنت  
 تمیز و **شعبه** نوشتن گرفتار عریان منزلت سابقی که کفایت آن کبار و که تواری که بر توده و در اهل حال خورشید  
 شدن عبدالمؤمنان و آواز نه توجه که تر لباشن نخر اسان رسیده بوعی از یکدیگر خراسان را منتها شایسته  
 بودند که همی راه صواب کم کرده اندیشهای باطل و فکرهای با حاصل نمود و حفظ حال خود در آن تصور بنمودند و از جمله  
 سیما نایب که از امر معتبر و ترکیه در آن وقت حب العزمان عبدالمؤمنان عالم روشه جهان بود و تا  
 سلطان نایب که یکمشت از شتر و جانی یکسان اقرابا عبدالمؤمنان در در پس قعود و در پیشی در اولایت  
 بی تمام و نشان بر سر میر و بدست آورده اسم سلطنت بر او اطاعت کرده بولایت روشه جهان چهار جوی  
 و ایورد و اسخر و در تمام اخضاقت کشید و بعد از آنکه خبر استیلا وین محمد خان خراسان سماع او کرده  
 از آن طریقت نام و پیشیمان کشته عرضند داشتی منجی بر اعلان و دلخواهی بجهت او نوشتن بقام سلطنت  
 نیز تکلیف نمود که عرضند با نوشته اظهار اطاعت و اظهار نماید قاسم سلطان که در مال ملک پیدخل  
 از سلطنت خراسانی شد است و از اهلوا سیما نایب اول آفرنده است و پیشانی لغزش نموده در تمام آن  
 باشد که او را موقع نموده دم از استقلال استبداد زند و چون بن محمد خان ز احوال مرد اطلاع یافتند  
 اخضاقت نجان سیما نایب اول رسید و بی محمد سلطان برادر کوچکتر خود را بر دستار و منشور استقامت  
 با اسم سیما نایب اول ارسال داشت و یکسان بدعوات اولایت را در قبضه اختیار او نهاد که هر چه را بی او  
 اقتضا نماید اعمل آورده در هر دو سکه با اسم محمد خان بر سر کلان و زنده بی محمد سلطان عرض رسیده سیما نایب  
 یس اول بستان قبول او شتافت و قاسم سلطان را نیز تکلیف استقبال کرده با گراه با خود برد اما در وقتی که در راه  
 رسیده مضمون این کلام که دو پادشاه در تعلیمی بکنند علم نموده جلایان ما شاره رسانند که در تشریح کل کردن  
 آن پیکار بکنند را زنده و اولی سلطان آخرین اعزاز و احترام بشهر آورده بوزم حد بخاری قیام نمود هنوز  
 بی محمد سلطان در مراد آبی گرفته بود که در همان وز طنطنه ریات نفرت آیات حضرت علی شایسته بی ظل الهی  
 بخراسان آمدن فرموده خان که با بجنید و ارتکاب روشه همان آن خود بود در اولایت میند و از نوشته  
 و ایشان مجال توقف نیافتند چنانچه در مدخل این دفتر است که در شرح فرمایند اول آنکه کمال آن بر داشته از راه

چهار جو با و را الهز فقه و ابوالمهدی که حکام مشرفند بود از آمدن لشکر قزلباش بدست آمدن  
 نیشابور فرودار شده در کلزارق قلعه و ضروری قلعه داری بود که همان شب فرشته شده بن عبدالمؤمنان  
 رسیده بتحقق انجامید ابوالمهدی چون بی در شبکه اضطراب آفتاب راه او نمود که اگر آب باقی باقی مملکت  
 در مقام دو و پنجواهی بوده در لوازم قلعه داری و نمایند شهر را محاطت نماید تا وقتی که شخصی در کاپیتان  
 جنود او زبکیه کجی قرار یافته درین اندیشه بود که از قلعه دست بردار و امکان فرساید که فرودمان  
 با و از ده هزار کس از لشکر قزلباش بر سبزه رسیدند ابوالمهدی ازین اخبار سرسید که شبته مجال  
 و قلعه داری نیافت و او زبکیه عموماً مضطرب الاحوال گشته گفته که از اقصای کلان دولت از دو مان  
 او زبکیه که در حسته او بار روی این طایفه آورده است پادشاه مستقیماً نیت یافتن حال بر سر مملکتی  
 که کاخ صد ساله قزلباش است و تا زه بصره مادر آمده بود و تلاش نمودن از غفلت دور است تا وقتی است  
 و مخصوص شده ایم از قاطب امواج بحر محرف خود را با ساحل نجات رسانیده اهل و عیال با ما منی سائیم بعضی جهلا  
 گفته که چراست بر معوری قزلباش گذاریم شهر را غارت نموده و محظوظان فریبگار که حضرت امام زمین صامن  
 علی بن موسی الرضا علیه السلام و التناو میل مرتبه بر کند مبارک و آنچه از جمعی و زیور در دستمان موجود  
 باشد لغت نموده روانه شیوم جمعی رسالت و عقاب که در وقت در شهید مقدس بود تا ازین اندیشه اهل  
 یافتند ابوالمهدی را ازینهم فتنه و باش خوف بنامی با زوالت شب چشمان او زبک درین راه مطرف  
 ساخته او ترک این راه نموده بدلیل مغفول جهلا، او زبک را ممنوع ساخت که چون ده سال است نکند  
 این مکات را خورده اید حق بخوارگی را منظور داشته در بک عرض ناموس و غارت اموال مردم این شهر که  
 افعال مفساد عظیم دارد نگوشند و بصحت و سلامت روانه نشوند و سادات و عظام شهر را محاطت  
 گفت تو بی آنست که بر شریفیند ان محلات پتینه نماید که با عماره و اجلاف متنوع احدی از او زبکیه و اهل و عیال  
 ایشان نشوند تا سر در کس میان قزلباش لغت نشده و از خیال نبرد نهند تا او زبکیه ازینهم آفت  
 و بکس مخافت این بوده جو زبک با منی رسانند و همان شب ندای کوچ در دادند و تمامی او زبکیه از بیچار  
 مستغنه چون فتنه شده از روز و از دیر علی موپروان فتنه برده بر منس و از شده بعد از فتنه او زبکیه

پایه ۲۰۰

از همان روز سادات و ارباب با بالی مشهد مقدس محلی گسرتند و فرادغان امرای استخرد و فرستاده از آنجا  
و ایامه و فرادغان هماناخت کوی کرده بشهد مقدس آمده و اجلت هر شده و سعادت زیارت است  
عزیز آشیان حضرت امام الحرمین الانس علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شده و عهده داشتی مشتمل  
بر عرض این احوال بفرستاده مشهد مقدس زیارت نامه بجاخت فرستاده در وقتی که موکب ایمن مویش  
اساسی سخنان جو برده رسیده بود که فرادغان مردم مشهد مقدس سیده این اجازت مرست آثار سینه  
و بعد از آنکه ابوالمهرابی و ابناغ او از مدرس گذشتند بزور آباء آمدند شینه که درین محفلان زوار السلطنه  
هرات برست سلطنت جاس بود و امراء فراسان بدرگاه او شتا فته طوق فرما برداری او بر گردن نموده اند  
و درین محفلان که از قیضه آمدن او و از دست او ان شهید مقدس معانی فریفته که فرستاده او را باکتار  
و ابناغ هرات برده و او را در معرض ریغود و خنای خطاب در آورده و مواظبه مینمود که چو اولایت مشهد را  
دست گذاشته بیرون آید بی او حدیثهای معقول سکنت اما مسیح نداشته او را آتاسه روز حضرت کورش  
ند او بعد از آنکه روز ارکان دولت تبلیغ شده حضرت کورش او حاصل نمودند و درین محفلان سید محمد سلطان  
که از نجی اعلام بود بی العوز بیکومت شهید مقدس تعیین کرده با چار صد گسرتان بهار آن کار آمدنی بر خلیف  
استیجال با یغیا فرستاده که پیشتر از آنکه ترنباشن شهید مقدس آمده آن بده مبارکه را بقبضه نماید و این  
کلمه را با جمعی بجا بخلت فله غوزیان فرستاده او بقبضه در آمده بقبضه اولایت پرداخته چون سید محمد سلطان  
در خفا بربت جام رسیدند و از وصول ترنباشن شهید مقدس خبر داشتند کلا شتر جام قاصدی مبارک فرستاده  
مقدس فرستاده فرادغان از آمدن آنجا عت جرد او فرادغان همانا عت و الفقار خان یار خود را  
با بعضی ارباب بی ایشان نامزد نمود و ایشان با یغیا بجام رسیدند و در وقت سوار بی او بیکم بطلعه لشکر  
ترنباشن ظاهر شده او بیکم را پیدست با کرده مجال مجار بره و صف آری بی غایه قرار برقرار آیتا کرده اند که  
ترنباشن بی ایشان سیده اکثر القبل آوردند و قریب شتا نفر اسیر و دستگیر کرده و بشهد مقدس حجت  
نمودند سید محمد سلطان گشته در ایشان حال هرات رسیده و درین محفلان از زور دست ترنباشن فرادغان  
میانه او بیکم چنین شهرت یافت که فرادغان کجی خان حاکم کرمان فرزت عبد الله خان شینه و براسان

بود اتفاقان المراد قرلیب شیه که در بعضی مجال فراسان آمده بودند بایشان منجمله شده در مقام ضبط قرآن  
در آمده اند و از توجیهات منسوخه شاهیه خبره اشند و از وصول این چهار دین محمدان الهنا قورت  
و افتد کرده بدین لشکر قرلیبش از شهر برون آمده در باغچه خواهر نوزده کرد اما امر او ریش سفیدان  
و اتالیقان او در محاربه قرلیبش تا او آشتند مکررا قریحه مشورت در میان آمده افتد مجلس گفتاش اتفاقا  
بعضی عیلا و ریش سفیدان خصوصاً میرزا عبید الله منقط که از سلاطین زاوه ای منقط و مرور و زکار و میزه مارا  
و تدبیر بود و حاجی بی و ابوالمهدی گفته که ولایت فراسان یورت و مسکن صد ساله قرلیبش بوده در پنج  
زمان او در یکدیگر در فراسان ستانتهی تمام نیامده اند و یورت و مسکن قدیم ماوراءالنهرات یورت قدیم  
خود را گفته بر سر فراسان تلاش نمودن مصلحت یست چون در ماوراءالنهر که گشتار نیسته سلطت باشد  
یست اولی امت که روی تو به بد القوب نهاده که امت بلفظ اولایت بنیده و اگر خواهد که با کجیست از  
فراسان که تا کینه باقی سلطان بر او در خود را بد و سر نهرا کس ذفره یک لادر قلعه هرات بگذارد و قلع  
قون قاین سینان مجال انطراف هرات را ببعثت ان سپارند و چون پادشاه ذمی قرلیبش الهماره سخی  
و اعلاص کرده کس فرستاده اند بجهد و کمترین محبت سلوک نقلی نماید که چون الله تعالی و بحسن موافقت  
حضرت عالی زمین هرات ان از تسلط و استیلا بی عبدالمؤمنان فرارفت حاصل شده و المراد او از یک بطریق  
فرمان برداری ایو مجب بر کردن نهاده اند اکنون سخن همان است که عرض شده و فراسان بلازان عالی القلق را  
ما روی تو به ماوراءالنهر که مرکز ولت این سلسلست ایریم و دشمنه مقدس معلی نیشا پور و ریشتر و علا  
بعضی مجال اغالی کرده بلازان سپیدیم و چون رینوقت بره کج متعذر بود کینه بر خفایت الطاف شهرهای  
و مرورت محالی این کرده فرزندان ایل و عیال خود و المراد اعیان او یکدیگر با برادر ما باقی در قلعه گفته  
تا مسخر و بلازان آنحضرت سپیدیم همت در بیغ نماند که انت الله تعالی چون برت اصلی تفریق رایه  
در میان سلطنت اسخنی باید در سپردن هرات و سایر مجال فراسان از فرمان آنحضرت تخلفی نخواهد بود و بلق  
غالب امت که پادشاه قرلیبش شیوه همت سلوک داشته این رضا مخلصان را بسع رضا انعام کرده و  
موافقت و دوستی با حاضر مجالست نخواسته و درین همت بفرج شده مقدس محالی که از او بکمال شده

را کشتی متعوض مرات و توان کرد بعد از آنکه جهات ما در آن شهر ترکستان بلخ و بدستان حسب المده  
صورت یافته امور سلطنت اشطام یابد اگر میل فراسان داشتند باشند از روی قدر و استظهار بخراسان  
آمد و تیز و نظم و نسق آن پروازیم و الا بقضای وقت عمل کنیم اگر عتلا و ریش سفیدان این ای بسندیده  
داشتند قرار نامه نوشتن و تهیه اسباب قلعه داری بخود دادند و جمعی از اهل هرات و خراسان قیام کردند  
خلافت باستان بود که قریه مفیده و محسوس ساخته اما بعضی جمله و جنگجویان این صلاح اندیشی را نمی نهند گفته اند  
از پادشاه و قریلباش بفری اتری نیست جمعی که پیش آمده اند و داده هزاره هزار کس پیش نهند و مع پادشاه  
زودیکه شده اند در بدایت سلطنت ازده و داده هزاره قریلباش که قریب باشند اندوخت نمودن و  
پیش از آن نوعی از ضعف هزیت است هرگاه با منطبقی ما در آن شهر قریه فراسان از دست داده باشیم  
بدنام جلوه و وطن صادران خواهیم بود و در صورت بدایت که به هم از پیش فراد رقیب آن هنوز از او قضا  
ما در آن شهر قرار داد و خاطر امراء آنجا اطلاع ندایم دست از حاکمیت فراسان داشتند و نقد را بنسبند  
مقتضی فعل و امر آنیست که محاربه این نجاحت بر میان جان بسته مردان و روی همت بدین ایشان آوریم که  
مقطعه و منقود کردیم و آوازه اقتدار غانی لمندی یافته کل ممام برب مرام تشریت خواهد یافت و اگر عبادت  
هم نوبی و یک صورت بند باری همگان معذور به پیشم وین محمد خان شش ثانی راغب کردیده اکثر جمله از پیش  
که گشت حکایت فراسان از مذاق ایشان برون غیرت انکاشش ترجیح نمادند وین محمد خان در  
ایام حیات عبد الله خان مزج و مزج فراسان یعنی از آنی بعد از قریلباش جنگ کرده غالب شده بود محاربه  
قریلباش را سهولت آسان انگاشته از غرور کی داشت قرار محاربه با خود داده و جمیع طرف فتن میگفتند  
در صورتیست که همین بدو امتیاز نکردند از آن حکایت ساکت شدند ابوالمجدی که در دهان کارون بود  
و محاربه او را با قریلباش صلاح میدانست و اوضاع او را بر وفق دلخواه مشاهده می نمود و شبی جمعی کشیدند از او  
از و جدا شده چون مسافت بعید کرده بود علاجی نتوانست کرد و درین اثنا خبر بگشتن امراء قریلباش رسیده  
بجست اجبار محوش که از جانب فراسان ایشان سید بگشتند با کلید انداختند و قریلباش را در خاطر پرور  
کرده لغز تقاب از باغچه خود کوچ کرده پشته آمدند و مجاربه قریلباش و لیر تر شد با آنکه میانه او

حضرت



حضرت اعلیٰ شاهی در باطریان برات متقابل فکلی شد شرح آن مفصلا در طبع استان فتح فراسان  
 و اختتام احوال بن محمد خان باقی حالات ماوراءالنهر بعد از تحریر آن استان تمزده کلمات بیان خواهد گشت  
 انشاء الله تعالی و صد العزیز **آغاز داستان فتح فراسان میان حالات که در خلال این احوال بود**  
**داود باراد و تقییر ملک متعال** قبل ازین کجاست کجاست که پاره ایش که درین سال حضرت اعلیٰ شاهی  
 نقل الهمی در شش فراسان در زمین الهام پذیر تقسیم او در تنبیه اسباب آن سفر بود که خبر فوت عبدالقادر خان  
 او ترک رسید آن را در در خاطر خیر اندوید پذیرفته بغرم دست طالع میمون در سیم شهر رمضان  
 المبارک سنه سنه الف که ساعت سعد بود از دارالسلطنه اصفهان پیروزان فرموده چند روز در پیش  
 انجام تمامت لشکر و فروری آن سفر توقف فرموده و اردوی محلی را مقرر فرموده که از راه خوار و قزوین بکین  
 بسطام رفته بقیقت نماید چون خاطر خیر بسیر و شکار مانده در آن بشت نشان که کما موروث حضرت اعلیٰ شاهی  
 نقل الهمی **بشت** یا بل و نامان ملک بکجه تعرف و آمد و بود نموده بود در بیوت که فرهاد خان در آنجا بود  
 تعیین فرموده و سبای از راه سیاه کوه روانه مانده در آن شده که تا جمیعت سپاه چند روزی را از آن فرست  
 و کشت عشرت پیرا بود و بعد از آن از راه سیاه کوه از آن راه بسطام آید و احکام مطاعه با حصار ارم و کجا  
 قلعه های یون فرستاده مقرر است که که قوی جان عظام با قوی با شمی که در طران بودند و راه بسطام شده  
 بار و در نظر قرین چو نموده الله در یحییان با غلامان لشکر فراسان کجغنیان لشکر که مان از راه یزد و بیابان  
 بخراسان آمده و در بر محل که ریات باه و جلال نزول اعلان استه باشد بمو یک لغت میوندند **محمد** عساکر  
 تر نباشش جبالقرین و تصافریان فرج فرج روی توید بقدر فراسان آورده در همین بسطام جمعیت نموده حضرت  
 اعلیٰ چند روزی در فرستاد مانده در آن بشت نشان بسیر و شکار پرورده اخته بعد از اجتماع عساکر با اتفاق فرهاد  
 از راه سواد و خوار و استه باه آمده بار و در طی شد و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و عی محمد سلطان  
 و لاد و نور محمد خان بن ابوالمحمد خان الی مرو شایان با و پاور که که چنانچه سبب آن که با فقه از قبولت  
 سپاه عبدالقادر خان از حکمت موروث بر آمده بساید دولت های یون استقلال بسته بودند در کجا برفت  
 بودند چند روزی بسطام معک نظر فرهاد بود از آنجا بیان لشکر لغت نشان پرورده سوا بشت فراسان

در زمان که نیامده بودند سبب بزرگسختی نظر آمدند در محال این احوال اخبار تنویرش که عید المومنان میرفتی باها  
که کلماتش حکم برات را چنانچه گذشت بسیار رسانیده و از آنکه هیچ به بخار بر سر نرفته است که گفتند  
با هزاره خان و از آنکه خان چنانچه در طی احوال او را الهه گذشت چهار بر نموده بریشان غرض یافته و ایشان را بر کس  
از سلاطین باها که منطقه نرفته داشته از میان برده داشته تا می و از یکدیگر طوق فرما بزداری و برگردان گرفته بود  
کمال شکوه و استقلال و غلبه خول از دو حامش که متوجه بلخ و خراسان است بعضی از کلمات ایشان که است  
درین سال فتنه خراسان مصلحت وقت نمیدیدند و صلاح وقت در آن دانسته که درین سال متوجه بلخ  
و سنق استرآباد گشته خاطر از ضبط المملکت جمع نموده همان غریمت بصوب راجعت الحظاف همت کرده و در  
خاطر عید المومنان معلوم گشته سال که برقیقتنا و وقت عمل شود چون حضرت اعلی شایسته قبال العیاش بیعت  
پرواز همت را بعید عقاب مملکت خراسان در پرواز آورده بودند تراباده اتفاقا لیکن است بیعت  
خطا اندیش نموده ندید باطله خیزد و در که در چین سلطه سر بر آورده و بارگاه با وجع برافزاشته بودند متوجه  
نظام و سنق استرآباد شدند چون حکومت مازندران بغیر با دخان اتفاق داشت بجهت قربت جوار استرآباد  
بیر خلاصه مازندران گردیده بموجب الیه تقویین فرمودند و احکام استمالت با اسم الهی و ایمان مکرر در میان  
پوشان استرآباد که هر یک بملوک از بلوکات رزم اختصار کشیده در قلم آورده فرستادند و فرهاد خان  
قرامان یکساعتی از اتوم خود را بدار و سخن نسیب نموده با سینه نفر از قرامان نمود و غیره فرستادند و در آن  
استرآباد چون یکدیگر حضورت داشته و اردوی همایون عساکر فریباشین دولت و اقبال در سلطه  
اعلان داشت جز اطاعت و انقیاد چاره ندانسته بکنین و در غم مذکور کردند در محال این احوال بیست و  
یک ساعتی بودی که در توفیق مایه شده از اجابت تمیم سلطان که هنوز تبه خانی نیافته و عهد المومنان در رعایت  
بود بر رسم رسالت رسیده خلاصه نیعام آنکه این دو دولتخواه و برادران که تربیت یافته پرورده دولت عید  
خان بود مجبوس ضایعی او از موافقت پریش سر باز زده با ادا اتفاق نموده استیم و او بدبخت گینه در  
گرفته اطهار عدوت میکرد و حال که عهد نقدان عالم تبا پیوسته و او در سلطت استقلال یافته جمعی  
که در زمان پدر متفق با او نبوده اند در مقام اشتقام است و در صورت بند و بجز آن که مایه استرآباد

ندرم و هرگاه آفتاب موبک میمون پر بود و حصول خراسان نماند و در رسالت هوا خوانان در آمده تا شیدای تخت  
 و بندی برده و شش گرفتند بهر فرزند قیام منیما حضرت اعلیٰ زین بر سر درگشته مکتوب محبت اسب را نیز و در آن  
 یا نوشته بودید عطوفت و الطاف می نهایت و او نه و محمد فای یکا اشیکاسا قاسی عمر بکر لاکه رسالگند شده بیشتر  
 رسیده بود و همراه دست و شش یکی نزد شاد الیه در ستاده چند اسب تاری ترا و تخت پدایه لایقه بخت او ال  
 و اشنه القصد و چمن سلطام بعد از اجتمع کس که طفر فرجام سلطنت پناه حاجی محمد خان از راه استرآباد بجا  
 خوارزم روانه نمود و لقیابا لایقه ترکمانان صابن غانی که قدیم تابع ابرو و منی سلاطین خوارزم بوده در کنار رود  
 و از کت آقامت و ارند مناسبت شمال فرستاده با طاعت و اقیابا حاجی محمد خان ترغیب نمودند و مختار  
 برند ق سلطان الغمیز ایسرا و پای خود را در ملازمت اشرف گذاشته که همیشه ملازم کت کت بدس بشند  
 و خود و عهد با عجب محمد سلطان پسر ترکر و سیار فرزند آن روانه گشت و حضرت اعلیٰ نیز فرقی اقبال از سلطام  
 کوچ فرموده از راه جاجرم روانه شدند و فرهاد خان و ذوالفقار خان بیکجا دریا بجان و بعضی امر که در کت  
 ایشان به هزار برسد و چون مقدمه پیش فرموده که بمنزل بیشتر در ستاده تدر فعال این جوان کماطه او نظر نمود  
 که یکی از ملازمانان شاد رسالت اقدس را بر سر رسالت نزد عبدالعزیز خان فرستاده و کتابتی مشتقی بر نصیحت  
 و سخنان لایزیر پادشاهانه و وعده و وعید با و قلمی نمایند و روح اتمه یک یساول محبت و القدر تقبل این  
 خدمت شده و مکتوب کرده و در قلم آمد خلاصه مضمون که چند سال است که او بعزم کت سنائی همه ساله بطرف  
 خراسان نهضت نماید و بخت کند که در طرف عراق و دارالمزبعضی کتار میا بود او در بخت و خدمت شنده  
 مقدس و بعضی حال خراسان را منصرف شده در نتیجه سیار حال کت و می نمود هر مرتبه که با بارز و به طافان او از  
 عراق متوجه خراسان شده راه دور در از طی می نمودم او بمقابل عکرم مقصوده در دیده فرار بر از اختیار  
 می نمود و برین بهمانه منکست بود که پدرم که پادشاه است حضرت مقابل با پادشاه و قرابش منید هر چه  
 آمده و ولایت خراسان از جور کت طرفین با کمال هم ستوران رعایا و زبردستان او را و دیحانات  
 شده اند علاوه بر کوز که عالم غانی را و دایع مؤذ و سلطنت ما و را القهر و ترکتان بیخ و بد نشان آن  
 شاد و ترا گرفت و انصاف و بتی عام مار ف مؤذ و او را منازعی نماند کت کت استقلال باقیه و عموم سپاه

سپاه او ترکیه مطیع و فرمان بر دارند و ما بجهت استخلاص ملک موردت که هست متخیر نگه فرمائید که ستمی هم  
انست الله تعالی درین مرتبه تا استرداد آن سنت ندهد معاوضت بکرگز دولت ممکن نیست تا بلخ و بخارا غنای کرام  
باز نیکم و روح الله یک نگرار و اندر فرموده موبک نیز فرشتان بجایب مشهد مقدس در حرکت آمد و  
بمصلحتهای نهانی که در عرصه ضمیر پادشاهان بکرگزیدگان درگاه الهی طوبی ظهور دارد و دیگر از خبری آن  
نیست قصصاتی آن فرموده که درین سفرش هزاره که مکار محمد باقر میرزا که خور و سال بود همراه خود و از  
مسارک که خطرناک برکنار باشد از همان منزل در ایشیخ احمد آقا ایشیک قاسمی حرم سپه در وانه ای  
فرمودند و او می هیون بعد از عید انجمن کوچ فرموده چون کاپوشن مجلس زوال شد دریا فرودش کرد و لیکن  
تغییر و فرود مرغی غلامات لغزت و بهر دوزی ظاهر شدن گرفت و اثر هیون غالی از مطلقه قابل در شنیدن  
گرفت تخت دلایت نیشا بور تیغرف اولیای دولت قاهره در آمد تین باقی تعالی آنکه حکومت اولیای باشد  
سلطان کی که از نژاد سلاطین و از یک بود تلقین داشت چون خبر فریب حصول یوک هیون فانی تاشی باجم  
سلطان سید آقا ربهو خواجهی در نیشا در ناحیه احوال عالمه خلق الله در باقیه قدرت هرات و قلعه  
دارمی در خود ندیده و از خوف سیاست عبدالمؤمنان میان او ترکیه شواست رفت و ملاحظه داشت  
که در وقت خروج اجاره و او با شش نیشا بور دست بغارت نیشا اموال او او ترکیه بر آورند باره سفر  
چ چیت الله الطرام پیرون آمده احوال ملازمت درگاه شاهی بسته با معنوی وانه مقصد کردید و او ترکیه  
نیشا بور متفرق شده بعضی مشهد مقدس و بعضی لطف هرات رفته و هنوز احمد سلطان از دروازه شهر  
نیامده بود که از نیشا بور با سم ساجی هیون بنیاد و از او اندر چون در کاپوشن این فریب سید امیر فو  
المعالی نیشا بوری را که رسد ان متعالی مکان و کلانش عظام آن ملک بود و از تاریخ خود او ترکیه بنابر  
طهور و لخواهی بوقایع آمده در در کاب لغزت نیشا بجای بود جهت ضبط حکومت روانه انصوب فرموده  
کامد آنان ولایت میرزا احمد سلطان بیات که در آن وقت حاکم سبز و او بر و تو قیاس یافت احمد سلطان  
او ترکیه رخصت حج یا قده قرین اغراض و اتمام روانه حج گشت و ریایات اقبال از کاپوشن کوچ فرموده  
از راه شقان جو بر دستاق فر بادغان و امر اکی مقدره الحش بود بجایب مشهد مقدس متعلق

در حرکت آمد چون موضع اسبابی من اعمال شقان محفل نزول موبک لغزفت ان کردید برهنیان از جانب با  
 و الهالی شمه مقدس سید و بفرشته شدن عبدالمؤمنان فی شارت نهج شمه مقدس چون که در حال  
 او زبکیه سمت تحریر یافت رسانیدند و حضرت اعلی شایقی نقل آئی از روید این خبر بجهت آنکه از عظام  
 ایزدی بوجهی پیوسته بود و شوق او در آنکه سعادت طواف زیارت آستان ملایک استیسان حضرت امام حسن  
 و الاشر علی بن موسی الرضا علیه السجده و التنا که قصد و علت غایبی این پوشش خرمال بود بجهت تشکر  
 آئی تقدیم رسانیدند مجموع سپاه کاه کاشه دمانی بر تارک فرزند سکنه غلفه شارت و مبارک گاه  
 ما رسید و از اینجا کوچ فرموده و بنا بر پنج پست چهارم شهر ذی القعدة الحرام در کنار رودخانه شهر طر نزل  
 اعلان واقف شد و فرادغان ارا و ایمان دولت شمه مقدس استقبالی موبک میمون آمد و در کوس  
 بسجده و اشرف مشرف شده لوازم دعا و ثنا و تسبیح بجای آوردند و حکم شد که فرادغان ارا در حق  
 بیزم تسبیح برات روانه شده آن پلده فرادغه را بصرف در آورند و هنوز اجازت سلطنتین در محفلان  
 و جمیعت اوزبکیه وارد او خاطر او چنانچه واقع بود تحقیق نه انجامید بود و در ویک که پست چهارم شهر بود  
 احرام طواف مقدمه حضرت امام ثامن همان من علی بن موسی الرضا علیه السجده و التنا که ملک مسیحان ملا علی  
 و سجد کاه کرد بیان عالم بالاست بسته روانه شد ند چون شمه نیز عالم اوزر کبند مبارک که جمیع تجلیات اوزر  
 آلی است فرزند مشال رخشنده آن آغاز نهاد و روشنی بخشیده و نظار کمان عالم شوق کردی حضرت اعلی  
 شایقی پیاده کرده بدینکه از این علییه ایزدی پیشانی مسکت بزحاک نیاز سوخته و سر شسته و مانای از دل  
 باریدن گرفت از اینجا باجهان جهان اعلان عالم نیاز زمندی برهنه پانی گشاده پیشانی مسافت فرموده و بران  
 حال شاه و سپاه بدینمقال ترنم بود که **نظم** شکر خدا که از بد بخت کار سازد که کی تو استم زده اش میسر  
 آن دلخی که میطلبیدم از خدا این است از عنایت حق در برابرم که گمانه غلطی درین آمین قدم در راه نهاد و  
 کعبانی پادرسیب فارغینان کل کسب کفایت که میسکل در میان بی سپه نازبان اعلان منه بود و جملا و کما  
 شوق بر دهنه مطهر رسیده بعد از تیشتم عبده علیه السلام جنبه اعلان بران خاک سوزنده و بلوار نم دعا و زیارت  
 پرداخته آستانه مقدسه را بغایت جهان از تقابل ماطلا و نغره عالی یافته و از علی و زیور ایام فرخنده

سای مجرطی نامیده بود در همانجا بود اتقان مکنی با حکومت مشهده مقدس سرافراز کرده اند و از  
مقدس کیمیا ریاض تشریف بردند در اینجا ایسران از بیکه را که در جام گرفتار غازیان فرخ شام شده بود  
بنظر آمد پس رسانیدند و از اقبال ایشان فرستادند سید محمد سلطان تحقیق پرست که دین محمد خان  
در هرات طرح سلطنت انداخته خاطر بکرات ملایت فراسان قرار داده و عدد شکر بیان در آنجا  
تأییدت هزار کس نکر میساخته اما اهل فراسان کذب نوال ایشان کرده زیاده از شش هفت هزار  
نشان نمیدادند و عقلا این قول را ترجیح میدادند با لیل حضرت اعلی فرهاد غازی ابراهیم چرخي همان روز پنجشنبه  
هرات روانه فرمودند که هنوز از بیکه است قاضی بنا قتلند و اسباب قلعه واری مرتب ساخته اند و الا  
از ایشان خالی نمایند و از ایسران چند نفر که ملازم دین محمد خان بودند در مشهد مقدس سیرده فرمودند  
که چون ماد عجوی خلاص کرده کس فرستاده بود اگر در قول خود صادق باشد ملازم این دولت میران  
داود بهر باب است نرزد و فرستیم و تمهید با ایسا رسانیدند با لیل موکب همیون اعلی سرور در مشهد  
بجست نظم و نسق سرکار فینانار توقف فرموده قولیت آن سرکار را با قاضی خان ترقی که از اسادات  
حیدریه فراسانست در وقت از بیکه عراق آمد در آن وقت دار و خداهنمان بود عیانت فرموده که  
حیدریه را قبول و دست کرده بود و اتقان مکنی و شاه تهنی سلطان بیات را با پندار تو چنان عظام ملازم  
رکاب مقدس همراه فرموده خان کجانباف و اپور در فرستادند که مملکت موروث او بدست آورده  
بشماره ایست پانزده روز پست هشتم ماه ذی حجه از مشهد مقدس پروان آمد چون خبر دادند و بیخود شکرمان رسیدند  
در آن منزل محمود یکس موبد اسلام یکس یوزباشی که در وقت هرات بنده رفته بود و درین لاف  
بازگشته هرات رسید و بود و از احوال آنجا واقف بود رسید و از کجا حالات خبر داده عرض کرد که دین  
محمد خان موافق این در سلطنت فراسان سسته که آسانست از آن نمیدارد و حال داده و از ده هزار کس  
جوراء و دوسه هزار از هزار فات قبایل ریزلر جمعند اما از رسیدن موکب همیون بیخود عظام اطلاع نداشتند  
و مکان را ندید که هنوز در حد سلطنت اند و قرار مقابل و مقابل فرهاد خان امر عظام که پیش قتلند  
با خود داده اند و بعد از آنکه وصول موکب همیون نرود ایشان تحقیق کرد و اگر قدرت مقابلند است

باشند باقی سلطان برادرش باده و سه هزار کس در قلعه هرات که داشته خود با و را از التمز و دو کشته  
 نمود و بخراسان آید و بهیچوجه قطع تعلق از خراسان نمی نماید و نیز خواهد که باسانی حکمت از دست هرچون  
 بر قول و در توفیق و اعتماد بود و حضرت اعلی مرتبه و خاطر منظر شد که چه تیر بر این شد که منتهی حصول مقصود است  
 از العام ربانی مزیتری بخاطر شرف رسید که موافقتی نیست حیضه تقدیر آمد و صورت مطلوب بر وجهه مدعیان  
 کشود و تبیین این حال آنکه بعد از الحاق بر احوال هرات ارکان قاهره را طلب فرموده و بزبان اوامیر بیان گذرانید  
 که بمی کثیر از آن راه را یک در بر باشد اگر فرودگان امر که پیش نیت اند بیشتر و ندانند بیکه دیر اند این  
 محاربه بینند و اینجغی لایق دولت قاهره نیست زیرا که پادشاه ایشان همراه است محاربه بک کثرت  
 قدم ایشان در معرکه پادشاه همراه است بستی بخار و مراد او سرداران نیند ارمی است که چشم زخم  
 بسیار قبل از آنند و موجب لیری عدو کرده و اگر آنزود را تا رسیدن ایات لغزنیات توقف امر  
 غایم او بکنیه تبتیه اسباب قلعه داری برداشته لشکر حوا که داشته خود با و را التمز و دو برگاه هم مجاز  
 قلعه رسیده بنا بر استحکام قلعه و استعداد قلعه داری بخیل که معالجه بدور انجامد بخاطر جنین خطر نماید که  
 کس ندهد فرودگان فرستیم که بمنزل بگرفته آوند در اندازد که از جانب دزبایگان عراق فرجوش  
 رسیده که روید اشهار فرست کرد بهما کانه حر و سده اند و موکب ایمن شاهنشین فرستاده  
 شده و مراجعت بجایت عراق کردند و خبر بگشتن قبل از این بدین خاطر با و ترکیه رسد از انبرشته قلعه  
 داری باز آمد و گشتن است که دیر از این بزم دستبرد و تقایب امر او ضبط شده مقدس است و عاقلان از  
 هرات پروانگی آید و اردو و غی غرق بجمعی که اسب بون داشتند با شده است سبای با فوجی که اسب  
 داشته باشند ایضا فرموده ایضا و دغان خلق و امر ایلی کردیم و مقید آمدن لشکر فاسق که مان نشدند با ایضا  
 بر سر ایشان و یوم و فرست قلعه بندی قلعه داری نیمه و انشا الله تعالی اگر ضایعی قالی نوشته باشد و چو  
 موافقتی تقدیر یافته عمل است که هم حساب آمد تا تمسیت پذیر و جمیع عقلا و ارباب را تقوی بر این مقصد را پسندید  
 داشتند و علی التقریبی فرودگان نوشته فرستادند که بقاعده که تذکره کینزل بگشته تر صد  
 موکب ایمن شاهنشین ایضا فرموده عمل نموده کینزل بگشته و کس ندهد و بدین کینجغی لایق

نماز سن کرمان ز راه طبرستان و اقل الکفر اسان شده بودند و دستا ند که میقتدا باورند شک نشد و خود را  
 با جمعی که اسباب یغمار داشته باشند جرمیده و سبای یغمار کرده در حد و خویر این قور با بوبک تیمون رفتند  
 و جناب اعتماد الله و آقا ترم یک را با شاه علی سلطان میر چشمک بزرگ سبای کش کرمان را در آنی خرق کرده داشته  
 که با هست کی کوچ کرده بی آمده باشند در وقت پیشین و در یک شب بنه غرض شهر محرم ز قرا با وجود سر عام سوا شده  
 بر تیمونی قاید اقبال معنان نیز ز قرا با اعلان با یغمار و از آن کشنده و در راه فرهادان امر اکر کند از اقلعه  
 تا غنبد سب آمده بودند بوبک تیمون ملحق شده اند و آمد و در اینجا کج غنبدان نیز راه و بی خود را انداخته بمانی  
 که اسباب یغمار داشته باشند یغمار کرده در سر تریل هر راه و بوبک علی بو سسته مجمل بوبک تیمون سنان دست  
 در چهار روز و نیم طی فرموده و شب بنه پنجم شهر محرم الحرام در جوالی بل سالار بهرات که چنانچه فرقی شهر است  
 رسیده و در صبح روز ششم صف مقابل آراسته نمایان در در باطریان مجاری اتفاق افتاد **که در محله**  
**حضرت شاه جمجاه با دین محمد خان از یک طرف با غنبد تیمون عنایت حضرت پروانه در قور قرا**  
 کلک سوا بخاک کشنده که دین محمد خان از وصول بوبک تیمون شاهی خبر نداشت آمدن فرهادان امر  
 کشنده از شهر بیرون آمده که خبر بازگشتن امر از بلایشان بوی که آمد که گشت در میان او از یکیش شده و او  
 از فکر قلعه و تریق اسباب قلعه و ارجی انداخته بعزم استیصال این پیش آمده بچوالی بلان فرود آمده  
 بود و از غایت بهل و غرور حمایه تر بلایشان اسمل و اسان انگاشته بوی شی شعله نخواست پیدار در کانون کیش  
 ز با نکر کشیده بود که خبر بشیخ آید ارا انظافی بی بدرفت صباح آرزو که جمعه ششم شهر محرم الحرام بود و یغمار  
 تر بلایش ظاهر شده دین محمد خان چونچ و بر انظار آراسته باقی سلطان برادرش با یازده اعباده منقطع و حاجی  
 حاکم بهرات در دست راست و بعضی از امر او در دست چپ قول گذاشته مقرر کرده که هر کجا از انبات تر بلایش  
 غلبه لشکر شاه به نمایندگی که خبر از آنکه قول جلوه انداخته است بانهم لشکر تر بلایش گمانه و خود کبک از نظر آید  
 جوانان کزیده و افتخادی همراه گرفته و طرف دست چپ استاده و مقرر کرده بود که اگر چیزی از یک غالب کرده  
 و اگر مغلوب آن کبک را سر از جدا نشود و رایات جلالت چون بل سالار رسیده اند از غارت بوا شد یغمار  
 اکثر اسباب کارمانده از غارت آن کباب در سن یازده از سه هزار کس بوبک تیمون رسیده بود و در

فرهادان



فرهاد خان امرای چرخی بد هزار نفر رسیدند اما یکی از اعراب پیشست که حضرت را میباشخت و حضرت آن  
 در سر تریل برده بود آمد از مصلوب تکب همیون شاه هی زمین محمد خان فرود او را کیفیت گیت کشا پرسیدند  
 گفت اندک مردی با آن حضرت آمد که تر لباش از عجب بلا فاصله می آید امر او ریش سفیدان کنکاشن میان  
 آورده راضی بجای نیاورد شاه تر لباش نمیشدند و صلاح دیدند که بازگشتت بزلت روند و نامه دوستانه  
 بنویسند که عیبند یافته بود بخدمت اشرف فرستاد و گفتگوی صلح میان آوردیم و باقی غار از دشمن و قلعه که داشته  
 روانه ما و راه البرکریم و محاربه با پادشاه تر لباش اصلاحاتی دولت میدادیم و این محمد خان در جواب او را  
 سفیدان گفتند که او که اگر چه را می پسندید است اما وقت بسیار کشیده شده و تر لباش نزدیک رسیده اگر شب  
 کوچ کرده روی شهر آوردیم نصف این لشکر را بکنده میکردند و در شهر افتاد فرصت نخواهد که سبب قلیه  
 دار می نامه ساخته روانه شویم ولی میباید ال گرفتار عازم میگردیم بهتر است که مردان روی بجز که از زار  
 آوردیم که غالب کردیم فهو المطلوب اگر مغلوب شویم شکست یافتن از پادشاه بزرگ مایشتان عیب نیست  
 و بهادران او را کمی بجیت آنکس چون بدلی مغلوب مگردند با چار تن بجای بر او **محمد** حضرت را می کند بخت  
 آملی اقبال پادشاه بر کرده فرهاد خان ذوالفقار خان امرای چرخی را با چهار پنجه را کس پیشتر دستند و قول  
 دمایون بفرود آمدن سوار ایشان یافته امر او تو چنان غلامان است راست دست چپ هر یک بخل خود قرار  
 گرفته و در برابر پریان تلافی فرمایند و بی او چرخیان هر دو کرده بکند که آینه غازیان غلام نیز غازی کرده  
 یکسایر بیسات اجتماعی خود را بجانان زده چرخی او را یک را منظم ساخته و تمامی لشکر بوسه و آبی آوردن  
 سرد انترم در و غلامان آوردند چنانچه بر سر فرهاد خان کسی چنان نامه بود و باقی سلطان این انترم لشکر چرخی  
 مشا به نمودند و لشکر جلفا را انداخته خود چرخی تر لباش سید آمدن لشکر نیارده بازگشتند چون فرهاد  
 خان علم که علامت سردار لشکر است بهره داشت لشکر میان چرخی در معرکه فرهاد خان را یافتند که بر سر او یک  
 جمع شوند و او را یک هجوم آورد و بود راه انترم میبوده شکست نداشت خود چنانچه شکست لشکر تر لباش  
 همیون رسیدند نزدیک شد که موجب بر هم خوردن کی قول کرد و فرهاد خان با چند نفر در میان معرکه نامه خود  
 عرب شده و در آتشا کرد و فرزند ارشد طریقی انترم میبود و بین الاقران تحت زده و بدنام انترم گزیده

عبارت عارف بر پاره روزگار نوشت چون حضرت اعلیٰ مشایخ فرمودند که فریاد جان امرای حقیقی بنده  
سگت برکت کرد بر ایماں قفا و اندر بر دخیانی تو برچی باشتی و امرای عظام و علما مان تو بر چیانی سست را  
و دست چپ را حضرت محاربه داده ایشان حب الامرا علی بجا نموده اند استاخته و از انطرف لشکر  
جوانان را بر کازار شامته برود سپاه پیکر که آینه کرد مویک نیزه فلک تیز کرد رسیده اگر چه اکثر آن  
در از روز از دموک طغر فرین شامی یافت شده و دل از دست داده بود و آفات قدم و مصائب  
وز زید و حکمای هر دو اندر از امر از صدمات و لیلته و دلورانی که از قول همایون در کابل پیش  
بگفت ، موم شده بود و ندر لال با جلال در بکیده راه یافته اند نسبت به آید ز عاقر آمده روی با بنام او نبرد  
دیشم فتح فیروزی بر نامه ای جلال غازیان شان تار و زیدان گرفت وین محمد خان که سگت لشکر او ز یک  
مشایخ مومو یکمیز از نهر از بهادران اجمعی که همراه داشت از طرف چپ که مقابل دست راست قول همایون  
بود بار داده آنکه فرور بر قول همایون ندر پیش ماند و از کثرت کرد و غبارت به غازیان کرد و حضرت  
اعلیٰ بعضی مغربان لغزبان کابل با شرف که کاپیش و ایست لغز بودند در موع که ایستاد بود و ندر که سلطان  
علی سلطان کجکی ولد بود این خان بعضی لاوران که پیشتر مویک همایون بودند ملاحظه نمودند که از میان بیزار  
که در استخوانی بود طبعه لشکر او ز یک نمایان شده برقی کلاه خود و درج و خفتان در خشنیدن گرفتند حضرت  
اعلیٰ فروداده از آن کابل اقدس از وقت لشکر اندیشیده بقدر پزیران خاطر گشته حضرت اعلیٰ که این  
حال اطلاع یافته بنور فرستاد استند که دین محمد خان است که بعزم نبرد همیون آمده و کمال تصور و مرد  
بلان زمان کابل لغت اشباب خطاب کردند که چه ایستاده اید از عاقر قرار اندیشیده هر دو از وار قدم در  
معرکه نهار زار نمید که بر کسی گشته شدن تمبر از ندر کانی بر سگت **قطعه** چنین گفت بحکم خیرت پلنگ چو با  
شیر جنگی در آید بگفت بنام اربریزی مرا گفت چون تبار از ندر کانی بر سگت اندرون چنین سمع شد که  
اول کسی که از جوانان قزلباش اسب جهانشده و بهادر علی ز بهادران او ز یک را انداخت علی یک سیر گشته  
استماع و دلداد احد آقا که ایسا بود و همچنین یکیک از جوانان لغت منش که پیشتر مویک همایون بود و به استقبال  
آن طایفه کرده هر کدام یکی از مخالفان را که اسب جلالت پیشتر رانده بودند از صدر زین بود و در آنجا میل حیا

نظر نمود

فرمانده در آنجا که باک انداخته چون قضا کرده او بار بر فرق و در کار دین محمد خان خجسته بود همان کرمان  
باز کشیده به پیش آمدن لیری توانست کرده و خوف و دشت بران کرده استیلا یافته روی از مکر ترا نشد  
حضرت اعلیٰ خراسنده که نفس نفس با شرح کشته باین محمد خان در او زند و بنیز و می اقبال به طریق که با  
او را بدست آوردند لازم نجفی خان سیده از جانب او پیغام آورد که قول باین محمد خان هنوز در غصب است  
از آنجمله حضرت اعلیٰ از آن اراده منصرف نشد مگر آنکه بقول او رسند اما غایبان است از آنجا که با  
بداشته بسیار می از بهادران می رنگان باک انداخته و دین محمد خان خرم سنان یافته از مکر که بدرفت کول  
یک کجی که در سنگ غلامان غاصد شریف بود و میگفت که من دین محمد خان خرم خیزه زده ام طایفه شایسته ام  
که یکی از بهادران طایفه از مکر خود بر داشته بر سر او نهاد و خود مرز به مرز استم دین محمد خان بود آن  
طایفه را یکی از غلامان برداشته بود اما بجاس این مقدمه را از خود قبول نمیکرد و بر سر او دلاش با بال کینام با  
مناسخ بود و میگفت من خرم زدم سو و اوراق از مولانا ابراهیم شمشکی سابقا از ملا زمان سلسله میرزا ابوالحسن  
رضوی بوده در فرقت خراسان استیلا او یکمیه بهرست افتاده منشی مریقی با او بعد از آن منشی دین محمد خان  
بود در مجلس ککاش را بداشته حضور صیانت او این محمد خان شرح جنگ مذکور بنویس که جزیره پست از بهستان  
مؤوم و او میگفت من همراه خان بودم در وقتی که بقصد قول های یون را ندو از میان فی زاری می پروان آمد مشاهده  
نمود که آنک مرد می ایستاده اند و از در سپاهی می که نظر آمد بهادران او ز یک راهی بقصورت که تیب های ک  
شاهی آفت که از در سپاهی نیامد از مکر از آنجا رفت و مشاهده آن سپاهی عیب هر سنی و لما افتاد ایضا  
او یکمیه و اما ایلفان که همراه بودند غمان او را گرفته غرض کرده اند که مردم با سخت خورده است سنگت خورده و در  
بشهر رسیده اند و پیش از سپاه عزالایش فرود گرفته اگر با خود را بچکس این فرج قلیل مشول سایر تیب است  
که از در سپاهی میکنند پیشتر آمده مار در میان میگیرند و یکس را امید بخت نیست کار از سنی که بیشتر کشته تا بود  
حضرت خان سلامت و آسپه بی رسیده و کامی صیتر شده و پروان می یاید رفت چون آن آثار کرامت در میان آن  
مردم مشاهده نمودند است که مصادق حایده بچیزم مردم تم ها با بنور آمده یکی بهادران از او خوار و از  
نایار روی از مکر بر تافت آنچه آن غمان کرد ایندند بنویس لغز و در آنکه کی در میان آنجا افتاد که باین محمد خان

ز راه و ازین کس نماند و قزلباش از عقب می آمد و سه مرتبه واقف می شد و سه مرتبه درین فرجامان سید  
 زخمی خورده بود و اما از زخم پنهان کرد و در حالی چهل هزاران مشاهده شد که خون بسیار می زخیم بغل در دوران  
 در اینجا بن خضت او گفت تو این عیال رسته واری حکما می آبی باز که من از اینجا برگشته بودم را بنه انداخته  
 شخصی ششم تا وقتی که استقامتی در شهر پیدا بجهلا تهنیت حال او در نزد معلوم شد و باقی سلطان با سی جل تعوی  
 که او مکر پروان خفته بود و مدیعت که مستان افتاده از اینجا راه شش هزار نفر گشت از مکر که گشته بخارا  
 رفت و جب تقدیر آبی در او را در راه از آنهر تزیات عظیمه دی او در چنانچه عقیب گذارش خواهد یافت **قصه**  
 در آن یک سید بسیار می از عارف سپاه گشته شده اکثر انداز که یکصد نفر ماسا حاجی بنی ماک هرات و ناخوبی مبارزه  
 عبادت نقطه و محمد را و بی و محمد را اعلان سیر را بعضی در مکر که بغل رسیده بعضی که قاریت ندانند از آنرا  
 معتبر کسی پروان خفت غازیان جلالت شعا در سرخیان و خالی کا ز کاه و از اینجا که مستان محافل را قیامت  
 نموده قلی با فراکرند و حدود قیطان تا چهار هزار کس رسیده آنها از شدت ایضا چند روزه و بسیار جنگی  
 مکر که نزد هرات بود اکثر اسبهای لشکر میان زحمت باز مانده از اینجا شش هزار نفر گشت و شب زینا  
 شده از جماعت او ز که یک که از مکر که جان سلامت پروان و ند که کسل بن عیال رسته هرات رفت و در  
 دست این عیال گرفته از اموال آنچه تو استند بر داشته راه میمند و فاریاب نیز گشته جمعی که با عیال نماند  
 از جنگ کاه راه و در پیوند حضرت علی بنی زین العابدین کبار و انصرای بریان سواد هرات رسیده و بشکران  
 مواجب علیه که از عیالهای یزیدی قرین حال فرمای گشت لغت استیصال نفی که اکثر ضعیف و هجرت  
 و اطفا عیال همراه داشته شده اغراض فرمودند لشکران در سرخیان فرود آمدند و درین مکر که ترک  
 منصوره که کسی نام و نشانی داشته باشد بغیر از بی یک یوزباشی استنا جلوه فاسم یک جلوه ایش اویضان نشد  
 و در کشتگان قزلباشن بعد رسیده دروغی غرق که با تمام کشت زنده بقیعت لشکر متعاقب می کرد و باز فرستید  
 بود که کشت هویره یک یک بسا دل صحبتی بر دوازدها بنام شرف رسیده مرده تیغ و فرزند ساند و کوی کوی  
 رفتند در سرخیان هرات یک یک رسیده و ابا علی هرات و میزان قیام و هزار ابعات تمجان و تیموری علی هراتی  
 بلا زنت اشرف رسیده و تملطات پادشاهی خصاص یافته و از ابا علی عوریدان و ابر جلال الدین اکبر جمعی را

با خود متفق ساخته پیشتر از وصول مویک نسیون بر سر قلعه غویمان نشست به گونه که در قلعه بود و محاصره نموده بود  
 از قتل با شکر ملازمان کجی خان نیز خراب لامردان خدمت نامور شدند شام کلمه و بهادران قیلق چون از  
 خفای حالات بهرت خبر یافتند چاره بجز گزاردن یافتند خود را از طرفی که مردم کمتر بودند پیروان نهانند راه فرار نمودند  
 و پیرویمان فرار شده تعاقب کردیم جمعی کثیرا از او زکیمه مغنولان گرفتار شدند شام کلمه با چند نفری بدرفت  
 آما در دود زور آبا و بسرا فالخی رسید و میخواسته غریزه بدست آورد و شبستانی رسیده و همچنان چنان مطرانی  
 بر سر او زد که از اسب غلطیده و چنان افتاد و پیوسته شد و صاحبان فالخر رسیده او را شناختند و گرفته در ملت  
 بنظر اتمس رسانیدند و درین میان خبر شده شدن این محمد خان نیز رسیده و تحقیق پیوست ما طریقی گشته شدن آن کبیر  
 هیچ واقع گشت معلوم نبود و چنان گفته که در معرکه قتل رسیده و جسد در میان کشتگان بوده که در آن روز اتفاق بود  
 آما تقریر مولانا ابراهیم منشی که تجریر پیوست گفته بود که تا چهل دختران همراه بودم منافی این قول است آنچه بصفت  
 پیوست است که چون کجالی مار و جاق میان ایل قاجاری رسیده و خون بسیاری از جرم او رفته صغیر و غالی شده  
 بود و چند نفری که همراه بوده اند او را در کشته فرود آورده اند که لطف استراحت نماید و خود میان ایل قاجاری کشته گرفتار  
 جت دو خود و همسرانند جماعت مذکوره از حال او قریب یافته بر سر آورده کار او را با تمام رسانیده اند الفصده در نما  
 رفت بسرا بی خدمت کشید و در قبا جسد او را در انجالی بجا که سپرده رفته و قوی است که جماعت قاجاری او را بجا  
 انداختند الفصده چند روز حضرت اعلی در پیرون شهر اوقات شریف بیدین سرواقره صرف نموده بردار می پرس  
 باز می رسیده اند چون در عراق بود حکومت بهرت بغر با دخان داده بودند اگر چه درین کجانبه است که آن شوی  
 تدریغ خود خورده بود باطن قدس را و عبا آوده بود آما بوعده و قاجار نموده نام ایالت و داریانی بهرت  
 امیرالامرا را فراس تر کبفت تقدار و نهادند و کافرا فدخان در مقام ضبط و نش مملکت در آمده اکثر مردم او  
 در شهر حاکم گشته بودند که درین اثنا از تقدیرات حکمی قضیه قتل فرهاد خان بوقوع انجامیده حکومت بزرگترین  
 قوی بی شمشیر موقوفه ریافت ذکر قتل فرهاد خان میان بعضی قصصا که در آن و این است **اوه رحمت**  
**مویک نسیون بطالع سعد و بخت نسیون** سبب ظاهری فرهاد خان آنکه همیشه در خدمت شریف لانه می ایستاد  
 میزد و میبخت که آرزو دارم که در معرکه که حضرت اعلی شایب تشریف داشته باشند جان خود را نشا مویک نسیون

سزا چون چنانچه تخت و غور نشن ز باد و پندار برزیده بودست و ده غفلت شده در بختن من محمد فغانستی  
 کرده است خورده از استک او نزدیک بود که چشم زخمی بودت فاهر و بذات آمدن برسد و از پشت مستحق  
 عقوبت بود تا من بعد تربیت یا فحان بار که در معنی در معارک کارزار جان خود را در راه ولی نعمت تار کرده  
 گران گانی کند و سبب دیگر که بتدریج ظاهر شده آن بود که حضرت ایمن علی کان خدزی با برده بود و در دور  
 مقام امتحان آمده رفته رفته از الحار و ان کان برسد یقین سید و خدیو است تمام این ایچ نموده بود  
 و این معنی از شرا لیکه که در بار ایچ هوش و صاحب خود بود و مکرر امش به ده هزار و نسیب حوادث نمود  
 نظر در مکرر خورده بود و بغایت ناپسند فغان که با وجود این همه تربیت جاه و بزرگی که بدولت اشرف یافته بود  
 قدر شفقتمانی شایسته بود ساس و سس شیطانی از راه رفته طریق تضرر که فرغتی سپه و آنچه چون لایله بر همین  
 قاطعه تعصبتی در دار القرب ایمن سکه قبول یافته بود و در تو شورا و بدیعنی تا ختمه و کبر اعظم را نیش است محلا  
 بجز کسی که فرمان تفصا و قدر اسباب قتل و آمانه گشته اند و در یگان بعضی اموا عیان غلامان نیز خدمت مامور  
 گشته و ایشان نیز با رفته تا تمام هم و پرده اخند در وقتی که اعتدیر دیکان دست بیسان دزد و خراج او را غنما  
 کشیده بود او دانت که هم حیت همین قدر بجمارت تری گفته بود که علی علی و لدی ایچ کار با چنان شد و در وقت  
 فغان برادرش که امیر الامرا او در بایکان بود در کمال اضطراب خود را بر دزد و تاخته ایمن سینه و ترصدل  
 می بود یکمان گشت که با وجود قتل برادر او را زنده گذارند اما حضرت علی در بایا و فی رطف و شفقت  
 امری بطور دنیا و در دهم و چهارم در سنجاع فاعره سزا فرزند خود و خاطر او را ایشان بخشیدند مشا لیکه در  
 اخصا عرض کرد که چون فرزند فغان مستحق قتل شده بود چه این خدمت بنده بر حق نشد آری منوی خود  
 سلاطین بخون مرشته شده و عظمه نیز با پاشان عالم دیگر است یکیم سید دل شیارم فغان که لایله  
 با ده جاه و بزرگی مرست کند و در درجه لایله قرب سلاطین بایا نرشته اش نمره پس قتل حایبای در وقت  
 سلاطین مراتب رسیده در عالم قرب درین شاه راه اخصا محض گشته سبیل و زکار خورده اند و در وقت  
 قرب را با من پنداشی افروخته حاجت در ان سوخته اند سعادت مندی که در ان حال توفیق الی یافته مقبولین  
 رباعی را که در مصلحت را تم حودت رباعی بدین شراب قرب هوشش شود و زباده و صلاست مد هوشش

هر چند که دوست پشترقی بارود در عرض نیا که کوشش و ناموشش مشهور با جلای بعد از کشتن شدن او حکومت هرات را  
 بکسین خان قوری شمشیر شام و توفیق فرموده و بکشتن خان سستاجو را بر تبه امارت هرگز از ساقه بقاعه مار و جاق  
 و ضبط مرغاب نرستانه و مشار الیه قلعه مار و جاق را بقهر نموده از بلا امر غایب بخیط ضبط آورده در آید  
 آنها سعی نمودن گرفت و حکومت هر دو لایحی از ولایات خراسان یکی از امر اخلاص پیشه نجات شد درین اثنا  
 ملک جلال الدین سیستانی که از صدمات لشکر او ترک ولایت سیستان کرده بدو کاه جهان نامه آمده بود  
 و از خدمت اشرف رخصت یافته درین بحکام در قندهار بود و بلازمت اشرف رسیده و حکومت سیستان که نامزد  
 کجغنی خان شده بود با و اختصاص شد و حجاب خان تابجا که حکام طبرستان از آن راه می آمد که برود و بیرون  
 پیوندد و در تون صدرا غلام عالم آنجا را محاصره نموده در کمرگاه رو کرد که غازیان بعد از نزد آمده به شرف  
 نموده بودند تا با زمان از رو از شه مرد آن آمده راه انهرام میو پس حجاب خان اکتف شده لغایت  
 نموده او را بدست آورد و سایر او را بکید را بیع اشتمام که زاینده او را در هرات بیاید سر بر اعلی ساینده عتبت  
 عامی درین بیایست و حکومت خوف با خرد با و تلقی گرفت شرح **مقتن و محمد خان اتفاق بود اوق خان بر**  
**شاه جهان مکتفی او حکومت ملک موروثی حاجی محمد خان الی قوامی از زم مقتن بدست آوردن محمد**  
**ابراهیم سلطان نیز علی قبال شاه شاهان** در آغاز فتح خراسان مرقوم شد که بدو اوق قویزی و قویچیان عظام را  
 همراه قورمحمد خان و روش جهان نرستانه و ایشان آیین شایسته با لطف قنده چون ماغبان رسیده نهمیزایم  
 سلطان که در سون محمد سلطان که از بنی عام عبدالقدحان خالوزاد و عبدالمؤمن خان چون بیج الودیه تیز و سالد  
 بود در باغباد بکومت قیام داشت از اخبار بر بخورد کی او را و الهز و آواز و وصول بک لطف قور محمد خان علی  
 و رسیدن قورمحمد خان با لشکر تراباش که مقدار یک کیلومتر بود و چون تراباش جوال او را یافت با قوت می آورد  
 را و نموده بود که قور او را بر و رسیده از راه صباغوی بخارا رود و قویچیان عظام و غازیان کی بطلب  
 او شتافتند که لبا آلبه را او را در میان گرفتند او را بیکه در ملازمت او بودند تا صد مرتبه تراباش شامی را بعد  
 از محاصره راه انهرام میو ندهد ابراهیم سلطان است غازیان لغزشت آن در آمد و همچنین است او میو در ابرسر  
 در آورده روی قویچ بر و شاه جهان نهادند سلیمان لیسوالی و علی محمد سلطان را و درین محمد خان که در و بودند

از او زنده وصول مویک همیون و در محمد خان پیشان خاطر کشنده اکثر قبایل که در ولایت مرو اقامت داشته  
بل عامه و خلق آن دیار را بکجایت فرمود محمد خان که وارث آن ملک بود در عقب یافتند لاجرم توقف الحال نگذاشته  
در کمال ایس و حرمان از ملک مال برداشته طالبانی کشنده و تحقیق پرست که ریاست لغت آیت شاهی از  
شبهه مقدس بکجایت هرات تو به نموده و لشکر قیامت اثر قتلش اطراف جوابت خوا سازد و گرفته آن بخت  
توانند که بهرات رفته بدین محمد خان محلی کردند با لغز و زهره از راه چهار جو بخار شتافته و اهل دیار و شمار  
دو تواجی فرمود محمد خان اطراف ساخته باستان قبایل و شتافته از قبایل حصار و علی ای و سایر بندگان آنکه در کجایت  
بر سر فرمود محمد خان صیغ شده همچنان لغز و اقبال مخطوطه در آمده منقار آن خیال بر فرج هرات استیصال کند  
او در کجایتان سید و نقابهای شادمانی میواز شد و راه در ولایت خلیفه و سکه باسم و لقب همیون  
آرایش یافت و بود آن خان فریضیان عظام میامین ولایت ابد مقرونش ای فرمود محمد خان را بر سینه سلطنت  
ملک موروث ممکن ساخته محمد را بهم سلطان را با جمعی از غازیان قتل بشن محمدت اشرف فرستادند و در آن  
السلطنه هرات بار و دوی کردن شکوه رسانیده منظور انظار ملاطفت شاهی گردید و حضرت علی غیاث اودار  
بتوجهات خسرو از اطمینان داده و نید عاطفت پیش از پیش شد و او را بطهارت بی یک کرجی عظام شریف  
که مغز و جگر هم نگاه دارد و همچنین از جانات حاجی محمد خان نیز غرضاً خلاص امین سید که پسر توبه و الطاف است  
حماکت خوارزم بدستور زمان سابق تبریف در آمده و عرصه این ولایت را از غار و خاشاک ارباب خلاف کپال  
گردانیده و دیگر باره این ولتخواه بر سر غر و جاه مکن یافته همواره زبان برین متعال کویاست کشید  
اگر هر موی من کرد زبانی شود هر یک ترا بیج خوانی بنور از زبانی خفته باشم ز صد شکست کجای نگذاشته  
بالطبع بعد از تقبیلان که در حضرت علی از قبایل بدیع شهر هرات تشریف برده چند روزی با بیگم تمام همسران  
و انباج مطالب دعوات ارباب عیالات و دولخواهان پرده اخته جمعی از اهل خراسان را که در زمان او در کجایت  
و دولخواهی بطنور آورده بودند و بعضی تک اوطان نموده بعراق آمده بعضی با او ترکیه محالست نموده و قلاع  
خود را ساخته داشته بودند بیورغالات و انعامات و قلاع فاعزه فواخته بین الاقرا ن سمت ایستادند  
و بعد از فراغ از قحطت حکمت استقام احوال سپاهی رحمت عزم مراجعت فرموده مویک مغز نمان بکجایت شده



مقدس معی در حرکت آمد و یکماه در مشهد مقدس توقف فرموده و بظلم و فسق استانی برتر که بر او خند و خدام  
 در رسانه مخالط و سایر عمده و مختاران المعام فقر و رابته خواران بدستور زمانه حجت مکان یقین  
 یافت از قادیل مرص و طلا و نقره و شمعدان فایدهای بکلفت کرمانی و چوشانی و ادانی و طرف آنچه خود را  
 سرکار فیض آثار بود سرانجام یافته در زیب زینت و فضه مقدس که سینه ند و تا در مشهد مقدس معنی نزل  
 و اعلان داشتند هر صبح و شام بعبادت زیارت فایز گشته از غایت ارات و حسن تقاضا و اکثر او تا پیش  
 نفس بکندت خادمی و فراشی صوم مخزن و سایر خدمات قیام نمود چون در فراسان امری بعت توقف پیش  
 مانند روضه مقدسه را و داع فرموده ریاضت فردی آیات از راه خویشان بعزیم استرا با و بجایست  
 بحرمان در حرکت آمدند **که شکار کردن غایبان مند قدره الامکان در راه کان محل نزل موبک طفر**  
 نشان کردید ایشان شکار را خاطر خیطر همایون برزده طرح قرقه یعنی شکار که انداخته که مسفوره بر  
 فرمان جانوران شکاری از چند زنده راه در مکان معین جمع آورد و چون دایره شکار کرد دست بهم  
 و او چندان کوزه بجر که در آمده بود که محاسب بهم انداخته آن بجز و قصه را عارف می نمود هنوز غصه هر که  
 یکمتر فرود که حضرت اعلی میمان هر که در آمده چیده فرود آمد استهب صبار قار کلک پمارا که هر کای بر  
 برید سیرال التیر کلک پیشی گرفتند آن عرضت طافرا بجولان در آورده همان کجاست که فرمان لغتاف  
 دادند و بعد از آنکه تا ز بسیار بغرب تریو تیغ آید ار همه را از پای در آورده و از صبح تا پیشین که عرضت  
 جولان فراخ داشت با سبقتن و صید انداختن پرده خند و یکد و نفرار مقربان در رکاب اشرف کنگ و پنجه  
 اما حضرت صید افکنند نیافته بودند و آنحضرت کمان برای بر سر چنگ آورد و جلوه داران تیرهای نه کنگ سسته  
 چون عقابان تیر می رسیدند و از جنگ آنحضرت با کشت ده بعید آهوان جانوران بر پر از می آمد هر سینه  
 که بتیگ ناکه در زخرو کیتی افزون از پای در می آمدند و کمان کباب تیس حساب شماره آن نگاه میداشتند  
 در آن روز یکصد و شصت دو جانور بغرب ترشها با ساسی حضرت اعلی بر چاک هلاک افتاده بود و چون  
 عقده شکار دایره کرد و استکشت بعضی از امراد و فرجه چنان و مقربان حضرت صید افکنی یافتند بعد از طلوع اکثر  
 رکاب تیس از فرجه چنان و غلامان غیر ذلک در عرض گشته شکار را از کردیم تا بالاخره غوم سپاه حضرت

یافته کار بجای سید که آید و جانان شکر را از کتله آواز بازمانده قدرت حرکت نشدند مردم با چو بکر  
 در آمده دستگیر میکردند **مص** کسی نماند که صید می نماید شش در ادم و هنوز تا موازین و سه هزار آید و در میان  
 بکر که مرکز در آن متخیر مانده به طرف بی شتابند خود را پابسته و ام خمادیده را فرار میدهند و همی یافته از نوا  
 و غریب حالات امری غریب از آن حیوانی همیشه پاره شده که آید میان چهاره و یکریافته با تمام  
 عین بر و بی کجاست که حضرت اعلی سواره ایستاده بودند آه رده برده در آن حضرت محیط گشته بعد از آنکه دو  
 مرتبه نشسته پناه بکوب غزو جاها آورده درها بجا بزا نور آمده خواسته اند و انعام بر شال تیان کو سفندان  
 بنظر آورده حضرت اعلی بعد از پاره اینحال مردم را منعی فرموده حکم شد که دیگر کسی متعوق با نوران نشود  
 بعد از آن نمانی گشته که وقت غروب آفتاب بود و جانوران وقتی رسیدند رتم از او بر حیفه حال ایشان گشته  
 امر فرمودند که طرف شت را گشوده راه دهند هیچ آفریده را قدرت نبود که پیرامون نوران کرده و بچینه و  
 هزار جانور از غوغای بلا بجا نماند چو شت شتابند و در دیگر حکم شد که هر کس شکار می آید شسته باشد بنظر او  
 رساننده و یکی رایج نموده در میان عکرمسوره قیمت یافت و از اینجا شکار گمان از راه بوشان  
 و سملغان چو صفای شت بجز این تره ال افعال فرمودند راه او توبه استر اباد و نظم و نسق آن لایت  
 و تادیب متمدان او غلو و کولکن و سایر اوس صایر غای که همیشه متعوق الحکمه کرده میشدند از خاطر ظریف  
 سزنده عنان عزیمت را بجا نماند معطوف داشتند **ذکر تو حیرت آیات حضرت آیات شایسته**  
**و تپنده تهر و ان نهاد و تعمیر قلعه مبارک آبا و القصد دار الملک استر اباد از مشربان و عصبه ابران شکار**  
 دلگت سنگه از یک طرف بدریای غرور پسته است تیرت فرجی در ربع و قرابت یک قطعه است  
 از روضه جان مردم آنجا بر شیع فطری عینه ایمان آراسته و زربده و تقوی ربه عالی از راه ان  
 از اجاره و او باشد همیت بستور سایر حال طبرستان کاهی طغان عصبان در شرف آن جل یافته  
 و این طبقه را سیاه پوشی نامند و در زمان شاه مکن که امنیت و استقامت ماکل ایران در دست  
 کمال بود از جنبه حکام بولای سیاه پوشی از سر پرده کن کرده در کمال هموار بی عیبی نسیم و ندانما قابل غشاید  
 اوس صایر غای از او غلو و کولکی ایام روس بود و غیر ذلک که از اتباع و ای قوارزم و بر لقیه ترکمان

و دیگر آب از کوه میانه ولایت جوهان قرار نمود قاصد استقامت داشتند تا کنار رود و غلظت کرکان در رود  
 بسیار در آن محالی بی پایان نموده مال فرو بر وی بکام میدادند و حکام نیز بجهت آسایش حکمت یافتند تا آنکه  
 رفتند و آن سر بلطغان بر آورده همیشه دست و رازی بکلمت استرا با و میکردند و حکام استرا با و بیرون  
 ایشان برده اخته بجهت اکثر اوقات حدود استرا با و از قننه آسوب خالی نبودند و شاه جنت بکلی بکلمت  
 وقع نموده ایشان قلع مبارک آباد کرد تا آنکه آن زمین را او مقرر کرده بود که حکام از شمر قلع بکلی نمودند  
 در آنجا محلات حکمت قیام نمایند که از بقعه رنگمان مغربی نزد بعد از رحلت شاه جنت مکانی نو است  
 و کثرت آنی بود که بجان قلع بجمع هجوم سپاه روم مشغول بودند و امرای خراسان و فویشده با یکدیگر  
 مقام جدا کردند و طایف قزلباش را چندان شاعران دست او که چند سال بلفظ استرا با و نیز اخته و آن  
 مملکت از حاکم مستقل عالی بود جماعت بقعه رنگمان خصوصاً علی ایام و ایرشد و ما و قلع مبارک  
 آباد در محل قامت آمد اخته و قلع را ویران کرده فارغ البال نشسته و ابالی استرا با و جنت وقع لغت انعم  
 بکجهت حفظ حال خود احوال ایشان نیز آلاخره بترو و حسیان مملکت کرد و در هر بلوکی بگنجی بر بعضیان  
 بر آورده و رسم سپاه پوششی تازه کرده و در آن بلوک قلع مرتب و او بگنجی و کمانه را جمع کرده سر بر یکدیگر  
 نمی آوردند و بر در ایام هوای حکومت خود سری در سر تغلبان مرداران سپاه پوشش فاده بود به نظر  
 مشتق طوق و صعوبت راه و پیشه و بکلی بکلیه کرد و آن طاقت قزلباشن چیده و محالی که در کنار رود و غلظت کرکان  
 و درشت و صحرا واقع بود بقعه رنگمان از کله استشته و ایشان همان را بگنجی شده و بغرض این در صحرائی گمشده  
 جوهان سلاق و قشلاق میهنه و در ازیم سپاه پوشان بیشتر و بکلی و محال صعب المساکین می توانسته و در  
 بعضی اوقات نیز با یکدیگر مدارایی میکردند چندین سال احوال ایشان بین تیره گذران بود تا و او از ایام  
 دولت ذوب سکندرشان و او ایل جلوس حضرت علی شایه فلان می بعضی اوقات در بعضی قلعان پرتاک و آسایش  
 بدرخان با و سکندرخان قشاق بکلمت اولایت منصوب گشته بیشتر استرا با و رفتند مرداران سپاه  
 پوشش که هر کدام در یکی از بلوکات دم از مملکت و استقلال میزدند طایفه بقعه رنگمان را عامی ساخته تر و بعضی  
 در تیره بکلمت با کثرت کردند و ملازمان حاکم کفر سنج از شهر پروران میباشند رفت و تمتعی از اولایت نمی

یافت بالاخره از خوف تقدیر کمان طغیان سیاه پوشان در ولایت بحال قامت نیافته باقی و بعضی چون پیشتر  
و از سرداران سیاه پوش حضور شاه شرف الدین ساوری بی اندامی بسیار صدور یافته جمیع اموال اعتبار  
مرفعی قلعه ترا غارت کردند و اسبهای آنرا غارت کردند و بر سر میزدند تا آنکه در فراسان طغیان  
او ترکیه واقع شده و ولایت ایپوره و کوش و زون باغها و کربلایت کبیر و جامنه استرآباد و قباغان از  
تصرف اهل او ترکیه قرار گرفت و بعد از آن مملکت خوارزم تسخیر نمود حاج محمد خان و اهل آن ولایت ایپوره  
که در حضرت اعلی بلاخط آنکه میاد اسرخان الواسطین غالی اطاعت او ترکیه نموده باغوالی ایشان ولایت  
استرآباد در آید و تسلط ایشان با نذران و ارباب از سرایت کند که باقتضای زمان حسن قیام آن طغیان  
تلف غارتها و اندوخته اگر چه عیار یک ایورد که از سیاه پوشان قباغان غالی نیز باقی است  
داشت و در اهل مبارک آباد میبود بواسطت میزبانیک که میرضیا الدین قدسکی که از نوره و در قباغان  
صلح نمایند پیش رود و بخند آستان سده نشان شاهی الهمار اطلاق و در قباغان میبود و حضرت اعلی باقی  
دولت قاهره او را بر بنده غالی مراز و فرموده مشور حکومت استرآباد با اسم او فرستادند اما سرداران  
سیاه پوش نیز با او همکاری نمیدادند و او با ایشان بجوار اسلوح کرده همین قدر را می بود که با  
در شهر نشسته است حکومت داشته باشد و خود در میان ایل و صحراهای کنار کرکان بر سر سد بعد از وقت  
محمد یار خان پیشتر در کاه جهان تپه آمده بجای بر منصوب گردید و طبقه او خلو بود و مقام خلاف  
در آمده بالاخره در دست جماعت او خلو بقل سید قلچ خان برادر که بکلیت سیاه پوش اعلی آمده مشورایات  
استرآباد حاصل کرد و همه نیز از طغیان بنی اعدالی او غلو تمسیت پذیرفت تا درین سال که ریات نصرت  
آیات شاهی پیشتر فراسان در حرکت آمده در ضمن بطام تزل ایلالات واقع شد متوجه ضبط ولایت  
بجران شد و حکومت ولایت بفراد خان که حاکم مازندران بود تفویض یافت و او چنانچه سابقا است  
که از شرف یافت و او خود با نمک فرستاد و ولایت استرآباد مازندران بوسیله متصرف و کلبان  
در آمد صیت صولت و سوط قاهره پادشاهی طغیان و حصول موکب ریات طغیان استرآباد شاهی  
در آنجا و بلند آوازه گشته تزلزل در میان ثبات قرار نهد و ان خود ستیانی آنخنده سرداران سیاه

پوش

پوشش از تیره اندیشیده جز اطاعت چاره نیافته و بدرگاه جهان پناه آمده در سفر خراسان رفت  
 اختیار نمودند و بعد از قتل فرهاد خان حکومت آن ولایت بکین خان یا داغلی قاجار تاهار تاهار شد چون فتنه  
 او غلو و متروان تغییر مکان نظم و نسق استرا با برودت است لازم گشته بود موبک بهایون را نصیبش نمود  
 و او بود در نیوقت که دشت بحر میان محل نزول او و بی سعادت نشان کردید اکثر اعراق او و دو سیاه پشتری را  
 از راه بسطام بعراق فرستاده با غلاصه ملازمان کاتب اندیس امرا بی عظام روی توچه با انصوب و در حقیقت  
 ایشان را قلب طایفه تغییر مکان محمد قلی بیگ امرا خود را با شش هفتای را نزد قاجار بی خان مراد غلو که دست راه افتاد  
 فرستاده احکام استمالت با اسم امرا قاجاری تغییر مکان غلامدار یافت که چون ایشان از قدیم الایام بدین  
 خوارزم تعلق دارند و اکنون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و اولاد او که از او تپه پناه بسایه دولت شایسته  
 آورده مدتی در مظالم اقبال میمون سرسپردند همین معاونت معاضدت میمون با محمد ابراهیم مورقند  
 یافته خود را از منسوبان بهایون میبشارند و فی الحقیقه منسوبان حاجی محمد خان با تعلق دارند باید که با تعلق  
 محمد قلی بیگ با استقبال موبک میمون آمده بغیر با طبعی سرافرازد کردند و اصلا از وصول موبک میمون در  
 تخمین که بهنگاه ایشان در جا و مقام قدیمی ساکن گشته پاید و در این باب هیچچه در لطف شفقت امری نگردد  
 در باره ایشان بگنجد میسرید و موبک میمون غلا و زنی بقال را بهنهای سرداران سیاه پوش متعاقب  
 او از راه در کبود جامه در حرکت آمد قاجار بی خان و حکومت محمد قلی بیگ را اعزاز و احترام نموده قرار کرد با سایر  
 امیران ریش سفیدان اوس مشورت نموده بهی با اطاعت ایلی انقیاد بیمون را علی تزیب نموده در راه  
 محمد قلی بیگ استان بوسر شتابند اما جمعی نفیوم که چندین سال بود که از خوارزم خود را یکجا گشته  
 در میان کجوز سری بر آمده بودند و درین وقایع اطاعت و اله خویش نیکو ندانند از قرب وصول موبک میمون  
 اندیشیده و گمان میسرید که کمال ایشان را یافته اند آمدن سیاه پشتری علی تقاصد در زنده در مقام خوار  
 شده بجا شب آنرا که کوچ کرده اند و جمعی از پیکان آن طبقه که سالها باوشن خود سری در بادیه تیره و عصبان  
 گشته اند تا زنده بودند همچو امرا سرکاه محمد قلی بیگ مدته و ملازمان او بهر تقدیر قیام نموده بین الجا پشنگ  
 بدال توقع یافت محمد قلی بیگ را چند جا زخم ها لگت زد و چند نفر از ملازمان او در طبع شهادت یافته و اول

او را غارتند از غنیمت قوم شمشاد بعد از ورود این مقرر حضرت اعلیٰ هارمز از کبود عامه پیران و در وقت  
 ایشان ایستاد فرموده شب بورت ایشان سیدند که خیمه و خنکاه و الخوق بر جا گذاشته فرار نموده بودند  
 شبی بود مظلوم در نهایت تیری که از چاه و میلش آن میداد و هوای گرم گشت بیستم حساب از سنگ شانی با شمشاد  
**مشهوری** شبی از تیری که در حله کاکلی بستنی با یکتر از چاه با بلین هوای تیر که آن شب آینه مستقیم برده و سنجیدند  
 چنان تیره به آن شب سحرگاه برده ای ستمنا سوئی من راه حضرت اعلیٰ شاهی برده آن داشتند که آنجا  
 نماند او را بدست نیامد و در زمان ایستاد با یکمشتند و در هیچ مکان نزول نکنند و آنچه بان یک ایشیک  
 تیر خور و کارمند باشد و در عرض کرد که چون ستمو شیت که در شب طمانی باوشان شمشاد باغی  
 تعاقب نمایند و حضرت اعلیٰ که بوز را شایب و اودش غیبی را آینه معال مشاهد میفرمودند و همیشه که ازین  
 نهایش میوروی قصاص و قدر معارف آن فاعله کار نامها که در امور سلطنت و فرزند این از آن حضرت صد رفت  
 دست و اعلیٰ سلاطین در کار است تقدیرتی قول یکمشتند ایشان فرموده در ویرت ایشان فرود آمدند و چون  
 سلب از آمدن استرا با دان بود که آن اولایت لکث را از زمین غارت کرد که با یان طمانی یک سارک بود  
 یکمان پوری اهما بجا گذاشته و بر جرد و اریک اینس و تکی شمشاد با جمعی غنیمتین سرسرخ گذاشته و چون  
 طایفه صبح صادق نمایان شد با آنکه هوا همچنان تشریح و ابر قطره رفتن بود بغیر و زنی اقبال سوار شد  
 در کنار آب از یک کوچ و قبایل او فرورسیدند فارسیان از کوچ و متعلقان جدا شده با مودعی سپتا  
 از آب گذشته راه داشت پیونده و ایل صابین مانی بی سپر نازمان طفر فرجام گشته مردان ایشان طمان  
 شیشه نازمانان و صیباان سیر و گرفتار و اموال اسباب مویشی اتمام بیاد غارت تاریخ  
 رفت چون معلوم شد که فارسیان کیدام طرف فرار نموده عثمان از کجا پویان گشته بیامان بی آب بکشید  
 بصوب مراجعت اعطاف اند و در کنار رودخانه آب کرکان که حوالی کینه در فتن شمس المعالی تابوست  
 و شکیر بار و طبعی شده و از آنجا بغیر و زنی اقبال کجاست قلعه مبارک آباد و توجیه فرموده و در پای قلعه  
 اعلان واقع شده ریش سعیدان سار قبایل صابین مانی را بود و کوهن سار و غیره که نماند تهر ان غنیمت  
 پادشاهی نماند شمشاد گشته پیمان سیر اعلیٰ آمد و نازش یافته و رای صوابها تیر قلعه مبارک آباد متعلق

اطراف جوایشه قاعه بر اراضی گرفتند و غازیان شرف در کار کردند و عرض دادند و از دور و زحمار  
 قاعه که در نهایت مساحت بزرگی بود اتمام یافت بحفاظت شرف خطه نمودند که چون در میان سرداران سپاه  
 پیش کی ایام تسلط حکام و زمان استقامت ملک در یافته یعنی فریادش منوره باشد نماند و چون  
 که درین صدد بود آمده اند قریب پست پنج سال متجاوز است که حاکم نذیر و خود را حاکم لقب کرده بخوار  
 پندار و دروغ ایشان را کبیر شده و خرم و احتیاط مقتضی است که ایشان را فی الجمله از خواب غفلت بیدار سازند  
 لهذا بعد از اتمام قلعه کرد و جمع سرداران سپاه و پیشین الطلب فرموده بلفظ کبر با ایشان خطاب فرمود  
 که قریب سال این مملکت از جانب ضبط و تسخیر حاکم شراسری بود و شما هر یک بکسیت حفظ حال خود را نظر فرمایید  
 عدول نموده قدم در روضه سپاهی گری نهاده و از خوف یکدیگر و آسیب طایفه ای که در میان سپاه پوسان  
 جمع کرده بی اندامی از شما نسبت با ما از قولباشن نیز واقع شده اکنون که از اعمال سابق نامگشته مقام  
 اقتدار و انقیاد آمده اید نایز غافلین زمین از افعال سابقه و سوا اعمال که در زمان سرچ و مرجع واقع شده  
 بود نموده ان لیکن انکاشتید چون جانشی مملکت اقبال همیون سلطنت تاهردشاهی موجب امن امان  
 گشته ممالک بلرستان و جوان فراسان با کنار آب مرغاب در تصرف او نیاید و است تاهردشاهی سلطنت  
 تاهردشاهی طایفه انقیاد همی سپردند و نترسان او سر صایرانی بخجری خود رسید و بقیة السیف  
 سر کلانگی بود آورده اند و حاکم ضابطه باری مملکت قیام دارد و من بعد بتوفیق الهی از خواست و کار  
 و تقدیر تسبیح انبیا می بیند باید که قلع خود را منهدم ساخته اسلحه و یراق از تنگت نرود و نیزه و کیش  
 گمان آنچه در قلعه و نزد سپاه پوسان سر یک بود و باشد بر کار حاکم و مینه کیراق قلعه مبارک آباد نمایند  
 خانه کوچی قلعه مبارک آباد آورده در آنجا اقامت نموده بدینستند و در قدیم زراعت و عمارت درینجی مشغول  
 گشته بهم سپاه پوسان را مستغفرو سازند که حاکم مملکت ایشان ایشان از حاکم امین بوده محل اعتماد کردند  
 چون آنجا بخت بجز طاعت انقیاد چاره انداختند متقبل گویند نمی شدند و حضرت عالی شاهی هم هر یک سبکی  
 از متعهدان حواله نمودند و در کفرین راق سبالغز عظیم فرموده مقرر داشتند که چنانکه ایشان گرفتند که هر یک  
 قبضه شمشیر یک یک بعد و نیزه تیر تیران نموده بقلعه نهد مجرم دیوان مستحق عقوبت بود باشند انجا بخت خود را

در وسط مجلس گفتن مفضل خود را بی هرگز تصور نگردد بود و ندید و با کراه و اجبار کردن نماز و نماز بقصد  
که مقرر شده بود و مطلق ایشان آمدند بافت و بهترین هزار گفتند زرد و کیش و کان حج شده کوچ ایشان  
بقلعه آمد و در حال این احوال حضرت اعلی و زنی بشهر تشریف برده بودند ناله و بغیر عورت چکارکان از  
تظلم و او خواهی پیدا و سیاه پوشان بر کرده اند نیز رسید چه در ایام هرج و مرج ازین بقلعه است برده ام  
استر ایام که اکثر از عباد و زباده و صلحا بودند بی اعتدالی بسیار بطور آمده بر کس آنکه کان نمولی داشته  
شبه با جمعی سیاه پوشان بر خانه ایشان فتنه میدادند و قتل دادند و با عرفایش را بگفت میگویند از بهنگت  
ارباب موسس اندیشه کرده بی ناموسیه با بطور می آوردند تجویف فرجام شرف الدین ساد و یکی دو مرتبه بگردد  
ابنوه بدر حمام زمانه آمده ملازمت رون فرستاده عورت برهنه را بگفت بیرون آورده بطریق اسرار  
گردد و حرکت برده بعد از مدتی میکش را با صاحبان می فرودند اندر جای انگیخته بکاران ندانند هر چند در ایام هرج  
و مرج باشد در میزان عدالت و مقیاسن را بی سلاطین که کفالت بویست اند سچیده و پس ندید و نمی دید و  
منصف او ستمید بکاران بی سیاست بکاران الطینان نمی یافت و سیاست کتاب را از وجود طغیان منین  
پرداختن اولی نمود **چیت** چه بد کردی مشوایم آنات که خواهی یافت از کرده در کفالت با بطلار ای بیابان  
پیر و خاطر خیره معدلت می ترسند و آنها برای ستمکاران فروری قرار یافته در روزی منوجه حال اسادت  
و علماء و ارباب عیال در صاحب سیور خالات بودند آنجا حجت را بتقریب محقق این بقلعه بجا بسوس ایام و نماند  
هر کس از آنجا حجت و اغتاب اولاد ایشان بکالت اصلی باقی مانده در رسکس چاره دید و ندان سیاه پوشان  
در نامه بود و سیور خالات را مناجیه چون مقرر گشت و جمعی که داخل سیاه پوشان شده بودند تصدیق  
آنجا حجت وضع سیور خالات فرمودند بعد از فراغ این امر حضرت اعلی را خواهر شرف الدین ساد و روی تقبل آمد  
رفت و تقی قلی خان پنهان میفرمودند که بچه کشت استر ایام آمد و چگونگی رفت مشارالیه در طی احوال از  
غایت پنهانی با میدواری آنکه حضرت اعلی را ایشان را که در زمان هرج و مرج یافته عمو فرمودند  
بی اعتدالی بهای خود و سخت بی ناموسی که بر دم او و غازیان قرابش نقل نموده یا یلوس شده که در کشاید  
باین سخن از مطلق امواج بحر غضب شتابان میگردانند و آنچه از آن مطلقان و داعی ستم رسیدگان شنید



اجات اقران یافته بود سیاست اینکه نذله در مصحفه تقدیر از وی تر کوشته این باب موشی مشربن با بنامها  
 تخلصا کشته و حکمی گرفته ششصد نفر قهرمانان سیاست ایشان پروا داشت توابع شرف المیزان از این میان  
 قطع قطع کرده هر قطعه را در یک محله و از در حمام آوریدند و بعضی کبیر العاقبت تمام لقب آوردند و اسب  
 ایشان را بجز در لفظ طبرین از در و از پای شهر کوفه رسانند و چند نفر دیگر را چشم کند و بت عبرت علی بن ابی  
 که از ششصد نفر هر یک از ستمکاران بنام کوه بقیع بنی کس پناذ و برای عمل یافته غلغله فرج و ابن طاغی بن یون  
 کیوان سیده در از دیار و عاصی و ام دولت روز افزون کوشیده و دلهای میدهد و آراش کبیریت  
 و جرات نامور و لشکران ایام تمام پذیرفت و بعد از آنکه ریات جلال متوجه عراق تنبیس جان ملک استقامت  
 نیز بلبب اشاره هایدون تحقق مال را با طبعیان پرداخته از هر کس مظنه از میان برداشت و سبب  
 و آلت جبار و میراث نوعی مبالغه کرده که هر کس من بعد از کبیر و شصت و اشته باشد شصت و ارباب بریدان  
 از کبیر پاره آن در نه بطقه سیاه پوشان در کمال خوف هر اس جوانی سیاه پوشی ز سر برودن کرده پاییز  
 و امر عینی چندند آن لاییت نیز بدست تو رسایر ولایت معبط امرن اما ان کشته **که بدست آوردن اولاد**  
**و توجیه کبیر همیون بجایب زنده ان بنبت نشان** نظم و نسق اولایت توفیقین برورد کار جهان حضرت  
 اعلی شایسته علی الهی بعد از فرزان جهات استر با بدست آوردن اولاد و پیشه و دیوسران بنامند  
 که هنوز در پیشه مغان و طبعیان مانده بودند غم توجیه انصوب کردند و توار داد و عاظر ایشان بود که اگر درین  
 زمستان در سازند زان توقف باید کرد توقف نمود چون پیشه و جنگی از بر که با بر عیان کرده و او را با سید  
 یا عیان ست آوردند تا آن حربه بدست نشان از ارباب طبعیان متعبلان بکن نکرد بجایب عراق حرکت لغز  
 و ایمان بازند زانتر وجه و حیدر متنبه کرده اینده بر سپه گردان اولاد و یوایحان مکلف ساخته و جمعی استر  
 از موبک بمیون شخص کسب ایشان با مورد فرموده و اولاد و دین این اخبار با اولاد و رسیده راه سنجان منحصراً  
 در استیسمان آمدن بر کاره فلک نشان یافت سخت کس خود بر کاره معلی فرستاده شانه زاده پاکبلیت کبیر  
 سریرت یعنی توایب متطلب علیه عالی عهده حضرت امام که رحمة للعالمین است تو سرجت که اگر از خدمت  
 اشرف و درخواست کنان این کس کار فرموده متبصل محو لغزیت میکردند از سر مقدم ساخته بر کاره عالم

پناه نمی حضرت عالی ازین حال اطلاع یافته پیغام دادند که هرگاه الوالد دیوانه روی اطراف برکاه و خلیق پناه آید  
بجای آن و عرض ناموس را مان است و الا در استند باشد که انشا الله تعالی تا دروغ شتر نشود حرکت از او  
بیج طرف مکن نیست الوالد دیوانه عطفت و حاجت مستظهر گردید و نکته بر صورت شاهی نموده روی میسر  
جسمان پناه آورده خوراد و دستهای بیاویز و نه افت و حضرت عالی حسب العده او را فرزندش فرموده رقم  
عقد برزلات او کشیدند مشروط بر آنکه هوای سواد کوه و آرزوی حکومت از سر بر کرده با اهل و عیال ایرانی  
مرفو الحال در خلال دولت ابد قرین برسد و اینم آفت و مسخافت این شد مشرا لیا ازین ماطفت حاجتی  
سکاه شد و مانی با همان نامه حیات پذیرد و زه را غنیمت شمرد با پسران فرزند آن اهل و عیال ایرانی آمد و  
بالاخره بطول دارالملک شیراز ما مور شد و خاطر انرفراز و غنچه او فراغت یافته پذیرد و پسر و سفار  
ما زنده را نشوئی فرمودند و هرکس از مطمنه حصیان طینان بود یعنی سیاست فرموده یعنی اهلان کوچ و اینه  
جمله آ اولایت نیز که انشا الله تعالی با حضرت عالی اختصاص داشت برستودرجان ارتضی فاشا که ارباب طینان  
پاک گردید و هر حال ملک دار الماده و طبرستان در جوانی ما زنده ان رستمدار و کیلانات و کسر و طولش  
تمامه شیردان که در قرآن مینه میانه چندین لوک و حکام و اولاد قشام القسام یافته بود و صانی کشیده عرسه  
اولایت که همیشه از شورش خفا و نزاع کجا چون لطف بنام برهنده و پریشان بود سلطه قاهره و شاهی  
رنگش دارالامان کشیده خاطر بجزه و زیر دستان چون المانی میداد طینان وقت در ایام هیولان اهل  
ظفر و اقبال از او آمده که ما و مد که راهیت بغایت صعب از غایت اشتها محتاج بشرح و بیان نیست  
و همانا صدق این مقامه **شعر** فراموشی قدرت بلند و نشانیست بر بزم کونتر بجزین درایت و در اول  
زیاده از یک نیز برفی است و الهه خاق کشیده و کشه نظر اثر در ان غیب تشبیه بسیار کشیده چنانچه حضرت  
پاوه شد با لولع و زابت مبارک گرفته **شعر** برف را کو فتر راه با یکی بهم رسیده بود و عجز از  
بر کجا بیسر نیست پاوه رفته و از اینجا بسواست اقبال یقینیه ما و ندر رسیده از راه طران و انشده در  
السلطه قویون از در و موک ظفر قرین زابت و مرفی از مرکزت و خلیق استسقال موک بیاویز و نه تقاضا  
شد و مانی عبده او از کرده صیت فتح خراسان آیین جهانانی و ملک ستانی شهر را کتی ستان طرافت خوا

رسیده و در آن خطه عشرت بنیان مجوری آید با او و لکن گوشید و زینت آنرا علم شد و ای کردیده و عساکر  
مستوره را بس کنه اوطان حضرت داده از توین خان بصوب اراک سلطه امنه انان اوعظاف داده  
در ساختن کیمیزین را با کواکب سعیدین خارته اتفاق افتاده از توین و مقابل برکنار بودند با جهان را پیش  
جهان از خبار ستم سمنه جهان پانچا که عطر سانی آغاز نهاد و زستانه او را کان بخت سرور در آن بیده بخت  
فتن ان میان سینه مذکر بعضی از سواج و قضایا که در سفر فراتر فراسان را از دقت در ملک سنان  
سخت وقوع یافته و در بجز طهور پذیرفت از سواج این سال که در سفر فراسان بطور بیست کی است که در  
السلطنه هرات میرزا علی یک که امیر بود در رسک یوزباشیان شاه اقطاع داشت بر سمرکات بجات  
بند و ستان فرستاده مکتوب صداقت آمیز محبوی حقیقت فرج فراسان میان مبارک وین محمد خان بکفرت  
پادشاه علیجاه طلال الدین محمد اکبر پادشاه مرقوم قلم عبری تم کرده و همچنین محمد یک استیک فاسحی که در  
برسات رود بعین فرموده مکتوب محبت اسلوب سلطان محمد خان بن سلطان افغان فرما فرمایم و م  
نوشته از مفتوحاتی که روی فرموده بود اعلام دادند از عوالمه التفات پادشاه که درین سفر فراتر  
بعوم رعایا و وزیر در ستان عراق سمت بطور یافت است که تا موازی یکصد هزار تومان عراقی است از عوالمه  
آلی که توین عالی خیر مال گشته بود و اگر قبل همه ساله رعایا و عوالمه تحیف و تصدق فرمودند و قضیه دیگر گشته  
و لیجان میرزا ولد علیقلی سلطان تواده در پیشخان شادوست که بین لاقران شرف مصاهرت این دوستان  
ایستاد داشت دست صالح یک نام جوانی تیریزی که از پیش خدمتان حاصل بخت آمین بود بهمانیکه در وقت بعضی  
یک مگر الهما خصوصیت بهتری باقی نموده بود در ثانی سفر فراسان شبی که در جالی جاجوم و لیجان میرزا شرف  
بخت آمین در حالت کینه بخت باوه و عدم شتو پروانه و صالح یک از عقب و رفیق تیغ تیر شمشیر خور زور  
ایضایی در آورده همان عت با زکشته بوش شرف رسیده در عالم غیرت چون سینه دیده طبع شرف بود  
مور و تخمین کردید جسد او تا صبح در همان مکان افتاده برادر ملازماش را ایرانی نمود که بدین فن و پرازان  
و صحیح ملازماش زخمت تیر فتن حاصل کردند فتنه است که او بجهنجان میرزا برادر کوچه او که او نیز با برادر  
همه امان بود شفقت شد و کفری از سواج آنکه در اول این سال حاجت او حواله تیر کلان محمد باخان لعلی خان

ایمو که بعد از پدر بگجاست استر با منصب شده بود و مقام حذر و خلاف در آمد و بطایف اهل بلخ بود  
یافته در آنجا چونانی که بنویست مرطوب از مرطوبی که در آنجا می کرد و در شمال عرضش را بطریق تریزای را آورد  
تعلیق بر او که کینه او بنیاه ایساید خود جا آورده و شرف بساط پس دریافت و بر سر او و مورد و الطایف  
کشته بر تیر کجاست استر با و سر بند شد اما بنیای باید و شرف بر او از مملکت نتوانست بر داشت و بر تیر  
نیافت اما کز ریاست لغت نشانی از سفر فراسان نمود و متوجه نظر و نسق استر با و کرد و بدین و بطریق  
چنانچه که شرف بخاری عمالی صواب سید تیر علی خان حساب امر اعلی کون و مستغلمان پدر و برادر را بد کشته بود  
آمد سایر ریش سفیدان ایورد و سایر سیاه نظر یک مشهور بنظر کون و غیره کلب بگزارت حسین خان ملام استر با  
نامور کشته تا کوه کوهی بود و اقله آورد و در زمین که ریاست عمالی استر با و از قول اعیان داشت و توان  
خان را برادر فرمان بنوازش میکرد انحصار یافته به دستور سابق بگزارت آور بایگان منصوب کرده و حضرت  
رفیق یافت و دیگر می رسد از آنکه او را تخفیف بود چون یکی است که از شماره کوه سفید با یافت میشد و چون  
بر پست هزار تومان عراقی ده سال از آن بگزارت می چوست چون از ابتدا قدرت فراسان را می بیند  
اهل عراق مال جان آمد و دعوت گرفت نشان فراسان بر طبقه همان کرده و لقب توشش سیاه  
بودند حضرت اعلی دراز آن نیکو می بیند و چون یکی است انرا تخفیف مقرر داشته تصدق نمودند  
من بعد یکدیگر بدینعلت از اهدای یافت نشود و دیگر می تخفیف نیاری بیخ و نیار عمل کرده حکام است که بر  
ایام در عراق معمول شده بود که اصل مال تصدی با منافع قبول دارند و او و تخفیفی را بچ حساب افزوده از آنجا  
میکشند چون خلاف قانون قدیم دو دستور اعلی نشان شاه جنت مکان بود بر طرف شده بود و هر کس که  
اصل مال با فرود عانت تا بعد به دستور زمان شاه جنت مکان یافت نموده رقم حدت که اموال سابقه بودند  
منقول نمازند و آن جز زیاده از پنجاه شصت هزار تومان میشد و دیگر می تخفیف مال مثال یک لکل اصفهان  
که قریب هزار تومان میشد که در آنجا بیکصد متی و بنده که کار اهل اصفهان بطور آمده با راجت رعایا  
بخشیدند و الحظ غلیظی بود که از آنجا رفت و رعیت پروری منافع شفقت و رحمت بود که رعیت را بطور آمده  
امید که ذات محبت صفات آیین پادشاه و الاماره و نماید یافته درگاه آرا آفات مصون بوده بر قول او

محمد قزلباش

محل نشین ماندن علی حمزه وزیر درستان آئینده و پاینده باو چون جوانیکو خرام قلم در مصراع سخن که از بخت  
 الطاف است که تا ز موده سوا سخ این سال در هیون فال با بر حیفه پان کاشت رجا و اوق است که بخت و آئین  
 بلند این دانشوران در کار و مساعده بخت پیدار بمعانی نماید که در عرصه تقصایا سال آئینده بجا بود و آید  
 آن مرطرا نیز حسب آرزو و طبع موده دست خفائی کند آغاز سال فرخ فال **شکوهی مثل کی مطالبی است**  
**دوالت که سال سیزده هم جلوس هیون شاهی علی است** باز نور و زمینست انجام فرخ آنگاه کشت  
 خوش انجام شد از برای نشناختن و عهد که آئیند فرخ تیز زمین کشت فیض بهار چون دل با دوش  
 بخت غلط آید که نور و عالم افزو این سال مبارک فال در در کیش نیندست است شهرت جهان المعظم اتفاق  
 افتاد یعنی فالان مشرفی انساب آفتاب برسد بیت الشرف بر آمد مساحت جهان را از زمینان شکستگان کردی  
 پرداختن و همین بختی که بیا به نصارت فرجی فروده رنگ کل از جهان مساحت خرد و کشتی استان را به جهان  
 آرازی نقش جهان که از شکوه و از بارش مانع روزگار بعینش لکن بود و برکت پیشین عالی فرمان او امر او بر  
 و ارکان دولت ای بی بیان اهل اصفهان همه طبقات انام که در پادشاه سریر کفایت معیبر بودند در ان  
 و کشتار و در ری پادشاه نجاست است از پست او چهار طاقتها بقون غریب است چه از جهان بران بجهت  
**شکوهی** بسیار شش و نور جهان شود و دشتان کمان بود و باغ و کاس چو چنان مودنی را آب چو کشتی  
 از پرورش آفتاب که کاس چو آفتاب و ان مود آب آتش بهم آفتاب و شکر مایه زرم چو بی زرم را  
 و کانه ملازمان کاب تکلف فرسان عموم بر ایاتان شبانه روز بساط عشرت مشاک و کاشی کسره که شتاب  
 بیعت و فرجی بر روی خلیفه کشود و بعد از مال از ان حال عالم آرای جهان مود جو امر مملکت از کی کشته  
 دیگر باره وجه سجده طواف مرقد منوره حضرت **علامه العین و الاصل علی بن موسی الرضا علیه السلام** و التوا و  
 حرام فراسخ استطلاع احوال و احوال الله و از ترکیه و اعینه ان سقره فرخ مودنه و نیزه که در پیشگاه  
 سجده آنکه از ترکیه میمان که ملازمان همکسره و قدیم جدا او بودند در بنجامت مطعبه الله جان و چو غایبی  
 موده بعد از ان بر سینه او از ملک مود و شکر و کن کردند در مود که میامین قبایلش بی امداد  
 ملازمان موبک هیون پادشاهی بر مملکت مودت استیلا یافته ان طبعه را احصا کرده و آفریدم را طواری

آمین تر باشد نشانه نموده با او در مقام عز و وفات از معاوت نوز محمد خان مستحکم موم و نیز فی الحقیقه  
نفس کرده و بیسوان علی بود حرکت آن و آنچه گفته امضا این غیبت بر این تاق صلیب نموده و بعد از آن اتفاقا با ما  
بسیار که محصور لانه چهار رسیده بود و خان غزنیست لیبوب خراسان محطوف داشته سوی همی که همیشه ملازم  
رکاب یا خدمت دیگر از امرای که مالک را احضار فرمودند و در مبادی این سفر خیز از ایلچی جانب پیر محمد خان  
و اهل اینجا را با اتفاق ملازم نوز محمد خان بیاید سر بر اعلی آمد و مکتوب صداقت اسلوبت عرابش امانت آوردند  
خاضع مضمون بعد از رسم تحیت و شام و مجلسی آنکه فرزند نوز محمد ابراهیم که از دنیا ریاد شاه مرده و جوانی است  
خان و بیایم عهد الله خان این مجلس و آنچه است در باغبان و گرفتار ملازمان شرف گشته بود در بیرون لاجناب  
مسموم گشته که با او بمقتضا مرده و بیایم ابداد و معصومین میراث از آنند علمند و منظور نظر شفقت کرد این  
چون بوقت سلطنت ایلولایت سب لاریت بخلص سیده و او این مجب را بمنزله فرزند است اگر خانات عمرت  
او را رخصت این یار دهد غایت مرصحت مخلص فزانی است اما امرای اینجا را بنور محمد خان درین یار بنویس گشته  
پیغام نموده بود که با بقدره سلطنت پیر محمد خان را رضی شدم اگر چه او از دومان سلطنت و کجاست است  
پادشاهی است اما در درویشی است که کج خرافت و قناعت را بر مشاغل سلطنت زد و آن که از آن مملکت است  
را چ میماند و بدین سبب علما در امور ملک و دولت بدیده است باقی سلطان و ولایت بر سر نه است  
کوسم خاتمت میزند و در پنج طرح دیگر آنکه اندا کون سلطنت او را و التفر و قناعت می باشد که اینجا  
کرده این کجاست و استحقاق شایسته تر از محمد ابراهیم سلطان نیست متمثل است که آنحضرت سید شده باز  
حضرت بیسوان اعلی است عا نماید که او را رخصت این یار دهند و مردم این ولایت را در بین دست کرده اند که در  
دست عمر با مشو بان درگاه شاهی بر داران و مجلسات سلوک نماید و بمیان طبقه او را بکند و در این شرف لایحه نماید  
و دوستی مرغی باشد و چون در مباحث اهل کبر ابراهیم سلطان از اینجا بخدمت شرف آورد که مضمون آن طرز  
آن بود که او را بر سر سلطنت ما و را التفر و مکن سازند تا این مسئول در چه قبول یافته و اریفت که از نشاند  
یکی از امرای عظام را همراه نموده بنزد نوز محمد خان برده فرستند که امرای اینجا در قول خود را شیخ و صاحبان است  
او برده و چهار جو آیند و نوز محمد خان از ایشان عهد و میثاق گرفته خان صدر و وفات صحیح نموده او را در وقت

اما چون زیارت حضرت ایامت بخله سمنان سید که از زیارتش نور محمد خان سیده اینبار ماورا النهر مقرر کرد  
 که میان نور محمد خان باقی سلطان مجاهد واقع شده و نور محمد خان در دست باقی سلطان لقب سیده و اکثر اکر کشته شده  
 خدای نظر می که موسس مرتب امور دولت نور محمد خان بود از مکر پروران آمد و برآمده است باقی سلطان بگذرد  
 بخارا مستولی شده طایفه او بکینه طوعا او کرد با قدم در دای می نایب او نهادند و تمامت مملکت ماوراء  
 النهر را بخیطه ضبط آورده بعد از استماع این خبر حضرت اعلی مقدر فرمودند که نور محمد خان خدای نظر می  
 بزرگراه جهان بنامه دستند که از تقریر او بر کلام حالات او بکینه اطلاع تمام حاصل شود در باب محمد ابراهیم سلطان  
 بر آنچه صلحت وقت و صلاح دولت فایده باشد عمل و اکنون بنا بر ارتباط سخن برخی از وقایع ماورا  
 النهر میان احوال باقی سلطان که بجز کینت بر سینه جهانمانی عروج نموده نگاشتند که وقایع مختصر  
 اولیت **تذکره وقایع ماوراء النهر و بیان احوال باقی سلطان از تعلق و احوال و سابقه نگاشتند**  
 سخن بر آنکه بعد از قتل عبدالؤمنان امر او اعیان او بزرگ کینه بخارا نور محمد خان که از اقربا عبدالؤمنان و  
 زاده بی و ده مان می بود پادشاه کرد و چون تفرق عبدالؤمنان در بلاد ترکستان داشت شمار زیارت کوه  
 آفاق ماوراء النهر از پادشاه و صاحب بود عالی بایق شکر حیدر و مراد فیاض ترکستان از بجان محمد نشین  
 سخت کمان صح آورده بزم تسخیر آن بلاد روی توپ با نقوب نهادند اکثر مردم آذولایت مقاومت بآن  
 کشتار بنمودند و مشرکه مشکوه در میز قوت قدرت خود باقی طوعا او کرد با طبع و منقاد گشتند و توکل خان  
 تذکره ولایت ترکستان ماوراء النهر سید احمد از جان نمانگشت و سمرقند تا بلخان تصرف در آورده  
 ایشم سلطان برادر خود را بامت هزار کس در سمرقند گذاشته خود ماوراء النهر و ایشاد هزار کس و بی تسخیر  
 بخارا آورد و چون در آن وقت زیاد از ده پانزده هزار کس در بخارا بنام نور محمد خان امر او بخارا اصلاح در  
 بیرون آمدن بکینه صفت ندید و برج و باره شهر را استحکام داده بقت بدفع آن سپاه گردان مقصود کرد  
 و توکل خان لشکر بخارا کشیده آن شهر عظیم را محاصره کرد و چون لشکرش را بکینه شده بود در شمر حیدر گشته  
 مبارزان بخارا هر روز از یک دروازه بیرون تاخته آتش بخاری می فروخته و فرسخی عربی را بقصد تیغ ابر  
 میسوزانده در زمین الفریقین نران مجاهد و مقاتله اشتغال است و در دروازه دهم عموم لشکریان

بجاری و او را با بیجا و تبهها در آن بیست و پنج ماهی پروان مد از طلوع آفتاب تا خروب میانه دو کرده و مجاری خیم  
بروقع بیوست و درین جنگ بجاری ایسان آنگار غلبه بطهور آورده و سکت بر لشکر کوفل خان افتاد و بعضی مش خود حرکت  
کرده و منفرم باره و وی خود آمد و اکثر لشکر یانش متفرق و پراکنده شد و روی بصوب خزار آورده و ندره چون شب  
میان در آمد مردم بخارا مظفر و منصور با کشت بشته آمدند و تقار با یی شاد و کمان نواز شش را آورده و کوفل خان  
خایف بر اسان شده مجال توقف یافت و آتش بسیار در روی خود افروخته و طلت لیل روی بصوب خزار  
آورده و کوفل خان لشکر بستره قدر رسیده ایثم سلطان را از حقیقت حال با کشتن کوفل خان گاه کرده و ایند از ایثم سلطان  
ازین معنی نامه فاطمه شده که بخدمت برادر فرستاد که عاری عظیم باشد که لشکر کی فزون از چند چون در کباب عالی  
بودند از قوی قبیل بخارا شست یافته بصوب مراجعت شتافته و اگر فغان منمهم بستره قده آید کیونکه کسر قده با ن آسان  
علاف کشته و در موافقت بر روی مابنده صلاح و ولت است که فغان را که در کسین تریا این لشکر بکباب عالی  
ملحق کردم کوفل خان بصوابه برادر علمنود و عطفه عثمان بنود و ایثم سلطان بپوسته و یکباره آما و بچند  
و پیکار کردیدند پیر محمد خان ابلع او بعد از فرار کوفل خان بفرز نفاق است و او محالی که قبضه شتای الیز  
آمده بود از بخارا بیرون آمدند و از اطراف جوانه با و راه الهه جمع کثیر با ایشان پوسته همت بدخ لشکر  
پیکار کاشته و در ازون متعل میانگان بخاران سیده و پین الفریق آتش بخارا بر شتخالیفت در شت  
این حال باقی سلطان را درین محمد خان که از موکره با سالار از صدمات لشکر لغت شمار فرمایند  
بود بخدمت پیر محمد خان سیده و شرح آمدن و آنت که چون بن محمد خان بوجهی که سبق ذکر یافت در محراب  
سالار شکت یافته ز خوار از موکره بیرون فته در راه بصوب عالم باقی شتافت باقی سلطان را درین صدمه  
از بخت گاه بیرون فته آمد و رسید و از موکره کی که شسته بخارا آمد چون پیر محمد خان از بخارا رانقاف کوفل خان  
نموده بود و او این بخارا بر حضرت ابمانی سلطان را بشهر راه تدا و لا علاج از خزار خواجه بهاد الدین گذشته  
متوجه اردوی پیر محمد خان شده و در ازون متعل بموکبا و پوسته بوسیله امر شرف ملاقات دریافت و  
بقاعده و آداب سلطین بکنیز با و کورش نمود اما پیر محمد خان که آن او را بقتضی دانسته بوجود او استیضار  
نمودند و تمام آمو را مغز و کرامی دانسته تقویت او کرده بخاری بخاران را که در تبه باقی سلطان در دم



وکل خان مغرب توی کرده در اگر معارک بلطرقه نصرت اخصاص یافته بود و عهد الواسع بی که از اماره پیر محمد اشتهار  
 و تیرکین نعل عبدالمؤمن بود و با آن سلسله کفران لغت و زریده بجهت وکل خان فتنه او را پیشتر باورالمنه  
 تزینت بخرمیک نموده بود دست باقی سلطان قتل رسیده و قریب بیجا که میانه میان دو کرده آتش عرب پیکار  
 اشتعال داشت باقی سلطان بود خواهی پیر محمد خان از جلادت و کجی بظهور بی آورد تا آنکه وکل خان از خمار بر  
 آمد و پیشرونی عظیم برکشید پیر محمد خان و ولایتی طرف نیز مردم پیر محمد خان سپهرمانعت بر روی کشید و باز وی  
 جلادت کشید و در محراب میانه ایشان اتفاق افتاد و اگر پسید محمد سلطان نوم پیر محمد خان محمد باقی ایشان  
 دیوان یکی عبدالمؤمن و در آن پیشرونی است که برین وکل خان قتل رسیده تا آنکه وکل خان نمی شد و کار میانی  
 و همان وقت بصوب در اجبت نامه تا سکنه رفت و در اینجا بیماری عارض او گشته باقی پیر محمد خان  
 درازا بیکوه میتهای باقی سلطان بمصلحت یکسان ایشان نام ایالت ولایت سمرقند را در قبضه اقبال آورده  
 روانه انصوب کرد و ایند خود بخوار با او گشت باقی سلطان کامیاب کاران لیرتقد رسیده و سمرقند میان که از  
 تسلط لشکر بیجا نیک نمک آمده بودند مقدم او را غنیمت شمرده جهت حفظ حال و حیانت مال بقدم شوق  
 باستقبال او استیصال می نمودند دست در فرک دولت او زدند و باستنواب نیشاب نقشبندیه میانه او  
 و او ایطایفه قرانی که در آنجا سکنه بود صلح گویند واقع شده مشروط بر آنکه سمرقند متصرف تا سکنه کرده اند  
 باقی سلطان در حال اقتدار بر سنده حکومت ولایت سمرقند یکم زده خطبه و سکونام پیر محمد خان را ایشان  
 و خواستی حکومت را بحیطه ضبط در آورده در آن سال تا اطاعت و انقیاد از وی بطور رسمی آمده و سمرقند از بنا  
 نجات و غرور سمرقند گشته بدستی آغاز نهاد و چون فوژر او را سلطنت و فرمانروایی پیر محمد خان گشته  
 میدهد و چنان و منازعی مثل سمرقند مملکتی وسیع در تحت تصرفش قرار گرفت و عهده ولایت را از صاحب خود  
 خالی میداد هوای سلطنت و پادشاهی بر سرش افتاده بجا نجات و غرور بیجا و ما خشن راه یافت دست بدلا  
 و عکاس کرده حاصل ولایت را با تمام بختند و لشکر بران میداد تا که در اینگونه از طریق ایضا از یکدیگر بر سر و جمع گشته  
 جمعیتی عظیم دست داده و در ضمن قلی سلطان و عباس سلطان انعام باقی سلطان در سنون محمد سلطان برادرش  
 و سایر اقربا و اعیان سمرقند جمع آمده بیای در دایره الحاقش نهادند و روز بروز لایق و لشکر اقلع می یافت

و بافتن بجهت فانی مخاطب از مردم اوست و رازی بخواشی حکمت واقع میشد اما او اسکان دولت بر محمد فانی  
آمد و سه مرتبه او را ازین زیاده مرئی زیاد و روی و حرکات نمایم کن کردند همچون نشد در مقام تادیب  
و گوشمال او در آمده لشکر عظیم صحیح کرده فصد سمرقند کردند باقی سلطان که بعد ازین از وی باقی فانی غیر جواب  
رفت ازین معنی فرمایند صلاح دولت در ولایت و فروتنی دیده که آن چو بی باق فرستاده بمیدان  
معدرت پرده اخت چو قوتان غایت اقتدر سکندر بود آزا دلیل طاعت و انقیاد خود ساقبت و قرار داد  
که من بعد بای مرد امن او بپسجیده ولایت سمرقند که با و تقوی علی یافته قناعت نماید اما از آنجا که ازین  
داود بن الجالبین کرک اشقی واقع شد و روزی چند شغل نزاع فرستاد اما از الطوار باقی فانی آثار  
غلاف ظاهر بود و با هر بود و احکام و مناسبت کرد و عقیده با عیان او ترکیه فرستاده ایشان را بی نهایت  
نمود و در حق برشته بر عقلا دولت پسر محمد فانی واقع گشت که باقی فانی بیخ و بر بخت طاعت در می آورد  
چون خیال سلطنت و پادشاهی در مانع او جای گرفته بود و حاصل سمرقند و فاجله خود در مسوات آن  
جمع کثیر میکرد و درین مرتبه پاره از روی کار برداشته غم مخالفت بزم کرده با راه و نیز ولایت  
سیاحتان را لشکر موفور از سمرقند پرورانده تخت قلعه دیوس میاکنال امحاضر نموده شاه کوچک  
در می خاک میاکنال از قلعه کهنه نزد باقی فانی سمرقند طاعت او کرد با بخت بر قلعه دیوس دست یافته بفرست  
در آورد و محمد شریف سلطان قوم پسر محمد فانی که در آن قلعه بود اقبل آورد و علم تسلط و اقتدار او را  
در جوشی شکست آنچه توانست بخیط ضبط در آورد و پسر محمد فانی اتباع او در بخارا ازین اجبار جوش فی  
گشته عساکر و اتباع خود را جمع آورده که همت بدفع استیصال او بشند و کس بیخ نزد عبدالمن فانی  
و امرا آنجا فرستاده ایشان را از طلیان باقی فانی جزده او استمداد نمودند اما لیغان در پیش سفیدان  
بیخ چون تسلط و اقتدار باقی فانی را موجب کینسار دولت خود میدانستند و سلطنت او را کاره بودند  
بعد از شوره و کنگش فاطمه معتمدت قرار داده قریب پاره هزار پیاده و سوار بسر کردی شاه  
خواجگان غیب که از سادات عالی درجات آقولات است و دیگر سرداران معتمد آماده ساخته و از غوغا  
و پسر محمد فانی بعد از جمعیت عساکر که قریب چهل هزار کس مکنه پاره بودند با سلطان تمام پسر سمرقند

که

کشیده چون قریب آن نیده رسید باقی فان دستور در مقام خندار و فرود آمدی و در راه هر چند فرست که بطایع الحیل  
 و چایا بوسی آن راه نماند و تا به نایب رسید بنفشاد و پیر محمد خان ارکان دولت او باقی فان را در طول خود کازیب یافته آنرا  
 بعد و شرط او نمود و در نیش و تادیب او را رخ بود و باقی فان از مصلحت نایب سگ کشید چون قدرت و قوت بکنت  
 صحرا و فرود نیده تا جابر تیرت سباب قلعه و ارضی است حکام سرچ و باره پروا نیت و عساکر بلج و کتار با بقا  
 سر قند رسید و اطراف جوانب حصار فرود آمدند و مستعد مجاری و دیوارها کشیدند مردم بلج اگر چه بیجا نیت  
 پیر محمد خان آمده بودند اما سردار ایشان از امر اسباب رانی امله اندیشیدند بود با لشکر نمی میشتند و بنیایان باقی  
 در طرف علیحده فرود آمدند و مردم سر قند از دروازه بیرون آمده پشت بقلعه داده دست بآلت تقابل کردند  
 و در از نرسیدن الجا پیشین محاربات عظیم واقع شد روز دیگر باقی فان قوچی کثیر از لشکر بیرون فرود از نرسید  
 بجای بیرون فرستاده در مقابل لشکر بلج نصف قتال داد استند و پیر محمد خان نیز نصف سپاه آورده است و اکثر  
 لشکریان او بهلحقه سر قند میان بطرف دروازه بجای رفته درین روز دستم از خون کز از امر ابراهیم  
 خان بود و حرام نمکی کرده از پیر محمد خان و کرده ان شده باقی فان پوست موجب قدرت قوت باقی فان کشیده  
 مردم او در محاربه پای ثبات و قرار استوار داشته اما در غلبه هر میباشند و در اوجلاوت و مردانگی  
 میدادند و لشکر بخارا و هجوم لشکر بلج بقاوت یکدیگر گریخته مجاری به مشغول کشیدند و رفته رفته اکثر لشکر  
 بوزم استیصال معاندان از قول پیر محمد خان بیرون افتد مجاری بهی شتافته و از طریق حرم و ایضا غافل  
 افتادند و درین اثنا باقی فان مصلحت لشکریان که با خود داشت رحمن قلی سلطان عم خود را چون فرستاده خود  
 با بعضی از خدمتاریان دلیجان شاکر که بقولی که با کس بقولی یا بفسد کس پیش نبودند از دروازه شمال  
 بیرون آمده مانند برق و باد متوجه قول پیر محمد خان شدند چون از فرزند نمودن دوستم ارغون دهمی عظیم لشکر  
 پیر محمد خان راه یافته بود در محله اول که رحمن قلی سلطان آورد لشکر قول بهم برآمده فرست مده تعقیب یافته  
 برایشان افتاده و پراکنده شدند جمعی از اصحاب پیر محمد خان رسیدند تا شناختند او را زخمی فوجی کرده و بعد  
 از آن شناخته گرفته نزد باقی فان بردند همان لحظه گفتش بر داشتند و برگشته شدن پیر محمد خان و نوار لشکریان  
 قول بجزگرم رسید و هجوم کشیدند و برایشان حالت از اموال اسباب فخری باز نداشتند راه

انترام چو مد مردم بی از لشکر بجا را جلند دریا و غوری کمال ایشان راه نیافت و بیست ابتعا از مکر بزرگ  
 آمده لغزشی آمدند محمد سلیمان سلطان که پدر محمد خان را که گوید که خود سال بود و در غرض میبود برده شده بود  
 تو بی بیچ آوردند و باقی مان مظفر منصور باش که مو فوری لبث و در یک سو بی لیبوب بجا را نهاد و بعضی  
 از امر او بجا را که جان از مکر که سلامت پروران آورده بودند و خصوصاً عدای نظری که از معتز انان علی  
 بود بجا را رسید چون او شاهی بنا شده و سرانجام قلعه واری در خود مذمیده در همان شب پسر سنان  
 از شهر پرورد آمدند و عدای نظری از معتز چهارم که شده بود نزد نو محمد خان آمد و باقی جان و سیدوم  
 به بجا را رسیده انراف ایمان بجا را بر اسم استقبال استعمال نموده آداب کورش آهنت بطور  
 آوردند و خدمت لعلت و کمانی قدم در بده بجا را نهادند در تختگاه عبدالقدمان بر سر سلطنت و  
 جهانیا بی مجلس نموده طوایف و ترکیه پایی در ویره نهادند و از مردم پیر محمد خان که رسیده  
 اقامه جمعی را که مطنه طراف است تخصیص کوکلتاش برادرش و دست خوره آقا می غیره کلا را  
 لقبیل آورد اما با سایر مردم بر بق و مدار سلوک کرده اند با سب و سخط خود امین ساخت و در میان برود و  
 و نامیر اسم و لغت از زینت یافت سلاطین اطراف از آن شکند و ترکستان بلج و حصار شادمان بچشان  
 ایچیان فرستاده او را آهنت مبارک و گفته و آوازه اقامه او جهانیا بی او با طراف اکناف رسیده  
 الحقی باقی جان جوان لیرمزد بود و در امور سلطنت و پادشاهی غرضی چست رای درشت داشت که یکبار  
 بخت و بخت پیر و در انکی از در بفر که سوار می بر تبه بنده سلطنت فرما نزد ای عروج نمود و با آن  
 بر ولایت بلج و بدشتان حصار نیز استیلا یافته اعلام دولتش بر بفر از افراخت و ما به بطریق بفر  
 در بلعان آمده ساخت ممالک را و دشمن ساخت چنانچه بر قوی از ان بدستیار می آمد بدای نشان بر شمن  
 زبان که شش آساف و بختش بچمن سخن بر ساحت حیرت مطلقه کند که آئینه خواهد یافت **در کوی**  
**مکوب هیون لیبوب مشهده سن معلی آنچه در ان او ان دست و او مر قوم مکاب سعادت سگاست** بوده  
 که درین سفر فراسان در خط عثمان امبار و در القه و استیلا باقی مان چنانچه گشته مکاب میان  
 رسیده و فرستادن محمد پادشاه سلطان بخت بتوقی اتنا و دوازده کج واقع شده از راه که پیرش و ا

شده مقدس گردیده چون دره موقوف چنان مسلمانان را بکلی پوشش محرم سزاقت جلال است مزاج اشراف از با  
 اعتدال مخرف گشت و شب خرق عارض ذات همیون گشت و بیماری افتاد و یافته تریب یکاه صاحب فرشتگان بودند  
 و الجاه سیجا فتنه محالیه پرداخته در راه او امای جمیله بطور میرسانیدند و اهل اردو وضع و تشریف نذرو  
 تقدفات مستحقان رسانید و هر کس بجزئی که پیشتر فتنی داشت آنرا تصدق فرقی همیون میکرد تا آنکه آزارش  
 و عای خلاق لطف آلی نشانحال عالمان گشته از شفا مانده و ماهر شفا و مرحمه لاعلمین شفا بی عامل گشت  
 گشته مرض وی بجهت نهاده و زمانه لوائیث و مانی افراخته او ابی بخت و غمی بر روی خلاق گشود و آیام  
 نیز زمان منزل گذرانیده بعد از صحت نام کوچ فرموده از راه شتوان جوید با ستر این تشریف برده تا پست مرده  
 در اینجا وقت نموده حسب الصلاح الطبا شقیقه فرموده اند از سوا پنج آیام بیماری آن بدن خدای نظر بی گشت که از  
 در موضع چنان بر روی معنی رسیده چند روز بجهت عارضه ذات مقدس شرف سجد و شرف گشت  
 بعد از فراخ مبارک بسعادت بساط بس شرف گشته و خاقی حالات ماوراء النهر خیا نچه مرقوم خانه بلا غش  
 گشت عرض فرمود حضرت علی تحقیق حالات فریخ از فرمودند و از تهر ترا و او از بجان چنین معلوم شد که  
 عبدالامین خان پیر می عباد الله سلطان موسوم گشته ایسی در عباد الله سلطان باسلطنت پنج رسیده  
 جمودلیت که آن مجذره عظمی دست او ز خود ساخته و در آن مکان لوائی تقدار افراخته و این گفته در میان  
 او ز بکیه دست غایتش بفرودت تصدیق این حکایت کرده اند بر برای عالم آرای همایون که مرآت خاقی  
 استیاد آینه گشته ناست پروانه اخت که چون او ز بکیه پنج در صحت نب عبدالامین خان شبیه دارند  
 فی الحقیقه مکه آنمک امر در زوید عباد الله سلطان محمد ابراهیم سلطان برادر زاده او است اگر او را  
 بکاتب پنج فرستیم بکمال که یکی بکاتب او میل نمایند و هم او در پنج نمشیت نیز فرقه از اینجا بسجده تمام  
 وقت نیز میفر ماوراء النهر بنده و مطلب بکصول بودند و اگر ارجیا نا محذره مذکوره جانب برادر زاده فرو گذار  
 و نحو اید که علل در میان تفرودت عبدالامین خان شود ممکن است که بایکدیک اتفاق نموده و لشکر باور  
 الکر گشته و مملکت موروث را از دست بیکان خان عالی نمایند خدای نظر بی این رای صاحب استمتم شده  
 از اتفاقات حسنه در خلال این حال از جانب پنج نیز الحیان بنایه سریر خلافت میر رسیده از جانب باور

عطی و ابرویش سفیدان بیخ و جبین طاهر گشت که در نیویست که باقی فغان بر ما و اواله و انهر استیلا یافته ایشان نیز  
 جایگشته اند و در کاه جهان نیاید شاهی قریب بسته است علی اطلاق محمد ابراهیم سلطان نیز منور و بوده  
 از وصول این اخبار آن اجداد در شیراز فرسوخ یافته اند و اربست فرزند می موسوم و بیعت را حیدر معانی معزز  
 و کرامی گردانید و بجای نظری سپردند و او را اتالیق و دیوان یکی کردند و قواد فرستادند و بیخ و اوند  
 و بعد الامین خان مکتوب عطفات این غرضی فرموده مصلحت وقت رعایت جانب او نیز کرده باو نیز فرزند  
 خطاب کرده در خلاصه مضمون رعایت نامه نامی آنکه مملکت ما و اواله التبریرت قدیم و مسکن موروثی او و اولاد  
 پادشاه مرحوم جانی یکسانست حال او اولاد ما در او آن الاثر و د محمد ابراهیم نامه هر دو نیز از آن  
 و چون نماند آن خدس نشان از دودمان لایت که امتت محمد ابراهیم خان کسب تقدیر از بیرون دودمان  
 واقع شده و آن الاثر و نیز بنویسید که سیب همایون طریقه اخلاص آن کشانی مرغی داشته و بدین دودمان  
 متوسل است این مختصر حصول یکسان می گشت و معاد است سابقه را از ایند خاطر زوده هفت بجای  
 خا و او ایشان معروف داشته و در آمدن هم از بی حساب المقدور تو می بند و از داشته خود را معاف  
 میندایم و مطلب یکسوی حصول یکسان می نیست خیرت مردم آنمی متعقی است که بر او را تا یکدیگر اتفاق  
 نموده هفت بقرت کمال موروث معروف دارند و دست تعقیب یکسان از آنکه مملکت مستولی گشته اند  
 از یورت و مسکن او و اجداد و کوتاه سازند و احکام و مناسبت مطایع نزد ابراهیم پسران او بنویسید  
 بیخ صادر است که کنگورار کی چندین ساله آن سلسله را منظور داشته در راه ولی نعمت زاده بیخ و بیخ  
 نماید و یکسانه بر ایشان اختیار کند که در میان عالمان چو فایحی که قران لغت منسوب کرده و محمد ابراهیم  
 خان از خدمت اشرف نشان همیون در باب تعویض سلطنت کل ما و اواله التبریرت که است آن مسعود التمسیر  
 لغتساز و مبنی و اول قاده را تو معروف حساب الامر اعلی نشان همیون پیدا می باشد و قلم آورده و پسر  
 مهر آفرین ساخته تسلیم و نموده اند از اسفرا این نصبت یافته بود آن فغان کبکی ماکر مشهد نه سلسله  
 و کفر و بفرقت او ما مورثت لیکن بعد از رفتن ایشان الامام اسامی بیخاطر اشرفه فخریون که از  
 بیخ اشرفی فرموده عقیده آن مردم در باره او بی اطلاع بود باید دانسته که مراد یافته بر کمال بیخ اول اطلاق

حاصل شود عظام از کبد و عذر او ز یکدیگر گشته از بختی که در ایات جلالت در و ارات طینه هرات که برینج اوقات  
 نزول اجلال داشته باشد او را با استقداد تمام روزانه تا نیم همانا بصواب اقبال بود چون خرم و خفاط  
 مقتضی آن بود باین رای صیاب علمنوده او را در مشهد مقدس توقف فرمودند روح الله یک سال  
 صحبت و القدر را با مکان حکام مطاعه همراه الحیان علی بن عبدالصوب فرستادند و از اسنان متوجه  
 مشهد مقدس گشته به شرف طواف فرمودند حضرت امام الحن و الانس علی بن موسی الرضا علیه السلام  
 مشرف شدند و زمستان از ادران بقعه شریفه پیمان سائیده در ایام و لیالی تبرک بلوازم و عاویز  
 پرداخته همواره به خدمت خادم باشکیدی که از آن روحه مقدسه بذات احدس میمون انحصار از  
 مشغولی میفرمودند که نسیم غیر شمیم بهار چون مشک تار در زمین آمده دماغ روزگار را معطر ساخت  
**آغاز سال نجسته مال بیخندان نیل ترکی سلطانی سنه تسع و الف که سال چهارم و هم هجرت سعادت**  
**شاه کل الهی است** فرود تو عالم از این سال نیت مال در روز چهارشنبه نیم شهر رمضان المبارک  
 اتفاق افتاد یعنی سلطان سیارگان که فیض کشت عالمیاست باشکوه و اقبال بر سر شرف برآمده بود  
 بلند نامی بر افرات و نیم راه دی شیمی از شمیم کلمای بهار عطر ساسی آغاز نموده دماغ روزگار را معطر  
 ساخت شاهان بهار از جلا شتا پیره تا کشته سر و آفرای عالمیان کردیدند شوق چشمان یامین که از  
 دستبر شوکر غار کندی در نهانخانه خاک بر جیب احقاقر و بزد پای در امن جمول چیده بودند شکر چای  
 کری بر آورد و شوقی آغاز نهاد **ششوی** باز روز و زکشت مهر آیین کرد و محن چون چو خلدیرین شد نسیم بهار  
 عجب ناز و در با نغمه نشا که کزینا از نسیم بهار و نغم صیوح شهر دو جان بدقبال و در شام همان لحظه  
 میرسد بوی تو و کنت یار حضرت عالی در مشهد مقدس علی کامیاب دولت بود و لوانی شاهانی بر افراشته  
 و در ساخت میداران بلده ارم نشا که بچکان بازی قیق اندازی نشا و افزای خاطر نور بود و بعد از  
 سرور نشا لایم نور و زحمان غریت بصوب ارات طینه هرات معطوف داشتند و بغیر و نخی اقبال  
 بدان خطبعت مثال رسیده در مانج شهر نزول فرمودند بیخندان شاه ملوک آنجا با الهی و الحیان اسم استقبال  
 یکجائی و درده بجز مات لایعنه قیام نمودند و مثال عالی بطلب حاجی محمد خان الی خوارزم و نور محمد خان الی

شاهان شرف اصدار یافته معصوم بلا زمان کباب شرف فرستادند که در باب مهمات ما در البرهان است  
مشورت نموده آنچه صلاح دولت باشد عمل و در حاجی محمدخان نشان فرمان نموده از خوانارم پیران آمده  
روان بود که در راه چاهاری عارض گشته چند مظلوم در محله آمده آخر الامر <sup>منتهی</sup> فرستادند که در شرف است آمد و همیشه معتقد  
بنی احیاء قیام نمودند بیکان حضرت اعلیٰ نیز عزیز پذیر گشته اما نور محمدخان بجای بر موی و مسک بسته از آمدن  
تقاعد و زبید و در دار السلطنه هرات روح الهی یکس از پنج با گشته عرض کرده اند که بعضی از مردم پنج خوان  
محمد ابراهیم خان آمده بعضی دیگر بجای خطه غلط عبدالامین خان که بالفعل حاکم علی الاطلاق است این است راضی  
بفرستادن او و نمیکردند که مباد از آمدن او لغتی بر دولت عبدالامین خان بعد از آنکه در حال کمال بخش  
میآید و بیکایه اتفاق است از حضرت اعلیٰ شایستهی نقل آبی اندیشیده نموده بکار او راضی شده مشروط بر آنکه عبدال  
الامین خان برابر در بزرگتر داشته باشد پیش او کور نشین نماید و متقاعد امر و نهی او بوده باشد در حالیکه  
در تصرفات آنچه عبدالامین خان بر مسم دارد بجهت بر این تصرف بوده تا قیام ما در البرهان همان عقبت  
نماید که بعد از آنکه بتوفیق الله تعالی ما در البرهان تصرف در آید یک کدام در بخارا و یکی در بلخ ممکن کرد که در آنجا  
او محمد ابراهیم خان نشان استمال داشته برابر از خطاب کرده بود هر چند این معنی را غلط شرف بود اما  
بمصلحت وقت مصایقه فرموده که گفتند که **پیت** دولت همه از اتفاق نیز میآید ولی اتفاق نیز در میان اتفاق و تمام  
برای مصایب استغیر فدای لفظی بود که گوش هوش محمد ابراهیم خان را بدر رخصت کرایا کرده اند <sup>عقل</sup>  
یعنی فرمودند که از رضا و صلاح فدای لفظی در نگردد و بمصلحت وقت با عبدالامین خان مایهت و الهیار  
مجت نموده بمقتضا عقل در انش عثماییه و اسباب بر این پادشاهان در محبت فرموده بود این خان حاکم شریف علی  
و این میدان فرود جنگ راه کرده روانه نموده اما مصلی یک یکا که از ترکمان را بلیغ تر عبدالامین خان  
و عظام او را نمیکردند و مناسبت عطف از رسان داشته سخنان حقیقت بیان در باب فائق و اتفاق  
تعلی فرمودند که در نتیجه موردت ساجی گشته اگر بگویند قول باشن احتیاج داشته باشند اعلام نماید که فرست  
شود و محمد ابراهیم خان در ساعت سعادت خدمت شرف جدا شده با جزو قول باشن فدای لفظی بر او نشد  
با کیره اما مصلی را بیشتر شهر فرستادند که فرود آمدن او بجهت روشن ساینده مردم را با استقبال او تبریع نماید

و مناره



و مشارع البریغ ریخته او او رسالت نمود و اما عظمای بلخ عطا خدایا عبد الامین خان که بالغفل برسد سلطنت کتبه  
 وارد الملها خواست بنیوان شد نمود و چو رفت او جرات استقبال میکردند بالاخره بسلام و صلوات بر سر عظمای  
 بعضی از پیش سفیدان صلاح اندیش رحمت یافته باستقبال او رفتند و در دو نیمه نیمه باقی ملاقات کرده  
 نمود و در هر یک کت و شین بسیار واقع شده و آنجا گفت از الخواص محمد ابراهیم دانستند که او سر بر سر  
 العینی فرود و نخواهد آورد بعضی از عبد الامین خان باقیته هرگاه او در سرداشته الملها مطلق نموده اند  
 یا کشته بشتر رفتند و بعضی دیگر گفته که آمدن کت که قربان شش استیجاب نیست پادشاه زاده را با که ارند  
 که او ز کیمه بر سر مصلحت اوست دانسته علمایند بود اق فان در ذی نظری بخود سرالعینی باقیته نموده قرار  
 دادند که از جانبین حقیقت بخدمت اشرف عرض نمایند که به آنچه از جانب اشرف اشارت شده عمل رود و همه  
 ابراهیم خان را قنایان توفیق و اعتمادی با آنجا نت ندانستند عزم و احتیاط طریعی داشته کوچ کرده و یکم درون  
 پیش رفتند که بگویند قربان شش نزدیکتر باشند و کس نماز است اشرف فرستاده حقیقت عرض داشت نمودند  
 و در پیش سفیدان بن گویند مر اجبت نموده چون از زمین کان حضرت اعلی و اهدیم عظیم دانستند ایشان یکسین پانزده  
 میر را علی فرستاده عرض غای خود نموده فرستاده کان در در ارات طنه برات بر کاره ملک شش پناه  
 آمدند حضرت اعلی فرمودند که همت امعروف برانت که محمد ابراهیم خان کت کری بر سر کار کشیده و حکمت از او  
 ابراهیم از زمین مستغلبان اشرف نماید و از عبد الامین امر او ایمن بلخ توفیق مرافقت امر ابراهیم در اصلاحات و تعقی  
 در مملکت محالی که در تصرف عبد الامین خان است ندارد و چون آمدن کت که قربان شش را بنی نیستند اگر عمدتین  
 بمیان آورند که با و عجزی نمیشوند و پیمان با میان نموده که سازند که خاطر اشرف از عذر و نفاق ایشان  
 الحینان یا بعد از آنکه و ششاق بود اق فان ابراهیم خان با کشته او را با جنود او در یک سلامت و ان  
 بلخ کرده اند و یکیزه اما مقفی دیگر باره بجهت این همه بلخ رفت و مردم آنجا طایفه را بر برقی رضای عبد الامین  
 سخن میگفتند اما با طایفه اکثر عظمای او ز کیمه با او عهد و ششاق بستند که هرگاه محمد ابراهیم خان شریف او  
 ما جابت پادشاه بر او و صحیح التوب خود را فرود گذاشته جمیع مال العینی که بغیر و نت اختیار نموده ایم بر تو خواهیم  
 کردید و در حقین محمد با جهاد دست کرده و یکیزه اما مقفی سپردند و او خاطر از موافقت و متابعت آنجا رفت

دولت

جمع کرده بازگشت محمد ابراهیم خان با خدای نظری خوف داشت و ملاحظه با کسی بسیار بیجاست بی خبر و بفرست  
 از نهانجا مراجعت نمودند و محمد ابراهیم خان چون کجالی بلخ رسید و عبدالامین خان از آمدن او اطلاع  
 یافت جمعی را با استقبال نامزد کرد و آنجا جهت سعادت ملازمت و کورنش او فیکر گشته آثار بیجاست  
 و پادشاهی از ناحیه احوال و مشاهد کرده خاطر گلزارت او قرار دادند و روزی که شنبه می آمد  
 امرا و اعیان که در شهر بودند عبدالامین خان را با استقبال او ترغیب نمودند و او بجهت حفظ رتبه  
 سلطنت و بزرگی از آن ایستاد تا آنکه مجدداً عطفی عرض کردند که کورناب خانی با استقبال محمد ابراهیم خان ترغیب  
 برنده و الهام عطف و اشتقاق برادران فرمایند عموم او ترکیه شمار نسبت بر او زاده و بعد اتفاق و مهر با  
 میزدند بجلایا تو عطفی رضا با استقبال محمد ابراهیم خان او عبدالامین خان امرا و اعیان طوعا و کرها با استقبال  
 سوار شد و چون از شهر بیرون آمده موکب عالی محمد ابراهیم خان نمایان شد اکثر مردم که اشتیاق دیدن او داشتند  
 پیشتر آمده کورنش کردند و فرقه رفیق کسب جان نامزد چون مهم تکیه ای انجامید اعیان او ترکیه بعد الامین خان قرار داد  
 که چون محمد ابراهیم خان بر چین ملاقات پیاده شود خجای خان نیز پیاده شده او را در آغوش مهری کشیده  
 برادران معانقت نماید و تو اصفیات شفقانه بجای آورد و او قبول میبندی که چون یکدیگر رسیدند آن ساده  
 لوح نامدان از یک فرود آمد و محمد ابراهیم خان چون ملاحظه نمود که او فرود آمد خود سواره ایستاده هو افروهان  
 خود را متفر کرده او را پیاده پیش آورده کورنش فرمایند زمان آن مثال آمدن او چون وقت آنک بود و طریقت  
 با طبع خوابان طرح تازه اندامی زینکوز امان و را مجال دم زدن نشد و عبدالامین خان منضبط حیران کورنش  
 کونه بجای آورد و محمد ابراهیم خان بلازمان نشانه بود که کاسب سوارچی کولهای او را صاحبی کند آن چهار بعد از  
 کورنش هر چند جلوس طلب میکرد سوار شود یافت نشد و در زیر دست پائی بر یک کتیران حیران آمده بود و عطف  
 محمد ابراهیم خان او را پس از اهل اعتماد سپرد که مضبوط نگاه داشته بهتر آرد و خود بدولت و اقبال عطفت ابناء  
 و اهل قبیله اسلام کج گشته در سرای سلطنت تزلزل نمودند هر چند ملاقات برادر زاده نمود چون کار از دست نرفت  
 بود الهام علاقه و مهری می نمودند استند خاکر که نسبت بعد الامین خان مروت و احسان بجای آوردند و بی  
 در حق او نیندیشد اما در همان شب یا محمد میرزا الهام را و تو خواهی کرده او را از میان داشت و محمد ابراهیم خان

بفرمان

لادن محمد خان

نیز اخبار بر سر مستقیمه کرده طوایف و ترکیه با بی درنگش نهادند و حکامشان  
 و و لشکر اطلاع یافت بعد از استیلا بی او نوشته شدن عبدالامین خان چنین استماع رفت که همه اش بر این  
 اختیار می از روی بگریزیده داشته بعد از آن گفت که چون مردم پنج بسطت جانی یک سلطان بر باقی خان  
 نموده بودند و خان او با جانی یک با کجاستناصل شده من این تیر اندیشیده حکمت را بجهت تو حفظ نمودم اما چون  
 شنیدم بی خبری بجای آوردی و نه اندام محمد را بهین خان نسبت بجهت آنکه تو که صدق و کد را نخواست  
 و اندر زیاد و الطاف نمودی و بیراق سنج او مرتب داشته رفت را و چون داد و مشا را ایما در راه با علم است  
 پیوست محمد را بهین خان عرفیه اطلاع این شش بر حقایق حالات پناه میرزا علی فرستاده و حضرت علی از در  
 این اخبار سردر و شادمان گشته بهینت مبارکباد او اولی یک فورجی کند که فرستاده و اولی تعلقات آنها  
 فرمودند و آوازه سلطنت اقتدار و با قوا الهی رسید به باعث انظار خاطر باقی خان کرده و ولایت محکم  
 و غاریات مدخود و مشرفان پنج و مشافان آن آمد و در بخش محمد را بهین خان صافی گشت و نمایان جلالت  
 تو اسان همیشه قاصد این پناه میرزا علی فرستاده و بیان یومین عرض می نمود و حدای نظری در آن یکی را بی  
 همت بود که **کشفیات بجای پور و در و شاهان و تسخیر قوایت بدست آوردن**  
**وزیر محمد خان** سابقه فرزاده کفایت بیان کردید که وزیر محمد خان در آمدن بر کاه کفایت بیان عذرهای جزیه در کار گشته  
 خاطر افزاین حرکت تا بهی را و خیار آرد کرده ایجهان استوار الطهارت و عشاق فرموده حشر و سیکار  
 جمیع پشت آیین مشهور بجهت راک از مقربان بساط عزت بود و نیز وزیر محمد خان فرستاده فرمان عطفیت  
 مشتمل بر توهمات شاهانه تشریف اصدار یافته طاهر عذری که در نیامد این پناه میرزا علی القا نموده بود پذیرفته  
 او را از آمدن معاف داشته اما در خضیه پیام دادند که توبه موکب میمون در تیر تیر بخواسن محقق معاودت  
 آن بر او را اتفاق افتاده معاشرت و صحبتی شبانه روزی چندین سال که فیما بین مسکول بود اقتصاد آن میکرد  
 که بی آنکه از جانب میمون الطهارت اشتیاق و خواست ملاقات شود آن برادر بی با مانده موکب میمون را در امتناع  
 و بسطام استقبال نماید اگر محبت طبعی آن جانی غایت ملاحظه داشت و بیوقت که بدولت و اقبال آنکه  
 و محمد را بهین در پنج سخن یافت اصلاح ضروری از وقت و در نیست اگر فیما بین صورت ملاقات روی نماید در نظر عالمان

مشیت بعد از این بنا داشته مطمنه ظرافت با جمع و جمع که در لاسن و لخواهی و از اولی که لازمت اشرف علی است  
و در آنجا همیشه بکتاب اسباب بند و لیس ترا ختام میدهند اولی است بحال و است که درین باب سخن بچکاس نشود  
یا رانه و محصور صانعیت لازمت اشرف نموده چقدر روزی در خدمت اشرف عمده کلمات تازه نموده و درین روز  
انعام باز کرد و **الحاصل** اینست که بی خود برضا لایعوم کلمات نمیدهم و اگر او نمی میدهمان نیز باشد که ما بقریب  
سیر و سخا برآمده با او بکلمات میبایم ازین دو شش هر کدام رفسا داشته باشد عمل میکنم خرد و یک چهارم  
شیر بار کردن اقتدار تر و زحمات فته او ایضاً سعادت فرجام بهایون نمود و هر چند او را با من در تفسیر  
او کرد و قبول آن من می نمود باز در صلح و صلح بدیهه قاضی مذکور مشیر و مؤمن او بود و میرفت و درین زمان  
کشته خردن با بی حاصل میگفت تا آنکه خرد و یک پای نیل مقصود باز کرد و ایند خوش که گویان خانه بران فاطمات  
او کرده بود که حضرت علی بن ابی طالب درین ولایت کرده درین مرتبه که تو بدست در آمدی همراه بقرآن بوده این ولایت را با او  
قریب میشد بهر حال ملک سلطان جنونشانی که حق قدیم در آن سال داشت بهر او فرموده و بقرآن آمده بود  
از آن کتاب موری که عارف رضا اشرف شده فرموده میگفت که اگر تو با کسی میباید همایون درین حق و استیلا  
میداشت در سال اول که تفریح فراسان شد با ما تفریبش سپرده نموندند و این لذت غلبه کجا فرود آمده و در  
صواب که کرده برفت و آنچه آهانه او گوش کرد تا آنکه فاطمه سلطان را بقتل آورد و جملاً آنا طبعان و کفران لغت  
از و بنظر میرسد درین کتابها بر اینهمان که در کتابت او را که بعد از الامین خان نوشته بود بدست آورده  
بخند اشرف فرستاد که با او عهد و مشاق میان آورده و آنچه نموده بود که رانجی بهر محمد خان بر اینهمان نشود  
و تفریبش را در فلان هر که منصف شده از فرستادن او است که تفریب و بیخ ترا بشرف در آورده و سخنانی  
که مشرب خلاف فرموده ایستاد بود در آن بحکایت مرقوم شده بود این اعمال را همچو سبب بود و با تقاطر  
اشرف کردید و اما از فرج جو صکی همان الطهارت و ارتباط میفرمودند تا آنکه فرموده خان میرزا خوانده کلمات  
چنانکه از نایب و حاکم ایچورد و در همیشه الطهارت نسبت بکثرت اعلی سینور در مطمنه شده و در مقام دفع  
در آمدت را لید از وفای کشته مرشد قلی سلطان بخیار و لدر او بر روی نماز کرد و در یک کوه مشرف حدس  
میانستد و با سپور نزدیک است طلب نموده که قلعی ایچورد و با او سپارد و خود و خود و آنچه علیه کمال فرمایند

آوردمش قتی سلطان که قومه القات شانه را در باره نورمحمد خان بدرجه کمال میدانت جزات رفتن بی عرض است  
 نمیکرد تا مراسم میرزا فواجیکان که رایافته فی الجمله حکمت معلوم او و عینا خاطر اثرش ازین مدتی که جهان  
 پناه زبان مردم دور و نزدیک شده بود جزات رفتن کرده میرزا فواجیکان قلعه را با وسپرده خود روانه  
 درگاه جهان پناه شده و در دارالضرب هرات بجاوت ملازمت و کورنش همیون مشرف شد و از عیال  
 و ملین نورمحمد خان خبر داده حضرت عالی را بتوجه آولایت ترغیب نموده اند که بپره از روی کار او برخواست  
 و چون این اخبار در مردم سموع نورمحمد خان کردید مراسم کرده بدید بجا نیاید و در حرکت آمده در پای قلعه  
 تزلزل کرد و کس نزد مرشد قتی سلطان فرستاده اعلام نموده که چو اقل در ولایت من کرده اگر کلمی از ترغیب  
 دین باب صادر شده ظاهر سازد الا از قلعه برون او در جواب گفته بود که کلمی منج سید و بخود سر آمد نام  
 اما حال که واقع شده حقیقت عرض کرده ام تا جواب نرسد بیرون نیتو از ترغیب چند روز نبر ما خید و تزلزل  
 آمدن خویر کسان از ترغیب از بارخانه تبرک رخصه شرفیه آورده بودند حضرت عالی بر بزم محمود و محمد صاحب تکیه  
 استر حصد با خانه مصوب علی یک توپچی او اغانی بجهت نورمحمد خان فرستاده بودند رسیده و در قتی کین  
 او در مشرفی سلطان مراد و گفتا در میان بود نورمحمد خان در توبت این معنی انوری عظیم است و کلی یک  
 که در ترک ساد و لوی بود فریقت که برشت قتی سلطان الهام عو الهف و العاف شانه نسبت او نموده ازین  
 حرکت منع نمود آن عا بلن و ان از سخنان او و پیم غضب شانه قلعه را سپرده فنو جیب که کردید مع چرا  
 نورمحمد خان بغایر زبان جلاری بی اندامها کرده چنانکه س را قتل آوردند و نورمحمد خان قلعه ایورد در انجا ساد  
 یک صبر جنبای قفاسم یک کبوتر باز مشهورا که از مرهنگان اجتهادی بودند سپرد چون حضرت عالی شای  
 انریشاک بود خواست که خود را از حوالی موکب همیون در ترسازد با هفتشت هزار کس که همراه داشتن  
 و با عباد شد اما حضرت عالی خوبی که بنورمحمد خان عزم فرموده اعلام نموده بودند عزم ملاقات او بصادق انبال  
 از دارالسلطنه هرات بیرون آمده از راه مرغس و ان شدند و چون بقیصه بجهت رسیدند در انجا شمشک که نور  
 محمد خان طریق نامردی سپرده پهلوان مغربی عالی کرده و قلعه مرد و ایورد را بمنتان سپرده اسباب بسیار  
 مرتب داشته در خود بطرف او با عباد که قلع مستحکم دارد رفته حضرت عالی را عرض ازین کیفیت استخوان بود

که که بر باد و فاداری مقیم بود دل خاطر که بر پلای خوش خفاف نیالوده باشد استقبال مویک میمون که رسد  
ملازمت دریا بد چند روز تا یکمیکه در آن مرز میباشد شکار کرده از راه ایور و بيشه مقدس علی قنده و آن  
عراق کردند و اگر آینه خاطر را بغض و خلاف کند ساخته است با و نه گفت مغرور شده باشد و از خواب  
غفلت پیدارسازند چون او بقدوم مخالفت و قلعه در می پیش آمده بر هر رفت گوشمال او بدست همش آید  
لازم شد حسین خان شاملو پیکر یکی فراسازد بکش سلطان حاکم اردقان و قزغان شش ملو حاکم خوریان  
و ابن حسین خان حاکم سرخس میزان قبایل ابله حاکم برات را از هیچ بر سر و فرستادند که قلعه را محاصره  
نمانند و خود با ملازمان گایا شرف که بغیر شکار همراه بودند در آن هنگام حد ایش آن چهارمده و  
نفرش بود بر سر راه بود و تشریف برده قلعه را محاصره فرمودند چون در آن فرود آمدن ایات نفرش  
بنور محمد خان رسید با وجود قلت عکرمندوره و کثرت لشکریان از اسلحه مویک میمون تیر و سینه  
کر دیده تفرقه پراکنده کی در میان مردم واقعه و قریب پنجاه نفر از جماعت جلایر و علی ایله او یماقات  
سیان خانی که در حدودت و درونی باغیاد بورت و مسکن دارند و ملازمت او اختیار نموده بودند در  
همانجا جانشده بسکن خود رفته و او با دوسه هزار کس از راه چول ایلیقا نموده ببرد رفت در راه آن  
جماعت نیز از تخلف نموده در هر محل جمعی راه فرایم بودند تا باند که مردی ببرد رسیده شب از دروازه  
جایت او کینج داخل و شده خرابان و با مرام عظام که در مرد بودند رسیده بکش سلطان استاجلو و ابن  
حسین خان فوجی از غازیان او را استقبال نمودند که در راه بدست آورنده را تا بطریق مشخص کرد او را  
راه پیران آمده که شت است امر باز شته از عقب او ایلیقا کرد و تا رسیدن امر او خود را بقلعه بود و در خانه  
و بعضی بیات او را بدست آوردند و چون حضرت اعلی محاصره ایور فرموده بودند نشا مشیر مطاع با هفتاد  
عراق و فارس فراسان فرستاده مغرور شده که بود اوقان حاکم شته مقدس معی و میرزا محمد سلطان  
بیات حاکم نیشابور که بکوهک حسین خان بر سر و درنده و حسین خان قایم حاکم استر اباد را امر فرمودند که بر قلعه  
نشان رود و حاکم اسفراین و بعضی حال که کوهک معین شته و غازیان گایا تهرس نیز قلعه ایور دشمن شته  
در روز بروز که اقبال مند بار دوی میمون میرسید و سپهها پیش برده و بقیما زده و حال بدست

داده در انجام سبب قلعه گیری تمام میبودند تا که بر رخصتوران شک کردید و تفرقه و پراکندی کشید و بر احوال  
 او شستند دست در خراک استخوان دهند و طلب عفو و امان نموده در روز بیست چهارم از زمان  
 محاصره قلعه را سپردند و محمد صادق بیگ فاسم یک صلحت امان پوشیده در سنگ ملاترمان کباب شرف  
 سنگ کشیدند برای هم یک برادر فاطمک سلطان شرف ملازمت دریاخته بجهت قیام داشتند بیضا  
 سرافراز گشته الکا جنو شان فراسان باو محبت شد و رایات بلال العبد را نیز قلعه ای بود و فیصل جهات افرو  
 آن سال متوجه مرو شایگان گشته بانکه نظر اثر در پای قلعه نزول اعلان فرمودند و نوحه جانان از وصول ایوب  
 فیروز زینتانی بدست آوردن قلعه ای بود و غیر یافته در بحر کفخر فرقه آن گشت تخریب ندان گرفت و بحر طهارت  
 نداشت و غیر و مسکن چاره نیافته کسر پیرن فرستاده افتاد و الله اعلم بیک زیر و بیطام آقا شرف از کنگران  
 طلب داشت و ایشان حضرت رفیق یافته متوجه انصوب شده با او ملاقات کردند و او را از اذاعه  
 افعال نا بهنجار که موجب خیار غافل اشرف گشته بود که گوشن بسیار نمودند و منقب عفو و تقصیرات او شده  
 بدریافت ملازمت شرف را عیب ساخته معسران کرا و حضور صامیر غیثت وزیر و قاضی نکر که کنالدوله  
 و تدبیر الملک بود و از حریف غضبش باطنه باطنه بیرون آمدن قلعه سپردن قتل داشتند اما حصول  
 و سلطوت قاهره شاهی ایش ترا از جواب غفلت پیدار ساخته طوعا و کرها رضای بیرون آمدن از دوا  
 در همان روز با کمال خجالت و شرمندگی بیرون آمده در مراغه افتاد و الله اعلم و بیطام آقا شرف ملازمت  
 اشرف شرف گشته سجد خجالت و انفعال تقییم رسا سید حضرت علی با وجود حرکات نامهار که از واقع  
 شده و کلمات نا بهنجار که بعید الایمن مان و الی الحج نوشته بود در دست داشتند اینضمون صدق مشحون  
 که در عفو لیتت که در انتقام نیت منظور داشته انواع نقذات و بلوی بطور آورده غافل او را از  
 باس سخط پادشاهی امین گردانیدند و در آن شب بطریق مهجور با او در کمال شکفتگی محبت داشته وقت خواب  
 شکفت با کشتن قلعه نمود چون اندکی از نستی و غفلت بهوش آمده بود و بجز یک تعلیم خیر و امان غافله  
 پیش آمده از رفیق قلعه با نموده زلف و صلیح آرزو کرد و ترجمه بود حضرت اعلی شریف برده در مسجد  
 جامع مرو خطبه ای خواند خیر علیهم الصلوٰة الله الملک الاکبر نام نامی همین خوانده شد و فرزانگی

و یازدهمین ارتحال خان سلیمان شاه اسماعیل علیه الرحمته و الغفران الی بزه الاوان که هشتم سال بود  
 از توکراسامی حاج حضرت امین به بی علیه الخیمه و آلت عاری عاقل گشته بود بعون غایت الهی نیزه ای قابل شکر  
 بدین مرتبه عالیزه زینت یافتند سر لیکان افروخت المهد لله علیه لک آما رویان و کافه غایت آن با محبت  
 طایفه توکراسامی فایض برسان بودند بنا بر اقتضای قواعد عدل و رعیت پروری از جانب همیون در بی  
 عاطفت و الهیون یافتند که محبت اهلک تدا بهت شراب مستغرض احدی نشوند و ایالت و دارالآن  
 ولایت بر کشت خان استاجو حاکم مارویان توکراسامی یافتند ساکنان شهر و قلعه بجان مال باقیه مقرر  
 شد که هر کس سپاهی مویب تواریک بود باشد اسلحه و یراق را سپرده بهر ما خواهد رود و بعد از قلعه بنویس  
 باشد و آنچه رعیت اندر فرود آورده حال بر رعیتی خود مسئول کردند و متوجه استقامت قلعه شده و در صهارا  
 بر اراعه که مستغوره تقسیم نموده ضد حق عین حق فرمودند و در تعمیر برج و باره اهتمام نموده ذخیره و یراق  
 قلعه داری که پیشتر امر انجام یافت و در محمد خا را با فرزندانی متعلقان که چنانچه بجا بجا عراق فرستاده و متوجه  
 شده که از آنجا فارس قلعه در بیده فاقه شیشه از هر طرف است از راه افغان در آن بیده ابرم شمال و کوه  
 که در ناه و بر یوم مغزده هزاره و چهاره عراقی که یوسف اهل کجک مکتوبه تیزتری است حجت معینت او تعیین یافت  
 و فی الواقع در برابر اعمال انشایت کار و بطور آمد نهایت تروت الحلاف در باره ائمه و اول قاده و اگر در  
 در آن عاقبت بین بیده العفاف در خانت امور و عوالت احوال کزنده نور محمد خان میامین عوالت و  
 الحلاف شهابان سلطنت موردی معنوی فایز کردید و سیستان زیاده اعلی قاجار حاکم استرا با و کب بعضی  
 بشیر قلعه نام بود بود آن قلعه را متصرف در آورده ولایت است و امورد و با عبادت بکلی سلطان و ولد  
 بکوشان غایت شده و بعد از اشطلم جهات آنجا عثمان غزیت بصوب راجت الحلاف اوده از راه پسته  
 بمشده مدیس معلی شریف برده بعد از طواف استان ولایت ایشان حضرت امام الحرمه و الاله متوجه عراق  
 شده و بعد از زنج اقبال مبارک سلطنت ترمین سیده یکماه توقف فرموده از آنجا به راه سلطنت اصفهان  
 شریف برده و دیگر باره آن بیده حبت نشان از زمین قدوم موبک نشان طراوت و نصارت یافتند بر ستار  
 بوشرت و شاکانی بیابان رسانیده در غزال این احوال انبار فوت محمد را بهم خان و در آمدن ولایت بلخ

و صفات



و صفات تصرف باقی خان مساج جاه و جمال رسیده که قضایا و بیخ و فوت همرا بر اینهمه فغان است طایبانی بجز اولاد  
 و امران بر محمد میرزا او ترکبار فقا در نوک سلاطین شاه پای و ترکیبید درگاه حکاک است شتاب چون همت محمد  
 ابراهیم خان نوبی که سبق گرفت در بیخ نبرد و لواء شمشیر پذیرفت و خدای نظری تالیق و دیوان یکی صاحب  
 اختیار همت عالی و حکم کردید عطا داد ترکیبید بیخ خصم همرا بر محمد میرزا که در شمشیر همت همرا بر اینهمه فغان می نمود  
 بود تا بقتل و اقتدار خدای نظری میاورده بنیاد عمر و صفات کرد و خاطر خاثر اینسان جا بلان از و  
 تیغ ساخته و خاطر نشان او کردند که اگر خدای نظری را از میان بردارند و زبانی اختیار و افزونی نکند  
 و اقتدار جناب نامانی است او سخنان عرض اینها سدان ساجی از در و لجاجی اوده در اندیشه و فریاد  
 شد و کمر اعیان خفته در بیاب پایه سریر اعلی فرستاده است دعای خفت کرد و حضرت اعلی رضایان  
 نمیدادند تا آنکه رسول و سایل کنگر را یا تهنه عرض نموده بود که میباید او را میان دو ترکیبید انیولایه است که بخت  
 و اگر در دفع او اجمال و در مخفی است که معاملات بیضا و انجا میدوید و کسری روی به نواب شرف در جواب تقبی  
 فرمودند که عرض اصلی افزونی چنان دولت آن فرزند سعادت چون است که بسی مردم کاره ان و بشی از آن  
 اینجنگ کامیابی کرده و او را که در کار است ضروری دولت آن فرزند سعادت درین باب بکنید تا ما نموده آنچه تصدیق  
 صلاح دولت خود را از حق است همرا بر اینهمه فغان بعد از و در این منشور سعادت که در حقیقت همین صفت بود  
 بدین حرکت دلیری کرده بقلند این نظری اقدام نمود و فی الحقیقه شمشیر پای فرزند او همچنان مرد و پشتمند سعادت ای  
 سو که آری که او را در روز نیک و بد در کار بود از پای در آورده زمام دولت او بدست جاهل و نادان خود را  
 غافل افتاد و یار محمد میرزا دیوان یکی در اثنای فتن همت کشت و هر یک از تیز و لسان خود سر براده با بی نظمی  
 ابواب حسد و صندیت با یکدیگر گشته باز در فتن کرم کرده و همرا بر اینهمه فغان جنبه می از بیستان داد و بخت  
 ایام جوانی اوقات صرف عیش و کامرانی نموده با شطام امور دولت کمتر می پرداخت چون در مشیت ایزدی تقیم  
 تقدیر سخاوتش یافته بود که زمام همام دولت طایفه او ترکیبید بقبضه اقتدار باقی فغان در آمده و تماشا بیان  
 کار فغان قدرت الهی موجب فرید پیشانی آنگی کرد همرا بر اینهمه فغان از افراط شرب مدام ستم المراج است  
 محرق عارضی و کردید و داده حصه و آبله قوی گشته بعد حضرت جوان عالم عمر و حوله را و اع نموده باقی فغان

که در آن بین لشکر بطرف حصار نشاند ما کشیده فلقه حصار را محاصره کرده بود و از استماع این آهسته آهسته  
نشاندگان گردید و فرصت غنیمت نشود و هم حصار را معطل گذاشته تسخیر بلخ که عمده تر بود و مهم و اولی آنست  
بر سپیل استنجال روانه بمانند و ولی محمد خان برادر خود را لشکر اعزام کرد و اینده پیشتر و آن ساختن  
محمد میرزا با عظمای او تکبیل بلخ را از وقوع این حادثه عظیمی از باجانی فتنه چاره جوی شده بعضی از خواص میرزا  
که اقمه و بی کجایت باقی مانده داشته خدو صا یا محمد میرزا و شیر اکفن میرزا و شاد خواجگ فتنه خیزانند سلطان  
نامی از اقربا، سلاطین باقی بمانی که در حصار نشاندگان می بوده و بعد از اینست می محمد ابراهیم خان طاعت و  
القیاده او بر فرد لازم داشته بلیغ آمد و بوده دست آورده فتنه خیزانند و آن آمدند اما اکثر سپاهیان  
و معارف لشکر که از سلوک ناموار یا محمد میرزا آرزو کی داشته مخالفت باقی خان را مناسبت نمیداد  
با طاعت و با طاعت و مخالفت و بسته بودند از مذاققت ایشان زمانه نند و قلی که با عید آمد سلطان بیرون  
رفته بودند تا بصدقه لشکر باقی نیارده بعد از ظهور طلیعه سپاه مستقلی میکید که پاشیده راه آنها پیش  
گرفته عید آمد سلطان نیاب بکشتن کردید یا محمد میرزا و رفقا بر فتنه خیزان الباقی فتنه خیزان بسیار  
شهر بیکتبی نستان چاره نیافته در کمال اضطراب راه فرار میجو و تدو از اقربا، محمد ابراهیم خان بجای میرزا اول  
سید محمد سلطان که در شرفان می بود و محمد سید سلطان لیدر محمد خان را که در آنه خود می عرب محمدان تیس او  
مصحوب بود که اینده روی فتنه خیزان آورده و ولی محمد خان لطیف و لغت اخصا من یافته فتنه خیزان  
و طفر با استقبال برادر نشاند و باقی خان در کمال عظمت بکار می سلج در آمد و بقیه لشکر با طاعت  
پادشاه آمد و در ساخته از پاس سلطه خویش برین کرد اینده و تمامی او زکیه اولیات بی در دیاره  
اطاعت و مخالفت او نهادند و مملکت بلخ و اند خود و شرفان میمنه و فاریاب همچو و مضامنت با کفر  
آب رخا بخیله لغت و در آمد و بعد از فتح و تسخیر اولیات نامت فتنه خیزان و فتنه خیزان حصار نشاند  
تا عدد و بخشان میمنه ما و راه الله و سایر ممالک کشته یا بید قدر و لغت بلخ و فتنه خیزان رسیده اما شاه نوایم  
و یا محمد میرزا و رفقا و شیر اکفن میرزا و عرب محمد و رموک سلاطین از او با بلاست بهرات رسیده و چینه  
روز از بلخ راه آسوده غنیمت درگاه جهان پناه نموده در دارالسلطنه امتهان بجاوت آستان

بوسه فیکشته مورد و نوارشش و الطاف شاهانه کرده چند روزی در طایان دولت به حال و سایر چه می توان  
از آسبیا قنبره عاوش و محنت و زکار آسود باقی احوال ایشان در محل خود رفته و کمال جان و آسب  
انشاء الله تعالی و عده العزیز و قیام الحوائج و سوانح اقبال که در سال نهمت کمال او بی مثل کسی بعینها  
مطابق تسبیح و القه بعضیها موافق عقیده الف که سال با نژد هم جلوس همایون شاهنشا علی است  
نورده عالم افزو زین سال مبارک کمال روز و زهار شنبه شانزدهم شهر رمضان المبارک لطاف و  
یعنی خسرو کمال فاد که برقی عالم کونی است از نماند فوت بیرون فرامیده با شتغیرتیه جهان فرد و نژد  
فروزه علی آمد **تسنوی** با نجهان مشغول فرود شد فوت بهنگامه روز و نژد فزوق صحن فرود گرفت  
باغ شرف فرقی از مرگ گرفت و ادبها زانظر ادوت لوی تازه شد شکر کبک خردی و درین بکام سعادت  
فرجام و دار السلطنه اصفهان بمن مقدم مشهر بار کیتی مستان غیرتسافر آری جان بود و هر روز در باغ غایت  
و لیاقت آن خطه فرد و سرتان بقیشت و کامی گذراید و لوان آلی سباب فیروزه ای اقبال برده اتره  
اکمال داده و این هیچ طرف امری که موجب کراه خاطر اولیای دولت قاهره بوده باشد واقع نبود بعد از روحی  
چند روز اوایل این سال اجازت پنج خطی که شت با مع جاده و جلاد رسیده از تقیینه با محمد بر ایتم کبک شتم  
زخم زان که گرفتار آمده در او ان جوانی سر بر دولت و کامرانی زانجا کامی گذاشت بقدر غبار طلالی بر شایه  
قیمت شسته تا مست بسیار جو رنده و بنای شته و خوابه نغیسه با محمد میزد او شیر افکن میزد او در این  
در نفا و بویک سلاطین را و با و ملازمانی ضد مختاران که کامیش میوز می سینه نغز و نده به دار السلطنه اصفهان  
رسیده و حضرت اعلی شاهی طلال آلی مراسم عزاز و احترام مسلک داشته ابواب ماطلت احسان بیرون  
امانی و آمال ایشان که شوند و جمیع امر او را کان و لسان اعیان حضرت و هجوم غلایق از وضع و نژد سب الفرون  
همیون استقبال شت با کرام و اعزاز تمام بشهر آوردند و سازل مرغوبت سکنی ایشان بنیعتن وقت  
در و لقا نده مبارک نقش جهان شرف بجایگشت بهشت آیین دریا ننده و حضرت سلاطین او با را در خوش همرا  
کشیده لطف و بلوی بسیار که در باره همان جلایق اشرف است بطور آوردند و مبلغ یکمتر توان  
شاهی حراق ز نر نقد بهت خرج ایشان انعام فرموده و زلال سادری از کوه سفید و برنج در و عن و غده سار

میحتاج علی بن القاسم و زید و دیگر سلاطین باد و ایمان او در یکدیگر رفیق ایشان محضر شکستگی که داشته  
 که زاینده اند از جمله پیشکش یکدانه الماس که اینها بود که از مذورات سرکار فیض آقا حضرت امام الخواری  
 بوده و در وقتی که عبدالمؤمنان شیخ مشتمد مقدس معنی مذوق علی زید و در وقت مقدسه را او در یکدیگر تفرقه  
 الماس که در عبدالمؤمنان بخیله تکانه در آورده در دید تفرقه است و بعد از گشته شدن او با محمد بن  
 آذربادت آورده بود درین هنگام بر سیم گنجه بنظر اقدس ساییده نمود چون بر سیمه میرا تشریف طلبید که گذر  
 سرکار فیض آقا بوده تفرقه در آن لغزوده بعد در و علماء سپردند که بجهت سرکار فیض آقا ضبط نمایند  
 و علماء مصلحت عدول مؤمنین تجویز فرمودند که در آنکه بجهت آن املاک مرغوب خرید شود که حاصل آنها در  
 آن سرکار صرف شود بنابراین ولایت روم فرستادند و در استنبول بجهت علماء مغربین هر چه فرستاد  
 قیمت بسیار فیض آقا فرستادند **القصة** حضرت اعلی کمال مدح و احسان نسبت بسلاطین را و با وفاداری  
 بجای آورده و در امر فرموده که در و اراک سلطنت فرعون قامت نمایند و در موضع مرغوب از مواضع فرعون  
 بدین شفقت شد که حاصل آن صرف میخواست ایشان شود و با آنجا رفتند که از محنت و در کار آسایش  
 یابند که اگر مقدار الهی بوده باشد بین معاشرت مشربان درگاه یعنی مطالبه و قیام کرد تا از سواد آسایش  
 خجسته مال آنقری تا بان نرسید بر سلطنت و مشرق اقبال طالع گردیده اعنی حضرت و امیر العظام از عطیبه  
 خانه از روی حضرت اعلی را فرزندگی کرامت فرموده با سمیع میرا موسوم گشت امید که در قتل عاطفت نشاء  
 بر فروداری یافته و بجزگرمی در رضیات الهی در ضایعی خاطر مبارک گشایی معروف کرده اند که **توجه حضرت**  
**اعلی** پیاده بعد **شهادت مقدس بقصد زیارت سلطان** و **فنده رضا علیه السلام** چون حضرت اعلی گشت  
 ظل الهی در فرموده که یکدیگر تبار از دار السلطنه اصفهان پیاده زیارت رفته مقدس مطهر حضرت امام  
 و الا سق و در دین سال را راه فاطمه تشریف بدان متعلق گشت که آن نذر را با وفا رسانیده بدان سعاد  
 عظمی فایز گردید و درین نیت درست عزم لایق قدم در شایه اخلص نهاده از دو آنجا زیارت کرد  
 نقش جهان عالم شوق جهان جهان از روزه و اعتقاد و مرطبه پیاپی غایب نمادند در روز اول از شهر  
 مسجد طوقی که در پیرون شهر واقعت تشریف بردند و از آنجا بموضع دولت آباد رجوع کرده فرستادند

رفته نظر شده که بر کس از امر او ارکان دولت و امانت مقرران مقرران میل زیارت مرقد منور حضرت امام معتمد  
الطاهر داشته باشد سواره مراعت نماید و بحکمت پیاده رفتن با بعدی لغو نمودند زیرا که نذر نیک و کجی  
ذات مبارک اشراف بود اما امانت مقرران بسطاعت و قدر مقرران یکایک همتس پس یک کتبی که در  
اختیار نموده هرگاه ازین پیاده رفتن بپسندیده می آمدند سوار می شدند اما در مسکن از آنجا می پیاده  
ماندند بوده مطلقا سوار می کردند از امانت درگاه محمد زمان سلطان مایندرتگان شهور بجا ولی بهتر  
سلطان کادار باشی از اهل صفایان میرزا هدایت الله فرزند به نهم ثانی در رفعا اتم طمانی در دست  
و از ده هزار نزع که مقرر شد شرعی است منظور داشته راه می نمودند و عمده المنین مولانا جلال  
بیتهم سمرقاند فاضله شریع حساب آنجا میداشت که مشخص شود که هر روز مقدار راه طی میشود و نیز معلوم  
کرد که از اصفهان تا مشهد مقدس چند فرسخ شرعی است و بقاعده مقرر کرد که منزل نخل  
میرنده و حضرت اعلی برنجی که نذر فرموده بود در قلع مسافت نموده هرگاه که از پیاده رفتن دیگر میشد  
لطرحل اقامت گرفته استراحتی میفرمود بعد از آنکه اسوکی و غنودکی با نذر قدم در راه نهاد و بدین ترتیب  
مراعت طی میشد تا آنکه در عرض **مقرر شد** در مسافت بیصده را قطع فرموده همگان مراعل توفیق داخل شدند  
مقدس معنی در رفته مقرر کردی شده با درگاه سعادت طواف زیارت آن مرقد منور و مشهور که **شعر**  
یک طواف در شش تون سون فی تا بهتادج تا فیکس آن همه فایزگشته تا رک مبارک است با نذر فرمود  
سودند در آن و غنودت شاکر محل استجابت عا و بهیط توفقات عالم بالاست در مکان فضیله و خوش  
بادانی مانده نیاز استغفار نموده بدگاه حضرت عالی الازهر و السماء بعض حاجات مطالب آری سوس  
و اخرو بی بان کشته بعد از دریافت آن سعادت و اوراک آتار استجابت بیکار مانع منتهه سوس که در آنجا  
مبارک است تشریف برده سعادت اقبال نزل ابلال فرمودند تا تاریخ این اتمه کار بود است طبع لقم  
حرفت با تمام **قطعه** مقام شاه مردان شاه عباس شد و الا که فغان اجماع بطرف رفته شاه فرسان  
پیاده رفت از اهل صحنه چو صد نقش بود بر هایت توفیق که کشد غایز میان فرزند مفضل چو از کمال  
صفایان و بره کردید با مطلب سید زینت مرده و بر عقل بر نیکیا می نوشت این قطعه بر طاق زینت

پیاده رفت ش تاریخ رفتن از اصفهان پیاده تا مشهد و الحی از بیات ظهور اسلام تا حال اینج  
 از مسلمانان را در اوقتی بر سعادت نشود و بدین طریق امری میاید نیامده در وقت الفضا مطور است  
 که از قیام خود هر مقلک ملت نصاری است و در آن زمان اجبت و دعوت حضرت رسالت پنا و صلوات  
 علیه و آله و سلم نمودند که بود که از قسط طینه که در المملکت او پیاده و برهنه پای بطواف بیت المقدس  
 رود و در هنگام ایضا نذر هر روز فرشتان در راه فرشتهای بیای بود کن سراسیمه کلمهای  
 ریاحین بر روی آن بر خیزد و او بطریق سیر مانند ما به جستجیان قدمی چند نهاد تا آنکه دست و زره راه را ناد  
 ما در این طریق طی کرد و اینجا آمد پای قدم بر خاک نهاد و از کتاب نواح شتقت صعودت راه نموده از منزل  
 متعارف با زبانی مانده بین تفاوت راه از یکجا است یکجا **بجمله** در آن مستان در مشهد مقدس معنی  
 توقف فرموده ماه رجب شعبان رمضان را که اشهر حرم و ایام و ایالی متبرک بود در آن وقت حضرت  
 بطاعت عبادت که زاینده در ایالی جمعه و شبهای بیعت و استفتح و برات و لیل القدر که افضل ایام و  
 اشرف ایالی شهور است که راست در روز جمعه مقدس منور و معطر اجساد است از اول شام تا طلوع آفتاب  
 بخدمت خادمی سر مشوح گرفتند و آنچه دقیقه از قافیه نگاری فرود داشت میفرموده **در بعضی حالات**  
**که در قسطنطنیه مشهود می شود** و چون نیکان حضرت اعلی مرحوم محمد ابراهیم خان اسباج بی فرستاد و بجهت  
 اعدا و بایون علی تصرف او قرار گرفته تا بعد از آنکه در شهری میون بود و بعد از وقت او باقی خان چلا خطه جانب بیون  
 لشکر بدین صوب کشیده آفرینت را مقرب شد همواره خاطر او بر مخزون بود که بی الجمله تدارک زیاده رسد  
 و بطین باقی خان کرده او را اندکی از خواجی غفلت و عذر پیدا رسد و فوجی نماید که با آفرینت بیون  
 منسوبان نیز دولت تصرف این پادشاه که از آن سلسله مانده پناه باست تا نوزده آورده اند که  
 یکروز درین اوقات که مشهود مقدس معنی مرکز جاده و جلال بود که عرضه داشت از جانب کیش خان عالم رسید که  
 باقی خان او الفت و آشنایی کرده و با حضرت اعلی الخا صدقت و دوستی مستناید و کمونی از روی خدمت  
 و آشنایی نامد نوشته مخصوص و در آن سلب و تکیان طلب نمود حضرت اعلی بعد از اطلاع بمضمون عرضیه حضرت  
 خاطر او از این حرکت ناخوار که مراعیت که خیار او بود اما بمقتضای مروجی میشود ستوده و دوستی علی فرمود

کلمه شاز

کتبش از حضرت و آنکه کتب بروج در قلوب نوشته چند را مسلخ بر حق تحت لایقه مصحوب در مقدمه خوانند  
 ارسال از دست کتب خان بعد از استجازه از حضرت اعلیٰ پر ام علی سیدنا بی از لایقه استجاب کرد و آن اعلیٰ محمد  
 کار آگاه بود در رسالت باقی خان تعیین نموده با اسیما و تحت بهر ایما تجارت فرستاد و باقی خان و بر آ  
 و مکرم داشته بکشتن خان بواب کلایمت مفتوح داشته او را با تحت بهر ایما، دوستانه باز فرستاد و غلام  
 این جوان خاطر اشرف قدس اعلیٰ حظ نمند که باقی خان با منسوبان سلسله علییه با وجی الفت آشنا میشد  
 اظهار دوستی کرده به نیواج دوستانه بخدمت حصول سکنایه که شیخ انواع سعادت مند است او را از کمترین خاطر  
 خیل آگاه کرد و اندک عاجز بود و آن یکی در محمد خان بر او را که از نماز زمان قدیمی معتمد آن سلسله بود و چند سال  
 قبل ازین در جنگ خون گرفتار گرفتار شده بشده ستم ده همیون که همیشه گرفتار از آزاده باز  
 میماند مشهور احوالطیف میسازند در اردوی علی معز و محترم میبود در وقت طلب فرموده حضرت و اندک که طوب  
 مایوف رود و زبان عطفوت میان سخنان حقیقت میان با و خاطر نشان کرد و در خلاصه کلمات آنکه بر عالمیان ظاهر  
 که هرگز نمیآید او بر کینه سلسله جانی یکسایه این دو دو مان فرخه خدمت در انواع بود چون از او نشد روزگار اطفال او  
 آن سلسله راه یافت و محمد ابراهیم خان از آن دو دو مان بحساب آفاق گرفتار منسوبان این نماز آن گشت که فرقه می نمود  
 عداوت قدیم را بافت و دوستی مبدل ساختیم و توبه ظاهر و باطن مبادا باز ماندگان آن سلسله مصروف کرد آید  
 محمد ابراهیم خان را بجا بیست پنج فرستاده در تمشیت او نهایت اهتمام مسلوک داشتیم تا بمن ادا و معاشرت  
 منسوبان این دولت نیز صرف او قرار گرفت و تابع امر و نهی همیون بود بعد از او توبه واقعه که نیز محمد ابراهیم خان  
 مناسب نبود که باقی خان بی امر و اشتهاره همیون شاه مغل در ولایت ساند و اکنون با رالطیف در آن ولایت  
 میت چون از از با محمد ابراهیم خان دو دو مان عبدالقدغان و طلق نامه پناه به بین خانه انی لایت نشد او و  
 رضای خاطر اشرف متروک است که ولایت پنج و معصنات که بجه ابراهیم خان تعلق داشت باقی خان تعلق  
 شود چون عبدالقدغان نسبت باقی خان حقوق ولی تعقی است و تمامهای می پذیرد بر او را ولی او را بخدمت  
 صلح رحم در طلق خلعت اشفاق آورده تربیت می نمود و حال که در حساب راه و تقدیر یازدی حال آن سلسله  
 اشطراف فاعده سلطنت و در ایلی حاکم ما و را و التمه و کرکستان که موردی آن دو دو مان است باقی خان مستقل

شده رعایت بکلی آنکی سزاوار تقویت و انصاف مردمی است که او نیز در برابر حقوق نیت چندین ارباب قدحان  
با اتر با و باز ما همگان سلسله ای میگردی کرده در طوافت و اشتقاق ما و بی هند و ایش ترا بمنزله فرزندانی برادر  
خود خود دانسته و لایت بلج و جمال انعطاف آب با ایشان کند کرده و خود به مملکت ما را انچه در کستان مضامین  
که است حیانه و تقالی انصیب او کرده و راضی و تشاکر بود و شک عظیمه الهی کجا می آورد و اشتقاق پدران و برادران ایشان  
در بیغ نماند که بر این ایشان نیز او را بمنزله پدرب و برادر بزرگتر و است کمال متابعت اطاعت تقییم رساننده و هرگز  
باقی مانده خانی طاهر مشرف بسته بدین محقر و لایت ایشان مضامین کند موجب تحصیل رضای حضرت کمال تقالی و کینا  
او خواهد بود و ما نیز او را بمنزله برادر دانسته هر گونه آمده و هر یکی مهربان لازم باشد بطور روحی او بریم و اگر سگ  
طریق جلود خود بود و انصیح شفقت ما را بسج رضای اصفا نمایند و ما انصافی کرده بنابین صلح انیشی شده و در  
تخامت لهر انما چون آمده و معاوتت پادشاهانهای مذکور مشاهده است و الاست هر آینه آنچه که تقالی است  
باشد بطور خود خواهد آمد و چون محمد و ان یکی حضرت اشته و ان نیز راکت باقی مانده آمد و ان و ان را مشاهده است  
کرده و غرضی بی اندازه موده او را در سگ انرا معینتر آورده و او حرفینه که بجهت مشرف داشت بعد از انرا  
و انهم مشرف که امری مرام شاهی ز باقی بقان تو اصفاست و دستمانه و نهایت اطراف حسن افعاله الهنا موده  
در باب سلاطین زاده نوشته بود که یا محمد نیز او جمعی که از مشرف غایت بودند ایشان را دست او زد و که او را  
با نظرف بر نه آاد را بد ایشان عنقرطف و اشتقاق پدران امری بطور فنی آمده و مع و کت بر گاه بندگان  
اشرف ایشان زاده و ان انصیب نماید چون کشت زده عالی شده باشد ایشان را در جناح راست و اشتقاق در آرزو  
بطریق سایر برادران فرزند ان در هر جا بنا سبب باشد یورت مقام و وجه معاش تعیین خواهد شد اما در خیزه سگ  
بلان مان کش خان که همراه او رفته بود نکفته بود که باقی بقان انتم که مات را محض قول نماند شده بد ان پنج ذوالحج  
را معنی نیت توقع آن داده که حضرت عالی شاهی ظل الهی سلاطین زاده های مذکور را با او را ان نیز او فرستد که بر  
عنوان خواهد وجه معاشش او در وقت رضای و صلح دولت خود با ایشان معلمانه و چون اعتقاد بی باقی باقی بقان  
بنوده فرستادن ایشان نیز او در میزان مرود سخته نمیشود حضرت عالی بقان معاطر خطیله همان بود که بر این بطور  
آورده تهنیه اسباب و بر شش پنج برده افشده و الحام مطاعه با حصار امداد و عا که حضرت قرین شرف صد و نوبت



بیشتر رعایت کیشاه خواجه یار محمد میرزا و زلفاکا در اوقات سلطنت فریدون بودند اصداریافت که در مویک تا  
 سلطنت او بار و از خراسان کرده اند که تسخیر ولایت بحرین لاکه درین سال مسی الله و در بیان مراد ما  
**فارس و وقوع یافت** مکتب تعلیم بحرین در اینست بقدر اقره ان بنفید در تصرف اوقات عرب بود و حاصله ستونی  
 نوکنت زهرت القلوب نوشته که بحرین از بخار فارس محل عرض لؤلؤ و مرجان است و در فرستادن بیخ فرخ خور  
 دارد و لؤلؤ که در بحرین محوض میشود در لطف و هر این یقه رود دیده و ان صاحب نظر نامه از لؤلؤ و دیگر کجا آید  
 دارد و ان لایت کینه المنفق برود و هر ایام تصرف توانا و بن سغوشاه و الی هر روز آید همیشه عالی  
 از جانب لاله هر روز ضبط استقامت داشت و در ایام دولت سلسله شتابن قرانت و شاهی مطابق سینه اتیستر  
 و تسغایه که شش سال از ملوک قافان سیلماشان که نوشته بود و حاکم فرکیکه بر کتایه صاحب طابا و متعلقه بدین  
 و کلاد و الی هر روز از فریفته بیکه قندهار بحرین هر روز راه یافته که کت عبارت از قطع است ترتیب او ممکن گفته  
 و تصدیق زمان فرجی کتی با پنجم آمده در محل اقامت مذاخه در رفته رفته و حل و حرام مکی موده اگر شتاب و  
 در اصل آن بده و را بنده اقتدار بود و آرد و در وقتینان فرکیکه که عبارت از امیر داکم قلعه و کشتی و سونک و  
 قوی تر از الی کردید به تحب و بحرین نیز و حل کرده بودند درین پنجاهم که فرغ شاه و الی هر روز فوت شده فریشته  
 پرش قیام مقام کردید کن الدین مسعود ماسی برادر رئیس شرف الدین لفافه وزیر هر روز که صاحب اختیار  
 بود از جانب برادر کجکومتورقی و حق سمات بحرین قیام داشت باعدت برایشان که نزد داکم معتبر بود  
 اولایت مطلق العنان شده بود درین اوقات از زیادتی اقتدار و اختیار و حاکمیت و یکدیگر متهم شده و اوقات که  
 معین ناصر بهم رسد که بنفارس معین الدین عالی فرستاده اند استناد نمود و جوابه مذکور در حقیقت  
 باعه و در میان یکدیگر مکی فارس اعلام نموده چون اولایات از اوقان فارس است که آنجا حاکمیت تغیر یافته  
 فانی نیست تسخیر آن کشته شود ایله مذکور را به جمعی از غلجیان عالی که با کمال جلالت در طریق قدر اندازی معات نام  
 دارند و ظاهره داکم و باطن تسخیر و تصرف آن ملک امور کرده اند و بجا بت بحرین فرستاد و جوابه مذکور بحرین  
 در آید چند روز که در آن بده اقامت داشت طریق تسخیر و تصرف آنکلاف را به نظر احتیاط در آورده همه بران  
 کاشکست که بقدر لطیفه را تصرف در آورده چنین فرصتی از دست نه بدستی فریب بصیر او درین تصویر غزاه

باجمعی در خانه رکب الیدین مسعود آمد و بجا بانه با نذر و ن قنده او را در منزلی که خواجهاش بود با چند نفر از اقربا و  
 ملازان که حاضرند بقیل آوردند و مردم ازین حال خبر یافته در مقام دفع این عادت شده چون حکم گشته شده  
 بود بجهت بخرین زیاد و جرات و دلیری ثواب گشته نمود و خواجها معین الدین در قضا و احکامات مخطط حال خود  
 پروا نداشت و دفع ثمر آنجا نعت می نمودند از اتفاقات حسنه که مستلزم اقبال معونان از اقبال شایسته است آنکه امیر  
 و سفیاه برادر امیر کمال برانغا را از زیارت پشته اصفه لطم خود نموده بعضی اموال او را قطع الطریق آنجا الی برد  
 بودند آنقدر بی رحمی او را مقهور داشت که باجمعی از بطنیجان انفا را بتجسس اموال خود بدست آوردن قطع الطریق  
 بکجات بحرین بود که اگر خواجها معین الدین فرصت یافته همه ایشان بر دعوات مخطط حال او پیرا زد و امیر و سفیاه  
 باجمعی از مردم برانغا که بجلادت نبرد آنکی از اقربان متمنا زانه سران اموال خود را تقریباً ستاره و از بحرین  
 شده و در وقتی با آنجا رسید که خواجها معین الدین درین منصفه غمنازه او را حکم راکشته ب مردم او در مجاد و مسافرت  
 بودند و هنوز از کرم گرفته آنجا نعت آری نیافته بودند بمطایف اللیل خود را با نذر و ن شهر و قلعه رسانیده با اتفاق  
 خواجها که در مردم حال دفع و رقیق اهل خلاف قیام نمودند بهی که طریق جماعت مسلوک داشتند نیز او را رسانیده  
 سایر الناس که جاده مطوعت را بعد از متابعت پی بودند استقامت یافته بر عین مشغول شده و ساختن آن  
 خطه و گشت که صدق منج البحرین یلقیان بیخروج منها اللؤلؤ للمجان است از اولی ابدار اقبال بزوال  
 شای که حدف پرورد غنایت الهی است ترصیع و تزین یافت چون این با جبار بهر روز رسید فرزندش و الی نیز  
 و کینان در نکیه هر کدام جمعی از جنود خود را با سترا و او کلب بحرین امور ساخته زنده و بین المزیقین نگه داشتند  
 و در با محاربات بوقوع جو بسته اگر چه در ان معارکه خواجها معین الدین و امیر و سفیاه پرورد غنایت ه غایت  
 از آسیب نرغم فوت شده اما جنود فارسین بیرونی اقبال میمون فرقه خصال نظر یافته جمعی کثیر عریض بخر گشته  
 بقیه ایست بی نیل مقصود و منتهی و مغلوبا گشته و حکام مذکور هر چند دست پایمی و نذکاری می توانستند  
 ساعت عاقبت ترک مجاد کرده و دم در کشیده و اندوهی مانعان حکام ضابطه فرستاده در استحکام قلع و معرکه  
 بطور آورد **از سلخ این سال تسخیر ولایت لارستان** متعارن بیخا ولایت لار نیز یعنی آنقدر در نجان  
 بقطب قطب و تسخیر اولیا دولت ابدینیان در آمد در تواریخ احوال ملوک جم مسطور و بین الملک و مشهور است

کلام

که حکام لار از نزد کرگین همیلا آمد که در عهد بنی مکی است لار مضبوط شده اند و از آن بیخ اولاد او در اول  
 حاکم و فرمانروا بوده در زمان ملوک طوایف بیشتر از پیشتر اقتدار یافته از حکام و ولایت تر بر جوارج استان بوده  
 و در زمان مسلمانان قبل از ظهور اسلام و بعد از آن هرگاه در مملکت ایران پادشاهان با هم نا عهد نامی کرده  
 خصوصاً در زمان کاسره اطاعت کوزن بطنور متعی و در عهد در سایر ایام لوی خود مری فرانقتاده اول حاکم مسلمان  
 در آن بلیقه جلالتین امجد بن کرگین بن قباد است که در عهد عمر عبدالعزیز مسلمان شده از زمان ظهور دولت  
 ابدا می نمود و در آن عهد نشان صغیر الی غایه طریقی اطاعت بجا گذاردی مسوکه در شسته منصب امیر دیوان  
 دولت داشت و در زمان نواب سکنده رشان نور الداهر خان بن ابراهیم خان بن ابوشیران مشهور است و حال  
 که در آغا زبولس پادشاه حضرت شاه جنت مکان الی آنجا بود وقت شده میرزا علاء الملک پیشتر قائم مقام  
 کردید نواب سکنده رشان اورا ابراهیم نامی لقب او در وقت کتخت فرزند کتخت سلطنت پادشاه بنی  
 اندس همیون شاه بن قل آرایش یافت و موبک همیون خال ماه و جلالت کتخت فخته یعتقوتان کتخت یک  
 توبه و در دار الملک پیشتر از اتفاق نزول افتاده ولایت لار نزد یک کشته مناسبت این بود که ابراهیم خان  
 در چنین وقتی که در کتب جوار دست داده بود ادراک ملازمت عیبار افونری السنت کتخت او ای را مستقیمت بکار  
 همیون توانم اقل اخلاص وی نیاز بر کاه کرده در مناقصه آمده سعادت بساط بوسی در میر پش را اید از جعل و نهاد  
 و معاشرت تیره رایان لار خصوصاً میر در کاه که صاحب اختیار مطلق او بود و توفیق این سعادت نیامده بقتا فکر نشد  
 از تهنیت مزاج مبارک اشرف از دستغیر شسته همواره مقرر آمدن او بودند و او بواجب که در اکتفا نمودند  
 و اصل میکیزانید و اشرف مزاج اشرف مزاج و متضا عصف یکتا آنکه به سلوک میورد کاه بل از آن راه که سید  
 اشتباهه شاهی که باقی باج و خراج میفرستد و زاید نیمه که بختار و مقرر وین این دیار میهنه در مزینت کتخت استغیر  
 حسب الفغان قضا بجز این متوجه تادوب قیامت این کردید چون بلار رسید ابراهیم خان تمهید بساط معاشرت  
 پرواخته متعهدت که من بعد در استنصاف خاطر مبارک اشرف کوشیده را سرسندگی بطنور آورد و الی حد  
 بنا بر مصالح وقت حسب الفغان منج غنیمت کرده بگشت ابراهیم خان در آن سال تکمه ای را کرده و در هر طریق  
 خلاف میوه ن گشت و با اختیار و مقرر دین کو واره لار میشد نماز راه هر روز زیاد تهنیکار کرده از حبیبی سلیقه داشت

و قلندری گرفته و تجارتش بسیار و کارها را منسوبان بر ابراهیم خان عدم قدرت او بر من ایشان نمودند و درین مرتبه خبر  
 او که شمال ایشان است و او مال تجارت واجب لازم کرده و در آنجا در یکجا نمره بعد از او فرستاد نیزه لاد نموده چون  
 بجوالی رسید ابراهیم خان اموال اسبابی که آنجا گرفته بودند باز فرستاد و در دیگر امور زبان تمهید بدست  
 گشت و آنجا در یکجا او اعلام کرد که چون در بخوالی اتفاق نزول افتاد اگر ابراهیم خان خود را از آنجا نبردگان گشتی  
 در در قول خود صادق است مناسب است که خوف و داشت آمده پس الجا چنین صورت ملاقات بودی به  
 که بدو ان یعنی راحت من لایق دولت پادشاه است اینست ابراهیم خان خیرات آمدن نموده بدستور ساکنان طریق  
 خاکشسته در مقام ملاقاته و قلعه واری شد و موبک عالی جناب خان نیز بطرف شهر رسید فزول نمود و عساکر  
 منصوره فارس موبک نیز شهر و قلعه شد در تحقیق محصوران یکو کشیدند و لاریان از وصول خود خوشبخت  
 مژگن زد که دیده و او همه برایشان استیلا یافت درین شمار اعیان لاریان معنی او القاسم که در موبک و از آنجا  
 و اعیان لاریان بود طریق اطلاع شناسایی پیوسته بود و بارادش خدمت خان ابراهیم خان در وقت ایشان بر  
 گشته نشاند نام سپه سالار خود را باجیده نفرزود فرستاد که شاید بمطایف الجبل این مادت را در اوق نماید و در  
 درین ملاقات زره در زیر قبا پوشیده بودند و ازین عمل آتارکید و عذر بطور رسیده موجب احترام خاطر  
 خان کردید و بکسین قید ایشان شده نموده و این معنی موجب یادتی خوف و هراس لاریان کردید و قبا لاریان  
 ابواب او و داشت کشاده بیدار انعام و اسان اکثر متحذره و اهل لاریان از آنجا رفت و قلعه واری را بجا آورد  
 و ابراهیم خان در یکجا جدال آتارک و دلال در ناصیه احوال لاریان مشهور نموده دست از شهر و حصار بازداشت  
 بقلعه رفت که یکطرف آن کوه پوسته زرقه منحصر کرده و عساکر منصوره در کمال قدرت اقتدار شهر آمده و  
 قلعه رسانیدند تا ابراهیم خان قوت مصادره و ملاقاته در خود ندیده از نزد و سرگشتی نادم و پیشان کردید و دست  
 در او میخورد و اینست آن ده را غنای من شد آنجا در یکجا و ابراهیم خان مان او و او را جمع معارف ایشان  
 لاریان آمده الهما و مجز و سکت نموده و قبا خان او را اعزاز و احترام نموده بطریق مهربان نگاه داشت  
 که پادشاه سریر عالی آورده در باره او بدینچه را علی زین شهر ماری بوده باشد عمل نماید و از تنجه و مردم لا  
 جمعی که حرکت داده خلاف بودند و ملحقه فساد و افساده داشت از میان داشت و سایرانی سب استعمال

ایضا

ن

و امیده ارگرد ایته و چنگی که در قلعه بودند جز قلعه سیرون چاره ندیدند و الله و بر بهمان شهر و قلعه را  
 سپرده رقی و فتح هفت مملکت را بقاضی اوالقاسم برجمه نمود و ابراهیم نزار با سلطان تغلیه آن بود  
 بشیر نزار آورده فرخین اسباب ایشان کسطنطین در آمد و حقیقت این و فتح مپین را گویند و بجایال برزد و در  
 سال اتفاق افتاد پسر پیر عالی عرض کرده در یعنی که رایات لغت ایات جاه و جلالت در ششمه مخصوص اول اعلا  
 داشت و رای جهان را میورشین پیع تقسیم یافته تنبیه اسباب آن سفر فخر اثر مشغول بودند فرود فتوحات  
 مذکور سرور اثر خانی خاطر افور کرده و در فغان فتح کجمن از جانب امیر ان علی بجایزه و جلدوی نمایان سزاوار گشت  
 و بر این مطاع با حضا رفان مذکور و عساکر فارس فرود ریافته در او ایل سال آسیده که رایات فرزند سی پیش  
 بیت اجتماع عساکر قزوین در مشروبات مکث برفت و چمنهای گلشی با چمنستان قامت داشت با شوق آنرا  
 بار دی کرد و شکوه گلشن گشت ابراهیم خان را آورد و گفت به ایا که از فرخین سلطان لار بست در آمده  
 بنظر کیمیا اثر سیانرا از آنجا کیمیزه نایج کلکل مریع بر روی اوقیت مشهور کیمخر روی بود که از ابا اولاد  
 ایشان مانده بود شهر لار اول نام دیگر داشته در انو راه و اسلنه مذکور است که در یعنی که کیمخر دیکانی که کین  
 میسلا در حکومت آن شهر میفرستاده چون یکت پسر لار نام داشته که قایم مقام پیر شده آن شهر یکاس  
 او موسوس گشته تاج بند کر را با داده و اذ ان پیر پیرخ در سلسله ایشان مانده هر کدام قایم مقام دیگر میشدند  
 پیشوندان نینیان تبرک میجسته اند این لجه مشهور است که ککین میسلا چون بطا بهر شهر رسید جستاقول  
 شهر ساعت ایترا می نمود چنان هم و آخرت، سان لار سرد گس که اکب نظرات لوجی را بنظر مدتیق ملاحظه نمودند  
 هفت سال ساعتی که در رعایت و قاقن طالع او موافق و آن نوحیت عیوب بجونی و سسم الحوات روزی که عالی باشد  
 تیافته بعد از انقضای هفت سال ساعتی متحد که با زایج طالع او موافق بود دلالت بر شاست بقای دولت نموده  
 برابر از عیوب بجونی بود اختیار نمودند و ککین هفت سال در کنار شهر توقت نمودند و روز موعود آن ساعت  
 مسعود که کمتار باب تجنیمه بود داخل شهر شد و از ان زمان که تریب چهار تیر سال است تسلا بعد از اولاد او  
 در ان دیار حکومت کرده اند و هیچ پادشاه و دی شوکت را تسلیان کک دست نداده و جز امامی زولایه آنجا را یعنی  
 میثیده اند و همچنین بین القاسم مشهورست که کها و عجم طلسمی را آنجا بسته بوده اند که ساعت آنکمل از جنبش کار

عیوب  
 دولت  
 شاست  
 قاقن  
 طالع  
 موافق  
 نوحیت  
 عیوب  
 بجونی  
 سسم  
 الحوات  
 روزی  
 که  
 عالی  
 باشد  
 تیافته  
 بعد  
 از  
 انقضای  
 هفت  
 سال  
 ساعتی  
 متحد  
 که  
 با  
 زایج  
 طالع  
 او  
 موافق  
 بود  
 دلالت  
 بر  
 شاست  
 بقای  
 دولت  
 نموده  
 برابر  
 از  
 عیوب  
 بجونی  
 بود  
 اختیار  
 نمودند  
 و  
 ککین  
 هفت  
 سال  
 در  
 کنار  
 شهر  
 توقت  
 نمودند  
 و  
 روز  
 موعود  
 آن  
 ساعت  
 مسعود  
 که  
 کمتار  
 باب  
 تجنیمه  
 بود  
 داخل  
 شهر  
 شد  
 و  
 از  
 ان  
 زمان  
 که  
 تریب  
 چهار  
 تیر  
 سال  
 است  
 تسلا  
 بعد  
 از  
 اولاد  
 او  
 در  
 ان  
 دیار  
 حکومت  
 کرده  
 اند  
 و  
 هیچ  
 پادشاه  
 و  
 دی  
 شوکت  
 را  
 تسلیان  
 کک  
 دست  
 نداده  
 و  
 جز  
 امامی  
 زولایه  
 آنجا  
 را  
 یعنی  
 میثیده  
 اند  
 و  
 همچنین  
 بین  
 القاسم  
 مشهورست  
 که  
 کها  
 و  
 عجم  
 طلسمی  
 را  
 آنجا  
 بسته  
 بوده  
 اند  
 که  
 ساعت  
 آنکمل  
 از  
 جنبش  
 کار

و هم ستور چنانچه مضمون بوده باشد و از کثرت یا العیاضی درین زمان فرخنده نشاندن آن ملامت است باقی آنست  
 اقتدار ملازمان رگاه سدره شمال شهر را بنده قدر بمال سنگت کشتند اولایت تصرف الیماجی ولت فایز  
 در آمد چون در کتب تواریخ از ملوک عجم ازین قبیل فیما مات که حاج ازده و ایرغنون پیر و ان از اعطای قبول در  
 ذوی العقول است بسیار نقل نموده اند از احوال معروف نیز اختصار ساخت در باب تاریخ و علم آنچه در او و او  
 سایر و ایر بود مقید بصدق کذب آن شده در صحیفه درج نموده اند در ساخت و پرداخت تاریخ هیچ پادشاه  
 میسر نموده که تا بی درین در و جوهر میسازد با جلود چون بر اینهمه فایز در سلاطین یا و جنس شرف آستانه بوسی  
 مشرف شد متفرک گشت که در آن مغرب ستور در منزل آمده ویرد بجان پادشاه و خان او با تمام مسلک نماید چون  
 در آن مغرب جاری را در وی اعظم شیوع یافت شایسته نیز مرید گشت چون عادت بطلونیا داشته معالی  
 اطبا میفیدنیقتا تا آنکه شهنشایطت دست از حمارت کلب برنش کونا کرده از سنگین هستی غنا صاییت  
 مشایرید چون قبل مستعد درویش نهاد عاشق بنشاید طبیعت بود و اکثر عاود نمند اولر املاطه نمود  
 در علم موسیقی و ادوار حمارتی داشت اما بسیار تنگ عقل بود و ساده لوح جزو ناری که در امر کعبه دست  
 و ربط ملک بسیار در کار است که داشت در آغاز جوانی با فیون اینک گشت با فراط خرد آن آن معناد  
 بود و فلونیا علت فهم گردیده **الفصله** در سببی پنج کلمه ایلم بقایه بسته دولت از آن و دمان متفرک گشت  
 و از آن بلایقه بر خانی در عالم نماد و **تایع احوال و سلوانج اقبال** که در **سال فرخ حال پارس نیل رنگی مطابق**  
**سنه عشره الف که سال تازه بهم جلوس سعادت پیونداست** نوزده عالم افزو ازین سال همین تا  
 در روز پنجشنبه پینت ششم شهر رمضان المبارک واقع شد مزاج افسرده روزگار که از علل امر فرشتا  
 از حد اعتدال افتاده بود بهجت است قامت گراید بهار عالم ایام هزاران فرخ و گلشی جلوه بطور نمود  
 عالم پر طراوت جوانی از مرکز کربت بساط خوشی و نشاط و زینت آباد جهان گسترده گشت یعنی خسرو بسیار  
 پیرایه بخش مستشرف اقبال گشته قدم بر بساط جهان آری نهاد و موعود آرای عالم عنصر آراستی که پیر  
 سپاه ریاحین پرده افشاند لایبند نامی برافزاشت و نخت سرلی جهان را تا تاریک نموده کلزار از ساخت **مشهوری**  
 و کره جهان را بجمندی گرفت **نوزده** وزیر و زنده می گرفت خبر آراست هزار ریاحین سپاه برترم بین بر سر شاه

سید مردان معارک سخن میرا می مضمون مگو که اجبار بر آمدن بنظر آرایش میدهند که چون حضرت اعلی شاهی را بطلب  
زاد با بی و زبکیه که التماس اقبال آنحضرت آورده اند پیش نهادت و الا کرد ایضاً خاطر اشراف بر آن وقت  
کردید که ولایت نج و محال آنطرف یک بحراسان از بسا که در رسالت محمد ابراهیم غان تعلیق کرده بود در دست آن متعلق  
باشند از بنام با محمد دیوان کجا پنجه بستن گرفت و از تقریر وارد آن انصوب چنین معلوم شد که از این معنی  
مکرر و خاطر باقی مانده است و بانیتار قطع تعلق از آن دریا نیامد و لکن در مقام ضبط سر و چنگ و مینه و تلنگه و  
در آمد و چو کثیر از مردم او یماق و جماعت تقیاج تا به اندیکه را بچنگ کرد ستاده و در محافل آنجناب از باقی  
خون بر او رخسار بر زبان آورده لکن نامی گرفت نیز ندانم از این جهت حسد و اندک حرکت در آمده اردوه  
یورش نج که در ریش او ز سونخ یافته بود از دیار پذیرفت و قوی حیاتی میل به اجساد او عداوت که مخالفت  
یافت و مقترش کرد و درین پریش موانی سید عداوت با توبه فرزندن بر ابق دود نیز از تعلیق فراسانی  
و عراقی در سوگک همیون بوده باشد و از مشهود مقدس علیقلی خان شاملو و قزقهای یک مقام خاطر شریفی  
فوجی از لشکر قزقین فرموده بنهاخت ولایت چنگکو و میمنه فرستاد که اگر سمرقند که همیشه محل سلطان اکو  
و او یماق از زبکیه است از وجود دشمن پرده آخته تنب غارت نمایند و بعد از رفتن ایشان حضرت اعلی از  
روح مقدس حضرت امام الامین و الانس استخوان امانت فرموده ریایات طغری که بجا بدارت سلطنه برات  
در حرکت آوردند و در عالی مشهور مفاصل شکار بجو که از خاطر خیره همیون سرزده خیزد و زبده اشکل  
اگر اقبلا بطبخش خاطر امکان بود ندانم آنچه در کمال مسرت شادمانی بدارالت سلطنه مذکور رسید و آن خطه ارم  
منزل اینهمه قدم بهما یون غیرت افزای سپهر و قلوبون کردید علیقلی خان و قارچهای یک که بافت چنگکو فرقه  
بودند اولویت رانته غارت نموده هر کس از زبکیه و او یماق و احشام مجاری پیش آمدند مرد ایشان طبعه  
شمه شیر غازیان طغر شکار و نسا و عصیان لالیسری گرفتار شدند و سر ما و افرهما با چندین هزار کس و  
در برات بنظر اشراف در آوردند و حضرت اعلی خیزد زرد در مرتبات برات با غارت فرج افزای آنجا پس  
و صحت مشغولی فرموده از آنجا به سیلا فای با غنیمت شریف برنده و تزیید ماه جهت جمعیت لشکر و سرگام  
بر ابق و آنجا نیز در سیلا فای لیسر برده روز بر زرع که منضوره و امر اعدای اطراف و جوات تیره بماند

آراسته باره و کرد و شکوه فتنی منتهی نماید و یا محمد میرزا و شاه و خواجه در تقاضای اتفاق سلطان نژادها  
بکوک های یون بپوسته یراق و اسباب ضروری ایشان شفقت شد و چنانکه سلطان بوقت اربعین خان  
اختصاص یافته یا محمد میرزا با تالیقی او متعین گشت و احکام مطاعه در باب سلطنت عاقی چنانکه فرمان  
ولایت بیرون آمد و با هم او خاندان یافت و حکم شد که یا محمد میرزا نیز از جانب چنانکه فرمان یاری نماید و در آن زمان  
ایشان از اقبالیات خسروانه امیدوار کرد و اندک با بلای چون در با و قسین معیت عساکر و از دعای سوال است هم و در  
عراق با توسل بفرخ و یراق سرانجام یافت لشکر لغزین آمده و کوشش نه طبل صلح کوفته از با و قسین بجای آورد  
شده و چند روز گذشت که با مرغاب مسکر طغرلین بوده و از آنجا بجای نیکتو در حرکت آمده امارت توپخانه و سردار  
مستحقان و تقطیع آن لغزین بجای یک تقویت یافته مقرر شد که فوجی از علما مانعانه شریفه همراه بوده و در نزول  
و ارتحال بخدمت توپخانه بنیام نماید و هر چنگاری این سپاه در فرخواد با نالت پناه حسین خان شامو حکم برات و سایر  
خراسان شکر کشان عاکم در و حجاب خان عاکم خوانده با عوز و اسمعیل خان آملو عاکم فراد و بخت قیام شاه با کرم  
تین و غیره و کت تقویت یافته مقرر شد که امر او هر چه که از سوار و پیاده و لشکر و از زده هزار بودند متصرف بشود  
از اردوی معانی نزول ارتحال سینود و باشد و هر روز یکی از امر او هر چه بنوبه و شکر فراد باشد و بعد از سپاه و قیام  
و تسبیح و دعا و عیان عابد را پیش نهادخته بر دو عابد و نه تقویت که سه هزار تقویت بوده باشد و عتب فرای پناه نیز  
باشند و قیامی یک میر توپخانه با علما مانع فود و سایر تقویت آن که ده هزار نفر بودند از عتب فرای پناه بستان  
شایسته با مسافت نمایند و بعضی از امر او ترانس ترانس همی تقویت آن لیک آقا شیخ علی و غیره و کت بکوک  
تقویت آن و خدمت توپخانه معین شده و بعد از توپخانه و تب تقویت موکب های علما و طغرل و قیامی فراد  
در حرکت می آمدند و امر او ایشان مثل الله و در یحان و توپچی باشی و عیسی خان شامو و در خان همرد و او تقویت آن  
عاکم کرمان و ایشان کت توپچیان عظام و علما مانعانه و ما زمان در کاب و پهرت شامو مانعانه مقرر و دست راست  
و دست چپ سبیل سیدار عقل عظام طغرل بنیام نزول ارتحال سینود و عد و لشکر مانعانه درین فریاد ترانس هر هزار مرد  
سپاهی هر اسب و مستعد و ده هزار تقویت قدر آمد که مجموع پنجاه هزار کس باشند اسم با هم شماره و در آمدند و کت  
و تقویت و در عساکر و مردمان و در بازار و سایر مردم هر کار که از هر لشکر و ولایت دارد و در فراد کت



بودند چون از خیزش شمار بودند در وقت سواری گزشت لشکر بسیار بی جوان ستوران بر تیر کرده و بخار آتفاع  
 می یافت که فضا می سحر اودی بود اکثرت کرد و بخار تیزه و تار میشد و دو کس که با هم میرفتند یکدیگر را میزدند  
 و دوازده عدد کرده تا همیشه از عقب تیغ همایون بنوازش در می آوردند که قورچان و غلامان ملازمان بر کج  
 آمدن سبک یا و از کوفتا مقام خود را شناخته از قول همایون و رشتند و بعضی از امدان نیز تیر و کشتگان بخدمت  
 بنیاد اولی قیام نموده از عقب لشکر خبردار بودند چون در مملکت یا غنی شب کوچ کردن از طریق عزم و احتیاط و بود  
 روز کوچ میکردند و بجهت اشتداد حرارت آفتاب گرمی هوا شتران زیاد از دوسه فرسخ نمی توانستند رفت  
 و اودی عظیم همراه بود با استکی علی مسافت میشد در وقت مانش جوانی اندر خود قزاقه قفقان که از بنهادران می  
 او زبکیم است با چند نفر از بکیم بدست ملازمان خراب خان که تراول بوده اند گرفتار شدند که از نظر ایشان  
 بوضع پوست که باقی مانده است نیز کس از جنود او زبکیم در قوشی است توچه رایان منصوره را با خود میساز  
 بکجاب می کشیدند و چون توت متباد و متقاتله با جوشن بر باغوشن قزلباشش زار و کسند و برایشان از قزلباش  
 که در بلخ است فرستاد که خود را محصور تر قزلباشش نساژد و آیت میخوان عبو نموده با بیطرف آید در نیوت مقابوت با  
 پادشاه قزلباشش لشکر ایران که پیش از حد و قیاس اند ما قوت قدرت ماست مصلحت نیست بعد از معاودت  
 سپاه قزلباشش به آنچه صلاح وقت باشد عمل دود و ولی محمد خان کسند و برادر فرستاده که بنور آمدن ایشان  
 با بیطرف تحقیق نیست کیفیت گزشت که چنانچه مذکور است معلوم بر بجز او اند و چو تو هم نموده مگتر  
 چینیان از دست که داریم باقی همان قزاقه قفقان را با خود فرود نمومن بی عالم آنجا فرستاده که چند نفر از بنهادران کار  
 آژمود در رفیق او نماید که بکجاب چکسورفته اند و دوی قزلباشش آمدن میاید و کیفیت گزشت که بجز تحقیق  
 آورده و آیتان از اندر خود بدین هم آمده بودند از تقدیرات آگهی در قمش که گرفتار شدند که **تفسیر قلعه اندر خود**  
**و توچه رایات خیزش و رایات بکجاب بلخ** چون رایات لغزش آیات جا و دبلال لغزش در می اقبال در قمش کوچ  
 فرموده جوانی اندر مغرب قیام طرز جامه کت بطور پوست که مؤمن بی عالم اندر خود که از ملازمان بنده باقی مانده  
 خاطر تحسین بقصد اداری قرار داده با استخام سرچ و باره مشغول است یعنی از ادب ای تدبیر اصلاح در  
 بود که کیفیت قلعه اندر خود و قلعه های سر راه تشره بر سیل استعمال بر سر بلخ زود که برگاه قلعه بدست آید میکند

قلع تابع قلعه بخت آرا عالم آرا این اشرف علی اقتضا آن کرد که اول قلعه اندوخته را بدست آوردند هر که قلعه  
 اندوخته در میان باشد آمدند از فراسان برودی سعی و شوارق او بود اولی اینست که اول این قلعه بدست  
 در آید که راه تردد بر شکریان گشته شود اکثر عقلا این رای را صاحب شمرده و عثمان غنیست به انصوب در  
 حرکت آمد و بغیر از بی اقبال در پای قلعه نزول نمود در راه از اطراف جوانب قلعه مباحرا تا راه رسد که  
 قلعه شکار قسمت شد. هر مورجهایا تواریات و عساکر لغت شکار قلعه را مرکز قرار در میان گرفته و شروع در  
 حفر لغت و فالی کرد آن آب خندق و جو تو و تم و شب سورن کشیده سیصد عدد توپ فریزان یا دو پنج کلاه بود  
 یا ده هزار تفنگ یکصد عدد آواز و عداست توپ تفنگ و قلعه و دلوله در زمین زمان انداخته  
 که شت تفنگ را که ساخته و نزدیک در لیران قلعه کشت از اطراف جوانب هجوم نموده بچند تن داخل شده در میان  
 آب خندق و در پای صهار رسانیدند که آن قلعه اندوخته از هر طرف بلا رنج و محیط یافته از هجوم شکار  
 گشته زلباش خوف پیشیا سن هر اسن را ایشان استیلا یافته نزد مؤمن بی جمع شد و جزو چاکر کی خود  
 استیلا و لشکر زلباش الهام نمودند چون حال بد تقبول مشاهده نمود فرط ابمان پاره یافته دست برد  
 آستانه نند و از شیش و متعه ای خود که بغیر از مشهور بود الهام نمودند که قدم بریز فرمودید چون  
 برده و خط انانی جهت محصوران حاصل نماید و چنین نیکو شده که متعه ای نیکو ریز که خود را در فرقه اهل الله  
 معرو و میدانت در عالم کشف مشاهده در یافته بود که استیلا کشته زلباش بیخ قلعه در لوج تصدایم قدم  
 کسارش یافته دستیزه با خصم قوی بر خلاف فرمان و لافلقا باید یک الی الهکله دست بخون خود باز بین  
 و پای از راه سلامت بیرون نهادت تخت دو سگس از مردمان معتقدان خود را بیاید بر سر اعلی بیرون  
 نرسد و جزو انصار و مسکنت ساکنان حصار را معروض داشت که اگر رحمت پادشاهی شامال کرده کرده  
 قلعه را نهد بخت اقبال بر روی او لیا و دلت پر و ال میکتایند و الهام معفو و تقصیرات بی در پی بی روی  
 مؤمن کی که قلعه بر روی ملازمان موبک همیون بسته بچاره پیش آمد نمودند حضرت اعلی بزبان الهام جان فیک  
 و ملاطبت ایشان در تحکم آمده قید عاطفت و با بخشش بیومنی در ساکنان قلعه اصرار یافت خواهش نمودن  
 اکثر شفقت همیون با بیطرف محض مهاوستان امداد سلاطین اوهای با بیکی اتفاق افتاده با راهی در بیست

نیست مرکز در غلطی لرزین بجز خانه عالی اسودکی کاقره خلقی و عبادت نموده با طوایب تمام صلح کل و ابرو و ما را  
 بنده سبک ملت کجای نیست شاید صدق این معنی از اطوار مردم مردوت و ایامورد خاطر نشان ایشان شده باشد  
 که از تاریخی که بحفظ نفوذ تنیخ اولیا دولت قاهره در آمده در مساجد و معابد اهل سنت و جماعت و طبقه  
 شیعه هر یک بشیوه و شعار خود سلوک مینمایند و هیچ آفریده را نخلی که مکروه خاطر ایشان باشد نشود  
 مؤمن بی و جماعت از تکبیر هر کس بر خدا و اولاد نماز مت سلطین نزاهه با داشته باشند توفیق نمایند  
 و هر کس مرد و تخر است رعایا و عجز آسوده حال یعنی خود مشغول باشند که از عساکر مسفوره آسیبی نیفتند  
 بیترسد و فرستادگان استمال یافته در کمال فرح و انبساط خود نمودند و از درویدان بیشتر رعایت خاطر  
 اطمینان یافته همان لطف عزیزان می چلند از اشراف ایمان میدان بیرون آمد و سعادت ملائمت منزه  
 شدند و حضرت اعلی شیوه و شعارا و تکبیر که با مرشد قوم بر میدانه سبک مینمایند با عزیزان سلوک فرمودند  
 و ایشان انتماس کردند که عساکر مسفوره امشب از امور قلعه کیر کجی است باز دارند که فردا مؤمن بی و از  
 و ابالی محقر پیش سر انجام نموده بیرون می آیند و حضرت اعلی جان قدر حق فرموده بودند که امشب تقی جان مین  
 چنگ از چند محل رخنه در حصار انداخته سوراج کند در اول صبح که تاریک شده با قلعه پوشش نمایند و فرزان  
 با تمام تمام در کار بودند و با تمام کله و کل که لازمند قلعه داریت انعام سبحان ایشان فرمودند که اگر درین قول  
 صادر نمید همس لطیف بیرون آید که ما را به پیشش ایشان احتیاجی نیست الا صبح آما ده مسادمه و محاربه باشند  
 ایشان در کمال انتظار رخصت یافته با طبقه او تکبیر و عزیزان اشراف قوم بیرون آمده سعادت کوشش  
 سرور از شده و حضرت اعلی نظر اعزاز و احترام در ان طبقه توفیر فرمودند و مؤمن بی رخصت معاودت بقصد ارتقا  
 و سخنان و رحمت آنرا اطمینان بخشیده خلعت امان عنایت فرمودند و مؤمن بی رخصت معاودت بقصد ارتقا  
 داشتند که امشب بسکن خود مراجعت نموده و در ایجاز مت آیند و آنجا عت در کمال فرح و انبساط خاطر از  
 و عازت و سکن و بهنگ عرض و نو آیین جمع نموده با قلعه خود نمودند و علی الصبح در دریا بقصد ما را نطفه  
 و اقبال بر روی اولیا دولت پیروز الگ شده و مؤمن بی با تمام مسادات و قضاة و علماء و اشراف ایمان  
 بدرگاه ملک مناصر آمده جبهه اخلاص بر زمین سوخته و چون الکلی از خود بی نتیجه اسلطان محمد سیام سلط

اختصاص یافته بود وقت بهادرتان این امر متوجه داشته گردید بیات مشرب را بیکجوبت استجایام نماید و در باب  
در عالم با برستی مشغول شوند و از غارت زمان کبابا هندس محمد قلی یکیشکیا قاسمی عمر بکریو با یکصد و پنجاه نفر  
و تفکیکی جهت حرمت قلعه و کوه توالی برافقت عوب بهادر تعیین شدند و بهی سعادت بساط بوسه فرارشته  
بخلای فافره مراد از کشته و مومن بی خدمت رفتن بخدمت باقی مانع طلب نمود و اب کبابیا به عالم حقیقت  
و پاس حقوق مملواری کوه را استخوان فرمود و بخلعت فاصد چفته مرتبع و کمر متع ایتان و اختصاص او  
و سایر اوزکیه را در رفیق و در خدمت محمد سلیم سلطان آمدن مختار کرد و ایندند دور همان روز از زمانم دم  
مومن بی اجمال افعال او را بار کرده از راه کرکی را اندک آ آب شده و خود تا نیزه در جاسب نشسته آیین  
بود بعد از تفرق عوام الناس محلی فاصد اتفاقا یافته جوعهای و سنگهای در آمد و جویان کرمکرم بادشاه  
کشته هرگز نتوانست بیان آورد و در حضرت عالی سخنان حقیقت بیان کرد حسب کلام الملوک ملوک الاموال و نیزه  
کوش فرودمان و در کار تواند بود بر زبان الهام میان آورده بمومن بی قطاب فرمودند که دعای باقی مانده  
برسان و بگو که قبل ازین صحیح طایفه بود و ان یکی بعضی سخنان دستمانه پیغام کرده بودیم و از اجل و غرض و نصفا  
شعفا را در اسب رضا اصحا کرده نهفتت بیاورید بی طرف لازم شد اکنون سخن همانست گفته ایم و بخت  
رنج بخت گزارا اینکه مات میبایم بر بکلمان معادست که امروزه و ارت تحت سلطنت پادشاهی ممالک عیبه  
خانی بدین و وطن که از ان دودمانی مانده اند بکشته مقتضی مروت فموت میت که تو با صیدر موقوف کردی  
مردم عبد الله خان در وقت شما دودمان شما در دوازده ساله و از انکامل مروت آوار و ساخته خود  
تیغاب بر تاجی کلم مروت شایان تم اختصاص گشتی در سوابق الزمان همیشه میات و ایشان نیز ان مثال عبد  
استخوان داشته در وقت محمد توسل التیجا که با آورده اند اعراض صین از خصومت دشمنی صدرا کرده  
در مقام اعدا و ایشان شده ایم که اثر نیکنامی و در محضه روزگار مانده اولی نیست که قطع طبع از کلمات سخن  
و توابع نمود و بدیش که گذارد و ما و اورد التیر و ترکمان که بدست او دیده تافع بوده شک بر بار بی تعالی  
بجای آورده قدم از دایره انصاف بیرون نهند چه برگاه این دو پادشاه زاده که از ان دودمانی مانده  
از حکمت وسیع اجدادی خود باین محقره لایست احضی شده باشند که اوقات گذار ایشان شده را در مصافحه

در آن کردن محض الصافیت اگرنا انصافی کرده خواه که بالکلیه و ارشادان کامل را از حق موردی محروم نماید  
 پسندیده خدا و خلق نخواهد بود و عاقبت نتیجه این با انصافی که فی الحقیقه کفران لغت آن سلسلات از  
 عالم غیب بر روزگار او عاید میکند و اگر این صلوات اندیشی را یعنی بوده با سلاطین او با بی غم بود در مقام محظوظ  
 و پدر فرزند می باشد ، را بنیز لایه برادر کرامی است و در لوازم برادر می تقصیر نمیشود و بعد از ادا این بیخمان  
 و لایه در حقیقی بنیان ثومین بی باشد قبول فراتر شرف و احسان حضرت دادند و گفته که **بیت** من آنچه شرط است  
 با تو میگویم تو خواه از مستحکم نیکو خواه و خواه مصلحت او دست باده اتفاقات شایسته بجزین نیست آئین  
 پیروان آمده و انبیا شد و حضرت علاجام انانی و امال ثومین بی را از باده عوامت خسران بر نکرده اند  
 یک عدد و صراطی لغز عمو از راج سبحان که در مخانه خود و آگاهه در پی بردش یافته خضر سکن مرستان شکر عقیقت  
 و آگاهه و لا از مزید مایه آگاهی تواند بود با سلاطین و پیش از آنکه از زبانت بی او دست نماند که در راه و  
 خنای نماید مردم و ولایت اندوخته و جماعت او رنگ که در ولایت بودند معنی خضر عقیقت انانی مقبول نمیشوند  
 که بدین انصافی اصل سازند منت بلند خسران و از رقم بخشش احسان بر آن کشیدند و این معنی موجب از یاد  
 کردید **که تصفای می که بعد از تسبیح قلعه اندوخته در سفر خیر اثر بی ظهور یافت** چون ثومین بی از خدمت انبیا  
 جدا شد و آنکه دید روز دیگر از روی کمان بوی کرده و آن شکوه از پای قلعه کوچ کرده در خواب که که کیمتر بی اندوخته  
 نزول اول نمود و دیگر روز در منزل بیساح مطالب ممول مدحیات مواجبه ایمان اندوخته برده از دیگر کوچ کرده  
 در روز پنجمی خواب که در نزول فرمودند در منزل تحقیق پیوست که باقی فان چست هزار کس را چون عجب فرموده  
 بطرف بلخ آمد حضرت اعلی تصفوا آنکه باقی فان قدم جلاوت پیش نهاده اراد او مقابله با بوبک امیر مویش بی اندوخته  
 با کمال امید واری بطرف و لغت حضرت باری فراسمه امر فرمودند که در روی مصلی نقاره با تابو از نش و او را  
 تیر بسند مات بخت پرده افته قزاول پر چچی و قول سابقه سوال بود که کجی شک طریقه و تب عابد و نیکویی سایر  
 اسباب بخار بر اشقام دادند و ای همان آید بدان تراریافت که بمانا نیز منزل منزل تبریز آید شش  
 در هر جا بجزو محال تملاتی فریقین و بی هر صفت تقال آراسته آنچه مقدار آلی بوده باشد از کیمین خیر  
 نمود آید و از این محرم میرزا شاه قواید و رعایای ایشان که صاحب توفت شوارح بودند نکرده شد که در بعضی

باب  
 در  
 حقیقت  
 من  
 آئین  
 شکر  
 در راه  
 مقبول  
 از یاد  
 کیمتر  
 بی  
 از خدمت  
 انبیا  
 جدا  
 شد  
 از روی  
 کمان  
 بوی  
 کرده  
 آن  
 شکوه  
 از پای  
 قلعه  
 کوچ  
 کرده  
 در خواب  
 که که  
 کیمتر  
 بی  
 اندوخته  
 نزول  
 اول  
 نمود  
 و دیگر  
 روز  
 در منزل  
 بیساح  
 مطالب  
 ممول  
 مدحیات  
 مواجبه  
 ایمان  
 اندوخته  
 برده  
 از دیگر  
 کوچ  
 کرده  
 در روز  
 پنجمی  
 خواب  
 که در  
 نزول  
 فرمودند  
 در منزل  
 تحقیق  
 پیوست  
 که باقی  
 فان  
 چست  
 هزار  
 کس  
 را  
 چون  
 عجب  
 فرموده  
 بطرف  
 بلخ  
 آمد  
 حضرت  
 اعلی  
 تصفوا  
 آنکه  
 باقی  
 فان  
 قدم  
 جلاوت  
 پیش  
 نهاده  
 اراد  
 او  
 مقابله  
 با  
 بوبک  
 امیر  
 مویش  
 بی  
 اندوخته  
 با  
 کمال  
 امید  
 واری  
 بطرف  
 و  
 لغت  
 حضرت  
 باری  
 فراسمه  
 امر  
 فرمودند  
 که  
 در  
 روی  
 مصلی  
 نقاره  
 با  
 تابو  
 از  
 نش  
 و  
 او  
 را  
 تیر  
 بسند  
 مات  
 بخت  
 پرده  
 افته  
 قزاول  
 پر  
 چچی  
 و  
 قول  
 سابقه  
 سوال  
 بود  
 که  
 کجی  
 شک  
 طریقه  
 و  
 تب  
 عابد  
 و  
 نیکویی  
 سایر  
 اسباب  
 بخار  
 بر  
 اشقام  
 دادند  
 و  
 ای  
 همان  
 آید  
 بدان  
 تراریافت  
 که  
 بمانا  
 نیز  
 منزل  
 منزل  
 تبریز  
 آید  
 شش  
 در  
 هر  
 جا  
 بجزو  
 محال  
 تملاتی  
 فریقین  
 و  
 بی  
 هر  
 صفت  
 تقال  
 آراسته  
 آنچه  
 مقدار  
 آلی  
 بوده  
 باشد  
 از  
 کیمین  
 خیر  
 نمود  
 آید  
 و  
 از  
 این  
 محرم  
 میرزا  
 شاه  
 قواید  
 و  
 رعایای  
 ایشان  
 که  
 صاحب  
 توفت  
 شوارح  
 بودند  
 نکرده  
 شد  
 که  
 در  
 بعضی

از نزال نیایا است و از غایت کثرت عساکر منصوره از بیانی کنی خواهد شد که از اول امر برای محمد میرزا  
در پیش سفیدان او زبکیه بدین قرار یافت که بچهار ماه محاربه موافق مصلحت نیست لکن اصلاح درین است که در  
کمان بدین جهت کثرت لشکر و اینجوی غلایق و عوارث هواد داشته اند که با استکی کوچ نموده بکنت و درین  
تیمار از نمد و قرار او خاطر ایشان آن بود که طوایف او زبکیه که سالها تکلیف پرورده سلسله عبدالعزیز  
اند بمصلحت وقت و حفظ حال خود در اقلقت با باقی فغان اختیار نموده میباید متفاد او گشته اند و حال او موبک بخت  
قرین همایون شاه بی بیضوب در حرکت آمده و در پشت با تخمخت استیلا یافته وارد او خاطر است که حضرت  
اعلی را بمتیج ولایت ما و راه انزلی قطع استیصال او زبکیه پیشند و همت الایات بالفرد و در سر ماتی فغان  
جمیعت نموده بقدر مقدور در راه انزلی میکوشند و هرگاه بر ایشان ظاهر شود که حضرت اعلی طبع درین بنگ ندر  
و تخریب ازین بهتخت ایجاب سلسله عبدالعزیزان است اختیار این ولایت برستور سابق در قبضه اقتدار امر او  
خواهد بود بدین وجه الحینان یافته از و جدایی اختیار نمایند و در قندهار جمعیت لشکر و بی تفرقه و پرکندگی خواهد  
نهاد بر و در کنگرستان پیشتر میرزا محمد جمعی از او زبکیه استقبال موبک سلطان نماید با خواهد نموده و موبک  
ضمیر او را بی کینه جدال منصفه ظهور جلوه خواهد شد هر چند این ای موافق خواهد بود را بی تفرقه طبع خواهد  
اما چون پیش سفیدان او زبکیه درین موده غلوه است شده و بعضی از دولتموایان قریب باشن نیز موافقت این  
را با اختیار مینمودند و نیزند که رعیت که باقی فغان بدین قصد آمده که برادرش را از بلخ برود و توفیق صفت  
ندارد بعد از مشاوری و در گفتگوی مصلحت او زبکیه بدین کنکاشش عمل نموده در طری مسافرت ای قریب خواهد  
هر روز اندک را بی قطع میشود از اتفاقات که نمونید قول پیش سفیدان او زبکیه گشت آن بود که بعد از آنکه  
قطع مسافت بنا فی قرار یافت میرزا محمد پیکان شخصی از ایمان او زبکیه که از اقربا و یا محمد میرزا بود با  
پانزده نفر از هماداران زبکیه بیخ آمده بمسک سلطان او با ملحق شده در خاطر سوخ یافت که این  
را بی صیاب بوده و بعد ازین گروه کرده از انزلی دم غم آمدن خواهد کرد و یا محمد میرزا نیز از جانب محمد پیکان  
یرایعنا بستمالت امرا و ایمان لطیقات او زبکیه دست آمده همه روز مشغول بود که عتق بی صورتی  
روی نماید که مشیج مطلوب است اتفاقا این قدر موافق تقدیر نیامده و مقصد عظیم بدان مرتب شده

اول آنکه ازین توهمات بجا حاصل و عنان کشیده کی که مخالف ای هایدون بود مخالفان چهره شده فوج  
 و در هشتی که ازین کتیامت اشته شد زایل گشت و دم آنکه آب هوای اولایت و مواضع فرج  
 اردو و قیامده از حرارت هوا و عفوشت کرما و آبهای کل آلود که بکار میرفت چواری عظیم در میان لشکر  
 حادثات شده مرض اسهال شیوع یافت علی سرطان عرض میت و در بجهالی شهر بجه آید و نزول اجلال فرود  
 اما بیماری لشکر در امر جبهه تسلی و مترد و ساخت چگونگی متروک و نگردد و در رای ال اندیش میمون همواره در امور غیر  
 نهایت مرتبه فخر و احتیاط مرعی میدارد و در مقابل و مقاتله لشکر ایران تو را آن که از قدیم الایام مصلحت قیام  
 بوده و مناسب آن محتاج بشج و بیان چگونگی ترعی ندر اند اما اولی باقی فغان آنچه معلوم گنمان کردید آن بود  
 که چون از آب عبور نمود بجا بخت بیخ در حرکت آمد نمونین بی از اندر رسید و شرح کرد قفق قلع و متعاقب  
 باز نمود و خاطر نشان کرد که جنود او رنگ بر روی و چه قدرت متعاقب و مقاتله با جنود پیشاقرن باشند بی فغان  
 در بجهت خیر افتاده و در ای بگشتند و در ای پیش آمدن است اما روز بروز توقف عنان کشید که قزلباش  
 و هر اسل زلفاط او رنگین زایل ساخته اند که پرده شده و عساکر او رنگ از اطراف جوانب باو کوشش در اردو  
 او جمع فراهم آمد مع نه اجرات جنگ و برد و یکسره بجهالی شهر آمده و در سواد شهر قریب قلعه محل مناسب تروک  
 اختیار نمود و پست قلعه و دیوار بست شدند داده اقامت نمود و در پیش اردو و فوج ضد قق کله و عقب ضد قق  
 تبویب قلعه استحکام داده و قرار داد که بدین نقش حرارت شهر و قلعه نماید و تا قریب یکماه لشکر کوهی ایران تو را  
 در مقابل یکدیگر نشسته بودند و اصحاب مجاهد میان ایشان بر وقوع نمی پوست حیرت که از اولان طرفین تر عنان کرده  
 ملاقی یکدیگر گشته پست چهار نفر از بهادران ای او رنگین پست مبارزان قزلباش گزافه شده و از بجهت پیشا  
 نظریه قدم بازی کشیده و در سواد شهر فرزند نه و بوضوح پوست کبابی فغان جنگ محارم گنمشد و از انطرف تر عنان  
 جنگ کردند و در ضد قق و دیوار بست شهر نمود حاصل موکرتزم با شده او کشید و بیماری لشکر و بی باشته او آرد  
 و تا کولات روی بقیسمان نمود و هر روز و جمعی راه عدلم بود و **الفصل** بعد از مصلحت پیش از پیش روز نهم فخرم  
 اطرام اردو وی کرد و آن لشکر که کوچ کرده از رودخانه طلب عبور نموده فرود آمدند و درین کوچ ظاهر گشتند  
 لشکر کفر از ستیم المراج و پیارنده و بکن پیشتر از شنگ پیار و اداری چماران کسی هیچ کار میکرد نمی پخت ابقال

و بعد از پرسد و سخن بشه که اگر فی المشی غنمه بگفته اند مرا حجت اقم شود احوال مردم ارد و بوی محکم کرد که الغیا  
 باشد که اصلاح پذیر نشود و با جماعه از عا شورا و کتاب خطی توقف نموده بوازتم لغز نه سید الشهدا و کتاب کتک  
 با دینه کرب باقیام فرمودند و صبح روزی از هم حساب آمد اعلی کوچ و اقیقش در این ایام هیچ غریبی نمان  
 لایقتره هیچ تنه پیری حجت اصلاح حال لشکرازان میام تربیت بود بعد از آنکه زمان می رسید که جمعی کثیر از لشکر او را یک  
 بعزم حمار به پیشکش دادند آن یک کد کشنده و ترغابی کرده بود را بغازیان سیاهند و همان زمان قتال اشتغال  
 و کار از ملاحظه و ایضا کد کشنده حضرت اعلی ابن سینا فی بعضی امر اجتماعی انجام است ارد و تعیین فرمود و بعد در  
 و اقبال دولت سوار شده و غلظت عثمان فرمودند و قیس غلابه و نعلینی را پیش فرستاد و دست است و دست چپ  
 قول میسویان برد و دلبران معرکه بکار استخام داد و علمای طوفان قبائل کشوده بمقابله آمدن شتافتند و بعضی  
 امر را بگویند که کرب چرخ تعیین فرموده بیشتر فرستادند و قول میسون استعاب حرکت آمدند چون قریب یک ساعه  
 نیم از اردو جدا شده و معرکه قتال نزدیک شده و آوازه و آوازه و آوازه کردیدند و ازین جانب امر اعظام با ایشان جنگیدند  
 مشغول شسته از با پیشین داد و لا و زنی از یکمشت فغان استنجا جلود که هر دو طرفی و پیش جنگ بود حلماته لانه نموده  
 مخالفان را کنار آب دایند و از آب که زاینده درین آسما آوازه و قیومک میمون شاهی بود که رسید و کشتن فغان  
 و سخت فغان شایع بود یعنی از دلبران لشکر فرزندانی نیز با ستطهار لشکر قول از آب عبور نموده در آن طرف آس  
 معرکه رزم و یکبارگرم کرده بود تا غروب آفتاب باز کردید و اگر بود بعد از غروب نیز در ایام شاهی ستم طفر  
 و فرزند می بر شته اعلام خطر فرجام امر ملازمان زید و کشت بر لشکر مخالفان داده تا بهر اتره و تار شده و غازیان  
 مخالفان را غایب نموده سرورنده می آورند و در نتیجه کشتن حمله فرسیده حاصل در قول میمون از قوه کشتن کشت  
 مخالفان سید حضرت اعلی کس بر مقدمه نزار امر استند که چون شب میان آمد احوالی از غازیان در آن طرف آب قیس  
 نموده باز کردند و تا دم صبح اخر جماعه و سراد دست بسته بود در نظر اقبال حضرت اعلی که زاینده و بعد الرحمن فی فانی  
 از امداد متبر او ترکیه و مسکینه شده بود چون نبطاشرف در آمد و نفع در میان کرد همچنانکه عادت سینه و خضایل فرست  
 حضرت اعلی است که با کفر فغان تعیین جمعی که غایب از طریق آشنایی است شده بشرق میمان عمل نمائید و او  
 عمل نموده همان لحظه از دست او کشته در وقت خون آلود بجلت فرست بدل شده و بانوی کفر فغان لشکر باقی فغان





متفرقی بر او ایامی می شده او ز کیمیک که از راه شبرغان بخرات آمده بودند از غفلت ایشان بفرمانت می بخند  
 نه می شنیدند تو چنان بهدافه قیام نمودن چند نفری از ایشان بعرب تیرا و زک صلیان شدند و حضرت علی فرزند  
 با شیان آن طبقه را بمعرض خود و خطاب در آورده که هر تم افرانج بر کل اجتماعت این اومایق ایشان  
 کشیده چند سال مغضوب بودند تا در سفر آذربایجان محاربات رو مید و مستحقر قله در آید آنها از ایشان  
 صد دریافت و هر یک که را خدمت نمایان کردند تا در سلک قورچان انظام یافتند با قله باطله در چند کوه  
 کچکمتو رسیده قله آنجا اقرار کرده با زمین همواره ساخته و از آنجا بار و قیاق آمده منوچه اسلحه قله  
 مار و قیاق شده چون بطهور پیوست که نظر علی سلطان شاموشا سیست ضبط آن قله ویت از بغیر قده او  
 علی خان را بدو اوقهان حکم شده متحصص تقویض یافت و پیرام علی سلطان را در او را تفر و راجحه و او را  
 بکوهک بار و زمین فرمودند و با محتاج لشکر و از زرو اسلحه و یراق فروریات قله و آرزو بر وجه لایق کلام  
 یافت و حکومت مشهده متحصص محراب خان شهنشست شده و در چکده کمشقان کمشقان میرش حضرت فخریه  
 محال قبول خود رفته و موکب همیون از آنجا متوجه دارالسلطنه هرات گشته بغیر زین اقبال آن بلده بنشمال  
 داخل شدند و در دارالسلطنه که کورسایع جلالت رسید که باقی خان لشکری کچکمتو دستاوه و اراده دست دراز  
 بر سر فراسان از حضرت علی فوج ارفع که منصوره ما بر سر آنجا دستاوه و با عیال رفته سلکان  
 جمعیت را از هم پاشیده بغیر زین اقبال را بخت نمودند و المعی ترین سفر حضرت علی بنده الشریف تحمل فوایق  
 گشته عساکر منصوره زحمت بسیار کشیده نه چنانچه بسیار جای از فقرا لشکر مردم فرومایه که با خود را نمی توانستند  
 با کرده منزل ساند از عالم غیرت پیم آنکه مباد او ز یک سر مردکی با بر نه بنود آفرین تمی از حیات باقی بود  
 که در خاک بی نهادند و تغیر و تدفین بود شرح صورت بی نیت اربابا خلاصه رجوی بی نیت از حیات بشیر  
**الفصل** تا بجهت روز که در هرات بودند بنود از آن عاونه عظمی باقی بود شایسته ستویان که درین سفر حضرت  
 بعالم عقوبی کشیدند رسید یک کوه که با عنخدا از تقیابخت اشرف در زمان شاه قبت مکان در سلک ما را بر سر  
 و هر دو حجر مبارک اشرف بود و جدا و سید محمد در بنده از زمان خاقان سلیمان شان شایسته بی بی ساخته  
 حاکم بود و در رکاب متحصص حضرت در جنب چالداران شهادت یافت که ابراهیم خان والی لار که در منزل است



صحبت پسران کرم بود و از اینجا متوجه دار السلطنه اصفهان گشته بفرود می آید اقبال در مقدمه است باید بی التماس  
 نزد اقبال فرمودند و فضل طلب آئینه بازی درستان را در دار السلطنه مزبور بگشتند و کاجی که در آنجا  
 و او فراغت خوش بود و انداز سوار آمدن الحی از جانبش بی یک خان حکم قندهار که از امر سلطنت  
 و الاجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه است عهده داشت اعلا صراحت بیان میرزا علی نوشته انما الغرض  
 بود و آنچه ای بندگی کرده با تالیس امته و پیششمالی لایقه کار سال داشته بود نیز کان حضرت عالی الحیان  
 و از شن بسیار فرموده عملیای را جمعه از زانی داشته و **کر باقی احوال آتی خان بعد از معاودت کوه**  
**طرفستان** از تقریر دارین چنین بوضع پوست کرد و وقتی میانگشت که فرود می آید از کلبه  
 چنانچه تقریر پوست خار و واقع شده و بر سخت از یکدیگر می رسد منقلب لادو اگر گشته باشد  
 فرموده بود که ساکت طریق نزار گشته بجات و راه النهار و بعضی پیش سعید ان التلیقان در کوه دیده و در  
 شب باغ آمده که تا صبحی صبر کن بعد از آن که فرار در کاست روز دیگر معلوم گشته که موکب معالی است  
 خانم بجهت چارسی لشکر بجات فرسان شده از ان منزل کوچ کرده از خاطر او لطیف یافته شده و  
 بر آسمان نداشت و بعد از آن را در او بر شش خشان نموده زیرا که بعد از قیقه گشته شدن عبدالوہب خان  
 جاعت خجانی بدشتیان که از بیم او زبکیه در چو لمانی هستان فریده بودند از هر گوشه بر سار و ده فرام  
 آمدند و بیع الزمان میرزا حاج از نثار و خواجه های او که نوده دقیری شاه سیمان الی خشان بود  
 بر خود و الی ساخته او زبکیه انداخته آمده بود و زین و سدا که میان او زبکیه قرت بود او قلات در حیطه  
 تقریر میرزا اند که در وسیله خجانی بود چون باقی خان مازولایت قرت بیع الزمان میرزا قوت بک صاحب  
 ندیده بقلعه متحصن شد بدشتیان اکثر او پیوغایی کرده تقریر و بر کندگی در میان ایشان افتاد و عاقبت لامر  
 خان قلع مستولی گشته بیع الزمان میرزا بدست آورده از پای آورده و او قلات را یکی از امرامهت سپرد  
 در نظر این جوان بعضی امر اک با اقصه عمری داشته بنا ساریه بدین حد که بعضی امر او زبکیه باقی خان  
 بدستگند بود اندر بلج با یکدیگر مواضع کرده بودند که او را صلح کرده بجات چنانکه خان میل نمایند بعد از تقریر  
 موکب بیسون از آن اعیانه باز آمده با یکی از اهل مواضع اطهار دو تقریر ای کرده و در زبان اطهار این بار گشته و

بوده و اینوقت که خاطر او از توهمات لشکر بچگونه صحت شده هم بدقتان نیز چسب لوله مرا انجام یافته است  
 دفع بدخواهان در آمده اما او زبکیده را که داخل آن مواضع بوده اند میباید نکشاش جمع نموده جمعی از فقیه  
 و دولتمداران را در کمین داشته در آنها مجاوره با ایشان غایب خطاب نماز نهداده الهما این مقدمه  
 نمود و آنجماعت الحاکم کردند شخصی که گفت این سرار نموده بود با ایشان میگوید شد و حکم گرفت که اگر آنحضرت  
 صادر شده همانموظه قریب سیی چهل نفر از اعیان و زبکیده کاسمی و رسم داشتند بیاسار سید مدد و عرض  
 آنجماعت ترتیب کرد با می خود را تعیین کرده بکارمانی و اقبال بجانب بخار عود نموده و دیگر باره چمن دور  
 سرسبز سیاهی نماز نهاد و کلمه می محمد خان فراق کرد که در تماشای لالی استقلال مر تلغز کرده اند و بود با او در  
 طایقت در آمده علماء درین سفیدان دولت و بخت توفیق مذمب تجر مصالح کرده الهیجان بجزنت  
 باقی خان فرستاده باقی خان همیشه در فکر و اندیشه ولایت تماشای بودند که از تصرف فراق آنرا چشم  
 اما از پی صولت و سطوت سپاه قزلباش تن بمصلحه داده با او بصلحت وقت کوه کرد و باز با امر خود  
 تحریکات نمود که با امر و در هر آنجا و جاق خصوصیت و آشنایی نماید که با یکدیگر ترک خصوصت کرده بودند  
 مملکت یکدیگر نشود مانع آمدند توابع و تجار نکردند اما معلما حقیقت بیایه سر را علی نمودند از وقت علی  
 نیز که همیونانجا بر ترفیض حال بر ایام صادر شد که آنوقت موبک همیونان بر انظرف واقع نشود در امنیت و  
 استقامت سر که کشید و ابواب آمدند تجار و متددین مسدود اند اما در خاطر حقیقت همیونان  
 داشت که بعد از اصلاح حال لشکر ایران آسودگی سپاه که در عین قلبیالاسد راه بلخ را طی نموده بودند خصیصا  
 بر و ترفیضیه چمانی بی توینقی آنقدر سر او زبکیده بجز دست و او دیگر باره بر ریش و کتونی خاطر انظرف بود که فتنه  
 نماز از با او غفلت بهوشش روده کوشالی هند و تریاتی خان همیشه درین محدوده بود بنا بر حسب عقیده مردم غلبه  
 و او در ایجان بعضی قضایا بار و میزند ست او که توجه موبک همیونان نظرف اولی الزام نمود چنانچه در کتاب  
 آینه مرآت کلب بیان یکدیگر و اما باقی خان بعد از استماع اخباری از جانب و میزند و او نیز از کار خوف  
 نسبت همیونان آشنای خاطر او زبکیده کتولطینان یافت و بعد از اقبال یکدیگر بر سنده و است اقبال نه و بیشتر  
 و کاهمانی مشغول است آنکه زمانه خدایا چنانچه حادث است زبکیده ازین بیاطقار او نیارده و در آنکه از

در این وقت که خاطر او از توهمات لشکر بچگونه صحت شده هم بدقتان نیز چسب لوله مرا انجام یافته است  
 دفع بدخواهان در آمده اما او زبکیده را که داخل آن مواضع بوده اند میباید نکشاش جمع نموده جمعی از فقیه  
 و دولتمداران را در کمین داشته در آنها مجاوره با ایشان غایب خطاب نماز نهداده الهما این مقدمه  
 نمود و آنجماعت الحاکم کردند شخصی که گفت این سرار نموده بود با ایشان میگوید شد و حکم گرفت که اگر آنحضرت  
 صادر شده همانموظه قریب سیی چهل نفر از اعیان و زبکیده کاسمی و رسم داشتند بیاسار سید مدد و عرض  
 آنجماعت ترتیب کرد با می خود را تعیین کرده بکارمانی و اقبال بجانب بخار عود نموده و دیگر باره چمن دور  
 سرسبز سیاهی نماز نهاد و کلمه می محمد خان فراق کرد که در تماشای لالی استقلال مر تلغز کرده اند و بود با او در  
 طایقت در آمده علماء درین سفیدان دولت و بخت توفیق مذمب تجر مصالح کرده الهیجان بجزنت  
 باقی خان فرستاده باقی خان همیشه در فکر و اندیشه ولایت تماشای بودند که از تصرف فراق آنرا چشم  
 اما از پی صولت و سطوت سپاه قزلباش تن بمصلحه داده با او بصلحت وقت کوه کرد و باز با امر خود  
 تحریکات نمود که با امر و در هر آنجا و جاق خصوصیت و آشنایی نماید که با یکدیگر ترک خصوصت کرده بودند  
 مملکت یکدیگر نشود مانع آمدند توابع و تجار نکردند اما معلما حقیقت بیایه سر را علی نمودند از وقت علی  
 نیز که همیونانجا بر ترفیض حال بر ایام صادر شد که آنوقت موبک همیونان بر انظرف واقع نشود در امنیت و  
 استقامت سر که کشید و ابواب آمدند تجار و متددین مسدود اند اما در خاطر حقیقت همیونان  
 داشت که بعد از اصلاح حال لشکر ایران آسودگی سپاه که در عین قلبیالاسد راه بلخ را طی نموده بودند خصیصا  
 بر و ترفیضیه چمانی بی توینقی آنقدر سر او زبکیده بجز دست و او دیگر باره بر ریش و کتونی خاطر انظرف بود که فتنه  
 نماز از با او غفلت بهوشش روده کوشالی هند و تریاتی خان همیشه درین محدوده بود بنا بر حسب عقیده مردم غلبه  
 و او در ایجان بعضی قضایا بار و میزند ست او که توجه موبک همیونان نظرف اولی الزام نمود چنانچه در کتاب  
 آینه مرآت کلب بیان یکدیگر و اما باقی خان بعد از استماع اخباری از جانب و میزند و او نیز از کار خوف  
 نسبت همیونان آشنای خاطر او زبکیده کتولطینان یافت و بعد از اقبال یکدیگر بر سنده و است اقبال نه و بیشتر  
 و کاهمانی مشغول است آنکه زمانه خدایا چنانچه حادث است زبکیده ازین بیاطقار او نیارده و در آنکه از

پنجاه پرتو زبان انعام بیان اشرف گذشته بود بکافات کفران لغت حیدرانه نایب الصافی که در او بود بازگشت  
 سلسله او کرده با کینه ایشان از کلمه موروث مخروم ساخت باطل جعل گرفتار آمده از او انعامی در گذشت  
 در سینه نشت و عشره و الت بعالم باقی انتقال بنود **مصلح** اجناب نه هر چه در نخستن که از تحت برکت انعامش بود  
 ذکر و قیام نسنه مبارکه که در تقنان نبل ترکی بعضیها مطابق امدی عشره و الت بعضیها موافق انعامی عشره  
 که سال انعام جلوس هیون شاه فیصل الی است و کرده آفتاب عالم افزو زنده بر ایقلم زمانه گشت فرزند  
 زمانه کرد آنجک طلب سازند و عشرت بر روی خلق شد با ندهیم می پوسند شده عقد شب روزنه و غیره  
 عشرت داد و نوز و زمین ستره مهر عشره و انی بکیتی زد صلاهی شاه و ما فی نینم نو نهار عطر ساکت  
 بود ای کلمات حاجت ترا گشته اینم غیره ششم بهار چون سکت تماره عطر پرتی غانه نمانده سکت رسان شام  
 نوشته بود و کبابی کردید که سفر روزی صلاهی حاجت فرای جهان افزو زنده واق سپهره ناصه صلاهی  
 عشرت شاه کبابی بعالمیان در او اعین فرزند عالم آرا که تحت نشین دار الملک تکلم چهارم است در  
 جمعه هفتم شهر سوال امدی عشره و الت از آرا کما هت و بشرفانه صل فرامیده لوانی بکوت اقتدار شکر انعام  
 جایان را فروری آرد دید آمده اواب نشاط و شادمانی بر روی خلاق کشته شهر یار روز جمعی بر یک  
 بر سپین محمود رسم مقاد و دار السلطنه معان نام آرای محفل نشاط گشته بر سر فرایان باغ همان آرا  
 نقش جهان مجلس نشست نشان مرتب گردانیده اسباب چو امان میا آمده گشته چو انعام شکلی فرود  
 پذیرفت **ششوی** بس شمع در مجلس افزو خنده دل و نشان تکلم سوخته در آن نهم روز ششم چو فرشته و نما  
 مین لیقان مرصه کلاه خزانان همی مجلس آرا سخته مسرت فرودند و غم گاشته **القصد** سر شتاب روز  
 سپاهی رحمت و او پیش نشاد کبابی داده شهر یار ایچمن آرا ابوالمف عشره و انی طلب فرای خاطر اولدانه  
 سوار حجرت ترا کرد درین سال هیون انال بطور آمده موجب آرد و با عشرت نشادمانی گشت آنک که  
 و اسب بی لغت و نجشده پیمت کلیل سعادت بختاری انفس سلطت و شهر یاری بدری کرمانه که بختیار  
 غوامان موبس الی از کجا فضل نشاهی بساط بطور آمده درینت فرود یعنی فرزند بیار جبهه حضرت امی عطا  
 فرموده در ساعت مسعود آن بود و عاقبت محمود از کتم عدم قدم بجزود و جود نهاد و او از طهر من عقیقت و عطا

حضرت اینده حصصین صلوات الله علیهم جميعین با مقفی میرزا موسوم کردید امید که در سایه توفیق و ظل عاطفت شما سعادت پرور اعمی والد و الاکبر نشو و نمایا قده در رضا جوئی خاطر مبارک آنحضرت بر روز داری بی امانت الله **ذکر بدست در آمدن قلعه نهادند بدستیا روی خود و غیبی نیز در پی ولت ایچو بندت هی ظل آبی از سواخ** اقبال که در او ایل این سال بظهور پیوست بدست در آمدن قلعه نهادند است که مجال غالی بام حضرت در آن جلوس همایون حضرت اعلی خواجه در طلی قیام آن سال بر قوم ملک بیان کردید در قصبه نهادند و قیام همان بقعه و عیشگشستور و مسکن بسیاری از طوایف قزلباش است ترتیب اوده محافظان تعیین نموده علوق در سومات ایش را از خزانة بقده میداد بعد از آنکه نیامین حضرت اعلی و سلطان مراد خان قزلباشکار روم صورت صلحی وی خود چون شرط شده بود که در همین انعقاد صلح آنچه در تصرف متوکلان طرین باشد قلع زرد و در بیخمت قریب بپانزده سال قلعه در تصرف رومیدمانده از تصرف بنا بر شرایط عهد و پیمان متوکل آن بنیفته اند از بطنای حکام قزلباش که در آنکه و اقامت دارند بغایت کران بود که رومید و دروزه راه از مسکن ایش آن بقعه مذکور که وسط معوره قلعه و در محله عراق عجم است آمدت نمایند گراما حقیقت خود را در ارکان دولت پادشاه روم اعلام شد که بود این چهار دیوار در میان بانه قضا و طرین و تحقیق از جمالی طرین امری صادر میگردد که موجب اختلال امر مصالحت باشد اگر فی الواقع بعد پمانی که نیامین وقوع یافته راجع اندا ولی نیست که این قلعه خراب شود و میدان بدست پمانی قبول اینی نمیکند و بعد از فوت سلطان مراد خان که پسرش سلطان محمد خان پشته شد در محاکم روم او باش و پدید آمدن سر طبقه سر نشورشن فساد بر آورده خود را بجای نام نهاد و چنانچه در طی احوال جلایان بر قوم قلم و قیام حکام خواهد شد با اعمال معلوب نیام می نمودند و عساکر پشایان سرحد تیز شونده جلایان پیش گرفته غلامان بقده ایچو سر حد حکام که از جانب پادشاه منصوب بود بیرون کرده از دواحد ناحی از آقایان بقده او را بر خود حاکم کردند علوفه غلامان نهادند که از بقده او داده میشد باز گرفته و بعضی از آنجا تفرقه بجیت با رکه قوتی غلونه و مر سومات پرکنده کشته بعضی دیگر حصار نهادند و پناه خود ساخته سر بلطغان بر آورده و متصرف قلع آسند و کشته رومیز و روم بلطغان فی اعتدالی می فرودند امر اعظام آن سرحد حاکم بقده از اهلواز باختر

آن طایفه اختیار نموده از اجابت محمد قای قیستقل بامارت ایشان منسوب گشته رواه نماید شد  
قلعه کلین و کوه دند مع هذا موالی اسبابا ورافارت کرد محمد آقا استغاثه برگاه جهان بنام نموده اند  
منسوبان این استان ستم او نموده و از موقف جلال مشهور عالمت مشهور بر نصیاح پادشاه بنام آنجا  
شرف صد و بیست که در آن فرمائی کرده پیرامون عصیان پیدا و لکن کردند و در سرخان ماکم قله و از آن مرده  
باید و محمد آقا مورثه نه قبل از درود آن منشور جمع این مردم اقسام آنخالی در عیال محال از بنه قله لارضا و  
ایشان بجان سید و پودند نموده عازم آن شده اند که آن گروه را از انحصار بیرون کنند و آنجا متوجه بود  
نموده عیال بنی بزرگ شورش فساد و اشتغال یافت حسن خان جبهت اصلاح این احوال اید محمد آقا متوجه بود  
شده و این شورش منوفا محمد آقا ترک حکومت نموده و سلامت سوی اعینت شکره مرفوعت از زاده سکنه  
حصار دی پانزده روز یک شماره و لخواهی این دو مان فی بر ساخته برچی زبروج قله را که دید نظر آید بود  
پرویان او در و میدار خیال خبر ارگشته بین اعرافین جنگ جدال بوقوع پیوست سردار آنجا متوجه بنام  
بقبل رسید قله بدست بیرون در آمد در حال این حال حسن خان بیای قله رسید و بقیه لیبیت امان  
پیکر ام بطرفی رفته و قله عالی شسته حسن خان حساب الامر تجزیه آن پروا داشت قریه این حال که اهری در حال بود  
باعث آن شد که معتقد بر مصالحت اهل آن پیرگشت بی اختیار سفر در با بجان بوقوع پیوست اراده سفر نکند  
در خاطر او اثرش بود در محل تغییر باقی مانده که توجه موبک مظهرت آن کجاست او در بجان بدست رسان  
**آلاییت بجان مکمل** منان عنایب نموده از قلم در کاشتن سخن بر سر بی تواری دکشتی تیغ آدر بجان  
و باعث توجه موبک مظهرت آن را بدان مملکت تربت نیان این آهنگ سیر کشید که چون میان تیغ نیادت الهی  
و بیرونی وقت تابش بی عرضده دکشتی مکملی را آن از سر و فاشن که ارباب لیغان بک کردیده خاطر اشراف  
بهیون فی الجمله از آن امور زراعت یافت همواره شغل غیرت در کانون غیرتیش بر آهنگشید و پیشانیست  
و الا بود که ممالک آدر بجان مشهوران که مظهرت ممالک اریات از او داشت روزگار بقرق سلطین هم  
در آمد و تجنیص در اسطه تیر تیر که از بلا مشهوره آفاق و تحتاه فرمان و ایمان والا مشکوه ایران بود  
در عهد دولت بهیون سستور سابق در دوره قرق سین و دمان در آید و هرگاه از تیغ اول کجایت بر زبان



کمرش نیکبختی بعضی از او و تو جان کار دانا نسیلا آگهی نیا رعایت طلب از شکوه و جلال تفسیر و افزونی  
 سپاه و بزرگی ماه سلطان و دستخان حکیمانند که کور محاسن غله امین نموده منازعه و مجادله با غلغل و دم صلاح  
 دولت قاهره نمیدانند و آتش غم همیوزا بر شمع کلمات موعظه آینه فرو نشانیده در سنگین نایزه نزل و چه  
 میگویندند و طواریان مطلب علیا بتقصا اهدت والا کمترین عزیز تر کما آرا ابو دیکلین چن تمایزین صورت صلی  
 روی نموده و برب کریمه و لا تقضوا الایمان بعد تو کیدها از لغض عنده و پیمان تراز نموده مار یعنی ان  
 غم همیون میکرفت و مشرف لطیفه غیبی بودند چون حصول این مدعا بقیم تقدیر در لوط تقضا نکاشش نایتی بود و استیبا  
 آن بدستباری کارکنان عالم غیب سر انجام دریافت و از شنوبان آن طرف بعضی مقدمات بلهلو پرست کشفست  
 موبک همیون بر آن طرف لازم آید و بتوجهی که در فوق تحریر پرست یابرد و او با بشن دم و چه وقتان اگر در پیش  
 و بنا بر آورده و باج هر یک را سود ابعی دسری شوریده داشت پاشایان حکام سرحد بشنوده جلایان لقا عسکرا  
 و لعیان نموده با منسوبان این طرف نیز سلوک ناهنجار پیش گرفته و بی و پیمان ایشان بلهلو روی در پنج کج احمد پاشا  
 که در وان فرمان داده و تا جوی آنجا رها شده شریفی شایه گرفته بطبع مال نقل آورد و چهار هزار تومان سب المال  
 در آن مقصد شد در شیروان نیز طایمان اشراف را که بجهت خریداری سیر لطیف و خندان قه بودند گرفته  
 اموال ایشان را غارت نموده و حضرت عالی کامل از آنها فرموده و تعاقب پاشا بانه بکند زاننده کمر اعمال و تحویل  
 پاشایان سرحد بیاد شده و دم و در راه اعظم اعلام شد نتیجه بران مرتب گشت و در سلوک ناپسند لاهور نمود  
 لغویان پادشاه خود عمل نمیکردند **تجمل** افغانی مندر دم سرحد از حد اعتدال تجاوز کرده و سرحد علی بنامیده بود که  
 زیاده از آن تاب محل مقتضای اجرت شایه بمنمود و در خلال این احوال میان فارسی یک کرد که از اولاد قشای  
 بملان است و در میان منازعه پد آمده و او قلعه قارنیارن کرده و دو سه ماسلست مستحکم داده و الحاق  
 یک کجکی نیز بخرید علی پاشا که درین هنگام بجای جعفر پاشا یک کجکی شده بود بجهت ادب تپنه غازی یک  
 و مندر وان کرد که شکر نیز در ایران و پنجوان رابع نموده بر سر ایشان قن غازی یک کجکان بدال میخورد و پاشا  
 سر بر علی فرستاده استمداد نموده و بجای قیقین مطالب شرف رسید که چون و مید که در المین ایشان بنشانیخته  
 با قول باش در کل مواد بد مطه شده و اند تحقیق من تحریب قلعه نهادند در پنجم فرصت با القوه خود را بعضی از

کمرش نیکبختی بعضی از او و تو جان کار دانا نسیلا آگهی نیا رعایت طلب از شکوه و جلال تفسیر و افزونی  
 سپاه و بزرگی ماه سلطان و دستخان حکیمانند که کور محاسن غله امین نموده منازعه و مجادله با غلغل و دم صلاح  
 دولت قاهره نمیدانند و آتش غم همیوزا بر شمع کلمات موعظه آینه فرو نشانیده در سنگین نایزه نزل و چه  
 میگویندند و طواریان مطلب علیا بتقصا اهدت والا کمترین عزیز تر کما آرا ابو دیکلین چن تمایزین صورت صلی  
 روی نموده و برب کریمه و لا تقضوا الایمان بعد تو کیدها از لغض عنده و پیمان تراز نموده مار یعنی ان  
 غم همیون میکرفت و مشرف لطیفه غیبی بودند چون حصول این مدعا بقیم تقدیر در لوط تقضا نکاشش نایتی بود و استیبا  
 آن بدستباری کارکنان عالم غیب سر انجام دریافت و از شنوبان آن طرف بعضی مقدمات بلهلو پرست کشفست  
 موبک همیون بر آن طرف لازم آید و بتوجهی که در فوق تحریر پرست یابرد و او با بشن دم و چه وقتان اگر در پیش  
 و بنا بر آورده و باج هر یک را سود ابعی دسری شوریده داشت پاشایان حکام سرحد بشنوده جلایان لقا عسکرا  
 و لعیان نموده با منسوبان این طرف نیز سلوک ناهنجار پیش گرفته و بی و پیمان ایشان بلهلو روی در پنج کج احمد پاشا  
 که در وان فرمان داده و تا جوی آنجا رها شده شریفی شایه گرفته بطبع مال نقل آورد و چهار هزار تومان سب المال  
 در آن مقصد شد در شیروان نیز طایمان اشراف را که بجهت خریداری سیر لطیف و خندان قه بودند گرفته  
 اموال ایشان را غارت نموده و حضرت عالی کامل از آنها فرموده و تعاقب پاشا بانه بکند زاننده کمر اعمال و تحویل  
 پاشایان سرحد بیاد شده و دم و در راه اعظم اعلام شد نتیجه بران مرتب گشت و در سلوک ناپسند لاهور نمود  
 لغویان پادشاه خود عمل نمیکردند **تجمل** افغانی مندر دم سرحد از حد اعتدال تجاوز کرده و سرحد علی بنامیده بود که  
 زیاده از آن تاب محل مقتضای اجرت شایه بمنمود و در خلال این احوال میان فارسی یک کرد که از اولاد قشای  
 بملان است و در میان منازعه پد آمده و او قلعه قارنیارن کرده و دو سه ماسلست مستحکم داده و الحاق  
 یک کجکی نیز بخرید علی پاشا که درین هنگام بجای جعفر پاشا یک کجکی شده بود بجهت ادب تپنه غازی یک  
 و مندر وان کرد که شکر نیز در ایران و پنجوان رابع نموده بر سر ایشان قن غازی یک کجکان بدال میخورد و پاشا  
 سر بر علی فرستاده استمداد نموده و بجای قیقین مطالب شرف رسید که چون و مید که در المین ایشان بنشانیخته  
 با قول باش در کل مواد بد مطه شده و اند تحقیق من تحریب قلعه نهادند در پنجم فرصت با القوه خود را بعضی از

و عذر نمی پذیرند و رخصت حکمت آورید با یگان شیره وان که کمال موروث همیست و تقریب جمع بیرون  
 بلای که پادشاه خود هم حاصل کند که اشتیاق فرصت را از دست نآوردن شود و فردمان غایت کرد بدین ضد  
 روزی که بپیکر یکی و عسکر بریز سر او در قلعه کسی چنان نیت پوش همیون سپیل الحار بدین صوبه  
 اتفاق افتاده قبل از مراجعت علی پاشا به نیز رسم کجک که قلعه سیهولت بدست آید و صورت مقصود که فتح حکمت  
 موروث آورید با یگان بینه ستردان است با سن می چیده نماید و این را شاه را علیه اباده و آنچه ابا است با  
 و محرمان جرم عزوجل از میان نماند و ترخه شاورت در میان نداشت چون کمر امتحان شده که آنچه در  
 دولت بر زبان صدق چنان علی شده و الهام پذیر تصدیق آن کرده بی ثباتیه ریب مکان متوجه واقع یافته و  
 داده نیز صفا امین شرف کمرات موروثیه تحلیات لاری است که اهی میداد که محض سبب امن ملین مکتوب میسته  
 اعلی امر مع الحاله بطلب علیا فایز کا مرد و امیکردند اندازای قبه و آنچه از آن بدلات علم نبال کمرک  
 کار فرمایان جوادش و زر کار با مضا این غایت قرار یافت و جناب مولانا جلال الدین محمد بن محمد بن محمد بن  
 در تعیین ساعات و ملاحظه قاتی در بات زمان طالعش از رسم طلوعش تکلی من ایتار طبع و مواضع است  
 بقدری بر همون بود ساعتی سعه که سواد ناظر و از خوب بنجامی مراد با کوب طالع همیون موافق بود و اختیار نموده  
 جهت اشتباه شتوت او ندر که فیکه شکر بر سر کجکین دست داده اند و ریایات بلال است فتح و فرقه ضلال  
 متوجه فارسلت بعد از چهار پنج روز که این خبر در اطراف جوابت بنشار یافت مذکور ساخته که قاصدی است  
 آمده و در یگان حکم فارسی رسیده که فیکه فتح آن غایت نموده اند احتیاج به بنفست جاه و جلال است نصرت  
 اعلی فرمودند که چون نیت کد پیوس سپرد و شکار ما ز ندان نبت نشان ردول با جی ادهمبی از زمان  
 موکب اقبال که حاضر بدستند سفر شده بجای باز ندان میرود و کچندر روزی را نوالیت کشت غنچه را کرد  
 و از هر جان سرادق سلطنت سوی تا تم پیکت نیز و علیقه فانی است و در قلعه کلی یکد قرچی باشی قادر و سلطام  
 احدی ازین کجکاش اطلاع ندانست و بخاطر این کس خاطر کمید که این معنی درین دفعات از قوت اعلی از  
 غریب حالات آنروزان و زک در اصفهان بقدره تمهید می نموده در همان روز در تبریز مولانا بصوری بن محمد بن  
 از شهر قلعه رفت و بود که و یکسال پادشاه کرد و قلعه تبریز زبانه ملاقات نماید و یکسال پادشاه از قلعه منبوه کبفر

آمرش

آمدن شاه قزلباش تبریز در شهر برج مذکور یکروزه دو اوچون خبری شنیدند گفته که این خبر در شهرت تمام است  
شنیده و ای دیو گفته که چنین کوشش از من شده اما قابل را میدانم لطف این گفتار است و بحسب اتفاق دیوان  
لسان العیب در میان بوده درین باب تعالی کرده و از منوای صیوری منقول است که بعد از تعالی در اول صفحه  
همین مقطع آمده که **مقطع** عراق فارس گنجی بفرستد عاقبت بیاید که بوقت بعد از تبریز است و این معنی را  
یز حضرت عالی در زمانه از شنیدن موبک مظهر فرین دیوان لسان العیب را چلید و وصف الحال است آن سفر  
خبر مال گرفته باز این مقطع آمده **مجموع** تیسره آذربایجان شیروان پیش نهاد همت والا کردید تیار و شهنیه  
هفتم شتر مرغ الفانی سسته اشقی غمزه الت باسخی که پای همت در رکاب سعادت اقبال نهاده بود از راه  
السلطنه اصفهان بیرون فرموده یکشب در قریه دولت آباد برقرار و یکروز در کاشان اقامت داشتند  
و از آنجا به منزل ایقار کرده بگذرد و قزوین رسیدند در این تحقیقت نهفت هیومن بصوب آذربایجان  
رکاب مقدس ظاهر گردید و ایمر کونیک قاجار را که از غمزه فرین بود حکم شد که با توپخانه اغانا مانا کند  
یزوی قدغن نموده که موبک مظهر فرین پیوندد و کس نزد او الفکاران مالکارد پیل فرستادند که با کسری  
آنطرف کتره او حاضر باشند بر پسیل استیصال میساج آمده در آنجا بر کات سعادت معنی کرده و از حدود  
قرین ایقار فرموده شش روز به تبریز رسیدند چنانچه از اصفهان بیازده روز و پنجالی تبریز رسیده و پنج روز  
دوازدهم داخل شهر شدند علی پاشا قلعه قارنیا را بعد از غازی یکس گرفته بود اما هنوز در آن حدود  
بود و مردمی که در قلعه تبریز مانده بودند اصلا خبر نداشتند دوران صبح که داخل شهر میشدند بکار و انرا می شنیدند  
چند نفر از رویه که در آنجا راهدار بودند و از عالم بجز همان ساعت خبردار گشتند که بچنان حال گرفتار آمدند  
و چون قریه خوشبختی که از آنجا تا شهر سه فرسخ است رسیدند در عیال و مردم آن موضع را پیش فرج قرلی  
انقادی القوری و قوی اهی فی هر ساعته بی گداز شربت قدوم هیومن عالی خبردار کردند تا جمعی از او ترک حیدر  
که از قوت رویه در زیر زمینها و نهانها نهایتان کرده بودند مردان و در فریق مباحث خود بدان خبر  
گراهی آراسته هر کس از رویه در آنجا بود که بقتل آوردند و پیش پیش میروشن منصوره افتاده صد  
بهجت افزائی آمده اند که شیوه و شعرا طایفه قزلباش است باوج آسمان ساینده و از آنجا جمعی

حسب الاموال بیشتر رفته که اگر فرصت یابند خود را بقصد از اندک و هب از اهل قلعه پزدان کرده در میدان بازار  
 بسود او معاشرت قبول بوده اند غفلت طاهل تریز که بوقت ایشان رسیده تصور نمودند که اجاره و او پیش  
 سرحد از غالی بودن شهر و قلعه ضرر یافته الجمع مال و عمارت اموال آمده اند احتیاط کرده مقارن وصول قلعه ایشان  
 خود را بقصد انداخته و روانه بازار بسته و اهل تریز از آمدن کتک تریز با شش دوک بسود شاهی ضرایف اکثر  
 سرخیان برکاب بونی گریخته از عمارت سم سمند جان پاک سالما چشم امید بران داشته و شناسایی کرده  
 پناه حاصل کردند اما شهر شهره تریز غرقه ویرانه در نظر آمد زیرا که در سالهای پیش که جلده تریز تقریباً دیده  
 آمده بود و از تریز غالی بود و رسید در ویرانی خانه و عمارات عالیه شهر و قلعه فرو گذاشت نگذرد بود مگر  
 در تعدادی میت ساکنان کمانگ دست و میوه با جمعی غارت زده بی بقاغت از اطراف جوانان فراهم  
 بقصد جمعیتی شده و اما از هر صد خانه پریز بیگانه نمانده و کشت از عمارت اول هم رسیده  
 باشد مولانا و قومی تریز این پت را در عمارت تریز بسیار خوب گفته که **پت** قومی که باستان کین در دم میدیدند  
 و از حسرت تریز ویران تریز تراشت **القصه** چون موکب مقدس شهر رسید و محافظان قلعه در پناهند  
 ساخته در میان شهر با یکی تا بل تریز اول همیون شده بود و بیشتر بازان شریف برده در اینجا تریز بود  
 و مردم اولایت از شهر تریز و احوای میسر بر کاد جهان نیاده و در از طایفه و میسر کرس شهر و تریز  
 بود که تریز میاید سر بر علی آورده و قلیل میرسانیدند و بعضی با احتمال آمد میاید از جانب تریز بخشش یابندی  
 انکه بنظر همیون ساخته مقبول ساخته سر با ایستاد بنظر شرف در تریز و در تریز تریز میان درین ده تریز  
 بنوعی با صلحه نمودند که جمعی را که در عرض پت سالن قریب تریز در خانه داشته و از قریبندان بر سر  
 بود و در باره و احوال آن قریب تریز سببی مشهورند داشته ایشان از زو جات فرزندان جا کرده  
 مقبول می ساختهند و همچنان اهل الیتند و دستداران قلندان صفوی که صدین سال بود که تریز از یکا تریز  
 علیه شاعر محبت و لالی اهل پت لیتین و طاهرین طاهرین غلغله فرخ و انسا با باوان کیوان ساختهند و آنچه  
 نهایت خاطر و سخن این بود از ایشان بقصود پیوسته و که **حضرت اعلی ملازمان موکب معالی**  
 و طریقتی و بدست آوردن قلعه تریز چون رعایت خالی رقص نماها رس سمنار سخن میسر گشت

جهان پای قلم را در جلاخانه معارک حدیث آری می بین این بچولان در می آورده و می گوید که موکبها کشتی  
 شایع چون الطاف آبی انوشهر برتر زنده در و زاده اجتماع رومیه که بجز است قلعه مانده بود و تصور کرد  
 ایامه و او باش سرحد بخیال منب غارت تا بدین لیری جارت کرده اند قاصد سیران اسپر زدی پاش  
 فرستاد و او را زین عال غیر کردند و پاشای که در این قصیده را سمل و آسان نگاه داشته همان غریت بعدوب  
 مرا حیت اعطاف او در حد و در مندرک کرایه و ان نخوان زوجه داشته با کجا خود رفته چون با بار با کفایه  
 روی آورد و پناه جانشان زیاد و اهل لری زنده بود پرده غفلت دیده بعیرت ایشان زاپوشیده از طریق فرم  
 و ایشاد و رفقا زنده و در کمال غرور و بی بجا تبریز آوردند و در منزل یک قاصدی ز جابان با قلعه بدین  
 رسید که چنان معلوم شده که در انقار خان ماکم اردبیل کافر آمده در آمدن کلان فرم و ایشاد طرمی آ  
 و علی پاشا ازین خبر آید ان بقدر تما کشته با غیل پاشا محمود پاشا که در قی بود و در عطا دیش سفیدان  
 عسکر و حرکت و سکون شوره نموده چون اهل و عیال اموال اسباب لشکریان التام در قلعه تبریز بود و اعتماد  
 بر قلعه واری سکنه نداشتند متفق العطف پیش آمدن را عیاب شده و از ان خبر نیز زیاد و عالی گرفته با پنجاه کس  
 کاپیش که همراه داشت کوچ کرده پیش آمدند و در رسیدم نزد اهل قلعه تحقیق پوست که حضرت اعلی شاهی جنس لغزش  
 نهفت فرموده اند قاصد دیگر فرستاد و علی پاشا را از نزول موکب هیومن خبردار کرده ایند پاشای بنو کور  
 خبر از لشکریان جنفی داشته از غایت تنور و لری با حال شایسته غفلت و بی حقی بیشتر آمده در موضع صوفیان  
 کشتش فرستی تبریز فرود آمده و حضرت اعلی نیز متواتر کنان گاه در ان محبت تحقیق عال پاشا و لشکریان  
 فرستاده بودند و ایشان تحقیق حال و کیفیت نیکت لشکر را معلوم نموده متعاقب یکدیگر خبر رسانیده تا آنکه  
 مشخص شد که بعوفیان رسیده آما و در حین قتال است از جرات و لیری پاشای بنو کور که چنان بی باک و شجاع  
 با بی قیوب بود که با کشتن فلویا هنوز زخم مراد را سر کرم رطوبت مانع کرده بود و پوست تمام ترک غالب بود که  
 پیروز و انباجاز اسپر تر قضا نامکمل میگرد اگر چه در موکب طلوع قرین نیز درین بنجام زیاد و این پنج شش هزار کس  
 اما متقابل و متقا تو نمون او با پاشا و عجم رسیده آری او را یک جم با آن قلت سپه کجی لشکر عدم استند  
 از عقل و در سینه و با جلد چون تحقیق پوست کرد و میان بعوفیان رسیده اند و هاشم ریاست جلال

از شنبه تا آن کج کرده بفرم رزم مخالفان در حرکت آمده در موضع حاجی هر چه که در فرسخی شهر است نزول فرمود  
صبح روز دوشنبه که در وقت الفارغان را چو چو شک نظر آنروز نموده مقابل بر روی میان فرستاد و نه فرسخه هم ایشان بخبر  
توجه یکی از اعیان امر او فوجی از دلیران لشکر نظر آنها بکفایت متفرق میشد و احتیاج به هیئت موکب همیون بود  
اما حضرت عالی از غایت خرم و ایستادگی که از راه ارباب خرد و انشغالست بمضمون اینست که **پیت** دشمنان را  
سهل نماید گرفت **آتش** اگر در دست فرود نیاید **شتر** عمل فرموده و میمنه و میسره همیون را بدو اکل کرده و در  
معرکه کارزار اسپنجام داده بود و بنفس نفیس در قلب و ارگ گرفته و اعلام نصرت فرمود و فراتر متعاقب پیچید  
در حرکت آمدند صدای گریه و ناله و غیره که در کوس در کعبه نیکنان فلک چیدان نظرف تیر پاش است که در پیشانی  
قاعه در و میان دست عرابهای قریب نترس از یکدیگر استوار کرده اند و باو چیمان و چکچیمان پیش از آنکه خود  
با محمود پاشا و شیل پاشا در قلب جای گرفته باین شبانسته پیش می آمدند تا آنکه بین العرفین تلافی انجامند  
مبارزان طرفین دست باستمال سپین پشان در دره امان و میان آنها جلالت ظاهر ساخته متواتر  
حلات دیران می نمودند و چو چیمان جیوش دریا فروش قریب است تا قول همایون در تزلزل و بار و میان همایون  
جنگ یکروزه ای بر سلطان دلاورانه کرد که مقدمه همیشه بود دست و میان تقوی کرد و بعد از آنکه قول  
همایون نمایان شد که ششده تیر عالم افروز موکب نصرت فرای شاهی بر ساحت موکب نیز در توانه است عساکر  
فیروز زینت آن یکبار جلواند اختتام مخالفان در میخانه و آتش حرب افزونند فاک موکب را از غنای دیوان  
آتش مغز چون کبیر روشن بخشید نمود و میانه صد نه دلیران خصم نیز و نیارده از غلظت اعلام پاشا  
و تیر کفکاشی شایه نشانی تزلزل پذیرست پاکستند این المعرکه میان راه اندام میبوند از مبارزان اهل ایمن  
تیر جمعی بخار به نامور گشته تیغ میانی آخته در نشانی آغاز نموده و بطرفه العینی از آن کرده و بنه در آن محروکوه  
دیار نمائند از جمله پاشان محمود پاشا و شیل پاشا و قنصل آمدند و علی پاشا را سار و سپک یکدیگر را در پیشانی  
محمد سپک یکدیگر آفرود و حضرت عالی بنظر غایت و الفت در روی کسرت از غایت مردت علی اولاد  
بسیار داده و خاطرش را بر تو رعب و الف خسته و از آن مکاره و اسبب مانه الطیان بخشیدند و او بجهت چو یک  
نام بر سر بلخی و القطار عظیم داشت که مباد او را در موکب قنصل آورده باشد بهما لفظ را بر تیر کرد جان

سخت است

مسیح الوجه بود و صاحب جمال تنیک نظر زنده آوردند انکه موجب الحینان خاطر ایستارید و شکرت الطاف کبریا  
 که خلاف متوقع بود و بجای آورده و چو برش منوره هر شتا زانما در نقاب موده که کسی از انظاره بجای است که  
 که در چو الما غیره در شب تار راه و ان شکر نشسته و خیار هم بودید است سیاه و منوره در آمد و حضرت اعلی علیه  
 مشا به پیکر فتح و ظفر شک مجامد اعلی و عطیله ایچنده آتسای بجای آورد و بجای شهر خود فرمودند و منت والا  
 تمت میختر قلعه معروف است شده **که فتح قلعه تبریز بدست و آمدن اولایت حضرت ایزد** بعد از مجایبه  
 مذکور اول اعلان ریشه و اتع شده و حقیقت حال این قلعه ظاهر شد و پیغام نصیحت کینکه حضرت نیزه آمد که  
 بیست خود را در عرض ملاک در نیارده و قلعه را بسیار مذکور که هر کس تعلق در ولایت تبریز است باشد در  
 ساکنان اولایت ملوفه در موسم مضاعف آنچه در زمان و مید داشته اند او و میشود و هر کس اول وقت  
 داشته باشد با اهل و عیال اسباب اموال سالها تا نماز و از مشور که اصلا اسپیدی رخا که منوره و با و غیر  
 و علی ایستار با پای قلعه دستا و مذکور عطیله و قلعه و اراک کفکاف و در ابراج و خفا که حاجتی و غیره وارد میخاید  
 اول حال معان قلعه کفکافی سپا بسیار کرده پای زوار و سلامت پیرون نماز و تن ابلج و در نماز و  
 با علی پاشا حضرت آغا زندها و مبصلا راضی شده که اقبال آثار از اطراف جواب حجی گشته بجای  
 نامور شده اطراف قلعه را بجز و نامعه و قسمت فرمودند و از هر طرف سیب با دور جلمارتیت او در اول  
 کیری بیکر شیدند و از اطراف مراسم قلعه در ای بجای آورد حرکت اندر بوی میکند در عطای آن قوم ارباب  
 و دیگر که عوی را مامور داشته ظاهر بود که سپاه قراباش عنقریب قلعه را تمامه مفتوح ساخته ایشانرا  
 بنا برقت سپاه و فدا ان غیره استعداده و در ای طاعت متاهت پادشاه ایران نیست از هر طرف در  
 هنگام مدعی تصور نمند از قلعه جمعی ساخته در باب صلح و جنگ فرود نشود در میان انداخته و از وضعی و حاجتی  
 که تدبیر آن سب کریمه و لا تقوا الیدیکم الی التسلکة انما عنت راصیات نفس و ان متابعت دلائل نموده  
 و در اولین و ضار ایشان نیز خوف و هراس متباس مستولی گشته بود و جمعی را بر و ان فرستاده عرض کرد که اگر  
 عمده شرط میان آید که بران توفی باشد قلعه را بجای از ان بجای شرف می سپارم حضرت اعلی بنا بر تفریق حال  
 و حفظ و مامور رضای حضرت عالی بان ناچهره و توفی به عالی شان در مقام آورده و مبره آثار مین ساخته قلعه دستا

و این قلعه استی باقیه در وقت قلعها ماند بخت اقبال بر روی زکار فرخنده آثار او لیا علی میبندد که با اموال  
 و اسباب خود خیر و آن مدتی بعضی از آن لایحه که از او وقت نمودند بود صد که گرانمایه و قاصد و علفه و مردم  
 مشاعف زمان و میته قرار داده سالیان در میگذرد زرقه در و انشان بخشد و هر کس را داده رفتن است  
 تخار که در بد مقصود و یک نظر بغیبه اموال مقبولان اسباب یراق قلعه نامو گشت و ترغیبی یکسایه جمعی از  
 غلامان فاصله شتر لینه بجا فلتت و محارمت خانهای مقبولان تمام میبوندند و آواز و فتح تریز با طرف انکاش  
 مالک رسیده و تخارها بر طرف ارسال یافت از امر اگر او عازمی یکسایه قومی یکسایه بر او شتران اسپران و شیخ  
 جیدر و لایحه مکرری که ماتی بود و در میان مخالفه تسوکن میگردد و روی را درت در کجا جهان فیا آورده  
 یغزغبه بوسی مرافراشته و در نیازت رکاب هیوسن نموده و تمسار گشته و حکام اطراف رسولان پاییز  
 غارت میفرستند و زبان تنهیت فتح تریز کشانده و ایالت آن خطه و کشتانده و القار سلطان شغفت شده  
 مرند را بجهت سلطان غنی که ماتی بود پاییز مریرا علی کرده و لازمست موکب همایون میبوند و در سفر طایفه فراسان  
 همراه و در حمایت فرمودند و قومی مسلمانان لغازی یکسایه مرعذر البیخ حیدر رحمت فرمودند و چون سلطان  
 کراسیا است با جلور با فوجی از جنود قفرو رود و کینار آب رسن ستانده که جلاله را محاطت نموده از کینار  
 بخوان و ایرودان خردار بوده و سوانج حالات را بعضی رساننده و ایمر که نزدیک قاجار که هنوز در شهر است  
 تیا فته در محل اعتماد شایان بود و با جمعی از مردم طالش و سکه بکنان رسن فرستاده که این و ایسی او با تیا  
 آخند و در ارجع نموده در کینار آب رسن حل قامت انداخته هر کس از او باغات قاجار و مردم تر کلمات در  
 توالمخ نموده اند به سیلف ولات نموده فرود آورده نگاه دار و از کینار آب فرودار باشد که مباد ازین  
 که در کینار و مشیر و اند دست و رازخی اتع شود علی پشت را بپایرین سلطام آقا سپردند که در منزل و کینار  
 باشد و حضرت علی جلالت کرده و کنی او که دیر می کرده یا موکب هیوسن شاهی مقابل کرده و پدید آمده است  
 بدخبت او را منظور نظر انگاشت که ایندند و جمیع اموال اسباب او را که در قلعه بود و با و از این داشته  
 نشانی ایسرا حیل خطا و کلمات در کینان طرایف لطایف و مجلس قلد این راه یافته این مضمون فرام کردید  
 ذکر قوه موکب هیوسن کجاست بخوان ایرودان فتح تریز آتجا عین عطف ملک منان حضرت علی غنی





همون شکوه لشکر فزونی اثر قبلاش هر سان کشته از جرات و جبارگی که در وقت قلعه نموده بودند  
پیشانی کشته و قبل از روز و دو تک طغر قزین است در دامن سپهانی ده کس و ده العطار خان برتساده و چنان  
د مال امان خواسته و خان نیز کوراکم کرده را بعد و میثاق که خاطر خواه ایشان بود امان او و آنجا سخت چاره  
بجز العیاد نیافته طوعا او که با پروان آمدند و قلعه بخوان نیز با توابع و مضامین که معلوم و لایق است در اینجا  
است تصرف او ایلا دولت قاهره در آمد و ریات جلالت کوچ بر کوچ با القویب سیده ظاهر علیه و آنجا آن محل نزول  
ارودی طغر قزین کردید مستحقان سایر قلاع آذربایجان که در نظر سبب ارسنجی در قلع ایگالی که در مایه  
موجب شد نیکان حضرت اعلیٰ الکاخچوان را پسران سلطان استایل و محبت فرموده در میان مکرر کرده که در  
ملازمان و العطار خان بهمان بودند با و سپه و نه که چون آن کوچ ایشان در قلعه ایرودان است تا فصل  
مهر و آن نزد او بوده باشند درین منزل مصطفی بیگ محمود کی از اعظم امرا کرده و حاکم قلعه با که بود و فرقه  
بوسی مشرف گشته مورد توجهات شاهزاده و از آنجا بیخود زنی اقبال متوجه ایرودان گشته از آنجا دیده می  
کثیر از مردم او باوقات آبادت سده بود و آن یکی و غیر هم که در زمان قبلاش در ولایت تخریج رسد اما  
و در قدرت رومیه که در آنجا مانده بودند اظهار شاهی سیوی کرده بود که همیون تلخ گشته و تمامی شش  
و مکان ولایت مذکور نیز آمده اظهار طاعت و انقیاد نموده و از آنجا کوچ کرده در کینفرخی قلعه نزول اعلیٰ  
واقع شد درین منزل قریب سه دوازده هزار نفر سپاه برالکاه موضع ایرودان و آنجا در آنجا در وقت  
که سپاه قلعه آمده در سیه باها کردند و در آنجا در جمیع از غایبان جلالت شعار تایمانی قند آقا را قتل  
ساخته و رومیه نیز پروان آمد بهین الفریقین اندک محاربه و قریب یافته چند کس از جانبین خود شاد تر و در  
ریات حضرت ریات سپاه قلعه در حرکت آمده از دامن کوه روانه شدند و رومیه درهای قلعه را بسته  
بانه اختیاری قبیل لشکر حضرتان در یاد لیج کشند و در اودی همایون بمان با طاعت و دیوارت حوالی قلعه  
در آمده هر کس در محل مناسب فرود آمدند و بجهت آسیب کلوا حضرتان در یاد لیج که بر شال مکرر از قلعه  
می بارید در یک طرف قنده که یکجا تعلقه بود بپایه ای قاف نموده قلعه ایرودان شش بر سر قلعه بود یکی اصل قلعه  
قتیق که قزاق پاشا سردار و رسیده نونت لیل سلطنت که بتخریر ولایت مذکور آمده و فواید سکنه در آن

سلطان محمد پادشاه در خراسان بود و در کنار رودخانه زکلی عیاشی در رعایت استحکام ترتیب او در شیر عیاشی  
ساخته مقدمتی عیاشی فرموده بود و یکی قلعه کوچکی است که بر بالای تلی در میان جنوب غربی قلعه و آس  
ترتیب او بود و قلعه که در چشم نهاد و فاصله بین العیاشی و تیر تپاب بوده باشد و مستحقان استقامت  
مردم قلعه بزرگ پرورد آن آب و دو خانه و سایر محتاج از قلعه بزرگ می برند و دیگری قلعه جدید است که  
در آن چند روز نشکر بخوان بخت خود و جنب قلعه عیاشی در طرف تپایی در رعایت استحکام ترتیب او انداخت  
تیسرستیر حاجی حضرت خندان حضرت اعلی و ارا اعلام اطراف جواب قلعه را بنظر در آورده و اگر  
چند تن از جنین حسین که کلبه و مشون برده ان کار می آت قلعه در می نیزه فرادانی مستحقان هر سه قلعه  
با دایمیکر که مستطوره بود در نظر خاص عام لغایت مشکل نمود و در زمان ظهور دولت و با کشتی سلاطین  
صفوی کمتر واقع است بود که بنود قرظباشش لغز و غلبه قلعه از روی گرفته باشد و بین الپهور چنین شود و که  
قلعه در کفرین اریست محال اما حضرت اعلی بت و الاتیجه آنها معروف ساخته اطراف جواب قلعه را بر ارا  
اعلام و توپچیان اعلامان سایع که قدرت نشان است فرموده و دو الفارغان لشکر آورده با کجانی  
بیشتر قلعه که زنجی امور فرمودند و قرچیا یکی را با علامان خاضع شرفیه هر یک از ارا عیاشی که با یکی است  
تعیین فرمودند و در میان در کمال قدرت اقتدار بد افتد و محاربه مشغولی نموده چند مرتبه با فوج کثیر از قلعه  
پروردان آمده و در فضایی که در جاب قبلی قلعه جدید واقع بود و صفت آرای گشته مستعد نرم و پیکار میکردند و  
ازین طرف لشکر قرظباشش متقابل ایشان شتافته بین المابین محاربات روی میداد و از جانبین هم متقابل  
میکشیدند و یکی از محاربه کشید که میانی با کانه جو را بر و میان دو بر ختم گفتگفت متحول شد و در پیش  
بقعه و دیواریت او در پیشتر نمی آمدند و جمله و بیابان که لشکر قرظباشش از جبل و غرور جوانی تا می قلعه  
میدو ایندند و تصحیحی که در میان در کجانی از داشته بود و بزم و گفتگفت غازی از از خدا میگردند  
محاربه چند کس از جوانان دیگر که آمدنی میاید شده حضرت اعلی حاضر شد که درین فوج جنگ نیده اعر فرمودند  
که در میان فضایی که بحر و جمعی از لشکریان مع که قدرت نشان در اینجا کشیک نگاه دارند که من بعد از  
در و از آن لشکر پروردان شواند آمد فرما بر آن سب الفغان همیون ترتیب حریر داشته غازیان و لشکریان جنگ

و حرات مستعمل گشته روید راه پروان آمدن صف شمال راستن مسدود یافته ترک آن کرده و از جانب  
 درام محاصره و ترتیب سیمه با سعی موفور بطور میرسانند و آنسالد که بر خور و از یک بوی با شیبی و از  
 قوت نامور فرموده مقرر شد که در شهر ایرود که تا پای قلعه میفرج است یراق توپری مشغول شد و کس  
 به تیر زده شده بال نیز بزرگ چند توپ دیگر که در قلعه تیر زده آورده اول توپ را با توپخانه و القاع  
 دادند که بقاعه کوچی زنده زیرا که آن قلعه مفتوح نمیشد از اطراف سیب در آن متحذیر بود زیرا که در  
 قلعه جدید و عشق با ستعمار قلعه کوچی بکنار رودخانه و باغات ترده می نمودند و رتقن کت قزلباش  
 میانیان در و قلعه و در آنجا سیب ساختن بغایت دشوار بود تا آنکه بعد از چند روز که توپ میزدند از  
 اتفاقات سسته توپ بر برجی که تنها آب در آنجا بود خورده فرو ریخت و تنها سنگه آب با ریخت و در  
 شب ملازمان و انو القارخان جلالت نموده میان دره که فاصلی بین القلعین است درآمدند و مستحقان  
 قلعه کوچی از زندان آب درآمدن قزلباشن میان دره سرا سیمه گشته راه تردد و آب آوردن را فرود  
 مسدود و یا مقرر شد شبی با شیشیرای خسته بیرون دیده و جنگ کنان در و قلعه جدید را با خنده چند نفر از  
 و زخمی شد و قلعه کوچی تصرف درآمد و این معنی قلعه نه فتح و نظر گشته غازیان علاوه بر شکار شمشیر  
 درام محاصره و استحکام سپهها کوشش می نمودند تا چون رودت عظیم برسد استیلا یافته شد تا برودت  
 سر با مرتبه رسید که دستما از حرکت بازماند و فرسادی زمین بغایت که زمین الما سکون از کندن آن عاجز آمد  
 بد چینه زیا و اثری بر سعی اتمام غازیان مرتب نمیشد و همین قدر بود که سپهها استحکام او در شب  
 بتفصیل و ایضا با کجای می آوردند و در میان کبر تب سینه غازیان پانزگی و کبر تب سینه عملیجات ریخته  
 بقدر دستبرد می نمودند و کبر تب که لطف تر چهای یکسایان غازیان بودند و در سنگت یافته شد تا کار اقامت  
 معتبر و می نمودند و مرم کفایت یافته چها و شفت نفر از زمین زخمی و معتدل شد تا مرمی باقی بود درین  
 محاصره و بقیام داشتند از جانب توپ کفایت در کار بود و در میان دراندا صفتی بود و ضربت باطله نمودند  
 که در هر چند از حاکم از دوی همایون و دوازده عدد و کلوجی شده بود و کجی کثیر از تیر درین میان در و بار  
 مردم بجزب کلوج بود و لایح میان شده اند اکنون مناسبان نمود که اول تحریر و قالیچی که درین مستان در پسا

تقدیر ایران است و او شروع نمود بعد از آن که گفته احوال قلعه و تسخیر و تفریق آن صحن حسین کارنامه  
سلطین نامدار و خاقین و زرکار است پر از ذکر و تیغی که در **تاریخ مستان** درین محاصره قلعه **ایرو**  
روی او با قضا و قضا و حسب تقدیر قالی **ماد** عهد برضای او نوشتند آن کارگاه و بار یک پستان عالم تمام  
صورت اینده تا بسجی جوی جلوه ظهور دارد که هرگاه کوب قبایل سعادت نمندی از مطلع امید و خشنود آن آغاز و بستان  
پروه کشان مرقه قلعی ابواب فتوحات از کمن الطاف لایبی بر چهره آن سعادت گشتایش با نیت اسباب  
رفت و اجل آن صاحب انقبالی علی حسن الحال عیبه آناه و نیکو و مصدق این تعالی صادر است ابوالسعاده  
منوال شهباز پهل اعنی حضرت اعلی شاه فی ظل آلی توانه بود که چون پایی نعت در کتاب است اقبال سنا و  
قلعه بریزو نخجوان توحی که تخریب یافت بخیطه تسخیر و آناه بجا محاصره قلعه ایروان فرمودند درین محاصره سلطان محمد  
خان بن سلطانزاد که در وقت فرمان فرمای تهاک رود بود بعد از آنکه پسر بزرگ میت یک از خود را که  
آخر سلطنت و پادشاهی از اینده او انشراح بود و با تو ای بعضی از اهل حرم که نمند و او بوده از **بزرگ**  
خود طبله بدست خواهر سران با چکره آینه بود و از آن مرامات تمام داشت از این خارج تریز و کوش  
و آنتوب آنگاه که درت ممال شهاب بر غیر سر استیلا یافته بمقتضا که زید ابا و اجرام لایستاق حردن  
ساعت و ایستقد حردن با دم الدات بر سرش تاشق آورده روی بعالم عقیمی و در هر خیریت امور عالم  
در بقصد قدرت پادشاه لم یزال لایزال است در حقیقت پادشاهان محاربه ای التامید آلمی در نظام تمام  
دولت اختیار می نیت آبا بیک الطراف مردم دور و نزدیک که نظر بر امور مشافه ظاهر و اندامین قالیع  
با خزونی دولت و اقبال همایون نزال احوال و میه متفق شده احوال مستحقان قلعه تفرقی احوال اختیار نیت  
وزراء و ارکان دولت خاندان عثمانی ازین دور و اطراف بایده تفریق گشته چون یک پیش سلطان مصطفی نام بخت  
و مانع منسوب میباشند سلطان احمد نام پسر و یکدیگر که شازده سال بود بر پشت پادشاهی دم جلیس فرمود و تهاک  
انقلاب احوال مملکت پر افشند و یکدیگر نواح ایام محاصره آن بر صدمه خان کریخت که از امر پادشاه تمام  
جلال ازین قلعه که پادشاه و حکم ولایت بگرد که از با بنیان پادشاه فرمود آن کارگاه همرازه تفریق یک  
آقا سی قوام حاضر فرمود که اذیت مسل قبل ازین بر سر مسالت بجا بخت بند رفتند بود بجهت تفریق و توحی

تقدیر ایران است  
او شروع نمود  
بعد از آن که  
گفته احوال  
قلعه و تسخیر  
و تفریق آن  
صحن حسین  
کارنامه  
سلطین نامدار  
و خاقین  
و زرکار است  
پر از ذکر  
و تیغی که  
در تاریخ  
مستان درین  
محاصره  
قلعه ایروان  
روی او با  
قضا و قضا  
و حسب  
تقدیر  
قالی ماد  
عهد برضای  
او نوشتند  
آن کارگاه  
و بار یک  
پستان  
عالم تمام  
صورت اینده  
تا بسجی  
جوی جلوه  
ظهور دارد  
که هرگاه  
کوب قبایل  
سعادت  
نمندی از  
مطلع  
امید و خشنود  
آن آغاز  
و بستان  
پروه کشان  
مرقه قلعی  
ابواب  
فتوحات  
از کمن  
الطاف  
لایبی  
بر چهره  
آن  
سعادت  
گشتایش  
با نیت  
اسباب  
رفت و  
اجل آن  
صاحب  
انقبالی  
علی حسن  
الحال  
عیبه  
آناه  
و نیکو  
و مصدق  
این  
تعالی  
صادر است  
ابوالسعاده  
منوال  
شهباز  
پهل اعنی  
حضرت  
اعلی  
شاه  
فی ظل  
آلی  
توانه  
بود که  
چون  
پایی  
نعت  
در کتاب  
است  
اقبال  
سنا و  
قلعه  
بریزو  
نخجوان  
توحی  
که  
تخریب  
یافت  
بخیطه  
تسخیر  
و آناه  
بجا  
محاصره  
قلعه  
ایروان  
فرمودند  
درین  
محاصره  
سلطان  
محمد  
خان  
بن  
سلطان  
زاد  
که  
در  
وقت  
فرمان  
فرمای  
تهاک  
رود  
بود  
بعد  
از  
آنکه  
پسر  
بزرگ  
میت  
یک  
از  
خود  
را  
که  
آخر  
سلطنت  
و پادشاهی  
از  
اینده  
او  
انشراح  
بود  
و با  
تو  
ای  
بعضی  
از  
اهل  
حرم  
که  
نمند  
و او  
بوده  
از  
بزرگ  
خود  
طبله  
بدست  
خواهر  
سران  
با  
چکره  
آینه  
بود  
و از  
آن  
مرامات  
تمام  
داشت  
از  
این  
خارج  
تریز  
و کوش  
و آنتوب  
آنگاه  
که  
درت  
ممال  
شهاب  
بر  
غیر  
سر  
استیلا  
یافته  
بمقتضا  
که  
زید  
ابا  
و  
اجرام  
لایستاق  
حردن  
ساعت  
و ایستقد  
حردن  
با  
دم  
الدات  
بر  
سرش  
تاشق  
آورده  
روی  
بعالم  
عقیمی  
و در  
هر  
خیریت  
امور  
عالم  
در  
بقصد  
قدرت  
پادشاه  
لم  
یزال  
لایزال  
است  
در  
حقیقت  
پادشاهان  
محاربه  
ای  
التامید  
آلمی  
در  
نظام  
تمام  
دولت  
اختیار  
می  
نیت  
آبا  
بیک  
الطراف  
مردم  
دور  
و  
زیک  
که  
نظر  
بر  
امور  
مشافه  
ظاهر  
و  
اندامین  
قالیع  
با  
خزونی  
دولت  
و اقبال  
همایون  
نزال  
احوال  
و میه  
متفق  
شده  
احوال  
مستحقان  
قلعه  
تفرقی  
احوال  
اختیار  
نیت  
وزراء  
و ارکان  
دولت  
خاندان  
عثمانی  
ازین  
دور  
و اطراف  
بایده  
تفریق  
گشته  
چون  
یک  
پیش  
سلطان  
مصطفی  
نام  
بخت  
و مانع  
منسوب  
میباشند  
سلطان  
احمد  
نام  
پسر  
و یکدیگر  
که  
شازده  
سال  
بود  
بر  
پشت  
پادشاهی  
دم  
جلیس  
فرمود  
و تهاک  
انقلاب  
احوال  
مملکت  
پر  
افشند  
و یکدیگر  
نواح  
ایام  
محاصره  
آن  
بر  
صدمه  
خان  
کریخت  
که  
از  
امر  
پادشاه  
تمام  
جلال  
ازین  
قلعه  
که  
پادشاه  
و حکم  
ولایت  
بگرد  
که  
از  
با  
بنیان  
پادشاه  
فرمود  
آن  
کارگاه  
همرازه  
تفریق  
یک  
آقا  
سی  
قوام  
حاضر  
فرمود  
که  
اذیت  
مسل  
قبل  
ازین  
بر  
سر  
مسالت  
بجا  
بخت  
بند  
رفتند  
بود  
بجهت  
تفریق  
و توحی

با یکدیگر می‌دهند و سخت جدا می‌آید لایقه آورده از جمله بدایا یک قبضه شمشیر خلاف آنچه در سر سمرقند واقع می‌باشند  
 و در این بین بود و در میان عالم معنی فرستاد و شمشیر را در پیشی که حضرت اعلی که نعت بکین عبد الله است متوجه  
 تسخیر ممالک مورد شد و در میان شمشیر و آن که در جستان بود از جانب صاحب و تعلق ذی با یکی از آن فرزند  
 صاحبقران بود و در آن که کانی که همیشه تیغ قهرش بر فرق اعدای ناخنده و بنود مطهره منقور آمد و فعال  
 و شکون که گرفته بفتح و نظر شرمایه کا مکار امیدوار شد نه **القسمه** ایلی مذکور در پان فخر ایزد ان را روی  
 طغیان آن سید و با تعلق متوجه یک بشارت مجالیست بحسب نیت آیین در یافت و تحت و پانیا یاد داشت  
 بدرد و تو قلمها آن آورده بر بزرگی که هر چند که هرگاه حضرت یا میندانه نظر اقدس که برانده حضرت اعلی  
 شایسته قلمی از شغل قلمگیری حرف نظر نیت بحر خالصت از تحت و بدایا که گرفته و سواد شمشیری  
 که گفت آن فال شکون بود متوجه دیدن آنها شد و در آن زمان که بدت چهار ماه که از نورت سر و نشسته  
 شتا روح در ابدان نغمه میشد در دو قلم یک یک محافل با رفاه مشغول بود و در این چهار ماه  
 ایلی مرد شاعر مشبه بود و نامی که مخفی داشت و شورش بسیار سپیده و پسندیده میگفت و از سخنان او این چند  
 بیت که در بحر مابین با پی حضرت بارون لایت از جانب بیرون که شوا رخ عالم است بسک مندرج کرده است  
 که **با عیبه** بارون که بکشت شمع هدایت آمد در دین فاک و را و بسک کفایت دارد در غیر از علی آل کاشی  
 این مرتبه که هر دو لایت آورد و با اعتماد الاله و عالم یک ز رض و صیت اعتقاد آغا زنده و اعتماد  
 الاله که در او خدمت اشرف زبان محمدت اوصاف او گشوده حضرت اعلی در مقام عطا و عطا داده تا آنکه  
 بعد از فتح قلم که شریف پاست و اگر عظمت و معارف سپاه رومیه و اگر او در بارگاه معنی حاضر بود و بخت  
 و بدایا پادشاهی با پیشش ایلی از نظر اقدس که در اینده و حضرت اعلی جمیع آنها را با ابراهیم اعظم و حکام  
 و لایات اشرف ایمان هر طایفه و هر طایفه که در آمد دوی میون جمع شده بود و در علی در هر مرتبه نیت  
 فرمودند که می‌نمواند این همه را آن که گسترده آن بن لیمان و الی که جستان کاشی است که از جمله  
 باج که آنرا این دو دمان و تاج ابرو فرمان بود و او بعد از پدر حجب فرمان شاه جنت بارگاه و الی لایت  
 مذکور که تاجین حیات آنحضرت بر جاوه اطاعت و انقیاد در هیچ بوده و همه سال باج و خراج میداد بعد از تسبیح

و اقله شاه بخت کج آن آغاز جلوس آداب سکندرشان و میان لشکر به تیغ و ولایت مشیر و آن فرزند و بر آن  
 لشکران و ولایت کرستان بود اسکندر همان که باصابت رای تمیز بر سر آمد بر بنا و پرورد و در صل و در راه با یک  
 چون کرک پر بود بر خلاف سیمون بن الی کاریتل صلاح حال خود در الحاح و انقیاد و او مید و دره با پاشان  
 و سرداران که بی آمدند طبعه با بکشت مرغی میداشت و نزول سادری او و خدمات میگرد و چون ولایت  
 شیردان آذربایجان تصرف و میان در آمدش را الیه نیز باج و خراج تسبیح کرده نسبت بخانه که الهما  
 اخص میبود و در زمان نواب سکندرشان که یکتبه امراء و قبا بشین و در قنده کشید بل نیز ابرو  
 بخت تجدد و قول بندگی بخدمت نواب جهانبا نی سلطان خجسته میرزا فرستاده و او از او ان طغولت و دریا  
 قزلباش نشو نماندند و در خدمت اشرف از زمره مقربان محض صان مجلس خاص بود و اسکندر خان وجود  
 الحاح و مید مال اندیشی کرده هر چند که گاه کن بدرگاه معلی فرستاده الهما اخص میبود و تخت همای  
 میفرستاد و با لغات و اصطلاحات تشابهت برافرازان میکرد و در بیوقوف که تیره کف مور و بی تیره موزان  
 پیشینا و همت گشته سفر آذربایجان اتفاق افتاد و درین محامه قلعه اردوان کشته بل میرزا خجسته بایست بکرت  
 رفت که پدر خود را بدرگاه جهان نیاه آورده که غدر ایام سابق فرستاده هو افواهی و میان بود و بدستور  
 زمان شاه بخت کج آن تابع امر و زمان شاه عاجله کشته رستان بوده باشد پس کس خلق و لغت کشته و  
 و عید با بی و انقیاد این دو دمان آمدن پایه سریرا علی پیر را بل و راجب ساخته طوعا و کرها بایردان  
 آورد و در ورتگی مشرایله بار و وی معلی علی شمس حساب الهما علی جمیع امراء ارکان دولت یا استقبال  
 رفقه او را بعلیم و مکرم تمام آوردند و هم از کرده بارگاه سپهر اشتباه در آمد بشرق پای بسخت  
 علی مشرف شد در طرا که ولایت خود با لغات سیمون مشکو که کرد امیده بود چنانچه رسم و آیین سلاطین  
 کرستان است که بر سر پادشاه تا یکتبه بدست گرفته درین ملازمت شمار فرق سیمون کرده نواب  
 اشرف بی تخلفانه او را در آغوش جریانی کشیده بواسطه کبر سن نوان و آرشش الحاق پادشاهی مغز  
 کت و همواره اینس مجلس خاص و همیخت نرم اخصاص بود و همچنین لهاسب تنگی یکد که کرمی سنجونه  
 که در سکنان نماندند شریفه و مقربان درگاه مشتم بود بطلب کرکین خان و ولد سیمون خان که بعد از کشته

پدید در کربستان کایت موروثی بایالت و در ایلی نشسته بود رفت و او نیز از اهل قبیله اقبال است و در پانچ  
 باره دوی معنی رسیده بشرف مجالت مجلس نشست آیین مشرف شد و بتعلیلان شاهانه و کرمیات پادشاه عز  
 اختصاص یافت و در تعالی این حال کرد و بی از او یاقات متفرقه ولایت روم که خود را بعبادت ترکی سبیل پسر  
 نام نهاد و بودند یعنی پاک بر پادشاهی سیون شده قریب بد هزار خانه دار و بی امید بر کاه چنان پناه نهاد  
 و بهر محل از ولایت روم عبور میکرد و اندر هر چه می یافت بر طبق نام خود پاک بکار و بی و تیر میرقطاند و در پیش  
 سفیدان ایشان در پای قلعه بشرف سجد و اشرف مشرف شده بر تیب و آزارش شاهان را بر آزار کشند  
 و در ولایت رمی ساه و خوار و فرود که جهت طوایف مذکور قشاق و سیلان تعیین یافته و در آن زمان  
 کشند اگر چه بعضی از پید و تلان آن بقدر بجات عراق رفته و بعضی دیگر که مانده اندالک و قبول بیثان عنایت  
 شد امرت آنجا محبت بنیل سلطان سبیل پسر لغو تیف یافت شمس پادشاه را قریب از جاهای آن را از آن ذکر کرد که از  
 او یاقات قریب آتش بود و در قرمانج سکن داشتند و در قدرت رومیه اطاعت و میان خود و فریب آتش  
 و پانچایی یافت بود و جمعی دیگر از ایلی شمس الدینلو و جیلد و غیره کنگه بنایه سر بر آغای آمده و دیگر باره در فرق بخار  
 خود را پوشیدند تاج و باج و دوازده ترک آنتی عشری بفرقه دین رسانیدند و پادشاه مذکور بقبا جمده خانی  
 سر فرزندش و روز بروز نیک و اقتدار پادشاهی از ویام پذیرفته موجب اقبال احوال و میان مستحقان  
 قلعه میکشند که در **قرقند** آمد و **دیجان** **امرا** **عساکر** **فارس** **حسب** **القرمان** **قضا** **جریان** **سر** **رغبت** **آورد** **مرا**  
**نمودن** **در** **سکاه** **نکلت** **اشتباه** **در** **سال** **گذشته** **از** **زمره** **آقایان** **بغداد** **از** **ون** **احمد** **که** **بوفور** **رشد** **و** **کار** **کرد**  
 از سایر ایلیان ایجا و سمت ایلیان داشت با عاکی که از جاب خوانند کار روم منسوب بود و مخالفت نموده و رقم  
 حکومت عراق عرب بنام خود کشیده با عنایت علیا شاهی در مقام اطلاع چو خواهد آمد در عرض نموده بود که خطا  
 بغداد و ریخت و ایلی و ولت آمدی بنیاد و مخالفت نموده ام و هرگاه موکب لغرت ترین بی نظرف در حرکت آید  
 یا یکی از امران ما در بدین قدمت امور کرده و میده و ارطاعت فرمان قضا جریان نموده شمرت قلعه کسبایم  
 در صین قوچر ایلیات فرزند زنی نشان بعبودت در با بجان حکم همان بود بر بخند نقاد بانت که اندر در بجان  
 امیر الامرا فارس با عاکی طرفه آتش آوزانیت از راه شوشتر و حوزیه بجات بغداد رفت و کار از اهل ارازان



اصحاب ریخته تنه اغلام شام هوا جوان سیده بود عدد و فانیه بخرست اولایت یزد و اولاد مقتدا وقت  
علمای بادیه و ریگان سب العزمان قضا صورت قدر تو امان لشکرهای فارس که کلبه و دورستان از  
راه عربستان لرستان کاتب بغداد و حرکت آمدن سنان استاجل عام که همان حسین بن رستم از ابراهیم  
قله و علیشکریب الامر اعلی بجان مشارالیه پیوسته مجموع دولت و در هزار کس مملی تزیین او به بافتن آن بسته  
و پیراسته بجزایر بغداد رسیده اند ابراهیم پیکانم شخصی که مدتی بود از بغداد و شاهی سپیدین گشته ملازمان منبیه  
علی بن شاه آبی مدو در سلکت خوانان در کار مشکک بود رسالت نزد ازون احمد بشهر فرستادند و او را بپا عهد  
و پذیر و فوارشات شاهان مستظرفه امید و اگر و اینده پیغام دادند که سب الامر اعلی بنابر وعده که با سب  
درگاهش بی نموده بودی بدیم اگر بوعده وفا نمایی کرد در مطابق گفتار باشد هر آینه در مدت اشرف  
بخصوص مطالب متعاضد ارجحه مغز و سر بلند کردی الا آنچه در مشیت الهی تم پذیرش و با بندگی بجزایر  
ارزون صحیح چون در ام حکومت فی الملک استظالی یافته بود و ارکان دولت عثمانی مصطفی وقت در امانت  
داشتند حکومت بغداد و ایران ایرانی عراق عرب را بدو گذاشته بودند در بیوقت خود را به هواجوی آل عثمان  
ستوده بانکه تر لباسش در مقام خلاف درآمد بنویسید بنیان حکومت اعتبار خود را در آن سلسله احکام  
داده نقد را بر سیده و او بنابر آن بر ابراهیم یک نفر که در پیام او در می پیش بود بر خلاف فاعده زمانه قبل  
آورده لواجی مخالفت مرتفع گردانید و حاجت بشامت این کردار زنت گرفتار آمد رسیده با آنچه رسیده  
در توئی زبان سرگشته بر محیطه احوال سالانیه فواید تافت فی الملک در روزی که چند لغت نهاد و لغات  
بغداد رسیده بنجد و شهرهای جلادت از دروازه پرده نهاد در برابرش که فروری از نصف قاتل استند  
و ازین طرف نیز افواج قاهره در حرکت آمده مبارزان موعده برده حضور سلسله سنان حسین بن که چرخان خود  
اقبال بودند پای مبارزت پیش نهاده بیا و جلوه هر اثر سلک جمعیت آن طایفه را از بهم ریخته کار موعده را  
بخوان مبارزان آن میخند و متعده بغداد تاب مقاومت نیامورده روی بهزیمت نهادند کجایت شد در گنجه  
دور و از پای شهر و قلعه بسته قاطر بخصن قلعه واری او ند سپاه و طرفین بر متن از اقرب بر دروازه قسب  
نموده جمعی کثیر بکام هلاک انداخته چنانچه چند نفر او را کتختند مل شهرستان عدم فرستادند و جانبان اسرا

عظام در کمال تنگت و آنکه در محل نزول اختیار کرده و آمدند در همان روز از موقت عزوجل مشتور اقبال نشد  
در دو یاقت مصغولان بلاغت شحون آن قطاب بلا الزبات که با شاره آسمانی هزاران کسب همی در آن مندرج  
و منطوی بود و قاطعان کجاست پذیر بر لعل تقدیر در حقیقت پذیر بادشاهان الا سگوه که پرده کشتایان مریه  
یعنی اندر قم تصور در آن بود که اگر از آن صد هزاره و صد پیشانی کشته در تمام مخالفت قلعه در ایلی شایسته  
درین وقت که همت بتخییر و لایات مورد شاد و با یکجان و شیردان کرستان سته ایلمه منقبس مجاز قلع  
ایروان فرموده ایم و آمدن لشکر عظیم از جانب پادشاه روم با ستیلاص منصوران حماره جنود نعت نشان  
محمول است از طرف خود را می بند جانوش نمودن مصلحت وقت نیست در بغداد خود را بمحاصره قلع مشغول  
نمانده و در با یکجان کرده و موجب نعت نشان می نمود چون در وقت شاه شایسته ملک بغداد در نهایت تقدیر  
آلمی و بی نهایت تجلی داشت فان جوئی الیه بیاری زمان فرامده نه که کشته بمحاصره قلعه نیزه افتد لعل  
گفت و در آتما می ماه معلوم شد که پسران قباد ولد میر غم که کرام استیغی روحی بود در قلعه نخر و آنکه در  
اقامت دارند متعوض جنود اقبال کشته حضرت و آسیب جمعی که متعاقب مراد و عظام آمده اند میسرانند تنبیه  
و تادیب آن خاک ران که در غارستان ادا می بار و طری در ندرت است لایم دانسته همه می از مراد  
عسا که برین خدمت ما موکشته روی تو به بمان آن قوم آورده اند و ایل الوسل نشان که در سکن کوف  
بایسته فعلت خفته بودند بدست در آمده مملکت ایشان عطفه تب تاراج شد و میر عمر نام لیا قباد که بر  
در سرد می از زبورا در آن میساز یافته بود از میان الوسل فراموده بقلعه زنجیر کربخت و از اوقاج قاهره  
لا زمان سن نشان است از تعاقب باز داشته مغان مواله بقلعه رسیده اند میر عمر خدمت ما افتد  
بندی نیافته اراده فراموده فی العوز با باد و جنود عینی تیردی اقبال حضرت اعلی بدست مبارزانشان که در  
ایتر کفر قار شده تمامی قلاع و مملکت ایشان تصرف و لیا می ولت قاهره در آمد پسران یکدیگر چون اقبال  
دیدند دست در دامن غرور و بیچارگی آویخته در ملازمت ضیافتی باره وی گمان پوی آمده بر لوم سده  
خبره از سر لغز شده در سکن عساکر منصوره در آمده تا چون نشانی از دولتند آشنده عاقبت رو  
کردان معتبه اقبال کشته پایی در باد نوار نهادند و حسین خان عالم لرستان سالیار مراد حاکم کشته با کلا

و اقله

و انقلع خود رشتند و الله ویرد بخان حسن خان متوجه اردوی معلی کردید حسن خان رهنگام محاصره قلعه ایرد  
و الله ویرد بخان در روزی که فتح قلعه شد به پایز سرسلطنت میسر آمد به بشارت بسا طبعی و آوازه شت  
خبر و از بند می یافتند و حسن خان بعضی مراتب آنست که از کرجستان مست و الله متوجه خان آمد چون  
خان بود و تصرف رومیان در آمده بود نامو کشت آن خدمت را بر وجه موجب تقدیر رسانیده و بسایر  
از بنا و حسیان کوفه کرج اسپر نمود و بر وجه حسن طریق این معاودت نمود و از سواج آن ایام تخریب  
قلعه تیز و عمارت عالیله انجامت که رومیان در عرض سه سال که آن بلده فاحظه در تصرف ایشان بود  
ساخته و پرداخته بود و مذاکره اکثر صاحبان بیوت عمارات و مستقات مرغوب که در آن قلعه اعدا شده  
بود درین معارکه روی بیشترشان عدم آورده بود و مذاکره ایلیه رومیه خصوصاً اقربائی آن قوم را علی  
تامی لازم ارباب فغان و کارگزاران بیشتر است بجانها و مستقات آنها بود و جهت قطع علاقه انطاقلع  
واقع آنها و از امانت مستقات که سالها از آن شفاع یافته بودند و خواهان رومیه بر میسر نیز المام  
پذیر لازم نموده اند از موثقت بلال فرمان قضا بر این باسهم تیز میان در این باب غرضه و ریاست اعدا  
کردن میان حقیقت این تیز نطانی است با قدم این خدمت است بسته در آنکه روزی از قلعه مذکور و آن  
ایینه و عمارت از خانه و خانه و دو کاین و عمارات و امثال آنها آثار نگذاشته درین سال آقا نیز علی  
دولت آبادی که مستوفی الملکک بود و بعثت آنکه معزاً ابراهیم شیره از بی رساله که شت گنگی فرغانه  
همیون را بقیصری خدمتتم ساخته بود و از آن منصب عزل شده امر مذکور معزاً مذکور معوض کردید چون  
برقی نسواج این سال هایدن فال قضایا ایام محاصره قلعه در رشتن بخبر در آمد که گون وقت است  
که بر سر سخن نفی است اقلام جهان نوزد اندیشه را در میدان سخن پردانی بچولان در آورده و قایل  
سینت مال لوی نیل ترکی در شرح فتح قلعه و دیگر موقوفات که بریز وی قایل در آن سال فرغده فال سمت کمو  
یافت در سکنه کرج استقام و هر نظم کنه که قاید توینق یاری یافتن قلم از لطف بی بی گشت یه قلعه ایله  
چست کز و در کربان بیتم است و قایل سال فرغده فال لوی نیل ترکی بعضی مواجسته ای حسیه و  
و بعضی سلاطین شت عشره و الت که سال بجهت هم یکس سعادت و نوس شای قیل الهی است و نوزد جهان

این سال هیولان در روز نیکشنبه نوزدهم شهر شوال قنوت بایلیزه العفره الاقبال اتفاق افتاد و خبر  
 سیارگان که قلعه کشتی ملهم چهارم است برنج شیده و دلو و جوت را سپری ساخته و باقی قلعه اقبال در ستا  
 و کشتی حمل فراخت و شش و پنجم سپاه و الا جاود اردوی کرده و آن شکوه و پرابی قلعه ایروان نزل  
 اجلال آشنه و در مدت محاربه کجیت هجوم لشکر دی شدت ترستان و سردی و زکار که زمینها از  
 غایت خضره کی حکم فو لا و اگر داشت چندان کاری از پیش نرفته بود درین هنگام که شهر را کتیبه ام جهان چا  
 یعنی خورشید عالم آرا باشد و عظمت اقبال از شکستای ملهم دی پروان فرامیده و گفته زین وقت شتر  
 قلعه دست با و جهان نداشت و افسردگی روزگار قدری و بی تحمل آآورده قلعه کشتی باغ و جهان  
 جلوه گری خانه نما و ندر زرم آن میان موک بزد و بهادران موک اقبال بیشتر نشسته و در بدر و ک  
 همت پست بر میان ستمه بر اسم قلعه گیری پرده افشده و در عهد یوت قلعه کوب بزرگ که هر کس نماندن  
 برون نیز نرسک می نداشت تربیت یافت برای جهان آرا پر تو ظهور از نداشت که سخت در آفتاب نماند  
 دصار عبیده ای تمام مؤذنه و محیط شتر در آورند و بعد از آن توفیق آسمانی از جانب حصار جدید سیبیه  
 پیش برده و متوجه شتر قلعه عتیق کردند و بروستی شعله قلعه بر میسک این تدبیر افتاده و قریحی یک را  
 با جمعی از غلامان تعلیمیان فراسانی مقرر نمودند که از جانب قبل حصار جدید سیبیه پیش آمد و قنوت  
 جانب شمالی قلعه عتیق که بقریحی یک غلامان متعلق بود و کس ای تمام ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان  
 معوضه کشت و یکصد توپ را بطرف شرقی عتیق که سپهها و مقصود یکسایط و علامه کارخانه و محمد توپیک  
 مین باشتی تعلیمیان نیز و تعلیمیان با فخر بوده و غضب نموده و امیر کوه خان که از قریح آید و حکومت  
 ایروان بنا نهاده و بود و قریحی یک که از جانب شرقی مابین قلعه عتیق و جدید در برابر برج سفیدی که معلوم  
 برنج قلعه ارتفاع آسمانی است و از تربیت او و پای ملاوت و در او کتی از انطرف پیش نموده و یک  
 سیله ای باشتی کوزی میگو با بعضی از دلیران بجانب شرقی قلعه جدید معین شده و از برج بزرگی که در  
 طرف قبل حصار جدید بود و در واز در عهد ای تمام قریحی باشتی قوریحان عظام قرار گرفته یک توپ را  
 در آنجا نصب نموده و اطراف جوابت هر دو قلعه سواهی جانب غربی کرده و خانه زنگینی عالی شهر را در آنجا

میکند

میکند و در وسیع آوردن از انطرف معتذر بود بر دین کاری است حکام یافته قلعه را مرکز وارد میان گرفته  
 و هر یک از سرداران را بر جلع در است حکام داده و او را تزیین اند و خاک پیش برده تن خاک چون کوه کوه تو  
 به یواحصار رسانید و تعیین بر برج و باره زده و ضما تقریب تو ب و برج ایجاد و بسیار می زینگیان  
 و سایر مستحقان از آن سبب غفلت لغت را عدم نمودند و کار بر محصوران تکلیف گشته ترزل ان اختلال تمام  
 بحال اروا م راه یافت و اسباب یورش قلعه جدید از هر طرف است بهم داده مبارزان قلعه گشت  
 و دیران نرم از آن آماده آن کار شد تا حضرت اعلی شاهی را می یورش منزه و متشکر بودند بعضی  
 از ارکان قاهره شش توپچی با تندی و بطام آقا و غیر هم اراده یورش داشته و بعضی یکدیگر نیز میزدند چنانچه  
 قریب به روز و نایافته متوقف مانده این گفتگو در میان بود چه عمل بود که غلظی کثیر از جوانان کار آمدنی  
 بزم لغت ضیاع و ناپدید گردیدند العیاذ بالله اگر مردم مستیز درین یورش صورت تیر سنجید و محصوران چیز  
 گشته کار به در و دراز گشت در ان چند روز که در پیران این گفتگو در میان بود در میان قلعه جدید اگر خاک  
 گریه و یواحصار گشته زده بود بانه در ان یک شیدند با لافه هزار یافت که حضرت اعلی نفس نفس سپه سالار  
 برده برای همیون مشا هده منافع در ضما نمودند به اینخرا را عالم آرای مشرف غنائی که مصلحت کلیات سبحانی است  
 اقتضا نماید و جان سپاران عقیده اقبال را بدین امور کرد اند که اوقات گذری بر میان جان بسته به ان اقدام  
 نمایند هر چند اینکه امور مناسب الی او نشان نیست و هر دم واجتلا متعقی است که در جو فرمان و ایمان و آقا  
 در هفت حصار همین محفوظ باشد لیکن حضرت اعلی از سوخ اعتقاد که بی قضای آسمانی هیچ امری نپزود  
 خصما بجلوه که طنور نمی آید از خاطر طرقت قلعه را زمین نمودند برین بی دلیل را بدین حمایت آلی آراسته  
 یور علما می مبارزان فرزند شریف برده مساعی جمیل هر یک از زندگان درگاه را که در خدمت موجود  
 بطور آرد و بودند خاطرشان شده و داخله او ضلع سپه ما فرموده چون کار نزدیک رسیده بود چنانچه  
 یورش فرمودند و بتاریخ روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر ذی حجه الحرام عس که قدرت اعتقاد که تخییر قلعه جدید  
 نامور بودند و سپه با جمع شده منتظر بودند که هرگاه از جانب مشرف اشاره شود روی جلالت در آن  
 تخییر حصار آوردند و ان جمعیت از دوام در وسیع واقع شده که دیران شان بر بزرگیکه که افتاد

در هر یک از سرداران را بر جلع در است حکام داده و او را تزیین اند و خاک پیش برده تن خاک چون کوه کوه تو  
 به یواحصار رسانید و تعیین بر برج و باره زده و ضما تقریب تو ب و برج ایجاد و بسیار می زینگیان  
 و سایر مستحقان از آن سبب غفلت لغت را عدم نمودند و کار بر محصوران تکلیف گشته ترزل ان اختلال تمام  
 بحال اروا م راه یافت و اسباب یورش قلعه جدید از هر طرف است بهم داده مبارزان قلعه گشت  
 و دیران نرم از آن آماده آن کار شد تا حضرت اعلی شاهی را می یورش منزه و متشکر بودند بعضی  
 از ارکان قاهره شش توپچی با تندی و بطام آقا و غیر هم اراده یورش داشته و بعضی یکدیگر نیز میزدند چنانچه  
 قریب به روز و نایافته متوقف مانده این گفتگو در میان بود چه عمل بود که غلظی کثیر از جوانان کار آمدنی  
 بزم لغت ضیاع و ناپدید گردیدند العیاذ بالله اگر مردم مستیز درین یورش صورت تیر سنجید و محصوران چیز  
 گشته کار به در و دراز گشت در ان چند روز که در پیران این گفتگو در میان بود در میان قلعه جدید اگر خاک  
 گریه و یواحصار گشته زده بود بانه در ان یک شیدند با لافه هزار یافت که حضرت اعلی نفس نفس سپه سالار  
 برده برای همیون مشا هده منافع در ضما نمودند به اینخرا را عالم آرای مشرف غنائی که مصلحت کلیات سبحانی است  
 اقتضا نماید و جان سپاران عقیده اقبال را بدین امور کرد اند که اوقات گذری بر میان جان بسته به ان اقدام  
 نمایند هر چند اینکه امور مناسب الی او نشان نیست و هر دم واجتلا متعقی است که در جو فرمان و ایمان و آقا  
 در هفت حصار همین محفوظ باشد لیکن حضرت اعلی از سوخ اعتقاد که بی قضای آسمانی هیچ امری نپزود  
 خصما بجلوه که طنور نمی آید از خاطر طرقت قلعه را زمین نمودند برین بی دلیل را بدین حمایت آلی آراسته  
 یور علما می مبارزان فرزند شریف برده مساعی جمیل هر یک از زندگان درگاه را که در خدمت موجود  
 بطور آرد و بودند خاطرشان شده و داخله او ضلع سپه ما فرموده چون کار نزدیک رسیده بود چنانچه  
 یورش فرمودند و بتاریخ روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر ذی حجه الحرام عس که قدرت اعتقاد که تخییر قلعه جدید  
 نامور بودند و سپه با جمع شده منتظر بودند که هرگاه از جانب مشرف اشاره شود روی جلالت در آن  
 تخییر حصار آوردند و ان جمعیت از دوام در وسیع واقع شده که دیران شان بر بزرگیکه که افتاد

با بیستادند نه اشتد. و از موقت جلال کلمه قصا جریان بخواه تا یافت که در پنجم یورش کاپله وان  
 تر از و شب بره. انکی مردم سیبها جانب قلعه حقیقت نشورش و خوفا آغاز نهاده و تب انگاب بسیار اندر  
 اما از غیابی خود حرکت نگزده قدم و از ترسند که مستحقان آن قلعه بخود در مانده آریش ان دی بر دم قلعه  
 جدید ترسد و قریب بطلوع صبح صادق کرده نامی فواحه و سور ان مذاخته افواج تا هر یک از نور بر  
 بیج و باره دوید و از غنمای که بدید آمده و اقل قلعه شود درین شب و میان از زیاده و قی شورش و غلبه  
 غلبه زیاده از شهباهای پیش خرم و احتیاط و زید و تا صبح در بر و ج و باره پس نه شده آماده ملاخود  
 بودند از اتفاقات سخته نماید از بی عبارت از اذانت قریب صفت شب هو ایزدی که یافته علم سیه فام  
 روی فلک را فرود گرفته باران غلبه نماید ان گرفت و در مور جها و سیبها چندان آب و ان شده که ان کشت  
 کل لای سپاه مشهور را مجال حرکت نبود و بالظنوره امتیعی در عقده تعویق افتاده در ان شب بخود چون  
 تقصیده یورش صورت نیت اگر چه غی بر پستان عالم صورت ان یورش طفا نرسد راه طرفه بایه تعویق فتح  
 حصار و آشته المبر و در اندیشان جهان یعنی غی هر دو که هر قطره از ان حساب قبالی زبان بود و مقیدین  
 مصلحت ایزدی بر زمین آن سلطوی با جلا شب یک که کرمه بیست هشتم شمره بود که در بهمان قلعه عس کر گفته شد  
 در مور جها جمعیت از دام نموده آماده یورش گشته در میان بطریق شب و شین انصف شب کجای یعنی  
 بلو از خرم برداخته پاسن آشته اما بعد انصف ایسل از آثار و علامت چنین غی همیشه که در بیج و باره که تر  
 کسی مانده اکثر بخواب نرفت و در ثمانه **القصه** قریب بطلوع صبح صادق که پنجم عزوب کوکب بخت مخالفان بود  
 سرداران تر زباش کید که را بر او کرده تخت از جانب سیب و تر چنان غلام کرده نامی فواحه از اطراف خوا  
 سورن انداخته بقلعه فرود ریخته و از جانب قلعه حقیقت تیر سورن کشیده انفار با تیج و مانعی بنوازش آورده  
 در میان تیر و در شده و باره رسانیده نه و چند در پوست او از صد آبکس تب انگاب که از  
 با چنین سوار بود و غلبه در زمین زمان مذاخت و صدای کرده نامی که از تیر طرف بلند آوازه کی آشت و شکل  
 که ساخت و لا در ان لشکر تر زباش اصلا از مخالفان چه نگزده سمند واره و راه و آتش کارزار علی مخالفند  
 و میساز از جلالت مرد انکی سپاه منصوره بای قامت سست شده دست ان بکار رفت از اطراف خوا

بل را بجز محیط یافته بطرفه یعنی میان قلعه را از جنوب و شمالش معلوم یافته و از سینه ز آویز خاک جسته مالغور  
 در کمال اضطرار بودی کجایت قلعه عتق آوردند و راجل هر که نام تاخیزی بود خود را با آن قلعه انداخته سنجی فی از  
 در لطف ملاک ایسا عیانت رسانیدند نیز تنج عیانی دیران غار سرانفتنی کرده اند که زمانه را بود سه هزار کشتنی  
 طبعه شیشه آید و بر بعضی از انظار یافته لایق لایسیر و گرفتار کشته شد ایوان اسباب آتاشه ایست ایست  
 عزمه منب غارت کشت و چون چهار جید سحر اولیای دولت فاهر و کردید دیران جلالت پیشه شجاعت  
 اندیشه از انظر سیب پیش آورد و قلعه عتق را در گزار در میان گرفته خوف هر اسب تمسک  
 با کمان قلعه دست یافت مع ذلک در حرارت قلعه مع موفور بطور میرسانند تا اگر از طرف شمال  
 ذوالقارخان در سرد و رسید را از موی خ و بجوار شیره حاجی ساینده آتش بر دوازده شیره حاجی و  
 و از طرف شرقی ملازمان قلعه شریفه و آقا یان میوات و تعلیقین تریزنی با فقی و غیر هم هجوم نموده شیره حاجی  
 در آمدند و عارسان شیره حاجی سر اسید و اوست از محاربت باز داشته قلعه گرفته و امیر کوخان بر  
 سیندی که در طرف شرقی بود و در شش موزه بعد از محاربه بسیار و حملات مراد که متواتر از غازیان قلعه  
 بطور پیوست مراد و در برانج مستوی کرده اهل قلعه از همه طرف بخیزد و رمانکی خود را برای العیش به  
 نموده عظامی ان طایفه بعد ایدم طاقات مقاومت قلعه داری در عسکر ندیده استمان را اهدم الزم داشته  
 و شریف پاشا حسن آقا نام چار شاهی تیری را بجهت شرف در ستاد که اگر رعایت شهر مایه شالی محمد  
 کشته ر تم غفور بر تعصیر است و کستاینها میانشان که در ایام محاربه وقوع یافته و در آداب چاکرخی طریق  
 قدیمتاری بنده بنگار می پاسبان حقوق کنگو آری ولی نعمت که از ان عیاره نموده کشیده عموم اهل قلعه از اس  
 و سخی پادشاهی امین کرده قلعه را تسلیم مینمایم حضرت اعلی از قبول موالفت و اسان جلیان صورت را  
 از محاربه و پرورش خیزری بصلاح و صلوات قرین انت ملتس شریف پاشا را با بجان مقرران کرده اند  
 و میرزا اعلی یک یوزباشی بر آن نرگازر اقلعه فرستاده دستور عا ملقت که عز وجود عالی تواند بود با هم  
 شریف پاشا و امان چاکر کل اهل قلعه بکنج عیانت مرحمت میدر بن خست و از غرضه و بیاعت اما جمعی ان  
 قوم که از عز دلی بهره بودند بجز و اجبار ارجعت که در باب سینان مدد و کونک در میان قلعه نموده که میکشند

بر سر محمد پاشا و اندر خرابیاش که در آن قلعه بود جمعیت متوجه خیال تنبیه و اندر ایشان بخت جدالی اعمی قلعه دادند  
 میرزا علی یک را دور و در کجا داشتند و در سیوم بیرون فرستادند و آقایان هفت ایمنان قلوب پنهان  
 و جالبان دانند و روز هفت فرستادند که قلوب اندر اعمی بکنند جدالی بر داعتن در قریب از بود و پش  
 تا حقیقت کوکب در صبح چون در عالم حساب انی و محاسبه نمیشد استند عارضه نمود و تخمین در  
 کار قلعه که وقت فرماز و ایان قلعه کث در حصول مقصود و یکروز و یک ساعت یک دقیقه مقصود است و در اقبال  
 بود و این حالت داوین در میزان خرد سپید و مینمود مزاج اشرف ازین حرکت تا بهتار منحرف گشته زمان میان  
 تا فکر دیگر که چون احوال و میان فروغی زنده نماند و اختار در انبیا فی افواج ظاهر بیشتر از پشته در کار  
 قلعه کشتی تفتیق محصوران تمام نموده قلعه را تهاجم استوار نماند و لیکن بنود اقبال بعد از آن  
 نظرات شرح و در کار کرده چاک کردی چاک گشتی از هر طرف کار بر محصوران گنک ساخته و تهاجم کشتن فعلی  
 توبه تنها در برج انداختند و در آن چند روز که باز تهاجم بر کرد و از باز جانین گرم بود هر اسب چهار بر کشت  
 اهل قلعه استیلا یافته هر و جمعی یک کینه دود و از غنایم خود را از بروج در خفا بزرگانه شاعران ساختند  
 ظاهر ساخته از تالیق تاب خاوش بساید اقبال شهرداری است غلال می بستند آنها بجای سید کرده کرده  
 بی تمانه در ریز می نه افند چنانچه محافظان قلعه از بیگانه گریز و اجابت بروج و باره عاجز آمدند شب نشو  
 کرده م اینظرف تغزیه سید الشهدا و حتی پوستکان دیگر بلا قیام داشته خوای عام عاشورایان رده  
 باز محصوران قلعه شورش قلعه یورش تصور نموده جمعی که را ضعیف معاصره و قلعه داوین نمیشد از خواب  
 بر آمده از روی نظر است و در امن نشیمن شریف پاشا زنده و یوم عاشورا که متعلق السید الشهدا  
 بود و حضرت علی با سب نام برسم محمود و سپیل معتمد و سوکوری پوشیده بلوازم تغزیه مشغول بود و غرض  
 پاشا دیگر باره حسن قادیان و شش تا شش ایلیا به مرمرای علی فرستاده بر دعایت فاسد آل عبا و شهید اکبر  
 در خواست فغان کند و نموده استقبال آن شده که در چهار روز بیرون آمده قلعه را بسیار تهاجم کرد و این غلبه  
 از آن الموار تا بهتار که از آن خالعه بعلوم آمد غبار می اشت آقا چون ارواح مقدسه شهدا را شفیق شد  
 بعین صحت زکات و ای خاطر انور گردیده مقرر شد که قریب می یک غلام خانه شریفی قوی از غلامان



رفته طی قلمت قلمه و یراق منعقله بسر کار پادشاهی بی پادشاهی مذکور با کل اهل قلعه بیرون آمدند و حصار  
 بیام افادت لقب نمایند و بعد از تکیتم توایم بر سلطنت محمید هر کس ازین دیار علاقه برود و اراده کند  
 و ملازمت داشته باشد مختار است و هر کس اراده رفتن نماید در حضور آن اقا متقاضی المرام بقلمه رفته  
 بمحمود ان از کشمای محامه و نجات یافته مسرور و شادمان موجهی که قرار یافته بود بیرون آمدند فارغ البالی  
 آرام گرفته از عظمه آقا یان رعایا و یارانشان در یکدیگر بماند سیرت کریمان که هنوز در کمال آرزوی  
 و سراسر شکی مانده بودند آسوده بیرون آمدند و فارغ خیالی بیک اهل قلعه شده آن حصن حصین که بیست  
 کیلید سائر قلعه آذربایجان و شیردان محبت سید آلهی امداد جنود غیبی بر طرف اولیای ولیت قاهره و اول  
 و جماعت و میده زندگانی را غنیمت شمرده خوانند ایوان حیات از سر گرفته زیرا که قطع تعلقی از حیات  
 و متمسکات خود کرده بودند تا امت بحر خالصت خسرو ایکن تمسکات آن طایفه را بدین مسلم داشته و در میده  
 بعد از ظهور چنین صورت و اسان که در پیشگاه ایشان مینویسند و او نده که بکس از این طایفه علاقه و نفع  
 شده بود طوقا و رنجها مویازی دازده هزار تومان عراقی در میان خود سر انجام دادند و آید که تیره  
 حضرت علی چون ایشان را بجان مال امان داده بودند قبول قیقل تدریج کردند عظمای میده تصور نمودند  
 که اتمبلغ در جو ترکیست و استساعت ایشان قلیل است سخن از زیاد می گفتند حضرت امی اصلا نظر قبول  
 بران نینداخته با طایفه عطا فرمودند اساسا و اموالی را که عاب و زرکاران با آن عاجز بودند  
 پادشاه دوله خرق پادشاهی و بعضی از خواهر محترمی از اسب یراق و تخت لایق بنظر اشرف در آوردند حضرت  
 امی هست المینان طمان قوم از پیشکشهای ایشان دور اسب و دو ثوب زرد و یکدو قبضه نهند کنگی  
 و امتثال آن بر داشته تهره را بایشان بخشیدند و از نهمور این عالمیت عیلا که در نظر ارباب نفعی بسیار نمودند  
 آفتاب که بر برزخه عادت بود آری مدکی کثرت شریف پادشاهی که صفا بیانی اصل بود در آغاز جوانی و نظیر  
 آسمانی ولایت روم افتاد بعد از طلی مراتب کوکبی در خدمت پادشاه ترقی کرده پادشاه بیاید ایات و پادشاهی  
 رسیده بود و الهما رشیع کردند و اراده توطن شهید متعسف معلی و مجاورت رومند متعسف سلطان و در میده  
 ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام نمود که در او اخبر عمر در آن وضع نبشت اساسا سبب جمعیت عالم

پیشش

معنی سرانجام داده کامیاب دولت ابدی کرده و لهذا دل نرفزند آن اموال اسبابی که در مردم داشت برده  
 و قویان در آن این سعادت عظمی دریافت با جمعی از ملازمان اتباع که قریب یکصد نفر بودند و از آن قصد آ  
 کرده و عاقلت عالی شاهی هر سال مبلغ سیصد تومان عراقی زلفند و موازی با یصد هزار شتری غله بود  
 معاش او رحمت فرمودند و در مص سافند که در ایام و لیلای مینر که بدستو رسایر تمام و الام مقام در روضه  
 سده سینه مت نماید و محمد پاشا و لطف پاشا سر کرده سایر قوم کشته بجا بیهوشم رفته و حضرت علی  
 صفه قلی یک پکنی را با جمعی از قویان کهنی و علیخان یک کشتیک آقا سمی و ملور قیق آنجا رفت فرمودند که آن  
 تا قلعه فارص که در تصرف رومیه است برود و سلامت برساند که میا و از اجاره و با پیش او و بجهت طبع  
 مال در راه آسیبی بیفتد آن سه تار و میان که در قلعه فارص بودند در برابرین قدرت علیخان یک گرفته آمد  
 بنجال غنی جبار سردار در قلعه جموس مقید نگاه داشتند **الفصل** بعد از فتح قلعه ایر و ان ایالت قولا  
 بامیر کوزان قویان یافته الکا نخوان مقصد سلطان کند و شفقت شد و فواران آنحد و بجهت سلطان بود  
 قرار یافت و امر او کرد و کتایب سیون شده بود و پیایه سر را علی آمد و مثل غارنی یک قوی یک او را و ولد  
 شاه قلی بیلان کار می قلیج یک بنی و جیشید سلطان بنی منصوب یک محمودی او را و او تولات مناسب  
 شد و از سلاطین که درستان کرکین خان لدمیو خان الی کایتین بجهت آنکه میا و او میان قلعین آهسته  
 دست درازی بکند او نماید حضرت افران یافته بشمول عوامل حضرت و آنه و خلع کرانمید و دیگر نوازشت  
 و تفقات سریند کرده و بکرا حسان کشته متوجه که درستان کت و الکندر خان همچنان را و دی معلی بود  
 با لجر ایات طال بعد از قرار همت تجر سعده و انتظام امور فروریه از پانی قلعه کوچ کرده در قرق بلاغ نزل ایالت  
 فرودند و که محمد زید و میان قرانج **حمیر خان مصاحب قاجار و میان آنچه میان او و میان قویان**  
 چون در زمان شاه بخت مکان ملین آشیان ایالت کجند و امیر المراسی قرانج کجا او از زیا و علی قاجار  
 داشت و در ایام دولت روزا و زن حضرت علی از او یاق نامه و حسین خان بشمول تربت شانه کشته او را  
 قرانجی خطاب میفرمودند و درین هنگام ایالت و ایامی حکمت استر ایام مغز و سریند و در نیولت که  
 موکب جانشین شاه بیجوبید در ایام آن در حرکت آمد مشور عاقلت باسم او فرزند ریافته بدین منصب اولاد

است  
 است



که لشکر و جنگی داده اند و در دست که با او سوار شده اند انکی از خواب غفلت بیدار شد بعد از غوغای جنگ با ارباب  
ریحی شروع در مشوره و گفتارش نمود بعضی از اراکین که در این امر شرف خدمت نمادند پادشاه بخت لری کرد  
خوب بود بعضی دیگر گفته که در اول حال طایعانه بود اما حال عثمان از جنگ کشیدن نوعی از بهر دست تغییر حال این  
اوس را یافته اند و بقرت میرود و سینه ان از قونان مزاج بر آبی کرده در جنگ و بر و متاملت و جنگ کردن  
صایب استند اردو و این اوس را خدمت او که بکنار آب قند از بل خدا آفرین عبود نموده در جنگی که از نظر این  
باشد اتفاقات نامند و هر کس با بیرون داشته باشد پیشرو اند شود و قرار داد که خود با لشکر سبانی  
طایعانه است نموده بکنار آب دند در این شاکه مردم روی بر اجیت آورده بودند جماعت دو و دوک در تاج کش کرده  
بر سر تاج شاکه بردند و سر اسکی در میان ایل و اوس کش گرفتند و شورش عظیم واقع شد سپاهیان اردو ایل  
و اوس کش که از این جماعت بود در جنگی که آخری تراج در میان خواهد شد پیشروستی کرده دست بخت  
و تراج یکدیگر بر آورده و بسیار بی از اموال اسباب از این بقرت و در سینه ان اراکه کرده و باز  
بودند که طایفه کش گرفتار شده بقاعده سیاست صفت بر آورده است تا بین جنگ پیش آمد و بعضی ان سپاه  
قرقش از دین ستند در این وقت رستم سلطان سوگل کسیر خان گفت که هر کس اعتماد بر اسب خود داشته باشد  
و سایر مردم از مو که بیرون نشسته خور انجا منی رسانند چهار صد یا نصد از اولان نرم از ما جی حسین خان از امر  
قدم در زید و در برابر هفت هزار کس صفت کشیده و جنگ نشنوا شده رستم سلطان سوگل که چون نتواند لیر و از  
بود قدم جلالت پیشتر نهاد با مخالفان در او بخت و حکمای می دانند کرده آخر فوجی از رومان او را درین  
گرفته در ختی چند توی نه و نه و نه که گرفتار شد بعد از گرفتاری حسین خان قلیسی از غازیان که بلا خطه مکنه نام  
نامه بود و دست بخت کسانیشی که در لیر سهام خوانش کرده کرده مخالفان از اتفاقا بر باشت  
باز داشته زمانی همند و میان از آنچه شمول کرد اینده که یکی ایل عزیزت بخت یافته پسران قند حسین خان جنب  
تفریحی که با او بودند جنگ کمان و نیزه از ان از مو که بسلا مت پروان قند در صحنه و اندر خطی اسپاه و ترششان  
زیاده از چهار صد نفر قلیسی انباشته **الفصل** در میدان ندر زیادتی و بدست آوردن رستم سلطان انکانه نموده و جرات  
پیش آمدن نگردد و از انجا طبل حاجت گرفته باز کرده اند و او پادشاه رستم سلطان را تعظیم و تکریم نموده

برمان معالجه زخمها می بود و آتش در قلعه کجنگه می داشتند و می یافتن زخما که بنا بر آب رسن سید و اکثر  
آفرین میاد غارت و تاراج رفته و آنرا کجی بحال مردم را می یافتند و هر دو یکدیگر را میست و در نتیجه تحقیق بیست خاطر  
از آن نمرنج که در به در محل مناسب فرود آمد و همه نمودن مردم این و اوسن و شخص اموال غارتی بر داشتند  
مرتب اکثر اسباب قلمبری است و شتر و چینه و چو نگاه که از سرکار او و امرا غارت رفته بود بیست در آن روز  
ایستادند اما لغت و او انی طلا و نقره و مخفیات بسیار از ایشان دست و سینه بان کمال خجالت در دست کسی  
شخص و آنچه با سپاه بر سر امالی عرض نموده استند او نموده که بجز رفته بتبارک این تهنیه پر از حضرت امالی چون  
بر دو فرشتگان او اطلاع داشته و فرج خیال از شمول طاعت باقتضا و اگر در دست فرشتگان است  
باسم او در قلم آورده سبحان پذیر غلط اند و بکین اوزا اطمینان بخشیده آمدی در عالم سپاه میکی میگویند  
خطا بسیار واقع میشود و تدبیر عقلا و همایستی روزگار محال تقدیر می آید و در معارک کار با کاه  
قله است و گاه بریت این امور اختیار نیست **و کردن قلعه اعدای یک توپچی و توپچی از تپه و اقبال توپچی**  
**و نمانت و عادت نموده با بکشتن بعد از آنکه قلع ایروان فرج شده ساعت قرخ بلای مغرب خیم نصرت**  
و اقبال کردید چون هوای قزاق بسیار گرم میشد و در آن ایام توپچی موکب ایستاد و آن طرف مناسب نبود و  
تپه در شتره کل و معاری دست و میان مانده بود که نصرت همایون بداند و لازم بود و احتمال آمدن  
کش کرده فرزند داشت شما خطیر المام بریار شرف چنان خطور نموده که نخست فوجی از سپاه طرف نیا به جانب  
قزاق فرستد که آنچه رفته کرده و میگردانند و بیکل پستل آید مجار به قیام نموده جزای کردار ایشان  
در کنار نهند و اگر در قلعه فریده منوجه حوت قالی که در دست کش فرزند جمعی از مردم دو لوکن و ایل و اوسن را  
که به او اوزای در میان در آن خود وقت نموده تا غایت با نطف نیامده قتل و غارت نموده محصولات لغت  
و ما بود نموده مراجعت نمایند که در وقت تشرف که خاطر از غنمات سرحد ایروان آمدن شکند دم فرغانی یافته  
باشد همان عزیمت تمیز آوالت معطوف کرد و بدین مردم درست و فکر میاید اعدای یک توپچی با شتی قبا جارا  
سر کرده که در بهای نارا و توپچیان و عساکر نصرت نشان فرموده بدین نصرت نامزد فرمودند و با موالی فرود  
پیر کس از نموده مسعود و از جانب و رایج کرده در چون بجای کجنگه رسید و میان نیز جمعیت نموده و بخان قبا

و متنازه و یاربت شهر پر آن مدد هفت آرا گشته و قورچی شیخ سرداران لشکر فزلباش نیز تیرگی  
 فزونی اثر پذیرد و آنچه چوچی و قول و جوانان و برانفازار است بقدر بکار گشته در میان آنکه زمانی با چوچیان  
 در او تخته آغاز بند نمودند اما چون پیشان بقول بزرگ افتاد طاقت مقاومت در خود ندیده بزرگ سینه  
 و آویز کرده روی نریت یکجا تعلق آورده در دروب قلعه را مدد ساخته با ستعد و قلعه داری برده  
 و انواج قاهره کما که خندق تقاب نموده چو کثیر بر خاک هلاک انداخته و برخی دست کشیدند از بکار خوار  
 چونک حسن نامی بود از معتبران و میسر که از قلعه بگریز فرار نموده تعلقه کجی رفته بود چون قورچی با شیخ مجاور قلعه  
 نامور بود در محل مناسباً سر دوزش که طغر اثر را افوج افوج و چون چوق ساققت و غارت لطافت و نوب  
 میفرستاد و چون طغر و رو آتوالی را بجار و بستب عارت رفته غنیمت بسیار از اسب استر و شتر  
 و گاو و کوسفند و اساس لپت بدست آورده و بسیاری زن و میان بسیاری کز شتر و گوسفند می  
 کج در داد و درین نرفت نیز زنی معاودت نموده بنر زبورت قرخ بلان خم سزاوقات اقبال بود که قورچی  
 و ابرایا نیز بر اعلا مدد سرهای تیلان و اسیران و افر همان نظر قدس آورده و خدمت ایشان  
 مستحسن یافتند اما اسیر نمودن زن و میان مسلمانان را که شتر خانه موم است مکره و شمره کلم شد که تا  
 اسیران آنرا داده باشد و چنگ که اسیر نمانده بودند مورد سیاست و غضب پادشاه گشته  
 و این آوازه و محالیت بود او کتری بقرالیند رسیده از هر کس میسری فتیله و بارودی معالی آمده و قورچی  
 بر دنده و سایر غایم که بقلع آمده بود بسویت و راستی بر شکریان قیمت شد و چون کس از ایدرفان نمودند  
 سپردند که بطریق همان کارها را در آنرا دیدی که جفال علی سردار آمازه و قارص فرار نموده بر روی  
 بیسوت و شرح آن قضایا در محض خدمت که از شرح خواهد یافت انشاء الله تعالی **که آمدن ازون احمد**  
**حاکم بینه ابد و بقصد قهر و حیانتش که محاربه نمودن امرای حاکم آن سرحد و طغر ایشین آمد بر تروخی**  
**شاه** در میان ایام که بلای قرخ بلان مغرب سردوقات جاه و جلال بود از غایت همدان فر آمدن ازون  
 احمد و لشکر بغداد که با ولایت رسید متعاقب قاصدان جنبه نیام رسیده فرود قرخ و نرفت عک کز طرف  
 آن سرحد و بشارت گرفتاری ازون احمد رسانیدند و کیفیت این قضیه بیان است که بعد از آنکه الله و وزیر

والم الرغول

و امر از بغداد مراجعت نمودد الکامایر قباد ولد میر محمد کله را که از بسنجی کمان تابع بغداد بود متصرف شد  
 بارودی مصلی بیستند از درون احمد را بجا طرسید و کچون حسن خان حاکم عمر و علیش کرد در کار شریف است  
 و حاکی در همدان نیست این ترغاب نیست باغب کر بغداد و تاهید آن که در قتل غارت نماید که هم از لشکر کربلا  
 کشیده باشد و هم محتال است که از آن آوازه تویر لشکر عراق عرب با بلغم بهم بر آید و لشکر تزلزل شدن اول  
 کوفتی بهم رسد ترک شیر قلاخ آدر با بجان کرده روی بجز است ملک عراق آورند و بدین میگویند متعی سگوز  
 انقلبه منتضت پادشاه روم شسته بجانانی که قتل ازین از و صادر گشته مؤانند کرد و ازین معنی مایل افتاد که گوا  
 یزدان عالم غیب که اسباب دولت روز افزون را بر انجام میدهند اول بیغ بدو با همان می رود ازین  
**الفصل** محمد سپهسالار میر غفر که از فرزندان پادشاهی است در بغداد قیام مقام گذاشته باشد هرگز کس از بغداد  
 بغداد و سوار و پادشاه اگر با که بطین غنیمت غارت با و پیوسته بودند بیرون آمد روی تو می بجایت همدان  
 آورده از امر از تزلزل برش قاسم سلطان ایمان گرفت و شاه علی سلطان خدا بنده و لو که در آن سرحد بوده از  
 آمدن او میدید خبر داشته قاسم سلطان کس بجایت لرستان نزد حسین خان حاکم آنجا دست داده ازین وقت  
 اخبار نمود حسین خان بلا وقت با یکدیگر لغز از قبایل الوار بر سخت برق و باد متوجه انصوب گشته بقاسم  
 سلطان ملحق گردید و با اتفاق دفع شد آن طایفه را و چه امنت ساخته بجایت آمدند که بصورت لشکر بر آنجا و ا  
 میشد در حرکت آمده و با ملوسات اختصات قله و علیش گرس فرستادند که هر کس اسب سواری داشته  
 باشد با لشکر نظر اثر ملحق کرده با جلودارانی سبزه کس از الوار و افتاد و سایر جنود طهمشوار فراها کرده  
 بعد از مشوره و گفتگوشن ای همی بر جنب قرار یافت و از قلب لشکر نظر اثر و گشت عساکر مخالف ایشان  
 کمره و کینه بر الطاف الهی یزدنی اقبال شاهین نمود و بمقابل اعدا شتافته در دو پای نام ملحق از توابع شدند  
 تقاتلی فریقین روی آورد و از آن لشکر منصور قرار دادند که چون لشکر مخالف بیشتر است بیشتر از آنکه  
 مخالفان بر کیفیت و یکت لشکر تزلزل باشد مطلع گردند و دلایله آن را که راه ریمت سپاه تاخته بقاعد و  
 آداب جنگ تنبیه کردند **الفصل** افواج قاهره و کرده شد نمیکرد و تزلزلش بر کردی قاسم سلطان  
 و چه چنگیزی شاه علی سلطان یک کرده اگر او الوار بر کردی حسین خان و از انطرف از آن احمد از بسنجی

کله را که از بسنجی کمان تابع بغداد بود متصرف شد  
 بارودی مصلی بیستند از درون احمد را بجا طرسید و کچون حسن خان حاکم عمر و علیش کرد در کار شریف است  
 و حاکی در همدان نیست این ترغاب نیست باغب کر بغداد و تاهید آن که در قتل غارت نماید که هم از لشکر کربلا  
 کشیده باشد و هم محتال است که از آن آوازه تویر لشکر عراق عرب با بلغم بهم بر آید و لشکر تزلزل شدن اول  
 کوفتی بهم رسد ترک شیر قلاخ آدر با بجان کرده روی بجز است ملک عراق آورند و بدین میگویند متعی سگوز  
 انقلبه منتضت پادشاه روم شسته بجانانی که قتل ازین از و صادر گشته مؤانند کرد و ازین معنی مایل افتاد که گوا  
 یزدان عالم غیب که اسباب دولت روز افزون را بر انجام میدهند اول بیغ بدو با همان می رود ازین  
**الفصل** محمد سپهسالار میر غفر که از فرزندان پادشاهی است در بغداد قیام مقام گذاشته باشد هرگز کس از بغداد  
 بغداد و سوار و پادشاه اگر با که بطین غنیمت غارت با و پیوسته بودند بیرون آمد روی تو می بجایت همدان  
 آورده از امر از تزلزل برش قاسم سلطان ایمان گرفت و شاه علی سلطان خدا بنده و لو که در آن سرحد بوده از  
 آمدن او میدید خبر داشته قاسم سلطان کس بجایت لرستان نزد حسین خان حاکم آنجا دست داده ازین وقت  
 اخبار نمود حسین خان بلا وقت با یکدیگر لغز از قبایل الوار بر سخت برق و باد متوجه انصوب گشته بقاسم  
 سلطان ملحق گردید و با اتفاق دفع شد آن طایفه را و چه امنت ساخته بجایت آمدند که بصورت لشکر بر آنجا و ا  
 میشد در حرکت آمده و با ملوسات اختصات قله و علیش گرس فرستادند که هر کس اسب سواری داشته  
 باشد با لشکر نظر اثر ملحق کرده با جلودارانی سبزه کس از الوار و افتاد و سایر جنود طهمشوار فراها کرده  
 بعد از مشوره و گفتگوشن ای همی بر جنب قرار یافت و از قلب لشکر نظر اثر و گشت عساکر مخالف ایشان  
 کمره و کینه بر الطاف الهی یزدنی اقبال شاهین نمود و بمقابل اعدا شتافته در دو پای نام ملحق از توابع شدند  
 تقاتلی فریقین روی آورد و از آن لشکر منصور قرار دادند که چون لشکر مخالف بیشتر است بیشتر از آنکه  
 مخالفان بر کیفیت و یکت لشکر تزلزل باشد مطلع گردند و دلایله آن را که راه ریمت سپاه تاخته بقاعد و  
 آداب جنگ تنبیه کردند **الفصل** افواج قاهره و کرده شد نمیکرد و تزلزلش بر کردی قاسم سلطان  
 و چه چنگیزی شاه علی سلطان یک کرده اگر او الوار بر کردی حسین خان و از انطرف از آن احمد از بسنجی

جنود و کلبه شش فرزند است و دارد و بی خود را در مکانی که فرود آمده بود گذاشته سوار و پیاده و چنگلی و کماندار  
 که هر کس داشت از اردوی خود بیرون کرده و نصف سپاه آر استند آماده بیکار گردیدند و دوران سپاه  
 مقصود را چون چشم بر جنود مخالف افتاد و بیوچی که تمهید یافته بود از دو طرف جلوی رتبه سپاه تا حقیقت  
 نیند که چشمه آوردند و رو میگردانیدند و اول با بی ثبات از جای فتنه دستشان را از کارزار مانند تاب صدند  
 و لیرانه مبارزان جنود اقبال نیاورده و عنان بودی فراتر فتنه از ان حد طوطی در معرکه پای ثبات  
 اغشزه هر چند خواست لشکر باز از فرار مانع آمد بچنگ ترتیب نماید میسر نشد و چون مرد بلند دست  
 قوی بپیکر سنگین دل بود از نو که پروان ثبات رفت در جهانبان دستگیر مرد و یک میسر شکار تا چشمی نما  
 که غلام خان بود کشت و تا مواریزی دو نیز کس از رو میبرد اگر اول طعمه شمشیر آید و بر بی کفر کشته شد  
 در همین اتفاق کلبه جماعت الوار بر اردوی در میان افتاد و جنب غارت مشغول شد و در طایفه  
 و تواریشیه بقدر مقدور کشتش و کوشش نموده گمان مرد و انکی بظهور آوردند و غنایم موافق دست  
 افتاد و جلوه خاطر مردم آذولایت ارسپا بنی رعیت که بر بنده این واقعه بود اطمینان یافته آسایش ارا  
 تمام در آن سرحد بدیده آمد و امر اعظام از ان احمد را با سر باقیان و کفر قار ان محبوب محمدان با بی سر  
 فرستاده از جمله غنایم آنچه لایق نظر قبول شهر با یک مکار بود و در سال کرد اینند در همین که ریات نظر  
 آیات در سیلانات که کجک تمیز نژاد اجداد است از ان احمد را دست بسته با غنایم نظیر ایدرس در آورد  
 از آنکه بگذرد اسرا سب لغو و مایان در قمار که هر یک رسن صورتها در راه آفاق بود و چنانچه شکر گوید  
**پیست** همه اعضا شایسته هم بقت اندیشند کفر و اغت از پس با ندان خویش حضرت اعلیٰ نظر بود و انکس  
 در روی کزینت افر فرمودند که دستمای او را که کینه زنده نیست بود و کینه نیند و باطله کربار فرمودند که  
 تو با پیغام داده بودی که بنده و دو آنچه است هم و بعد از اینجهت آنحضرت ضبط نموده و کبر کشته  
 شود و بی سپارم و ماینر و عده کردیم که هرگاه نقد انحصار بود و بونته امتحان تمام عیار نماید بر آینه شمول از ان  
 شایسته کشته باشی تو از ان اراده پیشمان بوعده و فائز بودی و ما از عده انکس پیشمان چشمه باز ترا  
 ببقا و میفرستیم متا رالیه در محال بر زمین آکنده بخیر زبان سبکی در جواب حرفی نداشت او را با لغت

انفاس



نامشایان اختصاص از او بدست می آید که فخر و عیش و سرگذشت و بخل فخر و سرگذشت  
 حضرت انصاری از آن است که بهر این ملازم مسلمان و از مقصد فرمودند اما از آن احمد چون بر هر  
 بود بطبعی که داشت فایز گشت از قضای آبی در راه بر این گشت چون مقصد زنجان که از تقبالت مستوره  
 داشت رسید غار جلد امین را گشته رفت بهتی بر این نیت کشید و از زمان حسن خان که همراه او غنیمت بقصد  
 داشتند حقیقت فوت او را بعوض اشرف رسانیدند و مقرر شد که نقش او بعباده برده پیش سپاه که  
 در راهی مقدمه انجامه فون سازند و منشور استمال با هم محمد یک له او غاصداری یافته شمه از نزم  
 و الحان که شایعال پرورش شده بود در آن منشور اقبال مرج فرمودند و محمد یکسازان اعد و اولاد  
 رتم استمال جنود بغداد را بخود متفق گردانیدند و در پادشاه نام کرده بر کلستان لولایت تمام  
 کشید و او در حکومت اولایت ممکن یافته با ایستادگان پادشاه علی از راه اتفاق و خلاف پیش آمد و چون  
 از پدر و پسر و سری بطور آمد و بود از ارکان دولت عثمانی نیز غایت بود بجهت فوختن که فخر و دنیا  
 رویان یکسان مشوراست بهم رسانیده باش که بغداد و قتل پادشاهی با جیلا تمام زندگان می کرد این  
 بطریق پرتامید یافته ایام دولت مستعار و عمر پادشاه را در شش و دویست و چهل و پنج از سیان کامانیده  
 بوضع می چونند که بعضی سواج و وقایع که از وقت سیلاق تا هنگام آمدن جهان علی مرتضی  
 ظهور یافت در ایام سیمت فرجام بهار که هنگام نزاهت و غمی روزگار است حضرت اعلی شاه جلالت  
 در مشورت سیلاق که کوی گینه که فی الواقع بملقات هوا و غزوت ما که نیت ریاضین از بار و چینه های  
 خوشگوار و ترشح او بر روزیش املا رسالت کما از حقان است عشرت پر او بد بشا سیر و شخرمی  
 پراختند معصوم خان کبری علی پادشاه عالیجاه ممالک هند را که بخدمت اشرف آمد بود حضرت اعلی  
 داده روانه هند فرمودند و همچنین امرا اکرا و کرد پایله سر اعلی بود نه فخر صفا غازی یک حکامی  
 مصطفی یک محمودی حضرت یافته با که خود رفته از سواج آن ایام آمدن پسران داد و خان که گشته  
 که قبل ازین بر برانی اختیار کرده قیام مقام شده بود و از غرود دولت تمتعی یافته با جل طبعی فوت شد  
 و از دو پسر مانده بود که پسر بزرگتر المهورث کو کچه را کیش می گشت با اتفاق بعضی از نهمذرات استار

آن سلسله باری معنی آید به بجز امت ائمه شریف مشرف شده و یکی از سلسله اعیان نمودن که در میان  
و فوجی از امرای کرامت نشانی است بر سر احمد پاشا جلای شرح این حال بر سپهر اجمالی آنکه احمد پاشا از  
بلکه غلامان جعفر پاشا حاکم تبریز بود و او در مقام تربیت احمد پاشا در آمد و با الهام استعدای او حاکم  
دان شده بود و در حدیثی که طایفه اقبال شاهی نهضت موبک همیون شاهی بر او در ایامان غلامان کی پاشا  
احمد پاشا از ایالت آن معزول شده بود و او تکلیف پادشاه خود نگردودت از حکومت باز نداشت  
و دست دراز می کرد ولایت قریب نموده بخود مداخله و عادی بود و البسای احمد و راتما حوالی یار یک  
بترقی در آورده لشکر و شهر شمشیر بر سر خود جمع کرده محالی را که ضبط شوات نمودن چو آب و اربابا نویب  
و عارت رفت و آنچه بدست آورد بشکر بیان و لذات پیروز بگذران طرف صبح آمد شور مشرف از فراغ  
اوست بود نمیداد از تغیر واردین چنین مسموح شده که عدد غلامان دیده هزار میرسد و بعد از  
سلطان محمد خان پادشاه روم و جلوس سلطان احمد خان احمد پاشا اظهار و تقوی آنکه در عثمان کتبت  
عرضه داشت نمود ارکان دولت خانواده عثمانی صلاح وقت در تغافل و اعراض استهشیم از اعمال نمود  
او پوشیده و بنویز تربیت و عاظت خاطر او را الهیای کشیدند و او نیز از پشته آهسته از باوه پیش  
ریای نخوت و بزرگی و جرمه و انگیزه و سرخی خود را می سرست کرده و نسبت به آن تبه اقبال است  
سلوک ناهنجار از وی بطور میرسد و بطبع مال آزار و اضرار تجاران هر دیار میرسانند و همیشه در ممالک  
خیطر معدت تا نیز سوخ داشت که در هنگام مجال آهنگار فرصت او را که شمالی بتراد اوده شود درین  
اوقات که سیلان گوید کشمیر خیم سادات اقبال بود فر رسید که احمد پاشا بر سر قلعه اچیشک راه هم پاشا  
ولد زال پاشا را که در آن قلعه بود با احمد پاشا اطاعت شایسته نیکو دهماره نموده در گرفتن قلعه  
سایه است چون از آریزدان اچیشک شش هفت روزه مسانت است با ایغار سردوز بستان است  
بر این عالم آرای بر تو ظهور انداخت که در نبوت که او در پای قلعه نشسته است بلواتم قلعه کی که شوی است  
فوجی از جنود موبک مسعود را با ایغار بر سر او فرستد که اگر خود بدست نیاید باری سکت جمعیت او را که بلایه  
دیو کنی و خود بر چو انداخت از هم ریخته و کشته آورده دیار او بار کرده بدین فریفت صوابا احمد پاشا

با فوجی از کرا

با فوجی از اراک و کس که فروزی می کشد و از آنصوب فرمودند تا فوج قاهره پذیرای فرمان گشته رحمت سیراز  
 تر استغاره نموده روی به قصد آوردند و آن مسافت بعد را در سر روز ایفا نمودند چون بولایت ارجش رسید  
 معلوم گشت که احدی پیشاقتصا الی بن غایت ایفا را با عظیم حضرت اعلی که پیرن الجهور مشهور است ک آن  
 دیده بر سمت راه ایروان فرستاده بود از مشاهد کرد و عمارت کبریا و میرسانید و او در کمال سیرا  
 براسب فرار سوار گشته تا صحای و موش در هیچ مراد لمه عنان بازگنشید و تفرقه در میان لشکر افتاد و این  
 قرار اکثر آوارزه و راه با گشته و خود تا آمدن خیال اغنی در بهانجا اقامت داشت و اصد ویرد بخانی  
 پیش رفتن مامور بود عنان بصوب راحت انعطاف داد و هر چند الکلا محاف بود لشکر باز آید  
 و غارت اختران راحت عجزه در عایمانی نموده اصلا درین آمد و رفت اسپیدی از عا که منصور بود عجزه  
 رسید سواران و دیگر بیت در آوردن قلعه شور به کل است از توابع حوچر سعد چون کرده ای از او پیش  
 روید بقلعه که کرده در آمد و آن حصار را بنیاد و استعمار خود ساخته متعرف قلعه می شده زیارت  
 لغت آیات بدالطرف در حرکت آمد چون ساعت آن عزمه داشت که از کثرت سبزه و شقایق و غلغله آرا  
 مرغوب از ثریا من عنان نشان میداد و مضرب مراد قات جاد و جمال کرده آن سید بختان تیره را می بخت  
 بر کشی آن حصار تا استواران امن خود ساخته پای جبارت در عسات آن حکم فشرده و از نیت فوجی  
 از عا که لغت نشان و تعیین نشان قدر انداز صفا با فی تمییز قلعه مامور گشته و آن کرده اقبال گفت  
 تمییز آن قلعه چت بست در شب اول پای جلالت و مردانی پیش نماده خود را ای پای حصار رسانیدند و محض  
 هر چند آثار مبارزت بطور آورده در راه انقد جنود اقبال کوشیدند سعی میفاده ایشان بجای رسید و  
 مبارزان قلعه کجا چند جا سواران در دیوار کرده بقلعه و آمده محصوران کثرت بخت ترسار و رشک کشتی  
 که در از منده حاضیه از شک سیاه تراشیده و رعایت استحکام و ارتعاج ترست داد و در میان این قلعه و  
 شده نمبر لارک بود بنیاد بردند عاقبت از این بفریب میتن الماسکون سواران کرده بران عمارت بنده  
 ایستاد بقتد و تمامی محصوران سید یکم مورد و تحله و غضب پادشاهی کشیدند یکیک را فرمان قربان کشم  
 دریده از کثرت پای قلعه عجزه لسانی جی اینجکه چنانچه در حصار از وجود حقیقت آن غایت آرایش پذیرفته است

از آن قوم بیدار و کار سجات یافت بعد از چند روز که مشربان آن ساعت ده گشت مخیم مقام حضرت اقبال  
بود این اردو با بازار تبریز آن قلعه و حصار ما کوشته پاکبستان را در دو بازار در تبریز آن حصار در پستان  
در اندک روزی با یک کیس آن کردند اما کلبه ساری که در آن آن حصار استوار بود و از غایت استحکام  
و مضبوطی است و آن سکنه را شن که فرمود روزگار در آن کار حیرانت در نظر مندی و کجا پرستک عام  
مینمود با تمام خراب نشد چون خاطر خیر اشرف ازین امور فراغت یافت همان غزیت بطف قلعه فارغ  
آمنده و معلوف داشتند دیگر از سوانح آن ایام آمدن سلیمان یک محمودی عالم خوش است از حصار  
دو بی از امر استیجی روم تا پنج پیکر یکی دانست و از شکوه جلال پادشاهی آوازه صوت و سلطنت  
شاه پشاهی همچنانکه شنیده و شکار امرا و اگر اشتقاوت نهادت که مساحت وقت خود منظور داشته  
از هر طرف خطه افتد ارشاد هر غایند الهام و دلجو آبی از طرف سینه آید او تر عاقبت این شتی کرده از خود  
اعراض حسن عقیقت که بزبان الهام نموده در دلش زان قری نبود و از بهر دلجو آبی شتی نیت علوم  
در یافت کعبه اقبال سینه سعادت بساط سعادت که دید و حضرت اعلی هر چند عیار جو بر اعراض بر طبقه گرفت  
اما مراعات عاقبت ظاهر که همین شیوه فرمانزدان عالم صورت است کرده او را منظور نظر القات کرده  
بجای کرمانه و لقباً از بند عانی سرعندی یافت بعد از چندی که در ملازمت اشرف کامیاب عزت و عاطفت بود  
خدمت معاودت یافته با کمال خود و خود دیگری از سوانح آن ایام آمدن اعلی معتبر است از جانب سلطان  
خرگستان پادشاه اسپانیه و پرنسپال که تا موازی پنجاه نفر ملازم برآید همراه داشت و در حد و قاصد  
به رگه کلان خاص سینه و اشرف عتبه بوسی مشرف شده گفت و هدایا الا بعد از نظر اقدس گذرانیدند  
در خال این احوال جاسوسان که بجهت تحقیق احوال در ساینده اخبار سبحان استنبول رفته بودند خبر شنیدند  
که ارکان دولت فاوازه عثمانی قبالی اعلی که در میان رو میان بوور شجاعت و اصابت راجی حسن پیر  
از اقران سمت رحمان دارد و در سرحد خرگستان قابودان بود و با اصطلاح و میان میر کج رانان بود آن  
وای مانند براند طلب نموده وزارت اعظم و سرداری منسوب ساخته جمعی که از قاپوچی و کجی همراهِ او  
کرده بر سر تلباش تعیین نموده لشکر با بی نظرف استنبول که در میان اناطولی میگویند و عجات از

برسا بلاد

برسا و بلا و ترمان شام و حلب طرابلس طرابلس و آن دیار کبیر داران اردوم و آن کردستان غیر  
هم است بیافقت او نامور کرده و پادشاهان قزلباشان قزلباشان فرستاده و جلال علی  
از استنبول برودند و بدیاری بکر رسیده در صحای موش و کجکجه حجت لشکر وقت وارد بعد از کجکجه  
این اخبار را بی صدا بنامی حضرت اعلیٰ بنده رفیق دشمن حضرت عالیشان پرهالته عساکر منصوره را پنج  
فوج و جوق جوق تاخت و غارت الکافار من زینت و آسوده و دسوفتن غلات و غارت زارها رستگاه  
متره فرمودند که چند روز راه که عبور کنند مردم از اینجا خواهد بود و خراب ویران ساخته و صحرا با ازار  
و غله و آباء انی اثر نگذارند و رعایا آن حال اگر غارت اند با نیطرف کوچانند و مردم هر محل کشتار  
و و آنچه ای و میان ظاهر ساخته در کوچ کردن این نیطرف کرده باشد تاخت و غارت کرده و دقیقه در کجکجه  
و عساکر وقت نشان پذیرای فرمان گشته تا حسن قلعه سرکه ما بین قارص ازین اردوم تاخت و غارت  
کرده در لوازم خرابی و سوزانیدن غلات زارها و غلات تعقیب می کردند و در سبزه زارها و در ارازم  
و الوسن اشکام کردن و ولایت سیلاق و قشلاق داشته اند که چاییده با نیطرف آورده و بلوایق رستگاه  
و مواشی و اتمام بسیار بدست عساکر کجکجه شکار افتاد و تا قریب بیست هزار اسیر غیرقت آورده اند که در  
میان توپان شش نفرها سلام دریافته و آیات نصرت آیات جلاله و جلاله عساکر اقبال که در مواکب تیر  
جیتج بودند در آنجا و توقف فرموده هر چند روز منزلی و شش مکانی که گشت محل نزول اردو می گمان پوی  
میشد و شطرو رود عسکر و دم بود که چون قدم برین ولایت نهند بوی که مصطفی وقت باشد بدافند  
خضر پرهالته آنچه مستور پرهالته تقدیر باشد بیکر طلوع آید بر در میان با و آگهی پوشیده و نماند که در تالون  
سلسله عثمانی چنان است که بر طرف لشکر کشیده بحجت ترفیقه احوال سپاه و ریسره هم عساکر که از اتفاق کوفی  
منی مسدود یعنی تزی که قریح اهل کجکجه میشو در هر باشد عثمان بعبوب مراجعت انعطاف میدهند که توت  
تجلیل صبی که اول رستمان است و شدت سرد و بارش ریفانت بمنزله فرسیده باشد بحجت گفته  
تغیر قبا ازین سلسله عثمانی را و تا بد این فاعده را از دست میندهند و اگر پادشاه خود همراه باشد در تمام  
کوفی طایفه کجکجه می که پادشاه اند با مستعد سفر گرانه دیگر سپاه دارند علیه امیر که در برابر بنیاده و جگانه پادشاه

نصب میشود و از آنجا که در بعضی حرکتها و مسکن باو شاه برود نصب میباشد و این حرکت اشراقی است که در  
 سطح گردند که در زمزم و موعود و زمان مراجعت و روز و یکراست که کوچ واقع میشود و تقدیر چون قاعده را در اندازد و  
 هرگاه در مویک پادشاه چنین باشد سر در خود بطریق اولاد ظاهر بود و اگر در سر در بجهت حصول مقصود  
 چند روز در وقت نماید که یکبار در مکتبی نگردد طمانناهی نماید سر در را در بیشتر از ده جنبه را بر سرش خرد و آورد  
 بر آفتاب میکو جانند یعنی ایشان تا در نیند خورش از تمیید این مقصد انکار ایات قیروزی ایات تا به کام  
 پاییز در آن حد و در حیات اقامت نصب نموده وقت داشت تا آنکه وقت اقامت صحرانگه شده بود اگر  
 بسوی او در قاسم کوفی در میان نزدیک شد و جبال اعلی هنوز در سحای موش بود و بنا بر قاعده  
 و قانون سلسله عثمانی درین سال آمدن او و تحقق نموده انداجب از امر او فرزند چنان علامان برزم سار و تکلیف  
 با یک پند قدر اندازد سایر عساکر نرفت طراز در رکاب و بیرون نگاه داشته باقی لشکر بیان او  
 نرفت آن خدمت برگشتن یافته اکثر مردم ایل او با قات روی آفتابا قات خود آوردند درین شاهزادگان  
 جبال اعلی تبار رسیده تحقیق انجامید که کاری نشاخته غایت فاسد بر کرده چنانچه از کلام آئینه و وضع خواهد  
 یاست و پروتی از آن پیشگاه ظاهر موعود آری آن مصفا سخن مراسم خاندان است **و کرامت جبال اعلی وزیر اعظم**  
**و سردار لشکر دوم بجات آذربایجان بی بی نیل مقصد و بازرگشتن از بخارا و قضایای آن جبال اعلی**  
 سنه بیست و نام دارد و در کوفی زیاد است که پیشتر جبال نام داشته آنرا جبال اعلی میخوانند و در ولایت ترمذ  
 و در آنجا و شجاعت و فرزندی بلند نام و کسب درایت و تدبیر زبان دماغین و قضا با عظیم کرد و میلد و آن  
 میفرستادند و بجهت دفع عطا و فکیده آنرا قاپودان یعنی نیزه کرده بکرامت سرمد و گنستان فرستاده بود  
 چون منقاصت نمود طغوز و در تلباش با ستیزه بباد و قلع و مقلع مقصود عظیم و قلع بود و آنرا سلطان احمد خان  
 وزیر اعظم و سردار لشکر نموده بجای آذربایجان فرستاد تا آنکه از طرف لشکر ایران پیوسته جمعیت  
 در اردوی آن فراهم آمد و بار زن لر دم آمد و استمات نامها را احمد پادشاه فرستاده آنرا بکرامت و در بخارا  
 دیده داد و طلب نمود احمد پادشاه که بجهت سود اعمال خود سری عصبان از توش بود و در وقت  
 کشته با کرد و بی از نودت که بر سر او جمع آمده بود و تم آده بخارا اعلی پیوسته عسکرا زن لر دم و



و آن در آن نیز عیب نیست آن گشت مجمل با فوجی عظیم و مشتری مبنه از ارزن الروم بر آن مده تمام خاص  
 عیان باز کشید حضرت اعلی که را بی عالم آرایش که به بی تجلیات او از چینی و غیرش مکن اسرار لاری  
 بود امرای عظام و ارکان دولت را بکنکاش طلب فرموده از هر گونه حکایات بمان آوردند و هر  
 آنچه متصفی عقل و تدبیر بود بجز تفریح عرض میکردند حضرت اعلی بر زبان الهام بیان که ترجمان غیبی  
 فرمودند که از منزلی که خیمه سرو قات جاه و جلالت است کوچ کرده پس کوسیل نموده چند روز در حل قات  
 اندازند که آن پیشتر آمده از آب ارس عبور نماید و آنچه صلاح دولت باشد در آن طرف آب  
 وقوع یابد بر آن زمان منزل کوچ کرده در آنچه قلعه نزول ابلال فرمودند بعد از چند روز که بورت گز  
 محل نزول رود می گردون سگوه بود جز رسید که خیال غیرو بی پشت ایروان و بخوان آورده کوچ  
 بکوچ متوجه است بنا بر شمول رفت و ترفیع حال رعیت کلمه قصاصی بر نماند رفت که رعایای آن مجال  
 کویانده مجال و در دست فرستند که از آسیب لشکر مخالف بر کران از دست برد و جایت دور  
 در امان باشند و از تفریح که تفریقش تواند برداشت برداشته آنچه بماند سوخته و نابود کرده  
 چنان نمایند که در این مجال اصلاح ذمیره بدست ایشان در نیاید و آخر ق را جدا کرده لشکر مویک بیون  
 سبای بر اطراف اجابت ایشان افتاده که لشکر رومی از فتنه آن ذمیره و عیلق اسبان شگامه  
 و لشکر برون شده باشند در هر جا مصلحت باشد عی که قدرت نشان بر رخ ایشان بر انداختند  
 درست عزم لاین که در آن وقت مناسب است بوده آخر ق را بطرف المخی فرستادند و امر که نغارا  
 بکویانند مردم ایروان نامور کرد ایندن مشا را ایسب الغزان قصاص بر میان عمل نموده رعایا را بجا  
 ترا چو داق فرستاده کسی جان در سر راه رومی نگذاشت مگر نعلی که در شب مجال با حاجی درست  
 مانده بود چون اردوی گمان یونی از قلعه آنچه کوچ کرده در اوج کلیسیا نزول ابلال واقع شد چون  
 اغنی بقار مس رسید عیلمان یک اینک آقا سی را که همراه امان با یمنان ایروان فرستاد و در آنجا  
 نموده بودند غدر فرجایی نموده در اثنای مجاوره و استفسار از او پرسیده بود که سبب بود که حضرت  
 شاه در مقام لشکر کشی در آمده بر همزن بنگارند دوستی شده اند را ایسب ایسبها مناسب است داده

گفته بود که این مصاحب سعادت سبب بود که سلطان مراد خان بعد از رحلت شاه دست مکان آن شخص نمود  
پدران نموده و مصالحت کرد چندی سال در میان قرار یافته بود بر همه ده عالم میداد را بشویش و در وقت  
در کمال موروث سلاطین شست آیین مخصوص نموده و مجال اعلی ازین جواب مستقیم بنده گشته ام و ارضت  
آمدن داد و مکتوبی معصوب شراییده نوشته منظم سخنانی که از عجب غرور خود در آن مندرج بود و بطلان  
اعلی رسید و از نیرف نیز جواب مکتوب بر وجه مرعوب نوشته تقریر پوست معنون آنکه شاه در ثبات و توار  
را سنج بایستد که جنود تو را پیش از قرب ایشان بعد از آنکه سزا بدهد کرد و هرگاه مقدر الهی بوده باشد وقت  
اقتصادی بخار بر نماید آن نیز وقوع یافت آنچه در کمن غیبت بنده ظهور می آید باسل نمودند الفصحة  
چون همایون در رودخانه اودی نزول داشت ازین منزل مقصود سلطان گفت که تو را آنچه آن را بگو جانان  
ای ای آنکس و طماسب تقی یک غلام خاصه شریفه را بکوچ داد آن مردم جولا نامور فرمودند مردم بلده و بکوچ  
کوچ کرده بود زمار و مجال تراجردان فرشته در مردم جولا و اگر چه تعلق تمام بدان مقام که مسکن قدیم ایشان بود  
و ایشانند اما درین وقت بجهت حیانت حال حفظ اموال بکوچ کرده و بقاتر فرشته در و اسلطنه معنای  
جست نشاندن در کتار آینه رود مسکن ایشان قرار یافت بیدریج خانه های باخچه و ارضت نموده ایوم  
سه هزار فادو جولا بی در اینجا مقام آرام گرفته از جوادش زمان امان یافتند از غایت مصافحه غریب مکان  
و مسکن سابق را فراموش نموده اند **الفصحة** حضرت اعلی نوحی از مبارزان عطاوت شتار ایجاب است  
و دست چپ متقابل در میان اقلین فرمودند که در زیر و زوال ارتحال ایشان جزو او بوده و در مقام  
فرصت دست برداری نموده باشند جمعی را که بطلب خیر و پروان آینه بیدار عدم فرستند چون در ایات عیال  
نیچون رسید که روز در اینجا توقف نموده جمعی را بکسب تجوی طله او خایر نامور کرد آینه در روز و یکوان سخا  
کوچ کرده از مبرج جولا و از آب رس عمو نموده از در یاد کرده شسته در محل مناسب جلالت است آینه و مشرف  
بودند که چون لشکر در آنجا رس عمو نماید مبارزان جنود اقبال در کاب طفره انساب کرده و اگر که در کاب  
گشت است که گفته می باشد و متعاقباً هم پر و آینه و مبارزان از لشکرش فرج فرج که بعزم دست برداری می فرشته  
جمعی را گرفته حتی آورده از زبونی اسبان در میان ظاهر میشد که عشرت و سخن در میان ایشان و امانت و اعلی





بمقتضی سلطان حکم بخوان سیرتایشان در اینجوشکاف نمودند که چنانچه تا آن حاکم که ما بر ابراهیم فرستادند که  
تفصیلات نماید و سیرت او را در خدمت یافتند بالکلیه و در وقت که ترتیب بجهت بر سر نمودند و در اول بهار بار و طغی  
شکار چون نمودند در پیش سفیدان او بیانات را در ضمن فرمودند که هر یک تفصیل این بیانات خود را که در طرفین  
و ادب را بجا نگذاشته اند که چون غرت درین مذہب است هر طبقه را از استعداد و حالت در دست بی بر انجام  
خواهند ملازم بود و باشند و خواهند باشند و اول بهار متوجه بیانات شد و بویک طغی فرین می نمودند و چنان  
بهرام صولت بدین خدمت نامور گشته و چون ایالت و داری و ایرالایری و لایت شیر و ان نیز از او اعظم  
گشتند پس میرزا اوله اکسندرخان نامزد شده بود که بتوفیق الله تعالی بخیطه استخرد آید با داری و از بدین وقت  
اکسندرخان در خدمت اشرف مقدم نمود که لیسرا همراه او کرده بشیر و ان فرستند که با شکرت که در کسختان  
معاوضت بپیر تقسیم رسانیده درین مستان که مددی از هیچ طرف بر ویان بشیر و ان تمیزه آید لایت را  
مستخر کرده اند و بدو سپارد و بدین سینه مقدمه متقی عمیرا خلاصه فرود آمد بر یک طبع و قاده همیون ظاهر نمودند هر چند  
بر غیر اشرف واضح و بود و بود که سخن او و فرود غنی از صدق ندارد و مطلب اصالت که خود را بولایت خود  
رساند اما حضرت اعلی شایع نقل الکی که رای عالم آرا ایش از شقام بخش سلسله خاطر و باطل است بنا بر استوار  
قاعده فرمازد و انی و معاملات سلسله خاطر کشند پس میرزا را منظر را تقاضی شفقت شاه کرده آید بر تبه بند امیر  
الایری و التیب از مجده غانی مغفرت بر سر بند کرده آید و هیچکس از کشتای کسای امارت و آشنده بر بند امارت سر  
او را فرمودند و ولایت بشیر و ان الکی با ایشان نامزد شده روانه دارالارشاد و اردبیل کرده آید که در اینجا  
ساختی خود و لشکر کرده و وی ذوق مقصد آورند و حکم معنی بعد و پرست که هر کس از مردم ایل و بیانات  
خواهد و دیو و شوق و طالش و سحر و دلازمت گشته بیغان و امیر بشیر و ان اختیار مادی مانع نشود  
و اکسندرخان را بخواهت خند و آرد مستطهر کرده آید و دفع کرانمای از تاج و چقده و کمره و سیار نشرفیات  
لایق خدمت فرمودند و همسرش پیرزاده او را در ملازمت اشرف نگاه داشته سیرت فرزند ان و دخترات  
اش را آن سلسله که در اردوی معنی بودند در خدمت اشرف یافتند اتفاق بدو و پسر و آرد شده و امرا را که  
برافتند و نام معنی گشته بیغان مقرر شده بود موجهی است که هر قوم میکند و شایع غان که از شاه و ایلیان تقدیم



کرد و شیخ احوال او و قضایای که او را در کرجستان شیره ان و بی او در وقایع سال آینده بگویند  
آفرید که بر مرقوم بدایع کار خواهد شد یا بجله حضرت علی شاه بی در ان استان در بلده ما خوزه تیز کما سیاس  
دولت و عاقبت بود بعد از فراغ از تیز برات مصالح المکی و اشقام جهام کشی و کشاکش است که او و  
و همش خلق بعین و فرمی و فاکت کراج حرفه بنمودند و مقترش که جمعی از عساکر خراسان تیز در اول سال  
یسانق آورید با کجان کردند و در بورش سال آینده در موکب طه و جلال بوده باشند و جمال اغلی چو ازین آید در  
کاری نمانند و غنی چند پیروز بیادش را در مخرن کرده بود و بخاطر آورد که شاید بکفتگوی صلح و صلح  
کاری بسازد و سلیمان یک محمودی حاکم قوشاب که بیاید مریر علی آمده رتبه عالی یافته بود و وسیله ساخت که  
کتابات باغها و الدوله قائم یکس ازیر و ارکان دولت تا هر وقت که همان سبانی از نظرن لحاظ بوده باشد  
حضرت علی دومی توجیه کجانب خزان آورند تا مورسی که از هر دو طرف صد ریافته اغراض شود این دو امر  
بود و در کار و آرزوی بود خارج از دایره عقل و اختیار جمعی از کوه خرد و ان لیت انت بنبار اسوکی خاطر  
و فراغت طلبگی گفتگوی صلح بدین طریق الهام میکند که در ارات طئه تیز و دهی که درین طرف آب سراسر نیست  
و محیط لغرفه آورده تیرق ترابش گذاشته مسفاقه نماید و مجال لظرف آب ازین آن بوده از جانب  
ترابش قرعینی بدان زد و فاصله بین الجابین رودخانه رسیده هیهات هیهات **ع** کارخانه بانی که  
سواد ای فاشق و کیم است **ب** همت بلند شاهیه و هیهات ارجمند پادشاهی معروف بر انت که کل محاکم باطله  
شاه جنت مکان علیین آستیان که در عین مصالحه آنحضرت با سلطان سلیمان جوانم که در موم و اقل سنور  
ترابش از او بدستور محیط لغرفه در آورده نیز نوع از زمین دایره و بایر متعلقه بشاه جنت مکان در لغرفه  
دیگران مگذارد و تا محکم و مقدر است بر میزان تلاش نماید و جواب کتابات نیز بطریق نوشته شده  
آه آنمقدات که مسطور گشت جمعی از بزرگواران پیوده و با سلیمان یک زبانی گفتگو میزوده اند و مجال  
که هنوز از یاد و خاطر از فری نخوت و زور کی سرگرم بود و دیگر باره سلیمان یکس را نقلت کرد که یکدیگر یکدیگر  
خستند و یکدیگر بقدر ناسبق نماید و نیز تیر جواب هر چه نوشته شد که در خدمت اشرف اهدی در مقربان  
و مخصوصان بیاطاعت راجات اظهار این کجایت نیست ارباب خرد ازین گفتگو با استدلالت نمودند و بعضی

باصابت رابعی حسن شهرت کاذب کرده و او را اصلاً از خود بهره نیت القصد چون ما دره و تقدیر  
 قد بر نوع و مکر بود از بی بدین براسد و آمد و رفت طمانه منترب نشد و از جانبین تمسیت این بنام  
 آتی شد که از آنها محتاجی نیست بر صورت روی مکره قلم تقدیر حق قیبر کجسان چهره مقصود کث  
 این سال مغز ابراهیم اشیر از کجی کستونی الممالک شده کما یفتی از عمد ه این لایحه خطیر بران  
 و او چون در محاسبات کیلان ضعیفی چیده زده و بسو و سیان ازمان یوان و کذا داشت کرده بود که  
 عالیان بد یوان علی آمد و عرض کرد و دره از پیشوری او بر پیشگاه خاطر اکتس بر تو طهور انداخت  
 فر فرموده در اول سال نیلان نیل اربع و عشرت آن منصب عالی امیر نوا ماه و لدریز حسن نهرانی  
 اصفهانی که با عجز از اکابر و اهل آن دیار است درین هنگام در هرات بود و تقوی یافت و اکب علم  
 از آقا شاه علی دولت آبادی که استاده الحاسین بود و نمود دران فن شریف کمال جهات اردو **و یان**  
**سال سیست مال نیلان نیل بعضا موافق سنه ثلث عشر الف و بعضا مطابق سنه اربع و عشر**  
**که سال نوزدهم جلوس سعادت ماؤس ملایون شاهی ملل الهی است** نوزدهم عشرت افزون سال  
 خان در روز و شب غره شتر ذی فعدره المرام سنه اربع و عشرت الف اتفاق فاده یعنی تیر اعظم و عقیقه  
 که آینه از بریا فرجهان و طراوت عالم جان از فیض تربت اوست بمنزل شرف اشغال نمود و چون گفت که  
 جهان را نصحت سرای جهان کشتن اول جهانین از فیض بهار و لطافت از با طراوت تازه و زینت بی اند  
 یافت حضرت علی شاهی در اول طمانه تیر از نوزدهم طریا کینرا بفرخی و فرزند کی گذرا میند بلو از م  
 و در اسم شادمانی و سرودا قدم فرموده بدراج خسرو از بهجت افزای خلایق بود و در امرانامه در و صد  
 مقدار و نوزاد و مقربان را نگاه کفک مار و ایمان سپاه که در الوقت در موبک لفت شعاری و در بر  
 قدر مرایتم بیگشهای نوز و تری خود و ادوا حکام سره ای مالک از نظر آهش گذرایند و بنا را شت  
 ارجحه سرافرازی یافتند در همین روز فرود نوزمان ایمر کونه غانی قاجار که رسب قران در ایلی نجران  
 اقامت داشت آمده قبر کبک او را با محمد ککلو سخی روحی انعام یافتن او را از عساکر مغیره رسانیده  
 از جلیغیانم و اقره جمای محافلان حیدر السلسب چیده یقینه لغت کلابی سرکار همیون علی بود آورده بنظر

کما یفتی  
 این بنام  
 دره و تقدیر  
 کجسان  
 چهره مقصود  
 کث  
 کما یفتی  
 از کجی  
 کستونی  
 الممالک  
 شده  
 کما یفتی  
 از عمد  
 این  
 لایحه  
 خطیر  
 بران  
 و او  
 چون  
 در  
 محاسبات  
 کیلان  
 ضعیفی  
 چیده  
 زده  
 و بسو  
 و سیان  
 ازمان  
 یوان  
 و کذا  
 داشت  
 کرده  
 بود  
 که  
 عالیان  
 بد یوان  
 علی  
 آمد  
 و عرض  
 کرد  
 و دره  
 از  
 پیشوری  
 او  
 بر  
 پیشگاه  
 خاطر  
 اکتس  
 بر  
 تو  
 طهور  
 انداخت  
 فر  
 فرموده  
 در  
 اول  
 سال  
 نیلان  
 نیل  
 اربع  
 و  
 عشرت  
 آن  
 منصب  
 عالی  
 امیر  
 نوا  
 ماه  
 و  
 لدریز  
 حسن  
 نهرانی  
 اصفهانی  
 که  
 با  
 عجز  
 از  
 اکابر  
 و  
 اهل  
 آن  
 دیار  
 است  
 در  
 این  
 هنگام  
 در  
 هرات  
 بود  
 و  
 تقوی  
 یافت  
 و  
 اکب  
 علم  
 از  
 آقا  
 شاه  
 علی  
 دولت  
 آبادی  
 که  
 استاده  
 الحاسین  
 بود  
 و  
 نمود  
 در  
 ان  
 فن  
 شریف  
 کمال  
 جهات  
 اردو  
**و یان**  
**سال سیست مال نیلان نیل بعضا موافق سنه ثلث عشر الف و بعضا مطابق سنه اربع و عشر**  
**که سال نوزدهم جلوس سعادت ماؤس ملایون شاهی ملل الهی است** نوزدهم عشرت افزون سال  
 خان در روز و شب غره شتر ذی فعدره المرام سنه اربع و عشرت الف اتفاق فاده یعنی تیر اعظم و عقیقه  
 که آینه از بریا فرجهان و طراوت عالم جان از فیض تربت اوست بمنزل شرف اشغال نمود و چون گفت که  
 جهان را نصحت سرای جهان کشتن اول جهانین از فیض بهار و لطافت از با طراوت تازه و زینت بی اند  
 یافت حضرت علی شاهی در اول طمانه تیر از نوزدهم طریا کینرا بفرخی و فرزند کی گذرا میند بلو از م  
 و در اسم شادمانی و سرودا قدم فرموده بدراج خسرو از بهجت افزای خلایق بود و در امرانامه در و صد  
 مقدار و نوزاد و مقربان را نگاه کفک مار و ایمان سپاه که در الوقت در موبک لفت شعاری و در بر  
 قدر مرایتم بیگشهای نوز و تری خود و ادوا حکام سره ای مالک از نظر آهش گذرایند و بنا را شت  
 ارجحه سرافرازی یافتند در همین روز فرود نوزمان ایمر کونه غانی قاجار که رسب قران در ایلی نجران  
 اقامت داشت آمده قبر کبک او را با محمد ککلو سخی روحی انعام یافتن او را از عساکر مغیره رسانیده  
 از جلیغیانم و اقره جمای محافلان حیدر السلسب چیده یقینه لغت کلابی سرکار همیون علی بود آورده بنظر



خان کرمان بخار به اعدا العطف او و بیجا بین میزان مقال جمال اشتغال یافت و کرده جماعت آنرا بقدر ظاهر  
 ساخته بسیاری از ده لاوران لشکر کربلای شمس از خدا بگرداند چنانچه مقصود سلطان کبک لوزخدا کرده بود و بر  
 سوار می میر که نغان چند زخم رسیده علی بن ابا القاسم و یک آن شده بود که چشم زخمی سد از نمودت دولت  
 روز افزون سعادت متروک نشاکی همیشه ترین مثل شبان این سلسله ای بودند است چند نفر از کمانان میر  
 کوزغان که بیشتر و اندک بجای شده بود اندازد و بر آمدن خانه مترزل فاطمه که بلا نظر آب و کوئی نیکو اند  
 و غیره فتن و برستایرون شنیده طوقی مدت سپرده برعت برقی یاد و در ادراک حکم کرمی مکه مقال  
 با قاتی خود رسیده اند از آنجمله خود واری که اسب کونل همراه داشته در وقتی که اسب سوار بنان ارشدت  
 زخمها و بسیاری مکه و از کار مانده بود رسیده و ایسر که نغان این لطیفه غیبی از امامان فتح و عیانت  
 ظفر داشته بصیفت آسوده سوار شده با فوجی که در آن وقت حاضر شد در برضامه آتخته آثار غلبه ظاهر شده  
 مخالفان از آن جرات غالبانه و حلاوت بران رسیده ان کبک تعرض نموده تا ب فتاوت نیارود و شکست با فتنه  
 روی وادی هنریت آوردند و جو و فریادش تقاب نموده اکثر آن در بران طبعه شمشیر بار و در فوجی کشته  
 گردیدند و محمد تلو شکسته و محمد دل پروان شد و غیایم موزیر پست سپاه منصور در آمده کامیاب طوق و مقال  
 خان بصوب البخی العطف دادند و ان جفت معظم مجاری باقی است که ایسر که نغان از اوران و قاتت دست او  
 و مرد او کینها از و بظهور رسیده در میان دست و دشمن بلند و از که کردید **شرح آمدن و میوه اکراد بونجی**  
**و مرد و تو بوریات منصور و بدیع شرایان قضایا آن او ان** از قضایای که در اوایل و پس از آن کرد  
 و او آمدن خود و میوه اکراد است بونجی حد و مرد شرایان واقعه آنکه جمال غلی مرد و استیجی سپاه آن کرد  
 با جمعی و میه تاجت و غارت خوبی مرد نامور ساخته مصطفی پاشا را بسلیط ایشان کرد و از نمود  
 مصطفی پاشا از ایضا حضرت عالی شاهی که در خط عطر ترتر زانهاست داشته و از اینجا مزه که سدر مکتب  
 کیشبه ایضا آنحضرت است اندیشه نموده خود رفوی آوقت کرده ادران محمد رفی سیرا کرد و اگر مقدم ایشان  
 سلیمان یک محمودی حاکم خوشاب بود برنده فرستاد و جمشید سلطان بنی حاکم مکرند از آمدن مخالفان آگاه گشته  
 حقیقت بجهت اشراف عرض نموده حضرت عالی همان لحظه که خبر رسیده اند فلی یک فوجی باقی بقا بار با فوجی بونجی

نظر شاعر بداند آنگاه دست او آن طایفه در کمال فرخندگی می بر می آید و در آنجا رسید و در آنجا غارت کرد  
و ابله اتمام آن مجال را رانده چند نفر از عیار اسیر نمود و فی العود بازگشت همیشه سلطان چون  
از این معنی آگاه شد مدافعت ایشان را سهل آسان نموده مهیند بر رسیدن کوکب نشسته با سیصد نفر از مردم  
خود تا در شب ششصد تنه تعاقب ایشان نمود چون بسیار بی مهارت رسید غارتگرانی ست از خاتم و از آن  
باز داشته همه را بر جا گذاشته رفت همیشه سلطان از مسکن حرم و اختیار کرد و اعظم سپاهیکاری است  
در واقعه فراموش نمودن آن کرده را جعل مصحفی از بی کرده از غایت جهالت و بی باکی که جوانان عمره  
سیلی و زکار خود را انداخته اند و شجاعت نام نمانده اند لیری کرده تا سه فرسخ دیگر فرود آمد  
آنگاه که در آنجا رسید مصطفی پاشا سلطان یک که با جمعی کثیر در آنجا رسیده و استاده و مشظرم در آنجا رسیده  
بودند از آنجا که رسید سلطان آن را به مردم آگاه گشته روی بجای آوردند و او نیز با وجودی که  
بی آداب بکنک عبادت نموده یکبار جزو ایشود که شکر خات لطاف جواب او داده گرفته اند که ای شجاعت  
و پیوسته جهالت بهوش آمد چه چاره بجز فرار نمی یابد بزور باره وی شجاعت امر و انکی خود را از حمله پیران  
انداخته راه فرار نمودن گرفت و مخالفان را در او را دستگیر نمودند و جمعی از مردم او در آن مقصد مقبول  
و گرفتار گردیدند و او با بقیه اسیف گشته و پیران حال بر نماند رسیده در صحن رود و چون شجاعت  
و قوری باشی با او زبان غایب سرزنش خطاب کرده چون غایب بران ترتب بود بازگشته بخدمت اشراف آمد  
در آنجا که حضرت اعلی در میدان صاحب با دو چوگان بازی مشغول بودند علامت ایمر که خان آمد عرضند او را با کتبی  
که یکی از دستاورد نوشته بود رسانند مشرب اگر قریب پاشا و مصطفی پاشا که نقل این را داده بودند که  
سر ایمر که در آنجا بودند در وقت صورت نسبت درین وقت آن غریب را القیم داده روانه آنجا  
کنند و آب سیده اند بخاطر آن در خطره نمود که از غیر ایمر نموده ارضت آن لشکر در آید و از پیش ایمر که  
خان و از پیش صاحب آنصورت موبک همایون ایشان را در میان گرفته نترسی آن قوم در کسارت نشسته  
و بی اوائی که این نبرحت میداشت دست بر روی بود القصد حضرت اعلی در مضمون علیه و کتیب  
کرده چون در عالم بسیار بکوی و سینه نوز میماند نیز موجب نه امتت همان شبی غیبت در رکاب سینه



آورده بفرست برقی با دروازته مقصد شد ند چون ایفتبند طسوج و خوالی اسلاسین سیدند چرا که با شایسته  
 از دوان پرده آن چه چون یکم علی کردند از ایضا حضرت اعلی و طایفه قزلباش که در کباب شرفه اندیشه کرده  
 مصیحت ندیدند که از دوان معسکر و سردار ایتمقدار و دشمنند ضیح آن غنیمت کرده از یکمتری با کشتند چون  
 عا که منصوره از تبریز بر آن آمد مستعدی پوشش بودند در کبابی قوزچی باشی تاجت و ولایت البساقی که  
 حاکم آن از سنجی رویه بود و دست داده خود بنس لغتس در آنجند و چند روز بنشاط شکار پرده افتد بمقدار است  
 باز کشتند و عساکر طغرآل از قتل حال صعب المستلک که ده ماه از نوز و زکند نشسته از کثرت رف مراکتبم  
 خیال العبدو حال سینود چیزوی قبال کد نشسته الحاق ناخت نموده غنایم مو فو برت آوردند تا یکمتر از نغز از  
 نشا و میمان کفره لغزاید که با چند مسلین و غازیان لغت قرین بحار به پیش آمد و عرق زده نموده حرفی  
 شد بودند و اسیر این شرفا بصره جاز رسیده بود و اسیر کرده و مظهره منصوره با غنایم مو فو برت کشتند و  
 بموکب میمون پرستند **و کتقیایا و کتقیان شیردان و حار کتشد بلقان و میان و طغرآل**  
**بیریزی قبال شاه جهان** در ملی قنایا سال کد نشسته مرقوم کلک بیان نکار کرده که ایالت و ایاچی کتشد  
 شیردان نازد کتشد بلقان شده او را با جمعی از ارا و عساکر در لغت الکسندرفان و از کتشد بلقان قز  
 که از اینجا بتوفیق الله تعالی پیچی که ننید یافته بر شیردان و ند بعد از آنکه کتشد بلقان رسیده چند روز از سرچ  
 آسودند هر چند کتشد بلقان حرف رفتن شیردان میان آورد بدشرف تغافل و زنده بخت و لعل کتشد بلقان  
 و اصلا تنویه سر انجام کار پسر نیشته و کتشد بلقان پیری داشت که ملی عهد بود و او اصلا راضی نبود  
 که کتشد بلقان را با آنکه شرف اسام داشت در قرب جوار و اقدار بی جبرسد و مانع بود تا آنکه مساید  
 اجمال زنده افتد آنکد زانند و امرای قزلباش طاعت و وقت نامده از معاونت او با پرسندند و چنان  
 معلوم ایشان شد که الکسندرفان و کتشد بلقان میزرا شطرنج که فیصل هم جنود قزلباش سرور دردم آسیدال  
 چه صورت خواهد داشت و فلذا کد ام طرف خواهد بود و بتقصای وقت علمایه قزلباشیه قنایا آغاز نهادند  
 روزی کتشد بلقان با امرای قزلباش از اردوی خود سوال شده بنظر آمد برادر را بطلب نموده و برآ  
 توچه شیردان سخنان میان آورده در شتی آغاز نهادند و هر چند کتشد بلقان از تیغ خود که کتشد بلقان

مندی نیکبخت و اوراد و جمیع کربعیان که آشته بجهت نماز خواندن گرفت و کربین میرزا زینبیه پد علمند و در وی کتاب خود  
آورد و کشید بر خان ازین طرز نسوگ و تعاقب طاعت طاعت شد و آن عقبی را در شتافت و با رسیدن بزبان  
کرچی سخنان درشت بزبان آورده و او نیز توقف نموده بچوای کجکوی برادر زبان کشیده و خان و نزدیک شده  
تیمیشتر خواند زینام اتمام بر آورده بر زود بطریق العین با تمام کارش پرداخت و از آنجا با کشید بجهت نماز  
پدر رفت از امرات همیرخان اعلی خان موافق همراه او بجهت نماز در آمد و بخواست سلطان موصوفه بکمان همی نقلی  
در پیرون وقت نمودند و او با پدر بزبان کرچی مکالمه آغاز نمودند و پدر با او زبان معاصرت و دشنام کشید  
درین اثنا از تقیید کربین میرزا باریت و فرماید بر آورده باز ناموران کرچی بش زوق قبل امراتش نمود  
علی خان موافق ششتری بر او انداخته شامیرخان با تمام کارش پرداخت و دو سه نفر از نادر نیز کجکوی است کشید  
ششتری کشیده بود و در همان ششتر پیشیند و جزو قریبش بر کشید سلطان و امر اجمعت نمودند از نادران کرچی  
دیدند که الکسدرخان و کربین میرزا هر دو کشیده شده و چهار صد با نقد کجکوی که در وقت حاضر بود  
از غنمه کشید سلطان امرایرون می توانستند امر اطاعت و اقیان و چار دینافته یکی سر بر خط فرمان کشید  
خان نهادند و او غنمین و غنمین پدر و او را متصرف شده در کربستان فرمانروای مستقل است و کربستان  
علوفه در رسوم داده و سرانجام پوشش شیر و آن نمودند با جزو قریبش کرچی کوی و هزار نفر بودند و او  
چاب شیر و آن شد القصد چون کشید بر خان قدم ولایت شیر و آن نهاد اکثر اهالی و اعیان اطاعت  
فرمان قضا بر آن کرده مبلغ و تمقا و کشید بر خان کشید شامیرخان حاکم شکی و بعضی امر که مقدمه پیشین بود  
در حدود قبله با محمد امین پاشا حاکم آنجا بگفت کرده او راست داد محمد امین پاشا جمعی و بیه عقل  
رسیده بقیه سیف قلعه و آمده و خواندم قلعه واری مشغول شدند و جریش مضوره بیای قلعه آمده و قلعه  
قبله را حصر کرده زود با نهادن اسباب قلعه گیری ترتیب دادند و چون خبر آمدن کشید سخنان و امر انجوه  
پاشا و دلخال اعلی بیکدیگر شیر و آن رسید عساکر و میدار که در اطراف جواب بودند بشما جمعی نمودند  
با توپ غرابه و اسقند و کجکوی ششتری بیرون آمد و کشید بر خان همی را بر سر قلعه قبله که آشته با بقیه  
سپاه خان بجهت بکار نه اعدا یافته و در کمانه رودخانه آفتو ملاقی فریقین است و او به نیمین نقش کرد

و قال

و حال اشغال یافت روی میان را اول اشکرتو لبش از یاد و وقتی تنها دست علاءت نشین آمدند  
 و بلوغ هر چه می کرد دست راست و چپ زور آورده بر تیب سایه تند و نزدیکان سید که با فوج کج  
 چشم زخمی سجد و قریبانش کینه بر آلهی ترویجی داشت شاهی نموده بانسکر قول گیت جلالت و دلاوری در  
 میدان کارزار بچو لان در آورده و دل را بر مضاعف آتش و امرا و لشکر با آن دست راست دست چپ نیز  
 کرده اندام پیوده بود نه غلظه عمان نموده بطرف آلهی سکان جمعیت آنکه راه را متفرق پریشان ساختند  
 و سخت بجایان افتاد و محمود پادشاه بجهان پریشان بدجال عمان از موعکه تا فتنه روی بزمیت نهاد و بنظر  
 در راه و تعاقب آنکه کرده و طغی ناسد و در تنبوه در و مید بر خاک پلاک انداخته ضیق اتفاق فاده بود که محمود  
 پادشاه پیشکشیدن اتفاق داده و او نواست در یافت که محمود پادشاهت نزدیکان سید بود که کونک  
 سنان مرغ و فغان او رساند بر آسمانی کرده و در بر خیم تری محروم گشته و از آسبب خم بزمایند تیز و  
 وسطان مقدم نرسد از بی مسافت تعاقب او کی کرده چون گرفتاری و در لوح قضا بطلیم خیز یافت و در نوشته  
 مشاهده نموده که کشیدن سلطان زخمی شد عمان از تعاقب که بختگن کشیده و بجمع خیم ششول کشید محمود پادشاه  
 بیست از موعکه بیرون برده با فتنه استیض بقصد تماشای در آمده و اسباب قلعه واری مرت مسافت و بسطخام  
 بروج و باره بر داشته و جمعی که بجا صره قلعه مانده بودند توقت کرده در آسمانی اندام روید موعکه رسیده و نام توان  
 دو سه هزار نفر از روید و برین محاربت منتقل شدند مستحقان قلعه فیل از اندام خود روحی غلبه شکر قریب  
 بر یافته قلعه را خالی کرده قرار نمودند و بچنین گو آلاان سایر قلعه دست از خارت آنها کشیده بشماخی جمع شدند  
 و سوار بی قلعه شاهی و یاد که در در بند قلعه دیگر در تصرف رویدان مانده و کشیدن عمان بود که لادندت اثرش  
 تیسید یافت و بخت امرا محل کل الکة تعیین نموده و جمیع ایمان عالی و ایمان شیر و ان سبط و منقاد کردید و چنان  
 عالان که بستان شیر و ان را پنجاه کدشت مصحوب مسلمان پانزده میر علی عرض نمود و در راه سبطه تیز  
 قلعه های شاهی و انی جوانش را آورده و نذر متعاقب ملازمان آورده و سر با بی قیطان و در از دلاوی که خاست  
 از زاریت است و پذیرفته نماند و بدگره که معالی آورده و جب الامرا مشرف غلامان که هر کس استقبال نمود و سر  
 تقوتلان و کز قماران و رایانته که در راه میدان صا حیا با و بنظر اثرش در آورده و حضرت علی شاهی

نقل الی انزل الحف خسرو تا میزده و بعد در فتح و تشریفات فخره از تاج و صف که خرم و شمشیر مرغ و استبان  
 نژاد با زین بلام برقع و دیگر تشریفات لایق خدمت او را در رفیق دستاورد و کشید و آن من بعد در کجایت  
 سعادت خرم ز وقت نموده بعد از آنکه جرات فی الجمله التیام یافت بر سر شامی آمد و بجایزه قلعه پرداخت و چون  
 اسباب قلعه گری آماد و نه اشتراق توپریزی و ضرب بار و نوط بسیار خرد ریات با چینه توپچی از درگاه  
 معالی طلب شد و از درگاه جهان پناه ابو تراب یک توپچی را با غلام او آنچه محتاج الیه آن کار بود دستاورد  
 تا آن حال او غریب توپچی رنگ و میان خواهد داشت **و قد تعالی ذکر قلعه ساجق و در و ارباب طینه خرم**  
**و توجه ریات خود شیدا شتران بقصد تیار بقصد بصوبه ارباب شاد و در پهل برینا بر موشه ان**  
 اینچنین معنی و معنی آریان بحایت پوشندی پوشیده مانده که در آیین سلاطین موم و فرمان فرمایان آن  
 مرز و بوم کلمه و اداری را بر ترقیب قلاع و غیره حساب های سپهر اقلع منوط و مر بوط کرده اند و در هیچ شهرها  
 و قصبیات و ولایات که بخورد و شیرایشان در آمده قلعه ترتیب داده و حارسان در و ارباب قلعه و حاکمان  
 که در سلسله شامی متعارف است تعیین نموده است حکام میدهند و در میان آن طایفه خود اعظم ملک اری  
 بر ترقیب قلعه است و محل قلعه نه اشسته باشد و از آنقر و سلفه و پیشتر نه در بعضی که قلعه برتر سحر اولیا بی تا  
 کشت را می جهان آرای شرف اعلی اقتصادی آن کرد که چون در زمان شاه جنت مکان علیین آشیان و بر ترقیب  
 بنوده قلعه را قلعه را که در میان ترتیب داده در اینجا عمارت عالی بود قلعه و قلعه نماید که آثار آینه رومید و در  
 شهر باقی مانده با بران اثری از آثار آن نگذاشته و در اوقات چنین معلوم شد که در میان رومیان اگر  
 نه گور میکرد که اگر طبقه توپرش او دین و بار علاقه می بود قلعه برتر از خراب میکردند و نمودار چنین را بپوش  
 نینشاند و بقصد ایشان از حرکت بر قلعه و قلعه و درانی منت و در خراب کردن بر و ان بخوان و در دست  
 رعایا از اینجا بلواق و لالت رصدهای اینجمنی میاید از نظر رایج حال و گفتگوی ارباب خلعت زر لیل و اولی است  
 آنگاه را یافته قاهره اهل تریز اطمینان تمام یافت با برین مصلحت در این قلعه گشای شرف و کساح ابواب است  
 و مقابله کند و دولت اقتصاد آن کرده که بصلحت جمهور قلعه برتر از مجد و تعمیر نموده است حکام تمام مید  
 که با هم بویج فتح عقیده دار باب خلعت و هم باعث اطمینان قلوب مردم شهر تریز و لواحق کرده و همچنان

و تفتحه شناس ساقی سعید بخت بنای قلعه تعیین کردند و در روز نهم شهر ذی قحط الحرام مطابق سنه اثنای  
 عشر و الف حضرت اعلی ساهی ظل العرش العزیز منوبه آن کارشکرت گفته طول عرض قلعه و بلندی پستگاه  
 چهار را قرار داد و چهار دروازه تعیین فرمودند و اطراف را لویه آرا بدند و در آورده برآمد و اعیان پناه  
 و توپریان غلامان سیرک که مسوره و مردم شهر و نو اجمعت نموده فرمان بران بدیاری فرمان  
 فرمان ده زمان گفته شروع در کار کردند و اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که تا تمام قلعه بدو کار  
 ارد و پیلر فته شرف زیارت حضرت سلطان اولیای و شیخ عظام و ایداد عالی مقام فرود و سلسله امیر  
 گفته از اول مقدمه آن بزرگ بیکان درگاه ایزدی استوار است کرده بار کرده و بدو بق اعادیه پرت  
 و بدین غزیه عظمی در مسلح مانده مذکور متوجه آن مکان بر سرور گشته بدان طلبی علی نایز کرده و مقدم  
 رفیع مقام و عدله آن رو صفت فرود و سلسله اقرام را میوازشت از جمله متبج و مسرور کرده انیده سلامت  
 مستحقان ساینده و از راه آهر و مشکین عود نموده بعد از زیارت سلطان الساکین شیخ شهاب  
 الدین اهری قدس سره استبعا یافته در روز نهم شهر حرم الحرام سنه خمس عشر و الف در میان  
 امان حضرت کماک معان برار استطنه تریز رسیدند و امراد تا مدار و ارکان دولت سپهر را که تریز  
 قلعه نامور بود نه الح و ران کارید و میضا نموده در عرض پست روز با تمام رسیده که تا معماران قضا و قضا  
 قدر نیای قلعه تریز و آن سپهر نماده بروج مشید و کردون را بکنند با یاه و امر استخام داده اند قلعه  
 باین مناسبت و رحمت بدین دوی تمام نیافته و خندق عمیق مانند کله دقیق عقل فرموده از نو توپ را  
 دو سه لایز توپ تفنگ و بار و دو هیسه و لفظ و اتمثال ذکات تعیین نمودند و الحوان تدریس صاحب را  
 ثاقب بود و بر میانه امراد و مردم دور و نزدیک فای هرست که جنود و قرا باشک لبسکی با کمان داشت  
 و آسان آسان دست از کمان بریندارند و مستعدان عرضند تا بخرج خوب و ریای تمام قلعه تریز یافته  
 در سبک بلاغت استقام و ادانه از آنجا نمایا غنا و اذله از تمام بیک زیر امر بش تریز تاریخ یافته و قطعه  
 مندرج ساخت **قطعه** قلعه تریز چون تمام یافت **دیوه** اعدای بیرون بر منشد **باعث** امینت تریز  
 امر بش تریز از آن تاریخ شد **مسوده** اوران را بجا طر رسید که تاریخی کله نماید شبی درین اندیشه  
 ۱۱۱۱

بزای تو لشکر داشت فرود زده بین طبع انصاف کرین چراغ پیش در غلوه کلمه دل افزونه ای تمغی بر پیش نشد  
 که قطعه در وصف تاریخ و معراج قابل در رشته نظم در آورده بود و اگر در توانی قبول و معرفت داشته باشی  
 در قله و قصبه استخوان خنجر جایزه اشته از حلق المغان ازین قبیل بسیار گفته **قطعه** شاه عباس شاه و آن  
 خوش اسامی نهاد در تیریزه قطعه ساخت بهیوسر سبیده با سبانهان او همه تیریزه طوطی صحنی برین میناوی  
 که تیرگی می نمود و تیریزه قطعه مثل قطعه کرد و ن **سخت** مینان چو رای بل تیریزه و چه قطعه که کشید کرد و ن  
 بود اندران مجال سینه تیریزه هر تاریخ فکر میکردم **طبع** از زیر کی نمود اینکند خودم بکف زد و کانی دان به آرد  
 به این شاه تیریزه نور این معنی از سر غیب **تا** تافته در تیریزه آینه کشه که ملامت کجای بود که در معنی رعایم  
 کلامش تیریزه **طوطی** لمبش **مختلفی** به تاریخ کشت شکر تیریزه چون پرسیدش از آن تاریخ **تاریخ** باقی گفت  
**امیخت** تیریزه بعد ازین لب ازین حدیث **بر** بنده دست در امری عا و تیریزه تا بودت بر میخند **ده**  
**شرح** تاریخ خسرو تیریزه **عز** و دولت قرین خسرو **عهد** در میان او تا بر ستا **خبر** که **فرستاد** **چون** پیش  
**دو** ریاض و شش **قر** لباش **بک** **خط** **ان** با سر **جفال** **اغلی** **سر** **دار** **و** **میان** **میر** **کر** **کی** **الع** **و** **یر** **و** **م**  
**ای** **ترا** **لا** **م** **رای** **ف** **ا** **د** **س** **س** **چ** **ان** **فا** **ط** **خ** **ط** **ا** **ش** **رف** **اع** **لی** **ال** **ت** **ق** **م** **ر** **ت** **ز** **ا** **ع** **ت** **ب** **ا** **ی** **ف** **ت** **و** **ن** **ک** **را** **ب** **ا** **ط** **ا** **ف** **ب** **د** **ر** **م**  
 ملائک مطاف جمع آمدند راه طوطی قین و ملامت هر دو **ان** متعلق **ک** **ک** **چ** **ون** **در** **س** **ا** **ل** **ک** **د** **ن** **ش** **ت** **خ** **ن** **د** **ر** **و** **ز** **ی** **م** **ر** **و** **د** **ر**  
 و میان ندیدند و جفال اغلی باز کرده **ب** **ه** **ن** **ه** **ر** **ا** **ن** **د** **و** **ان** **ک** **ش** **ش** **ن** **ز** **لی** **ت** **ر** **ز** **ا** **ت** **ت** **و** **ق** **ف** **ا** **ی** **ن** **د** **ن** **د**  
 قبل از آنکه او حرکت نماید که بهی از شجاعان طرایف **ت** **ز** **ا** **ب** **ش** **ن** **ا** **ی** **ر** **ا** **و** **ز** **س** **ن** **ن** **ه** **ا** **ک** **ا** **ک** **م** **م** **ر** **و** **ا** **ک** **ر** **ا**  
 نماید هر دو صورت برهنه **ن** **ه** **ک** **ا** **ن** **ا** **ع** **ب** **ا** **ر** **ا** **و** **ک** **ر** **د** **ب** **ن** **ا** **ی** **ر** **م** **ع** **ق** **م** **ل** **ا** **ق** **ی** **و** **پ** **ش** **د** **ر** **ی** **ا** **ف** **ر** **د** **ش** **م** **و** **ک** **ا** **ق** **ا** **ب** **ا** **ل** **ا** **ب** **ر** **ک** **ر**  
**ا** **ق** **د** **و** **ر** **م** **ج** **ان** **ب** **ر** **ا** **ن** **ص** **و** **ب** **ه** **ر** **م** **ن** **د** **و** **خ** **ان** **ن** **د** **ک** **و** **ر** **ب** **ا** **ت** **ع** **ا** **ق** **ا** **م** **ا** **ر** **ا** **ع** **ا** **ل** **ی** **ق** **د** **ر** **ح** **ص** **و** **م** **ا** **ذ** **و** **الع** **ق** **ا** **ر** **ا** **ن** **ا** **ن** **و**  
 پیکل کسکی **ا** **و** **ر** **ی** **ا** **ب** **ی** **ا** **ن** **ا** **ک** **ج** **م** **ل** **ی** **ف** **ان** **ع** **ا** **ک** **ر** **م** **ا** **ن** **ح** **س** **ع** **ا** **ن** **ک** **ا** **ک** **م** **ق** **د** **و** **ع** **ل** **ی** **ت** **ک** **ر** **و** **س** **ی** **ا** **ر** **ا** **ر** **ا** **ت** **ا** **م** **ا** **ر** **و** **ت** **و** **ر** **چ** **ی** **ع** **ل** **ا** **ن**  
 لغت شعرا **م** **س** **ی** **ن** **ز** **ا** **ک** **س** **د** **ر** **ک** **ا** **ل** **ش** **و** **ک** **ت** **ا** **ق** **د** **ر** **م** **ت** **و** **ج** **ا** **ن** **ص** **و** **ب** **ک** **ر** **د** **ی** **د** **ن** **م** **ر** **و** **ا** **ز** **ا** **ن** **ع** **ا** **ی** **ت** **ج** **م** **ل** **ع** **ز** **و**  
 فعلت پیوشان **ب** **ا** **ذ** **ه** **د** **و** **ل** **ت** **و** **م** **ر** **و** **ح** **ک** **ت** **ک** **ر** **ز** **لی** **ب** **ش** **ا** **م** **ح** **ا** **ل** **ا** **ک** **ا** **ش** **ت** **ن** **ش** **ف** **ر** **و** **ک** **ر** **چ** **ون** **ح** **س** **ا** **ک** **ر** **د** **م**  
 بر لغت او **م** **ا** **م** **ل** **و** **ن** **م** **ی** **ص** **ح** **ی** **ک** **ر** **د** **ن** **د** **م** **ت** **و** **ج** **ا** **ن** **و** **ب** **ی** **ا** **ن** **ک** **ر** **د** **و** **ا** **ز** **س** **ک** **م** **ع** **ق** **م** **و** **ا** **ق** **ی** **ا** **ط** **س** **ب** **ا** **ی** **ا** **ن** **د** **و** **ر** **ا** **ق** **ا** **ن** **د**

با آنکه از



نقش نشان بریزوی اقبال شاه جهان بیخ و طفر اختصاص یافته اردوی قزلباش در حوالی شهر  
در مکان مناسب فرود آمدند و اقد و در مکان در برابر سردار و میان سرارده و بارگاه  
باوج هر ماه افزاشته امر اعظام در کمال شوکت و اقتدار انجام گرفت اشقام نصب نمود و سانیان  
طفره افزاشته روز دیگر چنین معلوم شد که محمد پاشا او که ز مشهور با جمعی از جنود و روسیه  
و لشکر سیواسن غیبه که قرب و دوزخ را کس از بیطرف دانستی نیک که بسردار ملحق گردیدند  
اقد و در مکان قزلباشی یک را با جمعی از علما مان غازیان بر سر آگره دستار و جنود اقبال  
در ششتر سفیجی وان با نکرده تاقی دست داده فیما بین آتش قتال اشتغال یافت و نیزه  
دولت قاهره سخت یکجا شده افتاده جمعی کثیر مقتول بر جی دستگیر شدند و محمد پاشا  
ز خمدار گرفتار گردیده چون خیمه همکام داشت از هم گذشت و افواج قاهره بیخ و فرود  
عود نموده بار دوی امر ملحق شدند و در آن روز که قزلباشی یکس از دو پیران میرفت  
رو میان شاه برده نموده بودند که لشکر بسیار اندر ویرودن وقت تصور آنکه خاک بر کن  
یعنی بناخت و غارت سوار شده اند در سر سردار قزلباش کسی چنان نیت بنیات انجمن  
آریش هر پیران آمدند و یکدیگر میان را در عقب دیوار پای باغات سواد شهر باز داشتند که اگر  
طایفه قزلباش پای جلالت پیش نهند بر خیمه کوه لنگشت تا چو کردند از بیخات خود لوازم حرم  
و اقباط مرغی بود و قزلباشان جنود اقبال مستعد جنگ جدال و آماده حرب اقبال بودند و خلق  
تا معدود از طوایف قزلباش درین روز بمعرفه کارزار روی آورده قیامین حربی عصب  
اتفاق افتاد و میان ناب صدمات و لیلانه جنود قزلباش نیامورده پشت بمعرفه داده و  
بشتر قلعه آوردند و جنود اقبال مخالفان را کتار خندق دو ایندند چون در آمدن و میان  
در همکام گریز از یک دروازه مستعد بود و جمعی از آن دروازه راه نیافته انکنا ر خندق روی  
بجانب دروازه دیگر آوردند و عساکر لغت نشان فرصت غنیمت شمردند با آنکه از بالای برج  
قلعه و عقب دیوار با کوه لنگشت یکدیگر میان بر مثال کمرک میر سخت اصلا از آن میدان نشیدند کارزار

عظیم



عظیم بود وقوع بیست خلقی کثیر از رومیه از دروازه قنبرستان عدم شتافتند چنانچه مردم رود  
 باز از میان باغات و فراها با حوالی شهر قریب جبل منجیه لغزو می را که در کوشنها فریاده  
 بودند گرفته آوردند و بیاسیر رسیدند و درین معارک از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی  
 داشته باشند ضایع نشد و زیاده آسیمی سپاه طغر بناه رسید و رومیه را بدیدند که قدرت  
 و قوت بیرون آمدن نموده در قلعه فریادند و سرداران آن عزیقی بحر لغت گشته دانست که  
 در توقف نمودن آن خطا کرده بود و نخواست که مخصوص تر قلی باش کرد و با خود اندیشیده که  
 بر آب زده کشتیها و سفاین بکنار دریایچه وان که محیط آن بقلو انصال آرد آورده و چینی  
 که مصلحت در دریافتن ایشان داشت بسناین در آمد و کشتی اندیشه را در بیانی ساخته پوشیده  
 و پنهان بیرون رفت **و که تو جزو ایالت طغر میگرداند از اساطینه تبریز بخانبینا ایلات**  
**خری و میان بعضی احوال که در آن عرض شد تا آنکه رومی داد اقمه و در میان تحقیق حالات**  
 و محاربات که در آن سفر بار و مینه و قلع ماینت میان سریر اعلی عرض نموده بعد از ورود و اجاره  
 فتح و قزوین شکر نصرت آثار رایات بلند اقتدار از اساطینه تبریز بغیر و زنی اقبال در  
 حرکت آمده بهتفت همایون متعاقب اقمه و رویحان و امرا و رع کر نصرت نشان با نظرف واقع  
 شد چون تحقیق بیرون رفتن مجال اعلی از راه دریایارودی امر استیووع یافته تحقیق بیعت  
 بتعاقب او در حرکت آمده تا عادلون و از پشت که انفال بیرون آمدن او بود رفته در اقمه و ازتری  
 از رویا بود و معلوم نمیشد که بکدام طرف رفته شرح رفتن و باز آمدن او در همین سال مغرب  
 مرقوم فقم شترین مثال میگردد و بجمله اقمه و در کجای و امر از اقمه و از پیش عثمان بصوب حمزه  
 انصاف داده سالما غانما با کثرتت و بیروت سکمانا با از اعمال قومی موجب متهدس همیون پیوسته  
 منظر نظر انصاف شده و حضرت اعلی صید و زبمنت و شاد و کامی در سیلا قاتان و منظر و منشا ط  
 سیر و شکار پر و اقمه موبک طغر نشان تو صحابی بالدران که نیز کاه پادشاه جم قدر سیلا نشان  
 و سلطان سلیم فرما فرمای مالک روم بود و بدینجهت شته آفاق است چنانچه مولانا امید شکر گفته

**طرح** قضا در کارگاه کربایی تکلمه و طرح اسلیمی خطایی بود که فرمودند و در آن مکان سرهای  
تیتلان مکره وان گرفتاران معارک و آنکه تنها که میزدی مقابل بدست در آمده بود و نیز اشرف آمد  
بلادت مرد انکهها که از فارسان معرکه دلیری در آن هنگام بطهور رسیده بود و بعضی عرض  
در آمده بود لطف حضرت و آنه احتیاط یافتند خدا ان آقایی متفرقه آقا سیحجه را بط اشکانی بود  
که با غازی کبرایان تا نارد داشت بنا بر رعایت خاطر او با پیش سعادت بخشش و بخشایش یافته  
بکالم قزاقه و انچه سپیدند که بطریق میان نگاه دارد که نزد غازی کبرایان فرستند در آن نام  
میت انجام کرده می کرد و در شکوه در آن محراب که نزول سعادت داشت رای جهان آرا  
را اقتصاد آن کرد که در بلده قوی که فی الواقع از لطافت هوا و عذوبت ما حضرت و طراوت محراب  
بستین بهترین قصبات آذربایجان است و بخت آنکه در سرمده واقع شده مردم آنجا که اکثر آقا  
که کوب حوادث اندک چنان عرصه فرخ بخش گشت از تربیت و تقیه بازمانده قلعه بنا شد که در نزد  
جواد است و هنگام تکلیف آن بلده را پناهی آرا محرابی باشد و در محل مناسب قلعه انداخته تکلیف  
سیحجه را با شمی استناده کبرکاری عمارت قلعه نامور گشته بود و ان مقام تیرت و جمعی دیگر  
خدمت نامور گشته و در اندک روزی قلعه تربیت یافته و قهره و یراق سر انجام یافت و که توالی  
قلعه بسیدی سلطان فرسوس روج شده الکا فوی با و تعویض یافت و این معنی موجب الطین خاطر  
مردم گشته و در با و مقام خود آرا گشته از سوانج حیرت افزا که در آن ایام روی مؤدبانه گشتن  
شیخ احمد آقا تشار الیه یکی از اوسطان س طایفه شرفه است با جلوس و آرا نماز جلوس  
همون شاه پیشی علی ملازمت اشرف رسیده بخدمت شهاب زری درگاه معلی خود را مستقر نظر  
اعتبار کردند و حضرت علی آثار رشد و کار ذاتی و ضبط و ربط از ناصیه احوال او مشاهد و فرمود  
در اول حال ضبط در و بی و تنها همون با و روج شده و رازا و خدمات شایسته دار و کلمی دار  
التطنیه قزوین با و تسفقت شده در آن هم از قنات و قلب که داشت و کان سیبانت  
کشود با زار خویشی را و اوج داد و دیت سیصد نفر از مردم قوزیز و جمیع آمده و در حکومت

قزوین

تقرین باو مشقت شد و بدان بود و ز شد بر طرف و جانب عراق حکم رانی میکرد و ملازم  
خود را دستارهای نوح بر بسته بدین علامت در میان قراباش استهاریت هر یکی را ایشان  
از جانب او برده متی نامور کشته بطرفی میرفتند ازیم غضبش با تیر هیچ یک از ما را عظام را تیر  
آن بود که خلاف اراده ملازم بطور آورد و فراموشت چاره نداشت و سیات او بر تیر  
رسید که چند کس از جماعتی را که بغزیت و زوی و هر امیکری گرفته بودند در میدان سعادت آباد  
تقرین زنده بر سیخهای اینین زده آتش فروخته کباب کرد و جملایاری سبحانه و لغالی که عالم کت  
بجته سیات بدکاران بدکارتری بریشان کاشته بود اگر چه اعمال افعال او بر وفق قانون  
عدالت نبود اما موجب و چم غلای کشته با عماره و پید و لسان پامی در دامن سلامت حیدر  
از ارتکاب امور ناپسند با زانند و حضرت اعلیٰ شاهی ظل الهی بر عهد منی نصب کرد بی سیات شاهی  
نمیشد با و روج میفرمودند القصه میر غضب بود و چنگاه بخت ایشیک آفا سیکری عمر علیه السلام  
بتمام داشت از مرتبه امارت رسید چون بی اعتدالی او از حد احوال گذرشته بود از آنکه در اعمال  
ممنوع گشت درین عمر با قشون آراسته ملازم رکاب احمد س بود یکی از توپچیان ذوالقدر توام  
روح یک ایامور که اندامی زاده ای ان طایفه اند بر سر چاه غله با ملازم او نزاع واقع میشود  
و شیخ احمد آقا میرسد از خود نفس عادت طبیعت فی العزیر لعل آنچه ان مبادرت نموده و آقا  
او بخت اشرف آمده تظلم نموده حضرت اعلیٰ فرمودند که در ایامی که او را عاکم و حارس مملکتی  
فرموده بودیم بجهت سیات بدکاران ضبط مملکت اعمالی که از او بطور میرسد میگذرایندیم  
حالا که بدیت از ان اعمال ممنوع است چگونه بجهت بخود سر تقبل شخصی که در سکت توپچیان عظام  
اشقام داشته باشد جرأت نموده و اینان اعلیٰ که پرستش قضیه مزبور نامور شده بود و با او  
بمعرفی ریخته حاضر شده از عجب غروری که داشت اقرار نمود هر چند دیوان اعلیٰ قایل را  
تفتیش نموده اند که ام ملازم تو بود بخود مقرب ساخته اقرار صریح میکند که من کشته ام حقیقت بخود  
اشرف رسید رای عدالت آنها اقتصای آن کرد که او را بدست او لیا و مقتولان همد حساب الامر

اعلی را گرفته است خون طلبان اوند اما اصل و رعاظ خطی منبسط که آنجا عت برات نفاص نماید چون  
پهناز حیاش بریز شده بودنی الساعه اقبالی متحول قبل او پرده افتد موجب عرت و استجاب طلبان  
که در پخته یک ولد او را کفشد که تشون کش را در ضبط نموده مجد مات مرده عرقیام نماید دیگر می از سو  
آن ایام فروفت باقی فغان و بزک والی مادر التهرات که در بورت سکمانا با دعوی رسید که باطل طبعی  
در گذشته بعالم افرت شناسنت امرا او بزکیده بسطت ولی محمد خان برادر کوچکتر او اتفاق نموده او را  
در بخارا برسند سلطنت پادشاهی اولاد البتة ترکستان نشاندند **که در قندهار ریات جاه و جلال**  
**بمصعب ماکو و قندهار و انرا در محمودی قضا یا یکی که در ان حین وی موجود ریات با کفایت**  
اقبال چپگاه و ریلاقات و الی قومی صحرائی لکث و متزیات فرخ افران عشرت پیرا بود و بود ادریت  
که ماری وی باخته آل او در دهم وارد و پند سرکش بق نامید متمرده ان اگر او پیشینا و همت والاشه  
بعضی از امرا اگر او محمودی که در قلعه پلنگ ماکو و اخذ و اقامت دارند درین ایام که ان دوی  
کودون شکوه در اخذ بود و از آمدن میان سیر علی قلعه در زیدند از ان طایفه فرار کرد با او  
منصور یک تعلق داشتند و الهام و تلوی اهی این دو مان سینه و نه کو چایند و بلایت عراق نشنا  
و متوجرینه متمرده ان قوم کشته و جمعی از امرا عساکر فرست نشا بر مراد علی اختیار کاسک  
فرستد و ریات جلان بجای ماکو در حرکت آمد مصطفی یک محمودی کلام از اینجا ابرجت بر کشکی با شعرا  
برادران جمعی از مردم قندهار که کینه کینه آنرا رخلاف از نایینه احوال ایشان شده و جمعی قفا و ابواب نشنا  
مسدد ساخته بقاعده امکنه که در میان دره و اوقت از غایت رفعت و استاد طریق دست  
تسطیح صاحب شوکتی بدمان آن رسیده و بجز سلطان مایه باش اقبال قطب تسخیر بکرده ان  
نیزه افتره رفته تخصص کشنده قلعه دیگر داشت که مسکن اصلی او بود آری نیز استقام او و احوال  
و اقبال خود را در ان قلعه که از شسته جمعی را بجا قوت و محی رست قلعه تعیین نمود چون ساخت آن دست  
مغرب تمام اقبال کردید از طموح اقلت آن طایفه آتش متمر قهرمانی شد و رگشته طایفه فراد اولاد  
و مقدم را تسخیر قلعه امکنه نامور فرمودند و آنجا عت در رهانتی بر اطراف و جوات قلعه حیط کشنده

و رسیدند اول مستحقان را مقهور کردند و ایند و خود را با بیاضار رسانیدند و بغرب بینن سواران کرد  
 بقلعه فرور کشیدند و معدودی که بجایرت قیام داشتند دست از عزت صحت تن باز داشته عرض  
 تیغ قتل کشیدند سایر کسان آن قلعه یا مال جوادش و بواسطه کشته آنچه از صامت و نامالی در آنجا  
 یافت شد با دلی نیازی یافت بعد از وقوع این حال فوجی از جمعه اقبال تباخت و غارت طایفه  
 محمودی را مور کشیدند و آن سینه قلعه میا کوه و بالابهلوت میتریدرین بود حکم شد که لشکر قیامت اثر  
 درین وقت متوجه تیغ آن قلعه شد که اکثر خاندان محمودی قدم جرات پیش نهاد و متقابل  
 اقدام نمایند فراجی ایشان بکنارشان ننهد و الا در مسکن ایشان آنچه باشد تا راج نمایند چون  
 ایل و عشیرت محمودی جمعی کثیر بودند و در قلعه مذکور بجهت عین مکان و وقت آب بحر معدودی میکنند  
 بکوه قند بودند اکثر مردم آن قبیله یا مال اسم مستور عساکر کرده دیده تاجی و اب و انعام و مایه  
 آن قوم فواید در یک فواید در کویشت متحصیان مصطفی یک برادران چند نفر از ایشان  
 عیثت او که در محافل امر از سینه مذکور تاج عادت رفت چنانچه کوه سفید در راه وی  
 معلی بنم در هم که چاه و نیار عراقی است و یکرا نس کا بد و در هم که ویت نیار باشد فریده  
 فروختند و بسیاری از نسا و عیان آن طایفه نیز بخت اسیری گرفتار آمدند الفصه تا دو پوم که  
 اردوی کردند و آن شکوه در آن پورت نزول اعلان داشت عرضه سبب عارت بود و جمعی از عساکر  
 مذکور که از سبب عارت قیامت اثر خود را بنگال جمال کشیده بودند دست در آمده از اسب  
 جوادش بر شدند بعد از قیام آن قوم رای عالم آرا بدان قرار گرفت که بجای آن نجان که میان راه  
 و آن و از آن مردم است و محل عبور عساکر و مردم است رفیق چند روزی در کنار آب ارس  
 در محل انعامت اندازند که درین سال سردار روم با جمعیتی روی دهد و غزیت آذربایجان نماید در  
 ما بین هر دو راه مستعد ملاحظه بوده و اگر درین سال آمدن سردار صورت نهد و تشکلف  
 همیون در قراباغ واقع شد و توفیق الله تعالی سینه قلعه کبچه و ملکات شیردان را جوامع است  
 عیان نمت سازیدین رای صوابا عمل فرموده عنان غزیت بدان طرف معطوف کرده اند و از میوه

سخن از آبا رس عیون فرموده در کتاب بنیام اقامت لقب کرده برارده و با کاد با حج  
 ماه افزا شد و ایمر که نوزاد با تعمیر قلعه اردان نامور ساخته جمعی بدان خدمت رفیق او کرده  
 و چند روزی که ساحل رود ارس محل نزول موبک مقدس بود مسرعان فر آمدن مردار از راه  
 الساق و سلاسن ساینده توارانجا میدوکار قلعه اردان را بوقت دیگر موقوف داشته  
 فروری آیات بدالضوب در حرکت آمد شرح این احوال بعد از ذکر وقایع کرستان مال حال  
 متقوم کلان بیان میکرد و انش الله تعالی **ذکر عیسان طقیان کرجهان با کشید علی خان مرو**  
**آردان و کشته و بد حال ز ولایت شیروان** بر واقفان موافق سخنانی در مکتبه پروردگار  
 امیر معانی سمت نلور و در بید و صوغ لنگه نام چهار ملک داری در قبضه ارادت و اختیار  
 ختارست و تمسیت امور شمر میری و بسته بشیت حضرت آفرید کار **مطلع کیت** دین  
 دایره و بریای کولین الملک زنده فرماید هر صاحب دینی که رضایب العباد را در نظام  
 امور ملک وقت مطلع نظر اصابت اثر و ملحوظ خاطر معدلت گستر داشته اعلام جباتانی بر  
 مراد در عرض جهان افزوده هر فروری سچایت کوتاه اندیش بوسا و سر شیطان و جوسا  
 نفسانی مغرور گشته ترکب افعال ز بیمه گشته بهوای نفس خود سری خیالات فاسده الوارنا  
 بنجایش گرفته از لوازم ایزد پرستی و تحصیل رضای لی لغت گزافی رضای منم تصفی است  
 خاف اخته باندک زمانی نبای و تنش انهدام پذیرفته و طرب و مندایاش از سر عرواوت پند  
 باد و باران ز یاد آید معظم امور نامرینه که نزد خالق و علایق پسندیده میت تجالفت بون  
 که بکب جاده و هو پرستی و تعلقات بیومی ارتکاب آن کرده از شما عن آن دیده بعیرت پوشید  
 دارنده و لغوی ای کریمه و لا تقل لصا ایت ولا تقهرهما یعنی دلیلی و سخن بر بانی برت  
 و از بیادیت تلور اسلام و قبل از آن نیرالی نهالان و آن هر کس از انبای سلاطین زمان خو ایتن  
 دوران بخت از انفع لوای جباتانی خالفت پد رانیا نموده بر حسب مقصد و مرام کار و اکبر  
 در ناخلف پسر انجام بامید نیکو سرانجامی خود کاهی قتل پیر رود داشته زیاده ارشسته قدم

برسند که مرانی ننهاد و اگر چه پدرا و از کفار بود و در مؤلفات علماء سیره و معنیفات اصحاب غیر  
 مرقوم قلم مشکین هم گشته که قبل از ظهور اسلام که شیر و دیو شیر و پرویز بدین فعل شیخ قلام  
 نموده زیاده از ششده طریق جهانانی نیز نموده و از سلاطین خجایی سلسله پیوری میرزا عبد  
 اللطیف ولد میرزا الیغ یک بدین فعل مذموم جارت نموده بقول آنچنان پدری که پادشاه  
 فاضل عارح انش منش میگوید و شش اقدام نموده بمعنون این بیت مشهور که **بیت** پدرش  
 پادشاهی انشاید و کرتساید بجزشش مه پنیاید ما صدق افتاد و چنانچه در کتب سیر مطهره  
 در کمال عظمت و اجلال برسند که مرانی و اقبال سواره میرفته تا که تیری جان در سا انوش  
 قنکاش و یا فته بر سفل آن رسیده دل از کاش مال برداشته از یک غرت بر خاک مذک افتاده  
 را تم حرف کوید که در ایام حیات خود که ستین عمر ناپیدار در مرطه پنجاه و چهار نزول نموده چند  
 کس را بدیده عبرت پهن دیده که مرکب قتل پدرش شده و از عمر و جوانی متع و پرورزد ای نیافیه  
 در همان چندگاه از همان شرت چشمه مذموم این حال مصدوقا اینقال قضیه عبرت کرین کشید برنگ  
 و لگسند رخانات که پدرش او را در ایام جهانانی شت هزاره مغفرت انما سلطان حمزه میرزا  
 بخت استخام قواعد سابقه و اخلاص پاینده بر کرد و ان مناص فرستاده بود و از عهد سبیلی پنیاید  
 پدرا برین دولت سعادت بود نشود و نماینده بر تبه رشده و کمال رسیده بود و در ایام جلوس همیون  
 حضرت اعلی پسترا پیشتر منظر لفظ تربیت و عافیت گشته از مخالفان صاحبصحت بزم اخصاص بود  
 و روز بروز غرت و اعتبارش در نظر همگان می افزود تا آنکه در یورش آذربایجان ایالات و  
 و ایرانی شیروان نامزد او گشته در شلاق تیزی با تفاق پدروانه کردید و بنوعی که در قضا اول  
 سال مرقوم کلک شیرین متعال کردید در کرجستان بقتل پدرو و برادر اقدام نموده دم از استقال  
 و استبداد زده لواهی حکومت برافراشت و از اینجا با کرده استوه منوچه شیروان شده و بمحاصره قلعه  
 سماخی قیام نموده و اگر چه جوان شجاع دیردانه بود اما از اندک اعتباری که موجب شگفت پادشاه  
 یافت بغایت متحیر و مغرور گشته از نخوت و غوری که داشت امرار رفیق خود را زیاده و قوی و مجتهد

نمی نمود و بکار مجرب پندارد و کلاه و پادشاهش متصاعدا گشته بود اما از تزلزلش که بر حسب فرمان تاج امر  
و نهی او بود تا از خوف و خشت پادشاهی تسلط و اقتدار او نیاروده مجال دمزدن نداشتند  
اما طایفه کرجی از دو جهت با او نمی آمیختند و نزد او از سلطنت او شکر گشته در مقام حمزه و کزنده  
اول مغایرت کیش ملت او که مسلمان بود و ایشان حاکم لغاری میجو استند دوم آنکه لکنسند خان  
باز نادران کرجی محض همانند سلوک میکرد و در قانون ایشان حجاب بول نبوده و حماقت  
و دورباشی و لوان ایستیک آقا سیان را هرگز ندیده بودند و جمعی که همیشه بجان کلوستر  
الکسندر خان میرقه حال داده روزیکبار بدو آنخانه عالمه بار یعنی یافته از اطوار ملوکانه آوازه  
گشته با یکدیگر عهد و شرط نموده اند که در بهنگام فرمت یا شقام قون الکسندر خان او را از میان  
بردارند و در پیغمبر الکسندر خان را که همراهِ داشت برداشته روی بگردستان آورند اما آنکه  
یکی از دو تن جوانان او را از موافقه کرجیان خبردار کرده او از خاتمت خلعت و کمال غرور کجایی  
بر دفع آن حادثه پذیرد افت و از آوازه نموده بود که چند نفر از معتبران کرجی را که حینر بایدند  
بودند از میان بردارد و با خود ایضاً الدین کاشی وزیر الکسندر خان که حال از وزیر بود مشوره  
نمود و وزیر بنی ندر بر موافقه کرجیان حاصل بر کذب و دروغ نموده خان نادران را از آن آراوه شکر  
ساخته خاطر نشان کرده که اگر دست تقبل اعدای از ایشان آلاهی موجب خوف هر اس کل انظار  
میشود و خود با عظمای اقوام دین باب گفتگو نموده بموعظه و نصیحت پرداخت آنجا تحت الهام و توفیق  
که خان را بی لغت زاده است و از وی هیچ کلمه و رنجی نداریم اما از امتداد سفرو بی نیت  
آمده استطاعت تو قوت شیردان نداریم حجاب وزارت ما ب قرار داد که یکبار هم بکلیت از  
از سرکار خان سرانجام داده بعد از یکبار رخصت گردستان دهند و مقدمات مذکور را موعظه  
داشتند خان ساده دل نادان را از رقعه ایشان فارغ و مطمئن ساخته اما موعظه و پندار اقوام  
سودمند نمانده ازین گفتگو برسوح ایشان در آراوه خاطر خود پشیمه کردند و لفظ شب که در  
کستیک بودند از نادران کرجی با تمیهای کشیده بر رخ نگاه حجاب خان محیط گشته آغا نشوروش



و خوفنا کردند قزاقی غلام فاضله شریفه که از جانب حضرت اعلیٰ زرد آورفته بود و تهنیت شده بی  
 تمامه خود را بکجا رسانیده او را از خواب غفلت بیدار و از بختل خبردار گردانیده و او را دست  
 عقب خنجره را شکافته خود را بمنزل علی خان موافق رسانیده و کربان عامی بدرون خنجره  
 دو جوان ماه سیما از اهل خدمت که در خواب بودند بمشور آنکه یکی از ایشان کشته بلی خان  
 بی تیغ پاره پاره کردند و جمعی دیگر بطرف خنجره که پسرهای کشته زخا زانجا میداشته و  
 آورده ایشان را بدست آورده و بجمع خود پیوسته کشته بلی خان را چون هنوز پیمانته جانش نرفته  
 مقدر آبی چیان بود که خنجره زنی میگرد و فری نماید از آن مملکت بجای یافته بسلاست کشته علی خان  
 رسیده بکمانرا منصور شد که کربان بار و میان موافقه نموده با دستهار ایشان بدست  
 اقدام نموده اند و در انبث شورش خنجره ای بولنگک عظیم بوقوع پیوست که چنان از او گرفته  
 نای حیثیت لشکر داشتند که آسیمی بکشته بلی خان رسیده و بنیات اجتماع میزاد خود را بر  
 راه کربستان پیش گرفته و خان امر اعظام تابع سواره ایستاده بتعاقب کربان در  
 آمدند که شاید اتفاق بکشد و ایمرزاد با یکی که در دست آویز آنجاخت بود از دست  
 تواند گرفت و از سوخته پیرا روی خود را در پای قلعه گذاشته وقت طلوع آفتاب قتل کشته  
 خان خود با بعد و دی پیشتر دیگران کربستان رسید و طایفه کرجی خان از رفتن پیچیده در  
 مدافعه ایستاد و پای ثابت نشسته و در صریح با داری بینه فریاد بر آوردند که تو سگانی زود  
 و توفیق که میانه ما و تو هیچ گفتگوی نبود اتفاق بجا نماند اشتیتم حال که این بخت روی او چگونگی  
 خاطر ما از تو مسلمین باشد اولی اینست که از مر این محاکمه کشته با کردی و الا تا میکنی از ما دور  
 حیوة باشد با تو قتل میسایم چون جمعی کثیر بودند و در صحت و در حکمت بود امر اعظام کشته بلی خان را  
 از بلای و عذاب ایشان که زاینده ترک منزه کردند و جرات با کشتن بیای قلعه نکردند و از  
 بهمانجا راه هزیمت پیش گرفته و دست از اجمال انفال شسته تا که آب کز رسید مقام  
 آرام گرفتند تیر و سطلان مقدم زخمی داشت که سواری نمیتوانست کرد و مراد و مانده بود

در فاضله علی خان از اهل خدمت  
 کربستان و موافقه بود که با جمعی  
 در فاضله علی خان از اهل خدمت  
 کربستان و موافقه بود که با جمعی

مردم اردو منظر با کشتن و ارا بودند و زمین آستانه نغز از ملازمان سلطان مدینه قبر نیت  
 لشکر رسانیده در کمال اضطراب و راز پریشانی برآمده بودند از وقوع این حال مردم اردو بهم میزبان  
 فرخ روز که ظاهر کشت از خوف رویه همگی دست از ماعرف خود شسته راه سلامت پیش گرفته  
 اموال اسباب بسیار از بخار و مترو دین و مردم اردو بازار یکا مانند طرقترا نگردد میان اغمضی  
 برضعه و فریب حمل نموده از ملا فطه و احتیاطی که داشتند سمر از قلعه بر نیامدند تا آنکه یکی از عمال کما  
 خاتما جمار بود و از ضعف جاری قوت فرزند آشته در اردو مانده بود از چهره شسته شدن خود آشته  
 انجان خیران خود را بدروز از شهر رسانیده رخصت درآمد و طلب نمود و دروازه بانان را  
 بیشتر آوردند و این واقعه عجیب و غریب را که روی او بود تقریر کرد و فی الواقع این قضیه  
 عجیب از غریب حالات و عجایب اتفاقات است **القصة** رویه بعد از اطلاع بر حقایق حال آن  
 پشاست و شاکامی ننگه را آورده از مضیق خاطر و عسرت و سختی نجات یافته روی را با  
 کشید یقین آوردند اموال بسیار و ذخایر پنهان را از سپاهی رعیت و تجار بدست میزدند  
 آمده از فقیران ناکولات و عیوسات و در راهم و اسباب بی نیکی گشته و امرای کور کوک حجاب  
 حافی بکنار آب کر رسیدند بی توقف عبور کردند و باز ماندگان اردو و قوه و قوت از عتب می رسیدند  
 و از اوضاع رویه و عدم اطلاع ایشان ازین واقعه خبر یافته گشتند اما نمیگزیدند و پشیمان  
 سودی نداشت **القصة** از غایت جهالت و غرور و سوء تدبیر بی جانبی بعد از گشتی نداشت  
 قزین حال کشید یقین و امر گشته مدارا لشکر و در پیل آمده بگذرند اگر این قضیه افتاده  
 قهرامی بر ندکور از نلر آب رعیت و استعمال تمام بدسکاه کردون آستینها رسید و در روس  
 کرد روی کهمان پوی در پای قلعه ماکونز دل اجل مینمود این خبر آورده بوضع اشراف عالی شان  
**تذکره مرقع کشید یقین نوبت ثانی بکرستان و احوال خان جلال نام و ان بقدر کشتن**  
 چون خبر قهر لغت و عیسان کر چنان با کشید یقین و پیروان آمدن و اشراف و ان مسامح  
 غر و جلال رسید و او نیز حقیقت حال عرض نموده از خدمت اشراف استمداد نمود هنوز خاطر



و این مقدمه را نیز کشید لیکن اعلام نمود بعد از فرستادن توپچی مذکور بوضع بیعت که  
کشید لیکن اینجهه قرب منزلت پروردگاری لغت این دولت بی رضا و حضرت ولی نعمت برای اراده  
خود بعموم اشتهام کربعیان فتنه و رواندیش آن بساط الهی که بجز نبیره و زکا رحمت بود و بدید بلیت  
نظر بر اطوار آنها بنجرا و نمود و در ضعیف مرشد کمال از دست دادن اصل تقدیرت مینمودند کشید لیکن  
خان ازین تلاش از تره و دکار و ای مطلب کرد و مفصل این محل آنکه چون کشید لیکن در بعضی قبل از آن  
که عبور نمود و متوجه معاملات شیردان کشید سخت اشتهام کربعیان و استحصای لایت که نسبت از آن  
به ایل عسبیان پیش نهاد و همت ساخته متوجه آن ولایت خلقی کثیر از متحده و او با شرف و همت  
راکی و شیردان و ایل از یکی بر سر او جمع کشید و ششاه میرخان نیز از جانب شکلی آمد و با طغی نشه  
و از نهادن کربجی آنرا و از او وصول او ترزل یافته بعضی از مخبران ایشان که باعث بانی خلافت  
کشید لیکن بودند نیز بای کسندل خانزاده محمد زرت آن در دوران طوکار کربا برده شسته بکجاب  
سندلیان اعمال کربستان که کجصامت و ارتفاع جبال و صیقل طرق نامنی آن ولایت بود فتنه و  
کشید لیکن در شهرت کم که متفرک حکومت و مستقر دولت آن و در مان است تزل نموده بود اب  
عاطفت بر روی کانه خلق آن دیار از مخافت و سپاسی رعیت کش و اکثر مردم متبرک کربستان  
بجرت مبادرت بستند آنرا لقیبا و بطنور آوردند و هر کس از رفقا و اهل عسبیان در مقام اعلی  
در آمده مجازت رسید تقصیرات او بعتق و اعفا از مقرون کرده و کسی نزد مخدرات استناد  
آن خانه آبا داده خصوصاً و دیده بال و الدله ظهورت که در امور مملکت و جنل مکی ایل بود و فرستاده  
زیربان عطوفت و اشفاق پیغام داد که مرا سوا می سپهر نقر از نهادن که در مقام قتل من در آمده  
باعث جندی ف و شده نداید و یکی کاری نیست و نسبت بغزندان او که صلح رحم اینجاست بجز  
عطوفت و اشفاق پدران نیز می بپنور می رسد و اگر آن سپهر نقر نیز او را شیف ساخته از کرد  
نادم بوده در مقام اطاعت و ترک کف و بوده باشند برایشان نیز آسیبی از جناب می رسد و اگر در  
امور خدعه داشته باشند معتدی ارسال از در کربلیا یا من مغلظه نگاه کرده و چون فرستاده بپنور

از ای بیخام نمود از با سینه و پال تواضعات و وسنانه بطور پوست و ابواب سلامت و مدارا  
مفتوح داشته چشم بر او داشته که جواب عزیز اینان از درگاه معنی رسیده بدینچه امر باشد  
همین باشد بعل و رند و چند و زنی بر اسد و بیخام که رانیده با او مدارای میگردند تا آنکه مشهور  
اقبال که با سید و پال بعضیهای که زیستان نمودند در شده بود با ایشان سیده بود بیخام  
که کشید فلان بچند سر آمده و تلاش او در حکومت آن ملک مقرون بر جمعی خاطر مبارک آن ترف  
نیت چون از او از بی لقب او تعلق پذیرفته بود این معنی مایه استظهار آن قوم گشته تفرگلی  
پیشانی خاطر ایشان و وی کجیت و اطمینان آورد و او اعوان و انصار خود را جمع آورده با تافت  
دید و پال و میرزا میان پیره های که کشید فلان او بیخام مجادله و محاربه شد که کشید فلان  
نیز از اطاعت ایشان مایه سرگشته به افتخار ایشان توجه نمود و در کنار آستانه و دو فلک کلمان  
از اعمال سید فلان تفتی فریقین روی او از جانبین ترتیب مقدمات بخت پرده افشود و در روز  
شنبه نهم شهر جمادی الثانی کشید فلان چرخچی بود القار و بر القار آراسته و تجلی و تخیل  
در محل مناسب تعیین نمود و خود با شاه همین فلان عالم شکی که مردی کجی کار از موده کمنه سیاهی  
بود و بعضی امراد لقب قرار گرفت و از جانب کریمان ترخصت تقال آراسته گشته فی این بخت  
در پوست و دیران موع که چند جملات متواتر نموده برگزیده گرج زور آورد و سلب سمیت ایشان را  
از هم فرو ریخته و ترزل تمام بجا گرفته راه یافته بعضی از ایشان وی بغار آوردند و نزد یکدیگر  
شد که یکبارگی گشت برایشان افتد کشید فلان از صورت فتح و تلف در آینه مراه و جاده که آمد  
شاه میزخان و علیخان کشید فلان و بعضی امراد لقب که گشته خود را تندی کرد و فرخیال  
خلف آریالی و ضبطت که از لقب جدا شده بیجا است راست رفت فرخیالی نام غلام او که از  
ترتیب رفیق و بندگی بدرجه امارت رسانیده فرخیالی سلطان بگشته در دست راست بگفت  
مشغول بود که چنان مغایل او زور آورد و او را فی الجمله مغلوب ساخته بودند و مردم او از یکدیگر  
پاشیده بطرف قلب می آمدند و کشید فلان این تصور است راست برده نمودند وینا مایه بیجا وقت

او سبب جرات پیش تاخته و بنهه مباحث حرب کشته بی انگشتری همراه باشند بمعرفه در آمد از صفها  
رسانی چند نفر از کرجیان که خیمهای معرکه با او رسیده و یکدیگر کی او را شناخته بزبان کرجی گفتار  
خیزد ازینها بد که این حالت آنجاخت در کوشه معرکه او را تنهیا یافته زوی با و نهادند و او از  
غایت جرات و عزم و نفس گشایش که انبانی نامه آزار غیرت نام نهاده اندخواست که از فرج  
قلیل خضم روی کرد و آینده در میان نهنججان در کار کتبت زود کز بهاتش با جمل و تقلید چنگ  
در امان او بند کرده خود به تنهیا با کرده بی از کفره در آویخت و آنجاخت از چند جانب سنانها  
بر دروغ و خفتان او بند کرده از مرکب و لبت بجان انداختند و بطرفه العینی زخمهای کربا  
بر زود با تمام کارش پرده اخته و از امر او ایمان تر لباش و جنود کرجی بهنگام بدین حال اطلاع  
نیافتند و بد بعضی از کرجیان با کشته بدین معنی که در صف لشکر بودند و تر از امر  
از قضیه قتل او اطلاع یافتند کجاست و بد و پال و میرزایان کرجی اقبال ایشان و آینده  
که مای ثبات استوار دارند که چنین صورتی روی نمود و ایشان عمن رخصه و فریب نمود  
استبعا و مینمودند تا آنکه قتل او رسیده مرده قتل او دادند و موجب فرح و انبساط آن قوم  
گردید و طبعه تر لباش در جا و مقام خود ایستاد و بفرج و طغر مستقل گشته و وقوع این حادثه در  
صیغه خیال هیچکس نقش نپذیرفتند تا آنکه چند نفر از ملازمان متر بان معتبر که در معارک از جدا  
نمی بودند در پیش صف سپاه کجاست و مشغول بودند که خیمه او را در کوشه افتاده بجان بزن  
آختند و بدند با مراد و در قلب سپاه بودند فرسایندند هر چند امر افواشته که این صورت  
پیمان داشته بچنان در محاربه اتهام نماید که شاید میرزایان کرجی را که دست آورده است  
بدست آورند که در خدمت اشرف اعلی دست آورده ایشان باشد صورت بخت درین امر کرجیان  
کسرت و امر افروخته اند که بخلاف همیون چون کشته بدین معنی بکرجستان آمده بود با کتین حکومت او  
مینمودیم اکنون که هم مجار به انجامیده از تقدیرات آسمانی او بقتل رسیده دست از محاربه بگذا  
کرده متوجه یکدیگر نشویم که ما را از فرمان قضا جرایان شاه ای طلال العینی تخلفی نیست و بکلی از مبدگان

و علمایان

و غلامان کن در کا بهر نام کس از افراد اجنادین ماهی الطلح ، ایت غمان از مهر کچپده بر لب  
 نهیمت نهاد و ضبط لشکر از تفرقه ترات امرای چون فت ناپا ریجکده لم مقید بر فاقه و دیگر نشده  
 از نیم اسب کرجان مهر اسیمه راه نهیمت و فراریش گرفتند و ازین بی اتفاقی بعضی از لشکر را  
 در میان بگلهای کرجستان میان و ناپا بود و بعضی دیگر از اسب براق قریشش عریان گشته پناه  
 در کال سرخ و غما خود را با عمل نجابت کشید و اموال را اسباب بسیار از طبقه قریشش مال سودا  
 کرد اهل السوق که با کشیدن غمان فته بودند تبارج حادثات رفت و سودی که اندیشیده بودند  
 بزبان تبدیل یافت بعضی از امرای آب که گشته با نیرف آمدند بعضی همراهش هم چون نظر  
 شکی رفته حقایق حالات پناه میرا علی عرض کردند و در وقتی که مجال اغلی سردار باشک نشا  
 روم متوجه آذربایجان گشته از سلسله گشته بطسوج آمد و بود و مرکب قدرت نشان  
 از راه غمی مرند بقابل اعدا شسته در راه که کفر سخن قریه صوفیان تبریز است نزول اجلال  
 داشت این خبر رسید که بجان نیز صورت واقعه را عرض داشت نموده بودند چون واقعه از آن  
 عظیمتر در میان بود یکی همت والا نمت بدخ لشکر قیصر روم مختصر بود و اتفاقا بان گنجایش  
 تو که آمدن مجال اغلی و زید اعظم همراه رجب و در و میه بجای تبریز و حجاز به میان لشکر  
 قریشش رومیه و انعام آن طایفه بتقدیر حضرت ملک العلام و سایر قیام و قضایا  
 نیز انجام قبل ازین در طی قضایا این سال رقرده گنگل شترین متقال کردید که مجال بکمال  
 در خطه وان خود را از منیق محاصره رسانیده از راه دریا با کشتی بدون فته و بصحرای کوهوش  
 آید و مشهور است رخت اقامت انداخت و چاهوشان قمر میر با حصار عا کرد و در غنایر  
 آن مرز بود و با حکام و مناشیر مکرده فرستاده سرعت و استیصال تمام طلب کرد و پاشایان  
 و بچکار کسبیا و میران سبخی مردی و اگر او بتخصیص شرف حاکم حمیر و میران محمودی نهی و پسر و  
 برادر تو که با غان سیر قیام از اطراف جواب بدو پیوستند و در او اخر فصل پاییز بگروهی  
 ایوبه روی توجه کرد با بایجان آورد و از راه الباق سلسله آمدن او متواتر بار دوی پخت

رسیده ریاضت فیه زنی مایه چنانچه اشعاری بر آن شده از یورت اقامت در حرکت کرده و  
همان روز از آب عبور کرده و دفع ختر آن کرده و با وجه نیت ساخته و از راه چو رس کج کوچ کوچی  
آمده ساخت اولایت مغرب سر اوقات اقبال است از انجا میرود اقیانان عالم تبریز را پیشتر  
بجانب شهر فرستاد که مواضعی را که بر سمت راه رو مید باشد که چایند و بجال حسین فرستند  
که از اسباب عبور لشکر مخالف بر کنار باشند و آنرا آنچه میتوانند بر مواضع و بنا بود که دانند  
و شهر را خالی کرده با استحکام قلعه و مرا بجام اسباب قلعه واری پرواز و پرواز اقیانان  
بر حسب فرمان بیشتر رفته بجهتات مروج عقیام نمود و در شهر جا برده و او باش اندک بی اندک  
کرده حرکات نامهور از سپاهیان نیز ضد وریات اما پرواز اقیانان چنانکه از انجا پیش  
که دست دراز می بماند و رعایا کرده بودند تعجب آورده سر با ایستاد بر مرتبه کرده و در کجا  
و محلات گردانیده و آن شورش بر بزمی که تسکین یافت و با تعلق بر خود در اسب کوچی  
بقلعه درآمد در مرا بجام امور و بنگار و استحکام برج و باره سعی موفقی بجا آورد و در آن کمان  
پلوسی در روز و رفوی توقف نمود و جمعی از جوانان دلیرد سپاهیان کار از خود تفراده  
شده و قولان مذکور تا حوالی اردوی مخالفت رفته در وقت نزول در حال یک کیفیت و کیت  
لشکر اطلاع یافته از روی تخمین و قیاس سپاهی صد هزار کس بنظر آمده بود یکدک و کس را نیز  
که بر سیل زبانه گیری آوردند مطابق آن تقریر کردند و سردار چهار از روی غرور و پندار در آرد  
خود عزم جایت و ارالارشا و اردیسل و قشلاق نمودن در فزال آفاق که قریب بولایت شیراز  
و حمیه پاشا پیش بیکر یکی آنجاست شهت داده کوچ بر کوچ بر سیل استحال از راه طویح روانه  
بود و در آن راه بجهت عبور لشکر مردم آرد و قده نیام بود و لشکر همیون بجات مرند و حرکت  
آمد که در هر جا معلیقت باشد و مقدر الهی شده باشد عساکر لغت نشان سر راه مخالفان  
که رفته بعد از عقیام نماید و رای جهان آرای حضرت اعلی که لهم اقبال است امتفانی آن کرده که  
تبخش شریف منزه تحقیق قلت و کثرت لشکر اعدا شود بدین عزیمت بر جمعی از قزاق جا که مشایخند





بود در هم کشیده و یکدیگر را با چینی که در آب قاعده رو میان در میان عراق با چینی اوجون سرد را  
روم که هزار بودند مثل کوسه سفر یکدیگر یکی از زن لروم که بیست و دو لاری میان رو می  
شهرت کرده بود و عثمان پاشا یکدیگر یکی شام و علی پاشا نیز پیر قرن و سایر پاشایان از  
قرب اصول لشکر فرمایش فرمایند بی توکت و اقتدار خود معذور از باده پوشش با بی نخواست  
و عذر و برست گشته فوج فوج و سبخی سبخی از اردوی خود بیرون آمده در بازار صفوت  
قاهره صف آرای گشته و چون یعنی بر زمین شرف که سایه وصول رسانخت آن معرکه انداخته  
بود بر توکلور انداخت بلاخط آنکه مباد از کثرت و ابنو هی لشکر و میباید بر عساکر مقصود  
واقع شود تدبیری شایسته بطلور آورد و جمعی از طایفه قاجار اتباع قوزچی باشی از مرشد  
کردار ما بین اردوی و مید و لشکری که بحار بر پیش آمده اند جدا کرده بمقابله ایشان تعیین  
خواهند کرده و کثرت از حاکم ایشان فی الجمله کمتر خواهد شد قبل از آن از جمعی که در خدمت ایشان  
رشته نگارند و کفایت ایشان شد مسیوع میشد که قرار داد و خاطر شرف است که در آن چند روز  
نیما بین جنگ سلطانی و قریه نیاید و یکدیگر همه محاربه فیصل پذیرند و بلکه همه روز و دو لاری  
جود اقبال فرصت جوی بوده تا هنگام خود را بر اطراف ایشان زده و دستبردهای نمایان  
باشند و تا داخل شدن ایشان بر تیر بدین شیوه عمل نموده بعد از وفول شهرت زنجار  
قلعه مشغول کردند راه تردد و مسدود ساخته چند روز دیگر که هوا سرد شد موسم برف باریدن  
شود و حیره در اردوی ایشان مغفوق نمایا کرد و افواج قاهره از اندرون بیرون رسد  
اراده و تقدیر خانی چون وفادار کنن فیکون لقطع جمع ایشان پروازند و اگر عقیقیه نیز قلعه  
نشده همچنانچه شهرت داده اند بکاتب اردیل و پیل و تر آل اعاج روم در میان مراب اردیل  
هر جا اتفاق افتد از بوالمن قدسی موطن حضرتان ایند اطهار و مشایخ بزرگوار استوارند  
جنگ سلطانی در آن وقت وقوع یافت آنچه در مشیت الهی قرار یافته باشد بطلور آید و الحی  
عزم و احتیاط سپاهیان متعینی آن بود در اردو زکمر امعان نزد الله و در میان و چنگای



نظر بکوشش هبایه و اصول رسالت موکرمی اندازد و ملک علی یک جارچی باشی را بار دیگر نزد فرخنده  
 یک فرستاده که او را از توجیه موکب شاهنشاهی نزد یک رسیدن قول همیون مطلع گردانید و هر  
 گرم با ده بزرگ در اندوچون شاه همیشه که فوج فوج و آلاهی میجو و رومیه از اردوی سردار  
 بیرون آمد و منزه موکرمه قاتل میشدند رای صوابهای اشرف اقصای آن کرد که جمعی از مبارزان  
 رزم آزمای از جانب دست چپ همیون قریب باره وی در میان فرستند که در آن بین طرف چپ  
 اندازند که از دو طرف موکرمه رزم کرده و جمعی از جو در رومیه منزه فرخنده ایشان کشته شدند  
 عسکر و رومی در سبط نباشد بدیخت علی قان و آن یکی شاه لود که قشون آراستند  
 با جمعی از قوریان شاه لود که در دست راست مقام دارند و اندک طرف فرمودند که مقتضای  
 عقل بود اش علمنوده لوازم مردانکی بطور آورد و امدت یک قوری باشی قاجار را از دست  
 که قشون بود که پیشتر فرستاده شده بود ملحق کشته با قفق علی قان بمصلحت دولت بود  
 بیابان علمنا میزدن سیم دولت و اقبال از آن طرف را یک طرف فرستاد دولتخواهان میسازند  
 حضرت اعلی بالهام علم غیبی بلیقه علیه شاه لود را بمقرب حضرت محمد یک پیکر که از عظام  
 طایفه جلیل است عیادت یافته کرده نامی بد آورد و فوجی از جو در دست راست موکرمه علی قان  
 بد آن طرف ارسال نمودند و فوجی دیگر از آن فوج قاهره میدوید و کوکب فرخندی یک و امیر ارچی  
 نامور ساخته دفعه و خدش که با جمعی است دست چپ را با این تاسیه متعاقب یکدیگر  
 فرستاده همه طرف را تازه بازه بقدر مقدر بار سال کوکب فرستاد مبارزان که در نظر  
 لواهی ملک فرسا بودند اسلحام دادند و از حضرت اعلی بر نمونی قایده نمایند و ترویجی با  
 بنوعی لوازم سپهداری تزیین مقامات جنگه موکرمه را بی برداخته که دقیقه از دقایق خرم و دو  
 اندیشی و دلیری و دلوری فرود گذارند که از آنستند هر چند پیری که اندیشیدند نمایند الهی موافق تقدیر  
 افتاده که هرگز درین عهد امیر کبیر معذور امیر تنبور که رکاب کشتی عت و سرداری حسن نمایند  
 جهانگیر کارنامه سلاطین کا محار و دستورا اعلی خوا قین ما در است در حوضه می بود در حضرت

این جهان دانش و فرسنگ سپهر انداخته تعلیم جهاندار می بود که آری میگرفتند که درین باب مبالغه در  
 سخن می درازنی که **الفصل** حضرت اعلی بعد از فرستادن لشکر بایا و نایبی الطاف الهی و بقیه جنود  
 نظیر و رده که در قول جا بون بودند بیشتر آمد به برشته که مشرف بود که تعال بود بر آمدند و بیشتر آقبال  
 و میدم بقارت فتح و فوید لغزت میرسانید چون تو چاهی یک و ارا چرخ می نامور یک کشته آماند  
 علامات و کوکب مشاهد نمودند و مصلحتی فان و تو چاهی باشی میان جنود رو مید و اردوی سردار  
 آمده آتش می زبانه و خنده کرد معرکه اینجا یکجا نیز کرد رسایندند پیر صایب حضرت اعلی بوفانی  
 تقدیر افتاده پاشایان و سرداران لشکر روم از مشاهده کرد و عیاره غوغای کیه و ار که در  
 اردوی و میان بطنوری می پست بقدر آنکه موکب نظیر ترین شای بر سردار و وی سردار تو بود  
 فرموده اند نیز زال تمام یافته اراده نمودند که از ان بلند می زیر آمده مردم دست راست خود را  
 بینه اند آن گروه دست نمانده خود نیز در تیر تیر لشکر با نیز با طرف اردو نیز دیگر ساخته از هر دو طرف  
 جز در با شدند بدین عزیمت از تمام خود حرکت کرده مبارزه از سپاه منصور در هنگام آن حرکت  
 از اطراف چو آب صدای آه افند که شعار بلندند بر نتیجه قزلباش است بلند ساخته از پیش برین  
 و بر انبار هجوم آورده از همه طرف جلوریز بر سر و میان یافته از صدمات دلیرانه و حملات مرده  
 جنود و اقبال کمان نیز از انخلال با جوال و میان راه یافته دیگر محال است ایرانی و مدافعین یافته نبای  
 بشکست ایشان یکبارگی انهدام پذیرفتند و لا در ان بر نماند چو قزلباش غلغلای فتح و لغزت در کلاس  
 میگلون تک انداخته خاک معرکه را بخون اعدا گلگون ساخته عموم سپاه روم بمضمون الفار عمالا  
 بیطلاق عمل نموده روی بود می نریمت نهادند پاشایان سرداران روی و کرد و لحظه در ان بلند  
 نینت قدم و زبیدند که شاید صورت دیگر روی نماید صورت نیت چون راه اردوی خود را رسد و  
 یافته عنان فرار بطرف طوج و سلاست فتنه بیشتران تصاویر قدرت بقارت فتح و طغز و او هر سرش  
 یعنی ندای بیعت افزای اتان فخالک فصحا میبنا در د او و لطنه و بیصداک الله فطر هنرنا  
 بنده و ان کی یافت افواج تا بره در عقب هر میان شتافته در هر قدم و نبی را بگوک شان طاعتنا

این جهان دانش و فرسنگ سپهر انداخته تعلیم جهاندار می بود که آری میگرفتند که درین باب مبالغه در  
 سخن می درازنی که **الفصل** حضرت اعلی بعد از فرستادن لشکر بایا و نایبی الطاف الهی و بقیه جنود  
 نظیر و رده که در قول جا بون بودند بیشتر آمد به برشته که مشرف بود که تعال بود بر آمدند و بیشتر آقبال  
 و میدم بقارت فتح و فوید لغزت میرسانید چون تو چاهی یک و ارا چرخ می نامور یک کشته آماند  
 علامات و کوکب مشاهد نمودند و مصلحتی فان و تو چاهی باشی میان جنود رو مید و اردوی سردار  
 آمده آتش می زبانه و خنده کرد معرکه اینجا یکجا نیز کرد رسایندند پیر صایب حضرت اعلی بوفانی  
 تقدیر افتاده پاشایان و سرداران لشکر روم از مشاهده کرد و عیاره غوغای کیه و ار که در  
 اردوی و میان بطنوری می پست بقدر آنکه موکب نظیر ترین شای بر سردار و وی سردار تو بود  
 فرموده اند نیز زال تمام یافته اراده نمودند که از ان بلند می زیر آمده مردم دست راست خود را  
 بینه اند آن گروه دست نمانده خود نیز در تیر تیر لشکر با نیز با طرف اردو نیز دیگر ساخته از هر دو طرف  
 جز در با شدند بدین عزیمت از تمام خود حرکت کرده مبارزه از سپاه منصور در هنگام آن حرکت  
 از اطراف چو آب صدای آه افند که شعار بلندند بر نتیجه قزلباش است بلند ساخته از پیش برین  
 و بر انبار هجوم آورده از همه طرف جلوریز بر سر و میان یافته از صدمات دلیرانه و حملات مرده  
 جنود و اقبال کمان نیز از انخلال با جوال و میان راه یافته دیگر محال است ایرانی و مدافعین یافته نبای  
 بشکست ایشان یکبارگی انهدام پذیرفتند و لا در ان بر نماند چو قزلباش غلغلای فتح و لغزت در کلاس  
 میگلون تک انداخته خاک معرکه را بخون اعدا گلگون ساخته عموم سپاه روم بمضمون الفار عمالا  
 بیطلاق عمل نموده روی بود می نریمت نهادند پاشایان سرداران روی و کرد و لحظه در ان بلند  
 نینت قدم و زبیدند که شاید صورت دیگر روی نماید صورت نیت چون راه اردوی خود را رسد و  
 یافته عنان فرار بطرف طوج و سلاست فتنه بیشتران تصاویر قدرت بقارت فتح و طغز و او هر سرش  
 یعنی ندای بیعت افزای اتان فخالک فصحا میبنا در د او و لطنه و بیصداک الله فطر هنرنا  
 بنده و ان کی یافت افواج تا بره در عقب هر میان شتافته در هر قدم و نبی را بگوک شان طاعتنا

از صدر زین بود و بجاک ملاک می انداختند در آن صحرائی پر پشت از گشته پشتهها بدید آمد و جمیع صحرائی  
رو میگردید بعضی گرفتار و بعضی مقتول گشته که سه صفر وزیر که سر در آری معتبر و پیکل یکی از زن اردم بود  
و بیست و هفت خود مغرور و مصطفی پاست ولد رهنه خاوند مشهور که وزیر مانی پادشاه اردم و پشته  
قایم مقام وزیر اعظم بود و شیر احمد پاشا حاکم قزوین قوچی خان کرد بر او غارتنجان کرده بیست  
دولت تافته بهر دار پیمار پیوسته بود از شاه پسر گرفتاران بودند که سه صفر بجاک تافته نشسته  
نایبند مقتول گردید از شاه پسر قتلان علی پاشا وزیر خیر قزوین عثمان پاشا پیکر یکی شام بود  
از امر او پاشایان و می و سنجی پیکریان و میران معتبر قایل و عشریرا که او قریب بیست هفتاد  
نفر مقتول و گرفتار شده در ذکر اسامی ایشان غایب است آخوند ز قریب لغزوب آفتاب  
بود که این فتح نامدار که طراز فتوحات سلطانین کامکار تواند بود روی نمود و تا آنکه آفتاب عالم  
تاب سرد نقاب حجاب کشیده زلفهای شست و صحرائی از شمنان این دولت تیره و تار شده  
بود و ایران معرکه بزد دست از لقب منزهان زده آشتیه هیچ یک بی نیل مقصود باز نیکو دیدند  
مجملاً اکثر آن سید نجاران در آن شب هولوگ آوارده صحرائی عدم گردیدند و اگر ایحان بعضی در  
لیل در پیغامهای شست و گوهر نژیده در آن شب بدست در نیامدند روز دیگر عیاد مواضع که او از  
خردوس سحر شنیده از زوایای افتخار پیرون آمده بودند بدان کرکشتگان او بی او بار سینه  
روز جهالتان را بشام ملامت ببدل ساخته و جمعی از نهبزبان پشته بیجا که از قول خاضع میمون گشته  
رفته بودند فوج فوج آمده سر با می قتلان معرکه بزور در زیر رسم سمند صبا پهن می انداختند و گرفتار  
با انفرمهای بطرف فرخته اثر در آورده زبان تبهیت فتح و قزوین میکشد و چون خورشید جهان  
آرا از نخبخت رویان در مغرب و ال غروب نموده روز کا بستان میاس قبا بسیار شده بود  
حضرت اعلی شاه بی قل آبی غیر قزوینی و اقبال بخت دیدن سرد انفرمها و خنداری چاپ بیان معرکه  
مردانگی در بهمانجا فرود آمده مشعله داران جلالتش عمل خورشید حاشل انفرمها آفرمده دولت  
اساس چون روستندان قششاس خروخ صبح سعادت یافت امران نامدار و نفرمان مخصوص



تجربه و زکار دست او را مانند دیگر که قماران بر پشت بسته بود حضرت اعلیٰ از نام و نشین پرسید  
گفت از قبله بگریام چون جمعی از عیشت بگری ملازم یکا با شرف و بیفت سعادت حضور داشت بود  
که تصور آن بینتر او آن بود که شفاعت و در خواست آنجا عت نکات یا بدیکی از عظامی آن قوم رستم  
یک نام عرض کرد که را بسلسله ایشان بلی نیست و در میان قبله ماد او خداوند و خدایان در میان  
است حضرت اعلیٰ بفریج امر کرده که او را برستم یکسپار که هر چه خواهد کند بجاست قتل و قصاص  
بر زبان که بر تن رستم یکسپار ذکر فتن او ابا نموده که گفت نذر کرده ام که از دشمنی در  
حالت حیرت انعام نکشم و دست بسته را نکشم ازین کلمه نفاق آیت مزاج اوست متعجبانه  
کلم قتل آن جو کلمه گفته نموده بودند برغم آن نفاق مرثت بهمان توری میاشاره قتل او نموده توری است  
در که او زده که اندکی از حضور اقدس و نزر بر آن عذر انجا که کلم قتل شنید تا آنجا فریاد  
که هر اوست کشیده بقصد ذات مبارکه دیده خود را بر بالای سر آنحضرت رسانیده و در  
که آن بد مرثت خنجر و اگر حضرت اعلیٰ دست مبارک و از کرده بر خنجر تنور و در کمانی که از اجاره بزرگوار  
میراث از اند دست او را که خنجر داشت محکم گرفته بجاست خود کشیده زانو می مبارک بر بالای آن نهاد  
حفا بحسب از مخالفت و موافقی که مشا به اینصورت کرده اند بهم بر آمده از اطراف و جوات شمشیر  
حوال آن بد بر کرده اند از اند و عام خلائی و بهم بر آمد کی روشنایی مشا عمل کرده از غایت اضطراب و  
سراسیمگی حضرت اعلیٰ و آن بد را از یکدیگر تمیز میکند و ندو دروغ و خفتان آن بد نهاد نیز در یک  
و خفتان مبارک بود بدین جهت جرات شمشیر زدن میکند و ندو زمانی نمند در هم آورند کینه با یکدیگر کش  
بینند و ندو آنحضرت اعلیٰ بزور بازوی مردانگی و نیروی ولت و اقبال خنجر از دست او پرون  
آوردند و ندو رفان هر دو اول آنجا بر ضربت زده و بعضی از علما مان او را کشیده اند کی دو  
کرده اند از اطراف و جوات شمشیر بارور بختند و بعضی تیغ نیز یکسپار با کش را ریزه ریزه کردند و این  
واقع عظمی در آن موکه علامت رستخیز غیبت است و خلائی در انشب از نیم آنکه مساوی است بی بدات  
اقدس رسیده باشد در طبع اضطراب افتادند و در اتم این قضیه عبرت فراوان موکه هولناک جان



بودم خفا که ز مانی محمدتعالی مفرغان داشتیم تا آنکه آواز فرخ ندای آنحضرت بگوشش و پیش قدمی  
 مایه بر اعلی رسید خاطر اندوکیدن فی الجمله استی یافت حضار آن انجمن قیامت علامت استیافتی  
 ذات اشرف که در همان امان بگمبارنده زمین آسمان سجدهات شکر آبی کجایی کرده ارباب  
 اخلاص حیات تازه یافته و آنحضرت اصلا از حرکت متاثر نشد و کم و صلبای شکوفه بزم حضور  
 که آغاز پستی کرده بودند تا پیش فاطمه کشته حب الامرا علی همان فاعده هر طرفه استیافتی  
 و مشاهاه سرور زنده و افرمه میکردند از حرکت ناهنجار که از آن بد کرده ارباب طور آمد آتش خیرت  
 قدویان جان شاره او زنده شده غرض حیات اکثر کفر قاران بیاد فادادند مجله قریب تا بنفست  
 در هاجم باقی نقل مذکور پدخته و اکثر تر نباش بعد اشعاشش زنده را بنظر اشرف میکند زاینده که باها  
 آنحضرت اگر قنار از ازلت بجات داده ایم معنی عهد نامه دلران کار زار است که حکم گرفته را  
 بسته ویران و اسلحه گرفته بظرف صاحب یوان بگذرانند چون حقیقت حال خیال علی معلوم شود که بعد  
 مغفویت لشکر چه خیال داشته باشد اتمه دیدیجان داماد عظام را حکم شده که در هاجم باها است  
 نموده یوانم با پیش قیام نمایند که روز دیگر کیفیت احوال خیال اطلاع یافته بد آنچه معتمد صلاح است  
 دولت باشد بتوفیق الهی عمل آید و بعین و زنی اقبال سواد دولت کشته بار دوی معلی که کجاست  
 یکفرسخ بود تو خود فرموده در دو قلعه مبارکه نزول اجماع نمودند و در آن شب یوان جهان مطلع بام  
 پیر بود اوق خان حاکم تبریز در قلم آمده صورت واقعه را که بفریدی اقبال بطور آمده بود اعلام نمود  
 مقرر شد که با قشون خود و جمعی که بجا فطت قلعه تبریز نامور بودند از طرف شهر متوجه شوند که  
 بعد از تحقیق ضعف و قوت سردار بد آنچه مقتضی وقت و صلاح دولت باشد بطور آورند **نکر**  
**فرمودند خیال علی و بیان احوال بقیع السیف و میان عقیده احوال خیال و اتباع او را برینوا**  
 بر صیغه بیان می نماید که بعد از وقوع محاربه مذکور صحیح روز دیگر که چهارشنبه است پنجم شهر جمادی  
 الثانی بود از دو قلعه مبارکه سوار شده بمتره و آیین مقرر سیل آمده است بعد از فرود آمدن  
 سایه وصول بر پیشگاه انداخته و سردار از کمانی گرفتار داشت حرکت نگردد و در میان جل

رسید که جان فولاد علی روی که سردار عساکر طایفه توابع است با موافقتی خیمه نواز محمود  
رویه متعاقب می آمده که بسردار ملحق کرده و تقصیر طمع رسیده اند چون بعضی از پهلان گناه  
اندیش که در زمان توابع سکندرشان رضوان مکان کثرت لشکر و مشرک و اران نوم و اینها  
مردم مقتول که بعرف روی میان طایفه که وک و خزیدار حملوا اند مشا به نموده بودند مختار  
بدلایه کوه نودانه اظهار می نمودند حضرت اعلی از کمال احتیاط و در اندیشه کبریا حکم جماعت  
و سپهسالاریت در رفتن بامر سردار و جنگ عرابه تا مل با پادشاه فرموده تعجیل در ان امر  
صیاب لشکرند چه عقلا در امور جزئی تا مل تعقیب مینمایند در کارهای عظیم و مطالب کلیه تحقیق  
امور حرب و قتال که معارضه عقیده بران مرتب بخوان از طریق ریخته میکرد و محل اشتباهت  
**بیت** اگر خواهی نگردد کار تعطیل کن در کارهای بسیار تعجیل تا مل در همه کار است محمود  
زیانت در تا مل مشهور و سود کلام مشهوره الصبر مفتاح الفرج مؤید این معنی است راوه  
خاطر اشرف بدان متعجب گشت که قوی زعم که منصوره را بر سر جان فولاد فرستاده بعد از آنکه  
خاطر از حمر او صحیح کرد و بقطع مهم سردار پر دانه در خلال این حال یکی از مردم میر شرف حاکم  
حری را که از کثرت عشا بر از سایر امیران قایل کرده بزرگداشت و تابع پادشاه روم درین سفر  
با جنود حری رفیق جمال علی و درین محاربت کشته شد او توقف فرموده و خود جنگ نیانده بود  
گرفته بخدمت اشرف در آورده شد اشرف مشاهده کرد که با ما زمان آستان اقبال  
آشیمان شاه طایفه آشتیانی اذخاره اظهار خلوص عقیدت و صفای طوایف می نمود حضرت اعلی  
شخص آزاد فرموده و محبوب او و کلمه میر شرف نوشتند که تا غایت بجهت بود مسافت  
میانه و قریب است اگر او حری منازعه نموده و خونها که مایه شدت عداوت میکند و در میان  
نشد چون بر تو اعلان او بر پیشگاه خیمه استسافه هر کس از مردم او که در تیمور بدست و آرد  
بود زنده نگاه داشته حکم قتل فرموده ایم اگر تو آند خود را با من آید و کلب اعلی رسانده و آلا  
درین محله برکتا بوده راه حری پیش کرده که آسیبی از عساکر منصوره با و مردم او زنده نماند

بقولان پس در نزد کباب روی سردار رسانند و مشرف بعد از طالع آن منشور مسعودت بلخچه کرا  
 حیدر و آخته و در بلاغیت لیل انصاف سپاه سردار جانش ه قطع نظر از جمال و انتقال خود کرده در می  
 و سیاهی از کباب روی می شمشیر راه قرار پیش گرفت اما اول سردار آنچه از تقریر جمعی گرفتار آن  
 شخص شد آنست که بعد از سنگت و انهنرم لشکر و گرفتاری پاشایان مهران سپاه و تقریر و عیبیه  
 اسبغ موعود که قالی نش را بصد اندوه و ملال گذارینده علی الصبح فوجی از بلاغیت بکهری و  
 پادشاهان جمعی از هر طبقه که در اردو بر سر او مانده بودند با مستحکم عمایه و سرکارچی تو جانزد  
 مدمات نامور کردند اینده تو لجنی ان رود و را ویند کدک آفایان و او دانه تا محل ظهر یعنی نوبت  
 سپاه بیاض و تیرات که باید بغزب سپاه وسط التماس بر داخته بعد از نظر از فراد نمودن مشرف  
 و تفرق از گارد و جزو اضطراب او بر همه کس ظاهر گشت و از غایت مسراسیکی بیندانت که چون تیرات  
 کار خود مانده هر ساعت و هر لحظه اندیشه میکرد درین اثنا بسروا فر رسید که پسر جان فولاد پای  
 حلب در روز جنت بطروج آمده بودند آخر روز مقدمه لشکر گشته باور رسید همان ساعت  
 لیل رحل کوفته در کمال سرعت طریق امن و سلامت اختیار نموده بطرف وان رفت ازین خبر خلق  
 و اضطراب مردم زیاده شده پرده از انگار بر داشته شده و راه قرار گشت ده مایه کبرس  
 بهمانه از معکبه جانشه جوق جوق میرفتند و سردار با عزم و سرانگشینه ترک فتون نیزکات سپاه بیاض  
 کرده با فوج امن ایمان فاقهی و منفی شوره نموده راهی بکلی برقرار قرار یافت و بقصد آسودگی  
 شب را پرده کار خود ساخته از خزاق بلا با صلحیات رسانند تا آخر روز بصدر اندیشه و بیم  
 گذارینده آخر و ز راه کز پیش گرفت و علامت رستخیز در میانه مسکرمید آمده فوج فوج  
 قطع تعلیق از سنگکات خود کرده بنقده بر فاقه سردار نشسته در طلی وادی قرار بر یکدیگر سبقت  
 می جسته در باستانی ناهمای شهبان تخت و صحنه دارد که چون ششمین راه قرار جوید آرامند  
 ساختن آمین فوت و دقایق پادشاهان صاحب مردت نیست یکدگ حملت نمودن اصلاح دود  
 اولیست **پشت** چو و ششمین چهارده جوید یعنی مشو مانده چاره چو بان دیکین در مجله آخر روز

چگونه  
 کوه  
 برون  
 شرف  
 مدار  
 لکن  
 مقبول  
 نیست  
 دود  
 دیوانه  
 ماکرم  
 سرف  
 بود  
 قالی  
 علمی  
 قات  
 بیخ  
 مانده  
 روایت  
 و اول  
 شرف

بود که تقسیم عریضت ایشان نیکو لایق حضرت علیقلی خان را بجست تحقق ایجاب امر فرموده که کما  
 جالی اردوی مرو در رفته کما بی جوال عرض نماید پیش را لیه پیرانی فرمان گشته وقت خود ب  
 بهنگام او و چون مشاغل نزد یکمیل بار او رسیده روشن شد که بجز دو سید چار در اینجا نیاید  
 باقی از شب گذشته بود که معتمدی از جانب علیقلی خان رسیده خبر داد که تمنا و چراهی از خود  
 و خیمه و چرگاه آراسته دارد و فرار نموده چون واپ و قاعده سلاطین نموده و دست نوشت  
 که شب تعاقب دشمن نماید حضرت اعلی تجویر تعاقب در آن شب یکدیگر زدند اما جمیع مردم فرود میاید  
 و او با شش قربانش بجبهه انداختند در هفتاد مرد پی ایشان نناده الا خان و شش نژاد آن  
 که بعضی فرود میایکان قطع تعلیق نموده همراه برده بودند میکرفتنه و بعضی بی پر افتند از اعلا  
 انوناب که آن طایفه روی آورده بود که بهی از ایشان که تریب با نصد فرود تریب راه  
 کم کرده و بی میان باغات طسوج در آمده و شخصی از مردم طسوج را بدست آورده بزرگ فریفته که  
 رهنمایی کرده طریق سلامت و راه پیرون شد نماید شخصی از اهل مع کجستی این دو دمان ایشان را  
 بر راه بلار جنون گشته میان میدان طسوج آورده طسوج را بفرمیکند رها هجوم آورده در وازنه  
 پیرون شد که گرفته شروع و گرفت و کیر و قتل و کشتن میانید و میانرا میجوئی است که کار مانده بود  
 که کینفر عریضت بی ریاق چهار پنج نفر سپاهی را قدر روی را پیش انداخته اسلحه و ریاق ایشان  
 گرفته قتل میسازند **قصه آن** که شد که از دران دیار با تمام معروض تبع انعام طسوجیان  
 شدند و با معرف ایشان لغیب اجتماع شد و تا سلسله الحاق اگر ایزباز و سید بدین بود  
 عمل نموده اگر از سر حیات نکند ششند از رفوت و لباسشان میکند ششند بجل لغت شب بر عوم  
 سپاه قربانش قرار سردار ظاهر شسته بجیت غارت اموال اسبابه و بکاستار و در آخر  
 رو می آورده تا صبح کرد اذان از او بر آوردند و جمعی که پیشتر از دیگران فرود تریب بودند نقل نمیکردند  
 که چندی از معروضش فتنه دینی حمده و ستران در برابر چنهما فو اسپه و اکثر آنها در زیر بار بود  
 و طویل هم بقاعده متر کشیده بود و چنان معنوم میشد که جمعی که در جگت مقتول و گرفتار کرده اند

آنچه از لغت و تفاسیر امثال ایشان خوانسته اند همراه برده اند سایر اسباب بنام کله داشته  
 پیری سلطان ترافق در اول شام داخل اردوی سردار شده بود نقل میکرد که بمیان چرخگاه قاضی  
 سردار در آمد پاره زر مسکوک مسخ و سفید ریخته بود و آن مشتری می آید در کنار سینه افتاده مشتری  
 مدتی بر سر و قاعده متر که در پهلوی او ایستاده اند نهاده بود بخزانة او آمد خمیر زر که طولانی یافت  
 بر دو آن چیده صندوق پوشتهای زر بخت و محل بر روی صندوق کشیده اگر متعلق بود یکسره  
 صندوق را کوشه عمل از اسباب اقمته بود پوشتهای بودم بکفشار شتر از شتر خان او آورده چهار  
 صندوق بلایک باقی صندوق مطلع کردم با کرده با شمشیر مذکور پدید آن در دم بعد از پدید آمدن  
 او مردم از اطراف و جانب اهل اردو اسباب پراخی برداشته شخصی آن سرداری ضحال  
 اعلی اگر مشیایان کم بایست و عادت مناسب تو شیخ بظواهر لاجور در زمین داد و بود بدست  
 آورده بنظر اشرف رسانید چون احکام و اسناد زر بکمان در صند و پنجاهی مخصوص می باشد  
 اینجانیاس متیو انکره که بچشمه مشطرب سردار سیمه رفته اند که پروای برداشتن آن کرده اند  
 بلکه از اندیشه سپاه تراباش که با و ایستاز اتفاق نامه یک کله داشته بود حاصل کلام آنکه  
 اموال و اسباب لافعه و لافعی مردم فرو ماید و او وسط ان س بدست در آورده که کلی الطحای  
 بران بیافقت بعضی از خواص ملازمان که غنیمت خود را بنظر اشرف در آورده دیده همت بران  
 تیا لوده بهمان کس عطا فرمودند پیری سلطان ترافق آورده خود را معروض در آورده دست  
 با و مرحت شده و بر خورده از یک انیس تو بچی باشی بقبیل تو بجانة نامور گشته قریب یکصد عدد کتبه  
 و خربزین زر که دو کچک بقبیل در آمد **القصه** بعد از وقوع این احوال از غنای کجایات بریز رفتم که یک  
 هیسون قال کجایات سلسله نهفت نمود مصطفی یک محمودی که در قلعه ما که منحصر شده بود در  
 وقت شمشیر در کردن و آئینه بیاید سریر اعلی آمد و عمو پادشاه تا تمام حال کوشته اشرف پاکوس  
 مشرف شده تر نیل یک محمودی قوم سمان یک عالم خوشب که با و معاند بود و الجا بایه  
 مرحت شاهی آورده و از شش بایقت و الکای خوشب بنام او رقم القعات یافت این سخن

چو لاق بر او دست که تربیت یافته حضرت اعلی بود اندازد و یکی مدینه بفرستد بساط طوبی مشرف گشت و تفسیر  
 علامت کرد درین جنبه بگویند بیسویان نرسیدست معاذ بر سپاهیانند القا نموده بنا بر تالیف قلوب سایر  
 و حشی صفحان اگر او در معرض قبول افتاد زکریا خان سولان و مستعدان بجهت تمهیت فتح و امانت  
 و حسن اخلاص لقب علیه کردن مناسب فرستاده حضرت اعلی بفرستادگان او خطاب فرمودند که  
 وقتی نفع اخلاص او از بوسه گذارد و خلاص تمام عیار پیرون می آید که چلا خطه و ایضا طار سردار آید  
 سعادت طار مژده در یاد این خطاب خطاب میراندیشتموده در کمال خشت و بجم اعرام ملازمه سببه  
 روانه سلاسل نشوین دست قامت آنجا بریت و میگرد کشیده همهمه ضروری انجام یافته بود و پوسپا  
 برود و عمار باجم آورده عزیمت جانب داران طینه تیز فرمودند اما مرا عظام را کاشم شد استقبال  
 زکریا خان کرده او را با عزت و احترام به تبریز آوردند اما حساب لغز موده و علمند و در زکریا خان  
 مبارک تیز سعادت آستان بوسی سیده شرف محالست آیین مؤثر و کراچی گردید و پیش  
 که زاید به تعظیمات یادست با هذا افتخار یافت چند روز عریف بزم خاص اینس محفل قربت اخلاص  
 بود و بیظایا ارجمند از غوغا فاعوه و کمر خنجر و کمر شمشیر طلا و مرتضی بدرود و اوقیت و اسب تازی ترازو  
 با زین و کلام مرتضی و اتمش و انبساط صراحی و باطله و اشغال آنها سرازیر گشت به وقت انصراف یافت  
 حسن یک برادر زاده او که حاکم الملق بود بدستور سلجغ فاعوه توانش یافت و متعنی المرام بود  
 مقام خود کردید اما احوال سردار بعد از قرار باین پیمانانی و انتظار که تخریر بر سوت با ممدودی  
 خود را بسواس ساینده در انجام نیز بجهت آوازه و در دو موکب ظفر قرین که بجایت سلاسل نصفت  
 یافته بود مجال توقف و آرام نیافته راه دیگر پیش گرفت در شامی طریق بر پیر جان فرود آمد و سید  
 در پنجم کلامه و گفتگو او را تبصیر دید آمدن مورد خطاب و خطاب ساخته جمعی باشند سرور از  
 کین در آمد به تعقیبش بر او خنده و سر او را میانه سپاه که اکثر لوندان بی نام و لب بودند انداخته  
 نطقی میان آنکه در افتاد و در او طلب پیش گرفته کرد و بی بر سر سپاه و جمعیت نموده جلای شدند  
 شرح احوال در ذکر طبقات جلالیان مرقوم کتاب و بیان میکرد و چون سردار بدیار بکر رسید و حقیقت

احوال بر کار خود کار عرض نمود و در همان چند روز سپاه غم و الم بکشورهایش متوالی گشته راه  
 سفر اوقت پیش گرفت **ح** رفت تا عالم و گریه و ذکر **فرستادن جهانگیر خان محمد سلیم سلطان**  
**ویا محمد میرزا احمد و در بخارا بطرف خراسان و در خراسان از وفات سالهای پیش بر قوم**  
 تمام خواب بیدار گشتند که دید که جهانگیر خان دلد رسید محمد سلطان محمد سلیم سلطان دلد بر محمد خان اوزبک  
 و شاه و خواجه و مشیر اکلان میرزا و غربتایلی از باقی خان نهم گشته با اتفاق مایه محمد میرزا که دیوان  
 یکی و صاحب اختیار و عمده الامرای بلخ بود التجاب یزدان خان شاهنشاهی ساخت که می ساخت جاه و بطال  
 شاه بنشانی در و در پارس این خست و انت سفر غیر از بلخ بیماوت و اید او ایشان اتفاق  
 افتاد چون اراده از ازلی متعلق بآن گشته بود در اوقت بسببی که در محل خود سمت خنریا فتنه محمد سلطان  
 تشبیه پذیرفت و درین سفر در ملازمت سوک اقبال بود و درین وقت یار محمد میرزا صلاح دید که در  
 ملازمت سلطان را در راه و انداخته خراسان گشته بعضی قلاع و محال غریبستان که در وقت ملازمان این  
 درگاه است بجهانگیر خان عنایت شود و با ملازمت خراسان محال غریبستان را که محل مضبوط است  
 و قلاع مستحکم دارد متصرف گشته آنرا از امن خود سازند و در آن حد و شورش افکنده طایفه از  
 یکدیگر اکیان خود ترغیب نمایند و اگر صحبت لشکر و بی خدمت جوی بود وقت متصرف کلان نزد پادشاه  
 حضرت اعلی متوجه شیرکاک موروثه آذربایجان و شیردان شده بود تا منتهی گشتند که درین مقام که  
 چنین همی نزدیک پیشنها و امت علیاست در سرحد خراسان فتنه آشوب افکنده نیز این فتنه گران بیکدیگر  
 و در اوقات و یکدیگر بنویسد که چون میرزای اقبال تو قیقات آسمانی خاطر اشراف از نهامت آذربایجان و  
 شیردان قانع گشته بجا بخراسان منتضی همون واقف شود این غرمت با مضار رسید محمد میرزا  
 معروض داشت که ما را بهتر ازین فرصتی بدست نمی آید که باقی خان از میان فتنه و اولی محمد خان برادرش  
 هنوز استقامتی نیافته و او را در راه راه الهه شاه علی عظیم رو میدهد معلوم نیست که بعینط و ربط این نظر  
 آب تواند بود وقت در توفیق آفرینت باسانی بدست می آید و این را داده تا فیض حق پذیرد چون عالم  
 صاحب معاهداتی این نکاشش فی الجمله او بجای می آید و یار محمد میرزا که صاحب توفیحات است

بوده سالیان پیش حضرت اعلیٰ ششمین که از فرموده سلاطین از او باقی این ایش ترا بجلای کرمانی و اقلان  
و سایر ریاست بواخته و خص کرد اینند و در بیخ مطلع با هم حسین بن پیکر یکی امرای اسامان ح  
اصدار یافت که خوانده و احترام سالیان ترا بکلی آورد و خدمات لایق تقدیم رسانند و آنچه از ایش  
و قلعه خجستان در تصرف جماعتی خیره منسوبان این درگاه است تصرفی است که در آنجا یک  
بقدراستخارج همراه نموده ایش ترا بخرستان فرستند و سلاطین زاده در کنار آب رسوخ آنجا ح  
شهریول فو از مشق اسنان از آستان انبال آستیان جدا شده فوشد ان نشاء و ان و او نشاء نشاء  
خواهد از کباب همیون مختلف کرده توقف اختیار نمود و محمد میرزا بخت انکه او در درگاه و معلی شاهی  
باعث انجام ایش ان محرک امداد و معاونت باشد بخواهد توقف نمود و هموزیران در  
دارالسلطنه تفرین بود که بکند سرواچی دی نموده حضرت اعلیٰ طغوز و لغت یافتند و از آنجا  
بخراسان رفت ببار محمد میرزا و ذوق عیاض محمد شاهی و در آنجا تفرین که داشته غریبت فراست  
نمودند و حسین بن صده ایش ترا در هرات نگاه داشته بایستجای بر بود لایق همراه انجام میبند و در آن  
سال بوقت حمل اربع عشره الف که ریاست میروز می یات غرض جلال سوجه تسخیر فرمایند شده بجهت  
فایده کثیر شمول بود و در سبب آن فوجی از قبضه ذوق باش خصوصاً طایفه زینلش ملو همراه سلاطین زاده که در  
روان خجستان کرد ایش ان اولایت بین معاونت و امداد منسوبان این دو دو مان بکلیله تصرف در آن  
تمامی کلانتران و کلانان آن لایت آمد و جدا بکفران و ببار محمد میرزا را دیده در مقام خدمتکاری در آمدند  
معلم قلاع خجستان ایش ان در آمد و اکثر قندهاران و هزار بات و صدایات قبایل با بی و در آن  
تسلیت نهادند و روز بروز جمعیت شکر و خستریا دیده میشد تا آنکه توجه عیاب بلخ در حسین بن محمد میرزا  
رسوخ یافته غریبت انصوب نمود شرح آن در قضایا سال آینده از مساعت بخت ناموال است  
**کتاب در فضیلت بیابان بعزم تسخیر فرمایند از راه ارومیل و فتح قلعه کجی بوقوع غایت حضرت**  
**ملک حسین** چون ظاهر خلیفه اشرف اعلیٰ از جهام ضروری سره تریزه کردستان فراغت یافت و امداد  
کرا و طوغا و کرا بکرام قدم در ایراد قبا بخت این فاندان ولایتش ان نهادند قاقان و منمن نمودند



دست نواز ارا که او را با لغاتما می از و لغاتما می خاف و نواخته آمد ز گوشه ال از نیز ز جفت انفراف از  
 در نمود و هر یک نیز گوشت با نرگ شده اگر چه سفره بیاتی با نندا و کشیده و چون غایت کمی خنجر حین و بی او  
 بود و خاطر با بخت اعلان حال سپاه بنوع عراق صل در عت تمام داشت اما هیچ یک از امد اعظم را  
 جرات آن نبود که در خدمت اشرف زبان طهارت عا کشید و در ای عالم آرای اشرف اعلی توجیه جاب  
 قرانج و فتح کعبه بعقید یافته لغوش این غم بنوع در محیفه تدیر حسره و هیا نیکه لغیم تقدیر کجا رشت یافته  
 بود که لغیر در آن حال مسنود و در اول تجیل جدی که عین شدت شنید و هوا و رعایت برودت میسر  
 بود و کوه و باغون از مردم بی بی بوستین قائم برف در تو و پوشیده و کلامه سنجانی او بر سر شنید  
 و از پهمیخ سیدز شهابت و بلند ستوران از رفتارها جزا له در خاطر بجا کس ترا میگریفت  
 که در بعضی وقت که طیار بود بکار شعله آتش آرد و نمند کونست قشلاقی اند سفره یابی احتمال تو  
 داشته باشد حضرت اعلی از و ارات طینه بریز عیان غزینت بدان صوب در حرکت و از امد  
 نامدارانند و در دیکان رحمت رغبین کجاب فارس نایت که در زرنشان بخینرک کرده در مبار  
 با قشون آراسته متوجه بیانی گشته پیش کر ظفر قرین پوئده و لشکر بیان امدان خراسان که در دو  
 بیسون بود و در محض شده و از آن خراسان شد ند که درین زمستان با تمام ضروریات سفره و افته  
 در اول مبارکوبک هیسون پوئند در حین فان استنجا با کله کله امد از اگر حب الامر اعلی که حبت خطه لغور  
 رفته بود و در هیونت طلب نمودند که در سفر قرانج همراه باشد و او یا قشون آراسته آمد همه جا  
 با برف دست و گریبان دستنواران از امدان می میتهای میخ بستند افغان و قیران و خور اباستان  
 اقبال آشیان رسایه اطال حاصل موکب هیسون فال بدولت و اقبال بدار الارشاد و در پیل رسیده  
 یشراف طواف مرقد متور حضرت سلطان اول و لیا و مشایخ عظام صفویه استنفا دیافته از امد  
 مقصد آمد اجداد کرام رضوان الله علیهم استمداد همت نموده و در اوایل ماه رمضان المبارک متوجه  
 کلوزان که مدفن حضرت سلطان سید جبرئیل علیه الرحمه است شده و چند روز در آن موضع منبرک  
 توقف فرمودند و از سواج این سفر آنکه فواج محمد شفیع را که وزیر دارالمرد و قونین بود و حقا

این حکایت منسوب به ملا زمان ارگ است  
 نوشته شده در دفتر حضرت اقدس و از آن است

میزبانی عالیانی داشت بدارت خراسان سر بلند کرد و آید و آن نصب عالی را علاوه منصب  
 سابق فرمودند و نظم و نسق کل ولایات خراسان معات امر و حکم و غزل و نصیب عال و حکم آن  
 برای مدینت او مخصص کردید باین قدر و منزلت او با وج اعتبار رسیده و چون درین سال از آن  
 ولایت کم محصولی بود و در قریب بیست تا هشتاد تریبانش احوال عالیان احوال پذیرفته و در اعنی  
 نشد بود و غله بسیار کم بود و لشکریان را اصلاح از وقت و در مد ما هر که سرانجام نمی بایست نمود  
 و غلات از دیل بان و فانیگره از موقوف طلال علم قضا جریان مقرر شد که پست نیز از هر واحد  
 که هر فردی یکصد من تبریز است بر حال آباد آن آوری بیاکان تمام شود که رعایا بلاغ نقل کرده  
 معلی نموده یکصد من تبریز چه از دیار ریاج چه از جاسی بسا که منصوره پیش نموده قیمت با زیادت  
 و در ثانی طلال بجهت مسافت و کرایه الاغ منقحت رعایا را منظور داشته و یکصد بره تبریز  
 تر یافت و در ایامین عظام حب فرموده و علمزده و مصلان با انجام این خدمت تعیین شده  
 بعد از فراغ آن از امر نه بوجای از سبار و قوه فرموده منازل غلت یک سفرچی واقع در کنار آب  
 ارسال از فرزند و همون رنگ منازل میان کردید و در آنجا بجهت روزه و داشتن قصد قیمت  
 فرموده ماه جیام را با تمام رسانیدند و درین منزل مشور عاظت بجهت روح حجت روز قیام تحفظ  
 قلعه که پیشتر بر مواظط و نصیاح یاد شاهانه فرستاده پیشا و قاضی و مفتی و ایمان سپاه اعلام  
 و اوند که مالک آوری بیاکان و شیروان کمال موردی است که در میان بعد از آن حال شایسته  
 مکان که فرضی کرده بطلب متصرف شده بود و همت و الامت تبریز آن معروف داشته  
 بهج و درین اوج دست از دست مقصود باز میداریم و تا غایت بهر طرف توید فرمودیم و ام نوح  
 و نظر اخلاص یافته ایم و جمال اعلی که از جانب پادشاه روم سردار شده آمد بود و مستحفظان  
 با دست مظهر بودند و معادنت جوید نماید آبی و میزوی دولت شاهی است که یافت و دیگران را هیچ  
 درین سال مدوی بشما میسرند درین صورت سخاقت و قله واری کردن شرعاً و عرفاً بشما لازم  
 و باید که حاجت انبیشی و نامال عاقلانه در کار خود کرده خود را بملک تمیز از تو که بر سر این ملک

این کتاب در کتابخانه  
 وزارت معارف و اوقاف  
 و صنایع است

تعلق



اعلام ایشان بر غیر از نور ظاهر کشند یکبارگی تم عفو بر جرایم زلات ایشان کشیده شود و بعد از  
 آوردن پسران مذکور طهور رشت روانه کرjestان کرده حضرت اعلی بخت العلیان خاطر کرjestان عتبات  
 سعادت توفیق حکومت کرjestان اختیار فرموده امران نامدار و ارکان دولت قاهره را  
 فرموده در مجلس بهشت آمین جشنی ملوکانه آراسته طهور رشت قافرا با پوسل ایالت و خانی فرموده  
 قاعده و قانون کرjestان است که هرگاه یکی از سلاطین یا پادشاهان آن زمان برسد سلطنت موروثی  
 جلوس نماید یکی از پسران آن که در شد آن قوم باشد ریش سفیدان معتبران کرjestان توفیق نمودند  
 در روز گسترده او را بر پای آن قالیچه نوشتند و هر کدام طبعی ز سر برت و سفید برت گرفته در وقت  
 که آن پادشاه و ناده یا بر بالای آن قالیچه می نهادند طبعی ترنار میمانند و پیش از آن وقت  
 که رسیدند باطل کرjestان قالیچه است بقاعده و قانون آن سلسله است و انداخته طهور رشتان  
 با هر و اشارت کرده و کما کما بر بالای آن قالیچه بر آمدند و از آن کرjestان طبعی برت گرفته  
 اراده نمودند که نشان برت حضرت اعلی بعد از اطلاع قاعده و آداب مذکور از شمول عاطف و از  
 اتفاقات امر فرمودند که اول از جانب اشراف متار واقع شود بعد از آن حضرت اعلی طبعی زد و او هر  
 متار کردند امران و در حضا مجلس بهشت آثار نیز موافقت نموده هر یک علی قدر مراتب ملوایم متار  
 قیام نمودند از آن عطا کرjestان فرمود امر و این متار کرده کاسه دادند و کاسه گرفته و از روز  
 بهشت بنسب خاطر و انبساط عیش با عشرت گسترده با آن طایفه که محبت و سرور ایشان نمایان  
 خرابی نمود عشرت پر او ند و یکی آن طایفه سبط خانات است مانند و خ قافله سر از شتر حضرت  
 اشراف یافته بعد از رفتن کرjestان از آنجا کوچ واقع شده در اول تحصیلت ظاهر ملوایم  
 تربت نه قد و هه المتحققین شیخ الطغی ندیس سمره حمیم مراد قات جلال کرده وید و بر جز در اریک  
 نوبی با تینی را مقرر فرمودند که قالیچه نوبهار که در برکت است آورده شروع در بیت تری  
 نماید و مقرر فرمودند که بعضی از امراد اعیان دولت ملاحظه اطراف و جوانب قلعه کرده محل قالیچه  
 اردو در جای سببه تعیین نمایند و تخت بخت آنرا آمد شد و میان آن قلعه مسدود کرد و برابر

در واره حصاری ترتیب داده علی خان موافق با تقیر یک سکه را بنامش و جمعی از اصفیحان و غلامان  
 بخرات آنجا نامور گشته و چند روز بجهت قرار معاملت محاصر و رسیدن غالب تو بهادر همان محل  
 توقف واقع شده سال با غر سید و دیگر مایه گو کینه خنره روز در عالم افزو زکشت درین سال  
 پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه عالم فانی را وداع نموده در کاره بجهان عجبی شتافت **تشیان**  
 سیلیم که فرزند اکبر است در همان چند روز از الیباد باکره آمده در انطرف آب نزل نمود و گو  
 بعد از وقوع این واقعه اکثر ارا و اعیان دولت بسلطنت سلطان خسرو ولد شاه فراده سلیم  
 اتفاق داشته شیخ فرید بخش کل که از ارا معتبر و خان اعظم کوکلاش بود در مخالفت هم او اختیار  
 کرده بخدمت شاه پنداره سلیم پیوسته او را کوشش نموده بر سایر ارا اطاعت برشته که با وجود **تشیان**  
 هم لیر زاده عالی از اشکانی نیست ترک آن را داده دور از نگاه کرده بسلطنت شاه سلیم رافتمی شدند  
 شاه زاده خسرو که مدعی سلطنت بود چون عالی بدینقبوال دید از آنکه فرار نموده بجانب لاهور و  
 پنجاب شتافت شاه سلیم لریعت برقی با دار حجب لپالعیار نموده تا حدود لاهور قریب  
 هزار کس از نجفای و هزاره و افغان و راجپوت و غیریم بر سر شاه زاده جمع شدند در آنجاده  
 طلیعه لشکر شاه سلیم که بر شیخ فرید مستطای بود نمایان شد شاه زاده خسرو و عطفه خان نموده  
 سپاه آراست و فیما بین عربی در نهایت صعوبت دست او چون لشکر شاه سلیم فوج فوج **تشیان**  
 یکدیگر می رسیدند و سپاه شاه زاده خسرو از سینترو آوینر عاخر آمده شکست برتگشته زاده  
 افتاده و او پشت بمرکه داده راه انهرام پیود در کنار آب لاهور که راه زاده عبور داشته کشتی یابان  
 او را شتافته بصیغ خان حاکم لاهور پیروا دهند و قلیچ خان او را بر بنی و ملائیت و تقدیات و طوآه  
 نزد خود آورده و بعد از وصول پادشاه بنظر رسانیده شاه سلیم مطلق و منصور باکره آمده بخدمت  
 سلطنت قرار گرفت سید محمد کرمانی به فانی در تاریخ این واقعه **تشیان** **تشیان** **تشیان** **تشیان**  
 بود اگر شاه **تشیان** برقت و طفل تنها بدهرمانم **تشیان** سوال کردم از دل که در صحیفه و هر روز بود که کنم  
 سال فوت شده برتیم **تشیان** جواب گفت برسم عاکیوی لیر **تشیان** بجای گبر شده پادشاه زاده سلیم **تشیان**

اینک از آن بود سلطان خسرو که زنده گرفتار شده بود مد حکم بصلب ایشان شده همه را از او برتخت  
 شاه سلیم بر سر خود اعلام نموده که بسیار استقامت مصلوبان مقدار استکی نمود و در آنوقت تمام مملکت  
 خسرو عرض نموده که کنه کار من بودم دستویب سیاست منم در از او برتختی بایست او برتخت  
 کنه و آنجاعت عیبت التماس کردم که آنحضرت مرا هم از تحت نجات و انقاعانی مخلصی بخشد سایه سلیم  
 تزحم کرده از خون او در گذشت اما جهان پیشن امیل کشید اما سایر امارا و ارکان دولت بدر که از او  
 منتو هم بوده راه سلطنت سلطان خسرو نموده بودند مسلوک پسندیده نموده در مقام استقام  
 نشد و سلطان خسرو را بجهت ان حرم مرا سپرد و در آنجا نگاه میداشتند و ظاهر از ایزیل استیب  
 بیده شاه زاده رسید و از دیده عاقل بود و خوب شیب خوشانی تاریخ این واقعه را فوت ابر  
 پادشاه یافته و یکی زیاده است تبخیمه اشعاری بران کرده **قطعه** شاه ابر جلالت دولت وین  
 که زود از قدر رنگاخر کاه **توتیش** در گذشت ازینجا **ماهی** عرش و قفا و یکجا **نخل** شاهنشین  
 زیا افتاد **گشت** تاریخ فوت ابر شاه **و قیام سال خجسته مال ویت نیل مطالبی خسته خسته**  
**والت که سال پنجم جابوس اسیون شاه بنی ظل البیت** و قیام سال امینون فال ویت نیل ترکی  
 آغاز شد بهار و گلستان مقدم خسرو و نوز و عالمیا زامره و فیروزی و قوه خدی داد و ساحت عرضه جان  
 از لطافت بهار چون دهنه جهان طراوت ناز و یافت تخصیص لانت گذشتی قراباغ که از رطوبت هوا  
 همیشه بهار و سرسبزی ریاضش در صفت و شست پیکر چنانچه شیخ نامی شیخ نطقی فخر خسته  
 در لطافت از اهانت آن نرزمین گفته **شعری** خوش ملک برو که انقضای می **نه** ارادی بهشت است  
 فی سخل وی **توموش** کل کو بهاری **هفته** زمستان نیم بهاری **دو** همه ساله ریگان آن سبزه شاد  
 همیشه در ناز و نعمت فراق **سلطان** مراد از اقلیم چهارم با کوه که جزه آسمان پای رسیده فرو نشین  
 نهاد یعنی پوشش ساز نهادن خنوت بیرون آمده بطریق جاده صل خرامید و نوز و نرزمین در روستا  
 یازدهم شهری عقده اطرام انفاق افتاد عالم پر وانی از گرفت **شعری** باز جهان را طرب آغاز  
 باد صبا طرب پروازنش **ش** به کل جلوه گری ساز کرد **بر** همه خوبان جهان تا که کرد **پیر** معان آنجا

تاریخ

چون رخسان منجیره را در وقت چوخت جوان **نوروز** از وی کرامی در جنب قرار شیخ تمام علیه الرحمته  
نزول اجمال داشت در همان منزل بواز هم خیمه و بوزه و زنی آرزو منور قیام نمود چند روز پیش از  
دو عشرت گذرانید و او عیش و فری و اوند و بعد از فراغ از جشن نوروز مستوب امور قلعه گری است و او آن  
لوت کوچ کرده در پایی قلعه نزول کردند و سپهباشی که در طبقات کش کرده هر کدام میور صل خود فرو آورده  
در روز بروز کبیر فرزند بی مادر که بنا بر آن وقت بود فوج فوج سپاه میر علی آره یا هر حاضر و وقت با  
موجوده قیام می نمودند و همچنین نیز شرح در وقت بیزی کردند و اهل قلعه در بلج و عمارت نمودند و در  
مدافعه و قلعه اری میگوشتند و توبه نعلب و باد بلج بار و در بنیون ریخته آنچه کمال سعی بود در قلعه  
داری از ایشان بطور رسمی پوست و بخت آمد کار را با قتلش کرد و نماید رسم سلطان میگویند  
ذو القدر را که دو سال بود در جنگ گرفتار شده نزل ایشان بجس بود در جین حمامه اقبل  
آوردند میر یکی از سادات عظام عالی نسب ما نذر ان که است فرات بسلسله علیه میرز که به  
مادری شرف داشت و بچ نقیذرات آسمانی در قلعه کج و آن گشت موز و مخم می بود و در وقت  
از ارباب و بخت بر گشتگی آن سید عزیز کینا را بهمان نسبت مقتول ساخته ایوب ملایمت و شایسته  
بالکلیه سد و کرد و ایند چون حضرت منجیر الایوب که گشاینده پست و گشاینده در پایست  
ایوب پنج و فیروزی بر روی رود کار فرخنده آثار همایون گشاه و قتال سلطنت و معانیست  
و کامکاری بود و ادالله جوید منصفه من یشاه بکف کفایت و قبضه درایت او ایلم دولت  
ارجمند و منسوبان مملکت اید پوند داده اصلا اثری برسی و اینهم ایشان مرتب گشت و قنات  
الامر بسیار بلج و خذلان گرفتار آمدند و بخیرای اعمال نمودند رسیدند تقبیل این اجمال  
و تبیین اینمقال اگر چه که بهرام اشقام که مجاره قیام داشتند حب الفران قضا جو مان تا اتمام  
توبه سپهسالاران و الحی خذق که محل توبه نداشتن است پیش رده جو الهان نصب کرده تا فریب سه ماه  
پهن الجابنین آتش نرم و پیکار اشتغال داشتند بگریه و میم جلالت و رزید به بیله و دولتها  
خان ریخته مردم و غافل بودند بقدر دستبرد می نمودند چند کس را ضایع کردند و یکدیگر و یکدیگر

چون رخسان منجیره را در وقت چوخت جوان نوروز از وی کرامی در جنب قرار شیخ تمام علیه الرحمته  
نزول اجمال داشت در همان منزل بواز هم خیمه و بوزه و زنی آرزو منور قیام نمود چند روز پیش از  
دو عشرت گذرانید و او عیش و فری و اوند و بعد از فراغ از جشن نوروز مستوب امور قلعه گری است و او آن  
لوت کوچ کرده در پایی قلعه نزول کردند و سپهباشی که در طبقات کش کرده هر کدام میور صل خود فرو آورده  
در روز بروز کبیر فرزند بی مادر که بنا بر آن وقت بود فوج فوج سپاه میر علی آره یا هر حاضر و وقت با  
موجوده قیام می نمودند و همچنین نیز شرح در وقت بیزی کردند و اهل قلعه در بلج و عمارت نمودند و در  
مدافعه و قلعه اری میگوشتند و توبه نعلب و باد بلج بار و در بنیون ریخته آنچه کمال سعی بود در قلعه  
داری از ایشان بطور رسمی پوست و بخت آمد کار را با قتلش کرد و نماید رسم سلطان میگویند  
ذو القدر را که دو سال بود در جنگ گرفتار شده نزل ایشان بجس بود در جین حمامه اقبل  
آوردند میر یکی از سادات عظام عالی نسب ما نذر ان که است فرات بسلسله علیه میرز که به  
مادری شرف داشت و بچ نقیذرات آسمانی در قلعه کج و آن گشت موز و مخم می بود و در وقت  
از ارباب و بخت بر گشتگی آن سید عزیز کینا را بهمان نسبت مقتول ساخته ایوب ملایمت و شایسته  
بالکلیه سد و کرد و ایند چون حضرت منجیر الایوب که گشاینده پست و گشاینده در پایست  
ایوب پنج و فیروزی بر روی رود کار فرخنده آثار همایون گشاه و قتال سلطنت و معانیست  
و کامکاری بود و ادالله جوید منصفه من یشاه بکف کفایت و قبضه درایت او ایلم دولت  
ارجمند و منسوبان مملکت اید پوند داده اصلا اثری برسی و اینهم ایشان مرتب گشت و قنات  
الامر بسیار بلج و خذلان گرفتار آمدند و بخیرای اعمال نمودند رسیدند تقبیل این اجمال  
و تبیین اینمقال اگر چه که بهرام اشقام که مجاره قیام داشتند حب الفران قضا جو مان تا اتمام  
توبه سپهسالاران و الحی خذق که محل توبه نداشتن است پیش رده جو الهان نصب کرده تا فریب سه ماه  
پهن الجابنین آتش نرم و پیکار اشتغال داشتند بگریه و میم جلالت و رزید به بیله و دولتها  
خان ریخته مردم و غافل بودند بقدر دستبرد می نمودند چند کس را ضایع کردند و یکدیگر و یکدیگر

صفر خان بیرون آمد و حکما کردند اما کاری نداشتند تا آنکه تو بهای بزرگ زینت یافته شروع در لوب  
انداختن شد در غلغله خیال غده و در اینجا نیز با یک کار سراسر رسیده و در طرف شرقی فرود آمده  
از اینجا سینه پیش برده و از اطراف جوان کار بر حضوران کشید و مبارزان جزو اقبال  
و قوی جان غلامان غیر ذلک لغتبا از خندق گذرانیده بجز برج و باره رسیده از یک طرف قریب  
پا لغد شروع تیر دیوار اصل قلعه را غالی کرده چو بهاستونها استوار کرده و یکبار آتش  
در آن انداخته بهاسوخه میزدند و بارانندام پذیرفت در میان مضطرب گشته هجوم آوردند که  
سد آن در قناتمانند از آسیب کلوا لنگان فرصت آن نمی یافتند و از یک طرف تو بهای غده کوب  
شزل و صحن صیقل و لایق آن انداخته صفر کلوا آتش نشان مبدم پیام اجل میکند و در اول  
حال زجابت قوی جان بر جی از بروج مشیده قلعه که از سایر بروج حکمت و اجتهاد ره میبرد و محاسن  
آن پیشتر بود هجوم آورد و یورش کردند در میان کلوا لنگان بطریق مکرک برین کشیدند  
و قوی جان از آن تیره رشیده بر بالای برج دویدند و در میان آتش بازیها کرده قار و با  
لفظ و باروت بر سر قوی جان می رخنه قریب پنجاه تنفت لغز بعضی رویها و مو میمان آنگاه خسته  
بود که امر از ایشان فرقی نمیشد چند لغز را به عدم شتافتند بجهلا هر چند رویه سپهر حالت در  
کشیدند و در مدافعه که کشیدند اثری بران مرتب نشد و از صبح تا عصر نیز بر تینوا از جانب  
یکت جدال بود تا وقت عصر قوی جان هجوم آورد و چند لغز ایشان پای جلالت بلا نهاد و بر برج  
عروج نموده آسمان را از دست رویان گرفته اگر چه ایمنی مواقع مزاج اشرف بود که بعضی  
در گرفتن قلعه کرده جوانان کار آمدنی که در مکر کارزار و کار آمدند و حضرت عالی از مشول بقده پاره  
هر یک از آن جوانان دلیر ترم از ما را بده قلعه برابر میدادند در حکمت قلعه ضایل شوند و قوی جان شش را  
مورد اعتراض فرموده خطاب غیاب آمیز فرمودند اما نهایت مردانگی در آرزو از قوی جان عظام  
صد دریافت و با وجود آنهم حضرت و آسیب که از مرقبه لنگان در حین قنارهای آتش در لایق  
رسید برج را از دست نداده بغرب شمشیر و زور بازوی مردانگی نگاه داشته و روز دیگر چند



کس از قلعه بیرون آمد و تقریر کرد که درین محفل تا موازی یکصد و پنجاه کس از رویان خمار و ناله  
 گشته تا هفتاد و ششاد نفر قبل رسیده بودند و علامان فاضله شریفه نیز از سیه بهیچم آورد و در  
 برج از بروج شیرجایی را گرفته شروع در دیوار اصل قلعه شد و در میان قدرت و قوت و شکر  
 و صفت خود را امتحان نمودند که در عرض سه چهار ماه که محصور گشته قلعه داری کردند از پنج  
 طرف مدعی ایشان رسید از اطراف جوانب بلار ایچده محیط یافته چاره جو می شد اما  
 قلعه که احمد پاشا نام داشت ایشان را بجزار و قلعه داری ترخیم مینمود تا آنکه کار از دست  
 رفته و عاقر منصوره از جهای شیرجایی گذشته ششتر رفته و هر چند در میان دریا افتد  
 که ششیدند میندیشتاوه مردان و از بروج قلعه عروج نموده دو سه برج مستقر بدست غازیان  
 و غلامان در کار آمد محصوران یکبار فریاد الا انان بر آورد که کس بجنت اشرف نرسند  
 و استنداعای عفو تقصیرات خود نمودند و در اول حالت ایشان تمام شده بود و عیبان  
 و بی ادبی آنجا که از مد اخذ ال تجا و ز نموده حضرت اعلی زباده العالی لیسان ایشان نفرمود  
 روز یکروز و شنبه پست هشتم شهر صفر بود پاشا عظمای و میهن پرزان آمد و همه محلات  
 بتقدیم رسانیدند و در اثب رحمت معاودت یافته منازل خود رفته اما دست از قلعه باز  
 داشته معانج در و ب را بعلامان شریفه سپردند و آلت تاجی با کس قلعه داشته روز یکروز  
 اهل قلعه را نام نویس کرده کرده که در حجب الامر شرف در می آمدند هر که در هیچی از غازیان  
 سپردند که اموال اسباب ایشان را بکلیت ضبط در آورده بلا زمان خود اقبال علی قدر متراکم  
 رسانند و پاشا چون تیزی الاصل بود و در اوان طغولیت میان بر و میهن افتاده بود و در وقت  
 احمد پاشا حاکم وان نشو و نما یافته بود و بر تبه ایات و پاشایی رسیده اهل تیر استند عا  
 که او را بدست ایشان دهنه که بجز او متر استند و پسران رستم سلطان تیر همین را داده  
 که بجزان بدر قضا نمائند اما حضرت اعلی مراعات حاجت سیاده را اهم الزم داشته او را  
 بدست نماند در میان دادند و ایشان او را در عوین چون آن سید کمانه قضا کردند چند

176

که قبل از آن شناخته شده بیرون آمده بود و بدین ترتیب توانش یافته بغیر سپاه که قمار خان را  
 قطع نماید شد بدین چنان راه اشدلی با قضا و اعدام اگر چه عدل تعلق پذیرفته بود بعد از چند روز که استقامت  
 ایشان بخاطر منقطع در آمد در روزت حسن جانی بفرمان تهران قضا و حکم بفرمانت اکتزده بود و بعد از آن  
 بدو سه هزار کس را بربیع اشقام که در این مدت و در آن منزل پر وخت از کشتن پاش تا بدیده آمد چون بعضی  
 از مردم آن مایه حرام حکمی کرده ملازمت و میزبانی نموده داخل اکتزده شده بود و در آن شهر  
 پادشاهی در باره آن کرده بودی زبان کشیده بود که هر کس آن فون گرفتگان انطفا بی پذیرفتند  
 نمود آن طایفه و صبیح فاش کشید مگر قلی که سمت تو کردی ترا کشید بجای یافتند مستعدان اردو  
 تا بجای می مرغی جت فتح قلعه یافته در شته نظم کشیدند از آنکس و از آنها فواد و میرزا احمد  
 که اتنی اصفا می که شاعر شیرین سخن و خوش طبیعت این تاریخ یافته بود مثبت افتاد و فی الواقع  
 بزودی که در صیقل تاثیرش بر تو آمده بود و بدین طوری آمده بود این قلعه کلید شمشاهی گردید **قطعه**  
 دست خدایا که باقبال بیژن الی ملک شمشیر منیع زمان در فراخیت **از بس که لغت اپنی**  
**لغرت همیست** تاریخ فتح کعبه کلید شمشیرت **که در تقابل صنوعه و بیست و آمدن قلعه لوری**  
**و تخلص تو ما و نس و قضا با که بعد از فتح قلعه کعبه دست خیر تو انان بطلوبه بیست** بعد از فتح قلعه کعبه  
 چون از مسلمانان قبا را طوارنا همی را بطور آمده مردم قبا باغ از بس و کن نامورا اوشکو بکنند  
 و در ای معدلت اقتضا و در از نظر اعتبار از اخته بود ایالت آن ولایت محمد خان یا و اغلی قبا  
 که برخی از احوال او در واقع سالها می گذشت در قوم مسلم بیان کرده بدیده و بعد از اشقام جهات قبا  
 سمت و الا نمت دست خیر قلعه لوری و تخلص تو ما و نس و صرفه کشته بودک اقبال منوره اکتزده و شد  
 چون حسابا و محلی بیژن الی اردوی کردون شکوه شده بودی رعیت بر اسن رود اما می استحضار علی  
 استیلا یافته بود که خیال مخالفت و قلعه داری در متحمل و بیگس میکنند سخت محمد پاشا از قلعه  
 حاکم قلعه کردی تا غایت در راه و دلخواهی و بی شتاب تمام بود و مطلقا از جا و دستا بعت آن قوم  
 عدوان احراق جایز نمیداشت بی اختیار کسان عمادی سپاه سردار علی فرستاد و بواسطت محمد سپه

یکدی

یکدی که از انحصار درگاه بود عرض بندگی و استکانت نموده زبان انچه را بگله استغفار کشاد و خسته  
داشت نموده که اگر عفو پادشاه شغال این نکاست گشته بجزایم سابق مورد عفویت نکرد و برقوم  
ساخته بجا کبوس آن درگاه می آید چون صدق قول او بر بنیز مینویسند تا اثر خرد و جرم بخش بر بخش بر سر  
بود بر تو ظهور انداخت و دستهای او را زانش فرموده پادشاه مذکور را بمواعید پادشاهان بود  
و او مرد و بخشایش باینه باولی برامید و پند فامدان کینه آمال گشته بار و وی معنی اعلی شده و دوست  
امرا و مقربان بجایت مجاسن بنیست آیین مستعمر کرده منظور نظر عنایت و ماملت شد و بجای  
قانونه از تاج و کمره اسب نین مرتع و سایر انصاف و تقصاات سرافراکت و کلیه قلعه را بمنبویان  
درگاه شاه سپرده حضرت اعلی کت بخت محافظت قلعه و ضبط لوبه انکب بران قلعه عین فرمود  
فرستاده چون ماطر از قلعه لوری جمع کرد دید بخت همیون بجایت اقلین تو ما پس تقسیم پایت  
و از سوادج این سال نشت کرکین خان و لاله بیسوان خان و الی کرکستان کایتیل و آن سلسله است که  
از معتقدان آن سلسله بدگاه همان پایه آمده از ان واقعه اجازت فرموده حضرت اعلی آمده ما را گوشان  
فرموده و اوصاف خان پیر او که در اوقت چهارده سال بود **د** چون به چاره ده در سن تمام  
بجایت الی بگلاست کت موروث و لقب فرزندی سر بلند کرد اینده احکام شفقت آیز و غلام خاخره  
بمنا و محدرات استسار آن سلسله ارسال یافت و محمد یک یکدی که ابدا القویب فرستاده مذکور  
پیرشش شمار الیه و محدرات آن دو دهان نموده بشفقت شاهانه مطمن سازد و در حال این حال  
عزایق فراغت آیز ترا جایست مستحفظ قلعه تو ما لوس سیده استند خاخره بوده که اگر از  
جایست قرلباش اسپه بی ایشان نزد و از هر غضب قیامت اثر پادشاهی این بوده باشند قلعه  
سپرده روی غریب و افتقار به رگاه سپهر اقتدار نهد ام حم خسرو از احکام استنابت مبنی بر خوا  
شاهانه با اسم ایشان فرستاده اشاره فرموده مذکور که هر کس از ایشان را زده بود آن را برود شاه  
علاقه و تیمار می کرد در زمان دیده داشته مضاعف آن خدایت میشود و هر کس را زده و بار روم نماید  
با اهل و عیال و اوراق و اموال روانه کرده که هیچ وجه اسپه بی از کریان ایشان نینرسد جماعت اروام

مستحقان قلعه تو ما و سلسله ای را سر مایه نجابت داشته همگی بی امید بدین جهان نیا آورده  
بخلع خاقانه و توارشات و از خود مخصوص گشته جمعی که اراده رفتن داشته گس همراه کرده سالها  
خانها را ندانند و بعضی که توفیق اختیار نمودند بنیها مطلب خود فایز گردیدند چون در خانه آن  
کیت جانی مرد و کربستان مغرب مراد فاق عظمت و اجل گشت عبد اللطیف پاشا حاکم تغلبس و  
آقایان در پیش سفیدان رومیه که در آن قلعه بودند لطف و مهرش بی از حال مردم کجند و لوری  
و تو ما و سلسله قیاس نموده بدالات بخت بیدار گس و در با عرافینه فراعنتان آن بخت است  
اعلی فرستاده همین استند نامودند بختش ایشان نیز بجز انجام مغز و ن گشته ملک همیون بی با  
بامم ایشان فرستاده ریافته بمحبوب سین یک جارجی باشی فرود آمدند زو پاشا و نستان پاشا  
و انجاعت اگر چه بر ایشان ظاهر بود که در عهد تشا با تملاتی نیست و هر کس مانده او از تفرقت  
و آسب قزلباش آینه لیکن مقتضای ایلطین خلیفه پنجمه اطمینان قلب قوم و عشرت خود و  
آن قلعه که از ضمن مشهوره آفاقست از دیگر قلعه آهاس نموده بودند که یکی از امرای عالی قدر  
قلعه آمد که قلعه را با و سپرد و بواسطه او بخت اشرف آید حضرت اعلی شاهی قل آملی علی شاهی  
ش مورادین قدرت نامور فرموده بکاتب تغلبس فرستادند و او بد انجام زده پاشا که کورده آقا  
بلوادم استقبال قیام نموده نهایت طاعت و انقیاد بطور آورده قلعه را بعلیقلی خان سپردند و  
سه روز با اهل اردو بسودا و معاطله پرداخته الاغ با ری سوار بی گرفته بعد از آن کجی با خانه کوچ  
از قلعه بیرون آمدند علیقلی خان سب الامر اعلی جمعی از عازمین شامو و تقویا نزار در قلعه گذاشته  
خود با تفاق پاشا و معتبران روم بار دو کمان پوی که در آن کیت جانی بخت و رقابستاد  
استان بوسی دریا نیه توارشات ضرر و اندر سرافرازشند و خلع خاقانه بکلی ایشان علی قدر  
در ابره عیایت چه تقری که اراده توفیق نمودند بیضا صد فایز گشته و پاشا بسیار  
جماخه که رفتنی بودند چند نفر از علما زمان در گاه ایلا و شاهی ایشان منتر شده سالها تا نما  
رسیدند و حضرت اعلی تغلبس بنموده قلعه شده نیک و بد آنرا بنظر احتیاط آورده قلعه تغلبس

قلعه نیست و رو انده کوه بلند واقع شده از یک طرف شهر بر با افراخته آب و دهانه کرده اگر از جانب  
 غربی کرستان کا تیل آمده بطرف شرقی میرود و در جاده شیردان بسیار بر و پر بوسته بود بسیار  
 غرزمیرزا نام بچوالی قلیس که میرسد پیچیده شده گویا از شمال آمده بجنوب میرود و در همان جوالی  
 قلعه است جنوب کرده و بجانب شرقی می افتد و در فرج شهر قلعه که آب میکشد و زمین سنگ  
 بستنی مرتفع واقع شده و در مقابل آن کوه بلند می پیش آمده و تخت علی در کمال استحکام در آنجا  
 ترتیب داده اند که از قلیس لایت کرستان از آن تخت علی تردد و دنیا نیند و رودخانه بان عظمت  
 که از آنهار شهر آفاق است از زیر آن تخت علی میکشد و شهر قلیس بجانب غربی آن تخت علی افتا  
 و پیشه آب بسیار از آن کوه جریان می یابد آب گرم از آنها هستند محل جریان افتد و زمانها  
 هر کس از سلاطین اسلام و کفره که گری گنید بار با لاهی بها ی کرم عمارت کرده است که می نمودند و انده  
 تمام آن شهر مخصوص آب ناست چند حمام در میان قلعه و بسیاری در بیرون قلعه است و ایام پیش حمام  
 بحال بود که بعضی ایرد بعضی استعداده و آب ناست ارفاع بر و جوش بقا بد که با کمال آفاق دعوی  
 حادثات مینماید و این هر طرف سلاطین آفاق را با طبران قلعه مقصود نیست زیرا که از طرف کوهها  
 بلند بر بکنند افراخته و یک طرف آب برود خانه که میکشد و در پنجاب مکانی که محل اقامت نزول کنند  
 تواند بود و در عوم شهر و قلعه نیست و الحی نیست در آمدن این قسم قلعه که فی الحقیقه ستون لایت  
 کرستان است و بیشتر و ان این سانی غر تمانی است آسمانی و توفیقات سبحانی و نیزوی اقبال بلند  
 حضرت اعلی خا قانی ثوانه کنند آن شهر اکثر مسیجر یعنی که جری و قبلی مسلمان نیز شده تکیسا و مقا  
 نصاری که اکثر تقسیم است در آن شهر و جوالی آن بسیار است **الحق** در همان بنیاد و زنجیریک  
 یکدیگر لی از کرستان محاربت بودند و اکثر میرزا با و از ان دوران که جری همراه او آمده بیشتر  
 آستان نویسی مشرف شدند و مبادا اختصار و استظهار که جریان آن سلسله ملطف شفقت  
 هنر و حکما رعالی ثوابت از وی پذیرفت و حضرت اعلی میرزا و باهی که جری را غلبی قدر در جانه تنفق  
 شاهانه و عطایای یاد شاهانه و آنچه مهمات است زاید بود و طواه ساخته همه را نوشتند و شاه آن

روایتی که خبستان فرمودند و بخت وارصاب خان دیگر با سه غلام فخره و شوقان و ازده مرتضی  
 یو با عیدت پادشاه امیدوار کرد اینند و حکومت تلبیس و کوهالی قلعه مذکور بجهت یک شهور به  
 محمد و ملک علیخان سلطان شمس الدین بک تقوی قریب یافت جمعی از تفکیکیان خاطر شریفه متفرق شد که با او  
 در آنجا بوده بجا وقت قیام نمایند و اسباب یراق قلعه تو ما توسل لوری قرار یافت که پادشاه  
 قلعه ایران نقل شود و او را دردی که گمان بودی از آن محل کوچ فرموده و منصور را لوی معاودت را فرزا  
 چون خاطر اشرف از این جهات فراغت یافت همیشه ولایت شیروان و تعمیر قلعه ایران در عصر  
 الهام پذیر شروع داشت راهی جهان آرا اقتضای آن کرد که منوبه سرحد ایران گشته تعمیر قلعه آنجا فرمود  
 چون خاطر از آن خبر آمدن سردار و لشکر در دم جمع کرده در میان شیروان نیز درین سال از مد  
 و کوهان با یوس کردند عثمان لغزشتان با رضویا لطاف مامدین عزمیت و الاغان فرزند  
 عیان از راه جبال احسانا و که راهی بود در نهایت صعوبت و از گشت درخت و جنگل و پیشانی  
 مجال پدید آن سرزمین غایت و نشیب و فرازش ماحدق اتمعنی که **پست** کنی زیده فرارزش  
 بجز چشم خیمه کسی ز فتنه نشینش کبر با یکی کان **م** مضیق طرفی بنا به که در اکثر جاها یکسو ابعده نشین  
 عبور مینمود متوجه شد نه طبقات لشکر را منقسم بچند گروه فرموده فرار دادند که در هر یک و یک  
 کر لویه کوچ نمایند بجایا قریب بدو روز تمامت لشکر از آن راه عبور نموده در کوه که دیگر جمیع  
 گشته درین سال امیر ابوالولی انجلی شیرازی بخت خورشید را بی مسامحت که از سلامت  
 نفس و کم آزاری در ضبط و ربط و جوهر شتر عریه مینمود از منصب عالی صدارت معزول گشته غایب  
 و له میرزا برهان کن که از اجل سادات عظیم القدر سیفی حی بی قزوینی اقوام خاضی جهان زرشاه  
 بیت مکان بود بدین مرتبه عالی معزز گردید و بعضی مجال عراق که معظم آن دارالتلذذ اصحاب  
 بزرگ و موم گشتان بود او را نمودیم طالب الدین حسن اصحابی که از سادات شهرت آن  
 اصحابان بود آبا و اجداد و خط مشی همیشه درین دو دهان مدس نشان بنا حسب عالیه اقتضاس  
 داشته اند تقوی قریب یافت که تعمیر قلعه ایران **ه** لالت مشوره که قبل از یورش شیروان سمت وقوع یافت

چون موکب ظفر قرین در کوه و کیز نزول اجلال نمود عا که منصوره فوج بر درگاه جهان پناه  
 جمع شد ند اکثر امر اعظام و طبقات لشکر ظفر فرجام سوا می آمد و در یکجا جمع از خاهان درگاه  
 و مقر بان بساط اقامت تعمیر قلعه ایروان با موکب شده لیسر کاری افسه قلی یک توپچی با تبتی متوجه انجام  
 آن خدمت شده و حضرت اعلی با د فوریت ط و شمول از ساحل دریای کجکه عبور فرموده سیرکن  
 و صید آنگنان از راه سپهران بطرف بخجان توج فرمودند در خلال اینحال عورتی تساهه بچکره که تبتی  
 که در زمان شاه هجرت مکان از خدمت منسوبانین دو مان بوده بعد از سنوح واقعه ناکرین  
 حضرت همراه سیمایان کجانب که حسابان تبتی بود و بعد از گرفتاری سیمون خان محمد رات آن سلسله  
 او را با استقبال فرستاده بوده اند که در خدمت سیمون خان باشد و او بتقریبات بخدمت الله  
 سلطان مخفان خواند کار و در مشهور بود الله سلطان که در امور سلطنت آن دو مان صاحب اختیار  
 بود رسیده بجهت کار دانی و آداب خدمت نزد او راه یافته چندانکه در استقبال بود و در مقام  
 تبحر یک وزیر او ارکان دولت سلطان و مخصص در ویش پاشا وزیر اعظم اتفاق کی از چنان  
 روحی از جانب سیمون خان بدرگاه سعادت نشان آمده عرایض آورد و حاصل کلام آنکه همیشه سلاطین  
 عدالت آیین امنیت عالم و ترفیة اول نبی امم را بر مطالب عالی مقدم و مرجع داشته اند و خصوصت  
 و مزاج میانه دو پادشاه و الایامه موجب خرابی مملکت در تفرقه اول عجزه وزیر دستانی بختن  
 خونهای غلاتی است التماس نموده بود که بجهت حصول یکینا حی دنیا و ثوابت عقبی با کجکفت را  
 در نوز دیده با پادشاه و یکجا در مادی لغت و وفاق کرده اند که در سیرت نیز دولتندان نیز اندیش  
 خصوصاً در ویش پاشا وزیر اعظم باجهت انجام این امر غیر انجام شود بنوعی که رضای خاطر است بود  
 باشد فیصل میدهند از سیرت جواب عرایض سیمون برین منتهی قلی شد که میانه حضرت شاه و کجکفت  
 بارگاه شاه طماسیا و شاه مرحوم سلطان سیلیمان پیرش سلطان سلیم صوابا بعد و پیمان موکب  
 بایمان استحکام یافته بود که نسلاً بعد نسل میانه این دو سلسله مخالفت نموده باشد بعد از واقعه ناکرین  
 شاه هجرت مکان بخبر اندک اختلافی که بجهت عداوتیما قات در میانه تفریبش واقع بوده و میمان

حضرت یافته نقض عهد نموده حکمت موروثی را بلفظ متصرف شده و اکنون طالب حق موروثی  
خویم اگر زمان فرمای حکایت و عهد و پیمان پدربار منظور داشته در مقام الفت باشد و نور  
سرحد بقاعده که بود مقرر کرد و ما نیز بجهت ترفیض حال عباد الله از طریق خصومت و عناد و اول  
ساکت مساکت و سستی اتحاد میکردیم و اگر کالج و زرنیده در مقام عداوت باشد و کتل بلفظ  
ایزدی کرده دست از طلب حق موروثی باز نیندازیم و آنچه خدا می تعالی خواسته باشد چنان  
شد و مقررات ازلی را از نظور چاره نیست یکم که از سوای این سال است که چون در زمستان  
سال گذشته که ریات حلال متوجه تشریح قلعه قرا باغ بود از جماعت رو میه فوجی باخت آمده  
و سه قریه از قزاقی کوچه دیکم که با میر کونان متعلق بود عارت نموده بودند و درین سال  
امیر کونان با اتباع خود باخت عارت الکا و در میان فته تا حوالی ان از پیش عادی و بیست  
کرده سالها خانها باز کرده اند و اگر او محمودی است بعد عبادت یکم خوشاب زین خان عالم <sup>حضرت</sup>  
و مصطفی یک عالم ماکو و زین خان یک عالم چورس و ایچیان میران سنجی سیما میر شرف حاکم چورس  
ذکر میخان ضیا الدین خان که شرف خان حاکم تیسر بخت الهار و توخواهی اینجا مطالب ما خجسته  
نزد امیر کونان آمده با اتفاق او بدو که جهان پناه آید و در حدود پنج ان سعادت آستان کو  
یافته و امیر کونان بکاتبان روان حضرت یافت و امیر ایچیان مذکور شمول انعام و حسن کرده  
حکومت چورس دستور بر نیل یک ماکو مصطفی یک شفقت شده مبلغ دویست تومان رفعت یافته  
انعام دادند و بعد از یک بعد از فوت سلیمان یک بر او خود میر عشرت حاکم خوشاب شده بود  
زین خان غمخواره او که با سلیمان یک معاند بود و قرا احصار را بلفظ از او گرفته بود چون بعد از  
و قوع مجاریه و انهدام سردار التجار لال عا طقت شاهی نموده در سلسله پایا سریر عالی می نشیند  
حکومت خوشاب با اسم او عزرا اصدار یافته بود و میان غمخواره با متاقت بود درین اوقات که شمار  
شاهی سیدنی بطور آورده مشمول عنایت نموده اند مقرر شد که میان غمخواره صلح واقع  
شده الکا موروثی حسب الصلاح ریش سفیدان کرد میان ایشان منقسم کرد و ریش سفیدان کرد



حب الغنم وعلتموه وبقیة در ان باب نوشته اند از جاپتن انخی شده بعرض آمدن رسید و حکم  
 همین در بر طبق ان نام هر یک عقد دریافت آن زمینان چند روزی بعد از یک کک آشتی نموده  
 بالآخره قباچین باقی و مضاف ان که هیچ طایفه از ان نالی نباشند و طایفه اگر از هر پیشتر  
 موافق از ان در میان مدینه قلعه خشاب بصرف زمین خان در آمده باطل غنایت خسروانه امر اگر  
 و ایچیان مذکور را بجلاج کرانمایه سرافرازه فرموده بجهت میرشرف و ذکر ایمان ضیاء الدین  
 خان تیرخلع فخره و منقحات لایقده فرستاده بدو کلی مسرور و خوشدل حضرت انصاف یافتند  
 بعد از رفتن ان را زده خاطر اشرف سیر و کت خطارده و باد متعلق نشسته سایه اقبال بر  
 مفرق متوطان ان بلده طایفه کسترند که تا بقیمة قلعه ایروان بازگشتن امر و کت ان چند  
 روزی در مقام بجهت فرامست پیرونده بعد از فراخ خاطر از استحکام قلعه ایروان شان  
 نشان تیغ ولایت شیروان محظوف دارند و باد قصبه ایت بغایت کث و نشین  
 جانب شمال آب رسک سخن بر داز خط شیراز تا به حافظه در مدح سواحل ان بلده طایفه فرمود  
**ششم** ای صبا که بگذری بر ساحل رود دارس بسوزن ناکان و او کی مشکین کنی  
 در دامن که قبال واقع شده در کمال نزاهت و خرمی لطافت هوا و عذوبت مایه و نباتات  
 میوه دار و چشمهای خوشگوار شهره آفاق است مردم آنجا به تشیع فطری خلوص اعتقاد و دود  
 و دومان لایت نشان مضمویه مشهور و معروفند چنانچه در زمان تسلط رومیان چند مرتبه بجهت  
 قتل عام یافته و اصف جماعت را با اعتقاد الله و لغز ان آثار حاکم یکبار از ان سلسله علیه نصیر  
 طوسیه که از اعتقاد استناد البشر عقل و حی غیر خود ابر نصیر الملک و الدین طوسیه روح الله بوده  
 القصبه این طایفه علیه از فضایل و کمالات عقلیه و لغیه بجز که از بی بهره نیشسته و اگر تخلیه صلح  
 و برهم کناری استعداده و قابلیت ذاتی و اخلاق حسنه و سلامت نفس را استعداده و بر استعداده  
 و ملی عجم مردم آنجا دارند و منظور انظار سلاطین عالیقدر بوده اند تا آنکه در سلسله ایسیل  
 تسع عشر و الف که تیغ قلعه و مدام و دفع نشسته امیر خان چو لاق نامور بود و شیبی بر پای قلعه بنجارد

گذشت و موجب آمده و ملال همانین گشت و طاعت از چندین طالب یک که در جمیع مواضع  
 انوار بکده در فضایل کمال علی و سخاوت و احسان مرتبه ارجمند است پیر شرفقت و الطاعات حضرت اعلی  
 که طبع حقیقت پرستش قانون حکمذاریت بجای و الدبتریه وزارت دیوان علی سزاوار کرده  
 از اردو باد موبک علی بنیر و نخی اقبال کجاست مقصد که تسخیر ولایت شیردان بود و حرکت  
 آمد و اندام عظام و عبا که طفر فرجام که با بر و ان فته بود و ندر اطراف بواب قلعه سابق را  
 که بنا بر صلاح وقت گنده شده بود و طایف قراباش و طبقات لشکر قسمت فرموده هر کس را  
 خود اینها مینموند و در اندک فرصتی عمارت قلعه با تمام رسیده و نیزه و بران بیشتر آن عساکر  
 منصوره اینجا نقل شده قلعه را با میر کانه خان سپرده کوچ فرمودند و در اول جمع آمدند  
**ذکر توجیه موبک حضرت نشان بجان ولایت شیردان و در فرزند بی یافتن بجهت**  
**عنايت حضرت ملک نشان** عبدالب نغمه پرداز قلم در کاشن هو ال ان یورش قریب ال بقیع  
 میرا که چون خاطر نظیر تغییر ویران قلعه ایران انقضای و عده سفر فرمیدان لطین یافت موبک  
 طفر نشان از دهره علی عبور نموده و در اولد برکش ط سزاویه و با کابو با وج هر دو ماه برافراشته شده  
 سفر ایام یاق چهار سال رسیده از کم محصولی قریب به دو سال بود که عمرت شکی در کابل ایما  
 شیعه داشت و قلعه تسخیر علی گرفته بود و ضعفش از فتنه ان طلیق الدواب بی مرکب گنده بودند  
 و پیاده راه بندگی می سپردند معارف سپاه اکثر طایر ابعلت صحرائه داشته قوت توانایی  
 در مرکب غانده بود بجهت تمدا ایام سفر بی سامانی بی سراجهای کت بجای سیده و برسد بی بنامیده  
 بود که در نظر خطا و کثرت اندیش ویرش شیردان در اوقت مناسب بنموند و هیچ کس از امر او آگاه  
 دولت درین هنگام در فتن شیردان انصحت مینداشتند اما از سر و پیش عجزی بشارت بیشتر ان لایبی  
 تو بدین شیردان بوجی در صمیمه الهام پذیر حضرت علی با کبریت شده بود که درین سال فتح آن ویرش سلطان  
 احتمال داشت و چنین فرضی که وقت حرکت لشکر روم گذشته ده دوی حکام و مستوفیان قلاع شیر  
 اندوستان در این سیلاب بیکری بعید بنمودند البته رعایت الهی کرده بدلفوب حرکت آمدند



در روی علی بود پیغام فرستاده بودند که احمد پادشاه لشکر با ششادین باستان را باستبیل  
بودند بجهت ایشان که گمانا در راه او خاطر ایشان آن بود که دست از قلعه حاکمیت شیروان از  
داشتند بقلعه در بند و نود و پست بدخشان او درین زمان آنجا باشند و در بهار آینده منظر  
کو گمانند بود و به قضاوتی وقت عمل نمایند درین اثنا ششادین باستان را که گفته آمد و مناسبت است  
از جانب خود آنکار پادشاه و اعیان لشکر ابایی میسر و آن آورده شهرت داد که چهار هزار سیکه می باشد  
شمانا مورکتی بگفته آمد و عقرب می رسند و در بهار آینده سرور را بر تعیین شده باشد که بی غلظت  
بطرف آذربایجان می آید و غازی که می لشکر تا آذربایجان میسر و آن آورنده اند و عقرب از دو  
طرف لشکر روم برین مرز بوم می رسند و بدین حکایات مردم را بجهت قلعه دار می ترسیدند  
از آن راه مخوف ساختند اما کشتن کرامات کرده میگفت که اولیا و قطب بن فرهاد و او اند که کشتن  
قرلباش برینکام تسلط می نمایند اگر قدم باین ولایت نهند مقهور میگردد و اصلا اسمی از ایشان نقل  
و مردم قلعه نیر سد ساد و لوحان تیار اندیشه و جزو مطلق سفاهت پشته از سخنان این او فرقی  
نشدند در بحار به و قلعه داری بسته اند اما میخوانند که بجمله و نود و پست درین استان خود را آید  
لشکر قزلباش محافظت نمایند و در بهار بآمدن کوکمان لشکر مستظرف اند چون که حمله اندر زمین  
الدین باستان طیار یافتند اما کسی نموده بودند در میران عقل و کمال خود سپید و بنمودند از در قبول  
و در احوال از خان آرشچی کوچ و انقضای شکار گمان میرفته تا آنکه در سیم ماه مبارک رمضان در کنار آب  
گزنه اول اجل واقع شد چون خبر او بریده شده بود و در آن روز که در آنجا بود و آنوقت از نظر  
که از شسته عساکر منصوره بسیار می نماند که شسته است که را بیدن احوال انتقال احوال تحت روان  
ترتیب داده و اسبان اشتران آب می خورده اند و نزدیک از آن طرف آب کوچ فرموده از قزلباش  
تزلزل اجل نموده از راه عقبه یا سمال نموده شامی شده و لشکر گمان کرد و باز از میان مردم رود  
نموده و در بهار شسته عبور کرده و فرج بود که بیهوش بود و الحی در آنوقت بجهت عبور از  
آب در نظر ابعید و نامحکم بنمودند زیرا که از شدت سرمای بچ میاید چاه میسج و در وقت کشت

و گوید که از روی سبب میگردید چنانچه افغان بعد تشریش از میان قریح میگردید زاننده و شتران  
 و اسپان افغان لاغر که قوت شاه و قدرت مجاهد را با بریف میخنداشتند در میان آب از قوت  
 افتاده و غریبی بحر فنا میباشند و آنچه قوت را بدند از پارچه های سیخ و برف کپی در پی می آید و روی  
 آب را گرفته بودم برم کرده باز میگردیدند و درین طرف اشکم میگردیدند که بگذرد و لحظه در میان  
 دست پانزده عاقبت غرق می شدند و آنچه برم میگردیدند از رسیدن پارچه های سیخ که راه شنا  
 بر اسپان افغان مسدود می ساختن عیان تب شده تا قریب نیم فرسخ یک نیم فرسخ بعد حرکت  
 بشاه پیرون می آمدند و جمعا نقصان خیزان بسیار درین عبور ربع کر مضوره رسیده و چندان  
 از دواب شترآب فرو رفت که از احصا شمار پیرون بود و القعه موکب میمونان را غنچه های مال  
 صباح روز سه شنبه دهم ماه رمضان المبارک با مین شایسته بچوالی قلعه در آمده از بالای کوه  
 اقیاناطراف انجواب شهر و قلعه فرموده در میان دو کوه بر طرف غربی قلعه منزل مناسبی ساختند  
 اردوی مسلکی را بجای فرستاد و تر بود اختیار فرموده نزول سعادت نمودند و میدید که قریب  
 سه چهار هزار کس بودند در دواب قلعه را مانند اوابان دولت بر روی خود بسته دست آلت محاربه  
 محاذ داشتند و **که محاربه قلعه شامخی آنچه درین محاربه بتقدیر عباد دست او چون موکب**  
 اقبال را پای قلعه نزول اجلال فرموده بود از عظام سید قاسم تریکی یافته کیوان بزرگ چشم کر سینه آغاز  
 نمود و کثرت بارندگی بسیار کل و لای بجایی سید و بدینجه انجامید که عبور مردم در میان بود  
 و نزو داد و باران دشوار گشت و راه آمد شد پیرون مسدود گشته از قوت روی در کمی آورد و رخ  
 ما کولات نرفتی کرده و دو کاه حکم عفا گرفت بنابر توجه خاطر ترفیذ احوال سپاه و غنچه های لشکر کم است که  
 عساکر قدرت نشانی افغان را بجای سوار می کرد و پای قلعه ضرورت ندارد بصورتی که آبرگ که در کوه  
 همیشه عطف تر و سخت میدارد و در شسته لند اکثر اهل اردو افغان رفی اسپان سوار بر لیجنت قلعه  
 عیلت بصورتی که آبرگ فرستادند و تا سه ماه آفتاب عالم تاب سرد در نقاب خنجر کشیده پهن نمودند  
 و اکثر اوقات هوا متشنج بوده شبانروز بارندگی انقطاع نمی یافت در آن دو سه ماه عساکر مضوره

در کمال وجوب اوقات که زاینده با وجود این حال با و صیام با تمام رسید حضرت علی بن موسی بن جهم حج  
قلعه و امر قلعه گیر شد ندیده ستانجی در میان روزه واقع شد طول قلعه و شهر در عرض روزه افتاد  
اصل شهر که بیوت مسکن عیت است در دامنند که طرف جنوب واقع شده و خانه های حکام  
و سلاطین با ضعی بود به جانب شمالی اتصال یافته و آن نسبت بشهر ارتقا تمام دارد و در وسط  
که در آن یک قلعه ساخته هر دو را با هم اتصال داده اند و در قلعه جانب شمالی که در مکان مرتفع  
ترتیب یافته بر برج عالی اساس سپهر محاسن از سنگ آهک ساخته و پرده آخته اند که از تمام  
ارتفاع کمند آید نیز از کنگره شیران کوه تا هست از کجای استوار می بیند اما سکون خنده در انقضای  
بندیرت سببه آوردن از جانب شمالی که در مقابل آن برج عالی قاده بنیاد شده است  
با جلوه ملاحظه اطراف جانب شهر و قلعه کرده جانب شمال به تمام آمد و پدیدان ترا گرفت و آن  
جانب غربی که طول قلعه و شهر و طرف نزول رود می معنی است اول سببه قوی چینی توریان  
عظام مقرر شده و بعد از این سببه ذوالفقار خان لشکر آذربایجان بعد از آن سببه  
قرچقای یک سیر خلافت غنچه شریفه و تقیخان بعد از آن سببه کجلی خان در اشتهای سببه  
غربی سببه علیخان ایشیک قاسمی با تیشی شامو قریات و سایر امر اعظام و عساکر طغر فرجام  
بکون سببه های نو که معین گشته در جانب شرقی و جنوبی کس تعیین نیافت چون مصالح سببه  
در پای قلعه بنود از راه و در آن جهت بارندگی و کثرت کل لای عدم تردد و شتر و الاغ معتذر  
بود لا علاج مبارزان عساکر اقبال تعلیم شهر بایستوده حفا که در عالم جوانی دانش آموز  
پیران کار دیده و تجربه کار بودند از راه و در شروع در حضور نمودند و در هر چند قدم برج کوه تیر  
داد و در دور آن خندق بریده و تقوی و کانداز مردم و لیر چینی بقدر احتیاج در اینجا میکشد که  
مخاطف کس کارکنان هر مینوده باشند و بر طریق بیشتر میقتند و با وجود بارندگی شب و روز نام  
نمکتند و سببه کار میکردند و در میان اول حال در کمال نخوت و خوراز و در این شرفی و جنوبی  
که کسی نبود پیران آمده در امر که نصف کشیده مستعد نرم و قال میکشند و بعضی اوقات بیشتر

آهه ایست نیز سازید اندوه ازین ظرف چون اسپهان کی اگر شیبایان که در جنت قلعه ضروری بود  
بصره از دستاده بودند میسر نیستند که بصدقات میراثه مخالفان را گوشمالی داده از باره فی انچه االی  
بزرگوارند و وزیر و زیامی بی انچه االی پیش نماده سر راه بر مزید وین راه وی معکوفه دستگیر با  
می نمودند جمعی از اعیان سپاه و ملازمان در گاه که قدرت اسب نگاهداشتن داشتند یکدیگر و تیره  
که رویان پرده آن راه ایستادند از صدقات سپاه منظور مستور شدند و هر چاره و بیچارگی  
قلعه نیز یک رسیده سپهها استحکام یافت رویند و اگر آن حرات و لیری کرده در چهار دیوار قلعه  
فریدند و چند مرتبه از قلعه بیرون آمده بر سر سپهها ریخته با اهل سپه جنگ برپا کردند کار بی نهایت باز  
گردیدند و ازین ظرف بیشتر از پیشتر در سپه بیرون هر وقت که آن تمام می نمودند و توبههای بزرگ کردن  
محاصره قلعه گنجینه تریب یافته در آنجا مانده بود حکم شد که بیای قلعه شما می آورند چون قبل از فتح قلعه بحجت  
صیانت احوال عجزه وزیر و رستمان لغین حاکم شما بط لازم بود رعایت شهرداری و القادر قانی را ملوک  
شایسته این منصب الوده اند و در این باید اعلی اعتبار بخشیدند و ایالت ولایت شما می ایستاد  
مسئول ولایت میشدند و ان و تقویین یافت چون در ضمن محاصره بعضی فتوحات و می آورد که آن لازم بود  
الکون ناسب چنان بود که کجاست و قیل علی ایام محاصره او رسکب میان کشیده روی مقصد او برسم

**و ذکر بدست آمدن قلاع فلکان و قلاع باو کویه و درین به نژادی قبایل و در بلان و دی ولت ای میوند**

و تا سید محمد ای چنانکه بر کار اکمان قایق امور دولت صورتی سلطت معنوی پوشیده و هیت که بجز  
و او را جهان فرین دیاب نفرته فیروز زندی بر روی عادیتمندی کشد و د لوانی دولت او را راتع  
اسلانی بخشد اسباب آن بدست یاری جنود اقبال فراهم آمده که راهی شکر فک در دیده بابلغ  
نظران کفرت ایریش صعب دشوار نماید بر روی پرده گشایان سزاق غنیمی با ستره و جیب طه  
یا بد مصداق ایتمثال بدست آمدن قلاع سپهر اقلع باو کویه و درین دست که اطراف که عروج بر  
خاکریزان در اندیشه خیال برهون است و آن یک که بیابا لایح سه سگند مشهور و معروفست  
از غایت اقلع نازین قلعه دیوار بدست شد که تا میان دریا کشیده شده از تقریب میان گنجینه

در او ان متوجه ریاست جهانست بصوب شیروان که قرار داد خاطر و میان آن بود که اولاً  
که داشته بقلمه در بند روند و در خاطر و بیگاس از اباب جلاوت اصحاب بعبارت قرار نمیکرفت  
که تشریح آن قلمه آسمان پونه درین و ان امکان قوع داشته باشد تا آنکه اخبار او بار دیده بعینت  
رو میان آناریک کرد اینده چشم از ان اندیشه پوشیده نه و چو در او قلمه ششماخی محصور و رنج و غنا  
گردانیده زیاده اهتمام در ضبط این قلع کزنده چنانچه کوه اولان هر دو قلع از یکان بدینست  
سید میسر سینه آنهم اکثر مردم بوجی آنجا بودند که در سنگل سپاهیان مشغلم شده صاحب عوض  
و تیمار بودند بعد از چند روز که موکب همیون در ششماخی نزول اجلال فرموده عساکر اقبال امر  
مخاضه قیام نمودند بعضی از ضوابط یاد کویه شعارد و تلخو اهی این زمان حدس ظاهر ساخته  
رفته رفته مردم آنجا را بجات خود کشیده با یکدیگر مواضع نمود و قصد گرفتن کوه اولان کردند  
و هنوز خاطر از مواضع مذکور و اتفاق اهل آنجا صمغ نشده بود که کوه اولان قلع و ملاترمان او  
کمان و خنجر کشنده دست قتل اول دراز کرده در مقام دفع برکشان درآمدند چون اهل مواضع اکثر  
نمودند که در میان از مواضع ایشان فی الجمله آگاهی یافته اند پیشه سستی کرده با اتباع و مردم خود  
بر سر کوه اولان قلع او را بدست در آورده و اتباع او را با یکجا صاحب تیمار کرده و کشنده بودند از  
از خوف و مقام مدافعت شده در کوششها مخفی فریخته و حقیقت این تلخو اهی را پند سر را علی عرض کرده  
متعاقب گرفتار ان را با سرهای مقتولان پند سر را علی آوردند و در انرا این نیکو قصه میخواندند  
شاهانه سر بیکتیه اکثر القوم را بجلال خاطر که نماید و انعامات سیور حالات ایشان  
اموال و اسباب متملکات مخالفان که مردم با کویه بخیط ضبط و آورده بودند با انعام ایشان  
مقرر شده و قلع بدان مقام بدین سانی بدست در آمده که نمایان بعینت و چون تلخو اهی میخواست  
با کویه در ولایت شیروان شتهار یافت اهل در بند را نیز که اکثر ایشان ملازم روید شده  
در سنگل سپاهیان مشغلم بودند در این هوس در صمغ خاکیه در مقام دو تلخو اهی در آمدند و از خوا  
محمد در بندگی که پدرش در زمان شاه جنبت مکان خدمت پسندیده در شیروان بجای آورده بودند



جزا و لخواه آن منظور آن اظهار شفقت شاه جنت مکان بود بیشتر از دیگران درین امر ساخته  
 شعار و دولخواهی ظاهر ساخت چون در ایامی که الکاه کبخر مضروب سادات اقبال بود پیشتر قیام  
 که همیشه نسبت بحضرت اعلی راه اخلاص می سپرد بر بنام فی قاید بخت و اقبال اجتهت علیه سدره مست  
 آمده کمال اخلاص کبختی بظهور آورد عنایت شهر یاری شامل حال او گشته الکاه در بندر آباد  
 نوید داده بودند و او از آن کیت چای حضرت انصاف یافته با منشور امانت در بندر و از بند  
 بود درین هنگام که صواب در بندر از اطاعت انقیاد و در می سپرده راه متابعت دو مان گشت  
 پیچودن گرفته کس نزد او همسخن قیامی فرستاده اورا الملب استند و او با ویت سیصد  
 کس در بند رسید اباالی شهر شاهی سیونی ظاهر ساخته در وازنه را گشوده اورا بشهر آورد  
 حسن بایش آگون که در آن وان بنوید یا شانی و حکومت در بند متقبل گمداشت قلعه که گشوده  
 بود و از وقوع اینحال خود را با این قلعه کشیده با شصت هفتاد نفری که روحی الاصل و محل عتقاد  
 بودند نارین قلعه را احراست نمودند و دلخواه محمد در بندی با جمعی از صلوحب سینه و جندی از  
 ملازمان او سمعیان پاپا اعلی در آن اوان بنویسد متنی با بخت را بخلع نماز و انعام حقیقه سایر  
 متصع آلات سر ملکه کرده اینده متوجهات الملکان ایش از البیور نال عنایت فرموده مردم شهر از  
 کتابت ایوانی معارف مرفوع الفلم کرده اینده و منشور عاطفت باسم او سمعیان بعلوم در آمد و او بسلا  
 طریق سپندید تر عیب نموده در سفارشش عجزه و زبردستان به با لغز نموده منجه یک بکلام  
 خاصه نثر لیکه که بود کار دانی معروف بود با جمعی از لکچیان جنجانی فراسانی و عراقی و با فنی  
 تعیین یافت که بگو تو الی احصانت و محافطت طریق قیام نموده نارین قلعه را بدست آورد و بعضی زلمه  
 عباز نیز مثل شاه منظر یک توکل که عاقبت بر تبه غانی و ایالت شمشیر متصد صد و نود و نوبت سلطان  
 صوفی در وقت هفتلی سلطان بیات اعز بهم بگو کمالی است ان نامور گشته و نام بردگان در بند رسید  
 با تان او سمعیان در دستگیر نارین قلعه سعی نمودند و جواهر و بغینا نیز بریج و باره رسیده کار محمد  
 تنگ ساختند او که در حسن چون از محافطت و سینه عاجز گشته دست در امن استمانی ده کس نزد او امد

کس در بند رسید اباالی شهر شاهی سیونی ظاهر ساخته در وازنه را گشوده اورا بشهر آورد  
 حسن بایش آگون که در آن وان بنوید یا شانی و حکومت در بند متقبل گمداشت قلعه که گشوده  
 بود و از وقوع اینحال خود را با این قلعه کشیده با شصت هفتاد نفری که روحی الاصل و محل عتقاد  
 بودند نارین قلعه را احراست نمودند و دلخواه محمد در بندی با جمعی از صلوحب سینه و جندی از  
 ملازمان او سمعیان پاپا اعلی در آن اوان بنویسد متنی با بخت را بخلع نماز و انعام حقیقه سایر  
 متصع آلات سر ملکه کرده اینده متوجهات الملکان ایش از البیور نال عنایت فرموده مردم شهر از  
 کتابت ایوانی معارف مرفوع الفلم کرده اینده و منشور عاطفت باسم او سمعیان بعلوم در آمد و او بسلا  
 طریق سپندید تر عیب نموده در سفارشش عجزه و زبردستان به با لغز نموده منجه یک بکلام  
 خاصه نثر لیکه که بود کار دانی معروف بود با جمعی از لکچیان جنجانی فراسانی و عراقی و با فنی  
 تعیین یافت که بگو تو الی احصانت و محافطت طریق قیام نموده نارین قلعه را بدست آورد و بعضی زلمه  
 عباز نیز مثل شاه منظر یک توکل که عاقبت بر تبه غانی و ایالت شمشیر متصد صد و نود و نوبت سلطان  
 صوفی در وقت هفتلی سلطان بیات اعز بهم بگو کمالی است ان نامور گشته و نام بردگان در بند رسید  
 با تان او سمعیان در دستگیر نارین قلعه سعی نمودند و جواهر و بغینا نیز بریج و باره رسیده کار محمد  
 تنگ ساختند او که در حسن چون از محافطت و سینه عاجز گشته دست در امن استمانی ده کس نزد او امد

زنت که اگر در حمت شما باشد شامال من گشته با رتقا و مردم خود بجان مال در امان شتم قلعه را سپرد  
 برود و لشکر ای شاهی فتنه عاشیده ملازمت بردوش میکشیم و امر الممتنع او را عرضه داشت نموده حکم  
 استنالت با ستم او فرموده و ریافت و مقررت که امر افاطد و عنده آلوده احوال الطین ان او در و آ  
 درگاه معنی کرده اندیش را ایله طغنا او که با قلعه را سپرد و راهی امید باستان آسمان علی او  
 سعادت ملازمت دریافت و انوار عاطفت شاهی بر وجهات او الش تافته در سکن ملازمان  
 درگاه مشتمل گردید و آن سپه سید و حده سید که میطرفان که بهمانند است که با لیزر کوه است  
 دارد و عبور و موکب او با هم از انجا حالت میطرفان ریای فرزند پسته است عبور متروین است  
 فرزند و تیجاق و در سن غیر هم که ولایت شیروان جزایک در و از که در میان آن سید سید  
 و بیابان لایوب مشهور است کجاست بدین معنی قبایل آمد و جزو آسمانی بدین سانی تریف  
 او ایله دولت قاهره و آمد میر علی الدین حسن جلانی در تاسیخ این اقد گفته که **تاسیخ**  
 در بند چو شد با تصف عینی میگفت **تاسیخ** در بند بر بسک نشون **تاسیخ** در بند بر بسک نشون  
**تاسیخ** در بند بر بسک نشون **تاسیخ** در بند بر بسک نشون **تاسیخ** در بند بر بسک نشون  
 کار و انی از جانب تفت قیجاق و فرزند شیروان می آمد چون در بند رسیده اند شب پرده فرود  
 آمده اند صبح کرد و از بانان در و از که کشته اند از کار و انی کار و انی تری میاقبه چون اه  
 دیگر تفت معلوم شده که از میان آب کنار دیگر کشته اتصال دارد که نشسته اند و زیاده معنی مذکور  
 بجهت موج آب مذکور جز در آب سنگ میگرد و زمین نزدیک میشود که امکان عبور آب داشته باشد  
 رای جهان آرای حضرت اعلی با سپه کتام با بالایوب تو در فرموده قیصر مکس سله را با شاهی کونی بوی کولیا  
 کاری قیصر بروج و اسپه کتام سه قدیم لغین فرموده و معماران همنه سان صاحب فرست مهمات  
 فرستاده امر فرموده که هر قدر در میان دریا که از موج جزو مذکور آب سنگ میشد باشد و امکان  
 عبور داشته باشد رفته در جایی که دیگر اتصال این عنده نشا شد بروج عالی اسس از میان دریا  
 و آبگ آجر بر آورده و از انجا دیوار عریض تا بر جی که حال است کشیده و یکدیگر اتصال دهند و از آن

برج تا دامن که آسمانی آن سد سید است تجدی به عمارت بر وجه و باره نموده نوعی استحکام و بندگی  
 از قفسور و قهوتر میرا و میرا باشد و مستحفظان بیدار دل در آن حج عالی اساس بسیار بر وجه سنگ  
 نموده بحر است نخمسانی مشغول باشند و قبضه یک است اسناد و انحصار و بنایان کار از نمودن باجنا  
 رفته و مصالح عمارت سامان نموده در میان دریا و محل مناسب اساس حج نهادند و مدتهای  
 مدید آن عالی اساس نوعی که اندر اسناد در آن راه نیست تمام پذیرفته و در آن بدیوار سابق  
 اتصال نیست از نو در اتفاقات چنین مسموع شد که درین محل که اساس حج نهادند و بنایان  
 همدسکس کرد و این بنیون فریب آب را از محل بنا خالی کردند آثار علامت عمارت از دست کشا بود همان  
 شد که در زمانه یاقوت پیش از ظهور اسلام در آنجا برجی عظیم ترتیب یافته بود و باقیه در زمان نقیض  
 دوران طغیانه ابوطغیان منهدم یافته یا پوشش بان نبی شوکت بخت عبور لشکر خواب کرده اند  
 و پادشاهی که بعد از ایشان عرصه فرماندهی پیو و اندر در مقام تعمیر آن نشده اند چه جای پیکان  
 پادشاه دشت قیماق در زمان ملک اشرف جوای از آن راه بادریایگان آمد و صاحبقران مغفور  
 امیر تیمور که در آن راه دریا بیاگان از آن راه بدشت قیماق بر تو قمش خان تبت بین الجمهو چنین صورت  
 که سد کنند و در اولین که در قرآن مجید ذکر آن شده همین است که از کنار دریا با لرزه کوشیدند  
 اما صورت وقوع ندارد زیرا که آن سد در اقصی بلاد شرقی و شمال بوده که مابین آدمیان با وجع  
 و با وجع بر وی آهین در صاحب تربیت یافته و آنچه شنیده شده است که این سد را نوشیروان بن جبه  
 دفع مضرت مردم دشت خوز ترتیب داد و چون بر شیب را در مقام تعریف بفرموده که این است میدان  
 حقیقی است که این بنابر از غایت استحکام است آن سد کرده سد کنند و میامیده باشد همچنان  
 کجا بودیم چه میسر شدیم و سخن بجا رسید مجملات فتح این دو قلعه بنده اساس پیر که یکس اولیاد  
 این استان آسمان ماسن را و می نمود موجب پریشانی خاطر محصوران قلعه شما می گشت بخت بر شیب  
 و ابار خود و غیره زنده می لشکر تزلزلش متیقن شد در خلال این احوال حاجی برام نامی از جانب غایت  
 خان مآمار با اتفاق طالب یک قوم ابوالقاسم یک یوزباشی اویلا علی که قبل ازین از جانب حضرت ا

بکشت طلب محبت و دوستی بر سر سالت نژاد او رفته بود آمده نامه اخلاص این شخص به ایا آورده  
 مشا را به خود را از تجو مجانی معتقدان این و دمان شمرده آنقدر اخلاص بندگی اظهار نموده بندگی  
 حقوق ایام سابق و گرفتاری خود و تالیفات شاهزاده معصوم شاه سلطان محمد میرزا او بجات این شخص  
 و قید قلعه الموت نموده بود که مزیدی بر این مقصود بنویسد این معنی نیز باعث یاس نماندیدی محصوران  
 قلعه کردید که بنویسد که دستش را با اشفاق که کلمات که تا قاری برده در روز بزرگ دست  
 ایشان از کار و کار نامه اسباب نخواست او بارشان نامه و ترکیب است تا عاقبت لاجرم  
 کردار که از غایت غور بنیدار بطهور آورده بقیاج ارج چندش بهی ریشان مؤثر شیفاء کرده اند  
 مقدر الهی بود بطهور بیست چنانچه از سیاق کلام آئیده بوضوح می موند و من الاعانة و التوفیق  
 و قیام سال میمون فال توی سیل ترکی بعضیها مطابق **خمس عشر و الف بعضیها موافق است عشر**  
**کمال است یک مجلس میمون شاه علی قلی است** نوزده این سال میمون فال روز چهارشنبه  
 پست و دویم شهر ذی قعدة الحرام خمس عشر و الف که در وی که بیان بی در پای قلعه شامی نژاد  
 ابلال داشت توغی یافت و جو و سمرانه ششصد تن زیرین تمام آفتاب که قریب سه ماه در قبال شام  
 بود انهم باقیه او رنگ چهار یا پنج چهارم سعادت پذیرد و دولت و اقبال خرد و افلاک و انجم که در  
 مشاطه روزگار شایان ما عین بعد زین بهما آراسته فروغ بخشش همچون بهار کشت را رضی  
 صحاری ملکه شامی از سبزه و ریاحین حضرت لفرقت نازده و کلای از طریق کم شده اهل سودا و  
 معامله ترود آغاز نهادند و حضرت شکی نبر اخی مال کشته اسباب راحت خرمی فراهم آمد **نظم**  
 باقبال شایسته کارمان جهان کشت خرم و محبت جوان بغیر زوی شرم و غیره نوزده نوزده نوزده  
 شب همچو روز عساکر و زان آتش افروزان قضا خرمیان در صمام قلعه گیری و امن در میان ده  
 شب نوزده نوزده آرام نداشتند حسین علی یک قاجار برادر امیر که نمان تو بهای بزرگ را که در کعبه  
 بود نیز وی اقبال شایسته ای از آیه که آئیده با عرابه و کرد و نوزده وی سعلی آورد و مکتوب را  
 در سینه آند و در میان مکتوب را در سینه قرچایی یک لقب نموده و پیر بود اقل خان که مهربان

که نوزده

که مشور طلب با هم او غرض و ریافت بود با قشون راسته بود که همیون سیده بود بعد از آنکه تویم  
 سر سلطنت مصر مقرر شد که در جانب شرقی قلعه که تا غایت کسی بطرف اعیان نشده بود و فرود  
 آمد از آن طرف سیب پیش برده و مبارزان لشکر منصور را از همه طرف نهبها و زریز زمین زد و سیبها  
 پیش برد و بجوای قلعه رسانیدند و الهامزیت دادند و بچکان بستند از آن مشغول شدند و چون  
 که چنان کانت التماس حکومت کرد چنان بجهت ظهورتشان مانده بود و دستور ایشان با قشون  
 اتقان یافته ظهورتشان را از آنجا که گذشت بکومت مملکت موردت سر بلند ساخته بودند و در وقت  
 حکم جهات مطلع بصد و رسوست که ظهورتشان لشکر آراستند پای قلعه آمده بخدمات مرچو عیاقم  
 نماید مشار الیه با غوغای جدیدی از بغداد که او را پوسته از طریق مستقیم منحرف ساخته از آمدن قلعه  
 میساخته بجای زینسود بکنت جسته التماس نمودند که او را از آمدن معاف سازد که لشکر آرا  
 متقه و بران شده با و الله اش که ترقی و فتنه جهات مملکت با دست بفرستد حضرت اعلی فرمودند که میا  
 نیامد و در نظر ظاهر ایشان مشیت بعدم اعلا حق انیقا و کشته او را بعیسان متمم دارند و موجب  
 رسیدگی دیگر حکام اطراف کشته بهانههایش کرد مناسب است که جو بسای بطریق ایقار آمده  
 ملازمت نماید و رخصت مراجعت یافته بعد از رفتن خود کشته با و الله اش و بعضی از چنان مملکت  
 دید که کله از تقریش بودند بار و دی معالی رسیده و در محلی مناسب نزول نمودند خاطر خیر اشرف اگر چه از  
 حرکت تا بنهار عیار بی اشت بنا بر ملاحظه خاطر آن عفت قیاب او را تعطیلات نشانه مقرر و سر بلند  
 کرد و ایندند و الله ظهورتشان بلا قات بر و کین مرادق سلاطین فایز کرده مشمول رعایت شد  
 اما چندگاه که لشکر چستان در راه روی معالی بودند ندی هیچ خدمت نامور نشده و همچنین حکام چستان  
 و میرزاها بی چکس بر نگاه معالی آمده آغا زندها و برادران رستم خان او سنی خان علی یک پاره  
 و معصوم خان و الی طبرستان امثال آن بلازمت سده سلطنت مشرق کشته چینی الحاعت بر زمین  
 متابعت نهادند و چون مردم و خستمان که دشمنی بنیسان مردم نمایند در وقت آبا و نامردمی  
 نشود و نمایان از طریق انش و الفت دورند معصوم خان چینی کجور داده و الله بی رخصت از اردوی

برین قدر راه بطریق ان پیش گرفت حضرت اعلیٰ علی خاں فاضل و منتشر رعایت ازینی او در ستاد و فاطمه اورا  
 ازین حرکت نا بهیچر اطمینان نخبیدند در خلال این احوال از جواد شاد روزگار و طوارق لیل و نهار  
 امری خریب در بارگاه معنی بوقوع پیوست بتین این حال اگر در روز یکشنبه عید صبح حضرت اعلیٰ در ایوان  
 که بتاریخ آن بچو بهما و ستونها در جنب ایوانخانه همیون ترتیب داده بی پوشیده بود و در وقت عید  
 جشن فرموده فرستهای که تا کنون که ستودند فراتر از در صد مجلس است جلوس همیون ستایشنا  
 و اورنگ یاوشا بانه لقب نموده و صد و در عظام و علمای اعلام و امر او و زرا و اراکان دولت با همی  
 بر درگاه باس که در آن ساسن جمع شده شرط بودند که شرف عیته پوسی شرف شده بزبان شریف  
 عید و مبارکبادی آن و ز سید کاشک سید قریب بطبری که بهنگام پروانه آن حضرت اعلیٰ بود و مقرب  
 که حاضران بارگاه معنی از انبای لوک و سلاطین میرزا و با منی آهستان ابالی شیر و ان ایچان  
 خراب نشین ایوان قبه هر یک در مکان فراخ و قدره منزلت جای نموده باشند که بعد از ترتیب مجلس  
 و اجلاس مجلسیان حضرت اعلیٰ ایوان شریف آوردند و ایشان تا تسلیان هر یک در محل مناسب  
 می نمودند هنوز دو دو انگ مردم قرار گرفته بودند که از تقییرات فکلی تر از ان بر بیان نبات قرار  
 ایوان فاده فرود آمد و میزها با مردم آهستان که در یک طرف نشسته بودند در آقا فرود آمد  
 فرود آمده خود را پروانه انداخته و صدور و علما که دست پای حرکت ندانستند و زیر کلاه چوین  
 از اتفاقات حسنه جمعی از پهلوانان فاضل شریفه در برابر ایوان که در طرح باغچه انداخته کار میکردند  
 فی العوض بجوم آورد و چوینک با یک طرف ریخته زیر مانده با یکبار یکبار پروانه می آوردند شاه قوام الدین  
 حسین لد علاقه العلامی میرزا ابراهیم بهمانی و شیر احمد پاشا حاکم قارص که در جنگ مردار گرفتار  
 بود و در بخشش شده مغز و مخمر میسود و در او و می همیون در بهما نخله بره عدم شتافته جمعی دیگر  
 که حیات داشتند حضورا غایب خان صدر و میر طلال الدین حسن صدر و میر سید محمد قاضی مسکود لیدر  
 حسین مجتهد و میر صدر الدین محمد علوی محبت الماکانه و لیدر عباس کلانی که از جمله علما بود و حاجی قضا  
 تیزی را پروانه آوردند اما همی اوست پاشا است و بعضی اعضایشان خرد و کشته و نشان بر روی او

شده بود که هیچک را نمیتوانست شامت حضرت اعلی از بیخالی خرد و ارگشته پیرودن تشریف آورد  
 امر فرمودند که همان لحظه فضا آورده ایشان را قصد کردند بعد از قصد اندکی کمال خود آمدند روز  
 یکم میز صدر الیدین محمد علی که جگرش قصور یافته بود بر حمت الهی پوست و یکران صاحب خراش  
 کشته در تاریخ شب جمعه هشتم شهر ربیع الثانی میرجلال الیدین حسن نیز که از آن کوفت تا سینه  
 صاحب خراش بود در و معده و مرفق اسهال علاوه آن کشته در فانی او داغ نموده بیکسری با  
 اشغال نموده و یکران صحت یافتند از نو اورا اتفاقات چنین سموع شد که بنحمان خاصه شریف از آن  
 طالع اقدس یافته بودند که در پیشین آن روزات مقدمه سن را احتمال فروری آسیمی باشد اما از این  
 نظرات که اکاب سعد که در آن وقت بمکب عمره دولت صاحب طالع ناظره امید است که الهی ذات  
 مقدمه سن رسد و در خلوتخانه خاص و مبدم آنحضرت را بحرف حکایت شغول میساخته که تاخیر و پیر  
 آمدن واقع شود که آن حالت روحی او اما با تمام حروف و حروف و حروف الزامی مولانا بی علی رضا خوشین  
 برتری که از خواص مقرران مجلس اعلیت استماع نمود که از زبان المام بیان آنحضرت تقریر نمود که  
 وقت پیرودن آن خوابی بر آنحضرت غلبه میکند که بی اختیار خواب میرود و هنوز در خواب بود که این قضیه  
 ساخت میشود از وقوع احتمال اجبار موشن سببها میدود و موشن سببها کی نام بسیار اقبال او شاهیه راه  
 یافته اضطراب عظیم آغاز نهادند امر او سرداران سپاه مضطرب الاحوال بدو تلخانه همیون حج آینه  
 ذات اشرف را که بجهت اطمینان قلب غلای اندرگاه دیوانخانه پیرودن فرموده بود و بعد سعادت اقبال  
 در یافته سجده شکر که از بی بجای آورد و پیاداش سلامت می ذات اشرف صوفیان صافی رهنما و مطلقه قنده  
 بدرگاه احدیت رسانیدند و اجماع عساکر بر سهامات خود رفتند و خاطر بانی پریشان بجهت آباد آری یک  
 روی آوردند چون درین سال بعضی قضایا روی آورده بود که از ایراد آن مبالغه بود لکن در طی احوال اخیر  
 شفا می یافتند باین کار بجز آنهارا و اخته روی مقصدی آوردنش الله تعالی و عدله الغزوه که احوال  
 امیر که در آن بدست آوردن بعضی قلاع و فتوحات که به پیروی خیال شاه بود و از آن  
 دست و او که از ایراد آن چاره نیست بر حقیقت لیمه فرود بر روان عاشق سخن و مطلقه گفته کان بود

بقلم اندیشه چندین میسجد که امیر کوزه را در ایروان بیامین اقبال و از افزون سعادت بنیان بعضی فریاد  
 در سال گذشته و بعضی درین سال روی داد مسود او را قنبار بنا بر بنا تکلام قضایا بود و کهن امر انجام  
 داده بیان بنیاد که چون امر احکام کر ظفر نشان بنوعی که سبق کر یافته تبعیر قلعه ایروان بر داشته و غیره  
 و یراق سر انجام یافت امیر کوزه خان اتباع او را که در نیمه ت سالی در البقیه دارد و سالی در پنجاه ان  
 بر سر میزدند و را بجنگد اش شد مش را ایله بریزوی شجاعت مردمانی و همس جابفتنی در راه و آفت  
 دل غلامی که زین که همین علیه از وی است بر کرم آگهی اقبال شاهی بسته در آن فریب آید و میر انجانگی که آنرا  
 از آبادانی یافت نمیشه ساکن کشته از امر آتامین اتباع و مردم خود هر کس را که عمل اعتماد میدانت  
 در قلعه حاجی اوده و یکران را در پیرون مولای قریب که خراب ویران بود سکون کرد و ایند و از مردم  
 ایل و قبایل و الوس و نکات متفرقه آمد با کجا بن جمع استعمال کرد و ایند و بایرون آورد و اویامق  
 آنچه قویلو قاجار و ایل موسی و غلی بیات که حسب الامر اعلی از عراق آمد و بجلافت و نامور بود و بکنی  
 در محال مناسب ایروان مشور و یورت و شلاق و او چون اکثر اوقات عبور لشکر و دی طرفت  
 ایروان است چنین قرار یافته بود که تا استقرای مهمات آن محال نامر زوع و ویران بود و باشد  
 تا در هنگام ورود و لشکر مخالف غیره نایاب باشد امیر کوزه خان موضوع داشت که اگر خفت میمون  
 باشد غازیان بجهت یلیق اسبان بقدر زراعتی در جالی و جاشی قلعه نمایند اگر قبل از رفع حاصل  
 آوازه و ورود لشکر مخالفت رسد فی الفور زراعت را ضایع و تا بود میستوان کرده و اگر بحیاسد  
 در روز قلعه آورده موجب توسعه معاش غازیان کرده بعد از استجازه در دیاری امر انجام  
 کرده بعضی از علما و فرمایای ایروان نیز که در کوشها فریده بودند و استطاعت رفیق اصحابان  
 بودی با دانی شیشه یک یک دو دو آمده در هر موضع دو خانه و صد خانه بهم رسیده بر نیکری میکردند  
 سخت بلند و اقبال از جسد شاهی مساعدت نموده در بهار آئینده رو میدر قدرت آمدن نشد و محصول  
 بحیاسد رسیده و سختی در معاش غازیان بدیده آمد و امیر کوزه خان همیشه غازیان را تحت غارت  
 الکه مخالفت میفرستاده آثار استیلا و اقتدار بطه ز آورده در آن مرصه ملب آوازه کرده



محتلفان سرحد از قنایف منزل بود از پشم کشکرا و درجا و تمام خود قرار و آراچی ندانستند و آلا  
 نچه که اورا بریزوی قبال با پیش بی و می نمود بدست آوردن قلعه معاذ بود است گذر ما پلنج  
 ایروان قارص واقع است و حقیقت آن بین لونغ است که چون قارص و حسن قلعه سعی آخند و  
 تا حوالی ارض دم لکه کوب مردم امیر کون خان بود تردد و آمد شد بر مستحقان قلعه معاذ بود و شول  
 کشت و از پشم سلطه قزلباش چهار دیوار قلعه خریدند چندان در کمال تعب و فانی میکند سنه  
 و از حکام قارص ارض دم که بخود در مانده بودند بدی ایشان می رسید با لغز و تیر کسند و امیر  
 کون خان فرستاده الهه شاه سیونی کردند و او ایشان را استقامت داده تا بعبت آنها  
 دلالت کرده تا آنکه در او اسطیونت لیل <sup>۱۳</sup> اینه عظمای آنجا است که مقدم ایشان علی یک معاذ  
 بروی بود و در آنجا کشید سنگهای قلعه بجات داده بعزم شاه سیونی نزد امیر کون خان آمدند سایر  
 الناس سرخو که غنمه متفرق شدند قلعه تصرف اولیای دولت قاهره در آمد و در وقتی که ریات  
 جلال از پنجه شیروان معاودت نموده بدار استطنه تیر رسید امیر کون خان مردم را بیاید  
 میر علی فرستاده و فراخو حال صحت هر یک موجب قبول تعیین شد که در تا پهن خان مشال بجات  
 آنرا خدمت مشغول باشند و بعد از آن قلعه بجهت که آن تیر از توابع حوز سعادت بدست درآمد و مستحقان  
 آن قلعه از اقامت آنجا بدست نیامدن و علف و تیمار و صیقل معاش میباشند استعدا قلعه دار  
 ندانستند بخود و در وقتی که قزلباش از غایت خوف و هراس ترک سینه کرده بیرون شدند و  
 بتصرف درآمد و از وقوع ایتمالات روئید که در قلعه قارص بودند الهه رلقب نموده از حاکم ارض ام  
 نیز استمداد نموده تا موازی سیصد کس لغزم و سبتره بیرون آمدند از راه معاذ و بدست ایروان  
 روان شدند و در حوالی معاذ بود در میان دره فرو آمده بودند که لشکر امیر کون خان بی آنکه اطلاع  
 از بجات ایشان داشته باشد ندید وقت ایشان سیده از بلندی مشاهده نمودند که لشکر بی  
 دران صحرای فرود آمده اند و قنایف العوز را داده بکشتند جلوز بر مریش ان تاشند و در میانه آمدن  
 قزلباش خبردار شده با اضطراب تمام اسب هرگز نزدیکتر بودند زین کرده تا موازی کسید توغ کاپش

بکار پیش آمدند و از صد نه دلیله غازیان آب مقاومت نیارده است جز دره و اگر ایشان  
 طعمه تشنه آید اگر شسته قبلی بسند فلاکت و او بار راه فرایم بود و در بقله قارص سینه ند  
 غازیان <sup>مطهر</sup> مخصوصه نمودند سر با و افرهما چرخ لغزاد در شامی پایله میرزا علی آورد و بجایزه و جلد  
 و سرافراز شد تا القصه بعد ازین فرستج و میان ارض و دم نیز بلاخطه و احتیاط در کار کرد ازین  
 همیشه از جنود و ترابش هر سان بودند و پاشا آنجا با میر کوشان طرح آشفته نماند اینه افره را  
 سلوک میکرد و هم درین سال او نیکو فرنگی که ویکل ضیا الدین خان لدر شرف خان کرده حاکم  
 بتیس بود و رسالی که آمد و بر وی بجان بر سر و آن وقت اظهار شاه سیونی کرده بهله او پایله  
 سر بر سلطنت میر آمد و رعایت تربیت یافته بود با مصطفی خان محمود بی حاکم ماکو و قلعه بازید که  
 با نفوس حصیان مورد الطاف بی پایان بود کرده او بار بر فرق در کار خود بخته از نیز فرایم نمودند و آن  
 رفته بجانان پوستند و قلعه ماکو و قلعه بازید تصرف اولیای دولت قاهره در آمده جمعی غازیان  
 بیات را با محظوظ قلاع مذکور تعیین نمودند بعد ازین قضا یا قلعه قارص بسوی آن خان شجاعت شان  
 بخیطه تصرف درآمد و واسطه سینه قوی نیل که امیر کوشان تاخت و غارت الحاکمالت و تصرف قلعه  
 مذکور بر و آن مده سکنه قلعه مذکور بر هر سان کشته بجهت صیانت نفس اهل و عیال عیاره کار مخصر  
 در استیمنان داشته از امیر کوشان استمالت یافته و شکار شاه سیونی قاهره سخته سالمانا  
 با و روان آمدند و قلعه قارص تصرف مستوبان دولت ابد قرین شاه بر آمده و حسب الامر اعلی بر دستور  
 شاه جهت مکان قراب ویران نمودند و یراق قلعه از توبه فرزند آن گفت سر سب با و و طه آنچه بود  
 قلعه ایراد شده و روز پنجشنبه نهم شهر ربیع الثانی بفرنج قلعه قارص با و وی معلی رسیده و شاه  
 سیونیان آنجا جمعی ملازم و بعضی نوکر خانه شریف شدند مواجبه تعیین یافت و امیر کوشان پیشتر از  
 پیشتر در آن سرحد استمال یافت و صیت تسلط و اقتدار مستوبان دولت روز افزون شاه پیشتر  
 کرده و در وینه ارض و دم نیز در چهار دیوار قلعه خورنده در کمال حزم و احتیاط زنده گانی میکردند و درین  
 سال همه نقلی یکس که علیقلی سلطان سعید لو که پدرش همیشه در سکنه امرا و حو رسعد مشکاف بود و حاکم

قارمان

قانرمان برادر زمان و مید شخار و ولتخواهی پادشاهان و مظاهر ساقه با نظرف میل نمود و قان  
 غایت در میان محل اعتماد است پس او شاهی سیون شده با بر و آن مده فراز و حال موانجست قبول  
 ششفت شد که در تاپین بیکر یکی چو سحر بخدمت مرده قیام نماید **و کرسواخ و قضا یا کون**  
**سال در فرسان بطهور پو است** چون بهما کینه خان محمد سلیمان یا محمد میرزا که در حستان  
 اقامت داشتند همیشه جانب فتن بلخ و استخیر او لایت بر همین فرود می نگاه داشته و از طولایت او کجتر  
 بتخصیص مردم بلخ جمعیتی بر سر ایشان واقع شده بود با خوا اعطای او بیکه راه داده رفتن بلخ در همین  
 ایشان سوخ یافت با غلبه و از دام تمام که قریب بد و از ده هزار کس بود مذمت بود آن صورت  
 شده تا اینکه آنند محمد سلطان سپهر که کین تیم سلطان حاکم بلخ در وب قندهار مسدود ساخته و تنظیم  
 قلعه داری شدند و ایشان مجاهره قیام نمودند و درین اثنا ولی محمد خان برادر باقی خان که بعد از برادر  
 پادشاه و ما و را التهر شده بود بولایت فرستاده در اینجا حرکت کشتی بهما کینه خان محاضر بلخ  
 استماع نمود قریب بر میت هزار کس که با او بوده تا جی را برادر داری محمد باقی قلعه و شغال میرزا و توی  
 میرزا بعد از ایشان فرستاد و آنجا تحت از که از نزد عبور نموده با منظر آمدند بهما کینه خان  
 و محمد میرزا از آمدن لشکر ما و را التهر خبردار شده دست از مجاهره باز داشتند لغیرم حار بستهبال  
 لشکر ما و را التهر کردند چون تعاریف فینان و بی او تحت شغال میرزا و قوزی میرزا با ایاضا میرزا  
 بهادر نامی شیره آمد و مقدمه بلایت لشکر بهما کینه خان قریب شده از منظر نیز بهادران نرم از که  
 عازم نزدیک شسته یک محله که معرکه اینجا بنگان تریار ساینده و ما را از نهاد آن کرده بر آوردند  
 اگر طند ششیر و هفت تیر تعذیر شدند و از آنده تسلط و اقتدار بهما کینه خان با طرف جوانب سید  
 جمعی کثیر از طایف او بیکه از بجان او آورده بهما کینه خان را جمعیت تمام فراهم آمد اما ما و را  
 التهر غلبه و از دام لشکر بهما کینه خان را معلوم کردند خوف تمام برایشان مستولی شده جهت تعاریف  
 حرم و در محلی فرود آمده بود نزد عوالی خود خندق کنده از یک طرف آب همچون را مضار خود کرده اند  
 پیش رویش در حربه جا را بچرا استوار کردند و احتیاط تمام در جانب کردن میموند و اینمینی موجب لاری

مردم جهانگیرخان شده و در محل مناسب بگذرد و موافق طرح جنگنداخته در میانه او یک مکه سومی شایع می  
اصدی این مکه که بر تاجی لشکر تقوی و بزرگی جوید و کمال مرتبه شجاعت میان ایشان یک تازی است که در  
معرکه بزرگ با شمشیر برهنه تا نصف سپاه مخالف کشته و سه کار نمایان کرده باز کرده و بهادرانی  
که در خدمت جهانگیرخان جمع شده بودند که باقی از بقوله حکایت بمیان آورده و در بزرگی یا محمد میرزا  
سخن داشته و فشار الیه که فی الواقع جوان دلیر و بهادر مردان بود و چون قاعده یک تازی از او بگریخت  
از جهات و عورت نفس مایطعن حاسدان فی محل را ده یک تازی کرده با شمشیر آخته بصف سپاه  
تاخت ایله از بچرب راست چرخ خندق سپاه آخته چند کس از جمعی ساخت در صحن رحمت دید که  
شخصی ز پادگان لشکر مخالف تیری در گمان نهاده قصد او دارد و یا محمد میرزا خان مرکی بطرف  
او گردانیده خواست که بفریب شمشیر او را از پای در آورد چون اسکی عمرش از گمان دو مانده  
بود از طرف دیگر سپاه بپندقی اندازی تفصیح بقصد او آخته کلاه را بسپار محمد میرزا خوره و بسبب  
بسر آورد بعضی نقل کرده اند که زین اسبش گردیده یا محمد میرزا افتاد و چنانچه خود را بر سر او رسانیده  
دستگیر کرده چون صف سپاه جهانگیرخان دورتر بود مدوی رسید محمد باقی بی قلماتی و امر او آید  
مصلحت ندانند که او را زنده نرود و بی محمد خان برنده ها نقطه تقاضا بر آخته چون قضیه شسته  
یا محمد میرزا بر لشکر یان جهانگیرخان معلوم شد پای ثبات قرارشان منزل است دست از بخاری  
کشیده و تقوی و پراکنده کی تمام بحال ایشان آید یافت شمشیر کلین میرزا یا جمعی بطرف بخان  
و جمعی دیگر محمد سلیم سلطان را برداشته بطرف بگریخته و مال حال معلوم نشد جهانگیرخان از  
شعبه بازیهای چرخ میترسد و سربسید با سه هزار کس که با او مانده بودند بطرف خریستان بخان  
گردانید و چون در کارخانه مشیت از نوحی شقام مهمان جهانگیرخان گماشته شده کلاه تقه رفته بود  
او را درین غنفت کشت عظیم بدین سبب روی او به بی جنگ خونریزش ساک جمعیت او از هم پشید  
و قیج و طغر فزین مال لشکر و لی محمد خان کشته چون این خبر بجهت تازیان رسید و کمال اسکنافتی و سرداران  
آب عبور کرده لشکر یان را تاخت خراسان مامور ساخته بطرف ارج و چاقی و با و عین خراسان و غیره

کر

کس بطرف مرو اسان داشت لشکری که بطرف مار و چاقی آمد بقلعه و قرقان سیده سه و نوزده  
 آن قلعه وقت نموده و قرقان آب نبارت که عبد الله خان در سر راه باو عین هر آه برقیه اده و قرقان  
 حصار می برده و آن ساخته یکی از نماز زمان بیکر یکی هر آه با چند نفر تعقیب و سپاهی بجز است آن قیام  
 دارند و بهادران از ترکیه متوجه تخریب حصار شده و جمعی را بناخت بکانه نور آباد و جمعی را بر سر الوستا  
 و احشامات باو عین فرستاده که تاخت نموده و آنجا خود نمائید و لشکری که بر در زفته از راه  
 چهار جوی بخارا از دیوکت است خود نمائید پشتر از وصول و ترکیه حسین خان امیر الامرائی خراسان از  
 آمدن لشکر خبردار گشته که سباطرف و جوانت فرستاده بود که سپاهیان خود را بجای ایستاده  
 و تعقیب بسیار بطقعه آورده و میآورد آماده باشند و خود نیز بجهت لشکر و سامان امر انجام  
 از یک پرده اخت که بدو آنچه صلاح دولت باشد علم نماید درین اثنا از اقبال برزوال مشایخ میگویند  
 لطف آسمانی بر حق تعالی باریده جسمه و نور باغلیه تمام رسیده و میوهی سرداشته دریافت که سپاهیان  
 دست از کار و کار از دست فتنه بجز بازگشتن چاره نیافتند بسیاری از پانولان او ترک کرده و دای  
 باو عین در زیر بریف مانده از سر ما هلاک شدند و ترکیه بعد از وقوع اینحال مضطرب لاجول از  
 پای قلعه و قرقان کوچ کرده با بعضی اموال که از هر طرف جمع کرده بود ندی چون رود آن مخدود بود  
 تمامی را ریخته و ازینستند و در وقت مراجعت قراق خان که رسیدن خان که در قلعه مار و چاقی بود  
 جمعی را عقب ایشان فرستاد و در بالای مرغاب لغو جوی از او ترکیه چهار شده چکنامی مردان کرد  
 هفتاد و هشتاد نفر اقبل رسانیده تا آن لشکری که بر در زفته بودند اطراف جوابت مردان تاخت  
 اموال و اسباب مواشی و اغنام برده و بطرف چهار جوی نهاد و کشر خان استاجل را که رسیده  
 تقریر مردم خود را و در قلعه کرده است بیکمتر رود و دست کس از غازیان جلالت شعرا متعصب  
 ایشان پروان آمد سیصد کس از مقتدمه کرد که اینده نهند کس که مقتدمه میشد بودند و از آن  
 بران کرده زده اکثر آن قوم را متفرق ساخته و فرصت جنگ نصف آری میزدانند و اکثر منهم گشته  
 راه کریمینش گرفته و سرداران بهادران با جمعی چهار صد پانصد نفر از میان اموال غارتی پروان

کس با او بودند و کس از او کس فرستاد  
 تمام قرقان را به بیابان قلعه آن کس کس

در کربلا ایستاد و مستعد محاربه شدند که بکش خان فرمود که رسیدن شما من کجاست بر پوست بهادران  
 او ز کینه بقدر طاقت توان جنگهای مرده اند کرده بقیه اسب طاقت محاربه در خود ندیده و همان قتل  
 و جدال مجیدند و قطع نظر از اموال و اسباب غارتی کرده سعی میشود که از آن میان بیرون روند  
 بکش خان نیز بمصلحت وقت و صرفه کار دست از تعاقب باز داشتند بقیه اموال برداشت و تبعیض  
 تماموازی چهارصد نفر از او ز کینه مقتول گرفتار شدند بقیه اسب غایب غاسر باز گردیدند و بسیار  
 روز چهارشنبه غزه شهر ذی قعدة الحرام ملازم بکش خان در پای قلعه شمانی رسیده یک نفر از او ز کینه  
 که در آن محو کرده بدست در آمده بود آورد و حقیقت بجای که بکش خان او ز کینه واقع شده بود بقتل  
 نموده گفت که سید نصر مقتول است تا دوسه نفر زنده گرفتار شدند و بکش خان مطهر و منصور و  
 آمده اموال و اسباب را باصحا جان ساینده و متعاقب ایشان چند نفر از ملازمان بکش خان  
 که در آن جنگ مرده اند کشته شده بود و از ده نفر از مبارزان می از جنگ گرفتار شده و کشته شدند  
 آورده اند در راه از میان سراسی که میگذرند یک نفر از کینه بیکدیگر ویران ساز چست خود را کشاده  
 دوسه نفر دیگر را که در شام زینا و میرفته اند خلاص کرده هر چهار یکی از ملازمان را که پیش پیش میرفته اند  
 گرفته شمشیر او را کشیده ملاز چاره را بقتل ساینده دوسه کس دیگر را زنده کرده سایر از کینه  
 خلاص میسازند و ملازمان بکش خان که پیشتر زنده بودند و وقت شده مردم مخالف بگردانده اند و از کینه  
 روی بکجاب که نهادند در رفته و مردم از پی رفته چند نفر را گرفته دوسه نفر دیگر چون شب شد  
 در پنجاه نفر زنده بدست در نیامند و هفت نفر بهادر نامی را بقتل حو آورده اند که همان نفر است  
 بنیاست ایشان فرمان او همان ساعت یا ساینده **ذکر فتح قلعه شمانی و قضایای** که  
**وران حین قوع یافت** قبل ازین سمت که در شام است که عساکر اقبال پادشاهی ملازمان موبک  
 شام است ای از اطراف چو است شهر و قلعه محلی که شام از طرف سیلها پیش بردند و همانا بقیه او  
 و تو آنها نصب نمودند و از اسب سنگ کوب که قریب سی من بود در قتها و برج و باره دید آمد و بقیه  
 از حندق که شمشیر بر بار و رسیده و هر چند وید سپهر محافظت در روی کشیده اما بطلات بلعور

آوردند و در لوازم قلعه دارکی شیدنه اثری بران شربت گشت تخطوا قلعه را بعد از عساکر و لعلقلی است  
 روز بروز ظاهراً شدن گرفت و نژاد لرینان ثبات و قرار و مینه پدید آمد قوت جواد و مصفا  
 صغف مستی پذیرفت و اسباب یورش قلعه دست بهم داد و جنود منصوره مشظلمه و زونا  
 پادشاهی بودند حضرت اعلی با آنکه در بدایت حال محبت برایشان تمام نموده و طریق استیمنان برایشان  
 مسدود شده بود از خود مراجع ذائق و الحاق جلی آفران از کنگانها، و هنگام عرض انفاست خلافت  
 نموده میخواسته که قلعه بفرزد و یورش غلبه مفتوح کرد و در راه انصورت سپاه از انفارت قتلش  
 نمودن خلاف قاعده سلطنت جهانی آیین قلعه که می کشور گشتی است و در باران کوه دار اسبها  
 و رعیت پیکانه گناه کارار ایک نرخ خریدارند و نژاد چنگ پیک خله قهر میسوزند بدین جهت یورش  
 نیتشوند و مشظلمه پند که شاید تسخیر قلعه بصلح و امان تسیر پذیرد امر و مرداران سپاه را در روان  
 قصنا و جریان بخود سربرای این امر کیفر الخطر میکند و در روز پنجشنبه بیستم شهر صفه در سینه و جراحی  
 پیک خید نفرا غلامان فرصت یافته از رضای برچی که بیگم فوتی بران نشده بود با لاو و میدند و جنود  
 منصوره بمصویر یورش از همه جا هجوم کردند و در جراحی پیک انفعال و خطابش اهی که نمونه ایست از قتل  
 آهی اندیشیده مانع مردم گشت گمان فرستاده جمعی را که از بروج بر بیان قته داخل خانه شده بودند  
 باز کردند و چند سخن با عساکر منصوره درین آمد و رفت ضلالت شدند و چون نکت المذ آبی قضا  
 نموده بود که احوال سگاتان قلعه شامخی از رعیت و سپاه انفعال عظیم پذیرفتند و قیقه از قایق قتل و قاتل  
 و نهیب موالی اسرا سهل و عیال فرود گذاشت نشود با کمال دانه و تا ما که درین سب بطور عمی بدین مرتبه  
 مانع تیر تقدیر شتوانت شده و در وجه پینت ششم ماه مذکور تخمیناً سه چهار ساعت از روز گذر نهشته  
 بود مکید و نفران منصوران که از قلعه داری بجان آمده بودند اندر بروجی که در مقابل سینه و انفقارمان  
 بود پامین آمده اطهار نمودند که درین برج بجز از ما و کسن میگرد و الحان بیخ خالیت اگر راه صعود  
 داشت تا بشید مانع نیست چون اساس عمود و ل آن طایفه مترقی بران تمام شده بود از انقا  
 و علامات نجات بر گشت کی و یار و روان چند روز به موی همان رج متوازی از زود ار قلعه فرود گشته بود

Handwritten marginal notes in Persian script, including the name 'عبدالله بن محمد' and other illegible text.

رضه پدید آمد و ملازمان ذوالفقار خان بجزیک کار فرمایان عالم تقدیر بی اختیار از آن خسته بالاد وید  
داخل شدند قریب یکصد و پنجاه نفر داخل شده بودند که بفرزند الفقار خان رسید و او از حقیقت حال  
آگاه گشته و دانست که اگر اندک لغای و اتع شود جماعتی که داخل شده اند در معرض نجات اند و مردم  
شهر و قلعه نیز واقف گشته سپهر ماعت در روی کشیده و آتش حمار به اشتغال پذیرفته تا چنانکه  
خود را رخصت نمود بر بالای برج برآمده نظاره و بغیر بنوازش در آورد چون غلغله کوسن غوغای ماه  
بگوشش قریبی یک سینه مشخص شد که مردم ذوالفقار خان اهل قلعه شده اند و نیز تا بوقت نیانوز  
غلایان را رخصت یورش از آن کرده نیز از برجی که توب خراب کرده بدست در آورد و بدو هجوم  
نمودند و او را زکراه نامی صدای کوه کوسن میند آید کوسن بچید غلغله کیه وارد و لیران قلعه گشت آتش  
خوار گیند و او سپهر انداخت باطراف جوانت بپرسیده هر کسی زانرا داخل کرد باطراف جوان  
شهر که سیب داشت از سیبه پرده آن مدیه یورش قلعه نموده فرود میخند و در تیب صدمه نوب  
قاهره تیار و در خود را از بروج و باره بشهر انداخته در نهادن متوار می شد و بهانه ساعت بدست  
شخصه تهر گرفتار آمده بدیکران ملحق شدند مجمل بطرفه یعنی قریب و سه هزار نفس قتل و آرمه اموا  
ایشان تباراج رفت و تمامت شهر شمانی بکاروب عاونه رفته شده و ایسی زمین یورش بعضا که  
طرفه تار رسید و زیاده اند و کس ضایع نشدند و ائمه و در یگان قوری با تنی جمعی که در طرف شمال  
قلعه بالا سیبه داشتند چون پاشا و حاکم قلعه عطای و میه در اینجا بجا قیامت قیام مینمودند و در دست  
محاصره جوانان کار آمدنی از میظرف بزم گفتن ایشان ضایع و نابود شده بود و در بی امرو شده  
همیون جرات یورش کردند بر جبال عالی ساس در انطرف بود که هنوز چنان نشده بود که بر آنها  
صعود ممکن باشد اصحاب پاشا و محصوران قلعه بالا بعد از آنکه شهر و قلعه پامین از دست رفت پیشتر از  
پشت درین قلعه داری حیدر ساعی گشته اند حرکت المذبحی بود که پنج شش روز کرده پیدایده  
ارغاب که که بشهر درآمده بودند از عاونه بجا مسول کرد و بغیر بنوازش و باره قلعه بالا که ضایع بین  
القلعین بود رسانیده مهندم ساختند و قریحان عظام که بلاخط منگ نام شب روز توار و آراکم گشته

نقشه



لقب را بخندن رسانیده اند از میان خندق در یک شب راهی هر پو شده مرا انجام داده زیر برج  
 که از غایت بلند می ارتقاغ سرشته نوز از افراخته در برابر سیب ایستادن واقع بود و آمدند و تو بجان  
 متعاقب یکدیگر توب می انداخته اند کی از یک طرف آن برج فرود ریخت اما جان نکرده بود و کوه و در آن  
 آسان نمود روز پنجم قریب یکصد و پنجاه جوان جان نثار و دیران معرکه شمارا که ایشان را نفع جان  
 ششراه این دولت ابد بنیان ادنی فراتجا خلاص میدانشند بده نفع شغول گشته تیر و گشتان قار در بار  
 نطق و یراق آتش بازی که بجهت روزی چنان ساخته بودند بطرفی ماران بر سر تور جان میرخته و ملازمان  
 الله و یرایان نیز از سینه جو جهان انداخته و میگردیدند و آتش فشانی نیز تیر و کوشیدند قدری آن  
 جان نثار قدم دردی حکمت استوار داشته نوز و چون میکردند تا آنکه بی زودی اقبال تیر و آتشهای  
 چند نفر از تور چنان ششرا آخته و سپر بار بر افراخته نوز بر هر عنوان بود بر بالای برج انداخته  
 بار و میان دست گریسان شدند و میان بالا نوز از سینه و آوین عاجز آمده از برج میان آمدند  
 و از در بام خانه ها غازی را از آنجا کمر کشند و غازیان در پیش روی خود حامل ساخته سینه کوشیدند  
 دادند و محافظت خود نموده و دفع نکایه خضم از خود میکردند هر چند در میان سعی نمودند که غازیان را  
 از برج دور کنند صورت نیافت و مرتبه مرتبه جوانان را لیک کار آمدنی از نوز تور چنان چنین نجات  
 شدند و ساعت ساعت قوت ایشان یاده میشد تا آنکه برج را متصرف شدند و بملاحظه آنکه مسدا  
 خزین اموال و میه که درین قلعه بوده تیاراج رود تا قلی نموده از برج داخل قلعه میشدند و میسر  
 از مشا هده ایجنال کار از دست دست ارتکار مانده اکثر از محاربه و مسامحه بسته آمدند و در  
 که قلعه از دست رفتند و دیگر قلعه داری مقدور ایشان تیت ترک محاربه و سنی اتمام بنماید کرده  
 رضای قضا دادند و از بر جها پامین آمدند و احمد پاشا هر چند قول و بکنجی می سار مردم را بمحاربه  
 و محاربه ترغیب میکرد اجتماعت بجان خود در مانده ملتفت امر و نهی او نمیشدند سر اسیر و اگر کشید  
 الله و یرایان فرستادند و طالب امان شدند اما پاشا خود با چند نفر از ملازمان خاصه بکلیان  
 که همراه داشت بمالای کوشکی که در تمام مسکن سلاطین مشیره ان بود و آمده تیر و گشتان بفرمود چنان

می انداخت تا آنکه او نیز سبزه آمد و ترک جنب کرده علاجی داشت که بسیار مغز و مکرم بود نزد او گفت که ای  
 صاحب سعادت حیات اشب را غنیمت شمار تا به پیغمبر خود از روزگار چه میسر آید و او که در پیش فرزند  
 و احدی نداشت و انت که حق یکدیگر گفتند از دست انداخته رضا بقصای مسافری داد و غلام فریاد بر آورد  
 که ما دست از رخسار بردار و از دستم فزک قلعه داری کردیم شما نیز ترک محاربه کنید که قلعه بکفرت شاه  
 تغلق آرد او نیز کس نبرد و آمد و یرو چکان فرستاده الهامس امان کرد و آمد و یرو چکان قوری حاجی  
 حقیقت بعضی شرف رسانیدند و حکم شد که در انتب احدی بقلعه نبرد و اما از هر طرف با من بسته بودند و نمی آمدند  
 که مشغولی در شب از قلعه بیرون شویم و در وقت صبح روز ششم که روز چهارشنبه ۲ شهریور سال اول بود  
 صیبا مثل از طرف شمال آید و شترخیز و فرزندش زید کن گرفت فاحسان بارگاه معیبا از ادعای مجلس عالی  
 شاهانه و محفل متعالی پادشاهانه ترتیب داد و حضرت اعلیٰ بی از سپاس ستایش آفرید کار جل شاهانه  
 و توجیه ظاهری باطنی که بمیدان آیین دارنده بر تخت فروری جلوس نموده تقاری تباری تباری نمودنش  
 در آوردند و چنانچه یکت علما و تلمیذین فاضله شریفه را ضبط قلعه و محافل و در باب امور فرمودند و در وقت  
 جارچی با شرف و القدر را بقلعه فرستاده احمد پاشا و تهنس الدین پاشا را برادرش و سپهسالار که  
 ماده فتنه وقت بودند و کچوک حسن چند نفر دیگر را طلب فرمودند احمد پاشا از آمدن قلعه در وقت  
 بجای می با شرفی بود گفته بود که از نامه نیت بی ادبی نسبت به ملازمان بارگاه شاهانه صدور یافته مستحسب است  
 و عقوبت شد و ایم و شایسته کی دعوت مجلس اعلیٰ ندایم ناموال آنکه یکی از ملازمان بارگاه را امر شود که در  
 همین جا را بجزاری خود رسانده حضرت اعلیٰ فاطره او را بنویسد عاطفت اطمینان بخشیده و طلب فرمودند پاشا  
 مذکور بجای نشست آیین در آمد مسجد حجالت تقسیم رسانید چون مرد عاقل سخندان بود و سخنان عالمانه  
 که مناسب وقت و مقام بود و معروض داشت حضرت اعلیٰ با دو دو کمال قهر و غضب که در روز بزرگ طبعیت می نمود  
 میستولی بود پاشا مذکور بنظر ولایت توفیر فرموده سخن تعالیٰ آینه فرمودند اما با تهنس الدین پاشا  
 تعالیٰ خطاب غارت نموده اعمال افعال معصنه اند او را شتره کن گرفته که کس مجلس فرود آمد خوش  
 آمد کو بی متصور نموده با تهنس الدین پاشا خطاب کرد که تو مرا قدرت متناگه با حضرت شاه بود و ترک

شیره و انگهتیدر بند میرفتند و نمکداستی خود بدروار نارفتند و از آنجا که در بی مردم را بخار از عیب  
 ساختی و دعوی لایات که امارت میکردی میگفتی برین اقطاب اولیا فرسیده که قرآنیست بدین  
 فیروز نخواستند که شک علی یکبارچی که همیشه در بارگاه معنی حضرت بزرگ مطایبه داشت پیش آمدن پناه  
 که بسیار طویل العید بود میگفت عجب جای سخن شجانه دور کرده دعوی لایات که امارت کردی که دروغ  
 پروان آمد و آنچه بقوم میگفتی برعکس میخورد و بعد ازین تخلف در جمله شیخاوندی شما مطلوبت باشد  
 عالی دست بحاسن او زده موبهار برکنند گرفت و کمواز و قاحت و قباح نامرعی نمکداشت  
 و آتش خشم شمایر می میدم زیاد و کشیده عزت بسیار است عقوبتهای که تاکنون منطقی نیست مجمل  
 شمس الدین پشایر بارش یکبار کچکانه و در سفره که خاطر مبارک اشرف علی از الوارنا انجیر  
 ایشان بغایت کمدار چشم او بود و مورد تهر و غضب پادشاهی شده با فوج عقوبات معتدبه دیده  
 بعد از غربی بصره بار و باز برده قطعه قطعه کردند و میران می که در اصل شیروانی بود و در میان  
 رو میه نشو و تمایق آنرا از جمله معتبران شده بود و خود را از شیخان و زکات و تیراندان نامداریست  
 بر تیراندان خود را نوشته کتاب ملازمان موبک میمون می انداخت و ستایش خود میکرد یکی از ملازمان  
 در کاه که برادرش زخم ترا و قتل آمده بود استعدا قتل او نموده و اجازت یافتنی القور بقدر قندهر  
 دست خود را بریده و نظر اقدس ساند و خود رو میه اگر چه مستحق قتل و سیات شده و دندمان بخاطر  
 اشرف رسیده که آنجا حقت قطع تعلق از اموال ظاهری خود کرده بر سپیل فریما بجهت و اقبال بند و  
 بعد از ان مطلق العنان بود بهر جا خواهد رفت و نه یکی آنجا حقت بالطوع و الرغبه قبول این معنی نمودند  
 محصوران بر او فرج احضار الدین کیلانی وزیر خان احمد و الی کیلان بود که در کیلان منصب پیری شکیری  
 او داشت او را بهمان نام قوی میخوانند در وقتیکه خان احمد از کیلان فرار نموده بیشتر دان  
 رفت و از انجا بروم آمد و در شیروان توقف نموده بمول شهر و در پیش و میان معتبر بود  
 و از شرف است بدلفنی بر و میان حسن کفایت طی همی ساخت و خاطر خاطر مبارک اشرف از برادران خود  
 تدرک که با حقت فساد کیلان بودند مخرف بود و چنانکه یک برادر او خود همس الدین نام چند سال قبل از ان

و در ارتطه قزوین مخصوص تیغ یاس کردید و قورچی باشی که در ایام محاربه قلعه و آتجاه روسیا  
 و بدر مقام ایشان بود و در ذرفتنج قلعه که بجایزمت انشرف رسید بحرب بانی و سخنان روح پیروز  
 که در آب طبیعت کیسایان است متقبل شد که از مال اهل قلعه دین که هست بلب گرفت شعرا نماید چه در  
 خود از نسخه قهر با دست به کار خود در پیش برود هر چند بر ختمی از آن که محکم بخار کار و انان در کار است  
 نما هر بود که اعتماد بر قول او میت بمصلحت وقت و هنوز عیار کار او تملطف آغاز نموده بخلع فاقه و سر  
 اخرازه و بنوید وزارت کیلان بکله صفهان ماندن ان خوش وقت کرد ایندند و در قزوین و در طلب  
 نموده اساسی لشکری که در هنگام محاربه محصور شد از روی فقر مخلوقه و بیمار بکشم گفته خواهم که در وقت  
 بودند و خواه در مدت محاربه مقبول و مستوفی شده و خواه صاحب اسم و کتت خواه غیر این مستوفیان را  
 بخشیده و باقی ذوی الحیوة اهل قلعه را از سپاه بی که خدا یان سکند شاهی که بار و مینه قلعه بالا  
 محصور بود و در رسم ترجمان مال امانی بر رقم در آورده و جمیع آنها مبلغ سی هزار تومان بود باطلایان  
 در میان غلامان قورچیان آقا یان لشکریان فاضله شریفه که در پای قلعه خدمت کرده بود و در تقسیم  
 هر جاعت را بیک طایفه سپردند که آنچه رقم شده در عوض فخرتها و اصل سانه و هر که استخفی شد  
 قورچی باشی کیلک خاطر نشان نماید باز قورچی باشی ند بود چقدر و در در میان آنجاخت میروست را ایله  
 و باز رانده و هر کرم بود از چند نفری که بطلب طبیعت و سامانی داشتند و هر ترجمان بوصول رسید اما از آنکه  
 مردم بعضی نصفت بعضی ثقت و بعضی ریح و جوه گرفته چنانچه از نعل اموال قلعه شش هزار تومان بغانز  
 غایب شده و لیصل کردید چون شتر است و بعضی قوه طامغه قورچی باشی کیلک بطور رسیده و گفتار و کردار  
 از پر تو صدق و راستی فرود نیافت بخیر اعمال سابق و لائق و گرفتار کردید چنانچه اظهار نمود که در کیلان  
 و قرضه و دین بسیار دارم و از خان احمد نیز چندان جواهر و نفود در جا میاید نام هست که لاتی بصل است  
 میشود و قورچیان حساب الامر علی او را کیلکان برده میفری چنان حصول شد و زنی تحریب صوم ساقین  
 بکنار آب سفید رود رفته خود را آب نداخته غریب بخفا کردید و اصدایش را با دو سده متکار در  
 اوان اهل بعین خان یک یوز باشی شیخا و ند که پیغمبر معصوم یک صغوی بود و آخرت به قورچی باشی

یافت سپرده چند روزی همان بود بعد از آن و با نوسند مکتوب بقلعه قهقهه فرستاد و بعضی از آنها  
و اموال و اسباب و ربا با نوسند و مدتی در قلعه قهقهه بود و دیگر خبری از نوسند چیزی از ابا  
شیردان که از بنام محصوران بودند و در زمان وینه تریب یافته در سنگ آقاخان ارباب بلوغه  
و تیمار مسلک کرده بود و مصالح علی اقتضای آن میکرد که جهت طینان قلوب سیرالمناسک سالها  
بان طبقه آینه اطهار و دلخواهی کرده بودند استعمال عنایت نشاهی بوده در نوبت چند نفرات را  
ترتیب کرده بهر کدام موضع توال سیدور خانی انعام داد و مقرر نمودند که پس از برادران ایشان  
در سنگ دار زمان خاصه مشطلم بوده در رکاب همیون بجزای آیند اما حکام کرام بتدریج ولایت شیردان  
از وجود ایشان پرداخته و سیرت که بازا امر شده که چون سالها با شیردان اینان آیرش نموده بهر  
با جمعی طریقه کتلی از قزاق سببی زنده آنجا که ربا با ابا شیردان سپارند که از او را طرد کرده  
هرکس بهر طرف که خواهد گسیل کند ابا ابا شیردان که تمت زنده و دلخواهی و میمان بودند و در  
به حکام همیون و مذکور شده در از آن تمت نیز که اید و شعار و دلخواهی قزاق باش ظاهر سازند  
در شام همیونی و مخالفت و وینه غلو کرده فوج فوج را بقتلگاه آورده معروض تیغ یا سیکه کردند  
از آن طایفه که قلی از قلیخان بجات یافته باشند از ذوالفقار خان عمل ششینی ظهور یافت که قزاق  
باشت آن گرفتار آمد و زمانی که رستم خان برادر بزرگتر او از خصوصت امر اولوایش و چشم  
تاب توقت و دیورت قشاق و مسکن خود نسا و روبا بر اوران اتباع از اب که گشتند پیشروان  
و بر و میان تو سل جسته مدتی در آن دیار بسر برد چون وینه را اعتمادی بجات ایشان نمود فوج  
اولی از ازام و انت رستم خان را با یکدیگر برادر و اتباع او بقتل آوردند فرهاد خان که برادر کوچک  
رستم خان بود و ذوالفقار خان و الوند یک برادر کوچک از میانه فرار نموده با در با بجان آمدند  
و چون تحت سلطنت ایران بعون نایض الجوه حضرت اعلی سید زینت یافته سرکشان قزاقان بگری  
عمل خود رسیده استوب مملکتی فی الجمله و می در آرمیدگی آورده بود ایشان بنیاید سرای علی آمد در  
ملازمت اشرف براتب عالیه فایز گردیدند و برخی از احوال برادران در محفل خود سمت گذارش یافته

با بلكه يك شير و ايشان و دو جلد رستم خان ديگر خنده و اتباع در شير و ان دوست رو ميده اسپه  
 گرفتار مانده و بعضي از اقايمان و ميده آن سمرقند را بگماله كجاج در آورده بودند در چند سال از آن  
 فرزند ان ناسته و كور بهر سيمه در عين فتح قلعه حكومت شير و ان و الفقار خان تعلق گرفته بود شوهر  
 و اولاد و مخدرات مذکور به باستظهار قرابت سببي و الفقار خان با و توسل بسته مراعات جانب نما  
 و حفظ ناموس آن سلسله را بگماله شفقت پادشاهي است حمايت لعل الهي اشاره فرمودند كه شوهر ان  
 و فرزند ان بتغذيات ان را در كلف حمايت و الفقار خان اسوده دارد و حمايت صلح هم با بواجبي  
 بگالاي و در چاكيه كسلغلي كه قورچي باشي ليكلك باسم آنجاست رقم کرده داخل جوامع رو ميده بود و بعد الفقار  
 خان كه اشته شد كه تحصيله ايك چاه بذر خانه ايشان نزود و ذوالفقار خان نيز ايشان است  
 بستم خان شاد اليه خيزت قرانقون نام نهاده ان هر سه عييفه را با فرزند ان شوهر ان خنده و اتباع  
 ايشان كور تريب است همت نظريه سخت نفعي اخلاقي القولين در يك بلاك مساحت از حمايت  
 آن فعل شينغ نيند رسيده خداز سري منظر مروت ناست حضرت اعلي بعد از اطلاع بدان عمل صحيحه را  
 ملائت كرده چون مطلع صلح رحمان ظالم النفس را بكتاب قتل عورت مطلوبه ميگفت و هنوز در الحال  
 و كور و ان ناست ايشان را مقتول مساحت ششم حصتي در همان دهه ي مطلع رسته ميده او كرده از عمر و دوست  
 بر خور و از اين يده چاكيه خفريب در محل خود كذارش با بهر با بلكه بعد از ان تصايا حاكم شير و ان ملا  
 عظام تقسيم يافته ايلات در بند و شابر ان آنجده و بچراغ سلطان كراچا است با بلكه مروج شسته متر  
 شده كه شامه نظر پاك و تكلي با اتفاق شاد اليه و ان سرحد بوده باشد و ساير مردم كه بدين بند رفته بودند  
 مراجعت نمودند و ذوالفقار خان در مساحت نامحور و غير مسعود بشهر رفته بتجربكستاي قلعه و برج  
 پرداخته بقبا و جرم بار مسدود مساحت ميوك تيمون از انتمزل كج فرموده چون هو البياكرم  
 شده بود بگالايه ميلقات سماخي در حرکت آمده چند كاوه در قل و جبال منازل اكلت و جبا عاغي  
 و چشمه اي خوشگوار اختيار نموده و او فرعي مي اوند و حكام و اعشنان چركس چند كنده در كاوه اعلي  
 بودند و بعضي كه الهماره اعلا فرموده كه ان خود را پايه سر بر اعلي فرستاده بودند بخلاج قافه و

انعامت و نوازشات و نواخته جت رستم خان عثماني بر تركات لايقه فرستاد و چون خاطر  
 معصوم خان الی طبرستان از ان حرکت نا هتجا که بی رضت از اردوی صلی فرار نموده رفته بود  
 و عند غده الود بود هنوز اطمینان تمام نیافته بود و توقف موبک تیمور در آنجا و موجب ترس و اخلال  
 مردم طبرستان بود حضرت عالی جهت اطمینان خاطر او محمد صالح پیکه زیر شیروان را با خلایق فاخره  
 و بعضی مدایا و تاج و کمر و اسب نین مرصع فرستاد و بشقیقه تهای خاص اختصاص دادند و این فرستاده  
 است که بخش خاطر الی طبرستان گشته بدین علیحه اجمنه بدین الاقران سر بلند گردید و در هر دو شهر چند روزی  
 از آنجا در صان حرم خود را بجهت خدمتکاری هر دو قاقبال برسم جاریه فرستاده در مسک و دولو ایوانها  
 سلطنت نظام یافت **و ذکر مراجعت موبک اقبال از شیروان بصوبه اراکستان تیریز و از آنجا**  
**آهنگ عراق نمودن بعد از زیارت امام الحین و الایس مقرر سلطنت نزل کردن آنچه در صحن و محرابه و**  
 چون خاطر نظیر از تسلط ممام شیروان در عثمان فراغت یافت غزم مراجعت معتم کردید علیحده یک  
 جو انشیرا که گشته که بجو در فیه تیریز بر سر پرواز و در مشالیه در اندک روزی وی جبر را در کمال استحکام  
 ترتیب او و بعد از اتمام جسر کو پس مراجعت بلند او از گشته از جبر عبور فرموده از راه دور و در  
 غزیه از اراکستان تیریز فرمودند حضرت عالی امر او را در کان ولت افوق اردوی ایلیان را از راه  
 روانه فرموده خود و تقبل نفیس جدیدی از مقربان مخصوصان بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیا و شیخ  
 کرام صفویه بجا بیخ از ارشاد و اردو پیل تشریف بردند و در آنجا یک مطلق صین عبودیت بجا  
 آن سده سده مرقت نهاده بعد از شکر کرداری عو لطف یزدانی چند روز در خدمت شیخ عظام  
 و اجاد عالی مقام قیام نموده و بعد از بیرون رفتن اقبال با اراکستان تیریز رسید و باره وی نظیر ترین مطلق گردیدند  
 و چند روز اوقات کرامی حرفه انجام مطالب اسحاق مارب را و ایمان آوردن بجا آن نظیر و سبق  
 امور از طرف فرموده ایلیان رسولان که از جانب میر شرف حاکم حیره و ذکر ایمان نظیر و سبق امور  
 سر حد فرموده ایلیان رسولان که از جانب میر شرف حاکم حیره و ذکر ایمان بسیار را اگر <sup>بسیار</sup> مراجعت  
 تیریز شیروان باستان سده و ایشان آمده بودند بکلیه فاخره نوازشات یافته مقفی الام حضرت

و او در چون سلطنت پناه خازیک را بجای آن آرا از جانب شرف التماس نموده بود که خندان قاقمقو آقا محلی  
که در جغتو آن گرفتار خازیان شده بود با او طریقه آشنایی تمام داشت مطلق العنان فرمایند بکس  
خان شاریه او را با پسرانش از قلعه بیرون در و نند شاریه که مرد عاقل و بخندان بود بمقام مرغوبه طاق  
آرتش را بمصلحت راغب ساخت التماس نمود که بسلطان در خدمت آرتش بوده باشند و او بر دم رفته  
با اتفاق خازیک را بجای آن مهیسه مقدمات صلح بر وفق رضای شرف نمایند که بدستور زمان شاه جغتو کمان دنیا  
پسین مصلحت واقع ماید نو آب شرف نیز بنا بر ترقیه حال خلیاتی او را با مرستاده خازیک را بجای آن ابو العباس  
یوزباشی او را بجای آن رسالت زو خان بنا فرستاده از راه چرکس روانه نموده بغار بیک را بجای آن نامرجهت کینز  
نوشته و ایشان زرتیز روانه شدند اما چون کاکار و سوس چرکس رسیدند درین بنا بفرست خازیک را  
خان یاشان سیده بنا بر کینه و رینه که از خندان قاقمقو رسیده داشته جمعی از آنرا که غافل بر سر آریخته بود  
بقتل آوردند و ابو الفاسم یک با چو که چکنهای مردان کرده و زخمها کردید و ما معرفت از توران افنده آرا  
چو که شایه چون کل لایت آورد با بجان آران و کر جسمان مشیر و آن که در زمان شاه جغتو کمان در  
تصرف منسوبان این دو مان و الا بود و قریب بر میت پنج سال بود که در میدان تصرف ترابش بیرون بود  
در لایت و اقتدار الطایفه بود بین عنایت الهی نیز و می بقال شاهنشاهی بقرص در آمد جمیع فلاح مقنت  
آولایت که حمل از مردمان گریسی اسباب قتل واری بود و بوجعی که در طی قایل هر سال در رسته کمر کرده  
آمد بقرصت قاهره نیز و ای آید آسمانی فتح فرموده ساخت آفرز و بوم از فار تو حق معاندان صحنی  
کردید و سفر و اساق با مده که کشیده قریب بیچمال بود که لشکر ترابش در کباب لغت اقبال شرف  
بمستحق طلاع و حرب قتال اشتغال نموده از کتاب انواع شایه و محن نموده بودند و از زمان سلطنت و کشور  
کشی بی صاحبان مغفول میز متوار که در کمان ای لان کرد و پست پنجاه سالست هیچ پادشاه ذوی شوکت  
از کتاب سفر و اساق پنج ساله نموده بودند و چنین فتوحات پی در پی که هر یکس از آن کارنامه سلطانین  
جهان نموجب افتخار تنه بایران کما کمانستان و آنند بود و چنین الطاف الهی امداد روح مقدره را بر مصوب  
بندهای اعلی ابریکرت و در از منته سابقه کمتر و دی داده بود و بلند اعزتم در حاجت مقرر سلطنت محرم نموده



و ارکان دولت را فرمودند که در اوقات سلطنت تریز چند روز زبان شکر نظارتین بر او اخته بگذرانند  
 هر یک با لکه و محال تو را دور نماند و از آنجا بدار سلطنت قزوین نصحت فرموده و در قزوین هر چنان  
 و آیین مندی کرده چند روز بجزئی نشناختند که زانیند از آنجا با تو اعلیٰ بنای زار و اعلیٰ خلاصی و بی غیر  
 بطلب اهل کد زاریت حضرت امام حسن ضامن است آوردند و در اندک روزی این سعادت عظمی  
 مستعد گردیدند حسین خان عالم بهره و اکثر امرا خراسان در مشهد مقدس شرف ملازمت یافته  
 بنوازشات شایسته را فرمودند و بعد از آن در استیاض مواهب آلهی زاریت حضرت امام الخیرین  
 بنفرت سلطنت روی آورد و بتاریخ ۲۴ شهر رجب المرجب بر تو وصول بدار سلطنت پهنمان انداختند که  
 باره آن خطه فرود مسافرت بفرطت همایون بی زاریت افزونند و شهر و بنا را آیین سینه چند روز  
 بر اعظم شرفی بر او اخته نشاندند از ای غیای کردید و او ارکان دولت حساب امارت شرف در تبریز ملاحظه  
 سان لشکر حضرت نشان فرمودند نام باسم بقلع آورند و جمعی که درین پنج سال اصلاح از نوک میمون  
 سخت بخت تلازم کتاب شرف بودند و در ایکنها حسن خدمات که درین مغز بر کس ظهور آمدند  
 در سخت اسم آنکسیت فرمودند که فراتر آن مورد الکاف شایسته بکس اعلیٰ منده متکاری از امتثال  
 و اتقان متاز باشت و لحنهای عرض مرتب داشته بپستو فغان سپردند و گشایان مجازت یافته و  
 بمسکن او طمان آوردند و در آن سفر بجهت اشرف الولاية العظام سینه نامزد سید مبارک و الی غیر  
 عزیز و در حق که از عهد صبی الی اوستا به حسب الام علی در میانه ترتیب اشفاق پیرانه آن عالمجا بود  
 نماینده و از نمایانم کرام حضرت صاحب سعادت مصطفی نایب که از امراء معتبر و دیندار و سرسکندر  
 بود و در بخت جمال عالی سرود و سیکر شده بود و حضرت عالی مشایره را بنویسند و اعتماد الاله سینه  
 بود و شایسته با اتفاق اعتماد الاله چند روزی بار و با فرمودند و جناب قزوینی القاب چند روز  
 از فرط اعلیٰ منده محبت در مقام خدمتکاری را آورده در تقصیر احوال ممکن خود در احوال تقصیر حضرت  
 اعلیٰ حیدر گاه در دو تنه مبارک نقش جهان مبرست و شاکم کی گذرانید و بعد از فرار از سیر و شکار  
 و در ادبی غیای و اشقام همت عراق اراده سیر و شکار ماندن در آن مکتب نشان از خاطر میمون

سرزنده و اربابان و انرا بجهت بیفصل مهمات یوانی و اصفهان گذاشته با معده و بی از مغربان  
 یکجا بنشینند از آن توجه فرموده در میان بهار را در مشرفات آنجا که از قطعات ریامین جهان  
 نشان میدهند و در فضل اینروز بهار از کثرت ریامین از بهار و لاله ذکر کن بهترین بلاد عالم است  
 و اتفاقا که زاینده و او خوشبختی میداند و از سوانح این سال آنکه در شهید متعصب میان میرزا علی عالمیان  
 و محمد باقر قاجار حاکم مشهد با فساد میفشد انرا چون صکلی جناب آصف که طرف لطیفش لیریز باهوش  
 و غرور شده بود و از لاجب میرزا علی عالمیان حرابیان از مقام اوست خند متحارکی تا خاتمت مسوک  
 میداشت عدل نمود و با وجودش در چون صاحب عیش و شکر بود میرزا علی عالمیان همچو طهارت و تقوا  
 شده با ستانه مقدسه بزرگتر که محسن جنت حضرت اعلی که اینقدره بیسبب است رسید میرزا را طلب  
 داشتند و در نماز در آن جلالت اشرف مشرف گشته زیاده العالی نیافت حضرت توجه محمد صفا و نور  
 اردو با که بصدقتش همیشه صاحب طبعیت بود و مولد آنجناب با بعضی موضوعی است من عال فرین  
 اول بعد از آنکه در بسیار از خواست روزگار در مرت و ذوالفقار خان فرامانها اختیار نمود و با آنکه  
 در مسکنه نزار او در باب یوان علی انظام یافته بجز مات وزارت آدر با بجان نامور گردید و او بخواجه  
 زاده مشهور بود و حضرت او را سار و فریاد میا مید و در وقت مرتبه وزارت میرزا علی کل آدر با بجان قی  
 کرده بین الاقوان برین پایه و الا در بلند یافت این با عی از منظومات است **رباعیه** آنم که در چنین وقت  
 تن عیایم **جان** سنده تبار بر من قیایم **مانند** بخاری که بر سجد بر با و پیچیده باه جو شستن میایم **نه**  
 و هم درین سال منصب صدارت اصفهان بعضی مخالف میرجلال الدین حسن مخوف شده بود و بعد از وقت او  
 میرزا یعنی برادر زاده او که نسیاسته امشب عالی بود و تعیین یافت **و کرد** **وقت** **فرمود** **ون** **حضرت** **اعلی**  
**اولاکی** **و متممات** **مرکار** **اشرف** **را بجز** **ت چهارده** **محموم** **علیها** **السلام** **درین** **سال** **ای** **صومالی**  
 اشرف عالی که مشغله او در خطیر عینی ر و شش بخش دیده تا یک پنان سابق لاری است و بنیونی و بیفصل  
 یزدانی و تایدات آسمانی که همیشه قرین حال قیرال آنحضرت است جمیع املاک و رجات مکتب او خند و دراکه  
 در زمان دولت روز افزون در خط مکتب لغزت شرعی آنحضرت قرار یافته بود و حجت عالم آسمان زاده

یکصد هزار تومان حاصل آنها بعد از وضع مونات زراعت بقصر و سطر قریب ثبت هزار تومان عراقی بختی  
 میست. باحکامات عالییه و قیصریه چهار بار بار در در میدان نقش جهان اصفهان تزیین یافته مع کاغذها و قف  
 حضرت عالیات چهارده معصوم علیهما السلام فرمودند و بدین توفیق که سعادت ابدی در منطوق آن  
 موقوف گشته بخینما هفت هزار تومان حاصل اقل را منظور داشته چهارده حصه کردند بدین طریق که  
 حصه اول از حصه ثانی پشتر و ثانی از ثالث و ثالث از رابع و پنجمین تا چهاردهم هر حصه اقل حصه  
 حضرت رسالت پناه محمدی صدیقات الله علیه و آله و حصه چهاردهم نیز بت مخصوص حضرت صاحب الامر  
 الله علیه باشد و آنچه بکسی از حضرت اخصاص یافتند محلی که حاصل آن بعد از وضع مونات زراعت  
 موات آبی ایشاخ تواند بود و مخصوص آنحضرت فرمودند و تالیات آن و اولم الحیوة که بزبان صاحب الزمان تسلی  
 بذات اشرف خود و بعد از آن پادشاهان کراچی ترا و تقویض فرمودند بشرطی که در دقیقه معبره که علامت  
 العالی فی جمیع الزمانی شیخ بهاء الدین محمد العالی مرقوم قلم فادت رقم کرده اند و بیان مطولت صاحب  
 مصروف آنها را بر می منوط کرده اند که بعد از وضع فی التالییه مصلحت وقت اقتضا و در کار  
 در مصارف هر سکه رود و در معاش ضررند و مجاورین زوار و ارباب فضل و صلاح طبقه عدم هر محل  
 آنچه رای منوالی اقتضا نماید صرف کنند و تالیات را بار و ارج مقدسه حضرت ایمنه معصومین علیهما السلام  
 فرمودند چهارده مهر بزرگ که هر کدام از یکری کوچکتر باشد با هم حضرت عالیات مبارک را ای تمامه آله  
 مرحوم و جناب میرزا رضی صدر در بارزده مهر شوال این سال که ساعت سعادت بود ترتیب یافته آنچه در آن  
 حیات هر کسی از حضرت مقدسات نقش فرموده آن توقیحات مبارک را بانه بای مریض و یواقت و  
 لوالی امین کجانب میرزا رضی سپردند که او دست هر سکه کار بان مهر مبارک میشد باشد نیابت نفس  
 نفیس اشرف را در رتی و فنیق موقوفات مذکور مشارالیه رجوع فرمودند بقویض بین تبه عالی علاوه  
 مقصد صدقات گشته باعث افتخار و دومان او گردید و همچنین بر جمیع تمسکات مرخصه تضرع برقم  
 و قیمت گشیده و نوعی در بیاب مبارک کرده که مکرر از زبان الامام بیان آنحضرت شنیده شد که می  
 فرمودند جمیع اشیاء سکرکار من حتی این دو انگاشتری که در دست دارم و قفتم لیکن بشرط مشروط

بر آنست که به طریق که ارجی صوابتای اشرف که متولی آنهاست تقصا کند صرف نمایند و از نقلی که در بعضی مصداق  
 و کتب عربی بود و علی از فقه و تفسیر و حدیث و امثال آن گفت و هفته متعده حضرت امام نامی است  
 علیه السلام فرمود در وانه است تسعة متعده شود و آنچه کتب تاریخ و شعور کاتبها می بود با ما  
 چینی آلات از لکنریمهای بزرگ قوری مرتبها و بادیها و دیگر ظروف نیکه چینی فخور می کرد چینی خانه  
 اشرف موجود بود و وقف است تسعة متعده بتر که صیفه صفیه فرموده نقل آن استان سدره مکان  
 فرموده و همچنین جو ابرغیسه و مرصع آلات نظروف طلا و نقره و الیهمها اسبان نامی شتر خراوه  
 پاک نتردان و می کرجی پانی و الشهای حصاری بزشتی و ماوراء النهری که در سرکار بهیم پادشاهی  
 بنوده و کلابهای شتره و کوسفه و سایر مواشهای اغنام که از دایره تصرف او با هم پروردان وقت  
 فرموده و جهت هر یک مصرفی معین کرده و چون قیمت استیسا و کل غاصه شتر لیه که رقم و قیمت آن کشیده  
 زیاده و از آن بود که متومان در بقی متخص توانند کرد یا با مدینه کفرت پیشه در چین و قیاس آن بولات  
 توانند و بنا بر آن بان قلم از اظهار آن خاموشی کردند و در از نه سابقه ما صیفه پادشاهان عالی بهم  
 محلت امین فرمازد ایمان صاحب تخت و مکن کمتر توفیق این سعادت عظمی باقیه از چون عطا داد  
 و کار آنگان فرخنده و در که دقیقه شناسان مارج اوارک و بنده کان نجات شیخ عاصم و اعلا کند  
 نام و انصاف نظربین او تجسده اند از نه در خاطرشان بنشین چونند و در عالم اسباب معصفا  
 طبع بشریتها بهای برسی که در اعظم سلطنت فرمازد و است قوه ایحال از جو صایه خیال ارباب تعلق بر  
 و بی تشابه که شته و هفت کز میان عالم معنی است صورت پذیرفت اگر چه ظاهر میان عالم اسباب  
 که تنهی ستان فرودستها مکان است باز در انبسی نظربا امور متعارف زمانه فقه ای معنی را مستعبد  
 می شمارند اما فرودستان دقیقه شناس کفرت اندیشان عالم مثال و قیاس اندک ذات ادیس  
 از آن روز عالم افزوری که از اوار پادشاهی و ساحت متعده ساحت لمزلی و آراینده مرزیه  
 و بجزید سلطان الالهید و المحققین شیخ صفی الحق و الدین طابراه که به تنم اکفرت است اولاد کرام  
 عالی مقام او که مشطون سلسله ارشاد و باریا ننگان عدت سراسری قدس مرطوبایان بادیه تجرید اند

بر آنکه اخته روشنی فرا می ساکت امر غیبی شده بود و تدبیر و ارادگی بدیده بصیرت نظر بر شاه را  
 توایم بجز انداخته در آنان مسلک سلوک نیامیند و در عالم تلقین استقام بخش کارخانه بی تلقی شسته  
 از جویمای پلریز پیوستی کرده آستانان مختار سلطنت را از آن چاره نیست هوای پرستان یاقوم باز  
 از آن که ریزه بازه خوشکار و هوشتیاری میوشسته و در خرابی با صورت همجوری عالم منعی میباشند  
 و از حیثی است اندکس عالی فطرت که گوهر است شاهوار و در صدف پر و بر بحر عین و در کار که گواهی  
 دانش پیش باصل ظهور آمد و ظاهرش فرخ بخش عالم صورت فیمین و نورش حجت آینه عالم است  
 وقوع این امور چو در نماید بر جانی است که از اینست اینت صافی طویت و در پناه بیستی طالب  
 مفاصله عالیه نایز گشته و عالیان از سلطت جاوه جلالت در دست آسودگی شونده کلر ازمینت بهار  
 آسودگی از رشحات ابرو ز شام عدالت و انفاشتن باز و در جوی از شطاعت شیخ روز  
 محشر و دستگیر سانی کوثر بهر مند کرد و انشا الله تعالی و حده العزیزه **قیام سال میمونان**  
**ترکی بعضیها مطابق سنه است عشره الفی بعضیها میون سنه سبعه عشره الف که سال است**  
**و یوم جلوس میمون شاهی ظل البیت** روز و در این سال خجسته آمد سعادت انجام و خجسته شهنری  
 جلاله ام بفرخی و فرخندگی افتاد و ایام بهار از اینج بخش کوشش و کار کردید و عالم پر کار و دم  
 سردی سردی تمام یافته بودت طو جانی از سر گرفت حضرت عالی شاهی و ولایت مازندران عشرت  
 نشان بسیر و شکار مشغولی داشتند و بعد از آنکه جوانی زندران ز در بر اعدال کجا در نمود و در سو  
 بگری آورد و نشا بسیر و شکار راجد و اصحابان در خاطر اهدس برید آمده ساینه علاقت بر بشارت  
 متوطنان آن یار گسترده و از آنجا با تمامت همراه اعیان کبیر الکائن فریدن تشریف برد و چیده  
 در آمدند و عشرت پران و نودران ایام اخبار سرست آثار از جانب ارباب سلام بغداد رسید که خوب  
 مرست و شاهانگی گشته همگنان بفریح بغداد و بدست در آمدن آن بهشت آباد امید داشتند اما  
 چون بقتضای الامور مروهتة باد و قاجارها برای رازمانی مقتدر است و هنوز زمانه او را که آن مان  
 کرده بود و فیضه شریع بغداد و در لغوی افتاده بمقتضای ظهور رسید شرح این گذشت آنکه قبل از اینست

که ارشاد یافت که بعد از فوت از دین احمد محمد پادشاه پیشش سفار و دلخواهی و مان عثمانی طایفه ساسانه که  
دولت خاندان عثمانی بمصلحت وقت پسران او را باز آورد و آنچه از آنجا که قاری بر تریب فرموده خاطر از  
از اعمال سابق در اطمینان بخشیدند و مشور حکم بغداد با هم عهد پادشاه و سنجی عمل با هم برادرش  
مصطفی پادشاه فرستاد و اینها را بقابلت اعیان و دومان آل عثمان راغب ساخته و محمد پادشاه  
در طریق المانع و اعیان مسلوک نموده تمامت آنرا در اجنبه نموده کمال استقلال یافت اما بجهت  
آنکه لشکر بغداد را مغلوب نمود و سازد ملازم خاصه شریفه بسیار که در میان و میان اسکبان مشهور است  
بهر سینه که شرافت و مدخل هوایی بغداد در علقه و مرسولات ملازمان او مضر و فکشت و بخت  
علوفه و تیمار اعمال و لشکر این بغداد نقصان پذیرفت آقایان بغداد با او دل و کمر کردند که در تمام  
عذر شده و در دفع و دفع او تیر پارت نمی پذیرند اما آنکه کثرت سبکبانی قدرت استقلال گرفت  
بود کمون خاطر فرود را بطور نیتو نشسته و در آنکه با یکدیگر از هر کان موافق نموده ایشان را غوا  
آقایان در نایب قلعه او را در کوشکی که خلوت خاص بود در حکام فرصت بقل سینه سبکبانی  
بر سر مصطفی پادشاه در شهنشاهیت نموده بکامت بغداد و رقم اختصا کشیدند و مشارکت بخونری  
بر آورده جمعی با او منظره و در خونری ایشان داشت بقل آورده اموال اسباب ایشان  
و او وقت قدرت تمام غایت لشکر این بغداد از دستور کشیده میان ایشان چند روزی است  
مصطفی آنکه کشی روی نموده طواغاک را که قدم در دایره متابعت نهادند در ظلال این احوال سلطان  
احمد خان غایب کار در دم بر او پادشاه اگر در زمان فرمانفرمایی سلطان مصطفی خان امیرالامرا را توانی  
بود و عثمان پادشاه برادر روم بر تیر آمده و در معرکه کارزار بدست لشکر فرمایش گرفتار شده  
شش سال در قلعه قهقهه محبوس بود و از آن عکس حضرت عالی که میان آنحضرت و سلطان هم  
صورت صحیح روی نموده حضرت عالی او را طلاق فرموده با تر فرستادند و هر چند که بیکدیگر باطنی بود  
و چون مرد عاقل کاروان و سرکار و دیده بود وزارت اعظم و سرداری منصوب گردانیده و تسلیم ملک  
عثمان را که از استیلا فرنج و طغیان جلای و بر آفرودگی سره تو لبش لکد کوب جاوید شده بود

برای زمین بود و از آنجا که درین هنگام بدفع جلال انظام امور سرحد فرستاده بود و او چنانچه در علی حوال  
 جلالی مقرر شده تکلیف بیان میکرد و در حد و حلیه خیمه اقامت نصب نموده بعد از امور مملکت در آن مشغول بود  
 و چون اخبار بغداد و اسیستلای مصطفی پاشا پسر که کبوتر از ون احمد استماع نمود و محمود پاشا شاه له جبال او علی  
 حکومت بغداد نصب نموده با قایقان لشکر بغداد استمالت نامه نوشته فرستاده و حکم فرمود که سران  
 جبال اگر در سواد عراق و جزیره حرمی باشند معاوتت همراهی او ترغیب نمود و در وقت راه رسید او  
 عراق عرب را آمده در بغداد مکنت نزول نمود و قدرت آمدن بشهر بغداد داشت اما قایقان و لشکر  
 بغداد چون آمدن محمود پاشا خبر یافتند سران را تحت متابعت مصطفی پاشا سنجیده هر که آقاخان  
 بنامه و ندو ابواب موافقت پدید و ساخته در مخالفت کشیدند و محمود پاشا را طلب داشتند و از  
 قلعه بغداد و در دست مصطفی پاشا اسببانی شهر و در دست لشکر بیان بغداد بود و مصطفی پاشا چون  
 حال بدینمورد را بدو تسلیم کرد جهان پناهی بسته عرایض و کلمات بخدمت اشراف و امراء سرحد قلمرو  
 علیشکر نوشته پیرام فغان لدسولاج حسین مکتوبه که در زمان قدرت سلطان تکلم و بنیاد رفته بود و در آنجا  
 رسیده و از آن سر راهی کرد ایند و عرض نمود که هرگاه ایامت جلال بدینصوب از حرکت آید یا جمعی از لشکر  
 ترن شش سیر و ادبی که از امراء اعظام بدینطرف متوجه گردانند شهر و قلعه را بمسئولان آن درگاه سپرده  
 خود بریندگی انحضرت علی ایمن حسان بیکری قلمرو علیشکر و امراء آن سرحد خصوصاً قاسم سلطان بنایند  
 که بدینحال خوف یافته اگر چه بی امر و استازده شاهب حرارت رفتن مینمودند لیکن تا کنان رای میداشت  
 که سرحد قلمرو علیشکر است رفته در اینجا متوقف شده اند که هرگاه امر و استازده عالی لغاذا یابد خود را  
 زودتر تو اندر رسانند پیرام فغان فرستند و کان مصطفی پاشا در میلقات فریدین پاییز سیر اعظمی آمده  
 بتوارشت نشانی با آن اقصای فینه و جهت مصطفی پاشا خلع جامی فاخو زست داده الحاکم است  
 غرضه را بیافکت که در محم خود مردان را بود و در کلمه شستن قلعه سعی نمایند که ایکل موکب جبال پسر  
 و با مراد آن سرحد مرشد که مستعد و روشن بغداد کرد که در آن مساحت قلمرو علیشکر مضرب مراد قات

درین  
 کلمات  
 اشارت  
 در  
 پیش  
 است  
 بکلیت  
 صورت  
 بدست  
 ظاهر  
 در  
 نشانی  
 در  
 قرا  
 ان  
 برنی  
 انان  
 سیکان  
 است  
 ان  
 سلطان  
 در  
 ان  
 ۱۹۰  
 در  
 ان  
 کلمات

یاخته نهمه در زره بین الجابین کشتن و کوشش بطور جمعی در محمود پادشاه عصیان طغیان کردار نمودند  
و بی اتقاد علی سلیمانان القبا یاشان را بدرگاه ولایت نشان دادند از کسب و کسب ایشان شنیده بود با  
وجود مسالحت و تحریک جنود بغداد جرات آمدن نیکو درین کار و وزیر سلیمانان محمود نمود و از قلعه  
بشهر محلات برآمد و شروع در قتل و غارت نمودند جنود بغداد که در شهر بودند آواز دادند  
محمود پادشاه و لشکر عرب شام ساخته همراه بر سلیمانان گرفته میان ایشان عربی در غایت صحت  
اتفاق افتاد و جنود بغداد غالباً در جمعی کثیر از سلیمانان در کوهها و محلات عرض تیغ فکشته بمانند  
و استغما میران مردان و خوار عرب که با جمعی کثیر معاجرت او آمده بود از جنگ گشته تبعاً در آن  
و لشکر بغداد قوت گرفته در محاصره نازین قلعه و تیسق محمد ران ساجی کشته و مصطفی پادشاه چون  
ملاحظه نمود که بسیاری از مردم و کشته شده محمود پادشاه بشهر درآمد و لشکر بغداد قوت گرفته  
و از قلعه داری برادرش با آورده و بر بسیاری مردم خود بی اتقاد کشته خوف مهر اسس بسیار باور  
یا فتنه چند روزی صبر نمودند کرد که فرستادگان او از درگاه سعلی نمود نمایند و در لشکر قزلباش  
باور کردند محمود پادشاه فرستاد و تمهید معذرت پرده اخته سخنان صلح میان آورده قرار  
داد که چون علاج حکم پادشاهی سخنان ملت را جایزین معتر و اندک کشتگان تعرض میکرد  
نمودند که او بغداد را اسپانیا گذاشته با اموال و اسباب ملازمان ظاهره کلاه و محمود پادشاه  
که مرد عاقل بود و مصالح را عنایت داشتند رضا بدین معنی داد و از جایزین محمد و پیمان میان  
آورده مصطفی پادشاه با مردم خود و اموال و اطفال از نازین قلعه بیرون نرفته روی کلاه آورد  
حقیقت آمدن او بدرگاه سپهر استیاده و در وقایع سال آینده مرقوم کلاه میان نیکو و باطل  
از روزی که مصطفی پادشاه از قلعه بیرون رفت محمود پادشاه بقلعه داخل شده بکجاست مشغول گردید  
مغفرتی حصول بر ارمغان در قضا با زوی حسن خان امیرالین فرزند ایشان سیدیه ریاست  
لحقت آیات و در سیلان آق الکاف همدان بود که عوایض امر سیدیه تحقیق حال معاقبت  
و در آن وقت شد که کرمای بغداد و سورت حرارت آفتاب وی بقلب سده داشت و در وقت

دورتر



پوشش بغداد صورت نیست چند روز در حدود همدان در جزین مشغول امور محکمت داری و او فوجی  
 خلاق در سیاست دزد و قطع الطریق الوار و اگر او در داخله در باب پوشش بغداد تدریس  
 می نماید نیکو تا آنکه بهتری در صفایان و بی اوه عنان غریمت بقر سلطت معطوف گردانند  
**و که سوانح احوال و وقایع سال تحاقوی میل ترکی بعضیها مطابق تسبیح عشره و الف بعضیها موافق**  
**ثمان عشره و الف که سال نیست سی و سوم جلوس همیون شاه بی ظل الهیست** مشاطگان نکاح است  
 سخوتی می بخند آری آن شبستان گفته پروری عرایس ایجاب و شواهد اخبار را بدینگونه زیارتش  
 داده اند که روز نهم سال همیون فال در روز شنبه چهاردهم ذی حجه الحرام سید سنج عشره و  
 اتفاق افتاده حوشان یا حین که از دست بر و سپاه دی بای در دامن جنومل بچیده بود  
 جلوه که طی غار نهاد و در باغ روزگار از کفایت بهار و تخم شکوفه و از بهار غنچه گلین کردید  
 و باغ جهان آرا می نقش جهان از کفایت گل سرود بیدل شک جهان طراوت بخش و در حضور  
 شسته حضرت اعلی بطریق محمود در باغ نوری طرح جشن عالی فرموده اطراف نهر اگر از میان باغ  
 میکند و در حوض آن بر شمال در میان نرد و افق است در سلاطین با صیغه خصوصاً خاتمان  
 نشان فرد و در سر کمان شاه اسمعیل بهمان علی احمد و الرضوان عمارت و کشت و در کما در حوض و با  
 ندر ساخته و بر اهتدایه فی الواقع آن مکان زینت بخش نشانی از روضه دار اقرار مصدر و تحیات  
 تجرعی صحتها الانهادات با کار و ایمان از اساطین مذکور در باب الهی بگویند این  
 خراسانی تبریز و تجار و اصناف خلاق که در پاتخت همیون بودند علی قدر مراتب قیمت فرموده  
 مجلسی طرح انداخته و اطراف را بعد آن دریاچه را با مرد و زرا و ارکان و ملت و مقربان مخصوص  
 که با شرف خصصان اند و مجلس فیض بخش طرب اقرار انقطاع و یا نیت چهار طاقها در برابر مجلس  
 از او شسته است و آن هفتده سان باوره کار رعنون غریبه انواع کار پر و اخته چو اعدایان را تعبیه  
 کرده و در هفت شب با بعضی و دشمنان سپهر که مجلس آریان عالم علوی بزم افزودان خسته لری میگویند آن  
 پدران نیز چشم حسرت بران چنانچه مجلس شنبه نشان میکشیدند خرو عشرت آیدن مجلس را

همه شب سیران مجلس روح افزا نموده در مجلسی که نشین خاطر انور همیشه توقف فرموده صحبت پر بودند  
 و لغت سرالین و شش است میان تیرجنگ نبغات دلاویز و زینات شکر بر زعفرانی خاطر بود که کفر  
 لا اعدا را ز ما و با بی فرسگوار و مانع مجلسان را تازه و ترمیمه اشته الققه تا سه شب باره و زحما مجلس  
 و نشانه اتفاق یافته و او خوشی خوشی میباید و ندمه پاش و امر ارجالی اگر اوقات در مجلسین است  
 نشان برفت بجالت همصحنی سرافراز بودند **که در سال وقوع یافت گرفتاری**  
**پاشایان است در جنگ آخسته و قتل تااران در کربستان** مفضل این محل آنکه در وقتی که میان شاه  
 بنت مکان سلیمان خوانده کار روم مساله واقع شد کربستان آخسته که بمس مشهور است  
 و اولی آن پدر منوچهر خان اما در سیون خان بود و اهل سنوین طرف بود و چون قراجه اردان پدر  
 آخسته بر جد ولایت ارض روم پیوسته است در زمان نواب سکندر نشان چنانچه در صیفا اول  
 سخاوتش یافته اول لایت آخسته را بتصرف و آورده تعلق آنرا حکم کرده تا منوچهر خان میت  
 بود و معاونت سیون خان ستیامی میزد بعد از و رومیه در امکات ممکن یافته و در خرمیون خان  
 که آینه خانم نام داشت و زوجه منوچهر خان بود با سپر طغی که داشت با معده و بی از ملازمان حج در  
 در پیشگاه و گوپت آن ولایت محافظت میکرد و در مدته پست پنج سال که جهان التمام تابع و خوا  
 که در رومیه بودند آینه خانم سعی بسیار کرده و رومیه اولایت را بدستور یکی سایر کربستان  
 بود زیرا که حج گذار است فخر میگردید به پسر او که آینه نام دارد مسلمند است فخر از او بگیرند و  
 قبول نکردند لیکن انقطاع بحیث او مقرر کرده بودند و او بسختی روزگار میگذرانید در مکه می گفت  
 همون شب اینی بکاتب در بایجان اتفاق افتاد و قلعه ایروان را محاصره نموده بودند شاه سیف  
 پاشا که از امیران و کان آخسته بود مسلمان شده از جانب خوانده کار روم مرتبه پاشایی یافته حاکم  
 بعضی از اولایت بود و یک مرتبه از ایروان بعضی از جزیره طغر و رود و قرالباش بیکر که در خرمستان است  
 چنانچه در ضمن وقایع آن سال سمت تخریر یافته باحت ولایت مذکور خرمستان و بعد از آنست  
 جنال اعلی که امیر کونغان جزیره قرالباش در اینجا دو تکون است قتل یافته تا معده و ارض روم هم  
 کبر

کربساکر قزلباش بود مکرر فرار او مان آخند را تاخت میکردند احوالش ریوست پاشا و رویان  
 کرد آخند بودند اختلاف پذیرفت و زیاده قدرتی نداشتند آخند خانم اینستغاثه بدرگاه جهان بنیاد نمود  
 طلب استمداد نمود که بخواست مستوبان برین دو مان لایات از دست رفته را بدست آرد حضرت عالی  
 امر از شپسالدینلو و قزاقلو و غیره لک را کرد و تخلص از کم در دستا بود و لوری بود که کمانها را  
 او را فرود نموده او در قوی لیل است عشره و الت که حضرت عالی متخیر ولایت شیراز آن تو جو فرمود  
 بتفاتی اما قزلباشان ملازمان قدیم سلسله منوچهر خانی پیشتر خاکش نکو که کربت بر برشت ریوست  
 پاشا رفته بود و نظر یافتند او را با یکصد و پنجاه نفر از رویان گرفته قلع آخند که معظم قلع مان  
 ولایت است بدست در آورد و اکثر محال آخند در ضبط و تسخیر و تصرف او را بدو بتایید ریوست  
 چهارم شهر ربیع الثانی سنه مذکور کسان آخند خانم و امر از شپسالدینلو بدرگاه جهان بنیاد آمدند  
 اینحال که نیز دلی قابل شایه بی و بی اده بود عرض کردند و امر از قزلباش بر یک بنفعلکوت خود باز  
 گشته آخند خانم با پیرش اباک خان که در وقت سازنده سال داشت در اولایت بودند و چون بگری  
 ارض خود امرا را بنیاد بر او پانسا که بعد از خجال اعلی سردار شده بود غ جلای مشغول بود اعلام نمود و  
 پاشا بعد از رفیع جلایان علی پاشا حاجی با حاکم کشک تا تار سلا متکرفان چنانچه که گشت که همه سردارانش  
 بود نموده او را با فر با پاشا و ولده پاشا که از میرزا با حاجی که بستن اند کرده بودند مسکن شده  
 در میان و بینه ترتیب یافته بر تری ایالت پاشایی رسیده با شقه فرستادند ایشان در او افریحی کسج  
 عشره الف با شقه آمدند و آخند خانم تاب مقاومت نیامد و پسر خود را برداشت بگره بستن کابل  
 نزد برادر زاده شپسالدینلو و پیرش را که در جن ملامت آتی بود و معنون این باجی اکر پیرش الدین محمد  
 صدر در زمان سلطان حمزه میرزا بجهت لواصحاب میرزا اسپر سیمون خان غنچه بود و وصاتی که کرد  
 تر بجا بیات آتش افروز گشت که کاشش زده در ضمن صد فرستاد چون همیشگی بر آتش  
 اش در زمان محمد شاخ طلی در زبشت بدرگاه جهان بنیاد فرستاده و در ابتدا این سال مرآت  
 الدینلو و قزاقلو و غیره که باجی ازت که رجی قبایح لواصحاب خان بتافت آخند اسپر سیمون زوده

چل با نیا بود و نیز کس از لشکر تا تار و فرهاد پاشا و ولده محمد پاشا را که برافتت او آمده بدفع  
 ایشان تاخت که در جستان کار تیل فرستاد و آنچه تاخت میان لکا در آمده تاخت غارتی چند کرده  
 معاودت نمودند لشکر او را مصافحان عالم کار تیل در گذارهای تخت میسان پیشه سر راه برایشان بسته  
 از یک طرف لشکر تو را بشن از یک طرف کرچیان ایشان را میمان گرفته و پاشایان هر دو کرده گرفتار  
 شدند و لشکر تا در آنجا نماند و بهر طرف میفرستد مراده و کدو که از بابت میدیدند دست ازینت  
 برداشته در میان پیشه پراکنده شدند و کرچیان بمنعون اللهم اشغل الظالمین بالظالمین  
 تیغ چایشان ننهادند تا موازی مفسده انفر تا تا طلوع خورشید آید باشند و بغیة ارسیت که در جنگها پنهان شده  
 بودند رعیت گرفته برهنه کرده بودند پیاده و عربان خود را با خنجر رسانده و پاشایان را بدرگاه  
 جهان پناه فرستادند فرهاد پاشا حسب الامتس سلاطین کجی مور و بخشش شده بر محمد پاشا سیاسه  
**متوفیان این سال که میرتاج تراب کشیده اند** اول علیا جناب مریم سلطان حکیم حیدر پاشا درخت کج  
 که در جالغان احمد و الی کیلان بود بخوار رحمت الهی پیوسته این فرزندش اثر و در سلاطین آن ملک بعد از  
 سبقتش اعلی و محمد زات استماریان دو مان سید موجب لالی شرف متبسان سلسله علیه کرد و قاضی  
 سلطان متولی روضه مقدسیس منویه را که در او بود و مقرب او شدند که نقش مملو آن مریم محمد را  
 بر روضه مقدسیس نقل نمایند **دیگر سید** از متوفیان نیز تاجی عالمیان نیز از محمد شفیق است که شسته از اول او  
 سابقا نگاشته گمانه میان کشت اما میرزا مرحوم از مشایخ کس که من اعمال نیشا پور است و مضافان  
 شباب در مشهد مقدسیس و کتاب مرتضی قلیخان بر آن کتب نویسنده کی نموده لازم کامل قلیخان بر او  
 او شده بعد از فوت کامل قلیخان منصب وزارت بر او هم خان ترکان حاکم است و ده یافت چون هنوز که کتب  
 طالعش در حقیقت مال بود ابراهیم خان از حکومت مغزول شده مدتی در اردوی سلیمان سرگردان  
 میکردید و در اول توستان سل سندان که فرهاد خان لیسر طراسان و تسخیر نیشا پور نامور و پشاور  
 ایلیجیز مت خان ننه التماس ملازمت نمود و چون نیشا پوری بود در حضرت ملازمت همراهی یافت و نیز  
 کتوبات تمام نموده و هر قلمی پیش بجای رسید که فرهاد خان بان توفیق او در خدمت حضرت اعلی

کوتاه

گشود بعد از قضیه فرمود خان در دست کل هیلا مات منسوب گشت تا آنکه بجناب عالی میرزا علی عالیانی  
 منسوب سر بلند گشت و وزارت قرون یازدهم را در حد و مرزها و در دست وزارت فرانس و مناصب  
 مناسبت او گشت آخر الامر در بیست و نه سال از عیاشی و بغیر این قیامه در او میل این سال از مال دنیا  
 و مال و جاه و مناسبت او داشته سفر آخرت اختیار نمود و در تاریخ وفاتش گفته اند **ان میرزا**  
**جهان** که در جهان شد مالک نبرد است از زمره مومنان است تاریخ وفاتش از خبر جنگ است  
 است الباقی و کمال شایسته هاک و **قیامت میل ترکی بعضا مطابق سنه شصت و الف که صد سال**  
**پت چهارم جلوس هیون دمسلسل بعضا موافق سنه شصت و الف** چون نیز عالم اقربوز  
 که سلطان چار بلش افغان گشت از نوبت گشت در تفریق صدی و دو دولت ملوک گشت میل تو به جانب  
 پت است خود آورد یعنی آغاز سال استیلا ترکی بغرضی و فرزندگی کشید که وصل زوزنی در عرصه  
 جهان بلند آوازی که ایستاد آفتاب جهان تاب بر روز یکشنبه ۲۵ شهریور ۱۱۸۵ هجری قمری  
 و بالغ روزگار که از مسروبی می افروید که داشت از فرود ششم و هفت بیست و سه هجری قمری  
 زنده است آبا و جهان بنا بر کی فرج بخش عالم جان گردید و از وی که همان پوری در برت قشقای قرا  
 زوزن احوال داشت و شریک کامکار ایام نشاطه یکم نه ماه را در قشقرق قرا باغ سید شکر  
 که زاریده با او دهی کام بخش خلی میسر بودند و از سوا گنجی که در برت قشقای بلخورد پت  
 در ستان مقرب حضرت قریبی بیگ است بجانب شیران که چون بعضی از حکام در خاستان و  
 صفقان بطهران از قضیه فدر سافتن عدد و بطهران استیلا و ذوالفقار من رید کی یافته  
 بطنه آنکه استیصال آن طایفه کمون خاطر اشراف است در اندیشه تباہ افق و پیراه قشدر  
 مقرب حضرت مشا الیه با فوجی از خاندان عا که حضرت نشان را بشیران فرستادند که در ا  
 خان را با امر اشیران بخود ملحق ساخته آتش بران بردند و بخت استامات نامها حکام در  
 در ستان و خاطر و غده آلود آن طایفه را اطمینان بخشند و هر کدام که در سکا گنجی و دو توجاهی  
 ثابت قدم بوده باشد با ایشان آمدند نماید مستعوض شده چند نفر از پیران برادران اقربا

ایشان را همراه گرفتند بدو کاوه معنی آورد که لازم کتابی نوشتند و هر کدام که ساکنان طریقت  
 خلاف ذکر سرکشی باشد در نمرای او در کتارش تهنید و متزیب الحاکم علی بن العزوه متوجه بشیر و انشد باقی  
 ذوالفقار خان را اعظام غمیتش بران نمودند از سوره **این سرفقیته حضرت مجتبی است**  
**ذوالفقار خان است** ظاهر از موقف جلال حکم قصداً تا قتل او صناد و کشتن و قتیلی یک بهمانه  
 آموختنی از اشرف رسیده که با تعلق در خلوت کشته و بمصنوعان این علم نایم نجیده او رفت و بجز نمر  
 از خلایق مواضع نموده همراه برود و بعد از ملاقات و توضیحات رسمی حمید را خلوت کردند و غلامان  
 مواضع با شاره و قتیلی یک از پنج راست او را بشیر گرفتند و پاره کردند حکام و آن  
 که از ذوالفقار خان غایت بودند از قتیله قتل او شاهان کشته بخون و دشت به قتیلی یک است  
 شده نموده الممار اعلام و دو تلمواهی کرده اند و کسان خود را با یک کشتنای لایق همراه مشار الیه بدگر  
 و الا فرستادند ایالت و داریای شیروان پیوسته خان میر شکار با شتی که ساکنان حاکم استرآباد  
 بود و تقویین یافت و از خواص ملازمان ذوالفقار خان فوجی در مسلک و قتیلیان عظام در آمدند  
 بقیه قشون کشتند و بدستور بلازمیت دوست خان نامور شدند آنچه مردم ظاهر بین از قتل او  
 تفرس نمودند بجز رضا جوی حاکم و آغستان که از دور شنیده بودند سببیکه کجا با بایستید اما  
 عقلا مردم درویش میباشند که سبب قتل خان عظیم القدرت مینن تزلزل قوتیست که  
 در بنیان خلاص دیده آمد نقش خیالات فاسده و اندیشهای باطلاست که بدستباری بود  
 عرو و پندار در صفحه خاطرش رقم تصویر یافته بود در آینه حمید اشرف اعلی که مرآت تجلیات  
 صور اشیات العجاس یافته نمرای بی اعلاضی در کناز و بدیسی مردود و مند و در بین قیامت  
 اندیش باید که نشا جان و بر یکی و علوه شوکت و ابلال هوش افزا بود و از شراب نخوت مغرور  
 بدست نکرده و پای ندیده اش از شاه راه فرود مندی لغزه با جلوه بعد از تسلیم و تسبیح همت  
 شیان چون اگر شدت داده بودند که حکام مهران عماد و غیره کتار توضیح باشاکرد  
 و یار کبر است استمداد کرده متوجه ارومی میکردند که امیر خان را از سنگنای مجامه بجات دهند

حضرت اعلی رعایت عزم و اجتهاد کرده و بیست و نه سال کار کرد که در سال گذشته بیست و نه سال  
 بود و باز به جمعی از ارباب کرام و مجتهدان علمای آن جانب سلام فرستاد و در آنجا بود و بهر تقدیر  
 که از جانب شرف اعلی رسد تقیوم رسانند و مرکزی از سواد صحیح عربیه این سال لغیان محبوبان  
**قلعه تقیه است** کیفیت این سرگذشت آنکه این قلعه عالی سابق در آنجا یافت من عمل ترا به داغ  
 بر فراز قلعه که بی بی فتح آسمان میزند واقع شده و از سنگ یک پلجا چه ساکنانش باسکنه افلاک و مساز و پلجا  
 با شست زنده و در آن مکان ثوابت بهر از انداز و نگاه قلعه که در آن آن که است تا فراز قلعه میفرستند  
 سر بالا در حالت کشی که چو یک کسور از آنجا در کمال دشواریت میفرستند مافیست با شست و در زمان  
 جنگ مکان که چند مرتبه از آمدن سلطان سلیمان خوانده کار و روم در آورید میان فرت بود بنابر استقام  
 قلعه خرابین پشته بی با آنجا نقل شده بود و اسمعیل میرزا و القاص میرزا و اوسام میرزا و اولاد ایشان  
 نیز در آن قلعه مجوس بودند و هیچ پادشاه و شوکت نگذشته بلکه در سحر آن قلعه عالی میان سواد  
 و آرزوی گرفتن آن در خیل هیچ یک از سلاطین کشور که چو مرتب بسته همیشه یکی از ارباب اعلام محل  
 و عثمان بود و در زمان قلعه و کوفه الی ان قیام میسوده اند و درین هنگام که قوه الی ان قلعه با یکس قلعه  
 ترا و اعلام کار و راه داغ که از جلوه فیان جواهر العیینه این خانه ان سر قلعه را با سعیده و محل  
 بود و تعلق داشت چون شش را میله بود با شکر ترا به داغ بر فاقته اعطاء الله و لا یتخیر قلعه را بهی نام  
 کشته بود و در آنجا محاربات قیام داشت و مطرف یک نامی از خانه ترا و اعلام که محل محاربه بود بر نیاید  
 او که قوه الی میگرد چند نفر از زمین آن کار کرد که در معارک گرفتار شده بودند معظم ایشان مصطفی پاشا  
 و احد پاشا و کورس نو و سپه غاریخان که در شاهی یک خالد یک محمد یک که قوی یک علم بودند  
 درین قلعه مجوس بودند با یکدیگر اتفاق نمود و پنج شش نفر و کار از ترک و تا کجانب اینولایت که در آنجا  
 بودند از جمله در سپه خان افشار حاکم سابق که کینه را با طوفا و کر با کج و مستحق ساخته می ایشان که  
 پست نفر بودند سر از چوب حصیان بر آورده و حافل بر بر کوه اول ریخته او را بصل او آورده اند و اسلحه ایشان  
 ویراق ایشان را متصرف شده و او قوام و ملازمان ایلیس علیه که از جمع بنامی قنده بردر قلعه است

لغیان  
 بیست و نه  
 سواد صحیح  
 عربیه  
 این سال  
 لغیان  
 محبوبان  
 قلعه تقیه  
 است  
 کیفیت  
 این  
 سرگذشت  
 آنکه  
 این  
 قلعه  
 عالی  
 سابق  
 در  
 آنجا  
 یافت  
 من  
 عمل  
 ترا  
 به  
 داغ  
 بر  
 فراز  
 قلعه  
 که  
 بی  
 بی  
 فتح  
 آسمان  
 می  
 زنده  
 واقع  
 شده  
 و  
 از  
 سنگ  
 یک  
 پلجا  
 چه  
 ساکنانش  
 با  
 سکنه  
 افلاک  
 و  
 مساز  
 و  
 پلجا  
 با  
 شست  
 زنده  
 و  
 در  
 آن  
 مکان  
 ثوابت  
 بهر  
 از  
 انداز  
 و  
 نگاه  
 قلعه  
 که  
 در  
 آن  
 آن  
 که  
 است  
 تا  
 فراز  
 قلعه  
 می  
 فرستند  
 سر  
 بالا  
 در  
 حالت  
 کشی  
 که  
 چو  
 یک  
 کسور  
 از  
 آنجا  
 در  
 کمال  
 دشواریت  
 می  
 فرستند  
 مافیست  
 با  
 شست  
 و  
 در  
 زمان  
 جنگ  
 مکان  
 که  
 چند  
 مرتبه  
 از  
 آمدن  
 سلطان  
 سلیمان  
 خوانده  
 کار  
 و  
 روم  
 در  
 آورید  
 میان  
 فرت  
 بود  
 بنابر  
 استقام  
 قلعه  
 خرابین  
 پشته  
 بی  
 با  
 آنجا  
 نقل  
 شده  
 بود  
 و  
 اسمعیل  
 میرزا  
 و  
 القاص  
 میرزا  
 و  
 اوسام  
 میرزا  
 و  
 اولاد  
 ایشان  
 نیز  
 در  
 آن  
 قلعه  
 مجوس  
 بودند  
 و  
 هیچ  
 پادشاه  
 و  
 شوکت  
 نگذشته  
 بلکه  
 در  
 سحر  
 آن  
 قلعه  
 عالی  
 میان  
 سواد  
 و  
 آرزوی  
 گرفتن  
 آن  
 در  
 خیل  
 هیچ  
 یک  
 از  
 سلاطین  
 کشور  
 که  
 چو  
 مرتب  
 بسته  
 همیشه  
 یکی  
 از  
 ارباب  
 اعلام  
 محل  
 و  
 عثمان  
 بود  
 و  
 در  
 زمان  
 قلعه  
 و  
 کوفه  
 الی  
 ان  
 قیام  
 میسوده  
 اند  
 و  
 در  
 این  
 هنگام  
 که  
 قوه  
 الی  
 ان  
 قلعه  
 با  
 یکس  
 قلعه  
 ترا  
 و  
 اعلام  
 کار  
 و  
 راه  
 داغ  
 که  
 از  
 جلوه  
 فیان  
 جواهر  
 العیینه  
 این  
 خانه  
 ان  
 سر  
 قلعه  
 را  
 با  
 سعیده  
 و  
 محل  
 بود  
 و  
 تعلق  
 داشت  
 چون  
 شش  
 را  
 میله  
 بود  
 با  
 شکر  
 ترا  
 به  
 داغ  
 بر  
 فاقته  
 اعطاء  
 الله  
 و  
 لا  
 یتخیر  
 قلعه  
 را  
 بهی  
 نام  
 کشته  
 بود  
 و  
 در  
 آنجا  
 محاربات  
 قیام  
 داشت  
 و  
 مطرف  
 یک  
 نامی  
 از  
 خانه  
 ترا  
 و  
 اعلام  
 که  
 محل  
 محاربه  
 بود  
 بر  
 نیاید  
 او  
 که  
 قوه  
 الی  
 میگرد  
 چند  
 نفر  
 از  
 زمین  
 آن  
 کار  
 کرد  
 که  
 در  
 معارک  
 گرفتار  
 شده  
 بودند  
 معظم  
 ایشان  
 مصطفی  
 پاشا  
 و  
 احد  
 پاشا  
 و  
 کورس  
 نو  
 و  
 سپه  
 غاریخان  
 که  
 در  
 شاهی  
 یک  
 خالد  
 یک  
 محمد  
 یک  
 که  
 قوی  
 یک  
 علم  
 بودند  
 در  
 این  
 قلعه  
 مجوس  
 بودند  
 با  
 یکدیگر  
 اتفاق  
 نمود  
 و  
 پنج  
 شش  
 نفر  
 و  
 کار  
 از  
 ترک  
 و  
 تا  
 کجانب  
 اینولایت  
 که  
 در  
 آنجا  
 بودند  
 از  
 جمله  
 در  
 سپه  
 خان  
 افشار  
 حاکم  
 سابق  
 که  
 کینه  
 را  
 با  
 طوفا  
 و  
 کر  
 با  
 کج  
 و  
 مستحق  
 ساخته  
 می  
 ایشان  
 که  
 پست  
 نفر  
 بودند  
 سر  
 از  
 چوب  
 حصیان  
 بر  
 آورده  
 و  
 حافل  
 بر  
 بر  
 کوه  
 اول  
 ریخته  
 او  
 را  
 بصل  
 او  
 آورده  
 اند  
 و  
 اسلحه  
 ایشان  
 ویراق  
 ایشان  
 را  
 متصرف  
 شده  
 و  
 او  
 قوام  
 و  
 ملازمان  
 ایلیس  
 علیه  
 که  
 از  
 جمع  
 بنامی  
 قنده  
 بردر  
 قلعه  
 است

منوهر چند سی نمودند که درین ماه در بعضی احوال که در دست نیافت با لغز و در حقیقت کج  
اشرف عنین کردند و در وقت که خبر آمدن مادیان شام و در آن روز در میان این  
قضیه حافی اشاعت بدنامی بود و احتمال متاسف عظیمه است بهر جهت و علامت آنجاست که ازین  
جبارت و لیری باز آوردن علاجه بود و در میان که در کتاب این امر شده بود و در موعظه و نصیحت سرگشته  
در تخی و در اندوه و در اول حال مطلب ایشان بود که شاید فرخند یا خفته خور از آن بسلی قیامت کرده  
بطرفی بیرون توانست رفت چون راه بیرون رفتن سپید و میافتد و آوازه آمدن مردان نیز میباش  
رسیده بود و با خود قرار محاربه و قلعه درای اوند و در راه خود را و قلعه را محاطت کرده و در هیچ وجه  
الباب نشسته تا آنکه آمدن سردار متحقق گشته بکمالی لک و قزلباش سید حضرت علی خواجه مقصد و  
که از مردم که در کلبه بود و مشرف به سطح معمول است و سابقا از نویسند با هم که حسن خان افشار بود که  
و برادران او کمال ابط و آشنایی داشت بقلعه فرستاده رقم استمالت بر پسران برادران  
نوشته تقی میر ساقی لاجق لیاثت از بعضی از اعراض مقرون گردانیدند و در مخالفت او اندوه افروز کردند  
بپای قلعه رفتم در حقیقت آمدن خود بدینان اعلام کرده چون کلبه قلعه را در میان و آشنایی داشت خان  
مقصود و علی پسران لاکشیده و شایر الیه لیاثت از احوالطفت شایر امیدوار کرده اند و ازین امر  
و احسان او پسران برادران پسران چون متوفی زاده و قدیم و کمال پرورد و این دو و این دو بود و در سطح  
گشته در بدو اخطار و میان چاره جوئی گشته و جماعت را در دست ازین حال غیر و ارگشته متنازع آغاز نمودند و  
فیما بین بعد از قتل و قاتل اسیر مردم بعد از قتال انجامید چند نفر دیگر اظهار شایستگی کرده از جان پسران  
بات قتال برده یا یکدیگر لفظ زد و جود کردند و در میان دیگر ادوات هشت نفر بودند و دل بر سر کمانها  
مردانیکو گشته آقا الله شاه شایر شایر و نام بهم نموده بر نیز وی قاتل شایر بر میان اگر او قاتل  
یکی را بجز او نمرد و اسب خندند و قلعه تصرف او لیا و دولت قاهره و آمدن آن فتنه شکنی یافت و او  
مقصود و علی پسران برادران پسران بر کاه مسعی آمده خدمت او مستحقان و پسران برادران  
حسن خان در سکن قزلباشان عظام استقام یافته و مورد شفقت و رحمت گشته و او با اشرف علی



خلال آن کجاست حسن عقیده و حق تعالی سینه و جانپاری او که در پیاپی قلعه ارومی است  
اگر او قبضل رسیده بود این خصم کینه که در او ای طایفان مسوید پیر و بیخونر آید بود بر  
تسا بهانه بعضی و اخلاص منقره که در آن سلسله کذا را میزند و بر بان الدین غلیظه را بجای  
و الهیست خلافت موسوم کرد و این سلسله در سگت خلفا و قریه و انج انظام داده و امارت قریه را در  
بمقصود سلطان قوم او حمایت فرمودند و عواست که تو الی قلعه قنقه به پستوستان سلسله تقوین یافت  
**و دیگر می رسد از این سال** فوت جناب کتف صفات افتخار و اولد عامه میکاست در پیاپی قلعه ارومی  
و قریه یافت **و کتف کشیدن مراد پاشا و وزیر اعظم مرد اردوم کاید که با یکدیگر رسیدن بار**  
**السلطنه تریز بی بی بل مقصود با کتف کشتن** سابقه کتف که مراد پاشا و وزیر اعظم را سلطان احمد خان  
خواندگار در مرد اردوم و بدین قنقه قریه شش امور سافت و صلاح و وفادارین امر اردوم بر آ  
او کرد و ایند چون شالیه مرد و زرکار و دیده کار آرموده بود و با طایفه قریه شش خلیفه در  
صفحه اول این دفتر کتف کشتن که کرده و کتف کرده و از کتف کرده است از وزیر فخر اندیش  
صلح را بر از کتف و است که کتف میمان آورد و خواست که میماند پادشاهان حوزه اسلام تو  
مصلحه استیجاب و هر دو این نام میماند از وزیر صلاح اندیش برین فخر و زرکار ماند لهذا فی الدین کاید  
نوعی که در قریه کتف کشتن همراه محمد یک بجست استنراج و استعلام رضا خاطر اشرف علی شاهی ظل الهی  
زنت نامه بود و خود از استنبول بیرون آمده در اسکودر توقف نموده بکار سازی سفارش اولی  
تا آنکه آمدن لشکر قریه شش بر سر ارض اردوم اجازت می نمودند و او غایب کرد آن مرد و بلام که خبر است  
او نامور بود و بدین جمع آورده کوچ بر کوچ روانند و در راه خیر الدین جانش محمد یک پسر طبری را چنانچه  
تحریر یافته مسجوب خود کرد و ایند کتف آرد با یکدیگر در حرکت آمد و از حدود قریه شش کی از چاه شش  
مبتر را با محیفه خلفه بجست اشرف فرستاد و اعلام نموده بود که عرض اصلی ازین هفت قرار و مدار  
ار مصلحه است چون حضرت خواندگار صلاح و صفادین امر اردوم بر ایمن و دلخواه کرده اند و بهنگی  
بست بران معرفت که بواسطه خیر اندیش ان طرفین و سعی این دو دلخواه امر مصلحه فیما بین تمت و

یاد بود و ایچرا بجهت آن نگاه داشت که بعد از آنکه در مداری که فیما بین واقع شود  
 به راه خود بخدمت حضرت خواندگار بر م و تیرا غیره بخدمت پادشاه برودن مناسب بود  
 و چاه و شتر که در دروازه استطنه بریزد بوسیله امرای سلاطین و اولا و غیره بطریق  
 مجلس نشست آیین مغز کرده و بنوازشات پادشاهان و سایر اصحاب یافت جواب بکتاب مراد پادشاه  
 مردار بدینضمون نوشته شد که چون آن پستور اعظم نیراندیشی نمود و گفتگوی صلح میان او و پادشاه  
 بجهت رفاهیت مسلمانان امنیت و ایستقامت عالیشان مخابران او و ایلم و متحد یک با نام صلح  
 در پیستاد و سخن جهالت که با و گفته ام اگر از انطرف مصالحه که فیما بین سلطان سلیمان استقامت  
 مکان واقع شده و از جانبین بغلاط و آیمانگه یا گفته بود راضی اند ما نیز از خصومت و نزاع گذشته  
 صلح میانیم و الا آنچه در مشیت الهی بوده باشد بظهور خواهد آمده اشعاری که در باب صلح در میان  
 مناسب وقت نبود و بلکه لایق مینموده الحال که آن پستور اعظم بای در میدان مصالحه ننهاد و در صلح  
 در تحفه فرستاد و دیده و سخا سیستم که حال او در مصلحت او غایم گیتما معجزه استهب بوزن که در آن وقت  
متقال که زر کران نادره که از طرف مستبک که از مبعث من طلال بطنون عزیزه بقیه کرده اند حضرت پادشاه  
 عالیجاه سلیمتاه فرمانفرمای کشور هند بر رسم تحفه فرستاد و الحی این مقدار غیر استهب خام آتش  
 نذیر و یکبار چه کلمه اتفاق افتاده و در خزان سلاطین کشور کش یافت نشد بجهت عالی نبود  
 مکتوب بخدمت پادشاه دیجگاه روم فرستادیم که اگر از اجابت نیز ایچ بجهت استقامت روم  
 و امر صلح بروی که مرقوم گشته صورت یابد و ابواب لغت و آشنای که مسدود است مفتوح  
 کرده بعد از ایوم ایلیمان فرستاد ان از تحفه پادشاهان لایقه عالی خواهد بود و چاهوش از تبریز  
 روانه فرمودند آنچه آن مردوار بجد و تارص رسید عمان از راه ایروان بچیده از راه چالدر  
 روانه شد و همچنین کجالی غوی که آمد از کفر سخن قلعه غوی گذشته بطرف سماس که نسبت را در تبریز  
 روی آورد و این سبب صلحی بود که با جنود قرال بش مباد و محاربه واقع شود و گشت یابد  
 الفصحه چون آمدن او از راه سماس بطریق محقق گشت و چنان سرعت پیش آمد منافق مقدمت

صالح مشهور و امرا عظام و عیال کثیره که در آن وقت در آنجا بودند و آنرا  
محمد خان نیز یاد افغانی و امرا قزلباشی را که در آن وقت در آنجا بودند و آنرا  
بویک میخوانند چونند و چند روزی در آنجا بمانند تا آنکه از آنجا بگریزند  
روم و ضعف قدرت ایشان متعجب است که چگونه در آنجا بمانند و آنرا  
لذا انجام ضروریات او کس بر سر شواخ و پست و مذکور نمایانند و ترسیدند که چنانچه  
در آن محال گذارند و در ایام مواضع نزدیک قلعه خود را نقل انبار قلعه موزه و تسمیت واقعی از سر کار و دولت  
باز یافتند و تمامی غازیان برکنان و در چاهان عظام را مقررند داشته که بر فاقت پیروزان خان قلعه  
تبریز در وقت موزه ببلو از مقلعه واری قیام نمایند و جمعی از نصیحیان عظام را که با تپس نیزه از قدرت  
شده و چون عمارت شنب غار آن تبریز که ساخته و پرداخته معمار بهمت پادشاه و مرعوم سلطان غار آن  
و در پارس خوانی برده و آن ساخته شده و کندی که مقبره آن پادشاه و مرعوم است از رفت پند  
مشهور عالم و از غایت ارتفاع با کندی در آن معروضی باری میکند جای کلیت بلاخطه آنکه بسا و در پاره  
آنرا قلعه خود کند و آذوقه و در آن گذار داشته باز کرده و تسخیر آن بسوگت دست نه در با آنجا نیز آذوقه  
و قوت بیرون کشیده و نوبی از نصیحیان را همادوی بویک همایون را بهما فقط آن نین فرمودند و چون  
باشنق سفی تبریز آمدند که شهر را با طرف جوابت فرستاده و شهر را از رعیت و آذوقه فالی کرده  
و بویک بیسون از بلبله تبریز کوچ کرده و در عقب که مرعوم کنار رودخانه آجی محل اقامت اختیار فرمود  
و درین اثنا ایلی که از جانب سردار و علی پادشاه و امانه او که چکلای یکی از امایلی بود رسیده و بعضی  
بجنت اشراف و کتبات امر او را که آن دولت شاه فرستاده بودند رسانیده و خلاصه عمارت که در عرض اصلی  
از آمدن آنست که در قرب جوار بشرف تمیذ مدهات صلح که برین پنج اهدش فرموده و جنگ جدال بلکه  
قرابش در خاطر نیست و دلیل بر صیقل این جمعی آنکه از مرعوم روم تا تبریز متعرض هیچ قلعه نشستم و مرعوم  
نست که روم با مدی از نمایان رسیده و صلاح دیده بودند که ایلی نیرط و دیگر تعیین شده با تفضیل همایان  
دست داده شود و با ایلی خود دستار شین فرموده بودند که چون در مقام جنگ جدال نیستیم از حضرت عالی را تپس

نماید که شرکت قرظ با شش از بخت بدال منغ غایب است و در کتب سابقه نوشته اعلام نموده اند که  
سخن حکیمت محمد بن سبک را که فرستاده ایم از معتبران است و شما با ما اگر حضرت فاطمه را  
بمصلحت نوعی که کمره الهام و اعلام شده قایل است ماینز و اولیایم و آلا از جانب آنچه خود خواسته  
باشه چنان خواهد شد و سفارش می کردیم که در باب جنط نشکر قرظ با شش نموده اند که بار و میده و رتق و حار بوده  
دست دراز نمی نمایند و شکر قرظ با شش لاده و یارانی آن نیست که بی امر و است زده بماند و اسلحه نو اندوخته  
چو جای جنط بدال است ایامی از امر او عکس را بجهت جنط صیانت او ال عجزه و رعایا اطراف جنوب  
لقین نموده ایم و شکر این شما نمیب لغوا بدست آوردن فیضه بموضع میروند با فیضه و جنط واقع  
خواهد شد هرگاه ایشان را راه جنط ندارند مردم خود را منع نموده نگذارند که از او دوری و در او نگاه  
در باب سخن هدایا نوشته اند انشاء الله تعالی چنانچه مصالحه اتفاق افتد و خصوصت مزاج بجهت دوستی  
استجا در آنچه لاتی شایان طرفین باشد بعضی از آنها در چنان رعایا بعضی مواضع تریز که در میان کوه جانب  
دست پیچ و میوه لغت بنویز کوچ کرده بودند در میان است تا جلوه حکم همان را با تشریح و جمعی بعضی که  
و تصنیف چنانچه خواستی بسره که کی حمدی تلی یکله میرا جز با شش یعنی فرمودند که در آن کوه و دوده اگر  
رومیده دست درازی کنند بموضع و محال میان کوه مانع کردند و همچنین علی قلعه ان امیقان لاند و میده و در  
بعضی از امر اربع که بموضع دست راست رومیده که طرف منزه شده و آنجا ای باشد در سینه دست که در  
لیکنک هم با بوده هر کس از رومیده نمیب عارت مواضعی از او روی خود پیران آید بعد از آن قیام نمایند و در  
در روز پست چهارم شهر شجان العظم کمدار و خانه آنجا کناره شده آمده و در انظر نزول کرد و امر او خود رسد  
و قرانج و سایر عکس منصوره از اطراف جنوب بموکی ایسون پیوسته دارند که روزی آنجا لشکری  
در معرکه بمیون دیدند که با مومن کوه از شمال آن بسته آمدند و فیضه در او روی میده نیاب بود و در  
سخت علیق اسبان فرج فرج و کرده کرده بمواضع پراکنده می شد مذم میان ایشان لشکر قرظ با شش  
آنحال مورد بود صحاربات روی میداده و هم در زده سرد زده و اخر آنها بر ساه معلی او رومیده و در  
که در عاقل روز کار دیده عاقبت اندیش بود و از جمعیت لشکر قرظ با شش آسودگی اسبان و سخت آذوقه

و اسپتخانه قلعه تبریز بایسته با جو و کاشی و عمارت با حضرت اعلی و جنود قراباش نشینواست چندان  
 از راه حیدرآباد و تبریز پیش آمده حضرت که آن سکر را سالها غارت از کجیل شیران پیشه بجا رسانیده  
 سلامت پروان و ویکت نفع ائمه و طعن اعدا و خود را بهین تنی ده که چون تبریز آمدیم هاشم کوفی  
 قریب شده وقت محاصره گشاده بود با لغز و به بازگشتیم آنها در غنیمت داشت که در پنجم کنگ  
 سیاه امبارزان جنود اقبال عثمان شهبانده را از طریق مصالحه بچیده بشمار یکجانبه احوال انصاف بنهید  
 ویکبار و علی قانام شخصی از طبقه رومیان اردم ایلی از جانب علی پاشا رسالت بخدمت اشراف ارباب  
 قاهره فرستاده ائمه را نموده بود که بچنین بخت حضرت خاندان را این دو تجاره بادرین امریکل نموده اوست  
 آست که حضرت شاه والای اجاه تبریز خضرماده آن سازند که بمصلحت مطرین مصالحه را استحکام دهد و میکس  
 نیز خوضه داشتی فرشته بود که مطلب مرد پاشا ازین بحایات است که در اربعین امور سور و مرجع و کرمه  
 از جانب نواب اشراف خوضه باشد حضرت اعلی فرمودند که سخن مروان کلیت چون آن دستور اعلی کرده  
 نموده که در ائمه میهنه و خصومت نیز از طرفین بجنبه صمیمت و پستی متبدل سازد و از جانب علم البکر  
 بوده رعایت ناموس هر دو طرف کرده بنوعی که مکرر اوشته ایم فرار صلح دهد و ایچرا حضرت او نه  
 دور رسد چهار روز که سردار در گذار و خانه آجی جرم شهر و قلعها قامت داشت اصلا متوجه شهر و قلعه  
 نشند و این پاشایان هر کس بخت علیق اسبان پروان میرفت بدست اشک قراباش قتل و کفر  
 میگشت تا چار چند نفر از پاشایان سنجی بکیان را باطلیل و علم و یراق بجنب با طایفه آت افغانی همراه  
 کرده بطلب یزد میفرستادند نسبت اول حبی که بموضع دست راست و میان که طرف خسرو شاه و محمد  
 با شتر رفته بود چون یکدیگر فرستخ از اردو پروان آمدند علیقلی خان اما مقیاس خان غازیان که بمیرفت  
 ایشان رفتند از کین که باهما پروان آمد و بر طرف مخالفان آتخند و در میان تاب صدمات ویران  
 تر لباس میارود و مندرم گشتند و بجانب ارومی فرود معادوت نمودند و غازیان که در دو خانه قلع  
 نمود و جمعی کتیر کلمه شمشیر و رنجی اسیر و دستگیر گشته و اسب اسیر بسیار و غنایم شهبان بهشت بخش  
 دریا خوضه اش قراباش درآمد و یکدیگر صلح گشته و با تار که در میان و تیر شجاعت و دلاوری

مشهور واقعه و استظهار در میان بود مردار منی از عثمانی کرده با اسب الایغ بسیار بویست  
چب میکانزه و چل پاش و لری کرده میان رها و کو هماغا و جابجی خطرناک در آمده و ذخایر بدست  
آورده درین مراجعت چسبان از فقا و تفکیکیان پیش او او که گرفته بمقا بلدا و در آمدن چسبان  
باقیون خود بمقتد الحیش او در آویخته از پیشرو است همدیعی یک تفکیکیان خود را بر قلب او زنده  
نیمین آتش حربا فرود خست چل پاش از فر شجاعت و جلاوتی که داشت مغرور گردیده سخن  
حاربه آغاز نهاد چون چنانچه آتش لبریز شده بود بدست یکی از تفکیکیان افتیل آورد و میست خورد  
روی با نهم آوردند و تا کار آسباج و میان را عقاب نموده جمعی کثیر لقتل آوردند و در چل پاش  
با سرهای مقتولان گرفتار آن اسب اقرمه و یراق بسیار نظر اشراف آوردند و چون کبرشته  
شدن چل پاش و اتهمان کرد و حی باره وی سردار رسید سر یکی عظیم در میان ایشان بجهت  
بجز کوچ کردن چاره دیگر ندیدند هنوز ایلچی ایشان که مرتب سیم فرستاده بودند ایشان رسید  
بود که فکیمه العود احمد بر زبان آورده در روز پنجم طبل ارجال فرو کوفتند و از جوانی شاهر کوچ کرده  
در کمال پریشانی و اضطراب مراجعت نمودند جمیع اراک خطام و وریش سفیدان قزلباشان هجوم مصلحت  
در آن دیدند که چون آن میدان و میدان تبریز باعث خرابی مملکت انواع خسارت پریشانی سپاهانی رعیت  
کردید حالا بنیات اجتماعی عقاب ایشان نموده در هر جا مصلحتی باشد مصفوق قتال آراستید بجهت  
اقبال بنیاد اسپستان آن طایفه را و جبهه همت ساخته بملط ایل قبال شاهی که مکرر آید و آنرا  
مستقلیم و میدانیتم کرده و مینه را با وجود کثرت و بسیاری لشکر این امطار و پریشانی و زوبانی پاشا  
حاکم مقامت با کونیه اقبال شاهی است و هرگاه این لشکر استوفین کرد که رها بود که اینم معلوم  
گذا و سال بگیرد و مینه جمعیتی صحن سنه بد حضرت اعلی فرمودند هر چند بطبقه رومید بگر و حمله شستون  
آه چون مراد پاشا از ابتدای آنها که کتوی صلاح ندیشی میان آورده در امانت و کشت باغی و او  
و بعد از گذر وقت مانیز بنابر نظام سلسله ظاهر می بخش باطن ایشان نظر همت پوشیده در صابغ  
داوه ایم حال غلانی آنچه گفته و نوشت تا ایم جایز میدارم و نیز ماه مبارک رمضان که از اشتهر حرام است

در آمد هرگاه قدم در میدان محاربه نهیم و این دولت عظیم بایکدیگر قائل و عدال آغاز نمایند برسات  
 که خون چندین هزار قایل الکلیتبع از جانبین در سخته خواهد شد و میخواهیم که درین ماه مبارک که محاربه  
 حرامست ما آلوده و بابل این همه محاربه و فخر نخبین کردیم و الحق بروت نمونی که از اجداد عالی تقدیر  
 میراث دارند پیش آمد و تجویز محاربه و فخر زرش لغز نمودند اما سلا خط آنکه سباده او در هنگام مراجعت آبی  
 از ایشان بقلعه خوی سده حاکم خوی را در صفت داده با بعضی از یقینان بقلعه فرستادند و در ایات  
 نصرت آیات نیز تا شبستر و طوس چند کوچ لغات ایشان فرمودند اما آنست که در این ایام فرموده حکم  
 فرمودند که احدی از عزم دستبرد و انقضیت متعرض و میسه نکند و هیچ و کلت مردم مجهول فوج فوج  
 در سر کج و الحی و دوی و میان سید و سرور زنده و انفرجهای آوردند و ما و پادشاه در وقت باز  
 کشتن سدها رنفری از مردم مجهول که درین آمد و رفت بدست و میسه گرفتار شد. ه بودند طاعت داده  
 با کس فرود میفرستادند محمد یک یاز فرستاده بود و بتجدید معالجه را که آرموده پیغام کرده بود که تو  
 اشرف ازین آمد و در وقت غباری بخاطر زسانه که درین جبارت بجهت لطفا حرارت بعضی جهلا در وقت  
 یاد و نخواست و عذر بودند و تا فایت که شمال حوادث روزگار بخورده بودند اتفاق افتاد است و الله  
 تعالی من بعد قضیه صلح با پسران موافق رضای اشرف صورت خواهد یافت حضرت اعلی نیز در تحویل  
 پیغام نفرانده و میسه که اکثر تکلیفی بودند که عازبان در وقت مراجعت بدست آورده بودند از او فرمود  
 طاعت داده باز فرستادند و چند روز در حوالی طوس لشکر روم از الحاق که شمشیر حوالی آن سینه  
 جمع که از او کرده بار باره بودند باز آمده تعمیر کرده اند که ما و پادشاه از حضرت اعلی بسیار منت دار بود  
 هر چه میداشت که عذراف اقرار از او دمان لایت کرامت بطور رسمی آمد اما در سر هر کوچ آواز میزدند  
 لشکر قربانش بمانند او ام میرسد و باعث شورش و اضطراب آن طبقه کشت جهالت مردم  
 ازین سفر لغات پریشان بد حال معادوت نموده خلق بسیار و اسب استر مشاقت شد با لجه  
 ما و پادشاه بیا بگر فته در اینجا قشلاق کردند و محمد یک با چادش می معتبره کرده سجده خوانند  
 با بستن بول فرستاد و در باب صلح بخواند که کار عرضه داشت و نشسته میان فتنه بسیار کرده بود که چون

حضرت شاه از حضورت منزاج گذشته الهما رحمت و دوستی مسما به ابوالینت که مصالطه بست و سلاطین  
ماقتد رندان مقده علیها واقع شود که صلاح دولت خاندان عثمانی درین است و محمد یک بخت خود اندکار دولت  
نمود و مکتوب بخت اسب شاهی با شما میده غیر که بر رسم ما بود و دستاوه شده بود که زاننده خوانندگان  
بر او پادشاه نوشت بود که اختیار را بر تو دادیم نه بر مصطلحت دولت و انی عمل کن جواب مکتوب نیز  
نوشته بودند که آنچه مراد پادشاه صلاح دید ما را از آنچه از منیت محمد یک از استنبول مراجعت نمود  
نزد مراد پادشاه آمد و مراد پادشاه و شعی همراهم لازم محمد یک نمود و بخت تبلیغ این خبر جلا بخت است  
فرستاد و در وقتی که رایات نصرت آیات از سفر آذربایجان مراجعت نمود در راه سلطه آنها  
کامیاب شرت بودند و دستاوه باجی گور آمد و مقدمات صلح را عرض کردند و محمد یک بخت قیوم سوز  
و سرحد در دیار بکره نزد مراد بود با جلا رایات نصرت آیات بعد از تعاقب و میان بد را سلطه  
بتریز نزول اجلال فرموده بندگان اثر نفاست است و در عیال پراخت و بعضی امر  
بتریز اگر بنحور رومیدر عیال پراکنده شده بعضی از محصولات ایشان میان شده بود در آن سال  
و سال دیگر از مالوجات و اخراجات دیوانی معاف فرمودند ریاست نظر امیدوار گشته بجا  
و مقام خود نمود و شروع در زراعت و عمارت آبادانی کردند حضرت عالی شاهی ظل آلی چند روز  
در تبریز بخت سانج ک نصرت نشان توقف فرموده امر امر جلا رخصت او با کما خود را نیز فرمود  
و در وقتی که بندگان حضرت عالی را فرمودند که در تبریز قلعه ترتیب هند چون و میته و رامور قلعه مساک  
و قلعه دار بخت تمام دارند و عثمان پادشاه که در کاروان در زمان سلطان مروغان پیشتر  
قلعه تیز آه طرف جواب شهر را احاطه نموده و در قلعه قدیم را مناسب یافته آرزو قلعه کرده بود  
و ارباب انی تهر پهر کما بخار امسخت میداشتند حضرت عالی نیز موافقت جمود نمود و در آنجا قلعه  
دادند اما همیشه میفرمودند که آب و غذای جز از خود که بشهر جاریست از غیرم قلعه میکند در قلعه  
و اگر در پیش و غذای بندند احوال مسرت و برانی قلعه دارد و اکثر اوقات زبان کوه را میزند  
که چند ان توفیق و اعتمادی برین قلعه نیست در او من کوه شرفای بیج ریشده ای مناسب قلعه یافته بود





آید ملاحظه لشکر و در فرصت ترتیب قلعه نمیشد در بنوقت که در ایامش آمد بقاعده که گذشت سعادت  
 نمود آن را ده از خانه خطیر برزند و منوچهر بیگ غلام عامله شریفه را بیک کاری عمارت تعیین فرمودند و  
 مطاعه صادر شد که استناد آن بنا و عمل و فعله عمارت از همکاران عراقی تیزتر آیند و تا روز سلطانی  
 مصالح ان عمارت شبستان غار آن بجا کشیده در اول بهار شروع در عمارت قلعه نمایند و مشار الیه حسب  
 فرمان قیامی این خدمت پرداخته بر وجه احسن تمام رسانید با لجه حضرت علی بعد از فراغ از مسکن  
 و تسخیر و ریات عمارت قلعه موکب جهاگشت بی تو سلطنت در حرکت آورده از راه ابر و ایدیل راه  
 شده در خلال اینحال که در کربستان کاشت که بخت آورده آمدن سردار احمد ملازمت بسته  
 روانه کرد مصلی شده بود و اردو گشته بترتیب آستان بوسی شرف گشت حضرت اعلیٰ منوره احوال او دلوار  
 خان الی کربستان تعیین کرد در ملازمت اشرف بود شده هر دو را بناز نشات شبانه زمره از کوه ایدیل  
 اندراف دادند و ایشان مقتضی الحام هر یکسایه کوه فرشته چون زور دار الاشاوار و ایدیل بلایم عا و تر  
 حضرت شیخ صفی الدین سخن پرداخته از راه غمال طارم بقرون تشریف آوردند و در قرون چند در کاتب  
 عشرت بود و از اینجا بهار سلطنت صفایان تشریف بردند در مصلحت نزول احوال فرمودند دستار  
 در منزل اول گشت بی و قلمنازه مبارک نقش جهان بعشرت شاه کاتبی گذرایندند **در عمارت مبارک نقش جهان**  
 چون معمار کارخانه ایجاد بکوی صانع و صنایع بیان سخن آوریم و درین سلسله سپهر معاینات است  
 اشتغال و بنیادین در کار سلطنت سعادت فرجام حضرت اعلیٰ تنها بی مثل الهی چون مرکز غفلت و ارباب  
 استوار کرد ایدند درین اوقات نشانی که بنگام نشو و نما بی دولت عظمی آواز میدن صبح اقبال  
 کسری بود ابواب فتوحات بی اندازه بر روی از کار فرخنده آواز میگوشند و ندیغوزی اقبال در در سلطنت  
 اصحابان نزول احوال واقع بشود چون درگاه سابق و تخت مبارک که چنانچه شایسته است الاست و در  
 عمارت عالیله و تختایین دولت سروده باشد ترتیب نیافته بود و معمارت عالی ساسی طرح خوش  
 طرح خورشید اقباس آفتاب آن کرده که در کاتبی بغایت عالی عمارتی بسیر تعالی که صحت مرانی است  
 شایسته آید و کنایین سرای عشرت را زرت از این طرح اندازند بنابرین عهد شطام بخش و سعادت

بر طالع مسعود طالع انشراح و همدستان سحر و زخم و کشتار و کجی مذکور مختصر او بود و در جات شمالي  
 نقش جهان طرح ابد اخده است و این شهر و بنیاد کایکدست که هر یک در جات طاق و دور کاره انی و نوره افک  
 بوده در شروع در کار کرده و در آن کن فرضی او این گنبد ارکان در کاره و او این یک برتر یکدیگر باقی میدان  
 بسیار نقش جهان که در ارتفاع و بلند می باطن کسری برابر است بلکه طاق کسری یا ایست از پایه اسفل  
 عمارت علوی ترین پایه سر بعلک کشیده و در هر تیر از مراتب آن منزلت گشت و غزنها و منظرهای عسرت  
 پیرا که مجموع پنج طبقه و بعضی او آنها و منظرها که در گوشه و کنار واقع است به عنت طبقه که رشک فرمای این عنت  
 طبقه افلاک بطرز بدیع و طرح غریب انجام یافت مولانا فتح پروی در تاریخ آن عالی اسپین یعنی نگاه  
 کرده و نگاه قلعه گفته که آن عرش است تاریخ با یقین کتب آمل علی عباس شاه آیت الله که دقیق تفریح و  
 سخت مساعده است تکیست نیکو فرام قدم او رسیدن تحریرو قیام سال آئینه و بچکان در آورده است **الصدقه**  
**آقا زمال حسین قالیگوشه تیل ترکی بعضها مطابق سنه الف و عشرين بعضها موافق سنه احدی عشرين**  
**الف که سال میت پنجم خوسل قدیس تا قبل الیمت** نوزده و زین سال خجسته مال لغرضی و قیومی  
 در روز جمعه ششم شهر محرم سنه شجره ای دل فروردین ماه جلای و اقصای یعنی پادشاه و ملک پیمان  
 که تیر اعظم است و عطیه بخش عالم از دنیا سخاوت جوت بشریها و عمل فراینده فیض بخش عالم عسکر که در کوس  
 نوزده و زنی آوازه عالم افروزی در عالم انداخته و عروسان گلستان بجاوه کری در آمدند چهار اطراف آوازه  
 پدید آمد و حضرت فاقان ملک قدر کیمی ستان شهر یار کا بخش کاران یعنی فرغانه غلامی ایران شهنشاهان  
 حضرت امالی شاه فی فلل الهی شاه عباس بهادر فغان **نظم** که در عرش جهان ستودند و همه با جماعت است او  
 کسره با و در دار السلطنه استنباط که مقرر دولت آن ضرر و قصاص قدرت قدر تو ایمن بفروردین اول  
**نزول ایلان** آشنده و بخت یام عاشور که شیعیان موالیان اهل بیت در تغزیر سینه استنباط او  
 ناپسند آن عباس سوسو گازی پوشیده اندوه و طلال رینمایر استولی بود و بیایم نوزده و نهم ششم  
 و سرور از زرقام تنه و نوزبان مال بفروردین و پیردان ایام طلال فرجام که افضح الشرا مولانا  
 محتشم کاشانی در سنه آن حضرت القا نمود و مترجم بود **نظم** ای صرخ غافل که چه سواد کرده و نوزده و نهم ششم

مستقام کرده که کام نزیب و او در آن ششتر حسین بنکد که انقیل کوش و کرده بعد از فراغ خاطر از لوازم  
 تفریح عاشر که طراوت بهمار و آیام نزهت آثار آن عده بخت نشان را حضرت و حضرت بخشیده و بپوش  
 چنین سکون و از بار و در و باغ روزگار پیچیده مسرت بخش لهما و فرمی از این خاطر همگنان گردید پس تورا  
 معبود و در باغ نقشبندان امر قضا نفاذ بترتیب جشن عالی بصدور پوست امر عالی تقدار و وزیر امر متران  
 درگاه و اهالی ایمان قلعه و هیومن که در قصر سلطنت همایون حاضر بودند منع تجار و طبقات اصناف بر حسب  
 اشرافه همایون هر یک در محلی مناسب طرح جشن عالی انداخته و خیام زر بخار و سیاه بنامهای طلسل و سیاه  
 و خطای از آنجا جشن بخت نشان ترتیب دادند و چهار طاقتهای عالی در برابر هر محلی بنیون خریدار گشته  
 چراغان کردند و بر روی غلایق اوب صحبت فرموی گشود گشت و در مجلس بیان سیماسق و جمعی و اوق در  
 کرد مشهوره و چند روز و فرمی دادند و در خلال آن مجال کس از جناب محرابان قاجار حاکم مراد آمد و غیر  
 آمدن آن لی محمد خان پاوشه او از یک فرما نغمای ممالک ماوراء النهر و ترکستان که بر سپه سلطنت و  
 فرماز و ای آن لایت مرعیت الی استقلال گنجان گشت اور و از جواهر و زکات فی الجمله تیرگی که بگین و  
 راه یافته تیار پنج هجتم شهر محرم اطرام از راه چهار جو بعزم ملاقات بمیون عالی داخل خطه مرشد و در وقت بخت  
 آید که خود بخدمت اشراف نوشته بود و رسایند و در و این غیر صحبت از موجب مسرت نشانی خاطر او  
 گشته و با یک کتوب از روی اشفاق و اظهار اشتیاق مشق ربکات و پسند آورده نوشته فرستاد و حکم شد  
 که با کجا هر یک از امداد خراسان وارد کرد و پیشگشهای لایق گشته منزل منزل هر روز و الحمد و اشراف جوی  
 و اسباب شتم و با محتاج او و ملازمان و در لایق سر انجام نموده بیوعی خدمت نمایند که مرعی دست نوشته حاکم  
 مراد مشاهده تقدس حاکم شده تا پیش او و حاکم پیش او تا سینه و او حاکم سینه و او تا ریاط الملک منزل  
 منزل بدین قاعده خدمت نمایند و فریدون خان حاکم استرآباد و بیطام آمده تا پیشه الملک استقامت  
 کند و در ضمن بیطام ملازم پیشش قام نموده تا حد و سمنان که الکاد است منزل منزل ضیافتهای لایق  
 کرد و در ضایع خاطر شریف او باشد و علیقلین انیک آقا سانی شریف بود که از عالم امر و معتمدان  
 در گاه است با استقبال آن پادشاه و بیگاه که بر مهنوی نماید اقبال و اندر گاه کرده و نر گاه بود و خردانند

ششتر حسین  
 انقیل کوش  
 عاشر که طراوت  
 نزهت آثار آن  
 عده بخت نشان  
 حضرت و حضرت  
 بخشیده و بپوش  
 چنین سکون  
 و از بار و در  
 و باغ روزگار  
 پیچیده مسرت  
 بخش لهما و  
 فرمی از این  
 خاطر همگنان  
 گردید پس تورا  
 معبود و در  
 باغ نقشبندان  
 امر قضا نفاذ  
 بترتیب جشن  
 عالی بصدور  
 پوست امر عالی  
 تقدار و وزیر  
 امر متران  
 درگاه و اهالی  
 ایمان قلعه و  
 هیومن که در  
 قصر سلطنت  
 همایون حاضر  
 بودند منع  
 تجار و طبقات  
 اصناف بر حسب  
 اشرافه همایون  
 هر یک در محلی  
 مناسب طرح  
 جشن عالی  
 انداخته و خیام  
 زر بخار و سیاه  
 بنامهای طلسل  
 و سیاه و خطای  
 از آنجا جشن  
 بخت نشان  
 ترتیب دادند  
 و چهار طاقتهای  
 عالی در برابر  
 هر محلی بنیون  
 خریدار گشته  
 چراغان کردند  
 و بر روی غلایق  
 اوب صحبت  
 فرموی گشود  
 گشت و در مجلس  
 بیان سیماسق  
 و جمعی و اوق  
 در کرد مشهوره  
 و چند روز و  
 فرمی دادند و  
 در خلال آن  
 مجال کس از  
 جناب محرابان  
 قاجار حاکم  
 مراد آمد و غیر  
 آمدن آن لی  
 محمد خان  
 پاوشه او از یک  
 فرما نغمای  
 ممالک ماوراء  
 النهر و ترکستان  
 که بر سپه  
 سلطنت و  
 فرماز و ای آن  
 لایت مرعیت  
 الی استقلال  
 گنجان گشت  
 اور و از جواهر  
 و زکات فی  
 الجمله تیرگی  
 که بگین و  
 راه یافته تیار  
 پنج هجتم  
 شهر محرم  
 اطرام از راه  
 چهار جو بعزم  
 ملاقات بمیون  
 عالی داخل خطه  
 مرشد و در وقت  
 بخت آید که  
 خود بخدمت  
 اشراف نوشته  
 بود و رسایند  
 و در و این  
 غیر صحبت از  
 موجب مسرت  
 نشانی خاطر  
 او گشته و با  
 یک کتوب از  
 روی اشفاق و  
 اظهار اشتیاق  
 مشق ربکات و  
 پسند آورده  
 نوشته فرستاد  
 و حکم شد که  
 با کجا هر یک  
 از امداد  
 خراسان وارد  
 کرد و پیشگشهای  
 لایق گشته  
 منزل منزل  
 هر روز و الحمد  
 و اشراف جوی  
 و اسباب شتم  
 و با محتاج  
 او و ملازمان  
 و در لایق سر  
 انجام نموده  
 بیوعی خدمت  
 نمایند که  
 مرعی دست  
 نوشته حاکم  
 مراد مشاهده  
 تقدس حاکم  
 شده تا پیش  
 او و حاکم  
 پیش او تا  
 سینه و او  
 حاکم سینه  
 و او تا ریاط  
 الملک منزل  
 منزل بدین  
 قاعده خدمت  
 نمایند و  
 فریدون خان  
 حاکم استرآباد  
 و بیطام  
 آمده تا پیشه  
 الملک استقامت  
 کند و در  
 ضمن بیطام  
 ملازم پیشش  
 قام نموده  
 تا حد و  
 سمنان که  
 الکاد است  
 منزل منزل  
 ضیافتهای  
 لایق کرد و  
 در ضایع  
 خاطر شریف  
 او باشد و  
 علیقلین  
 انیک آقا  
 سانی شریف  
 بود که از  
 عالم امر و  
 معتمدان در  
 گاه است با  
 استقبال آن  
 پادشاه و  
 بیگاه که  
 بر مهنوی  
 نماید اقبال  
 و اندر گاه  
 کرده و نر  
 گاه بود و  
 خردانند

که تا بگذریم همان است قبلاً نمود و پیشش می لایق گذرانیده تا در ارباب طایفه اصغیان منزل منزل خدمت شایسته  
 بتقدیم رسانیده ما محتاج سرکار عالی با التمام بر وجه لایق مرا محام نماید و اتمام محبت مانج جشن فزونی ما  
 موقوف بآمدن او داشته تا حاجی بازار و خانهات و قصره جوالی نقش جهان را مقرر شد که آیین بندند  
 شرح آمدن بی محمد خان سبب فتور او الی او که بچه کیفیت بود و تقریب در محل خدمت گذار شرح خواهد  
 یافت انشاء الله تعالی در خلال این احوال چاوشان از جانب مراد پاشا و مراد که در دیار کبر  
 قشلاق نموده بود و بنوعی که در وقایع سال گذشته تحریر بیست آمده که کلمات غریب و بیابان صلح او در  
 جواب کاتب بود و قد عاوشته فرستادند و هنوز در دست ما در اجنت نموده بودند که از قضای  
 الهی اجل طبعی او در ایام قدحت بسر ای فرستادند و بدینست استقرار امسال در عقده تعویفی  
 ماند درین اثنا حافظ اشرف بنمون که صحیفه تصویرات غیبی است متوجه آن شد که نهادند و القوم  
 اسپهنگام دهند و مقرب الحرفه حمد یقین یک عجبی با سخاوت ما مورش حسب فرمان توفیق انجام داد  
**و ذکر شایع کبری رفع البینان و ارباب طایفه اصغیان رسیدن نقش تو قیوم پروردگار جهان**  
 در اوایل این سال فرخنده آغاز جنبه انجام شهریار نصرت قرین ظفر فرجام راهی کتیبه خیرت  
 با نظر لایب کت بدان معروف گشت که در جوالی نقش جهان بنای مسجد عالی که در بلاد ایران بل تموز  
 مثل آن تن نشان او پروازند چون در ارباب طایفه اصغیان از عمارت عالی و منازک لکشا  
 و باغات روح افزا و انبار و بساطین نمون خلدین کردانیده اند اگر چه مسجد عالی مد رسد و در جانب شمال  
 و شرقی میدان نقش جهان ترتیب داده اند اما آنها در برابر ممت بلند آن حضرت است نمود و همچنان  
 که اینجا بجز عمارت و باغات و قصره و اسواق آن بگذرند جهت مثال سنگ بلاد و مصدود ادم  
**ذات العباد التي لم یخلق مثلها فی البلاد** است مسجد عالی و مدار پس و بقاع غیر آن حضرت  
 نیز ارفع مساجد و بقاع ایوان و درزیب زینت و صفا از بیت المعبود و مسجد مقبضان زهد و تا  
 موازی پنجا و هزار تومان ریاض شایع عیانی در مصارف آن صرف شود و بعد از آن خط میدان  
 نقش جهان جانب جنوبی آن کرد و آنجا فانی بزرگ ترتیب یافته تا موازی با یضد تومان فرج شده

نزدیک با تمام رسیده بود اختیار فرمودند و عمارت خان مذکور را کتبه در ساخت مسجد کابل تخم از  
 ز اینجای طالع زمین استخراج نمودند معماران حاذق و مهندسان مدقق که هر یک از اعمال قایق این کار  
 درم از یکتالی میزدند طرح مسجد و مقصود راه انداخته شروع در کار کردند از غایب حالات و توأد  
 اتفاقات پیشان معدن سنگ مرمر است زوجه الی اصطفا که در هیچ زمان کس از ان نش  
 نیافت بود و همانا سنگهای فرکور در ادرا امکان و لیت تنها دست قدرت از لیت که تا غایت  
 بخت زیبای این مسجد عالی ساپسل نظر خلق تنها بود و از میان بخت پند وقت ارجمند این خضر  
 فرود آمد درین عهد ظهور یافته و این صورت آیتی است واضح و علامتی و شکر گنجایی این معبد  
 شریف را در درگاه احدیت واقعی گمانی است سنگهای کبابچه بزرگ بلق الوان که مباح جهان را  
 آرایش این شانیست محو و مسجد قصی کرده اند معصوم نیست که در این مکان بنیتم سنگ مرمر  
 شده باشد امید که این عمارت عالی برونق و لیازه آن پادشاه عالیجا با تمام رسیده سنگین  
 بدو حجت نشان سالهای بسیار در ظل ظلیل دولت آن شهنشاه کاکار آسوده حال فارغبال  
 در آن مخیده کعبه شمال لطاعت عبادت و تقا و کلام مکمل قیام نمایند و مشروبات آن عاجلاد  
 آجایز بود که از غرضه آنها همیون نماید کشته موجب از دیاد و عود دولت اید مقرون کرده و کبر  
**احتمال احوالی محمد خان از یک پادشاه ماوراءالنهر که سبب لغز و دولت او**  
**باراده و توفیق ملک عثمان از عزیمت او بدزکاه کلک نشان فرما نهای ملک ایران شاه عباس**  
**بها در خلق حمله آریان بجار معانی و پیرایه میدان بجز محمدانی عشرتگاه سخن را بینه کویه آرایش**  
 داده اند و در ملک معنی ایدین خط آیین بسته که چون علی محمد خان این عانی بیک سلطان ظاهر  
 ز او عبدالله محمد خان بعد از فوت برادرش باقی خان با اتفاق آقا و ابی بر سر سلطت ماوراءالنهر  
 و سرکشان جاسوس نمود و امر او ترکبیه پای در و از زودتالشش نهاد و در امر سلطت فرما زونی  
 ممکن و استقلال یافت ایالت ولایت سمرقند و توابع را برادرزادشین مصلی سلطان ملکه محمد خان  
 و ولایت بلخ و اندوه و شرخان توابع را با مصافحات کردین طرفت آب آمویست در زمان کشت

بکلمه بلوغ با و تعلق داشت برادرزاده و یکروزه در محمد سلطان که در نخبه خان تفویض نمود و جهت هر یک  
تا ایلیقی تعیین کرده و ایشان تمام اطاعت فرمایند از آن عالیقدر بنیادت قدم بودند و سر از طریق  
طاعت گذار می نمودند در قفله رفته امام قلی سلطان که پسر بزرگتر بود در سمرقند از آنش خود رجوع نمود  
کشته بجز کسب طبع جاه و حلال بویار بستن افغانی جمعی از جاهلان قفله آمدند و زیارت کردند و او فراموش  
بودند اما لایق خود را بقتل آورده آثار خلاف بطور آورده ولی محمد خان از خسارت خود رایجی برادرزاده  
و تفریق مفسدان عنان غریمت بصوب سمرقند معطوف داشت امام قلی سلطان کتاب توقف نیارده  
از اسبزار و از بلخ نشد و از آب آمو می عبور نمودند و بند محمد خان برادر کوچک پست و دینز آملیق  
خود را که تا صبح برادران بود بقتل آورده بنده برادر بزرگ هر دو برادر بیعتت یکدیگر خیال  
استقلال کرده با هم بزرگوار دل کرده سخت کس بجهت هم فرستاده و معروض داشت که چون  
با غازی جاهلان شفاست مفسدان در سمرقند بعضی امور بطور پست از جانب پادشاه رایجی  
التفاتی باشد همان رسید ترک سمرقند کرده و بلخ آمدیم بر بنیاد او از ظاهرت که حاصل ولایت بلخ و مقابله  
که برادر در محض عنایت شده بود بر سوم لشکریان از اجابت هر دو برادر کفایت التمس نمود  
که از ولایت را محض من و کرد اینده ولایت حصار شد و آن قفله و بقلان و توابع را که ولایت بلخ  
اقربست برادر کوچکتر تفویض فرمایند ولی محمد خان خود از اطراف برادرزاده است تمام را یکجمله  
و عنای نمود بود و نخواست که زیاد او را نکند شرفی بوده باشد آن التماس از غلبه قبول عا  
ماند و از ولایت را بکوتای هر نامی از امداد او ترکیه که ولی محمد خان بنمید اخلاص نقصان داشت تفویض  
فرموده در حفظ و حراست قلاع آنجا شرط با التبعی کجای و در و از بیعتت فیما بین فی الجمله بارگزار  
در تعلق یافت و ولی محمد خان برادرزاده او کان فی اعلمه کشت و یکده سال میلان ایشان بعضی وقت  
رجبش که درت بعضی اوقات دوستی و الفت ظاهر می بود و هرگاه از جانب امام قلی سلطان سب  
دی و بی طعن رجوع یافت ولی محمد خان بیصیاح پسرانش آمد و از آن اعراض نمود و او نیز بیعتت و دل  
تسک جست برده از روی شایسته بر بنیاد داشت تا آنکه جمعی کثیر از یک جوانان و ترکیه که هوای بزرگی

در سرداشتنه و از تربیت ولی محمد خان یوس بودند بنیرویچ نزد امام قلی سلطان جمع شده وقتی آمدند و حق  
 کردند و در وقتیکه ولی محمد خان بایدهکان حضرت اعلی در مقام اخص و در انخواهی در آمد و ابواب استنما  
 مفتوح ساخت و از پنجایب یوزباشی بلجیکری نزد خود گرفته باغرازه انعام باز کردید و از انجانب  
 شاه محمد میرزا انخرایچی را چنانچه قبل ازین گذشته بر رسم رسالت با نامه اخص بین بخت انترف فرستاد  
 اما مقالی سلطان انخواهی جابلان مفسد درین باب بکینه صریح بکهنکودر آمد و آن سخنان سوسه میزد که از آنجا  
 اتفاق صدور می یافت باعث آن شد که ولی محمد خان بعضی از امرایدهکان شده در مقام آن شد که اهل  
 اتفاق و شقاق را از ابواب اخص متمیز کرده اند و گفته رفتی جمعی کثیر با او بد منطه شده اند هرکس استقامت  
 بی الفتی می نمود و خشنه کن نزد امام قلی سلطان گفته و در این مخالفت عمده آمدن و در آنکه سلطان  
 تریغ و تحریص مکره فوجی چند از امرای اتفاق ترشت بایکدیگر اتفاق نمود و حوضه اشت با امام قلی سلطان  
 فرستاده بود و که هرگاه مویک سلطان از آب عبور نموده متوجه بخارا کرد و ما بایدهکان که خنده بخارا می  
 جان بسته او را بر سینه سلطنت و خانی کارشما تلقین با و در منگن میسازیم کی از ابواب مواضع بیفتند  
 ولی محمد خان عرض نموده کس فرستاده بر سر راه فرستاد با با عیینه مذکور که هر یک هم فرود بر پشت  
 آن نه بودند بدست آورد چند لغزان ان جماعت حاضر بودند و چند نفر دیگر یکجا با هم فرموده هر طرف  
 رفته بودند و در بلخ با حضار نمایان فرستاده که بعد از آمدن یکی با بعضی بر عود حاضر ساخته پرسش آن  
 قضیه نمایند چون این حکایت مخفی تا آنه ان اجتماع احتمال شهرت داشت ولی محمد خان خبر کرده جمعی را که حاضر  
 بودند بهمانه کنکاش طلب نموده انهار آن حکایت کرد ایشان انکار بلین نموده خنده را حاضر شده  
 هر یک را لحاظ فرمود کردند هر چند آنجماعت معذرتها گفتند که ابواب عرض تقلید هر که کرد با این حکایت  
 نرسید و تا می آن مردم را گرفته در همانجا سیاسار ساینده و بگرفتند نمایان نیز مردم معتمد رسالت  
 این خبر با انجماعت رسید هر کس اهل آن موضع بود با اقربا و خویشان هر کس این ابطه استنما  
 بهم داشت احتیاط و زریده از خوف جان فرار نموده نزد امام قلی سلطان فرستاد چون امرای اتفاق پیشه  
 نزد او جمع شدند او را بعقب خانی که میان او زبکیه نشاندند پادشاهی است مخاطب ساخته و پادشاه هم

پادشاه هم گفتن آغاز نهادند امام قلی خان که تا غایت لقب سلطانی داشت از علوی خوش آمد گوید  
خود را خان عالیشان پادشاه نافذ فرمان تصور نموده با علان کوسر مخالفت علی محمد خان کوهنبره  
از روی کج برداشت و هر کدام از امر او در یکدیگر با او شایسته نفاقی بود بر سر امام قلی خان جمع شدند  
و او در میان اینها بهت نیز کس از پنج که متفرک حکومت برادران بود غرمت ماورا الله نموده از آن بوی  
گذشته تا حد و قرشی علی محمد خان چون از غرمت او بفرمانت او نیز با امر او کج بود یکدیگر قریب  
بسی نیز کس بود انداز بجا بیرون آمد و بتا بنده بر او زاده شتافت اما با امر او مقربان خود بقای  
بدن شطه بی اعتماد شده بودند و امام قلی خان چون قریب مقابله با عم عالیشان ندانست در محل شایسته  
پشت آبیا مویده او در بر روی لشکر خندق کشته کسان بخدمت عم فرستاد و حکایتی شکایت نیز  
و کوه کندی میان آورده و امر او نفاق پیشه و میفد ان حسد اندیشه ابواب کج و حیلک و ندک زاده  
طبع او بکشت حیل و کید و علی محمد خان بطبع نخواست که فیما بین لبنا و اسجاده و قرار داد خاطرش  
این بود که اگر امام قلی خان از کرده نامد بوده مفسدان را کتزد او جمع آمد و اندر پاکتده ساخته در  
مقام اعتدال باشد بهمان حکومت بلج قانع گشته برستور میطیع و منقاد عم کرده و او نیز خضر نیز  
گشته حکومت بلج با و از زانی دارد و از قضایا علی شمشیر کتار دارد و علی محمد خان و سر اسجاده ک  
از میان فی زاری بیرون آمد و بجو الی اردو و میان زمینها و رجی آیند مردم واقف شده فریاد کسان  
از زمینها بیرون دیده بجنب خاک مشغول بودند و غلغله و غوغای عظیم در میان مردم اردو می افتد و در  
محمد خان در حوکه خاص فرایده بود و از آن شورش غوغای مردم میدار شده بیرون آمد شخص  
حال میکند بعضی برزه گویان میگویند که گویا امام قلی خان لشکر است که شینچون آورده اند بیرون  
از سوسه شیطانی با جبار ارجیف بطبع را بخند بکلنه این گفتگو در میان اردو شایع شده مردم بیم  
برآمده اسلحه و براق پوشیده سوار و پیاده بر در سر بریده و کرباس پادشاهی جمع میشوند و ولی  
محمد خان چون امر او لشکر باری خود بمطقت و بی اعتماد بود و ملاحظه داشت که مبادا ای باب غلغله  
نفاق او در میان حکامه احاطه نمایند قبل از جمعیت لشکر باری خود سوار شده با جبار فرزند محمد



که در آن وقت با او بودند از روی احتیاط خود را کنار کشیده و در حالی که او بر میخیزد برآید و نظر کنند  
 شاه در آن بجزن حوادث مسکوت و تا برینند که صورت حال چگونه است و امر اولش که آن که بر در خیمه کاواوتی  
 جمع میشود از شرفی از بنده بعضی بسکونید که پادشاه فرار نموده و جمع دیگر در آن عمر این بود که او از بچه او را مشاهده  
 کرده اند و امامت آنرا از پادشاه میکنند باطل معارضه با او از پسران زیدین پادشاه و می مید بر کا  
 امامت سلیمان آوردند و آنرا است سلطنت بسکونید و ولی محمد خان همسایه آن میشد می ایستاد و صلح شخص  
 میشود که مردم از دو طرف او ضرورتاً رو بر کاواوت استقلیان نموده اند حقیقت این فتح معلوم میکنند که  
 این فتحی از تقضای بی فکاح و بی اجماعی بودند نموده و تمهید این معده است که در بدو در عمر ولی محمد خان بود که آن  
 معده در میان خاص و عوام تمهید یافته ساخته و پرچم است آنجا است بوده و او است با طو زید و خود را  
 از دست والا با بطنای قرام تمک کرده و او را صنایع بسیار خشد علی التقدیرین ولی محمد خان از کمال این امر و در آن  
 با معده و ولی محمد خان را آورده و چهل شهر است و حاکم بنا کرد و در ارتکب سید جواد اعدان پادشاه بر این پیشانی و نظر  
 محسوس نمود و بارک طاقم کرده و طاریت پادشاه کرده و کس نیست و بیخام داد که غنچه سید امامت سلیمان این چند روز با غلبه  
 تمام بخارا علی پادشاه را محسوس است این نیست اولی است که از شهر هر چون نیست از پیش بر جمله در مهات خود فرزند  
 ولی محمد خان از شنبه باز میان جمع کچر نیست از سپه فانی علی و زکا از تعجب نیست که نزد کتوال است که نیست ماده از هما  
 و متعلقان که در ارتکب مسیو و نه بهر گداهم که تعلق و ارشاد طلب نمود و کتوال طلب کرده را بر این و نیست ماده و معیار  
 سه روز ولی محمد خان بر خود را بعضی از متعلقان چهار صد نفر از غنچه از ملازمان اعتمادی همراه کرده از بخارا بیرون  
 مسرقتا بر آن معیار بر پهلوانان چون در انجا از متعین نامری کلان است و میروم بهر مکان بود فیض غنچه است  
 نمود و نیست آمدن ایران و دست داده نمودن از حضرت علی ثانی علی کلان و در غلط تصدیق داده از نمبر جلوه بود که نیست  
 چهار جا آمد و پرورش است هم سلطان اجمعی از با بان خورشید بکاتب هرات و دستا که خود نیز متعاقب و از شو و از  
 چهار جا که رفتند و خواب خان حاکم در دستا و حقیقت حال اعلام نمود و خواب خان آمدن او را از امر و اولی است  
 تحلیف آمدن و نمود و متعلقان خود را از قلعه چار کوه استه قلعه را یکی از اهل قلعه و سید و با بقیه رفته و ملازمان  
 که محمد علی خان خواهر هم پدری آملیق بود و نیکت مبد و دست سید لغز نیا و نبودند بر و آمد و کتوب است شایسته و را

آمدن خدمت اشرف نوشته فرستاد و بحراب خان بفرمایند استقبال استعمال نمود و او را با عازان  
 بشهر آورد و در آنجا عتک کشید و دستها و کمان بپایه سر بر او نهادند و حقیقت تشریف فرمود با و نشاند  
 او را بکسای عرصه که ذلی محمد خان بنوعی برود و غنای عتقا و شهن بود که روزی که برود آمد بحراب خان گفته بود که  
 دوسه روز است که از او ایستاد با بایست و اتفاق درین خواب نگردد اما بچند روزی در هر دو سه ساعت خواب  
 نمود و بحراب خان گفتمین خدمت منیرانی پرداخته پیشکشهای لایق گذرانید و منیا قتیما بیاد شما نگردد و از اینجا  
 روانه مشهد مقدس معلی گردید و چهار سال غ مشتمه بود که در هر از عویب بر او ش نظر خان تو کلی که از اینجا بیرون  
 دار و فرستاده بود امراء عظام که در انجالی بود نیز طوازم خدمت پر خدمت تریب است و در مشهد مقدس خدمت  
 کرد و از آنجا راه محنت کاوه چکا آسود گشت از مشهد مقدس غایت عاقبت نمود امراء عظام که دست او بودند  
 بنوعی که امر اشرف عالی صاحب شده بود هر یک بر وجه لایق پیشکش کشیده منزل بمنزل نهادند که دره منیا قتیما  
 و چون قریب بلایه بسطام رسید فریود خان عالم کستر با وجوب امراء علی از استرا با وجوب انجا آمد تا خیر گشت  
 استقبال نمود و وقت بهدایا گذرانید و خدمت استیقامت تقدیم رسانید تا اسنان خوار فریود خان و کلدار او  
 خدمت میگردید و در عوارض علیقلخان انیشک آقا بی شیش ملک حلیه فرمان قضا بود و انجا اشاره داشت  
 به استقبال فریود و جلالت رسید بعد از کورنش و او را بخدمت اول از جانب حضرت عالی پرستش فرمود و عثمان  
 اینم عرض کرد و بعد از آن رخصت میماند و غلظت بود و دیگر طوازم منیا قتیما پرداخته پیشکشهای لایق گذرانید  
 بمقرمان و مخصوصان بی بیلا زمان او تو اوصافت و سیاه نظیر او و از انجا منزل بمنزل نهادند که دره چکا  
 آورد و او را جلالت ان میدان چراغان کرده خدمات لایق تقدیم رسانیدند و آنحضرت دوسه روز در کاشان  
 استراحت نمود و از آنجا روانه و از راه سلطنت اصغران گشت کشار در آمدن ذلی محمد خان بدر کاشان  
 نشان ملاقات آن پادشاه عالی شان از حضرت اربابان و قرمانان شاه عباس سر بهادردخان و باز گشتن  
 در همان ایام خدمت نشان بنو فقیح پروردگار رحمت جن جلاله درستان سرایان انجن تقدیر از بنو شیخ  
 ایران بلند پایه سخن با بدین نما این ستر اند که چون وصول ملی محمد خان بقطه کاشان مباح جا و جلال رسید  
 اهل صفایان موزای پرست ترا کسر نقشچی از غلبه بلوکاست اصغران محال بر انجام داده حاضر فرستادند و در روز

استقبال

استقبال از دروازه شهر تا موضع دولت آباد که سفر فرخ است و در روز بیست و نهم تمام توکلات چهار بار کلاه  
 جهان و قیصر و خانانته تقوی و کلبان را آیین بسته شکر و با از چون نوع و عومان حجرات اطرافش یافتند و در  
 که و لیون خان بنی شهر و منسلت حضرت اعلیٰ شاهی اتفاق امرا و ارکان دولت که در پاییز بر سر اعلیٰ حاضر بود دستیا  
 اینه و در میان توچی باشی در خان محضر ارجا چیلر و سایر امرا و اعیان استقبال فرمودند و در روزان شاه جنسیت  
 مطلق که پادشاه حضور مایون پادشاه از دولت سپاه چنانچه در محل تعینا آن ایام اشارتی بان شش کلاه  
 باران آمد و سواران سلطانیه قیامین اتفاق ملاقات افتاد و روز استقبال بعد از امرا ارکان دولت بر آن  
 حضرت شاه و حجاج و برادران و سایر امرا استقبال موابش شاه جنسیت مکان در راه و نجات مبارک توفیق  
 دولت که توفیق که مایون پادشاه سواره بحوالی ملایک شاهی رسید و فرود آمد شاه جنسیت مکان از فرخ و بر آن  
 آن سپاه و اسباب خیمه مبارک استقبال فرموده با پادشاه مصطفی معاف کردیم و همچنین سلطان پادشاه  
 و در سلطان سلیمان خان که روم که با ده هزار کس بر آن آمد و در این سلطنت فرود آمد ملاقات شاه جنسیت  
 مکان یک سو چون و اینجا مجلس سیدانند مبارک بنوع استند پادشاه و چند قدم استقبال فرمودند و در  
 ازین مصلحت نماید و در آن حضرت اعلیٰ شاهی مطلق از حسن معلق و محرم باقی و همان نوازی سوئم و آب پادشاه پاد  
 منظور شد شبته ارکان تکلفی استقبال سوار شتر و دولت آباد که سفر فرخ است شریف بودند بلکه ادب پادشاه  
 مهم بود که از آن حضرت بظهور آمد و چون علامت آمدن او ظاهر شد از غایت عظمت ذاتی و اخلاقی حمیده  
 موقی از دولت آباد نیز چند کام پیشتر نما و چون باور رسید بنی تکلفان در برابر ملاقات اعیان شاه و بلوانیم  
 مصافحه و معاشرت و نخستند امرا و اولیای شتر ادب تواریخ سلوک کشته حضرت اعلیٰ شاهی انواع اشفاق  
 و مهربانی اظهار فرموده پیشترهای دستانده و توامعات ایاز بن تکلفان بنظیر آوردند آقا کمال دولت آبادی  
 از خدمت شرف حضرت همانند او طلبیده اسباب بیانیست سر کجا نمود و از خانه خود تا چون انوضع با می اندازد  
 از خدمت بود اتفاق در دولت آباد کجا بنوع کمال فرود آمد و در شتر ایاز چنانچه پادشاه بلوانیم صیفت  
 پرداخت و آنچه لایق داشت پیشکش کرد و از دولت آباد سوار شتر متوجه شهر شد و در آنجا آتش جهان را بنام  
 همیون اعلیٰ قرینه و اجناس بر سر با می اندازد که شده بود و از طرف تفکیکی بسلیقه استناد و بود حضرت  
 اعلیٰ شاهی است است مصلحت سینه زدند و با اولیای مصلحتان حکم آغاز نمودند و در آنجا بنظیر می آوردند و در آنجا

و رعیت و تنگ کنی که از شهر با استقبال بیرون آمدند بودند بر تبه بود که در هر شهر خندان کجای شیش و ارشاد از انبوه  
 خلائق و تماشا نمایان و ضیق طرق عبورشان و بسپا و بسپا که در جهت انبساط خاطر او جهت حاجت و توقفت  
 فرمود و در جمعی شاد و کامی بنویسند و چون اجل شهر شدند حسب الامر لحظ در و از راه روسته  
 تا از که چاه و شهر و بازار و مکان گذشت و یا ولان ماضی شریفه اقامت و پای اندازد که بحیطه منبسط در او  
 بلان همان سر حلبی ایچرخان سپهرند و منازل مرغوب جهت نزول او تعیین شد علیقلین آن بهمان دست  
 همایون بود و در هر باب است بر کار او هر روزه بود و بر لایق از هر کار خاصه شریفه سلاطین هم می یافتند شعرا  
 بلا غایت آثار در آمدن او تواریخ مرغوب طیفه و رسالت نظم کشیدند از جمله خواجیه شیب و عجبخان که  
 از کار بر اعیان خوششان است و درین مقام سلک و در او مقربان نهامت یوانی منسلک است و بسیار شریفه و کلام  
 و صاحب طیفه است **۱۰۱** تاریخ گفته **۱۰۲** چون زکریا در شامی چرخ منقلب گشت پندار و کار انقلب **۱۰۳** شای  
 زکریا در حین آنکه است **۱۰۴** زکریا در حین آنکه است **۱۰۵** زکریا در حین آنکه است **۱۰۶** زکریا در حین آنکه است  
 شاه مالکیت قایب **۱۰۷** شاه عباس قدر قدرت که هست **۱۰۸** کاران که سخنش و کانیات **۱۰۹** این قران سعید را  
 تاریخ چو کشته شد از اذیت قدسی خطاب **۱۱۰** صاحب و روشن شیخ مجلس را و گفت **۱۱۱** ما ریشه همان بنام قایم  
 این مفسران هزاره و نوزده است موافق تاریخ تو میرا است **۱۱۲** ایان با چون بخدمت شرف سعید آغاز هزاره  
 جهت آن نیز بخت اشاه و تبعید حاصل می شود که در او از روشن انما مشن شیخ مجلس یعنی شریف است و کاتب  
 دیگر صانع بر او از اذیت و ادراق گفت و این بر او پیش است که تحریر یافت **۱۱۳** عجب سر شد  
 آن سپهر جهان **۱۱۴** که ز تو او است **۱۱۵** سپهر جهان **۱۱۶** آینه پرش ز روی اخلاص **۱۱۷** خاقانی مانع **۱۱۸** او در ملک شریفین  
 ملک توران **۱۱۹** جبهه ز فرود چو سان تاریخ **۱۲۰** گفت آن پادشاه و توران **۱۲۱** روز دیگر حضرت اعلی بنزل و تبر  
 بره بآین بزرگی و همان روزی پیش از ده که در ایستگاههای شفق از تو اصفاست **۱۲۲** پوستار دلفیور کرده اند و کاتب  
 از اطوار او فرود بود که او را کفری فرود میگرفت که ورت و ملالی که از کربش چرخ مستحضر است **۱۲۳** منوم می شد  
 و حضرت اعلی شکفتگی و گرم خملاطی رخ آن نود و هجرت با بنمایا می آوردند چون یکدیگر روز از تاریخ را در فی الجمله  
 یافته از غلط نماز خاصه بنام حیانت با و اب و شایان روزگار را ساسن با شریف مجلس است **۱۲۴** اینها رسیده و نجات  
 یافتی با چند نواز خاصه معربان ملازمان بان محفل از زمین و آن نیکوکان ان شرفت بنفس نفیر **۱۲۵** در آن محفل

نزدای تکلفا دبلو از مجلس آرا بی تو بر می نمود و بچهرگان لاله عذار در آن عشرت کرامی شاه دلمانی با دایمی دستهای  
بگر بر سر در آورده مطربان خوشانک و مفسنان تریخیک بنوای نگشتی هم روزی که کنای فاطمه گشتی تو  
وشان عاتی و خراسان بر قاصد رامن خرمش بر جلوه گری آغاز نهادند **مجله** در آن فخری بر مملکت نهادند  
همی بودی شاد می بهره قاصد بر گشته خراسان دلستانی به بریزی روان آرام جان بهشت آبادین  
رشک گلستان به مجدمت استاد و خرد و غلمان و لیدر همان از شاهانه مجلس بهشت نشان که مشون بچیدن  
جو و غلمان بود و حیرت افزا بوده آثار بهجت و غمی بطور بسته آورد و حضرت اعلیٰ بهشتان و کشتن مهر با اینها که حضرت  
اوقات پسندیده عالمیان است کشتن فاطمه و بکهنان و پند و اندرز و مقربان او را بحسن عهد و وفاداری  
و رعایت حق نمکوار کن ستوده و مدای چیل میدادند تا نیکو صبح صحبت پادشاهان انصاف دایم تو با بقیه  
از دو خان قیسمان نوازی فرود که داشت کردند و روز دیگر آفاست ساروی از نطق و حسن و فصیح ملبوس و کمال مروت  
پست و رفیق ملک لغت که شایسته همانی چنان باشت در سال بهشت چون در نظر حضرت اعلیٰ غایب می تو با  
قلیل الا اعتبارت تفصیل آنها موجب تطویل است و عثمان قلم را بر آن کیفیت و یک کشیده و بهشت و روز دیگر  
صحبت میان نقش جهان چوکان بازی قیوم از بازی فرموده که چهار بار از او قیصریه کاروان را که آیین بندی  
فرموده اند چرخان نمائند و چون شاه شود از چوکان بازی قیوم اندازی فارغ شود در میدان آتش بازی  
که موشک سالاران آتش بازیان افنون غریب تر است و او بود و آتش داده بعد از آن تماشا می چراغان فرود  
وروز سوم و حضرت اعلیٰ میدان نقش جهان تشریف آورده با مقربان و یک سواران قرابش و غلامان  
در چوکان بازی قیوم اندازی کرده و نظار گیان کا شایه ذکر او انانما حوالی میدان را فرود گرفته نظر آن  
صحبت عالی می نمودند و حضرت اعلیٰ و زب و زور با تکلفی و تواضع می افزودند و گرم اخلاطی و حسن خلق بیشتر از  
چهره بطوری می آوردند و از روی صحبت و معاشرت بومی ظاهر میساختند مستشار الیه بر بچند روز که تیرتیه ملاقات است  
در می یافت که تیرتیه در میدان نقش جهان علاوه صحبت چوکان بازی قیوم اندازی فرموده آتش بازیان  
فعلی گرم دست آتش بازی می غریب کردند که مرکز شاهانه کرده بود و بعضی از اسباب آتش بازی در قبل بزرگی از آنجا  
پادشاهی قیصر کرده بود و در وقت آتش زدن و توب انداختن از آن که به کراتش می حرکات عجیب

و عملی میسب مشاوه گشته موجب بساط جنبایشان و حاضران بساط است که در و مکرز اصحبت حراچان  
 قیصریه و مجلسهای شایسته نقشن جهان بوقوع پوست در اول تجویل سرعان که عرف اهل عجم و شکر کسری و جسم و  
 آب پاشان است با تفاق در چهار پنج اصفهان کاشای آب پاشان فرمودند و دران و ز زیاد از صدر الفرض  
 خیابان چهار پنج جمع آید بکده که آب میباشیدند و از کثرت خلائق و بسیاری آب پاشی آیدند و در خشکی پشته  
 بر دران و در خانه چون شال ناز و فی الواقع نمانش غریب است با لجله بعد از فراغ از سر صحبت پر امور  
 سلطنت جهاننداری بسیار کرده و اتالیقان و در پیش سفیدان شرح حال و طغیان برادر زاده و بد عهدی ملانمان و  
 اشکال که باقتضا و تقاضا بحال و ماموران داده یافته بود بتفصیل عرض کردند چه چند تمشیت امو عالم در قبضه ارادت  
 و نیت سیر جریه و در انتظام سهام بنی آدم است در مشیت آفریننده پیغمبر و کسرت و تدبیرات عقلی هر را در تقدیر است  
 ازلی و غیبی که بقتضا آید مینماید و بیکدیگر میرد اما مقتضای عقل خاطر اشرف آن چون اعانت داده و حضرت سقا  
 بر ذمت محنت کل طبقه قرار بش لازم آمد و بگویند قانون در هر اقلت عالی بجانب خراسان در حرکت آمد و از خراسان  
 او را با لشکر کرمان و ز ماوراء النهر سرگردانند که اگر به نیت همیون جتیاج چند روز در لوازم مدد و کوکب بطریق  
 تواند آورد لیکن درین سال سبب آنکه مردار و در سال گذشت با بد با بجان آموخ و دیار گشت با لشکر عظیم در و  
 بگر که در دست قشلاق نموده اگر چه کنگوی صلح در میان بود اما احوال و مسانرا اعتماد نیست به نیت  
 سفر آید بجان تصدیق یافته نفع آن موجب سفار عظیم است مناسبان میدهند که در همه جان این زمانه را خادما خود  
 از مالک محمود و بر جانت یا ناید در حال قامت نداشتند چندگاه با بیشتر و استراحت در آن که در بر سال انظار  
 جهات تجار صوت داده بر سال یکدیگر خاطر از جانب و میان چه شده باشد توفیق الله تعالی به شکر تمام بر  
 و عمر ایشان با لغو نبینست نمایند و اول محمد خان تصدیق مقامات مذکور که در آنکه بیشتر بهاداری آنالقا  
 رفیق کار و وی تجویز از دقایق امور انجا آمدند علمند و عهده به شل بن بود که باز گشت بجان و بر او الفرض بود  
 لازم است تا مزبور و تعویق مناسب وقت نیت زیرا که اگر امر او احکام او در یکدیگر در اطراف و جوابش بر او را در کسرت  
 کاشته و تصدیق داده نماند تا غایت نزا امت یلغان نماید چشم انتظارش بر او استظراف اندوه است  
 او را شوکت و قدرت نام حاصل شده که در خلق بر بجز اطاعت او در دنیا و دوزخ توبه با نفوس مبارک و استیجاب

و رفافت و عمارت شاه و کوشش کمروه خاطر عموم آن ولایت است و اگر چه در قزلباشش همراه باشد که از بکره  
 از خوف بیم شرمند که در آن جمعیت که مکنون خاطر است نه در چون آن سلسله و اخبار تحقیق موسسه که با ایشان  
 هر کس از سلاطین با و بگریه و جفا می بیند و دلمان قدس نشان که از بکره ولایت و امامت منصفیت تو مثل حسبت  
 بر حسب خواهی که مرا کشته و خلع می بینی و تبرکاً بر بنویسد آمد به سعادت ملاقات شرف فایز کردید که کرم است  
 ازین دولت بسته روی بمقصد آورد جا و اثنی است که چمن تو مثل این دو دمان و الا و توجه باطن همایون اعلی  
 اگر آنچو مکنون خاطر است بغفل نباید که کت مده قزلباشش لازم باشد همان امر اولی که بیان فرمایند  
 که پیکار سگ خراسان با جنود مظفر ورود قزلباشش مستعد و آماده کوه کوه بوده هرگاه از جانب مخلص است  
 شود مرا هفت فرزند از سرستم محمد سلطان که در هر است از جانب بلخ را از کرد اند و حضرت علی رضی بنیمن  
 نمیشدند و ملاحظه داشته که مبار و اقوال او خاطر جناب عیانی و رفعی صورت نمید و در عکس مطلوب نتیجه  
 و ضاع خاطر اشرف آن بود که در تارک ختمال احوال او که امر است عظیم و کاریست بزرگ بتامل و عیانی فکر  
 بسوال اندیشند و بقیل در آن صابن پیشه در میانه فوای کلام او در وفا و کفایت ازین چنین معلوم کرده  
 که او ز بکینه عفت پر خود نسبت با و فاسد کرد اینند مذ و ثوق و اعتمادی بر اقوال و افعال ایشان نماند  
 اما اگر چه در مرتبه مجلس گفتگوش انعقاد با و در شریح خیدان و معملان که همراه داشت متن و این بقیل بنامش که  
 قزلباشش صاحب پیشه در مسالیه بر طرفه ظاهر رسانیدند و از جانب خراسان نیز اخبار رسید که جنود او ز یکیه بهو انخواهی  
 خان اختط را آمدن او در زمان این اخبار حرکت داده و متن نمود و جناب ظفر نیک به این امر را بگردن خود گرفت  
 جانب متن را در حج دادند و چند نفری از رفعا که مظن اتفاق و از نظرین و عدل فکاک بودند حضرت حج یا در هر شخص  
 اما کفران لغت که میگردد که تو چنین سعادت عظمی را بنده العقه حضرت طارضا جوئی گشته اسباب ما بتمام رکاب  
 او و ملازمان از اسب گشته و غیره و هرگاه در براق موات و سایر میر و دیات پادشاه با زور و بد لایق از سر کجا  
 شرفیه سر انجام داده و شتاده و روزی که بندگان حضرت اطلاع ساعت سعید جست یساق او را بچنان آهستیار  
 فرموده ختام اقبال بر کنان رسانیده و در وصف فرموده از شرب با کمال انقل نموده بودند جناب طانی را طلب فرموده و آن  
 شب با یکدیگر ملاقات و صحبت مخصوصاً داشته و بسیار از امتحان حقیقت بنیان نبر بان الهام پان آورده و در

ملک و اداری و تالیف قلوب ملازمان و عفو نمودن از جراحتها اختیارش کرد این و اعلام نمودن حقایق  
یومی و سوانح غیبی سفارشات بلخ فرموده از همراهان خصوصاً خواجه بردی تالیق و جمعی که اظهار اخلاص و وفای  
در باب بیست و جان سپاری عهد و میثاق کرده اند یکدیگر را و دان کرد و در زین خان یکست ملوک را از  
عظایم ایالتها نیز بود تعیین فرمود که در قسطنطنیه و همیون باشند روز بروز زینان با محتاج سراسر انجام داده هر سه خدمت  
بجای آوردند و مبلغ کلکی زلفه جهت مدد خرج ملازمان تعیین نمودند و جناب ثانی بعد از وداع حضرت اعلی و در روز  
دیگر در شهر توقف کرده روزی بم و از شدند ذکر توجیهی **محمد خان از اعیان بکلیف نواسان و ما و اهل**  
**و تکیه تین بر بر سلسله اتولات بمبندت پادشاه چهارم شقام چون دل محمد خان بنوعی گشت**  
تقدم و قایل گشته که در یازدهم شرف جدا شده و ملازمان اسان کرده و با یکدیگر سخن با آنجا که ایشان بر پیشانی خود  
امامت سلیمان و سوانح ما در آنهمه نخستین منار و انت شمه از احوال مشارالیه آنکه چون در محمد خان بیوهی  
که نده کوشه از بخارا پرور آن بجهاد و عموم سپاه او ز کبک یا زین شرف او روی توجیه بجانب ما مصلحت آن آید  
مشارالیه دولت اقبال کسچان وی آورد امید ارگشته بجانب ما مصلحت آن آید و در مشارالیه دولت و اقبال کسچان  
رومی در امید ارگشته بجانب بخارا در حرکت آمد پای بر بسند سلطنت پادشاهی نهاد و خطبه و سکه بنام خود  
کرد که تو اراکت بخارا منافع در ویه فزاین پیش برده پای در دایره ستابت نهاد و ولایت بلخ و مضافات  
نیز نیز محمد سلطان برادرش لقبی بنموده و او را بر انصوب فرستاد چون سمع گشت که ولیم خان مصلحت آن  
با یک پسر کوچک دست چهار جو که ارگشته رفقا است را و تهنیر آن قلعه نمود و جمعی از لشکر آن و متهم آن در  
بر سر چهار جو فرستاد که تو اراکت و انقیاد پیش آن طوعا و کرها قلعه پرست و مصلحت  
و مردم ولیم خان را که چنانچه بخارا بر دند و قلعه را پس از اهل تمام سپهر ما از اعیان بعد از ملاقات مصلحت  
عزم بر کار پسگی از او ای که مجبور بود و آنرا تمسوق آغاز نهاد و او را در معاشرت و مصیبتی نمود و آن  
عقیده ای می شده است اهل سلیمان دست و امن قاضی و مفتی زده در نیشان چاره جست چون استماع  
رفت که در تهنیر بخارا امکان نیست که گنار جسد شاه قاضی دین بیاد داده و دنیا پرست بخارا بر و فریضای  
امامت سلیمان عایت تربیت یافت آن جمیل را باو جبر شرعی اهل سنت تسلی داده میاژ او را مصلحت آن



عقد متناکه و ترفیح انعقاد داد و او را بر یکجا بسیارن امر شایع کردند و خداوند خلق فرمودست بود و تفریق نبرد  
 نم کرد و ای بحال غلطی که این شیوه بموافق ملت و مطابق شرایعت باشد نظا کفوه صریح باشد اما بنابر پیوسته عشق  
 کتاب و کرامت در خلال این احوال سلاطین را با این کرستان که در آرزوی چنین روزی بودند طبع در ملک  
 کرده است که با محیط منبسط در آورده بر سر قندش کر کشیدند و اما مقایسه آن بکوتی و قندش که فراق بجانب قنده  
 در صورت آن ندرت محمد سلطان بر او در شین انفرشت که کشکرهای شیخ و اکتدود را جمع آورده و بر سر قند با و  
 پیوندم و چون مشار الیه بر سر قند با سلاطین داده باقی فراق طلوع دو سوسه از ناحیه کرک اشکر کرد و ذوالایست تا  
 و اکتدود را تا احوالی بر قند به نشان بازگذاشته بر شین سلیطان طرفین بحکایت مسلح میمان از دست از جانب  
 حرب نزل را در تانی که داشته و متعویز میکریم غیبه از چون استقامدی با احوال اظفار میبند و جسد و ما و را  
 الهی بر سر قند حاصل قامت از او بود و درین اثنا نیز طایری بدالده اما هم سلیخان رسته را و راشوق معاشرت شربت  
 نیز غالب بود یعنی نام او در کشکران در سر قند که داشته بودیم عیادت الله با معیاری از خواهر و برادران تجار آمد  
 با محبوب هم چند روزی بر سر عزت نشاندگان عشق و در کنار انبساط و تفریح میسکند این که طلفه را با ت  
 و لیجریان در ذوالایست بلند می گرفت و سوجیه تفرقه ظاهر پریشانی ضمیر با متعلقان کردید در کنار اجمال انباشت  
 نامند و در قبیل از وصول ولی محمد طان از اجمال پروان شد و الله متعلقان محبوبیم بر او داشته بجانب قند شربت  
 اکنون بر سر قند احوال و لیجریان باز کردیم حاصل چون جناب سفان دانستند که در دیگر نجر اسان آمدن مترو بود و کبد  
 السطیقه هر اقره در پیشش را که در هر اقره بود و بنویسند و در سنجینان حاکم هر اقره را با جسدنوزلبا شکر در آنجا  
 کوکب خود کرد و ایندو بجانب بیخ که در توفیق خالیت از حرکت آمد که با ناز را بر هر دو چهار چوبی را بود و بعضی از او  
 خوانان و ملازمان او که متعاقب از بخار او اکتدود با طلب او آمد و در بعضی در توفیق نمود و اظفار آمدن او داشته  
 روزی بر و زرسیده عشق و را از راه مر و در راه چهار صایب شکر و در پیش بخار از غیب کرد و میگفتند که چون  
 اما مقیلهای آن بکران خود در سر قند است بخار خالیت از راه مر و بر و میست که دار است لایق بخار از کوشش  
 سلاطین و در کبک است با سانی بست در آید چون آنحضرت را مجد و در تحت سلطنت بر سر توفیق خود جایک  
 طالی اتفاق افتد و آوازده و وصول کوکب طالی را و راه الهی شروع یا بر موجب تفریحی و پاکندگی مخالفان گشته تمام

برود و لغز و دوستان گفته صورت پذیر خواهد شد چنانچه پیرین کجاش ملامت بازمشده حدس  
 برود و شریف برود و محراب خان نیز ولی محمد ناز را که کت و کلبا شکر کاره بود و مملای نمیدانست  
 رفقا بلا لایعقول او را لیکس از بند باطله محراب خان جناب خان جنود او زکیه اهریکه در مکان مسکنا  
 فرود آورده خدمات شایسته تقدیر رسانید بعضی از بنود او زکیه که در قلعه چهار جوب بسیار بود آن  
 و از نیکت بد قلعو اطلاعی استشخصه ضمه ضامال خرابه قبل تعمیر آن شده بود ولی محمد خان بصواب در محراب خان  
 اجتماعت را با توجی زبهاران او زکیه بسبیل ایفای بر بر چهار جوب فرستاد و خود نیز متعاقب در مکتب آن و خان  
 چند فرسخ مسافت نمود و بجهت آنکه با کلبه یک کلبه عالی از مکتب کلبا شکر خالی نباشد موازی ایضا فرستاد  
 در کلبا شکر تفکیکی آن خود همراهم و ملازم یک کلبه عالی ساخت تا بر اصلاح دولت باشد و نواب خان  
 خواهر اقمیت نمود و بلوازم خدمت آن خان سپاری قیام نمایند و هرگاه بر خص سازد باز کند و پیشتر  
 ایلیان نمود و در تبریک حج بیایم بود چنانچه از خدمت کلبه شکر جمعی با گرفته و تعلیم داده و در آن کلبه  
 چنانچه تبریک ایشان داده و متعاقب کلبه شکر رسید در چهار جوب زوال اجلا کرد حاکم چنانچه که در آن کتب  
 جز اطاعت چاره نیافت جناب عالی چنانچه بجز این سپرد و چند نفر تفکیکی آن خراب خان را در آنجا گذاشت  
 بسبیل تعین و از کلبا شکر کمال خرابه پیشتر فرستاد و خود نیز بر چهار جوب که شده روی تو بر چنانچه  
 آورده چون او را از وصول مکتب باوشای در حد و چهار کلبه شکر یافت جمعی از طرف با و پوسه شد اما لیکن  
 که جوید و سبایم چنانچه آمد و بعین و عشرت مشغول بود از آن دو کلبه شکر نیز با در مصطفی کشته تو مقابل  
 در خود نمیدانید یا والد متعاقبان چنانچه بجز پوسه اینچنانچه از آن دو کلبه شکر فرستی که کت و ولی محمد خان  
 از فرار او خبر یافته خواب بر روی آنالین پیشتر فرستاد و در روز پنجشنبه استخبر شدی آن دو کلبه شکر را کشته  
 روز دیگر که در آنجا استیصال کلبه شکر نمود و در جمده ۱۷ جناب فی بولان مال سرور و فاطمه و اهل دار السلطنه  
 چهار کلبه شکر که برادر در مسطرت و کارانی برسد همانها فی متمکن که در یک دولت و خطبه قبول مجید  
 بسم لقبی از آن کت سادات مملای و ارباب اهل کار اعلا نیت کونش علی استعدا و اقد و آثار  
 بجهت شادکامی مملای و در آن اولی محمد خان بجهت آنکه برادر از او شکر معوقه او را که کمال تعلق داشت تقدیر

همراه برده بود و نهایت مشورتش در پایشان ظاهر کردید و مستحق تهنیتی که در وقت از لوازم بود و در این نظر  
 نیکو دید و قاضی که کثیر او کرد و وجه او را بعد اتمام تسلی جان در آورده بود و بعضی بر نحو حاضر کرده و از آن  
 امر ناپسند استفسار نمود و بمقام سیاست بود و قاضی هر مخالف پیش از داشته عذر را می پند نیست  
 و آتش غضب طانی در باره قاضی نوعی شتمن کشته بود که جز خوشن جیانش مطمن نیست بلا خلاف آنکه بسیار است  
 او عموما موجب انتابت را با علم باشد بنا بر تقسیم قضایه و علم متعوض از منوبت شد اما خفت و خواری بسیار  
 و همچنین با رطبه او بیکری اعیان بخلنا چینی که با او عذر و موافقی مسلوک داشته بود و بدین معترض خود را آورد و از قضا  
 آردگی که داشت با اجتماع مقتضای عقل و دین عمل کرده و همه بر باری و منوبت هر کجا جستن که در امور  
 از مقتضیات عقل و لوازم حزم و احتیاط است منظور داشته اکثر ایشان را که آمدند و بعضی بر طبلان لغو مکران  
 باعث آن شد که عوام الناس بحکمت آنکه معاونت و زبانش در باره او کرده بودند و او بیکری خصوصاً جمعی  
 که بر منقلکی با و داشته از بی سیاست و عقوبت انتقام بیشتر از پیشتر در مقام عذر داده از مصلحتش منتفر  
 گشته اگر چه بطریق عمومی اخلاص کرده و فدویت نموده اما باطناً و پشت هم عذر وفاق بود و خطا در نظر  
 او صواب شمرده و آنچه جزو صلاح او نبود همراهِ بیکری و تامل که کمون خاطر خود را بطلو آورده و عاقبت از عیب  
 و اعمال نفاق آمیز و بیکری رسته حیات او از بیکری که باشد چنانچه از کلام آئیندو موضوعی چند ذکر **انصت علی**  
**تعمیر خان و بکار بیکری شمرده و خان بیکری و باطل و تسلط** **تعمیر خان و بکار بیکری و باطل و تسلط**  
 چون شمره دیوان قضا و نظر اکثر سفیرک بفعالیت داشت و نظری غالی توانی الملک من نشان و تود من نشان  
 از مشهور دولت و بیکریان بکنکات تصدیق ساخته بر تمیز نشان شمره و تود من نشان که در آئیندو بود و در کوشش  
 تودیه نادر و وسیع تود من نشان اقی تصدیق تیشا و آنچه بطلو بر غیر آئیندو عاقبت شمره و تود من نشان بطلو چو لیچرخان بقر  
 سلطنت و مستحق خدمت تو اگر که کاشی و دولت او که کنگسال عداوت و تالیب و توی تود من نشان آورده بود و بیکری  
 باره بیکری علی آغا تود من نشان و لشکر انان اطراف جوانت سیده و صینت بجه دیوان بیکری و تود من نشان و غیره  
 از دو حامی تامل بیکری سلطنت شمره و تود من نشان و شمره و تود من نشان که تامل بیکری که ام طرف شمره و تود من نشان  
 خودان خوشتر بود که چنین نموده که اما مصلحتان او را و راه التیر محال قامت نماز و تود من نشان او را و بیکری

رفته بطنه انکه برادر کوچک اطاعت او نخواهد کرد دستواند رفت سواي آنکه بجای پیش از آنجا میاید  
ناید نوعی دیگر مجمل نیست لشکر بیان در سر قنده هرگاه نودول موکب عالی را در بخارا و فرار است  
استماع نماید فرج فرج روی امید برگاه عالی آورده غاشی بنده کی بود و شتر خرابند گرفت ایستاد  
طریق دیگر را احتمال نمیدانند و لیکن خان نیز از جویم فرستاد که گویان مستخان نفاق امیران و دیگر که بظلمت  
دو و لخواهی طلبه آورده بیاطن حساب او را بار او را سرانجام میدهد و در راه صواب کم کرده از طریق جزم و  
دو رانده پیش خان فرستاده خود را پادشاه مستقل الفغان تصور کرده نامند اطفال این جمعی بر بکن و استقلال  
خود بر سر سلطنت و فرار اما قلعیان و اطاعت و انقیاد رسنود او زبکیت بنده است نشان است  
و از طبقه قزلباش جمعی از حضرت انصاف او معدودی نگاه داشت که چون امر او اعیان او زبکیه کردند  
آمد که پیش عالی استعجابانند و خاطر اینان مخرج کرد و ایشان مشاهده نمود باز کردند و در آن چند روز  
که در بخارا حلالی قامت انداخته بود و اکثر مردم از چشم تندید بسیار از او خائف و برسان گشته در میان  
بوضع پوست امامت سلیمان بقلعه توشی آمده و در آنجا توقف کرده ملی محمد خان ارشیدین این بر بی آنکه  
مرکز دولت عالی گذارشته بقلعه ای محده از کربس که در موکب او جمع میبود نماز بخارا پر چون آمد راه قرشی  
پیش کرد که اگر امامت سلیمان محصور کرد و دقله قرشی را محاصره نموده و در دست آورد و اگر از آنجا فرار نماید  
چنانکه از دره اعتبار ساقط کرد و بعد از آنکه پیش کعب بجانب قرشی رفت ریش سفیدان و بهادران موکب  
عالی صلاحشان دیدند که اول بجانب سر قنده حضرت گمانند زیرا که اگر اولش گمان در سر قنده چون پادشاهی  
در میان ایشان نیست طغیان کرد که قنده در دایره شایسته خوانند تنها و بطلان از آنکه آنست که برقع امامت  
پرازند و لیکن خان در سر قنده در آنجا نشنند و در آن یکت فاجه که همراه بود و شوره شود و ایشان  
گفته که در نیوقت که امامت سلیمان با قلیلی در توشی است در همان و انصاف او در سر قنده در برکت و استعجاب  
خود را بر توشی ساقط و در دست میاید و در کربس که بر سر قنده بود که در شکل پیشوای چند  
و لیکن خان خواست که خود را از او در توشی در پیش سفیدان در کربس که در پیش میان سر قنده را صوب  
داشته در آن باب خلوک و جناب فغان نیز زبان را می خطا که در توشی در پیش سفیدان بود و در علمند و

از راه قرشی حمید بجانب سر قنده و از مشهدند و ولی محمد خان مکتوب بحیث سلوک سلطان نادرا باقری امان  
 نوشته ایشان را بطریق سلوک موافقت ولایت نموده و بعد بای حسین دادا امرا و اعیان او را بگریه در سه قنده  
 بودند در اول حال که خبر آمدن علی محمد خان و نمکن و سبب شلال او در بخارا و قزاقان معتقدان استماع نمودند  
 دل ابطاعت انقیاد ولی محمد خان نموده در مقام عقد اربوده بودند و بعضی دیگر که از وجایف و پراسان بودند دل بر  
 او نموده آموخته و کرده شده موجی شاد و دلخواهی علی محمد خان ظاهر ساخته و برین مخالفت انجماعت و وزیریه جوان  
 اما معتقدان پیش حمت کرده اند نموده نفع از موافقت با آن ماعتقدان در سه قنده برعت بر حق و باد بجانب قرشی  
 اما معتقدان از موافقت لشکر خیر و او را بر داشته از راه نیمه جنوبی المغان نموده سه قنده رسانیده چون آنجا  
 بفرقه رسید بشکر میجوشید دیگر بباره بدوست اقبال خود امیدوار گشته که حمار بزم حیت بر میان بست که  
 اما معتقدان بگروه ولی محمد خان تسلط یافته و ایشانرا از سه قنده بیرون کرد و متفرق و پیرشان ساخته و علی  
 خان را بزین مقدمات بتانی روانه بجانب سر قنده بود پیش سفیدان و بهادران که در مقاومت جناب خان بودند  
 کردند که اگر موکب عالی برعت و استعجال بجا نبیسه قنده و موجب یاد و وحشت و افزونی خوف و دهشت آورد  
 گشته اگر سالک طریق فزایر میگردد و صلاح دولت است که ایشانرا استمال کرده اند به تمان علی مسافت  
 نموده شود و کوفه و دهشت از آن بلطه ترا بگشته به استقبال موکب عالی آیند و جناب خاننی بصواب بد ایشان  
 عمل کرده است چه میرفت و لحظه لحظه مشظر و رده امرا و پیش سفیدان سه قنده میباید اصلا بخواهش خطوط  
 رسید که کفر و خلاف او بر زبان احدی جاری بوده باشد و همین دولت پادشاه خود را از خافه قروض معاند  
 پاک و مصفی نسو نموده از حیل و نفاق او زبکان غافل بماند اما آنکه جمعی از جانب سر قنده رسیده جناب خان را از  
 وصول بامتیخان و اتفاق آموخته او مخالفت و عسلیان تنفرد پیرشان جوانخواهان آگاه کرده و  
 جواب خان را از خواب غفلت بیدار گشته از حیل و نفاق ملازمان موکب فایده او را از روشن قرنی باز آورده  
 میدهد که با سبب او که گفاری شده بود در نمایند آگاه شده با ایشان متابعت خطاب آغاز نماید و انجماعت  
 با او با جوب نماز و حوت و حکایات تسلی داده چنان نمودند که در دهکده قنده که آنرا که مایه درمی آنند بپرد

و یاری آفت که مقابل مویک پادشاهی آید غمخیزان با مقبولان با تعقیبات دست آورند و ساختگی  
می آورند العقده مکررا گمان فرستاده که کیفیت و یکت آن شکرسیده خبر جزم آورند و دستا دکان آمده  
نقل سینندند که انجمن است از نیک بر نایا ده از ده هزار سینه و خندق در پیش روی کند چو است پیش آن ندر  
ولی محمد خان با امر انکسش نمود و بار او کرد که چون لشکری که در مویک خان فی از نایا ده از لشکر خانات است هملا  
بر سر ایشان قرابین قیتمه نوک تا وکن ولد و زوشعلتیج جها سنوز بقطع رسانند درین اثنا خبر رسیده که سلطان  
زاد دای قزاق کرده و برادر بود و نایا پنجاه کس یکو مکنه اعدا و پادشاهی میان بسته متوجه ملازمت عالی اندام  
از یکدیگر متفق لفظه عرض کردند که انا همسلیخان و شجاع معاونت سلاطین دای قزاق مستظرف بودند حال  
که ایشان بویک پادشاهی ملو تیکرند موجب امید می اما مقبلینان کشته سگ جمعیت او ازین خبر پشیمان  
میکرد و صلاح درین است که امان سلاطین دای قزاق مبر کرده و عیال ایشان را با پنجاه مصالحت باشد  
علمایم تا آنکه ولی محمد خان بجالی سمرقند رسیده ملاقه فریقین بتجارب انجامید در روز چهارشنبه بینه  
رجب المرجب علی محمد خان محاربه شتاز در خاطر تصدیق او بسته قتل وجدال کشته بود خبر وصول سلاطین  
زاد با رسیده جناب خانی جمعی با بسته تقابل و دستا دیک برادر رسیده کس پشه بر آن ملازمت عالی رسیده  
ملاحظه نوره و آداب چنگیزی نرود ولی محمد خان نوزده کور رش نمود و جناب خانی نیز او را در آغوش  
مهربانی کشید سه معانته بجای آورد و مشاورایه عرض کرد که چون شوق ملازمت پادشاهی غالب بود مقصد لشکر  
شده از روزی خلاص با اندک بای مردمی آمدم برادرم فردا با پنجاه کس آمد و بکسب وظرف ورود پادشاهی ملحق  
میکرد و در پیش سفیدان انا قلیخان نواب خانی عرض کرد که چون برادر شما از راه دور ایضا نمود امان است  
و کوفت را در دام روز جنگ در تیرتیا خیر انداخته راه او صحبت اریه که امروز و امشب او نیز از پنج راه آسایش  
یا شوقه اگر برادرش با کس او همی کردند متوجه خانات کشته معا طاریا فیصل و هم جناب خانی در از نوز  
منع عنیت خار نمود و مجلس آرا فی ترتیب اسباب بیاضت پرداخته با سلاطین اوده قزاق صحبت ملوکا کشته  
روز دیگر که چشمتا شهر جیب المرجب بسته ابو و خوالان خبر رسانیدند که در او روی همسلیخان غورشن نمود  
عظیم قاده لشکر بایان فوج حیه و براق پوشیده و عاریستند امار عرض کردند که چون ماسه تصد برابر وصولت

و سطوت پادشاهی زانده و از کونک و در فراق ما یوسشد نمازده و فرارند و اگر شهر دم مین خطی اظلام  
 اعلام پادشاهی استظلام میجویند ولی محمد خان نیز رعایت حزم و احتیاط نمود و بنود موبک مالی امر  
 که جیبه و یراق پوشید و حاضر کرد و بعد از اجتماع لشکر سوارش میبند و مسیر و قلاب سپاه ارسته اما خبر  
 و قتال کردید و مکرری از فرادلان آهن نمود که لشکر اما متلخیان کجا جمعند و سپاهی عظیم بنظر در می آیند  
 و اصلا تفرقه و پراکنده نمی از الطوار ایشان معلوم نمیشود بیکه داعیه حروب دارند و چون با غایت هر کسی می آید  
 عدد ایشان سر قنده را زیاد کرده و فرارشان نمیدانند جناب طانی از ترمودم و در آنکه داشت حسابی از ایشان  
 نیکرفت و سچکس نیکرفت که میباید این و کرده جنگ خواهد شد درین وقت تزلزل احتمال را ناصیه احوال آید  
 آمد و یکی از اتیان جنگ دین کار از نموده خود را مرستاد که از دور آن لشکر را بنظر احتیاط آورده  
 از کیفیت و کیفیت آن کا می بخش و چون مکر را و گفتنهای او بگریه خلاف ظاهر شد و بر قول ایشان یاد و همادی  
 نداشت بواق پکت تا جابر ملازم خواب خان را که در سپاسی جنگ دین کار از نموده بود همراه اتالیق مذکور کرده  
 که ملاحظه لشکر نموده خبر واقعی سانه بود واق پکت چون همراه اتالیق پیش فرستد بر بندگی آمده زیاد از پست  
 کس سپاه را بنظر در آورده که ممکن بود که دیده نصف سپاه ارسته با این شایسته جنگ پیش می آیند و عیبت  
 بساعت علامت کرد و آنها را هین انظار بر سیکشت و مشا را الی اتالیق گفت که خانه شما خراب شود و نمک این پادشاه  
 بر شما تمام بود که با او عذر کردید در نیت کیسین است با او گفتند که و از آن فکری نمیشد اتالیق گفت که ما هم این  
 مقدمه را چنین تصور کرده بودیم حال واقع شده و اگر خبر واقع بگویم بوجوب خوف هر س لشکر میکرد و جملها با  
 کشیده اتالیق مزاج کو بی چند کرد اما بود واق پکت حقیقت و افعی عرض کرده گفت که آنچه است با تو عذر میکند و مخالفان  
 بعد و عدت از ما زیاد مانده کاش جماعت تو لبش را حضرت میداد می اگر چه اندک مردمی بودند اما هر که  
 مخالفت پادشاه میکردند و اگر شکستی واقع میشد پادشاه را از تو که سلامت بیرون متوسلست بر دلا  
 بر حال جمعی از تو لبش گفتند که همراه اند از خود دور مساز و بجز است ذات شریف بجز منی دیگر ما مگر در آن  
 جناب خان ازین اجبار مضطرب گشته بود واق پکت با تو لبش یاد کرد که از حوالی جیستهای خان دور نشوند بوجوب  
 عالی بزم جنگ پیش رفت و مخالفان بر پیش آمده در دست چپ حصار خرابی بنظر در آمد و اتالیق گفت که سپاه

جمعی از مخالفان بدین خرابی آموگین سازند و چون ما پیشتر رویم از عقب قولی نیک آموگین و سبب بدی نماند  
اولی آنست که از جنود پادشاهی جمعی مخالفت این خرابی تعیین کردند و پادشاه نفر از جنود او را از کیمیا بدین  
نامور شد تا آنکه مخالفان گفته که چون بسنود قولباشان که شریفی اندازند و حصار داری هم برآوردند کیمیا  
میکنند و قولباشان هم را میبرند و قولباشانی را ضمنی با تمهینی نمود اما ریش سفیدان هم را بر نموده درین باب  
مبالغه برعهده افرازانیدند جناب خان بود اوق پیکر اطلب نمود و طواغوتها را برین خدمت فرستاد و  
بود اوق پیکر با دو لیست نفر از قولباشان و لشکر و پادشاه نفر از کیمیا متوجه حصار شد و سببهای خود را  
در پای حصار گذاشته پادشاه بجای حصار آمدند و چون بسنود اما مستقیمان نزدیکت شده بود و سه هزار  
کس آنحضرت را در لشکر با اجتماع جنگ عظیم کرده بفرستادند کلوز تفنگ جمعی کثیر را در پای حصار بجنگ هلاک  
انجام دهند مجال جنگ ایشان نداده باز کرده اند نه مرتبه دیگر و سه هزار کس آمده کاری نماند  
درین و حوز و خبر بولی محمد خان دادند که برادر کوچک پادشاه هزاره فراق با پنجاه کس که کوچک است  
خان را آمدند بدالالت یکی از جوانان این بخش بدید که مرشد طبقه او را کیمیا ندانستند طین او را می ندانند  
دست ارادت بود او داده بود و داده اما مستقیمان پیش نهاد دست ساخته بشکر او ملحق کرد و جناب خان  
از کوچکت فراق با بوس که شکر قدرت و موت لشکر مخالف بود با اخلاصی با اتفاق لشکر فرستاده نموده  
در شب که آنحضرت اب افاد و کس فرستاده بود اوق پیکر اطلب نمود که با اجتماع قولباشان آموگین را بر کوچک طالبی  
جدا نشود تا از کیمیا که حصار بودند بسیار آموگین اگر شمار پروان دید مخالفان دلیر گشته بر باطن می آیند و در پیش  
تعمیر مانع شده نیکه نشند که قولباشان از حصار پروان آیند بود اوق پیکر خبر بخان فرستاد و مخالفت  
ایشان اعلام کرد و متوجه شد که قولباشان را در آنجا گذاشته خود با چند نفر که همراه تو آمده بود اوق پیکر  
با هفت مشت نفر از حصار پروان آمد و خود را بویک خان رسانید و خازن نهایت مضطرب اند و نیک با  
و پادشاه هزاره فراق که با سید نفر همراه بود عرض کرد که چون لشکر با همت مستقیمان در راه بوده بودیم  
با میطرف داد و نیاید به اختیار مخالفان ملحق گشته عفریب صفت سپاه مخالفان ویران کرده با میطرف  
خواهد آمد درین اثنا یکی از مردم فراق از لطف اسب آمده بخدمت پادشاه زاده رسیده و در گوشه نشانی



سخن گفت باز کردید مشارالیه عرض کرد که برادرم سخام کرده که اینک باین طرف می آیم اگر از آن خان باشد من با  
پشت بر بروم که اگر مخالفان تعاقب بدارم نمایند بعد از قیام نمایم هر چند همان میرانست که این حکایت بود  
از صدق ندارد لا علاج هست و او مشارالیه با جنود قران یکسوفت چون اندکی از موکب پادشاهی جدا  
عنان نگاه میبرد و پوفا بدتر کرده و بمخالفان پوست و استین موجب بریزد و کی قول و تفرق سپاه خانان  
مقارن آن خیال ده پانزده هزار کس از سپاه امامت خان یکبار رفت و می و از آن خسته ولی محمد خان که  
مشاهده آن خیال نمود عارضیت و فرار بجز دست و است و او تیغ بر دامنکی از خلاف کشید و بمقابل آن  
تاخت و لشکر قول و اکثر عیان او را بکلی که با او بودند خان از خار به مسجد خود را پس کشید و تاخت او  
نگردید و او با دو سبب نیز خود را بر لشکر دشمن ده درو بای و پجا غوطه خورد و از کثرت کرد و غبار غا  
از مغلوب تمیز نمیشد چون غبار اندکی فروشت بکی از لشکر بآن اما مستی خان در معرکه غارتناشت  
زید نیز شناسناست افتاده قدرت حرکت ندارد و ما لحظه او را بنظر امامت لیخان ساینده اما او را بکلی که با او  
مخالفت کرده خمیر میافند بودند در قتل و قتل نموده همان لحظه نقش و جود آن پادشاه بر کشته بخت را  
از لوط حیات سترند و باقی بای لشکر که و نیش و تبار همه یکدیگر بودند با هم آمیختند در جمیع که نماید اند  
دو سبب سبب نفر قتل رسید بود اق بکنت قاجار در فضای بعد از مشاهده آن خیال از حیات بقیه قول پیش  
کردن حساب بود و زانو میدکته سرخوش کرده جنگ کنان خود را از جنگ او را بکلیت رسانیده چون  
شب در آمده اسبهار انداخته تغیر لباس کرد و در شب طلی مسافت نمود و در محضی که کشته تا آنکه پیاده  
خود را بعد فداکست بجانار رسانیدند و از آنجا با سواد اگران مروی فوق شده در لباس سحر ببرد و رسید و تبه  
از آنجا که در حسابانده بود و نهی چهل نفری یک یک دود و بلطایف اخیل سلامت ببرد و رسید بقیه نشت  
بلکه کشیدند بود و او یک مذکور در و از است لطنه تیریز بخدمت اشرف سبب حقایق حالات این نوعی که در  
تحریر راه تغیر نمود و نواب اشرف شرف بسیار خورده که نزد بیستم محمد خان پسر او که در هرات بود و دست او  
لوزم پیشش بعل آورد و در غلغله می نفاخ بود پادشاه از جهت او دست او و بکسین بنان شلو حاکم هرات امر شد  
که نزل و ساوری و بیجا ج او و ملازمتش را سامان داده او را از قتیته بدستش بگرفته که انشاء الله تعالی چون

سخن گفت باز کردید  
پشت بر بروم که اگر  
از صدق ندارد لا علاج  
عنان نگاه میبرد و  
مقارن آن خیال ده  
مشاهده آن خیال نمود  
تاخت و لشکر قول و  
نگردید و او با دو  
از مغلوب تمیز نمیشد  
زید نیز شناسناست  
مخالفت کرده خمیر می  
از لوط حیات سترند  
دو سبب سبب نفر قتل  
کردن حساب بود و زانو  
شب در آمده اسبهار  
خود را بعد فداکست  
از آنجا که در حسابان  
بلکه کشیدند بود و  
تحریر راه تغیر نمود  
لوزم پیشش بعل آورد  
که نزل و ساوری و بیجا

چون خاطر از همت برومید هیچ کرد و دو لطف الهی است لعل ای بشد ما در هر امری نسبت به پدرش کمترین خاطر  
بر دست نمود و خواهد یافت است الله تعالی ذکر تو چه بود که بظن من نشان بویوب در با بجان با کشته نشد و شلاق  
نمودن زمانه در آن و سواد آن ایام درین سال همین حال شکر با چه حال علیحضرت شایسته شایسته علی  
بما را در واریت سلطنته امینان بعشرت و شاد و کامی گزرا تین بعد از روزان شدن پادشاه و از یکسایا  
نصرت آیات بعزم تو جدا در با بجان در حرکت آمدن از ایام ملاقات فریدن و آقا لنگت و از شده و از آن  
النگت اردوی کیمان پوی را بجا نب چمن سلطانیه و ستاد و خود با معده دی از مقربان ملتزمان در کت  
اقدس چمنها و در تشریف بردن قلعه نهادند را که بر کای حسی حسی ان همه تعلیمی یک امیر آخوندی چمنهای تعمیر  
یاخته بود و ملاحظه فرمود چند روزی در مشغولت توی در مکان در آن خود و سیر فرمود و هر چمن سلطانیه  
بار و وی ظفر قرین ملوک کشیده و ایالت پناه اندر ریختن با امر او عساکر فارس چمن سلطانیه بود که ملوک  
پوشیده چند روز در آن مکان جهت اجتماع لشکر بایان توقف فرموده بعد از اجتماع اردوی کرد و در آن  
بجانبه جان تریز در حرکت آمد و در بندگان حضرت اعلی شایه را در اطراف مرقد منور سلطان الا و لیا شایه  
عظا م صغیر نمود با مخصوصان مقربان از اردوی نصرت نشان چه شده برابر الارشاد و تشریف برده  
و بعد از تشریف اطفال و زیارت تشریف آورد و در سیلا قوا و جان بار و وی ظفر نشان پوشیده و قبل از آن  
خبر رسید بود که مراد پادشاه مرزدار کرد و دیگر بکوشش شلاق نموده بود و پای رسیدن مصالحه ننهاده میان  
این پادشاه را در صلح داشت پهلو بر بسته تا توانی نهاد و عالم فانی را و دل کرد در این سنگام خبر تو  
او تحقیق پوست و بعد از فوت او نصوص پاشا هم سرداری ای پیش فرود گرفته بقطع و فصل همت سر مشغول  
گشت و از جانب پادشاه و وزیر امر سرداری به و تقوی نیز یافته بعد از چند روز که از علماء آن طیفه گرفتاری برین  
و مراد سجده گدان بود و از جانب لغوی پاشا بر سر سلامت بجزارت اشرف آمده او جان و بیضا بوسی مراد فرزند  
گشت بعد از تقبل تو ایام سلطنت مصیبه کاین معنی او در سلامت نموده بعد از اطف خسر و از معزز و میایی کرد در خلا  
سفارت انکه از جانب حضرت خواند کار را در سرداری و زینت بیار مرصع و جنگ تو نباشد یعنی که بر او پاشا  
موضوع شدن بود و این نیز خواه تقوی نیز یافته معنی همت که مراد پاشا گفته و تمهید نموده بود این کمترین نیز بحیثیت

نیکبانی

نیکوای و نیکو اعیانین آن عزیمت ابا معنای میرسانیم و بشکر از انکه این نام نیک در صفی روزگار ازین با  
 مانده است بر میان زده معالعه را استقامت میدهم لیکن بمنزل آنست که چون محمد پیکت ایلجی سابق بجهت استعرا  
 مصالحت واقع بودند و از جانب حضرت خوانده کار بسته نشای حاصلت حالیکه از امر او ذمی شان قزلباش تحفه  
 و ایاد لایقه بجهت این نام عظیم استعرا این کار بزرگ بعرضه چون ایلجی مذکور اهل شرع بود و ذواب اشرف  
 فرمودند که در منزل علیجناب ثواب صدارت پناه غازیفان صدحسینی فرود آوند و آیات نصرت آیات را اول  
 رجسب الزجبا از او بیان کوچ کرد در دایره سلطنت تریز نزول واقع شد که در غلایق آن دیار بایستقبال موکب مجبور  
 نمودند بان صدق بیان بر عاوشنای شهر باریکامران کامکار کشودند و غازیجان که صدر ایران بود و سینه بزرگ  
 عالیشان علیجنابان مسافر شربت و مکتب بود بر سالت روم تعیین فرموده و از عنایات کمال پادشاهی موازی  
 کبیرا تو مان شای عیاقه تقدیر و بعضی استعد اجناس پس و اراق ضروری آنقدر انعام فرمودند و تحت و هدایا لایقه  
 برسم ارمغان بجهت پادشاه فریجا و روم اقتضا و اجناس طلب باف و نفوذ باف با توان مختلف مسایرتی ممالک علم  
 که در فرست لبند شای و شاهان قید قیصر بود با پاشایان معظم برهم منسوقات بزرگ که مناسب اند تعیین فرمود  
 بر و پیش یک ملازم خاصه شریف که از سادات عظام میر عشق فرزند و مرد قابل سنجیده و سخندان بود  
 رفیق غازیجان کردند و مکتوب بجهت سلویب پادشاه و دم مسلمی شده بعضی از سخنان مکتب آینه دلار و نجات  
 دلپذیر و حقیقت پر اگر مشرف طلب عالیه و عینی و عقوب بود در آن اربع فرمودند و بعضا و مستشرقین پادشاهان مشایخ  
 اقبال صدور یافت چون حضرت اوسب العالیایا که ذاب اهل اسلام بمنهاج شریعت غرا احمدی و مکتب صنایع  
 عمری صلوات ائمه علیه ایت فرموده و سلاطین عدالت اربع الحفظ ثغور اسلام صیانت احوال مسلمین مان  
 کرد این عمل نظام مهمات عالم با قانون شرع قویم و قواعد ملک مستقیم منوط و مروط بنا بر آن سید مشارالیه  
 که افاضل با برجمت بر انصوب و منستادیم که با اتفاق علما و افاضل آن دیار قانون شرعی استنظور داشته و در  
 آنچه موجب تقویت و انکسار لوای کفر و ظلام ترقیه حال مسلمین باشد از نظر فرین عمل آورده شود و از آن عدول بخونید  
 و از افاضل این دیار قاضی معنیه اللزین صفتها فی و مولانا حسین بر ذی که از دانشندان و ذکا رند و قاضی مؤمنان  
 و حکیم عبیدی را بدیله با چند نفر از جوانان تریز بشر رفیق غازیجان فرمودند که در سفر روم همراه بوده و بواسطه خدمت

و مصحبتی و قیام نماید و او بنوعی منزله او از شهبه اولایق مدارت بود و بیامان آن سفر پر و خست بامو از می کشید  
از ملازمان و رفقا با این شایسته و از مقصد گردیدند و حضرت علی شاه با وجب مشعبان و مظنان را  
بجز می و شاد کامی خط تبریز پذیرد که از این همه و زده بعد از فرنگ از هم نام ضروری دولت و مصفا مدار باب  
حاجت چند روزی بیامان ساگر حضرت اثر و عرض ملازمان نظر بیکر کباب است و بیامان بر احدی معهود می از  
ملازمان و مقربان نیم اشرف الخاه و هشتاد ساری ساگر را حضرت دادند که بنال خورد و بود و بیامان اعلی و آری  
مناصب العرفه و نموده که بار السلطه هفتادان و ده علوفات و مرصوات لشکر بیامان اسرار نظام و بند و خود  
بنفس نفیله او به سیر شکار با نذران بهشت نشان فرموده از راه ابر طاش روان شده نماز سوانج کرد و در السلطنه  
تبریز بنظر و پوست تحریب قلعه سابق آنجا است قبل ازین که کوشید که در برین کشید و بیامان شکر تبریز قلعه بود  
طرح فرموده چون با تمام سید و حکم تجزیه قلعه صادر شد اطراف جوانب آنرا با رام اعظم و ملازمان کباب  
معدن و طبقات حشم حضرت شکر تقسیم فرمودند و در عرض در و در قلعه بان نشانند و ارتفاع بیعی خانان  
اندکم نیز یافته باز بین موازیک آن به آب و ذخائر امبیان قلعه بسته بودی و در تخت تاقیم  
که نماز کباب و شاه هر دو هم مسن با و شاه بود و شاه جنت مکان عمارت افزوده اند از سایر عمارت میا  
قلعه و منازلی که درین سالی ترتیب یافته بود آنرا نموده که **کوه جنت** و **فرزنجیت کسری نشان** این خصوص  
**مازندران** چون حضرت اعلی شاهی از تبریز بعزم شکار با جمعی از مخصوصان و میهمانان و مقربان نه ماه و از  
طرب و تو شجیان و سایر ملازمان درگاه که بر اوقات موبک سمیون مامور بودند بجانب نذران کوشید  
نشان روان شدند به بحسب از محلات طولایش و کیلانات که میر رسیدند چند روز در این مقام آرام  
گرفتند در کمال شرف انبساط بنشانی سیر شکار برداشتند مسرت بخشش خاطر مکنان بودند و با جمعی که در  
سفر بود و ملازمت اشرف و معانین کباب اندکس از آن بودند به دست و همانان سلوک فرمودند و پیشکش و کتیبا  
یومی ایشان شده و فرمان بران قضا جریان و وزیر و وزیران بنظر نعل و سادری اقامت هر کس را خواهر  
حالت از سر کار خاص سرانجام می نمودند و آذربایجان و ولایت دکنش اقامت داشته کلن قضا از نعم و  
پادشاهی به برینند و بدین طریق مطلق مسافت فرموده با فرخ تمام بولایت پذیرد مازندران نهاد در خط آرام

چنانچه فرسخ آباد که در کنار دریای خزر واقع است و قبیل زین بجا مانده و موهوم بود و لکن گمانه نخستند و درینا  
 دلگشا و باغات فردوس نما که معماریست حضرت در آنجا آن زمست بخش طرح فرموده بود و در مسکن  
 گرفت بعیش و خرمی پر او خسته چون آنجا فرج بخش لایق استحضرت استعدا و قابلیت میباش  
 زیرا که رودخانه بنجینه رود و از میان آن میگذرد و مامصدق روضه نما خضر با سلسله آن بقعه  
 ارم مثال دهنه کوثر مثال است و آب دریا همیشه منظور نظر نظارگان بر این حضرت و اجمال است اراده نما  
 اشرف بر این معلق گشت که در بنیاد و لغت نامه مایون طرح ذراشته آنرا شجر نمایند و چون در دهه اقامت آنجا  
 همیشه فرج سردر خاطر نزدیک بود و در اولین آستان حضرت ابغرض آباد موهوم گردانیدند و در کجا بنجینه  
 رود و در تقاضا مبارک طرح فرموده یکی محبت تربت آن بلده بصرف داشته و در هر سال در عمارات نما  
 آن افزوده باز کارگاه و حمامات و مساجد کاروان سراج بنا فرموده با تمام آنها مواضع کرده و  
 خیابانی از فرج آباد تا بلده ساری که چهار فرسخ است طرح فرموده و بجهت بازندگی و کثرت لای که  
 از خواص آنکه در کجا تخصیص لایت دار المزهت خیابان مذکور را سنگناست کرده که در این معانی  
 ولای برتر باشد و جمیع امرا و اربکان دولت و اعیان حضرت منازل جنب در اطراف و جوانب خیابان  
 و کنار حضرت ترتیب داده اند و بهترین زمان از اطراف و جوانب طبقات انام و اصناف خلایق روی آمیخته  
 صوب آورده و در آنجا اقامت گزیده هر طبقه و هر طایفه در کجیل منازل آلا را ترتیب داده اند و جمعی که  
 آب بنجینه رود و از میان حقیقی نهر میگذرد و الیوم توجیه عالی آن بلده بطینیه از بسیاری عمارات و باغات  
 و سبزه ها فردوس نما و کثرت خلایق مصر جامع است و در ممالک ایران بلکه در جهان شهری آن عظمت نشان  
 نیتوان داد و در سایر قبضات آنکس حضورش آمل ساری و بار و در شرف که هر یک نشان نشان از روضه  
 رضوان و بر قطره رشک نمای قطعات خیابان است عمارات دلگشا می باغات فرج المواقف نموده و در کمال  
 وزینت و نهایت خوبه تمام مایه و عموم سکنه آن دیار در ظلال عدالت آنها شایسته آسوده حال و در کجا  
 میگذرانند و از اینست قدوم مسرت لایق بنیان کلی و قوای پر شمار نایز میگرداند لکن حضرت علی رضوان  
 در آن بلده فرج و در مقام پادشاه سینه و کالیام نشانها و کجیلها در آن بلده فردوس مقام پادشاه

رسانیده تا ایام مشاطا کبیر مبار در آن وضع بخت آثار اقامت داشته که گوید ریاست نور و  
 طنطنه جهان فوزی در زیرین زمان نداشت و مستوفیان که درین سال از جام اهل شربت ناکوار است  
 چشیدند یکی ملک پیک وزیر قورچیان عظام است که چند کا قبل از موت مرض شانه بهم رسانیده بود بعد  
 از زحمت بسیار و خروج با حمار بسلسل البول مجرب شده بود اما با قوت ضعف بستوس این مترود  
 و بلوار تم خدمت قیام مینمود چون از تبریز بیرون آمد در راه ضعف قوی بر مزاج او طاری شد  
 در منزل الم سواری ملایه آن شد و ضعف قوی گرفت تا در میان بی تاب و توان گشته در پناه  
 نیک بی زاری با دو در دنیا سفر عقبی اختیار نمود و مشارالیه اباعبدالله از ملایان اسد آباد درین اعمال  
 سمدان بود و مقدم عیان انولایت است که در ایام جوانی بخراسان رفته بعد از ترددات روزگار در  
 مشهد مقدس در سلک ارباب علم حضرت اعلیٰ منکب گشته استوفی قورچیان کشت بعد از قتل بر شده  
 قلیخان در عراق وزارت و قورچیان عظام مرافراز شده بعد از سفر بعد از سفر خراسان و زیارت  
 روضه حضرت ختمی نباه زمین فوید نقش او را بمشهد مقدس برد و در آن روضه میتک مدفون گشت و یکی  
 از مستوفیان شهر بودی سلطان محمودی است که حاکم کج و مکران شده بود و در اینجا حکم از بن قتل می آمد  
 در حالی صفهان عالم جاودان بیوست تیرازی سلطان برادرش بجای او بگوست بن قتل منصوب  
 گشته مقرر شد که کجی سلطان حاکم کرمان لشکر با نولایت برده قلع بن قتل را مستخرمنوده با وسپار آقا  
 ابوالفتح صفهانی نیز که از عمده ارباب علم و نویسند مدقق محاسب مستوفی سرکار خاصه شامی بود و  
 در کار ب حضرت انساب و از ما زدران شده بود و کیلان در بعضی شش عالم عقبی ششافت منصب  
 استیفا خاصه بخوابه علامه صفهانی که از احفاد مشایخ امدان صفهانت می پدران او در هوش از  
 تجرد کریمان گشته خانقاه و از مزه مشایخ اهل امت بوده اند و عبد الواعیل است که در ولایت مرآتینی  
 در صفهان شهرت تام دارد و سلامت نفس صدق گفتار و حسن کرد و انصاف دارد شفقت شایسته  
 الاقران برین تبه و الا از جمندی یافت آغاز سال هجرت مال حقیق این سینه صدی عشرت علیت  
 که سال پیش در ششم جلد است و صدی شایسته نقل الهی است نوز و زاین سال هجرت مال در روزه

سکه

شبستانه شانه هم محرم الحرام اتفاقا و بعضا قباب عالمی که مرتقی عالم و مرتب با یمنی است که در  
 اتمی هیچ حمل قبول نمود و طرقت ایام بهار و صیفا نیا چون از باب صفا نور دنیا کشیده و یکبار به نشان  
 چرخ مجله شینان عالم خاک بود که کلمه آفریننده انجم و افلاک انزیر منک سر بر آورده از طرقت ایام بهار  
 و ترشح امطار تازه و تر و از کلمت غنیز آفرین یا صین مانع جهانیان امعطر که امید حضرت اعلی در ولایت  
 بهشت نشان باز ندان بر سر و شکار مشغولی داشته چون ایام نشاط افزای بهار سپهری گشت هوای آن  
 بر بکمی آورد و راه تماشاچی جشن و سرور که مقادیر و مکیلان است از خاطر خنجر سر بر زده از فرج آب و شادی  
 کیلان توجه نمودند مردم کیلان است که در ایام غنیمت مستور که بحساب اهل تخم تنگ بعد از انقضا به باغبان  
 توارید آمدند در میان عجم روز آب پاشانست بزرگ و کوچک و کوراد و انا تا بچهار رسیا آمد با یکدیگر آب  
 بازی کرده آن پنج روز را بدین تیره بطریقه دعوی میگذرانند و الحق تماشاچی غریب است القه حضرت اعلی تعبیه  
 روده سر از اعمال انکو که این محبت بجهت افزای سفند شده بود رسیده تماشاچی آن سیر و سرور فرمودند کیلان  
 بزاد بکند نیز با جماعت بجهت بعضی تقصیرات سابق لاقع خوانند و غضوب گشته تحصیل بقایا با تحقیق هوا  
 دید این ایام عمل اوش بهیردی بکند بسیار و بجهت با بر دل و لطیف فان دو اتمار مرجع شده و از اینجا  
 اراد و سیر و شکار الموحین قزوین فرموده از ازمی که چون آن خواهان تنگ بود عیب فرموده و تقریر  
 نزول فرمودند و در ولت آنجا نیا یون تشریف آورده چند گاه در آن مکان دولت افزای تجویض عمارت لیدر  
 موسوم بعمارت نو که احداث کرده معاشرت الالست عشرت پر او در میدان سعادت آباد و بچکان بازی فوق  
 اندازی نشاط افزای و درین سال حکومت قزوین بسلطان شاه شاه علی میرزا استقامت جاکو که سینه زاده  
 شاه جنت مکان خود بمصا بهرت ارب و دمان سر افزای بود و مرجع گشت اما مشار الیه بخوانی ملازمان جنسیس  
 نادان عمل عالی اجاره کرده فعلی گنجهت قزوین کرده و در اندک روزی مردم از پرسوگو و توقع طامو غل  
 و کارکنان بعضی یا آه نه و مورد مواخذه و مصادره کرده تا دو سال و از اسوه اعمال ملازمان و قیود  
 سلاسل و اغلال بود اما سوکب مایون فال از اینجا بغیر و زنی و اقبال بر ماوند تشریف برد از او مصلحتا  
 لار و فرزند بکف عصبه نبارت امام ابن الاشر حضرت امام منا علی القیوم و الشنا متوجه مشهده متعس مصلحتی کرد

و زرد زوران و صند مقدسین بایست بود و عا و لوازم خدمت پرداخت حسین خان شامل یکدیگر یکی فرانس  
 از اجرات با معصوم و یاقیند دریافت ملازمت اشرف آه و در جنبی مراجعت موکب سیمون فال که فرزند تبرکت  
 خواجهر بیچ الطین خیم سرواوقات اقبال سید و یکبار به دیده انعام رخ در انجمن الجواهر تبار اندام است  
 ظل کلمه سوشانی افزوده و چند روز در ملازمت اشرف گذرانین خدمت انصاف یافت در آن سفر خواجهدی طلال  
 اکبر فروریان مذمت شایسته تقدیر سائین بنا بر ظهور کم طریکی که در آن حسن لوک بوزارت کفر خاسان منصوب  
 گشت خاطر خفیجهان آرا که بمعوی اقطاع و آبادانی اشتغال تعمیر بستان که سمت عالی بران مقصود است  
 بنوعی صحیح مبارک رومند مقدس متعلق گشته چون صحیح سابق در نظر همت و لایحه متکلف بنمید و او ان  
 میر طلیخ که درگاه و مینه مقدس است و در جانب جنوبی صحیح اقم شده و وی بسماک دارد و یک گوشه صحیح بقا و بقا  
 بد نما بود و طبع سلیم و دانش مندرس آیین مستقیم حضرت اقتضای آن کرد که عمارت سابق جانب شرقی را که  
 اندام پذیرفته بود برده گشته انما و صحیح نماید بمعوی که ایوان مذکور در میان تحقیق واقع شود و او انی دیگر در جانب  
 شرقی و غربی عمارت کند و خیابانی از دروازه غربی اشرفه طرح فرموده مذکور از هر طرف بصحن مبارک رسید  
 از میان ایوانها گذر و معماران مهندس استادان چاکم دست شروع در کار کرده بسرکاری مشافه نظر خان  
 مشهده مقدس اندک قعی بمعوی که کنون خاطر بود در مکانی بی نهایت با تمام سیم چون ساکنان منشد  
 معلی از قلت آب در عذاب بود و از انما چشمه و قنات مجده و احداث نموده آنحضرت بشهر آورده نهی در میان  
 خیابان و حوض بزرگ در میان صحیح پیوست مذکور گشته که از حوض گذشته از خیابان با این پای مبارک عمارت  
 میگرد و اولیو المومنین قدمنو حضرت امام الحین و الا شرف انیا توجه خاطر فیض گستر حضرت علی شهبند  
 معلی معصوم ترین بلاد خراسان و رشک رومند رضوان هست امید که مشوبات آن بر روزگار فرخنده انما رسیدن  
 عابد کرده و عجب افزونی عمر و هستد امت دولت کرد و آیین باریب العالمین همچون خاطر فیض اثر تعمیر مزار  
 شریف خواجه بزرگوار خواجهر بیچ الطین متعلق گشته عمارت مرغوب طرح انما گشته کنیدی امکان سپه نینت ترتیب  
 یافت که در جنوبی طاق و در شرقی نادره آفاق است القعه در روز هم عثمان عزیمت بصوب مراجعت  
 داد و از راه دشت بجریان سه کنعان و شکار کنعان بر المومنین هسته ابا در سید نه و چند روز با حاج طالب



ارباب عاجات آنکس توجّه فرموده فریدون خان حاکم آنجا کما نبعی بلوازم صیانت و خدمت برداشت  
 و از آنجا بزم قشلاق با نذران داخل خطه ارم بسند و فرج آبا و شد نه سوا آنی که درین سال نظموست  
 گذشته شد **محمد خان قزاق حاکم کوری و چیت نظر از آقایان او بدست از ناوران ملازمان او را رسانید**  
 سبب قتل او آنکه همیشه طایفه قزاق در نهب غارت کربستان کایتل نموده گاهی جلایه و ظاهر و گاهی بر  
 سپیل زدی را خفتان و میان کرجیان را اسیر نموده میفرودخته و بدین جهت عموم کرجیان از قزاقان گریز  
 در دل دارند و در زمان رومی که جمع پهباش بر سر سمیون خان کرجستان آمد نظر پاشا پدر محمد خان  
 مردم او را گرفت آن زمین بود و قلا و وزی شکر و م کرده سمیون او را گرفت و دنیا بن میمنون  
 اللب تیوارش و بعضی تیوارش کلفت و عناد موروثی بود درین اوقات که محمد خان بخدمت اشرف آمد  
 از قصیرات و زلات که از او اغماز شده بود قرار یافته بود که با یکدیگر صلح نموده من بعد وفات  
 و دوستی مسلوک دارند او را صاحب خان حسبلا شاره سمیون با او گفتگوی صلح بمیان آورد و طرح  
 صیانت از اذن و او را با خواص معتبران طلب داشت مشارالیه عورت او را با جابت معرفی نمود و مجلس  
 میهمانی رفت الوالیب خان و کرجیان با او عهد نموده در مجلس تغیل او در قضا اقدام نمودند هر چند محمد خان  
 مستحق قتل و زبیرا که طبعیت او بمقاومت سرشته از صدق و راستی بهره نداشت و قدر شرفقیما میباشی  
 نه اشته میانه او و سردار روم اسلالت و دستا زان میباشی بخوابی عمل سید مالو را صاحب خان کرجیان نیز  
 عاقبت بنامت عذر کرد و دست و دشمن قوم است که شاره از حضرت اعلی بنا بر اعانت مسلک ظاهر می  
 آتقنای مصطفی بنامت کرجی که پیشین شیه و فرمانروایان عالم صورت مصطفی یکت او را در ابا مارتایل قزاقان فرزند  
 فرموده ملقب بجهند خان ملقب و معزز گردید و ایام کور بدین عطیه والا ستمه و شرفیت شایان امید ابرشته  
 دیگر یکی از سواغ فرخ استه شرف حار سلطان یکدیگر شاملوست که حاکم سار و قورغان کار و رود بود بر سر کرد  
 قبایل زمین مذکور است که اسکندر را یازدهمین قزاق بود از خدمت اشرف حضرت اخضر یافته با لکا خود  
 رفت بدین دست و سوار طریق یعنی و عسبان مسلوک ششم از اراک را دایه دوست و رازمی و با اعتدالی در آن خود

در آنکه دو واقع میشد سارو سلطان با فوجی از ملازمان و مبارزان جنودش ملو و غیر هم می آمدند که در  
مخند و لشکر و اگر او بعد از ستیزه آویزان مقامت عاجز آمدند از انزله هم چون گفته و سارو سلطان  
قلعه اسکندر را آورده تا موازی مقصد نفر از انقوم برگشته روزگار درازند و یا مردم ساخت و عقیده  
الشیف و از دیار ابراهیم شده درین سال ستم محمد خان لدولی محمد خان با اجازه و خصیت حسان  
پیکر یک خراسان پوشیده و پنهان بفرجستان درین سبب بیان که جمعی از او پیش او بیکدی که در راه بر سر  
جمعش بودند چون اعتمادی بجانب ایشان نبود پادشاه از مردم خود جدا نمیشد حسین بنان ایشان  
در سر و ن شهر جا داده بود یکدیگر متبدا و در مشرف نمودند حسین بنان از عذر و پو فانی او بیکدیگر نشید تجویز  
رفتن نمودند حسین بنان از عذر و پو فانی او بیکدیگر نشید تجویز رفتن پادشاه بجز در سر خصیت  
همایون اعلی شکر تزلزلش کرده نمیتوانست کرد تا آنکه حسین بنان از یکیشین پادشاه از او بطوقه او که  
بر دهمته بطریق فرار المیغار نموده بطرف غرستان فرستند حسین بنان زپیم عتاب و خطابش می که  
مبادا رفتن او محمول غیبت مشارالیه کرد و اندر ایشان کرد و چون پادشاه از غرستان رسید مردم  
غرستان حسب فرمان همیون که در باب خدمت و رعایت او ایشان رسید و بود مقدم او را که می  
دهشته اعانت اطاعت بطوقه آورده و بر سر او جمعی که بدو و نحو اینی در محمد خان و الی بیخ با او مخالفت نمودند  
رفتند تا تحت و غارت کرده اموال فراوان بدست آوردند و بجهت حسین بنان الوشرف لغا فرستاده و مجدداً آنها  
احتمالاً در بدو و نحو اینی باس حقوق بکنوا که کی شاهی نموده عذر فرستادن خواسته بود که چون جناب سلطان  
بنابر رعایت و محرم و حقوق احتیاط تجویز رفتن نمیشد و بهب و اینی که در موبک عالی جمع آس بود و در نزد  
و سواری که معتمد طایفه او بیکت مسالده و هشتمه بنا بران محققت و طلب که مک نشخ فیتیم هرگاه  
حادثه روحی نماید که اقامت درین دیار نتوانیم نمود با مرجع و لجا درگاه عسکر اشتباهی و مانع ما  
ممالک محروسه پادشاهیت خاطر حسین بنان فی الحال لطیفان یا در حقایق اخبار مذکور را بدگاه همان بنیان  
عرض نمود درین سال مهارمت والا حضرت اعلی ش می که دست آموز چندین صنایع و دیار کارخانه ازین دنیا

در قصبه شریفه اشرف از قصبات مازندران که بولایت است آباد اوقربست و فی الحقیقه بنزهت و تفریح  
 شرف مکنه و انولایت است عمارت عالی طرح انداخته است استادان چاکدست در آن سرزمین بلند  
 حسب فرمان فرمانده مان شروع در کار کردند و رفیقان عمارت بر آن افزودند آب شوخ و آوار  
 از آن بلند بجای کنه تر این دریا حاصل زمین آورده فوار با از میان هر حوض بسیار شعله مار که سر مکروه  
 ایشان کشد و چون کل غران که آتش بازان از بار و طوی سازند در فوران است و باغات و بستین  
 بنهت آیین عالیست مولانا محبوبی کبلا فی این مظهره تاریخ بنامی از شرف بنظم آورد و تاریخ خضر و آفاق و شرف  
 کارمان آن حکمت باطن خوب نوشت که چه در اشرف مازندران در طرح بنا می بینا چون شرف است از اقبال  
 ز فیض است هم آب کلش با کل عجز شرف است دست عادت پی تاریخ آن بردار دولت اشرف نوشت است و انو انو که  
**ادامه این سال ظهور آمد مضمون یک شرف است تاریخ با شرفی قبا جارت** مشارالیه بسیار معتبر و معتقد شده  
 و شرفی پیش از حد و قیاسهای خدمات خود که می دهد و سخنان گستاخانه در خدمت اشرف بسیار می گفت  
 و ظاهر افتخار می باشد میکرد و حضرت علی شکفته طبعی که چو کدی می کند را نیند و اظهار فرمی بشاشت میفرمند چون  
 علامه خفا و گمانی از او ظهور نیامد و دو مکان بسیار عالی از اشرف است تا جناب او را می بیند است اما آنچه از  
 مبارک اشرف در باب او مکرر جاری گشت لفظا مگر او بود و بشا را هیچ مال بسیار عمارت الملک کریم بود  
 چنانچه میفرساید و بشما و نیز بر همان رسید و در وجهت حیانت اموال الملک که بسیار آرزو از او ابراه  
 یا بود اولاد او از او بدید کرد و در بنجالی تبار و اندیشهای بسط افتاد و با شرف و ولی نعمت بدو دل شده  
 بود بلبل در فرج با او را بر پری یک مشهور بر پری قرانم گوید اندیند و او بحصول وصول اموال او  
 سعی شده آنچه گرفت با برابر و الا ت داده شد و چون سیاحت و قلع و قمع سلسله او در خاطر مبارک  
 سوخت و نیز بود دیده بر این او و پس از نشر از دیدن ما طلع ساخته با آخره عمره لقا طفرین نیز چون بصلحان  
 و در است سلطان قزوین گشته شد و اینده جمیع مال افزونی الملک که مایه نگه او می بود بیاد بی نیازی فرشته از  
 تاریخ با اخلاص او و اولادش تقوی بخیر چشم کشدن نیافشته آری است با ولی نعمت ابرو بر آنی که  
 سپهری که مژگون آبی و هم درین سال بیخجان ولد رسید یک ابن معصوم یک صفوی که بر تبه و الا بعضا

اشراف و فرزانی اشتهار از تیره یوزر پیشگیری درجه بلند ایلالت قی نموده بود و لید از منصوبه ان ایلالت قی  
 قاجار منصب قریحی پیشگیری بدو تفویض یافت و الحاق جوان خلیق آدمی سزاوار دولت و شایسته برت  
 دیگر از سواد این سال گشته شدن علیخان پیکت چو انشیر در ابراهیم است این چو انشیر از ترککات قرا باغ  
 است که چون سی و دو بسیلانند با او تو را یکی موسومند و با او عجد میرکل عشیرت مذکور بشان بود و در زمان  
 رومیه میرز سبک پیکت اطاعت و میان کرده با ایل عشیرت در قرا باغ ماند بعد از چند سال علیخان پیکت  
 مذکور بدر کا به عملی آمد از زمره مقربان گردیده بود اجین عایت ترمیت یافت و در قریحی که موکب جهاکشتی  
 شای بکویت با کپان در حرکت آمد چون وقت مقتضی بخارست اعمال سابق بود بجهت امارت ایل باغ و  
 یافت و این آخرین بر سر امارت و بزرگی بغداد انجا مید و در وقت که علیخان پیکت حسب الامر اطاعتی طلبه  
 مامور شد در انجا بود و روزی که محمد خان یا داعلی حاکم کبیر سیرت در شهر نوزعت یافت و قصد کشتن  
 برادر نمود او که کینه بمنزل محمد خان و نه علیخان پیکت از عقب فتد و خود را از منظر اب بزم سرای محمد خان  
 علیخان پیکت حرمت حرم خان نگاهداریشته از عقب فتد او را بتقل رسانید چند نفر از غلامان قاجار ملازمان  
 سلسله نوبه داعلی ازین بجز متی پنا شده همان لحظه علیخان پیکت را بشتر تیر تهاه بیفتد و قطع رشته  
 حیانتش کردند و او بجا نیت رشیه خود را می نرید و از مد بلند پرواز بود و چون هر دو قضیه موافق دولت  
 قاهره واقع شده بود در بارخواست آنها اتمامی شد **ع** چه خوشتر بود که بر آید پیکت کر شیره و کا  
**مستوفیان** که درین سال بسفر عقبی **موسسه** اند اول نور محمد خان الدلوا الهیجه خان بن علی محمد خان بن اوسر خان  
 که از نژاد شیخان بن جرجی بن چنگیز خان است چنانچه سابق ذکر یافت در شیره از مدخل آقامت درشت و  
 و در خلال آفت شاه زور و زکار به اقیافیت فراغت گذرانیده هر یویم سبک بیکتومان شایع اتی بدو  
 او شغفت شده بود درین سال عالم فانی را و داع نموده در سرای حضرت منزل کردید دیگر فضل العلماء المحدثین  
 مولانا عابد الله ششتری که چند سال بود در انجمن اشرف بولایت عجم آمده در دارالاستطانه مهنهان آقامت  
 درشت و مسمومان او را تو جهات شای بر وجهات احوالش نیافت در روز جمعه پست چهارم شهر محرم الحرام  
 او طاری شریخ و زنده بسیادت و نجابت پناه میر محمد باقر داماد و شیخ لطف الله بسین که مدتی بود بجهت مسافت

علمی مسایل اجتماعی بنام جناب تقاری ارتفاع یافته بود و عبادت او رفته جناب مولانا با ایشان معاشرت  
 کرد در کمال سلوک شد صحبت و شست شکرش بنده پست و ششم ترسپ صبح بعد از اقامت نماز تجمعه و نوافل روز  
 آمد که ملاحظه وقت نماز چون خود دینما در دفترش از پای افتاده یا آنکه مملکت سخن گفتن با بر دعوت حق  
 بلیک است عادت نموده مرغ خوش از قفس تن پر و از نمود جناب مولانا در کمال انفسان تقوی و پر میزگاری بی تعلق  
 دنیا در جمالی هشت از اشرف اغذیه تنعمات بسته در وقت ناهار و اوقات صایم بود و بشور پای  
 بی کوشش اظهار میکرد و مدت سی سال بخت اشرف و کربلا و معالی سخن گفته در خدمت مجتهد معنوی مولانا  
 اردبیلی است فدا و علوم نمیه مینمود و از مولانا مذکور اجازة تاجیه و جماعت و ملقین مسایل استناد  
 یافته بود در دروغت او و از زمانه فیه و صغیر و کبیر با وج آسمان میرسد اشرف و اعیان آن روز میزند که چنین  
 و برکت هستی بر جنابزه مغفرت اندازد اشرف ساند از غلوی خلاق میدیر نمیشد نقش او را در امامت داده است  
 التعلیم و التعلیل نام داده اسمعیل گفته از انجا نقل کرد بلای معالی نمودند از باب نظم و استعداد توابع فرشته  
 یافته در سلک نظم کشیده میر صحبتی تفرشی این تاریخ یافته بود **اربع** آه از مقصد ای شیعیان و دیگر گفته بود  
**حیف** از مقصد ای ایران حیف شیخ محمود سبب خرابی مات الحجه الزین یافته بود و دیگری از مشرفان محمدی  
 یکدی است که از مرده مقربان و مجلس اشرف بود در زمانه ان چارشن کلیم سلیمان بعد از اشرف اقبال  
 داشت اصلا پرینر منسک و در اول مستان بخار حجت ملک منان پست حضرت اعلیٰ تنویر بکفین و تجویز  
 او شرفش را همیشه مقدمه معالی و ستادند و مشارالیه صاحب ثروت و مکتب بود و املاک کرد داشت و قد فرشته  
 نموده بود سایر اموال و متروکات چون فرزندی نداشت حسب الارش برادر اعیان او حیدر سلطان ایشیک  
 آقاسی با شیخ موم علی و بعلیق گرفت **کشتار در قضا باغی و دی بی بی کی بعضیها مطابق سنه اثنی عشرین و الف و بعضیها**  
**موافق سنه ثلاث عشرین و الف که سال است و هجرت بلو سش و نخل الحیست** نور ز سعادت از فرزند این سال  
 در روز چهارشنبه پست و هجرت شهر محرم الحرام سنه اتفاق افتاد خورشید جهان را بعد از انقضای  
 ن ساعت ده درجه دو و از ده دقیقه روز مذکور از برج حوت بمنزل عز و شرف یعنی برج حمل خرامیده آغاز  
 بهار حجت است **نظم** جهان نماز گشت از بیست بار در وقت شد سبزه و لاله زار ز کفکشت کلار

عظیم بر پشت زمین زمان شد چون باغ بهشت حضرت اعلی در روز جمعه ۴۴ که سه روز از نور و شکوه  
 خراج الشعاع شده بود و سعادت اقبال از بلبل طلیت نبرج آبا و بجانیه از البطلان اصقان  
 حرکت آمد در ساعت سعده وار و آن ملج جنبت نشان شدند و اکابر ابالی سعادت سجد و انقش  
 بر افراشته دید و امید نشان از مشاهد طلعت میبوشن بهشتی افزود و اهل حرفه و ارباب  
 صناعت و تجار بازار و قیصر و چپا سوت اهلین بسته و جشن نوروزی آیین مغرور انقش جهان نمود  
 یا هفته چند روز که در خلافت بعثت و کافرانی که زهر سینه و حضرت اعلی را از انکیو خدمتی اهل اصقان  
 که مستخرج طبع مایه پوششش بود مال سه ساله ارباب در عیبتی نولایت و ده بکت کل محمولات و نولایت  
 که قریب بیست و نه هزار تومان عراقی میشد بار باب و رعایا و نازرعان و کما فخلق آن دریا بخشیدند **نولایت**  
**اقبال که در اوایلین سال نطقه پوست فتح قلعه بن نعل است من عمل کچ کرمان سابقه کورث که کربلای**  
 بآن مایه شده بود و حسب الفطرت قضا جریان لشکر کرمان و سرداران قبا و ابالی نولایت و ده قلعه بن نعل را  
 محاصره نمود و هر سنگ تمام فرصت از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورد و یورش کرد و ده ملک شمس الدین و ده  
 ملک دنیا را ابالی نولایت مسایر محصوران از مصائب عاجز گشته دست از محاربت قلعه کوتاه کردند و  
 غازیان بکند بر قلعه استیلا یافته مسخر و محض توج کردانیدند و ملک شمس الدین با فرزندان و متعلقان  
 دست در آرم مصحوب نعمتان با بکا و سده نشان در دستا و در البطلان صفتها بنظر اشرف در آوردند  
 عموم مردم نولایت شامغی نوبه سبانه و مشا را لیه چون دعوی سیادت و تشیع میکرد حضرت اعلی بچخت  
 از آثار و اضرار او در گذشته مقرر فرمودند که بر الا مان کرمان نیست با فرزندان و متعلقان و انوالا  
 بغرافت روزگار گذرانند اما چون بکرمان رسید دست از عواست قلعه بن کوتاه کرده سفر آخرت کردید  
 از آن ملک بکانت عقبی شتافتان بلطه از پادشاهان جهان جز نام می نشیند بودند و هرگز از آن  
 ملک پروان نیامده و دست حوادث زمان بکرمان دولت ایشان رسید بود و از سعادت و بخت  
 تصور میسند که خلاصه مجوره جهان کچج و کرمان است لطفه اشا و شایان شمس الدین انقش کین  
 او بود اما از ایشان ملک دنیا را نخر و بهره داشته از نظام کبیر و بزرگی خود ترا آمدین دست انقش

کبر کرده بود و خود او نیز جهان اگر نبود وی ملک بسیاری ندای کوچ و کران اجتناب از ان بنابر بی درگی  
 از سوادخ ان ایام آمدن پادشاهان و اهل چیمان **فرکت** از جانب پادشاه اسپانیه که بر کربلین پادشاهان گشت  
 بیایه سر بر علی آمد در نقش جهان بشرف پادشاه جهان سرافراز شده و تحت و دایا که در ان شهر چون  
 سلاطین مسیحی همگی با حضرت اعلی ابواب الفت و آشنایه عشق داشته و اینها بین طریقه مرسله آمدنش مسلوله  
 قبل ازین در کربلا بکشتن پوز با شمشیر و عو که هر چه بر لب بان سخندان بود برسم سلامت بجان فرکتان و دستا  
 بود و بیعت مساکن و قریح طامعوا اعمال نشد که نسبتا بر وقت مرض طبع اشرف نیست از صدد و ریشه بعض  
 اشرف سید بود و درین وقت که با اهل چیمان بر کوه نموده بجلازمت اشرف سید ما لحظه منقوس بشد **خراب**  
 که سبب در آید و بکرب بان عذر خطا های خود که در راه و راجع بکند شسته شوی سیاست بهر زمان قهر پادشاهی و در اشک  
 کرده منزه کنون از اعرابت و بکشد و بعقوبت برسد ای که کسب و بعالم عیب نشناخت اما از اعمال **سخت**  
 او یکی آنکه در کوه بختن بود و در حاکم اشرف از سر نامه پادشاه بر داشته او را از مصنونان نگاه کرده بود  
 داین پدیا یعنی در خدمت سلاطین خطای غلطیست زبان با سیر ارباب پادشاهان کشودن کنایه بزرگ دیگر در هیچ  
 زمان ستم تمام عود کرده که سلاطین چیمان همگی از ابروف عادت خود مسکنت سازند و اهل چیمان طبقات سلاطین  
 بهر ولایت روند برسم عادت خود مسلوله مسب نمایند و در قریح که دیگر بکند در پای تخت پادشاه اسپانیه  
 بود و در نوچه پادشاه فوت شدن و پادشاه با معارف سپاه در خرای ملک بوف عادت خود سیاه پوشیدن  
 بوده اند و نیز بنابر خوش آید پادشاهانی که تکلیف نمایند لبای سپاسه پوشیده بود و طریق آن بود که اگر او را  
 حکمت بان سازند جواب گوید که مبارکت پادشاه و اولی لغت من سلامتت مرا بر اولایت که لبای سوادخ پویشم  
 دیگر آنکه گفتی که حضرت اعلی بر پادشاه خلیفه مسیحی است نوشته مسجول فرستاده بود یکی از تجار داده بسلفی  
 از و کرتی بود و آن ماجر خود را و دیگر نام نموده مکتوب را رسانده رعایت یافت بود اما اعظم خطای که موجب  
 سیاست اعلی بود نیست که با ملازمان که همراه بود مانند بسلوکی میکرد و آزار میدوید که چند نفر بین ترسانی  
 ششم بیعت آنکه از جر نخلصی مانند ملت مسیحی اختیار نموده در ولایت فرکت مانده بودند چنانکه گفته اند **مسما** از مردم بود  
 که در پدیدن کرد و در عزت و ان سلامت منقصد سیاست او گردید و بخرا و سزا رسید **دیگری از رسول خیر حاجت خایه چیمان**

مدرست از انجمنکری و دم و آمدن مصطفی پاشا مشهور با پنجیلو چاوش با اتفاق او شرح بن واقعه آنکرمب  
الاسته غا، لصوص پاشا، وزیر عظمی غازیخان ایچمه تا کیده ام مصالی نبوی که در قضا یا، سال تکوین نیش نیش  
و نستا و بشده بود و او در دیار بکر بصوص پاشا سیل پاشا با او کمال غراز و احترام بجای آورده بعد از قدیم  
توانمعات بپسکی از طرفین جعل آهن با اتفاق روانه استنبول شده و لصوص پاشا پیشتر بشده اعلی شده و بخت  
سلطان احمد خان پادشاه دم سیده و حقایق حالات عرض کنده روز دیگر جمیع پاشا یا ان امر او اعیان  
رو میوه عموم لشکر کبان بستقبال غازیخان پروان آهن با غراز و اگر تمام بشهر برده به تصواب لصوص پاشا  
تحت و دیار کیده این از جانب پادشاه نیز لوازم نقطه بیکر به بظهور او و چون کده که غازیخان در استنبول  
بوده و زرار پاشا یا ان مفتی و علما و قضات و بدین او آمده بباب فرار صالی کفتگی بنویسد و از دستاقتات  
سپاسیانه از طرفین میگردد و از بعد از قبل و قال بسیار از مصالحه بر نجه قانون شاه جنیت مکان و سلطان پاشا  
قرار یافت و پنجیلو چاوش را بر سر سالت تعیین نمود و با کتب محبت هلو تحب و بیا و لایق با اتفاق غازیخان  
روان نموده و ایشان در والی پلطنه اصفهان بیعادت خدمت اشرف سرلوازشده نه و پنجیلو چاوش  
منظور و عوطف و الطاف شاهان کردید و چون از جانب خواندگار تعیین پسند بر صدر آید و در با کبان بجهت  
پاشا بچکر بک بغداد و لریجیل غاشده بود که با اتفاق کرد های شرف طلب است و زمانه که بقطع سا  
از پنجانب نیز حضرت اعلی امیر کزنده خان بچکر بکلی چو رسد را جهت تعیین دستور آید با کبان و منقر آب حضرت  
محمد قلی بک میر خورباشی غفتمی ایجاب شد بعد او مامور فرموده و نستا و از چون از صلح زمان شاه جنیت مکان  
و سلطانیمان چندین سال گذشته بتصاریف زمان انقلاب دوران جهلاف بسیار در ان مش بود از جمیل  
کر جستان مسوق و قلی آخسته که در زمان شاه جنیت مکان و خل دستور ایطرف بوده تا غایت و در عرف و متیان  
بود و بعضی قتل ملایط بغداد و عربستان خل دستور و میان بود و بعضی قتل ملایط بغداد و عربستان  
که ایوم در عرف منسوبان رکاست اولی است که عین عهد المصالی آنچه در عرف منسوبان بر طرف باشد کاکان  
بوده از جانب منسایف در آن ناسته و در نستا و مسافر شته نموده که انیظ قیام منظور داشته دستور بر صدر بن  
قرار چو امیر کزنده خان سب الغنم و در سبلاس و شمه پاشا نیز با کبان آمده تا دو ماه اوقات این گفتگو صرف نموده



بر شوک مسطور گشت سپوزر صد اعیان و در دنیا بیکر که در خان داد و نمود یکی دیگر بیکر امیر که در خان امر امیر  
 بپوشا سپرد از یکدیگر بگریه شد تمام محمود پاشا چون از جانب بغداد و عربستان اختلاف بسیار  
 داشتند بود و جرات تشخیص آن توانست نمود و بویزد پادشاه موقوف داشت نباران سوزن لطف تعیین نیت  
 و بالآخره با شاد و در چنان و اگر در سفر با احتیاج بر جستان قفسه صلح بر هم خورده و در این هنگام هم سوری نیافت  
 و یکبار در نظرفین نیران مشتغال بفرست چنانچه پاشا قیام کلام آیین و نظیفی چونند **و ذکر مرقع ستم محمد خان در**  
**اول محمد خان از عربستان بر بیخ و منزه نام گشتن شورش طبع و مذاق تلخ** در اوایل این سال امام قلی خان  
 پادشاه از یک از جانب اجمعت نیش که توانی که بر شکست مستولی شد متوجه اشلی ملک است سرتنه نیشند بیست  
 سر قنده برادرش محمد سلطان از بیخ معاونت طلب داشت و او بیانه انکار ستم محمد سلطان در  
 دیگر وقت نیشند معذرت گفته در رفتن با نمود امام تسلیمان و طلب او مبالغه بر حد افراط رسانیده محمد سلطان  
 بتکلیف بر او جمع از لشکر بیخ را بگویند او روانه قنده که اندر ستم محمد خان رفتند در محمد سلطان را  
 در عربستان استعمل نمود و با مولان می سوز که برسد داشت با بلغا رسوید بیخ نشد والی بیخ قوت داد  
 و قسمت استحقاق محمد خان و با یک متحصن شدن شهر را با او گذاشته بزبان فخر و ملائمت پیغام داد که چون  
 خاندان مستعلقان در ارکانه محافظت آن از لشکر بیخ لازم بود و الا مملکت شما تعلق دارد و در میان  
 جدا نیست و والی محمد خان که همیشه در میرزا ابو طالب بنوی شده می عورت فاطمه است موقوف آنکه  
 سیاه العفره و غلبه است سوز سوز رسولان چربستان نزد ستم محمد خان رنستاد و اطفا شهاق و محمد بان نمود  
 گفته بود که جدیدی خود را که همیشه و سلطانت بتوسیده هم بسیار تو وعده و صلح قرار داد مملکت مرا که در حدیث حسنه  
 مینمایم که بر سر برادر سلوک نماید و بنصورت بهتر از مخالفت و جنگ و جدال است و او را مطمن ساخت و اما در قضیه  
 کسان با طرف مجربان رنستاد و لشکر جمع نمود و دفع او سعی بود و ستم محمد خان بر مدد و افشون پیش  
 و نیت که آسوده خاطر و کمال غفلت میسکه بیند و مردم و در مملکت متفرق گشته بود ستم معاملات مشغول  
 بودند که حجاز لشکر بر او بخت قسمت جمیع مردم انداخته فتنه مردم او هر کسی سر خود گرفت ستم محمد خان باست  
 کسی پیشواش را بجانب مار و جاق در حرکت آمد در راه چند نفر از یکدیگر با او عهد نمود و او را کرد که او را گرفته

بخارا بر چند نفر که معتقد و لخواه او بودند با انجمن مخالفت کرده منجر بکشتن عبدالمیکرد و ارباب  
 و نفاق و مغلوبان فاق کرده چند نفر از انجمن است بقتل می رسند رستم محمد خان با دو نفر سلاست  
 ازان خاطر عجات یافته چون انجمن از انجمن توانست وقت بدار است سلسله جراته آمد متعاقب وصول  
 او از جانب ما و راه انفراد خبر بدست رسید که سلاطین ما و راه انفراد در هشت گانه از شکر قراق منتهی گشته  
 پیشانی بر حال بازگشته در روز شنبه چهارم شهر ربیع الاول ملایم حسین خان شاملوبه است سلسله  
 اسمهان آن جناب را که بعضی شرف سانیه چون راه از انجمن متعلق بترقی احوال رستم محمد خان  
 نشد بود درین پوشش چنان بر او اتمام و مترتیب گشت هرگاه راه از انجمنیت هم اتفاق گیرد با  
 سیوف آمدند چنان بخت و دولت پیشقبال استعجال نماید و قراق مستعد خود که درین سال قبل از تواریخ  
**جلال اکبرستان سمت ظهور یافت** چون سلاطین عظیم الشان کن از قدیم الایام رادت فطاهری بن عبدعلی که  
 مناصب از ندرت خلیل الله خوشنویس را که از سادات باختر و در خط عیلق نامور زمان است از قدیم الایام  
 بودایت کرج فتنه و در مدت عادت سیوف و محمد قلی قطبشاه والی کلکند به ملک عبیر سپهر نظامشاه را با  
 و در ایالاتی برکاه جهان نیا فرساده از نفعی تا شکست خفتی که حسب الزمان فرمانده و هندوستان متوجه ملک  
 ایشان میشدند استغاثه نمودند و چون در میان دو مان قدس نشان صفوی و سلاطین افغان سلسله  
 تیموریه همواره طریقه محبت مرعی و مسلوک بود و درینما بین اعلی حضرت شاهی حضرت پادشاه و الایام کردون  
 اساس سلیشه فرمانده ملک هندوستان یاده از پدران جنت آشیان طریقه دوستی و شریعت  
 و برادر مرعی و از جانبین مکتفانند دوستی سلوک است بخت نامه محبت آیین بخدمت آنحضرت نوشته بود  
 و سفارش سلاطین مذکور عمل فرموده بنا برین حضرت اعلی سین بک تبریزی قیامی را با بلچکری قطبشاه  
 در ویش بک بر غش را با بلچکری نظامشاه ملک عبیر سپهر اسلام نظامشاه بهیوشا بقلی بک با بلچکری  
 عادت و تعیین فرمودند و مکاتبات عطفیت هم سعادت افزا که منشور اقبال ایشان توانند و تعلیمی فرموده جهت بک  
 خلق فخر و لایحه و سببان تازی و متنو قات لایحه عنایت فرموده ارسال داشتند چون حضرت قطبشاه  
 رحمت الهی بپسندید و سلطان محمد برادرزاده او بر سر قطبشاهی ممکن بود و ولوازم پرستش و مبارکباد

قدیم یا مشهور همچنان مگر از اصفهان از خدمت اشرف مرضی گشته با اتفاق الملیان ایشان و از مقصد گشته  
 در ویش نیک چون در شیراز فوت شد محمدی پیک پریشان بجای بریدین خدمت ماموشه او حسین  
 پیک هر دو روانه کون شند اما شاه هعلق پیک چون چند روزی بجهت اختیاریت ساعت تاخیر و تعطل در رفتن  
 نمود بود و موسم سفر در این سال گذشت شوال است وقت بخت بر غلیل خوش نویس الملی عاقل شاه از  
 شیراز بازگشته بلازمت اشرف رسید شرح رفتن در محل خود فرود کلاکت جان خواهد گشت پناه الله تعالی این  
 سال سال حضرت قباب کابلن یکم صیه محمد حکیم میرزا ابن مایون پادشاه ابن نظیر الدین محمد برباد شاه و شاه پسر  
 عالی تبار سلطان علی میرزا محمول است اجنت مکان عقد مناکه و از دواج انعقاد یافت شرح این واقعه  
 آنکه عنت قباب مشا را ایما در حبال و نخل شش هریز میرزا نواده شاه سلیمان ابن سلطان ابوس میرزا مشهور  
 بجای میرزا ابن سلطان ابوسید بن میرزا اسپاطا محمد بن میرزا میرزا ابن امیر تیمور که کان بود شاه  
 میرزا در زند فوت شد و لغزش هر خود را برداشته بقصد آنکه در مدینه مشرف و فرزند یوسف فرخماز اجنت میایند  
 از چهره و آسیب اعبادیرمانا متعصب و در حصول پوسته بود و لغزش با بجا عت متکاریان داده روانه  
 نمود خود در حبس قدرت آسانی بیصراحت از انجا عت دارالامان ایران کرده بشیر از اعدا عت فرود  
 اورا اعزاز و احترام نموده چغچمن و شتا و نه یاده از یکسال در اصفهان بعد درین سال که مکتب سعیدون  
 فال برار السلطنه اصفهان رسید عنت قباب مع ایما بلاقات حمله نشینان مرادق قبال فایز کوه  
 حضرت علی شاه را با شاهزاده مذکور عتیز که او خود نسبت فرمودند مادر میان او و شاهزاده دوست  
 الفت روی نموده در کمال افتد و کاسبری برده که حضرت همیوان علی بنیت نخواست بویب که بیستان تپ  
 و تادی که گجان بی ایمان قضا بای که دران بویبش سعادت قرین روی داد قبل ازین مرقوم شد  
 قسم کش که ظهورت خان ولد او و خان بن الکندر خان والی ولایت کانت و لو ارماب خان بن  
 کریم خان والی ولایت کابل که هر دو غضب کرده و ترمیت یافته اند و سال سیس که مراد پادشاه پسر  
 آعدم حاجت نمود هر دو در ملازمت اشرف بودند و در معین الفرف از خدمت اشرف الهامس نمودند  
 چون اوصاف از نذران هشت نشان و شکار که بهای آن بسیار استماع شن خاطر بسیر و شکار با مال است

حضرت اعلیٰ متوجه سرسنگ و سکا و از آن زمان باشد پیش از آنکه نماید که هر چه در میان خود را بموکتب سیمون رسانیده است  
 و سخنان اولایت در کاتب مقدس سپند و از ادب ایشان خدمت شرف آن بود که هرگاه ای جهان آرا اقتضای  
 حضور ایشان نماید بر سر سنج السیری رنستا و پلطنانیه مانع مخرج نموده و سبای همنان شمال و مسبا  
 خود را بموکتب معلقه رسانند بنا بر آن در مسبتان مال گذشت که کرامات جلالت سوره القلوب بود حسب المعهود حکم عالی  
 بطلب ایشان اصدار یافتند تمام امیر قلی نام جلوه داری اگر روشه بود نگاه داشته بایش و لعن میکند راننده هر که آمد  
 خود را بآمن بگیرد و خوف داشته است المقدار تعلک کند که هوای باز در آن کرم شد حضرت اعلیٰ از آن لایسته بود  
 آمدند و جلوه از این پیش مقصود باز که این بشف ملازمت شرف شده و چندین معاشم که با فدا و چند نفر از کرجان  
 خصوصاً شرفزاد نامی با یکدیگر بخود مصلحت نموده و عهد شرط کرده اند که من بعد با هم متفق بود و تا ممکن باشد از جا  
 مقام خود حرکت نکنند و کربان بست و زلباشتر بنده فی الحقیقه انجاعت در تحریک دولت ایشان کوشیده  
 اسباب پیدا و تنوید ادب ایشان اسرار انجام داده بودند القضاة یعنی بسیار بر فراج مبارک شرف کران آمده  
 خاطر اشرف نوعی غبار آلودگشت که مطلقاً بصیقل حرف و کفایت و معاذیر با جلا پذیر نبود در ای صوابان بر آن قرار  
 گرفت که چون سلاطین زاد بای مذکور را که تمام جبل و غوره نده و سوز سیلی و زکا رخسورد دانه و مودب عادت  
 مکتب عقول شرف حضرت نبوت ایشان البر خیز تا در پستبانه و تجویز و زکا رهندگی استانه بفرموده است که کوشمال ایشان  
 متوجه قریبانشین کرده و لایه کرجستان بقدم عمدایش آمده است استقبال موکتب نماید و عنایه لایه اشرف بصیقل کاسب  
 بر سر خدمت مرفوع پاک کرد این شریفان را با بابت تمام علمانند با ایشان بمقتضا مروءت و کرم حسب علی شود  
 و اگر بمقتضا الخانین نمایان ترین هشت و دشت بوده سعادت خدمت اشرف شرف نگردد نداشت از آن خواست  
 پدیدارند چند روزی که هوای از الملکت الصفا که می داشت بی سلیق فریدن و چریش شرف برد و چون هوای  
 با عدالت در مقدم دولت مستقر سلطنت بازگشت تبار چرخ روز پنجشنبه دوم ماه مبارک رمضان از در است سلطنت  
 همخان در حرکت آمده و عنان عزیمت بصوب غنای کرجستان معلق شد و انجیلو یا شایا و شرف و مقرر  
 داشتند که تا فرارسد رسد بفرغانه آن همخان آسایش نماید که چون سنو نجامت سرحد آرد با چکان و بعد از  
 و کرجستان رسید و خاطر از آن مخرج کرده و او را بر وجه لایق و از نمانند و بهر ستمگی مسافت نموده در هر محل

از جنبه و نظر دور و در سید و موکب سمو و ملحق میشدند سعادت و اقبال ابرار الارشاد و در پس سید و چندی  
 در انجا بطرف مرقد سلطان الاولیاء و قطب الانبیاء شیخ سیدی الدین و مشایخ عظام کرام عنوان مقام شایسته  
 نمودند چون در تعیین سنه و سرحد زمان شاد و جنت مکان از کرستان سید مسعود کانت و کاتبین با نظر تعلق  
 گرفته بود و از انجا سلسله تفریح یک طالع را بر سه سالت بجانب و هم نزد انصوح پاشا و وزیر اعظم رست و تحقیقت  
 سفر کرستان بنا و بیت ایمان تفریف با و اعلام نمود که سید و ارباب غرض از اهل فساد و بیعتان دیگر که منافی مصالح  
 باشد مذکور سازد و در نتیجه قنده سنی نایب از دارالارشاد در و از شد و شکار گمان بقراباغ رسیدند چون  
 دیدند بصیرت ایشان خصوصاً طهری پست پند و لقا پرده و حشمت و غفلت پرشیده بود از طریق تقسیم مخوف گشته  
 را مصواب کم کرده و چون از ان خلاص گزین نداشتند بجهت پست و جنگل مغر و گشته سعادت سید با سید سید فایز گشته  
 و حضرت اعظم بود باقی فغان حاکم تبریز را با بعضی از امر اقل و روی و دلو محمد شمس الدین که از امر او و ارباب بود  
 و بجهت قرب جوار از شورا و مضامین کرستان نیک و بد آن مکان آگاه بودند از جانب تطهیر رست و کوه که در آن  
 الهی کانت و کاتبین و ده شوارع را یکدیگر محافل نمایند که طهری پست و ولت از کانت کاتبین عمل و کوشاوند  
 و یوسف خان پیکار یکی شیره و ان امر فرمودند که با عساکر آن ولایت از طرف شیروان بجانت آمد و طهری پست  
 شکاری از در میان گریزد و موکب مسلح با عساکر طهری پست در قوه بین او و لوملی از آب که عبور فرمود و کوه چستان کانت  
 در آنده گمان رود و خانه قوی نزول جلالت اع شده طهری پست چون از رود و موکب سعادت انتخاب فریفت  
 اندکی از بهوشی بهوش آمد و سر سپید کردید و جنود نامحیو خود را از نوار و پیا و جمع آورد و در میان جنگل و پست محل کوه  
 چوبر برید و صعو در میان درختان آشنایان گرفت که چند روزی خود را از جنگل شنباز و عنقای بلند پروا  
 فاق اقبال سیانت نماید و چون مشارالیه در ظل تربت میمون علی نشو و نما یافته بود و بندگان اعلیٰ باطنی را  
 بنودند که تربت کرده خود را یکبار از نظر استبهاران از نذر ذکر آقا قوشچی که در درگاه اعلیٰ طهری پست مربوط  
 بود نزد او و دستاوردند که او را نصیحت کرد و پینه غفلت از کوشش او برارد و بارگت سعادت بساط بوسی است  
 نماید که سعادت موکب میسیون بدون آن صورت ندارد و او و مجر و چارگی خود اهلها نموده عرض نمود که کوشش  
 و دست چرخ مستولی شدن از هم تفرغ و غضب پادشاهی حوصله آن ندارم که خود بملازمت رسم والده خود را با دو کوه

که داشت و چند نفر از اژدها و ارباب معتبر کوشیشان در میان آن کرجی او دست داد که شفیع و باشند است  
 نمود که در غیرت حضرت اعلی از بیزان که گشت معاوت نماید که وقت دیگر شفقت شامی و عفو و انعام از او پیش  
 بظهور آمد و فی الجمله اطمینان حاصل شد باشد باستان اقبال ایشان را بدین شرح یاد چند گفت که می گفتم آن توفیق  
 که عذر تقصیر مندی که اینها زمانه وانی است **۴** سرانجام نهادن پشیمان است **۵** دست داد که مدکور در کت  
 قوی سیده والده طهرت و محذرات آن سلسله بجز عیب و بی مشرف گشته مورد توجهات شاهان شده حضرت  
 اعلا حسب اللات عا و محذره مذکور در مقام عطف و عفو تقصیرات او در آمد در میان کتب تاجیاری که از او  
 جمل و نماندنی بکرات نیز آنرا در لواصط خان والی کاتیک همواره ملازم کاتب شرفه از زمره مقربان  
 بش اوست و در خط کرجی نوشته بعضی سخنان را که منافی آنرا گفت که مناسب آن وقت نبود درج نمود  
 و او از وفور غلامی و دخترهای هم اتفاق ارباب شفاق اخفاء آن توانست نمود بخدمت شرف اعلی حضرت  
 از مضمون آن کتابت نایب غضب پادشاهی نویی مشتمل گشت که بجز اعتراضات لطفاً نمی پذیرفت و آن  
 طهرت با بران او و جمعی صدر که همراه بود با معتمدان و از عراق فرمودند و از اژدها و ارباب در آمد کار دیده  
 سپرد بر سر او کوچ کرد و طهرت این غیرتند کتابت قف نیاورده با کوچ و متعلقان خود قلیل از اژدها  
 و عطا که در حستان که پیش از آنکه لغز بود در بجانب کاتیک در آنجا میوای صاحب خان محض شده و او نیز از  
 که از پیرم که منصب برستولی شده بود در آنجا بود توقف توانست نمود با اتفاق یکدیگر فرستاد و پیرم  
 بجانب با شلی چون رفت بکیر کیر خان الی آنجا که از تبعو پادشاه و م است پناه بر آنده تمهید احوال ایشان و وفا  
 که حستان بعد از تحریر بقی سوانج این سال که در علی سفر که حستان بطلمو پیوست فرزند حکمت پان میگرد  
 از سوانج این سال که در اول سفر و بی ادوستان سید ناصر و ولد سینه با رکت بجانب حستان و **۶**  
**۷** احمد خان و ولد هلو خان از دلان بجانب حستان شرح این اتمه آنکه سید ناصر را در قی بود که پیشین پان پیر  
 اعلی و دستداد در کاتب تقدس همیون نشو و نما یا مشرف تربیت و معارفات خاصه مخصوص یافت  
 بود و سینه مبارکت کمر الهامس نموده بود که او را جنسیت مند که بعبستان آمده با بر عهد ملاقات  
 تمانه نمود و چندگاه با او بوده باشد و دیگری از فرزندان را در عوض او بر کاره و الا در دست او این سلسله

تا غایت درجه قبول یافته و عقصه تعویق نماید و درین سال نیز رسید که پسران بزرگ <sup>مبارک</sup> سینه  
 بر روی سینه بر که هر دو فوت شدند و یکدیگر و بر دیگر که از بسیار کوچکت خود سال نه درین وقت ای همان  
 آرا قضای آن کرد که چون سینه مبارکت بسیار پیش از صلح دولت قاهره در آنست که سینه ناصر را ندان  
 و نشسته که هرگاه قضیه ارتحال وی نماید که ناکر نیز بر بنا و پرست مشارالیه و رایجا حاضر باشد که فتوری بپرسد  
 واقع نشود و لهذا اورا مخصر فرمودند خان احمد اردلان نیز از اوان طفولیت در ملازمت اشرف نشو و نمایا  
 ملکیت و الامت برتبت او مصروف و مخزون خاطر اشرف آن بود که یکجا مع الیه برسد حکومت غیرت اردلان  
 ممکن باید او را نیز نزد پرورستاند و اعلام کرده که چون او نیز تا توان شرح همه دعوان در میان قبایل  
 و عشایر از پیشتر او ستادیم که من بود رضمت پدر بود پیشه و پروردگنج از خدمت اشرف جدا  
 و روی وطن آورند باقی احوالات ایشان از وقایع سال آینده از مساعدت بخت مامول است **موقوفین**  
**که درین سال خشت سبستی پسران عصبی کشیده** در ایام بهار این سال نونمال گلشن سلطنت و اقبال شاهزاده  
 غفران مال اسمعیل میرزا که در از در مراد از مراد علی بن کافلی کرده بود و در دار السلطنه صفهان برین کشته در  
 جویست و نم شهمر جمعی شاهزادگاریات جلالت بریملایق بود و بجوار حرمت ملک غمخور پوسنت نقش مطهرش را  
 که در فرار از افراده واجب التعمیم امامزاده اسمعیل با مانت گذاشته بودند بعد از چند روز که حواری بپستال  
 آورد و بشده مدس معلی نقل نوده در آن آستان ملکیت آرش بیان مدفون گشت و هم در اوایل این سال اند  
 و در میان آن فارس با صفهان آمد و روزی که توکب میمون از نازندان دار السلطنه صفهان اشرف  
 آورده در خل شهمر میشد به استقبال توکب میمون آن سعادت کاب بوسی نماید که گشت آنک صنعتی از پیش او  
 ظاهر میشد حضرت اعلم ناز و بلهام مذهب عینی که است لازمی که از اولیا و خلفا میراث اند از فوت او نیز  
 با کمال بجز چند روز که در ملازمت اشرف بر سر و پیشتر گشته در روز و شب چهار و هجده سالگی که در روز چهارم  
 جاری او بود دعوت حق البیکت اجابت بجوار حرمت الهی پوست چون خود در رضا جوین ولی فوت سپری  
 که حضرت اعلم اشمول عاطفت با تمامی امر او عیان تشیع جنازه او فرمود که کیفین بجز او بود و بر لایق سرانجام  
 یافته بود و قریب اصرام تمام نقش او را بشده مدس معلی پرستاند و در کیندی که در جوار و صد آنحضرت بنا نمود

و با تمام آن موقوف گشته مدنون گشت و از نواد ارتقا مقام در آن چند روز ملازمی که سرکار انعامت بود  
آن حضرت خانان از و تحقیق عمارت از پسر زینب آن منتهی آن ترک سادگی گفت که گنبد عالی و ابوانی  
که جهت تدفین متب یافته و کمال سخن و زیاده و زینب بیست تمام یافته منتظر بود و مقدم خطاب  
هرت حضرت مجلس را بنا و الاطنان کرده خان فرمود که از عیب بر زبان و جاری شدن همانا که حکم نام رخا  
و در همان روز نام مستیخان سپرد که حاکم لار و امیر بویان بود بجای میر بایالت و در ایلی فارس  
منصوب گشته علاء الدار سابق او شد و روز دیگر بمنزل و کثرت بر بود بویان از ماندگان منسوب  
و انواع شغقت و رحمت بظهور آوردند مشا را از امر او خواجه این سپس با زیاده شوکت افزونی جا  
شست و بجلالت بزرگان و داد و دوش منفر و ممتاز بود و مدت عمر بترتیب عمارت عالی و بناهای خرم و موق  
گشته بنایت صاحب علم و حیا و پاکیزه روزگار بود و یکی از متوفیان مشایخ و مشایخ بودی یک نیا  
صحبت با پرلوست از زمره مقربان درگاه بخدمت تقرب اعطاء و خصاص من است رساله گشته و یک  
پاراش او را با ما زدن آن آوردند بعد از روز و در ایات جلال متوجه اصحابان شمع بخدمت شسته و مرض خوا  
آمد فرسح آباد آمد و در اول این سال رحمت لایزال انتقال نمود مشا را صاحب ثروت و مکن است  
و تمامت متروکات از حسب الارث بفرزندان تعلق گرفت **و در تقیای می پسر شایسته کی موقوف شد شایسته**  
**والف که سال پست هوشتم پادشاه پسر میون شایسته لایحه** چون فصل شش بنیای تمامه گویند به با  
خجسته آنرا و منقلای سپاه خرم و نوابت و ستیاری نمایان گزاید جنود و اخرویه وی از نزل یافت و ریات  
فرزند نوز و زور عرصه کیتی از احوال ساریت به مفارقت بظمان بسایق جهان انداخته و در وجه و چشم  
صدمه المظفر است از آفتاب عالم سبب از غلظت کیم حوت پر و نوز سید میوان بلند ارکان حمل خرمه که گنا  
شرف اقبال است بر آید همان زرقه و م نور و چون حاضر خجیان نوز از فرزند کرده و طراوت بهار و تو  
امطار زرت اخرا می کشند روزگار کرد **و در نظر** و در باره عیسای عالم از روز با با نام وی کرده  
فرزند شش از مقدمه نوز و سلطان جهان عشره تنگ و عالم کستان **سید** و بیعت از لار و کل  
چو روی کل خانانش علی **هو** از بوی کل چن عشره **دماغ** دست میان کرد و بعضی **ار** و وی کیمان



پوی در روز چشمت شب نور و از آب رود خانه فانی که شالست و جله و حوصلت عبور نموده در مکان  
الکاحه کاخت که یورت سلاطین که جی بود نزول نموده روز دیگر از آن سرزمین نزهت بخش نور و زری و سوس  
و سرور پر و چرخند چون طهورت پدید ملت چنانچه مقوم شده از صولت سپاه نظر نیا و وی ادا بار  
بجانب فرما آورده باشد چو که بخت لطف سکران شای لیالت و اراکی که جستان بیسیغان و لدر که کین میزرا  
نژاده الکتد رخان فرزاده طهورت که از او ان کودکی بخدمت تشریف آورده و در خلعت پست شایان نشسته و ناما یا قدیر  
اسلام تشریف شن بود و تقویض فرموده داد و پیک که معظلم از نا و ران که جی بود و کالت است و تعیین گشت و بر سر  
آین که جیان اورا پسند لیالت نشانین در شکار کرده و از امر او اعیان و قلبش با شاره همان با که جیان <sup>فشت</sup> موا  
نموده از تقویض و حضرت احر با طاهای زین و سپهرین شاره ایشا نموده مذ و عظام اعیان که جیه سوا می جمع گشت  
طهورت اختیار کرده بود و در بر سر جمعیت نموده بود و در بر سر جمعیت نموده و اطاعت و انقیاد و بطور آورده و بطور  
قاهره حضور از بنوی حراست احوال میسایت هوال که جیان فرموده که هیچ صاحب کلای اورت تفرغ نیک  
کاهی از نغمه غایب بود و چشمت نظر از جهل و پند لسان که در وقت عبور میناز که جیان که عالی از صاحبان  
بود رسیده دست و رازی میزبانان ایشا کرده بود و در نشکر پار که در ذوا که کوز سیاست موجب برت  
دیگران که در عاید و عجز که جی که از چم ضرر و آسیب که قیامت اثر پراکنده گشته و که شمای چشم خیزد و دند  
آواز و معدلت شامی بورت و مقام خود و احوال استمال عنایت پادشاهی شده و از ولایت مسکو کوچ کرده و تقصیر  
که که کشت برین حکومت سلاطین که چشمت جلالت و مکنه و الخ آن تقصیر سکای خرم و نموده دریا فضل است درین  
تقصیر کلیسیاست و در غایت مکن و صفای نهایت عیب بها که از سب اظهور اسلام تا غایت بانکت سلمان کوش  
ساکین آنکه نام سب و سکینه آن سرزمین جز بهمانان ضلالت آیین نه و اکثر آن قوم شقاوت فرجام از شعرا  
و کیش مسلمان خزانای نه شده پادشاه و درین بنا بخت اعلای کلای الله کلیسیای که کور تشریف برده بود و زمان  
خوشحالان نوکت سعادت قرین برقرار آن معبد ضلالت آیین با آن کلایانک محمدی مبنی آواز که در اندیشه و  
چنین کلیسیا که رسیده قامت اذان فرموده نه ای منسوخ خزانای کلای طیب لالا الاله محمد سوال الله علی  
بمساع کرویان عالم بالا رسانیده نه و از آنجا کوچ کرده کلیسیای آلا و در که معظلم معا پر کفایس نصاری که جستان

برقی الواقع غارت عالی کوشه بغایت مجمل زوال رود و می کرد و در آن شکوه کردید و بمساع جلال سیه در قلع  
طراغاس کرد می از کرجان محض بود و تا غایت اطاعت عیسایان کردند و بعضی از احوال افعال طاعت  
در آن قلع است جمعی از عساکر حضرت نشان را بر کرد که می محمد قی پیک بین باشی تریز می بر سر آن دست است  
محمد و آن بعد از جنگ و جدال از مصادمه عاقر آمدن راه فرار میزند و قلع بصرف اولیا و دولت قاهر  
در آمده تمامی اموال اسباب بخیطه ضبط در آمد از جمله غنایم قلع تا جی بود مرصه مکتل بر و جوا کهر شیخ  
و مقتدی ایضاً یکی که منصب اللوردی دارد و متوکی کلیسیای لاور دست در ایام متبرکه و اعیان بزرگ  
و نظام عبادت از او پرسید که معبد کوی پیشتر سانی با مامت قوم اقامت مینماید و نصاری بر آن تین  
تو یک سپویند و میرفیان جوا کهر شناس از با افسد تومان عراقی قیمت کردند بخاطر انو زخمو نمود که کلیسیای  
نکو را قلع نمود و حصاری دور آن ترتیب مینماید و جمعی از تفکیکیان عساکر قبایل همیشه آن حصار کن  
در شته باشند و اطراف جویها از ابراهام و قزلباشان لطیقات لشکر قسمت فرمودند و سنگ و آهک در آنجا  
نمایب بود و آنحال دور آورده در عرض پست روز قلع مذکور تمام یافت و سهیل یک تفکیکی باشی در باجان  
بجست آن ماموشند و چون طعموش و لو اوصاب خان الکا باشی اچوق از محمل جوا جبال اصحاب کت  
دست و انیکه والی آنجا تا می خواند کاست ماموش طعموش و بدست نظام آن پناه بر آنجا برد و مانند و حیرت  
شاید و حیرت خردان اقتصا آن میکرد که بولایت کاتیل مر جا باید رفت رفته ایشان تا بدست شیان  
از طلب میست بر نماند و از آنجا بصوب کاتیل است و در روز نیک کوشی پیشتر عمل اقامت مینماید و قرارش  
تا مسانز تقریر است از حین طریق و صعوبت هر که از اهل آنستان که حستان با خیل چشم عبور از نجا  
میدرشد و تنصیفن ایام بهار که شباز و چشم سحالی اشک فشان با زبلی است و از انبوی در شان فغ  
اقشاب هرگز بدان شافقی و اکثر نش کل لای قیال توی بیگل خیال مجال عبور نیافتی و در استان از کزنت  
برف نامر ماه عبور نوز و زکوه اشجار از غلبه نیامدی هر چند عبور آرد و می کیمان پوی جسمود نامعد  
رزم جوی از آن راه در نظر خاصر عام و شوار ملک محال مینماید اما رای عالم آرای اشرف علی عبور  
نمودن از آن راه که مستغنی چندین مصلحت است و پر کلیه در آن منظوی بود و مصمم گشته طبقات چشم فوج

و جوق جوق کوچ کرده در عرض سه چهار روز و بلکه سه چهار هفته در بحال صورت از آن که در کت که نشسته در  
 رود خانه که منبج آب قنق و قبری است نزول نمود و آن سزین از زنا همت و خرمی و بسیاری شقایق و  
 ریاحین و کلهامی تازه عجزه الکرین شک فرو پسین وین و بموجب بیست الدنیا سجن المومنین و جنة الکافور کجای  
 که است آن تخصیص آن مکان زمرت بخش جهان سکن ما و یکی جهان را ایان است مردم ولایت از فقده ان سناه  
 که در ماچن کاخت و کا تیل و لوق شده بعضی لیل طیموش کشته او را از راه غیر مسموم پرون برده بود  
 و برخی از زلفت و اطلاق نیست ام او عساکر منصفه را بر کرد که ولو محمد شمس الدینلو پیش راه او را گرفت  
 بود در مطلع ساخته اند و عظمای آنظار ایضا نیز سر سختی کرده پسین خان بازگشت نموده بود تا لهند آتش غضب  
 پادشاهی در باره آنظار ایضا که سر از بقره و مان برداری و اطاعتش که اسلام مجیده نه التماس یافته  
 عساکر منصفه و با حثت غارستان دو اله حضرت یافته و فرج پشته و جنگ در آن فریب می از اسیر و جمل نیز کا  
 و کشف دست داده بعد از او آنجس که بر کا پادشاهی متعلق است تمهیداً که منصفه و تعلق گرفت ثواب  
 غلبه بر آن ارباب کم کسی نیز از کار فریدین شرفنا سلام دریافت و بلاشبکه موجب استمداد دولت و دستکاری  
 نصرت است بردار کا فرشته آتا نامی بون عاید کرد و چون کنا رود خانه حرکت چایانی که فاصله الحاکم کاخت  
 و کا تملیت محل نزول ملک مسعود که در ای جهان را به ان متعلق گشت که یکی از کار دانان بساط عزت است  
 رسالت نزد کرکین خان حاکم با شتی آچوق و ستاده خلاصه پیغام آنکه میا نژوا بسبب یون و حضرت خوانکا  
 روم قواعد مصالحه و دوستی استخام یافته و یکی از شرایط صلح است که منسوبان طرفین را حمایت نموده  
 نازند او تابع حضرت خواندگار است و طموش و لوا را صاحب هر دو جا بل نادان و منسوبان این طرف را که گزین  
 با نجانیه آمد و در طریق است که ایش از خانه نه نشسته باز و نشسته والاش که قیامت اثر تزلزلش چه که کش  
 ایشاع و می و جوبیا نصوب از نه میا و اصوفی روی نماید که موجب است و پشیمان کرده و خواجر محمد رمنایو  
 او را بجان از روی حسد صدم کجهمی بسته خانم و کار این خدمت با و رجوع شود حساب استد عالی که نموده  
 بود و از مقصد شده بوالی با شتی آچوق و سلاطین را و طای مذکور ملاقات نموده لوا را صاحب خان را که جهت  
 خواهر شریک عسبان طموش کرده بود و مضاجح را جمده نموده بعد از گفتگوی بسیار کجی با جوبیا نصوب کجی پستیز

بجز نبی با نیکت بزوی و خلفات که با آن و حش مصفاں چمال را از مقام جبل وفاق که در زمین  
نشیوه و وفاق اخلاص است و اگر کین همان نیز اخلاص بندگ است آن ولایت نشان شای کرده با جفا  
و ستوی کمال مردی بظهور آورده بود و در مقام عجز و افتقار آمده که راه ندادن ایشان باین صورت با قوت  
و خوشی و نسبت هم کیش از مردوت دور بود اکنون هستند عالی مقام و تقصیرات مرد و وارم و جناب و ستوی  
جواب داده بود که و قبحی زلات ایشان بعضی مقرون میکرد که هر دو روی را درت بدرگاه همان بنا آورده  
بنده و از طریق پاکری سلوک از بند ایشان نیز معذرت چند الفا کرده بودند که اگر بحال با پاس سخط شایانه  
این پیشم سر قدم ساخته استمان اقبال ایشان می آید و هر یک مستعدان همراه کرده درگاه فلک بارگاه  
و رستمان و جناب ستوی نیز مصلحت در مراجعت دانسته در یورت حوالی پوری بعیته طایر رسیده  
و رستمان و ای سلاطین مذکور پیشتر استمان بوسی را فراتر نرفته و خدمت او مستحق ایشا و از نو و عقیدت  
و جان سپاری گردان سفر از و بظهور رسیده بود و ملقب بلیقبا رحمت نذرت فایز که شکر سیرت کوشش  
خطار و نشان یوان علی سن بعد در منار شیره و ایجا در القاب او قدوسی و دمان خلافت مکان افزا  
در خلال این حال سلطان محمد بیگک طالش کبابچیکری و م فتنه بود و مراجعت نموده مذکور ساخت که  
توقیف آنچلو پیشتر و نفست مویک همیون را مفسدان مرصد با احتلان امر صالحی حمل نموده سخنان غیر  
واقع عرض نموده و از صاحب گویان نیز عرضی جایگزین آنجا رسیده و در از منسوبان آن سخنان  
بودند و این معنی بود که اقبال مفسدان کردید چون جناب حضرت علی بن ابی طالب صدیق سپان بعثت بر صلوات کرد  
گردانیده بودند و بمقتضا آیه کریمه *ولا تقصوا الا یا ان بعد توکیده* انفقض عهد و پیمان شما منیدا کس  
رستمانه که حسب بیگک همانرا آنچلو چا پیشتر از رضا فایان بجز استمان آورده که از آنجا روانه روم کردند  
و ذکر آثار تو شجی عاجل بر سه سالت بخیرت خوانده کار رستمانه مکتوب بحسب اسلوب مشفق  
بر استقرار مصالح و سوغ عهد و پیمان در قلم آورده بعد از تو اضمات و دستا نیکت رسوم  
پادشاهان در مرقوم گشت که چون از سعادت غزا و کس مشوبات جهاد در خاطر حقیقت مبنیان سوغ  
داشت و جمعی از کفره کرج که از قسدم الایام تابع و خراج گذار این دو دمان بودند سر از جیب عیضا

و طغیان آورد و بدو بدینجهت ای اسلام تمیزه که جهان شقاوت فرجام بد انصوب نصیحت سعادت جهان  
شده ثم بسیار می از کتب و معابد بخاری مساجد اهل اسلام ایمان کردید از خنایم که درستان تاج مکتل  
که مذکور شد بدو کتف و پهلایا بجهت خواندگارستان دند و در اندک روزی پنخلو چاوش در حد و کوری  
و تغذیه که جستان بار دو می طغز نشان سیده قاسم یک سپسالار از نذران مشهور بیرون قاسم با چنگی  
روم تعیین فرمودند و تحت پهلایا لایقه را انجام یافته او را با نامه صلحت آید و از فرمودند و از اساری  
رومیه هر کس در حیات بود و داده در قشقه پشت مثل مصطفی پاشا ولد رضیه خانون محمد امین پکت له محمد  
پاشا وزیر اعظم سابق که بر سبسی پاشا بود و جمعی کثیر که در اردو می مستی بودند با یکدیگر از رفیع  
قاسم مذکور کردیم و از دیار روم گردانیدند و چون سنو در حد آرد با یکان تعیین یافته و سنو در حد  
امرا و ریش سعیدان که از جانبین خدمت ما موبودند رسیدند و در صورت آزار نیز فرستادند و درین  
اشا جز رسید که در استنول خدا و انصوح پاشا و را بعضی امور که منافق و دلخواهی بود و مدهم ساخته نقل  
آوردند محمد پاشا نامی مشهور با و کوز محمد که پیکر سپکی مصر بود و بستنول آورد و وزیر اعظم گردانید و در  
که جستان کا تیل کا طر مبارک اشرف سید که دو قلعه یکی در سوران که قریب با خسته و با شتی آچون است  
و یکی در لوری که از قدیم الایام حکومتها و سلاطین کار تیل بنا نموده فرمان بران حسب فرمان قضا جریان  
قلعه بنا نموده در اندک روزی هر دو را با تمام ساندند در غلام این احوال بر من سید که از سن نام  
ولایتی است که از توابع با شتی آچون که گفته آنجا ملا حد است و منکر نبوت حضرت عیسی علیه السلام  
و بیضی طرف و مستحکم مکان ارتفاع جبال که بالبرز که اتصال دارد و مرغ او با دم جز جبال خیال در هوا می آن  
طین نتوانند و پیکر سید استی نظر آن مسافت بعید را بدشاری میتوانند همز و کشته اطاعت حاکم با شتی آچون  
نیز غنایا را از اشرف علی غزا و جستان آن طریقه منار را غنایا مایل کشته فوجی از عساکر اسلام را بر کرده که یک کتی  
ملازم امام مستوفی پیکر سپکی فارس که با فوجی از مردم و در کاب طغز انتساب بود بر سر ایشان رشتند و  
منصور از غنایا در راه می پریرف در آمد و رفت آنجا رحمت بسیار کشید و جمعی که بیک پیش آمده اشرف و  
سنان غازیان جان نیزه بارالغوار شتافته و موازی با لایقه نظر آسیرند و چزار که دو کوه سفند است آورده

مظفر و منصور بیاید سر بر علی خود نمودند از سواد اقبال که در عین ظهور آمده آن شاه شکران بخان بن سعادت  
**تاریخ** او در استنبول بود و ارکان دولت عثمان بعد از سلاطین عثمانی در سلطنت مورخ  
 قوم تاتار و عده داده بودند و چون خبر رسید که قبایل تاتار سلطنت جانان بخت کرامی غزوات و واقعات  
 نمود و طهار و میان او و بیعت هم خدرا آمده تا ده جسن و دیده او دشت مشا را لیا از اطوار ایشان تفرس  
 نموده خود را در سخام فرستاد و آنرا خت بقصد ملازمت آن شاه علی بطریق فرار بولایت عجم اختیار نمود  
 و صد و دویز باردهی کرد و آن شکوه سپه سعادت کوشش و محالست سمون استعدا و یقین انکار  
 و اخلاص سپه رازد و اختصاص نمود و حضرت اعلیٰ بقضاء طبع سلیم شویم و همان نوازی که جلی  
 ذات جمیع صفات بود برادرانه با او سپه کون بود انواع تعظیم و تکریم و تکلفات لایق بطور آورده  
**دیگری از سواد این پسر که در عین محمد بخت و یونس بخت پسران خندان تارستان** قبل ازین تفرده کلک  
 و سپان کردید که پسران خندان آقا منتظر نظر غلیبت التفات شامی از زمره مقربان بساطه استخیر  
 توجهات پادشاهی ممتاز بود و در صحنان حجت شمال منازل خوب ایشان شفقت شرح هر دو درین  
 مسائل گشته صاحب فرزندش بودند و هر روز لطفی تازه و مرحمت با اندازه در بار ایشان بظهور آمده و با  
 مقامات و افره و عطایای سخاوت از اسبابان تازی نژاد و اسباب تکملات بزرگان و زمره مراتب  
 خلا و نقره بهره و در محض مملکتان بودند و اکثر مقربان و بزرگان اردو با ایشان بیایند و دوستان بسیار  
 داشتند و مسرت بودند و هرگز از محض اعدای نیکگذشتگاری ایشان نهمه موافق و الحاف شایان را بعضی وقت  
 مقارن داشتند از او فرزانند درین اوقات اقبال بود و روزی بعزم سیر و شکار سوار شد و چند نفری  
 از ملازمان را که حمل استامدند و از صحرا بگذشتند با هم میساختند باز گردانیدند و با او در سفر ملازمت نمودند  
 معتد روی هر یک با کرب و سلبخانه و تقاضای مسرت و مقامات و شایان خلا و نقره و اسب کتول از اسباب  
 خاصه شایکی با ایشان عطا فرمودند و قطعه تعلق از سایر احوال و افعال و فرزندان و اهل و عیال که در او همراه  
 ایشان بود و گذارده راه فرار می نمود و بطرف قلعه خندق که در طرف و مید بود در وقت از آنجا روانه و باروم  
 گردیدند و روز دیگر فرزان ایشان معلوم شده و مملکتان اموجیب استجاب گشت و حضرت علی فرمودند که اگر

ایشان پو نایا کرده اند ما نمیکشیم قدر سنگاران سرکارشان افزونند که جهان پستوری با کوچ و متعلقان  
ایشان سپوده بهشنه ایالت بنا و عیسی خان پکت قورچی باشی که با ایشان بر بوط و مخطوط بود از احوال  
فرزندان ایشان غافل نبوده بهشنه و هر که میل بر دن داشته بهشنه و ستاده شود و دیگری انو آ  
این سفر معضوب گشتن فریاد پکت قورچی پکت است که از زمره مقربان بساط احمد است و در کمال عزت  
و عتبار میر شکار بود دهانا نکت بجراعی از و نظر می رسید که با زمره همسلا و با شایزادگی همه به نیز  
بجلاف و عسبان و خضیه آشنایی کرده فتنه انگیزی می نمود و با عمالی که از ان عتوق و عسبان نیز در خضیه مکر  
چون صدق ایمنی از احوال مردم پیغمبر گشت بر خاست او را با میرزا دین بودند بر خاطر ممکن است پو تلو انداخت  
نایب و غضبش می بارده است تا لایقیت در مجلس او را که این سیاست و کیناب میرزا راجع شد ملازما  
میرزا بفرطون و اولتکاش و مایعوف و سایر کار میرزا تعلق گرفت و ایمنه یون که محرم بکلفظ محرم شود در باره او  
سمت نمود یافت و دیگر کار انو آ که در استان آنگه چون در ایام فتور و رویه جمیع کتیر از رعایای شیره وان قرا  
بکرستان با کف و شتابان را من خود ساخته اقامت نموده بودند و الکتد رفان و الی انجا ایشان را خاکها  
تا غایت و انولایت بودند در نیوقت مقرر شد که انجا عتارستانان بیوه وار منهن چون رعیت اصل کستان  
نیست کردن که بجا نیب از ندران بهشت نشان و فتور در الپسلطنه فرج آبا اقامت نمایند و همچنین از مردم  
و قزاقان و ایل و ایاقات آنجا که ملازمت رویه نیست یا کرده بودند و یا از جانب ایشان صاحب منصب  
چون محل اعتماد نیستند و بودن ایشان درین سره مصلحت نیست کوچ کرده و بفرج آبا در تنه و اسفند یا پکت  
او بجی باشی عرک بر لور با کوچ جانیدن مردم شیره وان و لطیف پکت و اتمار قاجار را ایگو جانیدن این قزاقان  
شده اند و قریب پانزده هزار خانه را بیکم پرشته کوچ کرده و بفرج آبا فرشته هم موجب آبادانی انولایت شده  
و هم درین ایام کسانان تکبیر ای یافتند و جماعت احمد لوزانوسات قزاقان تیره و زریه در وقت خلل نمودند نمود  
غضبش از کشته قتل و غارت یافتند که آن در اوار صاحبان از باشی آچوق و در اجبت موکب مسیونان  
سفر کربستان به موجب نذران بهشت نشان و قضا با می می نیز معاودت چون لوزان صاحبان و طموش  
پدالت بنوچی که تجرین بوست میماند انکه از غضبش با نایب نیستیم آن به سر بر علی قفاعه و نیز

همه جناب فدوی القاب نیامده والی باشی آچوق حلیه پشک مکه آنکک بود بخواجه فدوی القاب پیشکش  
 نموده بود که چون لوازم صیبت طهری شازنی مساوت بی قبال مرز طوق بندگی آن استمان حیده  
 و سخن لیسان فرود غی از صدق ندارد بسته عا دار یک شفقت شایسته محال خلاصه او بر ساریندگان  
 اشرف شرح عرض لوازم صیبت بکشت تیجنت و در اسکت بندگان در آرد و بعضی از محال کار تیر را که بناشیا چنین تو  
 باو عنایت فرمایند جناب فدوی استه عای بنکو در معرض قبول فاده یعقوب خان پکت نورچی پاشی  
 تیر و گان را که ترک ساد لوح صادق الاظلم صریح و در از زمره خواص و مستانند که اگر لوازم صیبت را داده بود  
 روز افزون داشته باشد و در افتت او در کاه جهان پناه و نشسته و سپر که گین خان را بکجه دست کل  
 ولایت کایتلغی نیا داده که در بد کاه والا آورد چن الاقران بدین عطیه حادث استامینا زیاده چون امیه  
 فرغ صیبت لوازم صیبت کردید اندکی از خواب غفلت بیدار شدن پیچوقنجان پکت اطمانه امت ند بهت پیشیا  
 کرده که بسین مقصد ان من بعد عمل کرده خود را بعیت او اورد دیا رد یا ل حادث روزگار نشاند اول  
 صاب ظاهر خود را بلباس اخصار بسته با خبث باطن درون پر کرده و حیل که جیبلی لطافیه هست بلکه  
 از اثر صحبت طهریوت سست با چند نفر از اثر ناموران و ملا زمان با تفاق یعقوبنجان پکت بر سر دوم  
 شهر مظان المبارک باستان اقبال آشیان رسید مورد انواع عطوفت و احسان خیر و ان کردید و در  
 خدمت اشرف مغز و محترم کردید چون اردوی معنی از حوالی باشی آچوق میده و کوچ بطرف لوری  
 فرمودند لوازم صیبت چون دل مخلص گزین داشت بشیوع ارباب تفاق علم نموده فرار نمودوشی از اردوی  
 معلی پروان رفت جناب فدوی القاب که با او صیبت بود و در خدمت اشرف مستعد و مکمل مهمات  
 او بود از اجوا اشرف غافل نبود و وقت کشته با جمعی تقاضا کرده او را در یافت صبحی بار دیو کیما  
 پوی ساند این حرکت خنده آلود کمون خاطر روی اند و دشمن ظهور یافته سبب اتمام از خود کرد و مع  
 ذلت ازین حرکت اغماض نمود و اراده کرد که دیدی بال والده خود را با مستعلقان از باشی آچوق پیار و رس  
 بطلب پشک فرستاد و رضیه چاقم کرده بود که هر چند در آمدن شما مبارک بود و در اجای خود حرکت مکنید  
 که من نیز صغریب بهر عنوان که باشد خود را با سینه همایم و چون جمیع از ذکر و اناش آن سلسله و از انا



کاتبین در سکت ندر و غلامان این درگاه شریف حضرت اعلیٰ الزما انخلاصی و با سعادت و ذوقایر خاطر و  
 آلود شریف و او نه ظهورت نیز به تهنوت یکدیگر از آن متعاقب گشته نیا ه لحد از دست که هشتمین صیدی که  
 بر آمد بود و صلاح دولت قاهر بنیست نمود القصد در کاتبین حضرت توفیق نیافت اما مغز و مکره و محترم غلامان  
 را کاتبان بود همان دستوریست حکومت کاتبین شد و باقی احوال مشارالیه رساله آینه مرقوم کلک است چنان  
 میگردد انشاء الله تعالی در خلال خیال خبر رسید که حسین خان بجاگوت کاتبین منصوب شد بود چون بشراف اسلام شرف  
 بود که دست صلیبی بهمانان از واطبوی می آمد که در جهان بنفاریت مذنب با او آمیزش نمیکرد اندواز پیران کاتبان  
 در غیبت مکتب تا یون کر جان را و امضی رسانند ترک حکومت کرده احوال انتقال خود را انداخته در اراک  
 رسید پس مشغول بود در سخنهای که آیات حضرت آیات بقره ای رسید باز در اصل آن بشراف ملازمت مشرف گشته  
 حضرت اعلیٰ عند پزیر شدند بست و ملازم را کاتبان شرف گفتند و یکتاش شرفان پکت یوزباشی تکران ولد محمد خان  
 موصلا را با سی نفر از قورچیان عظام درشتا دند که بحاجت آن کلمه قیام نموده بآفتابچیان آورد با چنان قلع  
 الا و در محراب است نمایند او دو پکت و یکل حسین خان بست و راتق فائق الکاتبان و جهت تالیف قلوب  
 ظهورت حاکم مستقل تعیین فرمودند که بعد ازین اگر شرف دولت و مزا فزون داشته باشد و روی ارادت بر کاتبان  
 جهان پناه آورده و عبارات خود را با آیات لاله مستحار می شست و شود باز با او رحمت شود و قلمه تفسیر  
 بال محراب بسته ام ری صید نفرات تفکیکیان تا چرخ او غیره سپرد مقرر داشته که کاتبان همان دستوری  
 در تصرف منسوبان کاتبان لوا صاحب خان بوده باشد و آیات جلال از تفسیر کوچ کرده و نتواند قرابان نشد  
 از سواج آنکه چون وقتیکه کور سینه مصطفی خان قراقره دست اول محمد شمسالزین بود مقول شد سبب قتل بود که  
 نظر پکت پر ششالیه با طایفه تر است ازین دولت و کردان شن بر و برید متصل شده در بیت یافت بود و مصطفی خان  
 دستش را لیا و در سال ر قلع لوری کورس مخالفت قرابان شد و دلخواهی و در میان ظاهر شده بود که معصی  
 نیامد و بعد از تفسیر قلع کجی و قرابان که بر کاه جهان پناه آمد مشمول عنایت شاه در کشت همواره آثار نفاق  
 از اطوار او مشاهده میشد تا آنکه در کشته کر جان بقتل رسید او به بیعت محل اعتماد نبود جزم و حجت با مقتضی  
 آن بود که طایفه تر با من بجز ان سرزمین نباشند با بجز بعد از قتل مصطفی خان امارت کل این کشور

بشیرینان قزاقانکه در سال اول یورش آید با چنان که سنوز قلمه ایران مشغول نشد و بوز روی افغانها  
بر کاوه فلک مناظر آسمان محل نشاندن بوزار یا مینا کاکا، کاه پسر و ارباب و فارس با شغقتش بود  
حسب فرمان قضا جریان ایلان بوزارانان سر صدرانن بجایبند ارباب و فارسین و چون هوای سرد ایلان  
ارسمت من جهان با عطر بزرگ و چنانچه سخنو نامی شخ نظامی علیه الرحمه و الزموان در وقت آن سرز جریان  
**نظم** زود تاج و تیبو لیکت و تدر و طایفه بی ساید و سر و همه روز و بشکار در تاج و تیبونش و افزا  
بودند درین شناسش شخ بقور غواضا طایفه سر برنده و عساکر طایفه زشتان برانندان شکار کاموشند و  
صحرائی قبیله بری که بهم ادا و کوزمان ز بر سرین و غزالان رشک آهوی چین واقفانم کجاری رقرقر جمع  
آن حضرت اعلی و مقربان محفل والا بقور غوا و ایلان جانوران شکاری که تک با بر شمان مبار شکی فزاید  
بنوک نامک دله و زاز پاد و آوند و چون چو کسبیلان ان شمان تک حلقه کردید تا غنایان با فاکتس  
آهوان کریز با راستگی میکردند تا کمان را بر سر کوشش شکار در روی مسی بقد و مقدا بود و از انجا  
بغیر و زوی و اقبال کبنا ر و وار پس آن نماز و از آب عبور نمودند و در کنار آب بر سر محمد امین ششوی  
ببر جمله از منده رستان کنان آن بیزوف کاب بوسلی شرف مشرف کردیم و در تقصیر بکریم کشت مشرف  
ارنادات عظام شهرستان صغمان و عم میرا رضی صدر است چند سال قبل ازین بجایبند و کج فته ملازمت  
قطبشاه والی کلکته هجرت میار نمود و بوفو کار دانی بر تبه وزارت و بعوف انجا میر جلد سینه مند  
صاحب دست ملک نشین بود چون محمد فانی قطبشاه و بکار رحمت الهی پوسته تسلط محمد برادر او داد  
و جانشین سر بر قطبشاهی کردین میر جلد بسیار رشید بلند پرواز بود و استقلال سابق نیافت میلان  
او و پادشاه طرح شربت و ما بعوف فد بخش کرده و دست لادن ایران حمل کرده و از نشد و آن  
سعادتمند در باز یافت کلایع استماعی کرده بلکه مسامحه نمود اما چون بر سبب رایل سید عادتش  
والی چچا بوبرطع و دستملکات او کرده و آنچاز و استماع شد سیکت که بعضی مرصع آلات و جواهر برایق کیمت  
آن دوازده هزار تومان میشد طلوعا او که با عادتش داده پر وقت آن عمر بهم العلم عند الله تعالی الحاصل  
بایران آمد و بلازمت اشرف مشرف کشت و پیشکش لایق از خواهر دسباسب که زانین دار بسیار رسیده

و بلند پروازی و سخنان لاف و کزاف که از سر منزه الطوار او مستخرج طبع نبود و بعین از وزارت دیوان  
 و وکالت افسرهای این بسیج منصب یعنی نبی شاه با بجزای مطالب میزبند درین دولت بکسول نیویست با آنکه  
 در اصفاهان منازل خوب و ملک مرغوب و اعتبار تمام داشت بر طلب او بر او اوقات امید داشت  
 و این معنی با دنیا و شهرت بیعتش در هوا می منصب عالی پرواز میگرد و تاب بزرگی و شکست جلال میرزا رضی صدر  
 بر او رزاد و خود دنیا ورده با آلاجه و دیگر باره جلای و وطن استیاری نموده فرزند ان و متعلقان را در صفاهان  
 گذاشته است بیای زاده سپاهان بوضع ملازمت حضرت شاه سلیم فرمانفرمای کشور هندوستان روانه انداخته  
 کردید القعه حضرت علی چند روز در کنار اسب خیمه اقامت نصب نموده بسان عساکر فیروز شاه و ابوالفتح عظام  
 و مراد سپاهیان بر او اخته فوج فوج خدمت یافته بنازل خود رفته و موکب حضرت نشان بجزویت با آنکه  
 از راه قزاق خاج و استار کنگا دریا کنگا است و فخر محماد خلد برین نشانیت یکسکه تزیینت برده در منزل  
 توابع افضه قاقان ولد امیر و سیاهوش حاکم انجا نزول نموده در کسکه بزنج خرف زاده جاده عند ان مخوف  
 گشته اند که عارضه طاری شد در باب اخلاص نصیحتات نموده نذر و اوت بستن حقین رسانیدند و در کجا  
 صفا و مفضل مانک سپهر معدلتش از تقدی دست اطا و انظار المان در امان تا با حاجت آقران با توجیحت  
 قوی می بود و از انجا شکار کمان طلح مسافت فرموده خطه دلگشای شتاز فرزند ول موکب مقدس  
 رشک کلزارم گشت و تماشای چرغان میدان شت کرده چند روزی در ان مبلع طبعه اقامت  
 فرموده بسیر و سواری شکار خوک که در کگیلان لشکار زنگول معروفست مشغول می شد **ارسوان**  
**غریبه که در قفسه نگو ر بطور بیست قتل محمد باقر میرزا مشهور بصغیر میرزا است که از تقدیرات الهی و توفیق**  
**شرح این القعه آنکه مدتی بود که از اطوار میرزا ند که بر تریلی و غدر و نفاق ظاهر میشد که نسبت به برزگوان**  
**که اول لغت مجاز نیست دل که کرون کرده در خفیه با جمعی میه و لسان فتنه انگیزه حرام نمک این شمشیر نموده و**  
**از جهل و عنو بخیا لات فاسد در سردارد و حضرت اعلا از حال تنور و فزوخ صسکی از بمقوله حرفی تفریح**  
**و کنی یا با او ظهار فرموده و مهم او را حال به شیت آبی نموده بودند و بتفان فل به شما میگردانیدند تا آنکه**  
**درین سفر از قفسه منسوبان جناب میرزا یحیی کلمات که شعر صدق این اقوال بود بعرض رسید از در بر کمال**

بصورت پرست و فتنه فتن فرایک توحیح چنانچه تجریر پوست وقوع یافت بر میرزا غلامرضا که حضرت اعلیٰ  
 از خیالات فاسد او اطلاع یافته تا آنکه در روزی که حضرت اعلیٰ را در کسک عارضه طاری گشت از جناب  
 میرزا حرکات ناپسند ظهور یافت بر آنکه شمره بان بساط ایتس عنز و نفاق و غایا هر شد از زمره غلامان  
 چرکس ازون بسوز از و فرقه عیده و اخلاص و پاس حقوق ولی نعمت و ملاحظه نیز و بسبب و محتایق منع او تمام  
 گشته در تاریخ پنجم محرم الحرام در خطه رشت کیلان پر سپهر که کوه با و دما پارس شده و قبل و اقامه نمودند  
 بنود برین امر دلبری کرده بود و از واسطه بطول خاصه پناه برده و مختص شد بر تو این خبر بر پیشگاه نیر اعلیٰ  
 تا رفت بنا جنط سلطه را و انضباط امور دولت در همان شب حلاله اشرف میرزا رضی متکلمین  
 و تجویز او قیام نمود و نقشش او را بارالار شادار و پهل و ستاد که در خطبه معده مرفون سازند از حضرت  
 این اقا بر عامه خلاصی که نظر بر میان عالم صورت از جهان معنی جعفر خطا هر بنود اما واقع حال برین  
 نوع است که تجریر پوست اگر خرد پروان روزگار و دانشوران تجربه کار بجایه شرف و فکر دقیق درین  
 نمایند بعین یقین خطا هر یک کرده که هزاران حکمت باطنی ان منظوم بوده و این اقا بصیرت و بسبب  
 مسلمانان و قریب با و مضمون شرفی که موجب نفع کثیر است القصد بعد از چند روز از مقصد رشت بمنظور لاجان  
 تشریف برده الای ملک در مقام خدمتگذاری تمام نموده در صحنه بزرگی که در دامن کوه مشهور  
 بجایه کلایه واقع است چنانچه با قیام استیلا چنانکه کرده بودند و این کیلان نهایت خدمتکاری و اخلاص  
 بر خطه آوردند و خرد بایان یوسف اقا و ساد خان با سه یا از شهر و مواضع جمیع آمدن در کشتهما و زور  
 نشسته دران دریاچه بسیار مسرت بخش خاطر همه آنها روپ کیهفته در لاجان مسرت و شادمانی گذارند  
 از اینجا متوجه مازندران شدند **موقوفان سفر کرجستان** شاهزین بخت دلگنج خلیجان دیکت حاکم کرمان  
 که در سلک امراء عالیخان مسلک است در عقبه طراد کا حنت بجایین بخت نداشتند که شته بمیان  
 دره افتاده و بگرشتر صورت یافته بعالم عقبی شتافت دیکری ملک پکت جارجی باشی تاجی بیک بود  
 که در یقین طویل آن سفر آمل و نیز دران عقبه رخت هجی لبرای حوت کشید مشارالیه صفای فی الاصل بود  
 هزال شیرین گوی شیرین مقال بود و هرگز که در ورت و آلم پارس خاطر شش گشتی هر کس را غنچه صفت

و لشک یا فتنی بختنان و لا و زو ظرافتمای مطایر اینگز در کمال بشاشت و قومی چون گل خندان ساختن با کمال  
 عالی از سماجی بود کامی که تاج مرصع که مخصوص او بود بر سر نموده گوشتواره بزرگ مرصع از دو طرف او بنا  
 کرده با جماعت از تاجی چونک اتباع خود که هر یک بصورت خاص لباس غیر متعارف خود را است بر  
 پادشاهی حاضر میشدند چنان همبخت نظر در می آمدند که از شتابه آن بسیار غلبه خوف هر اسیر  
 و دلخواره می یافت حضرت اعلا از قضیه فوت او بسیار متاسف شدند و منصب او را بعضی قوایک پسرش  
 مرحمت فرمودند اما کجا کرد هر یک پای و عنق او و جارجی مذکور صاحب خیرات بود و عمارات و حمام  
 و کاروانسرا و مسجد عالی در همدستان ساخته و پسر او که عاقبت از جهالت و خودرایی با کمال فزون غریبه  
 و مضرب و طبع نقاد از همت منشیانان بر بود و سیاحت پادشاهی در اشته غرق در محفل خود گذران  
 خواهد یافت و یکی از هلماسب قوایک تورچی گفته نشسته شمشاد ملوک از مرز مقربان بود و چند روزی در  
 کربستان مرصع کشته معالی و دوا و معینه نقاشان عاقبت بقتضی نامکریدل نهاد و خون صد هزار مسلمان  
 در گردن بعالی خرابی عمل شتافت و منصب او با دو کار یک برادرش تعلیق گرفت **تغالی ای که درین**  
**سال سفر فرزان - وی داده درین سال چون سفر کربستان بامتداد کشید و گرفتاری شکر تو شتابان**  
 در آن سرحد با وزیر بکان ظاهر شد با لنگو مشربها در بخت هزار کس که از جنود او زبک و پرتا ولان بنگانی جمع  
 آید بود و در آنجا بک همچون عبو نموده بر و آمدند محراب شان ماکر و از آمدن جنود او زبک فزاید و جمع  
 غازیان ایقرا اولی در شتابه بود و قراولان او زبک و چار شده نهمای حق قال و جدال وی سید به و غازیان  
 آثار جلالت و مراد انکی بظهور آورده قراولان او زبک را مغلوب ساخته و رانند. جنگ جنود او زبک فوج فوج  
 متعاقب یکدیگر می رسند و غازیان تاب جلالت و متعاقبت نیارده راه اندام می پند و جمعی در شتابه  
 یافته بقیه ایشان جنگ کنان بازگشته بر و آمدند و محراب شان از کثرت جنود او زبک مطلع شد و در آنجا  
 قلعه کوشین تشکیل دادند از بزرگ و باره بر آهن پالنگو مشربها در بر و آید چند روزی در محالی مرد و اقامت  
 نمود و لشکر ایشان بپادشاهت و غارت رشتند و از مر و تا پسا گو مشبه مقدمه سراسر بعضی اشیاءات اعجاب  
 ساخت کرد چون بفرمود دست موکب اقبال ز سفر کربستان و نزول ایالت ملال را باز در آن مسعود

او کشت طبع مسلک و قضا و عدالت نمود و بسیار می از رعایا و مذکور که چنان هم او برود **که در وقایع نوحی**  
**ترکی مطابق سنه ۱۰۰۰ الف کسان است** منهم **علو سنا علی طبع الهی** درین سال هجرت آغاز شد  
 انجام سلطان چهار بهشت ایام گشت نشین تحت چهار ارکان فلک سینا قائم است یعنی خوشبخت جهان آرا از  
 مسکن با فرود آمدن میل طبعی از غرور و غرور نمود و باز در ساعت شب شنبه پست و یکم ماه صفر هجرتی عمل نمود  
 نوروز فرود از فرجه ان فروز در روز شنبه اتفاق افتاد و بهار خرمی از برای وزیر کاشته هموطنان یا حسین چون  
 حیث پیمانان بود و همین فتنه گری آغاز نهادند و در لاله کل چون خوشبختی غافل و غافل با نکتت عزیزین  
 زمانه را از یکین ساخته در پای آرزو بر روی غلایق باز کرد و در هوسناکان با در نشاط است که کشته بود  
 از لب جام گرفتند و منبهم او بهشتی با شکر کل و در یک سنبل در هم آمیخته در دریا مخرجان و زمین گرفت **شعر**  
**چو کشت ایست نور و آسمان بر ساسی زمانه را کستان کشت و در بنا کشتی کشتی** ششم سنبل و کل در اول غ  
 جان چیده بهما عطر نشان کشت در آن لاکستان **در چنین موسمی نشاط افرا حضرت اعلی در و است پلند**  
 فرج آید و بسیار کینه لطیفه ما زندان جنت نشان که از سایه ابر و ترشح هوا نصارت تا ز کاشت و کوشش  
 در بهار و غریب یکسان از اعتدال هوا و هوای دریا همیشه صحای ملک شیش کل در میان بعیش و عشرت  
 و سرور و سبکدانی در هوای از نذران روی بگری آورد و در سبلاق فرود که در شرف کرد و از آنجا غایت  
 دارالسلطنه اصفهان فرمودند و بجهت آنکه درین سال محصول اصفهان آفت رس نقصان خسرا اسیا  
 بجزیره و رعایا راه یافته بود و حضرت اعلی در آن سال حقوق دیوانی ارباب و رعایا اصفهان را بدین  
 انعام فرموده و کینه از محصولات سرکار خاصه شرفیه را بر هزاران ملاک دیوانی بخشیدند و این جمعی خوب  
 ترفیه احوال غلایق کشته منقله عمرت و تنگی و هوشند از زمینت معدلت احسان شامی با فریاد تنبیل  
 یافته باعث از یاد دعا گو می عباد الله کرد و **دوازده سال در اصفهان بظلمه آمد قتل میر عیاض**  
**ششویس فرزند بیست** مشارالیه را رسادات حسینی فرزند است و خطای تعلق ترقی عظیم کرده رقم  
 شش خطی است و آن مقدم کشید تا کتک و قلم و قدرت کتابت او در بر اعلی داشت حظه او به دست  
 خوش نام بود و علی الخصوص امیر عبد الفتاح تفریق این با عی جنت مشارالیه کشته را **تا کک** تو در شش خطی آغاز

بر معنی که لفظ کند نامزد است بر ایزد ترا فلک حلقه بگوش هر دو ترا ترحم ایام به است و این  
قیامت نام او در خط او با قیامت از اهل قرون استاق و مقصود مسکرا از قوی تشیع با رفیظ منظره  
تسنن که علامه اهل قرون بیان متعصب اند بقتل او پرداخت الفقه بعد از چندگاه که شهر شهمه صغیران  
و دولتمداران نقش جهان از وجود شریف شهر با زمان آراستگی داشت دیگر باره بسیر با زندان بایل  
و راجب گشته متوجه آن دیار زرتست آنها گردیدند و چون رستم محمد خان بنوعی گذشت در پنج مندرج  
گشت به از جا بلی دینی تدبیری پیشان حال به البطلنه بر آه آمد و از وی آمدن درگاه معلنی است  
حضرت اعلی نان پکت غلام خاصه شریف را که از زمره متوکلان بساط اندر است با لیاغا رطلاب و در  
کرد فضل خریف چون ایام هب و نکام طافت از بهر است او را بیایر سر بریا علی آورد که در زمانه دران  
رفیق مکتب شرفی نشان بوده از تماشای شکار باجی از المیز تجویض شکار کوزن میا کمال از زمانه دران  
کیلان برده و روده پشه و سم منیدگاه معاشره حضور آمدند و در بهر ذات و اطلاع صحیح شرفی و  
مذکور از فرج آبا و لیاغا بنمود در عرض هفت روز پست مرطرا راه طی نموده به البطلنه بر آه رسیدند  
او زبک اورانک روزی بیروج آبا در ساینده آن ایام شطالیکه را در کمال فرج و هزینت میگذرانیدند  
فلک شعبان با زبنا یکیز فتنه و مشا و کرده ایام چون لغت هموشان پیشان کردید و چشم نام از ابواب  
فراخت و عایقت مسدود چشم فتنه باز شد همچنان آرمیده بر هم خورده و لولاه آشوب از ترک گرفت  
شرف پیشان شد ایام چون زلف بار بار آشوب شد عمره و زکاره غیر با نمان خوشتر هر سوسید که بکینشد خوشه  
نابیدند الفقه بنموش از هر طرف رسیدن گرفت موجب حرکت لشکر باشد معاظمه و مصالحه در میان  
اشغال پذیرفت اما بر نیزه ای قابل مایون و مساهدت بخت انتر میون هر کوزه فتوری که روی نمود و غنچه پ با صلح  
موقوف گشته پنجانی هر کینه در مغلغ و سمت کلا ریش خواهر یافتان شادمانه و عده العزیزه که استمداد آرا  
برادوست بر قلعه ده که در اوایل این سال بوقی پوست انشواغ غریبه پیش آرا که او برادوست است بجلد تو  
بر قلعه روی ششوی قلعه در هم گینت این مرکز گشت که ایالت و ولایت روی و خمارت قلعه مذکور بنوعی سستی  
و گرفت و پرتو شعور بران یافته بقیان پکت سپکدلی برادر محمد پکت متعلق و جمع بود یکی از ازاو باج امیر خان چاینا

که در قریب یکی از مردم فرومایه انولایت بود و جمیع مردم مجبور کرد و در آن قلعه مانع ضد ستمکاری از کلبا بشنود  
 قباغان خازان غلبه می دست اده و خاطرش رسید که از طبقه اگر او هر چند مجبور و ضد ستمکار باشند در آن قلعه  
 کسی نگذارد و کاسی شکار میرفت آن یکت برادوست که قوم میرخان چولاقت چون چند درویر انسانی  
 عدو و بر سر میدان عورت و جماعت اگر او بر اسلحه و پیغام موشه منیاید که در حکام فرصت که خان در قلعه  
 باشد و را خیزد از نمایند روزی قباغان پروان هته بوده است الفیکت و اعلا ی انعامت یا چیل سجاه  
 نفری از کردان بجای قلعه آمد و اهل مواضنه انیزه اگر دانیس ایشان سور انجی در کبرج سولاق که در جنبه قلعه است  
 نموده آن یکت مردم او یکیک با کبرج داخلش علی الغلظت عارسل آن بیج را که در خواب بود و قتل آورده  
 از آن راه قلعه آمدند و هر کس در هر برج که خویش بود بر او عدم دستا و نه و بقاره خازان قتل انعام  
 خود بنوازش در آورده و از اگر او هر کس در قلعه بودند بر سر او جمع شده اهل قلعه نبردانش صورتی که  
 هرگز در پرده خیا نشان آه نینموده شده نموده هر کسی در حیران کشنده و چون شب شب چو ز غلظت و آشوب  
 در قلعه افتاد طایفه قزلباشی بر کیفیت و کسیت مخالفان اطلاق نیا نفا از خوف و بیم با ولی و نیز اطراف و  
 جوانب قلعه خود را پروردند از خسته میکشید چون صبح طلوع نمود و از قزلباشی کسی در قلعه نمانده بود اگر او  
 قلعه مستولی شش می یوف بسش از بتصرف در آورده و از مخالفان اگر او و احوالی بعد عن کوکت طلب نمود  
 این خبر موشش بقباغان خان رسید انگشت نداشت گزیده جمعی با بجهت تحقیق نبرد دستا و آقا سلطان مقدم  
 نیز در اغان این خبر شنیده بجای قلعه ایلیغار نمود از مویات اقبال و اتفاقات حسنه و ترقی که یکصد و پنجاه نفر  
 از اگر او مخالفان یکمک اگر او قلعه می آمدند از آقا سلطان مردم قباغان خان چهار شده و پنجاه یکت  
 در پوست و اگر او شکست یافته جمعی قتل شده و بقیة السیف او فرار نمودند پروردان قباغان حاکم تبریز و  
 شیر سلطان کبری نیز این خبر شنیده ایلیغار نموده بجای قلعه رسیده و قباغان خان در محال انفعال از  
 غفلتی که بر حسب انتقامی قضایوی روی آورده بود با امر اهل محقق شش شخص که زیاده مردم در قلعه نمانده  
 با تمام تمام در اندیشه بر شش قلعه بودند که آتش فتنه ایشان بر لال قباغان سلفی کشش آن یکت و روزی  
 در قلعه بار و طایفه کچیکیان خود قسمت میکرد شری بیسان بار و طایفه شکار کشیده یکطرف روی و سوسخته



و مجروح و ناتوان گردید که در آن ملاحظه نمود که لشکر فریونی اثری از لباسش اطراف و جوانب قلعه را  
 فرو گرفتند و سر و ارایش آن سوخته آتش بس و همان بلند شد و از ترس و عاجز گشتند و احوال کوکب نیز  
 ایشان گشته از آمدن کوکب دیگر با و بسوی دند با خیال قدرت قلعه داری در خود ندیده خوف و هراس  
 پشیمان بر ایشان مستولی گردیده چاره بجز فرار نیافتند در شبی منظم که چون دل اهل دبار بترسید و تاراج  
 و انتقال آنچه توانستند بر بر اسبان بگردانید و سر و رخ و را بر اسب بیست طالع غله دروازه کشیده راه فرار  
 گرفتند چون امر عظام اطلاع یافتند جمعی را بقای ایشان دستا زدند بر ایشان بر زمینید و دیگر باره قلعه  
 که در مناست استحقاق بقلعه چرخ اخضر بر ابرست بست عساکر اقبال را آمد مشت و در آن گراوه در قلعه بودند چون  
 جز تسلط اگر او بر عرض شرف سید موجب اگر با غاظر انور شدن بود متعاقب این غیر بجهت اثر رسیدار  
 قبایح آن خدمت شرف اندکی مخلص زد و از غفلت برادر بود اما حضرت اعلا از فرخ حوصلگی این غفلت  
 عظیم را از نسل سلسله که زاننده در مقام کفایت نشدند اما قبایح آن از امارت انوالات معزول شده  
 پر بود اقیانان شفقت شد و بالاخره با قاسم سلطان و اربابه جمعی از توپچیان و تفنگچیان خاصه شرفه و اشراف  
 بزرگاری بخون پاک یوزباشی کوثران قلعه معین گشته **در عساکر طغیان که چنان و جمعی از بزرگانان شیردان**  
**و آمدند قلعه و شکرچی با کاف** کاف سبب آواز فرودار و رفت نهادن عین از هر طرف نمود اگر گشت  
 چون عهد و پیمان و میان ایشان نماند طفلان که بزرگوار سبب نمانند استوار است ارکان دولت عثمان  
 بعد از قتل ضوچ پیش که در کاس صلاح اندیش کاروان بود عثمان با جمله کرج و انواع مفسدان مضمون صواب  
 شاه قلع میلان از جا دستقیم صلح صلاح منحرف گشته با آنکه تا سهم بکت برون مانده از آن بلیمچیکه  
 رفته در استنبول و محمد پاشا وزیر عظمی را در ده جانب عجم رساندند چون بر تو این خبر میشنید  
 خدیو انور بافت و سوز حقیقت صدق و کذب همین وضوح تمام شدت امری که موجب احتمال امر معطل  
 باشد از نظیر منفرد و نیاش بود بنا بر رعایت حرم و احتیاط علیقت لیکن آنکس آقاسی باشی شامو از  
 درگاه معسول بجانب دولت سلطان بریز دستا زد که با اتفاق امر عظمی ام در با کجان در تبریز اقامت  
 نمود و از سر عهد بزرگوار باشند و کس نماند و قلعه کتیرا که اعماد می بران بود حراست نموده همه خان بکلی

قرا باغ را امر فرمودند که قلعۀ تعلیق لغت نمودن بود در آنجا اقامت نماید این اخبار بشیر و ان در کربستان  
و کربستان رسیدند پس در آن بر طایفه راهوای عسکریان و مصلحیان بر سر افتاده و او دیکت کرجی که کوی  
عسکریان شمع بود و هوسن یا عسکری در دل پدید آمد که چنان کاخت در روزی که عید نصاری بود  
اقامت نماز عید و عبادتی که رسم و قاعده ایشان است بگلیسیای او آورده آمد بودند تفکیکیان و مستحقان  
قلعه غفلت و زبده شرط سقیظ و آکاسی بجای نیامده بودند و خلق بسیار از طبقه کرج بگلیسیا راه  
دادند که چنان بعد از ادا اولو از عید است قتل اول را کرده باغوا می او دیکت سق از ازانان و ان سق  
و دو خواهان طهورت بود شروع در کشتن و کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن  
چنانچه نمودند و او دیکت سق و طهورت و ستاده او را با آن کاخت و کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن  
نیز که متهم بر اقامت و میان کشته مجددا حکم با جلای ایشان شن بود مخصوصا ملک پری مرضی که کوی  
و عسکریان که بگلو ملک است شمار دارد و عساکر عسکریان بر سر بیطرفه عسکریان با من خود است  
و جمعی از سپه و زنان او به شرف و فتنه انگیزان به معاشش شیر و ان بر سر او جمع شروع است قتل و کوی  
مملکت در از کرده القه مملکت شیر و ان نیز بهم بر آمده در ان ولایت نشسته و آشوب پدید آمد و لو ملک  
نیز که نزد طهورت و ستاده او طهارت و شواری او کرده طهورت سپه دولت نادان باغوا می جمعی از ازانان  
کرجی که هم او بودند و تحریک باغبان مذکور غنم از نیک کوزن تیز شاخ هر چند قوی باشد بیشتر  
چنین خوانند زبده دولت دوروزه فریفت کشته بیار که کاخت در آمده تکلیف بر سینه نزد و طایفه  
کرجی بر سر او جمعیت کرده و او دیکت را با جمعی بر سر بیگناش یکپوز باشی و تور چیان که در زکم  
بودند و ستاده پوز باشی مذکور کردان وقت علی و پمار بود تور چیان فوجی بودند قلیل صرفه و شک  
ندیده یا او پوز پوز آمدن کربان دست کربان دادند و آن کرده با ایمان پوز باشی مذکور را با  
ملکی و قضا بر چه شهادت رسانیدند و لو ملک نیز با طایعان شیر و ان بر سر محمد حسین سلطان کربان  
آمد محمد حسین سلطان نیز در حبس که مملکت شیر و ان بر سر خورده را با بیغی و عسکریان سر از حبس طایعان  
بر آورد بودند از جمل و غور از قلعۀ پوز آمد با معدودی است تقابل خانه کوچ خود بجای مرکز رفتند

لشکر شیران غافل بر سر او پیشه و او با اندک مرد می که همراه داشت دست جلالت از آستین تئور آورد  
 تماشای مقده و رایشان نبود کرده مکن مردان و ارجه شهادت چشیده مذ و سرخ روی نیوا و اخوت  
 کشیده اموال اسباب سلطان غازیان که در پرون تلو بود تصرف یا خیانت در آمد و بعد از واقعه مذ که سکه  
 ملازمان محمد حسین سلطان چنان آوردند شد سو دیاخته خود را بجلو کشیدند که چند روزی خود را حبیط  
 شایع بود و چنان از چنگت خود را بخلای صیابند و خود را با منی سانه دلو ملک با اتباع خود با پیش  
 برابر تلو حلال قامت انداختند غازیان تور غلو که قوت و قدرت قلعه داری پیش شده در بر تخریب افتاده چنان  
 جوی بود که بنبر رسید لشکر قولباشان میان رسید سر سیم کردند و غازیان تور غلو نجابت یافته  
 سرخویش که نقشه کسینت این واقعه آنکه چون اخبار آمدن طهریوت که جستان و قتل قولباشی و قتل و بریزد که  
 ملک شیران در صفهان با سماع جلال سید موعده سفر و میان کشید تحقیق آنجا می که سردار درین سال  
 در دیا که بکشتلاق اختیار کرده که در سال آینده لشکر بر سر قولباش کشند لهذا حضرت اعظم علیه السلام حضرت  
 اسفندیاری یکسای و چنانی بر کبلوراکر وی از تفکیک رکابا دست از دکان معلی با الضوب و خستاده حکم  
 همایش که علیقلخان شاهوار نیز مستوجه قرا باغ کرد و تمامی غلامان و تور جیان آذربایجان و محمد خان  
 زیاده اعلی و امراد قرا باغ با و ملحق شده بر داری علیقلخان لشکر که جستان کشید درین رستگاری  
 فتنه طهریوت و شروانیان برانند و علیقلخان از طهریوتان قضا جریان بهرعت و استعجاب تمام متوجه آن  
 آفتو کینه و خان مشارالیه و اسفندیار بیکت یکدیگر ملحق شده روزی معقد شدند که **خمار بطوریت** با  
**فلسی خان** و جنود قولباش و اندام قولباشی بکلت با لاله حضرت ملک نشان چون تمشیت امور عالم و مست  
 احوال بنی آدم در قبضه قدرت حی قدر و سرخو اقتدار خالق صغیر و کبر است هر که حکمت با لاله الهی اقتضای  
 امری نماید که از غیر قوت بفعال آید صورتی از پرده خفا بجلوه گاه منظور آید اسباب آن که نزاران مصلحت  
 آن منطوی است پستیاری کار فرمان قضا و قدر سر انجام می یابد و سعی قضا در روزگار و تدبیر در آن تجرب  
 کا تغییر بران راه نبرد و مصداق این سیاق و محاربه طهریوت است بدولت است با جنود اقبال که انجبالست  
 نما و انجرات نمود خود را عاقبت در و طه لکان و بوار اذاحت چنانچه در محل خود سمت گذار شرف خواهر است

العقد چون طلیق یحیایان و اسفند یار سیک و امراء عظام متوجه مقصد گشته جمعی از قریحیان و غلامان عظام  
داشتند که اورا بجای آنکه بر پشت ایشان با مو بودند فرج فرج آمدن محض میشدند قریحیان نیز در آن کس جمع  
شده هر سوار و تفنگچیان و جمعی دیگر رسیده بودند چون صلاح در توقف نبود با انجماعت راه انقلیستند  
بر ولایت کرjestان نهادند تا معرکه چایی که فاصله کرjestان کاخنت کاخنت است و میراباشی آچوق فرست  
نزول فرمودند که اگر طلعمورث اراده بجانب باشی آچوق داشته باشد پروان شود و رفت و جمعی از کرjestیان نیز  
انگمارشایسوز کرده و بعد که رسد و ملحق گشته بجزایر انظار مواظقت مینمودند و راههای دیگر را که  
استمال عبور در دست نشان دادند و امراء عظام جمعی دیگر را بحفظ آن ایها متفرساخته فرادان قزلباش  
که رجی تعیین نمودند که از حرکت مخالفان خبردار بود و علامت مینموده پیشند و طلعمورث با خشری اجنود و جنود دیگر  
که بر داشت بجز مجار قزلباشین را انظراف در حرکت آمد و امراء عظام از آنها کذب آید کرjestان حرکت  
اورا حین فرار مینمودند اصلا از آمدن او بظرف معسکر قزلباشان فریاد میزدند تا آنکه فرادان کرjestی  
خبرداران که طلعمورث بجزم ندم آمد و نیز دیگر اردو رسیده است هر چند بر جن کرjestان اعتبار نمیگشت نبار حط  
احتیاط علی الصبح امراء عظام عسکر بر امام شقام حید و یاق مرتب داشته از اردو پروان فرستند  
که محل مناسب بجهت جنگ خستیا نموده اگر آمدن او و وقوع داشت باشد بجای بقیام نمایند و اولاد و مل  
دیگر که مناسبتر باشد بجهت نزول اردو و تعیین نموده به آنجا نقل نمایند تا در آن مرتبین توقف نموده و فرادان که  
بر سر راهها و دستاده بودند آمده نمودند که اصلا از می از لشکر مخالفان ظاهر نیست امام عظام بعد از شرف  
بسیار چون اثری ظاهر نمیدانند بازگشته هر کس محل خود قرار گرفته شکر بیان برکنند شده بودند که یکس  
او از طبل صل مخالفان برآمده خبر رسیده اینک مخالفان نموده اند که همانا کرjestان که انظارشایسوز میگردانند  
فرد و نفاق و وزیرین آن راه را که آمدن نشان نداده بودند و فرادان آن راه نرفته بود العقد بعد از طلوع  
انجیل میگردید امراء عظام عسکر هر امام شقام سوار شده بود و صگاه نیز آمده بودند همچنان یاد و انجیل سپهر  
توابع را چو خنجر شکر نموده از امراء قزلباش سپهر سلطان الیک بر میخواستند و لاجرم شکر انجیل را بجا و نونت  
چو خنجر ما مور کردارند و در مینمید و سیسرسپا بقدر رعد و بچینو و اقبال رسیده اما از عدم فرصت و سراسر

سپاه صفاریان و تونوک لشکر برنج و لخواه میسر نشد و سوزانش کردگان در اردو ماند و بود که  
طهریشت اینل سپاه خود که توسط پنج شش تن از بودند با اسلحه و راق مشکل رسیده بیست چهار تن  
بر فوج چرخچو دزد و چرخچو بان تاب صد نه آن کرده اینچو نیاده و منترم کشنده بیکر سلطان مدو محمد و  
معاونت نیامده بیکر کام با فوج خود بطرفه بدر رفته محمد خان یاد او علی با چند نفر از طایفه قاجار بنهم سیف و سنان  
کرچیان بر خاک افشاده درجه شهادت یافته و همچنین موجب لیری کفره گریچ و دل شکستگی جو و اسلام  
کردید و کرچیان همچنان بیست چهار تن لیرانه جلوز بر سر قول اندامه و سینه میسر سپاه تو لبشکر از اناندا  
چرخچیان و کشته شدن محمد خان رسیده گشته بود از حمله پجها با سپاه ضلال هم بر آرم چرکیت در بلانچان  
لیا نکر درت باکت حرب بد پشت بیکر داده وی بودی فرا آورده و فوجی از مبارزان جنود اقبال علی  
شاملو ملازمان طلیقلینان که در قلاب بودند از بهریت حرکت مذکور مغلب شده مجال را فعه دشمن بنا بر چرخچیان  
چون بلای انکمان بیکر کام رسیده از پای آورده القصد لشکر قول نیز هم بر آرم هر کس شویش کفت علی  
ست یلیخان و اسفند یار پیکت که بیکت در شجاعت و دلایری با زور کار بودند و در این نزم سر آمد مبارزان  
شجاعت چون پراکنده و کشت کشت بره نمودند لفظ ملاحظه نام تنگ و نک نمودند چون پغایه بود و با لفظ و  
عنان از نعره که چیس بطرف تفلیس در حرکت آمدند و کفره کرجی چون دلیران دلیر شده تیغ انتقام از نیام  
بر آوردند چشم نهم چنین لبشکر سلام رسیده درینو که گری برجه شهادت رسیده نه طهریشت با چارکت  
با ده غفلت بود از غلبه که او را دست داد و سرور و شادمان گشته بود وی تو لبشکر آمد و خود در خیمه علی  
ست یلیخان نزد آمده منازل حرکت از امر او اعیان پکی از عطا و اعیان خود داده اما او اسباب پنا  
اسلام نصیب کرچیان و کفره ظلام کردید و از نیغین غافل افتاد که کلنگ نیز شفا بر چند بلند پرواز  
از پیشک با زواج استمال با زخواست دست برین نهادی که از برتره و عاقبت در موضع نهم زمان  
در آمده اله و مملکت مورد وثی چندین ساله نیکان خود را ایاد فناد و شرح این در زمان خود تفسیر  
کلیت میان جواد کردید و شهادت الله تعالی القصد طلیقلینان و سفند یار پیکت سایر امر از عطا میسر و  
تقله تفلیس رسیده پراکنده و کان لشکر با کجا جمع آمده نماند امر او معارف سپاه محمد خان زیاد و نظایر همین

کو درم کیلان و حسین قلی بیگ طالش ولد بادکار علی سلطان با مردم خود در یک طرف موکرا ایستاده بود  
بعد از گذشتن جنود که جیه از عقب ایشان در آمدن جبل خجانه نغزی اقبال آورده از عقب امام تغلیس سید شد  
فتیخان توقف خود را در تغلیس صلاح ندید و قلعه را بر بندگی یک پهلوان خجانه یاد اعلی و فوجی از تغلیس کچاکن  
بکنجه آمدند و خجانه بنام کچیز نزل نموده در آنجا طرح قتلای انداخته و حقایق و اقوال را بعرض عا کوبان سنان طلب  
رسانیدند هر چند طبع تشویقی شرف اظهار جناب رحمت انگیز چون آتش سوزان و دریای جوشان کردید  
اما از فراخ جو صمکی عاریت سپید ظاهر فرموده منشور علاقت سببی بر استمالت طلیع فتیخان در قضا و قضا  
که در طریق سپاهگیری این حرب و قتال از نازل المازال از نیت و ظفر قرین یکدیگر نماند از چشم زخمی که با قضا  
قتل و تقدیر ایستاد بگوید اسلام سیر باشد و دینک نبود و مشظور و دو موبک مسود بود و باشد که  
اینک عثمان عزیزت بل الصوب معطوف کشته غمخیز توفیق الهی وقوع دین اسلام مصمان بر جده نام ازینجا  
اشتقاق آخته جزای بی بی ابدان کپشش تا عاقبت در کنشان نهاد و خواهد شد از نوازشات خردوان  
خاطر دهنده خالود ایشان در احوال اطمینان یافته در شلاق کچیز خجانه و همسان میکند رانیده که مظنه با  
فیروزی آیات جاه و جلال در انولایت بلند می گشته هلام کشورستان ارتفاع یافت شرح آن در آغاز سال  
همایون خال آئیده عیاشیه قلم سحر ساز و در قوم حکمت پرازمیکرد و انشا الله تعالی درین سال حضرت اعظم  
که منیع جود و احسان مطر اشعه انوار فیوضات ملک منان است بالعلم آسمانی و توفیق باقی مال و اجاره  
مستقلات بجا به شکر رمضان المبارک که بمثلوق شکر رمضان الهی نزل فی القرآن خلاصه ایام شهور اعمام  
دو پنجم طاعات و عبادات حضرت ملک علامت شیعیان کل مالک ایران تصدق فرمود که از اصطالبات  
دیوانی معاف بود در امانه مبارک است تعدی علی سلطان از کربان بر دست کومه بوده هیچکس مدعی بر  
از مقامان سیکس چنانچه بر خورند برین شواهد انداخته و فرزند کاه چون کاه کشت فلک از آسیب مصلدان این  
بود هر چند حرس میان نگاه خوانده که تا نایز اعیان و اطمینان قلبی مایام باختتام ساینده باطاعت  
عبادت پروردگار عالمیان جل جلاله مشغول باشند درین باب مناشیر اقبال مالکت محروسه ارسال یافت این  
عطیه الاله که اعظم عظایاست علاوه سایر بخششهای دیگر گردید و همچنین اجراء جمیع مالکت کرده و فاتر دیوان اعظم

کتابت

ابو ایوب کانونی بود و در سنه ۱۰۳۰ تسلط علی بن ابی طالب بر آل عثمان  
 و جزیره جریان است و آنرا خود دار و عثمان بعمل آورد و نامه علی بن ابی طالب  
 علیه السلام از عاید کرش درین  
 عرض است و قری حضرت اعلی بن ابی طالب را بطول عالی دریا و شطوط عالی دریا و شطوط عالی دریا و شطوط عالی دریا  
 و سلمی تصدیق کرده زبان به عا و شتابی آنحضرت گشودند و عقیده و بینه که در وقت که در میان آن تجنیف مقرر شد حکم  
 و ایوبان نماند که در یک مستوفیان عطف هم هر وجه را که در مالک بعمل عمل آید و سبب بیخیزان تو مانا  
 رایج شای می شد در وقت آنجا و ثبت و تحلیف اعتبار نمود و از شایسته تعیین و تبدیل مصون و محروس شتاند  
 امید که از شتابان آن روزگار فرزند آماره یونان عاجلا و آجلا عاید گردد **دو سو و پنجاه و دو سال در نوسان داد**  
 درین سال از جنود او زبک توالت نام که در حد و پنج ترقی نموده و در سی زلفه الما بنی بر سر خود جمع نموده  
 به طرف قیاحت و شرفه چهار پنج هزار او زبک غار که خود بخوار بر سر او جمعیت نموده یکم تبولایت خان  
 آن جنابم خوف با خرد را تاخت نمود و غنیمت تمام برست آورده بودند و حسب اتفاق کسی او قتل نمودن  
 سال هوشناختن آن بود و با جنود شقاوت و رو و یکجا جنگ کرده آهه سیاه جماعت جمعی می تاختان  
 قله مذکور و او بکلیه از یک چهارم اوقتش در نظایرین جمعیتان شد در آنجا کاری ساخته بطرف نوبت  
 آمده و از اطراف او جانب غنایم برست آورده بطور کمدهستان فتنه حسین خان شاملو و الی امرا جمعی از  
 بی سامان که اسمی برمی نداشتند و سبب شده به عقیده نفری کردی پر ام پیک شاملو بر سر ایشان دستا که  
 مشظوضت بوده در هنگام مجال دست بردی نمایند بعد از رفتن آن گروه و باطل آورده که آنجا جماعت هر چند مرد مجبول  
 الا سمانه اما اگر شکست ایشان رسد باعث بدنامی است دوست نفر همانان لیر بر کردی خسر و پیک الحلال  
 بنیر سلطان موسوم حاکم مارو چاقی است بد ایشان دستا و پر ام پیک خبر او زبک گرفته بطرف ایشان  
 رفت شبانه پهلوی آنجا جماعت کرد کمدهستان زد و آمده بودند که نشسته و سبب بیخیز یکم و نفر از جماعت  
 کاغذ تلخ نوال و زبک بنیر در شسته و چاروش ایشان قبل از آن شک کرده در وقت که جنود او زبک  
 بعضی پیدا شده و بعضی هنوز در خواب غفلت بودند کمین را در دو می ایشان رسیده زد و او زبک  
 اسبان و وقع و دلا و آن خبر در شده پر ام پیک از قتل سپاده خود و کثرت مخالفان از نشیبه و باطل آورده

که چون مسیح صادق طلوع نموده جهان روشن کرد و این جماعت سوار شد همه سوارکار برگردند و کبریت  
 کشیدند و اطلاع باندیکتین را رسانیدند و قزلباش را مجال خلاص نمودند و توکل بر کرم خالق الارض و السما  
 کرده در او ان طلیعه مسیح بر سر آن کرده نشیند و هفتصد شصت نفر می زادند یکصد سر سیمه بلف اسبان  
 دویدند سوار شده بودند که قزلباش تملاتی گشته در حمل اول بسیار می زادند طبقه را بطبع سنان و  
 بلاکت ابدار بر خاک ملاک انداختند در انهای حجت و جدال کرمی و حجت قبال خسرو پیکت بدلیلان نرم  
 از مای که متعاقب می آمدند بمو که رسیده زلف دیگر که نامی نواخته چون بلای آسمان بروقت ایشان گشته  
 و او زبکیه آواز گزندی ابان در حسین خان حمل نمود و مجال استقامت نیافرید و روی بودی فرار آوردند  
 یان غازیان سرفشان آغاز نمودند و بر کسین از پای در آوردند بقیه السیف پاده و سوار بدشت  
 کن بر اکنده گشته بسیاری از ان کرده و انبوه در میان از تشکی که کرسنگی ملاک گشته در قریب پکنزار  
 زلف و در هزار اسب و انفرمود بدست غازیان در آمد با غنایم موفور سعادت نمودند و فراموش  
 که قبیل رسیدیم با بطرف پروان فت مدتی نام نشان او پدید نیامد اغلب کمان آن بود که قبیل رسن باشد  
 بعد از مدتی معلوم شد که زلف پروان و نیزین فرسخ مسین که غازیان زاد او و یکصد پایی در و اسرع و با  
 کشیده مدتی آرزوی آمدن خراسان کردند و دیگر می نخواستند **توافق خان و لده حسینان چکر پیکر خان**  
**است که حاکم مارو چاقی بود** و کیفیت این قضیه آنکه جمعی از طایفه ارات نجات بخشای که همراه حلیه سلطان برین  
 ولایت نشان آمدند در زاوه و محلات بودند حلیه سلطان با دعای آنکه از اطوار ایشان صورت نفاق  
 و خلاف مشاهده نمود و از روی و لحن و ای جمعی از عظمای انظار اینه را قبول آورد و ازین قضیه طبعه ایشان خایفه بران  
 گشته روی بودی فرار آوردند حسین چکر پیکر خراسان در هرات از قضیه نقل ایشان آگاه گشته چون جمعی دیگر از  
 طبقه ارات در مارو چاقی قامت داشتند بنا بر طریق ان جماعت جمع کرد روی بودی فرار آوردند  
 از رفتن مانع آمدن ایشان انظار غنا و حلیه سلطان نسبت بخود برات و نزد خود را از نشانی خلاف باز نمودند  
 و چون مردم سپاهی کار آمدنی بودند حسین خان ایشان را استمال کرد اینده مارو چاقی و نشان و که در نماز  
 توافق خان بر لوه بود و بخواست سرحد قیام نمایند و ایشان در اینجا توقف نمودند و فرار نمودند ازین طبقه



اولات که سابقاً در مارو چاق بودند موقی در اینجا اقامت محل اعتمادش بودند همانا از فعل طبقه اولات علمه  
و فرار نمودن قوم و عشیرت ایشان بخود و بدین طرز شد اراده قدری نموده بودند پس ساده بود از آن قوم  
پیش خدمت تواق خان آن پسر برای اراده خود یا تعلیم یزدان و احوال علم عمده اند تعالی شکی که او از آن  
شرب پیشو را نموده بود و مجلسی از غیر زراعتی در آنجا بود که هر کس بخواهد خود رفته بودند با کلمه الماس کون  
او آرده قبلاً آنکس از مبارزت نموده او را با و عشیرت خود را از قتل تواق خان خبر داده و بکن آن قوم سه  
شماره و از قلعو با بخت کشوده را به سینه پیش کردیم بمانا او بر کیمیا آنگاه رفته اهل قلعو از آن واقعه خبر شنید  
اگاه شده انگشت حیرت بر لب گرفته قلعو را و بیکدیگر شوب قلعو راه یافته در آن شب پیمو اهل قلعو بخود رفته  
کسی تعاقب ایشان نمود و الفور بجزیرت خان فرستادند و او را از آن واقعه خبر دادند و هنگامش تعلق و  
اصطلاح بود و داشت دست در دامن شکسپالی زده و خبر و میک با جمعی مردم کار دیده بجانب قلعو دست  
کسب و دانشوری در آن سرحد واقع شود و او بر عرت برقی با و قلعو رسید به برات مشغول گردید و چون تحقیقت  
از طرف سید حکومت نولایت و کو توالی قلعو بحسب الامر اعلیٰ بخبر و خان تعلق گرفت و اندام علم بالفتاب آغاز شد  
**سبا کفاح** سینه شریف طغی مقرران لوی بی ترکی که مطابق خبر و عشیرت و اهل آنجا بیکدیگر سعادت قرین از  
**جلوس** در پیش شاهی ظل العرش و ذکر توجیه و تکب جهامکشی می بصوب که جستان و قلع و قمع کفره منلالت  
**نشان** توفیق پروردگار جهان عظیمش چون اراده ازلی و شینت لم یزل تجزیه پ ولایت کا خت و قلع  
و قمع کفره آنجا و بکلیه اسلام آمدن صد هزار نفر از سنا و صیان آن سید و لسان تعلق گرفته بود بمیان توپ  
پادشاه و حجت غازی یعنی حضرت علامه شاد تبر و دوزکاران بخت برشته که اسباب با و بار خود و قتل و آوار  
آن کرده و مخدول بر انعام داده و نوعی که مذکور شد بجا بر جود مسعود جرات و جسارت نموده چون بر  
این جزو ما زنده آن بر پیشگاه صمدان گرفت نایره غضب پادشاه و شعله آتش قدر و غضبش مله نبوی  
التهاب یافت که شراری از آن خرمن سوز عالمی تواند هذ اغویت که جستان بر انداختن میدان آنجا که نفس  
مسلمانان را لری کرده بودند در خاطر انور رسوخ یافت حکم معطنی بنیاد پیوست که امر عظام و عساکر حضرت  
فرعیام بر عرت دستمال تمام متوجه بسیار که جستان گشته اما دونه غزا و جهاد کفران دیا کرده و چندین

هزار تنگی و در آن زمان هفتاد و سیار مجال عراق همین بیفت که بزودی موکب نفرت قرین حاضر گردند و چون  
 صلاح دولت در مرافقت سلاطین زاد بومی گری نبود لوار مصایجان را بفرمودن خان حاکم استرآباد که  
 عیبه خان را بدو نهد و دستا و نکر هر دو تا معاودت موکب میمون در آنجا بود و پیشند و در ساعت سعادت  
 در ایسلطنت فرخ آباد و جنت نهادند و حرکت آن از راه کیلان و در یک استرآباد و از شدند در ایامی که چون  
 بجای حاضر در تنوع آن در هر حکم کرده می از عسا که طغر شاعر فیروزی ایثار گویست موسم خجسته بهار و جب  
 رایا عیبه خان را چون شش و نفرت از این و بسیار استقبال موکب میمون نموده و در روز شنبه دهم شش  
 ریح الاول سنه خمس و عشرين و الف شهر شنبه همان آرا با شکوه اقبال و طغنه جاه و جلال منزل غرور  
 خراسین کوسن و روزی صدای شش و فیروزی در کینه خضر از اجنت شهر جهان و نوقار جنبه می گرفت  
 ز نور و فیروز میندی گرفت ز نور و فیروز میندی گرفت بیزم دلاری سلطان باغ بگره و در ایام  
 و کرباره و در همان اردو بهشت بصورتی که کل لاکرشت استیم میز آسای بهار چون شکست تا چون  
 آن عرصه جهان چون ایام بلایان عطر گردانید و هوای فرخ آفرین ماه فرودین عطر سالی آغاز نمود و چون  
 مجال لالارخان و عارض سیهین جوان صفای بخش آقا لیم جهان عیار سان عرصه دوران کردید شهر با  
 کاسک مجلس نیم نوزوی مجلس بارم هر روزی و سوره و سرور شش و فیروزی میدل ساخته بلوازم جشن  
 و سرور پذیرد آخته و کوچ و آیزده درجه و در کجبه طلیق لیجان و امر استقبالیان ایالت نظر آیات نمود  
 بیعادت و کاتب بسی سرافرازشند حضرت ظاهر بود اوق خان و امر در فیق او را که از تبریز آمد بود و در  
 دادند که بجانب تبریز فرستاد از آن سرحد نبردند و پیشند که جلیخان حاکم کرمان را نیز مقرر ساخته که بالمشکر  
 و خضر و که متعاقب می آمدند بر سر او رفته بود و دو کومک امرای قیام نمایند چون بلخ آغلیس غلغله نول موکب بریس  
 تانسکر که رعایت خروار شاه مال کرات میز این و او دخان این لوار مصایب میرزا که در زمان شاه جنت ملک  
 شرف سلامت میباشند و کرده بلیغ ارجمند فانی و خطاب ستیاب عمی سرافراز کرده اند و ولایت کاتب ایام  
 از زان در پیشند و از آنجا ساعت ولایت کرجستان ضرب مراد فاقات و اقبال کشت طوطی شکر بکشت  
 سردار روم که در دیار کوشش لاق نموده بجان داشت که درین سال فرقه بخش از قسمت آمدن کرجستان مصوب

مراد قات عزاقا باشد چون از نشت موکب همیون خبر یافت سر سپهر و حیران و کمال ایام در آن  
 و در آن کجستان کرده عادت از سیاب رنگ را پیش نهاد سمت ساخته از پیش هم الغیبی استمیران  
 و سپاه کیشوری بجا دینی باید با معده و دی بطرف باشتی آچوق کرخیت در میان کرجیان خلافت  
 روز قیامت ظاهر گشته منضم **ق** بود بفر المزمع ساخته **لا** سمت ظهور یافت حضرت علی عساکر منصور  
 بچند قدم منقسم ساخته بر کردی ایبر کردی کجلی از امر انظم ام از یکطرف و پستقا ذند بویستغان امر از پیش  
 امر فرمودند که از انظر کجستان آینه وارودی کجیان پوی با نیز با فوجی از فواج قاهره از یکطرف پستقا  
 معرشت که مسکن کرجیان از چهار طرف احاطه کرده شکاری وار در میان گیرند هر که می رسند مردان ایشان  
 که با اهل اسلام جنگ کرده که فوجی از مقتضای **ق** اقلوا الذین کفروا **ق** عرصه تیغ جبار و غزاکردن حسین  
 بر مقتضای آن پندوران ایمن کنند و زنان و کودکان را اسیر بنوده اموال و اسباب ایشان غنیمت خازنان  
 باشد طایفه کرجی از هر طرف خود را با پسته دام بلامید چون با می در شب که اضطراب افتادند کرده کرده  
 بیان بچنگها و پیشهای پر درخت و جابای محکم رفته متفاتی کردند و بر اطراف جوانب خود هر جا امکان  
 وجود داشت خندق کند و آسنا خشنده و رعیت و سپاهی با ناز کوچ و اموال ببقا تمامه در آمد و همگی با اسلحه  
 و یاری جنگ متبده است بکفظ حال خود پرداخته چون اکثر متفاتی تمامه انظر آب تاق و ایام بهار و باران  
 و طغیان آب بود عبور از آنجا بکوششی میزیشت و کرجیان تمامی در قضا و کشتیها را پنهان کرده بود و چندی  
 اطلاع روی آغزق را در نظرف آب که گشته در خان ذوالقدر محمد دارا ارد و پیکه و کلید علی پکت سیاه و صحبت  
 شامو اعراس دروغی نکرده از آب عبور نمودند بجهت فقدان کشتی عساکر منصور در شفت آب و استر  
 شتر میشمارا از آب بچرا که عدم شتافته القته عساکر منصور محب العرمان قضا جریان کرده کرده فوج  
 فوج بمیان پیشه و جنگل در آمده بر متفاتی گیر سپهر نیز بوزبان ذوی مملات و مردان کجی از هم پاشیده همه  
 روزه مرهای تیتلان و اسیران کرجی حفظ جان در می آوردند حسین پکت یوزباشی ذوالقدر که از آن  
 قورچی باشی فوج از فواج قاهره در پیشه و جنگلی جستجوی عساری مامور بود در استتاق بزرگی رسیدند  
 و سپاه ده هزار خانه و کرجی و جمعی کثیر از سپاه میان و از باب مملات در آنجا مقام داشتند و آن

میمان مستحکم قلعه شمال غنچه فی اشته پرایک که چونیک راه تنگ باریک که از چوب بر روی آب بسته بود  
 داشت که درین از تو چریان و غلامان و لشکریان با آنکه از کیفیت و یکت این شقاق مطلع گردند و مسلماً  
 دست و آزار بنظر حتماً در آرزو تا موازی سیصد چهار صد نفر اسبان خود را در پروان گذاشته  
 از آن راه باریک سپاده بمیان ستناق در آمدند و از کمال غفلت و بی باکی هر که در وی بطلد شنیدت و اسیر  
 بطرفی و دیدند جنود که رجبی نیز از سرشن فوج فوج با اسلحه و یراق جنگ پیش آمدند نیز هجوم گرفتار بغیر  
 و چنانکه بکین پیکت رسید در رفتن و کومت در ستان و غفلت که در وی از چریان را رعب غازیان در  
 آرزوی میگردانند که پیش آمده بودند خراب کرده اطراف و جوانب اینا را گرفته جنگ در پیوسته غازیان  
 توانی شش و تفنگچیان که در فوجی در طرفی بودند فرصت جمعیت نیافتند تا بر ترکش و کلوله در تفنگ  
 دست و پا نی و در بهار از آنکه از یراق خالی شده اند چریان هجوم آورده پیش از آنکه بجا نشسته هر کدام راه  
 فرار پیش گرفته چون راه خراب شده بود راه خراب شده بود راه فرار دیگر بجهت پروان شده نیافتند و پروان  
 تباران بدوشموشه رفت چون راه ازلی بشما و د اینان تعلق گرفت بود اکثر ایشان راه درین  
 و دولت بدر بر بلند شهادت رسیدند قلیه از غایت غمظار مجروح و زخمی خود را بر آب انداخته چند نفری  
 پروان آمدن نیز بر زمین شرف رسیده بودند و از خشکی آتش غضب شادانگشته اول حسین پیکر طلب  
 در موضع فرغود عقاب و خطاب باز داشتند و فرمودند که تو بیکت ستناق مامور نبودی چون استناق  
 رسیدی بیبایستی سپاهیان تحقیق نیک و بدان و کثرت و قلت مردم نموده حقیقت بقورچی باشی که پیش  
 سفید است و ترا بخدمت مامور ساخته عرض نماید مردم میسر از نیک راه بمیان چنگل و پیشک بقینا قاشتن باشد  
 یا آنکه از او صنایع ایشان را نیز بماند باشی از طرف پروان شده آگاه کردی چرا که آشتی و اگر عقیده بر حضرت  
 نشده خود بر سر نقشه احتیاط مقتضی آن بود که بر سر راه آمد از چند جا محل عبور ترتیب می جمع را بجهت  
 را بهما تعیین نموده خود با بقیه لشکر استناق را آمد مردم را بقیه عد و آداب بیکت غضب نماید که بجهت  
 دل تو تومی داشته جنگ کند و اگر صلح در جنگ نباشد العباد با نده شکستی و می نماید راه پروان  
 شد متعذر بوده باشد که بلایت پروان توانفت مشار الیه راه نموده که لب بعبادت کشت برین حضرت

اعلیٰ را بر بسین کند شسته بقیعت و رسوای که کس سپا دیاست فرموده جدا او را تمام اردو بسین  
 کرده اند که عبرت و لیکن باشد و در اشغال نیکو نه مخطرات نظیره غفلت و بی پروا یکند بعد از سیاست  
 او مقرب حضرت فرجانی پیکر ابا جمیع شیر از عسکر ظفر اثر بر ستفان مذکور است و از فرجانی پیکر با  
 رفته اطراف و جوانب آن پیش را احتیاط نموده چند جا استنارت ماه یافت بچو بهای قوی راه ترتیب  
 داده و خانزاد با این شایسته بسین ستفان در ستا و چند جا اگر چنان هر سبب از عقب چهره تر و تفنگ می  
 مردم را از جنگ چهره آن آه از اردو و توب طلب نمود و تو بچو بیان چهره با از بفریب کلوله توب فرزند انیم  
 پیشیده که چنان نیز جنگ استاده کوششهای مردان و دلیرانی نمودند تا آخر روز نمایان بحر قتال  
 است خان است شد آخر روز که چنان از ستیزه او و بر عا بوا آه ترک محاربه نموده چاره جوی کشنده شب  
 تا یکت پرده حفظ حال ایشان شن خانزاد دست کما بوی سواری باری داشتند یعنی سبب  
 و برخی عیالان خود را بر سر کرده در عقب ستفان را می کشیده بر مانده کن در خستمان که بخشنده سایر مردان  
 که بر جان مانده بودند و زدی که کش که ظفر اثر هجوم نموده مذمات محاربه فرود نموده هر طرف کرده بود که  
 از لشکر تو لباشن جبار شد تیغ یا فی خانزاد آغاز فرستاده کرده مردان طلوع شمشیر آرزو زمان  
 که دوگان نبال سیری گرفتار آمده و خنایر موموز دران ستفان در ست کش که منصور افشاده تا است است ستفان  
 صف مسافر کردن واکثر که بخشنده در ست خانزاد در پیشه و جنگل افشاده گرفتار شمشیر و دستگیر  
 شدند و همچنین در حاصقتی که بود و بتوفیق الطی و نیروی اقبال پادشاهی و سر خنجه قدرت و قوت  
 سپاه اسلام از هم پایشه العتقه تا پست روز نوکب میمون در انظر آب قانق توقف فرمود  
 مجاهدان حضرت قرین بصلح و قیام کفره پدیدن ستفان کشنده یوسف خان بچو کسکه شیروان با اعدا  
 از طرف ترک می آمده بهین قاصح عمل میکردند روزی در کشار رود و خانه فرود آمده که نصاری ترک که بطایفه نزل  
 معرکه و فتنه جمعیت عظیم نموده با این جنگ بر سرش که شیروان آمده و مبارزان مؤمن و شیروان نیز پایی  
 جلالت بیکر که دلاوری نموده نمایان جنگ عظیم در پوست و نصرت الطی شامحال اهل اسلام کشنده  
 آنجا عت مغلوب شد و بسیاری از آن کرده و موضو خنجه جبار کرده و توفیق ازان طایفه بعد نلاکت

بطراف و جوانب پراکنده شدند و غازیان مساکر انطباقه را ویران نمودند و شدت کم از آبادی ایشان گشته  
 و در کل ولایت کاخ جنبین عمل شده آنچه شیوه بنادین طایفه بشارت و غارت و غنیمت شاد و غنای ایشان  
 نصاری کاخ است که معلوم نیست که از زمان طایفه سپاسداری الی غایت در زمان ساج پادشاهی بفعال آمدن باشد  
 و مملکتی چنین ویران کرده باشند و قرآن لفظ طاعت صاحب جمال پسران یوسف قهای آری است بر بنویسند  
 خال که از تحریر بحسابان خیال یون بودند تا امت اسیران نظر خسته ایشان میگردانیدند تا در آنجا  
 بقسم آمدن ما زیاد از سرخی آرد بگردانیدند و گشت و گشت اسیر شده که از عدم قیمت بقلم در دنیا خود قیمت سلمان  
 آنچه سرد میدان نظر افشا و از نسبت بهر استجا و از بود چون سپ ماه از نور و زسلطانی گدشته سردار و روم  
 در صحرا میوش خیزد قامت لایق بود و بچشم نمودن لشکر و یراق غرضش قول بود زیاد ازین توقف که چنانچه  
 لایق دولت ندیدند و فوج بکل سورت غضب پادشاه تا نیز تکیه بایز بود عثمان غنیمت بصر صحبت  
 انعطاف او در زاده مرد و رفیق بطرف کار تیرال آه چند روز در بلین اقلیس اقامت نمودند و بنظم و نسق قلعه  
 و مهمات کبر ایشان پرداختند و از راه خست با در بیلیاق سید بچشم خود نمودند چون اسبان تزلزل بش از  
 کثرت تردد و در کل کربستان بون نام توان شده بودند و قریب به ماه در بیلیاق مذکور توقف فرمودند از  
 انجا بیلیاق کوچکی که تشریف بردند تا هنگامی که کج پادشاه سردار آمد بیلیاقات مذکور مضرب اوقات باقی  
 بود و شرح آمدن سردار و صفایا ساختند در ذیل این دفتر از مسامحت بخت مامول است **ذکر حجاب که در سلیمان**  
**میان نامه تو لیبش و تکو پادشاه و پیکر پیکر میران سنجی اگر او بوقوع بیعت و کشته شدن پر بود اوق تعلق**  
**عکس نشان قبل ازین مرقوم تسلیم و قایل خاطر کردید که در حد و در کربستان پر به جوق نشان حاکم بر بزرگ با امر**  
 آن سرحد حضرت ائمه که بر بزرگتره شما فقط آن سرحد قیام نماید و کجغلیان حاکم که مان این سرحد ایشان مامول  
 ساخته و پر بود اوق نشان بیعت دفع فتنه اگر ارضه و کلاً اولاد غازی بیعت و لید شاه قلعی سلطان که بقصد تازیش  
 آمد دست و رازی سلیمان سمنه مذبا نظر حضرت نمود و از امر سرحد مقصود سلطان کنکرو سلیمان  
 سلطان سوباشی و ابرهیم بیگ برادر فدوی و دمان لایت نشان از بزرگ آرد و با پان با چک آن لایت  
 و عهد تعلق بیگ تفنگچیان آرد با پان با کرده قفسن کچی بود ملحق گشته بطرف تازیان رقی رحمت آمدند اگر ادا

کتابخانه ان و منشا دوازدهم پشای پکلوپ کی ان مشهور سگلو پشای و امراء اگر اوست مدایند  
مخو پشای پسوند و میزین خان محمودی عاک خوشایه ساریه امراء اگر او با موازی شش و هفت هزار کیس  
برف کرده و ترابش سلیمان کج چون خبر آمدن مخالفان بر پر بود اوقطان رسید و امر او که کا پشای پشای  
چیز اگر بود ندر رسید تخمین مراحل آن راه کرده بعرضه و قیاس معلوم کرد که مخالفان در پر روز بسکمان  
می آیند و جماعتی نیز که بجز کبری و منشا دود بودند مواضیان تقریر کردند بر بود اوقطان که سطلب کج مخالفان  
بجیل منشا و که در آن روز منشا کبری کرد که آمده حرب قتال کردند اتفاقا کید و زبشتر از معهود  
که امراء آمده جنگ نشاء اکنده فرود آمده بودند کج مخالفان بطسوج سید سنوز ملحق نشاء بود و اولان  
بزار آورده که طلوع لشکر مخالفان نمایان شد امراء کج انصطرا رسوا شین مقصود سلطان کنکلو بچرخکی  
ما مور کردید تا استرح مصف سپاه قول ترتیب سیمین و میر و لشکر مخالفان چرخچیان را مغلوب ساختند و بیست  
اجتماعی سید مقصود سلطان چرخچیان بکت طرفی افتاده خود را بقول شوانشده رسانید جماعت حرکت  
که بر ساقو لشکر بود ذتاب حمله مخالفان نیاورده پشت بمر که که مذا نچخت نیز لشکر قول هم بر آمو متفرق  
پراکنده گشته راه انزلی هم نذر بود اوقطان که مشا و انحال کرده از غایت غرت و بدنامی عارفان بجز و قرا  
شوانت داد و معرکه پای شبات استوار کرده بعد از شکست و زلباشد و سرفه ملازم عثمان او را گرفته باز کرد  
درین اثنا نیز سلطان محمودی با جمعی از عساکر امراء بی انکه بحال از ششنا سا کرد در خمی منک با و زو یکی از ملازمین  
خود را بر سر فغان از احتی اگر ادا آن ملازم را بچلی بقول آورده نذر بود اوقطان بزخم نیز سلطان گشته کرد و  
سلیمان سلطان با شمی محمد تقی بکت بین با شمی کج مخالفان تبریزی و جمعی از غازیان که در محوطه باغی فرود آمده  
بودند خود را بهمان باغ کشیده و خنمای حصار را گرفته شروع در تفنگ انداختن کردند و میوه و اگر او است  
قتحی روی نموده اموال اسباب آنچه در پر و ن محوطه و نصیب مخالفان گشته و زد و کید بر سر حصار هجوم  
آوردند اصل حصار بفریب کلو تفنگ ایشان را باز کرد این جمعی بر خاک هلاک شدند و سمریه  
آورده کاری شوانشده ساختن هر مرتبه جوانان کار آمدنی از مخالفان صنایع شده و هر ذر جنگ  
حصار دید و آواز پر و ن آمدن موبکب نفر نشان از کجستان بوضت رعایت جلال طرف در با بچان

باستان رسید بلبل تمام که فتنه بازگشته و اهل حصار در آن زمان سوگنجت یافته بجانب تبریز کوچ کردند  
 کجغلیخان در طبع این بر نشینده از هر چه یک منزله لشکر باورسید چون مدعی از او اهل حصار  
 متصور نبود و برابرش نشیند که پس فضل اللایق غنیمت بازگشت به شهر آذربایجان و دستش از اول سبابت و غیر  
 گشته شدن برود اقل خان و کسبش با مخالفان بشهر رسیده مردم شهر نوعی هم برآوردند و سر یک شته که دست  
 از پای نشناخته کجغلیخان بشهر رسیده مردم جمله آرزوی اش فتنه متعاقب بازگشتن ایشان رسیدن  
 خاطر تبریزیان با کجغلیاطمینان یافت حقیقت آنجا را هم از علما من سینه نشان سیده و چینی که ریاست جلال  
 از راه آسمان با کجغلیاطمینان یافت برود رسیدن موجب که درت خاطر و آنچه امان خصوصاً طایفه  
 گشته اما حضرت اعلا جبهه صل با دشا مانده از این شاه بن یک پکت پسر برود اقل خان انجامید بر امیر الامر تبریز  
 فرموده و لقب اجند خانی مرزا فرزند گشت و عهد تقی پکت بین باغی مشغول عنایت شاه مانده و چون او را  
 آمدن سردار شیخ یافت بنا بر رعایت مضمومت یا کلاک پکت سیاه و صحبت شاملو را بر تبریز دست آورد  
 عساکر آتشد و در ایاقشون دست که راسته به انجا و نشناوده که با اتفاق چه نمود از اراطراف تبریز پنداشتن  
 پیکر یک پکت علی که رانیز با قشون آتشد خود به انصوب امر فرمود که با اتفاق امر او را در بجان کجغلی  
 آتشد قیام نمایند و ایشان جمعیت نموده بطرف سلاطین فرستاده و حل قامت از آتشد و بعد از آنکه آمدن  
 سردار بطرف چغندر تحقیق پوست بازگشته چندگاه در شهر مسودند تا وقتی که حکم مامون بطلان ایشان عدا  
 یافته در حد و دایره ان بلش که ظفر قرین میبشند از سواجی که در حد و کجغلی ظهور رسیده معنی پوشیدن و کسب  
 که در مرشد قلیخان و در محمد خان زیاد اقل خان جا و تحلیل سلطان قرانالموت شرح اربع اقله آنکه چون  
 محمد خان یاد اقلی پیکر کجغلی قرانالموت در راه دین و دولت بر بجه شهادت رسید بود حضرت اعلا را که هوار  
 احقاق حقوق خدمتکاران میان سپاه و رعایت جان سپاه و رعایت با مانده که تدریعی حقوق حیوانی است  
 اشراف است اراده خاطر او بر این متعلق بود که جا و منصبی که یکی از پسران و توفیق فرمائید تشخیص آنرا برای  
 و رسانی پیش سفیان ایل و عشایر قبا عمار و الگ داران ایل پهل فرمودند که هر یک از پسران رمان باشند  
 داده شود زیرا که مرشد قلیخان اگر چه پسر بزرگتر و جوان نمایان عرضش سیاه و بجه ظاهر شایسته تر است نمیشود



انستون بر پیش غلب بود چون پستان باد غرور اعمال افعال چرخدانه از و بجز غرور بر سید هر که اصل  
 و جنون بر پستی در یک طبیعت جمیع غرور با در حکمرانان آن منضم کرد و هر آید جز اعمال زشت چرخدانه از ان  
 بطور زبونند و بدین جهت حضرت اعظم رضایه خا طراستبانی آن سلسله شدند چندی روز آنجا عت با یکدیگر گفتند  
 نموده آخر الامری طاعت توره آداب منظور کوشته چون پسر بزرگ بود حکومت را حنی شده مذ و حسب الزمانی  
 ایشان درین رتبه و الامری بقدری یافت روزی ابراهیم قراباغ مجلس شراب منعقد ساخته صحبت می شد آب پیکر سلطان  
 اکبری دست حاکم برین خلیل سلطان ترا نامو حاکم حسنا با و گفت کوی میسوزد و پیکر سلطان از مجلس بیرون  
 میرود خلیل سلطان خود را با و رسانید زخم کاروی با و میزند و مرشد قلیخان که پیکر کیکاویشان بود متخلف  
 میگذراند در مقام ایستادگی آید میان بران پیکر سلطان ممکنان این عمل را بجز حرکت او انگیز نمودند پیکر  
 سلطان بود فوت تو جهات شامانه محسوز او و سایر ابراهیم قراباغ بود چون اینگونه جبارت دارد و می  
 نمودن در زمین طبع عدالت مرشد حضرت اعظم سجده نیست در تقاضای سپهداری ضبط و ربط لشکر  
 جای تقاضای از غرور این پستی تیره خشم شامانه مرشد خا ل یافته حکم شد که او را مرشد قلیخان  
 پیکر خلیل سلطان که کار زده بود نماید بعد از ان مرشد قلیخان قطع بچشم کشدن و دید با ی و را از مرشد  
 اکی که بدترین عقوبات عادلان شمشیر شتاب فرمودند و امیر الامرای قراباغ بجهت طغان براد که بکله را که در جوبهرش  
 این آمدند اطوارش نمایان بود و تقویض یافت **کشار و رشک کشیدن محمد پاشا سردار و مهابت با با بجان محاصر نمودن**  
**قلعه ای دران بدین قصد با رشک کشیدن** سپه آریان مکر که سخنوری صفوی از خطا محضوف سخن او در مضار بگفت  
 برین نظر آرسپه و شقه لوامی آسمان در نای حدیث و خبر را بنگیند پسته اند که سلطان احمد برین سلطان محمد ابن  
 سلطان محمد افغان بادشاه و م بعد از تو ا مصلی و پمان کج میان او و حضرت علی و قوی یافته از نظر دین با یحییان  
 سخن ان آمدش نمودند و سنوزها هم یکت سپه سالار ما نذر ان که از پنجاه بانا در محبت آیین با یلیک که  
 رفته و دستنواج و بجز و اندک فتوری که در مملکت شیروان که در حستان چنانچه بجزیر پست بود قوی انجامیده بود  
 جمع مید و لسان جاهل نادان فرو ما یگان خنیش طهریوش کرجی و دولهک شیر و انه و دیگران که از جنب  
 عصیان و طغیان سربرون آوردفته انگیزند بود در سخنان دروغ پعفرور و اخبار کا دنیا بابان پ

چه سنگی کرده باغهای چند می از نزد یکان خود که در عوید و لغت برای عت نشو و نمایی بافته بود  
 و از سر چینه خا و نه سیدین و زکار نخورده در هر طایفه نشیب فراز فتور و روشن آمد بپای گشته از عالم  
 معادن و پیمان است مینان خود را بر طاق مکش و نمایان نهاد و مسال گشته محمد پاشا را که حاکم  
 مصر بود و وزیر اعظم هم سردار کرده بر سر تزلزل بر نشاند و او چنانچه اشاره بر آن است در بار کوشش  
 نموده درین سال حسب فرمان شکرهای مالکیت و م ازار و م ایلی و اناطولی و مصر شام و حلب و طرابلس  
 و بلاد و قلمان و موصل و دیار بکر و سایر بلاد بغیر و در این م و میران سخن قبایل و عتیار کرد و با و بکشته متعین  
 غلبت بدست داد و کور هیچ عصر زمان سپا و م باین کثرت و استعداد بایران نیامد و بودند تاهی و  
 و پاشایان و ارکان دولت عثمانی بیکدیگر آقا حسن که قانون ایشان نیست که از م کب پادشاه جدا شده سخن  
 با لشکر کران عساکر سپهران تو بهای کجک و بزکست معزاد و بیا و موزن بیا و بیچ پشمار وی توفیق  
 و یار بکر آورده از ارض و م بطرف ایروان در حرکت آمد ریات جلای ر میلقات کوی و انکیز اقامت داشت  
 که خبر آمدن سردار بوضوح پیوست حضرت علی که باطن فیض باطنش از بزرگوار است که حسب من توفیق  
 علی نامه موصوبه لطف الهی شامال و کافیه مام خاص و عام میداند بنا بر عایت سلطه و ادب و انوار  
 متوجه است که قلعہ ایران شظام مام قلعہ داری شش مریضان عظام قاجار و جمعی گشته از تفنگچیان جلالت شعار  
 ادرش شای از اصقفا و خراسان و با فقی و غیره سیر کردی سرداران مرطبه ستمایر منشاخ مین باشی تفنگچیان  
 هفتادانی که مردگان مین و جنگ آرزو قلعہ ارو بود احمد سلطان بیک خراسانی و علازاد و با فقی و امثال دیگر  
 هر یک کوی و مدد امیر کوزمان و حراست قلعہ ماموشه نماز جماعت کونیلوی شیخان لشکر تزلزلش معجز کردی  
 که بطلب خاطر موسس و انکی و از آنکه بود با می جیل شایسته استمال امید گشته روان قلعہ شنه و موزن  
 قلعہ اری از سرب بار و م و فیکله و نطق و غیره مرتب و هشتمه ارسال نموده جملا قلعہ ایروان بعد از حفظ الهی  
 کار و در این معارک کارزار و کسب با و دوات قلعہ داری و استحکام سردار در سیدم شهر شیخان سبانی  
 قلعہ ایروان رسیدن تسخیر آنا باغهای بیکدیگر آقا حسن بیکچیران قلعہ کیر و ترک بیکه حاکم اخشد که همیشه درین سرحد  
 کزاف نیز و سهل و آسان انباشته بجا مده قلعہ پرداخته آن حصن حصین مبارک زیاد و از یکصد هزار کس مرد و

در میان گرفته رای جهان را بدان متعلق گشت که عساکر منصفه را چندان کرده هر کرده را بر سر کرد که  
 کجای معتقدان کا درین ارسلان از که از دست طرف دوی مخالف سیمای نمود در سطح فرصت دست  
 سینه و ده پهنه که کل عساکر و میانه زوف دستیر و میان زن جنود و قریش پست بهایت اجتماعی متحیر قلعه خواندند  
 و طلب خیره بطرفه خواند دست انداز فوجی از عساکر حضرت نشان را بر کردی مقرب حضرت قریحای یکت نامت  
 دستا دند و او حسب الزمان قضا جریان از اردوی هالیون و رکاب قدر صیانت متوجه انصوب گردید  
 از جنود و تعالی فوجی فرودم کا درج ابر که در غایت یکت سفره چی باشی بجانب کت که در موضعیت در امن کوچ  
 فرستاد طرف شمال بود و واقع شرح فرستادند که از مضبوط نگاه داشته برگاه از اردوی معلی قله قریح  
 باشد با از قلعه بار و او میسان ایشان را آمده در انتها زوفت بقضای بان خود را بسلاست مقصد تواند رسانید خود  
 با غلامت بنو مسعود هر چند روز در محلی مناسب اقامت گزیند همواره بخان سیمای نموده لوازم حرم و احتیاط  
 مرغی همیشه امانت سلیمان پیکر کج فارس را که در میان ایام از فارس آمدن بود از طرف شرق روانه نمودند  
 و در محله شمالی بنا و بافتن و لشکر خود بجانب ایزد ان که طرف ارض و دم است فرستادند و راه متردد  
 اردوی و میار بسته نگذاذ که از عقب فرستاد جهت ایشان آورند و امر اعطاف ام که با اتفاق کلب حکایت  
 سیاه و صبت شاهور در تریز بود حکم شد که آن با همت سلیمان محلی گزیدند و سرداران لشکر هر روز چنان  
 بکند هر لحظه در مکان مناسب صلح دولت ظاهر باشد اقامت نموده تزلزلان کار دیده تعیین نمایند که زبان  
 گیری کرده اخبار کی معلوم ایشان کرد و بیکدیگر و بمقرب حضرت قریحای یکت که سزای سپهسالار عساکر طعمه شفا  
 اعلام نموده همواره از یکدیگر خبردار باشند و از صلح و استصواب سپهسالار و از دستبرد خالی نمود و لحظه  
 رو میانه آسوده و فراغ حال نگذازند چون هوای سیاق سردش بود اردوی کیمان پوی از یکدیگر کوچ که گزین  
 کوچ کرده بدار الیک کس خلع نشسته است نزول جلال فرمودند و سرداران حسب نمود اقبال حسب الزمان قضا جریان  
 که گزینند ابد بسته شد و وزا حال شهنش غافل نبودند و سپاه روم نیز تا موازی چهل چاه بازگشتن زوف  
 دستیر و قابل شش هم روز بر سر اسب تعدد محاربه کردند بجای قلعه نشین شده پراخت و کردی مستلوا احاطه  
 نموده در امور قلعه گیری که شش منزه محاربه با که گزینان در اطراف و جوانب بودی پوست مرتب اول آن بود

که چون آن دو تو در میان شکر و نم نایاب بود که هر دو می از بر آن سخن و آلامی یکسان سر کرده جماعت آن غلامان  
شد تا مازی و هزاره ب و استران قطار و اللغ بطرف کرد چای که سمت راه بخوانت بطلب و خبر  
رفته امامت سلیمان باشکوه فارسی بر او نه بر سر جماعت رفت و در حین که لشکر آن گزینگان بنا نهادند و در میان  
بطلب آید و در مشغولیت و در میان جنگ در پوست و برین و می قبال جماعت در مغلوب ساخته تا یکبار و پهنه  
سروزی و در هر روز هزاره ب و استران و اللغ بدست آوردند بقیه السیف را نمودند و حصول مقصود بکوب  
نمودند و مرتبه دیگر امامت سلیمان امر او عظام که از تیر زدن با بوطی شده بودند در حد و در کپی چایی است  
دشمنه جنود و در محفل نیز که پس از آنجا هفتت لای بعزم حمار بر استان حرکت آمدند با سوسان از آن  
فرجای یک جز با و رسانیدند و او فوراً با امامت سلیمان اجبار نمودند امر احتیاط نموده اردوی  
خود را از آنجا که پیش از آن بر فرستاده و لشکر بسیاری بیل بسته است و نه که طلیعه سپاه مخالفان  
شد چرخیان جنب و اقبال مخصوصاً کج خلقیان حاکم کرمان و یکسری دیوانی که یکی امامت سلیمان  
و سایر دیران پای عبادت در میدان مبارزت نهادند در حمله اولان پست می نفر از چرخیان سپاه و او  
قتل کسی کردید درین اثنا که قول و میدان غلبه از دحام تمام بلور ز میدان در امن کج خلقیان  
که مرد کینه سپاهی جنگ دیده کار از نموده بود در فرود جنگ ندیده خود را یکسریه بقول سخن شد  
و امامت سلیمان سپاه قول از پیش رفتن صحرا مانع آمدن خود را بنا بر مرض کار بر آمده کوشیدند اما یک  
و بر روی یکسریه از غور شجاعت خود را بی باک و بی هیچکس ایستاد تا ب مقاومت آن گروه انجمن میاورد  
آن گروه با زکشته و یکسریه می چهل چاه لغزی از لنگی پاد و مردم مجبور بعد از مردانگی تمام و  
اندازی پیش از پیش از قتل آمد بقیه السیف سلامت بقول بوشده و در میان مرض و پیش آمدن  
بهمان گفتار که بارگشته و دیگری آنکه خلف یک سفر می باشی در قضا که در کزیر بودند و اول و کوزچی  
و دیده بان تعیین نموده از آمد شد قلع جز در بودند از چای و رویه دلاور پش و مردم او که در آن  
سمت فرود آمده بودند از آنجا که فریبش و قفسه کز را میا ز ایشان مبارزان جنود و اقبال  
و اوق می کشید و میان دلیری کرده پشته آمدند و جنگجویان جنب و دینیز عزت عانی کرده میان

میان آن کرده و در آن شکست برپوشید چنانکه خان بختیاری که با دوست نغز از مردم خود همراه بود در آنجا  
 اندک مردی بچند در و میخامد نمودند و یک بان شن بود که گرفتار بر زور بازوی مردانگی و قدر اندازی کرد  
 میان آن و لبش و الوار و اگر در طبق نام است که خود بختیاری کرده و در نکایت ضمان نموده است  
 پروان مرد و انسا که مضبوط و در آنکها بظهور آن غالب شدند و بچکسند و سبزه نبود چون و میوه فوج  
 فوج بود و میرسیدند غازیان بعد از غلبه دست از خار برداشته سپاهیان خود را پس کشیدند و میان  
 نیزهات پیش آن کرده هر یک بقسام خود بازگشته دیگری که جمعی از و میان و طایفه اگر از نظر  
 و آن در کستان بیرون می آمدند مضبوط سلطان کنگر کو حاکم خوبی و نجوان که بجزداری آن راه مامور  
 بود بان کرده و چار خورده بعد از عرب و قتال جمعی کثیر طویش تیره گشته احمال انقال بسیار غنیمت  
 عساکر نظر شاه شده شتران سرکار حاکم احمد پاشا که از آنجا ذخیره می آوردند دست و راه داخل غنایم  
 مذکور بود دیگری که مکنام ارتحال و میوه دلاور پاشا و جمیع دیگر از و میوه آن و دیگر اگر غرق خور از غنایم  
 از و میان و اگر از انبای قلعه بطرف آن میفرستادند تیمور یکت بسیار و محبت ایو اعلی با جمعی از دلاوران  
 پر خاشا سجوی بر بریشان و در آنجا از خار بسیار نظر یافته غنایم موفور دست آوردند و در آنجا در آن  
 که بجزداری و محیط راه را مرض دم مامور بود مکرادان راه بقره دین و میوه باز خورده و محاربات قوی  
 پیوست و دست برداشته و چا و نشان که از مردم آن حکام از جانب خواند کار بسرداری آوردند و جمعی که از نزد  
 سز از و در آنجا از این مکاتبات می بردند دست در آورده مردم و مجبور آن حکایتی مرامسلات را بنظر  
 اشرف در آورده اند الهام سل سپاه نظر بنیاد در حق محاصره قلعه از دستبرد خالی نموده و میوه اسود و سیکند  
 و همه روزه مردم و فرغ از خدمت می آوردند اما جمعی کثیر که متبذیر قلعه کمر بسته بودند مضبوط صایب کجوری قاسم و طایفه  
 سیکجوری چند جا سیبها و طوغا نماز تپه اده تو بهای قلعه کوب نصب نمودند بجهت تمام از طرف دیگر خاک  
 پیش برده و بیعی غیر مضبوط در لوازم قلعه گیری سیکوشیدند و امیر کوز خان حاکم قلعه و غازیان قاجار و سیات  
 و ملازمان او و قنچلیان و سایر محافظان قلعه سپه محافظت بر وی کشیدند نهایت جان سپاری مردم دانگی  
 بنهوی می آوردند و حضرت اعظم هر روزه کسان عیار پیشه کار آگاه پرستاده از احوال قلعه خبر میگردانیدند در او ای

در اوایل حال که قلعو محصور گردیدند با دوازده کعبه هزار خست و دوازده را نشان بر مرکز او در میان که نشسته  
قلعو کیری و میان گرفتند چون قلعو کیری در میان بین الجبله بشو بود و اهل قلعو مذکور خوف قتل از آن گشته  
اما در وقت اول قوی کرده و بیست و نه کعبه در میان و توپچیان و رومی و فکاکش با هزار توپ از آن  
خالی بودند و در روز قلعو اهل قلعو بسنگ و کلو را با و لچ منهدم ساختند و زنی جمعیت عظیم نمود  
بجانب قلعو و در نماز جانب قلعو نیز توپچیان و تفنگچیان قرار دادند که اگر از الش چشم مورد او در شب تا ریش  
سازند نیز او نشان بر طرف اجابت دست آهن حطافی و قلعو در عزین و تفنگ بر نشان ملک آستین  
که از کوه ایزد بار بران کرده و رنجند و چند با می قلعو و دید دست آستین بر خاک نیز قلعو مقصد رسید  
جمعی کثیر از رومیان نیز بر تفنگ اهل قلعو بر خاک پلان افتادند و کاری نشاخته غایب و غار باز  
گشته و حضرت علی احتیاط و در زین موازی بکند از نظر تفنگچی کاسب اندرس میون جدا کرده و دست  
که از طرف کتف کیری و در کین فرصت گشته و در بنام جمال مردان خود را قلعو اندازند و ایشان حسب الفرو  
بر اخذ و در وقت عیار پیشه شکر قلعو دستاده امیر کوز خان انبر کردند و او سبج تارکیت و از او شاملی  
جانب کتف کیری را کتف و تفنگچیان چون برق لام قلعو در آمدند تقاربا می شاد و باز در قلعو بنوازشان آوردند  
پرونیان از بیغنی نیز اگر کتف پیشه از پیشه در توپ انداختن و سید پیشین دن اتمام میکردند و زنی  
نیکو می قاسی و ترکیه سلب با چند نفر از پاشایان که زیاد و از دیگران در قلعو کیری غلو داشتند بجهت آن در  
در توپ انداختن سعی مینمودند از تقدیرات آسمان و مویدات اقبال توپ که از قلعو بجهت می انداختند کلو از توپ  
بر یکجوری قاسی خورده از کد نشسته بر ترکیه سلب و از بد بکران رسیدن چند کس را صنایع ساخت و در ایام  
مخامره جهت فراز پاشایان و معبران رومیان نیز بسکول تفنگ محمدیان صنایع شده و خرمن حیاتشان  
حادثه سوخت و جمعی خاک میش می آوردند بخندق رسیدن نشان گشته که اندا اگر اوقات بفرموده امیر کوز  
خان زینان قاجار مبارزان موکر کرده و در چون شیه خشتناک از قلعو پرورد و بران غایب جمله آرد  
از پشت خاکت سپهبا چند نفر را بر زمین و بعضی را زنده گرفتند بقیت السیت استغرق میساختند و تفنگ  
و اسلحه و پراچ دست آورده با سر و زنج و اختره مظفر و مسعود قلعو می اند و سر و زنج را چنین

جنگ و جدال وقوع یافت جمعاً از رومیان بقتل آمدند الحق از غازیان قاجار در هنگام حمله سبازینما  
 عیب داشتند و با می نمایان ملامت های شکست ناپذیر آفریدند تحت دوستی و دشمنی که نیند و روزی  
 اهل قلعو میشد و خوف میراسی مردم قلعو را می باشد با کلیه از ایشان ایل کشت و پروینا را با فرغ می کشید  
 می فرود و چند کس را که مبارزان جنود اقبال را با کبیری کرده بودند بخدمت شهر آفروداه تقریر کردند که چون  
 بزرگ نبردی قلعو بفریب تو با اندام نبرفته رخ نما بدید آید تو را یا وقت که در روز سقین جنگ سلطان ایل خورشید  
 پوشش قلعو نماید حضرت علی کبری از جانب ایشان عیار پیشه را نزد امیر کوزمان خورشید و اهل قلعو را خبر کرد  
 که در روز مردان بوده غافل نباشند و امرای عظام نیز در آن روز از محل قامت خود حرکت کرده او از قضا  
 و غیره بنگرند که اندک تقدیر روز معلوم و رومیان چون مورخین سپاهی قلعو شتابان قلعو را با اختیار  
 قلعو درین دست حفظان توکل حفظ و حراست ملک نشان کرده دست بر تیر و تفنگ کش و در از ضابطه  
 از جانبین کاش خود را بسا و قتلان بنخیز تیر و تفنگ قلعو از آن جانب پاریز بر یکدیگر می قند از کشته  
 پشته با دیدار رومیان رومیان زاجره آرزو در آینه مرا دهنده بی نام مقصود و حصول طلب با ارکشته  
 آوردند که چون اهل قلعو نجات نخر کرد از غماره تا دشمن بسیار استن اهل کتون فانی بال نشسته اند درین  
 غفلت فرسود که در پیش درک مشق کرده که کشا می مقصود بحصول چون در **نظم** و پیشین در دست توای نمان  
 که بجان فتنه جوستی نمان دیده حادثات لغتوده پای سولی فلک نیاسوده رومیان با نشان کشتبا  
 حمله آور شدند دیگر بار غازیان از رتد بسیار ضعف غالب گشته هنوز بمساکن خود در زمین بودند که آوا  
 غلغله آتش بد جوانسته دیگر با اطراف جوانب ویرش عظیم کردند غازیان و تفنگچیان بر بروج عروج نمودند و دست  
 بالکت و دفعه کشته و صد مات ایران کشور روم را که جو موده بودند بهزب کلوا و تفنگ دفع نمودند در غرتبه  
 نیز خلقی کثیره قهره میشدند و کاری از پیش فرود بارکش شد چون بل خود جهد نمودند و از می بر سر  
 مرتب گشت و فرغ حمله با مته او کشید و در قلعو در میان کش که تقصیر نرفت بلکه نایابش جنود را  
 هجوم آورده پاری در میان ایشان پدید آمدن هر دو جمعی کثیر را به عدم می شتابند میرا از استیج قلعو  
 ما بوسه شده راه غلام و نبات می جستگویی صلح بیان آورده مگر از انجمنان سیما غلیل قانامی را

از معجزان و مومنین خدمت اشرف و نسبتاً در شرایط صلح سابق اعاده نمود، عذری چند بار در  
مخالت درین آمدن القا نمود و از جانب نیز سار و پکت پکدلی با بچگی رفت برادران اظهار نمود، بود که بعضی  
از شرایط صلح که میاید ضمیمه پاشا و غازیخان صدر قرار یافته بود و از جانب شما بفرستید حضرت علامه فرمود  
که از جانب کا بنوعی شرایط صلح هر چه بود اما ایشان چسبت تقضی جان کرده یکباره آتش فتنه را که فی الحقیقه  
یا فتنه پوشش عمل ساخته لغو نمایند که درین منفعت بجز بختی خونی نمایان گویند که درین ماه مبارک رمضان  
پیوسته بجز خیران دنیا و آخرت منفعت برین دو دولت رسیده اکنون که در مقام صلح آمده باز سخن گفت  
و آنچه در باب شرایط صلح اظهار نمود که میاید ضمیمه پاشا و غازیخان قرار یافته اگر ضمیمه پاشا در دست  
نیست او را بفرستیم که در حضور جمعی که از کماهی حالات اطلاع دارند مثل لا و پاشا و باقی پاشا و  
مواجهه شش آنچه در خدمت اشرف قرار یافته بود فاطمه نشان نماید و حسب استمه غازیخان را روانه  
فرمودند و تاریخ ۵ بهر شوال که هست بنوعی غازیخان ایشان فرستاد بود و در کپس قلعیه دست داده علامه  
بود که نمایان ما حضرت پادشاه صلح واقع شد بی بخت کوچ که در خدمت پهلوان کمال که در وقت جانب لغو  
بازگشت غازیخان در راه باور رسید برادر پاشایان عزاز و احترام نمودند و از هم تعاقب فرمایند  
سلامت خود را در راه رفت او دیده ما را عرض و ما بکلیف همراهی کردند و در آنجا بعضی مطالب پیش  
گرفته غازیخان را بقبول آنها مجبور ساخته که سردار آزاد دست آورند خود ساخته در خدمت پادشاهی  
خود را ظاهر سازد و غازیخان چون در سبای عالی در مصالحه را که میاید و پادشاه والا جاه امری عظیم و کما  
صعبه بزرگست او سرانجام داده بود بنا بر خبر خواهی مسلمانان ترفیق حال غلیق و آسودگی اهل اسلام و اینکه  
ساخته و پراخته او استقراری یافته نقصان نپذیرد در خدمت اشرف غازیخان را از اراض و مومندان نموده خود  
با خواص اعیان متوجه استنبول کردید درین آمد و رفت قریب بیچهار کار کپس از جنود رومی در پای  
قلعه و پیر در محاربات که در خارج قلعه و چهار ساله جاری خنت بر او آفت کشیدند و بس و ستر که از قلعه  
حلق سقط شد بود و از حساب شمار بیرون است و در کجا ما رجعت از خوف تعاقب فرمایند در هیچ در محاربه  
توقف و آسودگی نداشتند غازیخان در قضا و نقل مینمودند که در هر محاربه من چهاردهان اردو که فوت



میشدند و هر گستاخ بنظر درمی آمد و در وقت کوچ از عدم بار بردار چندان خیر و فرکا در بجای میگید شد  
 کو یا اردو کوچ مکرر و القصد چون خبر کوچ رومیان بار و بی معلی رسید موانعی و مزارش به از ذکر و اما شک  
 محصور بود و در این میان الطاف الهی و امداد و باطن حضرت رسالت نبی حضرت ایمنه بهی مصونین علیهم السلام  
 از آسیب دشمنان بجات یافتند موجب سرور خاطر و احوال آن دهده مان قدسشان سفودیکه دروغ الخیته  
 آرزو و عیش حیوان گشت خواجه محمد یوسف منیا قزوینی که از ارباب علم و ادب است ادب است این تاریخ گفت که  
 تاریخ چون که سر و در روی شومی وارد ملک ایران گردید و کسبه مایه و قلع گشت همه را بساط غریب  
 جدید و دیگر تاریخ مشیغیان علی بنیبر گشت پیش بقدر رسید که کین چو بر بیان برست چهاره جزو از پیش  
 ندیدند و متوال چون دولت گشت بدو آفرین بصف رسید دولت شاهین سعادت گشت است کرده  
 منتهم گردید این تاریخ آن خود گشت آمد و در مشیغیان از عید و در او ایصال و گرمی حرب و قیام آنجا که  
 صفایا از آنجا و مشیغیان خود را گفتون که از اعیان متقدم و مستوفی نامه سرکار حضرت علی است شش عالم  
 رویا مشایخ نمودند و هر که از شخصی سوال مینمایند که فتنه عظیمی حادث شد و دولت برترین یکدیگر گشت تا از آریا  
 قال یکبار رسد و شیخ دیروز بی از کلام طرف خواهد بود آن شخص باین عبارت جواب میدهد که در فتح از پرط  
 روزی صاحب مقدمه و رانقل نموده از طرف فکر میگرد که آریا این عبارت که در عالم رویا القا  
 بوزن و در آریا با نامند عالمی الی بوزن در حق موافق آنچه اتفاق از تنگی فایده بنظرین در ملک نظرد  
 تقسم آمدند و باروم از بهر ستم سر کرده از خرابه مگرد و علی آراست نه بهر اونی او شاه جهان فوجی بود  
 حق بعد پ علی بر بست که کینش از لطف که بر زمینان نویزش و امان ملی میخواست یکی از بندگان شاه  
 در واقع پیدا از قضا الی آریا مازین و در که و فتح از جانب گشت کین از فتحی بود و بانیک جلی  
 بشینه فوجی که گشت خرابه فوج از سر علی عالی ولی دین نامه ترک این مایه سببی تاریخ نبی  
 او شد از لطف علی بعد از هزیمت رومیان چون قلعه اروان را که حجه و انقیاد یافته و حضرت علی  
 فرموده بودند اردوی اخلاق را بجانب برکش و ستاده خود و تقب نفس را جمعی از فرمان بساط استس  
 بایروان شریف بودند خرابی قلعه و نیک و بد آنرا بنظر احتیاط در آورده هر که در خان و سرداران قلعه را

کرد و انکسها بطور آورده بودند بنوارشات شاه از سر او از زمین می آمد که در او آمد و انکسها بظلمت  
ان سلطان مغز گشت جماعت و میسر قلعه گیری قلعه داری شکر و همانند در زمان دولت امپراتور  
شاهن قتل اهل سبزان جنود قتل بشهر هم در قلعه گیری هم در قلعه داری برایشان نایق آمده چندین قلاع  
شهر و معبر که معظم آنها قلعه تری و قلعه اردلان و قلعه کج و شمشیر و هرسند و قلعیست چنانچه مشهور  
درین وقت مسطور است ان پیشکشته گرفتند و هم در قلعه داری طرح آمده و ما و نیم زیاد از یکصد مرد  
قلعه گیری جدل نموده سیاحت کردند با سلطان قلعه گیری که از زمره درویشان صاحب نموده است  
رباعی گفت **بانی** تا عهد تو کس قلعه ندیده گرفت **بانی** گرفت کس از غریب بوی گرفت **بانی** اقبال تو صلیبه  
گرفت از روی **بانی** یک قلعه ناکر تو روی گرفت **بانی** العتق بعد از شش ماه قلعه خان غایت ایوبیست  
الغیظ شاه و بعد و بخیران اسان عساکر نظرش از خانه لشکرهای مالک ارغمت از او از راه  
علی برکش آمده باردوی آغوش موسسه و از اینجا شکا کینان بقرایان گویند که آید که آید چون سنو  
همه کرجیان قلع و قمع ایشان چنانکه گویم کون خاطر عت برشت اشرف بود کثیت بنا شده بود  
و انی از اعمالش که در هند کرجستان است مناسبت لاق به اندک که گویم در آن زمان  
در واقع قشلاق فرمودند خازینان صدره انقی باردوی همایون برف بساط بوس مغز گشت ان  
سرداران که چون در امن و امان مالک ارغمت داده خود با خراج اعیان و اذیت بنیول  
جمع از ارکان دولت عثمانی که انقدر و محو باشا بودند و از اراد محاربه و کبابش و قلعه گیری تبقی میهن خشنه  
بچینت سلطان احمد خان پادشاه روم و از ان منصب وزارت عظیم عزان از مرداری خلق نمود و خلیل باشا را  
وزیر عظمی سردار کرده در سال دیگر که سیلان سیسندست و عشرين و الف باشد او را و شش و نه و از  
سال مردیار که قشلاق نموده که در چهار بونست سیسندست عشرين و الف است که بر سر قتل گشته و  
مانند یک که انجان پادشاه تا تار را که بخواست طلب نموده با بیست هزار کس از جنود تا تار را بولایت  
روم در آن یازده روز دیار بگردانند و دو حال قشلاق دادند که در سال آتین هم سفر قتل بشهر نوق  
باش از ان جماعت خراب بسیار در ملک روم واقع شد در حال انحال از قضا ای می نیز متعال سلطان

پهلوی بستان توفانی نهاد و تخت بسرای آتخت کشید **رفت تا عالم دیگر کرد ما چون و در کوه کجاست بود**  
 سال هشتاد و نهم در آن سال پهلوی بالفور سلطان مصطفی برادر سلطان احمد خان را که تا غایت بخت  
 خفت عقل و آشفته دماغی بجایت مخدرات سلطنت عثمانی سالم مانع بود و پادشاهی اختیار کردند و خبر علیها  
 او را با طرف و جوانب ممالک دم و نرسد و نه بعضی پسندیدند طبع غلبه پادشاه سردار و جمعی از عظاما و مویته نشد  
 سلطنت سلطان عثمان و ولد سلطان احمد خان کرد و از ده ساله بود و اتفاق نمود و بعد از شش ماه سلطان  
 مصطفی پادشاه بود و در آن وقت که سلطان عثمان بر سر ری دولت عثمانی ملوک سر نمود و در آن وقت که سلطان  
 مصطفی که محبت علی لایق بود در روسیا بنگان و ده کی شش کی بود و اندک سلطان عثمان را ملوک سر نمود  
 و قوی که معزولی خود را کشید گفت که خوب کرد که عجب باکرانی بر دوش من ننهد بودند و قدرت بر  
 آن بدست هم شرح آمد غلبه پادشاه تا در محاربه نمودن بالمشک که فیروز می آتازد و کوشش مغضوب شدن  
 رویه و دیگر کی بر تقصایا ساکن اگر عسکری باشد و تو فیروز می بین که در در محله علی که قون و دویم است  
 ملوک سر قشای در رشتیه انظام میدادند اما علی و صدر العزیز **ذکر کشک و رستم خان بر سر تقصیف**  
**که رستم خان کانت و اولایت از صامت و مناطق برده چشتمن و جوین پروردگار و ذوالمن چون غیر شینا**  
 و حمیت خنوا و مقتضی آن بود که درازا جبارت بود و بی ظهورت و کرجیان کانت اولایت از  
 غضب قیامت اثر چنان سوخته کرد که بالکلید از قیامت قناع افتاد که گفته آنها بنوعی معوض تیغ سیست  
 کرده که در آن دیار دیار آبادان نماند و از صامت و مناطق نشان نبوده باشد و در آن ایام  
 بخت آوازه آمدن سردار و هم فرصت نشد که کمترین غلط اثرش بظنم آید درین سنجام بسیار جلالت  
 رسید که دولتک شیراز و داد و دیکت و ملها سبک است مسقطی بالکاک کانت آن جمعی از پراکنده کان که جوی  
 از سپاهی و رعیت جمع آورده و در هر موضع چند خانوار جمع آمدن رحل قامت انداخته از حضرت علیا جمعی از  
 قوریان و غلامان و تفنگچی را بر سر کرد که عیسی خان بکت تو جوی باشی بر سر نهادمت و رستاد و جنود اقبال  
 بسیار که کرجیان در آمد و بخت ولایت مسقط پاک کرده در آن طبع شمشیر آید و زمانه که دکان آید  
 غازیان طغر شام میشدند فرود او دیکت و در شاکر و بر سر ایشان ابلغا نمودند از ضعفوت راه و بسیاری

بجمله و پیشه که شواخ را برف پوشیده بود و به شواخی بجان نیت بر شکران سینه نه ایشان بچند پیشتر از خود  
نشکر داشت کشته احمال اطفال از اخته با معده و وی عمو را در تنه در ابرشت اسبان گرفته از راه ننگی  
برف بجای طرف افشان که بختیست نویسی ایشان از نظر احتیاط غایبند و بود که طلیعه شکران  
شد و غازیان دست از تعاقب باز داشته بجای سینه که در میان برف از تنگی راه فرار و سوار سینه  
بیکت می نایستفت و دولو ملک داد و پکت کر جمع طلماسه درضا اکثر اسبان خود را با عوارش  
انداخته خود جنگ کنان پیاده میرفته حسین طلماسه را در پسر سلطان اکبری دست که در تعاقب ایشان  
بردیگان پیشگی رفت بود و بزخم تنگ از پای می آمد میرفتاح میران شهنشاه قتلک زخم خورده چون برین دل  
رفتن موجب تفریح جوانان کار آمدند پیشه عثمان با کشیدند شب نیز میان آمد و در تیر تیر انجامت  
از پکت اسبان برده اما موازی و هزار اسیر کار آمدند که زین و خلاصه که چنان بود در آخر تیر خود  
حفظ نموده بودند نیز تیر از شتر سر او برف مجال حرکت نیافته دست در آمدند و خمیت بسیار دست  
عساکر حضرت شهار قافا و مظفر و مسعود با کشیدند و از کربان ران دیار تیرمانه و اگر قلیله و کوشه  
و کتانیان جنگلها ماند چون روم و خستمان همیشه بطلب سیر بطریق رزمی با نولایت می آید  
در نیوت که فتوری چنین واقع شده پیشتر از پیشتر آماج تخلص و خست سیری پراخته و کربان از خوف  
زکی و مردم خستمان خود را با کال کار تیر انداختند مجله در انولایت بونی از ابا و از بمشام کسی سینه  
و چنان ولایتی که بر سال چهل و پنجاه از تو مان متاعه در اخلال آن بود و بعضی جهالت و بی ادبانه ظهورش ناپاک  
صفت بسیار مشهور گرفت که روی طایفه ایل جمعی از کم که در آن حد و مسعود تمان و سره زار خانوا از آن  
جان بکلا را من شده و از آن در فتنه باز در ان اقامت نمودن و فرج آباد نمودند و حسب فرمان قضاوت  
آن کرد و رعیت را او کرده سلامت بفرج آبا و رسیدند و چون از مردم انقی که همیشه رعیت ماکم کج بودند  
زمان قدرت ظهورت عصیان بظهور آورد و جمیع واقعت او اختیار نمود و چند نفر از ملازمان محمد خان با انظار  
که در میان ایشان بود و در هندا و ریوقت که آنجا و در کوشلاق واقع شد سرکشان سپید و نشان آن طبقه  
مورد غضب و محظوظ پادشاهی شرح ما بی چهل نفر از عظام و ارباب عصیان قبل آورند و جمعی که را که محظوظ

بنودند از آنجا خبری که در بفرج آبا و دستاوند و نجات آنگاه و در جیب دلو اسپر انجام یافتند  
و نخستان کسان خود را پیشکشهای لایق برگاه جهان پناه دستاوند بخلع فاخره و نوازشات و افزای  
انوار شدند و آن دستاوند را در لوری قشلاق فرموده بفرغشت گذرانیدند درین سال این منو حالت  
عظمت قرین حال منتسبان دولت پزوال کشیده معادوی محمد ذوالعاقبه منکوشیدند و برادر روم که با شکری  
از دست و صلواتون بجوم آورده بود به نزد وی قبال مساعدت بخت فرخ فال کاری ساخت چنانکه گذشت  
انزلام نمود چشم نرخی که اصابت عین الکال بود در خراسان و قریه یافت شرح این سرگذشت آنکه در او اخیان  
این سال قریب یکمزار دوست نغز از یکت خوشتر است که در می خمرت بی درمنی بسیار و یازگی با این خمرت و ولا  
براه است آنکه خمر و سلطان بجمعی از مبارزان در زمان نامی در مار و چاق برافنده ایشان که بسته بودند  
این حسین خان حاکم خمرسین حسین سلطان فیروز می جنگ با فوجی از طایفه جغتای که همیشه در آنکند و  
با مخالفان او زنگیت بزوار زبانی نموده مردانیکه ساز و بطنیو لرمن با طعن کردید به اتفاق باور زکیه رسیدند و از  
جانین دست بآلت حرب و قتال برده فیما بین جنگ در پوست خمر و سلطان از جمالت خود در این غوغا  
شجاعت و دلاوری در مجلس نامناسب طرح جنگ انداخته اگر چه کوششهای مردان نمود اما عاقبت مغلوب  
گردیدند و راه انزلام نمود باز معرکه پروان داشت این حسین خان که گفته سپاهی کار دیده جنگ آنروز بود و  
فرایزید و قراشماست داد بر ایشان حمله نموده در اشتها گیر و در میر سلطان حسین پرشتر تعقل سینه  
او از راه نغز پزوارام کرد و در خواست که قره العین خود را بیا و داد راه سلامت بود هیچند آن تماشگر که در  
که با چند نفر از کاسلین غریب شهادت نمیشدند غازیان جغتای بعد از قتل این حسینخان خود را بطرف  
جوی کرد جنگ گاه بود کشیده آنگاه از خندق حصار خود ساخته تا آرزو و ز خود را حفظ نموده مردان و  
از آنم که با حسن سلامت رسیدند چون حقیقت بعرض اشرف رسید عاطفت شهریار کی که هموار با حقائق حق  
خدمت گذاران جان نثار و مستوره احوال از ماندگان مستمات حسین خان سپرد دیگر شش را بجای بر مرتبه  
ایالت و نمائی سرفراز فرموده الحاکم و اقطاع پسر را بستور با و از زانی در شته بخلع فاخره سرفراز کرد  
و درین سال علامه العلامی میرزا ابوسعید محمدانی جهان را وداع نمود و کتبخانه حیات را بر صحنه مستی

پرداخت چنانچه شمه از اوصاف همین سید ابرار و انتمند صاحب علق در اوراق صحیفه اولین دفتر  
 در کتبهای مبادست علماء زمان شاه جنبت مکان رقم تحریر یافته در تاریخ واقعه او که **فی تاریخ مرغ**  
 روح و ان ابراهیم که در روز از سوی این لغت بود لغت الامرین غلط همان چون سول خدا بخلگیم آن شهرش  
 علی حضرت که حدیثش هر بود عظیم که شش سال فوت بادن ریش سپرده باشد مقام ابراهیم **ابراهیم**  
 بهم خطاب با الف اعتبار نمود هزار و پانزدواست بادل ریش که باشد بتجویز ارسط میخ میشود **سوفان**  
**ابن علی** اول سید مبارک تان الی عستان که در جزیره با جمل طبع در کشته سینه نامر خلف صدق شاد را که در  
 کوه که کجاست اشرف لغت سیاه از قبیلش نشو و نما یافته بود بنوا هر دانا و حضرت اعلی بود در اول سال حکام  
 رایات بلال که بستان حسب الامر در حضرت داد فرستاده بودند جانشین پدر و متصرف ملک مروش  
 کردید در او از سال در عالم جوانی و دایم است که کانی کرد و بسبب شریک ابراهیم از دولت متبقی نیا  
 و کان شپزان سپلارین بود که یکی از دوایچ پیشکش کرد که از سید مبارک داشت بنام سید محمد اورا  
 ساخت حکومت عستان حسب الزاده عظمای عشایر سید راشد خان با زاده سید مبارک که آمار شده  
 و اهل بیت از اوصیای او شایان بود در محنت شرح میشود عاطفت علیا شاهی فقیر و مازا کردید **در کتاب**  
 چون جمله آریان غیر بخنوری و مشاطگان با چاکر کتبه پزیری که در سوا لفظ و ران سوا لفظ مان تصور یکدیگر کان  
 معاً و عارضه شوا هر الفاظ را در نظر خواهند کان عالم شوق و آرزو مند ان شوا هر ذوق بصده غرور و لال اش  
 خط و خان کلون آورده چون لغات میان تاری نیست و رب غمده صورت غارت جهان معنی کرده اند **شیر**  
 سخن هر چنان گفتنی گفته اند برو بوم معنی همه فشانده خامه اتمان صحابین انشا و اخبار موز خان حدیث  
 آری سخن نگار که در جزیه اعلام خیز فاشان از با ده خوشگوار معنی لبریز و دوا ی سخن سرایه انتمیم انفس است  
 ایشان غیر از لالی طبع در بارشان آویزه گوش کردن سعدان و زکار و صنایع در این ملک که  
 سلک آن منرمندان نادر کار در غمده جهان یادگار است هر چند دست آرزوی طالبان کجاست معنی از امان  
 سراق قبول پیشروان از الملك سخن عظمت عالمی که آهست عقل انصاف که زین امارت کجاست مکتب آری  
 ایشان خبر و آگاه با طبع سلیم و ذوق مستقیم بهین این اتفاق **تسم** که نیند با علم سخن ناده نام است این

کینه ز مقبول الی علی بن ابی طالب است لیکن در پرده غیبت است هنوز آنچه بجا است از پرده  
 حجاب بردن آنچه میگوید که ابواب مشوح است آلی همواره بر چهره اعمال طالبان جواهر سخن معنی کشود است  
 و سخن لالی سخن برای هرگز از جواهر نکتہ پرانی عالی نبوده است کسی در دانت در جهان هرگز معنی  
 از لعل و بجز از مرجان هرگاه طبع سخنکند در باد و بجز با نی است با بعد ز خواش و آرزو بجا بود در آن  
 خود راسته فیضان کرم است از کرد و از چون سا بلان کو می امید در یوز هر مقصد اعلا نماید بلا شایسته  
 و وصول مقصد کامروا میکند و تقسم تو مستعد نظر نمودن کمال با بل فیض که منقطع نشود فیض هرگز از فیاض  
 حاصل این را قلم با کلمه قمر حروف در پیا پی این شیوه عالم آرا بستم حیات قمر خاشسته که صادرات اجوال  
 فزونی کمال پادشاه والا جا کرده و در کلام با خلاص ملک کلستان علی بن ابی طالب علیه السلام  
 بنیاد کیمت در آورده بر حقیقت پان بخار و کسپت عدان و زکار و مورتخان بلاغت شمار را مصلحت است  
 انوار باشد بجهت دلمنه که توفیق تسویران یافته و قالیان نشان فزونی نشان از زوالات با سوادش  
 در ولایت خراسان تا زمان جابو پس فرزند ایران در حقیقت اول از او ان جابو پس همان کسند جهان  
 ملک ایران بوجود شریفش فرزند نیت پذیرفته تا غایت کسند بجز بیست و نهمین و الف سیر و یکمقرن  
 سعادت آقران است درین دوران که یکت جلد و حقیقت شاق است در شش تکرار کشیده رقم اختتام پذیرفت  
 که چون سلاطین مان و فرمانروایان عصره جهان ایران و پیا چه اقبال نظر اندازد کارنامه های سخن  
 دستور العمل کردار و شاعران سازنده امید میدارد که مقبول طبع خالص و عام کرده و شمشیر مکرر شده بدوران  
 معانی کمن فسانه های باستانی کینه تا کی کجاست کجاست کجاست زمین کفهای تازه سینوشش تیرتوق  
 الله تعالی در شهر شعبان المعظم سال ۱۱۸۰

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از هم سپاس خالق آسمان و زمین و ستارهای او را بجا آوریم که عالم ابراهیم را بجا در آید و شکر بار  
بادین و داد و فرمان و ایان عدالت نهادن و نظام داد و درود نام و در بر سر دفتر سپاس سلطان  
عالمک مستطاف محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و آل او و عترت اجماع او را بدو حضورا سرافرازا و تسبیح  
و مناجات اولیا و صفیا مصداق کلام شریف اجماع **الحمد لله علی ما بهما** و الا لئلا یلعنوا بن علیهم السلام که  
فازان چهار علوم اخبارین و راهنمایان مسالکت بهترین نیز برای تیرین جزو مفسدان سخن که حکمت بخاران  
صحایف نش و معنی ایان و قایق تخت آن پوشیده و نامند که مسودین و راق اقل العباد بسکند منشی در صد  
حقیقت اول تاریخ عالم آرای عباسی مرقوم حکمت بیان کرده اند که چون توفیق الهی قرین حال رفیق امالی و  
آمال کرد و محقق دوم را از تاریخ مذکور همین اقبال مصون از اختلال شکر یا چون بخت کامکار کامران خلافت  
و دومان مصون نشان مصفوی بنیان فرمانروای قایلیم عدل و داد مایع توانین کسان و پیشدادیان  
لؤلؤ عمان جهاندار می گوید درج خلافت شکر باری غلام شاه و ولایت پناه داعی خانان کیست که در  
بارگاه شاهی ظنی الهی که فرزند انوار بعد از شکر نشید اسرار شکر بخشع منجهانست و در دو مصف  
نخستین حکمت بر این کار کرده اند **مصدق اول** از جمله پس سعادت انوس تا سی سال کیستون ایام فرماندهی  
و زمان ماست **مصدق ثانی** از آغاز تون دوم که بر مان صاحب الام متصل با دمنین بزرگ حکایات شکر  
در ولایت عجمه روزگار چون مقصد اول نوعی از پیشرفت رقم تحریر و نگارش یافت اکنون شروع  
مقصود ثانیه نمود که همی لطافت الهی از عوامان بدین سوره عالم آرا ضیاع کمون خاطر اخلاص کرمین است تمام  
انتظام پذیرفته این باز نه نال بهستان سخن گذاری می جو پناهیض الهی کرسبه و شاداکشته بر سر لبه و خود



ثمره را باور کرد و ما نویسیقی الایمانه آقا نوزدهم از جمله پسر هیومن شایه نقل الحسنی سلطان  
 مطابق است شرح الفت که سال هجری یک است سلطنت اید چون در این نیک کو تراز چنین کو با بر اول  
 زمانه کرد و قالی سنه سابق مطابق موشین الف تحریز که در زمستان آن سال قشلاق هیومن در وقت  
 قواریه بجهت اقامت ارض منازل خرابه جامه خوب شده و پراشته ارکان دولت و اعیان حضرت ارکان و  
 در نظر با خوب تی ترپ اده منستان در آن مکان بجهت افزا خوشی و خوبی که رانیده و چون ایام شمس پسر  
 بهما خسته آثار قدیم پیش و بکشت ایو عالم آری نهاد و نوز و زین و زین بهتر از کون بجهت شروع افزای طراوت بخش عالم  
 نشا ط که در یعنی خوشید عالم آری بعد از انقضای ساعت و چهل و دو دقیقه روز و شب شده و از هم شهر پسر  
 الاول در منزلت پردهن فرامید بر تو سعادت بر بر جمل انداخت **نظم** آغاز بهار بکشت شده ایام لطافت  
 بپوشد و اما بنیاط شستابان چون عارض در باره جان چون روزی چند ایام شت افزا روز  
 گذشت و هوای انقباضی که بر می آورد از یورت قشلاق کوچ و آتش در ایام سفو شهر باران بجا  
 که در استان جوکت آمد از سوانج اقبال که در آن ایام نیست و جامه نظیر آمد مسج قلعه قولا فوج است که جمعی از کفره  
 که در استان بران حصن حصین بر لعل طهارت یعنی منبوند و آن قلعه عالی اساس بر فراز کوه فیض بر قلعه منبوع واقع است  
 که در مسج طرف سر کوه نیز از ارتفاعش و بنا بر است که از درگاه قلعه امکانی که محافظان اقامت دارند پشته  
 بر شستیند بالا بید رفت و بل تخلف اگر قلعه که کو سوی آب انباری که از آب باران پر میشود و چشمه آبی میداست کنند  
 تیر بهرچ الا شکوی که بر سر کوه مجزه مثال آن قلعه است پشته امثال نهر سید نیوقت بعضی اقبال هیومن از اشکال هایت  
 اطراف بر سرس قیاسند و اما ی که چنان ایمان راه یافته دست در دامن استیمن زدند بکره اتحان دالی کا  
 تیل را نفع خود ساخته پرده آن قلعه اسپرند حصن بان از عواطف خرد و خلعت مان پوشید و بعضی اراده  
 طاربت بکره اتحان داشتند بجا تیل خلعت یا دینه بعضی دیگر باره الا مان فرج آبا دجت میان رفت از حواش  
 آسوی کی قیمت چند می از تنگبکیان موکب شایه بکراست قلعه مامور کردند و در خلال خیال بسامع جلوسید  
 که کرد و می بقید السیف و کرجیان از پشته وستان غازیان در جنگلها و بیو لهما خزیده بودند و در ولایت  
 مستقیم آمدن در مقام خلاف و اتفاق اند چون نایره عفتب باره آن پید و لمان افزا دست کنی داشت و سوز

غضب انطاقت پذیرفته نوحی از افواج قاهره را بر آن بخت بر کشان خون گرفته و دستاوند دستاقت آن  
آن که روزمان بخت یوزباشی غلامان را با فوجی از غلامان بر سر پیشان وان گردانیده اند و زمره مجاهدان  
بلای آسمان ناگهان بر وقت آن خون گرفتن رسیده و جمعی کثیر از فوج و کفره بدست در او زدند از آن  
معتبر و بسیاری از نصاری با مشرعی طبعی شمشیر و بعضی با کوهکان و زمان را اسیر و بستی شدند و در کشتار  
که باره و بی عسلی آورده و مور و تیغ یا سا و عقوبت کونا کون کشنده و در سیاحتها قهر قهرمانان جان  
بسخنی میدادند چون خاطر او از مصلحت کرجستان کانت فراغت یافت ایالت جلالان بجا بنظر تخلص در کرج  
آمد و بکرج آن والی کاتبین ملو ازیم خدمت میزبانان پذیرفت زیرا که از مامل توفقات شامانند و قطع فاخته  
پادشاه شرف هستی زیادت و از انجا عنان غریبت بجایب شتخ منبسط گردانیده چند روز منازات است  
نواد و ملک میری بود که از زمره کجستان صادق العقیده این دودمان مقدس است عشرت پر او بود از بجای  
لوی او توجیه ببلایق کوه که او آن فرسب نهایی با حضرت می نشان سر شتهای کوشششال آن شت جبال بود که  
بجز می خوشحالی گردانیده نه در کرج **کرج در دستادان بر سر ارض روم بطاری قرجای خان سپهسالار و ایلخان**  
دران اوان که ملاقات کوه که دیگر محیم سر اوقات ماقابل بود متواتر از زمانیت و م جو سپهسالار و اخبار  
که سلطان احمد پادشاه ممالک روم را مصالحه کرد رسال کند شته تجده ابو ساطت محمد پاشا سردار تمید نیست  
بود چیده با غوا و افسانده و افسانده محمد پاشا مقصیر متهم ساخته از منصب نارت اعظم معزول گردانیده در سفر کشید  
درین سال محال تا طولی شلاق نشانی نموده در اول بهار سال محال آتش اتفاق جان یک کرا این  
پادشاه تا تار شک بدیاری بچشم کشند و خلیل پاشا با کردی قاپو قول که عبارت از عسکر درگاه عالی است از محو  
استنبول چون آن متوجه محل شلاق است بعد از آنکه پر صایب که اولین صلح ملک اری است چنانچه  
سخنران پیشین گفته اند شمشیر بی کی تاوه توان گشت برای آن کشگری اربش کنی پشت **کرامی**  
ملک آرا اقتضای آن کرد که در مدارج روم و وان که محل عبور است روم است از صامت مناطق پر دفته  
نوعی نماید از نمایان و خیزه و عصرت و شکلی لشکر روم از آن دیار دشوار کرد و لهذا قرجای خان که کرج  
ترتیب شامانده و طمو عقل کاروان تا سیست سر زاری بود بلقب احمد خان و سپهسالاری استی بخشیده

سردار شکر طغر از کرد و ایندند و چند روز در قریح بولاق کج که بسان غس که نظر از پدر داخته او را بواجب بخاند  
 منصوص بدان خدمت مامور فرموده و اندک در آید و موکب تاملون فال از میلاق مذکور سخنان کن بخاند  
 ارسلن سیرین از انجا عبور نموده و از راه کر که مستوی اهر شدند و بعد از زیارت مرقد منور حضرت سلطان  
 السلطان شیخ شهاب الدین اهری در مسخره غرق را در آنجا هر که اندک است و بوی و بقصد زیارت حضرت سلطان  
 الاولیا و برهان الاصفهانی صغی اللطیف والدین و مرقد سبکدشت شیخ عظام نورانده مرقد و بارالار شاد در جلوتی  
 فرمودند و حقیقتا جان با عساکر قدرت نشان بخندستی که مامور بود مذکور میبایست اقدام نموده و اولیای بانبالرض و هم  
 و تا پای قلع عثمان با نکتشیدند حسن خان پاشا که از وزیر او امر معتبر و متی و پیکر سبک ارض و هم بود  
 خدمت سپاه منصور کشف وارد قلع خوری قدرت مرقد و متقا تملک نیافت و کرو می از شجاعان و میکشیدند  
 بخت نمودند بیرون آمده بودند تا بصد مقدمه تملکش سپاه ایران تر لباشش نبوده و بعد از حیات  
 و ستیزه و او بر منبر کشته بشمار آمده غازیان جلالت شهادت پای حصار ارض جمعی از و میثو میقتل و غنی  
 اسیر و دستگیر شدند و قریحای خان چند روز خیارم قامت و ان ولایت لفظ فرموده و فوج فوج  
 قاهره را با طراف و جانب رستاده و بنوده و لباشش قامت آن ولایت لفظ غارت کرده و از حیرت شغاف  
 و زراعت انداخته و در قریح از دو قایق و مرانی فرود داشت نمودند و از انجا مقصود المرام می توجیه بجای بنشلیت  
 و اولی آوردند و همه پشاکو که پیکر سبک بن الهجو سبکو پشاکو مشهور بود و کثرت لشکر و از و ن جان  
 حشمت و دلیری و شجاعت ز سایر پاشایان امتیازی داشتند و در سال گذشته با پر بود اوق خان و امر حیات  
 نموده غالب شده و در پناه و نخوت و غرور سر مست گشته و دعویهای باطل می کردند بعضی از ارباب ای  
 و تیر خرم و در و از این منظر داشته صلاح نمیدیک بر سر و ان و ندر زیر که بستند و لباشش سفر مرض  
 روم گشیدند و سبهای ایشان از بسیاری یک و دو و از یکار مانده و سبکو پشاکو سبکو کپیان و ان سبک  
 بسیار و سبهای آسوده جمعیت نموده مستوکا زارند مبارجه ششم فرخی سبکاه طغر نپا رسد و بعد از شاد  
 و کشتن از امرای عظم مریش سفیدان لشکر کرسن در نحو عقل در یافتن آنرا بخاطر مر سید العاصم  
 آخر الامر قرار یافت که چون پشاکو و میران عشایر را که در و ان جمعیت نمودند از آن تغییر در دین

و صادرین مکرر استماع کشک زیاد و مانیزدوم هزار نفر نیست اندک که کمترند در صورت پهلوان مختار  
آن کرده خالی کرده و دهن مساجر نمود و بلایق دولت قاهره ناموس پیشتر لباش نیست و از عساکر منصوب  
هر کس لب بون داشته باشد به تبریز حضرت بهیم که فوجی از دلیران عرصه بیجا از پادشاه سوار و پیکان  
اشتباق نمود و با ثباتین الطاف الهی حسب و اقبال شایسته می تو بقدر بصورت چشم آوریم امید و ایرام که  
ظفر و نصرت قرین حال منسوبان دولت و در افزون گشته مبعوضت فریزی اختصاصی بهم اکثر اعیان سپاه  
ایرانی پسندیدند ای کج کلایه ان در دادند و چون یکدیگر در محل قطع شد قضیه پس عیب و طعنه  
پس نیل زنده نیست نمود از لطایف عینی تخلص پادشاه لول این مصرع که **ان دست تو در او خیزد**  
تبع تو آلودگی که حکایات غرور پندار و غویهای لبست داد با زیاده بدست لکرا و حکایاتی بقیل گفت  
این آنکه از الفاظ مسجع گشت چنانست که تخلص پادشاه بنوعی که تجریر پوست در میان روی تو می تو زمره دانک  
و دلیری و دلوری شتهار یافته در انوا خدمت و جان سپاری با که در اغوش خانوادة آل عثمان  
از وصا گشته بود بر تبریز لبند ایالت تره درین ولا پیکر سپک ولایت وان بود چون حقیقت رفتن  
قریظا بخان سپهسالار معظم سپاه و رئیس بطرف ارض و مبرز او تحقیق پوست از نو بلند پرواز  
بخایل الحال و مستبد امرای گرا و میران قبایل و عشایر اتباع خود را جمع آورده با وده و او زنده و بر کس  
از انان پروان که در نوا می تریز آتش نهمت غارت آنخذ و دره از درک کشکیر و زلفه و زلفه  
از ارض و مظهر و منصوب نمود و عنایت جانب ان دار ندارد خاطرش آن بود که بقیه سپاه آن  
صد و ده سنجی بکیان سرخیلان عشایر را که تا غایت جمع نشن باشند جمع آورند بهر امانت و اقبال و از  
امر اگر که با با در انجا بود صلاح در معاربه بنده با یکدیگر قرار داد که هر کس بجای مقام خود رفت  
بجفظ حال ایل و عشیرت و استحکام ایکنه و قلاع خود پردازند که چون قولش بان دیار رسد آتش  
بلا با لاکر و دره و آتش در میان قبایل و عشایر افتاد و تلف و ویران گشته که روی خواهد آورد اولی  
اینست که پادشاه بظفر ان باز گشته بچشمش شمره قلعو نماید که اکثر عشایر بیعت میات عیال حفظ ناموس  
و مال و از پراکنده گشته مستعد و محاربه نخواهند داشت منیا الله ولی خان و له ترخان حاکم ابلهلی می

غایت عثمان از مرافقت پاشا کشید بخواهت حضرت بجانب بعلبک رفت و لکه کریمانان که  
 او نیز میر عیشت حکاری مزار انطاکیه بوداراده مشن کرد چون انبندمه موع پاشا کردید با نفع رفتن  
 چاروش بعلبک و رشتا و نه او تمیید حضرت پرامنه و در مشن تکا هین سیمو چاوش مشن اندامی کرد  
 پاشا نام ساینده شمشیری بجا نیا و از آنست چون است فتنه در از تو بیع عاده تیز بود و زخم کار کار آمدن  
 اقبال رسید و تلخو پاشا از واقعه جز یافته شعله غضبش ز بار کشیده جمع فرستاد و جرو عهده او را پیاورد  
 و متقی رسید که اردوی حکاری کوچ کرده خود تیز با خواص و اعیان و از بود از فتنه اندیشیده مخالفت  
 مرتکب شوانست کرد و مرافقت آنجا عت باردوی پاشا آمد درین ملاقات پاشا با او خوشنود آغاز نمود  
 دست بجای می رفته برده بجا نیا و دو و یکدیگر نواز ملا زمان یکی یک که فرسین او بوده است بعد آنکه پاشا گفتند  
 او اردوی تا نعل پیش رویه و نمی پاشا نژاد و خدمتکاران پاشا نیز شمشیر کشین نمی چینی یکت نه باله  
 از تفرقات الهی و اقبال شامی مردویان همما از کم کشنده و چند نفر دیگر از طریق کشنده که چون در  
 هر دو گروه ارمنیان فتنه بود و او از و در دست و ولایت لفظ بیخط بر سید و لولو و آتوب رمان  
 سپاه فتنه و سبب طرف پروای نزل و انتقام از یکدیگر کرد و هر کس کف خطا حال خود پرامنه و مید بجانب  
 و ان بزرگت بیملقات اگر که هر یک یکان خودت مند و پیر می اقبال شامی انجمنیت روی پراکنده  
 آورده و دشمن تومی برین آسانی دفع شده و این یکی یکت پیر کرگنجان است که پیر پیر میر عیشت حکاری  
 برنده و مشرف الک موروث بود و عوی ولاد عباس علی السلام میکرده خود را با عقدا و شعیبه  
 سیده و شیمان و چون مخالفین شعیبه جز بنی فاطمه رسید میدانند و رویه ایشان از ادعوی سیتا  
 مسلم نه شده در احکامی که با هم او و پیران او صد و یافته لفظ سیادت مرقوم نساخته چون زکر یک  
 پد یکی یکت انهاما حقیقت بنواب کامیاب شامی طلل آبی نموده همیشه عوایض اخلاص امیر و دست  
 خود را از یکدیگر مان در یک همیشه و حضرت اعلم بجهت نسبت سیادت سمت عباسی که شفقت خاص با او  
 بود بلقب جند غا ز سر افراز نموده بود و یکی یکت و میباید و مناع پراکنده بجا نیا  
 پراکنده نموده بجا نیت بد آنست یار کرده ایل و عیشت و الک را دست فرشته در خلعت و کلبش امر

از آن  
 حضرت  
 پاشا  
 عیشت  
 حکاری  
 مزار  
 انطاکیه  
 بوداراده  
 مشن کرد  
 چون  
 انبندمه  
 موع  
 پاشا  
 کردید  
 با نفع  
 رفتن  
 چاروش  
 بعلبک  
 و رشتا  
 و نه  
 او  
 تمیید  
 حضرت  
 پرامنه  
 و در  
 مشن  
 تکا  
 هین  
 سیمو  
 چاوش  
 مشن  
 اندامی  
 کرد  
 پاشا  
 نام  
 ساینده  
 شمشیری  
 بجا  
 نیا  
 و از  
 آنست  
 چون  
 است  
 فتنه  
 در  
 از  
 تو  
 بیع  
 عاده  
 تیز  
 بود  
 و زخم  
 کار  
 کار  
 آمدن  
 اقبال  
 رسید  
 و تلخو  
 پاشا  
 از  
 واقعه  
 جز  
 یافته  
 شعله  
 غضبش  
 ز بار  
 کشیده  
 جمع  
 فرستاد  
 و جرو  
 عهده  
 او  
 را  
 پیاورد  
 و متقی  
 رسید  
 که  
 اردوی  
 حکاری  
 کوچ  
 کرده  
 خود  
 تیز  
 با  
 خواص  
 و  
 اعیان  
 و از  
 بود  
 از  
 فتنه  
 اندیشیده  
 مخالفت  
 مرتکب  
 شوانست  
 کرد  
 و مرافقت  
 آنجا  
 عت  
 باردوی  
 پاشا  
 آمد  
 درین  
 ملاقات  
 پاشا  
 با  
 او  
 خوشنود  
 آغاز  
 نمود  
 دست  
 بجای  
 می  
 رفته  
 برده  
 بجا  
 نیا  
 و دو  
 و یکدیگر  
 نواز  
 ملا  
 زمان  
 یکی  
 یک  
 که  
 فرسین  
 او  
 بوده  
 است  
 بعد  
 آنکه  
 پاشا  
 گفتند  
 او  
 اردوی  
 تا  
 نعل  
 پیش  
 رویه  
 و نمی  
 پاشا  
 نژاد  
 و خدمتکاران  
 پاشا  
 نیز  
 شمشیر  
 کشین  
 نمی  
 چینی  
 یکت  
 نه  
 باله  
 از  
 تفرقات  
 الهی  
 و اقبال  
 شامی  
 مردویان  
 همما  
 از  
 کم  
 کشنده  
 و چند  
 نفر  
 دیگر  
 از  
 طریق  
 کشنده  
 که  
 چون  
 در  
 هر  
 دو  
 گروه  
 ارمنیان  
 فتنه  
 بود  
 و او  
 از  
 و در  
 دست  
 و ولایت  
 لفظ  
 بیخط  
 بر  
 سید  
 و لولو  
 و آتوب  
 رمان  
 سپاه  
 فتنه  
 و سبب  
 طرف  
 پروای  
 نزل  
 و انتقام  
 از  
 یکدیگر  
 کرد  
 و هر  
 کس  
 کف  
 خطا  
 حال  
 خود  
 پرامنه  
 و مید  
 بجانب  
 و ان  
 بزرگت  
 بیملقات  
 اگر  
 که  
 هر  
 یک  
 یکان  
 خودت  
 مند  
 و پیر  
 می  
 اقبال  
 شامی  
 انجمنیت  
 روی  
 پراکنده  
 آورده  
 و دشمن  
 تومی  
 برین  
 آسانی  
 دفع  
 شده  
 و این  
 یکی  
 یکت  
 پیر  
 کرگنجان  
 است  
 که  
 پیر  
 پیر  
 میر  
 عیشت  
 حکاری  
 برنده  
 و مشرف  
 الک  
 موروث  
 بود  
 و عوی  
 ولاد  
 عباس  
 علی  
 السلام  
 میکرده  
 خود  
 را  
 با  
 عقدا  
 و شعیبه  
 سیده  
 و شیمان  
 و چون  
 مخالفین  
 شعیبه  
 جز  
 بنی  
 فاطمه  
 رسید  
 میدانند  
 و رویه  
 ایشان  
 از  
 ادعوی  
 سیتا  
 مسلم  
 نه  
 شده  
 در  
 احکامی  
 که  
 با  
 هم  
 او  
 و پیران  
 او  
 صد  
 و یافته  
 لفظ  
 سیادت  
 مرقوم  
 نساخته  
 چون  
 زکر  
 یک  
 پد  
 یکی  
 یکت  
 انهاما  
 حقیقت  
 بنواب  
 کامیاب  
 شامی  
 طلل  
 آبی  
 نموده  
 همیشه  
 عوایض  
 اخلاص  
 امیر  
 و دست  
 خود  
 را  
 از  
 یکدیگر  
 مان  
 در  
 یک  
 همیشه  
 و حضرت  
 اعلم  
 بجهت  
 نسبت  
 سیادت  
 سمت  
 عباسی  
 که  
 شفقت  
 خاص  
 با  
 او  
 بود  
 بلقب  
 جند  
 غا  
 ز سر  
 افراز  
 نموده  
 بود  
 و یکی  
 یکت  
 و میباید  
 و مناع  
 پراکنده  
 بجا  
 نیا  
 پراکنده  
 نموده  
 بجا  
 نیت  
 بد  
 آنست  
 یار  
 کرده  
 ایل  
 و عیشت  
 و الک  
 را  
 دست  
 فرشته  
 در  
 خلعت  
 و کلبش  
 امر

مسینود و از نسبت پدر بنیاد می بسیار رسد و یافته بود و عاقبت نتیجه بر باطن و حقوق الذمیه  
 پس رخ شعبه چنین شعبه حاجت چه خوش بود و که بر آید یک کرشمه و کار الحسن چون خبر این  
 بقره میخاند و امر رسید در مریستن ساعت نمود به بجانب ان شتافتند و آنچه در ایستواری  
 منب و یغما نموده از مریزراعت و ابا دق انداخته مقصی الامم را حجت نمود و در چنین که موکب هاید  
 از دارالارشد و اردیل خود نموده در دارالسلطنه تبریز از عبا و موکب علی عطر نیز بود و برعت شرف  
 پای بس مشرف شده که گفتار و راه آن خلیل پاشا سرزاد بر یک و شکر خستاد و نگه و قلم و شکر  
 و انتقال سلطان احمد والی و مؤذرا الملک حیات بعالم دیگر و جاسوس برادرش سلطان مصطفی و قالیات  
 ساجد و چون نوعی که مرقوم گشت سلطان مصطفی خلیل پاشا را در و وزیر اعظم که امین با  
 موفور و مکر غیر خصم و او سرحد فلبش که اندک درین سال در سرحد قی شلاق کرده در بهار نین  
 بدیار قزلباش لشکر گشته و سردار مذکور بنا بر جرئت و در ای که در ارض و موقا شده بود ولایت  
 دیار بکر را حجت قشلاق اختیار نموده در انجا حل قامت انداخت و جانان یک گرای پادشاه طلیقه  
 تا تار و دل مبارک گرای با هم بنویس تا معا و نیت و مینه آن بود و در محل مناسبت قشلاق اده جسنو  
 روی و تا تار را با اطراف و جوانب که معمور بود در ستاد در ان سال از طلیقه تا تار خرابی بسیار باطل  
 بر و میده واقع شده و بعد از و قویان حالات مای جهان آرا بدان متعلق گشت قزقچانمان را که تریه نزار  
 و سپه سالاری یافته بود در برابر خلیل پاشا در آید بچکان گذارند طلیقه انشا الیه با فوجی از افواج  
 حضرت شازرا که تبصیر خدمت گزستان متهم بودند در تبریز نوزاد و که استند از سوانج تعیین  
 مواجبه مرسومات هر سال ملازمان درگاه است همیشه کمون خاطر انوز بود که عساکر منصفه و ملا  
 رکا با شرف حقیقت کرد پیشکان عمل سو تات مواجب هر سال از محل معین در استند به شند از نوز  
 دیوان و در طلب و سخاوه موجب مرسوم فارغ کردند درین اوقات مسمو عیا نجام این امر گشته کل  
 طلب عساکر را مجمل از انقد محال محال حمت فرمونه بعد از اعتماد و الذول نیز انو طلب نیز بود  
 اعلی که در کستوفیان با ارباب تعلم و قزقچانیه یها یون درین ریستان در تبریز توقف نمود

رسد هرگز و هر کس از جمله کس مناسب آن کس باشد فرستد به مساکین منای صاحب مواجب بنظر  
 اسم با ششم شصت و هشت حرکت را فرود آورد بقصد سه سال دست او دهنده عالیجناب اعتماد الدوله و  
 پستوفیان نظام حسب الامر در بزرگ توفیق فرموده تا آخر سال که چهار ماه بود خدمت مذکور را نبوی  
 که ما مور بود بنقصیدیم ساین اتم حروف نیز با چند نفر از حزران دارالارشاد همان اعلی بخت  
 تحریر احکام در خدمت محادیم نظام مانده چهار ماه بران شغل عظیم پرداخته العتقه حضرت اعلی از آنجا  
 همات مضروری برسد سعادت و اقبال تو چه شلاق باز نذران بهشت نشان شد مذکور بهیچ سببه  
 آنرا آنچه در شیت آنرا داده و تقدیر ملک و تیر بود و به شد از کلن عالم بظهور آید از سوانح اقبال کج  
 خلیل پاشا در دیار بکر از بنو درومیه قایش پاشا را اتفاق عمر یک سنج میر عشیرت حاکم سپهران  
 و کرد می رسد پاشای غازی که تا آنوقت در غارت قلم و علمش کجانب کرکویر و شهر زور خست  
 وان کرده از کرکویر گذشت تروی توتیه بصوب قلم و علمش که آوردند و در آنجا دوست بجات  
 پیدا که کشود باعث تفرقه کمال خلق الله بودند حسین خان حاکم ارستان قاسم سلطان اینا تلموشا  
 که در هر صد قلم و مذکور بود نزار زود و سپاه مخالف آگاه گشته یکدیگر ملحق شده بهر افند و متعاضد شت  
 و در صد و ما بهیشت تملاقی فریق گشته فیما بین حمار عظیم برزدی و قوی یاقوت و مخالفان به برزی  
 اقبال میون و قوت دولت روز افزون انزام یافته افواج قاهره مظفر و منصور گشتند قایش پاشا  
 در ملوک بقتل سید و عمر یک حاکم سپهران مذکور گشت و جمیع کینه از جنود درومیه و تانار و اگر ا بقتل آن  
 از بنو و مظفر و درو کسکی اسم رسمی داشته باشد ضامن شد و سپس چنان همساکر نعت نشان نرسید  
 حقیقت این پنج که مقدمه فتوحات عظیم بود بمساع جلال سید امام مذکور بقیفقات شاهانه سرفراز شد  
 و عمر یک را بعیت یلیان شاهان سپه دنگ در ری نگاره دارد و دیگر بجزی از و نیاید و دیگر سوانح اقبال سلطان  
 که در غلای این عالم بظهور پورست ارتقا و مترودین چنین استماع افکار که بعد از دستمان خلیل پاشا سلطان  
 احمد خان والی روم در فصل پاییز این سال چاری عارضه و گشته چون مرض مهلک بود سعایله و ادای اعیان  
 مغنی نشدند و در همان چند روز بنیالکام عالم جوانی ولادت نماند که از او بدو در جمعی استنبول خست بر او

کشفه و از غایت تقصیر عهد و پیمان که من جانبدارند و من الخلق مذموم است از عمر و دولت تمتعی نیافتند  
که خود را استنبول ساخته مرفون گشت و دو پسر کوچک داشت بزرگترش سلطان عثمان و او از ده ساله  
و کوچکترش سلطان فرزند چنگ بود و در پیش سفیدان سپیدال عثمان خصوصاً قولاً قاسمی نهایت معتبر و حساب  
اختیار سرای پادشاهیت بجهت حدانت سن چورده سال پسران نام سلطنت و پادشاهی او بقضا افتاد  
و خست پادشاه مصطفی را در او که بخیط و مانغ و شورش مزاج منسوب میداشتند و بدین سبب از دست  
فلاص یافته سالم مانده بود و عورت او را در حرم نگاه میداشتند بجهت نشانه و او از ده جلوس او در اطاق  
و اکنتاف شایع ساخته از مرده و بدین یار و رسم مسوم میگشت که سلطان مصطفی لشکر بدیار عجم فرستاد  
و عمارت با مسلمانان نمودن بسیار کاره بوده و رایام برادران و فوراکای با شوخس مانغ و سودای طبعیت  
ملاحظه نمودند از بقول حکایت بزرگان او میگذاشت در نیوقت که بر سر سلطنت قرار گرفت یار او بود  
یا مصلحت قولاً قاسمی ارکان دولت با کرده و قلبش بصلح مایل و راغب گشته قاسم پیکار  
مازندران کرد و سال قبل ازین بنوعی که مرگوشته سمرقند و چابچ و پشلیجی و موم ادرای و میانداز کردستان  
با مکتوب رفتند او سلوین استاز و تحفه های ابرسم سالت و نشاندیده بود و سلطان احمد خان اغشا  
و استکباب از مصالح پیمان گشته در باره او تعاف فل و زمین راه ملاقات نموده بود و در وقت نقل استنبول نگاه می  
داشتند طلب و شربت بقا عده قانون مقرری قاسم پیک بشف ملاقات و کوسبتوس فایز گشت تحفه و هدایا  
که در این حوضت انصاف یافت و شرح آن در سوانح حالات که بنظر جو پست ارسال این مرقوم قلم واقع نگار می  
کرد و دیگر از سوانح ممکن و دستقران احمد خان ولد یلوف خان است بر حکومت ملک موروث شرح این واقعه که  
از عهد سببی مطلق رعیت و رافت شایسته نشود نماید نه بود نزد پادشاه منشا زد که چون او را که رسن شوخیت  
نزد پادشاه بود اگر او را از لیکلومت او تعلق گرفته باشد بقضای بانی بعد از ارتحال پیر جانشین پیر شده  
و یلوف خان از آنجا که مقتضی طبع بیشتر است تا برقی از حیات باقی است با اختیار از تعلقات دنیوی تجنص مملکت  
و حکمرانی و جاهد بزرگی قطع تعلق نینماید بجهت و تصور آنکه میباید او را به اختیار سازد از دقایق گشته  
پیش خردانه نموده بود و اثر الامر بعد از بدیع بعضی مصلحان او را در شهر زور و قلعو زک حای داده و جمعی از طوائف



اردلان جمع شده بود با فساد معدن میان او و پدر طرح بدشت فیما بین حشمت پدید آمدن خنجر تبارک و  
 کشتی شده میان هر دو گروه جنگ مبدال بر قوی می پوست او غایب بوده مدتی از پدر دور میگشت و  
 درین سال در حین بلوغ خان از حسن لبا و حکومت خود بیرون رفتند بجهت استحکام کجای از قلع و دجل و کبر بود  
 خان احمد خان با چند نفر از هواداران پوشیده چنان بجلو ستگاه پدرفته بلطایف الخیر خود را با مذنون  
 حصار انکمنج این حصا استوار گشتون بخزان و دغایین چند ساله پر بوده پستولی کردید و بقیای بلوغ عشایر  
 اردلان مسلای تمام احسان در داده جمعی کثیر از خواص اعیان بر سر آن جمع شده حکومت او را پذیرفته  
 بلو خان چون بمقال اطلاع یافت چاره بجز رضای او نمی توانست مگر آنکه مال او را بکشد و آنرا بکشد و آنرا بکشد  
 قوی جمان دست در قوای رضای پسرش با بغزوه ملک مال او را بکشد و آنرا بکشد و آنرا بکشد  
 عالمشنا آورده در معزرت نامزد میگردیدین چند سال از بطن کور حسین بود حضرت علی مجید آنکه پدر  
 پسر خود را فرودتا چسبندگی این کار داشتاده بود و از انها اغراض نموده بر بمقال گوید که دیدیم سمیست  
 که الکان بخیریه آزاد کنند بنین پسر حضرت علی نظر بر عذبات دیرین آن سلسله عنایت و التفات  
 در باره او مینماید داشته مقرر نموده که بهر اهل سلطه اصفهان رفتی بقیه عمر در آن عشرت آباد مینویست  
 رحل اقامت انداخته در سالی بعد از مرگت شامان و زکاکه در این راه عادت دوران و فتن و فتوی  
 که از آن حکام است بر کران باشد بلو خان را آن وقت سنین عمر از شتاب و تجا و ز نموده و عرشه نمود  
 اما انصورت حالش معلوم نمیکشت که زیاد از معناد داشته باشد **ساخته و یکرا آمدن حیو و او بیکت بخراسان**  
**و حمار بنمودن خراسان حاکم بود او بیکت حصار شادمان طرف با فتن برایشان بوی فقیه ملک نشان شرح**  
 واقعه آنکه در او احوال پیران سال تمام سلطه خان و زبک و الی ما و راه التهر مو از می سوزا کسر از جنود  
 بنام ابریکر که در غنای می توان سپکا باخت نراسان فرستاده ایشان را آب آمویه عبور کرده بکند و  
 مرد آمدند و از انجا با پیور آفران از راه دره جزا کوه و دم و تاخت کرده از غور ایشان مضرت بسیار  
 بجایعت سپات و چشم کزک و غیر هم رسیده خوفش را سر بران کرده است و کشته تا قیقت نیاید  
 در کمال سرسبکی و اضطراب راه مراجعت گرفتند و کیفیت حمار به مذکور برین نخست که موادی کثیر را رو با نطفه

بها و نامداران و بزرگمندان و امان برافتد دیوان بیکه مذکور ما موبودند متعاقب آمدند که پیش  
مطیع کردند سرداران گروه تو لک بباد و دو دستم میرزا بود چون از مرگ گذشت و دو سه فرسخ راه قطع  
نمودند و خرابستان از گذشتن ایشان اطلاع یافتند باینکه از جوانان که آمدند تو را پیش و گفتند که چنان قدر انداز که از  
قلع پرده آن بر ایشان نفت چون طلائع شکر قولی بشنایان شد او بزرگمندان آمدند و نیمه بیکه یکدیگر  
کشیدند و بدوشل دوی خود را چیر کرده اسبان خود را سپاه کرده جنگ می نمودند گفتند که در پیش  
از حاشیه مقرر کرد که اسبها را بفتکند و ده پیش از یاد بسیار از تعلق حساب المزموده علم نمودند و از سبب  
کلوز گفتند که اسبها را بقطعش جمع کنند از بهادران او زبک راه عدم میزند منصف و سستی بحال آنفانی  
را یافته بعد از غلبه غلبه غلامات انکسار غازیان هجوم آورده او بزرگمندان مدد تو را پیش نیاوردند و بیچاره  
اسبان و دیدند شاه سوارش را هزار پانصد یعنی سوارش و بعضی دیگر دست سوارش در نیافتند و غلبه  
پاوه جنگ کردند بقدر وقوع و توانست و پایی میزدند و شکت عظیم یافته تا موازی با نصد نفر قبیل  
آم و دست و چاه نفر دست کشیدند تو لک بباد و دو دستم میرزا هر دو گرفتار شده در نیکای سیف پناه  
و سوار سحرانمانند خرابستان جمعی از غازیان را بتغایب کرختگان مقرر کرد و دو دستم میرزا تو لک بباد  
هر دو بتفرغ آمدن خان را بید میاک شاهنشم دادند و التماس نمودند که چون الله تعالی خان مستح  
و ظفر کرم است که در مصدق فرق مبارکت شرف از خون بقیه الیه یافته گذشت دست از تغایب میرزا  
باز دارند و خرابستان حسیب التماس ایشان بشکرت از این موهبت عظمی از عنایت تغایب در گذشت و دنیا در این  
در خارج قلع بود در اصلاح نهی شده مراجعت نمود و مطابق حالات بعرض عاقلان سن جلال سبب  
دو نفر از کفار از آنهم در می دستند بگرداران هر کاد جمان پناه و دستمانده تیمه را با سار شانه  
رستم محمد خان ابن ولی محمد خان که در هرات بود که بخدمت اشرف دستمانده و عاقلان اسیران نمود  
حضرت علی ایجاب متمسک او نموده بهادران مذکور را آزاد کرده نزد دستم محمد خان دستمانده کرد  
خدمت او بوده باشند اما ایشان چهار پنج روز توقف نمود بطریق فرار بجانب مصارفتا و گفتند که  
از سوانج آنکه درین سال غازیان الحیدری که صدر بود از منصب مغز و گذشته غازی سلطان تربتی که از سواد

موسوی مرتجع حیدر مستولی سرکافیش از اردو بعد از وفات پسرش علی احمد بن علی بافت و تولیت کلا  
 فیض شاه را بر سر کار برین بنی ولد میرزا علی پیکت که بشف مصابرت حضرت علی مراد از نسبت تفویض یافت اندو  
 ایروندی در همان روز که غازی سلطان بنصب است سرافرازی یافت چاهی بود طاری گشته در روز بروز  
 مرض از وی در عمل ششها و پذیرفت و هفت روز پہلو بر بسته تا توانا داشت و در ششم در دارالارشاد در پل  
 شال حیات تم توقیف نم گشید و برحت ملک جلیل پست بعد از وفات او منصب استرعیبیر فیض الدین محمود  
 شجاع الدین محمود بن خلیفه سید علی مشهور بخلیفه سلطان بهمنانی که ماندران الاصل و نواوه میرزکمالی  
 و امیر نظام الدین نامی از اجداد ایشان از او شده و در آن بهمنان آمدن در آنجا توطن خست ماکر که در آن لایت  
 بسادات خلیفه مشهور منصوص که در وقتش را به ادا معنای بیایر سیر خلافت مصیر آن من حیث الاستقلال  
 بتبیت است و صدارت پادخت الملق بوفروش و کمال موصوفت و ذات ملک صفات بسلامت نفس و تحقیق غیر  
 از پیش بود پست مشیر الخالدین محمود از علماء بستی زمان خود بود و شمه از احوال او در طی صحیفه اول اجنب علماء  
 زمان شاه جنیت کمان تم تطبیق یافت **مشاهیر مستوفیان این سال که بمجا و دیگر کما را من سرتقاب**  
**گشید** از غازی بخان مذکور بود که در فوق تجریر پوست او در ایام فترت ترسان ابراق آمو از و فور کار را  
 مورد تربیت شاگردی گشته بنیاصب از جمله سرافرازی یافت بعد از فتح خراسان حکومت تربت حیدریه و  
 تولیت سرکافیش آن گشت بیسی دو سال آن خدمت بود که در ضمن خاطر از طرف بود اقدام سینه و سینه  
 نامر و در سینه مبارک خان الی عربستان جوینه که در سال گذشته حسب الامر طرف بان ولایت و شایسته  
 فونت پر بر بنده حکومت ملک مورد تامل مایه بود درین سال چشم خم زمان با و رسیده چاهی صعب بود  
 حاضر کردین با طبعی از همه گشت جمیع اطفال آن شده که مخدرات استاران سلسله که آرسید مبارک  
 خان صاحب فرزند بود در تاجریل نقصان عقل با غوا فرشته جو بان عرب را مسموم ساختند العلم گشته  
 تعالی چون فرزند صلب سینه مبارک که در وقت بود حکومت بستید را شد برادرزاده او تفویض یافت سینه  
 نامر که رسیده زاده بکلیو اخلاق متواضع و با خلق اماند بجان آدمی سلوک مینمود از غایت خلق و خویش  
 داری جزو ثاری طبعش در انبیا ملک و حکام بسیار فروست او کمتر داشت از عمل معقول بود و میرزا فرخ

بن میرزا محمد خلیق از اعاظم سادات فیح الدرجات ارباب سلطنه همنان مشهور سابقه دار است شریک است  
مصاهرت حضرت اعلیٰ سزاوار است در سلاق کوکب و صید انجمن انما تصنف مع سیکه اما متوجه معالجه  
مدوا و اکثر میشد درین هنگام که از قضیه امر در درگاه با شرف باز پس رفت در اینجا عرض منزلت و یاد  
پذیرفت و منجری با سهال شده زبر و زضع قوت گرفته و چنین که از ارباب سلطنه تبریز متوجه عراق  
قوت سوازی نهشت و در محضت است چون بقصیده بنجان سید اعظم ایچک اجابت گفت لغش او را  
بردار المؤمنین تم برده در جوار مقدمه حضرت مصومه دفن کردند حضرت اعلیٰ از فوت او بسیار متأثر  
شده منصب که با و تفویض فرموده بود در بزم صدر الدین محمد پیش نماز فرموده بنا بر حدیث  
پسند و طفولیت نیابت او را بر میرزا ضیح الدین غزاد پیش تعلق گرفت اما بالاخره است قتل با منصب  
صدارت و تنبه مصاهرت و مهادری تو قیقات مبارکه حضرت مطهرت چهارم مصوم علیه السلام میرزا  
رضی تعلق داشت بر مبنای آینه برین عطا با مغز و مساجی کردید خید سلطان یکدیگی شاملا شیک آقا سی  
باشی حرم علیه عالی در ارباب سلطنه همنان بران خدمت مشغول و شست درین حال بعضی گفته به عالم بقا  
سپوست منصب لایک آقا سی پیشگیری حرم علیا بوالعاقسم سکت او اغلا آبار پیشگی از امتحان درگاه  
بود و تفویض یافت خدمت آبداری برادرش علی بیگ توار گرفت و می از او باقی سکت علیا طوبه  
بود و خدمات جان سپاری او و برادران منظور انظار شفقت و محل اتمام کشته مساجه و ست  
و کنت بود و حسب الارش مال و متر و کات که متر و کات که و تسبیح هزار تومان عداة تخمینا میشود  
بنور الدهر سکت و مشارالیه که جوان سخیده پسند برین اطوار بود تعلق گرفت و یکی محمد رضا بیگ  
مشعلدار باشی بر سه سالت نر و شاه سلیم فرزند فرمای مالک هند وستان بود و جزین در حبس حضرت  
الضرف یافته و او را ایران بود و در حوالی لاهور بجزت ملک غفور پست مشارالیه می روی الاصل  
بود و چنین که حضرت اعلیٰ در ارباب سلطنه همنان تشریف نهشت ملازم رکا با شرف کشته به بجزت  
مشعلدار می و اشتقام همور مشعل خان ما مکرشته تا حین حیات چران غرت و اعتبارش از فرزندت که  
داشت بسیار جوان خلیق خوش صحبت شعر فهم و سید شگفتکار بشیوه شاعر خود ساخته خالی از سخا

یکمین لطافت شیرین بنود درین سال چهل و نهمین سال از زند با و اهل نپسردگی یافت و خدمت مذکور با و لاوتش  
 قرار گرفت **و قایم شد یونیت بلین کنی مطابق سنه سی و نهمین سال و در آن سال و در آن سال و در آن سال**  
**شاه علی** **تخت** نور و زاین سال هاجون فال در و چهارشنبه پست و سیم شهر پید الا اول مطابق سبع و نهمین  
 و انت سجوی اتفاقا و یعنی نیز عالم افروز و مرقی عالم آفتاب جهاناب شب چهارشنبه مذکور بعد از انقضای  
 و هفت ساعت و نزد بقدر از سر منزل حوت بعشر تشریحی حاصل فرامیدن متغلبان کشور می که دست تظاول و  
 آتندی بیجا و تکلیف گشوده بود و مدارصولت و مسطوت سلطان ظالم چهارم نیز ام بیست و سه روز او به جموں  
 پرچمگان عین بوی بهار آفتاب حجاب از رخ برگرفته قدم در باب طلالاری نهادند **شعبه** چهارم و لاوت بود  
**شعبه** جهان سر بر رنگ گلزار شد **میانگسا** و چین غرذای **جهان** عطر مزه بود **اعطاسی** **خروشان**  
 شن عند لپیان **بان** **طراوت** فراکشته **سحر** و **راغ** **حضرت** **اعلی** **شاهی** **غل** **ای** **در** **ای** **م** **سرخ** **فزای** **باز**  
**عمر** **سرخ** **آب** **در** **چشمان** **در** **سرخ** **نمای** **سرت** **بخش** **باز** **نزد** **ان** **بشست** **نشان** **در** **نور** **کو** **م** **بشاید** **سرخ**  
 مشغول بود و در او اکتفا به ارباب سلطنت مذکور عشرت پر بود و مذکور حکم عالی بنیاد پوست که امر او عظام مذکور **کرونی**  
 فرعیام که از اطراف و جوانب جمع آمدن بودند و چین سلطانیه حاصل قامت از آن زمان فرمانبران حسب فرمان در آن  
 عرصه و لگت جمعیت عظیم بود و هنوز ایالت حضرت آیات از ارباب سلطنت مذکور حرکت نکرده بود که از نظر  
 واردین دیار و مردم معلوم گشت که ارکان دولت سلسله عثمانی سلطان عثمان و کلد سلطان احمد را بجای  
 امنت یا نبوده و سبب آن معلوم نمکنان کردیم موافق عقل است این بود که غلیل با پشت که وزیر عظیم بود در  
 بمخلم رحال سلطان احمد در دیار بکرا قامت و هشت و نهمین عظیم شغل بزرگت مامور بودند جزو ایالت امور  
 دولت و مملکت داری پارای صلاح وزیر اعظم قانون سلسله عثمانی نیست چون قولند قاسم و اعیان  
 استنبول پیشورت او سلطنت و پادشاهی سلطان مصطفی که از خطرات امور دین و دولت اتفاق نموده  
 او از زمین تنگ نمود بدین بهانه تنگ گشت که آواره شود شش طبع و حیاط و مانع سلطان مصطفی با طراف  
 و اکنت فرسین و در نظر دست و دشمن با اعتبار است و از عمده اعظم سلطنت پرورن مستوفی آمده و  
 عثمان پسر سلطان احمد است هر چند خود سال باشد بدین کار ولایت و متفریب بر جسته و مکان برسد

لقد اعيان سلسله آل عثمان بعد از ششماه که از سلطنت سلطان مصطفی گذشت به بود و در کتف کردید که خود را  
تعلق نمود بر رضای خود زمام تمام سلطنت را بقصد سلطان احمد برادرزاده خود را نهاد لکن طوعاً و کرهاً  
سلطنت معزول گشته پادشاهی و مملکت سلطان عثمان قرار گرفت سلطان مصطفی آن تجربه کردی و در پیشش نشین  
و این از آن شغل شکر و چینی یکبار که گوشه غفلت که بر آن معناد بود خست یا بنحو و او آرزو به یکس سلطان  
عثمان بطرف اکناف زمین مکتوب علی بن یضیع پای و القابش سب تو اعمق متعارف بر می نمود است از شرف  
تقدم آورد و بدو در حق آقا نام چاوش همراه ملازم هاشم یک سپهسالار از نذران که بر سر سالن در دست  
بود و در زمان جلوس سلطان مصطفی چنانچه مذکور شد حضرت انصاف یافته نزد خلیل پاشا آمدن بود و در  
رسالت آمدن بود مکتوب مذکور را در دروازه سلطنت تو زمین نظر بر سایرین حاصل نمود مکتوب بعد از  
انگهار عظیم شوکت بزرگ و شکوه جلای پادشاهان آل عثمان آنکه از حکمت با لفظ آسمانی بدین مملکت  
احمد را ای جوانی و آغاز دولت و کاخ از در قناری جا بود و انی شتافت و عمر بزرگوار هم سلطان  
مصطفی که حرکت و تجرید بطبعش غالب بود روزی چند حسب الرضای همیو تکفل امر خطیر سلطنت و پادشاهی  
را خیر گشت درین اوقات همان شیوه بطبع همیش غالب آمد برضا و رغبت خود و درین سمت ازین امر خطیر  
و مشاغل فرمانفرمای در چنین بذات میمون اتفاق می نمود اکنون سرزیر دولت عثمانی و مسند رفیع سلیمان بود  
با آرایش و مشه و ملوک آفاق ستم نیست مبارکبادی بجای آورده جمیع جوانان این خانان و عظام  
اطراف سر بر خط فرمان نهادند و خلیل پاشا که سردار و وزیر اعظم است حسب فرمان و الدعا چه شهادت  
تمام هر سه دولت باش مامور بود و بهمان دستور در امر صلح و جنگ در اختیار کرد اندید که به آنچه صلح  
داده علمای بعد از و در آنچه مذکور اطلاع بمصنوع مکتوبی اسلحه خلیل پاشا چون تمهید مقدمه از جاری آنها  
معلوم بود حضرت اعلی نبار رفیع عبادت و اتمه و اتمه از مناسبت عظیم فتنه و فساد میرزا محمد حسین بهرین اگر یکبار  
و در اوستد ان را باب قلم بود بر سر سالن نزد خلیل پاشا در خلاصه پیغام آنکه در زمان سلطان  
احمد بواسطت تصحیح پادشاه و نیز اندیشان طرفین قیامین صلح و آتش از منظر فغان صدر که از هاشم  
سادات علما بود رسالت آنجا آمد در حضور قاضی معنی و اعیان و مدینه قواعد و سستی استحقاق بیست و سیل

و رسائل از جاسوسان متواتر بود بی آنکه ازین طرف مغایر صلح امری بظهور آید سلطان حمدان نقض عهد نمود  
 احمد پش را با لشکر فراوان بر سر ایروان فرستاد و بران صاحب سعادت ظاهرست که از آمد و رفت او  
 بجز استیصال عیت و سپاسی نظریه انظرف کاری نپوش نرفت و حالاً چون سلطان عثمان خستیا  
 صلح و جنگ در قبضه آقا محمد باقر انجامید و در اول تابان بر غیر خواهی غلبه و استقامت احوال مسلمانان  
 در صلح و صلح داده ایم اکنون سخن همان است که بنوعی که مکرر امتیاز یافته و او که زاهد پادشاه مجدداً او را  
 و او را در ارضی ندم بهتر که بندگان خدا در جهاد و امن استوده حال بوده با یال سپهستان و ان عساکر  
 نباشند زوار و حجاج حرمین محترمین بفرمان آید و مشد نموده بدعا دوام دولت پادشاهان اسلام قیام  
 نمایند و مشوبات آن روزگار در خلق آثما رطین غایب کرده و اگر بران ارضی نیستند و داعیه جنگ و جدال  
 دارند او را نیز مستعد آماده ایم به آنچه اراده ازلی به متعلق نشد باشد از کسک لطلون بحدود کوه هلمو آید  
 بعد از فرستادن ابھی ریات حضرت آیت بجانیه آذربایجان در حرکت آمد روزی چند سلاطات فخرال  
 عمیر بر ادوات اقبال گردید و از امر اعظم امیر عثمان توریچی باشی علیقلیان شاملو با جمعی از ارکان  
 و مقربان مخصوصان بساط غرت در کاب اشرف نمودند و امر او عساکر حضرت نشان بجانیه تریز رضت  
 یافتند که بفرخنجایان سپهسالار ابھی کشیدند و به کجا رهنده بعد از معاد و است ابھی و اطلاع بر کسکون خاطر  
 در امر صلح و جنگ به آنچه مقتضای وقت و صلاح دولت قاهره باشد عمل و در سپاه منصوب  
 فرمان در حرکت آمدن جوق جوق قشون قشون روی مقصد آوردند که **آمن خلیل انشا و غیر عظیم**  
**سردار و مردم یار و با بچان و شرح حالات کرده و داد و از بهار چند روز گذشت به هنگام حرکت لشکر باشند**  
 مردم سنجق یکپیمان مرصه گردافتند خلیل انشا مامور بودند از اطراف و جوانب یار و دشمنان جمع آمدن  
 کثرت و از دوام عظیم در اردوی سردار فرام آمد از عمل آقامت و پورت مشلاق حرکت نموده روی  
 توجه بجانیه آذربایجان آوردند در انجای امیر زاهد حسین که از پنجانب سفارت رفته بود بسردار رسید بطرف  
 وصول شالیه ادای امر سلوک و پیغام قاسم یکت سپهسالار از نذران ابھی سابق امر خص ساخته باشخص زبان

دار عزت اشراف دستا و مکتوبه پاک نوشته بود و اطهار سلامت نفس و مزار ایشی و نیکو خواص مسلمانان که  
عرض نموده بودند که بر بنام نور واضح است که سحر سحر بقدر حال اعدا و عیب جوایح شده و در حد با ارباب  
فتنه و فساد می بینند که هنر ارباب سحر عیب پوشانند و نظر امکان جلوس میدهند و اکنون بر حسب تقدیر الهی  
و فرمان پادشاهی عساکر و مبرواری این خیر اندیش بن اعدوب لازم گشته بقضای الامور خود در بنا  
بر مصالح ملکی وقت اشتراقت جانب نیز مصمم است و از بیم طلعه اعدا دفع عنایت آن سید نسبت  
اما چون بر اعدوب نیز بدین شده و سپه جوارق شود انشاء الله تعالی بر آنچه در ضمن خالق و ترفیض حال غنای  
و صلاح دولت ظاهرین شده بطور می آید و خود کوچ بر کوچ روانه نیز بزرگ دیده و در چنانجا آن سپهسار در تبریز بود  
تحقیق او گشت جواب هر چه در جنگ دو پستی و دشمنی مرقوم نشاید بقضای وقت و زمان و وقت  
در مشرب بود و در چنانجا آن حضرت همایون بجز به ال قیام نبیوانت نمودن بنا بر میان احوال حفظ  
اموال عروه و رعایا و سکنه حال که عجز و مخالفت بود و کوچ چنانچه شهر نیز خالی کرده که از آسیب حوادث  
برکنان و اموال ایشان از خاک و زلکان محفوظ باشد و در امر خاربه مدافع با آنچه قرار یابد و اجانب اشراف  
اشاره شود حسب الفرموده علمنا ید القصد چون سپه ارسا کرد و مبرار الملک بر نیز رسید از ذخیره و با  
یمنک سپاهی خالی یافته پنج روز زیاد و توقف نتوانست نمود و در ششم کوچ کرد و به قریه کوهستان کوچ کرد  
و ششگی اینظرف شهر است امن نزول نمودند و مکر بقتل سیون نیز از اوچ آغا خلیفان کفریم مراده  
اقبال به بجانب اراش و ارسا در اول در حرکت آمدن در آن طبع طبع نیز اول فرمودند و بر نیز بیارت  
رومده مطرعه حضرت سلطان الاولیا و مرقده متبرکه که مشایخ عظام مشرف گشته از اول طبع  
آن بزرگوار استمداد دست نمودند در آنجا تا سپه پیک سپهسار از رازندران با اچلی خلیل پاشا که عثمان  
آقا نام داشت بملازمت اشراف سیده اچلی خدیو کور بوسید آمدند اما در سعادت بجا بوسی ریافت  
و ادای هر سکه بیغام نموده انوار مملقات چهره بیایا بطور آورد و سخنان صلاح اندیشانه القا نمود  
و حضرت اعلی بلفظ که بار بار او در حکم آمدن فرمودند چون جناب سپهسار عظیم اطهار خیر اندیش خود کرده  
گفت کوی مصلحان نموده بنابر آن با نیز تا غایت عساکر فوکی بشمار حضرت حرب قتال نهاده ایم اما کرد انشاء



بکشت بر وفق ملت و همچنین همچو پیش آن مشور بر نیت حکمت و عدالت است اچو رجا نبست مرد و آرمیده  
 معذرت پر چهرت عرض کرد که باعث پیش آمدن ما از نایابی ذخیره و ما بکنای عساکر بود بنا بر آن یکدیگر  
 کوچ پشته راه ایم که روزی چیست که شتر ایل صلح از جانب من گفت که شود عساکر روم از مراد تو عسرت  
 نمکشد و فی الحقیقه درین قریب جو ایند روزی همان نواب کا میا هم العقده عثمان آقا حضرت ایستد تا آقا  
 یک یاد که باره دستماند و عثمان مناسب وقت پیغام دادند و هر چند حضرت علی ز صدق نیت حسن  
 اعتقاد و باطاف آئی و اید او باطن قدس طاهر طینین ظاهرین شوق تمام فتنه و اطمینان حاصل بود که در روح  
 مقدسه حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام حافظان آن مملکت از بیخبره انصاف طائون ظاهر عریض خرم و توطأ  
 میده طیلید پرین اغانی کرده سپکینه آنحضرت شریف با طراف جوانب تیره دستماند و درین وقت از آسب  
 حوادث دوران بر کران پشند و چون اچو نیا بار دوی حضرت نشان که سقینه ای نام محلی از محال مراب بود  
 رسیده عثمان آقا قرچغانان را ملاقات نموده مشمول نوازش مرد میهای لایحه حضرت انصاف نیت  
 احتیاطا سپاسیاد افضا کرد که بورت محمل قامت خود را تغییر دهند در چنین کوربت تازه تعیین یافته آنوقت  
 روانه نمودند لشکر و سپاهی مازنج مسیح که اراده دشمنی داشته و اولان امن و رود غافلان بعزم یکجا  
 آوردند امرانامه از زو سپاسیاد اربع شده و در جانشین فرزندند زیرا که فرست آن بود که حقیقت بعضی  
 رسانیده بر هر معترض که ~~...~~ شد و اهل آرمند و آشنای مجاوره و کنکاش متواتر  
 قزاولان آرمند آن لشکر اختیار نمودند و متعاقب طلایه لشکر و سپاهی سپاسیاد نایان شرح دست و کربان  
 رسیده امرا ای عظام با التفوقه قزاق مجار داد و قرچغانان بترتیب مقدمات جنگ پرداخت و مصوفی خبردار  
 کشت **ذکر کاربش کفر شاه سپاسیاد و هم قاتل فرزند میباشند** **بسیار نظر فرود و با کشتن مراد و توجیه**  
 شرح عمارت مذکور که اتفاق افتاد برین پنج است که با نیکبختی اچو پش قبیله تاتار قزاق قوم و میندی از امراد  
 پاشایان روم و کجورین آنروز روم نیزه سردار جمع آمدند و با مقتدا قزاقباش لشکرو آغانانماده حاصل  
 گفتگوی ایشان آنکه در سه سال شده که غنیمت سفر عجم تمیده یافته و سپاسیاد تاتار بدین غنیمت دیار روم  
 روم را قامت دارند نقصان و خسارت تمام بکشت و مال سیده اصلا نتیجه بران آمد و وقت مترتب کشته

و لشکرتا را زیاده ازین دریا رودم توقف نیتوانند نمود و در چهار به چهار درازمه صلح درین است  
 با کوهی از جنود و در میانه تا ما بفرزیم بر سر دراز قریب شدن و هم اگر غلط یا بیهم فو لماره و الا نزد کمانتانی  
 منتهم و بیداری جنود بگردیم هر چند این راه در مسافت کوه خلیل یا شیا در میان آرد اما جمعی از جنگا  
 تعجب نموده بدلیل سپاهیلانه نمودار را بشک درختان و غنیمت یافته و لشکرتا را بقول صحیح زیاده مان  
 نزارک ستوده و سعی و تخریب کپس از سپاه و دم و پیکار پسکی بر صد و عشارا کردار بر داری چسب یا شیا که پیکار  
 ارض و روم در سکت و زار بود تعیین نمودند که در مجموع و حین انوار کس باشد جمعی نقل نمودند که در کت  
 نزارک تا ما نیتوان بود و چهل هزار رومی تعیین کرده بود که مجموع شصت هزار کس باشد اما اول صلح الحاصل  
 سپاه تا ما در طبقات شکر و روم از نیکوچری و فوایل غیر هم بیکدیگر پیوسته از موضع اشتیاق نام عملی که  
 تا مستقر ای عمل قامت قزلباش نهادن است که نشسته صحیح نایان شده و چون امر اندام را به اختیار  
 آماده جنگ و پیکار کشنده فوایل ظاهره و فوایل قشون جبهه و براق بر خود مرتب ساخته بود و سکا  
 بزرگ آمدند و نوزبان حال شیر دلان موکرتان به نیتقال که با یو بیکدیگر ای شیر مردان و دشمن شکار را در پیش  
 از کارزار چرا پاکش از ره کینه بس غنیمت کور در خانه کس. تو چنانچنان با غم ملازمان درگاه  
 که قریب است امر اکس بودند در قلب قرار گرفت غازیان شامو فوجی از اصحاب است ربهت بر داری  
 زینل کت سکل شامو کس نکات قعا جابزین کشت امامت یحسان پیکار پسک فارسین با بعضی از امر  
 و عا کرد دست چپ اعلام جلالت از احوال امر اعلام سرداران سینه و میسر و بقاعه ادا است بقدر  
 از بسته و چرخمی و هر اول هر بسته روی بوی کتقال آوردند و قریب یکفرسخ بمقابلت شامو در پیشکته  
 نام محلی مقصد تاجیش و فوایل بیکدیگر تکی شدند و سپاه مخالف نیز از اطراف صفوف آراسته از  
 روم مبارزان تا ما در جنب کجویان جلالت شعار دست به نیز و کمان و تیغ و سنان بره و نوازند  
 بهادران رزم انامی بیکدیگر حمله نموده آتش حرب جنو علی و در وقت کشت که در زمین هر مردان موکرتان  
 از ایشان و پیکار میباش کرد و در میان موکرتان کارزار افکند و از رسیدن آرزو و تفکات روی هوای تار  
 کت **ششم** تفکات شد ز خون ساقی نزم جنگ کرد آهسته تین و هشت نقل فکند. زود و تفکات اندر آن

نه نو پادشاهی خوران سیاه چون شکر مخالف از سر طرف هجوم آورده آثار غلبه اقتدار ظاهر شد  
 از اصحاب دست راست یوزباشیان قورچیان عظام شام مواز جنود داشت و طایفه ایانلو و غیر هم که  
 بی دردی نیش بکشت ما مور بودند از هم آنکه چشم نهی بی پناه مفسور رسد از قلب خویش از کثرت اعدا میشدند  
 بلور نیز بسپاره مخالف تا خسته و تا قول بزرگ سپاه و مفا تا رخسان باز کشیدند که روانیو ما از مخالفان بر  
 نیز وطن پستان بر جان ملامت انداخته و از جانب دست چپ نیز مبارزان مردان کهن جنگجو دلاوران  
 شکر کشان تند خوی که بزرگد کام طایفان چکلر پسکی فایزین حملات بی دردی و مینیب نمودند اسلحه  
 در میدان کارزار بر کینه حمله عظیم کردند و از هر دو طرف دادمردی مرد و انکی میدادند از آنکه دلیران و شکر  
 مردان پای ثبات و توار فرغ مخالف سپستی ذریقت و آثام صنعت و علامات انگار و جنات احوال آن  
 لشکر پشما که اعتقاد جنود منصور بود و نمایان گشت و رومیه متلاشی شدند قول بزرگ از تو بزرگ  
 اشد و در رومیه و آما رازان صدده دلیران که از زمین و حیدر و انواع قاهره و قوی یافت شکستی عظیم یافته بودی  
 بودی و از رنما دند حسن پاشا که وزیر چکلر پسکی امین و مردار شکر و مینیب بود دست شاه کلدی بکشت  
 قورچیا و اعلی گرفتار گشت چون زخم قوی زود در یافت بود و احتمال انستین مذامت تفتیش بر دوخت  
 سر او را بنظر نزل بکشت ساینج او نیز سپهسالار دستا محمد پاشا چکلر پسکی خطوان دست کی از قورچیان  
 اینا نموش ملوک قهار شد و چند نفر از پاشایان معتبر اسیر و دستگیر شدند چون درین جنگ شاکر پاشا  
 غزاه جان بکشت که ای دستار کستان ز روی ارادت و اخلاص بخدمت هوش آمد بود در میان مقدمه  
 اینجیش سپاه قولباش بود و صد کیدیکر بودند و موقوم تا تا را میشد تمام از دست شدند و کونید جان بکشت  
 گرای پادشاه تا را چند نفر از مبادران کادیده جنگ از نو و ده انظار بر رعایت مردم دست بیاطمینان  
 از پای حمله کینه سوزیدند و در وقت انرا هم شکست انگار اسلام تاب توقف نیامورده از آنها بخان عیان بکشت  
 بصوب فریفتان رفت بدین حیل از چنگل شاهین اوج اقبال که بقصد پرواز نموده با بی ایفد جان بکشت  
 پروان بر در میز بکشت قاکبیل او که جمله الملیک بود صاحب سیمیا رطایفه تا تا روسیا معتبر و پاشا  
 نشان بود با موزی شت و نفر از مریه میرزا دانی تا تا دست در آمده اکثر سپاه تا تا در پای علم

او بقتل آمدند از قتل که فرمان تا میرزا پیک آقا را با او ولایت نغز زلف نگاه داشته باقی مانده  
 پیوسته و در وقت هفتاد هشتاد و علو درایت سزگوان شد که بعبارت و میده الای میگویند و هر الای علای  
 سرداری است که صاحب قشون و لشکرند بعد از کشت مخالفان سپاهی علیحده از کس که قدر که ترکان  
 بوسه میگویند بر آید و حضرت پناه خسته و توان یک که سکن ملازم اشرف بودند حضرت چهارمیت این  
 شکسته و حضرت تعاقب نماید و نیز در سر اجابت بسیار نمود و مینب از ترتیب مینداختند چون  
 و رشای مایون اینوا قیده دست او بود و زیاد و ازین خود سر می خورد باقی نگرده و وز یکا پشه بود چند  
 کس را با میو ساخته که غازیان از اتفاق بنیستان باز گردانند چون قدرت و مردانگی که در نما و شجاعت  
 و در کارد قدرت الهی تجرید میسکند که اتفاقا چون عقل و آوازه و شوق و فرمانداری و شجاعت  
 برخی از کسواران قزلباش شیلج پنهان از قلب پرون آمد و کت شیلج که از مکر که جنگست آنجا  
 سرفروخت تا حشره و انیکما کرده و سفیدانه حضرت کرده بودند بنا بر این رسیم که بران زمین مخرج  
 بعد از این خیالات سمیت ظهور یافت الفقه بین الحالف الطیع اعدا بوالطن تدرسی منو اطریق بین و مطایرین  
 و حرات بن سلطان الاولیا و مشایخ عظام که ام که زنده دلان ابرکاه و در سپهر تیز و میزوی قبال سیم  
 فتح و ظفر بر چهره رایات مشوبان کاهشای زمین همانند حقیقت بیدت اشرف نکرند و عساکر  
 منصوره بجانیکون که در کزندی نام علمی فرود آمد و بودند نموده و زدیکر ملاحظه سرفه و اخر سما و الایما  
 که غازیان بوق جوق فوج فوج منقلب می آمدند نموده از کس که مراد انکه ظهور یافته بود و برسدند مواج  
 پانزده هزار کس بقلم در آمد که در جمع کار مخالفان بقتل آمد بودند و حفظ الحج حرات و کسبانی کرده  
 سپاه منصوره کی اسم و رسم داشته باشد ضایع نشد و در دارالارشاد و در پیل و سف پیک که از نمره  
 غلامان معتبر بود آمد و زده شغ و ظفر رسانید و جب سرست بنیان و دو دستداران و محمد علی عادی و  
 دشمنان کردیستاق محمد تقی پیک میباشی تیرین آرم شرح حال خصوصیات جنگست اسامی که نشان  
 بتفصیل شرح کرد و محمد پاشا سچک پیک وان و میرزا پیک آقا تا تار و چند نفر از کز نشان را بخدمت اشرف  
 فرستاد و بودند حضرت علی از اعطای لقب جلی در کنت لطیف مردمی جای داده انواع الفقه و در لیل و ک  
 لایه

ذات اشرف و معنای آن حضرت بود و جلوه نمود آرزو در آن جملا چون سپاه مخالف شکست قوی یافتن بقیه السیف  
و بد حال بود وی سردار رسیدند چنین نگارش که هم نظرانی عظیم بر دیده او یا و نه مطنة آن در پیشند  
که سپاه قزلباش جلوزیر بر سردوی ایشان خواهد آمد پسران خندان آفا که تمام خدمت اشرف  
بودند و در سفر کرجستان فرار نموده درین سفر همراه و اطوار قزلباش آگاه بودند سردار را مطمئن خسته  
مناظرشان کرد و بدنه در خلال این احوال بنظر آنور که مورد المام نبینست خلع نموده که چون مردم بر  
مردم دو اندیش خلیه و زند و مکر آرزو داشته که اطوار ایشان با کشتار موافق نیست مبادا سردار مذکور با  
عظما و زمینخواه بندگان و نوا کند زمین برین گفت کوبوی و ملی اند و بسبب خود قزلباش از جنگ کوه  
جبال بگذراده راه سلامت پیش که زند و برین وسیله از غلغله و همایون پروان روند حکم متناجرایان بسم قزلباش  
سپهسالار و امرا و عساکر طغرشا شرف رسد ایافت که دست از قبا بزنند شسته منزلت بر او وی و توت  
دست و بر کمان قامت میزند باشند که چون از جانب میمون ما و عهد داده شده اگر ایشان نیز در اول  
صادق و در وقوع امر صلح را هیچ انداز از نظر نیز عمد نامه جلجا بمر سردار که از جانب پادشاه مرفض است  
اختیار است و مهورگان دولت عثمانی و قاضی و معنی و عظما که همراه اند دست نمود و مصحوب همچنان  
کرد انصوب اندارسال ازند سپهسالار عساکر طغرشا حسب فرمان شهزادگان مکارا چمن با خندان نمرد برین  
دستور تعاقب نموده در هر طرف ایشان و توب باردوی مخالف نزول میسند که ختام برده و اردوی منظور  
انظار طریقت بود و خلیفه شایسته در بر رسیدن ایلی مجید و موقوف میشت تا پسران خندان آقا و متفرقه  
آقا سحر چنگا بردار و یکجای آقا سحر قولد آقا سحر که در آن خانواد بعبادت معتبر و مرتب موز دولت اند غلطان  
مینماید که چنین همجا پیش آن قزلباش عیالات آنکه از جانب پادشاه خود خدمت همار به یافته اند اگر الا  
و زعمت که تمسید یافته اسخ اند ایلی سابق قزلباش را با عهد نامه که طلب نموده اند بر وفق رضای اشرف دست  
در شته ارسال میاید نمود و مصایفته با موز چینی میاید کرده والا آمده هماریه بخت بزرگ سلطان میاید بود  
که عنقریب بظهور میسوزند چون عساکر و کم که پشت ایشان بکجوت اما قوی بود سستی پذیرفته و در هر طرف  
که بولایت خود نزدیک میسند نه تفرقه شکر بظهور میسوزت و سردار استعداده جنگ جبال بسپاه و قوم

پس حکام قوامه مسلح بر داشت و عهدنامه برین پنج که مرصع خاطر مبارک انشرف بود و در تسلیم آورده نموده  
قاضی عسکر و مفتی و معارف لشکر و امارا و اعیان سپاه تسلیم نیز از همه حسین نمود و او را روان ساخت و کوه  
کرد چون مشارالیه باره وی سپهسالار سید علی از موصول نزول ماری که از جانب انشرف اعطای نامزد و پیش  
ارسال یافت میرزا محمد حسین در دارالارشاد در پهلان شرف قبله عتبه علیه شرف کشته خدای تو حالات عرض کرد و با  
سلطان نیز از اردو پهلان چنین شناسیده و از جانب قسطنطنیه کشته و شرح وقوع مصالحه و مرجهت یاد کرد و با  
سلطان بر آمدن اهل بیعی معتبره از جانب سلطان عثمانی در تفصیلهای سال اینجک کاشته کلک جان میگردد و انشاء الله تعالی  
بعد از وقوع این حالات سپهسالار مذکور تا مونیع ترکان کندگی که مرود آمد در اینجا حکم شد که لیسان عساکر  
ظفر نشان بر داشته جنود منصوره را در حضرت و طمان دهد و خود با ملازمان خاصین لایس طایفه تبریز عود نمود و چون  
انتقال احوال عالی و وزیر بستان جمعیت پرانند کان دیار پریشانی برانند و حکومت آن خطه و لک  
و امیرالامرا را بی کل آرد و با بجان او و تنوین یافت درین آمد و رفت عساکر شپهار و قوم تا آرد و محاربه که متوجه یافت  
حفظ الهی که بگناید که در آنجا که منصوره بجای چند نفر لنگی که در بدایت وصول مخالف در خسروشا تبریز خط العنقل  
بجقی تا آرد و چارشن شهید شهادت پیشیده بودند و چهار نفر از اواسط ان سر فرج باشکر که در عوکل جنگ  
تفنگت خورده بودند و دیگر که کسی اسم در سمنی کشته باشد ضایع نباشد العلم عند الله تعالی امر سیم و اصفا عا  
شاهانه نقصان و خسروان از مرعوبی لشکر مخالف بر عا یا وزیر بستان آورد با بجان سیدیه بود از روی تحقیق  
و تفتیش در قلم آورده مع شیشی ذلک از دیوان اهل عویض داده شد و رعایا بدین عطیه عظمی مسرور و شادان  
گشته در لوازم و عا کوی افزونند و ریایات جلال بصوب عراق در حرکت آمد **آمدن ایلخان الطوائف بدین کاه**  
**مطاف** در قضا یا بی ایام گذشته مر قوم ملک سواد بخار کردید که پادشاه عالیجاه فلک بارگاه شاه سلیم  
فرمان فرمای مالک هندوستان میرزا فرخوردار ملقب بجان عالم که از امر ابرکت آن سلسله و از قبل  
برلاس غنچای اسیحا و اکیو متور از جانب پادشاه بختاب با بی یعنی برادری سرسرا فرای دشت سمران با کاه  
عی سلطان طالعش که از جانب جمیون با ملچکری رفته بود در سمرسالت و رشتا و چند کاه بود که در کوه  
مراغه توقف داشت درین سال متوجه درگاه مصلی که در یزد چون نصف تمام بود بجهت رفیع سپاه بود بمیان کاه

واقع شده اند و در وقت بان بساط اقامه سرکلب علی بکیت لیا اول صحبت شامله امر فرمودند که او را استقبال  
 بدارالمنین فرمودند معاودت موکب نمایان در اینجا اقامت در شته باشد او در جل را سلطنت توین  
 شرح از اینجا بدارالمنین رفت و با و کار عیال سلطان از وجه شده متوجه پایدیه سر بر علی کرد و میر و در روی  
 که خان عادل و غل توین میشد این سخن عالم را دشمنان بود مشایخ جماعت طهری او کرد و باز  
 دید با استماع نمود که از آغاز دولت این خاندان الا الان بلکه از مملکت روم را پلی بدین شوکت و استیلا  
 جاویدت بولایت ایران نیامده و معلوم نیست که در زمان پادشاهان غلبه ایشان کاسره و کیان نیز آمده  
 باشد که درین زمان فرخنده نشان بسیاری ایدت آتی بود جسات از داید غفلت و پادشاهی حضرت  
 اعلی قوی یافت و سلاطین آفاق و زمان و ایان جلی نشان والا استحقاق از مسلم و غیر هم بالطوطی از غده  
 ابواب صداقت و ارتباط صوی پسندی بجز حضرت مشفق کوشته و میدارد و محبت و داد آئی حضرت  
 در دلهای ایشان قرار گرفته آمده و فرستادگان خود را بیاید سر بر علی استیلا نمود موجب از دنیا و مواد  
 بزرگی و محبت با خود میداند الطهره و المنة العتق و اول خان عالم قدم بکیت ایران نهاد با کبیر ملازبان  
 معتبر پادشاهی کفرستق و کرده بودند و ملازمان خاصه خود سواری نوکر و خدمتکار که همراه داشت از پنجاه دست  
 نفر تو شچی و میر شاهی بودند جمیع از هرات باز کردین و نزدی که بر سلطنت توین رسید از ملازمان کار کار پادشاهی  
 و خاصه خود ملازم خدمتکاران قبایل و محافظان جاووزان قریب هفتصد نفر بودند در غیر فعل قوی  
 و بکل با کتبتها و سر بر ای نین در زمینهای گوناگون آریست و اقسام جاووزان از میر بلنک و آهو و بوز و بزها  
 بندی که کردن و مرغان صفت کوی که دایمی بجوی که پالکی دستکش میکشند همراه داشت و در کوی که را پات  
 مبلای بیرونزی و قبایل زاوآر با جان مو و نموده در دوا سلطنت توین نزول جلال فرمودند منشور طاعت  
 و فرمان طلب باسم خان عالم اصداریافت و او را تحمل اقامت متوجه پایدیه سر بر سلطنت میکرد و چون بخواه  
 شهر رسید جمعی از خانم امر استقبال کردند و با غوازه و احترام شهر آورده در باغ سعادت آباد و مشایخ  
 ارم نهاد و آنجا منزل گزید روز دیگر در میدان سعادت آباد که حضرت علی بنشایح کوان بازی و بیق اندازی  
 سرگرم بود و بساط بود و خان عالم یکپو رشت همیون سعادت استیلا یافته زیاد و از ماملو نو از شش و اغوازه

و احترام بطریق آمده بانظرا که با خطاب فرمودند که چون میان ما و حضرت پادشاه و الایجاه خوشبختی کلام مطهر  
 اخوت سلوک و آنحضرت برابر آورید برادر برادر هم برادر است لاجرم به حکم کوشش او برابر او را  
 در آن خوشبختی کشیده ه انوار تعظیم و تکریم شاهانه و نوازشات با تکلفان که نسبت به شما و بکار سینه  
 که بیک آنحضرت است و در باره او بطریق آورده و چند روز که در و از است طاعتند که در محل نزول موکب همایون بود  
 روزی در میدان سعادت آبا و عشرت پران بودند خان عالم بغیر محاسن معزز و محترم بود اراده آن این بود که  
 تحت هوایا و پادشاه و الایجاه مشو با این آن که از کل در نظر حجت است که در این معجزه و زونوخی انانوار چایا  
 بنظر ساند و امتدای کشیده چون اراده خاطر اشرف آن بود که از اره کیلان بازندان بهشت نشانی  
 تو بنموده و بشما که کول مخصوص نولات است موعده مقررا در پرازند و تجملات نیوی او در نظر مستبح  
 خرد و از انقدر و مقدار نیست که چند روز اوقات که امری مشاهد آنها فرموده از نشانی و شکار بازمان  
 و نان جبا غلطی نماند که که خلاصه تحت بر ابا نقاب است و اجناس پس از اقصی ساخته به پوتاس پانز  
 که تدریج بنظر آید هر چند بهیض مرض خاطر المی خود با حضوره رضا جوگشت غلامت تحت بهایا و نفس  
 نقاب از مرصع آلات و تخفهای فریب اقسام افش و اجناس پس از سیصد عدد انتخاب نمود و در  
 سعادت آبا باز در نظر حجت است که در این معجزه اشرف اعلا پوتاس و سباب خود او رسته که داشته  
 جهت تماشای شکار کول که بطریق خاص شکار گراز است و چون درین اوقات صفت آن طرز بدیع غالباً مکرر  
 تحریر یافته در بنیقام حکمکت پر دازانند که آن خاموشی گزین جریه و سبابی مرغت رکاب اشرف  
 اختیار نمودند که **آنها را المی مالک تاروسین مسکا** و هم درین سال المی معتبر که از امر بزرگ و کیناسای معتبر  
 آن ملک رفیع بود از راه دریا و دشت غریب در بند شبروان آمده متعاقب موکب همایون از دریا  
 برالط طاعتن توین رسیده او نیز در میدان سعادت آبا و سعادت باطابوسی دریافت و مستو نظر بر  
 از جانب پادشاه خود اظهار نیاز و انجا پیش از پیش نمود و مکتوب طویل رسید که تبرکی نوشته شده بنظر  
 در آورده مضامین اخلاص این آن معروض گشت و کیناس که کو ربو لطف و الطاف شاهانه بر بندگی است  
 در همان روز که بهایای زمان فرمای منده وستان بنظر آورده تحت و بهایای پادشاه اروس مسکا و نیز



از نظر اقدس کشت از جمله های چند دست ششخا ششخا بود که سوای لایت رسپن ساری مالک  
 یافت نشود و از آنجا که دست ششخا سیرغ شکار را بنام عالم طلب فرموده الحین تمهنا می غریب بود ایام  
 مرغوب آورده بود و در آنک زمان حضرت طرف یافته مسئول نوازشش احسان بر و بدلیق و اندازد یار بود  
 و دیگر آمدن ایلی قطبشاه والی کلکند است که هم درین سال آمد ششخا خاتون نام که از مرده انفسل علماء بود پیش  
 ششخا خاتون که در سیاه آن قطبشاه خاتون داشت در زمان شاه جنت مکان از انقیاد و مجاورین مشهده تقدس  
 و از سر کلا فیض آن حضرت امام البن والابن مطلق بود و خود در زمان فرست او زکیت بجا نب و کن فرست  
 بر حسب تقدیر و سلب طایفه سیه در سبک نواصر ملازمان تقاضای اختصاص یافته بود و هم آه حسین بک  
 قیاقی تبریزی که در سال قبل ازین از جانب حضرت هایون بسم سالت و پیش تقدیر مرحوم محمد علی قطبشاه  
 در تنبیت بیوس سلطان محمد را در زاده و اما در او مرسته بود آمد در ورا اسپلطنه فرزند سعادت بساطی  
 و ادراک محفل سعادت ساهی که در یک مکتوب صدقات این مخلصان که از جانب قطبشاه رسیده سینه سپهر  
 اشتبا ارسال یافته بنظر اثرش رسانیده گفت هایمانه که در بابشکش خود گذر این بود الطاف عطف  
 خیر از کردید بعد از فراغ از اموی که تجویر پوست ایات فیروزی ایات بصوبه نذران در حرکت آمده از راه  
 کیلان سیرکنند و ایستند و مشلاق هایون درین سال در فرج آباد جنت نهاد و وقوع یافته همواره  
 انبساط کسرتده با همانان و خواص تعربان عشرت پرا بوده روزگار بخوشد لی و فرح می میکند رسیدند  
**از سواد ایلی آمدن** جنود او ز یکدیگر پرتا و لان انعمانی است جنخان شاملو پیکر سپکا آن بار غوث شن بود  
 جنود او در یک بخراسان بجهت طبع منت غارت آون ناموازی می خراسن که در کابل نکوشن هموار و پند  
 نوازا عالم بحب را و بیچ بخراسان آمده چند روز بخوالی غوریان قامت نمودند سنان که بعد از فوت مشکف  
 ضبط و نسق مملکت شن بود با فائق قایان شاملو و جمعی از هر طبقه جنود و فریبشکن در ورا اسپلطنه هر  
 بود در صلاح و در جنگ سر و بر و جویه و بخت و جرات قلعه و مملکت پر خفته بالنگوشن است قدرت خود از  
 ملک پرا که نامه که درین بجانب غوریان منت خوابه جلال الدین که غوریانی که از اکر بر اعلیان آن لایت  
 است بجا برساند و چون تربیت شهریار کا مکار مینسب الاء وزارت خراسان سرافراز بود قلعه غوریان و از

داده تصدیق کوفتای در مقام دفع مضر و آسیب جنود او زبک در آمده چند روزین الجانین نیران قال الهی  
 و پشت دست تظاول بقدری غایب کران انهم قبل تصدی رسید چون اغریق از کبیر در چنگتو زمین بود چه حسین  
 و رسم محمد خان ابن علی محمد خان او زبک از مخالفت بنی اعلام چنانکه در قضا یای ایام گذشت است تحت  
 یافته و نقل حمایت اولیا و ملت با هر تبر سپردند در پروان شهر به راه اقامت داشتند پیری شایسته که قوی  
 از جنود شامو و کرده می از او بگریه ملازمان رسم محمد خان را بچنگتو پسر آغوق ایشان دستا زدند و آن کرد  
 بد آنجا رفت آغوق را نسیب غارت کرده هو ال بسیار و بسیار بنیام دو اب پشمار آوردند چون بالنگوش  
 بهادر و شازین واقعا که در اینده مضطربت با نسیب تصور از حد و غور بیان کوچ کرده راه دیار خویش  
 پیش گرفتند و زیاده آسیب برده مواضع غویان رسیدند و یک از سوانه ظاهر شدن علامات آسمانیت اول  
 خطنی روشن جوی شایسته شیر از جانب مشرق ظاهر شد و بهر سحر مرئی میکشت و در بنای آن بجانب جنوب  
 کشید و صبح آنرا از بر روی مانند و بعد از چند روز ستاره آتشی از جانب مغرب یا بل شمال نمایان شد که گفتند  
 بی لایمانت کوبند و با بپود که تا یکماه بلکه چهل روز شعل آن آوارش بر زمین تمام داشت بعد از آن  
 و تاسه و دیگر امته او پیشتر اشرف شناسان عهد و سخنان محترمانه بر چهار بهای مسجده تلف شدن خلائق پیشتر  
 کتی خوشتری ستار میدادند و تقریر مینمودند که مفضل تا پیشتر در جانب مشرق و شمال جنوب خواب بود و در  
 ولایت ایران که وسط سموم عالم بر یک مسکونت کمر خواب بود و معجزات اثرات عظیمی قریب یافت که در اکثر  
 ممالک فتنه و فتور واقع بود میان سالین مردم فونک ما در راه التور و کرستان و اکثر بلاد محاربات روی  
 و چهار بهای مستوع شیعیه یافت و در دیار المازندران و محال یا بل شمال خلق کثیرا راه عدم پیونده و گفتند  
 نزاره آمیزه جلال کیمز از اعلام نجوم هر یک از سوانه پان میرزا ابوطالب زید و یوان اعلا و قوام الدین محمد  
 مستوفی الممالک مجار و کنت کوبا و قریه یا ویکه کیرا بقا و بیضیج مال یوانی متهم منسوب ساخته  
 بمرض ساینده و مقرر شد که صد و عظام لبر کاری کلب علی پکت یساول صحبت شامو که دیوان پسگی  
 بود و کجیقت سخنان طبعین رسیده بمرض اشرف سانه و حسب الامر اعلا در فرج آباد جنت نهاد و دیوان کرده  
 مستوفی الممالک آنچه در تاب سخنان داشته تفصیل نموده دیوان اعلا در فصل جواب باصواب علم و

اما حضرت اعلم بنور فرست در یافتند چون آن حکایات جمل مغرض آلود است پرو که در بغل اولیاد  
 کند نیز و دیگر از انفعول پرسیدند و ایشان نیز که کشته جز در زبان نیاورند **مستوفیان مشاهیر سیستان**  
 پیکار سپید که فرسان که از ملازمان قدیمی حضرت اعلمی بود و بجهت خدمت موذرت کشته میسر است  
 بود که در حال قتل او است قتال الحی فی الله الاثر را پستله هراته و سپید سپید کل فرغانه بود و در احکام مستفید  
 بر غلام قدیم خطاب است با جمل طبعی که کشته شد و بدار الملک است بقای پست و حسب الامر شرف که طبعها نوشت  
 معیار حق شمشای است در روز نه مذهب رسوید و چون کشت خلعت اجیده شمس بنان بجای او منسوخ است  
 الحاکم و قشون و منصب لیه الاموال با و تعویض میته بجز از م دار ای پرداخت همه نقلی بکست میر غور باشی بغضت  
 از ملازمان معتبره و مقربان بشا اهدت و مساجدی و مشوره بود در او ایل این سال که آیات جلال قتل  
 ماند در آن بجای آن با بجان و حرکت آمد و موصلی در دار پست مله قورین مرغی کشته بود ما فیه تا مرخص شد  
 یا مینه در او ایل و شعبان عالم خانه را و در آن کرد و در جهان جا و دان شستافت نشرا را بمشبهه مذهب بود  
 مقدس دفن کرد و در فرزندش صغیر بود خدمت میر غور می رسیدن تمشقی میشد بنابر آن بر کجی بکشته  
 مشهور ایلانی که او نیز از ملازمان قدیم این خدمت بود در کشته شد تا نظر خان بود که جنای که حاکم شده  
 مقدس بود در این سال بهاری عارض کشته همان خانه و عمر و زنده کا در او ان کرده است را لیه در شجاع  
 مردان بجهت بیع خدمت از پای نوکری برجات لمبه آیات خانه تریه نمود و منظور نظر پست و عنایت  
 کردید در اول حاکم ولایت جام شد بعد از آن تبه ایالت و دارایی شمشه مستر نایت بعد از فوت مشای  
 الیه حاکم ولایت مذکور بنور سلطان بر او زاده او تعلق گرفت **کشف در قصایا و مواعظ نویسی علی مطابق**  
**سنتان و عشرین الف کمال سیم قرآن** است از **مجلس صیون شاهی علی بن علی** فرزند بزرگترین فرزندان سال  
 مبارک کمال در درون پنجاه چهارم شهر رجب القضا مطابق سنه ثمان و عشرین الف کمال سیم قرآن توین ثمان همان  
 اعلمی است اتفاق افتاد و بیست و نهم جهان پر اگر نیز عظمه و سینه کیش عزمه عالم و معرفی ساج چهار عنصر و احیام  
 نساعت چند و قیده از شب مذکور کشته است از آنکه مجازی موت و شتر ترا می حمل فرامیده طلایه نوزده ساله  
 بخش مع ابقا بود که در یکلهای بخارستان فرودین از ترنج برده الطاف کشت گفتن نماز نما و از عطر بلایه در میان

روزگار عزیزترین گشت افروخته لان و ایامی خمول چون عدلیان گشتن بنامی بر بوجوش و پوشش  
 برآورده لغز سزای از گرفتند محنت و کان کوی ملایح بن حبت یا مغان و زو وصال خوشرفت  
 خرم گشته در عزم جهان بزم آهسته شترای کامکار نظامه اساطین سپلاطین و کار خلاصه شایخ حفت  
 و چهارم حضرت علما شایخ طلس الطریقه تصدیر ترویج اثرات از قبیل طبابت و تندرانی و منازل بهشت نشان  
 آن قبیل طبایفه که ساخته و پرداخته معاشرت و الای آن محکم است بعین و خوشه لی حشمت و نوروزی مستعد حشمت  
 مقربان بساط عت و معاشران ابرکاره سلطنت بر اسم تنبیت و مبارکباد و نوروزی تقدیر هم رسانید بان  
 ارباب عقیدت و اخلاص بی نیمه کمال گوید و کوشش شاه جهانیت بر آوازه باد کلاستان عت و تازه باد  
 بر آید گیتی همگام قوت جهان بلند می بود نام **بعد از فراغ از انعقاد عس فلیحبت افزا و انطباق هم**  
 ضروری دولت جهان بنیاد شکار سیاه کمال از غافل خیر و سپهرال سرزد لمر قضا چون شرف صد و ریافت  
 که از یاد و بسیار از اطراف جوانب از ندران حج آمیج جانوران شکاری از اطراف جوانب آمده بسیار  
 آوردند و این میانحال سرزمینی است که آینه با سطرף آذاز و کوفه یکطرف بخش که متصل طول آن تقریباً  
 سه فرسخ و عرض آن منتهی در خشکی چهار دانگ فرسخ کا پیشتر که فرزند فرقه یکمتر شایخ در این منتهی میگرد  
 و در مانی کوهستان شکاری از اطراف جوانب این سرزمین در می آید پادگان طرف خشکی گرفته  
 جنبها بر بلوی یکدیگر نصب نموده راه پرورش شدن جانوران با کلید از انظار مسدود میگرد و در شکار  
 اندازان بان عرض شش فرسخ در آن جانوران را بر تیر و لده و زده تفنگ جانوران پای در می آوردند اقسام  
 جانوران کوی بهشتی از آهوان تیرکت و یوز و پلنگ و خوالان مثال آن در اینجا جمع میشوند چشم خوالان  
 آه چشم خوالان یعنی کاه و بای کوی چون ریدن دلان کوی کامی رندهای عدو آواز تفنگ و غلغل صد  
 امکان آن تیراندازان همنا گشته خود را از چشم جان بر یادند هست بر تیر تیر فرخ ششادری کرده چون  
 رفتن بیستوه می اندازند از دست بیاندون بازی استیادند از موبد در بایاد جستیار بجاری می افتادند و بعضی خود  
 چون غریبان در معرض بلایک دیده یک طرح حیات خود را غنیمت دیده خود بازمیکرد دیده اما مستموران این  
 مصرع که **ع** سید چون آبل آید سوی صیاد رود **ب** بطور جمالی آه القصد غیب تا شایست بدین طرز شکاری می

طبع حسیون در آن عسکارت شاد و خوشدل در آن محل تالار دلکش و منظرهای عشرت پر ازینت داده  
 سعادت در اینجا بزم خرمی است صحبت میدارند و هرگاه طبع اندک سعادی و امید انگیزی مایل میگردد و بر  
 مسلمانان در آنجا با نده و مخصوصان بزم اندر تن بران شغلش گرفتار نباشد بخش خاطر افزون میگردد و چون  
 از شکار اندازی و بگیری است میدر با لادن با متعربان بشا اندر صحبت میدارند الققه حضرت اعلا اکثر امرا  
 اعیان حضرت دارگان دولت و همانان مردم آشنای و سپه که از هر طرف آید با سیر سر سلطنت مصیر بود  
 تخلف شکار کرده بان عسکار آمده و یک هفته اوقات فرخنده ساعات بنوعی تجریر پوست صرف شکار نموده  
 در هر دو روز در یک تالار عشرت پر بود و چون هفته بایر کیفیت بر وقت پیدا کان حضرت یافته  
 ملازمان کاب بیشتر طبقات اعیان در است لطف فرآید و نمودند و چون دو ماه در قبه اشرف و  
 دارالسرور و فتح آباد محل اقامت عشرتگاه ضرر و بادین داد بود در ماه یکم هوای آن ولایت روی کردی  
 آورد و عنان عنایت جلال الملک همنان معطوف گشته بغیر وزی و اقبال اساحت آن بوم مثال گشته  
 آید همشرف نصف جهانش گشته چنانچه شاعر گوید **شهر** اصعبان نصف جهان جمله مقربان که در آفاق  
 چنان شهر معظّم بود از فتنه و مہمبت از و تم شکستگان را کم کردید **سوانج** و **کران** سرحد های طرف دوم چنان  
 متوازی گشت که خلیل انباشت سردار در میدان سلطانین نمود و یادگار طای سلطان خلیف را که حسب الامر  
 خلیل انباشت رسالت و مکتوبین مثل بود با غرازم تمام برده و اما ازین رکمز که فرخانیان سمت سرداری خود  
 دارد در سرحد با چکان مانع خاطر اعیان و میزمر صلیح الطینان نمی برد برای جهان آرا بدان متعلق گشت  
 که سپهسالار مذکور را بجهت تسلیم خاطر و اطمینان قلوب میان آن سرحد پرور آورند لهذا حکومت مشهور  
 معلی با تقاضای بعضی بافته را و اکتساب بلعواب کرد این ولایت و دارای حفظ و پذیر برتری به ستواسان بشا  
 نده خان یزناک تعلق گرفت از **سوانج** **خرپک** و **راوا** **ابن** **سال** **دی** و غیرتایر شرفی ستاره دوز با بر آثار  
 علامات آسمانی که بخیل خود نیز می غلبان تغییر نموده بودند میستوانند و نسبت در ایامی که حضرت اعلا در قصبه  
 اشرف تشریف داشته از جمله از نادر زادگان که در حین جنبه یکت بود و برادر که در سکت غلامان در نگاه نظام  
 یافته بودند در زمان یکت که در آن نیز از کرجان شامیوسون بود و از وی عنادی که با او داشته اند مرشد

مخصوصاً

جست بقتل آوردند حکم اشرف نماند که دید که میزرا ابو طالب فرزند یوان اعلم و کلبی یا اول صحبت شاه  
 که در وقت دیوان یکی بود و دست بیک سیاه بنسوزار و غفر آید و چندی بیکت احاطه ساخته پیش  
 واقعه مذکور مانده که سبب آن قتل چه بود و چگونه بدین امر دلیری کرده اند و حقیقت معروض از ندان چنان  
 در رکاهه و دوختن از مبارکه فرج آباد جمع آمد و در طلب بپوشند و از آن واقعه استفسار نمودند چندی بیک  
 مذکور بارادران حاضر آمدند جواب دلیرانه اعتراف نمودند که مرغ برادر ام ورا کشته ایم و کلب علی بیک چون  
 در دیوان اعتراف بقتل او کرد قانون نیست که قاتلان را جسمنه حقیقت عرض نماید مصلح و بگویند  
 اعلی بدین راه دست درگیر چندی بیک نزد جمیع غرور برایشان غلبه کرد و در اندیش شمشیر از نیام زنده  
 زینهار میست که کلب علی بیک از دند و دیگر شمشیر خوار میزرا ابو طالب اعتماده دولت کرد مردم بهم  
 از پیش شمشیر آید استلاش شد ندوان خون گرفتگان خود را با ندرون و دوختن از انداخته دولت  
 داروغه و چند کس دیگر که در پیش رفتند زنده را دید که بقتل آمده چون ایشان حرمت و دوختن از مبارکه که  
 پشت به فلج ارباب جرم است نگاه داشته بدین اعمال شنیع جرات و جسارت نمودند مستوجب عقوبات  
 و قصاص شده بودند و لو امت بیک مذکور با جمعی از ارباب اهل صرحم نمودند و با غنچه دوختن از دلیری کرده  
 آن خون گرفتگان ایستادند و تفنگ نموده هر سه چهار در آنجا بقتل آمده مکافات عمل یافته **سازند و کوشا**  
**این سال** اطلاعات آسمان آنکه امیرتلی نام از قبیل کورس که در سلک جلوشان خاصه بود در آنجا  
 و خدمتگاری مورد تربیت گشته بر تبار امارت تایل و عشیرت کرد که در کورس ایستادند و جنید سلطان فرستاد  
 بود در صفایان در حسنی که رالیات جلال در سیلاق بود تیمور خان جلوه وار و دیگر از قبیل کورس و در سفر  
 از آن طبقه که همه مردم عاصی دور اندیش بودند بدینزل و فرستند و انواع مردمی بظلم آورده بعد از  
 اقتصاد ضیافت مکرر چون آمدن تیمور خان مذکور از جهالت نفس و حسد و غرور و لجاجت عقل منحرف گشته چون  
 از جهالت و غضب پادشاهی که بکراته و مراده در باره سپید و لمان و ترکبان اعمال نامصوب دیده و آرزو  
 بودند اندیشه نکرده همه جا با شمشیر کشیده بر امیرتلی سلطان که بنسایت ایشان مردن آمده بودند  
 هملکت که در کارش ساخت اما شمشیر شکست و تخلف از زمان امیرتلی سلطان که در پیش او بود همان وقت

شش ششکته را بدست آورد بهمان پاره پیشتر چنان منضم تیمور خان زد که دیگر کت کرد از صفای اولی  
 نام پسرهای او را همه که مبادا بر پشت او مانده و قبیل سلطان منهم کرده فرار نمودند اما همه جز پسر او که پشت  
 شد و بسیار سگای هفت شاهانه بظلمتین قطع رسته ایشان کرده تا قربا و عشایر جمع ازین بطنه که با میر تسلط  
 سلطان معاند بود و منسوب کرده بود و قمر قرمان زمان گذشته امارت ابن کوکبغیر قلع سلطان ولد  
 جهت شد ساجد و یکراکه در مستصفت شهر پهلوان کچل روز از نوروز گذشته بود در هفتخان یوایی فرود آمد  
 که فرود آمد که قریب چهل نفر وزیر فغانه و سار و اجساد ایشا از وزیر فغان سپون آورد و در وقت  
 میکردند ساجد و یکراکه از علامات آسمانه و با خبر فرود با بیا که درین سال بحال او و حکلات فراسان زلزله عظیم  
 که در هیچ زمانه وقوع نیافته بود از صبح القیام استماع افکار و خاندانها بنوعی نزدیک میکرد و آسمان بود که کل این  
 قیامتین کل فغان مینمود که با کرمسج آثار و علامت عمارت پیدائست اکثر مردمان آمنوض جهت حبس و غلام  
 بصورتیست بود فرغ با هفتصد بلکه صد نفر وزیر فغان ارسلکنه انجامانده بر بسته ملاک عنودند در خانه  
 عروس بود قریب مینشاند نفر عورات در مجلس عروسی وزیر فغان مانع از حکمتهای بلند را با آن سوری و  
 تیز و سوکواری سبک گشت از این اتفاق و غرایب حالات در وقت زلزله و پس در جمله که بود از  
 روی مظهر خود را بایمان در چرخه افکند و چو بهمان مانع شده بود که **یق** نشان الا ان ایشا اندامی منصف  
 ظهور سید **مشا میرست** و **قیان** این سال بکراتمان ولد و او دخان بن لوا صاحب ثمان که حجی والی ولایت  
 کابل کرجستان بوده چنانچه در طی حالات زمان شاه حجت مکان نوشته شده بنا بر ترمذ عصیان است  
 لشکر توابع بقتل در آمده پسرش و او دخان بخدمت اشراف آمده سعادت اسلام ریافت و بکلوست تعلیس که  
 دارالملک کابلت و بجزه تسخیر و تعرف یوان در آمده بود سرفرازی یافته او پسر خود کبریا  
 در عهد صبی بکندت ادریس و نشتاد در میان توابع پیش نشو و نما یافته و از علوم حکمت آگاه بود و در وقت  
 بیایست و دارای کل کرجستان کابل مغز و بر سلطنت شده بود درین سال بر بلده تعلیم بر من گشت بعالم  
 شتافت حضرت اطبر عاقلت جیلنی فوتت داد که با حقا حق حقیق خدمتگذاران درجه علیا دار کیشش  
 سیوان را که عنود حوزد سال بود بجای پدر بکلوست آن ولایت سرفراز که رسیدند در انقبضان کرجی که مور او

شهاب السلام ظاهر میساخت از مرده و دشواران معتمد بود و کالت و اما بعضی او معتبر گشت علی بن  
 زوی از نامی بزرگ رومی و پیکر سپیدار است طبعش بر بزرگو دینا بخیر در قضا می یامست حج بزرگ تو هم  
 پان گشته در جنگ صوفیان گرفتار شده بخشش و بخشایش در بانه تمامه در کاب با شرف معترف و شرف  
 محاسن طبعه این سرافراز بود در سال گذشته که مردار روم با این مرز و بوم می آمد و می از کاروانه و طالب  
 کناره اختیار کرده در جنب توطن مشهد مقدس که دیده هر سال بسبب رسیدن تو ان شامی عراقه نقد و موازی  
 پانصد فواری شتری علی وجه معیشت او و مدت شش بود درین سال از دارخانه برای عیاشی شتافت نقد  
 در فینت جوار و منظمه مقدس امانت وارث شریعیه و دیار عجم است متر و کات و ملتک شتار نقد چون  
 و جوار نقد و مصلحت قریب به هزار تومان عراقه میشد امنای مشهد مینمودند معترف که امجدی بان  
 ولایت بود و چون فرزندی بدیشت بر کس از افر که وارث شرعی باشد بمصلحت قضا و مستحق آن ولایت  
 تسلیم نماید که اتفاق حق شود و گفتار در وقایع **حجین کی مطالبی سنه تسع و عشرين الف که سال چهارم**  
**شامی از جلوس هیون شامی نسل الهی است** بهار دلا را می بر سنه مبارکه بخوشی و غرضی جلوه نموده  
 منبرت افزای آغاز نموده نوز و زمینت مقرون روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الثانی مواش تسع و عشرين بود  
 جوی اتفاق افتاد و سلطان بسیار کاران بیضا شتاب جهات تابعدا انقضا و پنج ساعت روز مذکور از  
 عت خراسید و تختگاه و مملو امیر عریه جهان از غلظت کوفه و از بار چون جمله نوغ و سنان بهر مشکب  
 کرد و طبایع اتفاق و انفس از قدوم بجهت لزوم بهار فرشی و غرضی از سر گرفت **تسع** چه بار در کابلون گرفتند  
 زلف و و از راهش روزگار ازین و زمان کار را گرفتند از ما ز خواص جواب گرفتند و ارباب ملت مضمنا  
 از فرقه و مایون خرو و کامکار کاران عزت فرامی سپید بوقلمون بود از خواص قبایل آمدن امجدی و دست  
 از حسین قائم است که در سنجید و مخندان از معتبران سلطه آل عثمان بود بهر ایداکار سلطان خلفا  
 آمد و کتوب حجت سلوب رجا نسل آل سلطان عثمان ابن سلطان احمد فرمانفرمای ممالک روم آورد و  
 صداقت و دوستی و استحکام پیمان مصالحی و استقرار اتحاد و یکدیگر نمود و بود بوسیله امیر امجدی  
 درگاه و خلافت سعادت بش بوسن ریافت و تحف و هدایا که از جانب پادشاه روم آورد و به نظر اقدس آورد



از چنان پادشاه در دم نیز جواب مکتوب بر وجه مغرب در قلم آورده نموده یکت یوزباشی استنا جلوس  
 گذشته و از طرف صغمان بود بر سالار و موم تعیین فرموده در مرافقت ابراهیم قاضی مذکور یافت  
 و ایامی لایقه و از فرمودند و امر مسلمانان برین پنج وار یافت که قاعده مان شاه جنت مکان شاه  
 طهارت علیه الرحمه و العفران و سلطان سلیمان که عقل و عدل سلطان سلیمان آل عثمان بود بر ضریف  
 باشد و تغییر می در آن شده موجب مناقشه طرفین بود تبدیل لایحه جنود کربستان است که در زمان  
 مذکور در قبل پنجاه و نوبت بشش بود درین عهد در تصرف و میلان مانده با الکاء در تنگ و قلعه زنجی در میان  
 قلعه علیش که اقرب است در آن مان داخل سنوز و می بود اکنون تصرف اولیا در این دولت  
 در آنه و در اوقات از جانبین تبدیل مذکور یعنی بوده مناقشه نمایند و ما بقی قاعده مان پادشاهان مذکور  
 معلول بوده باشد هر چند حضرت اعلا در باب اشنة کربستان رضی نمیشدند در وقت بنا بر تمسکین پادشاه  
 و غیره و اما آن طرفین رضای داد و بدین قاعده استمرار یافت و ابراهیم قاضی استنا عا حکام مطاع درین  
 باب بحکام ولایت در سرحد با نمود و حسب لایحه عا حکام مطاع بر حسب مدعا حاصل نمود و بعضی المرام و آید  
 موجب آسودگی صغمان و زبرستان سرحد با کردید اما سپهر پهلوان و روزگار غدار که میگذارد که آسودگی  
 پذیرد و غنچه **شاه** باز فلک شغیده پراخته بکن همه احوال تیر خسته **۵** امید که آنچه میز و بسود مسلمانان  
 است استمرار یاد در بیان تصرف **ممت** **ملا** **ن** **شاهی** **آوردن** **آب** **کرنگ** **بصوب** **صغمان** **بموفق** **ویاری**  
**خان** **ذبیح** **آسمان** **آب** **کرنگ** **دو** **چشمه** **است** **یکار** **ابرا** **بن** **موسوم** **یک** **را** **چشمه** **محمود** **دعای** **مانند** **که** **ان** **جبال** **لا** **لیت**  
 سرحد های صغمان بجانب جنوب پروان آمد از نه معتبره بطرف کوه کیلوی خوشستان و نه بشط العرب  
 می چون دو در کتابت بهت العقب سوز قایلیم مسالک الممالک ازین قبل کتابت چه بنظر سیریل **عین**  
 و انهار شامی نمودند که اگر آب کرنگ بصفت آن در جبال بنظر در نیامده و آنچه درین عهد مسموع گشته که گویند  
 که هر دو چشمه از بلندی سپاهین بخت یک می شود و برابر آیند هر دو صغمانست و از منبع شط العرب ارتفاع  
 عظیم دارد و هیچ زهری اشرب نینمایند منفعتی برز و غات آلوده نیز ساند حضرت شاه جنت مکان **علین**  
 استخوان اراده نموده بود که آن آب را برابر سطله صغمان آورده مصاعف آیند هر دو که در کمالی

فصل

آنکه در خشک الی زلفت آب تنگ نگشته و باعث از یاد هموری و احداث فراغ بسیارین کرده و بر  
شهرستانی که در آن ملک بود در خدمت ما موشه چون کن رفیع منیان در میان واقع است که بدون  
کندن آن ممکن نبود از آن بایستگشته دست از حصول طلب کشیدن که اگر چه بر فضل امده تقبلا در کوه  
مذق نقابان چاه گمان کار کرده بجای می رسد که کندن آن ممکن نبود با کلید یا بوسه گشته تحقیق عرض  
کرده چند سال بود که حضرت اعلی شاهی این داعیه در خاطر انور سوج بافته بود مگر امرند سان حادثی  
جمعی که تا به مدت بخانی در شهر بگذرد امکان بود هشتاد و یک سال پیش از این امر لایق باقی می گشت که در  
قبل ازین محب علی پک تکرار غلامان اگر سرکار عمارت خاصه شریفه بود و چند نفر منتهی کار در آن صاحب  
رست کفار و ستاد که دیگر باره ملاحظه نمایند ایشان تصدیق کرده که اگر نبی بر ارتفاع مشتاد و ذریع  
در پیش آب بسته شود که آب بعد آن بلند می کرد و کوهی که سواره همفانست یکصد و پنجاه ذرع طول  
کجا پیش حرف نمایند محفل است که آب بر بیطرف ریزد لایک مذکور نمیدانم که در عرض چنانچ سال خند  
بقعه پیرانند حسب الامرا علی شریع در کار که در مسکن چون در عظیم بود و سمت والی شاه بدان مقصد  
که برین لطاف الهی و امداد بنمود عینی برین اعیان قوت بجزل آمده در زمان خجسته نشان آنحضرت آن  
بزمین همفان جاری گشته موجب یکنامی دنیا و مشروبات عقبی که در خاطر اسرف تبخیر لایک طینت  
نمی یافت درین سال امام مسلمی همان امیر الامرای فارس را سرکار حفر مذکور کرده حسین خان حاکم آن  
ارستان امیر خجستاری را که در آن حدود می باشند و در بینکام جهان که خان است سرکار بنده بستن فرمود  
تعمیرات بجیت انوجات سامان و سرانجام بنده ایشان دادند که درین سال ترتیب یافته سال آمینده  
شروع در کار بنده بستن نمایند بایان و سنگه ایشان از اطراف و جوانب جمع آورده حکم شد که بموجب  
فارس و صفهان و الواراحند و در حفر کرده اجوت و اتقی هستند و امراء عظمی مذکور شد مان  
زمان را بجان و دل بریده شروع در تمام خدمات موجود نمودند امید که با شناسی اموات که کتون  
نیز ایند حسب الله عایشیت پذیرفته زارعان ساکنان ملک همفان با بیاری نیت صفاتی طوبیت آن  
حضرت حضرت و حضرت تازه یافته فرمود مقصود بار آور کرد و مجموع و ان نمان را عقین است که اجوت

آن

آن زمین چنان مقدس است زیرا در میان کوهی سپهر است مملکت کسنگ یکبار پیش از آنکه  
 آن ممتد و رسنگه ایشان غار شگاف بنوده سپید و چون لامیت آن مرد و سیرت بود ایشان نیت  
 مردی بروی و در سال بی یاده از چار با پنجاه ارشدت حرا و پنج بند کار نسیه توان کرد و بر تقدیر  
 کار پنج سال رسیت سال پیش می رود و در آن اثنا عواقب مزوری مثل کشتی و زمین عادی و غیره را روی  
 میسر بود و وقوع ایند حاصل میطلب علیا امریت دشوار را را می چگون آرا بر خلاف جمهوریت والا  
 بدین مصروف داشته اند که بدین سر جاری موفق کرده در زمان دولت اینت نماید و فتیله ای پس از مشکله  
 که در نظر ارباب عظمت و دیده و زمان مستبعد و از بسیندی پس باقبال مایون و انکت توجه اخفرت  
 بر وجه حسن صورت به عاجر و ناکشته بر طوائف است که بتوفیق آتی بدین مقصد علیا نیز کار کرده است  
 بیامین تائیدات آتی و قوه تحریک به اللقی این امر بطریق دیگر امور مشکله نشیت بر حسب مرام و توت  
 سرانجام نیز در مشوبات آن عاجلا بروز کار فرخته و آثار مایون عاید کرده و ذکر **وستادان انچیان** **مینه**  
**انجانب سلاطین کرده و کن** در اوایل سال ثمان عالم که از جانب پادشاه و پنجاه مسلم فرمانفرما  
 ممالک هندوستان حضرت انصاف یافته از قاصان بارگاه مسلمانی زین کت تو شمال باشی یکدیگ شالو بر ست  
 هند تین فرود همراه دستا و نغان عالم را بحسب لایحه نوازشات افزون فرود و اقمه فیضه ایست  
 تازی می ترا و سرافراز فرموده از بدایت حالک حسن قلم و همایون شایعین نهر بد و عطا فرموده و آنچه در  
 رخصت بد و عطا فرموده عنایت شده یازده هزار تومان عراجه میشد سواهی تحفاتی امر او مقربان و اعلا  
 ارد و بی معنی و حکام خراسان تحفه بدایا که بجهت پادشاه و الا حاکم ارسال یافته از مرغ آلات و متعه  
 فیضه و هم فرنگ و اروس و بلاد ایران و تحفه های هر دیار و روسبان تازی ترا در اجوار غیر هم یازده هزار  
 بود که در حیره شمار آید از جمله و ایامه و عوبه یک پنجره حقه زان عقار نادره روزگار که در زمین چندین هزار لغت  
 بود مرغ بر در یاقوت رنگین آید که از پنج یک یک قطعه در خوشاب بزرگ بود که در خزانه مسجد پادشاه  
 و پنجاه عدیل و نظیره داشت و مصلحان جو بر شمس رخصت هزار تومان بلکه زیاد و قیمت بد بود و در اس  
 میرزا علی پکت بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور که کان انمار ۹۰ صده بر نازد منقو بود و از زمان حضرت قاقان

سلطان محمد شاه به علی اجمیر و الغفران از خرابین مسلمانین منسید برست در آن رخ فرخنازه عامه بود و او را  
هر ایامی پادشاه در توکم کردین سال مجلی آورده بود حصه و الوشخ برادران همه حضرت والا جاده ارسال با  
و مکتوب محبت آمین دوستانه مشعر بر احوال و اظهار انواع محبت و دوستی برادران و اتحاد و یکدیگر و بی  
تخیلیها برست علم آوردند قیقه از تو قاین مرد می بود و داد فرود گشت نفرونده و همچنین لایحان مسلمانین کن کربا  
سر بر اعانه بود در حضرت نهران از آن دهشته افعامت افزه نوایش فرمودند طالع یکپ ایوان غلظ را هم او میر علی  
عوشنویس المجلی از پسر عماد شاه و الی بجا بود قاسم یک سپهسالار از نذران همراه صحیح خاتون المجلی  
سلطان محمد قطب شاه و الی کلکند بر سالت تعیین نمود و از آن مطلب نمود و در همه هر یک از مسلمانین خلع فاخره و شایسته  
و هر ایامی یوگا مناسب سال ارسال داشته و در پیش یک که از اسلادات عالیجات معشوقین بود  
سلک طبقه نظام شاه و الی احمد که در تعیین نمود و در آن نمودند یکیش را الی در شیراز فوت شد محمد یک و  
شاه را الی در عرض بر یکجست مذکور ما مورثت ذکر فتح ولایت و درق برست در آن زمان قانوجا که درین سال  
**تصرف اولیا و اولیای خود در آن دورق در زمان شاه جنت مکان در تصرف امام اولیای شهنشاه حکام کونکوتو**  
بود بعد از آن حال آنحضرت که همات ممالک و درم ایران از نظر و نسق افتاده بود سید مبارک عبید بنی  
حوزه مستوکی گشته آنولایت از تصرف طبقه افشار پرورن آورده و در جهل حوزه ساخت و سید مصلح  
سالها در آنک فرما زوا بود و چون سید مبارک در مقام عبودیت و در لخوا می بود ولایت دورق با  
و در پیش سید مصلح گذارشته بودند و تا این سال تصرف آن سلسله بود در صحن گشته شدن سید ریشه  
والی حوزه که در زین مذکور خواهد شد سید سلامه نامی تصرف در آنها نموده قلعه را استحکام داده و درین  
سال باعث لیغان پیکر سپه که فارس حسب فرمان قضا جریان منبج آن مامور گشت و آنکه ولایت دورق  
و شتاد و قلعه را محاصره کرد سید سلامت مذکور فرمان قضا جریان طلع یا و شتاد قلعه هر دن چاره یافت  
دست از آن باز داشته ماه حوزه پیش گرفت و آن ولایت تصرف اولیا ی دولت قاهره در آمده است  
والی حوزه از آن کوتاه گشت سوا گشته شدن سید ریشه است که بعد از فوت سید ناصر و سید  
مبارک بنوعی سبق کرد ایفته مورد تربیت شایسته والی آنولایت شن بود شرح و تفصیلا که در

پاشا حاکم بصره لشکر بر سر کوی از عظامای خود مشهور بن نام پیرنی که بالکلیه سینه شتر بود در شش  
 است غافرت سینه پاشا کرده از دست جدا نموده بود سینه را شده اچاب ملتزم کرده با گروهی از عشایر عرب  
 بر انصوب وقت و لشکر بصره از آمدن او اطلاع یافته مر حبت نمود و جمعی از اعراب حوزة آل فضل بعد از فوت  
 سینه مبارک بصره فتیله طمانت او را سپای پاشا اختیار نموده بودند درین وقت سینه اجتماعت را طلب  
 داشت ایشان قرار دادند که چون جریده از بصره بیرون آمدند بمنزل خود عود نموده را اچا بنزد او اندا و این  
 جواب غدر و وقوع الوقت انباشته قایل نشده در طلب شدت و اجرائی خود از غرور و سوء تدبیر نقصان  
 رای چند مر حلاز انقابت باز ایستادند و با فوجی طلیل در میان رسیده بچاهت از مر انقابت احوار بچاهت  
 کشیدند او بجمار پیش آمدند و در معرکه فرستادند آل فضل او را قتل آوردند اما معلوم گشت که مر تکب قتل از آل فضل  
 شدند که فریق بودند با اجتماع بودند که بمیرد فرستادند غالب نسبت که جماعت شیقا و بموا افتد و تحکیم  
 اقراب و عشیرت حوزة این جرات کرده باشند علی ای تقدیر بعد از قتل اعراب و در سرگوشه اند و جمعی  
 شایسوان و لشکاره اتمان که بکسب آن خاندان بود جمع شده قلعه مسلوک حوزة کوچک قائم کرده در آنجا  
 اقامت نموده حقیقت بدرگاه جهان پناه عرض کرده سوال غریبه خیال ناسپ چند نفر از شیخان ششیا  
 کیلان است هر چند طبع بشری اقتضای آن نمیاید که بوسه سوسه شیطانی و رفیقان کشته سواره خیالات کلاه  
 و تیغهای خاطر راه و مندا ما طبقه کیلان زیاد از دیگران باندگت و سوسه مستقیم عاقبت سلامت جوید  
 از منبع عاقبت اندیشی بخوان کشته با مو نشانایت و اعمال خطرناک جرات جسارت منباید اصلاح از وقایع  
 و مال حال اندیشه نگرده و مؤید همین است که درین سال چند نفر از شیخان ششیا در خیال ناسه اراده به حمل  
 که از غلوی ششیا بنک خیزد در سوادای ضمیر جاری داده یکا از شیخان سید محمد نام خود را رسول و نایب  
 حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه نموده و در سفر از اطفال آو اعیان خود بشده را اول حال و انشاء  
 از انتقال و در سفر از برسات بخدمت شایم ظل علی و ششاده بشارت نمودار آنحضرت داده منشور باسم  
 سالی از شرف جانب خود بشتن بل بود عطف و افضاح و اینکه من رسول نایب حضرت صاحب الامر مقلان غلام  
 و دعوی خلیفه من اند و دستم آورده و هر خود را با دایب سلاطین بان منشور کرده بر ما زندان بهشت

سرای بطلاییه و استهزایست افکارش فرستاد رسید محمد بابا و اب و تعظیم آوردند آرد در قوال  
سفاهت و عقلی و خطب دماغ خود را ستودند و جبراد سیاست کردند و در صحن جزایا و مشایخ عمر از کتب  
قول خود کردند اما بر مصالح الملکی و سفیان تا عاقبت اندیش سیاست تاخیر و جایز اندیشه بجزا کرد  
و کفرا سپید رسیدند ساکن دیگر آنکه درین سال زمان تأثیرت فکلی میان ارباب قلم و وزراء و عمال  
از منسوبان پستان عطار دوشتری نامتفاقیه و گفتگو پیدا آمده با یکدیگر خوشنونت آغاز نمادند  
و قوام الدین محمد کفر اذ استغمانی که مستوفی الممالک بود با خواجده محمد رضای فذوی دو سال بود که وزیر  
آذربایجان و کشی و ان بود اهل دیوان در تفریح محاسبه مناقشه نموده مسلطی کلای باو باقی کشیدند  
و او متبول داشت و مکرزاد دیوان کرده حقیقت بعضی اقداس رسید مسلطی کلای شخصی شد که قبا  
او بود مدعی فذوی آن بود که من تصرف در مال دیوان نکردم و آنچه باقی من آمدن عرض مقصد بقی  
من در مجلس امر جمعا مطلق اشرف که طبع همیوش معیار حساب از حقایق است اصد و در پوست  
دیوانیان و وجه مذکور را پنجاه باقی فذوی عمل کرده بود دیوان خالده بند و اگر احدی را دران با  
گفت که با باشد یا و کلای فذوی گرفته باشند با یکدیگر تشخیص دهند و سخن داشت باشند از انند  
پرون آیند و قطع مناقشه طرفین فرمودند اما در میان مستوفی الممالک فذوی در انسانی محاوره و گفتگو  
حساب در مجلس نشست آیین سخنان ناموارند که گشته فذوی تیز او را بسیار کتابت فرخاند با دیوان  
بنیادت و تقصیرات متهم ساخته و از نتایج گفتگویی حضرت اطلاع اندک بکتابت فرخاند با اعتماد گشته  
چند نفر را که اینند و تندریات فرمودند از انظار آقا عزیزانسته هههههه که او را بر نوبس خراسان و مراد  
بود به تیمورچک سیاست او صحبت باو اغرایک اینند و بلطف کبریا فرمودند که سیاست او همین است که  
افیون او ندی و در دیگر تیمورچک اظهار می با و کرده فیون آورد که برسم مقادیر بجا برد او و خورد  
با کرده که بود که حضرتش که مرشد و ولی نعمت شماست شاید امداد خاطر اشرف برین نیز بود سیاست  
تعلیق گرفته باشد فلان ضمای اشرف نیشابیر اگر بجز نفع نیرم فرمانده فیها المراد الا سرباگ اشرف سلا  
باشد من و جلایا که شود پای سست من شاه با یکدیگر باشد درست تیمورچک خدمت اشرف خلیان

ماجرا رفت نمود و قسم نگاه پای مایون یاد نمود که هر چند با او که تمیز نداشتند فرمودند پس علی با اینها  
 مزاج اشرف درین طبقه بود که بر طبق مضمون نیستند که ازین سخن فرزند جانان بشمارد از نامزدان مقصد لرزه  
 اعضایشان و در هیچ و تاب بود در ابا امر می نمود و حضرت اعلم منسلک شد ترجم فرموده حضرت دادند  
 توان یافت که هر یک فراخور حال چیزی بر ستم بر جان بجهلان دهند و کلای نمودی به فرخنده میمون رفقه نصیری  
 کرد و این شرح باشد موافق قانون حساب از بعضی رسانند - **سایه** وی شود هر که در وقتش باشد  
 حساب لام خواب محمد معصوم که از جانب قدوسی پستوفی آدر با جان راتق فائق حساب بود با خواجگ ملک  
 احمد حضرتی که مغز و معاند مستوفی المملکت بود به فرخنده زنده به سرکار رسید و تعیین نمود در شهر  
 در تحقیق محاسبی سبب سبب از بقا با نمود و هاست شما صاحب اقتدار بود درین اثنا توام الدین محمد  
 مستوفی را عارضه طاری گشته با جلیطی نوشتن این مقدمات عاقلانند **که عارضه ذات حمید رضا**  
**اشرف و سحت از پیش نهاد و الطاف حکیم علی الاطلاق و مالک الملک استحقاق عظم شانه غلامت**  
 استماع کرد رسال گشته و اقیقه از احوال باب تخیم دلالت میکرد که چاری در اکثر بلاد غلام باشد  
 االدربلا و شمالی اندا اعلم شسته تر خوا بود و حضرت اعلم بعد از دیوان از باب شتم متوجه باز در ان بهشت  
 نشان گشته در انجا از عفتت هواه نشسته او که ما و تا نیز افلاک و اینچ چهاری غلط شیم شیوع یافته عرض  
 مرضیات مبارک اشرف کرده تب محرق کرده و در محال تعف مشق تب از فرج ابا و پروان آده بلیغ  
 در کونک و دو ما و ند نشریف بر ند و در جوی ملاق چاری در میان اهل اردو داشته داد یافته جمعی کثیر راه عدم  
 چو ند چند نفر از شما میر که زنت لبرای آحت کشیدند در تحت متوفیات مرقوم میگرد و ارباب غلام  
 ند و رومدقات چیه صحفیات مبارک مستحق ساندند خلاق است غایر آسمان روی نیاز بر زمین  
 سلامتی ذات اشرف از حضرت مجید لدعوات مسامت مینمودند آنکه تیر اجابت دعای مستخندان  
 نمود یافته از شفا خانه و ماهو شفا آورده درجه لومنین شفا عاجل که است گشته عارضه مذکور روی باخطاط  
 آورده بود و در نصف سستی نیرفته قوی جسمان گرفت و از دما و ند بعزم زیارت سلطان روضه رضا  
 و اما حضرت الطاهر و العصمه علیه التحیه و الثناء احوال و امان و سمنان تشریف برده بود و بجهت مصلح

الملکی و تمام ملک واری منخ غنیمت لازم آن از راه استر آباد و بار استر و فرج آباد و غیره  
 و درین سال تشایق میمون در مانده زان بهشت نشان واقعه شد از سوانج آن امام خاطر افروز  
 ملک از ای و غیره نیز جهان برای شرف اعلا اعلی الله تعالی بدان مایل و راغب ساخت که مملکت  
 کرهستان کانت که از دست برده و او را از ما از غضب قیامت لبت نشانی نشان آن زمان  
 و مناطق در آن بارستان بود بکلیه آباد و از او رند و جمعی از او یاقات به انجام و نشسته که اقامت  
 بزراعت و عمارت پردازند و از بقیة السیف کرجیان اگر معدودی پنا به کجیل آمدند و در ده باشند و یاد  
 کرجستانات پراکنده گشته آواره دیار او بارش چشند چون نایره غضب فی الجملت سکن نیست  
 طهموت که از جمل غور لکیده دولت خود زنده بر کرد آن دیار نام نشان او آواره گشته میوایین  
 و امان داد بچیت رعیت و آبادانی تر عتپ نایطه از جمله امرا سپه سلطان یکم و درت با  
 سزا و اریالت در دسته بلعب اجنبه فانی سر فراز فرموده بر انضوب و منستادند و حکم مسلکی بنیفا  
 پوست که با ایل و او یاقات که مناسب قامت ملک بود تعیین یافت و سپه کمان حرب الفزان  
 قضا جریان روی توجه با نولایت آورد پراکنده کان کرجی نو پیشش یافته روی با و طمان آوردند  
 و بعد آباد انو بهر سائیده پیمین معدلت شای و می بمجوری دارد **مشایر مستوفیان که درین سال**  
**با داده تصدیر ازین تعالی از اطلاق اشغال بودند شهاده ابو طالب میرزا برادر اعیان پادشاه**  
 نقل آنکه در الموت مسکن است و بیاسین شفاق و مرام شای و در کار بفرغت میکند زنده و درین  
 سال نیز گشته رحمت بمرای آخرت کشید چهل و دو سال از مر اهل زندگانه طح مراحل نموده و دو محمد سلطان  
 شمشاد نیل و در سلک امرای قزاقان و از زمره مقربان بساطا اید تسرع و در ارضان مر بزرگتیه چون  
 مفید معالجه و مداوا نبود و از ناخیزه و اشتریه نامناسب امر از منین نمود مرض مر شت گشته و در فرج  
 آباد و در وای عم و دولت کرد و عالم عجب شتافت امارت ایل شمشاد نیل و میرزا در شمسیدم یک  
 مسلم گشته بالاخره رتبه خان یافت مرتفع طم خان سکری دلایر سیاه و شهاک کسکه که از عهد مصیبت  
 تربیت میمون اعلا نشو و نمایفته از زمره امرا و مقربان بود در فرج آباد و فرزند کوچ مرین گشته معالج



و ما دای الطباغیه نیفا و بجهت تغییر آب بود او را از دما و ذه بطهران بردند و در آنجا طبل حاکم که فخر عالم  
 بقا منکر که در چون پیرش صغیر بودند حکومت کس کرد او را حال بهبودی یافت چنانکه در کتاب  
 الخال پیر پسر سلطان غلام خا مسخره تقوی فیض یافت که غلام خا پسر نوری که در سلک الطباغیه خا شریف  
 منسلک و معالج خوب بود و در چهرش که صید مولانا زین الدین کبیر نوری است که بجا وقت متصرفات و مشهور  
 و بجلد حکیمه خدمت و موم محترم است و خود در خدمت اشرف یاده از حکما قرب منزلت و محرمیت یافته است  
 بشرف مکاره و ممتاز با امتیاز و هشت و محل اقامت با مذ بود در فرزند کن پایش چند روز حیات بقا  
 تصدق فرقی مبارک اشرف است پس نوده اجزای ترکیب حیات را با معاینات آینه بجهت بجهان باقی است  
 توام الدین محمد استوفی الممالک ایران بود و در روز و شب و همه شهر رمضان المبارک آنکه با در اوقات او  
 باشد در اشرفی غسل و فروتنی است بخود فروخت از هوش و حکم با زمانه در آن روز و شب و شب  
 بصیرم حاشی بر انزال بود و الطباغیه همان شخص کوفت و شواستند که بعضی پیش روی قرار میدادند  
 معینه سیکفته که اخلاط فاسد و معده سممت با و فیه بعضی مادی خون فاسد را مایه شویش میسر و در صبح روز  
 دوم قرار بقصد و راه فروت پستان و تقال غرق که فته بعد از خدمت تو می ماری کشته هما ملحوظ روح از پیش  
 مفارقت که بعد از فوت او جمیع از ظهور علامات هم مقلد آن شد که مسموم کرده با العلم عند الله تعالی الجهد  
 نقش او را چندگاه در صندل بر سپ که در جنب منزل خود احداث نموده بود که داشته از آنجا نقل عبات علیت  
 نموده در ارض کلا و جاب و منه معتد به حضرت سید الشهدا هم فون کشت الحق هر که که ضایع نشین و نیکو  
 خلاق بود و ارباب تعداد تواریخ موعوب یافته در سلک نظر کشیده از آن جسد لایق تاریخ بقیت افتاد  
**نقطه** در بقا استوفی نیک مای که جز نام نیکش معلوم نماند کیت سخاوت در ایام خود چو حاتم زیمیدان  
 کرد و جهان زبان میان عاج از عرج اوست ز اوراک صفتش فرخ و باز مانده چو رفت از جهان ان  
 جهان کمال خود اشعوی نماند مانده بدگفت تاریخ فوشن کویا تو اما چو شام نیکش مانده منسک استیا  
 بیزه زاسید نمانده خواجگه کاس مستوفی شاه حجت مکان که مرد صاحب باینت و کم طبع است تقویض یافت  
 ذکر و تاریخ آنجا قوی بی کن مطالبه تملیح الکن سال چهل و نوزده تا دولت و زواله زین شاه فی ظل الحیث

شد چنانکه در کتب مستبران آمده که چون ملک خود بکستان آمد و شتر زد که بصد پرده نمان بود از غیر او خوش  
 حرفی زد که مردم بستان آمدند شتره از مقدم خود او در کرضل بنا ببلند شد که نه مار و افعال آن مار را لال چون  
 ساقی کلچر و با او نشست می قابل نه که خسر و ایران آمد درین سال نیز اعظم که حکم دارای جهان آفرین که  
 واسط نظام عالم است در روز شنبه است و چو شهر بیع التان بعد از اقتضای ن ساعت و یازده دقیقه از  
 شتر لکه جوت بمنزله کاه چهل تا میل از فروع خدا آفرین خلقت افزوده وی را از اشته انوار آبی روشن  
 داده سر آرای بارگاه شرف اقبال گشت جوئی نبات با موجب است که کردید شتر بفرزند که تا  
 شتر روزگار جهان مشکبوشه زوی بهار جهان از کل لال شد جا فرمای صبا عطر مزه جو عطر  
 سالی حضرت اعلیٰ علی شاه فیصل آلی در زمان دران بهشت نشان ایام شتر افزای بهار بفرغی خود  
 کند زین سیر شتر بقا در زینت بخش با نض طبع اهدت بود و چون ز نور و زلف فرود ما و چند روز  
 موسم بهار تمام عطر پزی شت و کوه میلان شد عثمان استب سینه کو خرام اندیش با کاتبه الی سلفه  
 هضمان نطفه داده ساخت ساخت نوالایت روم نهاد از غبار صبا چون در شکت ارم ذات الهما و کردید  
 چندگاه آن خط خلایقین عشرتگاه شهر بار داد و دین بود و از **وقایع مشهوره و سوانح اقبال آنکه در اوایلین**  
**سال بطور اتم تحت یکت یوز با فنی ستا جلو که برالت و ممته بود و عود نموده محمد قانام ایلی میر اغظلی**  
 روم سمره برالت بدرگاه جهان بنا داده از جانب سلطان لاروم کموتب محبت سلوب و دستا  
 آورد با صیافیه صداقت این وزرا و ارکان دولت سلطه آل عثمان بنظر نور آورده تاکیدات کرد سنجیم  
 بینا صلح و مستقر قواعد دوستی نموده بود و معروض کرد این عز و احترام یافت و یکروز وقایع آید  
 ایلی ولایت کچه و کران است که درین وقت بیایر سیر اعلیٰ و سعادت بساط طبیعی دریافت ولایت مذکور از نوا  
 نه است بلوایت مند پوسته بفرمان نغمای مالک مند اطاعت کوز بطور می آورد نه و بعد مسافت کرده و بی  
 کردار الملک مند بستان است پیکشتی ازین بخش است نظا و اتمه از فرمان نغمای مالک مند اقرض  
 آنولایت کوتاه است چون صد و آنولایت بولایت کرمان بستان هر روز که قلمر و عا یون شایسته  
 اعلیٰ شاه ای راه تسخیر ولایت فرموده در سینه میلان نین شوی که در عمل خود بسبق فکر یافته بخیلیان حکام الملک

کرمان ازین فصل که از توابع ولایت و حکومتها و ملک شمس الدین بود که از زمره ملوک آن ملک است بنام  
 قلعه انجا ایچتر و خلیج کرفت ملک مذکور را پاپیه سر بر اعلی آورد و در آن سیخ غزاق نصب حکم بن فضل بن قیصر  
 دیوانیان آن خلافت بعد از تسخیر آنجا بنام شیر ختاب امیر و الی القیالات در سلطه آمد و در مصحوب ملک شاه حسین  
 که از جمله ملک شاه و کان سیستان در سلطه ششمان در کما مشغول است بر ستاده بود و مذملک میرزای الی کرمان  
 که بزرگترین ولایت و ملوک آن آنجا است لزا و از کین سیستان و همایش آنحضرت هر آن تقیاسی بخ و در آن  
 در میان خوف رجا عازم عتبه بوسی که در شش استنباط جز نموده وی امید و نیاز بر کما بدر نهلت  
 آورده و با معدوی در السلطه هفتان سعادت بساط بوسی دریافت و بزبان عجز و کنت آنجهت  
 نمود **شهر** کرای خسرو پسر و ان جهان **شهر** فراز و بهیم تخت کمان با خلاصش را یکی بنام **کرام** میر کما  
 سرافکنده **کرام** حضرت اعلی را از ان طوطی خلاص بندگی او را منظور نظر رحمت کرد این بنام جوارشما **کرام**  
 و تشریفات لایق پادشا با زار تاج و کمر و اسب و زین سایر تفکرات و صیقلات خردان مغز و نیند  
 کرد این ملک مسور و شاه با و سلم کوشه حضرت انصاف ارزاد و مشش و او سپه و روشادان **کرام**  
 خود و ونود و او قودیکر جناب پارتیاب عبد الرحمن خواجه و از کلان بجار است که در بجاری بساد است  
 مشهور و از مطاع آن دیارند و در خدمت سلاطین و از بکینه مغز و محترم و بقرب نهلت و سباب **کرام**  
 کنت از سایر خواجما می ما و راه التهر است میان تمام دارد و بقصد چ و طواف **کرام** از انجا بر آید  
 از انجا به السلطه هفتان آمد که شرف ملازمت اشرف در یافته از خدمت آنحضرت عنایت سفر خیر  
 از نماند و عظام سعادت و علماء کرام حسب الامر اشرف بستقبال و رفیق تباریج و رفیق چار شمشیر  
 و سیم شرفعیان للعظم باغراز و توقیر و احترام بیشتر آن بر شان لکشا فرود آمد حضرت اعلی تا بپوش  
 و حرمت مشا را لیب و ان و اشرف برده ملاقات فرمودند و با نوع عظمت پادشا با و باوصاف  
 مکررات خسرو مغز و کرامی نزول اقامت بود و لایق رحمت شد در خلال آنحال می با عارضه دست  
 چند که در غنیمت المراج بود اطبا بعلی بود و او پرده و او پرده و او پرده و او پرده و او پرده  
 آیین و نوازشما می رحمت قرین کیمیز طوطی آمد تا آنکه پاری وی بخاطر آورده و محبت کما یافت چون

سفر مبارک گذشت بود و رسول نیت طلب اعلی و وصول من مقصد استیمن عقول تعویق اتفاق و از مکتبها من  
زبان ذرین سال میرشد و دیگر تفریح ما یون علی است بیغرض آب کز آنک بطرف الملک همفغان را و ده  
خاطر فیض ما نیز بیان معلق گشت که بنظر نصیران انجا رفت بکسوفت و کسوفت آب شقوق او باز رسید و برای العین  
مشاهده نماید از مفر سلطنت عنان عزیمت با لصبوب معطوف کرده و نیز ج و ز می چند در سیلا قات آمد و  
منزل گزیده و مشاهده نیکت بر او نمودند امر ا عظام ا در انجام خدمت مر جو و سفارشات بلین فرمودند  
اما صفت یخچان بیکر یکی فارس و حسین خان حاکم ارستان و صفی قلی خان حاکم سمران چنانکه یخچان حاکم  
نخستین ساری اعیان فارس و صفیان که بخدمت ما مور بودند هر یک بر اسم خدمت مر جو و حکما بنی  
قیام و دست اند نمودند در بند بستن و کون گندان فریاد آسا سوع مو فو ریطه می آوردند امید که مکنون  
خاطر دیوانه و چون کسی که الغیب العین ضمیر انور است بر پنج دلو آه سمت ظلمه را بد **و در تقوین ایلت** **بستان**  
**جزیره بسین مشهور** چون همات جزیره و عربستان بجزیه قتل سید لاشه پنهان از پیش گشت نظامی و اطفالی  
نداشت و در هر سری از سرداران عرب و ایرانی بمرسل بود رسید مبارک که چند گاه بود و بیاید بر سر اطل  
آمد و جهت دفع فتنه عرب تمشیت همات مینه باشد حسب الامر در سهر آباد اقامت داشت در نیوقت بر پای  
سر را علی طلب داشت بعد از بسنیفا و بساط بوس بود و الطاف شاه کرد و بد تقوین ایلت و دارا در بستان  
و بلقیب اجبت خانه سرفرازد کرد و حسین خان حاکم ارستان و علی سلطان جغتای حاکم شوشه شرفی  
او ما مو گشتند و ایشان با جنو و مو فو ر بستان و شاه او را و حکومت انولایت ممکن کرد امیدند و جزیره  
کوچک عبد الله القمان طاعت زمان کرده قلعه مذکور مشکوک و توان بود او را طرف داشت دست با کشید  
و امر ا عظام خاطر از همات او جمع کرده هر یک بیکو مستحده خود نمودند **و در گرشک و شادان** **در سرزمین**  
چون از جانب فرنگیه بر تالیه هر موز کرد و جزیره مذکور اقامت داشت که مکر ا حیل و تیز و برار ایشان لظف  
آمن با پای زار در آدب پروان نماده بود و بنجود سر بر خلاف عهد و شرط که در آغاز اقامت جزیره و  
با ولیای مسلمانان کرده بودند و جزیره اگر منبع آب جزیره و جرونت مشهور بجزیره قید قلعه احدات نون  
حارث و کنگهان تعیین نموده در قلعه و راز دیو عمارت و استحکام آن میگویند اما هم یخچان بیکر

از بعضی خبر یافت جمعی آن سنجید و تخریب قلعه مذکوره مامور گردا اینج حقیقت بعضی از مسلمانان در مقابل  
 و در شان امامت شیخان بر انصوب و تخریب جزیره مروان و انزلام و فکنیه پرتگاه ایازان ملک مشرف و جاد رساله  
 مرقوم مسلم و قایم بخار خواهد شد انشاء الله تعالی دعوت نمودن جمعی از نصاری برین اسلام درین سال  
 رومی عالم آرای همایون که نموده بنیانین و دولت و مقوی ارکان مملکت و ملت است اقتضای آن نمود که در  
 از ارمنه و نصاری اگرد فریدین و سرحد قریب ابرکتیاری اقامت و محل زراعت ارمنه برین اسلام دعوت نماید  
 و از نو تو ترجمه و نحواری که چون دنیا عمل عاودت دارن تو رسمت میاد و در حکام وقوع حادثه و عدم مقام است اولاً  
 و قریب جوار و اعتقاد جمیل انظایقه است با ایشان که مصلح الاسلام اهل فتنه اند دست درازی واقع  
 شده و نسا و صیبان بذل سرگرفرا آمد جمعی از انطقه دعوت همایون را بعد مدهان تلقی نمود و طوعاً و کرهاً  
 چندی از ایشان شده و فضل طاعت بود که در موقعی که ایشان سکون ارمنه و معبدی که ساخته اند بمسجدها پیوسته یافتند  
 آواز نمودن از آن بر آید و نام کلیسیا مذکور کرد و شعار مسلمانان طوایف عاقبت حال ایشان نیز و نحو  
 باشد سیادت بنیاد امیر ابوالعالی محمد بن موسی همچون اگر اباجی از ملازمان این دو دمان اختلاف مکان  
 و از عهدی بر نظر پیت همایون اعلانشه و نمایند بشرف قرب منزلت سرافراز و کمال عهت تمام و محرمت  
 از آنکس متنازهت برین خدمت سعادت از مامور گشت و در حلاله امر علی متوجه امر نیز انجام گشته میان اینها  
 رفت بعضی توافق و تسبیح گشته با طوع و الرغبه برایت یافتند و بعضی دیگر که ترک ملت مسیح با عواد  
 تحریک رهبران آن کوشیشان بر ایشان دشوار بود تغییر کیش نصاری نکرده خاطرشان مینمودند که بتدبیری  
 که نفسیان در میانان در ترک ممانعت نمودند از منع حد گشته قوم چار به جز انقیاد نیافته با گراه قدم  
 در دایره مسلمانان نهادند و اکثر نسا و صیبان در کمال شوق و شغف آمدن بر یکدیگر سبقت جست بکلمه لا اله الا الله  
 و ترک ملت کوشش نصاری قبولین سپین و شریف حضرت سید المرسلین کرمی رخنده سیادت پناه نشاء  
 همین طاعت شامی و توفیق این سعادت عظمی یافته اموازی پنجاها کرسن بکلمه اسلام متحکم گشته شعار اسلام غایب  
 ساخته و هر کرده بکلمه طیبه شهادتین زبان یکشودند و کتب ایشان را از نواد و بچین و مامون من فرغ القیال از دست  
 نقیابان کوشیشان گرفته مقرر داشتند که مسلمانان مسلم ریش از سبندم قرآن و احکام شامی عیسینوده باشند

و همچنین کفایه نصاری و ازین امر که نقل از نذران شرح بود تکلیف مسلمانان کرده بدین اسلام دعوت فرمودند و  
محمد نام شخصی طالب علم تهریزی بین خدمت مامور گشت اکثر انظار عینه دعوت پادشاه اسلام را پذیرفتند  
روی صدق و یقین و قیل با کراه العلم و عند الله زبان سپان کجاستین جاری ساخته و زمره اهل اسلام  
انتظام یافته که حضرت سیدالارباب مشایب این امر ترا عاجلاً و آجلاً بروزگار فرخند آثار جمایون عا  
که درین کار عز و دولت تمتع و برخوردار می یابند و ظل ظلیمت بر مفاوق کار و مسلمانان مهذب و یادگار  
**غیبت های یونان علی بابا است** **فواسان و وقایع که در خلال این طالع وی نمود چون** سوار سه تخی و تفرقه و کت  
قند با هر که مورد این سلسله روایت مال است چند سال که از حوادث روزگار چنانچه در بحیثه دوید و در  
قرن اولین کتب در طریح احوال نیز یابان قند با او اولاً در محرم بهرام میرزا اشارت کرده بقدرت فرقه  
هند و پستان در آن کمنون خاطر انور بود و بنا بر اینبط و دوستی و مصداقت و موالات که فی این  
واقع است تعرض نشود بر دومی انظر که است به بودند و موجب طعن نهادن و شایع هرزه در ایان و  
پسند که یان دورست و دشمن بود در سال گذشته بجان عالم الهی هند و پستان هر جا اظهارت نمود  
درین وقت از تقریر واردین و عارضه و لخواهان که دران دیار تدریجاً موضوع پوست که جمیع معتمدان و پیش  
آمد که یان که تقریب در خدمت پادشاه و الایام محمد سلیم پادشاه دارند مانع دادن قند با شده و پیشند  
بر ذمت سمت پادشاهان و رعیت شایان لازم شده که عثمان غیبت ابطرف خراسان معطوف داشته  
بمیان تمیذات الهی هم قند با بر وجهی که لایق طرفین باشد و قصه در میان محبت و دوستی واقع نشود و  
صورت یابد و درازا دوست درازی می یابد بی با که درین چند سال را در بجان و کربان مشاغل  
عظیم پیش آمده و سمت و الایام عادی معصوم بود از ظایفه که ذمت دون سمت از یک نظر ابر  
هر چند مرتبه جوئی که در سالهای گذشته تجزیه پوست کشک با جان بخراسان بردن کا و فخری چند مسلمانان  
درستاد و بدو مذکور است تا ویب نموده که کتالی سزا داده شود و تجویض درین سال که از بلخیه به بلال است  
جمعی فتنه جو یان معتمد چند نفر از مشایخ جمعی سیدی انبیا از ذمت نموده شب علی الغفله بر سر قلعه بالایی قند  
آمده بطرز روان تعلیم داده و با جمعی از قبایلش که عمارت و کعبان قلعه بودند اقتبل آورد که توان اگر اعتراض

شامل بود که در کشته سبع نبردند و قلعه معروف شدند و بسیار و غیرت را بدیدند و برآوردند چند نفر از اهل این شهر را  
 و مقتول ساختند و چون رستم محمد خان بن علی محمد خان را در خراسان و بلخ اقامت داشت بعد از آن  
 جنود و کلبه‌هاش در کسین بلخست در سال که ششست با دوسه هزار او زبک که بر سر او جمع بود تهاخت آمدند و خود را  
 رفقه خرابی بسیار کرده بودند و درین سال سرش تمام شد که عظیم بر سر رستم محمد خان با کلاه او آوردند و بطلبند  
 خود در آنکه نام او بیکه در آن کاخ خرابی بسیار کرده در اجبت نمودند و نعمت نامی از سرداران او بیک  
 که در سالهای پیش خراسان کن از جنودش ناموشکت عظیم یافته از مو که بر او افتد بود و درین چند  
 سال نام و شایسته داشت درین سال بقصد آنکه در کسین بوده شاید رستم محمد خان را بدست تواند آورد و بگوید  
 خنجران از اعمال خست آن قلعه بنا نموده در آن قلعه اقامت دارد و لا جرم بنا بر عفت مانی که بجزیرت  
 سفر خراسان و نیز الیام میان تصمیم یافته حکم قضا جرایان بعد و پوست که طوائف رفیق و زلبش و ملازمان  
 را که با شرف از اطراف جوانب در برکت آن بجانب خراسان نصفت نمایند و در غلال این حال ذات  
 متعسر شایسته از جاده عهد الیخرف کشته چند روز سقیم المزاج بودند و اطباء حاذق سجاد هم تقانون  
 حکما در معالجه و دارو در جنس ارباب خلاصه نمودند و صدقات بار باب استحقاق رسانیده از برکت دعا  
 دعا گوینان صادق العقید که صبح و شام بدان مویخت نمود و صحت ذات عدیم المثلان از درگاه ایزد  
 متعال سئلت نموده مرین وی با نظار آورد حکیم علی الاطلاق صحت کامل که است کرده بنا بر ضعف اما  
 نقاست چند روز تو خیز خراسان محض بقویق مانده مقرر شد که عیسی خان تورچی باشی سر کرده تورجیان عظام  
 و علیعلیخان دیوان پسکی سر کرده آقایان و ملازمان درگاه و منوچهر بیگ یوزباشی غلامان و قویچان  
 خان سپهسالار سر کرده غلامان و تفنگچیان بود و بخراسان فتند در نیشابور شلاق نمایند که چون رایات  
 جلال بقیضای بانی بدین مویبت صد بوک بیایون چونند فرما بزران بران سب لغز نموده عمل کرده امر  
 عظام و انواع قاهره فوج فوج قشون از سمرقند سوی تورجیان آورده بر طبق فرمان بنیام لطف  
 در ولایت نیشابور اقامت نمود مشظ و مول موکب لطف قرین بودند شرح نصفت موکب نصرت قرین  
 خراسان و در قایق آن سفر خیز اثر غاشته ملکک سوالی سخن رسید که در کمالی خستمان در سلاطین باد بکند

بر کار سلاطین بنا بود هسته غامضه نمودن بر حقی از حالات او بیکینه چون آوازه نهضت حرکت همایون  
و شکرت قیامت فرزند بشر بطرف فراسان اطراف و کنت سفیر و صد و دو ماوراء النهر شیوع یافت  
و لوله و آشوب در میان او بیکینه و حقیقتی از جهت سلاطین او بیکسان از اعمال باهتجار و تجارت و با او  
که از ایشان ظهور رسیده بود تا دم و پشمان گشته در مقام اعتماد در آمدند و سلطنت شعاعه در محمد خان  
برادر امام سلیمان پادشاه ماوراء النهر برای خود یا بصلاح برادر علی ایالتی معتبرین پانده میرزا نام خیره  
آغاسی خود را با مکتوب مرعوب صداقت و الفت و شناسایی شدن بود و والده پیش که از جنابت کمرته  
سادات عظام شوی مشهد معتمدش و میرزا علیان میرزا ابوالکاسم است و در زمان زمانه نوازی عید الله خان  
و تسلط عبدالوسخان و ولدا و پرشده مقدمان هم خان بحسب تعدی و اقتضای تقضای کجباله خود در آورده بود  
و بعد از اختلاس این بخدمت اشراف نوشته بعد از آنکه حقوق بندگی و دعا گوئی موروثی هسته عا نموده  
بود که اگر قلم عفو بقصیرات فرزند ارجمندش که بحسب کلفت و منازعه عذر ایشستم محمد خان در وقت  
یا نشکیده شود در مقام عطف و مخلص نوازی باشند و من العزاج داده و دست و اخلاص مخوف نشود  
و تعلقات نمود و پیشکشهای الباقه ارسال داشته بودند و آنچه از احوال سرد زمین احوال او را الهه و  
سلاطین او بیکینه معلوم گشت آن بود که امام سلیمان والی ماوراء النهر بدفع سلاطین قزاقی که در  
بهاشکنت و با کینه دست لفظ یافت است نظا و الی الحاکم مملکت سمرقند در از میکروند شکری با انصوب  
کشیده بود میان او و سلاطین قزاقی قزاقی در انظار آبشاه هر چند که با احتیاطان عبور نموده بودند  
حرفی عظیم میزونی قومی وقوع یافت شکست بجانب امام قلیخان افشاره تا موازی است بیکر  
العهدت عالی الوالی از سپاه ماوراء النهر چه در معرکه قبضل آمدند و چه در وقت انزمام خود را بر آید و فواید  
لجونیفا گشته اند و امام قلیخان شکسته و بد حال خود را با انبار رسانیده کس نژدند محمد خان بیلیخ  
و رشتاده اعلام نموده بود که با شکری با می آید و آمده با و چونند و که دیگر باره متوجه بخاریه توفیق  
شوند و در محمد خان بواسطه قرب حواریستم محمد خان و هم تسلط او بولایت بلخ عذر خواسته از برای  
بیزه الجله از شیشه بر بطنه بودند امام قلیخان ازین جواب متشقا عذ گشته با معده وی با تحفظان بیلیخ



آمد و ببارد ملاقات نمود و بعد از آن شروع به گفتار نمود و گفت که من با کلمه شکر بسیار با نوحی از شکر بیان نمودم و حاصراً  
 شکر و مانع آنکه در همراه او کرده ام اما من مستی بخان بخیر الی شکر تمام شکر که از شکر فراق یافته بود و دیگر با  
 شکر فراموش آورده و بر کردی با کلمه شکر بسیار در هر وقت و در هر جا و در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که  
 نماز بر غلظت بود و چون چوشت در هر وقت که شکر بخیر بود بخیر افشا و در جمیع کلمات قبول آمد و با کلمه شکر بسیار  
 شکر است و در حال بخیر را من جناب ارشاد و آب هشتم خواهر پایی رسیدان مصلحت نماید و فیما بین اما <sup>مصلحت</sup>  
 و سلاطین و اوراق بود که ترسون محمد بواسطت ارشاد و آبی صبح کوزه واقع شد که کاشی کردند و در هر  
 بقیه ترخوردن شکر فتنه القند پانین هر زای مذکور در دو نهار مبارک که گفتند چنان در صحنان بودند و بوسه  
 معربان درگاه بعد از بلوغ رسالت گذرانین تحت هدایا از انجمن چهل پنج ریسر الله فروری و خوشی بود  
 جانبی در عهدان اظهار خلاصه صفت و دست پریش و چون در متمدان بود بلوازم امر سالن اقام  
 نمود و شمول نوازش مع احسان شایان کردید و جناب برایتاب عبدالرحیم خواهر نیز از جناب نامتعلقان  
 تو طغیان در دستمان نمود و الهام کرد که همیشه در آن مایه سلاطین عظام مملو ایسانام هشت ایتلاف  
 الی تمام بود آتش فتنه و فساد را بر لال موعظه و نصیحت است که با او به صلح و صلاح که موجب آسودگی  
 خلق است که شیلند و اکنون بر حسب اتفاق چنین واقع شده که این خیر خواه سعادت ملازمت آنرا  
 دریافت و چون جناب عارضا و بیماری تو تحت ضروری نظام سفر مبارک مکه معظمه و موعدا و ارکان سعادت  
 حج تیرانه الطرام که نشسته بخاطر رسید که با و در التبریز که هر گاه اراده از من معلق بمحصل مقصد <sup>حققتا</sup>  
 شرح یافته بخت سعادت نمود و توفیق رسید که در مقتضای الامور چون با و قاتما این اراده و  
 دیگر از قریب بغیر آمد و آنچه از او مسافر حمیده اخلاق پسندین حضرت شاه سمیع گشته یکی میرزا حسین <sup>شاید</sup>  
 میشود که رحمة للعالمین و جز ترفیض حال عباده اندامی از اطوار آنحضرت بظهور نمی بوند و توقع است که  
 چون در محمد خان غیب دستم الفت گشته و اطوار صدقت اخلاصه دره مینمای حضرت اعانتا علی علی  
 بر حسب معنی ماضی از اعمال سابقه او نگویید اغماض فرموده چون اما مستی بخان نیز از کرده نادیده پشیمان است قلم  
 عنبر بر ایام اعمال در و در گذشته و مقام انت و عاطفت باشند و اینجاست خیر خواه مستعد مبارک کرد که فیما بین

قواعد مصالح و دوستی بار و بد نظاره استحکام هم در کعبه الیوم غیب زری پرستان خلق نین فرود آسوده و ما  
 بوده بد عای و دولت ابد ترین شتافتانمانند درین منفعت منفعا و فقرا ی باوراء الله ترسیب استند عاین  
 و حاکی می خیر اندیشین اسبب لشکر قیامت تر قزلباش در امان بوده و جیب حصول نیکبانی این  
 و ولتخواه کرده و چه بدست که نتایج خدمت فزاع سلاطین خیرین سخن خوانمای خلایق به نسیا موال در مسلمانان  
 و با یاکشتن عجز و وزیر در پستان نیت عین در اکت سعادت بدست نسیا الهام دست ندادن پس در محبت نشانی  
 تو فیق این م عایا فتا از منوات عین انبهای عافیت آسودگی خلق اند که هیچ اکبر است بهره و ر بوده باشد و  
 حضرت اعلی بلفظ کبر با نسو مود که از ان طبقه خود را درین چند سال در او را با بچان و کرجستان و شام  
 عظیم پیش آن بود فرصت یافتند و انواع دست درازی بی اندامی بظهور آورده بودند که آن بر  
 تر فیق غرت و حمیت و صمت شایسته لازم بود اجبیت و حال سفر فرسان بجهت تحفظ و خاطر تعظیم  
 یافتند و چون در محمد خان بلخی دستاورد اعلی را خلاص و عقیدت نموده در مقام عمت ذرات اکت  
 ما فاست بنا بر اکت جبلکی نسبت با جنبا و دوستان مذکور خاطر صدق آیین در رعایت مایستین  
 عقیقه و الله بشکر از منوبات اشراف و اهل این دیار است شایسته است که ما نیز بلخی دستاورد و دوستی  
 در مقام اتمام و باشیم هرگاه اهل عقلمان مقام مولات و دوستی باشد چه بهتر ازین که مسلمانان در زمان  
 دولت مایون و عهد سلطنت به مقرون بغرافت و عافیت باشند انشاء الله تعالی بدو وقت اقصا غایب  
 و موجب فی احوال خلایق و لایق دولت حفظ ناموس سلطنت باشد بظهور آید الهام نیده میرزا محمود  
 الطاف شایسته کرد این محرم طبعت وزیر سابق شیروان ابرسات بلخ تعیین فرموده بنده محمد خان و واده  
 محترم در شهر کاتب پادشاه با مشتمل بر شفاقی شایسته در دستم آورده همراه پانین ع میرزا روزه و نوزده  
 دو کتاب عبد الرحیم خواجه نیز که غزیت با کشتن جزیره کرده بود و مورد توجهات پادشاه و بشمول قائم رسان  
 و تفصیلات حدیو انکره این سرور و شادمان و انکره بعد از رفتن ایشان ایالت ندرت آیات تاریخ  
 سیم شهر الی اول از اول سلطنت به نمان بجان فرسان در حرکت آمد از راه سا بان طبع کسب یکدیگر و  
 شد در شرح حالات آن سفر خراش و در شرح محمد صالح بکت و سوان آن ایام نسیا الله تعالی آید و هر دو ملک

چنان میگردد از سوانح این سال بدان حدیث خوان است که از جانب نظام شاه والی احمد اکبر ولایت  
 دکن و ملک غیر بیگ که موسس قبا بود ولایت آن سلسله و نظام همت سلطنت نظام شاه همت برآ  
 رسالت برگاه جهان بنیاد آفرین می از امرای آن سلسله و جیش زیاد بود و در مقبول سخند و سخندان از خانان  
 ولایت و کرامت از سبیل علمای کبار با شعار فارسی بطه تمام داشت و در زمانان بهشت نشان سعادت بسیار  
 بوسیله از نظام شاه عرض خلاصه و صدقت موروث نمود و پیشگشای لایق گذرانین دور حکام تو جویان  
 حضرت زیارت روزنه مقدمه حضرت امام ثامن علی بن ابی طالب علیه السلام تا حاصل نمود و متوجه مشهد صد گزشت  
 و بعد از استعاده بدان سعادت فطری برگشته با صفهان آمد و در سفر خیر اثر فرخاسان قندهار که در ذیل قوم  
 میگردد و ملازم کباب با کسری و **وقتی متنوعه و سوانح غریبه که درین سال و می او کمال شدن شهرت او**  
 تا در آن سلطنت خیرت است که از آن وقتنا قضای بطور آمد بعیت لار و زکار پوشیده نیست الا بقیال صاحبان دولت  
 بتخصیص شرافت کان پاک طینت نیکو سیرت است که در میادوی حال رخا نمده احوال حسرتی و مال بخرش  
 در هیچ امور خود و دیگر پیشوا کی کردار کفایت خود خسته به او این نفس لاره در کاری که بجز دست و شمشیر  
 نیتی و حاصلی نیست باشد چنانچه شروع نمایند **شعر** دشمن پیشین آن پندند که بجز با با نفس خود نکند  
 هوای خویش **مصدق** و قریحان مسطوره تقیال صورت احوال میرزای نادان است که با ولد بزرگوار که خداوند  
 مجازی و سایه پروردگار است در مقام خلاص میگردی بود همواره اعاضا و بیستین خود انوار طینت  
 خردانه و شوق شفاق پران ز بوجناست احوال مسافت همانا درین اوقات از کوه خدی قدر عافیت  
 در بسته از فرا دستیم عافیت در بسته از جا دستیم عافیت اندر شیش اعزاف جسته بود و با نواج چهل و مرد  
 تا در آن احوالی که مثالی ادب بود میادرت سیمو بتخصیص در ایامی که ذات و حدس پس در فرید و کوه چنانچه بگرد  
 شده عارضه پاریست داده بود جناب شهباز که بعضی معنور برداشته متر صد آن نبود که برزوی کامیاب  
 دولت کرد و در آن زمین خفا که نام سلطنت و زمانه فطری بر حسب که غم در یکت ایستاد و بخت در تحت تصرف  
 و بقیه را داده تا در چنانست **نظم** کسی رسد رایت از بختن که از این توانم که بکشد بختن بجملا چون اطوار جناب  
 میرزا از افغانی که خوانان مسافری استقامت بوزن قدس سید میرزای بزرگوشو کردید و وصلب شما داز

خود کرده بود و بجزیک کا فرمایان عالم تقاضا بشاست کردارنا بنجا بر چشم خود دید آنچه دیدان خود چشم  
 از مصنوعات عالم وجود پوشیده و روی کامیاب ندیده با وجود عالم جنبانی با چند نفر از جمله ای  
 نامدان از خود نامدا انتر اراده نموده بود که بطریق پروان بود از اهل موهنه عیاست علی که در چشم  
 تجلیاتی و تو ثمال او قوی این عا دت در حمله کنجیده حقیقت را بعوض اشراف رسانید میرزای مذکور معترف  
 بعد از ای پسند تنگ بست حضرت علی شای از عواطف جلیل غا ض صین فرمودند اما جمعی که متکلف برین  
 بردن او شن بودند بسیار رسیدند و اسباب بیست میرزای حسب الامم سرانجام یافت دیگر از سزا  
 آنکه درین الامم که فرج اشراف اعلا از میرزا ابو طالب عثمان الدوله این حاتم پکت که بجای والد العالی نقیب  
 وزارت دیوان علی سرفراز و بدین پایه بلند و رتبه ارجمند معترف و ممتاز بود از ان منصب عالی معزول  
 کردید که چندگاه از نشپ فراز دولت قدر زنجیرتیه علی شای خذیه تجریر روزگار و همدت کردید سبب کفر ظاهر  
 بود و چشمتان نفس اناره که لازمه نشا خویشست خود الحاصل منصب وزارت بسلیمان خان و له شاه  
 شاه عظام میرزا نواده عبدالمنه خان که بمصا هرست این دو مان سرفرازی داشت و هر دو حسابان مر بو ط  
 نویسر و از علوم متداول آگاه بود و تفویض یافت دیگر از سواغ معدلت آیین جمعی از اجاره و پدید و نشا  
 قبی که سر بشو شرش و فساد بر آورده بودند آزار و اضرا رسینان بخلق آن دیار میرسیه برست در آمد کجیب  
 الغرمان بسیارست سیدند و یکا از معبران شاملوش و قلی پکت نام که در خدمت اشراف بان استفتا  
 ایشان کشوده ضامن نیک و بد ایشان میشد که من بعد ترکیب امور نا صواب کردید بیعت ایشان بی  
 آن طبقه مورد غضب شاهان گردیده و شریک سیاست کردید **بشهر** هر که بدی کرد و بنید یار شد **اسم** میر سید خوش  
 کفر ر شده **آهالی دار المؤمنین** قرانیز و اقمه سرور کشته مسلمانان از اثر ایشان خلاص یافتند **مشتور**  
**جمعی از شاهان** **همه و اعیان** که درین سال **وای خود دولت** کردند و در مضاجح خاک نشودند غار نجان صد  
 سابق که در او اخر سال گذشته در قصبه طشت ری مریض و علی گشته در اوایل سال خست با علم اقامت  
 شد بد نشانی را بمشهد مقدس رضویه ظاهر نما الف سلام التحریق نقل کردند و انسا و ات عظیم القدر سیغنی  
 اللسینی بود که آب عجب او در دار السلطنه قزوین و نواحی بممنصب جلیل القدر اصفی القضاة معترف و منظر

نظر سلاطین مصر بود و در او رسید عالیشان کردی اللغات با خلاق پسندیده و فضا یان کمالات نفسانی استیک  
 داشت در زمان دولت هایون منصب تاجی که نظر اثریافته چند که در آن شغل شرف پرخت و چون  
 از آن مشغول و این چند توفیق جمع پت اعدی لزام در یافته در سینه یونیت نیل خمس و غروالف خفا که در تاریخ  
 آن سال اشاره بآن شهنی منصب دفع الشان صدارت سرفرازی نیست و دوازده سال من حیث الاستقلال  
 بران امر قیام نموده علیه علوم ارباب استحقاق و تبحر از نوعیاد عالم احشش بهره بود و ذمیک سپهر فقه  
 داشت که بکتاب علوم مشغولی مینمود بعد از فوت والده در همین سال حکمت بالغه ازین دستعال در دار السلطنه  
 اصفهان برضی بلایز حکم داشت در عالم جوانی بزم منزل جاودان داشتافت فریدون خان حاکم کستر ایادی  
 ییلاق ساوه سپار کردید بشهر آوردند و نوز و زهر منوشتمند او یافته معالجات اطبا سفید نیفتاد و ابلی  
 طبعش دست از ملک بدن کوتا کرده میل بسزمن بقا نمود نفسش او را بمشهد مقدس معلی صنوی  
 نقل نمودی از قبل هر کس بود از جمله عهد نواب عالی و آنحضرت جوهر شد و انای از اناصید امیرش  
 مشا بود نموده در مقام تربیتش در آن محواره مورد توجهات پادشاهی و منظور نظر شاهی بود تا آنکه  
 بکومت دارالمومنین کستر ایادی سرلمندی یافت و مجدده سال را ای انولایت استغفال است و باخلق  
 آنرا بر سلوک پسندیده نمود بین الیوم سلامت نفس مشهور بصفت عدالت و نیکنای موصوف بود و او را  
 در مدت در ایاطوایف اشرا در ستمردین ایل صابن خانه مشهور بزبان که همیشه در حد و دسترا با وطنیان  
 در زمین شورانوی مینمودند محاربات قوی و بزرگای غلبیم وی داده بیزوی تبال هایون و شجاعت  
 و دلیری همیشه فریزی یافت چنانچه از انطقه ستمرد خصو صا طایفه کولکن با و خلو که در ترقه و عصیان بر نای  
 انقوم هر پیشرفت و توشهر بود صاحب بود کندشت ایالت آنولایت بهیمن خان چوکس تعلق یافت  
 سلوک و بروقی ضای مردم گنایا بنود بنا بران معزول گشته بخبر خان کرد در سلک غلامان درگاه منسلک  
 و مردضا بطاکار ان بود و تقوی یافت **ذکر اشغال وقت ملوک مشغول علی شیخ بنالدین محمد علی زاده افغان**  
**جا و دار عالی معارف** بزوانه که شمه از اوصاف کماله که از فضل و اتصال آن جمده حاصل و صحیفه اول بیخ فتر  
 رقوم تارش یافته ظاهرش بود و در دانش و تبحر علوم آرایش رجات عالیها بیتها و آریسته و اخلاق حسنه

پر است باطن فیض دولت فقر و در و شش نهادی بو صوف در سیر سلوک معروفه باز مره اهل انوار  
 درین سال وزی در مقابل مشهور تربیت عارف باقی با برکن الدین صغمانه با دای صلیح مشغول بود در  
 سال او از می از قبر کوشش شیخ رسید که در عالم روحانی یک از اسودگان اهل قیوم منزل گزیده کان زندان  
 خانه خاک با او بچشم در آن کوفته بود که اینهمه غفلت چیست خلاوت آگاهی هنگام امتیاز است و قافله  
 و نسب خود اظہار نموده بود و در حرف ده از هر از خفیه بزبان آورده اما حضرت شیخ تقریر اینها فرمودند و  
 از حرف غفلت و امتیاز اظہار نکردند و از او قافله آنحضرت یکی از اجبا که تحرم سهرارش شیخ بود و در کعبه محراب  
 خود کوفته بود و الحاصل از وقوع این واقعه غریبه بر یکب تکلف فرود برده چند روز ترکت عاشرت حاجت و مباحثه  
 طالب علمان نموده اما در سمرقندت میگردید و مرتضی الحال ازین دار ملال بود و لطف فیض عاظم غنی  
 آنگاه طلب علمو کم همیشه از فیض باب مسایل عقیدتی و مشتمل غفلت بود و در بلاط ایران مشهوره  
 ترغیب بخندید که در باطن باشد ابود و بظاہر فیض الهی علوم از طلبه باز بگرد و مشروبات آنرا علاو علی طاعت  
 و عبادت شمر و از کما را نیکو مقالات طهارت نفیض از اجزاء آرام کرده و شرفه با خلق اندامش نمود تا  
 دو سه ماه دیگر طهارت مباحثه علوم افاده تلاوت صرف نموده اما نام نسخه شریفه جامع عباسی اهتمام  
 داشت و باطن با اسودگان عالم ارواح هم از و بار و حاسیان عالم امتیاز مساز بود و آنکه در چهارم شهر  
 شوال این سال بقیم المراج کشید ششم شهر مذکور طسایر روح پرورش از سنگتای نفس من جوان امید به علم  
 قدس سرچ و از نمود حضرت اعانتان ظل الهی در سبیل تقریف داشت جمعی از اعیان که در شهر نمانده بود در پیش  
 و سپیدخانه مغفرت اندازه شش سبقت می بستند از دعای خلایق بر توبه بود که در میدان نقش جهان با همه  
 ضحکت و وسعت بزرگیکه با افتاده از هجوم عام بدن جنانه شور بود در مسجد جامع عتیق آب چاه غسل و  
 علما و فضلا بر جنازه تحنوف رحمت حق لایموت نماز گذارده و در بقعه شریفه منسوب بحضرت امام الساجدین  
 و قبله العارفین امام بنی العابدین علیه السلام که مدفن و امام زاده طاهر است که شش تعلق شد مقدس علی  
 نمودند و وقوف و صیحه خود کرده بود در پابین پای مبارک امام الحج و الا شرف در منزل که در امام اقامت  
 مشهد مقدس که در کوشش بود مدفون گشت رحمت الله علیه باب تعداد تواریخ مرغوبه یافته در سلک نظم

جناب اعتماد الله اوله ميرزا ابوطالب انزه يا ضلعت سمر و تاج رفت چون شبح زوار دنيا نكشت ابونا  
 گامی دوستی بخت ز سرق باخشش كشمش شبح بها الدین و ای از فرزند می محمد صالح برادر آ  
 ما قمر حروف صفا افسوس نغمه ای و روان تا سچ زیاده در سلک نظم کشید و جمع و کبر تو ارج مشتاق یافته  
 از طول آن اندیشید بهین و و تارخ گفت آغا زایت تلخ کل مطالب است واحدی فلیش و ان کمال  
 ششم از قرن نامه جلوسه سیون شای غل طبیعت کفر در وقایع مذکور با بظن غلطه رایات بها طلعه افروز  
 روزگار و عهده جهان گشته جهان را بنا که نوید شمع و غزوه فیروزی داد و آفتاب عالم تاب که تیز غلظت و  
 و عطیه بخشید عهده عالم است با کوبه نوز و شمع جهان آرای بخت و سرور قدم بر لب طاشرف نهاد و آ  
 کیتی از فریغ عالم کبر و شنی تازه و طراوت با اندازد بشید و درین سال بخت آغاز سعادت فرجام  
 نوز و فیروز روز و دوش بدست شهر جمید الا قبل مطالب واحدی فلیش و ان غافا و نوز و سان جمله تا  
 باریستکه و پراستکه بر از برب منگ آرا و ده در بخت چمن روزگار در عسکاه کیتی صفا رای گشته سپنا  
 لاله و از بار صید زب غنای لیب آبا بزار زبان مع شای شخب بار کا مکار کا موی با و رسانیدند  
 بهار آمد در عالم بوغیاخت فریغ از بار کا غمزه می یافت جهان از مژده فرخنده که او غلابی با زانو  
 آسودگی داد موکب نصرت قرن هالیون شای غل آبی از بخت هات تقسیم یافته بود که در سال گذشته اشعار شد  
 تو جو خراسان خاطر ا نوز سوخ یافته بود لحد اعنان نصرت نشان بغیر و زنی و اقبال بکاتب خراسان در حرکت  
 آمده در قصب بلبس کلمکی نزول جلال گشته و شاد در وان عظمت و اقبال در ان عهده نکشت او نوشته  
 بعد از اسم جشن نوز و زنی انجام مطالب مقاصد رباب حاجات و وزیر دستمان عمان غنیمت  
 اشتب میا پیوند بعزم سر میخا سواصل و دور میزند و نظام هماد فروری خراسان با انصوب انطوائت  
 از راه تون و دشت ساپن قاین در حرکت آمده نوز و زمان قضا چو یان بنقا ذیوست که امر اعظام و عسک  
 ظفر فرجام که در ولایت نیشابور مشلاق نموده بودند بولایت فراه آمده در اینجا موکب همایون یعنی کوب  
 و سپاه نظریه فوج قشون قشون روی تو جو با انصوب آورده چون موکب همایون افراده سید طبقا  
 ششم و انواع خدمت نظر فرما فرمای و یا رعیه بجم در آمده بقاعده و این بر صکا بهشتا در زبان بد عالی

شهر با کمال کاران کش و در سوانح این سفر نیز از ترفتمو حاکم گروی داد و در ذیل هر قوم تلم غزین  
 رقم می کرد و کفار و شیخ و حکمت بجهت از این قند با در زمین داد و لیون عنایت آفرید که داد کرد بر کار  
 گمان عالم صورت بود و نمندان انجمن یعنی مخفی نامه که در صحیفه اول ثان این و مقرر عالم آرای خجالت  
 احوال ولایت قند با که چگونگی از ترفتمو بان درگاه پروان رفته و ترفتمو مستبان مسلک که در کاتب  
 آمده که مکرز با جابجای ترفتمو حکمت پان کردین در طی این دستمان مناسب چنان دید که از  
 بکار زمین ریشید به حال حاضر سابقه و لاحق و دیگر باره از ابتدا تا انتها بستیا ری حکمت و در زبان صحیفه  
 میان بخار در کتبه لبان وادی اخبار را مویج سپرد که در باب فتوحات و اصحاب و می سبب بود  
 مایون با بلغوض باعث نقصان رابطه وستی نشسته و در صحیفه اولی در طی واقع مان شاخ جنبانگان  
 بتجربه پوسته که حکمت قند با دره بعد اولی و کز که بعد از خبری بسایع جمیل امرای دریا شن ترفتمو این دولت  
 اید چون در آس ولایت و دارایی سلطان غزین میرزا شفق شریخ داد و چند سال بعد از آن عسکر بزرگوار سپری  
 کشت قند با در حسب الزمان نواب سکنده نشان عنوان سلطان محمد پادشا بمظفر حسین میرزا پسر بزرگ و زین  
 داد و در ایستم میرزا پسر که چکته و تفویض یافت در زمان طغیان او زبکیه بنوعی که در صحیفه دوم در طی احوال میرزا  
 یان مذکور استم بذریه حکمت ظهور کشته میرزا یان مذکور از کوه تخری طغیان او زبکیه منظور و هشت از ایفای  
 برادران خود را می وی توجیه بنده وستان آورده حکمت را بتصرف منسوبان پادشا و الا حاکم و غفران  
 جلال الدین محمد اکبر پادشا بن محمد جمالیون بن میرزا با بر فرمانفرمای منده وستان دادند و درایت نیک  
 و الف که در خراسان تشریح طغیان او زبکیه بزلال تیغ آبدار شهریار کامکار عالیستار یعنی حضرت شامی  
 آبی تکیه یافته تمامت ماک خراسان مجدد و انتزاع اولیا می دولت اید چون در آمد دنیا برابط صداقت و  
 دو پستی قدیم میان این دو مسلک علیه واقع است حقیقت فتح خراسان بفرست پادشا غفران بنا و اعلام نمود  
 مصحوب میرزا علی حکمت نامی توجیه خدا بنده و لو دستا دادند و در نامه محبت آیین دوستانه که بخدمت ارسال  
 شده بود و بتعلم موروث رقم در باب قند با را با بی شده بود که همین الطاف الهی توجیه با طعن آن اوت بنام  
 تمامت خراسان که در ترفتمو مخالفان بود و در صحیفه نماید دست در آمده سوای قند با که در ترفتمو منسوبان



فرزندی

آنقدر است محلی در معرفت دیگری نمانده و از اتحاد و یکا یکی نسبت حقوق و دوستی قدیم و طریقت بخت برود  
 جدید آفتضای آن میگرد که از چرخین و او را خود همش در پستانه در بازگذاشته قند بار مضایقه  
 نمود و با سپاس غلت و دوستی با بطور این مرد حق تاز و استخوان مند و حضرت پادشاه مغفور از آن ایما  
 اشعار در ستایش غماض نموده قوسین را چرخ دمی نیافت و حضرت اعلا شاهی از فراخی جو صله و پاس پر  
 فرزندی از جای زنده را ابط صداقت و اتحاد را از دست ندادند تا آنکه پادشاه عالیجاه و رحمت الکریمه  
 همین فرزند از جنبه شرفی از الدین محمد سلیم پادشاه قایم مقام پدر عالی گهر گردید و در آغاز بکسری نیافت  
 سلطان خسرو همین فرزند خود که در همه سلطنت دهرت مشغول و بعضی امر از قرب و جوار حضرت  
 حاکم فرزند و پستان با فوجی از جنود نظر و در دستورات آن دیکر شده ملک است با مشرف شده تلمذ احاطه  
 در چنین که ریاست جلالت آورده بجان بود حقیقت بوخرا نرسیده تا آنکه باندک توجهی و اشارتی در حال  
 سهولت و آسانی تسخیر قلمه میسر بود و چون هنوز بنا بر شایع گمان داری که هر قدر ما بسیاری از امور لایق  
 عایین میگردد و در ازین طرف پریشانی و آداب آیینت که از لوازم غلظت و دواد است بطور متناهی  
 ازین نوعت تا بهنجار کشین است همان کم فرصت است از این مردی دور نهسته امر اعظام مانع  
 فرمودند و پشاهی یکیشان جغتای که از جانب آن پسر علی حاکم قند بار بود و در قلمه محصور نشود طغیان  
 و فرمان استمالت عنصرد ریافت مصحوب حسین بیک نامی از طایفه خدایه خدایه لو شامو در ستادند که  
 چون میان ما و پادشاه و ااجاه را ابط محبت و برادری سلوک و با یکدیگر با لجا و مملکت مضایقه نمیکرد  
 از نظرایغ خاطر ما را بی آنکه مشغول بشد ایشان ترصد آن بودند که بعد از در ستادان با همی معتبر و  
 تقدیم هر اسپد و پیشتر ظهور انگونه خاطر بود که مملکت بدست در آمده را بازگذاشته اند آنقدر نیز  
 نمیکند در شستن قند بار که در نظر دوست و دشمن مشتبه بعد لم ارتباط میکند و لایق نیست بقتضای  
 مصداقت و دواد و از ادمر دیههای سابقه و لاحقه بازگذاشته بعد از آنکه یادگار علی سلطان طاش  
 که از معتبران طایفه رفیعه تر لقب شد و کارگاه خرد پر بود و بیوعی که سبق ذکر یافت برسم رسالت  
 رفته و از این پیششاهی دستاورد و تواضعات هر با نماند که راه در رسم ششمان کارگاه ابراع است بطور

آمرش را از دو پنجمان معتبره که متعاقب میرفته که بزنجبانی بیخروج بولکلای سینه کو خواهان سپل کور کانیه نقلبا  
معاذکونند با سینه موند و از آن طرف را در این گفت کوند او و اثری که گفتا می پنجمان مترتبت نیست و غیر  
و علی که مشن نرا و الفت و دوستی نبود به چنجات که بجز بر پوست و تها می میا نولایت در تصرف منسوب  
عظم آن سلسله مانند آنکه میز بر خور از شهو سخنان عالم که از امرای بزرگ آن سپل بود در چنانجا پیش  
والا جاهه بطایب طلبایی یعنی بر ادبی سرفراز بود و کمال حمیت داشت بر سه سالست که حضرت  
اعلی شای عقل الهی را نشانی محاوره و همزبانیه می بکارند و اطفا محبت و دوستیهای برادران اطفا  
معاذکونند با بنوده بودند و تقاضای که در نیت بنا بر پس از ابط الفت نموده بودند و خانها می که  
از انظر می شده فرمود هر گاه گفته که خصوصیت و یکایک میانه ما و پادشاه و الا جاهه زیاده را  
که با یکدیگر مضایقه با لگا و مملکت داشته پیشم لکن در باب قند بار که در خلخاسان و ملک مور و نه  
این برادر و دوستی و دوستی است مردم و روز و نیک که چشم بر امور متعارف صورتی دارند و از عالم  
معنی بخیر سخنان لایق در خالف و انجمنها بر زبان آورده ضمن نوع دیگر میمانند نرا و محبت و دوستی  
طرفین است که آن برادر کا مکار بجهت طعن اعدا دان ملک که از ولایت بند وستان بغایت دور و  
درین میان در سکن شاه راجحت است باین برادر هرگز ن باز که دارد که هم زبان هرنه در این سده کو گفتا  
پیشان عالم سبانه کونماه باشد و هر تجدید آوازه خصوصیت و یکایک این دو سلسله در اتفاق افتاد  
استنما را به ابط الفت و داد تبارزه استحکام پذیرد و بر مسلمین قرب و جوار خصوصیات اهل ادراکیت که  
معاند هر دو طرفه مراتب وفاق و اتفاق یعنی و قولش این با یکدیگر ظاهر گشته بر آینه این معنی نتیجی آنرا  
نوامید نشاند و اگر باز که اشتن این بر طبع شریف آنحضرت بسیار دشوار باشد ما رضای خاطر او را بر ابط  
عالیه دنیوی راجع میدانیم اما بر سه سیر و سخا را بگذرد و خواهم آید که چند روزی با منسوبان آنحضرت  
در سه همان پذیر می و میرنانه بنظر آید و بر عالمیان ظاهر شد که باز که اشتن آنکس برایشان جنس  
خصوصیت و یکایک است و در میان حد ای نیست و زینل یک تو شمال انشی که از خاصان درگاه و محرمان بود  
در سه و چنانچه در محض و دست که از مشن با و تیه همراه خان عالم بر سالت و تجدید قواعد الفت رفت اطفا

این مدعا کرده بود و جمیع فرشتگان که باین تقرب چو که بوسا و سپس شیطانه فتنه انگیزه آشوب طلبند  
 مانع حصول مطلب گشته این مخالفت را در لغت الهی نام نهاده اما در اندیشه انکار آگاه و آگاهان دان  
 خیز خواهد است که در اندک دولتی خواهی صاحب و در لغت است که دشمنان را بجهت سلوک دوست که نرسند  
 و دوست تان را افزاین دست می نایند بر آینه این حسنی را بموجب نزارا فزون دولت اندک تکلیف چنین دوستی  
 بی تسلط این در ظاهر بموجب بی زاید جاه و حشمت و باطنی با ستم تم بنیان سلطنت باشند و اگر از تقوی  
 اندکی را بسیار گشته آید سخن به از یک باشد اما حضرت باطل در اولها خجسته آنرا این سان حسب عهد که  
 بچنان عالم فرموده بود و نه بدین نوعی که در فوق مذکور شد بر ستم و شرک و اهل و در هر مند و ارقینا خجسته آن  
 دیار فرموده و از فرقه مشهور عاقلت بعد از عزیز خان حاکم فتنه بار و سایر اهل و اعیان بختی که در اینجا بود  
 مصوب وصال بکتاب ابو اعلی که از معتقدان درگاه بود و ارسال فرمودند که چون سفری از فرغانه ان بنا بر  
 ملکی اتفاق افتاده بود و از فرقه متوسل بر شکرانند و در هر طریقه آنکه تو بر نوا بسیمون ما را با نظر شما سخن  
 سه و شکرانند و از روی یکدیگر بی بجا یکی به استقبال آن سعادت را که بوسیله بر این بند که چند روزی که  
 درین حد و درینا سیر و شکران پر دایم ایشان نیز در کابا شرف بود و از جناب بار و کمال رحمان پذیرفته  
 لوازم میرانایه لطیف آورند و خاطر مطهر آسوده دارند که سوا بی اغراض و احترام نسبت بملازمان حضرت پادشاه  
 والا جاه براد با جان برابر می محظوظ خاطر صفای این نیست منوغل اصالی از بیخفت بی نوعی که بچنان عالم گفته  
 بودیم است که بر عالمیان تجنیز معاندان او بیکتیه قرب و جوار طرفین غلام هر که در مملکت ما و شما یکست و در  
 جدید نیست سخن بر فوج دیگر نگنند و بعد از درستان وصال بکتاب از فرقه سیرکنان شکرانکنان روایت شده  
 و چون کنان آری میرنده مرتب خیال مقابل که در میرزا قلی سلطان سیاه منصور حاکم کرشاک و چند نفر از حجت  
 جغتای بی عبدالعزیز خان در نیوقت همه حارست و استحکام قلع بند میورز شده بود او مطلع گشته بر این  
 روشه کرده بود آورده و نظر امیرسانید حضرت اعلی شایسته علی او را مورد خطاب کرد اینده فزون  
 که منسوبان ملازمان حضرت پادشاه با تعلق دارند بخود در سبب این حرکت چیست و کفرشان در خلعت این  
 و انقضای رعایت فرموده حضرت دادند که بر سر خدمت موجود خود روند اما عبدالعزیز خان و اعیان بختی بیچون

بمضمون فرمان عاقلت معزز و مباحی کشته میز باقی کابل که از معبران ملازمان پادشاه و الا جا بود  
با عرض اخصای عالی جلایند و در دست داده اهلما نمود و بودند که حضرت پادشاه ازین واقعه مسخره گشته از آنجا  
باز کرده اند که اگر پیشتر آید ما را داده و رسم جاگرمی بجز مخالفت و قلع و اری و جنگه جلال چهاره نیت چون  
ازین بنیام نفاق آمیزه آموختن اتفاق ای طاق و اتفاق بمشام مکنان برسد مساحت آن ولایت مسخره گشته  
جاده و جلال شده بود و ایجاب متمسک ایسان نمودن الباقی دولت منیند چندین مخالفت بوالفقیه لاکه از آن  
کوته خردان صد و ریاضت مخالفت و چکانمی بر اتحاد و بیجانمی که مکنون خاطر صفا آیین بود که میدند  
موجب بخلافه ای که در کشته در رفتن کرم خان کردیدند و خنده سلطان میر لایه نوکی با فواج قاهره بر قطعه  
زین او بجزرات شاه کلان تعزیر بود و دستا دند و تباریح نوزده چهارشنبه ششم شتر حبس لاریه بقیه  
مضرب خیا م قبایل که دید عبد الوهیز خان و رفقا از غلامان فتنه جوئی که بیغام آده بودند با حضرت علی شاهی  
ظالمی در شانی بیسته و مخالفان در حصار چکانی کشته شده و بعد از آنی نادانیه دستک بسته بر انجام قلع و  
چینش و بار دوی معلی تب و تفنگک از اضرع شروع نمودند و جنگه جلال آید و فرغ از حضرت علی و از چند  
تبعافان پادشاه نکرده رسیه نه و جنود قبایل از خرابیه قتل آف آده برست و اشتغال بخش عالم و داد و  
و کز آن کرده ایموا فقت یکدی دعوت نموده و مصالح ارجمند از نظرف بظهور پوست که شاید بالالت  
مقلد و درین رک عتاد و لجاج نموده و با جمله پروی خاطر مبارک نموده امن سلامت اختیار نمایند و معام  
بمخالفت صریح کشته معینه نضاده و قلع و اری عتاد و جلال امر نمودند و بغیر و غلبه کشتن آنکس در آداب  
جهان داری بر دمت حمت خرد و از لازم آوردند و زیاد ما زین مساجد در حوصله خاطر در اینحال نگهید و پیش ازین  
تقابل از او است عزت شاه زین و شعل غضب قیامت لبه با کشیده عساکر منصوبه را بجا رده و قلع  
گیری مامور فرمودند با وجود آنکه هملا بسباب قلع گیری خصوصاً توبه با دلچ و عمد تو جان و سپلداران آن کولوا  
و میحتاج قلعگشایان همراه نبود بهادران موکب علی در لیران قلعگشایان و جوانب قلعی احاطه  
سببها پیش برنده و دلیران همین جنگ چون هزاران پیشه چکانی یکت و ناخن بر باره و بروج یازیده و در  
مخرج و زخمها در ساسر قلعها انداخته و بقیه ما زده میان حصار را چون خانه زینور و میت العنکبوت

سنت دنیا کرد و ایندند و در هر روزی چند برج عالی چون بنای دولت آن سپید بختان ز مهر نور بر خفتند  
کرد و بار برفوق آن کرده نادان می خفت و حضرت اعانتی مثل اکبر و نور محمد کشت اعمال عموم همانان است  
جسود قاهره بر خفت پوشش نمیدادند که سب و هتفا و وزیرستان پشت تپا سب میان پامال گردان  
عمره دلاوری کردند الهه مخصوصان تخلفی بنیان بروج باره و نزل احوال قلعو خوف هر اسر قلعو اران اطلأ  
یا هت بخیز و هتطلب را خود را برای العین مشا بن نموده اند که از خواب غفلت نماند و از سپاه از همه طرف خود را بوی  
طریق و هتطلب در مقام پیشمانی در آمده و وسایل شفا انجیته امان طلسمه حضرت علی با وجود آنکه تمام  
پانجلی ازان طبقه صد و یا فته بود همان رابطه دوستی با منظر داشته مروت و قوت جنگی که کائنات  
خاندان نبوت و ولایت است در باده عموم مخصوصان در حرکت آورده امان اند و از پس سخطه تهرمان  
ایمن گردانیده و در زمینه یازدهم شعبان عبدالعزیز خان با سایر امر او اعیان حضور شاه شمشیر خان و عیالی  
در منی و میرزا فاضل مشهور بخند و خداداده خواص صاحب شاه محمد خان و دلش می بکشد آن حاکم سابق است  
بجان دوران و دوستان و غیر هم از قلعو پرور آمده راده نمودند که بطریق کدگان ترکش کردن  
آویخته بنظر اوست و آید حضرت اعلی که قاعده آموز نظام بر این عالم صورت و لپس جنبیان رابطه غوغایی  
ملاش چند روزه ایشان را حراج آداب خدمت و مراسم کرده ضایان ندادند و انجاعت در کمال محال است  
و نداشت عز ملائمت در یافته لوازم کوشش و تسلیم قبا عن آداب آن سلسله بتهدیم رسانیدند و حضرت  
اعانتی ای در کمال محمت با ایشان سلوک نموده یکی با تجلعه های فاضل و تشریفات فاضله نواخته شمول  
نوازش و احسان و مفاخر و همه الوهش را اطمینان دادند باز حضرت فتن قلعو یافته بنزل خود مراجعت  
نمودند بعد از سه روز عبدالعزیز خان و تمامی اعیان جنگی و سپاه میان قلعو سوی خدمتکار و ملازم قریب  
چهار پنج هزار کس و چند پروان آس در جوار رود می رسد می بنام قامت نصب نمودند با همه الطاف و مهربانی  
که در بارگاه انجاعت بطور میرسد در هنگام مجلس بیست قرین نواز نشات کونان تسلی بخش خاطر ایشان  
بودند و با کمال نزلان پراکنده دلی البسی بودند بعد از پروان آمدن کرده جنگی و سپه درون قلعو روز جمعه  
شهره کور صد و عظام عاصمان درگاه بیشتر و در مسجد میان که میدان است در چنان استجا و زب و کدو کدو کدو

و مغاخر حضرت انداختنی عشر صلوات الله عليهم الملك الا که عاری من عائله و در جو یقین کرد که از هر بنی و بی تکیا  
شهر را بر جواجخت کامکار بدین تبه بلینا جرنبد می یافت پایر مشخاشین فرزانه بنیر زباید عرش اعظم سیرج بالعباب  
سامی نامی سبیل نزیب و ارایش با اندازه یافت و آن قوم در کمان است اراده قیوم دیار بند نمود و الهامتس  
کردند که پیشکشها علی القین بر سپل مال مال بسکراذیم بخشش کنز این جن حضرت حاصل نمود و دانشمند حضرت  
بجز خرد از اصلا نظر تبول با نماینده اخته بجلالت آفتوم ما بود و انکاشته در کرد آوری لهایم پرانکه  
آن جمع تو جهات فتوت آیین مبد و ان اشته پیشکشش را نیز با یسان عطا فرمودند زاده و در جمله و اسباب  
سواری تازی نژاد و عزالت بقدر تسیاج عنایت فرموده همگی با اموال اسباب با صلح و عیال سلم  
و خانم و از فرزند و مکتوب محبت اسلوب برادر از حضرت پادشاه الامجا و فرمانهای ممالک بند و ستان  
مصحح حمید ربکت یوز باشی قرا و غلو بر فاقه عهده العزیز فاقه و فقار ارسال هشته و عذر این بنفست و الا که  
از تقدیرات آسمان با قضا و قضای جنیت یازوی اوده با بلوغ و چه پن بیان خویش شده و در کلیه غلظت  
احمر از وی آشاد و دوستی که ابواب مشغاح مصادقت دیکتا دل تواند بود و ترمیت داده بر یکی اسم قنده  
و بر دیگری اسم نزهت پیش این انفتش کرده بخدمت آنحضرت برستادند و زبان محبت و برادر بی محبت  
دادند که چون منسوب آنحضرت از غفلت و کوفت فری فیما بین معایرت و چکاکی بظهور آورده ابواب استقامت  
و چکاکی که سالها بین الجانین مفتوح بوده و دست مسدود کرده است ندر بر تصدیق بر نهضت و توجع یافت  
آنکون قنده بر بسته و بلا زمان عالی تعلق برادر در صلوات است که کل بلاد ایران زمین اگر از عطیة خانی  
باین برادر رفیق بیض یافت یک قلعه تصدیر نموده کلیه خیزه بسیار آنرا که بر آینه مشغاح مقالیه تصدیق است و  
در بقعه اقدار خود تصور نمایند و این معنی را از مقول تحلف و مواضع متعارف در رسمی شمر میجان الله الفت  
الیام را در عالم خلقت چه پای بلند است فرزانه و ایان و الاستشکی با کمال تسلط و اقتدار و چندین مویست  
و دست و هر یک در عالم اسباب نشا تعلق بر جمن و محکم جمانی تواند بود و کان لم یکن انکاشته بقضا  
و حدت از ملی برن بشیوه پستوده بجمک سلطان خود و فرمان روای عفت کی در ذات کامل الصفاست  
پادشاه عدالت شعرا صغاف مضاعف عالمیان است از دست بند احوال صلح بر انجاعت عازم

رفتن شده نیک پزیر و شاه کلان حکام زمین داور و رشتا دند و انصورت و اقدار و اطلال و اندک قلعه است  
درگاه شاهی سپرده هر یک پس برین سخن یاد دهند و او را در وقت در شسته باشند با نشان چونند نیک پزیر  
روان شود تا امان انجمن است محض شفاست و عقلی و توهمات الیغیر امری در نهایت غراب و عملی بسیار انجمن  
بطوریکه چنانچه خود را در معرض ملامت انداخته شرح این واقعه آنکه چون خرد سلطان با فوجی از افغان قبا  
بنوعی که تخریب پوست بپای قلعه زمین داور رسیدند شاه کلان دستخطان قلعه بدستور عبدالعزیز خان و رفعا  
طریق مطلق اختیار کردند در مقام کمرش و قلعه داری در آنند و تا پست روز تلاش نمایند که در آنجا  
خبر فتح قلعه تا به بارشان رسید از قلعه داری با یوسرگشته با کمال ایمن نویسی می پرورن آمد تا امان  
مخالفت و جنگ و جدال که فیما بین وقوع یافته بود و خایف هر اسان بودند و بطنقه آنکه سلطان پناه  
در مقام انجام در آید با خود مخبر میسازند که در مقام فرست و سستی می که توانند کرده بطرف کابل و قدر و  
خبر و سلطان چیز از موهندان بپست رفی مطلقه و دل نکرا و تا یلف قلوب الطمینان خاطر انجمن است  
خدمت و آشنایی در ستان کرد و طرح صیافت انداخته شاه کلان و اعیان انطبقة را بهمانی دعوت نمود  
بزم ملوکانه از کسب سنوزله و اعیان قزلباش جمع شدند بود که شاه کلان بسیار بهمانان سبقت  
گرفته با چند لغز از مغلوبان پشته آمد در مجلس قرار گرفته گهی بود که در جدول مندی و آلات جبار در سمرا  
شده و سلطان بالایشان تواضعات آرمیاد کرده و رسم مردی و آیین میزبانان و همان نوازی است به  
ظهور آورده بطنقه آنکه میادامو جیب افرونی وحشت و توهم و دل نکرا انقوم کرده تحلیف اسلم و میرا قشود  
که حرف عادت بزم آریان مخالفی در کار است تا علی داشته تا آنکه جمعی دیگر از اسپاهیان بهمان بپسند  
یراق بسته نمایند شاه خرد سلطان بیرونی ملائمت و مردمی باران و محض صان بشاه کلان انظار نمود  
که درین گرمی و دراز نازد و ستان یراق بسینه شستن به لازم است اگر بر قفا و باران خود اشاره نمایند  
که آلات جبار و یراق کشوده بی تکلف از کشیده دست نوازی مسلک اند بر آیت موجب راحت است  
خواهد بود چند علی از پیشتر ندمان سلطان برسم عادت پیش میروند که در طبقه خدمت بجای آورده التماس

براق کشودن نماید آنها عمت ایامت است چنانچه در اثنا کشیدند در اثنا کشیدند در اثنا کشیدند  
 خدمت کذا ان است یکدیگر و جاهدان و ان از ان مفلو بان موکد و مزلنگال سهاست و جمالت دست بر یکدیگر  
 و چندل بدو حال پیشتر نشان نمودند خسر سلطان انشا به و اینحال توتر آنکه مبلد انرا نطقه است پس  
 سپید خیالی دیگر کوشش باشند احتیاط و رزیده از مجلسین جو نپسته اراده و مرض مینماید آنها عمت بتصو  
 نطقه و خیالی طبل هم بر آن کز دست بآلت مبارک برده بکش سلطان حواله مینماید چند نفر از اهل خدمت  
 زخمی که در نطقه و کلباش چند نفر از خمی دیده اند انظافیه احرار صرع پر خاشجوی با شمشیرهای برهنه آمده و زنا  
 می آیند از اطراف و جوانب تنها از نیام بر آورده و فرزند زنا کنندگان می آیند عوقای عالم بکشد  
 از هجوم عالم احدی نتوانست کین غایره غضب و فتنه و آشوب شتوانست نمود و خواجه فضل الله از جوری  
 از خدمت و مزاجی که با شاه کلان داشتند درین شورش و غوغا فرستادند پیشتر سستی کرده و از این  
 شمشیر زبانی در آورده بعد از کشیدن او و سپاهیان جنگجوی آشوب طلب نطقه روی آورده باز  
 تقدیرات نامان دست فتنه و از می کرده مغلبنم موکد زخم کشته بطرف العین اکثر ان کرده و طومر شمشیر و چو فتنه  
 تقدیر شتند و جنبر عهده عظمی و جاده گبری با اختیار روی از اسبجان آمدن این همه بوالجاست که از نطقه  
 تقدیر بکلان که ظهور است آید ارباب با ظاهرجش منسود انداخته اسباب الفت و التام سر انجام مینماید  
 و پردگشایان سرای قضا و کارکنان قدر از شت کار دیگر بوده و مصالح و حشت سر انجام و اما ده میدان  
 و تماشایان عالم ظهور را جز بیده رضا نکلیستن چاره نیست یعنی الله ما یش و حکم مایرید شمشیر اگر محول اول  
 جهانیا نطقه است چرخاری حالات بر خلاف مناسبت با قضاست بهر نیکه بد عمت شت خلق  
 باین دلیل که تیر برای جسد خلقت کسی چون و چو آدم نمیتوانند که نقش بنده حوادث و رای چون  
 چو است العفتان تیره بختان تیر و زکار از بخت بر شتگی او بار برین عاونه گرفتار آمده و چون خبر  
 و حشت انکیز بار دی معنی سید حضرت علی العقیب تمام دست داده بجهت الطینان قلوب عبد العزیز  
 و رفقا جنس سلطان غایبان خطای و عقاب آغا ندانند تا آنکه تفریح چند نفر از مردم ایشان بوضع سبوت  
 که از خسر و سلطان داده بطیونیا من نطقه نادان وادی این موکد شدند العفت حضرت عاشای علی الهی

کار هر چه بان راه



آن کرده هر روز لطف تازه و هر زمان شفقت باندازه نسبت بهرک بطور می آورد تا این ظاهر  
 و بوضوح پست که این واقعیت محض تر غلط و مشکرا باطل انبیه نادان و جهالت و غفلت چند نفر  
 نیست اکثر وقوع بیست از وسوسه شیطان با و بی حرکت تا با بشارت نه بازماندگان اجتماعت اذن و  
 مسان و جمعی که در حال ایشان بوده اند فقه و بلوغی کرده همگی بعباده العزیز و رفقا سپردند که در همان مسکنات  
 بقتضای ریاضت و بجا بخت خود در سانس بخندید که در ایام اقامت قند بار روی آمدن بلوغی فرخنده پیام  
 یک است از جانب شاهزاده والاد و خج پیشیم میرزا سلطان بن قتم ابن پادشاه و الامجاه کرده و ان با کفا  
 تمهیدیه فرما نغمای هند و ستان که چون بشند صدس علی رسیده آوازه حرکت ایات نصرت آیات  
 بموجب فراسان در روز و نه بیونی عا کما الف التی و الیکم توفیق موده مشفق و وصول ایات نظر آیات بود  
 و زیوت حسب اشاره همایون اعلی بقده با رابعه سعادت بساط بوسی استعا و یا فیه سخن تسلیم تقدیم سنا  
 و سخیف خلاص این فرزند از جانب شاهزاده که مکار با و اب تعظیم تمام عتیرتیم با فقیه سخن  
 و پدید آمدن شکستهای لایعنه بنظر او رسد آورده بوقیر و احترامش می مغز و مسای کردید چند روز که در اردو  
 جهان کت اقامت پیوسته در محالست مجلب برشت آید و محافل خاصه غنا اختصاص داشت حضرت اعلی شاه  
 اطلالی نسبت بحضرت شاهزاده که مکار عطف خردان و صبر با نیا بد فرزندانه بطور می آید و جواب مکتوبه  
 وجه در غوب رستم کردید بلوغی مذکور بعرض رسانید که چون حضرت شاهزاده از جانب الدبزرگوا عالمقدا  
 پدید آید بنویسند خطاب عالی شاه جهان مخاطب و ممتاز کردانید و التماس شاهزاده آنست که ارنو فقه معلی  
 شاه اعلی را با این خطاب نامی مغز و کرامی کردند مانند ادران محیطه این بیت از واردات طبع میرزا ملک شاهی  
 نکاشت که ملک عطوفت مسکنت کردید شعر فوغی شد از ان بخت روزگار جوان که فرودید عرضیه گشت  
 شاه جهان در همان ایام حضرت معاودت بیا فیه مشمول نوازش و احسان و اذنه هندوستان کردید  
 ساعده ذکر آمدن اسفندیار ابن عرب محمد خان بن علی خوارزم در کاوه عرضیه شتابه چون سلطان  
 خوارزم تجنیه صاحب خان و عرب محمد خان همیشه بدین درگاه والا توسل بسته در یکم شریک در خاطر خطی طریقه  
 آمد شدن مرعی در وقت وقوع حوادث پناه بدین درگاه می آورده اند و بعدا دولت مستوبان دولت سلطان

خود فایز گشته اند چنانچه حاجم خان اولاد او در زمان سیلای عبدالعزیز خان او بزرگ و پسر او باو بیگ  
 همین توجده امرای مایون بر سنده سلطنت آن بزار ممکن یافته در طبع و قایل آن ایام سمت تحریر یافت  
 درین اوقات برادران هخند یا رخان با پدر یا غیثی شش اتفاق یکدیگر پدر را گرفته اختیار ساخته جوانان  
 خان اجمال و هنجار برادران الحار نمودند بعبا و نت پدر با برادران شانغ نموده پدر را میل کشیده که محمول  
 و قصد گرفتن او داشته چون سربا در با یکدیگر اتفاق گرفته بودند هخند یا رخان تاب مقاومت نیاورد  
 خود را پروردان انداخت بخیزد استر ابا و آمع غریب در کاه معلی نمود و در سرفتنه با بوبک خلف قرین پیوسته  
 مورد توجهات شاهان کرد و ریود بسفر خزر از فراسان الحاکم بهم امر از خیر سیلان صایر خانه در باستان  
 مشا رایع تصدیر یافت حاکم دارالمؤمنین استر ابا و امرای آن خود و دو کبک و مرد او معین گشته و او بیست  
 ایل صایر خانه در قزوین خنری فرام آورده باشد نظهارش استر ابا و آن خود و برادران او با الفازی سلطان  
 حسین بطرف اوسل نموده در اوقات مصلحت دست برادران مخالفت اوف نمود و در سلطنت استقلال یافت  
 و مملکت باقیمت نموده با یکدیگر بحسب ظاهر موافقت دارند او با الفازی نسبت با سفند یا رخان اطاعت و انقیاد  
 بطهور می آورد و از جانب هخند یا رخان همواره ایلچیان در کاه و خلائق پناه آمده عرض عبودیت و اطاعت  
 بجای آورد و بشمول نوازش آن احسان با یکدیگر دیدند **ذکر مراجعت بوبک سیون و وقایع روزگار سلطنت**  
 چون مملکت قندهار بتبعی که تجریر پوست ضمیر ممالک محروسه کردید حضرت علی توجو ضبط و تسبیح ایشده  
 ایالت و دارایی اقلایت بکنجلیان نیک که از امرای بزرگ و قدیمیان این دولت بد قرین و مرد و خج  
 دیو مرد و زورای و مشایخ و مدتها که ایالت و دارایی اقلایت کرمان سرافرازی دارد و تقوی بنی یافت و مشایخ  
 اموران مملکت با بقتضی و رایت و داد و کل طوائف اگر او که ملازم کتاب الله بود و بیعت او با موگشته  
 در قندهار مانده سلطان چنگل حاکم خرمشیر بجهت توجیر شکست دست قلع تعیین یافت و بعد از فراغ از امر  
 آقاولایت روز چهارشنبه دست چهارم شهر شریفان عثمان حضرت نشان بصوبه اجبعت حفاظت داده از ظاهر قندهار  
 کوچ کرده در جوار فرار شده و هزار باب حال با باسن بهال نزول اجلال نمونند در تیشمال هر سلات بالنگوش  
 سها در او بزرگ که در زمینهای آن خود و بیخ اقامت داشت مبنی رحمت خدا را اعمال سابق و فخر الطاف اعطای

کرب الی قهس عبد الرحیم خود اینست با عیان از بیکه نظیر آورده پانیده میرزای چور و آقا سخی مذکور  
 والی خورشید و شادمان باز کرده این بودند میرزایان بشا اوسس با هفتاد یک اوچی باشی که کولو  
 متواتر نشسته که عرض نمود بیت زمینگی کرده استند عارضه و جوام و دلالت با او سپانند و مناشیر عا  
 دست مالت حساب ارم غرض دریافت چون موکب آسمانی فرسای سلطان ملام چهارم یعنی خورشید جهان  
 عمده سلطان اعلی کرده عازم بیخ است بود در عوارت هوا داشته او که ما باقی این تبار فلک بریان و ط  
 از کرمی آب جو شان العطش کویان سینه بریک روان داشت **شهر** بود از حکومت هو اگر کم که در آستان  
 سینه یکیت نهادی عوارت سلطان **م** اوجیت اردوی هفت از آن که مسیر فرا که منگم شدت که تالیب  
 سپاه بود میسره خود نیست راه غور که یلاق است تقسیم **م** در و زحمه و از دم شهر رمضان **م** جوار آن را  
 واقع شد **م** از راه مذکور و از شدت عارضه ولایت غور اگر چه بر طبق کلام انوزی که گفته **شهر** عارضه ملکست غور  
 چنانچه بود **م** که در آن عمده نشان کشک نامعه است **م** دلالت بحال سعادت و نخت میناید اما در ارتقا  
 جیان منیق است حکام اکنه مشهور آفاق است و تمامی شوا **م** است سنگ چست بر شیب فراز عاریه هم کم  
 گشت پرواز یکی گذار اکثر جمال شتاب است که عبور از ناخواب یا دشوار است ازین کمذر مالکان عورست سلطان  
 حکم میا نورست ما چندین سالان سز زمین لوای حکومت و بلند نامی از نخت از جوادش دوران نیا  
 بان حکم برده اند و سوا می فرود رتباع ایشان نشو و نمایا و آه آن سز زمین بود مانده و در استان  
 بنظر رسید که چنگ ساز پا و شایان عمده رو کلا را شعوبت راه و شواخ جبال با جشر و لشک پشمار  
 از آنجا عبور فرزند و نه به شند حضرت اعلی اردوی اعظم را منقسم بکنده و هم کرده هر کوی متعاقب  
 یکدیگر و از شدت و بدتر علی مسافت میسر و در جبال عساکر مسفوه با اردوی کردون شکوه جزوی  
 اقبال زمان داشت جبال سلطنت عبور نمودند همانا از نسبتوران پشمار و نقل بخت میان کوه کوه  
 بار جزا اردوی اعظم که از خیز احصا چون بود آن جبال کردون نشان ادریکه بگردنفت شدن شت  
 و اموان متساوی میزیدند بود در اثنا راه جمع ارض که حضرت نشان سیر کرد که خلف یکت سفره چریک  
 از راه غور بالا میزیدند بنین تروان فرود کوی که است حکام مکان مغز کشته کا می بخانان دولتی

استیضه شود از ایام مینوآند درین اوقات بزکمان رجسته بسته قبایل کوچک سیون نیامده بود چه گشته  
 و ما از آنها و آن خیل کوش بر آورده فرس عمر تروی نام خنجر سیل انقوم بسیاری از انطباق با نقش قهر سخته  
 کردند اما اینجا که موکب جهان گنای است پست شکر کج را مان عمده انبوه و در پست و عظم و دخل و استیضه  
 بر اقامت نمودن دوران خط و لکش در اقامت از اختاره و زین چنبره از کوفت راه و سوار ی کا و کا و  
 آسود و با فتنه و انعام اقامت هراه بعد از شرح فصیح و تسخیر قلعه هر موز که درین سال وقوع یافت قزوه  
 کاکت پان مسیک و دانشار الله و صد ه الغزیه که تسخیر بلخ هر موز که تسخیر و اتمام نام مستیضه ان بر اقامت  
**فارس غلام انجم حسن و غلامان در کا کرد و ان حسن قزوه یافت** از فوئحات که درین سنه مبارک برین  
 است نیل تک مطابقت و فی تغییر و الف نیز دی اقبال قرین حال ولیای دولت خردال کرد و فصیح و سخن  
 بلده هر موز پست که تسخیر ان با مقبلین ان بکلیسکی فارس آنکه و دو بوقی پست در سال گذشته انقار  
 که بنا بر ظهور او پهای و نگینیه پر کمالیست با انجا بکلیسکی نه که رشک تابا پستان در ستاده خود  
 نیز متعاقبت جزیره هر موز در تاریخ جهان آنرا نوشته اند که شهاب الدین ایاز نامی از فرزند ابان سلجوقی  
 لرستان شو پستان از ان کمان قیس در جزیره آغازت کرد در قهر رفته شهری بزرگ شش در حکومت انجا  
 استقلال یافت بعد از فوت او حکومت هر موز توابع ان ملک بکرو و ان پناه نامی که نسبت خود را از انجا  
 در بجزرت و بنی علی اسلام از جانب ما در کسب تهر ان شک که از نژاد ملوک عجم است و دست سب نمود  
 تو اگر نشت اولاد او نسل بعد من در ان ولایت حاکم فرماز و او به انداز انجم سلغوشا بن شهاب الدین نورانی  
 صاحب قهر او کشته بسیار با انجا و که بم الذات بوده چنانکه یکم از شعرای مقدم در مع او کشته شد  
 با کاسه چینی شیعی الهت کت بر آورده که این در سلغوشا است و در سه شلث و عشره و تسخیر ان  
 جهان کنای و خروج قان سلیمان مکان ابو الغازی شاه اعیان مهاد خان علیه الرحمة و الرضا و ان  
 عمده حکومت سلغوشا تا بن ترانشاه و نگینیه پر کمالیچند و فریب و تغلب بر جزیره هر موز استیلا یافته  
 در حکومت که عبارات و عرف و نگینیه عبارات از قلعه است ترتیب داده از تجار و مترودین عنو گرفته قلعه  
 کبوتوالی هر موز میدادند و تهریه جمیع انضاری فرنگ انجا جمیع امن هر سال کستان از جانب پادشاه  
 چنانچه

باجماع آن کبستان برفت و تکبیر بر پیش منید و سر کرده قوم و صاحب خستیا را آن بندرت و طبقه و تکبیر بود  
 فرکت در اهل خارج آن ولایت شدند و چون زمان دولت سلف شاه بفرز شاه بن قوراشا و بعد ازین به  
 پیش فرزند شاه رسید و تکبیر پیشتر از پیشتر اقتدار بود استقلال یافته جزوی و کلی تمامت آنجا منوط بر آن کیشان  
 و طبقه و تکبیر بود و چپست آنچه از اولی سپهسالاران فرنامی نامان بود و در عهد دولت روز افزون و ایام زمان  
 این مقرران چون سلاطین و تکبیر یا منسوبان اشیمان شامی مشغول ابواب شهنشاه کرده عیادت قواعد محبت بود و  
 و آمدند و سالان در سال ایام استقامت میدادند از جانب مایون اعلی قومن مال الخا عیادت نیتند اما بجز این بود  
 هر روز که حکم مسلمانان متعلق بود و تکبیر مکن او میدادند حکم شد که الله ویرد ایمان امیر الامرای فارس مشغول  
 تصرف را آورده و جزیره هرموز همچنان تصرف و تکبیر بر کمال بود و در فرج ایوم بوالی مسلمانان میدادند درین عهد  
 که فرزند شاه بچون فرخ شاه بود که از ما غل آن طبقه میدادند اما از تکبیر مگر طغیان بدان ایام صد و نوبست برآید  
 مسلمانان سلوک نامحور است نمونند و با منسوبان این درگاه و بگردن پیش آمده و یکدم و مرتبه سفارین و لشکر  
 و توغیان از راه دریا با ستر اهداد بچون و ششاده کاری ساخته قبل ازین در پرون هرموز دریا که بنید  
 که مشهور است در یکم فرصت آغاز جلوس میمان که مشاغل عظیمه بر پیشین و خلاف زمان شاه جنت  
 قلع احداث نموده بمیور اجراست تعیین نمودند چون در بنیوت از والی لار حسابی نگرفته بودند و سر و بخت  
 بمایون اعلی قلع احداث نموده ایرغ باده روی بزواج او دستگیران آمده و بیدیمان را آب سخر  
 و تحریب آن مامور شده بودند و امام قلیخان پیشتر حسب فرمان قضا جریان میرا و قهر قلع الزینت  
 گرفته و ایوم به بندر عباس موسوم مشهور است و تا درین چند سال لطفه به ارایه اشتغال می نمودند  
 بوجهت آنکه سفایر بلاد و بندر کن و امنیت راه در بلاد و منسفت خرید و فروخت تجار و متر دین در حقا  
 در اقله ایشان در غمی آمدند در بنیوت که در جیل و یکارینشان بطور رسید که پسر خود در جزیره توتم که جزیره  
 در از می مند و منبع آب شیرین است که از آنجا با کشتی نقل میایدند از راه قلع ساختن نموده پیشتر  
 و پنهان مصالح عمارت جمع آورده بر بستر که منبع آب شیرین است قلع احداث نموده اند چون این  
 مقدمه ماده عسبان کفره مذکور بود منبع و تادیب بر ذمت شاهان لازم بود خان شجاع است

امام علیخان بستور ولد امیر لاهرای فارس شده بود تا به پهنه فزیکه کوشیده امام قلی پادشاه  
پکت بر روی پکت نیک آقاسی بر سر ایشان درشتا و که از قلعو ساحتن ممنوع کرد این آنچه تغییر یافته  
باشد و بران سازند آن طبعه نما اینجمن جنود قاهره ممنوع نگشته در انجام آن سعی موفوق لطف او را ندو و در  
قلعه محض خسته با غازیان کویک و جدال بداشتند بساط پکت زو بر نیز بنامه قیام نمود و حقیقت چنان اطلاق  
نموده امام علیخان جمعی دیگر را بکویک درشتا و بالآخره خود نیز با نظرف در حرکت آمدن حجب نمود فارس  
در تخی آن حصار سعی بسیار بود بسیار بی زبند و ظفر و در دروغ محاصر و در حین تخی آن حصار بر  
بلند شهادت فایز گشته اما عاقبت بقوت قاهره اسلام و یزیدی دولت فتح و نصرت قرین حال  
حوزه دین گشته بران حصار سوسل شده و محمولان بجز او نرسیده حصار چون بر منج آب شیرین  
برقرار شده عارث و کجیل تعین نمودند و چون از کفره هر روز و طبقه بر تکالیف این اعمال انجام میداد  
یافت و بمحار بجنبند و کلبش در ای می نمودند خان شجاعت شعاراز و نوریزت و حمت اسلام و فتح و  
تخی بدین هر روز و استیصال فزیکه پیش نهاد و حمت ساخته حقیقت حال بعضی عاقلان سنده جلال  
رسانیده برین خدمت حضرت یافت چون کجیو چنین مشهور بود که هرگاه طبقه فزیکه بر تکالیف او هر روز  
نموده شهبه و مانع آمدن سفیان و جهانات بنا داشته و در آمده تجار انقطاع می افتد و بیعت برضا  
خدمتکاری با کجیاری بحسب ظواهر ایشان نظمو روی پوست تا غایت ایستای در تخی انجام می شد  
مسکله ایند که قبل از جمعی فزیکه اکلیم یه جانب تکلیف بر کما و خلایق نجاه آس طمان اسلام و حمت  
و خدمتکاری نموده بنابر سار که در میان انجلیسیه طبقه بر تکالیف واق است و از فرقه انصاری با اشک  
ندوب نیز با انظار ایفادند در خدمت اشرف تقبیل و متعهد شد و دیده که هرگاه اراده خاطر اشرف مستحضر  
قلعه مذکور متعلق کرد ایشان با عساکر نصرت نشان موافقت نموده بعد از فتح و تخی از بندگی کجی  
بفر کجی انجلیسیه تعلق دارد جهانات درشتا و کجیاری که جماعت بر تکالیف مانع آمدن جهانات کردند و  
که فزیکه با بی زبند و ایدوب پرودن نهاد با موری که تخی بر پوست اقدام نمودند و فرغ از طبقه در  
انور سوغ یافت و مسنون انجمنان پکت که آب جبه انصاریان پکت است جهود هرده می شود چه باکت است

انجلیسیه

انگلیسی را اخبار نموده ایشان نیز بحسب وعده آمده آماده خدمت شدند القه قان شجاع  
 با جنود فارس متوجه آن ضرب گشته خود در دست در عباسی اقامت کردند الخوان قاپرد از دربار بار کباشته باد  
 سفاین عبور نموده و چهل غریزه پیروز شدند که کستان در کتیبه یا محمود پادشاه و والی مسلمانان هر دو بقلم در آمدند  
 آن کبد از آنها و عتق و امانت خلیفه مطلقا او که با بقلم تخصص بسته مسلمانان انصاری میوزم قلمه درای برداشته  
 و بعد روزی نظر فرین یک و جمال قوی یافت دلیران کار با بی جلا دت امر دانگی پیش نهاد و بعضی نیت  
 شهادت نوشید تا آنکه جناب فانی خود نیز از دربار عبور نمود و بیشتر در آمد و غازیان بیشتر در امر قلمه گیری  
 سعی گشته مردانیکه با بقلم می آوردند چنانکه در اندک زمانی سیبها پیش برده بطای بیوج بر سید شروع  
 در غریزه بر چهار گردند از مردمان صحیح القول است که است ایشان که عرض دیوار قلمه پیروز که فکرمه قلمه  
 دادند زیاد و از بی نزع است که بسنگ و آهک است حکام یافت غازیان نیز در بیوج را از بیوج عالی  
 کرد با بر و طابناشته آشنی در بار و طابنا این بیوج را سوار برده فروزیت استوزد و دانک بیوج بر جان  
 بجز آنکه اندک خنده بهر سید غازیان سعد پور ششند و محمودان بقدر قوت توان گشته در اس  
 قلمه داری نظمو می آوردند تا آنکه کار بر حصون تنگ ش از مقاومت عاجز شدند فکرمه بجهت نصرانیت  
 دوم که پیش بطایزه انگلیسی توسی حبه دست از قلمه داری باز در ششده احوال انقال خود را بمیان کشتی  
 در آوردن بمیان انجاعت فشد قبول بن میان اما مقلخان عظمای انگلیسی در ایاقه بود که بعد از فتح  
 قلمه طبقه نصاری با غنایم و اموال ایشان متعلق بود که در مسلمانان بجز قلمه و کباشته باشد  
 و مطلبی بجز قلمه است بجزول پست جناب خان رجب محمد جهان معارض شده فکرمه یا بجماعت انگلیسی  
 بر طریق که در نامه گشته باشند با ایشان مملکتها نند القه بعد از دو ماه و چند روز امتداد ایام محاربه  
 جنگ و جهان نیروی دولت و اقبال که شماره قرین حال نسبتان این دو دمان والاست قلمه فتح  
 هر روز که در مسانت و حصانت شهره جهان کارنامه های فرخانی است سخا و لیا و دولت باد پیوند کرد در محمود  
 شاه و والی هر روز با اتباع او بیت در آمدند و از طبقات خلائق که بقلمه در آمده بودند جمع گشته که با کفره نصرت  
 و معاونت نموده بودند بجای پیش آمده و بجز او میز رسیدند و غایب و بجزه و غنا با که در حین ورودت کرد زهر

بوده با کراه بوده بود نه بخت یافته سالم و غاتم در مساکن خود آرام گرفتند و جناب خان حکام تعیین نمود  
رعایا و برای استمال کشته و نقل معدلت نمودند از ابراق قلعه و غنایم که بدست در آن چند عدد توپ بزرگ  
و باو پنج خود بزرگ که فرنگی بقیون غریبه بر تپ داده هر یک از آنها کا زانما بدیع استخوان با میوه بویکن  
عده المثنای زنجبانت با دیگر ششیا، لایقه ایچ لیاقت قبول نظر اوست داشت جهت بر کما غلام شریف  
جدا کرده تمهید بجنوب نظر و رود سمت نموده بعد از تنظیم مهمان فروری و نظم و نسق سپاهیان و رعیت  
جلال تمال کو و نه بر الملک شیراز عود نمود و حقیقت این منسج سپه ایچایه سر بر علی عرض نمود و در حین  
رایات عود جلال شست عساکر نظر شعاریه بقیه قلعه قیام داشت شد خبر منسج هر موز رسید و جناب خان  
مورد عیب پیشاه و سپاه کردید و آن خبر بجهت از شمسبازان قلعه کشتی کاب ماهون مساکن میمون  
آموز همان دور و در قلعه منت با ریزه توجیه بر پروردگار چنانچه سبق ذکر یافت معشوق کشت شعر  
از هر طرف که چشم کشاید نشان منسج باوز هر طرف که کوش نهی فرده نظر و قیام مستعد و سواج اقامت  
چون بایات قلعه آیات نوعی که مرقوم مسلم و قیام نگار کردید از سفر غیر از تمهید با رعد و در اول پلطنه  
هراة نزول لجلال خود نماد و ماه و تهر در آن بلده فاضله اقامت فرموده بدو وسیع علائق و ارباب عاقت  
و اختتام مهمات خراسان انجمن مطالب و اسعافند آن دیار مشغول بودند از سوا حق که در ایلیم اقامت  
دارالپلطنه هراة روی نموده آمدن ابرهیم خواجیهت از نادوات و خواجیه زاد های معتبره از انجانب  
سلطنت شخارند محمد خان و زبک والی انجمن رسالت با اتفاق محمد صالح پیکت و وزیر سابق شیروان  
که در سال گذشته تمامه پانیده میرزا الپچی و جناب هراتیاب عبدالرحیم میرزا بر رسالت سلاطین بخارا  
و بلخ رفتند و شرح آمد و رفت محمد صالح پیکت که چون با اتفاق پانیده میرزای الپچی بسج رسیدند با  
خان ملاقات نمودند مکتوب غنایت سلو شاهی ارسالند از مضمون عطفت مستحان آن نامه نامی  
سرود و مهتج کشته در لو از نظم تعلیم و کرم کوشیده بعد از آن دو کی مشقت ماه او را بجانیه و راه القهر  
کیس کرد و در سمرقند با امام مستحان والی با و راه القهر ملاقات نموده بعد از اطلاع بر مضمون نامه در ام  
و اشتقاق شایسته بخلق آنوالی که حسب الاستدعا می جناب هراتیاب مرقوم کشته بود و عطا و اعطای

ادبیک



از بیکدیگر و عموم مردم آن دیار را که از اعلی سابقه متوحش بود و ندانند هیچ حکم در فرمانها و اوقات  
 قندهار شاق افتاد و خوف و بیم عظیم داشتند آن غایت نامه نامی با هزاران داشتند و با کمال  
 اطمینان با فتنه محمد صالح یکت را در قرن اغزاز و احرام روانه فرمودند و محمد خان ابراهیم خواجه را که از  
 زمره معتبران و قواصلها و اعیان آنجماعت جهت تاکید بنیان صداقت ممولات ارسال داشته است  
 نمودند که هر چند فخری صحت ایرانیان با توراتیان رسم قدیم است چون او و برادر بزرگترش امام قلینان  
 با حضرت امام در مقام خلاص و اتحاد و دوستی اتفاق افتادند در زمان فتنه نشان حضرت اعلا که برگشت  
 با یکدیگر الفت داشت بر خلاف از منتهای من بعد فیا چون مصداق بود برادر می مسلوک باشد و متعاقب  
 ایشان از اینجانبی اجمالی نگار اینک آن عهد آمده و همین سینه غانوده بودند و سلاطین و مورالفرضوا  
 نزد محمد خان التماس نمودند بود رسم محمد خان این و همچنین خان را که پناه یافتند آورده درین سرحد جا  
 دادند چون بودند او درین سرحد مایه است بجهت دفع مورد فساد و اگر در امصوبتندگان بواق  
 روانه نماید امیدواری بخلیسان و استحکام بنیان دوستی است زیرا که میان او و بنی انعام خصومت داشت  
 و جمعی و پیشتر غارت کرده بکینه گرفته بود و آشوب طلبند بر سر او جمع گشته بودند بجهت نهب غارت اموال  
 و دست درازی بخواشی مملکت مینمانند و اگر در کار او تقاضی بود و موجب تشویش عجز و رعایا و خوا  
 البست و اگر متوجه منع و تشویش بودیم چون دستگیر و مایون واقع انداز عبودت که حضرت و آسب  
 بقتله و مایون میرسد و موجب نقص معاهد و پیمان و انحراف مزاج اندیشه خواهد بود و حسب  
 قرار یافت که رسم محمد خان در کاب مایون اعلی بواق آن من بعد بواق آن سبب محبت او و ملازمان  
 مستعد سالیانها پیشتر جمعی و پیشتر غارت کرده جمع آمده اند پراکنده سازد چو دوستی و دشمنی این  
 کوزم دلم عثمانی نیست الحاصل نشسته اول طاعت و توجیه خاطر محبت کس تر ترفیض مال عباد اعدا و امنیت  
 و استقامت سرحد است ایجاب ملتزم او کرده رسم محمد خان درین توجیه بواق در کاب با دسترس و شرح نسبت  
 اطمینان مذکور از ما ندانند و بعضی از اول است طایفه اصفهان در دین مقررده کلک میان میکرد و ذکر **و در وقت**  
**ایام اقامت** حمله آنکه چون فیا بین مایون اعلی سلطان عثمان فرمانفرمای دم در و سلطت خیزانست

ظرفین تو اعدا مصالحه و دوستی است حکام و استر ایاخته بنویس که سبب توغ که باقیست المیجان معتبر است  
بسامع جلالت سیدک سلطان عثمان با عوم سپاه شوی و دفع سلاطین و نمکد که بشخور سلام در آن  
دست درازی با کرده بودند بخاطر او رسید که سرعی هست ساد و انضام حال فتوحات که جنود  
بومی داده باشد استعلام فرمائید بصحقت شیخ قندهار بر رفع کفره پر کجایه هر مو زرا اعلام نمایند  
چون یک نامی از تو ریحان قاجار از ارسال نامه محبت این دوستانه دستم آورده و شرح و لغت سلام  
که شماره از درگاه احدیت سملت نموده در نامه نامی درج نموده بعد از آنکه ایچو که بر سر است  
روایتش سنوزم که میون فال روار الپ لطنه چراقه تزل و ال جلال است شده که اخبار شورش  
و فسادش کرده و ثم آشوب و انقلاب آن مرد بوم و کشته شدن لشکر اسلام از چرخ پوست لبون  
و رود یافت **که شورش و فساد انقلاب دم کشته سلطان عثمان و زمانه فرمای آنرا بوم شرح و**  
آنکه از و این استما شده ایچو و م نیز متعاقب آن میان کرده که سلطان عثمان درین سال  
از سفر فنک مظفر و منصور عود نموده و پین ایچو مذکور گشت که درین سال بار باره سفر حجاز و  
علیق غزیت قشلاق حلب را کند که با حضرت شاهنشاه اعظم اکرم شکر باره و یار عرب و حرم  
حضرت شای نقل آسمی العلم عنده نفض عهد و پیمان در خاطر داشته و طایفه نیکو یکی که معظم سپاه  
روم مذکور نموده اند که این غزیت نتیج افواج مفاسد و موجب نفع فتنه و آشوب سرحد عرب و قشلاق  
است و لایق و ولت نیست مع هزار قانوان عثمان در یکسال و سفر نمی باشد و سنوز عساکر و  
که از سفر فنک عود نموده اند در منازل و اوطان قراقرمز که از درین سال این غزیت موقوف باشد  
که در سال آئینده اگر صلاح وقت ضروری دولت باشد بصلحت پین ایچو و بعضی آید سلطان عثمان  
از جبل و غر و جوان و عدم اطلاع بر قوا این معتبر عثمانی با غواء و لاور پست که درین سنه هم از  
شده با نیکو یکی آقا س معاند بود و سنجوست که اقتدار چست بیاری که طایفه نیکو یکی را در پست است  
شود و چند نفر دیگر از خوش آنکه کویمان صاحب اعیان نیکو یکی را غلط است در غزیت قشلاق  
و جازم کردید نیکو یکی آقا س اعظم ای طایفه بشوریش و غوغا در آمده قتل لاور پست و چند نفر از

و معتبران کردار تو وقت صاحب برای و مشوره بودند با خود و مخبر ساحت کس بخدمت پادشاه و رستاده کرد  
دلا در پشاه و انجاعت نام و او سخاوت و دیند و دخل ایشان در امور دولت موجب تحریب میان سلطنت  
و امرا سلوک ایشان را ضعیف نسیم التماس آنست که حضرت پادشاه انجاعت را بدست نیکویی سپارد و  
نمودند که در قانون سلسله آل عثمان چنین را در کمال نیکویی بنا بر صلاح دولت سپردند و اندر پسران  
شمار ارضی بود و بنمای خاطر نیکویی بسته بفضلی آوردند و اندر حال ملتس آنست که این مقدمه ببطور نمودند  
سلطان عثمان مقدمه مذکور را نماند و در تهنیدات عظیمه با اعیان ایلیقه نمودند و طایفه نیکویی طغیان  
عظیم نمودند و در دفع و رفع انجاعت را نیز در مساعی کشنده دلاور پشاه و رفقا از اسب نیکویی  
خود را برای پادشاهی انداختند جمعی نیز از خدمتکاران و علماء سرای و سپاهی غلانی جمع آورده در پیش  
شرفته انبیزان طایفه بکجک کشنده از جانین مهم نیک و جدا انجا مید و جمعی کثیر در میان بقتل  
آند و نیکویی نیز کشته آثار غلبه بظهور آوردند و با ندرون سرای پادشاهی بخشنده و میکشند که پادشاه  
ما سلطان منقطع را در سلطان احمد است که بعد از فوت سلطان احمد با وجود کرده او را سلطنت  
و پادشاهی داد و داده ایم و قطع او موافق رضای نیکویی بنویسند و بقیعت او که بر ذمت مات سلطان عثمان  
از و اتقو مذکور و خوقناک کشته بصلوات چاره جو بیان کسند نیکویی آقاسی و رستاده و پیغام دادند که  
بکجک خود رسالی اطلاع از قانون پسران مذکور شد حال از ان نام و در پشیمان کشته آنچه رضای  
چنان میکنند و بعضی از اهل تبر صلاح دیدند که چون کار از پیغام و صلاح کشته و نیکویی چه رسد اند  
علاج خضر در آنست که پادشاه باز بنیاده نیکویی و در خود را بنیاده نیکویی آقاسی اندازد و بارشان تو سلسله  
حقیقت و نیز کشته از ارا در سلطنت سلطان منقطع باز آید سلطان عثمان بصلوات نیکو خواهان است  
جسته از سرای سلطنت پرور آمده در حین ستم و غوغا و کمال انظار بنیاده نیکویی آقاسی وقت اطایفه  
نیکویی را ندرون سرای لاور پشاه وزیر اعظم و رفقا او سپاهیان پشاه و نیز ثانی و تو کلاما آسج حاجی  
سوابقی نفعی ان سپاهی و غلانی و چا و مشرباشی و بستنچی کما حسب اختیار سرای است و امثال  
ذکرت بدست در آورده و بنهرت پیچ تیز از پای در آورده و بوقناق سلطان منقطع رفقا او را پرور ان رسکن

خود آورده نسبت پادشاهی کشنده درین اثنا محقق شد که سلطان عثمان نیز از نیکو بی آقاسی فرود آمد  
جسته و چون نیکو بی آقاسی خبر یافت که پادشاه مجازاً او فرست پادشاه و ملائمت کرده و عذر مهتم خوا  
و در مقام نهایت در آمد و با عظای نیکو بی گفت که در آمد و گفت که چون پادشاه با و طاق شما پناه آورده  
و از کرده نام دست اول است که بمقتضای مرادت و رفیع بدنامی باز خاطر او را بدست آوریم و چون  
آنچه مطلب بود بجهت پوست معاندان در فرود فرستند من بعد با پادشاه در دست ام اعتماد و بلیغی  
درین باره در خارج گشته غلوه نمودند و طایفه نیکو بی از پیم اکند میا و این همه سعی نیکو بی آقاسی نسبت پذیرد و  
سلطان عثمان که جوان جاهلست و کینه مارا در دل او عاقبت اشقام کش خاطر بر فریب نیکو بی آقاسی  
قرار داده بر سر او هجوم آورده فی الفوت قبضت شد و پادشاه و سلطان عثمان را از خانه بیرون آورده بقلعه  
مشهور سیدی قلعه که در جوار بلده قسطنطنیه است و ستادند و با وزیران گفتا کرده از پیم اکند میا و امور تروی  
ناید که دیگر باره پادشاهی و سلطنت بر او قرار دهد و حکمی انطایف بیکدیگر اتفاق نموده سیدی قلعه را و راه  
بروشتر و روز دیگر تار سپاه طایفه کشکری از نیکو بی غیر هم لباس کوار می پوشیده و خود کشته  
خود و عزیز میسرای قسطنطنیه و از سیدی قلعه بخراسان و بکرم و بایهین سلاطین بشهر آورد و به تجویر و کفین پذیرد  
در عمارت مقبره سلطان احمد در جنب قبر پدر فرزند القصد اسم سلطنت دیگر باره بر سلطان مصطفی مقرر  
اطلاق نموده طایفه نیکو بی پشتر از پشته صاحب تیار امور دولت گشته و وزیر عظمی را بر بار مقام  
بصلت ایشان تعیین یافت و چون سلطان مصطفی شورید که طبع و جنط دماغ موسوم بود و والده اش مصطفی  
وزر امتو قی قطع تمامت سلطنت شد و مکتوب جماعت سلطنت و ستان از جانب او بکثرت می رسید  
فعل این شتم و وقایع سوانح مذکور باقتضا اقتضای داده و بجهت قواعد مصالح و دوستی گشته مصطفی  
ایلی عثمانی معتمد و ستاد و پادشاهی مذکور در دار السلطنه همراه بیایر سر سلطنت مصطفی در مکتوب مذکور را  
که در این حقایق حالات باز با عرض کرده نمود که الیوم طایفه نیکو بی قصد پادشاه خود کرده و در حین نیکو بی  
ایشان شده و در قبضت آورده و در میان دو و پنجاهان آل عثمان مطعونند و جمعی از نیکو بی خواهان اراده  
چنانست که چون سلطان مصطفی بشورش طبع و جنط دماغ شهرت یافته و از سلطنت او محتمل است که امور

دولت شمال پذیرد و فلکها در حرکت پذیرد آید هر که قدرت یابد سلطان فراد بر سلطان خمار از کوفه  
 خود سال است بنیادش می آید بنام خود طالب بن سلطان خمان باشند و طایفه نیکو می در بنحیت مرا حقیقی  
 بسطت سلطان فراد بنشد و این گفتند که بنیادین واقع است و عقد مات بسیار مالک سر تایت نمود و در  
 سر طایفه و بر او در هر سری سود است و ظلال الخيال ملازم حسیان حاکم ارستان با کینه خوارش از  
 بغداد آمد شرح به بخورد که عراق عرب نزاع وجدانک فیما بین عظامی را السلام بغداد و توقع یافت نوجوی ذریه  
 مرقوم یک در دو موضع داشت **شرح تاریخ عثمایی** **الاسلام بغداد** و **فتوح عراق عرب** هملا از حقایق الاسلا  
 آنکه مدتی مدید و نمیدانید است که آقایان و سپاه بغداد و بخود سری معنا داشته بر ایامی کجی از ایشان حساب  
 قدرت گشته بکل داخل و خارج آن ملک را بقیضه اقتدار خود در آورده حکام و سپاهیکان را بنجای سلطان روم  
 می آمدند در غل بنیاد و در ملک انصاریا بعضی اوقات اطاعت کوزی نظمی می آوردند پاشا را در سرای حکام فرود  
 آورده بر معیشت سرانجام میدادند هر که امتیاز آن نمیشدند راه مرجمت می نمودند و آنکه تالی میشد  
 روزگار رسیده درین عهد محمد قنبر نامی که آقای نیکو بن ایذا بود و بکرسو باشی که از آقایان معتمدان  
 بود و بمناقج یکدیگر یکدیگر جمع از زمان خاصه خود که در میان رومیان سکبان می نامند بهرسانید هر کس  
 باراد حکومت و خود سری سر طایفه ان و عصبانید بر آورده بود و نه تکلیف هیچ حاکم و پیکار کس نمیکرد  
 رفته رفته بکرسو باشی اقتدار خیرت بر پیشتر یافت و در بنحیت قیامین و حشمت پذیرد آمد محمد قنبر نیکو می آقای  
 دست نام فرود شد و در حینیک بکرسو باشی با خود می از حسیان و بغداد و سکبانان خود بجهت خدایان  
 بجانب حله رفت و بوجه تبرکس فرستاد که کین او نمکنند و خود با گروه مذکور بقصد غارت اموال بکرسو باشی گروه  
 خانان رفت و کروی مانعت نمود و فیما بین مهم بخاری را انجامید بکرسو باشی در راه این خبر شنیدند و پشیمان  
 که همراه بودند با بغامات و در حد باقی جمیل بخود متفق ساخته لشکر خود و نمود القصد سپاه بغداد و گروه  
 شده یک گروه با محمد قنبر گروه دیگر با بکرسو باشی در شهر بودند فیما بین جنگ عدال وقوع می یافت  
 آنرا که بکرسو باشی اصل درین قلعه را فرستاد و اکثر مردم از شهر قنبر رو کرده اند خود را از نارین قلعه شهر  
 می انداختند هملا بکرسو باشی باین قلعه متولی گشته محمد قنبر را بدست در آورده از پای در آورده و چند

تفریکر اگر با ایشان منطه خلاف داشت از پایی در آورده اموال اسپانین نهایت بدست آورد  
سکبانان رسپا هیسان خود داد و چند نفر از شایع نما را بر او حینقدر که با محمد قیصر متفق بودند در کشتن  
آتش در کشتی زد و خانما می ارش از ابغارت داد و بعضی از اشیای او رسپا را بر او حینقدر ابغارت فرست  
و بر حکومت عراق بفرستند و تمامه کشید چون خبر عصیان و طغیان بکرسو باشی پیا پی رسیدن خود اندک رسیده  
ارکان دولت حکومت بغداد را بجا فقط احمد پش نامزد نموده و دستا دند که مهمات انجا را نمودن دولت  
و صلاح آورد و سمرقند و اهل طغیان را بجز او سزا رساند بکرسو باشی که دل بکومت عراق عرب بسته و استقلال  
تمام نمیده بود از آن پش خوفناک کشته با حکام سرحد و ابلش طرح آشنایان از او کشته شدند و چنان  
حاکم لرستان دستا ده اعلام نموده بود که این موراز روی ارادت و خلاص حضرت شاه عالیپش این  
مرد و رفیقت من بعد دست در فرآک بندگیشان زده بحمایت منوبان آن درگاه مستهتره رسیده  
و مکت بغداد را که مودی آنحضرت بجهت آنحضرت نگاه داشته ام سینه خان ملازمی همراه ملازم او دستا  
بدرگاه جهان بنیاد ارسال کرده اند و حقایق حالات بنوعی که تجریر بیست عرض کرد چون حافظ احمد  
پش بجد و دوار السلام بغداد رسیده بکرسو باشی کل رسپا هیسان بغداد را بجز و متفق ساخته تکلیف دادند که  
و از اطاعت و نعتیب و جنود بغداد و ما بکوشیده نمایم العودا احمد داده بازگشت و از دبار بکر حقیقت  
حال برکا و پادشاهی عرض کرد و از درگاه پادشاهی علی پش نامی مشهور بعد پش نامی بکوشش از  
جانب سلطان مصطفی الملک بغداد را بفرست چون با بکار رسید و نیز تیرم بکرسو باشی اطاعت کوز بظهور آورد  
او را بقیلوه داده او را و چند روزی با او مدار نمودند او نیز بکومت ناقصی را منعی گشته روز میگذرانیدارگان  
دولت سلطان مصطفی این مسامحه و خوشی تفریحی از نوزد پسندیده معزول نداشتند بوسف پش نامی را  
نصب نمودند و او که بعد رسیده خواست که اقتدار و استقلال یافته متر و از از پایی در آورده بکرسو باشی  
بلا قات روز اول کنون خاطر را در یافته از طرز سلوک غایب گشته دیگر او را ندیده به پستو فرود عیسا  
نظیر آورده با فوجی بر سر او رفقا او را گرفته طبع در مال اسپانین بکرسو کرده در قتل او دست نموده و خلاص  
کوسر مخالفت میگویدت بعد از آن کوجس پش نامی که حاکم موصل بود با بایالت بغداد آمد او نیز بدخل گرفته با

گشت و بگرسو باقی کمال است در سه خلیل یافت شرح قانع باقی حالات بعد از و سبب توفیق موکب همان  
 بآن صوب و بتصرف آمدن در سال نینده هر قوم مسلم و سوانی نمایم کرد و در نشانی بعد و عهد لغز و ذکر است  
**موکب نظیر نشان قشلاق نمودن انواع قاهره در نوسان و توفیق موکب سبب سبب و سبب سبب**  
**باز نوزادان بهشت نشانی** چون دست قامت اردوی کیمان شکوه در دارالسلطنه تهرات و در ماه ششم  
 و مهلت ضروری نوسان صوت و انجام یافت نمایم کرج در دهه عثمان عزیمت بصوب مشهد مستقیم  
 انعطاف دادند و دست محمد خان ابن ولی محمد خان الحسب الاکتمسک لاطین ما ورا التهر با جمعی از ملازمان  
 معتد بصوب موکب مشهد کس و نینده در خدمت و در خور بیان خواجرجلال الدین اگر خور یا نکر و زبیر نوسان  
 بود پیش نشان مویز که نینده کجا بنیغی بلوازم خدمت و آتینا نزول قامت پر جنت مصدر خدمات پسته  
 کردید و چون در مشهد خدمت نوزاد جلال واقع کردید در بهستان ملائک ایشان بلوازم خدمت  
 و زیارت قیام اقدام نمودند درین سال تالیفات هر کجا رضی التا بریز ابو طالب بصوب ریغوا فیض یافت و چون  
 صلح دولت قاهره در آن بود که جهت استحکام جهات فتنه بهر شیت مهمان خندان و الخی خوارم کرد  
 صوب بهرستان در سبب ذکر یافت و دیگر موکب کساکر حضرت نشان در نوسان قشلاق نماید و خرم  
 احتیاج مقتضی آن قامت بود و کساکر حضوره و کجیل موجب عبرت و تصدیق معشرت و فقدان کمال  
 بود و نباران انواع مشتمل و خدمت را بچند قسم تقسیم کرد این هر گروه از طبقات است که در کجیل نشان قشلاق  
 فرمودند از مشتمل بر معنی هر فرجی نشان قشلاق معین خود رفت و حضرت علی بعد از فرغال نینده  
 و بیاری با معدودی از منتظران کباب است و معتز بان سبط الشرف بجان سبب از نوزادان بهشت نشانی  
 در حرکت آن قضیه نوزادان بر دست محمد خان عنایت فرموده بدین صوب و نشانی از سبب خواجرا علی زید محمد خان  
 و اهلجان در جامه ای تجار در کباب فطره انتساب با نوزادان فشنده ایجان تجار از انجا حضرت یافت نشانی  
 عواطف و احسان با نکر شد از سبب خواجرا در کباب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 در سال نینده در صفایان حضرت یافتند و بر لایق روانه دیار خود کردید و بیکار از سوانی آوردن نوزادان  
**فصل در حال میرزا نصیح هروی چون رایات بمیون و طبع فلان سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب**

شناسی معیار سخن سنجی و صحبت فضلاء انشور و سخنوران بلاغت که ترغبت تا نمازد و اگر کس  
 بنا برین غل غلیر جهان داری به عدم فرصت که فرمازد و ایان چهار از چهار نیست و با وید پیمان سخنم سلطنت  
 از و کزیکای سخن کای صحبت فیض بخش افاض و سخنوران روزگار که ترغبت افشا اما همیشه بطبع بلند که از بیم  
 آرایان محافل دانش که نادره کوی سعادت حضور اندر سخن فرمازد که در وجود چنان عزیز می چون که کران  
 بهما کرای شده در صحبت و راجه تبسط خاطر و انبساط ضمیر نیست شمارند و خاطر اکثر ما تر متوجه آن بوده  
 و است که مایه اش معامع در منزل و در چنان نادره کوی را بایش می روی درین معنوی در هست به  
 لهذا درین اوقات خجسته ساعات که در اول سلطنت هر اوقات اتفاق اول افتاد صحبت کثیر البخت برادران  
 فضل و هنر در سحر از بلاغت که تر ناظم اسباب حقایق بکار نکند بر از میرزا فیضی هر وی که از احوال است  
 و اثرات و اعیان اولایت و منتسب سلسله علی الفارسی ز نور انواع فضایل کمالات است و بهر تلبید  
 سخن آن پرستگاری طبع در زشتا شرا بریزه گوشه کردن استعدان و در کار است اراده خاطر انور بران  
 متعلق گشت که همیشه حضور در منزل و در کسب نیست انوار بوده از صحبت فیض منبسط و از نوادر  
 طبع سخن آفرینش است و سرور بهشت در تکلیف مرا رفتت و معنائی موکب میمون و فواید ام فضا پیوسته  
 میرانجام اسباب نجایب بقا و پیوسته موئی لید از و فرخ خلاصت شمال میمون را بعد تم افضای آفرینش  
 آهنگ عراق سازد اگر چه آن طبعه و طبعه ز و جو در کامی آن کزیده و در مشرف افضال شکفته می بلاد و مصفا  
 بوزخالی اند از نماست و فرمی چطر او است کشت اما مجلس بهشت این نظر او است به اندازده روی داد و هم  
 عنانی موکب تقدیر کردید و اکنون در زمره مقربان بساط اقدس هم صحبتان هم معدن است القصد است  
 مجلس پیروزی و اقبال باز در آن بهشت نشان رسیده در تقیبه طبعه اشرف منازل خلد این کرد  
 آنکان نرمت بخش تر تپا فینه اقامت و فواید و کاسی و بلا سلطنت فرخ با و تشریف برده در آن روضه  
 دلکش و سبب این فرخ افزای انجام بخوبی و کامیای کذرا نیده هجرت افزای روزگار بودند از انواع ایام  
 جنت نشان آمدن یوسفخان چکار سپاس شریفان و سایر امر او اعیان اولایت که بقصد اوارک ملاقات  
 و دریافت غلبه بوسی آمدن بدین سعادت عظمی سرفرازی یافتند و مکرر با هم فصل بر زمین اتفاق پیوسته



از بر تو توجبات فاعل خود رشید منیا که بر است آمل و سخنان و امر و منیع آه و توفیق با بر عزت و انجبار با  
تکلف و وار سینه بند پیشگشای لایق از فلان علمان صورت یوسف لقا و حور نشان اینجا صورت خورشید  
سیما و الله بای صبار فزار و شتران کوه کویان بار بردار و تقو نو افروز و اجناس پنا خورشید هر دیا و کلبه  
نادره چرخس و تفنگهای قیمتی و پوستینهای هموار و سی امثال نکند زیاد از احصا و شمار از نظر اوله کس که  
هر یک بمشغولان اینقال کوی با بود **شهر** آنچه من از بر تو لطف تو دارم میکنم جملانیار قدیمت لقا نیم تری  
مجملا یوسفخان قطع نظر از کلمات متعارف و انبار روزگار و بخوان مایه آثار پیشکش کنه ز این که زبانهای  
عقیده توفیق و ایمان جان نثار تجسمی آفرین کویا کردید هر روز و هر ساعت لطف خاص بقصدتای کویان  
مفتخر و ممتاز میکشند چندگاه در کار شرف بر پیشکش مشغول بهشت میوسته حریف بزم خاص و  
عواطف خرد و خواص خاص بود و در سخنانم نهران مصلحتهای فایده و تشریفات و افروزه سرفرازی فایسته  
مقتضی لرام بالکار و ولایت خود نمود و قریحان سپهسالاران را که حاکم مشهده مصر بود و از ازا و  
کودک و عهد صبیح یوسفخان طریق اخوت و برادری مسلوک داشتند تمامی مدید بود حالا ملاقات بهشت  
با یکدیگر بهشت قافله در نیوقت که او بیاید سر را علی آمده بنوعی که مذکور شد شرف باطوبی و  
حضرت اعلا مشمول عاطفت و اشتقاق قریحانجان را از مشهده مقدس طلب فرمودند و او در شرف از مشهده  
مقدس علی نذران شتافته پس از اخوت عهد ملاقات تازه شد و چندگاه بصحبت یکدیگر مسرور بودند یوسف  
رضعت انصاف فایسته متوجه شیه و ان شده و قریحانجان در رکاب شرف با نذر **توسیع شوارح**  
**مازندان بهشت نشان** بر برای از کیا پوشیده نیست که کل در الامراضه صفا مانذران بهشت نشان ترضیق  
طوق و صعوبت راه بر تنگی گذار و جبال فیج و کوه های کوه که از غایت ارتقاع و بلند می با ساحت آسمان دست  
ور که از نیشا بهیت که عبور یکبار از مضائق ناممور جبال بغایت دشوار در بر قدم از خوف و خطر پنا  
شدن ناچار گذار شتران با کمال هسته روی از انجا امر حال بود و مردم آن دیار را که چشم مسکین  
شتر نیفاده بلکه در خواب نیز ندیده بودند و قبی که شتر ندیده بمقتضی کیمو عا الابل کیف غلقت از یک  
آن جا دور نوی و یکل تعجب سبزه ند چون نوبت مسیون اعلا بر تو التفات بجز و تر تپ انداز نیز بهت

بخش فرخ از اجزای شصت و شش فرسخ است که در آنجا بود و تقبیل طیبه اشرف بود که در محل فرخ ذکر شده مرکز حلال  
که در این منزهات اولایت و کثرت مطبوع طبع نمایان افتاد و اکثر اوقات قشلاق نمایان  
ولایت واقع می شد و در بهشتکاری که همایه المغان آن دیار نشانی بسیار شکرست بهشت فرخ  
افزودند ملازمان رکاب شرف مترودین را روی کرده و شکل از صعوبت راه و تنگی گذارهای خطا  
و بسیاری کل لای که از کثرت بارندگی در مکان نموداری و آزار و ضرر بسیار نقصان و خردن شمای  
ظرف شعرا مترودین میرسد درین سال ای جهان آرای از کمال سعادت و نصیحت و نهایت زراعت و  
باقتضای قضا توأم بران متعلق است که در سعادت عبور نموده از ان عمر آسین میبرد و درین رسد و  
عالی است برین امر شکر که در نظر خلائق دشوار بل همان سین و کما شسته جناب ستوری میرود  
و زیر پستان را با انجام این نعمت مامور نمودند و جمیع ملازمان خاصه شریفه که بنا بر این انجام  
مأمور بودند همراه او بوده بگذراند که مامور سزاوار اقدام نمایند و ابالی بازندران درین امر ضرر نرود  
همراهی کرده باخری است آن از خاصه حال سرکار خاصه شریفه داده شود و جناب ستوری پذیرای فرزانگی است  
چون غنایت الهی نیروی قبالتشاهی مرفوع در انجام این خدمت کرده نهایت سعی و بذل دران شغل  
شکرت بطیور آورد و عظم آنها را سواد کوه است که از راه خوار و ببرزو فیروز کن بازندران میرود  
و راه مترودین را روی مسلی از انجام است و تا فرخ یا دجنت نهادن است و نمر طریقت و تخمینا چهل  
فرسخ فرخ بلکه زیاده است الفقه است و ان خوار از شش جا یک دست و بنایان و بترداران و عمل کار را  
جمع آورده برود و خانه که بر نعمت بود و پایهای عالی استوار بعد از طغیان آب و خازینک و آجر  
و کج و آهنگ ترتیب اندود و در مسیلهای عظیم که در وقت بارندگی از جبال میریزد و نیکانند  
هر جا منتهی آن بود و طبع گردانیده و در سماری خیا با نماند که در آنچه پیشتر و جنگل بود و بترداران از جنت  
عالی کرده و یک از جایهای و در دست آورده مای پشت کرده اند و در دو طرف جویها کند که آب  
باران از شواغ ریخته برود و خانه جاری میگرد و چنانچه در میان راه که کل عبور مترودین است اصلگ  
ولای نیست و مضایق جبال غیبیون غریب ترتیب داده بعضی جا بارا چوبهای قوی مانده است آنچه سنگ

خار بود و سکنه ایشان را شین صنایع بر ابلغ غریب نظمو آوردند چنانچه نامح کار با بی فرادگی نظر مستقیم  
 می نمود که در این دوران که زمان این کار خیر جاری بر نیروی است و مددکاری قبیل نوعی که کمترین کار  
 از او پسندیده خاص عام بود صورت انجام یافت اکنون ششتران بار بردار قطار قطار پهلوی یکدیگر  
 عبور می نمایند و همچنین کل شوارع بازندران در توسیع شوارع کوشیده بطریق سایر مالک متروین  
 از خوف و خطر سالم و از نقصان دو آب ستوران مصون موجب عای خیر و نیکان و آید کات آن  
 واقعات حسنه کار خیر تاریخ این امر شکر است و شویات آن بلاشبه بریب آمل و عاجل بر وزگار  
 فرخنده آما یون عایسیر که در **مستوفیات** **کوهین** **محل** **نقاب** **کوشیده** خواص مضر صافی مذکور شد  
 سبارخو چونکه وزیر مطلق العنان از باجان بود در سفر کرجستان نوعی که در محل خود اشارتین بلقب  
 ارجمند مذکور ملتیب مغز گردید و سال بود که در ملازمت اشرف لیسید و از بمقربان بسط آمد و در  
 ساری قرب خاصان مخلص بود در شرح شمه از احوالات او در طی حالات سابقه گذشته ملک پاشا شده  
 مولود و شل منوع خون فروین است از وزارت ذوالفقارخان قرانلو بلازمت اشرف رسیده و در منزل  
 آذربایجان کشت پس از کاروان و توفیرات اموال یوانی روز بروز بهارج علیا ترقی کرده صاحب  
 و مشوره بود و با شعر و شاعری لطیف تمام در **ویندک** **کوی** **و شیرین** **چانی** **مجلس** **هایون** **جلسین** **و نیز** **کوهین**  
 بود درین سال صفت معده بر و طاری کشیده متوجه معالجه گری می شد و در سفر قند بار کوشش از دیاد  
 پذیرفته در الحای تون فراسان از کجا به اشرف با نامه که بنام آید در موضع که در حق اما خراده محمد رحمت  
 نیز از پیوست و در مشهد معتمدین معلوم کشت عالی از علو تمتی بنود و در رعایت حال احوال شتابان  
 و محتاجان خود را عاف میداشت و این بیت از شاد است **شرف** **میشنا** **بمست** **رحلت** **و شش** **دوش** **بش** **صبا**  
 سویت ای غرض کرد سرش می کشتم **و کوهین** **محمد** **صالح** **پیک** **وزیر** **شیره** **وانت** **که** **از** **رسالت** **ما** **و** **راه** **الهدایه**  
 چید کا در ماند ران ملازم رکاب اشرف بود بمقتضی وزارت و کلانتری قم سرفروزی یافت درین  
 آشنا پارسی عارض کشته در حالت پیری و سقم المزاج روانه دارالمؤمنین شده در راه عرض شسته او فتنه  
 در و منزلت قم کرده استقبالی بودند استقبالی لغش او کرده بر و نه مطر معصوم آوردند **تفصیل**

عجب نبرد آمد این کج و دلاویز که چون جا کر م کردی گویدت خیزد اینجا همتت جا کر کردن نه از دست  
 لطیف کجا هم فریض دل را کند هست زما بستیم چاره و می تریزی الا غصا بود در خدمت فرود خان نشو و نما نیست  
 ترفی کرد بعد از آن ملائمت بفرستد از فرای یافته چند کا و بمقبول از مناصب یوان اشتغال است بسیار  
 هر خلق آدمی که بر الذرات سلیم نفس بود و در ایام عمل با خلاق سلوک پسندید و می نمود و **وقایع حسن مسک**  
**که نگوئی بی طلب مطابق باشی و تلمیذی و الف کمال هفتم قرن تا این از جلوس حسین شاه فیصل الهیست** در کار  
 ماه فروردین ز شادی خیزد و از نشاطت کعبه دینی جمان از اندیشه شهنشازگی داد طراوت را بلند و از یاد  
 در باره بهما دلکش با هزاران برگ و نوا آغاز شد و صدای چهار رکان توایم بر در کا مرکز شیخ فاضل  
 و چهار بعین غرضید جهان را می که در فنا مایه مظهر چهار است هشت ساعت پنج دقیقه از شب و پویند  
 نوزدهم هر جمعی الا اول گذشته باطلظنه شکوه ممال چون ما بجه شقه تلوا می فلک عقلا خنرو سپهان استخوان  
 دار الملک شرف اقبال فرامید ما در نک چهار پاییسبع سموات اوج و دنیا مثل آرایش داد بر تو  
 انوار از پیشتر خاک بر کفشان نیای را نشو و نما تم از ده دادم شاطه بهار و خزان رزاجت هم آغوش خود افغان  
 بزم عشرت بصد زینب بهما ایستاده از بعضی کامرانی و کامیابی بسبب کرمی و دلربایی در آورده نوزدهم  
 هزار رستان باغ و بوستان کا از مرده تشریف قدم کل و بجان نوای غمزای طرب غمی ساز و غزل  
 آغاز نیمه نموده کا از هر قطاول تقدی پروان مسد با کاوراق کل را پیشان ساخته آغاز می نمود  
 کا از هر قطاول بیاید نیاز می میدادند و از آنده فراق که غم غریب بان مبتلا سبک رنده نالد و افغان  
 گرفته از فرود دیده بخون میکشند آری چنین است رسم سرای سپنج کهن باشد آسودگی کا سرخ چون  
 نوزدهم سان حملت شاط و غمی با خنرو عهد بصد شیرینی و دلارای هم آغوش و طفل رحمت و غم می و شام  
 بشهر یار کا بخشش کردان توام از آمد حضرت اعلا در ما زنده در ان بهشت نشان بواز هم بخشش سر روز  
 نوزدهم چنت متر بان بط و الا وارکان دولت جهان پرایی در انجمن صحبت خواجوان سون بصد هزار  
 زبان بدعا و ثنا می شهر یار کا مران طب اللسان بودند و بزبان صدق انتقال می سرود **شهر شهابت** و  
 زبایار د حمیت ندایت کندار باد بود در جهان تا ابد تمام تو بر آید ز کینت هم کلام تو القدر بعد از آن

از پیش نوروزی در سز سینه می بشت آسمان دیا بسیر شکار پروا خشد لذت از شهه میسر بزند  
 که دوازده کا بسیر بزند ایام خسته انجام بماند آن مغرب انی قان زین یک تو شمال انی است  
 که رسالت منه بستان فتنه بود و حد یک یوزباشی قواد غلو و میر و لاکت که بعد از فتح قندهار فتنه  
 بود شرح وقت و آمدن آن یک آن که چون خان عالم از جانب رسالت آمده بود و از امر ای بک  
 آن یک سلطه بود و با سبایت ریان و تجملات بزرگانه بنوعی که در محل خود تحریر یافته باری آن حضرت اطلاع یافت  
 نیز بعد از اعلامی نظر عالی را و مقربان و معتبران این دولت مستشار لیه را که با ابلت و آلاء و سستی که  
 و خلق صمت و ادای سبایت یکی و حسن سلوک متصف بود و با عتقاد محبت از دایا و قرب منزلت از  
 اقوان ممتاز بود و شایسته رسالت و سزاوار این خدمت دانسته چنانچه در محل خود ذکر شد همه آن خان  
 عالم و از نمودند و او چون این خدمت را مکرر خدمت معروض آن داشت که از وی خلاصه آن  
 عقیدت و مؤمنی که در حال جان در راه مرثه کامل و ولی نعمت در این شهرت بنوعی برین خدمت  
 قیام نماید که در نظر دوست و دشمن شناسیده و پسندیده نماید با هم بود و چون مغرب لایق نام و نام  
 ولی نعمت بود و تجویز و یراق سفر پر خدمت باشکوه و عظمت ملوکانه و حساب و تجملات بزرگانه از سبایت  
 سازی فراد بسیار بودند و زمینهای مرغ مملای و نقره که بهترین بیست بیست سپاهی است و اقسام صیالات  
 کشیا و تجملات زیاده از حد و شمار خود و جمعی کثیر از ملازمان و خدمتکاران مملای کارخانه با با سبایت  
 تمام از خدمت اشرف جدا شدند و رفت خان عالم و از شد چون خدمت مملکت هندوستان نهادند و  
 ولایت و قضایات رسیدند شریک استقبال گوانم از غر از و اصرارم قیام سینه نمودند و چون بلا هو رسیده حضرت  
 پادشاه و آلا جا و فرمانهای هندوستان بسیر کثیر تر شریف برده و سبایت شرف بود و نیک است حر الفی  
 در لایق و توقف نمودند خان عالم پیشتر رفت بعد از وصول پادشاه بلا هو مرثه را لیه عز ملازمت در ش  
 لوازم تمینت و تسلیم و ادای تطهیر و کرم چاکران بجا آوردند ملا یون فال مایا قان را با تحت و هما که از  
 و ادای رسالت و شراط سفارت بر وجهی سزاوار محبت و دوستی طرفین بود و فرموده بشتی کرد و حضرت  
 با پیش و آلا جا را رسمیت معقود از روزی که تولد یافته در هر سال در دار الملک و مملکی محل تولد حضرت

جشن می آید و نذوری که در صحن ولادت روز مولود کرد و از بر وجهی که معیار ایشان است بفرمود  
 و چون و ده آرزو نژادیک بود آنحضرت در راه روز تولد نمود و به سرعت متوجه و مملی میشدند و نزل  
 سبب الصلاح خان عالم انظار معالمتی که ما بر وجهی که ما بود و بارکان دولت و اعیان حضرت نمود  
 چون جواب که موجب تسلیم باشد نشین غیبت آن دهم شده که از همانجا بگشت پیشتر و در کتب  
 صلح ایشان متقاعد همین گشته درین اثنا از جمله برای که سابق ذکر یافته حقیقت برین حقیقت  
 که اسم پادشاه مغفور میرزا الی پیک بن میرزا شایخ بن امیر تیمور که بران نقش یافته سبب  
 که بر کانت جبهه آنحضرت و نشاندند و در صحن نقش نایل بکات تمام نیافته بود و متعاقب هم آمدند  
 و بعضی نخت و دیادی پادشاه روم نیز حضرت اعلی صده و الوشن برادران جبهه آنحضرت ارسال داشته  
 بود و در وقت ورود یافته و رقمی بر باب گذرانیدن هشتم با هم نرسیدند و در یافته بود در سید  
 بالظهوره با لیغار متوجه دلی گشته بعد از اتفاقا در حین مذکور و گذرانیدن تحف و دیادی مذکور در کتاب  
 سعادت انساب حضرت پادشاه و الاجاه بدار السلطنه اکره فت و دهواره منظوره انظار عاطفت و  
 اشفاق بود اما چندی در باب معالمتی که بار بار کان دولت و بحرمان بر سلطنت متحرک است جواب  
 مقرون بصواب نمیشدند و مطابق احوال از ولی نعمت خود مخفی داشته در طی عرایض خود اشعار  
 و ایام و یاد میکرد بعد از آن که هم فتنه بار بر وجهی که تجریر پوست صورت یافته خبر نمیدادند  
 رسیدن نایل بکات از حرکت این اقدار داشته چند روز با او سرکاران بودند تا آنکه خیدر پیک با نوبت  
 دار و غم شتران متعاقب یکدیگر رسیدند مقاصد و مناسبت محبت طراز شایع معاذیر دلپذیر که در باب  
 قند بار بران اندراج یافته بود رسانیدند عذر پذیر گشته اظهار محبت و ابرام نمودند مجدداً با استقرار  
 قواعد دوستی و مصافحت که بنام این واقع است نظر گشته در صحنی که پادشاه و الاجاه غیبت کشید  
 نموده بود و مقام حضرت نایل بکات و رانده از انجمن مذکور نامه محبت این محتوی بر تو صنعت  
 دوستان و سخنانی که در دست آمد و در این عبارت را در ان مضامین شریفه مرقوم بود که ما  
 محبت و دوستی آن بنده افترک کانی را با عالمی بران بکنیم تو هیچ عطیه با آن نمی سپیم نرسید که با این

مذکور را حضرت امیراف اده بران نمود و در قانون مسلم که کبری تعظیم و کورنش متعارفت که در وقت  
 و سنجایم بخشش و عطا یا ماسمان نعم و افضل را از آن انقد بدان اقدام نسیما نید و بحکام  
 چه شد آن نین یک حضرت پادشاه و الامامه در حضور او تعقد و احسانی کرده چون اکنون کونوش غایب  
 از تحقیق نزلت بنو در نین یک از علومست و غور رسیده کی این بستان جهت اخذ مال بنو خانن بان  
 در داده چه چند نیکو خوانان طرفین این داده مبالغه نموده او با کرده گفته که این سهم معناد در کار  
 ولی نیت یافت که پادشاه عنایت خاصه نیک که سواد اختیار بوده غرض اول و مال بنوی بوده باشد  
 از ای اکنون بی شغقت خاصه که پادشاه کی و فرود تنی چاکرانه باید که در مصایق نیت بعضی ارکان دولت جبه  
 استمرار رسم عمارت و قناری که از در اول هم شده که در معنی بولی نیت خود در او شسته در ایصال  
 احسان و نفاصل شارالینیز نام برده و در او شسته مجلا در او ایملین سال الجیمیان مذکور بر کاه سپه  
 نشان سید نموده بران دران جنت نشان سعادت بساط بوسی غایب گشته و خدمات نین یک سخن  
 افتاده و مورد توجهات خردان که درین قدر منزلتشان از تعالی یافت و یک از وقایع چون خاطر انوار از بهمت  
 قندهار بود استحکام شکست و نسبت قلعو اطمینان یافت سلاطین و زبک متواتر و متعاقب الجیمیان گشته  
 انطا عقیدت و بیگنجی نموده و کوه تو ال قلعو بالای مرغاب که در سال گذشته گشته کشته بسج برده و قلعو است  
 شده بود و باز دستشاده و قلعو بستور بلبلان در کاه سپه نند و همت هفتد با رمان در خوارزم  
 تمثیت یافت و یک بودن عساکر فیزی نشان در خراسان لازم نبود و بنابران حکم بها مصلح شرف نفا  
 یافت که عیس خان تورچ با شتی و علیقت یغمان ای نیک آقا سبی پیشی شما ملو شماره و سان شک فیزی  
 گرفته خانان را در جنت او طمان دهنه و این حساب الغرمود و علمند دولت کریان ماسکن و او طمان  
 رفتند و ایات فیزی آیات غز و جلا ای کلامه از او اقبال از ماندران بهشت نشان متوجه پایه سیر  
 سلطنت میسر گشته در ساعت سعده بال استلطنه اسمعان وارد گشته در دو قنار مبارک نقش جهان  
 نزول ابلان نموده و پادشاه دره و ال استلطنه مذکور کاه میاب دولت بودند تا ان نظام تمام ضروری  
 می برداخته بر اسپه خود الجیمیان بی شغقت امیراف ایو با نامه جنت این وجه ای لایقه صداقت نین نین

نور اشرف و احسان شاه را در دیار خود پیش گرفت در میانها بعضی اخبار از جانب عاقرب رسیدن  
گرفت که نزد موبک بایون بر انصوبه اختیار روی او جنوعی که شرح آن در ذیل سطور میسر کرده و سفر غیر از  
دارالسلام نماند و اتفاقاً قاشا و ذکر بعضی از حالات **دارالسلام بعد از آمدن حافظ احمد پشایب**  
**و مکه آن مرز و بوم هم تیره اول** بی صاحب فرزند آن تخایق این پوشیده نیست که دارالسلام بعد از  
بلای دستور از آفاق و دارالملکت عراق عرب زبانه در باز پسند سال از آن خلافت و محل اقامت و نماز و این  
غنیایم شان عرب و غیر ترک و دیلم بوده و بکثرت جمعی و زراعت و آبادانی و انبوهی غلات از شرح و بیان  
مستغنی است و در ظهور دولت پادشاهان علوی ارکان صفوی مبنای مسیحیان در حقیقت اولی است  
عالم آرای در طی قضایای سوانج ایام عالیحضرت شاه جمجاه ملک سپاه جنت مکان نرقده ملک پشایب  
گشته ایالت و اداریه آن ولایت در زمان محضرت محمد خان شرف افغان معوض بود و در دست اربعین و  
تسلیه که اولای سلطان تملو و غازیخان هر دو را که از امر ای بزرگ تملو بود در این دولت سرگردان  
شرح نزد سلطان سلیمان خوانندگار موم فرستند با غوا و تحریک ایشان لشکر بیاورید که شکر طایفه  
بیکوچری حرام ملکی کرده محمد خان را که یک کت و دو و پنجاه بود از آسیا نوزاد پروان کرده آن ولایت را سلطان  
دادند و درین چند سال آن مکه را در شمال اقامت عراق عرب در تصرف و مرید بود و اکنون است و غنی  
که خطه دارالسلام بعد از انوشیروان عام و غوغای طغیان در پشایب و ایام از نظام و نسق شاه در هر چند کجا  
از عظامی سپاه بهوای حکومت و خود سری عصیان طغیان نوازانه حکام و پاشایان را که از جانب پادشاه  
روم منصوب گشته می آمدند خصوصاً محمد پاشا ولد جنرال غلام حافظ احمد پاشا و دیگر پاشایان را  
چنانچه مذکور شد تکلیف نمیدادند و مکرر ایما برین جنگ و جدال و جمع یافت و جمعی از نظریین چون بعضی غنا  
کی شد و از عدم قیمت در عالم متقل و تسلط او پیش و خود مران انظار بقدر علایا و بر ایلیا  
حوادث و نواب بودند و سکت و عقوبات عالیات سده مرتبات از چه سبب و مزار انظار است  
بر جهت و کسرت نیستند و تا الی صلوات الله علیه و اقتضا و قضا از لزل و اشتلال باحوال علایا و خلق آمد  
راه یافت بود و علما مخصوص برین دو سه سال که میگذشت و بکبر و سوباشی نزل و جدال چه بر آمده محمد قزلباشی



تجزیه پوست قبل از آن بکسر با شنی مقدار اعتبار یافت دست جو رو تعدی کشود هر باب بتوان  
 بمصا دره و مواخن گرفتار روند و بجهت جذب قلوب سپاهیان تابع ایشان دست درازی ارتقا  
 امور حساب نیستند بر طبق اینقال **شهر** بنیمین که سلطان ترم و او دارد زندگش که با شرف  
 مرغ سبج ارباب زرع و در وقت از جو رو تعدی بجان آمده است از زراعت و عمارت کشید زنگار  
 از نقد ان صوبات بعسرت و پیمانان میکذرانند از باران الهی درین آشوب و شورش سحاب نیز ارتقا  
 باز مانده خشک لایله و کمربت کشته و در ضیق عیبت و یکنامی عسرت مانده جمع بقدر زونی پیش  
 سر مایه خود را و قانع گفتند و بفرقه و تنگدستی گرفتار آمده اوسط الناس آنچه قدرت پرورن رفتن داشته  
 اگر تفرقت کی و می آوردند فریب میگردانند ز کور و امانت و نسا و صبیان از شهر و ولایت بلاء  
 نموده در مملکت عجم پراکنده شدند و برخی بجای بصره و بعضی بستان خویند بر رفتند جملا در هر جا  
 مان نشان جسته روی آبجا آوردند و جمعی کثیر از مردم عیال مند پسران و دختران خود را در معرض  
 در آورده تن بمارت جگر گویان در دادند از اقم این کارستان از زمینان متعاقب ارد و نطف  
 نشان استو قه قیاد بود بسج منزلی و مر طراز نزل نمود و بسج قری از قزاقی رسید که از مردم عراق  
 عرب و پسر پانزده که بقوت لایموت و تصدقات دهقانان قناعت نموده اقامت اختیار کرده باشند  
 فخر و درویشان که ز سامان داشتند و در حالت پرورن و مشن از استیلا ی جمع و نقد ان مان از آقا  
 و توان افتاده کرده کرده از سر راهما بصد عسرت جوان در آرزوی مان جان میدادند درین حال حافظ  
 احمد پش که در دیار بکر بود زورگاه سلطان و م سزار شده بیع از باب ظفیان و تمیز متهمان مامور بود  
 بود و نظام و نسق مملکت ابر برای و رؤیت او منوط و مر بو ط کرد انده سلیمان پش نامی ابایالت بود  
 موسوم که درین همراه او کرده بودند که بعد از دفع ظفیان او را در ابایالت انولایت متکون کرد اند و خوش  
 ابنو در نسا که دیار بکر و پشایان سرحد و سنجق کپیمان اگر او جمع آورده باموازی می نذر کسین نذر  
 آمد چون بجد و در اولت سلام بغداد که محل نزول آن سپاه کرده بعضی از لایم او و پیشکر در انجا جمع کرده  
 بودند سرخو که در پیش پرورن رفته و سپاهیان را یکی از نیم نمره و عصبیان که کبرات و عمارت صدور یا قری بود

ابواب موافقت مسدود ساخته بستو تر شایعست بکرسو باشی جهت یار نمودند پیشتر از پیشتر معاف  
 خلف را آمد بر این نام سپاه تعلقه اری برده خشد و عاقبت احمد پشای دفع و بر نه انظایف برکش را  
 با شریک ملک از یتقلبه پیش نهاد و عمت ساخته چون بجالی تعلقه فرو و آمد مساکر بغداد و با موازی پنجاه کس  
 کجا پیشتر بزم از تعلقه پروان آمد در برابر آن سپاه موافق با کمال جمل و غرور صف تمام آراسته و بیست  
 دست آتک کار بر برده و بیست و پنج حرب مسلح اتفاق افتاد و لشکر یان سردار که اضعاف متعاقب نمودند  
 بودند غالب آن سپاه بغداد مغلوب شدند تا موازی یکمزار و پانصد نفر تخمین از حرب نمودند بغداد کشته  
 کشته بقیت السیوف منزه و به حال تعلقه در آمده بکرسو باشی از نزال با جمل احوال او یافته از خوف  
 مستور و مستولی قاصدان نزد امرای عظام قزلباش که در سمرقند لرستان و آنجا بود و دستاورد  
 استغاثه نمودند ملام که در کسین همایون طلب جهان عرش شایان شامی که طیاره و منجا عالمیانت تو حسیه  
 بیغز در کا و عالمیناه شامی پناهی ندارم و این ولایت که ملک موروثه آنحضرت بمنسوب آن روزگار  
 تعلق دارد و هرگاه و ساحت این ولایت مضرب مرادفات جاه و جلالت کرد و ازین بنده و اولیاده بجز اعانت  
 و انقیاد امری نطلبد منیر صدق تعلقیان بکل یک سمرقند و حکام آن سرحد حقایق حال اوضاع محکمندان  
 حسب الامر شرف بیعت منبسط سرحد و دفع مضرت و آسیب لشکریان فاکر کمر دراز تا تعلقه زنجیر و در تنگ  
 رفتند که مبادا از ان گروه جهالت و درازی بخواستی مملکت های یون واقع شود و شاید آوازه لشکر  
 قزلباش چپارگان پشیمان روزگار را در بار نیز استخلاص و بی ادب از استغاثه بکرسو باشی که کمر  
 از حال منظر آری نمود و ترجمه کمال عجزه وزیر لرستان و چپارگان آن ملک که با کمال عسرت و مصیبت معاش  
 و الم جمع با پال لشکر یان بر دو طرف یعنی سردار بغداد یان بودند همه فزده نهب غارت یافتند کرد  
 با ویرانه بودند یکدوره مرطبه تر رفتند و مکتوبی بکافه احمد پشای نوشته مصحوب معتمدان از خاندان  
 خدا بنوع لوی شام و دستاورد خلاصه معنی آنکه آنچه از احوال عراق عرب بدین قرب جوار معلوم گشته  
 آنست که احوال عجزه و رعایای آن ملک که در اوج بدایع مالکست الملک علی الاطلاق از دنیا بر شیوع قتل و غلا  
 که درین سال از حوادث بوزگار وقوع یافته استلال عظیم پذیرفته اکثر صلابی طریقی اختیار نموده اند و قایل دولت

پدید آمد و جمعی کینه پریشان زدند که مانده اند از ساسی و عیبت در غایت نظر از هر حادثه بنا و بیاید  
 مرحمت نواب مایون شاهی و زده اند و اکنون با راجست ترفیه حال چاکان و علاصین را مانده کان و ادبی  
 میرت درین حد و اتفاق نزول فساد و اگر ایشان نیز درین حکام ترک مجادله و نزاع نموده باز گردند و عائد  
 خلق آید یا راجست و سپاهی با اهل آن تنگنای عسرت برود آید و بصلح نماید شی قوب و ترفیه احوال غلایق  
 و غنوزاری عباده که بفرمت عمت خدا و ندان جاه و سپاه لازم است اولی و النسب میباشد حافظ احمد پش  
 چون از سپه اسلام او قرب جوار ایشان اطلاع یافت با وجود آنکه سی هزار کس بر او داشت و سپاه فرایش  
 هفت هزار زیاده نبود بمجا زنده شکر فرایش در لری می توانست نمود و روز دیگر کوچ کرده بصوب مروجت روی  
 آورد اما درین مرفش یک پن معتد نزد کوسو با بنی بقلبه دست ما در کاز جانب خوانند که نظام مهمات اینوایت  
 منوط و مر بو با برای مسلح آنجا بگشت و ما حکومت بغداد را بتو سپندم در ششم و اربع کشتن تر حمان  
 که میداد که ششم حکومت را خود میبظ نموده سپاه فرایش را که وارد شود بیشتر و قلع را داند بدین  
 آمد و رفت حافظ احمد پش حوالی بغداد ما شهر بان بنب غارت یافته از لشکریان او خرابی بسیار  
 دران دیار وقوع یافت و خجزه و رعایا پایمال حوادث و نواب بگشته بعد از رفتن او صفی قافان و امر ای  
 عظام پشتر رفتند رعایا بپست نظام و رود شکر فرایش فرخ الجبل اطمینان یافته در ساکن و او طمان  
 آرام و قرار گرفته و امر ای عظام حقیقت رفتن خود را بچند وودار السلام بغداد و با بگشتن حافظ احمد  
 پش و انظار اطاعت انقیاد پش را بپش که کوسو با بنی مینویذ باید سریرا علامه دست نمودند و این  
 اخبار در والای سلطه مهمان بساعت سربلنت آرشمان رسیده با الهام عینی بتوفیق لایری نصبت  
 بد نظرف اتفاق افتاد و رعایات فیوزی نشان افخ آیت به انصوب در حرکت آمد گفتار در پوشش **جاکش**  
**سمیون بصوب و اقوب و ادراک زیارت و رعایات مطهرات از معصومین و فتح الولايت بعنوان رعایات**  
**کلام چون رعایات حمید صفات شای غلایق بندگی و ولای سلطان سریر ولایت بسند اران**  
 عرصه امامت مغلط رو مجبول است و از نور اذات و اخلاص و خلوص عقیدت و منحن اختصاص همیشه خود را  
 کلب کستان سعادت نشان عود و تحریف غنی سلطان غنظ بخت می شمارد و پیوسته از روی خاک و بذر و شنه

مقدس و مرتفعه نظر اقدس و زیارت مراتب که در مشاهد منوره حضرت اند که ارام صلوات علی و آله و سلم نیز  
 کزین حضرت سخن تمام داشت لیکن بنا بر ظهور هر کوزه مولان و مشاعر و زکا و صورت صلیحی که فیما بین آن  
 حضرت و روسیه وقوع یافته در نظر امانی عهد و مفایر بیان منتهی تا غایت و عقده لغویق مانده حسب  
 الامور مونه باوقا تا بفعل آید در نیوقت که و میباید شاه خود عصیان در زید و بقتل سلطان  
 چنانکه گذشت دلیری کردند و در هر سری سو و ایله پدید آمده حکام پادشاهان و می رسد با امور مفایر  
 صلح اقدام نموده هیچ یک عقیده باطنی دیگری نبود و خصوصاً در دم نهادن در طبع و می از منقاد و زکات شانس  
 و احتمال احوال سکنه آنک و مجاورین عسکرات عالیات جنیم نیز اقدس تو طومرا بخت و دینی که  
 غنیمت قشلاق از نذران فرموده بودند با الهام لهم اقبال اشاره غنیمت غنیمت ما ز نذران فرموده  
 بقصد زیارت روضه مطهره شفا و حفظ بخف و حضرت مقدسات اند که ارام صلوات علی و آله و سلم که همیشه  
 مذکور خاطر و مکنون جنیم انور بود و بفرغ از شرف خدا دستور کرده اند که بتوفیق الهی بدان سعادت  
 عقلی فایز گشته اند پر تو در و دو ملک مسعود و غنیمت قدم سعادت که زوم اشرف استقامت در احوال  
 آن دیار و روضه مقدسات پدید آمده چهارگان و در مانده کان پنوار از اینک است باب فخر و عطا  
 خلاص سازند و از لطایف غنیمت که باعث افاضه آن غنیمت شده است که چون حضرت اعلی بر مقام و عادت و  
 که در امور کلیت و جزو بی فعال مشوره الهی در هیچ امری شروع نمیشاید درین ماده مشوره فعال کلام جمید برآید  
 فرمودند و از آن مشور بسم الله الرحمن الرحیم که این کج بود دلیل افتتاح بقصد و مبارکی سفر است برآمد بدین  
 اشاره با بشارت غنیمت سبب گشته در ساعت مختار مسعود اقتباس سعادت از آن مایند از دار است سلفند  
 اسمهان بر بنود نماید توفیق با قلیا رنجوده تا بر که در کباب اقدس طرعر نوبند با جهان جهان شوق و عالم  
 عالم آرزو مند و شغف قدم توکل در مشا همراه مقصود نمادند و از اتفاقات حسنه توکلت علی الله از اوقات  
 طبع صنایع محمدیوسفای فرزند تاریخ این سفر نیز اثر است چنانچه در قطعه بیان کرده **و الله اعلم** و بر سر است که بخف  
 شاه ولایت میدشت شهنشاه جهان در دل کاه سبب زیارت سر چون گشت میا تاریخ جهان  
 شد که توکلت علی الله و صلواتی زیارت بخواص عوالم را دادند که هر کس را که آرزوی این مطلب علیا در دل

بود و باشد متوجه گشته بود که خلاص قرین بودند و منشور عاطفت ایامات و خانی باسم کبرو باشی صمدی  
 نبضت موبک مقدس علام دادند و صفتی سخن انرا عظام کم پشت آمده مایه استظهار و تخطا طرح  
 شده بود و در نظایر دار السلام بغداد رسیده ه خیا م قامت نصب نمودند و حکم مایون را که باسم او عزرا  
 یافت بود در سال ارشده مشغول بودند که بوعده جمیل خود وفا نمودند و طریق میزبانی بر وجه مرغوب مسلک اند  
 اما کبرو باشی مذکور که از زمین و رود جبهه و قبال بش از ننگهای مخامره و منظر ارضای یافت چون از جانب  
 نو یا ایلیت بغداد و شینند با جنود قزلباشی رسیدند با پسندار باب حیل و نفاق پیش آن صمد راه و رسم  
 که متوقع ایشان بود و بطریق نیامده چندی روزی طریق مدار مسلولک و پشتگاه مر اسم ملاقات و ششیا  
 با امرای غلام بود و مواکب مقدس موقوف میداشت و گاه به کبر عذرهای نامعقول تنگ حبهت بله و لغبی  
 گذرانید تا آنکه بعد از چند روز بالکلیه اواب استثنای مسدود کرده چنین دروب شهر و قلوب خاکریز کرده بود  
 و با دلیر بار و وی امرالذخیره امرای عظام ارنظام خود حرکت کرده بطریق از آسیب قبیله تفنگ محفوظ  
 بودند و در حقیقت همدروز فزب آن نفاق رشدهت با خدمت اشراف عرض نمود منتظر فرمان قضا جرایان و  
 وصول موبک بظرف نشان بودند و در بورت کنگا در عزمینام ابره که معملی سید خایق معلوم گشت  
 چون غرض اصلی از ارتجاع این سفر خیر از سعادت طویف و زیارت عتبات عالیات بود و دیگر بار از  
 موقوف جلال نشو و رعز و قبایل اسم کبرو باشی با اصدار یافته او را بنوازشات شاهزادگان و پادشاهان  
 مشغول اقبال درج نمودند که هرگاه بر جاده فلاح کجی چنانچه کبر عرض نموده ثابت قدم و راسخ بود و با  
 حکومت بغداد بستور با و متعلق است و ارا بخیر اوزارک سعادت زیارت مطلب گیر نیست و میر ولی پیک  
 دار و دشمن خوگان که مر و سلیم التقدیر بود و حامل آن عنایت نام گشته و ادب شده تا بارگشتن او بتبانی طلی  
 مسافت می شد و چون حامل نامه بغداد رسید کبرو باشی با غوای چند می از متعصبان مذمیب با و ملاقات  
 نمودند آن صحیفه از او گرفت و بعضی از جمله و سپه و تسان کبلی از ثغالی در اقبال آورده اراده داشتند  
 که او را نیز از پای در آورند و خطی از انظار کبرو باشی که عبد الرحمن نام داشته مانع ارجح گشت شیخ شده و میر ولی پیک  
 خود را از اینک انقوم پیک باینده بخدمت اهدس رسانید و امر کبرو باشی و سپاهیان بعد او را در حقیقت

رسایک

و قلعه داری بوض اشرف ساینده هوانج بوج غضب پادشاه در ملاطمت آمده فرستج و تسبیح انولایت بزرگ  
 ارباب جیل و انظارینه بد کردار که درین چند سال خود سری برآمده همیشه فتنه انگیز و آشوب طلب بود این  
 بار و مید و قزلباشان بجهل و قند و برزندگانان منبنا نیدش نهاد و صحت و الا کردانیدند و عیسی خان تو چچی  
 بامقرب الحفرت زینل میک تو شمال باشی شاملو که از رسالت هند آمده مورد تربیت شام بود و وفوی  
 از ان فوج قاهره از در تنگ پیشتر فرستاد که اگر بکری باشی بیست تو کو سر خلعت قلعه داری ند با اتفاق  
 امرای عطف کم پیشتر فرزند نیک به شهر و قلعه را بنظر است مایط و آورده خروج و دخول مید را  
 مسدود کرده اند و بلوازم اسباب محاصره بداند و سرداران مذکور پیرای زمان کشته از انجا روانه شده  
**دگر قوه عالی کتبل از وصول بکسی سیولان بر نیروی اقبال است و قیوم یافت** و دلیل نسخ و علامات غلظ  
 که در بدست این سفر مبارک میون روی نمود اول بیت در آوردن قلعه محمد لک است که از سنجی یک  
 تابعه بقدر بود و شرح آن بر سپهر احوال آنکه محمد مذکور از طایفه لک و باطله احشامات قلعه و هانگون  
 بود و در ایام فتور جمیع از پید و لکان بر سر خود جمع آورده بقطع طریق و منب غارت و اقدام نموده از  
 خوف امرای قزلباشان رعد و زنباب من اعمال در تنگ قلعه قایم کرده بعضی محال تابعه بقدر و این  
 منقرض شده انظار و دلخواهی و میان ستمو از جانب بیکر سلیمان بقدر امر تبیستجی یافته بیست  
 متعرض خلق اندیشد درین سال محمد مذکور فوت شن سپر و برادر او در قلعه اقامت داشته و از  
 موبک مقدمه ضرب یافته کز در امرای عطف ام و شتاده انظار شایه سوزن نوزاد از امر اجبا یک یک  
 قوم کاسم سلطان اینانمو با موازی باشد نفر از غازیان به انجا و شتاده که اگر سپر و برادر محمد یک  
 در قول خود صادق باشند قلعه را منقرض شده ایش از بیست قبایل موبک میون و شتند چنانکه  
 یک و غازیان بیای قلعه رسیدند سپر و برادر محمد مذکور در اول کعبه و تئویر انظار اطاعت و انقیاد نمود  
 و در سخا و خدمت طالعقله بهانه آنکه خدمت اشرف میروم با اتفاق جمعی که از قزلباشان متوهم بودند از قلعه  
 بیرون آمده راه کو به و شتر و ویرش کرفتند چنانکه یک وقت کشته جمعی از غازیان به متعاقب شتند  
 بر کس دست یافته از پای در آورده و تریب شتند و قضا و نفر بقتل برآمده بقیه السیف و کمال منظره

احاط

احمال و انتقال بکینه بیرون رفته غازیان سالمانا غانما با نکتت فلیه تبرضا و ولایت قاهره و دست  
حال بعضی حاکمان سبب جان و جلال سید عبود ریایات جاده جلال از انجا وان قید میشد و قلعہ را بجای دیگر یک  
نزد کوه سپهره افشار در محاربه امرای عظمی ام بکر و ده لیام بغداد و طغرل با شش جنود منصوره تینا غیا فرید که  
بلاده و دست و تبیین بمقال کجک در روزی که عید عیان قورچ باشی شام با لوطی بزرگ السلام بغداد رسیدند  
نمودند بکوه با شش شام و در مقام قلعہ داری در آن مع ابواب شکست و جدال کشود و در دیگر صفی قلینان و  
امرای یقیق او را که پیشتر آمده بودند مقره شده اند و در جل عبور نمودند بطرف بغداد که منته در آن  
زمینها محل اقامت اند از کرا آمدند و میانه زبیر با نظرف انقطاع یا بدو امرای عظمی ام بکر و سینه پست  
آورده در برابر و منته مقدسه کا طینح علی السلام حسب الفرمود را داده عبور در پیش کشید که بکوه با شش و اهل قلعہ  
از غیرت عبور شک اطلاع یافته موانزی که تفران از جوانان کار آمدنی لیکر دکی خبر داد تا بار در بکوه با شش  
و غیرت و حیرت آنکه از عظمت و بزرگان و معتبران انظار یافته بود با نظرف و منته اند که اولی شش را از جنود  
بلان آینه و سوز ز یاد و از کینار کس و شفت و مشاد اسل سبب استر ام انکند شده بود و کینار  
مخالف نمایان شد و صف قتال را بر ستار امرای عظام از نو فوغیرت و مردانک و بیرون می قبال نمایان  
از آنکه کیت و کیفیت لشکر فزایش بمخالفان ظاهر کرد و در سپاه ایشان تاخته معرکه زدند و در  
مان حمل و دلیران اول مخالفان شکست یافته راه بزمیت پیش گرفته و مردانان هر سرگشا شده اند و کما  
سپهین کت نام سفرچی حسنیان حاکم ارستان گرفته بود و دیگر نده و در نظردیکر معلوم مسود او راق نشد این  
حمله غازیان بزمینیان تا امر جبر تعاقب نمودند تا موانزی سید نصره نقل در آوردند و شکست یافته شش مان  
طبقه راه یافته دلیران سپاه و بیغ کوفر خصاص یافته درین معرکه از صفی قلینان حسین خان کوه خان احمد  
خان و سایر امرای و انگینها صد و یافته هر یک از ایشان بغیر سلسله شکسته هفت هشت نفر تیره در سینه  
بطینح سنان از سبب انداخته بودند و در پادشاه حال و ولایت را چنین فتح عظیم که کاسنامه  
شوغات شجاعان و زکات است روی او که خرد و پیمان خرده بین و دور پیمان عالم یقین بریده تا مصلح  
نکند شکست یافته کینار فخر از شفت هفتاد نفر سپاه پسا مان باریق که در حربه جنگ و اناده و حرب نمودند

بز غنایت آیی نزدی قبال شناسی شوند بود القصد شرح این شیخ سپین بو عرض تقدیر سید امرای عظام  
 بود کشین و آفرین گشته و این دستبرد دلیله از محمد اولیری و دلاوری حسن و قزلباشان بسیار  
 آن کجما بقیت شیوع یافته سر تعلب فرور و نزع ذلک بنوعی زباده غرور و پندار سرست و معشعور  
 بودند که از نیکو نواقی که در نظر و در بیان مراتب عقل و دانش مع جیب فرید بصارت متناهی آگاه  
 دلان را زواید آگاه دلان را زباید آگاهی نوآند بود و صلا از خواب غفلت پیدار شده استحقاق  
 بروی و بار می پر خستند و یکی از نواح اقبال اقل استیصال کرده این را اثر است که بطع مال بستقبالی  
**طیبه تجار رفیق بودند** جمعی از سوداگران و ارباب تجارت از طرف طلب بیان عراق عربی آمده اند چون  
 بجد و در اسلام بغداد رسیده اند کبر سواستی از آمدن ایشان اطلاع یافته بطع مال فوجی از جنود بغداد  
 بستقبال قافل در دستا که با اموال و حساب و تر تعلبه و تقلبه رسانند که میباید است حسود قزلباشان  
 در آید آن گروه قافل را در یافته رقم ناکست بر کل بیضای آن چهارگان کشیدند و اهل قافل سرگشته و میر  
 دست از دل جان شسته چشم بر لطیف غیبی بسته که صورتی روی نماید که اگر مال و دیجان با مان یابد  
 بصلان و در قمار آن گروه بودند چون بجد و در اسلام رسیدند از آمدن سپاه قزلباشان با  
 خبردار گشته پوشیده پنهان قاصدان در دستا و ندکه اگر در و در قزلباشان قوی بسته باشد که قمار  
 و چارگی قافل را بر داری شکر قزلباشان عرض نمایند و چون قاصد رسید امرای عظام که از جمله عبود  
 بودند فوجی از غازیان را بستقبال آن گروه فرستادند و ایشان را در صحرا برداشتند بغداد و با زان شکاری  
 وارد میان گرفتند و قامت اهل عدوان طعمه شمشیر غازیان کرده ما یوف ایشان نصیب غازیان  
 مذکور شد و حیرت زدگان قافل از ان بیهنگامت یافته بمحمد الطاف الهی و شکر مع استقامت  
 قیام نمودند و در حین که مساحت اسلام مضر خشیام خسرو کردند و ان قشام شرم بود مکی مردم قافل را که  
 سالم و غانم بار دوی کیهان پوی آمده در رضمان امان پروردگان جهان و سایر معدلت پوشیدند  
 زمان امین خسرو ایران آسوده حال گشته بخیزد و در وقت مشغول گشته کشف در نزول بود که بطرف فرجام  
 در ارض مقدس را اسلام بغداد و فتح و تسخیر آن بعون الطاف ملک شان چون راه از ان بابت متعلق



کرده بود که ملک عراق که از دست لطف خود سران او با شراست قامت افتاده محل فن و تقوی کشته  
 بود بر بویو معدلت و انصاف آراسته بهبیط امن امان کرد و اسباب آن بستباری کارگزاران قضا و  
 و نمایان قدر سرانجام یافت و آنچه نکته است پس دقیق که چون جوهر و نقدی بکرسو باشی و اتباع او در آن  
 ملک است از خدا اعتدال تجا و ز نموده بود و از درگاه نعمت هم چهار سکه غلگه و استخلاص مطلوبان و بویو  
 از جوهر و نقدی اصل طغیان و عدوان بمنسوبان حضرت اعلیٰ جلاله شرح بود و اگر بکرسو باشی بود و غایب  
 نموده اطاعت و انقیاد بطلو و می و در بالقره و زردشت چایی بازا آنک را با و بازمی بایست که در  
 با ما حضرت مقلد القلوب الهامی انظار را که ز رخا کر و غلگه و عدوان بود و شایسته آن شدت که  
 که بصیقل من عهد پان انجلا پذیرد و بجانب خلاف یا بل ساخت که با احتمال امارا و نهایت موسا و چندین  
 لطف و تفقد که از جانب اقدس نسبت بر ایشان بظهور بیوت در سلک مخالفت راسخ بوده از ان عدول  
 نوزند تا سگ فانت عمل نیست رسید با ایشان آنچه رسیده القصد و کتب طفره قرین همایون بعد از درشتا و قوی  
 باشی فریزیل یک از راه زباب در زندگانی قلع محمد کپک متوجه شده در غوغا شهر ریج الاول انظار  
 بقصد رسید و در حوالی از ارباب حبه نفع نزول نموده شاد روان عظمت و اجدال انوار خند و رضحجت  
 یکم تبه دیگر کس نزد بکرسو باشی و شستما و عظمای قلع با طاعت و انقیاد و ابقای و عده و دلالت  
 و نموده تا و ز مملکت دادند که در کار خود شکری با صواب اندیشیده طریق امن سلامت نیست با  
 نمایند و اگر آساره و ز آنا رفتی و بظهور نیوزند آوده خنک و جدال بوده بعد از آنکه بتوفیق حضرت  
 ذوالجلال قلعه بختبر و غلبه معشوق کرد و توقع عفو و امان نداشته باشند آن گروه بچاقبت که با پادشاه  
 خود نیز خاص می بود باند و سر بچسب اطاعت در دنیا ورده شرح در توب انداختن کردند و فرستاده  
 نیز خود راه نداده تهدید قتل داده بعد از سر و ز عساکر حضرت شاربجا صهره شهر و ما مگوشته بر در آن  
 محاصره استوار محیط گردیدند و بلوازم اسباب قلعگشت یا مشغول شده در نلال انجیل امسان و جلالت  
 که حسن پایشان مومصل استخافه بکرسو باشی و بلو نموده حافظ احمد پاشا باموازی پانصد نفر از  
 ابطال حال یک مکتب قلع بقصد آمد و در نیزه فراوان همراه دارد که بقلعه سارنه قوی از افواج قاهره

و تفکیک آن را یک یا هفت سرب کرد و یک معتدلتا قانی زمان پکت ناظر پوات بر سر ایشان تعیین فرمودند  
 مبارزان قلعه کاش فوج فوج از همه طرف سیما و مو علیها ترتیب داده و تصنیق مخصوص آن سعی نمودند  
 که شش فرخ مخصوص بطریق می آوردند و تخصیص جانب غرب شهر طرف نارین قلعه که در ویش محمد پکت ولد بکر  
 سوباشی محافظت مینمودند بحسب اتمام قورچی باشی و قورچیان عظام مضمون گردیدند بود و سیما پیشین  
 در اندک روزی بیای و بیج ساینه شروع در حضور بجز باره کردند و در عرض پست و زکار بر مخصوص آن چنان  
 تنگ شد که جمعی از نارین قلعه حضور مسا در ویش محمد مذکور چهار بجبهه مستیمان نیاوشه در ایالات  
 برآوردند و در شب پست و یکم فوجی از قورچیان جلادت شاعر حسب الصلا قورچی بجز طرف نارین قلعه  
 هجوم نمودند و در یک کجا بنی سینه قورچی باشی بود و دلیران بالا روشه با آقا قورچی باشی نیز داخل شدند  
 باها کجا کرده تا یک شبیده صدای شمشیر و نیزه و زنی در شهر انداختند لیران قلعه کاش و از نارین قلعه لشکر  
 آوردند بکربو باشی و عظامی قوم که در شهر اقامت داشتند از نهد ای عدو آواز کرده نامی و ولول و  
 آشوب مبارزان قلعه کاشی غیر دارکشند اندک از خواست بخلت پدرا شدند چون نارین قلعه از دست  
 رفت جنود قورچیا بشرف فوج داخل شهر شده بودند ترک سستیزه آویز سپایه کردند و ویش محمد مذکور  
 یکلیک آقا این و عظامی قوم در کمال نراحت و محالیت نزد قورچی باشی آمدند از خوف جان در سا پادرو  
 شامانه نیا و حج بشند القصة در روز یکشنبه پست سیم شهر بیع الاذل قلعه که دون اساس بغداد که  
 چندین سال بود که در تصرف منسوبان آل عثمان بود و کند سمت همچک از پادشاهان سلسله علیغوی  
 برکت که آن حصن حصین ترسیع بود و بقوت تا هر یزدانه و یزدوی دولت و اقبال حضرت خاقان  
 اولیای دولت و ذرافزون گردیدند بقرقرف آمده امید واری بکرم ملای اشتهای حضرت باری عز انست  
 که تا آن زمان در ید اقتدار منسوبان این خان صفوی بنیان باقی و پایدار مانده دست قطا و ان قعدی  
 ارباب خلاف بر دامن خاک بر سرش ساد حضرت و اهل العطا یا ذات اقدس جاهو ان بامقتضای  
 نیت درست و معسر عهدهت تا ظهور قیام آل محمد علیه السلام توفیق خدمات و صفات مطهرات آن ارض  
 کرامت کتا و القصة بعد از فتح قلعه در ویش محمد ولد بکر سوباشی و عبدالرحمن حلبی و چند نفری از روی خلاص

پیش آمد بودند از کبر خفت قیامت است با ما از بسا محال است افاده مورد بخشایش و الطاف شایسته  
 و از حال دیگران تجسس نمود هر که ایم شیعہ نه مذهب بود با آنکه خلاف عفت و نظیر آوردن حسب خود تقاضا  
 جنگ و جدال منسوب به حجت برایشان تمام شده بجهت مختلفه مستحق انواع عقوبات شلن بودند چمن ششج  
 و دلا بی اهل طینین و طاب برین بیان مال این نیست بقیة ظلم و اهل عدوان بجزای اعمال انا صواب سیرت  
 رعایا و عجزه و سایر معدلت آرام گرفته ساحت دل اسلام بعد از هبوط اسرغ امان کردید که سنان شیع  
 و قلعه که چشم بزوشه پروین در دهنه فرود آفتاب و ماه نشان از زمان نی یافته و اهل از بملکه از بملکه و قسط و غلام  
 رویا یافته ستمین نزل نفس از نسا و صبیان و درویشان و محتاجان بنوا جو جان گویان روی معبر  
 همایون آورده و اهل دوی نفعه حال ایشان ستمودند و از پرتو ورود موبک اعلی عززلار موسی  
 و سعید در معاش سکنه آنکس پدید آمده عسرت و تنگدستی و فزونی تبدیلی یافت با غنقا و راقم حروف  
 جز و غنم حکمت با غنقا زیوا و در کتاب این سفر کرده درین مقال بسم الله الرحمن الرحیم چنانچه مذکور شد  
 بقان آمد خلق آینه از از لمبیه عظیمه قحط و غلام بود که بجهت ورود رایت نظر آیات وقوع یافت و در نزد  
 جمعیست و ستم ماه مذکور رسیده جامع قدیم که در زمان معتضد غلیظه عباس تغییر یافته بود و کسم او در  
 کتاب برده که مرقوم و منقوش است خطبه و از ده امام علیهم السلام بنام های فرخنده در جام جمایون خوان  
 شد و از زمانیکه چندین سال ازین میمنت عاری و غافل بود بجهت اندک و المذکر که بجهت آمدی و درود حضرت  
 سیادت پناهی عملی الله علیه آله و بزرگمناب و مفاخره ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم الملک الاکبر زین العابدین  
 یافت ایالت آنولایت بصفتی لیخانی که حاکم سمران و امیر الامرای آنترصد بود و تفویض یافته علا و اهل  
 سابق کردید و یکما جهت نظم و نسق آنولایت توقف واقع شد سعادت نیارت مرقوم متبرک کانظمن  
 علیه السلام فاریکته خدمت مستحقین و عموم سکنه و مجاورین آن روزه غلغلین را اصلاقت و قصه قات  
 نوازش فرمودند آن استمان ملایکه آرشان را از فرخنده صدوق پیش و غیر با افزودند بعد از آنجا  
 ضروری بعد از روی توجیه چنان پاک بخت اسرغ آورده در یکیشنی استمان حکمت آرشیان سلطان  
 سریر ولایت شاهنشاه کشور خلافت و امامت امام المشارق و المغرب ساد الله الغالب بر المؤمنین علی بن ابی

غالب علیه السلام جهان شوق و عالم عالم اخلاص با و قدم دران شاه راه نهاد و کمال وقوع  
 و نور شوق علی مسافت نموده بشفق خاکبوس آن عطیه عالی مرتبت گشتند و چند روز در آن سفر سینت مبارک  
 و عا و زیارت قدام نموده خدمت جازوب کشان و صند نهشت آس مشغولی داشتند و بنظم  
 و نسق آن سرکار فیض آمار قیام نموده با جزای آید که جدا علی مایون ابوالقاسم شاه اسمعیل فرزند مرقد حضرت  
 نموده از نه روز آس آب بخط کجیف برده بودند بتصاریف نامان استیلامی مخالفان اینها شسته گشته بودند  
 فرموده و کل عساکر کفر نشان با خدمت مامور شدند و آب را تا مسجدی که فریزین خیر مال ساخته اند و  
 زبان حال و لشو ابان سلسله علیه بنو قیال گوید و شعر دشمن آتش پرست با و چهار کبوی خاکسپار  
 کن که آب فتنه آید بجوی چون از زمین کوفته تا از زمین مقدس کجیف اشرف بین ارتقا و دارد قرار  
 داد خاطر انور است که انشاء الله تعالی از کوفه بطریق تنات چاهها حفر نموده آب از زمین مقدس  
 که زمین بر ریای کجیف سرزمند و دران خطه شریف بر کما و پاهای بخت آب بر دشمن تریب دهند و  
 پایرف آب بردارند و من بعد مجاورین و سکنه آنجا که آب تلخ و شو چاهها قناعت میکند اندازند  
 خلاصی یابند رجا و انقیاد از درگاه حضرت امامت العطا که توفیق این خدمت یافته مکنون خاطر فیض  
 با حسن و جود بظهور چو نند و در اذامی این امر شکر کف بدل اول گریه و سقیه بهم شرا با ظهور از دست سانی  
 کوشما معین شیرین کام و بهره و در سیراب کرده القصد در مدت ده روز ایام اقامت کجیف شنبه  
 در نهایت غضب و خشم و جنبه پاک بران خاک پاک سوخته و جمیع خدمه و مجاورین و صند مقدس و کل سکنه  
 دستخیزان عورات و عجایزه و ضعیفای خطه طینه کجیف طاقدرها بهم در ارات و نذورات و تقدسات  
 نوازش فرموده و از آنجا احوال هم بر ارض مقدس که ملا جایز طهرت و شهیدان است از موی خاسر ال  
 عباست متوجه طواف آن رومند ملایک مطاف شد من چون سال با جز رسید بعضی از وقایع که درین پور  
 عالی قنات تحریر نیافته بود بعد از تسوید این وقایع باقی احوال این وقایع باقی احوال این سفر میمنت اثر  
 در طی قضایای سال یکبره قوم است سوانج نماز سیر کرد انشاء الله تعالی و صده الغریز ذکر آن **صل**  
 بکرمات بعد از روشن فوجی از فواج قاهره بر آن طایفه و استیصال ایشان بقدر ملکات شان در فوق تجریر است

که گویسند پادشاه حکم موصول با موافقی با نضد لغز سپاده و سوار و وزیر بسیار بگویند و معا وقت قلعه بغداد  
 می آمد و فوج از جنود اقبال بر کرد و که معتقدان قافله زمان بکند تا نظر چو مات بر سر آنجا محبت تعین شریح  
 حسن پادشاه چند مرصه علی بنو در انشا بر طریق از ور و دو کوب نقد سماع ایون اعلا و آمدن جنود در کابل  
 بر سر راه او نیز یافت چون او بر یاران طلبه روی آورده رشته حیات اکثر اقدام به تیغ نقد بر انقطاع یافته  
 بود و بر بازگشت تیغ در آن وقت چاره کار مختصر دان بود تا طرینا ورده از عجب و غروری که در دست کشیده  
 را بطریق که در آن راه بود ما من تصور نموده بآن حصار ناستوار آمدند که موصول دست انداز عشاء  
 اگر او قیام علی بعد موصول مدد کوک طلب نمودند و ازین طرف سپاه نظر پناه بجای حصار رسیده آن بخت  
 بگشت همان تیر و زکرا را که در میان گرفته زمان بکند تا نظر چو مات که سر کرده غازیان نظر شکار کوبل  
 معتقد وزیر حسن پادشاه و عظاما آن طبقه دست انداز ایشان از مخالفت و حصار در امری در اک ملائمت درگاه شاهی  
 دلالت نموده و از وفات عاقبت شایسته جنگ و جدال تحریف نمودند حسن پادشاه آن کرده پی عاقبت  
 صلاح از پیش را یکسو نهاد و جنگ جدال اختیار نمودند چند روزی حصار در امری و صیانت احوال خود در کشنظر  
 ور و دو کوب مدد موصول بود و ازین طرف جنود ظاهر و تصنیق محصوران کوشیده پین الحانین سفیر  
 و تفکات آمدند می نمودند اما که غیر شمشیر و تیغ قلعه و الپت لام بغداد با ایشان رسید از رسیدن خبر وحشت  
 از عقلان آن کرده با سر انجام هر ان کار روزگار خود گشته از رسیدن مدد کوک نیز که مظهر می بودند  
 مایس که دیدند حسن پادشاه چاره گشته غازیان بر حصار استولی گردیدند پادشاه اکثر سپاه بیت درآمد  
 عرض تیغ قفا کشته متملکات و مایعوف ایشان با ذفره که بقلعه می آورده غنیمت سپاه نظر پناه کرده  
 زمان بکند و رفقا مظهر و منصوب بارده وی کردند و شکوه بازگشته سعادت بساط بوسی نمیشند و هدیه  
 ایشان استحقاق شده و در دست انداز و زینجا همان سپه سالاران بران و تسخیر موصول و کر کوک و توابع و سوان آن  
 سفر نیز از تعلیم فائق نوع پیشه بعد از فتح و تسخیر قلعه بغداد و قتل حسن پادشاه و رفقا اشلال عظیم مجال و  
 موصول کرد که در شهر نور راه یافته از خوف و پشیمانه و کلباشش تفرق و پراکنده کی در میان ایشان قفا  
 اکثر سپاه میان عاقبت طلب سلامت جوی سر خود گرفته بر طرف رفیق آقا نهادند رعایای بیچاره

چاره جوئی گشته در کمال خلق اضطرار روزی شب میکند زانندند و حضرت شایسته ظل الهی بمحض صیانت  
 مجزئه و زبیر وستان در عیای فریختنجان سپسالار ایران با فوجی از افواج قاهره و طبقات لشکر فزوی  
 اثر از امر او تو چنان در غلامان و تفنگیان غیر ذلک بجانب موصل و تسخیر آن ولایت دست اندازید و قان  
 احمد خان اردلان را نیز با کالی شکر زور و کر که با کالی می اردلان او قبلت رسان گشته سپاهیان  
 قلعه کر که کویاب تو قوت نیارده بطرف دیار برگشته نشاند و قلعه بمصرف خان احمد و عشایر اردلان  
 و آماج عایار استمال کردین بعضیظ الحاکم و نگاه دشتی عایا قیام نمودند اما گروهی از بد عاقبتان  
 تیر و نوزک را بسیار می آذوقه و یراق قلعه داری فریب خورده در قلعه موصل توقف نمودند و بلوایر  
 قلعه ابری پر دست با عساکر ظفر شکار که بان دیار و شو بودند جنگ و جدال آغاز نهادند و جناب سپاهیان  
 قاسم سلطان اینان لمولی فشار را با فوجی از افواج قاهره و مجامعه قلعه موصل مامور گردانیدند خود نیز به پشت  
 السیوف تاصدود دیار برگزیده ساخت آن ولایت با یکباروب نهب غارت رفته با غنایم موفوق کشته  
 بر سر قلعه آمدند و مخصوصان که در تنگنای مجامعه بودند مجروح و منتظر ارحم در دیار و شت از مخالفت و اراده قلعه  
 داری ناموم و پیشیمان بودند و از نظرت نیز غازیان قزلباش سینه پاپش برده کار بر مخصوصان تنگ  
 ساخته و قلعه مشرف بر فتح و تسخیر شده بود که جناب سپسالار سینه جنود اقبال پشت آتش و تسخیر  
 قلعه مجدد و مسامح گشته از اطراف و جوانب هجوم کردند مخصوصان فریاد الا انان بر آورده اظهار ایلی و انقیاد  
 کردند و وقت حکم ایمان یاس داشت کرده اما غازیان سپاه زخمخاره قزلباش از تهر و غلبه چینه  
 مسئولی گشته گروهی که بیکت پرش آمدن بودند به تیغ قهر و اشقام گذرانیدند بعضی از ابطال جان که در اصل  
 ایشان ماضی بود یکمان امان یافتند اموال اسباب ایشان غنیمت غازیان گردید و تو چنان  
 سپهسالار مظفر منصوران دیار خود نمود در حین که حضرت اعلی کره بعد اولی بقصد نیارت و قضا  
 ماه مبارک حجب و در یافتن آن فرزند مطلب متوجهین شرف و کر بلا می معنی بودند سعادت  
 بساطتوی فایز گشت بگروهی از جنود مسعود که بران خدمت مامور بودند سعادت نیارت در میان قزلباش  
 در رکاب نصرت انتساب مییون برهنو پیشانیته بران مقصد علیا فایز گشته و قاسم سلطان اینان

امش بر تبه بلند خان قی سرافراز می بایفته ایالت ولایت موصل با و اختصار صحت و بود پشیمان عظام  
 و قریحیان طغی فرعام پشیمان عموم با کومک و مدد او ما موکشته روانه انصوب شده و تمام سلطان قلعه  
 موصل استحکام داده بجا فطرت و محارست و قلعه داری شجره الشرف کشت ابرو القاسم سلطان لکر پشته  
 خان استا جلو بر تبه امارت و سلطان سرافراز کشته الکای جزا در و متعلقات آن زیار با و تعویض نیست  
 ذکر مشن امیر کوز خان حب الدمان و فانیخ بان بر سر اخته کر جستان بر فتح قلعه و تقویت ایالت انولایت  
 سید خان شمس الدینلو و دین سال امیر کوز خان قاجار پیکار یکا چو ز سعه شجره اخته ما موکشته با فوجی از آن  
 و عساکر فیروزی نشان با انصوب شایسته و در وقایع سنین سابقه در قوم حکمت بیان کرد و این که اخته  
 از اعمال کر جستان مستی است از کر جستانات ملکه در حین مصالحت حضرت شاه جنت مکان عظیمین آستان  
 و پادشاه در حرم سلطان سلیمان خوانده کار و مرمی نظر ترف تعلق گرفته و نعل سنو تر نیک بشود و و والی  
 آنگاه ثابت و فرایح گذاری این و دمان آهسته منبند و بعد از نسیخ و انقض حضرت شاه جنت مکان از نوبی  
 که در قضا یا آن ایام رقم تسطیر با و تبه تصرف و میر در آمده بود و یکدیگر مرتبه که میان حضرت املا خا قاز  
 و سلطان طبع و م صورت صلحی روی نموده و در دوا دن ولایت مسوق مضایقه نموده و کشاکش جانین بود  
 دین سال که تسخیر ملک بغداد اتفاق افتاد حکم معلی نغیا ذی پوست که امیر کوز خان و بعضی امرای و عساکر  
 صوب حضرت نموده قلعه اخته و توابع آنرا بتصرف در آورند و خان مذکور حسب العرف نمود و لشکر بر آن  
 کوشید میان افواج قاهره و رومیان و کرچیان مکرر محاربات بوقوع پیوست و فتح و نظیر قرین حال  
 منتسبان این و دمان کشته بسین سعی در بر صاید خان شجاعت شاعر قلعه اخته که معظم قلعه مسوق  
 عهد حاکم و جانشین حکام معین بود و بتصرف اولیای دولت قاهره در آید و از درگاه بعضی ایالت  
 از ولایت سلیمان خان شمس الدینلو که حاکم لوری بود تقویت یافت امیر کوز خان و امر او عساکر  
 نشان قلعه با و سپهر یک بمقره خود شتافتند و سلیمان خان با مواری میگز از نغرا از تفکیک  
 رکا یا دسر جانان که بجا فطرت و معادنت او ما مورودند و غازیان شمس الدینلو می مذکور و قشون او  
 و دخل قلعه شده ضبط و ربط قلعه مذکور و سایر قلاع تابعه آنجا بنظام و نسق الحاکم قیام و اقدام دارند

مشایخ مشرفیات که درین سال عالم فانی را برود کرده و در مشایخ خاک غنود و در مشایخ لطف الله عیسی  
که از اعاظم اهل علم است از آن سال در تقاضای عصر بود شمر از احوال او در این وقت  
در احوال علماء و مشایخ آن زمان حضرت شاه و حجاب جنت مکان فرموده کلمات و بیان گفته در او این  
سال قبل از سفر دارالسلام بغداد که سنوزیایات جلال در بیلا قات فیروز کوه بود در بعضی کشته بیجا  
بقای پوست پشمنازی مسجدی کرد مقابل و در آنجا ز مبارکه گفتن همان که احداث کرده است و است و الا  
شاه است و مفوض بود و او در نیم مسجد سزلی کزین همواره با فاده علوم بنیاد و مسایل تقنی و شنبه  
مسجد قیام است و قوتش در مسایل دینی معتبره و موثوق به بود درین تحریر تاریخ و فاشترین  
نماط رسید **شیر** شیخ لطف الله رفت از اردر **۴** رخت بر بست از جهان پیارا **۸** عمر عینی که در از دنیا  
دو **۵** شد جناش با من در القار **۹** سال از خورشیدی همی جسمت عقل گفت با من بکنه دان پر کا  
چون دو لام از نام او سا قفا کینه **۱۰** سال تاریخ و فاشترین شماره **۱۱** شیخ جعفر نام بر بزرگترین  
صاحب مال و متوسخ و مصدق الولد تر اسپه بلکه در مراتب علمی و پر پشت با زمانه کان با مضای و  
ظایف و رارات مغز و منظور انظار عاطفت اما یون اعلام اند و یک خراب خان قاجار که حاکم مرو  
شاه جهان بود در اوایل این سال و در او و چهاری عارض کشته دست طبایع معالج و در او  
قاهر آمده داعی حق الپیکت اجابت گفت نقش او را بمشهد مقدم معنی برده و در و مندر معطر صنوی فون  
مشترک را در آغاز جوانه او ان جلوس همیون شای نخل آبی از قزاقان به اوق آمده سکک غلامان  
در کا بمشتم کرده و در او حال منصب و اتماری با و تعلق گرفته بحسب خدمت و ادای آن از زمره  
مقران بستان کشت و در ایام تسلط او بکنیه چون آنا کار دانه و جلادت و موانکی از صورت  
حالش ظاهر نمایان بود منصب و اتماری برادرش لطیف خان پیکت تعویض باشد او بر تبه اتماری  
کرده ایالت و در ایالت طلب کبکی با و متعلق بود چند سال آنرا از شر از شر او بکنیه بکنیو  
مخاطف نموده در میان او بکنیه بلنه آواز کرده و بعد از رفع تسلط او بکنیه در چند سال ایالت  
و در ایالت ولایت از ولایات خراسان مغز و ممتاز گردید و درین کجا حاکم مشبه به کس بود و بخش خان است



حاکم و فوت شد و محمد بن ابی ایلالت مرد سرافراز شد در ایام حکومت مرو میاذا و در جمیع احوال و کربک  
 نمازات عظیمه بود و در آن سرحدات و کارنامهها بنظیر رسید تا حدین حیات منظر و نظر و بطن و باطن  
 رحمت پسر تالیون بود بعد از فوت او ابی ایلالت مرد و بعد از رحمتان کجانی تفویض یافت خواجده علی اکبر مستوفی  
 خاصه اصفهان در زمان زندان بهشت نشان چاشیده در سیاق کلاه و شت که پاری در میاذا اردی  
 اعلا شیعین داشت اوراق و فرقیات را در نور دیده بر وعایان و فرغانه ملکوت اتصال شیب وی انشا  
 موضع از آن چنین آهنگان بود که خود را از اتحاد و اتبهار عارف زبانی شیخ ذوالنون مصری می شناسد  
 بسیار در صدق القول سلیم التفسیر بود در اول حال بنا بر ظهور رستی راست قلبی بنا بر نویس فرغانه  
 مایون شاد بعد از فوت او آقا ابوالفتح اصفهان که مستوفی خاصه بود خواجده کوربان آن منصب  
 افرازی یافت و چند سال سن حیث الاستقلال آن هم بر دهنه سموار منظور نظر عاطفت تربیت  
 بود مهم مذکور آقا حسین نامی از اهل اصفهان که مجتهد و فقیه بود رجوع شد او را نیز در آن چند روز رشت  
 حیاتش مفاصل اهل منقطع کردیده در سر کوی چنگاک منزل کردید و منسوب استیفا خاصه میرزا باقر صاحب  
 دیوان اهللی بود موقوفه نرسخت عفت قیاب جان آغا خانم صید مراد یک باید زرگان که روضه مروج علیقلیان  
 شاه ملوک او بود و در پیش خان بود در او ان کو که حضرت اعلی شاهی که مروج مذکور حکومت دار است لطف  
 اصفهان و شاد بلا کی و اما لیلی آنحضرت مرد افراز بود و عفت قیاب مستشار الیهما از آن تاریخ الی یومنا هذا  
 که در تب پیکل پنج سال است مشکفله خدمت آن نو باده بوستان سلطنت بود از سایر پرستانان محرم خرم  
 و محل و ثوق و اعتماد خاص بود و درین سال شکام پروان آمدن از شلاق که از زندان رخصت قامت بر اعلا  
 قیاب سرفراقت اختیار نمود حضرت اعلی نظر بر و ام خدمت آن فرموده در شت نغش او را که برای معانی نقل  
 نموده در آن روضه مقدسه فون ساشنده میر ابوالمعانی لفظه بی مجلس نویس و وزیر غلامان در وقت  
 توجه نجف اشرف در رکاب لطف انتساب همیون بود چون بکار رسیده آنکه عار منته پاری داشته باشد  
 آنچه روزی در وقت کوچ کردن حکام روضه بعد از استقامت بیورت خود آمد و لطف است اجتناب نمود و چون  
 ملازمان اسباب کوچ سرانجام داده وقت سواری خواستند که او را سپید گشتند سرفراقت نموده بود

ملازمان بظلمت سکته ضد کرده مفیده نقیبا و چون قطره خون پیش بکشد نفسش را با کبریا همی در  
 در مدتی که بهمان چند روز بهمت خود ترتیب داده بودند خون ساخته حضرت اعلی از فیضیه فوت  
 چنان جا که قدیم از کهنه صادق العقیده متناسف گشته نظر به دام خدمت آن سلسله هم او را بر میرزا  
 رضا سپهر بزرگتر او که به استعداد و قابلیت کبی از پدرش برتر و تفویض فرمودند و می از نادانان  
 بود که خود را از انحاء ذریع السالکین جمال الدین اصغمانه میدانند و سید جمال الدین از خدمت مقبوله  
 سلطان الاولیا و برهان الاقبا شیخ صفی الدین احق قدس سره بود و از زمره مریدان معتقد  
 بزمه اخلاص و نیکو خدمتی ممتاز و آنحضرت را توجیه تمام سبیده مذکور بود و چنانچه در مقام طاعت بنا بر وصیت  
 شیخ او بشراطی غسل ترفین آنحضرت اقدام نموده و الحی مشارالیه نیز سیدیم النفس متواضع نیکو خلایق  
 بود و از عهد صبی لایو متنازه در ملازمت الشرف نشو و نما یافته بسایع جمیل و حسن خدمات در صحنه از  
 مراتب پیران برتری ایفته از جمله موقران و محرابان پسر ابر سلطنت بود و جمعی که بر ملازمان رکاب سیادت  
 انساب که در سفر غیر از عراق عرب همراه بودند و صاحب شیخ جمال الدین کاشی که از فضلای دهر و مشهور  
 رورکار بود و در سال گذشته ام ششمازی مسجد مبارک عباسی صحنان با و تقوی یافت بود و درین  
 سفر غیر از ملازم رکاب میمون بود بعد از فتح در مسجد استاز مقدسه کاطین علیه السلام مسجد السلام  
 بغداد و وقت الشرف خطبه حضرت ابوالفتح عشر علیه السلام بنامی همایون اعلا خوانده و در کربلا بی معسی  
 پاکشته بجوار حضرت ایزدی و سعادت مدفینت آن ارض مقدس یافت و دیگر حکیم نورالدین علی طاهر از شیوخ  
 حکیم میران بقصد زیارت عتبات عالیات رفیق موبک همایون بود او نیز در کربلا بی معسی چنان  
 سعادت مدفینت آن ارض مقدس که همین آرزوی محبان اهل بیت خایر کرده و سه سال دیگر میرزا  
 عنایت الله صحنان نواده مرحوم خواجه نعمت الله مال میری که سالها وزیر میر بود درین سال وزیر در  
 العیال بزرگ شده بود درین سفر همراه بود و بغداد بعد از جمعیت بخند و کربلا بعالم عقدا شتافت  
 و نقش او را کربلا برده در حایر مقدس معقود گشت تیر لحوال غیر مال بورشش بنفعا و نگارشته کلک  
 مشکین سواد کرده و در قباغ حسن مذکور مبارک که سینه چغمان بل ترک مطابقت داشته و اینها را در کربلا

و عظم از قرن دوم جلوس سیمون شای ظل الهیست باز طبعش که بسیار بود که آرایه عرصه روزگار گشته بود  
 چهارشنبه سلخ ماه جمیدی لشاد و ساعت و چهل دقیقه از روز گذشته نیز عظم فیض بخش عالم بر پایه  
 شایخ بکر و کان بن غنا هر دو ارکان قدم بر بساط جهان آرایانما ده کشتن آرای حمل از زلفت دروا  
 هسیون ملاوت و تازگی بخشید نوع و سان چمن که از سرمدی دی فتره که یافته در جملہ حجاب محضی  
 بودند با هزاران قدمه سرای جلوس نمایی آغاز نما و مذاکلیفیت مبار و سرسبزی کوچ داشت لاله امرانیا  
 کشت شکر کشت جهان شکست بهشت برین دل چمن آرای و چمن هم نشین جان جهان تازه دریا  
 سر و پنجه عسل افراشته لاله رخا چمن قومی چهره فروزان زمی یعنی شهر بار جو آفت کا مکار در  
 مقدس که بلای معلی نروز جهان افروز را در یافته بسیار کی و فرزند که در روضه معطر منوره حضرت سیده  
 الشهدا فاسر آل عبا بترقی طوطی نبارت آن نوباره بوستان صطفی و ارتقا قوه العین بول عذرا و  
 مراد قدموز معطر مطهر لبتش کمان با دیر کرب و بلا مشرف گشته کاشع مخلص حسن عقدا خود را بنزال  
 کوششال و دریافت سعادت زیارت آن تشنه لبان وادی شهادت حضرت وطراوت جا ویدا فروز  
 و ضروریات مشاهد مقدس را از مندرق پوشمای سپا و زلفیت بلون زرماری و غیر ذلک سرانجام داوه  
 جمیع خدمه و منات مقرب و صلحا و اتقایلک ذسکت و مستحقین آن خط طیب از ذکر او انانما با لغات  
 و تصدقات مسخر و شادمان گردانند و از غلوی شوق و حسن تمنا دار زوی فاکبوس ارض منعه بخش  
 اشرف بکرتیه دیگر از کربلا بی معنی بقصد زیارت در روضه تبرکه شوا عرصه امامت و خلافت بدان سن سده  
 منزلت توجه فرموده که تمام بعد اول بدان سعادت عظمی فایز گشته بکربلا عود نمودند و از زمره صوفی زادگان  
 صادق الاخلاص سلطان بیکه با برادر مقرب الی قانزینل پکت نوشمال ایشی انبار و فوکار دان  
 و عدالت و رعیت پروری شباهت امتو تولیت و خدمتکاری روضات مقدسات ائمه گرام علیهم السلام  
 یافته تولیت استنای میبگرد و حکومت بلده شریف طهر با با و تفویض فرموده موازی بقصد کسرت  
 عقیدت و لباش و فوچی باش بکری قورچیان مذکور را نیز برای صایبا و منوط و مربوط گردانید  
 و بعد از فرغ خاطر از امور ضروری آنجا عثمان عزیمت بصوبت اسلام عطف داشته دیگر باره سعادت

زیارت مراد مبرک کالین علیا پس استعدا یافته صدوق پو شها می زاری و سپا و فرشتا می بار  
 انجام دادند چون ماه جمادی الثانی از عشر تا نهم گذشته ماه مبارک جبک ایام تقد مقدس حضرت سید الشهدا  
 ابوعبدالله الحسین است نزدیک رسیده بود اما در شب صحیحی در باب فضایل ایام و تقد و جب مشهوره منثوران  
 حضرت منوبات عظیمه که بران مرتب است از حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیه جمعین بسیار است حضرت  
 اعلیا بعد از طلوع بر شرافت ان ایام ادراک این سعادت عظیم دریافت این جو بیت که بری از صفای طوینت و  
 خلوص عقیدت غنیمت داشته ادوی عظیم و آخوق باور پیدا و کند اشته با معاد و بی اشتغالان کتاب اقدس  
 هر کس ذوق ادراک این ثمرات علیا داشته جوین و سب با علی العود ثم العود گوین در راه صدق پران و  
 صدق پویان بران اگوین شریفه با کثرتش و بتوفیق زیارت ایام و لیلیا لی مترکه و وقفه که کو مو قی که در تدریس  
 از حصول این مقصد استماع و موعظ علیا بصوبه الاسلام خود نموده چند روز بر لیلیا کوه و زوره بغداد  
 پرداخته و مذاکره کوچ در داده بصوب خط مبارک سزمن ای بی انچه بویاب هر هشتاد روز در آورده و  
 کمال سکنت و نیا از سعادت زیارت استاز عسکین و مقام حضرت صاحب الزمان علیا السلام که با کبشیه  
 و ریب هبیط فیض رحمت نیردان محل اجابت و استجاب دعای نیارمندان و مستندان است فایز کرد و  
 کل سکنه انعام مترکه را از ذکر او انا شایع اطفال و کوه کوان شیر خوار و بشمار آورده هر یک انصیب  
 و مستغنی دادند و از خواب حالات و ران شباز عورات عالم وضع حمل نموده صبحی در پیش آمدن و دعوی نصیب  
 و قسمت و میکردند پستویا که در کان ضعیف حصه و نصیب و اگر رفت و از انجا عنان فروریستی  
 بصوبه اجعت انطاف داد و چند روز طاق و سلطان اگر دمه که پستون است محل اقامت از استیلا  
 عساکر فروری نشان پرده انخته و غازیان را رخصت او طمان و سکر داد و چون حضرت مشال  
 یغزوری اقبال نصیب و استسلطه اسفهان در حرکت آورده بتاریخ روز پنجشنبه همد هم شهر رمضان  
 المیارک بقر سلطنت و مستقر خلافت نزول جلال نمودند و قالی مستقر و سواد ایام اقامت السلطنه  
 اسفهان و ستاد انقا محمد مستوفی فضلا مان است بر سه سالت بجا نیند و ستان چون فیما بین حضرت اع  
 خا قان با حضرت پادشاه و الایا شاه سلیم فرزان زمانای نملک اسس محبت و دوستی و طریقه محبت و کینا

بنا بر ابطه قدیمت که میان این دو خانوادہ رفیعہ مشمول بودہ بتازگی استحکام پذیرفته از طرفین مطابق  
 حالات و سواخ امور دولت میگردد که آنها و اعلام سینه نو نیز درین سال کوشش و السلام بغداد بپوش  
 پیوست لازم بود که حقیقت با کفایت معلوم شود لهذا مکتوب محبت طراز محتوی بکسرت از اسم الفت و  
 بسته امرا تب صداقت و یکدیگر قوم کلک نکتہ پرداز کرد و اینل حقیقت ارتحایب این سفیر اثر و  
 فتح و السلام بغداد در طی نامه نامی و صحیفه کرامی آنها و اخبار فرمودند و تحف و هدایا و نقایس این  
 حصه و الوش برادران و غنای بغداد و در وجه این ارسال است شد و تفویض ایالت و ولایت عربستان  
 عزیز را بسید محمد خان ولد سید مبارک خان ارزانی داشتند تبیین اتمیال که قبل ازین تجریر پیوست  
 کرسید منصف برار سید مبارک را از پیست فرموده با ایالت آن ولایت نصب فرموده انصوب فرستادند  
 و او با بنام رفته قایم عشایر و طباعت فرمان قضا جویان کرده حکومت او را پذیرفته و او را امر  
 ریاست و حکومت مستقل کردید و در آغاز فایز پورش بغداد حکم بیاوین بقا ذپیوست که با عساکر عربی  
 آنصوب گشته در سفر خیر از بغداد و در کاب سعادت تهناب بوده صد خدمات سپند کرده مذموم علی الحقیق  
 این خدمت نیافت و در دنیا من خود بقدر نامی نامعقول تسک جست بلکه با علان کلک عیسان مبارک  
 با جری کرد با با طاعت و القیاد و ولایت مینویزد مخصوصا شیخ عبداللہ القمان منازعه آغاز نهادند و معین  
 موجب عیاض مبارک اثر گشت بعد از مراجعت آن سفر سید محمد ولد سید محمد ولد سید مبارک گنکو  
 مورد زینت و الطاف گردانیدند و شیخ عبداللہ القمان منصوب و کرد پنج بعربستان فرستادند و اما  
 قسبلخان پیکر یکبار فارس کجک و در او با موگشت و چون سید محمد خان بکویزه رسید سید منصور  
 با مشایجان خود قلعہ در آرم و مقام خلاف شد و امام قلیخان بر حسب فرمان متوجه گشت قلعہ را محاصره  
 نمود چون کار با دستک کردید خود را از قلعہ پروراند جهت راه فرار فرموده سید محمد خان قلعہ در آمده  
 سید منصور بجای جماعت این فضول فده توسل جست و در انجا قلعہ قایم کرده در میان آن قبیل سید میر  
 تاخیر خیر این فکر مطابق سبلات و شیخ و ملت است آن قلعہ در تصرفه مشارای و حمل استظهار و غنای  
 اوست و غنای خیر این به عیدی و کافر لغت خواهر ایلست از سواخ این سال ملکت خست یا الدین است

ازین فعل کوچ و کران برکاد سردر نشان می از عظمای ملک آن بیارست و درینو بلا لالت دمی  
توفیق و یاری بخت احرام عتبه علیه کردون مثال کعبه آمال عاکفان سنج جاوه و جلال است بسته  
از روی صدق و نیت صافی طوبیت برین سعادت عظمی فایز کردید بر طبق نام خود و بختیاری کشت  
صدق قول و از نظر خدمت و آداب و رزوی بر صفت صغیر انور پر تو وصول نمانحه اورا بسپه تور سار <sup>مغنی</sup>  
جان سپار شمول عواطف ماحنه الکا می بن فغان ابا و مرمیت فرمودند و زیاده و نامول انوش  
یافته کامیاب طلب و از اندامی کرده در سفر تا عراق عرب و از اسلام بغداد با کرده و آن تفکیک  
آذربایجان یورش ماحنه مشته مصدر خدمات پسندیده کرده و بعضی المرام و آنجا و مقام خود کشت  
از وقایع مشهور این سال تقوینغ نارت دیوان اهل سلطان العلماء فی الزمان خلیفه سلطان ابن رشید  
الذین محمد صدر و لدر هم میر شجاع الذین محمود است که از سادات عظیم القدر هم زمان مشهور سادات  
خلفا و احقاد کرام میر بزرگ اعلی با زنده راننده و شمه از احوال میر شجاع الذین مذکور فضل و کمال او در  
صحیفه اول در مجلس می شریفه سادات و عظامی مان شاه حجت مکان رقم کار مشربینه و اکنون  
میر شجاع الذین مذکور لد او اعلی بته صدارت سرافرازی اید و خلفا رجیده مشربینه فصل و کمال  
ارشته و بجان خلاق و سلامت نفس پرسته و در مراتب علو تم قی قاهره نمود و عادی فروغ و حصول  
و جان و مقول منقول است و بعضی مساهرت حضرت علامه فرازی اید و درین سال سمان غان لید  
شاه مقیمین را که وزیر دیوان اعلا شده بود اهل طبعی دریافت و حضرت اعلی بعد از معان نظر احوال آن  
استعداد و شایستگی این منصب عا لامومی اید اگر چه بر ذراته استعدا و سببی و نسبی و اهلیت چنان  
فاخره والا اعلا شرف استیازد است سزاوار افاضل این اعظم القدر دانسته با بیده و منزلت است و بعضی  
این منصب رجیده بندی یافت بلکه این منصب رجیده از وجود کرامی آن معدن فضل و انصاف آید و بلمنه  
نامی رسید با با استعداد تواریخ مرغوبه درین باب یافته و رسک نظم در آورده اند از جمله پنده  
امروز است از الهامات چنین است. و دیگر <sup>مصر</sup> وزیر شاه سلطان و اما او نیز تاریخ این منصب عالیست  
که فرزند می محمد صالح برادر زاده مسو و اوراق یافته و در سلکت نظم کشیده بهم درین سال قرار یافت

کوفه اید

که خواجه محمد معصوم که ناظر و قرائن همایون دستوفی بقایا بود در احکام داد و ستدی که از دفا تر بقایا  
 شود بجای دستوفیان عظام در آنجا هر سال جو د بقایای ممالک را از دفا تر بیرون نوشته با وسایط  
 و از دفا تر بقایا سخاوار باب حالات شود ذکر و قایل آنیم رووم که چون موقت منقذ است و از ایراد آن  
**پایه نیت** قبل ازین سمت گذارشی فته که در رووم طایفه نیکوئی که بر سلطان عثمان پسر سلطان احمد پادشاه  
 خود شورید و او را بدست آورده در حصار موسوم بیزی قلعه استنبول حبس کرده و سلطان مصطفی  
 او را پادشاه کردند بالا فته از چهره آینه او پیش ازین رسیده و بمجلس استخلاص خاطر بقیل سلطان عثمان قرار  
 داده او را از میان برداشته و سلطان مصطفی که از بعد اولی بر سر سلطنت عثمانی قرار گرفت و چون  
 این اخبار در ولایت روم منتشر کردید محمد پش پیکر کسی ازین روم که پسران اجمو را با یازده پادشاه  
 بنحاصت طایفه نیکوئی بر فرخواست از خواست خون سلطان عثمان را وسیله عصیان و طغیان ساخت  
 و از طایفه نیکوئی هر کس در هر جایست در آورد و بچایان بقتلش بر داشت و بقتلکش فرستاد  
 سنیوه سلطان این پشکر فته جمع کثیر از لوندان پسر و پادشاه بر سر خود جمع آورده و ولایت قریه ازین روم را  
 بخود سر تصرف خود در آورده و غنیمت آنکه استنبول فته سلطان فراد بر سلطان عثمان را بر تخت  
 سلطنت نشاندند از طایفه نیکوئی انتقام کشید با فوج کثیر از اسکو در که حوالی استنبول است رفت  
 و در همانجا نهب غارت کرده بر احدی از طایفه نیکوئی ابقا نمیکرد و آنچه با فوج اسموعش بن العلم علیه  
 تعالی داده و از نیکوئی استیغ که را این اموال بنمایست بدست آورده از طایفه لوندان میداد و عظام  
 در پیش سفیدان و در آنجا امان سلسله آل عثمان بر خلاف متوقع الخار اعمال او کرده او را ازین فضول  
 منع کردند و این حرکت تا اینجا او را موجب تحریب ولایت دانستند در صدد فرغ او در آمدند و او از غنیمت  
 عظام و اعیان درگاه عالی مایوس گشته با رخصت روم مراجعت نمود و درین سبب فتنه اعمال ازین فتنه  
 سلطان مصطفی شورش طبع و ضبط دماغ موسوم بود بدین جهت مخلوق گشته سلطنت سلطان عثمان  
 قرار یافته بود و گویند درین اوقات که دیگر باره سلطنت رسید شورش باغ او طغیان کرده اعمال  
 خارج از دایره عقل بحکامات نامناسب از صدد و رمی یافت و بچیت را می عظام و ریش سفیدان فنا نمود

آل عثمان از بد استقامت امور دولت بران قرار گرفت او را از امر سلطنت معاف داشته سلطان  
برادر سلطان عثمان را که کورک خود رسال بود بر تخت سلطنت نشاند و طایفه نیکویی از پیم بازخواست  
واقعه سلطان عثمان را ضعیف سلطنت او نبوده و والده سلطان فراد با عظمتی از طایفه تملق و فروتنی بسیار  
کرد و معتبران طبقات لشکر را برکنجند که با طایفه سینچی همی عهد و پیمان در میان آورند که من اصلا  
از مقوله قبیله سلطان عثمان حریفی بر زبان نیاورند و از بازخواست آن درگذرد و طایفه سینچی  
همان قدر داشته که بر طبق قانون عثمان همیشه داشته اند بعد از انعقاد عهد و پیمان و دست رضای  
خاطر طایفه و صلح اندیشی برخواهان و استعانت از متعصبان سلطان مراد را جلوس فرموده  
سلطان مضطرب و کربار محنت و کشت در ضلال الخيال اجبارا اسلام بغداد و در آمدن آن ملک است  
تزلزلت چنانچه چو پست بهایه سریر سلطان فرسید جمعی که در آن وقت صاحب اجنت یار امور  
دولت کشیه متکفل نظام تمام سلطنت بودند مغروران در مقام استرداد آن ملک در آمدن بغداد مشاوره  
گفتند که حافظ احمد پش را که پرن الاقران بزمیدگی است کار و اذیت القاصد دارد و از کماهی حالات  
بغداد جنبیه آگاه است و سپهر سپکی دیار کرب و وزیر عظیم مردار کرده نظام امور سرحد ترکش  
برای مصواب دید و منوط و مر بوط کرد اینل که به طرفت که صلح دولت دائمه تو به نماید نیکویی آقاسی  
چون در مقوله سلطان عثمان قبضه در آمده بود و دیگر می اینکچوی آقاسی کرده برافست او را مکرر  
و عموم نیکویان استقبال شده اند که بر صد آملی از پش را که قبضه عام نیکویی دیر می کرده عسبان و  
از اولکوی رسیدن نموده که تسخیر فکات بغداد بنده و عموم سپاه استبول که قاپو قولی می نامند بنده  
اسباب سفر مشغول گشته با خوانده و تو بخا زور باقی سفر و پیش بغداد درواز دیار کرب شده که حافظ احمد  
پش پیوسته با امور مرجوعه قائم نماید حافظ احمد پش چون نوبه وزارت اعظم سرداری یافت احکام  
مؤکده با حضار پاشایان و عساکر تمامت روم حضور صاحب مشام طویل اناطولی وارد و امی و غیر ذلک  
فرستاده ایالت ولایت دیار کرب برادر پش نامی قتلین نمود و در آن سال مردی را کربش لاق نمود  
که در سال که متوفی تمام سرحد کرده شرح لشکر کشی سردار مذکور باق عرب با کشتن در پیش مقصد قصد

دینار



و تقویرین و قایع سال این سه مرتبه علم مشکب میگردد و انشاء الله تعالی شرح آنرا **الهیجان اطراف بر رخا**  
**سدره مثال بعضی از سوانح این سال** چون از سعادت یورش بعد از چند گاه به ارباب سلطنه صفهان از فوقه  
 موکب نصرت نشان رشک روضه جهان بود و اوقات فرخنده سعادت بعد از پرایه و انجمن مطالبین  
 حاجات بهشت و شادمانه گذران بود و اوقات مبارک اقدس را بقدر عارضه و داده و در آنکه فرخا  
 که زانید و از منق سلطنت غنیمت قسلاقی ما زندان بهشت نشان فرموده بعد از طی مراحل سیر و شکار  
 و شازله صحرا بیزار الملک فرج آباد و عرصه زهرت بخش قصبه اشرف که قطعه از جهان بود و الیجان نجسته  
 پایا از طرف بیایر سر سعادت و فرجام آن بعد از ادراک عتب بوسی عز مجالست بهشت امین و ادا ایام  
 مشغول انعام احسان و اکرام رخصت انضرب یا فخر و ائمه دیگر بگردیدند از جمله چهار پنج نفس الیجان  
 ندرت زاری و زبانی بی بی است که از جانب مدر محمد خان و الی انجا به ارباب سلطنه اصفهان آن چون جوا  
 خوشتر ام موکب اقبال بجانب ما زندان جنت نشان در حرکت آمدن بود و وزیر و حاکم و الی الی در ارباب سلطنه  
 اصفهان بر اسم استقبال قیام نموده با غرازه و احترام در عمارت سروستان و باغ خلدیه آن نقش جهان  
 فرود آمدند روزی چند که در در ارباب سلطنه صفهان اقامت داشت گای منبغی بلوازم خدمت و میزبانان  
 بعد از آنکه در انجمن بیخ راه آسوده گئی یافته متوجه ما زندان بهشت نشان در قصبه طبیب اشرف بیضا  
 که پیش همایون و بعز سبطلوسی نمایر کردید و صحیفه خلاص سعادت امین که آورده بود به ارایای آن  
 بنظر اقدس سلطنت ساینده و تاد و ماه بعد از آن در ملازمت اشرف لیسر برده سمواره با نوله نوازش  
 و اصناف الطاف سرفرازی داشت بعد از دو ماه رخصت انضرب یافته با مکتوب محبت سلویشاهی مستختر  
 کشت دیگری خواهر ماجر نام الیچی فرخنده پیام شامزاده جو اخیست که سعادت فرجام شهنشاه و فرخ امین پادشاه  
 و الاجاه کردون بارگاه سلیمشاه فرمانفرمای مالک بندرستان است که در قصبه شریف اشرف آمده  
 بتقبل جلالت شایب از فرار کشته مکتوبی محبتی حسن ارادت و اخلاص و شرمناز عا که با کفنا معصوم  
 میانه امرو و متبایان و الی ان نشان روی داده بود و بنظر آنکه در آورده و در آن مختصمت نامه های  
 نکست سیار از با توجهی و التفتا از پرنز کو ارباب بی که لشکر بر سر آورده بود و حضرت

اعلیٰ خواجہ حاکم مذکور را بنوازشات شایسته از سرافرازدگی و سپین تانور و در جهان افروز در پای سرسلطنت  
میسیر بود و بعد از وفات روزی روزگار با عزت معاودت یافت و جواب نامه مدح فرموده با غلام نمودند که آقا  
والدین نیز همان آفریدگار زمین و زمان بر انبیا فرزندان فرزند و متحذرت و لایق بجالال انفرزند سعادت  
آنکه در رضا جوئی خاطر شریف پدر بزرگوار بوده آنحضرت را بوفور خدمتکاری و رعایت حسن آداب  
بر سر رضا آورد و از امور بیگانه و مکر و دلیع آنحضرت بود با شد اجتناب لازم دانند هر آینه ایمنی فی نفس الای  
موجب نشود بی فایده پسندیده خلایق و سرمایه عفت و اعتبار و بر خور داری آن فرزند سعادت  
یا رفو ابر بود و با جنس و ارباب عرض دارا کرده بخت و دلجو یا افسر کران یا جهت بندی بخشد و ایچی  
مذکور را با غلام و صطناعات خردان تواضع متعین المرام با تنوفاات لایق روانه فرمودند و یکرا پلیچین  
کرانچان یا دشتا و زاده تانار است که چنانچه پیشتر ذکر یافت از خواست روزگار و عناد جان پیک کران  
پادشاه زاده تانار است و غزاد پیشتر تقویت رومیان سلطنت توتم تانار رسیده با و معادات  
میوزر مندا التجاب بر پرت میمون شای آورده مدتی در کاب سعادت انتساب معز و کاسیاعت  
بود و در رنبد شیشه وان محل اقامت قرار یافته در کبر سلطنت موروثی بود و حضرت اعلا شای میمت  
والا بر حصول منطلب کاشته معاونت و معاندت صورتی معنوی بطریق محمول آوردند و درین سال فوج  
چند و غیبی هر که مسائل که در شیت المی مضمون در لوح محفوظه ثبت بود در سلطنت توتم تانار و فرمانروا  
مملکت آن دو دو مان بجهت کرای خان برادر بزرگتر قرار یافته و عطا توتم تانار سلطنت او و ولی العهدی برادرش  
شایهین کرانچان که با مصلحت تاناران تلقای میمانند اتفاق نمود و او را طلب داشتند و او از خدمت  
اشراف استمداد است نمود و روانه دیار خود کردید و بر حسب نظر خواه که در کاشته ایمان نظایف حکم سلطنت  
محمد کرانچان و ولی العهدی شایهین کرانچان را پذیرفته اند از نظر رایچی مذکور و وار دین اینفو جنس معلوم  
گشت که از جانب سلطان روم تقود و افزوده و تحت و هدایای ذافوه جهت او آورد و ارکان دولت  
سلسله عثمانی را با طاعت و انقیاد سلسله آل عثمان عثمانی محمد بنو در قریبش زلال کرده بود و تلو  
از وفور اقلاص و حسب اربادت دست و بر سینه مطالب ایشان نهاد و خود را از نیکو خواهان صادق العین

حضرت مایون اعلی شاهی نعل آبی شمرده چنانچه نقش کندش که برهنه مکتوب فرزند بود غلام  
 عیاش شاهین کرای بود با پاشایان روم که معاونت و یاری جان بخت کرای بر سر او تعیین یافت  
 بود در کتف خرابت نموده برایشان غالب آید بود و حقایق حال و انتقام احوال خود را که به نیروی اقبال  
 و توجهات ظاهری باطنی بکفورت و بیمنت توکل مخلصانه او برین دو دمان والا و قوی بیمنت بود  
 اندر سر ساینده شکر الطاف و اعطاف شاهان که درین چند سال شام حال او بود با حسن وجه و ابله سپان  
 او نموده بود و حضرت اعلا شاهی از فرزند و غایت استفاق او رسعول نوازشات پادشاه کرد و علی  
 رحمت انوار ارزادار شده و مکتوب عنایت هلوبه قلم آورده در باب حسن سلوک و مدارا  
 با دوست و دشمن صنایع ارجمند و ارشاد مرشد از درج در نمود با خلق فاضله و باریا و منسوقات ذمه  
 ارسال داشته و دیگر آنچه محمد پاشا ایازه است وی سید عزیزی بود موسوم معروفت با میرافندی و  
 رومیان عموم سادات را بنا بر تعظیم و تکریم امیرافندی می خوانند و باعث ابله و مستدان او او آنکه  
 پیکر کسی را در حق دم بنا بر بزرگوار و مصلحت دنیا داران با امیر کونستان پیکر کسی بخورد  
 الفت و کشتن یا از دست او بر طرفه مدارا سلوک مریدیت بعد از واقعه سلطان عثمان و طغیان او کتبت  
 بازخواست این واقعه و با یو کشتن از موافقت عظمای او و می چنانچه تجریر جوت بنا بر احتیاط و مسلما  
 حال خود پسید امیر کونستان اظهار توکل برین دو دمان ارجمند نمود و او پیکر مکتور عثمان او بود  
 بیایه سر سلطنت سید آمده خود را از زهره و ما خوانان و منسوبان درگاه حضرت اعلا شاهی نقل ابله  
 هر چند از سخنان او را یکا صدق بهشت ام حضرت اعلا می رسید و عرض اصلی او اظهار عینت بود بخوان شود که اگر  
 رومیه در اقامی عمالی که از دهنده و ریا فتنه و با او دوست مخلصیت باشند و او واقعه پیش آید  
 و کردی کامی و پناهی داشته باشد اما بنا بر اعات سلطه ظاهر چنانچه پیشین رضیه و انفاق مرشدین  
 حضرت است که رعایت جانب سکا نمان زیاد داشته اند اما مرعی میدارند امیرافندی را منظور نظر القیات  
 کرد پس بر منسوقات و جایای با و شامله نوازش فرموده بود و در پیکر نام قورچی است جا بلور در  
 امیرافندی نژاد و دستاورد ایازه پادشاه در بابت حال او در دان نشود و سبب افتخار و استیانت

نموده و مقدم تورچی مذکور را با غزوات و اسیران ملحق نموده اما با لآخره در مین و مکر و حیل و تدبیر از خود  
 شدن گرفت و نسبت به بنویان در کمال اعمال جلیلانند و در جنگها نیز عتق بسیار درین  
 اوراق مرقوم خلقت بیان میکرد و شصت آیین و مینوی بود پس **قبله عشق کی باشد و بسن قلیج**  
**مشنوعه که درین سال بطریق پیوست** چون خیار روم و نزاری حافظ احمد پاشا و حبیب علی شکر روم در  
 دیار بکر بنوعی که مذکور شد از انامی بنیسان و جوهرین مسامع عزوجل سید و مبله آنکه مبادا لشکر  
 بطرف او با پگان کشند حرم و حرمت با مقتضی آن گشت که محل عبور لشکر روم را از نایب کجاده و خیزه  
 عاری سازند و آمد شد و میدان دوراه واقع میشود یکا از راه ارض روم یکا دیگر از راه فطنه و آن چون  
 ارض روم از عیسان و طغیان ابا زه پاشا محل نین و فتور بود و از دیار بکر براه روان آمدن است نسبت  
 پیشتر بهشت از خربان براط ادریس رستم بیگ سیاد ل صحبت را لیا لیب طینه تیریز فرستاده  
 که با اتفاق شاه و بنشینان بکلیس کپک در با پگان امر او عساکر آنقدر و در انجما آورده بجای بنیان رتو  
 دوران عالی هر جا امکان عبور لشکر و میدو گشته باشد نوبت غارت کرده از خیزه و مایحتاج  
 لشکر و روان دیار آنا زنگدازند و رستم بیگ مذکور حسب الفرموه بران طرف منصفت نموده با جمعا امر او  
 و عساکر آنقدر و دهشتار نموده چون عساکر طغزور و در جمعا آمدند بهر بیگ قشون و لشکر خود را که از آن  
 الحاکم و مداخل و عزیت و برین مملکت سرانجام داده بودند در حصه رستم بیگ و بکلیس یکا بی عرض عرض را آورده  
 با قشون آریسته و لشکر نامعد و در هر کس در کمال شوکت اقتدار یکا بنیان و فتنه و آن نواحی از خیزه  
 و ایچناج صامت ناطق پرده نشت قرین طغزورین اقبال ما و دست نموده و واحدی از جنود و میدو پاشا  
 و عشایر اگر اوجرات مقابل و عقابند با لشکر جنوزی اثر و لیا بشتر خوان شده نمود و رستم بیگ با زنده  
 بخت نشان بخت ادریس سیده حقایق حالات امر و مریخته مور و الطاف و سخنان کردید  
 از سراج عمارت با نام خان آنا نمود و یوز بهشیمان و تورچیان افشار است با جمعا نشان در موشل شرح داد  
 آنکه تا اسم خان آنا نمود و یوز بهشیمان و تورچیان افشار چنانچه در پیشتر گفته شد در موصول قامت نموده  
 بنسبت قلعه و انتظام امور آنتره تصیام ده ششده و درین سال جمعا از روم بیان آنتره و اغراب کرد تا به

بسیار دارد

سرداری صاف ظاهر احمد پاشا جمعیت لشکر و دیار بکومت نظره و قومی خاطر با موازی سینه را که مضمون  
 نفع آن تفکیک بود و نیز بگردگدگد حسن پاشا نامی از امرای رومیه بر او که حسن پاشا که در حوالی بغداد و کربلا  
 عساکر اقبال گشته پاشا رسیده و بموصل آمده و در آنوقت زیاده از سیصد نفر ملازم بر سر قاسم خان  
 حاضر بودند که با تورچان افشار و یوزباشیان که مجموع هفتصد نفر میشدند میفرمودی دولت قاهره  
 و پناهی اقبال که خدمت بدفع اعدای خبیث بسته در محاربه بجزم گردیدند و صفوف قتال را بسته گشتن  
 و از دلیران طبعه افشار کرده ارشاد و پای جلالت پیش نهاد و بر سپاه و خالف نامتند و سایر  
 و یوزباشیان افشار جوانان نموده قاسم سلطان و مردم او در کرمی قتال جلوزیر بمو که کار را  
 در آورند و از نظر همین شرح استغفال میزفت و محملات دلیران سپاه منصور مخالفان دانده  
 از محاربه بازگشیده پای فریبت کشودند و فوج قاهره بران فیه کثیره غالب آمده اما موازی کینه آ  
 نفر قبیل در آمده بر آن زیاده از یکمزار نفر مقتول گشته بودند و غنایم مو فزیر پست عساکر منصوره در آمده  
 بقیة السیف پرکنده شدند و بعد از اطمینان فتور سرحد یوزباشیان و تورچان قاسم خان با وداع  
 کرده با سر با و اخرت هماره سفیدان پای سر بر اطل آمده در فرج آبا و بهشت بنیاد بنظر اوتس در آورده  
 شرح واقعه مذکور از تقریر یکدیگر و نیز از تورچان مضاف مع کبریا پست ذکر **روستاهان بیخان کپکلی پاشا**  
**باشقام همت خواجه شرح خاربه که او را بموصل با اعدایین و دولت رومی او تلفه باشقامت**  
 چون واقعه مذکور بوقوع پیوست و مشخص شد که مخالفان حدود و موصل استظهار سردار و برل کرمی جنبو  
 روم دست تظاول گشوده اند بمسابع جلال رسید که فوجی از اعراب نیز حضور صابا طالبان ناصر همتا و قضا  
 عدو و نفاق در آمده بکجاب حله و بخت حرکت کرده آزار و اثر ارشیان بخلاق آند را می رسید و طایفه افشا  
 بنا بر علت و با که در موصل شیوع یافته لشکر اندر کشید جمعیت دلخواه شوا نشد نمود و قاسم خان  
 بانکه مردمی در قلعه موصل است و آن ولایت محل شورش و انقلاب گشته و این مقامات موجب نزول  
 احوال ششیان دولت قاهره است رای جهان را آفتضای آن کرد که یکی از کار دانان بساط عزت و وقار  
 و خصال درگاه بوفزیر عزت و کار دانان و مردانگه و فدویت و جان سپاری در راه دین و دولت

پادشاه با شهباز در کاغذ مصلی روانه آن طرف کرده اند که عساکر قلعه و علیشکر و آنقدر در اجماع آورده که دست  
 مردان مصلی سرخ اعاد می بندد و هر یک از مخالفان نفوذ در سر حد را حاد و شاد روی نماید که بگویند و بد  
 است مایل باغ فاشه و مست بظن آورده و در هر باب آنچه صلاح دولت قاهره بوده باشد بعلل آورد  
 از موبدان بپادشاه رسد زین خان بکشد بی تو شغال شی شی ملوکا بصفات حسد انصاف دارد بدین وقت  
 با مکر که ازین با فوجی را عساکر حضرت شکار و میرفت میان باشی تفنگچیان همچنان در جمعی که تفنگچیان  
 رکاب با شرف جدا شد با و بی خدمت با بفرستاد و در سر حد نزدیک شد بوضع بیوست که حتی آن خود  
 رومیه و بجنده حد و موصل بعزم سنجید قلعه در حرکت آمده اند و آن سمرخان با دوست سینه تفری از غار خان  
 افشا کرد و قلعه موصل با او بودند از قلعه آن آذوقه و غلت و با که هر روز مجموع راه عدم می پویند صلاح  
 در توقف قلعه داری ندیده قبل از وصول شک مخالفت بیرون آمده و مخالفان آن طرف در قلعه نموده  
 و بی نهایت که خان احمد خان از لالان نیز بر آنجهت قلعه را کوک را انداخته آن قلعه نیز بشرف عادی  
 در آمده میان ساروس سلطان بکشد بی با در زین بکت که متولی رو ضات مقدسات و در پی باشی  
 قورچیان بخت شرف است طایفه عرب بنما بجوالی که طای مصلی و بخت شرف در آمده بود و در محاربه  
 و قوی با فوج زین بکت از و در این محاربه در حرکت مسامت نموده چون بجوالی در تنگ سید حسین خان  
 حاکم رستان نیز با معده می چند آمده با و بیوست و در اینجا بوضع بیوست که مردان فوجی از رومیه  
 بگریزد که حسن پادشاهی چوک بقیظ و ولایت موصل و کر که ریوست لای انجا تعیین نموده و در قریب  
 پنج شش هزار رومی و کرده و عرب بر سر او جمع آمده متوجه آن طرف شدند و تا دو سه هزار خانه رعیت اند  
 حد و دو قلعه زهاب مشهور بقلعه لک و غیره با کوه پانیده اند که با نظرف برند زین بکت بعد از استماع  
 ایراج خراسان عساکر حضرت نشان که در آن وقت حاضر بودند و دیده با موازی سر سبز را بفرستاد و بیوست  
 در آمده و از آنجا بر سپیل بلغاریان مسافت بعیده را در و در و در مصلی نموده در در و در سیم بخان کهنه  
 و از شدت اینها زیاد از و هزار گرس سیده بودند و از آن طرف مخالفان از او از و در وصول  
 قریبش متزلزل گشته که در میان از اراد و اعبا برانگنده شده اند از آن جمع سه هزار نفر کاشان کجک

پیش آمدند و از همانین صفوف تقال است کشت و لیران رزم آزمای دست به استعمال سیف و  
 بزرگیها پیش **ب** است حال بفرقت و در آنکس مانی نزلان بارکان نبات و فراسپاه مغل  
 راه یا ویر شکست بجانب اعدا نمود و حسب قول ایشان نیروی دولت و اقبال میمون علی زبان  
 طبقه راه یافت و پس ششصد و هفتصد نفر طایفه شمشیر نه هر آمد از غازیان شدند و از سپاه منصور کجا  
 چنان که پس همی آشته باشند علیان شد حسن پاشا و بقیه السیف شکست و بد حال خود را  
 بجز قلعه ساندند و اموال اسباب ایشان نسیب غارت غازیان و تفکیکچکان کردید و بعلت طاعون  
 و وبا که در شهر قلعه موصل طغیان غلب داشت هر روز جمعی کثیر تلف میشدند میانه حسن پاشا و زینل  
 بیک سو لوان آمدند فموده قرار دادند که چون در قلعه غلبت و با واقع است هر دو لشکر کوچ کرده  
 کسی در قلعه نگذارند و بعد از غلبت و با از جانپسین بر او بچصلحت باشد لعل آورد و زینل با یک بنا  
 بر غنچهاری سپاه رضا بن معین داد و ایام الواس اگر برده بودند که چنانین مظهر منصوره خود نمودند  
 و حسب الامر شرف در پیشگاه بین ایشان را با کرده تفکیکچکان بقلعه بغداد فرستاد که همراه بچکر پسکی بخمار  
 پرداخته و خود با کرشته در جیبی که رایات منصوره بقصد سفر کربستان بیرون آمده در سلطانیه قاف  
 داشت بلا زمت اشراف رسیده جمعی حقایق حالات معروض داشت شرح مختار بر نگذرد آمد وقت زینل بکایت  
 از تفریکید و سرفراز حضار معو که سنجید یافتند از سول این سال **فصل فی قضایان سپه سالارانش کاران**  
**بجای کربستان ظهور عصیان طغیان مودا و کرجی مید و لسان فداالت نشان و شهادت سپه سالار**  
**م** که بر سرشندان عالم صوت و خروده پنهان همان معنی واضح و لایح و وز و محققین ثابت و واضح است  
 که هر امور بی زانور که در شینت اطمینان قرار نیست و در لوح محفوظ رقم پذیرفته حسب قیافعل الله ما شأ  
 و بیکه ما برید بلا اشتباه از کتم عدم بجز ظهور سه آید و مسج تیر می از تیرا بر عفت لای دهر و در بران  
 روزگار را در تمشیه قضایان تیر تقدیر استواندیشده و خوانی العید بریدانته تقدیر بگوئد ای معنی است و چون هر  
 سه آئیند و با استقامی مکی و حوادث آسمان بعضی مثنی و مشور و در رقم پذیر بکالت تقدیر کش بود که  
 بلا بظهور آمد و زمانه منت سازا بواب محنت و بلیات بر روی روزگار خلائق کشود و بود بر حسب

اذ اراد شینای سبایه سبایان بستباری کارکنان عالم غیب مرا تمام می یافت صورت استیصال  
 و نظیر انبیا و فرستادن و قضا و غیره آن سپهسالار را که ایستاد بجانب کربستان که باعث ظهور  
 و وقوع چندین قضایای عظیم و مستعجب حد و شایع انواع فساد و خونریزی و تحریک بلاد و فتنه انگریزی گردید  
 شرع و فایز انکه در قضا یا ای سالهای گذشته هم قوم کلمک و پان کرد که حکومت ولایت کربستان  
 کاشت بعد از انکه خلق آنرا مرکز را از ادبها و معنیان و طغیان طمعیست جا ملع نادان  
 سخط و غضب پادشاهی که نمون سخط الهی است کشته از قتل و اسر و خرابی از خرابی اشغال افشا ده بود  
 پیکر خان اگری در دست قاجار تفریق با هفتاد و با بعضی ایامات در جویم قلعه و لانه فوج محفل قامت  
 جهت بنا بود بنای شهر می انداخته و هر طبقه خانه های فیض و عمارات و خانهات و حمامات کرده بود  
 و بقیه اسبک کرجیان را نوری عفو و امان فرموده بخت ایشان را کرده ای از او ارکان از انهم قتل و اسیری  
 با طرف و جانب پراکنده کشته و در زوایای قبول نمیده بودند و بعضی مناسبت باطنیان  
 با کجا جمع آمد و بقدر حال آبادانی پیرسین بود وقت فرست کردی از سپاهیان و از ان زمان نیز که  
 هم فتنه از ایشان بود بمقام اصلی خود جمع آید بود درین سال که از انتهای سپهک خان و نهر  
 کرجیان که در خدمت حضرت اعلا راه مکاره دارند بعضی اندک رسید که میان از ان زمان و سپاهیان  
 کرجی در انجا جمع آمد و اند طمعیست از آمدن و مرسد نماید و وقوع می باید و محتمل است که آن  
 طبقه اضلال عالی را نیز کرده غنچه فتنه از ایشان حادث کرد و ورای عالم آرای بران متعلق  
 کردید که یکی از ارباب فرست و یکیمت و اصحاب ای رایت را به انصوب فرستند که بمقتضای عیال  
 کرجیان نماید ان سید و فرغ فتنه انکه از ان وقت بطلم و نسق کلمک بر انچه صلاح دولت قاهره شده  
 بعزل و بر انداختن و چنانچه آن سپهسالار را که در مازندران بهشت نشان در پای سریر سلطنت بنیان  
 بود بر خیزمت نامزد فرموده و موراد و پیک کرجی که کسمت کالت سمیون خان و الی کرجستان خاست  
 داشت اما قریب و سال متجا و ز بود که انهارا سلام نموده با پیران و خانه کوچ در خدمت اشرف قریب  
 اعلی عز و محترم و صاحب تیول الکا و از جمله مغربان و حرمان بزم اندک بود در قیاس سپهسالار کرده



که چون صاحب توفیق بیک بود بدو جهات کربستان و کسب ان خلاص و ظهور بندگی و ندمت بخاری  
 اقطاع و بادشاها زانست آنچه از لوازم دولتخواهی و غیر از پیش و نظام و نسق آن ولایت و لایق دولت  
 و اندام معمول گردانند و حصه عیسوی خان قورچی باشی که پیشتر در قصر سمیون اعلی است و نامزد سمیون خان  
 بود و مصحوب معتقدان مذکور گردانیده حکم شد که امرای قراباغ و شیروان نیز مملکتی نزد سپهسالار  
 مذکور جمع آمده لوازم همراهی بقدم رسانند و چنانچه امور او بیکت که بجای بستان رسیده امرای  
 قراباغ و شیروان را از اخبار نمودند چون عروسی و دامادی سمیون خان در میان بود و یوسف خان بیک  
 شیروان و محمد خان یاداغ بیک و قراباغ و سایر امرای عظام و عساکر طغوز خاوم اسلام با بخلات  
 و زینتیهایی که تواناگون بایشان پوسته اول بشعر عروسی و دامادی اتفاقاً دریافت بعد از آن چون میخواستند  
 که کسب بخت کرچان کاخند در حقیقت مایل بیرون نیامده اراده انزل قبیل فوجی که از پیشان اعلی  
 گرفته بود جهت تحقیق حال و تیر مسپاسی و رعیت عموم نظایر را بتقریب همراهی خدای کرچان باشی  
 شهرت داده بودند احضار نمودند و در آنوقت با اسلحه و براق جمع شدند علامت فساد و عصیان  
 و طغیان از صورت حال ایشان نمایان گشته بواسطت مورا و کرجی خاطر مریغ و رفع اشرار آن کرده  
 یا ایلان قرار گرفت و تکلیف کردند چون رفتن باشی آچوق بواقفت و همه کیش بر شمشاد شواربت و آلات  
 مبارکه خود را بغازیان داده خود را سفر باشی آچوق معاف باشند بعد از گرفتن براق و اسلحه تا محل آن  
 گفته فخر را شکاری و از در میان گرفته بطرفه العین در مارا زنها و انقوم برآمد و تر و خشک با شتر قهر شو  
 معروض تیغ یا ساگردیدند بعد از ظهور انصوت مورا و مذکور خشت باطن و ارتداد خود را اظهار خست  
 از غیرت کم کیشی با جوس حکمت و بزرگی کار تیغ با ازنا و وران و عقلای نظایر مواضع نمودند و بیکل و بندگی  
 ترکیب بقیع سالار و بعضی امرگشته انوال فساد و خونریزی و فتنه انگیزان از و بطهوه پوست تفصل حال  
 طهوه و عصیان و طغیان آن شوریدند بخت تیر و زکار در و قالیع سالار و نجاشته کلک نمکت پرواز سبک و  
 سنج و دیگران درین سال غلبت و با و طاعون در ولایت اذربایجان شویع یافته در ارالار شد  
 از پهل شتاب بود که در نفس مله یاده از پست هزار کس تلف شدند در موانع و محال ترقیه خصوصاً اولی



مشکله و سراب و کرم و در خلقا لیت و سپشتماد هر که بلبل افراق یکمزار نغز ز یاد راه داده و در غم  
وازم بران معتبره روزگار دیده استماع افتاد که هرگز دران دبار شدت این بلیه بدین شتاب بنود و در برین  
ظلیان نمود و بعضی محال طارم قمری قزوین نیز بنابر قیوب جوار نیز سرایت کرده تلف شده **مشاهده**  
**کردن سال جهان فاندرا و دل نموده با عالم جاودانه انتقال کردند** اسفند یار پیکت عوکر لوست که از نزد  
مقربان بساط اتمس و معتبران درگاه بود در هنگام معاودت سفر خیر از بغداد در عالی نهادند و در  
که سوار بخند نغز از قطا طی مسافت مینمودند حال بر و متغیر گشته از رفتن باز مانده بجز حضرت اعلی رسیدن  
حضرت از منزل عاطفت محققه و تحت روان و شستادند بجهت در آمد و چندی راه سپوده چطاعت گشته  
باز میسوار می کرد تا ب سواری نیامده و آنها بیطاعتی کرد با زبالای محققه باین آورده که سراسر در راه  
استراحت کند چون جائز خیانتش بر نیشده بود و دعیت حیات بقاعتهی اجل سپرده و متوجه سفر است  
شد و ولی دلال پیکت است که ابان بخند از صوفیان صافی طوبیت این دو دو مان بود و بنسب او هیچ پشایی  
گری سرفا زوی داشت و او را خوا یام و دو غورا عتقاد و ایشک آفاسی حرم علیه عالیست بعد از وفات نسیب  
او چون پیشگیری که موروثی این سپسل بود بخلق گرفت از کمال اهل بیت و آداب از بهار ج علیا تره  
نموده روز بروز پایه قدر و منزلتش لمبندی یافت از زمره مقربان حاضر و مخصوصان بزم اختصاص  
کرده صاحب ای مشوره بود چون پیشش کودک و صغر سن داشت منصب موروثی با بعدی  
تفویض نیافت که بعد از آنکه پیشش نشو و نما یافته قابلیت آن داشته باشد بقضای آن عمل شود و سلامت  
خان و دلشاه قلمبرزا که وزیر دیوان اعلا و اعتماد الدوله بود بعد از پیشش نهاد در وادار السلطنه  
صنمان شده برین گشت و نشان علت سرطان در بدن او ظاهر گشته بآن الم مبتلا کرد و بر کمر خند  
کردند بزمی بود اصلا مفید نیفتاد در فتره و شمع مستولی گشته بمعالجات اطباء و اطمان و ان  
تقصا گشته عاقبت رحل او بر منزل آقوست کشید پیشش خواهر زاد شاه جنت مکان علین آتشین  
بود و همیشه آن سبیل شرف مصاهر تان دودمان داشته اند وی نیز در مرتبه بآن رتبه والا اعیان  
یافت مقطوع العقیب بود و فرزندی از او در وجود نیامد و متره و کات خود را در ایام حیات و زمان

صحت بران حضرت اعلم نموده بود چنانچه مستود این اوراق کمر از دست معنوه و اعتراف شنید  
 بود و اولو که مال دیوان نیز داشت بنابر آن ملتکاتش بکلی ضبط درآمد منصب وزارت دیوان اعلا  
 چنانچه سبب فکر یافت سلطان العلماء علی بن رفیع الدین محمد صدر توفیق یافت **کشت**  
**در وقایع او دی پیش از آنکه مطابق سناری و ولایت کمال تمام قرن دوم ایام سلطنت و جهانگیری هکایتی**  
**عجایب است** باز هم عجز بوی مبارک بشام و زکا روزی در زمانه عطا سالی آغاز نهاد و شک افسرده دی  
 که درم از غلیان نیز در آن وقت درم سعادت از نوم نور و زفر و زرا کند که کشته و زرا و ایای افسرده که متواری  
 کشته و زرا جهان پر از ان و شک در عرسه که عذ و شرف جلوه کرده لوای جهان بنا افزوده  
 یعنی در روز نخستین و از درم شهر جمیدی التان و ساعت و هفت دقیقه از روز گذشته بر سرچ حمل  
 تحویل نموده سعادت افزای منزل محمود کشت و از لطف هوادیده ترکس با کشت بموافقت روزگار فتنه  
 آغاز نهاد و موسم کشتان آنکه که در پشت بقصد جوشن غنچه خنجر نیز کرده در کین غارت اوراق نقل  
 شست و شاهر و لارای چمن جهت نوع و مسان بزم بهار در شش زمین کسرتوه بر خسار زیما از گل و  
 لاله پر ایست شهر بار زیم بهار عالی نماند که که در حرکاتش در کتا زه و ترش بهار **انجمن آرای**  
 کشت لطف و هوادیده بهشت **با دهمین سالی کشت چون خط می کشن بار حضرت اعلا شامی نقل الهی**  
 در قصه شریفه اشرف و ما زندان بهشت نشان بخونی دکامرا می کند زاننده و جشن نور و زری را  
 در خلوتخانه های در کتار آن خطه شریفه و لکشت که رنگ افزای و عذر عنوان بهت اتفاق افتاد  
 ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت با هر دو اطمینان سلطین و بزرگان طلبت که در این جشن  
 جهان پر حاضر بودند ز بان اخلاص پان تهنیت سال نو مبارک و نور و زفر و زکته ده لوازم  
 و عاشقانی شهریار کا کمار کاران اولاد و نذون عادت و خواص ذمیه روزگار نه است که سببه  
 تبلات الموان بحر جان بر سخن به کار یافت و آسود که کشته سفایر است و استراحت را فریق بوفتانی  
 سازد که ابواب فراغت و عافیت مسدود گردانیده و در با می رنج و عناد بر روی روزگار و طبقات  
 انام می کشاید و عالم عالی از مناسد و بلا نبست و درین سال زکر و دشمن روزگار و خوار و بقضای فکر **کشت**

فراغت و آسودگی از خلق کن ره بسته و فتنهای غنوده پدید آرگشت و از هر طرف لشکر یاد آرگشت  
 آن قایم عظیمه نظر سوخت **شهر** گرفتند و از ذکر و ذکر کردید و دهها زحمت و محنت را از زمان در  
 عاقبت باز بستند **دل** خرمی از اندوه خستند اگر چه هر کوزه روی او و فتن و مغوری از هر جا ناپدید  
 یافت عاقبت بلطفی زد آن وجود فایض الحود و خالقانی و نیز روی اقبال و حسن معی و ته پسر صاحبان  
 روی باخطاط آورده مفاسد بصلاح انجامید زیرا که گفته اند **پست** من جسمه را اگر شود پای پست  
 سرشاه با یک باشد در دست اما زمانه ذکر مفاسد بر سر خلائق بخت و بسبب خونهای پیشتر بخت  
 ندانست آینه بخت قفسینه شورش و آشوبی است از یکجور اعیان و طغیان مورا و کرجی شود  
 بخت تبر و زکار نظر سوخت و شایع عظیمه بران مرتب گشت از ان مرمر و آسب بسیار خلائق و عباد  
 رسید و پسر پند چنانچه در ذیل سیزدهم مرقوم میگردد **در کربلور و اردنارد و عسینان و طغیان مورا و کرجی**  
**بخت در بناد و اعمال افعال با مبخاران سرخیل اهل شقاق و نفاق شرح این واقعه عظیمه و کیفیت این احوال**  
 کبری که چون کردی از کفره که در جستان کاخست بوی هر قوم خانه عجز فاکشت مکافات نیت فاسد  
 و جزای بطنی یافته مورا و کرجی بر سر انجام تیره و زکار بگشت بخت که بصلحت وقت و مقام و مشاکیب  
 اسلام ظاهر میمانند و در باطن دست از کیش ملت نصاری بازمیگشاید بود و کرجیان کاخیل اگر میشدند  
 این دو دمان و الا بود اطاعت و بندگی را بقدم اخلاص و کجی می نمودند و التفات شما ندانند  
 آنجا نعت در جرم کمال است سبحان کا در از جا ده اخلاص و انقیاد مستخرف که این جزو چند از زبان  
 کفر فشان آنحضرت مشهور بود تو جمع مایه مشت و از یاد تو هم بود خاطر نشان آن کرده ندان کرد  
 چون در درگاه معلول تمام گشته و کمال حرمت داشت مقدمات او و مخرون بصدق و مواب داشته  
 خوف و بیمشان ارشاد فیروز می آید و زبیر و زبیر و زبیر که اکثر اعراب قریش مثل محمد  
 خان نیاد و غنی بکلر بک و با باغ و سپه خان یکدیگر در وقت هر یک حسب الصلاح مورا و پکت بگفتند  
 ما موگشته با تمیز خود بر سر ستنا تمامی کفره رفته بودند خاطر نظر عسینان و طغیان و توفیق بسیار لا تقار  
 داده مسجدی را بنام مسجدی از خلیف خود برآمده بر زمین و حقایق آن سپهسالار آمده از روی و سخن

و بجهت مذکور میسازد که گرجیان کایتیل عموماً یا غنی شده آمده خلاف سیه جنگ مجدال اند به  
 تامل سوار با پیش که سبب الزان که امان که تفرقه با شری مطبق شده مغلوب سلطان و امیران حضرت  
 و اسپهبدی بخونده و زلباش سرد و با مورنا شایست جبارت مدلی می نمایند چون ترخیا نجیان و امر  
 قریب منزه ای که آن تیره بخت و تیر و زکار را در خدمت او تسبیح و بار باد میوه و از موده اشفاق  
 و الطاف که از جانب عایون اعلی یونان میسازد لعل آن تک برام میکشد مشاهد نموده بودند و یک  
 پیر و با خانز کوچ متعلقان درین ولایت منظور نظر محبت و شفقت و کاسیاب عت و عافیت  
 بودند اصلاً احتمال نمیدادند که مشارالیه بقصور امری که بونی بود و لخواهی از و آید تواند شد بکلی ترخیا  
 بصواب دید مور و کرجی تسبیح سواری کرده در حین سوار شدن قبیل از آنکه ملا زمان رسندان  
 خدازان با کزیزه حواله کرده چنان زد که نوک سنان از طرف دیگر نمایان شد و خود بطرف  
 خیزید یوسف خان بکلر سپک شیروان رفت و با او نیز بخیلق مذکور رسیدن عمل پیشین بر وظایف کرجی بعد از  
 قتل آن دو سردار عالیقدر بار دومی قریب پیش در آمدن یک پسر ترخیا نجیان امام و یردی پکت را  
 و هر کس در یک بخت در آمد از پامی در آوردند شهادت چنانچه تمام را در و فزع روز  
 مشاهده نموده خواص و عوام در حال سر اسپهبد میوه المردمن را خند کویان خود را پروان انداخته بهر  
 طرف می شتافتند و تمامی رده و بی زلباش نسبت عادت یافت و اموان اسباب لانه و لایعی  
 بدست کرجیان در آمد بعد از انقضا این اخبار بنوعی منتظر و سر اسپهبد بر طبقه قریب باش راه یافت که برادر  
 از عساکر قزاقان و شیروان که بخدمتی مامور گشته بطرف رفته بودند فرصت معاودت و جمعیت یکجا نیافتند  
 از آنها نگاه کرد و در راه غایت جسته پروان رفتند سیهام و ون خان فرصت آمدن بقلعه تغلیس که مقر حکومت  
 و مرکز دولت او بود دنیا فتنه با اتفاق محمد خان یاد او غلبه کسکی قزاقان با غلبه آمده و تصرف گشته  
 و مور و کرجی بعد از گشته شدن امر او سپه سالار و منصب عادت اموان اسباب قریب باشی جمع  
 از کفره فخره بزم تسخیر و تصرف قلعه و لاق نفع بدست در آوردن بیکر خان اکر می درت و قتل عادت  
 و استیصال دیواتقات اکر می درت و غیر هم که در اینجا سپه زد متوجه انصوب گشته و بیکر خان از قزوین

این ماه نیز آرا گشته از بی تابی مردم این اویا قات که بمکلی اهل و عیال همراه دهشتن تاب  
توقف نیارده در مقام پروان بردن اهل و عیال و احوال و انتقال شده اند درین که بمنای آیه  
گردیده اند بعضی عبور نموده بعضی دیگر عبور نینمودند که مورا و کرجی با جنود کرجیه رسیده اموال  
و اسباب بسیار و مواشی و غنایم پشیمانان را برینجا نموده جمعی کثیر از آنها و سپان مسلمانان را با سیری  
بردند و سپک خان با متعلقان خود سلامت گذر گشته بر دع آمدند و قلع و قولا نفعی با اموال  
و اسباب بسیار کرد. اینجا بود از آنجا که چاه خود را برایشم بتصرف کرد چنان درآمد و از آنجا  
با پای قلع و تغلیس آمد که آن قلع را که حکومستگاه بلای و کاکریل است شاید که بطایف اکیل دست آورد  
جماعت تفنگچیان لوری که سر کرده ایشان شاطرنشانی نامی بود که کوه کوه قلع بود بعد از اطلاع  
بر قضا با یکی که مذکور شد چون بمزاری تغلیس اعتمادی بدست شد و متعلقان همینان را بنا برین  
از شهر بنارین قلع برده با وجود فقدان ذخیره و عدم استعداد قلع داری که نسبت ببطیض و محاربت  
قلع داری نسبت بر کسر لفظه سیحیه مطنه خلاف داشته از قلع پروان کردند و جمعی کرا کرا سیحیه  
با ترویج بدافعه و محاصرت بر خسته بخرج بخت و جدال شده و از طرفین چند کس قتل دادند و تفنگچیان  
غلبه کرده از دفاع جمیع بقضاری که مقتول شده بودند و خرمه و ما به آذوقه بهر ساینده در محاصرت قلع  
سعی و فوری بظهور می آوردند و مورا و تبه روزگار جمع کفره بر سر قلع گذاشته خود با جنود کرجیه متوجه  
قرا باقی شده و ما بلده کبچرفست و آن بلده را که سپک کرجی و اعیان اهل و اویا قات قاجار است  
منتهی و محاربت نمود و اسباب بنامیت بدست در آورده و از آنجا نیز جمعی عیال و اطفال مسلمانان  
با سیری بردند و تمامی اهل الوسر قرا باغ از جا و مقام خود زمین تا پل شده آفرین آید بر سر منان باز  
نکشیدند و مورا و تبه روزگار بر کشت بخت بعد از آنکه کبچرفه و آخه در انصامت و مناطق پر دانه لصد  
آنکه قلع و شهر تغلیس را بدست آورد بدان طرف شتافت و همسر و پیغام و چرب نایبنا و و و و و  
جیل سبی بسیار کرده جیلها را که گفتند که شاطرنشانی را توسط پادشاه دست در کردن محقق و حاکم معین بنفشه  
و تفنگچیان مردان که سمت بر میان بسته در محاصرت قلع میگویند و جواب همسر و پیغام مورا و کرجی

جز متوسل سفير تری و کلود لنگک نبود القصد مسرعان ز جانبا نمر او لنگکیان بیای سر خلافت منان  
 آمد حقایق حالات نوعی که تجریر پوست بود و من مشته و مور او کرجی با کلاز نغدا ر بعد از صد و این اعمال  
 انبار و لنگهای سلطان و م کرده سرهای مقتولان را مصحوب معتمدان کرجی بدیاری کینز و سردار  
 و نسا و تحف و با ایا از نفایس امت و موال که بیت در آورده بود و ارسال هشت و سزار را با مدن طرف  
 کرجستان شیردان ترغیب نمود و سزار این قالی امقدمه و طغ انخاشته منثورا ایالت کاتبیل  
 و کاخست با ستم طموش و نسا و طموش نیز آمد و یکدیگر طموش شدند هر یک تکیه بسند حکومت زده نظام  
 مال خود استقامت ملک مشغول شدند و در تسخیر قلعه خلیس سعی موفی بطموشی آوردند حضرت اعطای  
 و ضوح این حالات عیون خان قورچی باشی با سردار شکر طغ انز کرده برین فتنه مور او کرجی و نظام همام  
 کرجستان ما مور کرده اند و تواق خان چکر سر که دار و غدا همچنان کیدلان بود بجای یوسف خان آبر  
 الامرای شیردان فرموده تفرقه که بر سپیل استعجال با نضوب و فتیله با ام و عساکر آنجا بقورچی باشی طموش  
 کردند و امیر کوخان پیکار یکا چور سعده شاه بنده خان پیکار یکا آدر با پکان نیز با امر انچه و عساکر تانچه  
 قورچی باشی مامور گشته و قورچی باشی پیرای فرمان شده از موقوف جاه جلال استمداد همت کرده  
 بر بخت دستجمالی وی توجیه با نضوب نهاد و در ایست نصرت آیات غزوات قبایل نیز از نماند ران بهشت  
 نشان در حکمت آن در دار سلطنته قزوین نزول جلال فرمودند و چند روز در السلطنته مذکور محل  
 اقامت شهر بار خضر و منصور بود و از آنجا بر سیلاق سلطنته توجیه فرموده چون اخبار روم متواتر  
 میرسید روزی چند چمن سلطنته نیخیم سرداقت اقبال کردید که به طرف کرج غزیت موکب های یونان  
 آید عنان توجیه با نضوب معطوف کرد و امام قلی خان پیکار یکا فارس با عساکر آنجا آمده و در چمن  
 یازوی طغ قرین پوست و حکم شد که از عساکر منصوره هر کس تا غایت بکرجستان نرسیده باشد در  
 اردوی کیدان پوی توقف نموده در کابینا طغ انتساب بوده باشد شرح نصفت موکب های یونان علی  
 بصوب عراق عجم بعد از کوفت کرجستان قضایای که در خلال این حال در هر طرف مسلح کرده و فرود  
 کاکت پان سیکرد و در کرج که کینا پهن جنود حضرت علی که چنان بی ایان بود و قیومت و طغ انز و

ورود بران فیضا چون قورچی باشی نوعی که در فوق تجریر پوست مرقوده کلک نکته پراکنشته  
روانتر کستان کشت مورچیان عظم غلامان و تفنگچیان خاصه شریف امر او عساکر  
عراق و آذربایجان شیروان که حسب الفرموده هالیون اعلا براققت او ماموبند فوج فوج  
تشن سیده در هرورت جمع می شد تا آنکه لشکر عظیم در آرد وی قورچی باشی فرام آورده  
بمقتضای آوردن از ان طرف مورا و با اتفاق طیموت و آتا پکت خان ولد منوچهر خان والی مسق  
که هر دو از پیم سپاه در نخواستند در کرجستان تا مابودنم کوشه خزیده بودند درین وقت  
بست نظما رفر و ترغیب مورا و کرجی آمد با و پیوسته و عظام و اغیان بل عامه کرجیان کا تیل و  
کرجیان کا کشت مامواری پست هزار سواره و پیاده در هم آورده آماده نزم و سپکا کشته در نو  
دوشنبه پست و چهارم شهر رمضان در موضع کوشه مورا توابع آل کت چایی تعلیق قرب و حوار و زعفرین  
اتفاق افتاد و از جانبین صفت سپاه ارسته مستعد مجار بود چون شاه بنده خان و لشکر آذربایجان  
فرستادن روز دیکه داخل معرکه نشاندن میشد بنابران قزلباش جنگ را دراز و زنجیت رسیدن  
شاه بنده خان با خیر اندیشه شب نیز میان در آمد و از طرفین مجاری دست بهم نهاد کرجیان نیز در ان  
حوالی قامت نموده از میانین بر رسم اسی و خنده صلح روز سه شنبه پست و پنجم شنبه کورسپا  
منصور صف مقال ارسته قورچی باشی در قول از گرفت و امیر کوزخان پیر خجکری معین کشت میمند  
و میر سبزه اقبال اربابزان موکر که در کرج استحکام پذیرفت از ان طرف نیز کرجیان رسیده سپه که  
تلاقی شده و درینا پن جنگ عظیم در پوست و زوال حال گفته بیانات انجمنی پیش آمد بر چو چسبان  
جنو و اقبال حمله نمودند جنو و چو چسب تاب صدمه آن کرد و اینجانب وارد و از یکدیگر پاشیده نام امیر کوزخان  
لحظه پای نیات فشرده و تمامی قوی یافت چون بحسب اتفاق در محل مناسب جنگ دست بهم دادند  
از سیمه و میر و فرزند قزلباش معاذت دست بهم داد و طایفه قاجار امیر کوزخان را زخمی از زانو که کاز  
پروند بودند و کرجیان در کربن مقال بیان خود تفنگچی را من زخمی مات آن کرده با بنو مصوف تفنگچی  
متلاش کشته جمع کثیر از جنو و طرف و در خصوصاً جیش تفنگچی شربت شهادت بشنیده و سرخ روی پسر



که جهان شستافته کفره چنان نیزه شدن بودند و همچو با پیش آمده بودند که در میان ایشان طرفی  
 که متقابل گویند نشسته بار و وی توانی شدن در آن بجای نبرد و باز از و قلعین و شاکر و پیشگان  
 پیوتات که در او و بجای قنط لوق مانع بودند بهم بر آن نوشش بر سحر که خطب هم در او نشسته  
 یافت چنانچه در مان سپید پایه و پید و لسان او با شکر که در او مانده بودند دست لغارت هم  
 یکدیگر کشوده قرار بر فراخت می نمودند و در او و معصاحب مانده ازین امر ازینت و خسران چشمها عیسا  
 ظفر شکار رسید چون مذکور شد که در محل نامناسب طرح جنگ افتاده بود درین وقت که می از  
 لشکر یان که در کوشه کشا و پهن ویست بودند چون قول بزرگ نمایان نمود ازین آشوب غوغا  
 و نیزه کی سپاه کفره ضلال تبصیر آنکه العباد با منده سکتی کمال شکر سلامه یا فیه پای اقامت شایسته  
 سستی نیزه بعضی از جن و بددی و بعضی دیگر بدستی مال و مینت احوال وی از معرکه کارزار بر  
 مانده و ازین آشوب و انقلاب بر شکر قول نیزه سرت کوه زلزله و تفرق و پراکنده که کمال سپاه  
 اسلام راه یافت لیکن تورچی با شتی از و فوج بخت و مر و امکی و دلیری با معد و وی از دلاوران جان  
 سپاه چنان بنا موسسه از شمشیر با خیال اصلا زلزله نجا طراه نداده در معرکه پای ثبات و قرار  
 استوار داشت و جمله زنجیر قاهر که مشا به صبر ثبات قدم تورچی باشی نموده قوی لشکر تکیه  
 قوت اسلام نیزه وی اقبال شهر یاکردون غلام کرده با زوی شمه شهادت قوی اوست که در پستانه  
 بجانب کفره نیزه مانده و خاک معرکه را از خون آن خون کرفشان کلکون ساخته مقارن آنحال  
 شاه بنده خان نیزه که در عقب می آمد با فوجی پیش روان سپاه خود را بر سر کاه رسانید و کاسته نلها  
 و دل که می کرکینچان وادی ادا بر کشته روی بر نیزه کاه آورده نتایج یافه غازیان بر پشت فی آفتاب  
 نداده بطرفه العینی بعضی سنان شهبان شال و بفرست شمشیر صاعقه کردار با موازی ده هزار سوار و پیا  
 آن که در و شرار بر جاکت هلاک افتاده دما را زنده آن خاک ران بر آورده و سوار که بر کشته  
 بخت سیه و زکار و طهر و ست و اما نیکت و سپاه کفره ضلال خود را بر کشته وادی ادا بر دیده  
 بمعرکه کارزار داده راه چهریت همی نه و مامیان حوزده اسلام بحسب اخلق عیله و اباعلی خاک کشته و

مغلوبان تر و روزگار بجا بتقلیبش تا مشیون برانجا رسیدند از آب که عبور نمود و پلی اگر از خوب  
تر متب یافته بود و سوخته خود را به پیشهای پر دشت انبوه و جابهای سخت و جنگلها و کوهها کشیدند  
و از معارف سپاه کرجی لهورت میر فرخ و آقا تنگیزه و ابریکت و چین بکت و سهراب بکت با چند نفر  
دیگر از جمله تیلان بودند و از عساکر منصفو چند نفر از یوزباشیان تورچی و تغلکی و غلام و جمله  
اول تفلن درآمدند و از اواسط القاسم و سب کبزار که کراکران تغلکی بودند شربت شهادت  
نوشیدند و می دنیا و آفت کشیدند بعد از فتح و طغز تورچی با شی و امراء عساکر اسلام با کشته  
بارد و آمدند و نیمه را خالی انعام و ابر و خالی یافته و از اسب برشته نشانی نیاخته نهایت با سامانه  
در میان کشک و واقع شد و رفت که اجناسی و فرزند و پیشانی یافت بر آنکه کان رده و بندج مرغ آمد  
آنچه از دواب و شتران و اموال که دست درآمد صاحبان تصرف در آورده و در صلاح حال خود بخشیدند  
بقی اهل اسطی و زمسگر بدیاد و از آنجا کوچ کرده بجا بتقلیب فتنه مخصوصان قاضی از تنگنا میجا و هشت  
معاش غلامی یافتند و جمعی از کفره بخیره مثال بجا بت با شی آتی و فتنه متفانی کرده بودند و شاه بنده خان  
و تواق خان با فرجی از بنسود قاهره بر سرایشان وضعت آمد و اعدای عظام ایشان نظری یافتند  
غلامی و مؤمن و سب با بیخ مخصوص و اسیر بسیار در آورده و نظری و منصوب و نمودند و حقایق حالات  
بر کار جهان بنده عرض کرده در چین که موکب ما بون از دار السلطنه قزوین حرکت کرده و در پروان  
شهر اقامت و پشت سر خان و اردو کشته فرود فتح و طغز رسانیدند **ذکر رفتن فرجی از اتقوا تا بهر بلیب**  
**تواقخان که بستان و کشته شدن شاه بنده خان ترکان از اصابت عین الحال و چشم زخم روزگار خدا**  
کودین سفر خراج نام لسا کر طغز فرجام اسلام رسید کشته شدن شاه بنده خان ترکان و کشته شدن فرجی  
خانست در راه تواقخان که بستان شرح واقعه آنکه عبدالغفار بیک ولد فرامرز بیک که از معتبران  
طلبه کرجی است که سعادت اسلام در یافته و در خدمت شرف اکتسب نمود و کرامی و همیشه پیش  
در سلک بر کمان برادق سلطنت و پرستاران جویم عزت مشغول و خود نسبت و دامادی امام  
تسلیمان سیکر سیکر فارس داشت و درین هنگام در کربستان بود که چنان بعد از ظهور عیسی

و قلغان اورا بر چشم نگاه میداشتند و خاطر اشرف مایون اعلایان متعلق بود که عساکر منصوره در قلغان  
 او در قلغان شش ماهی بود و به طریق که میسر باشد برت را آورند بعد از محاربه مذکور مشخص که متعلق  
 او در قلغان قراقلغانند و این قراقلغان محلی از توابع کرجه است آنست که مساعی الممالک و قلعه دار که بجهت  
 صعوبت راه انبوی پیشه محل است ظلمت کرجه آن است تو برچی باشی فوجی از ارام و عساکر منصوره را  
 بیکر که کافران پیکر سپکی شیروان و شاه بنده خان پیکر بکلی آذربایجان و خسر و میرزا برادر  
 بکر آقمان که بری بصول این مد عابسه قراقلغان در شتاده خواندین عظام عساکر نصرت نشان از  
 صعب بقتله شتافته بی پای قلعه رسیده عاقل کرده اهل قلعه معهودی بودند که اسم مرسمی نداشتند  
 را منی شده مذکور متعلقان عبدالقاریک است بدین خوانین عظام نمائید و عساکر منصوره نیز بجهت  
 نموده و دیگر توغری نرسانند و امرای عظام صلاح در توقف ندین متعلقان کوچ و اورا که کشته کوچ  
 کردند و جمعی از کرجه ایان طبیبه یا غی ازین واقعه خبردار گشته در چند محل در تنگنای راه قلعه کوچ و کماند  
 که گشته محل عبورش که راسد و کردار اینند که در وقت مراجعت عساکر منصوره دستبندی نمائند  
 از مؤیدات نماید اقبال عثمان امرای عظام را از آن برگردانیده راه دیگر حجت میا نمودند پیش  
 و پس شکر ببردان کار است حکام داده بنانی طی مسافت سینموند و مخالفان بعد از اخطار بسیار  
 واقف شده مذکور که اسلام از راه دیگر فرشته و جمعی را از کفر و باطنظف و شتاده و زنی در اثنای  
 عبور که از کشته کربان گشته بودند و بنیز آن سیده شاه بنده خان قراقلغان عجب شکر را گرفته  
 با احتیاط تمام می آمدند از بطرف راه صدای آفتاب از پیش در آمد و ظاهر شد که صدای آفتاب مخالفان  
 که بجهت که از سر طرف در مقام جنگ و میدان آمدند و بنام این امرای عظام مذکور و انجمن عساکر  
 صعب روی داده و از آقا یان ترکان ملازمان شاه بنده خان جوانان کار آمدند و ضایع می گشتند  
 و اکثر کربان قراقلغان و خود از فرط شجاعت و جلال استماده کی کرده شاه بنده خان رحمتی  
 با استمدادان خود میکنند که بجهت انجمن مشغول شدن صلاح دولت نیست و در گذشتن سعی  
 میساید کردن و قراقلغان سمنغ نرشته از جوی آبی که در سمت راه بود که گشته بطرف مخالفان توغری

که از حال انجاعت و کثرت و قلت ایشان خبری یافته در خورد آن فکری با صواب نماید و در آن  
 ممکن که جان او را با چند نفری تنها درین بر سر او هجوم آوردند شاه بنده جان او را در آن حملگی  
 که داشته خود را در آنجا بست و شرط رفاقت و عمرای می داد و نیز از آن جوی آب گذشت در وقت  
 جمعی که از نمایان بر نشان هجوم نمودند و فیما بین جنگ در پوست قزاق خان گرفتار شد و شاه بنده  
 با چند نفر از غازیان ترکان بقدر قوت و توان تلاش نموده بهر وجه غلبای شهادت فایز گشت  
 و در هنگام دو خورد ایشان عساکر منصوره را بازگشتن و مدد رسانیدن میسر نبود مع هذا پیاده بود و بسلا  
 عبور نموده منزل سیدند و یا غیاث و قزاقها را زنده برده و طهوش و مور و کرجی و سهراب یک کدر  
 در کا معالی باو طریقه کجوارگی داشتند در مقام کشتن و در زمانه بچشم غلام میشد بعد از  
 چند کا و منسی بسته یکدیگر از غافلان خود را قطع نموده و معاونت ایشان خلاص یافتند بمیان  
 کرده و قلبش آمد و اکنون بستور یک کسریه داشت چون واقعه که کوی بعضی آمدن رسید از خود  
 مرحمت اشفاق که نمود در باره باز ماندگان جان سپاریدند و امیدارند در از ای این جان و شفا  
 پیرش بنده خان که کوه که بود سه سال بجای می پر بر تکیه از جمله خانی و امیر الامرای آذربایجان مغز و  
 سر بلند کرده اند از اقوام او و کسب نمایم بجهت نظام و تسخیر آنکه را تعیین نمودند و محضرت  
 آن سلسله از مرده این مرحمت فضا که گشته نام ایشان بسور و سر و سید گشت امید واری  
 ملازمان در کا بهرام و الطاف پادشاه که در آن بار کا از دایه پذیرفت محبت و احتی کار می حقیقت  
 و زنی آنحضرت و ارفاق انتشار گرفت و ممکن بر زبان حال انمقال میسر و مذمت که بر میان  
 غم چار بناید خوردن خوش طبعی است چنانچه چار شویم همانا در از من سابقه کتبه و اشقی شده  
 که از سلاطین کا سکار پادشاهان عدالت شعار در احقاق حقوق جان سپاران بدین مرتبه توجیه  
 میباید داشته باشند که از مصالح دولت و مصلحت وقت گذشته طفل مد سال را بر تکیه نمایند ایالت  
 الامراء رسانیده خلعت مستحق و امتیاز بخشند امید که آنحضرت بحسب نیت کامروایی عود دولت  
 بود و از در کا و او سب اعطای اعطای می رجسته سر بلند کرده گفت در وقایع مستوره و تقصایای که درین

**سال سیل از توجیه جاد و جلال بجای بعباد از تقدیرات ایزدی و از جن زامورا و کورچی**  
 نهاد و اعمالی که مذکور شد صد و بیست و چهارم و هشتاد و نه که بسیار در سر حد با شهرت یافته بر اهل  
 واکتاف سید و از هر طرف قشبا غا بریدن گرفت و کم فزنان خرد و ظهور بقید مات احسن ضعف  
 دولت نمود و معاندان فرصت جوئی تصور نمود و جمعی که خود را از اهل فاق می شمردند نفاق نظمو  
 آورده اباز و پاش که دم از خلاص می بختی میزد و معاهد چنان را بر طبق سیمان نماده کسان بخت  
 نزد حافظ پاشا به یار بگردن ستاده اظهار انقیاد کرده نوروز نیک توری می ستما جلوراک از  
 جانب شرف اعلا نزد او رفته بود که رفته او را مجبوس ساخت از حیل توری که هشت شهرت  
 قتل و داده چندانکه شرف او را مقبول ساخته سرهای ایشان را بنزد سردار دستاورد و قرض  
 پاشا نامی از امرای رومی که از جانب او در قراجه اردان در حوالی خندق میسو و بجهتیک او یا با  
 خود در مقام سخن قلعه خندق شده بر انصوب و در کت آمد سلیم خان شمس الزینلو حاکم الخندق و کفکیان  
 عاشر قلعه از وقایع کرجستان و اخبار موش که متواتر و متوالی می رسید و از هر طرف خبرهای آمد  
 باین داده بودند و از تزلزل خاطر عامه تاب توقف نیارده قلعو را انداخته پروان آمده بارودی  
 توری با شنی پوشید و مرتضی پاشای جنگ و جدال با سنان آمده قلعو را متصرف شد و اباز و پاشا  
 سو و اگر ان عجم را که از ولایات روم با ایضا غت موفور بازگشته با نجا آمده بودند و عازم انظریف  
 بودند که رفته از قوت طامعه تمک بر کل تمکات ایشان که زیاده از چند و چون بود کشید و دیگر  
 جمعی از اگر او در حینی که امیر کوزخان بالش که چو رسعد از ابروان پروان رفته بارودی توری بختی  
 پوست و غنچه او تاباخته غارت الهامی مزبور در آمده نوال دست در اثری بر غایا و ضعف او  
 دستمان کردند و پسران امیر کوزخان با فوجی از غازیان قاجار غیر هم که بر محافظت الکا و قلعه  
 بودند بر سر ایشان و شرفیها بین محاربه قوی وقوع یافت کردی از طوائف اگر او و معرودمی از نظرف  
 نیز نقل در آمده دیگر آنکه جمعی از اگر ابروان و برادوست و سلیمان جمعیت نموده اراده تاخت  
 الهامی نمودند و حمزه بکت ولد غازی بکت نواده شامه عظیم البیلان از برادران مختلف نمودند

و در نتیجه ای این دو دمان متفرس کرد و بسلطان بن سوابش حاکم چورس و سلیمان بن سواد  
 از غنیمت آن کرده آگاه کرده و آقا خان کبری و سلطان میر مقدم حاکم مراغرا اخبار نمود و اتفاق  
 بر سر انجمن افتد و فیما بین جنگ و جدال وقوع یافت فوجی از طرفین بر خاک هلاک شد و دیگر  
 از سواران آن ایام عساکر مظلومان شیرینان کبری است که حضرت اعظم بعد از قتل قبا و خان و تیمه  
 کبری و از تربیت فرموده از پای نو کبری بر تبه ایالت بزرگی ایل و عشیرت مراغرا می یافت و بعض  
 رعایت خاطر او از تقصیرات بقیه السیف مهربان آن کرده که شسته از آن تاریخ ایل می پانزده  
 سال متجا ز دست او و برادرش مقتدی یک با چند نفر از اقربا و اولاد او در قتل است و الطاف  
 شاهانه آسوده و کامیاب ولت و عزت بود و زبر و زانو از شفقت و تربیت شاهی بوجبات  
 احوال شریک نیکو تا شمشیر به است مبدی یافت و درین سال هجرتی باغوا می چند می از شتر و اسب  
 آلفایه خصوصاً خلعت جاہل ناخلفی که ارد سر از بقعه اطاعت اخلاص حیدر مقام عساکر مظلومان  
 شده و با کرده انبوه از شتر و اسب و غنایم بر آن آمده است قبول غارت مسلمانان کشاد و جمعی از  
 رعیت و سپاه اطعمه شمشیر بلا گرد این بسیاری از نسای و مسلمانان را با بسیاری بردند  
 در سخت و با قمار و اموال و اسیر عیال و اطفال فرو کردند و شمشیر کردند چون این اخبار ملالت افزا  
 بمرض طاعون من جهاد جلال رسید حرکات ناانجمن شمشیر یک مکانان را موجب استعجاب گشت  
 با کجای حضرت اعظم شای غفلت که معدن متور و بحر حوصله از انظور بقیه مات از جای بر نشد با الطاف  
 آبی و امداد و اموال قدسی موطن طسین و طاهرین و اثنی بود ندوز معتمدان درگاه معتدالتی قان  
 یک نیست بوقایع با موازی بخیر ارک از ملازمان درگاه و غلامان و قنس کچمان سرکاب  
 اقتدر و عساکر فارس و مردم نامت لیخان و غیر هم بر دفع فتنه شمشیر یک مامور فرموده و شمشیر  
 و سخت یکو قریبان از چو کجای نامه سفره طاهون مصحوب یک از اخلاص بخاران کارخانه جهت او  
 اسبان ارشده و این شاره مشهوران بود که تو تربیت کرده ما بودی و نماند و نکسان دودان  
 که گنا نوازه حضرت طایر بن ابی طالب علیه السلام منسوبت بخوردی و چو چینی کفران این زمان کردی

جز ایضا حب این نان سپردیم شیر یک از وصول آن لغت لطیف که از لطف و قهر و هم و عقوبت  
 نفا هری و باطنی بخیر یافته بود و از آنجا بحال اعمال بنجار که عا جلا موجب آوارگی و اختلال حال  
 آجلا هم استیصال سلسله و ایل و عیثرت او بود اظهار ندامت و مخالفت بسیار کرده بود الحاح  
 از پر تو وصول شکریه و زنی اثر خایف و بر اسان گشته در جا و مقامی که در هشت توقف شوالست  
 نمودن از آنجا حرکت کرده بجای سخت و محکم و قلل جناب پناه برده ایل و عیثرت هم روی بجای  
 آوارگی آورده سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت اوافق و در فتن عافیت و آسودگی خود را  
 بی سببی بیادنی نمانی و از زمان پکت عساکر منصفه تا که و دول که مسکن او بود و در وقت آمدن او  
 نوبت غارت کرده در محبت نمودند ذکر **توبه رایات نصرت آیات بصوبه اراکین سلام بغداد و غیره**  
**کشتن چون عنایت حضرت است الارباب** چون رایات فیروز زنی آیات جا و جلال نوعی که سبق  
 ذکر یافت چند کاه در سلسله نیت حال قامت انزانت مقرب حضرت زینل پکت سیکلی تو شمال باشی  
 شاطو که بر حد بغداد در فتنه بود آمد به پای بر سر را عا رسیده حقایق حالات آنطرف را بعد از اراک سعادت بسط  
 بوسی عرض کرد و از تفرقه زمینها و جو سیمسک متعاقب متوالی بر سید نه غنیمت مراد عساکر و مبطرف  
 بغداد حقیق مویست و توجیه موجب همایون بران طرف تصدیق یافته مقرب حضرت زینل پکت اسرار و  
 سپهسالار عساکر شکار کرد اینجانب بغداد روانه نمودند که متعلای سپاه در سنجاه موکب  
 مقدس بوده در دفع و دفع مخالفان دین و دولت و حرمت مکت سقی حیدر لفظ آورده و حکم شد  
 امر ای عظمی و حکام کرام و عساکر طرفه فوجا آنطرف و سایر عساکر نصرت قرین همگی بر سر سپه پندارند که  
 جمعیت نموده از صلاح و صواب بردار و نجا و زنده ماندن و تا موازی سه هزار کس از سپاهیان کار آمدند  
 دیده جلالت شکار و تو بچیان و گفتنیان قدر انداز و گفتنیکی پشیمان کاران نموده قلعه دار هر طایفه از  
 موکب نظرف قرین حیدر کرده بعلوه مبارکه دار اسلام بغداد و در شادند که اتفاق صفی خان پیکر سیک  
 عراق عرب و در فتنه من بانی استغناء و مبارزان که سابقا در قلعه بودند بجاست و قلعه اری قیست  
 نمایند و متعاقب زینل پکت سپهسالار فوجی از فوج قاهره در ایجا و انت او مامور گردانیده لبر کرد که نواله

یکت برادر زاده او را نمودند و آنحضرت خود اسطغانیه جرین و سبای بقصد زیارت سلطان انالیا  
و مشایخ عظام منور قدس سره تشریف برده بعد از آداب زیارت و طواف مرقده تبرک منوره که محیط فیض  
و رحمت و محل استجاب دعاست از او این مظهر آن بزرگمیکان درگاه احدیت استمداد و تمت طلب  
نیج و نصرت کریم بجانب سلطانیه خود نمودند و حکم تصاحبان باسم قورچی باشی صادر یافت که درین سال  
قربان قشلاق نموده بدین موراد و کرمی و بقیه طغانیان مشغولان شده و از عساکر منوره بقصد احتیاج  
نگاه داشته ساریش کریان امر خص سازد که آمده بار و روی قطره قرین بپونند و در دو شهر سفر نمای کوچ  
در واد در بجای واقع نیست مصادق است سلطانیه روس می بقصد آورده اند **کرت کشیدن عا قان احمد**  
**پاشا سردار عساکر پشاور و موم لوم تخری عا قورب و خامر نمودن قلعه دار السلام بعدا** چون عا قان احمد پش  
برنجی که نکوشد سزاد وزیر عظم کشته بتخری قلعه بقصد ادا مورا کردید در عرض و وسایل که در دیار بکر  
اقامت داشت از اطراف دیار بکر سارک پشاور و خلیقی نامعه و در اردوی او فرام آمد  
جمعیتی عظیم روی داد و او کاین معنی بسرا غلام سبب تو بخا دیوار قلعه کبری بردختن دشمنان لشکر  
ستد سفر شد و از نهب و عیبیان و طغانیان مورا و کرمی و اخبار و طایع که در جستان و قیقل و آمدن در قضاخان  
سپهسالار و سرفشان بچکر یک کشته و ان رسل رسیل برین داده فیما بین متوا بکشت و بنه مخالفان  
طغانیان شیره یک کرمی مزید طلت کشته چن ایگینو شربت یافت کرت کشیدن در جستان انزام یافت  
و پادشاه و قزلباش همه وقت که چنان متوجه بد انضوب کشته در اردو پست را می سردار عظامی قوم بدین قرار  
یا دیده که چون بنده و خالیست فرصت را غنیمت دانسته متوجه انضوب می یایند که از پادشاه عجم بنا بر شغال  
عظیمه طرف تو باغ و کرتستان عداوت متصور نیست اما امری قزلباش که در بنده اند چون از مرد و گوشت پادشاه  
خود ماویس لبرنجی پادشاه و در و وعس که چقیاس و تم تاب توقف نماید و در ترک مملکت داری منهایند  
و قلعه بقصد اوسبولت و آسان زیارت در می آید و در شیلان اعواب آخند و در نیز سیمای با طالب امر حسن انشعاب  
حکایت علامه نمودند بنابرین غنیمت سردار بیکان بنده و قرار گرفت و با عنوای انجمن عت و حرکت عساکر  
نموده کوچ کوچ و روانه شد و مراد پاشا که بچکر یک پادشاه بکر شده بود و خود را انجمن امرای و دم شمشیر

منقلای



منقلای سپاه روم کرد این شهر را تصویب فرستادند که بجا و نیت مرخیلان عرب مملکت را محیط  
 منبسط در آورده لولای مملکت داری افزارد چون در سال گذشته قاسم خان خورشید غازی از این باب  
 از قلعت آذوقه و علت طاعون کرد در موصل طغیان داشت چنانچه پیشین گرفتار صلح و توقف و  
 داری نرید و بیرون آمد و بودند و آمدند و از جنود و قزلباش خالی بود مردان پادشاه استظهار طاعون  
 قدم در دارالملک عراق عرب نهاده با طالب همتا که بجا و نیت است به حاجی پیک لکت باقله  
 زباب و مصطفی پاشای غریبستانی باقله مندی فرستاد و فرمود بجا که بلا و نجف اشرف نیت مسار و  
 پیکدلی متولی عیبات عالیات کرد در طرب و در قاسم سلطان استیجاب که حاکم جواز بود و سایر جنود  
 قزلباش کرد هر جا که بود در حین الضلح صفی قلیخان حکومته خود را گذاشته در قلعه دارالسلام  
 بغداد جمع آمدند و از اخبار ترا اچغریب سبیا و عثمان کاذب که ارباب خلاف شریعت و او بودند و حسب  
 قولی شرفی اعلیٰ تر از ان خاطر نیست بنا بر جزم و جهت طایس با بنای بعضی تعلقات و احمال و اطفال خود  
 بیرون فرستاده خود پیکبار که و جریده و سبانی در قلعه توقف نمودند و امیدمات باعث دلیری که او پادشاه  
 کردید چه بیشتر آمد و بگر بلا بی عملی و عدل استیلا یافت و حاجی پیک لکت قلعه زباب و مصطفی پاشا  
 غریبستانی قلعه مندی استصرف شن موازی کشید و پنجاه نفر تفنگچی استیمنان و نجفی که بجا است نجف اشرف  
 مانور بودند ایشان تو سنان حسنه و محافظت آن روضه مقدس معطر منور آنحضرت بر ایشان و نیت  
 کردند نید و بگر کردی بملوان محسن عاشق آبادی تفنگچی استیمنان در مصاصی بخت توقف نموده مکرر دانگ  
 بجا است آن بشند بنا بر ان مرد پادشاه کرده می از عساکر پشمار و م متوجه تسبیح مصاصی اشرف گشته  
 و آن کرده و در تنگنای محاصره کشیدند و حافظ احمد پادشاه و قواع این وقایع را مقرر مستح و نظرف  
 آگاهیست بلا توقف کوچ بکوچ روزانده تبارخ نهم شهر صفر ختم بیکر و النظر بیای قلعه دارالسلام  
 بغداد رسیده در صلح قامت انداخت و آن کرده و انبوج کرده و بر اطراف و جویب قلعه محیط گشته  
 و قلعه از طرف مرکز وارد در میان گرفته و مصفی قلیخان مبارزان جنود اقبال امن مردانگی در میان  
 جان استوار کرده نیت بلند پای بجا است قلعه و دفع صولت و سطوت سپاه روم گشته از اول

که جنود رومی بر اطراف وجواب قلعه را گنده شده بودند صغیر تلخیان فوجی از سبازان کار در برده و  
در این جنگ دیده را پیرون دستاورد که برق سان آتش دشمن عمروال و جان مخالفان  
دسترزی نمود تا الفو بقلعه حود تمامیند و آن دلیران موی که کارزار از طرف مزارا بچشید  
پیرون دست صاعقه کردار خود را بر جنود رومی زدند و فیما بین حرب معصب اتفاق افتاد اما جماع سپاه  
بطرفه العینی قسب سینه نفر بعضی مقتول برخی اسیر و دستگیر کرده با سرهای مقتولان و غنای  
و دو اب و بسیار از اسب و اسلحه و شتر بقلعه مرحمت نمودند و ازین دستبرد نمایان بر روی  
از سبازان قلعه حسابا کرده و تزلزل خاطر می که قلعه داران و محصوران را که در حین محاصره و سپاه  
فواجی شکستین یافته و اسما از ایشان بیک شتر دلیرانه بلو از مقلعه داری برداشته و چون  
پیشتر رخا طرف قلعه از طرف کنا در جلوه ای مزارا بچشید که جانب شمالی است تا در و راه  
و آقا بی که جانب جنوبی است و کمان در جلوه اتصالی و در کینه سنگ بلکن زیاد است احاطه نموده جری  
در حوالی مزارا که بر دجله است جمعی کثیر با نظرف دجله دستاورد بغداد که نیز که جانب غربی قلعه است  
و قلعه داران موسوم بقلعه نبوش قلعه بی استحکام دارند و چون هنگام ارتفاع محصولات بود و در سال گذشته  
در کل محال تخصیص طاعت بسیار شده بود و ذخیره پیشما را زنده و حصه بر و درجا مانده بود و محیط منبسط  
و تصرف و میدر آمد و بفرات قبایل شکر اقامت نه اخشد و بلو از ماسباب قلعه کیری مشغول شدند و در جنگی  
که مویک همیون طایفه و دهمان رسیده بود و منبسیان آمد خبر وصول سردار عساکر و تم بارض بغداد و  
محصور کشته شدن ساکنان شتر و قلعه دار السلام بغداد را بعضی اشرف و تسع همیون اظهار سانسید اما که وی  
از طبقات لشکر که بعد و دو ملک قلعه داران با مویک شتر بودند پیشتر فرستاده بودند قبایل و روش کفران  
سلامت داخل قلعه شده بودند و مردان و دلیران بر اسب قلعه داری و جان سپاری میگویشدند  
و در آن قضایا بود که در تو ترایات نظر نیکه تا بران اعلا و در انسانی را بود و قویست فتح قلعه لک و مندل بیون  
عنایت ازلی چون رایات نظر مسکریا و در جلال بجانب عراق عرب روکت آمده بهرامی میزند و متب  
روان شده و بحمت اجتهل سپاه نظر نیا و تبا و طی مسافت میشد و هر روز در هر محل فوجی از افواج

قاهره بار دوی کردن مشک می رسیده بموکتب های یون اعلی ملحق می شدند بعضی را در کاب  
 اشرف اندلس فرموده و برخی آپشته میزند تا ندک بمقرب حضرت نیل یک سردار سپاه  
 منقلای چونند تا آنکه موضع بارون آباد از اعمال با همیشه که توپ بالکای در تنگ است که بر سر  
 ارض لغد و پیوسته معسکرم قدری دیون بارگاه کرده در خلال آنحال ای جهان آرای این متعلق  
 کشت که فوج دیگر از مبارزان کارگاه آرنموده و کاراگمان غصه روزگار که در امور قلعه داری  
 صاحب تجربه بصیرت بوده پشند تا یکبار لغز در شجاع لیرم در انقله دستاوه شود و با احتیاط  
 مبادلت مخاصره با متدارک سرب بار و مطصوب خود دیگر دانند و چون قلعه محصور بود  
 و انبغی شوار در نظر همکنان دو یازگار می نمود بعد از انهم این مدعا جمعی نیز از شجاعان دست  
 شعار و جوانان اخلاص مند دعوی ارشاد کلب علی پیکر القاسم خان افشار که با طایفه اینان  
 ساخر در پر و ن آمدن از قلعه موصل نموده و در خدمت اشرف صاحب تقصیر بودند و درین وقت  
 بجهت آن تقصیر اراده رفتن قلعه نمودند و دیگر فریدون حسین میرزا ولد ابن حسین خان فرزند  
 جنک جغتای در حقیقت قلچیکت ولد بر خوردار پیکر خیس توپچی باشی و میرزا خان پیکر قاجار میرزا  
 معصوم عب فلیطی فراساز و بر خوردار پیکر ذوالقدر ملازم امام مستیخان که از امیر ادوایان  
 طایفه است و سایر اولاد و ان کار کرده و جنک آرنموده تا موازی کنیزان فرستادند عظیم کم  
 در خدمت یافتند و یکدیگر قبایل نژاد های یون اعلا کرده و بیخبر جانند از موکتب های یون اعلا جده شد  
 سرب بار و مطصوب کرده اند و از نشاند و چون بر اردوی نیل یک سردار سپاه منقلای  
 سپاه منقلای رسید و از آنجا غارم رفتن قلعه شدند و نیل یک از قوت بیاطود و از آنجا  
 سپاه بیانه با کرسی این سپاه میان نظر پناه بشاکیت و امداد آن کرده سوار شد قدری راه رفت  
 و تا دو سه هزار کس از شجاعان کار دیده و جنگ آرنموده جنگجوی مردان و لیرمه نوزالده پیک  
 برادر زاده خود رفیق انجاعت کرده اند و انجاعت تمامه و فرسخی شهر فتنه و شب در آن محال توقف کرده  
 صبح آمده کار و مترصد کارزار بودند که اگر از سپاه رومیان استپی بآن گروه دلاور می رسید با

بعاوت اقدام ننماید و آنچه است که هر دم قلعو فرستاده از آمدن خود اجتناب نمودند و در ظلمت لیل پس از آن  
 که از بلند بی بنشاید آری از طرف هزارا بوخیزند روی بکمانت قلعو در آورند و از آن گروه برخیزد و از یک ذو  
 القدر ملازم امامت یحییان نیز از معصوم عرب غلیظی با چند نفر دیگر در آن شب و بخوار از قضا دور افتاد  
 یکجمله از رویه و چاکش شده و بعد از زرد و خورد بسیار مردم و آنکه آخر الامر هر دو گرفتار شده و چندی بی نظمی  
 از ایشان متعول بعضی نایر میشدند اما بعبه سپاه پست بر یکدیگر داد و بسچون برق لام خود را  
 بدروازه رسانین سلامت داخل شهر و قلعو شدند و تا سه هزار من سرب بار و طابقله سائین غمت  
 زومیه که در انظار اقامت داشتند فرصت قدرت آن نیافته که توانسته آسین بان گروه رسانند  
 از قلعو طلفند کوس و غلفه نشاد ما فی بلند آوازه گشته با وج سوات رسید و از قلعو سلامت عود نموده  
 بمع کشفعلی پسته دین اقدوس تدری بود و نمایان بود هیچ عنصر زمانی و قوه نایافته که  
 قلعو که محصور یکصد هزار رخمان بود و داشتند و کینار نظر از شیخان اخلاص شرف نقد جانها برگشت  
 بصدق نیت و صفای طوینت سواران زمین کرده یکصد هزار رخمان گذر شده خود را سلامت بقلعه  
 رسانین باشند که درین زمان خمسه نشان یافت هر که نفاذ امر پادشاه و جهان نشان از  
 سپاه درین وقت باشد پداس که مخالف آنچه کار از پیشش و در چون قلعو نایاب بشود ربک  
 قلعوی و قلعو سندی هر دو در حد و بارون آباد و در تنگ واقع بود و آن دو قلعو در سر راه در  
 تصرف مخالف گذارشته پیشتر قرن الایق دولت نیست نمود زیرا که حضرت بمرتدین اردو می معنی  
 میرسد حسین خان حاکم کرستان را که با قشون آریسته متوجه معسکر حکایون بود و عمو او ازین  
 واقع می شد بران خدمت نامور کرد اینند و فوجی از او فوج قاهره و تفنگچیان رکاب مشرف مصلدا  
 و غیر هم بعاوت و در افتت حسین خان نامور کرد این ارسال داشتند و درین سلطان حاکم  
 کسک را با گروهی از تفنگچیان بختیابی و عزانی بر سر قلعو کات نامور کرد اینند و او می کرد و این شکوه پرت  
 آباد در حال اقامت انداخته تمت تسبیح قلعو مذکور گشت شده و فرمان بران مذکور بر حسب فرمان گرفتار  
 این خدمت بسته و سیه با پیشین ده بر اسم قلعو کشاید میکوشیدند تا آنکه کار بر محمودان تنگ کردند و از

جانب سردار روم که سپاه زرخواه و قزلباشش که هم در سرد راه بودند بمجا متنی مستور بنمودند  
 مصطفی پاشا بی غرضت آنکه حاکم مندرج دست بر او من استیذان در اظهار خلاص بود دست  
 حضرت شاه ولایت پناه و ارادت و اخلاص حضرت شاهی ظل الهی بنموده و محمد آقا می قاپوچی پاشای دارا  
 نیز که در آن قلعه بود طو کا او که با باطاعت و انقیاد راعب ساخته بود و از قلعه بیرون آمده و قلعه تصرف  
 در آمدن و محصوران بستن شفاع مصطفی پاشا نجات یافته چون رقم اخلاص و ولای یافتن ان امامت و ولایت  
 از لوط پاشا بی مصطفی پاشا نمایان و طاهر بود بر تبه سلطانی سرازیری یافته ابدال عالت یافت و  
 الکای مندرج بکله وی و جانزده این خدمت بحسین خان مذکور شفقت شد و از ظهور این عا طفت و  
 جان بخش حاجی بکت لکت و محصوران قلعه نهاب نیز بیرون امید و انضو کشته و امان طلبد  
 قلعه اسپر در بیرون آمده و پنا بر سر سلطنت میر آمده خلعت امان پوشید و منظور نظر رحمت  
 گشته و حکومت آنجا بنفس سلطان و کور و سر تقویض یافت بعد از اطمینان خاطر از تعیین آن  
 دو قلعه از بیرون آبا ذرا می کوچ در داده روانه مقصد شده و چون بمقام طغیان آب نزدیک  
 رسید بود و شط بهر دو که در سرد راه واقع است و محل عبور است که بود در و زبر و زار نه ای می تیر یافت حمید  
 سلطان تو می حصار لوی که از او یاقات و ملو است بر متب جبر ما مور کردید و ما مصالح و عمل آن  
 در کنی شط مذکور سر انجام خبر مشغول گشت زین بکت سردار است کوفه شغار با سایر اهل آنجا و  
 فیروزی آنجا که حسب فرمان قضا بایان بر سر اوج آمده بود مذمور بمنزل پشمن شده در کنی شط بایز  
 لست که اقامت انداخته منتظر اتمام جسر بود که بعد از اتمام پانچ از موقف جلال صدور یا به علم شنید  
 و رایات حضرت آیات جاه و جلال ریورت سمه از حد و در تنگ بدین جهت اقامت نمود  
 رشتان در آن محل بیا بیا رسید همه روزه از جان سپاران عیار میشد جنود و قزلباشان  
 بقله آمده شد نموده از بومی محصوران و پرونیان خبردار بودند و اهل قلعه با پشت گرمی جنود و اقبال آمد  
 دفع صدمات لشکر مخالف نموده و لایزال در لوازم قلعه در می میگو شنید شرح وقایع حالات زین بکت  
 سپهدار است که فیروزی اثر و محاربه با اعرای پاشایان آنجا می بیند و مخالفان صدور قزلباش

کیت مشیکن شیم قلم در تحریر و قانع بقیامین سال برین آیین یکت و دو سیستما یک چون زینل یکت  
 و کما راب بهر زاقامت نوده و مصدر جلالت و مردانگی کشته دلیر بهای نمایان از عساکر منصور  
 بعد رپوست از انچه جهت ترتیب کشته تها می چسب قریب بیاورد کار بود و در انجا یافت نمی شد منتهی  
 که رویان در ایام قدرت و یا غلبه می بگو با شش قریب سیار جهت ترتیب جمل آورده بودند و بر جا مانده  
 و الیوم در حوالی شهر درده و دست نکند فرار او حینده در زیر خاکت و زینل یکت بر آوردن آن  
 مصروف داشته که از انفران جوانان کار آمدند مردان و تفکیک قدر انداز بدین خدمت نامه زدند  
 و ایشان بر ایامی مقصد شامته در مکان که در انجا می رود می مخالف نمایان بود و بطلب رسیدند  
 بعضی مشغول بودن آورده و بر نمی پس میبشسته تا آنکه قریب سیار بعد از احتیاج بیرون  
 آورده و مقصود وقتو بیاورد و می خود رسانیدند ساعده دیگر آنکه چون روزی چند بخت تمام خبر  
 کما راب بهر زاقامت واقف شد و قریب وصول بود کب میمون شای دست داد و در میان خود  
 حال شها روز و بلوازم اسباب قلع گیری مشغول بودند زینل یکت و امرای عظمی مقید تمام  
 چیز شده و بجز عماریه فرغ آسوده عالی دشمنان با موازی پست هزار کس از دلاوران و مردان کار  
 از شبانه منصور که مقدمه البیشرع دهند یا صال کشتی از آب عبور نموده و تپش صحت فرسخ راه  
 طی کرده در حوالی اردوی مخالف صف تقابل رسیده و در میانه از اردوی خود خنده می کرد و خود  
 حرف نموده بودند بیرون نیامده متوجه حاربه قولایش شواستند شد و شب در انجا بودند  
 بود با ضروره بازگشته و بجلالت قامت خود آمدند چون روز با فرسیده بود توقف عساکر منصور  
 که بجزم جنگ فتیله در دراز و زودست نداده ازین رهتن و آمدن عساکر منصور بدان شکرتنهار  
 دلیر تر گردیدند و در میهن چنانچه تجریر پست شده و قلعه را احاطه نموده در محال ممکن و غور و عظمت و  
 استقلال و فراوانی ذخیره آسوده حال با مور قلع گیری مشغول نموده و شبها روز کار کرده سیبها  
 پیش برده و در چند محال کوههای خاک بلند کرده بکنند قی رسانیدند و تو بهای قلع کوب نصب شده  
 تزلزل در میان بروج و باره انداختند و بقیمت از زیر زمین کنده بقلعه رسانیدند صغ قلیان باشجا علی

نامدار و تفنگچی پشیمان قلعه دار و اسن مروانکی بر میان جان استوار کرده با غنایم مو فومر اجبت نمود  
 بقلعه در آمدند و آنچه نهایت احتیاط بود بظهور آورد و جمع خاک با نذر رون می کشیدند و جمعی پس  
 نقب میداشتند و چون تو بجا نذر و میان در طرف قراقا با بود و از آن طرف در سخنر قلعه است تمام  
 تمام داشتند بنا بر منم و احتیاط از اندرون حصا حصا را میکشیدند بر برج باره استحکام دادند پاشا پان  
 سرداران و سیه تخمین سنگوی قاسمی از جلادت و دلیریه های جنود و ترسناک و قرب جوار و وصول  
 میمون شامی ظل الهی اندیشیده خاطر بویزش فرار دادند و مراد پاشا که دو ماه بود که بجا حصار و حصا  
 اشرف مشغول بوده و توب تفنگک بجانب و ضد مدد شیر خدا شاه لایت نجاه عملی نداشت و از  
 دور پشماران جنود غنیمت خوارق عادات و نطوق کرامات روح مطهر آن مظهر العجایب چنانچه در ذیل  
 این صحیفه مسطور خواهد شد کاری نداشتند بنیل مقصود و بازگشتند بسوی ابراهیم شاد صلاح و برپا  
 دیده برج بزرگ طرف قراقا را خالی کرده و باروت انباشته علی الغضالآتش در داده از ضد مروت  
 بار و طاشتند آتش از اجائی آن برج از سنگ و خاک بهوارفته اندام پذیرفت و رخسار پدید آمد و نر  
 و بانها نیز بر دیوار حصا تکیه داده و از سیم طرف هجوم آورده یورشش عظیم کردند چون مورد طبع بر برج باز  
 دیده و اراده صعود می نمودند مبارزان قلعه را از خصوصاً حاجت سار و سلطان پیکه یکی از آنها از  
 صوفیان پیکه لی یکی از آنها از صوفیان غزیت یورشش در مدیه فریادند و قلعه داران از جنب رنوده  
 سایر سرداران و محافظان برج هر یک برج و باره خود در فتنه روانه و از رخا داشتند و بفریب  
 کوه لمانی تفنگک مک آتنگ و ضد کمهای جان فوسای دفع شتر و صد من آن کرده و اینو سپه کردند اما از زیر  
 برج که بصدد آتش قوت بار و ط اندام یافته بود جمعی کثیر جنس قلعه شده و لا درینا بظهور رس  
 آوردند و علی آورد در بالای آن برج آتش شده صفی گلخان میر فتح مین باش و فوجی از لا و را  
 کار و تفنگچی پشیمان و تفنگچان قلعه از روانه بر فغان کرده روی آوردند و غلدر روی بفریب تیغ  
 یکی از غازیان از پای درآمد و علم صولت پشیمان نکون کرد و بطرف العین کرده آهنگ از نخا ذیل در طرف  
 نجاک بزرگ افتادند و جمعی که داخل قلعه شده بودند چون مشاهده نمودند حصار می دیدند در آن روز کشته

از تفتیر با یوس کشته راه خلاصی و نجات می جسته اکثر با زکشتن بسیار فاشتا فتنه و ایچرا کوزه  
منهیان است که سوسه و شن درین پوریش نهار کس از جنود مخالف برخاک هلاک افتاده تا بود  
کشته و برجی که منهدم شد بود تعمیر یافته و ترمیمه نموده و مقهور در اسبها و مور جلهبا سارین  
درین پوریش کاری نسا خسته چون حضرت اعلی شای ظل العلی از انهای مننهیان و جو اسیس فکرت  
انزیشیده و عیاران از حقایق حالات بومی و اندرونی قلعه خیره آگاه بودند و در شبی که تزار  
پوریش را باغبو بود و غناک بودند و پنجمان سر را علی سیما ولدان ملک المجهن مولانا مظفر جتایی  
که درین شهر مبارکه کا مل دارنده از طالع مستسک استیجاب نمودند که درین پوریش کاری از پیش  
نیز بود و مولانا محمدرضا هرزیدی که در سلک مجتبان فاضله شریفه مستسک و درین علم شریف ما هرت زیاده  
از او توان در عهد مستیلا می و میزبان ملک هم را نمودند از بدایت حال عمومی منینو مذکر آتیا  
و اوضاع کو اگرک از دلایل پنجی ظاهری منیشده که رسیده درین آمدن بر قلعه فیداد پستلا و فیروززی  
یا بند و بر طبق معنی اراده کرده که بر قلعه در مدت محاصره محاطه با سایر حصونان بر سر و حسب آقا  
رضت یافت لیکن نینیل یک سردار شکر ظفر شعار مانع شده نزد خود نگاه داشت و در میان  
سپاه منقلای بود و حضرت علی چنانچه پیشیوه و شعار نیا ز مندان درگاه ایزدی و مقنا د  
شبا زوی انحضرت بدرگاه الهی و اتق بوده سلامت و عافیت پراکنده کان محصور را از  
بارگاه ایزد متعال سلطت منینو مذکرا آنکه مسرعان فرخ سپان رسیده از اخبار قلعه و عقبه قلعه در آن  
باردوی نظرفشان آورده و بجمله ایزدی و مشکر الطاف یزدانه و شکر الطاف یزدانه پر خسته  
و جهت صفی قلیخان و مبارزان قلعه دار و سرداران لشکر صلات ارجند و ستاده و عموم اهل  
قلعه را بنوا نشات حسه و اندر سرفرازی یافته و چون یراق و اسباب جبر تر متب یافت نینیل یک  
سردار شکر کجی که بر فرمان همایون فرمانروای مالک مجری و جم کرم دانکه بد افعه و مجاریه دشمن خست  
بسته بن جبر را بنا بر بعد مسافت در بهرین صلاح ندیده کناریت احتیاط نموده شش فرخ  
با این ترجمه را که تا بعد از سفر پنج پیش بود مناسب یافته سفاین و اسباب جبر را با جماعل نموده



شروع در بستن جبر کرد عساکر منصوره و مقدمه الجیش از بهر بزرگوین کرده با نجا آمدند و در میان  
 آراده آگاه گشته مراد پاشا که بشجاعت و دلوری مشهور و از افران ممتاز بود با موازی با نژده  
 هزار کس از شجاعان قوم دچند غزوه توبت فله کوب و مغزین و با دلچ بعزم مخالفت و دستبرد بخا  
 آب آهه و تار رسیدن آن گروه جسر ترتیب یافته بسته شده بود و خلف پیک سفره چی باشی که پرچی سپا  
 منتقلای بود با جمعی شروع در کشته شدن کردند و در اثنا می عبور جسر منصور کر در نیل پیک فالفور هلال  
 آن قصور بدخست و مسنوز زیاده از چهار هزار کس عبور نکرده بودند که سپاه مخالف پیش آمد و فیا  
 چن تنگت در پوست و در اندک زمانی دلاوران سپاه منصوره و دیران جنگجویان دلاوری و  
 مردانگی دادند و خلف پیک سفره چی با بنود چرخچو بصف سپاه مخالف تاخت و کرد از مکر بزرگ  
 آورده خاک معرکه را از خون مخالفان گلگون ساخت و جب خود رو متیاب صدمات دیران سپا  
 منصوره نیاورد بهم برآمدند پای ثبات و قرارشان مستقیم بر پیشانیست بمعمر که دادند و مراد پاشا  
 روی نترام بودی سوار آورد و عساکر منصوره بمقتاب شتافته و تنگت کینرا با پافند کس  
 کرده مخالف بر تیغ تیز و سنان خونریز بر خاک پلاک افتادند و چند نفر از عظام و اسام و سنجی یک  
 وحی و اگر اسیر و دستگیر شده اند و مراد پاشا زخمها و ناتوان از چنگ و چنگل مبارزان زخمها  
 عصبه حیل و مگردند ویران یافت و در شب دجور سر بر بند و زخمها را داخل ردوی مویست شده چون  
 رومیه روز ملبس لباس عیاسیان گشته و شب ظلمانی پرده بروی کار روزگار کشید و حیو و  
 ظفر و در مظفر منصوره بزرگ شده و حقیقت این فتح مهین را با پاپه سر بر اعلی خان قانع نمودند  
 و در صحنی که اردوی کردون مشکوه چند مصلح پیش آمد در کنا آب بهر نژ و بلا و رود که از انهار  
 مذکور است مخیمه اوقات غذا اقبال بود حقایق حالات بعرض آمدن سید و بور و در مژده  
 بهار و شارت نوروز فریدر که هنگام آغاز آن شده بود توام دست و کسپان گشته و ازین فرست  
 نامه که در بابت حال بوقوع پوست نیکو خوا بان لغیو مات عظیمه فال گرفته و جنود مظفر و در مورد  
 تحسین و آفرین شاه و سپاه گشته و چون آن سال شده و درین نسخه عالم آرای بعد از تحریر وقایع و قضایای

هر سال و مشایخ متوفیان آن سال که وداع عمر و زندگان کرده و سوغه عقبن خست مبارک کرده و اند  
 تحریر می باید و باقی حالات این سفر فیروزی اثر و وقایع که بطریق پوست بعد از ذکر متوفیان  
 در طی قضایای سال نوم قوم کماک سعادت رقم میکرد و دانش امانت تعالی ذکر متوفیان که در این  
**سال پر ملای و کرد مشرف و زکا و عادات مال و فخر مستیزه کار بعضی در معارک کارزار و حادثه**  
**در هر سب در شهرت بخش کوار شهادت نوشیده و بعضی از دست ساقی اجل شهید مات چشیده اند**  
 و سر تقاب تاب کشیده و بر تپه که میشد اول قهر خانیان سپهسالار شکر ایران چنانچه مذکور شد  
 ذکر کربستان بی تیغ مور او کرجی تبر و روز کار خداز نگهبانم گشته کشت در به شهادت یافت و می از  
 طبقه سیحیه ایراد بود و در کودکی در فتوح آن ولایت بنعل اسیری گرفتارش چون بنگخت  
 بود و در سلک غنیمت غلامان خاصه شریفه اشقام یافته سعادت خدمت یافت چون جوهر  
 ذاتی داشت در خدمت اشرف مورد تربیت گشته روز بر بره علیا ترقه مسی کرد و بکسند  
 منصب قیامی حکمی یافته بعد از ظهور شد و کار دانا امیر تو بنجان و سردار آتشکشان کردید و از دوفوق  
 اولیای و قابلیت از زمره مقربان بساط اقدس گشته رتبه سرداری یافتند و در آن امر بوق  
 رضای ولی نعمت و پیروی خراج آنحضرت سلوک نموده و بهر خدمتی که مأمور گردید و سفیدان بران  
 اقدام نمود بالاخره بر تبه بلند ایالت و لقب ارجمند خانی سرافراز گشته از حسن تدبیر و وفور دلیری  
 و حزم و دور اندیشی و رای صاحب و ثبات قدم در معارک کارزار بنصب ارجمند سپه سالاری کل  
 عساکر ایران سر بلندی یافت و چندگاه بکلر سکی و امیرالامرای آذربایجان کردید و درین هنگام  
 مشهده مقدس معلی و دارای اکثر محال فراسان با متعلق بود و بعد از واقعه بایا و منو چرخان سپهر بزرگ  
 حکومت و دارای آن ولایت یافت و الیوم حاکم مشهده مقدس معلی است یوسف خان بکلر سپهسالار  
 او نیز در کربستان بی تیغ خداز نگهبانم که مور او کرجی تبر و روز کار بر بخت بوده باشد شهادت یافت  
 وی نیز با قهر خانیان از نیک بلطفه اند و با یکدیگر ترف غلامی این دو دمان والا یافته و همیشه با نواز  
 یکدیگر بودند و مشارالین نیز از عمد صبی خدمت تو شکر می و حفظ جوارح مأمور گشته و در آن ام مهارت

رفته در آن خدمت ترقی کرده منصب میرسکاری سرافراز شد و چندگاه ایالت و دارایا دارالمؤمنین  
 استرآباد و موقوف کردید بحسن سلوک و رعیت پروری اقصاف دشت و درین حکام و از دو سال  
 بود که پیکر سپاهی ولایت شیروان و باجچه و ضعفافوسا کین آنرا یا سلوک پسندیده میسوزید  
 پس نشن صفیه و کورکت بودند و با ایالت آن ولایت مروی کاظم هیا زنی دیده و گرم و سرد روزگار  
 پیشیده می ایست بنابر آن فراق خان چکر را که داروغه لایحجان کیملان بود و در بل شرم آن  
 واقعه ذکر شد در عرض و تعیین کشت و بر تبه از چند عالم سرافرازی یافت دیگر علیقلینان شالو  
 دیوان یکی انیک آقا سی باشتی که از او یاق کراملی شاه سلطنت و از غلامان قدیم حضرت علی  
 شامی خلل آلمی بود که از او ان طفولیت و گوید که حضرت علا خان که در در السلطنه هرات ترفیع  
 داشته شد در خدمت آنحضرت بود و زبر و زقد و منزهتش محافزود و در او ایل قوچی ترکش  
 بود رفته رفته بود و در شش کار داند در سنگ امرای بزرگ و ارکان دولت و مقربان بط  
 ادریس نظام یافته منصب انیک آقا سی پیکری و امیر دیوان سرافرازی یافت صاحب رامی شود  
 بود و در او ایل این سال پرملال در بلده طهران رای که اقطاع داشته شد و زبر و زمرض است داد پیر  
 و معالجات اطبا با بیجا و اجل بقا و امت شوالنت نمودن بر حمت حق قدیم است و چون پسران کورکت  
 و صفیه بودند و در آن سال منصب او با حدی تعویض یافت و عطل بود و دو سال آینه چنانچه مذکور  
 خواهد شد بر زینل بیک پیکری تو شمال باشتی عنایت شد و دیگر میر رفیع الدین محمد صدر خلیفه و ای  
 سادات عظیم الشان در ایسلطنه صفایان است که چنانچه پیش ذکر یافته و چون انچه بسادات  
 خلیفه نشود و ما زدن ان الاصل و انزرا د امیر قوام الدین میر بزرگ والی طبرستان اند و پسرش  
 میر شیخ الدین محمود مدعی سید فاضل و دانشمند و از زمره امرای عالمیقد بود و ما زدن او با معجزه در  
 دارالملکت اصفهان صاحب ملک و رقیات و زراعت و یافات بودند و بزکارت روزگاری  
 که زارند و میر و کوزیز سید فاضل ملک حصال پسندیده فعال است که اخلاق و از علوم معتقون  
 مشغول بهره ور روزگار و نادره آفاق بود و بعد از غزیت غار لیجان قزوین چنانچه در محل خود

ملک میان کشته تریه ارجمند صدارت فاخر گشت و در ایام منصب در کمال دیانت و بی باطنی  
 تقاضای رفعت و پر بهر کاری با خلائق سلوک پسندیده می نمود و الحقیقت صدارت را از صفات  
 سنده مذکور بیست و نیت افزود و در اوایل این سال که در کباب اشرف اقدس از فرج آباد  
 ناز نذران بهشت نشان پروان آمد متوجه سیاق بودند و در غیره زکوه چمار گشته با محو کجک  
 شریفه منسوب با نام زاده واجب العظیم و التکریم امامزاده عبد العظیم علیه وآبانه التجهیه و التسلیم  
 آوردند و در آنجا مرض شداد یافته بجهت غنچه پوست نقش او را فرزند ارجمندش سلطان  
 العلماء خلیفه سلطان که پسر تربت شاهنشاه مان بر تنه بلند وزارت دیوان اعلا سرفروزی را  
 نقل کرد بلا علی نمود و در وقت مقدم حضرت سید الشهدا امیر آل عباد منون گشت و  
 منصب صدارت من حیث الاستقلال نیز از رفیع شهرت آنکه به شرف مصابرت حضرت  
 خاقانی سرفروزی دارد تعلق گرفت دیگر کجغیاخیان سیکر سپکی قندهاروی از طایفه زیگ است  
 از عشایر اکراد و نیز ملازم قدیم حضرت اعلا شاهی ظل آلی بود که در اوان طفولیت و اقامت  
 در اربط لطنه هرات در خدمت آنحضرت بوده و در زمان فرمانروایی و جلوس سیهون آنجا بن  
 خدمت مژگانیکها که در ایام فتور او زکبیه فراسان و محاربات با آن طبقه از و صد و بیست  
 برات علیا یالت فاذا و لقب ارجمند بابایی یعنی پدری تربی کرده قریب مرقع سی سال جنبش  
 الاستقلال حاکم و فرمانروای دارالامان کرمان بود و آثار عدالت و رعیت پروری ظهور  
 می یافتند و درین وقت حاکم دارالقرآنه با سرشن بود و درین سال بر بالای ایوان درک  
 قندهار بر سر بری که کج ایوان تکیه داشته خواهد بود و مچ نیز مستی پذیرفته او در میان خوا  
 و پیداری از سر بر نطق خرتیه بپایین افتاده و در ایت حیات بقایض و اواسر و بعد از زمان  
 نموده خدمتکاران و ملازمان واقف شدند و پیشش علیه و ان پکت نقش پر از قندهار بمشند  
 مقدس معالی نقل نموده در وقت مقدمه رضوی عا س که نما الف التجهیه و التسلیمات مقدم  
 ملک العلماء مدفون گردید چون خبر وفاتش بوضع مقدس رسید علیه و ان پکت مذکور را در اوانی

خدمت قدیم والد یکایمی در بزرگوار بستب بلند خانه و ایالت قندهار سرفرازی می یافت بر بابائی  
 یافت دیگری امیر کوزخان مشهور بسیار و صلحان پیکر یکی ایروان و دی سن از او یاقوت  
 قویلو می قاجار است پیش در سلک تورچان زمان حضرت شاه طین اشکیان مشتم و  
 منسلک بوده و او چندگاه انیک آقا سحر عیسیه حارث و دوغماز مبارکه و الوت لطفه فرود  
 و داروغه آنجا بود و بود قورغقل و کار دانه و سپن خدمات لایقه براتب بلند ایالت و خانه سرفرازان  
 نمود و امیر الامرای چون سرحد کرده و در ازای مرد که همیا که در آن سرحد از و صدوی یافت و با سینه  
 محاربات عظیم نمود و چنانچه در محل خود و سمت گذارش یافته و در آن سرحد بلند آواز کردین ملبق  
 جند سار و اصلان معزز و سر بلند می یافت و درین سال در جنگ کرجستان که چرخ شکر  
 نظر اثر بود و زخم درش بود و مدتی در ایروان معالجه زخم بر داشت و در آخر سال زخم شنج کرده  
 معالجه پذیرفته از هم در گذشت چون در غزای کفزه فوج کرجی زخمی شده بود و بسیار شده ای آن  
 موکدوست حضرت اعلا شای هماسب تلپکت پسر ارشد او را که جوان سنجیده فابن شباسیه تربیت  
 بود و اقساط و منظور داشته با نقوب و ستاد بود و مد بعد از فوت پدر بر تبه ارجمند خانه و امیر الامرای  
 چو رسد سرفرازی یافت و ایوم با ایالت و دارایه انولایت اشتغال دارد دیگری شاه  
 بنده خان ولد پر بوداق خان پرنک ترکمان بعد از پدر بر تبه ایالت و خانه و الوت لطفه تربیت  
 الامرای آور با پان منسوب بود درین بر کرجستان ما موکشته در راه قراقلخان چنانچه در محضر  
 مرقوم گشته در راه این دولت برست کفزه فوج کرجی فضل امن درجه شهادت یافت و جوان  
 و معذب بود و بزور عدالت و رعیت پروری پر است و کیم علمی و سلامت افضل است و منصب  
 او را در ازای جان سپاری حقوق خدمات سلسله پرنایک بر سپه ساله او مسمت فرمودند  
 با ایالت و دارایه و امیر الامرای آور با پان سرفرازی یافت و کیل و نمایم تعیین فرموده پر بود  
 خان نامه لقب یافت و بر آینه انجمنی موجب استظهار و امید واری سایر جان سپاران دین و  
 دولت کرد و دیگر سینه خان استاجلو و می از ایاق چاوشلوی استاجلوست و از ملازمان قدیم

الخدم بود که در رخ اسان بود بر سر نیکو خدمت قیام داشت بعد از جلوس همیون اخلاشی نخل المومنین  
 و بی ملک ایران مورد تربیت گشته تورچی تر و گمان کردید و از وفور شفقت بجز مصاهرت این بود  
 سرافرازی یافت و حکومت و دارا ایدمان قفل و علیشگر منصوب گشته تربیت و پنج سال حاکم و فرمان  
 روای آنکس بود و بیصفا حسیه عدالت و عیبت پروری تصانیف داشت و یکده سال بود که از ایل  
 و اهو سپا بیکری تعاهدت میارنموده بود و در محال ساوچ که ملک صبیح غفران پناه سلطان حمید  
 میرزا که طلیل جلیله او بود اقامت داشت درین سال پاری غار رض و گشته با جلال طبعی سفر آخوند  
 نموده جمعی دیگر از ملازمان کابا شرف که در معاکر کجستان برست که چنان دایان بر بر جبهه  
 شهادت رسیده اند خصوصاً ابراهیم پیک یوزباشی و القدر و طایک یوزباشی قزلباشی است و جلوه  
 قوام الدین لاریچا یوزباشی تفتکیان لاریچا که جوانان قابل سنجیده سخن فهم معقول که سخن سنجی  
 بنظم اشعار تصانیف اشته و باز ماندگان ایشان توانشات پادشاهان ز سرافرازی نمودند و اسامی  
 تفصیل سایر شهدای آن معرکه فایده متصرفیت اکنون وقت آنست که بر سر سخن روشیکت شکیب  
 قلم در ضمیر تحریر سال نو بجا آورده بقیه حالات سفر نیز از دارالسلام بغداد در بعضی چنان  
 یاد و مانده الموقر و المستعان کفشار در آغاز سال فرخنده خالی پرینیل ترکی مطابقت **مطابق**  
**و این که سال هم از قرون و تویم جلوس سعادت مانوس نمایون عیالی است** و در مقدمه نوروزی  
 شبتان جهانزاد که در نوروز زمان ز سبب می کردید آزاد بیکتی از سر نو تا زکی داد و بقیه آفتاب فلک  
 چاکر خنده و سیارگان و فرورزن اقلیم چهارم آسمان است با کوه که عالم افروزی رونق فرای کویک  
 نوروزی کردید در دو ساعت و هشت دقیقه شب ریشنبه است و دو م شهر جمید یوال اول شنبه  
 از مقام حوت بوکت کرده گلشن همیشه بهار بل از مقدمه فروری هجت و فرخی افزود هشت سلطان  
 عروس دولت و کامران را بهم خوشی خنده و کامسار به هفت گروه بجا روزگار آوردند **شهر** عوسان  
 چرخ نماز بشته نخل پراپایمانی تازه بشته ز نو آیین کلا زمانه و کرباره کزینا زغم کرانه شهر  
 سپهر آرای یعنی حضرت نمایون اظهار کنار بلبل و نهر و دوازده آب پیرن خدام دولت با و تا خود

کامیاب نصیب نموده و سایر پانهای سنج و فزونی افزاشته بودند که در آن شب مبارک سحر  
 اولیخ و زوز و زب و دیگر خیرینک مراد پاشا و فزونی یاقین جنود قاهره برنجی که مذکور شد رسیدگان  
 عالم قضا و عموم دولتمداران این سلسله علیه ازین خبر سرست از خلعت نوروزی و سر ووش غنیمی  
 نوید انوار چشمت و فزونی داد و حضرت اعلیٰ همت والا بدین مخالفان این دولت و معاندان ملک  
 دولت مصروف داشته در لوازم این امر عظیم سعی موفوق توفیق و اتمام غیر محصور بطور رسمی آوردند  
 چون زنده و خلاصه لشکر طغر نشا و مبارزان نامدار جلالت آثار در رکاب سعادت انست  
 همیون اعلیٰ بودند و یک دفعه پنجاه کس از اعیان سپاه حضرت نشان قرلباش و طبقات لشکرها  
 و خلایمان جدا کرده بیکر که در کئی تخت یکت یوزباشی استاجلو و دفعه دیگر در هزار نفر از آقایان  
 پومات و مقریان درگاه و غیر هم بیکر که در کئی محرق یکت استاجلو جلوه دار دستاوند که سپاه  
 منقلمای بیوسته از صلاح و صواب بدین شیل یکت سپهدار لشکر طغر اثر دکنگزنده و از خزانه  
 معویه و صنایع نفوذ مسکو که جهت خرج سپاه طغر اثر تزیین سپهدار مذکور ارسال داشته  
 که بهر دستور که رای او اقتضا نماید بقدر حال طبقات سپاه متمت نماید و فیصل یکت مذکور در  
 یورت بهر یزاقامت نمود و آن نفوذ نامعه و در طبقات سپاه عطا قدر تجسم متمت نمود و  
 جهانگشای همایون اعلا بتانی طی مسافت میس نمود **مکاشف در قضا یا یکت قبیل از وصول موکب**  
**همیون اعلیٰ باری السلام بقده امیا میسپاه قرلباش و مخالفان واقع شد** چون جنود رومیه برنجی که  
 که در فوق اشاره شده بر اطراف جوانب قلعه محیط گشته سعی موفوق در مراتب قلعه کبری کردند و کور  
 عظیم نمودند هیچ اثری بر آنها مرتب گشته بینهج حصول مقصود نگرددند و جمعی کثیر و جمعی نغض از لشکر  
 و سپاه خود و کبشتن داده کاری نشانند حافظ احمد پش از وصول موکب لغت فرین که زمان  
 زمان میرسد غزوری که در پشت اندکی نایل گشته سمت بصیانت اردوی خود کجاست و خندقی را  
 که بر دور اردوی خود حفر نموده بودند قلعه کون کرده و در هر جنبه کام برچی قرار داده توپچیان و  
 حارثان بجای فلت آن کجاست و خاطر بر آن قرار دادند که اصلا متوجه محاربه قرلباش نشد و خود را

در آن قلعو که ز خندق حفظ نمایند و چندان بر پای قلعو اقامت نمایند که مخصوصان از قلعو آذوقه  
تنکی و عسرت معاشرا نظر ارباب و پیشه بجز استیمان چاره ندهشته باشند و وسایل کجکته گاه با چارسان  
قلعه از وعده و عید سخن میکنند و گاه با زینل بیگ سپهسالار کز طرف شکار مرسله و گفتگو با همی است  
بسیان می آید و در کشتی با بطایف اخیل و تدریات ناقصه حاصل کاری از پیش برود و عیال بیگ نامی  
از سخن چکیان اگر او که در محاربات سابقه او را با چکان گرفتار بدست کجا از طایفه بکشد لیکن  
ایامی بمده بر او در آن زینل بیگ میسود و بواسطت ایشان خلاصی یافته بود و درین وقت از طایفه  
سبب شنایا و دوستی و پارس حقوق نمکخواری کرده یکی از چاوشان رومی نیز زینل بیگ آمد  
و سخنان او در نحو اذ القادر کرده آرزوی عمت سید بوس درگاه معلی نمود و بعد از عرض استجازه از اعلی باری  
همایون شاهی فقه بهرامی چاوش فرمود که در بهرستان بوسی مجالست مجلس خلد آیین سرافرازی  
پنت در آشنای محاورات و تحقیق حالات است سخن یافته و عرض شد که جناب صاحب سعادت  
از جانب حضرت خوانده با عساکر موزور و هم هست و او ملک بغداد آمده خزان ما معدود در مصداق  
سفر و تجرید لشکر مف شده و از سپاه روم زمین مرز و بوم جز حصول این مقصود از بیم طعن اصدا و سیر  
نیست و میدانیم که حضرت شاه نیز که بنفس نفس همایون بجهت دفع عاوشه بدین طرف نصحت فرموده با  
نبار رعایت نامبر سلطنت که سلاطین اطراف و دوست و دشمن چشم بران دارند اسلامناست  
چرخ صامت و جنگت بدال چاره نماند و التماس نمودند که چون فریب ششاه است که شکران  
برود طرف در آشوب و لقب میکند رانند و خونما بخت نشین الحال گرمی هواری بهشته او آورده  
و من بعد در کرسی بغداد اقامت ممکن نیست و حضرت شاه که از خانانان که در محنت اندر محض فرمایند  
که زینل بیگ معتقد زمان در آن همراه این بندگان نیز در مدار و سنجش که صلاح و فساد هر دو طرف را  
و مواجبه با یکدیگر گفتگو نمایند که چون سردار مردی خیرخواه صلاح اندیش و طلب رعایت مسلمان  
شاید صورتی روی نماید که لایق دولت طرفین و موجب سلامت و عافیت هر دو گروه باشد حضرت  
اعلی اطهار فرمودند که در کس و مستان زینل بیگ مضایقه نیست اما بغداد و ملک موزور و نه همایون



و از بدین تقریف متغلبه و جمعی که با آن عثمان را غنی و طاعنی بودند گرفته و دفع آن کرده طاعنی کردیم بولی  
 این بود که نیکو جوانان مسلک آل عثمان ملک موروثی این خاندان را با مسلم داشته باشند  
 ننمایند که رابطه متصله و دوپستی که فیما بین واقع بود استحکامی تازه یا بدو از نسیط فیما بین پیشتر  
 شراطی موافقت و دوستی ظهور آوردند چون حضرت خواندگار خانم ابراهیم اندو خدمت رو و متانت  
 مقدسات ایگز که مبعضا در ملک آبا و اجداد همایون ما اتم با السب داشته باز که از اندو چون در مقام  
 خجالد و مناقشه شدند با نیز محبت بگراست آن کشته زاید و از مفضل و زبزل و چند سیانیم آید  
 که نانی غیره بود و فلان باشد از زنده تیره یحیی که ظاهر بود و زین یک جانیک شامو را که مرده  
 سخندان کاروان است در عرافت علی یک و چاوشن که کور نیز در دست ما که میان او و سردار  
 و امرای پاشایان و مدینه گفتگو نماید و میا در این گفت و شنید سپاهیا بسیار واقع شد و سردار در  
 حصول مدعی خود امر از شهود و از سخنان روی اندو شد و در حقیقت می افزود و از نسیط نیز  
 که در کت مجله اسب اثری برین زلفت و آمد شد مترتبت گشت و بعد از معاودت جانیک نسیط یک  
 و امرای عظام صلاح در رخا بر دیده داشتند که دفع مصلحت سپاه دوم در استخلاص حصون خرمچیک  
 تیغ و سنان مسیتر نیست چنانچه شاعر گفته شعر و سر ملک کسی در کنار که در تنگ که بود بر دم شمشیر آید از  
 طه ابجا بر رانج و چاوشن باشد که آریسته و دلاوران چو شش پوش بر چاشنجوی پر بسته که بار تو کلا  
 خودشان رو شنی آینه آفتاب بود و دشت و صحرا از انده سخنان و پدید قهای کلکون شغوفان لاله  
 میبند و سینه با تازی نژادان و مون نور در برق فشار که بر سرعت دو و یک بر زمان آید چش میگرد فتنه  
 و کن پیکران جبار که از تندهی جولان با باد صبا و دوشن بر دوشن فتنی از جبر عبودیت نموده بغرم جنگی و  
 جلال متوجه چار و می سردار و میان کشته تا تو پسی فرار از جوانان نرم آه می و دیران جنگجوی پر خا  
 و تفنگچیان را بیک چنین قدر اندازان جلادت شفا در برابر آن سپاه پیشا و صفوف قتال آریسته  
 و غلت پکت سفوف چینی که بهر بولی و چرخ کبری معین گشته بود با جوانان کار دیده جنگ از نمود چتر  
 رفت و میبند و میسر سپاه منصور بر دوان کار و دیران مو که کارزار استحکام یافته مترتبت بهر ای

چون در اقبال پشتر مرتبه افتند تا آنکه بعد مسافت بقرب بلخ رسیدند بن علی بن العسکری بن محمد بن یحیی  
و از طرف دومیه اصلاً آتارغا بدین نظر نیافت زینل بخت و امر این عظام در دهانجا فرو آمده از قوف  
تیز و در آنکی مساینا تبار بر پای کرده در عرض رزم مجلس بزم آرسیده زینل بخت بعد باین مضمون نوشت  
باصحاب یکی از معتمدان کجا نظر احمد پاشا نوشت که اینست ما با فرخ قلی این پناه منصف و بعزم ملاقات  
آمده ایم و قرب جوار دست داده و لایق بینمایم که آن صاحب حادث با وجود کثرت لشکر و حشوی بسیار  
پشمار و مردم انظار دلاوریها و مردانیکها و لافهای کزاف و خود پسندی از مقابل فرجی از افواج حق  
تو کلبش اهر از نمود بعزم چنگ پشتر بنامیند و مصدق بنامی قاتل او داده سلب آمل عثمان کردند و چون  
رقه ارسال استیشن سوار بش پشتر رفتند چنانچه مسافت بن العسکری زیاد زود میدان راه  
نماند و دلیران جنگجوی بسیار از آن پرخاشجوی سپاه چرخجی تا گنا خندق که حفز نموده بودند را زدند  
و چند رومی را کین خندق بقتل آوردند و چند نفر دیگر بستیکه کردند و زینل بخت بجای کشته  
بود فرو آمده و سپاهانها از خست و بزم ملوکانه دیگر اینجا آرسیده و در نظر جواب قوه شست  
عساکر پشمار و مردم کتا خندق نصف کشیده بر روش قلع و اران بر دست اردوی خود می پرده خسته و توت  
جرات پر و آن ارض خندق نصف مطلقا کردند و سر در جواب قوه و در میدان بقا بر سپاه  
تو کلبش غرابتی است عثمان ناد پذیر نوشته ارسال است و بوضع پوست که در میان  
جرات جنگ صحرائینمانند چون روز با خبر رسید بود و پختت همایون اعلی شاهی ظالم الحی خود بکنیک  
خندق نیز نیزه اشته بالضرورة با کشته با امرای عظام با ردوی خود آمده و حقیقت حال بعضی  
عاکفان سنج جاه و جلال ساندند که در باب محاربه خندق به اینچنینشاره شود علمنا یند و چون  
این خبر پشکاره ضمیر نوزمانت از حال قامت کوچ کرده بچندم حل بچهار آب بهر زمانه و هر دو اردو  
بیکدیگر می کشیدند سرازید و بارگاه با و جهر و ماه برافروختند و زینل بخت و امرای نامدار و عظامی سپاه  
ظفر چناه بعد از ملازمت غایز کشته غرض بساط بوسی برافروخته ذکر و صواب کتب محاسن شاهی پشتر  
دارالسلام بغداد و چوستان سپاه مستقلی بجهت کفری نهاد و آنچه در قتل آن خالی وی ادخار است

از دی سواره قرین حال و ضعیف آهال و اما فی هوا خواهان این دو دمان قدس نشان است و درین  
 پوشش خرمال بر تپری که حضرت اعلیٰ شامی نقل الخی هر دفعه عادی و حصول مطلب اندیشیده موقوف  
 تقدیر افتاد و هر تپری که از گمان اندیشه بزودن جست بحدت در او رسید که کار کرده علامت فوجی بود  
 با عادی و جنود فوجی بطور می پوست و از مخالفان ضرر و آسیبی بمباران جنود اقبال نرسید تا آنجا  
 بخصمان غالب آمدن لغزت و فیوزی یافته القصد چون موکب بمایون فال جاوه و جلال در کنگر آب  
 بهر نزول جلال نموده مکررا محال سر کجک شل انقاد یافت که بر صحنه بدین مخالفان و دشمنان پرازد  
 و هر چه تپری چندین هزار نفر از رعیت و سپاهی که شش هفت ماه است که در ضیق محاصره مانده آ  
 و طوطی از زرد و قلع و لندی و مشقت پداری آسودگی نیافته اند و چشم غیرت نجاب راحت و  
 استراحت است نشان کرده اند و بهلوی بر سر تراحت نغفوده اند از شکنجای محاصره خلاصی دهند و چنانکه  
 مذکور شد که مخالفان بر دورار روی خود خندق کنند و اندو پشت خود را بگرد و جبهه توب  
 و تفنگ استحکام داده اند و دست از کار قلع و کبری کشیده و قلع و داری مشغول شده اند درین وقت  
 جنگ خندق موجب تقصیر شکست و صرف دران نیست رای صوابان برین قرار یافت که در تحقیق  
 آذوقه ایشان کوشیده راههای آب خشکی مامسد و گردانیده بکنند که از هیچ طرف آذوقه نرسد  
 ایشان رسد و راه آمده شد بار دوی رو می سپرد و کرد اند که از فقدان ماکولات و نایابی  
 علق لذت و آب کار به نظر اراغامین موجب تفنگ و پساندازش کرد و بتوفیق الله تعالی این  
 ازین تپری شایسته مهم عادی بر وجه دلخواه ساخته آید و مطلب بطور میبندد و از یورت کنر آب  
 بهر زیور کرده در مکانی که مخطط شط بهر زیور و جلا فوات از جانب قراقا پوزول جلال فرمودند  
 و غلبه سلطان سیل سپه را با فوجی از دلاوران و مردان کار بجانب حاصره که سر راه موصل میاید  
 بگهت دست اند که با سفاین و کشتیها از دیار بگرد آورده و میسپرد و میوه آوردند که را  
 بر جماعت کشتی با بنامسد و کرد اند و بنا بر عزم و جهت یا طاسته یکت لیا و صحبت را که از مره  
 مقربان بسط اهدتس و مرد کار که است با فوجی کثیر از دلیران و شجاعان سپاه برین خدمت مامو

فرموده متعاقب غلیل سلطان مذکور با انصوب روان نمودند و جسر از میان آن که بسته بود برداشته  
در وسط اردوی مایون اعلیٰ جعلی مناسب آنست یا بنامه از نینل یکت سردار و سپهسالار لشکر  
منصوبه و خلف پیک سفه چی با شتی حرجی سپاه رزمخواه از جنر عبو نموده در انظر آب یا  
که پهن العسکین یکفر سنج زباده بنود جعل نزل آنست یا بنامه فرود آمدند و طریق خودم جهت سیاط  
خرعی دشته پیش روی لشکر را بجه خندق و جسر نصب قوی با دلچ و صبر زن و تفنگ استحکام  
دادند و تفنگچیان باریکت پهن قدر انداز بخواست آن کاش شدند و اما مقلینان پیکار پس که فارس  
اراد نمود که با کل عساکر فارس و اتیان خود باصال و کشتی از دجله عبو نموده در انظر آب لشکر  
اقامت اندازد و راه ترده و آه شد رومیه از خطه و بعد از انظر مسدود کرد و اند حضرت اعلیٰ شاهی  
غلی اعلیٰ تجویز رفتن او با انظر آب نیکند و بمطقت آنکه مبادا انظر ابغه اذ کشته شود فوراً  
او آید و انظر ابغت طغیان آب دجله و تغذ عبو معاهنت لشکر با دست ندمر بالا تو با ما  
قتلی یک نام شیک آقاسی را که جوان دلیر دانه و شجاع جنگ دیده بود حسب الامر شرف علی کز  
لشکر فارس کردین با انظر و ستادند که در برابر اردوی میمون اعلیٰ اقامت اندازند و ایشان  
نیز بپستون نینل پیک و خلف پیک پیش روی خود را حایل که مانع دخول لشکر پیکار تواند بود در دست  
تفنگچیان قدر انداز و مردان کار بخواست کاشته بقدر عهد و استحکام تمام دادند و لشکر و میان با  
جرات آن شد که انظر ابغه اذ کشته مغزت و سپی بغازیان توانند رسانند اما مقل یک بعد از  
استقامت سپاه و استحکام مقام با فوجی از فواج قاهره بر سر شجره حله که از سلان پاشای لوندان و خط  
مشهور آردانجا بود وقت و ارسلان پاشا با جنود خود و جمعی از اعاب مخالفات بمقابل سپاه منصوبه  
و عساکر نظراً از در آرمع فیما بین حصار بود و قوی پوست و بزدی قوی وی و او پیشکست بجانب مخالف  
افتاد و لوندان فلی انزل ام یا وقت قریب یکبار از فراز مخالف طلوع شمشیر آید از غازیان شده اند و ارسلان  
پاشا با بقیت سیف از راه فلو مرکه بطرف طلب مبرود پروان رفت و غنایم موخورد خیره خوان  
غیر مخصوص که از جانب بصره و جوازرو و آمد و با سفاین و کشتی بارودی و میان می آوردند بیست

عساکر منصور در آمد و بسیار جلال سید که اکثر دواب عساکر و مردم از فقدان خلیق و سینه که  
درین طرف آب نایاب است از جمله عبور نمود و با نظرف بچرا و فیه اندکیم تبه از طبقه الوار از مردم سنجان  
حاکم لرستان و مرتبه دیگر خان احمد خان دلان را با نظرف و شتادند و ایشان شب شش هفت  
فرسخ راه طی کرد و بچرا که در چارپایان رسیدند و چندین هزار اسب و کستر عساکر و مردم را راندند و  
مخافتان دواب ایچرا که عدم و شتادند و از اتفاقات حسنه آذوقه که از هر کوزه اجناس از چای  
حلب راه فلو به جهت و می می آوردند و چار عیب اگر نصرت نشان کشته غارت کرده تمامی اباردی  
معلی سلامت آورده و جن معسکرمایون شده اند و چون بمسامع جلال سید که از شوارع فلو به  
و طرف کبسی حلب خزانه موفور و ذخیره و اسباب غیر محصور بار دوی و می می آوردند معتمد الخاقانی  
زمان بکت ناظر میوات را با کوهی از سبازان و مردان کار پر خاشجوی رزم از نامی با نظرف  
و شتادند و از آوازه و رود و فزایش که با نظرف آب با یافته که می آمدند بطن حیل کوه  
اکثر حاجت نمودند و بعضی که بکشتی در آبن از آب فزاده آمدن نموده بدست زمان بکت  
و لشکر شغرافزاده با نفوذ و فزاد غنایم فاجوه عود نموده سلامت داخل رودی همایون  
و ترزد و تو افرا با نظرف بالکلیه منقطع و شوارع فلو به مسدود گشت ذکر ذخیره و آذوقه و شتادند  
از رودی همایون بقلعه سبار که در ایسلام بغداد و شرح بخار که دنیا بین جنوب قاهره و کربلا بشن رویه  
بوقوع بویست و مال عالی دیند چون جمعی کثیر و خلق غنیمت از فنگیجان و سپاهیان که در قلعه بودند  
تماموازی در هزار اسب و کستر زیاد و دهشتند و هر روز مقدار کفی از اجناس و غله و ماکول  
و خلیق الدواب در کار بود و مدت محاصره با متدا و کشید و آذوقه تقصیر یافت و هر روز مردم  
بیمنت از شهری و ارازل اناسر خود از قلعه بیرون اندخته می رفتند و رویان از قلعه بیرون  
کویان بعبرت و تکلی معاشر محصوران آکامی یافته و در انتظاریت البایب نکار میکند از نیت تا کوه  
ما و سبار که رمضان رسیدند رعایا و سکنه بغداد اگر چه فی الجمله آذوقه داشتند و از پشم سپاهیان  
فرا بکش چغنی در شسته بر روی کار یعنی آوردند و نیت ماکولات بالارفته خرید و فروخت در شهر و بازار

گفته شده و معنی مسلحان بجهت عرض انجیل معتقدان صادق القول است کوی دستار و خنایق  
حالات بر خیزد نیز شرف اعلا بر تو خطوبه از جهت حضرت اعلا شامی نقل الخیام سهر و شمس غیبی  
شریف آورده اند که از آذوقه آنچه در اردوی معلی سرانجام او مقصداری کلنی آذوقه از راه شط  
با سفاین و کشتیها بجانب قلعه دستار شوی که از دروازه غربا طرف بغداد گفته که جای حبر بود  
داخل شهر و قلعه شود هم مایه قلت رعایا و مردم شهر می کرده که اگر ذخیره داشته باشند در خود  
فروخت آن دلیر تر کردند و مردم موجب استظهار امیدواری سپاهیان قلعه راویان و نومی  
عساکر سپهتار و رویه گشته در شطرا و استیمان که آخرین مدینه ناقص سردار و میان است نبوده باشند  
و این کار کثیر نیز در سکنان عمیه و شوار و دراز کار می نمود زیرا که از جانب دروازه غربی مقابل  
بغداد گفته است و در تبخیر غیر فرخ هر دو طرف آب جلد مسکرو میان بود و کشتیهای پر بار از میان  
دو کرد و بانوه مخالف که از حضرت منگلی معاش شام تا مصلح خورشید آمد و بر خسته پروین و دوخته اند  
گذرانیدن و قلعه ساسان از کار تمامهای و زکار است و در استان آنها بنظر رسید است حضرت  
اعلا شامی همت خیزد و از بجزوایر با کثیر کاشته و کس معتقد بجانب قلعه دستار و سفاین حبر را کرد  
چون قلعه محفوظ بود و طلب فرمودند و صفی قلغان در غیبه کشتی با جمعی از مردان کار و مبارزان  
از مردم نامی و تفنگچیان با یک پن جلد و شیار آب شطرا نه ارضه و در تارکی شیار آب گذر نین  
کنند را روی معلی رسانیدند و حسب الامر اعلا آذوقه و قصاب را از آرد و جو و گندم و برنج و روغن و کوفته  
و مرغ و تخم مرغ و از اقسام ماکولات تمام طویات و مرغها و شتر به از قند و نبات و اشنان فلک  
که در اردوی معلی یافت میشد سرانجام و سامان داده بکشتیها و سفاین مذکور و قند از آب گذر نین  
و خلف پکت سفرچی باشی که چرخ می سپاه نظر از نوبه و فوجی از دلاوران و مبارزان جنو و اقبال  
با این خدمت نمایان و مامور گشت و او دهن مردانیک بر میان جان استوار کرد و این کشتیها معلو  
کرد و این کشتی نمایان جلد و شیار آغا زار اندن سفاین و کشتی کردند و چون سفاین مذکور کشتی  
کل آن اجناس را داشت و موازی با قلعه خوار و یکو برستان و اولان با مرد و کتبی بر اقبال می نمود

مایون کرده از کنک رشتار و از شدن که بنزد یکی دروازه رسانین که از آنجا و فود فود با سفاین نقل نهند  
 و مخالفان و مینه که در طرف بغداد کینن اقامت ده شدند و در کنک رآب در چند محل جاز مازده و خندق  
 حفر نموده و نیکو بایان تفنگ ساز داشته و استحکام تمام داده راه ترو دمسد و کرده بودند چون  
 خلف پکت حسب نود فراپش که پیش روان آذوقه مذکور بود و چون با بخار سید نه پنجا مین بر دو کرد  
 محاربات توینست و او و مبارزان جنود اقبال زبان فیضی موزر نظف و مضبوط گشته جمعی کثیر از نیکو  
 و عساکر پیشا رومیه طومر شمشیر غاریان شدند و بقید پستیف در شهر کینن و پس از یوار با متوار کشیده  
 و جنود قاهره تا مقابل دروازه راه از مخالفت عالی کرده آن اجناس موزر بر و فود مدعا مقصود  
 و فود و قبله کشیده و مخالفان نیز طرف کنک رآب نظاره این دستبرد نمایان کرده و صلا قدرت معایت  
 نوبت ممانعت مردم خود نیافتند و غلغل شد اما در محصوران با وج آسمان سید و خلف پکت موزر خود  
 و فود دروازه شریح ایجا با ضعیف لیجان ملاقات نمود و روی سفید از با قدم این خدمت پرور خسته  
 سلامت نمود و خود بارودی کردن شکوه پوست و مورد تحسین شایه و سپاه کرده چون اقامت  
 ها یون شاهی در کنک ر محظور و زنی چند که نشت زینل پکت سردار و سپهبد ار جنود قاهره از آب  
 و یا که بشظ هر روز منسوبت گذر شده در برابر مخالفان نشت بودند از طول اقامت و دیگر گشته بجای  
 رابع گشت و محال بر مشا و در کنک ر شرف انقضا و یا فیر زینل پکت سپهبدار و عساکر نظر بنیاد بجایر و جنگ  
 و جهال حضرت یا فقه که صرف کارخانه و کشته از عبادت و دلیر بهای مجمل که موجب تسبیح جوانان کا  
 اعدای باشد عساکر را منسوب کردند زینل پکت و امرای عظام زمین خدمت بوسید و بعد از استجازه ها یون  
 صفوف قتل جهال آریسته متوجه چار و دوین مخالفت گشتند و خلف پکت بیستور خرچی و متقدمه لیش  
 سپاه مضبوط بود و درین مرتبه چون سردار از و مینا از برون و مبارزینها و لیر نیامی جوانان قلعه را از بیخ  
 قلعه و از شریح قلعه و حصول مدعا با بوس گشته بود و با عظامی زمین و حسنود و موزر بر و مقابله سپاه  
 منصور درآمد و در کنک ر شرفی که برد و در او را در وی خود حفر نموده بودند نصف آرا می گشته عراد و نوبت  
 در هم کشیده اندکی با پی جلالت پیشتر نموده و در محل زمین و میسر طرفین سید که تلافی شده و محال

دست داد و فوجی از سپاه مخالف بر سپاه قزلباش مقابل خود در نور آورده و خیرگی نمودند این  
 طرف زینل بیگ و خلف بیگ هر یک از قول خود حرکت کرده پیشتر از نمانده و اسب جلالت در مسو که نیز  
 بر این کیفیت رحمة عظیم کرده خود را بر سپاه مخالف رسانیدند و در آنک زمان قریب یکم از نمانده  
 سپاه مخالف بر خاک هلاک شدند و آنکانت را تا کنون خند می که ختم نمودند و بودند و اسبند  
 درین اثنا با دوی عظیم در زمین آمد و چنانکه اعتدال فرزیده کرد و عینا ریح از ارتفاع یافته بود  
 تیره و تاریک و انید بجهی که در دست از دشمن تمیز نمی شد بدین جهت زینل بیگ و خلف بیگ و  
 عساکر طغیانه از دشمنان کشیده و مظفر منصور مراجعت نمودند و مخالفان مقهور و منکسر شدند  
 بار و دوی خندق رسانیدند و بسیاری از طبقه نیکو یان که پیاده بودند و در زیر پست  
 پای ستوران مانده و بعضی از ارتفاع کرد و غبار راه خندق را کم کرده در پشت و صحرا  
 ناپدید شدند و درین مسو که سواهی کجیلستان محب علی بیگ شایه میسون شامو که از این  
 آن طبقه بود و کسی دیگر که اسم در سیمی است تا باشد از عساکر منصوره ضایع نشد بعد از  
 واقعه مذکور چون از طرف آنها مسدود بود و راه متردین رومیه منقطع بود و مدتی از  
 هیچ طرف آذوقه بار و وی رومیان نمی آمد و عبرت و تنگی در میان سپاه رومیان  
 درجه اعلی یافت و بنوعی گرفتگی روی داد که سرداران از ضبط آن عاجز آمدند و چارینها  
 متنوع در میان عساکر و مشیوع یافت هیچ خمی نبود که دو سه پمارتی خواهی بود و هر روز  
 جمعی تلف میشدند مجمل احوال و میه بجای رسیدند بعد از انجامید که سلامت بازگشتن  
 اقسامی مقتضایان بود و از عدم قدرت و فقدان استطاعت میسر نبود زیرا که گروه افغان  
 ارتقا انانید و کشته بعضی از معارک و یورشهای قلعه قبض شده بودند و بعضی از شدت  
 پمارتی از جلی طبعی اعجازت شتاه بودند و بقیه سپاه اکثر از بلاد اعلی که بعضی خفیت  
 غارتش گرفتار شده بود و بعضی از نایابا با علق الدواب و سر خلف بجراک و عدم قشون  
 پیاده مانده ناولای بار بر او داشت شده و پای سوارچی محافظ احمد پاشا و عظمای سپاه



رومیه تقریبات الیکتیه و وسیلهها ساخته مصطفی آقا نام معتمدی و سید ابوالحسن است عابد و زکی  
از معتقدان سخندان از بیطرف و سنا شده بود که بعضی حکایات با او گفتگو نمایند حضرت اعلی شایسته  
یکت یوز باشی استما جلوراحب الالهه عای سردار عمرا مصطفی آقا و سنا و نکر فیما بین گفتگوهای  
سپاهیان ز نمای سایر عظامه سپاهیان روی هر یک بر طبق معنای اصلاح حال خود سخن میگفتند و  
میان ممانعات روی داد و بعد از قیل و قال بسیار مکن تنفیذ اللفظ استه عانوه نکر نواکلیتیا  
که از فغان نبوت کرامت انداز اعمال و افعال که در صحن خصوصت وقوع یافته باشد بگرم جلی انما  
فرمانید و من بعد روید از تروض سپاه و قلبش این بوده باشند که از روی اطمینان قلب کوچ  
کردن هلاکتان نیزان خود را با من سانه تحته یکت صوت الهس بشایر امر و وضع بهشت محمد آقا  
نام معتمدی از جانبیه و میدآمده سعادت استمان بوسی مشرف گشت و حضرت اعلی بروت جلی  
مسؤل ایشان را با جابت اقران نوید داد و نوید محبت فروده امان نیستند لیکن هنوز تحفه یکت  
در اردوی رومیان محمد آقا در روی معلی بود و نیز ابط مصالح از طریق است حکامی بنا شد بود که  
سپاه جو فور روم بخود سر اکنده گشته راه مراجعت پیش گرفتند و هر کس که اندک قوت و قدره داشته  
سر خود گرفتند و سردار را اختیار در کمال امر سپهکی و منظر ارباب عظامه و اعیان سپاه بجان نهم شهر  
شوال الطبلار جمال کوثر و نهایت پیمانانی را می شده و الاغی چیده که بجهت یکد و توب بزرگ سلطان  
سلطان ضرورت بود و سر انجام شواست شد نموتو نماز و یراق جیا خانه یا دشتای بعضی بیروت و بعضی  
در اول منزل نداشتند بر رفته تحفه یکت یوز باشی بر خودار یکت ذوالقدر ملازم امام قلیخان بیکر سپهکی  
فارس و میرزا معصوم غلیظی که شب در حوالی گرفتار شده بود نکرفته بار روی معلی بانگشت کرد  
از عساکر منصوره صفی قلی خان و ارباب جلالت قلعو قفا قبا ایشان نموده در مقام هستیصال آن  
کرده و در آن حضرت اعلی از دست پمانی را معنی باین معنی شده بر بنیل یکت ام فرمودند که شایسته یکت  
هر حمله که در بنیل لشکر باین از تفرض ممنوعه کرده اند و بنیل یکت حسب الفرموده علقه ده لشکر باین آقا  
ممانعت نموده مکرر سرداران روم و یار عجم آمده کاری نداشتند و پرتشان حال بانگشتند اناد حیح

در تبه این پریشانی در جوانی کشیده بود و در سبب و سبب و سبب هر از آنکه بیکه پیشتر طبل و چار و ناتوان در دو  
تلقه افتاد و بسنج جان سیدانند حضرت اعلی شاهی نعل اعلی از خود ترجم بعجوم عباده و انده و اندر نیز  
کما شسته که چار پرستی کرد و از احوال چاران خبر در پشه اما اکثر راه عدم میوزند اسباب است و  
بسیار که صاحبان بوز در مانده بر اولی آن در شسته نصیب غازیان و تفکیک آن تلقه و اگر در  
موصول اعراب اگر ادیز کرد و کرده معاقت شسته و جمعی که بقاریق میرفته اند بهرست در آورده  
رقم ملک بر مایعوش ایشان کشیده غریبان بر ستم بر میادند و در هر محل فوجی از چاران راه  
عدم پیش میگردند بجملا مجد و ادای عراق عباس خوار بر عرض مصطفی پاشا پاک گشته بقصر فلان  
دولت قاهره و اگر گرفت فحشا ماباطان و جوانب سرحد با ارسال بیست و چون اطبا بجهت  
که با تجویز وقت نمیشدند نوزرات و صدقات جهت سکند و مستحقین و محتاجان کر بلا می  
و بخت اشرف ارسال و شسته بعد از زیارت مراد میگرد که مبارک که طهرین علیه السلام عثمان  
بصوبه راجعت العفاف داده رایات عالیات قرین فیروزی و اقبال از راه مندی که هواش  
با عتدال نزدیک بود و روانه شده و شعوی بلاغت شعار نیز تواریخ مرعوب جهت این فتح زمین  
که بمینت ارواح مقدسه طیبین و طاهرین اتفاق افتاد و طراز قوه حالت عظیمه روزگار بود  
و در سلک نظم کشیده و از جمله یک از شعوی تیزترین تاریخ یافته و بسیار بموقع و بر سید یافته  
**تاریخ بجز بجهت که عباس آن شایسته غازی** ز لطف شاه دین کرد و بر باده و کر غالب و چو بستم از  
هر دو تاریخ فحش توقع کفاره که روحی را فنا کرده علی بن ابی طالب چون سخن بر چار رسید لاکرم  
که فاروق عا و آنچه که درین محاصر و بخت اشرف از آن منظر العجیب بظهور رسیده است بهر  
و درین نسخه عالم آرای در طی این داستان درج نماید **و اگر خواش عادت و ظهور که است که چون**  
**مخاطب و بخت اشرف از بزرگوار مقدس شدت و خط ولایت و توقی یافت** هر چند نشان متعالی  
سلطان سریز ولایت و کرامت از آن ارفع و چون الا عادی واجب اظهار است که اشالی این اموان  
کرامات آن منظر العجیب محسوس است باید باشد بنا بر مستحجابات موالیان و دوست داران اهل

آنچه بظهور آید را قریباً بقیامت از مردم تقدیر صادق بکفایت است و بنموده قریباً می باید اقول آنکه  
 مسعودی و اوراق چو اسطر انمو لانا محمود کلید دار و وضع مقدس حضرت شاه ولایت پناه پیشینیم  
 که در بدایت حال که در او پادشاه آمد به بخت اشرف الحامره نمود مسیها پیش آورده در دستیزان آسمان  
 داشت یکی از ابطان حال بنوق انما از ان قوم سمر و زده بیای برچی که سینه پیش آس بود آمد  
 کا هی بنا بر قصبه عناد و مخالف مذمب سپه کوی آغاز نهاد و سخنان لا طایل با و از بلند میگفت  
 و تهدیدات میکرد که ای ظهار ترجم کرده میگفت که من با عمخاز و با دعبم بر شما حرمی ای که غنچه  
 این حصار است و بقهر و غلبه منقوع میکند و هر دمان شما طعم شمشیر آبر و نسا و میان شما اسیر  
 دست یک کشت ای اموال شما بنا بر جواهر رفت و ترغیب قلعه سپان مینمود و هرزه کوی از ضد می برد  
 و این نهیانات موجب خوف محمودان نزال خاطر ضعیف ایمان و محافلظان میگفت روزی یکی  
 از خوزه و سالان قلعه که من القوم تفنگ بدست گرفته و طریق انداختن آن نمیدانست تفنگی بقصد جان  
 آن بخت بدست در آورده از روح مقدس حضرت شاه ولایت پناه استمداد بخت کرده بر سر برج  
 آمد در حین آن هرزه کوی ازین قبیل سخنان لا طایل بر زبان داشت تفنگ را آتش داد و کلوله بند  
 مراد آمدن نموشش بر نشان شده **ساخته دویم** آنکه یکی از تفنگیان مستعصبی طرف صفه صفا تفنگ  
 جزایری بلند بالا بدست گرفته سمر و زده از ان طرف می انداخت و هرزه کوی بسیار میکرد و تفنگ  
 محافلظان با و نیر سید مردم آن طرف از او بسیار متنفر بودند روزی بر سپیل مقنادر بلند می پر  
 هرزه کوی میکرد چنانچه حرف داد با نه نسبت بعضی مبارک آنحضرت بر زبان جاری شد و در حق  
 که تفنگ بدست گرفته عزم از جشن داشت سرشتید با ما و جنود غنچه با آتش رسیده آتش در گرفت  
 تفنگت ترقیه پارچه از ان چنان بر بر او خورده بود که نموشش بر نشان شد و زبانش را تلخ  
 است **ساخته سیم** آنکه در ایام محاصره قلعه شیرازی هیبت قوی میکل و حوالی حصار بنظر و میان  
 در آمد که در اکثر شبها باره و حصار میکرد و چون در سواحل نهر فرات شمشیر و سباع ضاره می بستند  
 رو میان جزم کردند که بجهت طلوع بگرد و در وی مرده در شبها که در هنگام سینه پیش آوردن که او

لوازم قلعه کبری است از خوف ضرر و آسیب شیر تر و دمی تو استند نمود این بحایت استوار بود  
 از پهلوان حسن عاشق آبادی سر کرده تکیه ان صفتان محافظان خطه بخت شندیم **ساختن چهار**  
 حکایت خم روغن جرجان است جمعی از انزه و مردم نغمه و از میرزا به الدین داماد میر فیض الله ساکن نجف  
 اشرف اهل نمودند و کمترین نیز از رسیدند که از اصلی و انقیاد مشور عین است شندیم که در دست  
 محاصره و روغن جرجان آنچه در جنمای سرکا فیض انبار بود در حرف سوختن مشاعل بر وجه شرح با تمام رسید  
 بود چنانچه شبی اندک پدید و روغن از خانه خارج کرده می افروخته و کاف بود که پاره  
 پنجمای روغن سرکا فیض انبار برده در جنمای انداخته چرب میسوخته چنانچه مطلقا از چربی در جنمای  
 نمانده و مشاعل افروخته گشت محافظان بر این فتنه ان روغن پراشته کار با منظر انجا میگذران  
 بنجای آمده گشتاید پارچه چند از جنمای چرب توانستند نمودنم بزرگ که روغن بسیار میکشفت مشاعل  
 کرده که از روغن لال مال بود در ده سپسکدیک داده این مجرزه کرامات موجب امیدواری محصوران  
 کردید **ساختن پنجم** نخله بسیار است که پهلوان حسن مذکور را بر دنیا نموده را قه و خوف و زنی زود  
 در سستیا الحقیقین میر محمد باقر داماد بودم از پهلوان حسن مذکور که در انجا بود شندیم که با جناب  
 میر تقی میر میوه کوشبی از پر و غنی در بر جبا و بار و دام مشعل افروخته شده بود و مشعلی که در یک برج  
 افروخته بودیم بر دو تاجی حصار مشاعل افروخته توانا حده بود نوری ساطع گشت که روشنای عظیم  
 بنظر مردم که در پران و اندرون حصار بودند درآمد چون کسی تصور مخالفان شد که در کلن بر وجه و باره  
 مشاعل افروخته چنان که دایم سفنا و جملا می پروانه طعن و هسته امینند که شمارا روغن بسیار است  
 چنانچه چرخ با صر فز و حشا را فریاد کرده ایم که چنانچه نیر و مشاعل و این روشنی از نور ولایت  
 کرم حضرت شاه خفست ولایت ان استنرا امینند از من میگذریم که درین ماده با شما میاید بکنیم  
 و آنچه ما میگویم اگر صورت وقوع دارد و آثار ان درین زودی بوضوح میباید و بعد ازین کفکاو  
 در همان دوسه روز بزرگ که بکلیق نصب نموده بود و دمه و سمر و زده می انداخته و برج بزرگ  
 توب اندام یافته بود در وقت آتش فزایان توب ترقیه و تونجا نذر و میه معطل مانده و برج تعمیر است

مراد پشاک پنج در حافظ احمد پشاک و ستاده که توب بزرگ دیگر بود و گویند به نسبت حافظ احمد  
 پشاک توب لغز ستاد و اعلام نموده چون درین دو سه ماه کاری از پیشرفت کوچ کرد بغداد  
 آید که هر که مستعد السلام بغداد برفت در آید آن حصار سم تا به بغداد برفت و اگر هم نوع دیگر باشد  
 که رفتن آن بر منفعت خواهد داد و مراد پشاک کوچ کرده بطرف بغداد رفت و محض بان از میمنت روح مطهر  
 مدست است آنحضرت از تزلزل خاطر فراغت یافتند **ذکر تجلی از حالات رومیه و قول پشاک درین سال در پناه**  
**قلعه و السلام بغداد روی داد و از فرمای مکتوبی که بنظر رسیده و منقول باقی بنا بر صدق مقال**  
 برضه میرزا اولوالباب رسیده تا آنکه تحقیق حالات این سفر ضراثر و وقایع که بنیامین سپاه نظر  
 قول پشاک رومیه درین آمد و پیشه بنظم سوست و راقم حروف الطلاع بران حاصل شده بود که  
 بعین العین مشاهده نموده آنچه از آنها و اعلام افسوس انگیزه کردین بر سپل اجل صحیفه پان کتاب  
 و از اطباء نیز شنیده تمامی حالات واقعی امور را چنانچه بوقوع پیوسته بود تجزیه و در مدینه  
 آن بود که مبادا جمعی از بوالفضولان هرزه در ای که مذکورین بین ذلک اند بعضی قضایا را از مقوله  
 حکایات و تخلفات و زیب عبارات منشیان ششده حمل خوش آمد نمایند و شاید کذب با  
 راه دهند و یکی از چاودشان رومیه که از اردوی سردار بجان سبستبول میرفته و عارضه مکتوب  
 امر او اعیان رومیه می برده در راه گرفتار عسا که طفره شفا شده بود عارضه مکتوب که مصحوب  
 بود با حاصل آنها آورده بنظر اشرف اقدس رسانیدند که هر یک بعضی از وقایع و حالات را بعبارة  
 مختلفه مرقوم نموده بودند آنچه امر او اعیان نوشته بودند بنظر آنکه شاید که پسین معنی هست  
 و مستقیم و محنت خود را طایر هر سخسته خالی از اغراض نویی هستند اعتبار نمود از جمله مکتوبی  
 یکی از عظمای مجلسی جلایی ام دوست خود تیرگی نوشته و تحقیق حالات را سپر ضاانه اعلام نموده بود  
 بنظر کمترین رسیده بچین درین صحیفه ثبت افتاد که مطلقا گویند کان رابر و قالیع طرفین الطلاع تام حاصل  
 شده راقم حروف بنا بر ابط ملازمت از مقول خوشش دلگویان و خدمت فرودشان که بازاری  
 در کرد و نوزیان و کذب اقوال اند ششده و اگر در اهل و رسم اللفظ فارسی ترکی غلط و نامرطوب

بنظر سید چون نقل بالمسطح نموده هر آمین را باب استعدا و حمل بر خطای را قوی و فتموده از آن  
خواهند داشت **صورت مکتوب بیت** جناب غوث اب روح پر فروم مصلی جلین کامیاب ورد دعوت  
و انیات مودت غایب اتحافه نضکره غلام بود که اگر لطف اید بود عمل طرفین در  
و شمه و خلوصال شریف بخویز چور و لربس بجهتد و المنه عالا وجودنا بود و فرصتت در ایستد بچود  
اولوب لیلک و نهار استرا و چهاراد و ام و لستکنه و دیدار شرفنیکزه مشتاق عظیم اولد و غیر جان  
بود و لسمان جناب سبب الاسباب ان رجا و تفرنا النور که پروانچید دیدار شرفنیکزه مشرف اولد  
میتز قلیوره امین بکرمت سید المرسلین **تایف** بود سفر فداست اثر و نعدا و محنت آباد و انجک  
استفسار پورستکنه و شتمند مزه نصیب اولسون طوقه آید که قلعه محاصره اولای پر و پشته خند  
و ریلوب اول محاصره ده دکره خلوت و توکل یک مثالنده قرلباشن بد معاشنک اصلا اثری  
اولمیش اکن مرتسدر قلیوب و نقبل سور و لوب و خواله قالد رب نچید فو فیو شرا اولوب  
هر یوشده نچین آدم قایقولی و مردن کجدهی ملک اولوب کوندن که در قلعه ده اولن لموندر  
غالب لشکر اسلام غلوب اولمقدن غیر میشته با شارسوب بو انما ده شاه عجم طرفین مرد  
اولن دیکله مشهور پرفتنه اکیزه قالیبا قرق نمک قرلباشن بد معاشنک حیلک زانجا رایله سید  
اولوب اول دایله سویندن عبور ایلیوب پرم طرفه کچوب نچید الایله با غلیوب و قاله کی سن  
کوستر مک او زره اکیزه شاه عجم کندی ایله اولان لشکر خوزیز ایاق به ایاق کلوب پرم طرفه  
ملققت اولوب پرمقدار لشکر مندی قلوب سی و زرینه تعیین اید صاحب سعادت حضرت لر نیک  
تاپوچی پیشی محمد آق ای و جب تاملو مصطفی پیشا و ساری اولان لشکر اسلامی قوت با نر اولد  
قلعه مذکورده دن چهاروب کین جمیوس و کیرین طوطه شمشیر و کین کندوسی کچی قرلباشن بد معاشنک  
بعده لک قلعه سی دیکله مشهور پرمقلعه داخلی پنجه ده اول قلعه داخلی اولان اهل اسلامی تسخیر اید کینه  
بو احبار لدن لشکر اسلام و زرینه سهم عظیم متولی اولوب انا حقوب متقابل اولموا اولاد کربو  
تمیر او زره اکیزه شاه عجم خدم و حشمی لیه پرم طرفه تو بیه نام ایدوب سرداری اولن زانجا

مذکور سبق خدمت همچون پیشرو ملک ایروب و یار سول اول وزیر جبر قریب شروع انگلیس کن  
 صاحب سعادت حضرت علی منع و دفعه دیار بکر بکر بکسی مراد پاشا اول بش نیک مقدا  
 و پیش آتی پاره توب ایله کندروب قضا یا اول ملعون باکار بزود چست تر جنوب جبریا  
 و تروب اوج درست نیک مقدا از دل باش نزول تمیض کنین بو طرفدن مراد پاشا  
 تیشوب توب تفنگک ایله موجود اولن قرلباشنک اوزرینه هجوم ایدینجه اولمرداخی کابو  
 جنبک شروع ایدب ما پنده بر اکی جمله کیمی حکمت الهی بر حال انیب قرلباشن دن اولم  
 خاک و باد و تیغ بزبان ایلشکرا سلامتک یوزین دندرب الحاصل انعام دن علت  
 مستقبلا اولغین جنبک مذکوره دیار بکر و قرمان و حلبه اناطولی سنجی لر دن برنجی کرینه  
 یکتله و اید شربت شهادت و نشانی دیوب مابقی تیغ نزه آتو و نشانی ایدب کچی آرا کیم  
 مراد پاشا پر تیغ توابعیله یاره لو و پاره لو اردویر جان قرماروب لشکر نیک پر مقدراری نرم  
 طرفه زود و پرست داری کیمت ایضا و طرفه کچر و ب اطرافه قورشت اوینی صالوب کا ه طرفه  
 و کا ه و طرفه بش کستروب الحاصل زعبه اوی و قرلباشن بزوی محاصره ایدوب بعینه  
 توبر و تمیض سمیون و نمیشوز قلعه ایلید جنبک ایلیک انگسزده قرلباشن اولر و قول  
 باشیلد جنبک ایلیک قلعه فلقی آفتوری کسرا راه ابلنج باشینز قورما مقده یوزلا علاج اطراف  
 خندق کر کسوب طا پوره اولدق طا پورده اخی ملقت اولیوب پنجه دفعه طا پور مر اوزرینه کلید  
 الایر با غلیوب ماه شوالنک کیری نیکچی کون طا پور مر اوزرینه یورش نیک استیلد کله و کده  
 صاحب سعادت کتک اسلام ارسنده نه اسالوب صغیر و کسیر کتو و سباق نوز عام اسلوب  
 نیکچرین غیری کدر استلده طلعه مقابل دریشل ایدی قارشو چیتوب قوشلقه اکیمن و تو  
 و کن توب و تفنگک آنته جنبک ایلیوب بر داری اولن زمین خان شدت ایدوب همان  
 توب آنته ساپانن قور و غده ملا عین مذکور بو اشاره دن بشارت تقاره همی و کوب  
 صغیری و کیری کوز فرالدوب بالذات توب تفنگک مقیده اولیوب بر حله ایدمیر که اگر کوه البرز او

او کفر غیاب ما را و او را می حاصل بود حمل اید لشکر اسلامت قلبی بود که در طلب بود  
و بیشتر حقیقت و اکثری آت ایامی آتیه بلایال و لوب اسبابی طایفه می دانند و اگر در کتب  
صاحب سعادت آتیه و در میوب قرار می فرارید تبدیل و لوب به شکر ایام حصار و سپا بنا  
دو شوب طلب و اکثری اول کوندن ما بعد اولوب تا لایحه منکوبه منکوبس بر و آن کسی طلب بود  
پناه کمتر و لوب پوز و لوب قرار و در و ک بود مگر در آن صوب صاحب سعادت و امر ای عظم و  
کبری ذوی الا حرام ایله مشاوره ایله یلید و قرار و در و لوب که بالذات پیر و خیر طایفه در آن بیشتر حقیقت  
صرف و زود در زمان قلعه محاصر کنند برکت طایفه شایسته که قلعه قحطکات مخلوب اما ذکر و در این  
بوامید ایله قلعه تنگ درت یا بنی اخلاط ایوب شاه عجم بود بر زود وقت اولین پیر و اولوب که کجی کند  
اغدا در طرفه اون بشر مقداری در لبا شکی کچور و ب و چ بکت یوک بلکه زیاده آذ و قوره و قاطع  
و شش غلبه سی جوار و زینوب لشکر اسلام قارشوریه غلوا تید و کبه و لتمر مارا اولیب او دن  
داخلی خیل سبکباز می بود نو کوب بر نخچی طبعه شمشیر اولوب محضل و شش قتی امیدی کردیده  
بسیتر ایله مشاهد ایدرکت بود عظیم ذخیره قوین و یاق و طوئین و ذکی کیدر ایله قلعه قویه و لرا اول  
آجلدن لشکر اسلامت چلی یوک لوب پرا و قوره قلعه دن نا امید اولدق الکی کند و حاصله  
مخبر اولد و افسرده شک کرده ایکن شاه عجم بود حواشدن خبر حاصل ایوب و درت یا نازنگ  
یولدرین قولباش کوب بالذات شط و فزاتر آن حقا که بجز و بردن و شش طایفه و چو رتیم طلب  
تولباش شک ایامی آتی شط و فزاتر کین سولر که بر بر می سونیکت طغیاننده چای کبی کردوب  
حله و کربلا و فلوچه و سینب طرفه آتیه آفتین صالوب حمل کرده لشکر اسلامت پکت و پاشا  
و قاپو قوی و عیال بر طرفه استخرا ایله که تقریر تید قاهر و قاهر کاسر دور حاصل تکرار و در و  
پرو تیا آذ و قلمیوب هر کیم سنگ که اولدن ذخیره بجلی و ایدر سید خالاصاتر و در و فزنگ او جزئی  
بومثال و زره در ذکر النور پیر و قیاون پرورش و پیر و قیایق ایکی قوره و پیر و قیون پیر  
و ترش آرزو پین کیدر سی سکر و قوره اکملکت و چ در می بر چای اوت و او دن یوکی پیر و قیون



منا تو را اول ایران نازک طبعت که بغلوانی نراکت ایله برادی شه می آت این کو بن صلوات  
 کتور و لر اول طرف جانکه مصری کت ان پیزلر نکت کو چنگ لک اینکه خوارلر و لرادی شه می  
 اسکی چا در بزندان دیزه انیزه کو ملک لک ای برن فرجی کسب ای بر اولدی اول خور بسند اول  
 که توه و خانه لرده تر لباش جنسی مسخره و تن لار شه می دانمین ایکی میل بولیده کورنده ستم  
 ناله و سام نریانه تشبه ای بر لر اول قباق کیتکه که تر لباش شدن و بلیق ای تلر دی شه می  
 چا در این یورته قویوب انجی جانکه تور تا رمز منت سلیدر اول منفر کار بر که کوشن  
 ات لره منوب فوجله حاکم کیدر لرادی شه می بر لوشیک کورن خسته حکم لر اولدی اردوم  
 دورت حصه دن بر حصه سی انجی تلور اجنسی بیان و پریشان در مابق لشکر سلام نالان بیان  
 و پریشان قابلدرا کبر تدر که چله اولست بر که کسایستخانه کتوره یو قدر بوقدره کالمیشو  
 که سلطان سلیمان دوزن بره بچکه ده و بیره ده انتقال دین بالیزه و سکناسانز تو بلر که قلعه  
 کو یکا چون کتور مشکرایدی بولدیورته تو میقدان آل غمانه نام و نکت در صاحب سعادت بو  
 انیشه ایله ملک اولوب برینچه دفعه یازدم و نغزینده و ذخیره چون مستقلا آدم لر کونه مشکرای  
 ایدی پر نیک اثری ظاهر اولدی سلنیز کیدن تر لباش البینه کرفشا را اولوب بر یوحنه عاده تلور  
 حضرتلمی بولش کردن کچو بر طالا بالذات لشکر اسلامتک تمار نریوزندان کو ترک ایست  
 معیند که تر کیکرده سولیر ان بغداد دن نه بیه دن خبر وارن کیدی عینا نمودن بزه یاروم وار ملایا  
 خزینه و یاردم کلکس اولایدی کلوب یتش بلور دی خانان بوندن بولید خاندکار حضرتلمی بالذات  
 امداد مزه تیر چو کچو بوضو ندر پریانیز دیال صویا و پریانیز شط انکسر مزه و شاه عباس او کو مزه  
 بغداد و مکر بزه خدان اول امداد حاصل و آردن بولیزه امتلور کوا بکیرنه و شمش و کلر که بزم  
 احوال مردن بزم روح بولید نهم ای در زک شاه عجم هر تدر که ایله دی قعدیره موافق کلدی محض حضرت  
 علی کریم الله و چه کرامات اثر ندن اولدی غیثت یوقدر سلنیز نام عظم حضرتلمی بزم بتمردن نمت  
 سست اولدی و غیثت سببی نه و رو بچه کند و مرقد شریفی و روح الطیفی چون اول حضرتت در کا

توجه ای در بنام روم بکنند رازده تیه و کعبه بویچ کلماته جهرا او قوم یوب جان شب و سه سز کله بنیزه  
مخفی رکنه رابه سیز تا معین با نصیر مخفی اولیده کار و در مزه چرخه لایق مستولی اولوبد که بخبر کلمه  
بودلایتنک آب هوای قراباشنک اگر می قلچیدن پیزی بر کسه می ایچ آغزی و سستقا زحقی  
و نزل و حرکت مغابات و باد سموم بویله درد و بلاردن حوق سعادت لو بهش کک که در اختیار اول  
جانچه حقه همان یاران با صفاینک خدمتکین سلازمی تیور و ب حلال لایق دیلیه سیز که از نیت  
حقیق حلال ایله سئلده حکم نه الواحه القهار همان بونکه مشکر و در کیم عقیقه غرضی امام اعظم  
طوافندن حرف ایله و کت و یاران با صفایه ای کتو بلایزوب که ندریشوز زبیرا که هر سطر یا زبیرا  
کله می دیلر که اوج درت دغه اوز کونق واقع اولور ظالم قزلباشنک کوزلی ش کسلایمی بوی  
آکوبه تیونک دوز بسکره کبی اُرت طرفردن کسه کسدر چک کچیلرا و غرضی چکنه زرد و غرضی  
که شتر دیرین میشنده کورن دو و داعری اوچه قلعه ملور که کچه ارفا بوشلید یونیت بکلیوب بیاتون  
الدن و خنجر و شرف سبلدن آچملار وار و میز اوز بهش نه فالوبدر عالمه الله دن غیر کیمه بجز  
تجزیر اولوب کتو به سخته حقا که مصیبت روز خنجر بو کوزننک پرسنکی اولور داخسین بوچا کوره سیکس  
ایستلر و السلام والا کرام ذکر **مراحت موکب میمون علی زعاق عب قشلاق بنودن در زمانه**  
**بهشت نشان عایشیش و تعب** چون رایات نظر آیات جاه و جلال برنجی که مرقوم کلمت پاشنک  
بفرزنی و اقبال از سفر خرا اثر دار السلام بعدا و بجانب عراق در حرکت آمد و بطلت و اقبال بعد و  
همان رسیده چند روزی در سیلاق صم از سیلا قات آنجا اقامت اتفاق افتاد و در آنجا متوجه  
نظم و نسق مهمات بعدا کشته توتکیت مشاهد مقصد خدمات رو ضات مطهرات از سار و سلطان  
سکدلی شامو لقبه یافته بصفی قلغان تقویین یافت و در ازای مردانیکه ما از و در قلعه دار السلام بعدا  
نظم آمد و شیره علی لب یافت و خنجر و میز را در وقت اصغمان را بجهت تعمیر و شکست و لبست قلعه الله  
برجهای عالی و حضرت خندق با نقوب و ستادنده معاران و ستادان بنا و سبلد اران و عد و فعله  
آن کالعیقین یافت و جمعی از تفنگچیان و سپاهیارا که محصور کشته و ایام نمدت مشقت و محنت قلعه

کشیده بودند از آن خدمت معاف داشته جمعی دیگر و عوض دستاوند و بعد از فراغ خاطر از امور  
آنجا عثمان غنیست بصوب سلطانیه معطوف کرد این چندگاه بگذرد که محل اقامت خسرو مظفر و  
منصور بود و در آنجا بیسان عساکر نظر نشان پرده از هر کسی در موعه که خواهی که رحمتان و معارف  
دارای سلام بگذارد هر آنکی صدور یافته بود جایزه و جلد وی و نوازشات و تفقدات سرافرازی  
یافته و جمعی از ارباب ارادت که از روی عزت و حمیت امن ارتحاب مشقت این سیاق تو  
نمودند در سلکت قورچیان و ملازمان درگاه نظام دادند و متذللان قانان پکت ناظر را برادر  
تفنگچی کرد این بجان او در باجان دستاوند که بقورچی باشی و عساکر آنجا پوسته در نظام آمد  
سرحد بر یک مصلح دین و دولت باشد بعل آوردند شرح آمد و رفت و قضایای ساجه آنجا در طی حالات  
ساجه سال این جمیع مملکت بلایه کار خود پادشاه و چون در بغداد حاضر افتاد پادشاهی سردار سلطانی  
دین بود که حضرت اعلا شاهی نسل الهی مکتوب دستاوند در باب تئویر سلطان عثمان غنیست  
جلوس سلطان فرزند نوشته اشعاری در باب ملک بغداد که او جاق شد بمورد و ثانی این دودگما  
والاست نموده و محمد آقا نام اچمی که قبایل زین در زمان حیات سلطان عثمان آمده بود و مصطفی آقا نام  
که از جانب عانقا احمد پاشای سردار بغداد آمدن بود هر دو درین ماده که موجب رفع  
افسوس و کافرت و سلامت و عافیت خلایق و عباد ائمه و مصلحان زمینین است غلو  
در شش بصلحت جهنم ایشان از مفضل سادسته طهاسب علی سلطان شرنوبلی با برسات روم تعیین  
فرموده مکتوب محبت اسلوب بنده سلطان قلم آورده در مراقبت ایچیان مذکور روانه فرموده  
شرح حالات و نیز در طی قضایای سال تیره رفوذه کلک شیر خیمقال میگردد و در سلطانیه سنا  
رحمت اوطان یا دوشه مکتوب همایون با مستظان کتاب ادریس مبارک سلطنته فرودین آمده در و نوجا  
مبارک که آنجا نزول جلال فرمودند و چون ایچیان پادشاه در وسع و نزد محمد خان والی بلخ حمیت تئویر  
قواند دوستی و صداقت پیا بر سر راه آمده در تئویر اقامت داشته سعادت بساط پو سفلی نیز  
کشیده مکاتب و محف و هدایا آورده بودند که در این حقین اعزاز و احترام روانه شدند و از آنجا



هزار شوق کل غم سرگشت جهان از غم حجت سرگشت و کرباره عالم پر جوانی آغاز نامه سمنت  
 قدم نور و زده لغز و زلف انزای نیم بهار کردید زینت بخش عرس جهان در روشنی انزای مخالف  
 دوران یعنی زمانه فراموشی است پیم چهارم همان بسند شرف و اورنگ کامه انزاده در شب کیشینه  
 دوام شکر بخت ساعت و هفتده دقیقه از شب مذکور که نشسته از آخرین منزل حجت با اولین سرای  
 حجت نقل نموده است عالم آرای در عسکری گیتی گسترده فیض سان بسیارین جهان کردید شکر کل با همکس  
 انیس و مساز بلین فراق ناله پرداز و نواب تملیون اعلیٰ غرضی و فرزند کی در خطه دلبند زان شرف  
 بکامیابی و عشرت پرایه میگردانید و کاسی بخت طاکسار پراخته باز بلند پرواز بوسه رادر  
 اوج کامیابی پرواز داده آورد با شطام بخش عالم شوق و خرمی بودند در انجا زینل کت پیکدی در راه  
 خدمت جهان سپاری با که در ایلیچیکری هندوستان آمد و ایگیا که در سفر غیر اشرفا و بطهور آورده  
 آورده بود و مزاورت و مستحق عاطفت بود بر تیره بلند ایالت و خانی و بمنصب بلند انیکت  
 آقا سی پیشگیری سرافراز کرده پایه قدر و منزلتش بلندی یافت و کاسی کی اطفال علیقلیان  
 شامو بود با و شفقت شد و چون موسم بهار سرآمد و هوا از اعتدال سبعی بگرمی آورد و موسی  
 حضرت قرین و شلاق ما زندان در حرکت آمد چون آوازه حرکت لشکر و دم میرسد عنان  
 غزیت بصوب السلطنه قزوین معطوف دهشته و در بهترین زمانی در دو و تاخت مبارکه انجا  
 نزول اجلال فرمودند و از قزوین بجهت انتظام امور هر چه آدر با بجان و کربستان لوای جهان بنی در  
 حرکت آمده بده سلطانی مجیم سرد قات عزت و اجلال گشت و رستم یکت بسیار صحبت که بوف  
 املیت کاروانی و بر تیره ارجمند دیوان پیکری سرافراز شده بود و بار السلطنه تیز تر رستم  
 که با اتفاق حکیم تیز و امرای آنطرف از سر خطه وان خبردار بوده در دفع و درومیه و اگر  
 آن سرحد کوشید مساجع جمیل بطهور آورد از سوانح اقبال که درین سال واقع شد خلاصی ما چنین  
 تواق خاست پیکر پیکر شیران از حدین مورا و اگر چه نیکو امید و روزگار و طغیان که رنج در راه فرا  
 قفان کربستان بر پنج که در حجاج دست گذارش ما و تیره کشتار که چنان با ایمان شده مدتی محسوس

بود چون غنات موراد در کربستان پنج و پنجاه نظامی نداشت یکده و نوزده نفر از خانان از او قطع باقی بود  
زمان فرصت او را برده شته از کربستان پرور آورده سلامت باردوی تورچی باشی رسانیدند بعد از آن  
و استخارجه همیون اعلی و از شیروان کشته بوکلا و ناسپان و متعلقان کشته در شیروان بودند دست  
**دگر در قتل تورچی باشی و عساکر منقوه در قتل آخسته و دست در آوردن آن قلعه سابقا مذکور شده و کنگره**  
آخسته کربستان سق تسلیم سلیمان شمس الدین و محافظت قلاع آنجا با و وجوب از تفنگچیان متعلق  
بوده در سال گذشته بنا بر هرگونه مشرف و مشرف در کربستان و سرحد با واقع بود و آوازه آمدن پسر  
روم میر سید انازازه پاشا که حاکم ولایت ارض و مکه قریب جوار ولایت مذکور است آنجا  
اختصاص میدادند و زریا بنو آمد محافظان قلعه آخسته که معظم قلاع آنجا است و مانند نموده و از بیم و  
تسلی در اقامت قلعه نیز لال کشته و چون تعمیر شکست بست قلعه منور است و بود چنانچه  
استحکام داشت سلیمان نیز صلاح در توقف ندیده پرور آورده بقورچی باشی پوشید و مرخصی با  
نامی زامرای روی کرد و قراقرم اهل آن آنجا میبود برای خود یا بفرموده و صلاح امانه پاشا علی  
التقدیرین قلعه و مملکت را خالی گذاشت متوجه انصوب کشته لقرن نمود و تورچی باشی که با بعضی از اهل  
عظام و قراقرم قتل و کشت از بورت قتل و حرکت کرده بعد از امان آمد و تخریب قلعه مذکور  
ما مگر کشت عمدتاً تا زمان یک ناظر موتات که با گروهی از تفنگچی و تفنگچی پشیمان که در سال گذشته  
آورد با چنان رفته بودند حسب الامر همیون اعلی بقورچی باشی پوسته با اتفاق بر سر قلعه آخسته رفته قلعه را  
مخامره کردند و از اطراف جوانب سینه با پیش برده یکده و حصار آزار مرتب پیش میرفتند و رویان  
چندگاه قلعه را می کردند چون قلعه مشرف بتخریب کشت و در آنست که عنقریب بقدر و غلبه مغشوع میکرد  
و از هیچ طرف کومک و مدد نرسید لکن پاشا طم صلح از اخته دست از قلعه داری گذاشته داشت  
برین کج که رویه از تعرض شکرت طم اثر قراقرم این بود با شکر هر کس طرف که خواهد بود و اگر  
اعدای را ده آمدن و یا قراقرم این شته باشد رعایت یابد و مرخصی پاشا بعد از عود و موافقت  
قلعه را سپرده خود نزد تورچی باشی آورده و از رویان بعضی مافقت مرخصی پاشا اختیار نموده و بعضی

و یکدیگر ولایت و دیار خود فرستند و قلعو بنهرفا و لیا می دولت قاهره در آمدن چون سلیمان خان  
 بخت انداختن قلعه پرون آمدن بدون محاصره و زود و خرد مغذ و و از اهل تقصیر بود حکومت آنجا  
 بشمس الدین خان و اقله تقصیر یعنی وقت او باطله یعنی قوت که آهشانی آنست زیرا که اندک اهل قلعه است و چون  
 پرداختند و یکدیگر از سوانج اقبال مخالفت نمودند و کرچی و طهر پوت و محاربه نمودند با یکدیگر که **پوشکت موران**  
 شرح افتد آنکه بعد از محاربه که فیما بین عرب کرچی و زوی نشان و موران و کرچی و سیاه طهر پوت و بخت  
 کرچیان بود و چون پوست بعضی از عظام و از ناوران کرچی کار تیل در آن موکه مقتول گشته موران که شتیج  
 فتنه بود و شیخوت کرد در مملکت کار تیل حاکم بست قتل و فرما زوال باشد و جمعی از عظامی از ناوران که از  
 اصیل تر بودند و حکومت ویزه کی موران و بکرده خاطر ایشان بود و طهر پوت خان که با او شتر زده و والی  
 کاخنت بود چون ولایت او خراب بود و از ترس سیاه و ن خان ماضی والی کار تیل و لاد کوری که  
 ملت نصاری و کشته شده باشد نمانده بود و پسران او نیز و سیاه و ن خان ماضی بودند و کرچیان کار تیل  
 و سمیران خان و لکه کبریا خان بر او زرد و سمیران خان مخالفت نمودند و شیخوت است که عظامی کار تیل  
 بجانب پسران او میل نمود یکت پسر او را بارت و خردا کی والی کار تیل کرد و این خود در آن مملکت  
 نیز حاکم و فرما زوال و صاحب خنت سیاه و کشته ار بوده باشد و بعضی از کرچیان کار تیل درین ماده با او هم  
 زبان و یکدیگر بودند و از ناوران از ووری میگردند و بخت میاند او و موران و طهر پوت و ششت  
 پدید آمده بالا نده مهم عیب و انجا میده و از یکدیگر دوری گزیده و طهر پوت خان از و شتوش بود و  
 احتیاط مینمود تا آنکه موران و لشکری از جوانان خود مرتب ساخته تا الغله بر سر او رفت و موافقت  
 او را ازین مقدمه آگاه کرد و چنین داد در آن وقت قدرت مقابله و دفعه داشت از مقام خود حرکت  
 کرده بطرف دیگر شتافت فرمت بخت با معده و دی که در هم آورده بود بر سر موران و رفت و میان  
 هر دو که در محاربه قوی روی داده و طهر پوت خان غالب آمد و موران و شکست یافت و جرحه اعتبارش از  
 باده پندار عالی گشت و در کرچستان اقامت نتوانست نمود غنیمت دیار و روم گشته متوجه آن طرف  
 گشت و بیزاری بر سر ابا نه پاشا بارش و م می آمد بوسه از نزد او بجا نسیب تنبول رفت و از آن

زمان در میان رومیان است و طموش صلاح حال خود را در التماس نمودن باین درگاه و اولاد است  
 با داد و دهان ولدان و پیر و یمان که بعد از محاربه بصلح توجیح میباشی با کرد می از دم خود  
 و آتشکشی کنی و ز قلعہ تقدیس اقامت داشتند با وی الفت و آشنایی که در فیما بین مرسله و اید  
 شد و وقوع می یافت و در سال گذشته بواسطه او عرایض فریاد آنکیز مبرکاکه جهان بناه فرستاد  
 بود چنانچه در ذیل مذکور میگردد و درین سال فیما بین ایشان ملاقات اتفاق افتاد و ذکر آنجا <sup>درین</sup>  
**طهرت خان بدرگاه جهان دستد عالی معفو و تعقیبات خود بواسطه او داد و دهان ولدان**  
**و ملاقات ایشان با یکدیگر چون میان طموش و موراکو گری و حشمت پدید آمد** ه موافقت ایشان  
 بمخافت انجامید و موراکو بر مسیحه توسل جست به یار و موروم رفت و طموش خان از خویش غفلت  
 پدید آورد و از کرده های خود نامور پیشیمان گشته و از قضا با یکدیگر روی نموده خجیل و منفعل گردید و یک  
 باره دست توسل و امن دولت این دو دوان استوار داشته با داد و دهان طرح الفت و شفقت  
 از دست و پست و سابق اظهار بندگی و غلامی این استان کرده بوسیله استشفاع او استعدا  
 عفو ذلالت خود کرده و داد و دهان حقایق حال اظهار رضاعت و بندگی او را بخدمت اشرف بون  
 اعلا عرض نمود و در حین گریه ایست نظر آیات جاه و جلال بفروری اقبال سطر خیز اثر و ارباب  
 بجهت او بصوب عراق در حرکت آمده بود که عریفند داد و دهان و فریاد تا چنانچه طموش که با او داشته  
 بود بکین نظر میمون در آمد و در آن صحیفه درج نموده بود که درین چند سال از من غلام یا بسیار  
 صد و ریاضت بجهت محاربان که مرز و زاد میلان و فرعی یافت طایفه قزلباش عموماً تنگنای  
 زهر آلود خونریزی من در میان دارند بد بخت جرات آمدن بیاید سریر اعلیٰ بنارم اگر حضرت شاه  
 که از خان دمان گرم اندر قدم عفو و تقصیرات این بنده کند که کشیده بعد الیوم ذره از شاه راه بندگی  
 عد و انبیا بد بعد از آن که فتنه منی چند شبانته و نمایان ازین غلام صد و ریاضت پشند جان سپارد  
 چند کردم بپشم که این بجهت مستحق پسندیده باشد مگر بآن کرده سعادت ملازمت می توانم  
 یافت حالا از خوف بد او پها که ارتکاب شده امید دارم که از تکلیف ملازمت معاف بپشم <sup>درین</sup>



خدا بهر برود او و دغان استمالت می بینی بر غنایات خسر و از او عفو تقصیرات بر سبیل حرمان از ما بهر  
استدعا نمود حضرت اعلیٰ الملتزم او و دغان از بند و ان استمالت تا مجری به پنج سطور نوشتند  
اما سفارش نمودند که بظهورش اعلام نماید که از عهد صبی نقل برینت هیولان نشود نمایانند و ما را  
بر این می شناسد و برینک بر فراج القدس طلوع دارد و حال این معاذیر و اظهار زمامت و خلوص بندگی  
می نماید و پذیرفتیم اما دانسته باشد که ما دام که روی را درت و اخلاص بر رکاه عرضش استنباط  
و بطریق کبریا ان شمشیر کردن آه بخینت بنظر شریف در نیاید عن صمیم القلب و العفو انما عن مکن نیست  
و این سخنان حیلان و دنیا داران و ذمیکه سعی نماید که درین غصیان آلوده خود را آب حبه کجای است و  
تو بی شست شو نماید خود را شایسته ادا کت حضور کرد از بعد از وصول فرمان او و دغان غم ملاقات  
او جز نم کرده پیشتر کرمی وجود الهی بی تکلفان با معدودی از ملازمان و خدمتکاران متوجه  
آقا مات او گشته یکدیگر را و رستمان ملاقات نمودند و او دغان متکفل عفو تقصیرات او گردید و سفارش  
بلخ شامی با بلخ نیایق خاطر نشان نمود و سخت تکلیف تغییر لباس و مسایر که از ایام خلاف مجلس  
بران گشته بود نمود و او را البیاس فرخ لباسی در آورده و تبعه اش یکی تغییر لباس کرد و نه دست  
در و این گشتن با او زده مهمات خود را بصوابه بر او منوط و مربوط گردانید و شرط نمود که اگر غنایات  
و الطاف شامی شحال و باشد مدته العرفتم از جاده بندگی و متابعت بیرون نهند و بعد از  
معاهده میان بانگش به اجابت تخلص نمود و حقیقت یافت و آمد خود را بعضی عالمان سن جاده حبلان  
رسانید و طموت بر جاده اطاعت و التقیاء و مقیم است **ساخته ذکر لغت نمودن آباء زده پادشاه که گشتی پادشاه**  
**مرتب و کیفیت** و احوال آنکه چون آیات فیروزی آیات مایون بنصرت و اقبال رنفر غیر اثر و الپتلام  
عبدا و معاودت کیفیت و احوال و اجناس و فیروزی و غیرت لشکر و در هر چه حد انتشار یافت  
ابا به پیش دیگر باره اظهار اخلاص و عقیدت کرده و زویریک تورچی استا جلو که در سال گذشته  
کرفتن صبیان نمود شرت منتشر داده بود و باز و رشتاد و از اعمال سابق و حرکات ناخجانه و تصرفات مال  
تجا رعبا و زود نماید از آن مسک جنت و چون خلیل پادشاه سردار و میان تو خود حق بود و چه شدم و آ

معاونت ازین دولت اشدت الطوار و کردار و دستگیری مکر و حیال و بطنموی بسته بود و در جنگاکی لشکر  
بر سر او آمد و معاونت او تو به تمام سبب و اول نسیان و اما مقدر شد که تو برچی باشی با شکر کفر از کجا  
وران صد و دویست و در ایران قاضی نماید که سبا و دست و رازی از میان بخت مکر و نمایان غا  
واقع شود و بعد از آن که خلیل پاشای سردار و مینه بارض و م نزدیک رسید حسین پاشا نام مشهور پیشلو  
حسین پاشا بچند نفر از پاشایان جنگجو و جنگجوی بقصد استرا و اول غلامان شکر و نند و ستانتر با و اخبار  
کردند که این جماعت بگوشن تو مامور شده اند از خود غافل میباش بازه پشاستان پاشا و علی پاشا  
گفته اند که این جماعت و پاشا شکر و م پیشت که می جنگجو قاهر که در چو سعید بود و در آن خوف جان از غلام  
پروان آمده بحال القضا بزمه المرای پاشایان که مقدمه علیش بود و در بخت مجادار نمود و دستبرد نمایان  
خدی می از عظمای لشکر حسین پاشای و پیشوا از انجاعت بود دست آورده جمعی کثیر از رومینه  
و جنگجویان بقتل آوردند حسین پاشا را زخمه از غلام آورده در قلع از مکه گذشت و چون این خبر پشدار  
رسید با جموع سپاه بر سر او آمده و قلع را برض و م را محاصره نمودند بازه پاشا مدت چهار ماه محصور  
بود و بر اسم غلامی بی پرده نیت و دوران مدت رایت جاه و جلال نیز بنابر مزم و دست ساط  
در سلطانیه اقامت دهشت درستان رسید رومینه یا ده ازین درارض و م که بقامت مکر و دست  
اقامت شوا نشسته نموده کاری شناخته بازگشته و او حقیقت حال بعرض اشراف و دسترس رسانید  
حضرت اعلی پشاستاد باری و صریحا اظهار کردند که چون اقوال بازه پشاستاد مقرر کرد اشراف نمود  
زیادتی برای اقوال و نمودیم و اگر در قول خود صادق هست و با نواب نمایان مامور طریق این بود  
که در فشار این روحی را که در جنگ با غیر جنگ بدست و آورده باید سر بر اعلی پشای برشته که چشم بر  
افوظا هر کرد و که تملک او بارومینه در و لغو ای این دو دمان هست و صفون این کلام مشهور  
پن انجمنو مثل است **ع** یا زنگی زنگت پیش ما روی و م منظور دار و شرح قضیه و احوال در سال  
آئین مرقوم کفایت بیان میکرد و ذکر وقایع مشهوره که ایراد آن لازم بود بر اذکیا پوشیده نیست  
که در میان سلطانین عالم و پادشاهان عرض میکنم قانونی است قدیر که رسولان و انجمنیان که پیکر

میباشند و نه خواه در ایام دوستی و خواه در زمان مضمومت و غنا و سلام و غنا نموده و هیچ  
 نوع مغرت و آسپسی که بین الخلق و الملایق مذموم نمائند است بجان مال ایشان نیرسیده زیرا  
 که رشتا و دکان ما مورخند نه و تکلیف ایشان نیز تکلیف رسالت و رسانیدن نام و پیغام  
 است و در لیت که گفته اند در آیین شاهان و رسم کین و رشتا دکان این نذر از زمان در  
 چند سال و در مرتبه چنانچه در محل خود سمت گذارشان بایشان ایلیان با مکتوب محبت سلوک مستقیم  
 چنانچه راه در رسم سلاطین و زکات است بپادشاه و در موم رشتا ده شن بود چلبی بک تو رحی چنان  
 که قبل از وقایع بعد و ولها سب سلطان شزده لی العبدان از ارکان دولت خانواد آمل  
 عثمان این امر شیخ عظیمو آمد و چلبی بک که بازگشته بقر احمد سید بود و حاکم آنجا از هم گذارنده  
 جیش از قلعو بخدمتی انداختند و ولها سب قلی سلطان از چون عظمی و دم با یکدیگر خدمت میزدند  
 بر خلاف یکدیگر سخن میگفتند و رفتن ایچی مذکور را منافی مطلب خود دانسته در راه ضایع کردند و بر  
 متکلمات مایع و جنوا و رتتمک کشیده تمت فوتش تا هر اجل بنا و بعضی ایشیا می نظر اورد  
 بجهت دفع شاعت بلاز ما شزده و نه و آقا جلال نام که که کیراق که در ایام مصال و دوستی و آید  
 طرین بکایت حلب و رشتا ده شده بود و بانجام بعضی خدمات مشغولی داشت حاکم حلب شیخ  
 کم فوسان پست تمت علمنده او را بقتل آورد و بوجه بیضاعت و ایشیا و که و شت بحیطه ضبط اورد  
 در آورد اگر این امور از موقت سلطنت صد و یازده نیمی کم فرصتی و پست نظری و اگر حکام و شیخان  
 بخود سر بچین امور نالایق اقدام نموده اند از می جیتی و عدم تمت در حضرت اعلا شاهی که او صف  
 حمیده شاپندیده عالمیان و اطوار سجده شش قانون بزرگی و دستور العمل سلاطین نسبت  
 بر خلاف این معنی سلوک نموده ایلیان و موم را که محمد آقا جمعی از معجزان آن سلسله بود قبل  
 از وقایع بغداد و تبرکاه جهان پناه آمده بود معزز و محترم در در السلطنه اصفهان اقامت  
 داشت و مصطفی آقا نام که بعد از آن آمده بود چنانچه در سال گذشته بتجربوست عایشای بلوگا  
 و نمودر مشمول نوازش و احسان مقتضی المرام روانه و بار خود نمودند و تجاران و ولایت کرد و با عجم

بودند و محمد امان آسوده برضای خود هرگاه اراده نمودند بنی اذیت و خشن را سالم  
نماند و از شدتند و آنچه **نام پنیانی** نام **مسی میرزا** درین سال از اقصای فلک پمدار اطوار  
چیزدایه شنزاده موقوفه امامت می میرزا نور پنیانی او از استیضای غیر نقصان پذیرفت در پستان  
نامها که موزخان بلاغت شعرا بعد تحقیق و رقم تصدیق بخشیدند همین سلاطین عدالت آیین  
و وفایز و ایان صاحب نکلین صلاح حال و استقامت احوال خلائق از رعیت سپاهی بر بطن  
عالیه دنیوی و علاقه پذیر فرزند می راج و است در رضا جوئی و وفایت خلق ابتدا که هر آینه موجب  
رضامندی حضرت خالق البرایست کوشیدند چنانچه در قضیه قتل آوردن سلطان سلیمان که  
اعقل پادشاهان روم بود و سلطان مصطفی نام پسر رشید خود را بملقه طغیان و بنی اعتمادی و سلطان  
بازید پسر و دیگرش را با چهار پسر او جنوعی که در صحیفه اول در وقایع حضرت شاه جنت مکان تحریر  
یا در قضا یا بمعنی نیست و ازین قبیل از سلاطین مانیه بسیار بعد و رجوع به ذکر آنها موجب است  
ش نزاده مذکور از جهالت فرمادانی و عز و جوفانی ارتکاب موری کسندیده و الذب ز کوار است  
بنود و مینمود و از اطوارش اشد علی و از جواب فراتش پیدایشی و کم مری نفرس میشد صلاح حال  
جمود دران دیده دیده پنهانش با بنو کرکد اندیدند اگر بر حسب تقدیر بدین بلیه گرفتار آمد اما بمضامین  
این که او مصلحت تو از تو بهتر نداند از چندین بلیه دیگر که در عالم اسباب جهت شاهزادگان  
عالیه لیت آگاه کارخانه خلقت و تقدیر است و کتبتش عدم بعیرت و پنیانی است کجاست پیش  
آسوده حال و از طمع حمت شاهان روزگار میکند زانند **که در اجبت موکب میمون** **اعمال سلطان**  
**قبشاق با زندان** چون چندگاه بلیه سلطانیه نجیم عساکر میمون شامی کردید و سردار روم  
که بر سر آمده بحاجه قلعه ارض روم مشغول بود بی نیل مقصود باز کردین خاطر شرف اهد سل علی  
ارزنده کمر و همایون و احتمال دست دراز می باطراف و چوایش هر چه خصوصاً قلعه آخشه لطیفان  
یافت عثمان غنیمت بصومعه اجبت العطف داده لشکر بیان را رخصت او طمان مساکن باند  
و خود با ملازمان موکب حضرت انساب سلطانیه روی توفیق قبشاق با زندران آورد و بخرقی

و خوشدلی در مقصد شریفه اعرف و در التهور فرج آباد و منازل خلد آسامی بسبب فرج او  
که در هر مکان نزهت بخش از خسته و پراخته معاصرت و الاست عشرت پرا بودند و زستان را  
بخوشدلی گامانی میگذرانیدند و قورچی باغی که مدت دو سال بود که در آذربایجان قامت  
داشت حسب فرمان همایون اعلی بپای سرسلطنت میرآدمه در ماندران بهشت نشان شفا  
سبانا بوسی ریافت و معتمدی قانازمان پکت ناظر موبات نیز از آذربایجان عود نموده و تفکیک  
و شکریان طغرل که با او قورچی باغی بودند حضرت اوطان یافتند **دیگر اسوان** آنکه چون محمد  
خان نیا دغلی پیکر سپکی قزلباغ در طوقه فتنه موراکو که جی اندک مسامحه و مسابله وقوع یافت بود که  
در آنکه و دو کنج پهلوان دروغ حادثه خالی کرده بودند و موراکو را کلا و ولایت اورا تاخت و  
خارت سبب اتصال نموده انواع مضرت او بر رعیت و سپاهی آن یار رسید از ایالت و امیرالامان  
قزلباغ معزول گشته و او در خان ولدانته ویردیمان که بجا رست قلعه اقلیل و انظام مورس که در  
کامور دوران سرحد سیبویه رتبه بلند ارجمندی یافت و چون فیما بین حضرت اعلی شاهی  
اطلی و پادشاه و الالاجه شاه سیم فرمانفرمای مالک هند و سمان طریق محبت و دوستی  
مهری و مسلک بود و بادشاه رسولان و بمقامت صد اقت میان سواران احوال یکدیگر  
خبر و آگاه بودند و از تاریخ که زین پکت یکدیگر که الحال مرتبه خاندان و از رسالت هند و سمان  
عود نموده بود و تا غایت آمدندی و قوی نیافتند بود درین وقت بمسامع جاه و جلال رسید  
که شاه زاده پرویز پسر بزرگتر آنحضرت که رتبه تولی العمدی داشت از اقصای قضا و اقصای اجل  
موجود سفر آفت خست یار نموده از وفور مصداقت و برادری لازم گشت که معتمدی در دست انداز  
پزشک و دجود بفعال آوردند و تشخیص ال غیر مال کردند که از آنجمله پکت یوزباشی استا جلو که یکی از معتد  
درگاه و مرد سخندان کارآموده کاراکه است بر سالت تعیین نمودند و تحت و بهر ایامی الایه از  
اقتضا و امتنع نفی و نقایس هر دیا و تازی زادان صبار شامه و او کرده اند با نام محبت طراز  
دوستا و مشهور بهر بهائیهای برادران و از نمودند و او با این شایسته که با انجام این خدمت بسته بماند

التسلط لضعفها آنکه که از آنها ارزاه نژاد و کرمان بجانب قندهار غنیمت مقصود شتابد او مستور در غنیمت  
 بود که خورشید است و واقع ناکر تیر آن پادشاه والا جاه و پیش و همت و هندوستان در ایران نشاء  
 و متواتر گشته باعث تقویع رفتن او کرده و از اتفاقات ابراهیم عادل شاه سلطان محمد قطب  
 سلطان کن نیز چنانچه در ذیل این صحنه مسطور میگردد و در عالم فانی را و در آن نموده بصوب عالم با  
 شتابان گشته و در زمان حضرت شاه حججه جنت مکانی نژاد در هندوستان چنین واقع روی نمود  
 که پادشاه در یکسال ارتحال نمود سلیمان شاه و در شیر شاه افغان که فرمانفرمای کل ممالک هندوستان  
 دهنی و آکره و لاهور و بنگال بود و در آن سال سلطه نمود بر آن پادشاه ولایت بکرات و ثالثا لفظ  
 والی احمد آکره و کن و مولانا قاسم کاشی و ال خندوان تاریخ یا و در مسلت نظم کشیده بود  
**شهر سه خند و اقران آمد یکسال که هند از عدلشان در ال امان بود از من تاریخ خوف این**  
**خند و پی پی پرسی نوال خندوان بود درین سال نیز غنیمت واقع شد که در هند و پستان سپه**  
 پادشاه عمر و دولت را و در آن کردند هر چند این قضایا و فعل و قیام ایران نیست بنا بر رابطه صد  
 و آمدند که با این و دمان والاد از نذیر آن برده جنت **موفقیان نوالهین محمد سلیمان بن ابوال**  
**محمد و اکبر بن مایون بن محمد با برین خورشید بن ابو سعید بن میرزا سلطه محمد بن میرزا علی شاه بر ابر**  
**کیر صاحب قران امیر تیمور که در کان در جینی که از سیر کشمیر خود نموده چسمنوز بلهور رسیده بود**  
 که در راه مرعی گشته به عالم آخرت شتابت و مدت لطنتش است و وسایل بود چون پیر سلطان  
 ختم که بعد از شاه نژاد پرویز فوت شد و پیرش نیز بگت بود بنا بر وحشی که میان پدرو پسر با فساد  
 مقصدان سومی داده مغضوب پدگشته بود از ولایت پادشاه هر پدرفته پسر و سامان در درو بکن  
 بسوی بدو ارکان دولت که در پای پیر سلطنت بسیر سپردند که بوند که بصیبت پادشاه که درین  
 ارتحال نمود او در یک بخش نام پیر سلطان خند و کجول اگر سلطان مشهور بود ولی عهد کرده  
 او را با و شای خستیار نمودند و خطبه بنام او خوانده سکه زدند و سایر شاهزادگان که حاضر بودند  
 سلطان بلاغی که گوشش نموده او را شیر شاه لقب دادند اما شاهزاده شهریار پسر صلیب که چنگیز پادشاه

مخالفت ارکان دولت کرده خود را بلا هو در رسانیده و در این میان  
 که در آنجا بود تصرف نمود و خطبه بنام او در راه خود خواندند و در سپهر که بنام او این مصرع نقش کرده بودند  
 که **نظم** سکه زد بر در عالم شاه شایان شهریار طبع سلطنت و پادشاهی انداخت اعظم امر  
 و خواجها و اشراف و اعیان که در راه خود راه خود نمودند و با سلطنت او را پذیرفته که متشرف شدند  
 او را و در پیش که عظیم فرام آورد و چون اردوی شاه سلیم و عظام ارکان دولت که در مویک  
 شیر شاه و شاهزادگان و خواجگان معطر تزیین ملبوس شدند سلطان شهریار خود در راه خود توقف  
 نمود و لشکر خود را با اعرام سرداران و خواجها می معین لاهور بقای ایشان و شتاب داد که در مخالفت  
 او مصر باشند پس بر نژاد و بر او که بر صلب است بکنند بخار بر پرده خسته قطع منازع بشیر خنوز نمایند  
 ارکان دولت پادشاهی که معظ ایشان نصف خان بود از ورود و لشکر آگاه گشته از اطراف  
 نیز که در بعضی بجای تمشاق و عظامی سپه لاهور از نصیب پادشاه و جلوس سلطان بلاغی موسوم  
 بشیر شاه که بچشم قلبی العمدی بلوچه و سایر شهنزادگان خواجگان را خیره و آگاه کرد و اینده بموافت  
 ولایت کردند و می که فریقین اتفاق ملاقات یافتند سرداران و خواجها و اعیان هر دو طرف  
 طریق گفتگوی صلاح اندیشانه با یکدیگر بیان آورده از طرفین جنگ را در باقی گذارند و لشکر سلطان  
 شهریار ویران گشته جمیع اطراف پوشیده و جمع دیگر باز گشته پراکنده آغاز ننهادند و سپاه  
 سلطان بلاغی متعاقب بلوچه بلوچه رسیدند و سلطان شهریار فرصت جمعیت و سامان مقابل  
 و قوت محاربه خود ندیده و در قلعه خرمید و چون اردوی عظم آهنگ خان و امرای معظم در مویک  
 سلطان بلاغی داخل لاهور شدند و بیای قلعه آمدند احدی مستوجب قتل نشد و با سالی قلعه راه  
 یافته و سلطان شهریار در اوقات خود پرست آورد و همان پیشتر میل گشایدند و دولت در راه  
 او بلوچه متعین یافت چنانچه خواجها حافظ شیرازی در ذواله روزه ابواسحاق اینگونه گفته است  
 استی غاتم نیز نه ابواسحاقی خوش درخشید و ولی دولت ساجل بود اما احوال سلطان خرم  
 آنکه در خدمت پسر بزرگوار بسیار معزز و کرامی و معجز بود و پیش الهی بود و در راه و نیز از بزرگتر

اعتبار داشت و از جانب پادشاه جهان العقب یافته بود و پادشاه او را بخدمت دکن مامور نمود  
بجانب برهان پور میر شتا و دوازده پسر استه خانم که سلطان خسرو کبکمل برادر بزرگ او را بدو  
سپارند که او نخاه دارد حسب الاستعداد با وسپزند و روانه خدمت مامور گشت و او نمود  
سرپرستی پور دکن بزرگ جرات نموده و در آن سفر پادشاه و حاکم نمود و توفیق کرد در آن مقام  
مخصوصا دوشاهی است ذیلمی کرد بد بخت میانه پسر و پسر و حشمت پدید آمد و جمعی از افسد او کرد  
خدمت پادشاه راه سخن داشتند او را بعفیان و طفیان ممتهم داشتند و در وقتیکه از برهان  
پور مراجعت نموده بدر بار پادشاهی می آمد آن زمان ممنوع میشد و او ملتفت نشد با غلبه و از دو حاکم  
تمام می آمد و پادشاه در راه بود و از افسد و منفین با پسر بد بخت و بی اعتماد شده بود و با سپاه  
کران و کرد و نوبه از راه پور بران آمد و بجانب او حرکت آمد در ماچن اگر که راه پور مغربین را  
متعارف یافتند و بعضی از امرای مردم معتبر از ور و کردان شن بموکب پادشاهی می پوشیدند و  
سلطان خرم خانی هراسان و سرگردان گشته از راهی که آمده بود بازگشته بطرف برهان پور  
و از آنجا بکن رفت و از میان ولایت قطبشاهی گذشته بقصد تسخیر بنگال در انصوب در حرکت  
آمد و در آنجا ابره سیم خان حاکم بنگال که از امرای بزرگ پادشاه است و قوم هفت خان بود  
داده بود و غالب آمد و فتح بنگال کرد و فیلیخان و جیاخان و خزاین موفور بدست آورد و از آنجا متوجه  
الهاما پور شد این مقدمات موجب بیادنا و حشمت و طفیان او گشته شاه سلیم شاه زاده  
پرویز را با جماعت خان کا بلی حاکم کا بل که از امرای ذی مشان این دولت بود بر تنه و تادیب  
او مامور فرموده بشکر کی عظیم فرستاد و در حدود الهامایس فلج این محاربه قوی دست داد  
و شکست بجانب سلطان خرم قشاد و از راه بنگال آمده و بازگشته بجانب دکن رفت و چون  
مرتب در ولایت قطبشاه توقف نموده بولایت نظامشاه رفت و چندگاه در آنجا اقامت کرد  
بهر برهه سلطان دکن فی الجمله بازگشتی با و کرده خدمات مینمودند و از بودن آنها و لکن گشته قصد  
آمدن ایران کرد که از حضرت اعلی استعانت جوید چون بولایت تته رسید اراده نمود که بنگال



پرست و آورده و ولایت سند را که بایران آنجا یافت مقرر کرد و حاکم تهر در قلعه راسته شروع نمود  
 واری کرد و تسخیر قلعه میسر نگشت و عظامی دولتش از آمدن ایران مانع آمدند با لشکر و تیراندازان که با لشکر تهر  
 نظام شاه وقت و وزیر آن آمد و وقت جمعیت او روی سبقت آورد و روزی چند با معبودی در آن ملک  
 اقامت کردید ولی سامان نرسید و نظام شاه از خوف پادشاه در مقام آن در آسج که او را از اول  
 خود عذر خواهد درین اثنا قضیه فوت شاه پرویز و قوی بافته ضرب با و رسید و در دربار گاه پادشاه  
 نیز میسر خواهد درین اثنا قضیه فوت شاه پرویز و قوی بافته ضرب با و رسید و در دربار گاه پادشاه  
 هم محرم پادشاه و شرف حرمت عنایت و التفاتی که از ای حقوق بندگی و جان سپاری بهمان  
 و چشم داشت همتان بود بطور بیامیز از پادشاه رنجیده خاطر جدا شده بجان بسلطان  
 خرم میل نموده روانه دکن گشته با وطنی شد و سلطان خرم از آمدن او مسرور و فرحناک گشته  
 ازین دو مقدمه نازل دولت او آب رنگی یافت و در اندیشه بیرون آمدن از آن ملک بود که  
 نیز واقعه ناگزیر حضرت پادشاه نیز و قوی یافت از اینجا بعزم از ارباب سلطه آکره در حرکت آمد با معبودی  
 روانه شد سلاطین دکن طریق هر دو سلوک داشته خدمات نموده و کربان اطراف آنجا  
 واقفان و معون و راجوت بجانب او میل نموده و در هر مرز جمع باومی پوشیده و در اردوی  
 او جمعیتی عظیم فراهم آمده و آوازه آمدن او تزلزل در میان سلطنت سلطان بلایغی انداخته و کربان  
 دولت و عظامی لشکر که غوری در امور دینی و اششده و با وجود پسر صلیبی رشید صاحب  
 داعیه کشیدت همه پرتاده را در و از کار داشته روز بروز ترقی خاطر ایشان منتهی بیکشده  
 با همکاران او بیرون آمده وی توجه به ارباب سلطه آکره که مقر سلطنت آن دو دومان است آورد  
 فوج فوج قشون قشون از طبقات سپاه اندارد و بی اعظم بیرون رفت سلطان خرم پوشیده  
 در اردو ملک مانست و کور نشین یکدیگر سبقت می جسته چنانچه در حد و آکره اعیان طبقات  
 سپاه بر سر او جمع آمده بود و زده صف خان و بعضی از خویشانش در بار پادشاهی صلاح در متابعت داشته  
 تا بعد از آن سخندان در ستاده اطهار انقیاد دو دلخواهی کردند و سلطان خرم که من ایچ پور شاه جهان

میشاند با جنین ششم خوشتر از فرختم در بار سینه طایفه اگر رسیده لوای سلطنت و جهان باقی خفت  
اصفغان و در قفقاز نیز سلطان بلاغی سار شتران را که از مسجوب خود کرده این منقوبه ملازمین گشته  
و در حالی که حسب اشاره عالی بیخ نغمه شتران را در شربت مات چشایین بگوشش بگوشش با پیشش  
و شتران دکان مذکور یکی سلطان شهریار است که کجوان بود و یکراورد یک بخش مشهور سلطان بلاغ  
ملقب بشیر شاه و ولد سلطان خسرو که بر بیخ مذکور سلطنت رسیده بوده و یک نفر دیگر برادر او و نوه  
از پسران ششاهزاده دانیال برادر شاه سلیم که در زمان حیات پدر فوت شده بود و سلطان فرختم  
که از پدر خطاب شاه جهان در پشت خود را شاه جهان صاحب قرآن ثانی نامیده است صفت خان را مد  
علیه کارخانه سلطنت کرده این جن و جهات فائز صاحب خست یار و سپهدار لشکر گنوه بوده و در غزیر  
و یار و فادار میا از الدین سپهسالار خان خانان لقب داده او در ایشان بساط نماز سابق در  
نوروزین حسب الامر عالی با یکدیگر بحسب تقاضا هر دو ستان سلوک نموده با شطام تمام دولت شتران  
دارند و شرح این وقایع از تقریر کیه و نفر از تجار که در دیار هندوستان بودند در قریه تجریر  
العهد علی الراوی از سیم عادل شاه دالی سچا پور و ذابل بود وی بوسعت اولها و مملکت و  
استاد زمان سلطنت و فرزند این و نخلات پاوشان از ساری سلطنت کن ممتاز بود و بجهت کوفتی  
که در اسافل این دهرت سواری نشو است کرد و در قیام عاجز بود همیشه بر وی کت و سر بر تکیه زده  
از و فو عقل و تدبیر چندین سال با بوس سلطنت پرداخته کار وای دولت بود مولانا ملک قی و مولانا  
طوبی که از شعرا زمان سخن بره از روزگار و ممتاز قران و در ظل رعایت او بر سر و نخلت با  
نورس را که نهند پست پست است هر کدام چهار صد پست پست بنام او در سلک سپان آورده شد  
هزار و پیا از مزاجیزه یافته و در علم او و موسیقی و فنون ساز او خود را استاد میدید  
و درین سال اجالم آمنت شتافت پسر بزرگترش پست و دو ساله و در شترانده محمد قلی قلیشاه و  
رابطه قرابت او پسند قطبشاید و دو نواهی خانواده عادتش سلطنت او را ضعیف بود و در غایت  
نادر پسر که حکمت او را بر سر طلپده با او در آن وقت دیدارش را میل کشید باند و پسر کوچک که خان نام داشت

درین

در وقت سال بود بر سیم غاوش ده نام نهادند و بسوی آنجا حلت نماشتن بر تقایم مقام مدیتره کشتم بر تقایم  
 یافت و سلطان محمد قطبشاه و او همچو این میرزا که برادرزاده و محرم علی قطبشاه و داماد او بود و مدت  
 سلطنتش امتدادی نیافت و پادشاه و کمان سر بر پادشاه علیقلی بن علیقلی است زیاد دارالملکین  
 پیش از انظار سلامت و در آنجا ای کرده و نیزات خان را که از امرای بزرگ آن سلسله است بر سر است  
 با محنت و جویای لایق بخدمت شرف رسان است و آمدن او بایران در محل خود در ستم زده و کلهک بیان  
 میکرد و از ملازمان درگاه که درین سال بر حال او آقا پیکر دیوان پیکر و می از ملازمان علیقلی بن  
 شاه بود دیوان پیکر بود و از نظر او است و کاروان در سلطنت ملازمان درگاه شرف نام یافت و  
 در سخام صحبت علیقلی بن بیانات او دیوان پیکر بود و در ستم او دیوان پیکر عساکر منصف  
 سر کردگی قوری باشی بغزای کرستان و در دفع عصیان و طغیان کفره که صحبت مامور شد و نیز  
 علیقلی بن دران سال فوت شد و حسب الامر مایون اعلی بر کرده قشون و لشکر علیقلی بن  
 کشته پیکر کرستان فوت و در سخام معاودت در اوایلین سال در راه مرگی کشته از دنیا  
 رحلت کرد و دیگر سید حسین کونده و بی ارنا و است کونده و نقابای نجف شرف بود که با عجز از دنیا  
 این دو دمان بودند و همیشه صاحب جاه و حسنت و بزرگی بوده اند و نیز در زمان اقتدار و سیم  
 از نجف شرف با جاه و حسنت صاحب اقتدار بود و در سال منتهی عزت سعادت ملازمت دریا  
 از وفرا ایلینت و مشقه طبعی منظر نظر فرزند مایون کشته ملازم کا با شرف کردید بهواره  
 از مسمیتان بزم اقتدار بود درین سال چاری عارض او کردید و از دار نقاب عالم بقاش شرافت  
 پیرش سید ناصر بدستور سلطنت ملازمان درگاه مشغول بود و دیگر توکم سلطان کرچی و میرزا از  
 ملازمان خاصه شریفه و تربیت کرده آنحضرت بود و دیارانی باب الاواب در بند شیر و  
 سرافرازی درشت درین سال زوار نقاب رحلت کریم در عشقوان شهاب باب الاواب آتوت  
 شتافت و ایالت آنولایت بغز غلام غلام خاصه شریفه که سردار فتنگیان رسته بود و لغویان  
 یافت و دیگری بلو خان اردلان که از امرای بزرگ زمان شاه جنت مکان بود و بنوعی که در محل خود ذکر

یا منته و ملک موردت بخوان احمد خان ملک شاد را که توفیق یافت حسب الامر اعلی در هندون  
اقامت داشت و غیرش از نو بدجا و نه نموده و عیش و بازی بود و درین سال آنکه پنهانی حاضر او کرد  
یعنی از هم که گشت و اکنون خان احمد خان پیرش در کمال است قلال حاکم اردلان و متصرف ملک  
موردت و بجز سپ کی شهرت و دست بود دیگری یا و کار عمل سلطان خلفا و می از قید عاقلش و  
از اولاد خلیفه خلفاست که از زمان حضرت خاقان سلیمان شان را به بقا شاه اسمعیل علیه السلام  
و الزنویان حاکم دارالسلام بغداد بوده و خلیفه الملقب بایقین بود و مشا را به در سپک ابر  
منتصب بمنصب خلفا معزز و سرافراز بود درین مرتبه که از سفر کرجستان مرغزای کرده بفره عود  
نموده بارالارشد و اسپل سیده بود خلیفه الملقب بایقین بود و دست خلافت و رسید به  
عالم عجب شایسته و در خرد اگاه بود در زمان حیات خیرات و میرات بسیار از وطن  
رسیده و مساجد و مدارس و آثار از او بسیار است و منصب خلفای شاه مقلی خلیفه چینی که  
از توفیقان صفای اتفاقا دست توفیق یافت و دیگر حکیم سیف الدین مظفر کاشی که از اطباء هرک  
خاند بود و در خدمت اشرف قرب و منزلت داشت و بسن کمالت و شیخوخت رسیده و بکتاب  
ملازمان درگاه در عمده وی بود در آخر از ضعف پیری و عدم قوت طبیب اجل عاقلش نموده  
پیرش شاه محمد ابر استوار سلک اطباءی فاضل شریفه منظم و مجالس مرضی رودی همایون  
اعلی شایسته قیام دارد و دیگر شاه بن حکیم زبیر قورچیان وی ز ماری الاصل بود که در سلک شایسته  
قواد الملوانه وی از اهل استعداد و قابلیت بود و در حفظ نسخ تعلیق را خوش میبویست حضرت اعلی  
شای از او در عهد خلاص بود و لخواهی آن سلسله با این دو دمان با او و برادرانش شفقت تمام داشت  
حیدر پیک برادرش اکنون یوزباشی قورچیان قواد غلوسه او در اول حال در عوض بایندر پیک  
مشرف قورچیان شد و در زمانه المالستوفی قورچی باین عظام گشت و بعد از فوت ملک پیک زبیر  
قورچی برین منصب سرافرازی یافت و درین سال بر لیس شده و در حین اقامت سلطانیه از دار دنیا  
رحلت نموده بعالم آخرت شتافت و بهیروی قابلی داشت اما این خدمت از او متشی نمیشد وزارت

توجه چنان عظام با میر ابو علی اقوام میر ابو المعالی شفقت شد چون مشا بهر متوفیات رقم تحریر یافت اکنون  
وقت آنست که قضایای عظیم سال آئین هر قوم غامه سیه عامه گردانند هر کس که در وقت آن مشا شد تا آن  
کس از در رقم شرح آئین را در نگار در درین عرصه پر ملال با این پیشین در شرح حال **کفشا در آغا زسان**  
**ملال لوی** بر یکی مطابق **سبع و شصتین الف** که سال و از **دوم** آرزون **ثانی** **جوس** سلطنت و **کامرا**  
**همیون** احشای **خلل الحی است** از بهار دلا رای این سال با هم نزاهت و طراوت که لازم فصل بهج است  
شیر بهجت و شادمانی بشام نرسیده و از کله ما شیخ شمر و کی ظاهر و انقدر کی نمایان بود و کلزار جهان است  
و رنگی نه هشت **فلسف** درین بهار کجایی بر باد کس نکشفت بهایهای شستیم تا بهار دیگر زمانه عالمیان را  
عم آید بود و از بزرگترین و قالی روزگار خفاص و خیر و از فی الجمله در روز و شب شنبه سیزدهم شهر  
رجب المرجب سنه **سبع و شصتین** و الف و وساعت و هفت دقیقه از روز که نشسته تیر اعظم و عطیش  
عالم از مقام حوت و دلگیر گشته بعشره نماز هر صبح امید حضرت اعلی هابون شای که نقل رحمت بر مزارق  
عالمیان بسبب داشته در مازندران بهشت نشان عقیده دلگشای شرف گردین سالان دلگشای نیوید  
در منازل فرخ آباد دلا رای که اثری از دلا رای ندشت و باغات و بیابان دلگشای خلد آسا حضور  
باغ و عمارت بهجت نوازی عباس آباد که از بهجت خالی مینمود بلوازم جشن و سرور روز و شب  
مقران بساط اقدس سیاق و چینی با شکی که از خدمات موجود آور با چنان و شیخ قلعه آخسته و ضبط  
و ربط هر صدفار گشته در آن اوقات بهای هر سی سلطنت مصیر آید و همواره بهجاست حضور اقدس  
و هم صحبتی بزم مقدس سعادت است می یازد است با کمال عیش و سرور و انبساط خاطر بلوازم سیر و شکار  
قیام در ششده و تسه ماه بهار در مازندران بهشت نشان اقامت فرمودند چون هوایش از منبج  
اعتدال روی بگری آورد و از جانب موم اخبار متواتر گشت که درین سال خبر و پاست نامی وزیر و شزار  
گشته است که بشمار بطرف ارض موم می آید و همواره که می سیاحت مکه جوام که بجانب موم نهمه همراه که  
است لهذا مومک هابون در ماه شوال زف شلاق مازندران در حرکت و بطنه آنکه مبادا آن بگنبت  
برگشته روزگار کوچک ماده فساد نمود و بعبادت و در میان باز در سر حد که بستان آشوب و غوغا

آغا فرشته نمایر عنان توجه بر ابراهیم سلطان قزوین معطوف آشته بغیر و زنی اقبال در و در و لشکر بسیار  
سعادت آبا و نژاد ابراهیم فرمودند و حکم شد که عساکر حضرت شکار و چرخ سلطان جمعیت  
نموده به سرداری عیسی خان پیکت قورچی باشی در آنجا آما و خدمت باشند که به طرف کلازم آید ایشان  
شود و توجه نمایند از عسکرت هوا و گرمی ولایت مازندران بقدر عارضه طاری ذات مبارک شرف  
همایون اعلا گشته بود و درین ایام در اقامت دارالسلطنه قزوین مزاج اقدس را ناعدا لطفی  
انحراف جسته کاسی تپی حریق عارض ذات مبارک علی میگشت از آنکه شرب نامناسب نمود و منبوه  
سما نکند از عنبه شط العنب که نشسته بر سینه آنجا نمید و با وجود انحراف مزاج و محل شداید آن ماضی  
از امور دولت و در پاره ما هم سلطنت و ملک داری خافند و در اوقات فرخنده ساعات صرف  
انظام مهمان بود دولت میشد و بگیری از سواد آن ایام گرفتاری شمس الدین خان قزاق را حکم  
آخسته شرح و قسه آنکه جمعی از عساکر مویب آن حوالی بعزم و سبب در غارت او و آنجا نشسته  
آمدند زیاده از یک هزار و پانصد کس بلکه دو هزار کس بودند و از استحکام قلعه و محاربت تفنگچیان  
باریک بین قدرند از قلعه و در پرامون قلعه نتوانستند که در دید فی الحمله تاخت و غارت بسیار کرده  
بنا کردند و بریند و همین شمس الدین خان مرد دلیر مردان بود از وفور عزت و غرور شجاعت و عدم  
اطلاق بر گشت آنجا عت عزم تقاب و سبب در کرد و بیصلح و پریشانی شمس الدین خان قوم با  
سینه نغز از قزاقان سرپون آن من تجا قبلت آن شتافت و سه چهار و سنگ تاخت  
بوسا کرد و می رسید ایام بهار و به نام علف خوار ستوران بود و از شدت ایغا را که غازیان  
در عت مانده و سببای علف خورده توانایی نداشتند و بکجور از زمین سیم بر سمت راه فرود آمد  
و یکدیگر وجود و یکدیگر میان در با اطراف و جوانب فرود آمدن بودند که نمایان بود و شمس الدین خان  
با یکدیگر رسید و بود به هر چند بعضی از غازیان قزاق فکر که تمراه بودند و در ارغمار رسان کرده و  
آمدند قابل نشدند بجای دل پر آهنت و جمعی از رومی که بر سمت راه بودند از قتیقه خبردار گشته و متوجه  
کردیدند و فوجی دیگر سر سیمه از خود را با بسیاری رسانیدند و فرار می گشته که خبر بسیار رومی رسید

کرده ابو نه سوار کشته و سیل سبته از عقب پسر الدین خان شتابان کشته او را بان موضع قلیل  
 میان گرفتند و غازیان بقدر قدرت و توان دست پایی زده اکثر دست کام فرار که بسیار  
 علفی ایشان از کا هلافا ده بودند از پای در آوردند و شمس الدین خان بنده گرفتار کشت و اکثر غنای  
 رفیق او در آنکه مقتسین و نابود کشته در میان شمس الدین خان بابر و شسته بمسک برادر  
 پیوستند و یکراست فوج اقبال آمدن کوچک آواز هت بر کاه و خلایق پناه و توسل حبتن بازه پش  
 محب و ابعبه علیه سپهر شتابه شرح احوال که در سال گذشته که بازه پش که عارضین خلاصه  
 و شتابه در آنها رقابت و دوستی معای معاونت نموده حضرت اعلی شاه چپنچ در فوق کجاشته  
 حکمت بیان کشته اعتمادی بر قول او فرمودند و پیغام دادند که اگر بازه در کفرا خو و صدوق با بنای  
 این درگاه موافق بودی بستی که فنان رخا روی پیروی که درین سال وقوع یافت بر کاه مصلی  
 و شتابه می بنابران معاونت از نظرت بطور نرسیده درین سال خضر پشای سردار بر سر اومی  
 آمد بعضی از متنبیان مردم خود را بایران و شتابه در دخل حمایت منوبان این درگاه باشند  
 و بستان پش که عیسی پیک را گرفتار او شده بود و بخدمت اشرف ارسال داشت و عن مهیم العلیب  
 اطهار اعلام و انقیاد و غلامی کرد و از خوف بیم نیچو بیان که معاند او بود و چهاره بجز التماس  
 و التماس نمودن باین درگاه نیافت ابر همیم پیک مستهور کوچک بازه را میبندند که برادر اوست  
 با جمعی از معتقدان و شتابه در در اسپلطنه قرظین بسعادت بسط بوسی سرافرازشته و در حین  
 ملازمت مجلس عالی را آسته کوچک بازه را بار قضا و ملازمان که در تپ سیکصد و پنجاه نفر بودند باردا  
 نوازشات هنر و ادب نظمو آوردند و درین مرتبه تعلق در امداد و نمودن از مردت جیلی داشته بنا  
 بر نظام سلسله ظاهر در مقام امداد و در آمده چند نفر از امرای صاحب تقصیر اسما محمد قلی خان  
 زیا و غلی قاجا و دیگر خانان یکدیگر در دست تو یوسف سلطان حاکم کسرا با کوهی و مستخذه و بجانب  
 ارض و موم لعین فرمودند که داخل قلعه ارض و موم شده با اتفاق بازه پش تبارک و ثبات و در  
 مراسم قلعه در میا کوشند و قورچی باشی نیز با عساکر حضرت آثار سلطانیه بجا میبندد و با بجان نهضت

بر که در سعادت اتفاق افتاد بظهور آورد اما تا رسیدن امرای مذکور خسر و پادشاهی می بستند  
 اباز به پادشاه محصور گردیده بود و قورچی باشی نیز با عساکر قدرت نشان تا دارالسلطنه تریز فرستاد  
 خسر و پادشاه بدار سلوک نموده او را استمال کرد و این با این انقیاد پادشاه روم دعوت  
 کرد و قسم یاد کرد که او را از قنوص سینکچر میان نگاهداری داشته بگذارد که بسچوجه من الوجوه ضرر  
 استیجاب نماید و بسید و او نیز بمبهار لرغاب کشته از قلعه پروان آمد سردار را ملاقات کرد و خبر  
 پادشاه و باره او با سنجوی آقا سی مناسقه نمود و اباز به پادشاه را در جزیره حمایت خود در آورد  
 او را مصحوب کسرخ کرد و این بجانب استنبول خود نمود و اصلا متعوض محال متعلقه مدتی  
 نگذریه نبار از امرای عظام بویف سلطان بجهارست قلعه آخسته و سرداری تفنگچیان آنجا  
 مامور گشته دیگران بمقام خود باز آمدند قورچی باشی نیز و عساکر مضوره از دارالسلطنه تریز  
 خود نموده قورچی باشی بملازمیت اشرف رسید و امرای عظام و عساکر طفره فرجام بمباراز و  
 اوطان حضرت یافته ذکر بوی نمودن **امام علیخان پیکر سپکی فارس** تسخیر ولایت بهره جان  
 از تاراجی که عراق عرب بحیطه تسخیر و تصرف اولیای دولت قاهره در آمد همیشه فتح و تسخیر ولایت  
 بهره که از محیط ولایت عراق عرب از طرف دیگر بولایت خورستان و فارس و قلمرو  
 هالیون میسر گشته پشیمان و ستمت و الابواب فی الحقیقه تابع دارالسلام بغداد است و درین سال از آنجا  
 آن غنیمت در خاطر انور رسوخ یافته امام علیخان پیکر سپکی فارس تسخیر ولایت مذکور را گشت  
 و او با عساکر دیار فارس و از دارالسلام کردید که از راه کناره جلد بمقصد شتابد و امر  
 حکام لرستان و کرستان و عساکر آخند و دهبهرامی و مامور گشته در کوهی از تفنگچیان رکاب  
 اتدیس اشرفی اعلا که در بغداد بودند بدین خدمت نامه کردیدند و خان مشا رالیه با حسود  
 و از به عظمت و شوکت متحارثه که خدمت بر میان جان استوار ساختن روان مقصد کردید و  
 اعباب آنحوالی از روی اطاعت و انقیاد پیش آمد و متقبل امور لایق شدند و جناب خان انعام  
 و احسان پشیمان و خلع فاخره و تشریفات و منسوقات هر دیار در آن راه بزل و انبار فرمودند و چون



برالیت بهره رسید اکثر مردم آن ولایت با طاعت و انقیاد و رغبت گشتند و در رسیدن در قلعه مخصوصه  
 حرف استیذان در میان داشتند که درین اثنا از صفای ای آسمان و آفتاب که بزیناب گسیخته  
 روی داده چهره رسید موجب تزلزل خاطر فرقه قرابش گشته بنوعی اندوه و ملال برضای برخاسته  
 و غلام استیلا یافت که مطلب را بیکه خود را فراموش کرد و نزد مردم آنجا از وقوع این واقعه  
 قومی دل گشته در قلعه داری راسخ گردیدند چون درین حال تسبیح آن ملک میسر نبود جناب خان  
 نیز صلاح در توقف ندیده معاودت نمودند و آن اراده در عقصه متعویق ماند که انشاء الله  
 هرگاه تمام پذیرگاری تقدیر شده باشد بخیر ظهور آید **دیگر از سوال این حال** آنکه شیخان افغان چنانکه  
 پیشکام حد و قندهار است بقصد سعادت لباطیبوسم ادراک شرف ملازمت بدرگاه عرش  
 اشتباه آمده چندگاه آفتاب شمال ملازم رکاب بود و در ارباب لطنه قرقون با کمال مطابقت  
 و مدحیات او پرده خست یافته از ناموال شقیقتها می گوناگون و نوازشات نماند از راه خد پروردگار  
 سرافراز گشته با ضلع فاجزده و الغامات و آنچه محقق المرام حضرت انصاف میسر و اندویدار خود  
 شد و در امنیت راه میسر دستمان حسن سلوک با مشرودین و جماعت تجار و غیره سفارشات  
 بلین فرمودند که **توجه ملک مالدون اعلیٰ قشلاق مانده در آن بهشت نشان** ضعف مزاج اقدار  
 که از امتداد تب بلع و تحمل شداید آن کوفت از دیاد پذیرفته بود و اندکی زیر کشیده روی با خطا  
 آورده بود اما کامی چند روزی تخلف میکرد و کامی دیگر از امور نامناسب و با کمال مشرب  
 مستفراغ عود می نمود و تقاضای باقی بود که عزم توجه قشلاق مانده در آن بهشت نشان  
 و اطلبه هوای آنجا را بجهت رطوبت بخوبی اقامت نمی نمودند و قرار انتقال داده و بکلام مجید ربانی  
 تقاضای فرمودند نیت نیامده و چون آنحضرت مایل بسیر شکار آنجا بسیار بود و در روزی چند  
 توقف فرمودند که دیگر باره بکلام ربانی مشوره نمایند و درین مرتبه بنیامده عزم جزم فرمودند  
 بنا بر ضعف و تقاضای قرار یافت که تبانی طی مسافت شده و دوازده مایل راه و مسافت چهار  
 روز طی نمایند اما بعد از پروردگار آن از ارباب لطنه قرقون از نهایت شوق بسیر مشرکات آنجا

و اقامت منازل دلکش می و واژده هر طرا از سواری با و با بیان صبار قمار در پیشتر روز طریقی  
 در روز نهم و اخل مبله طینه اشرف شد و چند روز در کمال عافیت و خوش حالی و قومی گذران کاش  
 در روز نهمی و وعده شب بعد تغییر می فرج اقدس و چهارم در بدین مبارک احساس مصیبت  
 و بیست و نهم متوجه بسراجم صمام ضروری و دولت وسیع و شکر رسیدند و در آن اوقات که همی  
 انحضرت سخنانی که مشرب بر لاشاقی دنیا می دون و دلگیری از شاغل روزگار بود بر زبان گو  
 افشان بسیار میگذشت و رویای صاد تو میدیدند که خود تغییر آرزو انتقال از عالم فانی بسرای  
 جا و دانی منمیدند **خاطر نکاشتن تربیت شاهزاده علیان ابوالنصر تمام میرزا و توفیق و بی**  
**العهدی آن شاهزاده ساسی مکان در آن ایام چون بنور ولایت و ارشاد پر تو انگیر ضمیر منور**  
 شده بود و کفر و تیر سبازین و ارفا ن رفتی و جزو دیارین و حشمت سرکش تی هست اراده  
 خاطر شش در آن متعلق گشت که نوباد و ریاض دولت و نهال چمن آرایه و حدیقه سلطنت شهزاده  
 جز آنجست که مکار با و کار شهزاده سعید محفوظ نام و کوب همان نووز سپهر شهبازی بر میز فلک  
 جلالت و بختیاری مننده اضر کیا نابر از فرج تاج چسپروانی خلف دو دومان صفوی سلسله <sup>سلطان</sup>  
 علوی منظور انظار عنایات یزدان مویده تبا سیدات سجانه ابوالنصر تمام میرزا خلف ارجمند شهزاده  
 مغفرت نشان رضوان مقام مصفی میرزا نور احمده مضحجه که عمر که پیشین امان ابر سوخته با و بحد  
 هر خطی کرده که آغاز شد و تمیز است و در و الپطنه هفتمان نشو و نمایا شد چند نفر از <sup>مندان</sup>  
 ذکور و انات حسب الامر اشرف بلوازم خدمت کاری پرستاری آن شاهزاده کارگار <sup>ان</sup>  
 ستوده الطوار قیام داشتند و بحضور او تزل آوردند که من بعد در غل تربیت و اشفاق شاهزاده  
 بهر برده بر تبه اجمند و الی العمدی معزز و سر بلند کرده بتمه چون شیوه شعاریه آنحضرت بود که  
 در امور جزئیة مشوره بکلام محید تا ناعمال بر نموده پمشورت و فرمان الهی بهسبب امور مشوره  
 میفرمودند و درین امر مبارک میمون که از معظلمات امور دین و دولت مشوره فرمودند <sup>لایم</sup>  
 دانسته مولانا محمد تقی ولد مولانا مظفر جنبادی که از زمره مجتهدان خاصه تهرانیه و مردی امین و معتدب

برین امر مبارک مامور فرمودند و نیز مولا لعل او ما زنده را که از انفاصل واقعی آن دست  
 و دستا و ند که مشوره کلام مجید نماید و مولانا می فرمود نیز مشوره نمود این آیه که بر آید که  
 ان کیفیکم ان میذکر تکم بثلاثة الاف من الملائکه مستزلین بطن نصبرها و تسقوا و یا قوم کم  
 من فورهم هذا یهدکم ربکم بحسبة الاف من الملائکه مسقونین از مولای آیه که بر نظر هر شه که  
 اراده خاطر اشرف او تسبیح مبارک میمون است لیکن در باب آوردن بصفا بان در آیه که بر  
 اشاره بصبر و سکون بود حضرت علام الغیوب بر مصلح امور جهانیان دانام و پناست به دل  
 آیه که بر مخلص و چند روزی در آوردن آن نوبه و دریا عرض دولت و کامران در تعویق اوقات و در  
 درازگی مانده چنانکه در ذیل ذکر خواهد شد که در دنیا و در آن شتراد و سلطنت نشانی  
 با زنده ان حکمت بالغه الهی منظوم بود **دیگر اشغال حضرت شاه و الایام که بی ستانی از خاکدان**  
**و نیابت علی و اشغال و مظهر شریع عالم بالا آه و صد آه از ذکر دست خراج سپهر استوار**  
 کاری نماند که قناری در هیچ نهالی از جو پار اقبال بالا نکشد و شتراد و کامران بار و نکشت که نسبت  
 از مغرب قناری و فو لنگر و دلول آیه که بر مکتوب علیها فان مویا یعنی است **نظم** آنکه  
 نپندیز خنده است که او نگردد است غیر خنده است **از ازل الازل** تمامات بر ناصیه هر ذی حیاتی  
 شایان و شهریاران جوان با وجود امتداد زمان حیات شربت ناکو ارمات جسته **دیگر** نظر کن  
 بر احوال پشیمان که فرستند یکیک کمان جهان **نبرد** هیچ از آغاز بود و بس نماند بخودی  
 ذکر هیچ کس القدره فایده جامه با سینه چاک شرح این واقعه عظیمی بدین نظر در تیز چای می  
 آورد که روزی حضرت کبری ستان بفرموده شکار شتراد و شکار گاه همان احوالی که در کل شتراد  
 طعام شده بود و در بار کشتن تیر از نقل معده و عارضه ذاتی که شسته صفت معده عطا و عطا  
 کوفت سابق کردید و عارضه بعد از سه چهار روز آنحضرت را صاحب آزار فرستاد که در این همینه  
 و اسهال نجامید و از قیام مرتد و باز ایستاد و از اینج رخصت میوشد و القدره طوبی یافت چنانکه  
 الجمل فرامد معصفت و ناتوان فوت کرده معالجات اطباء ماثری نمیکرد و روز بروز معصفت از دیانجا

بزرگت خلق انشا به انجبال در تعلق و اضطراب افتاده عزیز لجن میرت بودند خدایتین مظهر و  
پرده نشینان سراق قبال از همه و قوج این واقعه بایله مایده کریمان و سینه بریان لفظ  
از ناله و هفتان نمی استندارگان دولت معربان بساط عزت از پیر این صحبت عالمی  
در پیش سر ما عقل از دست او در بادی صیرانی سرگردان و از تصور این واقعه بایله و قضیه جاگم از  
برخیزش ترسان و لرزان بودند تا آنکه در تاریخ نشب خنشین پست و چهارم شهر جمادی الاول سال  
بر حضرت متوفی گشته آثار موت از ناصیه تا بوش لاج کرد و در سنجام طلوع داعی حق را بیک آفتاب  
گفت طایر روح بر فو محشر از قفس برین پرواز نمود و عالم قدس شتافت چکوبم کردان وقت هرگاه  
آنعام چه که گشت و جلد نشینان سراق و جلالت پسینهای چاک چاک و باد لسان غنجانک نالیه و زاری  
در آمده بالاس سیاه و حال تباهاک بر سر فشان از آغاز نماز نمازین سوگواری در عالم  
کرده و از و همیشه بر دلهای خلایق راه استقامت از طبع دوری که نیر چرا چنین نباشد آفتاب  
بود عالم تاب که عالمیان در سایه معدنش آسوده بودند در موعن کسوف و زوال آمد و اختر بی بود  
در خنده و نورانی که بر تو امنیت عافیت بر عالم انداخته بود از اوج کمال بحضرت و بال سید آسمان  
که بر دق مرادش دوران می نمود هر سراج این مصیبت سینه چاک میزد ماه و سال که در زمان دولت  
بخوشی و خوشی گذران بود در حجاب ظلمت اندوه متواری گشته و عقلا درین مصیبت سینه چاک  
وماه و سال که در زمان دولت بخوشی و خوشی گذران بود در حجاب ظلمت اندوه متواری گشته  
و عقلا درین مصیبت عظیم بجز شکساید چاره نیافتد دست در عروة الوثقی آنها و تون العصارون  
اجزای غیر حساب نندارگان دولت قاهره و مقربان بشارت سیمای عیسی خان یک تو برچی پنهان  
و اعتماد الدوله خلیفه سلطان وزیر اعلی که هر دو بر شرف مصاهرت آنحضرت سرفرازی دارند و زین  
یکدیگر لاشیک آفتابی باشی شالمو و سایر اعیان که در پاییه سر بر سلطنت مسیه متوجه امور دولت  
گشته خاص عام را از ولی العمدی شاهزاده عالمیان آگاه کرده اند و جمیع خلفا و صوفیان و  
مردمان و معتقدان این دو دمان ولایت نشان که از پاییه سر بر اعلی حاضر بودند فرمان مرشد کلام

بمان و دل پذیرفته بتم تقیب و خلاصش آید و شیفته در باب تفویض ولایت عهد سلطنت  
پادشاهی آن نوباد و بوستان قبال که نشانه از ان اشاره با بشارت بوده باشد و  
آورده بحسب خان نیرنگان و جمیع اعیان و طالبان سلسله علییه صفویه چنانچه طریق و شیخ بر  
مریدی این سلسله است ملحق باو خان کرده بخطوط و مهور مویخ و مستعمل کردین مصحوب محبت  
سپکت لاد مشهوره که از زین سفیدان معتبر این درگاه است برابر سلطنت صفهان بجزمت شاه و شاه  
جهانین و ستانجو و دین مصیبت عظمی که روی داد دیده و دل را با این پست مشهورستی میدادیم  
که که نزد و سلطان رفت بر باد کل مهدرک صورتی اقبال بود و متاع و الملت خلقی ساچکا  
که بخت که این جهان داری از طاعت همیشوش میداد آثار جهان بنا از انصافه قیاسه جوید و ظاهر  
القدر چون حاصل این صحیفه بعبت برقی با دان سافت بعیده را در پشت روز نلی نموده سعادت  
ملازمت دریافت و از واقعه نازار جده بزرگوارش خبر داد و صحیفه لطیفه را بنظر انور رسانیده شاه  
زادگان و خوایین مقید و مخدرات هم محترم کرد و دار السلطنه صفهان از استماع خبر بخت اثر  
ناله و افغان باوچ آسمان رسانیدند و چند کس از زین سفیدان این دو مان که بجزمت آنجا مامور  
بودند ستیا ابو العاسم بکت ایوان علی که از صوفی زادگان صافی عمقا و وارثک آقاسی شیخی  
علیه هم محترم بود با اتفاق خبر میرزا برباد بکر اتخان والی کرستان که حاکم دار السلطنه صفهان  
بود و بر سر خان موسوم است بجهت دفع مفاسد و استقامت آن شهر معظم که مملو از طبقات  
خلایق و طوائف مختلفه انام است جلوس مایون اعلی در تونیز و سوکواری آن واقعه ناگزیر ام  
و اولی دانسته آن شهر را بجز آنخت را بتوره و این مقرضو فیان دو دمان صفوی بخت  
سلطنت و قالیچه ارشاد که میراث آبا و اجداد عظام جنبت مقام متنگن کرد و این سعادت سبایکی  
یافتند و آوازه جلوس همیون باطراف و انکاف برصد های مالک محروسه منتظر ساخته شدند  
فضیلهای هر و میخان عصر ملا حظ کردند بحسب اتفاق و هنگام جلوس ساعی بود بغایت سعادت  
همیون و از جمیع معایب بختی بیزاد که الک مسعوده در اوج شرف سقیم و خوشحال و بر احوال تمام

طالع نام هر چند از زنج تعلقا و هم سخن خات سال احتیاط کردند ساعتی بان خوبی جهت طلب سلطنت پادشاه  
 شاهنشاهی ماه دیگر یافت نمی شد و بر عقلای بزرگ اصحاب فطنت و نوکا واضح و لایح خواهر بود و کاین  
 نکته غریب از متابع اقبال و دلایل ثنات و تقابلی بود دولت آن حضرت و از شاهزادگان و کاین  
 کجوال البصر که در وارث سلطنت هفتاد بودند امامت می میرزا پسر سلیمی پادشاه غفران پناه و عویلی  
 تمباهی کرده مدعی سلطنت شده همانان در زمان میل کشیدن اندکی از هر طرف مردک دیده باز  
 آسینبشیر محفوظ مانده بود و لیسوا بان از نجوم عام و حادثه و فتنه اندیشیده جهت و بی فکده  
 عظیمه که بران مرتب بود عینین آن شاهزاده نادان را دست کاری کرده غافل از حد و شرفند  
 فارغ ساختند و سره لولایه که می کرد در هنگام انتقال در آردن آنحضرت بجنوب آمدن بصیرت و سکون  
 اشارت شده بود با بلوغ و جویسمت وضوح یافت که اگر در زمین انتشار می دادند با یلان زنده سریر  
 دولت در وارث سلطنت هفتادان که مقرر سلطنت و مستقر خلافت و محل اجتماع طبقات است سپاه  
 ارفقه و مسلح بود و تشریف حضور نمیداشت و منطقه آن بود که در آن شهر معظم خندان فتن و فتنه  
 ظهور نماید که ابواب بلا بر روی روز کار خلافت کشت ده گشته عجز وزیرستان و رعایا با یال  
 عنوان ظالم نهاد که در محمل ارکان دولت و مقر بان بساط عزت که در ماندران بهشت نشین  
 بودند در رکاب بود و عفاف نواب خورشید آفتاب علیه عالیه ناموس العالمین صبیحه محترمه  
 شاهجهت مکان عمره معظمه پادشاه غفران پناه و دوسر اشیا غافل و هر وجه للعالمین  
 و سایر محذرات بر سرده سلطنت خزانین بیوتات پادشاهی باره شسته صوفیان صاده و القاصده  
 اینج و دمان خزانة مغفرت اندازد را بردهش خلاص کرده روی توجیه بر سلطنت اصفاغان  
 آوردند چون در المومنین کاشان رسیده خلائق آمدند با دیدهای که بیان دلها می سوزانند  
 با کوس سیه و حال تباستقبال شتافته چون بخش مقدس رسیدند مسینها چاک کرده  
 بناله و افغان در آید خاک بر برافشان آغاز نهادند امر اعیان و ملازمان رکاب الله  
 جامه دریده و آن مصیبت در دلها تازه گشت و از از و حام خلائق در اطراف پیشرو پس

نقش بر تپه رسیده بود که امر او اعیان را مجال رفتن نمود اما اصل آن خبازنه مخوف بحیث  
 حق لایوت در پشت مشندگان که در فن و امام زاده عالیقدرت موسوم با نامزاده حبیب مومنی  
 الخیر و الثنا بمانند که اشتهار استعالی یکی از امان شریفه است نهایی متبرک لعل نمود و  
 حافظان خوش الحان قسین فرمودند که شبها زود بنویسند کشتک نهدارند و قبلات کلام مجید  
 رها نه جو الطبت و ماومت مینموده باشند که هیچ وقت از زور و شب عالی از تلاوت نموده باشند  
 و همیشه بر هر قدر مطهر بخورده از اول شام با مدرا و شعدانها از حضرت در نزد بخت الهام حفاظت و حفظ  
 فراگیر الا توار و غیر او مسکن تمام جلوه و اطوار الوان و با محتاج بر انجام داده مصلحت یک و له غیر  
 زیا و اخلا قاجار که از امیرزاده های طایفه مذکور و از صوفیان صافه اعتقاد این دو مان و ولایت  
 نشان است با چند نفر دیگر با انجام خدمات تربیت مقدس نمودن و تعیین فرمودند و بعد از انجام این امر کوچک  
 کرده و تبارخ نیت و سیم شهم جمیدی الشانه و فضل دارالت کلمه الصغیران شده و یکی ارکان است  
 و سقران حضرت و امر ای ابا تبت و ملا زمان و رکاه بهر یک بغر خور قدر و منزلت تربیت مقرر این  
 معهود قولش در ایوان و رکاه و دولتی مذکور که نقش جهان بلاست رسیده بشرق پای بس  
 مشرق کشته خوانین عالی منزلت و بزرگان منجم تربیت بخوانش شتابان اختصاص یافته اند مشهور  
 جمال جهان آری تا پوشش عبارات و ملاکی که بر دلهای ایشان نشسته بود پاک کشته طایع و دولتی  
 آن سلسله علیه انشا و کمال کل شگفت آغاز نموده و هر ساهی آنحضرت است و صفی بیا  
 خوانده شعرای ملاغت شمار بستعدان بهر تواریخ فرغ جهت جلوس آنحضرت یا نیت کرد و رسک نظم  
 در آورده نری از زاده کسب الهام نبی با یکدیگر توار زده و نظر حق تاریخ یا نیت از اینجه نیز دلیل و نشان  
 که سایه دولت آنحضرت بر سر کاف و ظالمین مسبوط خواهد بود و عالمیان در ظل اقدس خواهند آسود و از  
 جلوه تارخ دیگر صغیر با باور کت شای نماند که مولانا شرمی ترفیح یا نیت از الهامات غیبی است و او  
 جلوس تا پوشش با طرف و کت ف رسیده موجب استقامت و استقامت مباد و آسایش عباد کرد و در شایسته  
 و جلوس جلوس الطوار محمدت صفی آنحضرت و جام و حشمت با از زاده اشعرا و حوا بهت رب العزیز او صفای حمید

صفات شاه و خزان پناه از حد و انحصار بیرون است الطوار پسندیده صفاتش از هر چه تصور کنی افزون  
 مساوات اقبال استوده خصالتش دستور العمل با پشایان و سلاطین کامکار و متکلف قانون عقلی  
 روزگار است و شمه از جلای ایل آمارش در صد رحیفه اول در طی مقالات اشنی عشره مرقوم است  
 صدق رقم که در مجملای پادشاهی بود که جوهره اش پنهان و فکر باسی و قیقتش نه خیال از و فرور  
 و رعیت پروری عالمیان و کافران در سایه نقشش آسوده بودند و از حمایت و استیانتش  
 کرم و پیش روی یک فرزند میخو در ده اوقاف و خیراتش بسیار آمارش در بلاد ایران از تحقیق  
 رعایا و انچه عمارات و انشای بسایق و باغات و تعمیر بقیع و کارهای غیر بشمار تیغ آبدار  
 همیشه آوده خون عادی و انثار و از نوک سنان جان ستاننش سینههای مخالفان افکار  
 بزرگوار می و عظمت این و آن گذشته بود و تجملات پادشاه پیش در عرصه خسروان اکاسه و کین  
 یکمشت و حسن عفا و شش برودمان حضرت رسالت و ولایت بدرجه کمال بود لکن از تاریخ  
 از واردات طبع میرزا سبزوآوده و نژاد شاه نعمت الله ما صفت که تاریخ عشرش بسبب این با  
 طالب باد که دید پادشاهان عرصه کیمی از مسلم و غیر مسلم از اقصی ممالک فرنگستان و اروس و کافر  
 و بت و هند و ستان و روم با آنحضرت طرح لغت و آشنایان انداخته از حسن خلقش متواتر  
 انجمنان درگاه عرش شتابه و ستاده انهار عقیدت و دوستی پیش از پیش منبوه و در تحت و پادشاهی  
 نفیسه هر دیار ز یاد از چند و چون میگذرانیدند و سلاطین فرنگیه و پادشاهان سیحیه از لاز و  
 و فرزند انگلیس و هندیس و پرتغال اسپانیه و پات که بزرگترین پادشاهان سیحیه و نصاری و  
 خلیفه ملت حضرت عین علی سلام مقتدای طوائف سیحیه با وجود بُعد مسافت و مسکن در پای  
 که ما بین خط و عمان است از اواز نه عدالت و رعیت پروری و سلوک پسندیده اش با طبقات انشا  
 و انشاء و از وی عقیدت و اخلاص با آنحضرت امیرش نموده عقبه علیه اش مسج وقت آید شده  
 رسولان ستمندان و وصول نامهای اخلاص شعار و انهار بندگی و دیار با و نقایس هر دیار خالی ننوده  
 و صدق انچه حال از مکتوبه خوب که درین سال زرم پاپای خلیفه مسیح و مقتدای نصاری که از پاپ



ارسال یافته بود و معلوم میگردد که در میان کرده نصاری هر یک ک مرتبه خلافت و پادشاهی  
 مسیح یافتند و با لفظ و عبارت خود پادشاهی میکنند و از انجا که پیش از این با عقاید ایشان آن غسل  
 اقامت حضرت مسیح بوده بر و میگردی موسوم مشهور است از ارض یونان چون از مغرب می آید که مکتوبات  
 مقدسات مرغوبه نمودم بود درین نسخه عالم آرای عباسی ثبت افتاد که جماعت بوالعقولان حیدر  
 پیش را قمر حروف را از مقوله قدمت و نشان و خوش آمدگیان نشترند و اینک خلاصه استغاثیه  
 و در آنند صورت کتبی که ثبت افتاد **بیت** عالیحضرت نواب مولانا پادشاه و االاجاه فلک  
 بارکاک حکمت و سلام از بار بندگان شما که بر تو عنایت پیمائیت الهی و الهی و نجای جمیع عالم و خلاصه اولاد  
 بن آدم آنچنان پادشاهی که مقصد او همه ی جمیع عالم و عالمیان خصوصاً از وجانشین حضرت عیسی <sup>علیه السلام</sup>  
 که خداوند ما را معنی بر میدگری که پادشاهان عظیم ایشان بزرگی قدر و منزلت و شوکت و حشمت و بلندی  
 میشوند و حال که شما نسبت با او در بزرگی و عظمت و جبروت جاه و جلال برتری پس واجب بر فرزند  
 از بن آدم دعای دوام دولت قاهره خصوصاً بر دعا گو یان آنچنانست که فرض همین در نسبت که در کلیت  
 خویشین مستغاثه است دعا ی از و یاد عمر و دولت نواب ایشان نایم امید که سایه الهی که مبارک است  
 و چون که شفقت بندگان ایشان در نهایت است بعضی از مردمان شما که درین حد و اندازه در عزت  
 و حرمت نزد عیسویان مثل زکات آسمان از علمای سیرا علی علم هست میازد و چنانچه در زمان  
 سابق از حکام یونان زمین مغلطان علم و حکمت و شایسته انسانیت بودند و آوازه عدالت و عدت  
 پروری و بزرگی شمار طرف سلامت آوازه چتر پادشاهی فرس را چرا که بندگان شما قانون کتاب جبروت  
 پادشاه فرس آمد و بر حسد و در و سرگرمی که محال انایان است جمیع را مقتدا بعضی در دانش بندگان ایشان  
 و همیشه آوازه بزرگی آن عالیجناب بکوشش جان قبول نموده ایم و بدان خوشحال و مسروریم و ما را شک  
 درین ادب هیچ و بی نیست بلکه در تقدیر الایام جمیع فرنگیان را این اعتقاد است زیرا که مدت مدید است که بنیان  
 ایشان طایفه از پادریان که عیاض از علمای فرنگیان است جای ایشان داده و نهایت حرمت عزت  
 و نهایت محبت ایشان است از جهت و ستادان ایشان عظام کرام ذوی الاحترام محبتیه پادشاه

صالح

چرا که با دارا از اتحاد و یکپارگی و دوستی که میباید بر سپاه جهانان میباید در میان پادشاهان که در کونسل  
 که در پاریس تحت شاهی و دشت لبریزند از خود شمالی و فوجی همیشه آواز بزرگی در وقت حال بندگان  
 ایشان را بچنان میرسانند که ایشان را شناسند و فراموش کاریستند فدیة التسخیر جمع بلا  
 سلطنت و بزرگی تمام کرده اند شمشیر حضور صفا آنکه پادریان که در میان راه جای داده ایشان بحال خود  
 در کلبه یا عبادت بطریقه خود بجای می آورند و آنکه احدی مزاحمت بحال ایشان رساند و بنا  
 بر علیه او بجانشینان حضرت عیسی علیه السلام بریده باطن متوجه کرده از پادشاه پادشاهان که در  
 در خدمت خویش با او شرفی نیک فتح و فزونی بکسب ایشان مینماید و چنانچه در پیشانی او  
 ایشان را نموده تمام جمیع عالم را روشن ساخته و احکام الهی را شرح کرده و مانند بزرگی حضرت عیسی علیه السلام  
 خداوند سلطنت باشند همیشه حضور و طلب حاصل آید با ارسال کتابت و رسولان بکتابت عیسویان  
 یکی ملایمان درگاه و عرش شهباه را مفرماند تا از حجت و دوستی و اخلاص ظاهر کرده و در برین  
 ایشان و خدمتگاران حضرت عیسی علیه السلام از روی اخلاص حضور دل و عاجز است بندگان شما  
 مینمایند و ایمان و اوقات از جهت تفقدات و نوازشات که نسبت بحال پادریان که در میان شما  
 و آنکه این مقام عالم از این جهت بلند آواز میگردانند و آواز بزرگی ایشان را در روم مری که  
 پاریس تحت حضرت عیسی علیه السلام است اما میل و محبت ما از قدیم الایام است از جهت محبت حضرت پاد  
 که آن عالیشان مطهری دارند نیست که آفتاب جمعیت الهی بر بر آن عالمی قرار داده و پانده با دین  
 مکتوب بجز و نمینان بود و از انجا بر مبر آورده بودند گشودند و فکینان که در دولت سلطنت مصطفیان  
 بودند مکتوب بخانه بقرسی ترجمه کردند از عباراتش معلوم و مفهوم نیست که در دستند مکتوب  
 بسبب باشد بلکه چنین ظاهر میشود که تلامذی ملت مسیح که در اهل القادوس حضرت عیسی علیه السلام  
 نوشته باشند از توخیان سوال شده جواب دهند که در میان ما اثر طواغیت و ادب نیست که در کاتب  
 بزرگان صاحب مکتوب خود را در میان نموده بزبان قایم حرف میگویند لهذا حضرت ابوبکر  
 ادب مرغی داشته بزبان غایب ادبی مطلب نموده است و بوقت فکینان این است مجاز عظمی است

و ستوک و جبروت و جلال تخت پنا اجمور زیاد و از آنست که محتاج بر بقینه و حجت باشد لهذا در  
 باب اختصار اولی ترسینا بر سینین عشرت فیش شفت سال بود و در سجد هس لکن بر تبه بلند فریانی  
 و سلطنت ایران رسیده مدت سلطنتش در ایران چهل و دو سال و در سال دوم جلوست ماحین  
 و فوات که چهل سال پشد در ترو ات چمانداری و قلعه کثای که در اینج شیدان شیعیان غفری پاک  
 اعتقاد بود لهذا در سال وازدم قرن ثانی بجوار رحمت ایزدی پوشت **شاه** شاد ارشمان تو جهان  
 شست است پنج تو چهل سال زاعدا کین جو هست **آنکس** که سکتای بانه است خداست که چشم پست  
 رسیده آتمز قنصاست **رحمة الله علیه** و علی آباء الطاهرین العظام والسلام الاکرام **سارمته قنصیات**  
**ملازمان درگاه و غیره** **هین سال از عالم قالی لعل باقی شتاد** و در مصاحح خاک غنوده  
 یوسف سلطان و می از غلامان تربت کرده حضرت شاه کیستی ستان فردوس مکان علین شتاد  
 بود که بر تبه بلند امارت و سلطنت سرفراز و سر بلند کشته و حاکم الکاهی کیس کیلان و میر غازیان  
 چکنی کردید و در سال گذشته بتقصیر خدمت متمم کشته از حکومت معزول گشت و دیگر کرگین  
 سلطان که از زمره غلامان و تربت یاد و شاه جنت مکان بود عوض تعیین نیست و در صحران  
 تقصیر مقرر شده بود که بارض و دم و جوش همراه ابازه پاشا قلعه داری نماید چنانچه بتجرب پوشت آن  
 خدمت صورت تربت و سرداری تفنگچیان قلعه آشفه بر او مرجع گشته در انخدمت از عالم حلت  
 کرد جوان معقول آدمی و شایسته بزرگی بود و پسرش برستور در سلک غلامان تنظیم دارند و بگری  
 علیخان بکت ناظر و اب ولد آلهی بکت وی بنزد زمان حیات مرجع آمده ویرد بخان ناظر سرکار  
 او بود از وفور کار دانی و دورانیش و قابلیت ناظر و اب سرکار خاصه شریف شده بعد از  
 فوت او خدمت مذکور بعلیخان بکت مزبور بر سرشید او مرجع گشت و دار و نقد محاسبان خواست  
 کشته بشده مدتیست و در انجاست در روز دیده مسغب وی پادکار بکت برادر او مرجع شده  
 و دیگر میرزا محمد رضا وزیر غلامان ولد میرزا ابوالمعالی نظری است که در اوام خدمت موروثی است  
 در عوض پدر وزیر غلامان و تفنگچیان بود در اوام سلطنته قزوین پادشاه در هنگام آمدن ما زنده را



لطابت جمار تمام داشت و بسیار لونه مشرب و شوخ طبع بود ذوق شو و شاعر عری طبعش قوی  
 کرده بدان شیوه مرتبه بلند نامی و عزت یافت از شعای سخور و سخنوران بلاغت کسرت کشنده  
 شهر روزگار کردید و اشعار بلندش از قصاید غزلیات و رباعیات و مقطعات و شوقیات  
 بسیار است و معانی و قیق نگین و ادبای شیرین میثار از نزلت طبع و کز ندکی شیوه اشعارش  
 بود و از تک تک حوصلگی اندک ناطقین و بلوغت کسرت آن مینمود و از ستم ظریفی و شوخی طبیعت همواره  
 زبان بجهت سینه کاران میکشاد اگر چه رسم بجا ندم است اما درین طرز بد معاند نگین  
 غزلیات شیرین بنا کز کزین روشل دانوده او سخن پروازی میداد و در خدمت شاه کبکی است  
 فردوس مکان علیین است میان رضوان اما مکه و قریب منزلت داشت از لونه مشرب ملازمت  
 رکاب او شکر کثیر مینمود و از آنحضرت بکلیت الشرایع و معتاد ایران لعب داشت کما هی ذمت  
 از حجاب بگریست عارفی میفرموده و در او از ایام حیات از هیچا بود بگرده و قطعه در وقت  
 آن در سلاک نظیر در آورده بنظر آمدن شرف در آورده گذرانید **قطعه** سو کند میخورد کم شب داری  
 که عقل راه و در کبرای حضرت او نیست استبانه که نازخ بلانی خاطر غمش تمام تا زخمها نغزده ام از خصم کینه  
 خوانده از غم دیده هزار خدنگ جگر کاف و زهره با یتقام کیمی خشمگیر کج **شعر** پروای اشقام عادی نمی گنم  
 بروی هم نهند کرا فزون زنده گناه **شعر** اما جو رفت با او پنهان حد برون **شعر** اما ویب خصم واجب نیست  
 کاه کاه **شعر** اما کی فغان شید خور و سنگان **شعر** اما کی بشعل بلعن ز بونی زند کسب **شعر** با بدینو زنت  
 زوق خزان **شعر** با بچوب است **شعر** پروان نهند چون قدر کبروی ز راه **شعر** هر کس ز خصم کینه بنوی و کر کشد **شعر** مرغ  
 بگریلب با عارضه وار سپاه **شعر** و شش اشقام در کجون نیرسد **شعر** شاعر بویج تیز زبان می برد پناه  
 خود را بیکد ویت تسلی کند کزان **شعر** روی عدو و چو بخود یوان کند سینا **شعر** رسم بجا چو لایزم با مایت منت  
 چون که با کز و توان شست خدیجه **شعر** اما پسته خاطر ایران بلیشوم **شعر** اما با منست این هنر اعتبار کاه  
 بار در کز از لب و لب از صمیم قلب **شعر** بجدید تو می گنم اما مایت **شعر** شامی که چرخ را بخوار و بک **شعر**  
 کردون چو آفتاب با و بوی افکنده کلاه **شعر** و درین سال در دارالسلطنه صفایان مرخص گشته او را



این مصعوم بکند و کسب السلطنه شاه بخت مکان که بمصعب قورچی باشیکری که از خاصه سلطان این  
 دولت عزت خاصه دارد و بنا بر تیره سیادت و شرف مصاهرت آنحضرت و قربت قرابت از امرای  
 اولیای قیامت ممتاز و متمسک است و سایر اولیای قیامت از اول طایفه جلیله شاه بلوک که هر دو قزاقان  
 و ترکهاست از قزاقان درین وقت هفت نفر بر تیره ایالت و خانی سرافرازی داشته اند اولیای  
 زین خاندان بکند که در عوض غلیقه خان که امیرانشک آقاسی بهشی و حاکم ری گشته بچشم منتهات  
 و غلبه اربابیت تربیت از آنحضرت یافته بسیاری مغز و مکرم و پین الاغازه و الاوقاف محترم بود **دیگر**  
 نواب حسن خان ولد حسین خان که از اولیای قیامت عبداللوی شاملوست از امرای ذی شان و نجابتی الد  
 بچکر بیک کل ولایت خراسان است **دیگر** نواب محمد زمان سلطان حاکم غور و بعضی مجال خراسان است  
 و نواب فضل علی سلطان بیکد حاکم بلالی مرغابست **دیگر** نواب حقیردی سلطان که از امرای در بکند  
 و از طایفه عکره می شاملوست و درین عهد عکره لو و خن کوند و عمیش سلطان بیکد ماکر باخیش چشم  
 خود در طوق کرکوک سپود و در اول سفر دارالسلام نغدا و باجمعی کثیر شاه بیستون شش بخدمت شرف  
 آمد و تیره بارت و سلطانانیت و از مجال آذربایجان پیولات تقریر و در نواب لغدی سلطان متعاقب  
 که میراغل است و مغاضد رحمت شاملوست **استاجلو** و این طایفه نیز از اولیای قیامت بزرگ قولین شمس است  
 و امرای و ارباب عتبار در میان این اولیای قیامت بسیار بوده و اما از ایشان درین عهد سه نفر  
 بر تیره امارت سرافرازی داشته اند **اول** نواب محب علی سلطان و له بکش خان که حاکم لنگای خراسان است  
**دیگر** نواب مصعب سلطان کنت که حاکم نجران است و دیگری نواب ابوالقاسم سلطان و له بر عنین خان  
 حاکم حله و عراق عرب بوده طایفه قاجار نواب ملها سید خان و له امیر کوستان که بجای والد بچکر بیک  
 سعد و از امرای بزرگ نواب بیکر خان یکومی در است که از امرای قرانغ و حاکم برودج است طایفه ذوالقدر  
 آن طایفه نیز از اولیای قیامت بزرگ قولین است و درین عهد شش نفر بر تیره ایالت و امارت سرافرازی داشته  
 امیر خان نورو حاکم دارالامان کرمان و له دستم سلطان سوکون نواب سلیمان شمس الدنلو که سابقا از امرای  
 قرانغ بوده و الحال حاکم آخچه که بستان شده بود نواب برجهیم سلطان و زرقلو حاکم ولایت سرخرمستان

بود نواب درگاه قیاس سلطان توغلو ولد شاه تپعلی خلیفه هم در وقت زاده نذر خان هم درگاه حاکم بعضی  
فارس بود نواب خلیل سلطان که کلبعلی سلطان که از امرای قزاقان است نواب سید ام سلطان صاحب  
که حاکم کلبو و جابله است و از طایفه قاجار است افتخار از او میا قات بزک معتبر تر است  
و درین طایفه نفر برتبه بلند ایالت رسید با نواب کلبعلی خان و ولد قاسم خان افتخار ایما نیکو کجا  
از وی آذربایجان است نواب سید محمد خان آن امر که حاکم بروج و اسفزاری خراسان است بزکمان که از  
او میا قات بزک است و درین دو نفر برتبه ارجمند خان مرطندی دارند اول پر بود اوق خان و ولد شاه  
خان بزک که کچک سپکی آذربایجان است و حاکم دارالت سلطنه بزرگ نواب حسن سلطان در کلبو حاکم  
مقامات بوده و از او میا قات معتبر تر است از اما درین عهد کینفر ایشان برتبه ایالت  
درستند از نسیه سلطان و ولد با نسیه سلطان تویر حصار لو حاکم تسخن کیمیلان است چنانچه کچک  
و نسیه در میان ایشان منصف است و از نواب یار علی سلطان حاکم قلعه با نسیه حصار لو  
نواب که علی سلطان حاکم قلعه ماکو نواب نسیه سلطان حاکم بعضی حال چو سید الهانوت بیسم  
منصور سلطان که در ولایت شیروان الحاد دارد نوری اگر اوار که مرتبه خان و سلطان دارند درین  
وقت هضده نفر نواب بین خان عباسی کچک سپکی ارستان نواب عیان احمد خان و ولد بلو خان  
اردلان کچک سپکی هیزوز نواب خلیل خان برادر جهانگیر خان حاکم خجنت میا نسیه نواب عاشور خان  
چکنی حاکم مرو و شایان نواب احمد سلطان چکنی و در حاجی سلطان حاکم سبزوار نواب سلمان  
خان سوزاشی حاکم چرس و سلسله آذربایجان نواب امامت علی سلطان سیاه منصور حاکم اسفزار  
برایسان نواب برضا سلطان سیاه منصور حاکم پشنگ زمین و او نواب پرام علی سلطان صوفی  
حاکم دیلمان کیمیلان که از عشایر اگر است ایالت چاه علی دران خان بزک که از امرای بزرگ است و  
بجای او از کچک سپکی نسیه است نواب امامت علی سلطان حاکم کار و در اسپر لویا شمشک سپکی  
حاکم دارالارشد و در پیل و نواب بود و قوامت برایتیم الدین خان که حاکم دارالجزیره فارس بود  
و حاکم آخچه که رحمتان شده بود و قزاقان غلو که از نسیه فیان قدیم این سلسله علیه بود و از ایشان



یکمترتبه امارت دادند با بسم بر بان الدین خلیفه ولد الیس خلیفه که حاکم قزاق و داغ آذربایجان بود  
 و از طایفه طاشان و نفررتبه ایالت خوانند نواب ساروخان نواده بانیدرخان حاکم آستان  
 ندرخان سلطان که بجای یادگار علی سلطان خلفا حاکم بعضی محالطاش بود چاکرلو با بسم محمد سلطان  
 حاکم شکی شیروان بود پاپردلو با بسم مرادخان سلطان حاکم ارسبارت جغتای و میران و با  
 یغنه ترکمان صابین خانی و غیره خراسان که داخل خجنتای اند نواب پیرام علی سلطان قزاقستان از اولاد  
 بابا الیس حاکم ولایت نیشابور و از او یاقات معتبره جغتای اند نواب علیارخان کرمانی  
 مذکور در حد و دسترابا نواب فریدون حسین سلطان نواده حسین خان فرزند جنگ حاکم  
 تربت حیدریه خراسان است نواب قلندر سلطان توکل حاکم ولایت جام خراسان بود نواب  
 طهاسب قلندر سلطان ولد محمد سلطان قزاقستان حاکم ترشیز و در زقول جوزستان نواب شاپور  
 سلطان جلایر حاکم کوه مشهد نواب شاهقل سلطان قری حاکم جهان ارجمان خراسان نواب  
 اغور سلطان جلایر نواب رحمان سلطان قزاقستان از پیش از میران صابین خان ترکمان اند نواب میر  
 سلطان غوری ولد میرشادی سلطان از میران او یاقات تابع دارالسلطنه تربت است نواب میر  
 حیدر سلطان حبشیدی نیز میرایل مذکور و حاکم کرخ هرات از طایفه اکراد و الوار مقصود سلطان  
 چکنی حاکم برکش ط نواب علیخان سلطان که از امرای آذربایجان و میرایل مذکور است نواب علیخان  
 الدین سلطان سور که از امرای شیر و اناست نواب نفس سلطان که روس حاکم قلعه لک بغداد  
 که از توابع دولت است نواب کدای سلطان کولاک که از امرای آذربایجان و میرایل مذکور است  
 نواب مصطفی سلطان ملقب با بدال علی حاکم که در حستان که توابع بغداد است و سایر جماعت مختلفه که از  
 او یاقات یتبند و در سلک امرای و شاهش شظام دارند هشت نفرند ملک جلال الدین خان  
 ولد ملک محمود حاکم ولایت سیستان که بولایت نیمروز موسوم است و از نژاد صفاریه اند نواب آقاخان  
 مقدم که از ایل و تواریکی قزاق و کبکرت ایل و عشرت از امرای بزرگ و حاکم مراغه آذربایجان  
 نواب ساروخان سلماسی میر عشرت جماعت لک است نواب رضا سلطان زونوزی از امرای آذربایجان

و گو تو ان قلمو قمار تبارق است نواب خلیل سلطان سیل سپور و در سیلان او یاق قرلبش سیل  
 سپور میبوده و این جماعت از قبایل متفرقه اند و در زمان حضرت کیتی ستان از روم شاه پسوند  
 شده اند و بهر جا که رسیده اند تاراج کنان می آمدند و پاک میرفته اند و اسم خود را سیل سپور  
 نهادند و بزار خانوانه اند که از روی خلاص آمدند و بعضی از ایشان در سلک تورچیان و  
 طرازان نظام دارند و نیز بلامنت خلیل سلطان مامور شده اند و در الحاکمی و راجعی میباشند  
 یورت دادند و حاکم با قتل ایشان مقرر است و نواب نوزالذین سلطان پادار از عشایر ترکمان  
 شیروات همیشه در تاجیکی حاکم تغلیک که حستان بگذراند آنجا قیام داشتند نواب مغز سلطان  
 او نیز از افغان و قپل ابدالیست و بگزیت بوده اند شش رالیه حاکم شپک و برستور تاجین پهلر کپک  
 قند هاربت قپل و عشیرت معروف تاج قند هار و اکثر زراعت خالصه قند هار را ایشان مینمایند و  
 دواب افغان میباشند و **قند هارنی از امرای خلائان درگاه که بر تریبیت شاه از تریبیتان سلطان**  
**یافته اند چون در ایام فرماندهی حضرت کیتی سلطان ذوقی ازین طبقه بواسطت آنحضرت توفیق اسلام**  
**و سعادت غلامی این درگاه ملائکت مقام دریافته اکثر از عهد صبی در ظل مرحمت سایه تریبیت آنحضرت**  
**نشو و نما یافته با طهارت جسمی اش شناخته است و امارت و قابلیت بمناسب غانی یافته بود**  
 لهذا بعضی از امرای قندیش حکام مملکت که از جهان فانی بعالم جاودانی ارتحال نموده در میان  
 او یاق کسی که شایسته تریبیت و تقویض منصب عالی امارت و ایالت داشته باشد بنویسند یکی از غلامان  
 خاصه شریف را که بوفور عدالت و کار دانی و شجاعت و دلیری و جان سپاری در راه ولی نعمت از  
 او آن ممتاز بود و با مارت آن ایل عشقون و حشمه و ایالت و فرمان رواد آن الحاکمین میباشند  
 و ازین طبقه است و کینفر درین ارتحال بر تریبیت ایالت و غانی و بر تریبیت امارت و سلطانه سرفرازی  
 داشته و اسامی ایشان بر تریبیت تحریر می باید **اول ایالت و شوکت و اماقبال پناه امامت سیلان**  
**ولد مرحوم آند و در دنیان که بجای می پرد پهلر سپکی فارس کون کیکو بدو بچین ولار و هر موز است و**  
**امرایی تاجین او که بگومت محالی است فعال دارند چون غزل و نضبایشان منوط برای پهلر کپک مذکور است**

و اسامی آنجا تحت معلوم مسودا و اوراق بنویسند **دیگر** ایالت پناه و اوغخان باور ایالت  
 که بجای محمد قلخان قاجار تصفیری که از دور قفقز مسودا و کرجی در کرجستان صد و سیادته بود و از آنجا  
 و امیرالامرایه قباغ معزول گشته و مشارالیه برین رتبه ارجحه مراقرانی یافت و الیوم چکار یکی آن  
 ولایت میرالین او یاق قاجار است **دیگر** ایالت پناه و خان چکار یکی دارالمؤمنین است را با و چار  
 قشون و لشکران ولایت است **دیگر** ایالت پناه و خاقان چکار یکی بجای یاق و الفکار خان و یوسف خان  
 چکار یکی کل ولایت شیردان و میرعلایقه و امانلو و خوشسلو و سایر غازیان و قشون و لشکر آنجا و از  
 امرای بزرگت **دیگر** امارت پناه صغی قی سلطان المدحوم امام قلخان که بجای ارجسیم خان آن  
 ولایت لار شده و از امرای بزرگت **دیگر** ایالت پناه صغی قلخان رضی ملت بشیر علی که چکار یکی دارالاب  
 بغداد و کل عراق عرب و قریه های قریحان نجف اشرف است و متولی عیبات عالیات پناه و نجف  
 آمد و رفت حافظ احمد پشایر بر قلعه دارالاب لار پناه و اشارت بدان شده و الوقی ملتجی که زیاده  
 از ایالت خانه است و غلام بنگل اصل این آستان ملک است ایشان و از جمله فدیان بود **دیگر** ایالت پناه  
 منوچهر خان و المدحوم قریحانی خان سپهسالار ایران که در کرجستان بیست مورا و کرجی تیر و کار  
 قبضه آمد **دیگر** امارت پناه و فرخ سلطان که در عوض بوتم سلطان کرجی حاکم در بند و سایر خراسان و  
 غازیان و روملو و بیات و غیره قشون و لشکر باب الاواب است **دیگر** امارت پناه و بیست سلطان که بجای  
 میرسین حاکم که کیلان و سرکرده غازیان و قشون و لشکر آنجا **دیگر** امارت پناه و اعز لو سلطان  
 دستکش مشهور است که حاکم ولایت درون خراسان است **دیگر** امارت پناه و اما سلطان میرالین  
 و غیرت پازوکی حاکم خوار و سمنان و دماوند و قزوین و کوه است **دیگر** امارت پناه و خردو سلطان که حاکم  
 مرغاب و ماروجاق و سرکرده فوجی از غازیان شاملوست **دیگر** امارت پناه و یوسف سلطان که میرالین  
 کرده و حاکم ولایت خیزستان خراسان است **دیگر** امارت پناه و جمشید سلطان کرجی که سرکرده و اوقایق فشت  
 که حاکم ایپور و فاسان است **دیگر** امارت پناه و نور و سلطان که میرالین جوان شیراز و تازکیه و از امرای  
 قراقرغ است **دیگر** و **دیگر** ایالت پناه و در کوه و در عظام و در نال و ارباب مناسب صد و عالی شان حضرت شاه

جنت مکان عظیم آسمان رمضان را سگاه چرخه در طی وقایع هر سال بکام تقویض مناسب  
اسامی سامیه ایشان جایگاه مرقوم مسلم و قالی بکارگشته اما در بمقام هم نشایسته نگار است و نه کا  
آن طایفه بر نام سب نیست لهذا بجز آن می پردازد و صد و غلط نم بان فرزند در شان آن آنحضرت  
هفته نفر است اول سیاحت نجابت پناه امیر ابو المعالی بنحو شیرازی بود که شتر از او مصاف حمید  
اشرف در صدر صحیفه اول در طی احوال سادات عظام نامان شاه جنت مکان کاشته تکلم بیان  
گشته و در زمان نواب سکندر نشان واقعه را ابو طالب میزایان از منصب قضای عساکر  
ظفر اثر تبارتجه صدرت سر بلندی یافته بود و بعد از جاوسل همیون اعلی پستو رسایر تبار  
مناسب تم عزلیت بسفوف حال کشیده شد بعد از آنکه زمانی چون در شایستگی این منصب  
از سایر سادات و فضلا و اقیای امتیازی داشت دیگر باره بدین منصب برافزای یافته شین  
حیث الاستقلال صدر بود **دو** که غازی خان ولد میزایر بیان که ارشادات سیخی حسینی از السلطه  
قزوین و اقوام قاضی جهان وزیر و میر علی الدین حسینی سلامی که ارشادات فیج القدر شهرستان  
دارالتلطیفه اصغمان و اقوام میر فضل الله سید فاضل است مسقطه قابل بود در تبار بلندی صدرت  
یافته و میر علی الدین حسینی نکو در صین تخیر قلعه شیروان بر حمت حمی غفور پوست **دو** که میزایر  
رضی بر او زاده میر ابو الولی بجای عم بزرگوار پین الاما علی بن رقیه گرامی مغز و نامی کردید و از  
و فخر قابلیت مرتبه صاهرت حضرت همایون اعلی در یافته برشته و کاروانه و در اندیشی محل  
اعتماد گشته تولیت اوقاف سرکار خاصه شریفه آنحضرت که بر حضرت عالیات چهارده معصوم  
علیهم السلام شفقت فرموده اند و منصب همدراری تو قیعات مبارکه حضرت عالیات و منصب  
صدرت گردیده و او در سفر آذربایجان مرین کشنده و در سنه هزار و پست و شش از عالم فایز بزرگوار  
عابدانی و شتافت و غازیخان دلیری که در مصاف معروفی اوقات داشت و مرضی طبع مبارک  
اشرف اقدس بنوعه و از آن منصب عزل گردید و منصب میزایر رضی میر صدر الدین محمد که در خرد داده  
حضرت همایون اعلی است تقویض یافت بعد از امیر صدر الدین و خرد داده حضرت عالی در آنجا تکلم کرد

بود و این منصب لایا و تقویض یافته میرزا رفیع عماد به پیش حسب الامر اشرف علی خود بنیاد کاغذ  
 مزبور گشت و منصب غازیخان لغازی سلطان ترقی الموسوی که متولی سرکار فیض آثار و منصف  
 مرطبی در رضوی بود تقویض یافت لیکر در همان چند روز که در وادار اارشاد و اول پای بس منصب عالی  
 صدارت کرد چاره علی گشت مثال جلالتشمال بوده خطاب صدارتش بوقوع ختم محنت تکریم  
**یک** میرزا رفیع الدین محمد خلیفه ولد میر شجاع الدین محمود صفیاد که در آن ملک بسادات مازندران  
 نشان معوضه از دسترازا و صاف و کمال و بزرگی قدر و منزلتشان درین صحیفه غاشته ملک پنا  
 گشته معوضه کردید و میرزا رفیع مذکور شرف مصاهرت حضرت هان یافته از مرتب بنیاد پای رفعت  
 بر تنها ده صالت بست و میرزا رفیع طرای امثال احکام اباسم سامی خود موقع و موشح ساخت و در  
 میرزا رفیع الدین محمد خلیفه بجای رحمت یزدانی سوسسته و در منزل خاک آسایش گزید و منصب  
 صدارت کل مالک محمود و من حیث الانفراد بانصب ابجد تویلت و همدراری تو قیعات حضرت  
 عالیات چهارده معصوم علیه السلام بخدمتش تعلق گرفته اکنون برین مراتب بلند و مناصب  
 سرفرازی دارد و دیگر وزرای اعظم که با اعتماد الدوله العلیه العالیه العالیه الخاقانی  
**و وزیر دیوان اعلی** ملقب اند و بدین منصب از جمیع دریا به است هفت نفر تا اول میرزا شاد  
 ولد میرزا احمد و میرزا عطاء الله که در زمان شاه جنت مکان فردوس شهبان شتر از احوال شرف  
 علی وزرای مالک محمود و قمر بنیر ملک میان گشته و میرزا احمد پسر او تعلق نویسنه بل بود و  
 علم انشا همارت کامل گشت و مرد خلیق و غیره و در شش خلق بود بنابر نماز عذر در میان او  
 میرزا سلمان وزیر بود و در زمان نواب سکندر نشان سلطه نهم پادشاه و وزارت مرشد قاضیان  
 اختیار نمود و بجانب نواسان رفت و در آنجا منبج عباس سیکری کرده و در سال که نواب سکنده  
 جاه با عساکر فیروزی مآثر عراق متوجه دفع و فک کرده مرشد خلقی نماز در قلعو تربت  
 حیدر به محارمه کرد چنانچه در محل خود ذکر شده و حکم نام برادرزاده میرزا احمد باغبان بجز یک میرزا  
 سلمان بقلعه آمده و در زمان فرست عم خود را از پای در آورده خود را بیرون انداخت و بر



اردو بادوی که شمه از احوالش درین کتاب مرقوم حکمت جمیع کارگشته در اندام حقوق  
 خدمات سابقه و لاحقه و جان سپاری یک برادرش ابوطالب سبکت که عبده الله خان  
 اوزبک در حین محاصره دارالسلطنه به راه که او از جانب علیقلینان شامو رسالت شده  
 بود او را در دین توب که اشتبه بجانیب قلعه اجنت و در مقام تربیت او در آن منصب  
 استیضای مالک محمود سرافراز نمودند بعد از غزلیت میرزا لطف الله بنصب راجمیدار  
 وزارت اعظم سر بلند می یافت و تا مدت پست سال در کمال افتخار و استقلال وزیر و اتقان  
 الدوله بود در لپ می قلعه مردم را روحی چنانچه که ارشاد یافته فوت شد **یک** مرزا ابوطالب  
 خلف راجمیدار که شمه از اوصاف کمالش در صدر صحیفه اول رقم نگارش یافته در آقاخان  
 جوانی و شباب نشو و نما یافته در ادای حقوق خدمات اجداد و بجای والدین زکوار بدین  
 رتبه بلند نامی راجمیداری یافت و در پنج دو سال من حیث الافراد متکفل امر وزارت بود و  
 بحسب بعضی امور که لازم داشت جوانیت و غرور جاه و منصب ازین عطیة والا محو گشت  
 که ایوم بر نیک بد زمان سازگار و تجربه بنشیند و نوازده تاسب کردید **یک** سلمان خان ولد مرزا  
 میرزا ابن عبده الله خان استما جو که فی الجمله آرد میتیت و قاطبیت و استعدادی داشت تربیت  
 بلند وزارت اعظم ارتقاء یافته تا مدت پنجال شامو غل مشاغل وزارت دیوان اعلی بود در  
 سال در دارالسلطنه اصمغان مرایع گشته بسیار وزارت و در حین این عالم فانی دور می گردید  
 بعالم جاودان شتافت **یک** سلطان العلماء دستورالوزرا فی خلیفه سلطان خلف موقور  
 میرزا فرسخ الدین محمد صدر که شرف مصابرت حضرت علی شای نعل الهی دارد و چنانچه در محل خود  
 ذکر شده و مآثر جلایل و مفارخ کمال والدین زکوارش درین اوراق سبق ذکر یافته بدین ترتیب  
 راجمیدار می و مغز گشت و بهیچ جهت مورد تربیت و مشمول نوازش و الطاف شاهان گشته  
 من حیث الاستقلال با هر وزارت اعظم پرودخت و الحی سید بزرگ عالیشان و عالم فاضل  
 دانشمند نیکو اخلاق بود و از عهد صبی او ان نشو و نما می صدر تیز زمان ارتقاء و مدارج علیا

منصب مذکور خلاصه عمر کرامی را صرف معالجه سلاطین و ساجده کرده و در فنون علم معقول منقول  
 نادره عصر و سرآمد روزگار کرده و در اندک زمانی بوفور نعم و وفات و بزرگت عالی و طبع  
 مستقیم در علم حساب آن مهارت کاملی یافته برای صایب فکر ثبات و راد و وقایع امور  
 ترتیبات عظیم روی داده بخوبی بلوازم این منصب عالی اشتغال دارد که تقریباتش در عیادت  
 و قافون و شایع ارقام سعادت انظار مش از حروف خطا و سهوی صون است و ذات کامل الصفا  
 جامع کمالات صوری معنوی و شایسته یکی این رتبه والا و زمینگی این منصب علیا از جنبه  
 آمارش ظاهر و پدید است و لاغایین حیث الاستقلال و الا تقاضا و شایع این مشغله عظیم است  
 و در حسن و خلق و اوصاف حمیده شش هر چند رود اندکی از سب یا رده پاچه اظهار نمیتواند نماید  
 ریاضت مال رباب قلم و اصحاب فضل و کمال از شجاعت کلک کبر با برش مخفی و شاد است  
 و ارباب قابلیت و استعداد در ظرافت و امتنان آن صاحب دولت مسرور و کامیاب  
 و ایوم نزارت اعظم از وجود شریف و غنیر لطیف فرین و آراسته و سر بر دولت از سلامت  
 نفس و غیر اندیشی و خیر جوی همیشه مجلی و پر است **شوا** از رسم تجارت تازه کرده و زمان  
 او بلند آوازه کرده امید که از غم دولت تمتع و برخورداری یابد **مستوفیان عظام کرامت**  
**حضرت کبیری مستوفی الممالک مشهورند** خواجسته کرامت و نمانند اصفا فی که در خراسان  
 در خدمت حضرت اعلی شاهی بود و در رکاب او تسع بواق آمده مدتی سه سال مستوفی الممالک  
 بود مردی آدمی درویش نهاد و سلامت نفس الصفا دارد و محاسب کار دان و از است  
 شکار با شکار تازی موعول بود و در شش ماهه پارس سبیل مطابق شده و حاتم یک سار و با  
 وزیر بیکتاش شرفان مستوفی الممالک گشت و تا مدت شش ماه بران خدمت قیام داشت  
 و در اول تو شقان سبیل سه الف بجزی چنانچه در طی سالی سامیه و نوزاری عظام سبق ذکر  
 شده مورد ترمیمت شایان به منصب نزارت اعظم سر بلندی یافت بعد از آن آقا شایسته بود  
 آبادی صفا فی منصب بلند استیفا و سر بلندی یافت و دولت و قلم مرصع بود و لالی کرانه



غایت رسم نموده که مستوفیان نظام داده شود با شفقت فرمودند و در علم سیاق و سباق  
استاد المحدثین و محاسب کاروان و مردی خیرخواه بود و بسلاطت نفس خیر اندیشی انصاف  
دراشت و قدامت ششماه من حیث الاستقلال و الاقراد بدان خدمت بنوعی اشتغال داشت  
که زبان قلم زبان قاصد و کاسر و در سه ست الف با جمل طبع فوت شد بنا بر شفقت شایسته  
با آن سلسله منصب استیفا برادرش تفویض یافت آقا میرزا علی برادرش در عرض استیفا  
الممالک شده و دوات قلم مرصع مذکور با اختصاص یافت او نیز مرصع و سنجیده معقول آدمی  
خوش سلوک پر بهر کار که مطلق بود و در نسخه تشخیص جمع و خروج ممالک محروسه که میرزا حاتم ملک  
ارو بود آدمی طرح کرده بود و امر و زنده و قان و دفترخانه همیوست و در ایام استیفا  
مشار الیه و بسعی او با تمام رسید و قدامت پنجسال مستوفی الممالک بود و در او زور و پیش نهادی  
و کم طبع و عدم رشد و استقلال مورد اعتراض متعوضان و اضداد گشته ازان منصب عالی  
معزول گشت و در معزای میرزا ابرهیم کای شیرازی که از جمله متعوضان و اضداد بود بدین ترتیب  
ارجحند سرانوزی یافت و در کمال استقلال بلند پروازی ملو از امین خدمت اشتغال سینوز  
و از تریا دتی رشد و بد سلوکی بد نفس ارباب قلم و انبای جنس از و رسید در مقام غیر محبت  
او در آمدند و از بد پروایی و بی شعوری که از کیفیت داده غور و جاهد و منصب خطی چند در  
محاسبات کیدان نوه مبلغنمای کلی فزه گشته کرده بود و میرزای عالیان و وزیر کیدان  
که خود مودعی حساب بود و بران اطلاع یافته بفرمان شرف اقدس همایون اعلی رسانید بنا  
بر آن رقم غرقلیت بر صفحه حال کشیدند و منصبش مدت یکسال نیم بود و در اول میلان میل  
مطابق ششماه میرزا قوام الدین محمد اوله میرزا حسن که از انصافان و کوزیر حسینخان شایسته  
الامر بود و خاسان بود و در علم سیاق و سباق و نویسنده کئی شاکر و خلف آقا شاه علی که سابق  
کر دیده بر سکن استیفا تمکن یافت و در خلق نیک نفس بود و با کمال استقلال و بزرگ نشی  
و نجابت در پیش نهاد و غیره و صاحب ممت بود و فقر او عزیز و سگین و در پیش نهاد

و ارباب صلاح و اصحاب بهر و تقوی از موی اید انعام و احسان شرح هر دو مذکور است باز در سال  
 من حیث الاستقلال و الانفرادی استونی الممالک بود و در سال شانزدهم دعوت میرزا علی  
 احباب نمود و بعد از آن بقیه است و **یک** میرزا سعید نواده خواهر قاسم نظری در زمان شاهنشاهی  
 مکان علیین اشیا منسوب و ارج نویسی آید با بچکان داشت و بعد از فوت میرزا قوامان از  
 وفوقانیت و درست قلبی و حقوق خدمت دیرین سلسله قاسم پیک برین رتبه و الا اجدید  
 یافت و تا معین ارجمال شاه کبکی استمان منبالت و الاستحقاق مستوفی الممالک بود  
 اکنون بجهت بخدمت مذکور مورست **دوم** **یک** **سجایه** **وزرای** **چوم** وزیر دارالمظالم  
 آنحضرت چند وزیر ذی شان صاحب باعتبار بودند مثل میرزا محمد شیخ وزیر دارالمظالم  
 و خراسان و مخطاب میرزای عالمیان سرانوز بود و خواججه محمد رضا وزیر آذربایجان کتبه  
 مذویت داشت و دیگر وزیرای اصعبان و کاشان دیگر هم که بعد از آن بقیه چوسته بودند و  
 از وزیرای که در معین ارجمال ارتق فائق همات دیوانی بودند و نفر وزیر صاحب جاه و  
 عزت و عمت بار شروت و مکنت واقعه بودند **اول** میرزا تقی الدین محمد مشهور بارتق  
 نواده خواججه ضایع است که در زمان شاهنشاهی حجت مکان و وزیر حسین پیک یوزباشی استاجله  
 که از زمره ارکان دولت بود و میرزا تقی مذکور در سنه هزار و هشتاد و شش که تشریح میمون در  
 و اتقی واقع شده بود و او وزیر پیکر سپکی قرا باغ و کجا یعنی بلوازم خدمت پرور خسته  
 حضرت کبکی ستان آثار شده و کار دانی از ناصیه احوالش مشاهده نموده در مقام ترپیش  
 در آمدند و در همان بوزارت کل ولایت طرستان که عبارت از نازندان بهشت نشان  
 و ستمدار بوده باشد سر بلندی یا قدر و انداخته شد و حسن سعی و کار دانی او در حدت  
 مزبور آن دیار خصوصاً اجناس عمارت و منبسط و نسق مملکت و توسیع مطلق و شوارع و غیر  
 در ضمیر میرزا انوشیروان پیشتر از پیشتر سمت ظهور یافته و وزیر بوزارتش می افزودند تا آنکه  
 بزمی غرت و اعتبار محسوسه و اقران گشته از جمله مقربان محفل مقدس و حرمان سرایر اس

کذیب

اش کردید و تا مین ارجمالت آنحضرت بران منصب سرفرازی داشت و همیشه خدماتش مستحق  
 طبع مبارک است و اکنون پس تو منصب مزبور و خدمات آنجا قیام دارد و یک  
 خوابه صلاحه الدین اکبر غوریان وزیر خراسان و او از اعیان ولایت غوریان هرات بود و در زمان  
 تسلط او زبکیه بدو و لشکرهای تزلزلش مستم بود و انواع جور و تعدی کشیده بود و بعد از فتح خراسان  
 و دفع او زبکیه درازای دولتخواهی که از او بظهور رسیده بود مورد ترمیم و شفقت گشته  
 بخدمات دیوانی آنجا مامور گردید و عین خدمات منظور نظر شفقت گشته بود وزارت کل ملک  
 خراسان ارتقاء یافته و صاحب رقبات املاک کل موروثی بود از تقدیرات آسمانی ضعف  
 قوی بریاضیه او طاری گشته دیدید و پیشین با کلانیه از دیدن عاری و عاقل گردید و آنحضرت بنا  
 بر پایش حقوق خدمت ازان ابتلای او انما صین فرموده بهمان دستور منظور نظر  
 عنایات شایان بود با عدم بصیرت و پنیای بر تق و فقی امور وزارت می پرداخت و بمحض  
 توجیه و الطاف شاه از نقص پناصب او راه نیافت و مدت دوازده سال تا ایام پنیایی و  
 وزارت کل خراسان کرد و در ازمه سابقه و قرون مابینه همانا نظیر این یعنی وقوع نیافه باشد که  
 در عهد دولت این شهر بار حق شش ماه سنه نواز و وقوع یافت و در ذکر سایر وزرای خود  
 ممالک زیاد و فایده نیست **ذکر هفتاد و پنجاهی در قسم کتاب و و عالی دولت نواب سیار**  
 در الحیدر المینه که این جمله نسخه عالم آرای که عبارت از صفی ثانی صادرات احوال خسرو طغنه  
 قرین پهمال و واردات ایام زمانه می شهر یا غفران مال عباسی است صورت نسوبه یافته قم  
 خت شام پذیرفت و بمقتل که بعضی فقرات تفسیری آنچه مقصود بالذات بود درین کتاب عالم آراء  
 رشته تحریر نیامده باشد که محل اعتراض متوضعات بوالفضول تواند بود اکنون وقت آنست  
 که ملک سخن پرداز طلب ازان معذرت است از هر چه در ای باز آید و زبان صدق بیان را بخوبی  
 کلامی بوی مشک معطر و آب گل مروح سازد اعنی دوام دولت و توام سلطنت و کلامی  
 پادشاه اسلام گفت انام ماه جهان افزوس سپهر عدالت و عالم آرای آفتاب عالمات کشور

عظمت و فرمازاید فاقان بلند قد و الا مکان شگفتا و قضا قدرت قدر توان بر از منج تمت  
 نجت اکاسره کیسان خلاصه فرمازاید فرازین اعلام جهاکتش می زینده او نکت جهان را یا  
 شایسته که هر کج بود و در دریای موج و سلطان سرفراز شهر باره بر و مسکن فرماز که بصلوات  
 بود و سخا ارسیده و پادشاه اندازد بزیر رحمت و اشفاق بر هسته و راجب مسولات آریا  
 حاجات **نظم** زین لایحه بگفتش هرگز مکر در اشهدان لا اله الا الله آن جو نجت کام ان المؤمنین  
 المنان السلطان ابن السلطان فاقان ابن الطاقان ابو المظفر ابو المنصور **شاه صفی بها در خان العظمی**  
 الموسوی السیسی قلده اینه ظلال ولایت العظمی الی یوم المحشر والمیزان تازده تر ساحه دریا ضحی میرا بر  
 اجابت انما آن شکر جان را می و ثنا می سعادت می که شکر از مفاخر جلالتش در صدر صحیفه اولی تم  
 تجار شریف باقیه و این اوراق در اوق فلک با هم می شش زمین پذیرد شاداب کرد و خداوند این  
 باوه بوستان شکر بار می تازده نهال گلشن جهان را بی با بلطف از ان حسن تصدیق لم یزل بر فرازنده فرماز  
 جز بزرگوار او نکت کثرتش بی مین جبه عاید رساله می سبب الی یوم القریا بین و مستعد شمس عالم  
 و خلق غلیل حمت عاقلش آسوده آرد و سپا و کار جبه بزرگوارش عظیم و فرخ خاطر ازانی دشت بر عالم  
 دین و دولت مظفر منصور که **شاه** توفیق مسکن فرمازیدند بر اعدای دین سرفرازیشن و **شاه**  
 بارگاهت معتبران بساط و نب منزلت خاص عام ملک ذال نام سیمان سعادت مند اخلاص شعرا و نوی **القدر**  
 دستور فیع القدر عالیبت امراک طالب از دیاد و دولت هوا جو امان نصفا عفت جاده و جنتش  
 کرد و نسلطت سپهر عقدا زنده از مویا به حسان دولت پدیدارش تمت بر خرداری آیین ارب العالمین  
 صحیفه اولی و فقر اشعارش که بعد از سوزین کج عالم آرا که عمر و فاکند و نصی ایشقل کب معاش کسب  
 اوقات شریف عالمیان و مگر نیکو کار آدیان هست مستحبی از نواد حکایات و خلاصه هر جود از غراب و اباب  
 چنانچه ایشقل متقدمین متافون بر صحیفه بیان نبشست و در صفی روز کار سپا دکار کدشته سپا و کارهای ش  
 کتاب افادت انتساب جامع الحکایات و عجایب الممکونات و حیوان المیوه و کتاب فرج بعد شدت و کارستان  
 و کلستان اخلاق نامی و صفات جلای و اخلاق المحسنین و امثال ذلک که هر یک مملو از آلی آبار و سخن الی

ابراهیم بعد از مدتی حیات که در عین تمام این صحیفه صفحت نما و شمار آن بعین در سیدیه بدیده بصیرت  
 دیده بپوشش از پیران روزگار دیده ششینه یک سفینه جمع نموده از هر طرف مستعدان غوغا و  
 از مایه فضائل کسب نموده بر داشته چون در یوزه کران کوی منوایی دهنی بر نماید و محمود مختصر در حاشیه  
 برین صحیفه نظام و در این مقامات آشفته با سرانجام ازین توجه و اغراض آن عالیقدر دوست پر و مخلص  
 خواند سر خجسته با مایه قابل گفتار نه مایه این شخصه با زمانه آن در یاد دل سپهرستان و امنستان  
 دولت با تو مان کرده و ازین قلیل البضاعه سرگردان با دیده استعدا و لغم البیدل اولاد و کارهای مانده تا  
 که مشغول توید این کراخی نموده بود فرست آن شد زیرا که تالیف را ولی باید فارغ از هر مشاغل و خاطر  
 آسوده در پیوستن آن دل که مصالح و بیست اقوال از جمع آورده به تالیف این نسخه پردازد و بعضی از مشغول  
 حضور و سخنوران بلاغت کسیر که در زمان فخر بنشان حضرت کیستانی مستغانه سخن پرداز می از دنیا  
 سما می ایشان گری داشت ذکر نموده خاتمه را بدان آرایش چه چون در عین تمام این نسخه عالم را  
 آینه زین جمیع بنود قلم تقدیر بر جزایر بوقت و کیه حواله نموده بعد الیوم اگر عمر موف و فادای  
 نماید و توفیق الهی یار و مدد کارگشته فرست و لخواه چنانچه اشاره شده بدست آید ترتیب آن  
 نسخه پردازنده مکتوب خاطر و اندیشه صمیمی بر آید فهو المطلوب و الا سید است که از خاطر افسرد چه  
 آید و اندیشه شکسته چه ترا و در باب غفلت و ذکا معذور خواهند داشت ای بسا آرزو  
 که خاک شده امید که این شکوفه نامه اقبال از قمر افروز العنقوان ارباب محقق و جد و دور بود  
 اگر بسهم و خطای مطلق کردند در اصلاح آن گوشند و چشم از عیب آن پوشند پذیرای خوبی  
 شو این نامه را مکن کرم در عیب سخا مرا تدا کتاب

بچون الله تعالی و حسن توفیق تبارخ  
 یوم الاثنين شهر رمضان المبارك  
 ۱۰۸۰

م م م  
 م م م

*[Faint, mostly illegible handwritten text in Arabic script, possibly a library inventory or record. The text is arranged in horizontal lines within a rectangular border.]*

M. ACADEMIA  
KÖNYVTÁRA

*[Handwritten notes or signatures in the bottom right corner, including some numbers and illegible script.]*

365

*Penna F. 4.*

Digitized by the Library and Information  
Centre of the Hungarian Academy of  
Sciences





Perosa. F.

4.



Pereira. F.

4.



Page 4



كتاب  
 في بيان  
 الحروف  
 والاصوات  
 والاسماء  
 والاعراب  
 والاداء  
 والاسماء  
 والاعراب  
 والاداء  
 والاسماء  
 والاعراب  
 والاداء

Penn F. 4.



Pe. J.

FORM 1

4

